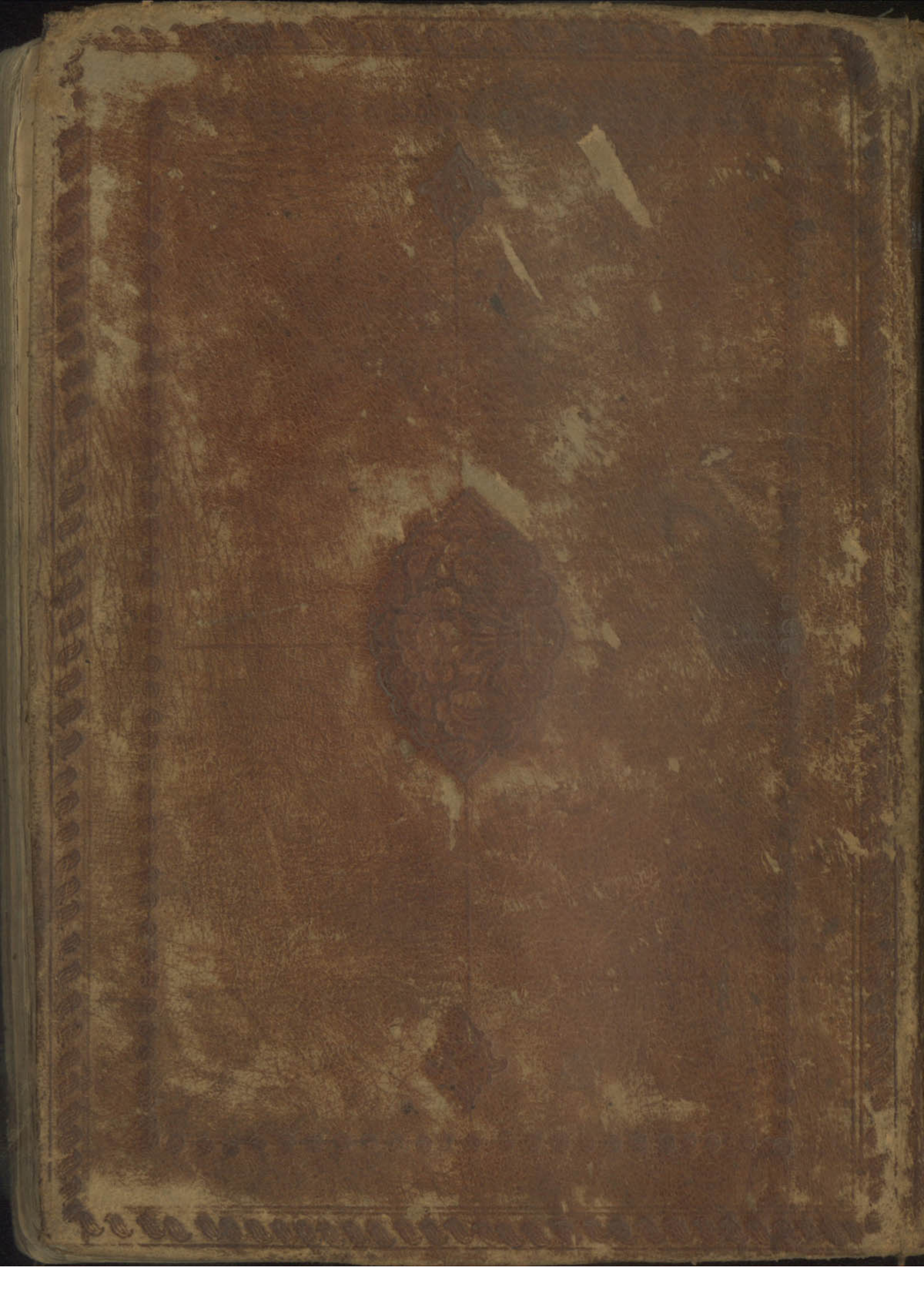
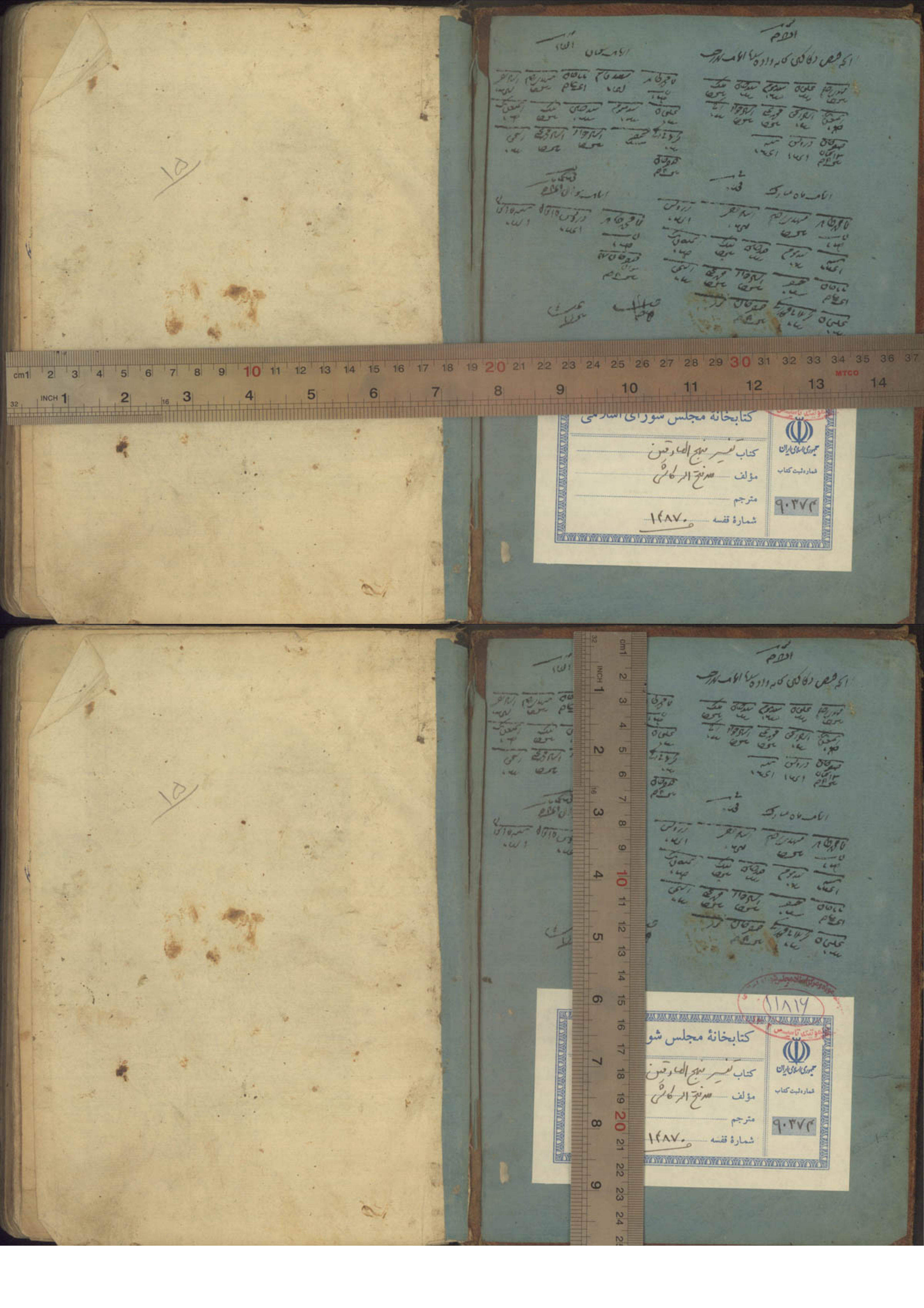
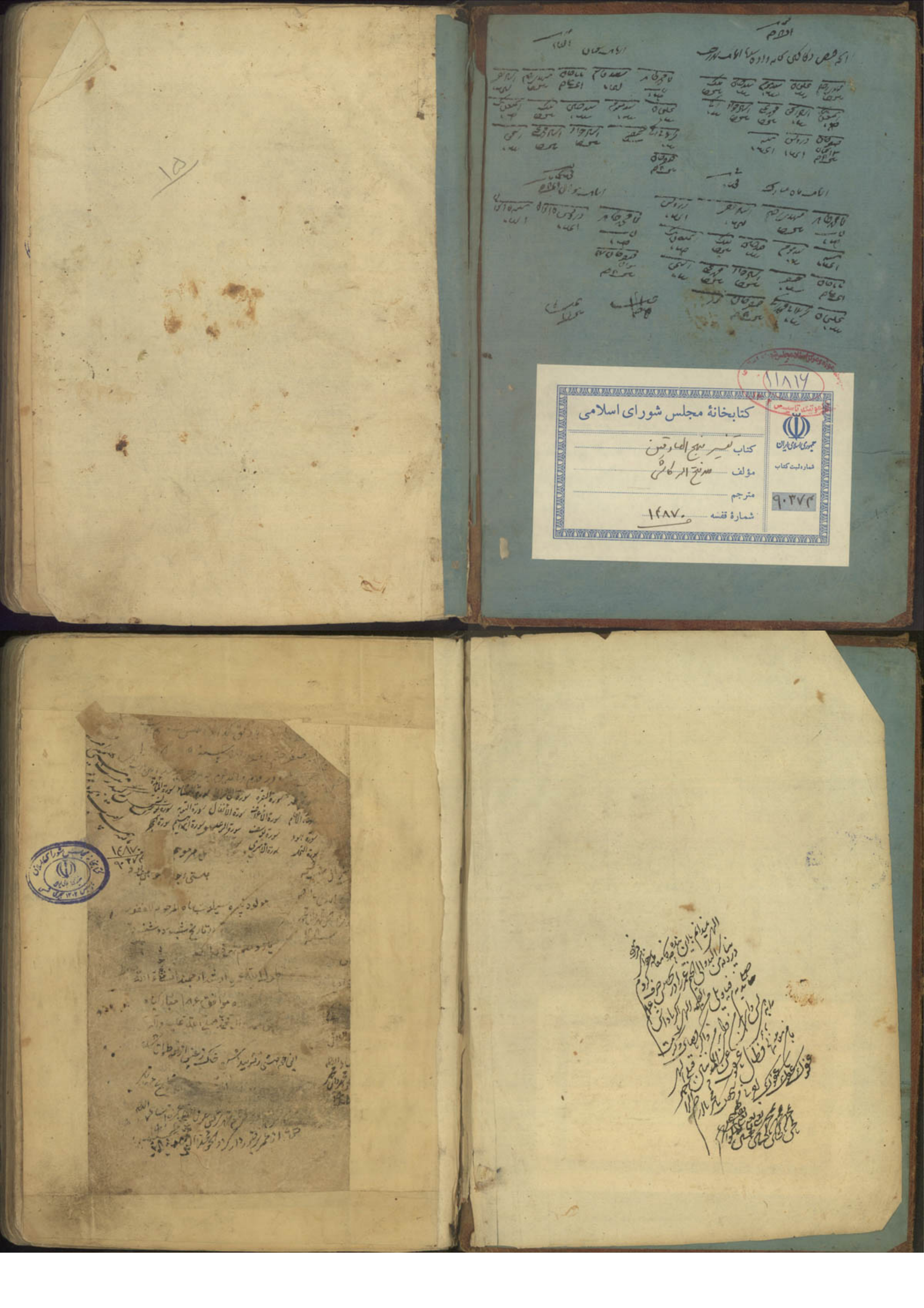



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۳۷۴
کتاب تفسیر منهج الصادقین
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۸۷۰



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تفسیر منهج الصادقین
مؤلف ملا فتح الله کاشی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۸۷۰
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۳۷۴
۱۱۸۱۶

بسم

حمدی چون کلمات ربانی بغایت شایسته لطیفت کرا[illegible]
باجود احدی که بندکانرا از بادیه ضلالت بکران بسر حد هدایت ایمان [illegible]
معانی قران بنهایت سزاوار کریمیت که از کمال کرامت ازلی و جبین
نور فرقانی انسانرا از ظلمت کده جهالت بفضای قضای معرفت رساند [illegible]
مخلوقات کردانید و درود نامعدود در حوز فصیحیست که از رکوه فصاحت
و بیان معانی فرقان نموده و تسلیمات غیر متناهی و تحیات بلانهایی [illegible]
و عترت [illegible] را و باد که هر یک از ایشان نص الهی کشاف اصول دین [illegible]
و تبیان [illegible] بیانی جامع ایات ظاهره و اداب محکم سید المرسلین و صلوات [illegible]
بر ذات ان صا[illegible] و افکار ذاکره مخفی نیست که علم شمر سعادت اخروی و [illegible]
سبب رستکاری دنیا و عقبی است پس داشتن این علم شریف [illegible]
تبایید ربانی و توفیق سبحانی تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین [illegible]
است مرتقی بصد و [illegible] هزار بیت استملای دالمتناهی سیده عز [illegible]
فائز مولف جامع ان المفتقر الی غفران ربه اللطیف السبحانی ابن شکر [illegible]
الکاشانی عفی الله عنهما داوتی کتابها بمیمنه ما رسید که چون تفسیر مذکور مشطوبت [illegible]
در ترکیب بحور و اسرار و نکات عربیه و مبتنی بر کثرت ادله و براهین در ابطال [illegible]
شبهات معاندین و اسباب مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم [illegible]
علما و فقها در مسایل کلامیه و فروعیه دین مبین و بیان قصص مطوله و حکایات [illegible]
و کتبه این مطالعه ان برخی از کثرت قصص و اخبار بعضی از مطالعه ان کلام [illegible]
توجه را بجانب انتخاب ان معطوف سازد و اقتصار بر ترجمه قرانی کرد بر ترجمه [illegible]
المنیع مع ملاحظه حذف و اضافه و بیان تخصیص و مجاز و اقوال نزول و قصص [illegible]
ایات بر وجهی که منقول است باساینید صحیح بطرقی دلپذیر مذکور خواهد شد و از قراءة [illegible]

از عاصم که در میان عجم شهرتی تمام دارد اقتصار خواهد رفت و معنی کلمات که خصص را یا اد طرفی
بخالفت و معنی کلام بسبب ان اختلاف تغییری یابد اشارتی بان خواهد رفت و پیش از شروع در
مقصود چند [illegible] در سلک تحریر می اید که مشتمل باشد بر بیان احادیث و اخباری که دلالت میکند بر فضیلت
تلاوت قران و دانش معانی فرقان و چون ذکر احادیث ماثوره درین باب و بیان ترجمه هر یک [illegible]
سر رشته کلام بطول میکشد از نتیجه التفات بمضمون ان بنوعی بیشتر و از الفاظ احادیث کمتر
زبان تو از ان حظی نیست فرو کذاشته میرود و منه الاعانة والتوفیق و موجز مبین و دقیق از طریق
موافق و مخالف مرویست که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و اله در حین وصیت فرموده که در میان
شما دو چیز بزرگ میکذارم یکی کتاب خداست و دیکر اهل البیت من صلوات الله علیهم و هر کاه
تمسک باین هر دو چیز بنمائید هرکز بعد از من کمراه نشوید و این هر دو از هم جدا نشوند تا انکه در کنار
حوض کوثر بمن رسند و در حدیث قدسی امده که هر که مشغول شود بتلاوت قران و بواسطه
ان اشتغال نتواند نمودن بدعا کردن و حاجت خود را بمن عرض کردن من بهتر بخشش اکرا
با وعطا فرمایم و نام او را در زمره صابران و حامدان ثبت کنم و حاجت او روا کنم عبدالله مسعود
پیغمبر صلی الله علیه و اله نقل کرده که قران احسان خداست که بان جمیع بندکانرا دعوت فرموده
پس از خوان نعمت او بهره مند شوید و هر چند توانید فایده ان را فرا کیرید حق سبحانه بحکمت
که هر که دست دران زند هر کرا از رحمت واسعه محروم نشوند و نوبت و روشن کلمات ابر منزل
مقصود رساند و شفاییست نافع سود مند که مستمندان جهل ا[illegible] را از شفاء او قران
عاری میشوند و نجاتیست که هر که تابع ان میشود بمرتبه بلند و درجه ارجمند میرسد بس تلاوت ان
نمایند تا او سبحانه بهر حرفی از ان ده حسنه بنویسد و نمیکویم که الم ده حسنه است بلکه بیکویم که الف را ده حسنه
است و لام را ده و میم را ده و حفص بن غیاث از مردی روایت کند که او کفت که از علی بن الحسین زین
العابدین علیهما السلام شنیدم که میفرمود قران خزینهای علم خداست پس هر کاه در ان خزینه کشاد[illegible]
باید که دران نظر کنی و از دربای خوفناکه ان موفقی حاصل کنی و عبدالله بن عباس از رسول صلی الله علیه و اله
نقل کرده که ان حضرت فرمود که شریفترین و بزرکوارترین امت من خوانندکان قران و شب زنده داران

جماعتی که در شب مشغول عبادت باشند و محمد بن یعقوب از رسول صلی الله علیه و اله نقل کرده که هر که حق سبحانه
تعالی او را دادن توفیق دهد و او را تصور نماید که کسی دیکر را زیاده از انچه باو عطا کرده کرامت فرموده
پس تحقیر امر عظیم کرده باشد که باو ارزانی داشته که هر کاه کارهای دنیا بر شما مشکل شود و طریق معاش
و معاد بر شما پوشیده کردد دست در قران زنید تا حاجت دنیا و اخرت شما روا کرده و هر که انرا در
پشت خود انداز و تلاوت نکند و برخلاف طریق ان رود و برابر دوزخ کند هر که باو تکلم کند همیشه راست
کفتار و درست کردار باشد و هر که وسیله طریق دنیا و اخرت خود سازد بمراد دینی و عقبی رسد
و در زمره صلحا و اتقیا باشد و حارث بن اعو[illegible] از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که انحضرت فرمود
که من از رسول صلی الله علیه و اله شنیدم که میفرمود زود باشد که فتنهای عظیم در میان امت من پیدا شود من کفتم یا
رسول الله بچه چیز از ان ایمن توان شد فرمود بکتاب خدای تعالی جل جلاله که در وی است خبر انانکه پیش از
شما باشند و حکم انچه میان شما واقع میشود و بهوا و ارزوی مردمان انرا بنکردانند و عالمان از دریای
معرفت ان سیر نشوند و از بسیاری تکرار کهنه نکردد و هر که او بجهت تکبر ترک کند خدای تعالی او را
درهم شکند و هر که طلب رستکاری از غیر ان کند حق تعالی او را کمراه کرداند و لیث بن سلیم روایت کرده
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله که فرمود روشن سازند خانهای خود را بخواندن قران و تیرک
ان خانهای خود را تاریک مسازید چنانکه روش یهود و نصاری است که نماز در معبدهای خود
میکنند و خانهای خود را معطل میسازند و بدانکه هر که در خانه تلاوت قران کند خیر و برکت دران
خانه بسیار شود و چه قران برخوردار میسازد اهل خود را و اسمانرا روشن میسازد چنانکه دو
میسازد ستارکان اهل زمین را و از امام جعفر علیه السلام روایت است که هر کاه مسلمانی در
خانه خود تلاوت قران نماید اهل اسمان او را بیکدیکر می نمایند چنانکه اهل دنیا ستار[illegible]
درخشنده را در اسمان بیکدیکر مینمایند و نیز فرمود که من تعجب میکنم و [illegible] خانه که قران با
تو خدای تعالی شیاطین را از ان خانه دور کردانند و نیز انحضرت فرمود که باید که نشود مومن
بمیرد تا انکه قران را بداند یا در دانستن ان باشد و از علی بن موسی الرضا علیهم السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که خانهای خود را بعضی از تلاوت نماید کارهایی دشوار [illegible]

ان خانه اسان کردد و خیر و برکت دران خانه بسیار کردد و هر که تلاوت نکند کارها بر اهل
ان خانه تنک کردد و خیر و برکت در وی کم شود و ساکنان او بی برکت باشند و انس بن مالک از
پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کند که اهل قران که قاریانند اهل خدایند و از مخصوصان درکاه و مقر
بان بارکاه او و بهترین عبادتی که بنده مومن کند خواندن قرانست و حسن دیلمی در کتاب خود
از رسول صلی الله علیه و اله اورده که خواندن قران افضل است از ذکر و ذکر افضل است از صدقه
و صدقه افضل است از روزه و روزه سپر اتش دوزخ است و نیز از حضرت رسول منقولست
که خواننده قرانرا بهر حرفی که در قران خواند اکر ایستاده است در نماز اکر نشسته با طهارت پنجاه
حسنه دارد و بی طهارت ده حسنه و از حسین بن علی علیهم السلام مذکور است که هر که در شب
ختم قران کند تا وقت صبح فرشتکان بر و صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اکر در روز ختم
قران کند فرشتکان که نکهبان اویند تا شب برای او طلب امرزش کنند و او را دعا مستجاب شود
و ثواب ختم قران او را بهتر از انچه در میان اسمانهاست با زمین و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست
که هر که استماع حرفی کند از کتاب خدای تعالی از برای حسنه بنویسند و سیئه محو کنند و درجه بر دارند
و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله مرویست که هر که قران خوانده کویا پیغمبری در میان دو پهلوی
او جا کرفته و بمرتبه پیغمبری رسیده الا انست که وحی نازل نشده و ابو سعید خدری از رسول صلی الله
علیه و اله روایت کرده که قاریان قران مهتران و بهتران اهل بهشت اند و در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام مذکور است که پدر و مادر قاری را در روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور ان ده ساله
راه رود و حله دو بپوشانند که بقیمه در دنیا هیچ کمترین تاری از ان صد هزار دینار باشد با انچه
در دنیاست از جمیع چیزهای نفیس و پادشاهی خلد برین را دو نامه نوشته بدست راست و چپ ان
قاری باز دهند و او را کویند که قران بخوان و بالا میرو که منزل تو نزد اخر ایتی خواهد بود که انرا
ختم نمایی و چون پدر و مادر او حلههای خود نکرند و تاج عزت بر سر خود ببینند کویند بار خدایا
این شرف و بزرکواری از کجاست که کردار ما بدین مرتبه نبود که ما را بدین درجه رساند کرام الکاتبین
در جواب کویند که این ثواب انست که فرزند خود را تعلیم قران کردید و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله

مرویست که چون معلم بسم الله الرحمن الرحیم تلقین متعلم نماید حق تعالی او را و متعلم را و پدر و مادر
متعلم را پاس دارد بوجهی که هیچ گناه در نامه اعمال ایشان نماند و از آنحضرت سوال کردند که بهترین عملی
که بنده مومن کند کدامست فرمود الحل والمرتحال گفتند حل و مرتحال چیست فرمود ختم قران کردن و باز
از اول ابتدا کردن و بدانکه قاری را سنت است که قراءة باواز خوش باشد علقمه بن قیس روایت کند
که من باواز خوش قران میخواندم عبدالله مسعود مرا طلبید و گفت که باواز بلیغ قرانرا تلاوت
کن من آیتی چند برخواندم گفت ذکر قرات کن که من از رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود آواز
نیکو آرایش قرانست و انس بن مالک نیز از آنحضرت روایت کرده که هر چیز را زیوریست
و زیور قران آواز نیکوست و عبدالرحمن بن سایب گفت که سعد بن وقاص نزد من آمد و گفت ای
برادر شنیده ام که میگفت قران بجهت حزن بندگان نازل شده و حیران بادیه غفلت را
محزون ساخته بسر منزل هدایت رساند پس هرگاه که قراءت کند گریه نماید و اگر گریه
بناید خود را در گریه در آرد و بحزن و حزن قران خواند و نیز سنت است که قاری قران
را از روی مصحف کند اگرچه حافظ باشد تا او را ثواب قراءة و ثواب نظر کردن باشد
چنانکه اسحق عمار روایت کند که من از ابی عبدالله پرسیدم که یابن رسول الله من حافظ قرانم
تلاوت از روی مصحف کنم یا از ظهر قلب فرمود که از روی مصحف کن نشنیده که نظر در
قران کردن عبادتست و هم از صادق علیه السلام مرویست که سه چیزند که شکایت میکنند
بخدای عز و جل یکی مسجد خراب که اهل آن در و نماز نکنند دوم عالمی که در میان جهلا
باشد و ایشان اطاعت او نکنند سیم مصحفی که در خانه نهاده باشد و گرد بران نشسته
و هیچکس او را نخواند و نیز از آنحضرت روایتست که هر که قرانرا از روی قران بر دارد از نور چشم
برخوردار باشد و از پدر و مادر او تخفیف عذاب شود اگرچه کافر بوده باشد و باید که قاری
مداومت کند بر تلاوة قران تا بسبب فراموشی قران روز قیامت حسرت نخورد و عبدالله
بن سنان از یعقوب احمر روایت کرده که ابی عبدالله علیه السلام مرا گفت چون شخصی سوره
فراموش کند فردای قیامت آن سوره بخوب صورتی خود را بر وی عرض کند و از درجه بلند خود را

باد

باد نماید و گوید سلام علیک من تو با چه کسی باشی صورت زیبا و زینت دلربا داشته آن صورت گوید که من
سوره ام که در دنیا تلاوت آن میکردی و بعد از آن مرا گذاشتی و فراموش کردی اگر ترک من نکردی
این درجه عالی نامزد تو بودی و او درین صورت اندوه و حسرت خورد تاسف او را فایده ندهد پس کی
نیست از قراءت قران بجز معانی است تا بهتر باو امر او عمل کند و از نواهی پرهیزد پس باید که لفظ
با معنی آن جمع کند تا هم ثواب قراءت کردن و اجر معنی آن دانستن داشته باشد ابن عباس گوید
که هر که قران خواند و تفسیرش نداند بمنزله کسی باشد که نداند چه میگوید حسن بصری میگوید که سوگند
میخورم بخدا که هیچ ابنی نفر نشد الا خواست که معانی آنرا بداند و با مرو نهی آن عارف شود اکنون
وقت آنست که شروع در مقصود رود بعون ملک ودود
از ابن عباس
روایتست که هر چیز را اصلیست اصل دنیا مکه است و اصل آسمان آسمان هفتم و اصل زمینها زمین
هفتم و اصل بهشتها بهشت عدن و اصل دوزخ درکه هفتم و اصل مخلوقات آدم و اصل پیغمبران
نوح و اصل بنی اسرائیل یعقوب و اصل کتابها قران و اصل قران فاتحه و اصل فاتحه بسم الله
الرحمن الرحیم و از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایتست که فاتحه شفای جمیع دردهاست و بیمار بیابد اگر سلامت روز
کند که با رسول صلی الله علیه وآله بغزا رفته بودیم مردی در میان ما صرع پیدا کرد یکی از اصحاب
فاتحه در گوشش او خواند برخواست و شفای جمیع دردهاست و مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده
از پیغمبر صلی الله علیه وآله که حق تعالی فرمود که من فاتحه را قسمت کرده ام میان خود و میان بنده خود نصفی
از برای خود و نصفی از برای بندگان هرگاه بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی گوید
بنده من ابتدا بنام من کرد بر من واجب شد که جمیع کارهای دنیا و آخرت او بر دو تمام کردانم در دو آن
آن برکت دهم و چون بگوید الحمد لله رب العالمین او سبحانه فرماید بنده من بثنا و ستایش من مشغول
شد و چون الرحمن الرحیم بگوید از جانب عزت خطاب آید که بنده من به بزرگی و بزرگواری من بگو
و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین حق تعالی گوید اینست میان من و بنده من این هدایت که در روز
الست ازو فرا گرفته ام و این صفتهای مذکور مخصوصست بمن و غیر مرا در آن راهی نیست و چون گوید اهدنا
الصراط المستقیم تا آخر حق تعالی فرماید که صفات بنده منست و من واجب کنم او را هدایت رسانم و جمیع

حاجتهای او را دادا کنم و از رسول صلی الله علیه وآله منقولست که فاتحه الکتاب گنجیست از گنجهای عرش
و افسون جمیع گزندگانست و در مکانت سلمه بن محرز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر که
فاتحه او را افسار زهر هیچ شربتی و داروی او را نخواهد ساخت و ابو سعید خدری روایت کند که جمعی از
مسافران بقبیله عرب گذر کردیم یکی از ایشان را دیدیم مار گزیده بود و چاره و علاج نمیتوانستند
یکی از ایشان طلب علاج آن کرد و گله گوسفند قبول کرد که بما دهد تا علاج آن نماییم یکی از یاران فاتحه
بران مار گزیده خواند و دست بران عضو نهاد فی الحال شفا یافت پس گله گوسفند بما داد و هم از پیغمبر
روایت کرده که هر که فاتحه را بخواند ثواب قراءت چهار دانگ قران برای او بنویسند و در روایتی ثواب قراءة
جمیع قران باو دهند و ثواب کسی که بر جمیع مومنان صدقه کرده باشد نیز باو دهند و نیز از ابو در منقولست
که فاتحه نزد رسول خدای خواندم آنحضرت فرمود که بحق آنکسی که مرا بحق بخلق فرستاده است که حق تعالی
مثل این سوره در توریة و انجیل و زبور و فرقان فرو نفرستاده هر که آنرا بخواند جمیع مقصودات دنیا
او را داده اند و گفت آید و محمد ابن مسعود عیاشی از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که آنحضرت نزد جابر بن عبدالله
انصاری گفت ای جابر ترا تعلیم کنم بهترین سوره که حق تعالی در کتاب خود فرو فرستاده جابر گفت یا رسول الله
فرمود که آن فاتحه الکتاب است که شفای همه دردهاست و بلا مگر مرگ و از امیر المومنین علی علیه السلام روایت
است که حق تعالی پیغمبر ما را از همه بندگان برگزید و او را بفاتحه الکتاب مکرم و بزرگوار ساخت و هیچ پیغمبر را
درین کرامت و بزرگواری باو شریک نساخت مگر سلیمان بن داود علیهما السلام که او را از جمله این سوره
بسم الله الرحمن الرحیم عطا فرمود چنانکه در زبان بلقیس ازین خبر داد که انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان
انه بسم الله الرحمن الرحیم پس هر که قراءة فاتحه کند حق تعالی بهر حرفی از آن حسنه باو کرامت فرماید که بهتر از جمیع
دنیا باشد حذیفه یمانی روایت کرده که قومی را نزول عذاب بر ایشان واجب شد طفلی از ایشان در مکتب
الحمد لله رب العالمین را قراءة کرد حق تعالی ببرکت آن عذاب را از اهل آن سال تاخیر ساخت ابن عباس روایت
کرده که من نزد رسول صلی الله علیه وآله بودم ناگاه فرشته از آنحضرت ظاهر شد گفت بشارت ترا ای محمد دو چیز را
بتو داده اند که هیچ پیغمبری نداده اند چنان فاتحه الکتاب و اواخر سوره البقره کمان آمن الرسول تا آخر
حرفی ازین دو نخواهی مگر که داده شوی آنچه طلبیده از حق تعالی و در خبر آمده که حق تعالی صد و چهار کتاب را از

آسمان فرو فرستاد از آنجمله توریة و انجیل و زبور و فرقان برگزید و علوم کتابها در آن درج کرد و بعد از آن از آن
چهار کتاب فرقان را برگزید بثواب و نجات دنیا و آخرت در آن درج ساخت بعد از آن همه علوم و برکات و ثواب
قرانرا جمع کرده در سورهای مفصل که از سوره محمد است تا آخر قران وضع نمود و بعد از آن فاتحه را اختیار کرد
همه علوم و برکات و ثوابات تلاوت در آنچه او را در آن جمع کرد پس هر که فاتحه بخواند چنان باشد که هر
چهارده کتاب را خوانده باشد و همه معانی او را دانسته و از اینجاست که ابن عباس از امیر المومنین علی علیه السلام
روایت کرده که آن حضرت فرموده که ای عبدالله اگر جمیع معانی و حقایق فاتحه الکتاب بنویسم هفتاد شتر از آن
شتر بار کنم و نیز از ابن عباس مرویست که گفت امیر المومنین علی علیه السلام از اول شب تا وقت صبح برای ما
تفسیر فاتحه الکتاب میگفت هنوز از تفسیر باء بسم الله در نگذشته بود و بعد از آن فرمود که من آن نقطه ام
که در زیر باست و در آثار آمده که ابلیس لعین در جمیع عمر خود چهار نوبت مضطرب و بی تاب گشت و بناله
و فغان در آمده اول وقتی که طوق لعنت بر گردن او در آمد دوم زمانی که از بهشتش بدر کردند سیم ساعتی
که حضرت رسالت مبعوث گشت چهارم هنگامی که سوره فاتحه الکتاب نازل گشت و چون از حقوق قران آنست
که قاری در وقتی که قدم در حریم حرم قران نهد ابتدا باستعاذه نماید بدلیل قوله تعالی اذا قرات القران فا
ستعذ بالله من الشیطان الرجیم تا از وسوسه شیطان ایمن باشد از آنچه پیش از شروع ابتدا باستعاذه نمود
در معانی آن اشارتی می رود که اعوذ بالله پناه میگیرم بمعبود یکتا و خداوند بی همتا من الشیطان
از شر و وسوسه دیو سرکش از فرمان عزت یاد دور از رحمت الرجیم رانده شده از روضه جنت
بتیر لعنت یا رانده شده از طبقات آسمان چه هرگاه قصد آسمان کند بجهت شنیدن کلام فرشتگان ستارها
بران زبان میشود و او را از آن منع میکنند و بدانکه باستعاذه بمقام قرب الهی رسیده اند و بر همه کفار
غالب گشته چنانکه نوح علیه السلام وقتی که گفت رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به
علم حق تعالی خلعت سلامت و برکت و سلامت در و بوشانید و گفت یا نوح اهبط بسلام منا و برکات
علیک و ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه وقتی که نمرود او را در آتش می انداخت گفت اعوذ بالله خلقنی
و هدانی من شر ما اعصاه فاذا بی حق تعالی با آتش امر کرد که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
او را خلیل خود ساخت که واتخذ الله ابراهیم خلیلا یوسف صدیق علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد

که معاذ الله حق تعالی اورا از مکر زنان نگاه داشت چنانکه فرمود کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء و موسی
علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد که انی عذت بربی وربکم ان ترجمون حق تعالی اورا کلیم نام نهاد
وکلم الله موسی تکلیما و مادر مریم گفت انی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم حق تعالی مریم را که
اکثر بمحراب بود با وعطا فرمود و فتقبلها ربها بقبول حسن و مریم نیز در حق عیسی که گفت انی اعوذ بالرحمن
ان کنت تقیا حق تعالی عیسی علیه السلام با وداد بجهة دفع تهمت او بروح الله امر کرد که در وقت تولد گفت
انی عبد الله اتانی الکتاب وجعلنی نبیا و حضرت خاتم الانبیا وقتی که گفت اعوذ بک من شر
همزات الشیاطین واعوذ رب ان یحضرون حق تعالی اورا از مقام بمقام قرب رسانید و در حق او
فرمود که ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و اورا شفیع روز محشر گردانید و در حق او
گفت و ما ارسلناک الا کافة للناس و اورا رحمة للعالمین گردانید و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
و منصب شفاعت نام زد او کرد که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و بجهة استعاذه او بود که ذریه طاهر
اورا ائمه معصومین گردانید و در حق ایشان فرستاد که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا پس بنده مومن نیز باید که باین کلمه استعاذه نماید تا بمقام رضی الله عنهم ورضوا عنه رسیده
مقرب درگاه الهی شود از معقل بن یسار مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که در وقت صبح
سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از اواخر سوره حشر بران ضم کند حق تعالی هفتاد هزار فرشته
برو موکل گرداند که برو صلوات فرستند تا شب و اگر دران روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر در وقت شام
باین طریق استعاذه کند هم این ثواب یابد و از ابن عباس مرویست که حق تعالی اول سوره خود را استعاذه
کرد و بعد ازان فرمود که افتتاح کلام بنام نامی او کنند باین وجه که بسم الله نام خدای که او بجهة
وجود و جامعیت جمیع صفات کمال مستحق پرستش است الرحمن بسیار بخشاینده بر خلقان در
دنیا بدادن وجود و حیوة و سایر نعمتها تا بوسیله او شناخت او حاصل کنند و بعبادت او مشغول شوند
الرحیم مهربان بر بندگان در آخرت بمغفرت در رسانیدن ایشان را بروضه رضوان از عکرمه مرویست
که رحمت صد جزو رحمت و آن یکجزو را بدنیا فرستاد و در همه خلقان پراگنده کرد و هر رحمتی و مهربانی که در دنیاست
همه از ان یکجزو است و نود و نه جزو دیگر را در خزانه احسان خود ذخیره نهاده تا در آخرت این یکجزو را با ان

نود و نه

نود و نه جزو ضم کند و از صد جزو کامل گردانیده بر بندگان نثار کند و در اخبار آمده که او سبحانه رحمن است
نسبت بجمیع مردمان از مومن و کافر و نیکو و بدکردار باین معنی که خالق و رازق همه اوست و رحیم است
نسبت بمومنان باین وجه که توفیق دهنده ایشانست در طاعت و امرزنده ایشان و رساننده بروضه رضوان
و فریادرس ایشان را در تاریکی قبر و در وقت حشر و فزع نامه خواندن و خوف میزان و صراط چنانکه از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که چون بنده مومن را در قبر در آورند و سر قبر را بپوشند و دوستان
و مصاحبان همه بازگردند و اورا در کنج لحد تنگ و تاریک تنها گذارند حق سبحانه تعالی از روی لطف و بنده
نوازی خطاب کند باو که ای بنده من درین کنج لحد تنها مانده آن دوستان و یارانی که از برای ایشان در حق من
عصیان میکردی و رضای ایشان را بر رضای من اختیار میکردی ترا اینجا تنها گذاشتند امروز ترا بنور رحمت
شامل خود بنوازم چنانکه خلایق ازان تعجب نمایند پس بفرشتگان خطاب فرماید که ای ملایکه من این بنده
من غریبست و بیکس و بی یار و از وطن و دیار خود جدا افتاده و از همنشینان خود دور مانده و اکنون در
لحد مهمان منست بروید اورا دلجویی کنید و دری از بهشت برو بگشایید و قبر اورا واسع و پر نور گردانید و انواع
ریاحین و موائد طعام نزد او حاضر کنید و بعد ازان اورا بمن بازگذارید که من مونس و همنشین او خواهم بود
تا روز قیامت و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله منقولست که چون روز قیامت شود بنده از اهل عصیان را
حاضر کنند فرمان آید که قبه زنید و بنده مرا در انجا بنشانید بعد از و سبحانه تعالی خطاب کند که ای بنده من
نعمت مرا سرمایه معصیت ساختی و چندانکه نعمت را بر تو زیاده گردانیدم تو در عصیان بیشتر افزودی بنده
سر خجالت در پیش افکند خطاب آید که ای بنده من سر بردار که همان ساعت که معصیت کردی من ترا امرزیدم
و قلم عفو بر سر آن کشیدم و بنده دیگر را حاضر کنند بجهة بسیاری گناه تضرع و زاری کند خطاب آید که ای
بنده من امروز که گناه میکردی ترا شرمسار نساختم امروز که گناه نمیکنی تضرع و زاری مینمایی چگونه ترا
عذاب کنم گناهان ترا آمرزیدم و رخصت دخول بهشت دادم و از اهلبیت علیهم السلام منقولست
که چون روز قیامت شود حق تعالی جمیع اهل ایمان را در یکجا جمع کند و خطاب کند با ایشان که من از
سر حقوقی که در ذمه شما داشتم گذشتم شما نیز حقی که در ذمه یکدیگر دارید ابرا کنید و همه به بهشت در آیید
و از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایتست که امت مرا در روز قیامت در موقف حساب بدارند و عملهای ایشان را

در ترازوی عمل نهند حسنات ایشان بر سیئات بیفزاید ایشان پیغمبران گذشته گویند که امت محمد صلی الله علیه وآله با وجود
کمی عمل چرا که حسنات افزون شد پیغمبران گویند بجهة آنکه ابتدای کلام ایشان سه نام بود از نامهای الهی
که گران سنگ در کفه نهند و همه حسنات و سیئات فرزندان آدم را در کفه دیگران سه نام ترجیح بدارد زیرا که
بسم الله الرحمن الرحیم است و در حدیث که چون بنده من قدم بر صراط نهد آتش در زیر قدم او چون یخ
فسرده شود گوید که ای بنده مومن زود بگذر که نور ایمان تو شعله مرا فرو نشاند ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه
وآله روایت کند که مومنان گناهکار را بر وجه تهدید بدوزخ برند آتش بر ایشان سرد و سازد تا وقت
بیرون آمدن انگاه خطاب آید بفرشتگان که ایشان را بفضل و کرم مرحمت من ببهشت در آرید که آن دریای رحمت
من بی پایانست و فضل و احسان من بی نهایت و افزون و از ابن عباس روایت است که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله فرمود که هرگاه معلمی کودکی را امر کند بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی برات بازادی از دوزخ
برای آن کودک و پدر و مادر و معلم نویسد آورده اند که رسول صلی الله علیه وآله روزی بگورستانی
گذر کرد و به نزدیک قبری رسید اصحاب را فرمود که تعجیل کنید ایشان تعجیل کرده گذشتند و در وقت بازگشتن
خواستند که تعجیل کنند حضرت فرمود تعجیل مکنید گفتند یا رسول الله در وقت رفتن تعجیل فرمودی گفت بلی
صاحب این قبر را عذاب میکردند طاقت ناله و فریاد او نداشتم اکنون خدای تعالی بر او رحمت کرد گفتند یا رسول الله سبب عقوبت
و رحمت او چه بود فرمود که مردی بود فاسق بسبب افراط در فسق تا این ساعت در عذاب بود کودکی ازو
باز مانده بود درین زمان اورا بمکتب دادند معلم ویرا تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم کرد کودک ان را برزبان
راند خطاب عزت در رسید بفرشتگان عذاب کردن این کس بازدارید ویرا عذاب کنید روا نباشد
که پدر را عذاب کنیم و پسرش در یاد ما باشد از ابن مسعود روایتست که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هر که
خواهد حق تعالی اورا از زبانه دوزخ که نوزده اند برهاند باید که بقراءت بسم الله الرحمن الرحیم مشغول
شود که نوزده حرفست تا حق تعالی هر حرفی ازان سپری گرداند از برای دفع هر یک از ایشان چه
نوزده فرشته نشانه غضب خدایند وان نوزده حرف علامت رحمت نامتناهی و رحمت او بر
غضب او غالب و نیز از حضرت صلی الله علیه وآله منقولست که هر که این آیه بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی ازان
چهار هزار حسنه نویسد و چهار هزار سیئه محو کند و چهار هزار درجه بردارد و در نقل صحیح آمده که هر که در وقت طعام

بسم ا

شنود

بسم الله بگوید شیطان ازان تناول نکند و اگر نگوید و بطعام خوردن مشغول شود شیطان شریک او شود
و اگر در وقت جماع کردن بسم الله بگوید پرده میان عورت او و چشمان جن پیدا شود و از ضرر ایمن شود
و نیز از انحضرت روایتست که در روز قیامت بنده را بحساب گاه آورند و نامه اعمال وی را از گناه آکنده
بدست چپ وی دهند بنده در وقت گرفتن آن نامه بر سبیل عادتی که در دنیا داشت بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان راند و نامه را بستاند چون بگشاید اورا سفید بیند و هیچ نوشته بنظر وی در نیاید گوید که ذرا
اینجا نوشته نیست تا بخوانم فرشتگان گویند که در همه این نامه سیئات و خطایا و بدیهای عملهای تو نوشته
اما به برکت بسم الله الرحمن الرحیم زایل گشت و نیز از آن حضرت روایتست که در روز قیامت بندگان
گنهکار را امر شود که بدوزخ روند چون بکناره دوزخ آیند بگوید بسم الله الرحمن الرحیم قدم در دوزخ نهد آتش
از وی جدا و ساز نگریزد منقولست که عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم را در کفن او نویسند
چون قیامت شود و همه مردمان از قبر برخیزند بنده گویم بارخدایا برای کتابی فرستادی و در اول آن
بسم الله الرحمن الرحیم ثبت کردی امروز با اول کتاب خود با ما معامله فرما مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود که کار بزرگ که در ابتدا بنام خدا نکنند آن کار با تمام نرسد و از علی بن موسی الرضا علیه السلام
روایتست که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیده آن آورده اند
که قیصر روم را دردسری بدید آمد هر چند طبیبان در معالجه آن کوشیدند فایده نداد او نامه نوشت
بمکه نزد امیر المومنین علی علیه السلام و صورت حال عرض رسانید حضرت طاقیه را نزد وی فرستاد و فرمود
که از این بر سر نهد تا شفا یابد قیصر چون از ان بر سر نهاد فی الحال شفا یافت وی ازین متعجب شده بفرمود تا آن
طاقیه را بشکافتند در انجا کاغذی یافتند بران نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم دانست که شفای وی ازین کلمه بزرگوار
فی الحال مسلمان شد در خبر است که فرعون پیش از انکه دعوی خدایی کند امر کرده بود که در کوشک وی این کلمه
بزرگوار نوشته بودند و در بعضی تفاسیر آمده که جبرئیل علیه السلام ازان نوشته بود چون دعوی خدایی کرد موسی
از ایمان او نا امید شد و شکایت او در انحضرت عزت عرض کرد خطاب آمد که ای موسی تو نظر بر کفر او داری
و هلاک او از من میطلبی و نظر من بدان کلمه عظیم است که در کوشک او نوشته شده و سوگند بعزت و جلال من
که تا آن نام در انجا نوشته باشد اورا عذاب نکنم و چون خدای تعالی خواست اورا عذاب کند اول آن نوشته را از ا

کوه سنک جو کرد و بعد از ان عذاب باو فرستاد و بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم افتتاحست باسم منعم حقیقی و
اعتراف بالوهیت او و لذت یافتن بذکر و فضل و رحمت او و ان باعث است مشغول شدن
بحمد و شکر او سبحانه بعد از بسم الله طریق کیفیت حمد را بندکان کرده فرمود که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ یعنی
ماهیه و حقیقة ثنا و ستایش جمیل و وصف جلیل که از ازل تا ابد بوده و هست و خواهد بود ثابت
مر خدایرا که موصوفست بهمه اسماء حسنی و صفات کمال سعید بن جبیر از فضل روایت کرده که گفت ای جبیر
را کفتم دعایی که مشتمل بر جمیع مقاصد دارین باشد بمن تعلیم فرمای گفت حق تعالی را بلفظ الحمد ستایش
کن و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر کاری که در اول الحمد نباشد ابتر و ضایع شود و برافزون
و نیز از آنحضرت منقولست که سبحان الله نصف ترازوست و الحمد لله تمام آن یعنی ثواب اکر دو بار ثواب
سبحان الله است و از امام جعفر صادق روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده مومن بگوید
الحمد لله کاتبان و حفظه فرشتکان از نوشتن ان عاجز شوند از جانب الهی خطاب آید که جزای این کلمه که بنده
من بر زبان راند در نامه اعمال او ثبت نکردید کو بنده خداوند اما چه دانیم که ثواب گفتن این کلمه چند است
که متضمن استحقاق و اهلیت حمدست بچه مرتبه است تا بنویسیم حق تعالی امر فرماید که شما این کلمه را
ثبت کنید و بر من لازمست که ثواب حمدی که سزاوار من باشد باو کرامت کنم و نیز از آنحضرت
مرویست که هرگاه حق سبحانه تعالی نعمتی به بنده عطا کند و ان در مقابل ان الحمد لله بگوید با فرشتکان خطاب کند
که نظر کنید ببنده من که او را چیزی حقیر عطا کرده ام و او در برابر ان کلمه بر زبان رانده که شامل همه حمدها و
مقابل همه نعمتهاست بر من لازمست که در اداء نعمت غیر متناهی باو دهم و ابو مسعود از ابی عبدالله علیه السلام
روایة کرده که هرکه در وقت صبح چهار بار بگوید الحمد لله رب العالمین وی از عهده شکر نعمت ان روز بیرون امده
باشد و هرکه در شب گوید شکر نعمت انشب ادا کرده باشد اورده اند که نوح پیغمبر علیه السلام چون از
طعام خوردن فارغ شدی کفتی الحمد لله و چون آب نوشیدی کفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی کفتی الحمد لله
بجهة این حق سبحانه تعالی در حق او فرمود که انه کان عبدا شکورا و چون باعث حمد اوصاف جمیله و صفات
کمالیه است از جهة او سبحانه تعالی بعد از ذکر حمد بیان صفات کمال خود میفرماید با بنوجه که رب
الْعَالَمِینَ یعنی حقیقت حمد مر خدایراست که آفریننده و پرورنده همه عالمهاست از فرشتکان و پریان

وادیان

واد و پیان و سایر حیوانات و بصلاح ارنده همه ایشان و از وهب بن منبه روایتست که حق تعالی را
هجده هزار عالمست که دنیا یکی از انست و انها مسکن روحانیت و عدد ایشان غیر از خدا کسی نمیداند و
بجانه آفریدکار و پروردکار همه است از ابن کعب روایتست که مراد بهجده هزار عالم هجده هزار فرشته اند
چهار هزار و پانصد بطرف شرق و چهار هزار و پانصد بطرف مغرب و چهار هزار و پانصد بطرف شمال و چهار هزار و
پانصد بطرف جنوب و با هر یکی از ایشان چندان فرشتکان باشند که عدد ایشان غیر از خدا کسی نداند
در جراتست که هرکه هفت بار بگوید یارب و در روایتی پنج بار هر حاجتی که بعد از ان کند مستجاب شود و نیز از پیغمبر
خدا روایتست که چون بنده مومن گوید یارب حق تعالی گوید لبیک و چون بار دویم و سیم این کلمه گوید از جانب
عزت ندا اید که هرچه میخواهی از من بخواه تا بتو دهم و در ثواب گفتن یا رب نیاد یا سیدنا که در دعای رب
ابن اطهر الجلیل واقع شده پیغمبر از جبرئیل علیه السلام خبر داده که چون بنده مومن این کلمه را بگوید حق تعالی بملائکه
گوید که ای فرشتکان من گواه باشید که من این بنده را امرزیدم و او را اجر عظیم کرامت فرمودم بعد و هرکه
آفریده ام در بهشت و دوزخ و در هفت اسمان و زمین و بعدد برامدن افتاب و ماه و جمیع ستارکان
و قطرهای باران و انواع خلقان و کوهها و سنک ریزه ها و بعدد هرچه آفریده ام در عرش و کرسی و غیران
بواسطه شرافت این نامست که انرا در جنب بزرگواری خود یاد کرده و بعد ان صفات دیگر فرموده که الرحمن
الرحیم یعنی خدایی که بخشنده نعمتست بر خلقان و امرزنده عاصیان در انجهان تکرار این
دو صفت جهة مبالغه است و گویند که ذکر این دو نام در بسم الله نظر باول افرینش است که بمجاده دیده
ممکنات را آفریده بجهة این سزاوار پرستش گشته و ذکر ان در اینجا نظر باقی کنداشتن وجود ایشانست
با اجل مسمی و اعاده ایشان در اخرت برای جزا و سزا دادن هریک از اهل ایمان و مومن ابعثت کردن
عقب این دو صفت فرمود که مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ یعنی خدایی که خداوند و پادشاه روز جزاست و ان
روز قیامتست که جمیع بندکان را در انروز بجزای کردار خودشان رساند با بنوجه که متقیان را ثواب دهد
و عاصیان را عذاب نماید و پادشاهی او اگرچه عامست نسبت بدنیا و اخرت اما تخصیص بان جهة تعظیم انروز است
و با انکه در انروز هیچکس نخواهد بود که دعوی پادشاهی کند بخلاف دنیا و از امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که دین یعنی حسابست یعنی حاکم روز حساب که میان خلق بحق حکم کند و از حساب درگذرد

وبدانکه این ایه دلالت میکند بر اثبات روز معاد و امیدوار کردانیدن ان بندکان را بثواب و عقاب
پس هرگاه بندکان در این ایه تامل کنند رجا و خوف را نظر خود بیدار شد و روی دل را بجانب او سبحانه
بیاورند و مایل بپرستش او شوند از جهة چون او سبحانه چون بندکان خود را بواسطه تامل در این ایه
باین مرتبه رسانید در عقب ان ایشان را تعلیم کیفیت پرستش فرمود که ای بندکان من توجه بجانب من
کنید و بمن خطاب کرده بگوییده که ای الهی که خداوند صفتهای مذکوره اید اِيَّاكَ نَعْبُدُ ترا می
پرستیم و بس غیر ترا در پرستش شریک نمیسازیم زیرا که غیر تو هیچکس سزاوار پرستش نیست وَإِيَّاكَ
نَسْتَعِينُ و همین از تو یاری میخواهیم در دوام پرستش تو و جمیع مقاصد و حوایج خود نه از غیر تو
و در گفتن این کلمات بزرگوار که ثواب بسیار است ابو طلحه روایة کند که با رسول خدا بودم در بعضی جنگها
چون کار حرب سخت شد و کارزار گرم گشت رسول صلی الله علیه و آله سر برداشت و گفت یا مالک
یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین سرها را دیدم که می افتاد و کسی را نمیدیدم که شمشیر زند
و کافران روی بهزیمت نهادند و چون حرب تمام شد صورت این حال از پیغمبر صلی الله علیه و آله
پرسیدم فرمود که فرشتکان گردن ایشان میزدند و شما نمی دیدید و در روایت امده که هرگاه
کار بنده مومن تنگ شود و او این کلمات شریفه را اداء نماید ان کار بر ان سهل و اسان گردد
و چون تخصیص پرستش و یاری خواستن باو سبحانه موجب روا شدن حاجتهاست و برامدن مرادات
و بزرگترین حاجتها خواستن هدایتست از او سبحانه که موجب رستکاری دنیا و عقبی است از ان جهة
او را مقدمه طلب هدایة بندکان ساخت در عقب ان میفرماید که اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
بنمای بما راه راست که بواسطه رسیدن ببهشت جاویدان و روضه رضوان یعنی توفیق ماده در طاعت
و عبادت تا بوسیله آن بسعادت اخروی برسیم و گویند که چون اصل هدایت حاصل است مر اهل ایمان را
پس مقصود از طلب هدایت اثباتست که ما را براه راستی که نموده ثابت قدم دار تا دایم مطیع تو
باشیم در اوامر و نواهی و بکلحظه پرستش غیر نکنیم و محدث حنبلی از ابو بریده اسلمی که از صحابه حضرت رسول
نقل کرده که صراط المستقیم محمد و ال محمد است که مبنی بر اصول دین است که توحید و عدل و نبوت و امامت
و معاد است و شکی نیست که طریق اهل البیت صراط مستقیم است که سلوک کردن بران موجب

نجات

نجات و رستکاریست و اختیار خسران و زیان کاری بجهة انکه در اخبار صحیح بطریق اهل البیت علیهم السلام از پیغمبر
صلی الله علیه و آله روایتست که مثل اهل البیت من مثل کشتی نوحست هرکه در کشتی نوح نشست از غرق نجات
یافت و هرکه نشست غرق شد و بعذاب اخرت گرفتار گشت حاصل معنی انست که ما را ثابت دار بر راه
ایمان و طاعت بدار صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ که راه کسانیست که انعام کردی بر ایشان نعمت
هدایت و طریق طاعت خود و مراد پیغمبران و صدیقان و شهدا و صلحا ابن عباس فرموده که مراد جماعتی اند
که تابع موسی و عیسی علیهم السلام بودند و مطیع امر و نهی ایشان یعنی بنما راه کسانی که تبدیل نعمت نکردند و از جاده
شریعت پیغمبر خود بگردیدند و ان طریق اهلبیت پیغمبراست غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ نه طریق
کسانی که غضب و خشم واقع شده بر ایشان و این جماعت جهود انند و بسبب عناد و طغیان و قتل
پیغمبران و تحریف توریة حق تعالی بر ایشان خشم گرفت و در حق ایشان فرمود که غضب الله علیهم و لعنهم
وَلَا الضَّالِّينَ و نه راه جماعتی که گمراهند از طریق مراد ترسایانند که عیسی را خدا گفتند و بسبب انکه
و بهتان آن گمراه گشتند و از راه راست که جاده ایمان و تصدیق بجمیع پیغمبران و کتابهای ایشانست
بگردیده بیل ضلالت و گمراهی کرده لقوله تعالی و ضلوا عن سواء السبیل روایت است که رسول خدا
در وادی القری با جهودان و ترسایان کارزار میکرد یکی از اصحاب اشارت به یهودان کرد و گفت یا رسول
اینها کیانند که با تو حرب میکنند فرمود که هم المغضوب علیهم بعد از ان اشارت بترسایان کرد و فرمود که
ایشان چه طایفه اند رسول گفت هم الضالون ابی بن کعب روایة کرده از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که هرکه سوره البقره قرائت کند مستوجب صلواة الهی و رحمت ناتمناهی شود و ثواب
هرکس که یکسال در راه خدای تعالی حفظ حدود دیار اسلام کرده باشد از کفار و در این مدت ترس کفار از
دل او زایل نشده باشد در نامه اعمال او بنویسند و بعد از ان فرمود که ای مسلمانان امر کنید بیاد گرفتن
این سوره که داشتن ان برکتست و ترک ان حسرت و ندامت در روز قیامت و ساحران و باطلان طاقت
خواندن و شنیدن این سوره ندارند و از وهب بن منبه روایتست که هرکه سوره البقره و ال عمران بخواند
او از جهنم بگذرد و عرض او مثل عرض زمین و اسمان باشد و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هرکه سوره البقره
و ال عمران بخواند خانه او از جمیع خیرات خالی نباشد و در روایة امده که رسول صلی الله علیه و آله لشکری بغزای فرستاد

خواست تا یکی را از ایشان امیر کند یکیک را نزد خود میخواند و میکفت تو از قران چه سوره میدانی او
میکفت فلان و فلان سوره تا اکه جوانی آمد که در سال از همه کمتر بود کفت یا رسول الله من سورة البقره را میدانم
فرمود ترا امیر این لشکر کردم ایشان کفتند یا رسول الله جوانی که از سال از همه کمتر است بر ما امیر میسازی فرمود
که او سورة البقره را میداند و شما نمیدانید از این حدیث شریف معلوم میشود که منصب امارت و حکومت بعلمیت و
فضل و نه بسال و کر سن و امیر المومنین علی علیه السلام که حاوی شریعت نبوی و جامع جمیع معانی قران بود و محکم
و متشابه و علی با بهار رسیده و در خلافت و سایر ابواب مقدم بوده باشد بر جمیع شیخ و شاب افضلیه
والویه او بخلافت از این حدیث معلوم میشود که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرموده که ای علی من سید ولد آدم
و تو سید عرب و سلمان سید فارس و صهیب سید روم و بلال سید حبشه و طور سید کوهها و سدره سید درختها
و اشهر حرم سید ماهها و قران سید کلامها و سید قران سورة البقره و سید آیات سورة البقره آیة الکرسی
و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که سورة البقره و آل عمران بخواند در روز قیامت این دو سوره
چتر شود بر سر او و از تاب آفتاب او را نکهدارد و نیز مرویست که هر که خواهد در دنیا ارجمند باشد و در عقبی
بمرتبه بلند رسد باید که تلاوت این سوره نماید بسم الله
الرحمن الرحیم الم نزد اکثر مفسران الف اشارتست بانا و لام بالله و میم باعلم یعنی منم خدای
که دانا ترم از همه و یا الف اشارتست بالله و لام بجبرئیل و میم بمحمد صلی الله علیه و آله یعنی حق تعالی قران او و اسطه جبرئیل
بر محمد فرستاد و از ائمه علیهم السلام مرویست که حروف مقطعه از اسرار قرانست و هر کس بران اطلاع ندارد
بغیر کسانی که موید من عند الله اند که حضرت رسالت و ائمه معصومین و از امیر المومنین علی علیه السلام مرویست
که هر کتاب خدا را خلاصه بود و خلاصه قران حروف مقطعه است و کفته اند حروف مقطعه از برای عاجز
کردانیدن کافرانست تا بدانند که کسی را بحقیقت این کتاب راه نیست و عقل هیچکس از کنه معرفت ان
نه و در بعضی تفاسیر آمده که سبب در آنکه او سبحانه سورها بحروف مقطعه افتتاح کرده انست که چون رسول
صلی الله علیه و آله قران خواندی مشرکان جمع شدندی و شعر خواندن و صفیر زدن و دست بر دست زدن مشغول
شدندی تا مردمان استماع کلام الهی نکنند و بدین اسلام رغبت ننمایند حق تعالی این حروف عجیبه را فرستاد
ایشان از استماع ان متعجب شده خاموش شدند و استماع قران میکردند تا مکرر مثل این حروف را بشنوند و

ببب

ص

بسبب این معانی قران میرسیدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حجت بر ایشان لازم میکردانید
آورده اند که حق سبحانه تعالی حضرت رسالت پناه را وعده داده بود فرو فرستادن کتابی که بر صفحه روزکار
بماند و هرکز محو نکردد چون وقت فرود آمدن قران در رسید حبیب خود را خبر داد که ذلک یعنی آن
کتابی که قبل از این بوعده آن اشاره شده بود الکتاب این کتاب کاملست و کویند معنی
انست که ان کتاب که خدای تعالی در کتب متقدمه چون توریت و انجیل و غیر ان بانزال ان وعده داده بود
این کتابست لاریب فیه که هیچ شک و شبهه نیست در ان یعنی از غایت ظهور حجت
و وضوح دلالت بمرتبه ایست که هر کردروا اندک تاملی کند هیچ شکی در و نکند و داند که شبهه در حقیقت
ان نیست و محض وحی الهی است و از تحقیق عالم شود تا که کتاب هدی نیک دلالت کننده
است و راه راست نماینده بحق للمتقین مر جماعت پرهیزکاران را یعنی ثابت دارنده
ایشان براه راست چه اصل اهتدا ایشانرا حاصل است و یا نماینده راه بهشت با ایشان و انکه
متقی کیست که خود را نکاه دارد از هر چه ضرر رساند تا و در لغت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود
که متقی اکر سر اعمال خود را بر طبقی نهد و از ابر جهانیان عرض کند هیچ چیز در ان نباشد که او را شرم باید داشت
از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند کفت در راهی که پر از خار و خاشاک باشد رفته اید کفتند
آری کفت چکونه رفتید کفتند دامن خود را از ان برداریم تا هیچ خاری دامن کیر ما نشود و در اعضای ما
نخله کفت تقوی از این قبیل است یعنی در راه دین از معاصی چنان اجتناب کنند که از خار و خاشاک
خود را نکه میدارید و چون کفار بقران منتفع نشدند از جهت هدایت را بمتقیان کردانید و کفت
قران پرهیزکارانست الذین که کسانیند که یؤمنون بالغیب میکروند و تصدیق میکنند
انچه از ایشان غایبست و مشاهد ایشان نیست که ان حق تعالی است و فرشتکان و پیغمبران
و امامان و احوال قیامت و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر ان و باجماع امامیه ایمان عبارتست
از تصدیق با مور خمسه که توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است اقرار بزبان و در تفسیر اهل البیت
مذکور است که مراد از غیب غیبت امام زمانست علیه الصلوة و السلام یعنی متقیان کسانی اند که اعتقاد
دارند بامامت صاحب الزمان و خروج او در اخر الزمان و چون نماز افضل اعمال بدنی است از ان جهت او سبحانه

در بیان سایر اعمال تخصیص بذکر ان کرده متقیان را باین دو صفت ستایش میکند و میکوید که پرهیزکاران کسانی
اند که کرویده اند بجمیع ما جاء به النبی و یقیمون الصلوة و بپای میدارند نمازها فریضه خود را
با جمیع شرایط و ارکان و مما رزقناهم ینفقون و از انچه روزی داده ایم ایشانرا
و مالک ان ساخته نفقه میکنند یعنی حقوق واجبه از اموال بمستحقان ان میرسانند از زکوة و خمس و سایر
نفقه واجبه بر اهل و عیال و غیر ان و بعضی انفاق شامل جمیع نفقات واجبه و مندوبه است پس شامل
صدقات سنتی نیز باشد و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که مراد انفاق علمست
یعنی از انچه تعلیم میدهیم ایشانرا بر خلقان میرسانند و از ان امساک نمیکنند و الذین و دیکر پرهیز
کاران جماعتی اند که یؤمنون بما انزل الیک تصدیق میکنند بانچیزی که فرو فرستاده شده
است بسوی تو از قران و وحی و ما انزل من قبلک و بانچیزی که نازل کردانیده شده
پیش از تو بر پیغمبران چون توریت و انجیل و زبور و غیر ان یعنی اعتقاد دارند بانکه جمیع این کتابها که پیغمبران
سابق حکم بران کرده اند و مردم را بان دعوت کرده و از نزد خدا نازل شده و اکرچه قران نسخ
ان کرده و احکام ان منسوخ ساخته و بالاخرة هم یوقنون و برای دیکر که قیامتست ایشان
بیقین اندم بیکان در وقوع اصلا شکی ندارند اولئک ان متقیان که بدین صفتها اراسته
علی هدی من ربهم براه راستند و در جاده صواب از جانب پروردکار خود نه بار
که خدای تعالی ایمانرا در ایشان افریده باشد چنانکه مذهب اهل سنت است چه این موجب ظلم
او سبحانه است در عذاب کافران بجهة عدم اختیار ایشان در کسب ایمان زیرا که حق تعالی ایمان
در ایشان نیافریده پس اکر عذاب ایشان کند ظلم کرده باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه معنی
مراد انست که او سبحانه وجود عقل بدیشان داده و پیغمبران و کتابها را فرستاده و بان دعوت
کرده و بر هفده ایمان وعده ثواب داده و بر ترک ان تال بود اهل ایمان باختیار خود طاعت کرده اند
و کفار باختیار خود انقیاد نکرده اند و اولئک و ان جماعت که کرویده اند باختیار خود هم المفلحون
ایشان رستکارانند از عذاب و رسیدکانند بمرتبه ثواب نه غیر ایشان یعنی رستکاری خاص است
بمتقیان علی و شیعتهم الفائزون یعنی بدرستی که علی است و شیعیان او که رستکارانند و غیر ایشان از

فرز

ص

نور دین بهره اند از مجاهد مرویست که چهار آیه از اول سورة البقره در مدح مومنان نازل شده و بعد از ان
دو آیه در مذمت کافران و در عقب ان سیزده آیه در ذم کافرانست ان الذین کفروا سواء
علیهم بدرستی که کسانی که کافر شدند یکسانست بدیشان ء انذرتهم آیا بیم کنی و بترسانی ایشانرا از عذاب ام
لم تنذرهم یا نترسانی ایشانرا اکر ایشانرا بترسانی ایشان لا یؤمنون ایمان نیارند
زیرا که در آیات معجزات تو نظر نمیکنند از غایت عنادی که دارند و بجهت ان تصدیق نمیکنند بمعجزی تو و انکار میکردند
بقران پس بجهة نظر کردن بمعجزات ظاهره تو از غایت رسوخ کفر در طبیعت ایشان بمرتبه رسیده که کویا ختم الله
مهر نهاده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان و علی سمعهم و بر کوشهای ایشان و علی
ابصارهم و کویا بر دیدهای ایشان غشاوة پوششی است یعنی چونکه فایده دل که در یافتن
حق است و فایده کوش که شنیدن آیاتست و فایده دیده دیدن معجزاتست از ان حاصل نمیشود کویا که
خدای تعالی ایشانرا کور و کر و بیعقل حشر خواهد کرد و یا مراد بختم علامتیست که حق تعالی برین سه عضو
کافران وضع کرده تا فرشتکان ایشانرا بان علامات شناخته لعنت کنند بر ایشان و نمیتوان بود که مراد
از آیه مهر نهادن حق تعالی باشد برین سه عضو از روی حقیقت تا بجهة ان ایمان نیاورند زیرا که حق تعالی
فاعل شر نیست چه این قبح است و حق تعالی از قبح منزه است پس حاصل آیه انست که چون کفار از روی
عناد و جحود اصلا التفات بمعجزات ظاهره نمیکنند بمرتبه رسیده اند که امید اسلام ایشان نیست
و در یافتن حق بمنزله انکسی اند که مهر برین سه عضو او نهاده باشند و لهم و برین کافران جاحد راست
عذاب عظیم عذابی بزرک در دنیا بکشتن و اسیر کردن و در لغت در دوزخ مخلد بودن اورده اند
که عبد الله بن ابی سلول و معتب بن قشیر و اتباع ایشان با یکدیکر مقرر ساختند که بزبان اظهار اسلام کنند
و در دل اعتقاد خود باشند تا از دست مسلمانان رهایی یابند و بشرف تقربی که مسلمانان نزد پیغمبر
داشتند بر سند یا از اسرار مسلمانان مطلع شده کفار را از ان با خبر کردانند پس با تفاق نزد حضرت رسالت
پناه محمدی صلی الله علیه و آله آمدند و اظهار اسلام کردند حق تعالی از کفر باطن ایشان رسول را خبر داده و
من الناس و بعضی از مردمان من یقول کسانی اند که میکویند آمنا بالله ایمان آوردیم بخدا
و بالیوم الاخر و بروز بازپسین که قیامتست و ما هم بمؤمنین و حال انکه ایشان نیستند

ایمان ارندگان وگرویدگان یُخَادِعُونَ اللَّهَ فریب میدهند خدایرا در اظهار اسلام وابطان کفر
وچون منافقان میدانند که خدای تعالی را فریب نتوان داد زیرا که عالم السر والخفیات است
وباطن ایشانرا میداند پس این کلام بروجه مجاز باشد نه حقیقت ومعنی اینکه معامله ایشان با خدای درین
عمل همچون معامله کسانیست که در صدد آن باشند که غیر خود را فریب دهند وگویند که معنی آنست که زعم باطل
ایشان اینست که درین عمل فریب میدهند خدایرا وَالَّذِينَ آمَنُوا وانانرا که ایمان آورده اند یعنی ازروی
فریب دادن ایشان که عذاب الیم است وعقاب عظیم در دنیا ولوقت جز بایشان راجع نمیشود
وَمَا يَشْعُرُونَ ونمی یابند که آفت جزای این عمل که عذاب دنیا ولوقت با ایشان بازخواهد گشت
فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان که محل اعتقادست مَرَضٌ بیماری نفاقست وکینه مومنان وحسد
برایشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا پس بیفزود خدای برایشان بیماری نفاق را یعنی غم والم ایشانرا زیاده
گردانیدن علو مرتبه پیغمبر خود وقوت دین اسلام چه هرچند کار اسلام ترقی مینمود اهل اسلام را قوت
وکثرت زیادت میشد ایشان در نفاق وحسد می افزودند از غایت خشم وغضب ایشان برمسلمانان وَلَهُمْ
ومرایشانراست در اوقت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که مخلد باشند دران بِمَا كَانُوا به آن که
بودند که با مومنان يَكْذِبُونَ دروغ می گفتند از دعوی اسلام واظهار ایمان وبعد ازان از احوال قبیح
ایشان خبری دهد با بتوجه وَإِذَا قِيلَ وچون گفته شود یعنی مومنان گویند لَهُمْ مر منافقانرا که
لَا تُفْسِدُوا افساد مکنید وتباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بجهة عصیان ونافرمانی ومدارا بی و
بازداشتن مردمانرا از ایمان وفریب دادن مومنانرا واظهار بطلان دین اسلام نزد کافران
قَالُوا گویند درجواب مومنان بروجه جحود وعناد یا باعتقاد باطل خود که إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست
که ما مُصْلِحُونَ بصلاح آورندگانیم کارهای خود را یعنی آنچه میکنیم بروجه صلاح وصوابست وچون
افعال قبیحه خود را صواب میدانستند وحق تعالی رد قول ایشان فرمود گفت که أَلَا بدانید
مومنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشان اند تباه کاران وفساد کنندگان بمومنان وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ولیکن ایشان نمیدانند که مفسدند وعمل ایشان بروجه
صلاح نیست بجهة عدم تفکر در معجزات ظاهره ودلیلهای واضحه واکر عناد وانکار را میکذاشتند

وبدیده بصیرت در آیات ومعجزات روشن نظر میکردند میدانستند که آنچه میکنند عین فساداست
نه صلاح ویا اگر عذاب وعقاب آنرا میدانستند هرگز این نوع عمل میکردند ودر راه صواب
که ایمان آوردنست بدل سلوک میکردند وَإِذَا قِيلَ وچون گفته شود یعنی رسول یا مومنان گویند
لَهُمْ مر آن منافقانرا که آمِنُوا بگروید بدل وتصدیق پیغمبر کنید كَمَا آمَنَ النَّاسُ همچنانکه
گرویده اند او یاران یعنی مومنان مخلص که اصلا نفاق ندارند قَالُوا بگویند با نفس خود یا در میان
قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی هرگز نکردیم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ همچنانکه گرویده سفیهان
و بیخردان وچون بیشتر مومنان درویش وفقیر می بودند وبعضی از ایشان بنده مانند صهیب و بلال
ازین جهة ایشانرا سفیه خواندند وبازعم باطل ایشان آن می بود که اگر عقل میداشتند طریق این خود را
ازدست نمیدادند وتمیکردیدند وحق تعالی تکذیب ایشان فرمود که أَلَا بدانید ای مومنان حقیقی
که إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند بیخردان ونادانان نه اهل ایمان
ولهذا کفر را بر ایمان اختیار کرده اند ومعصیت بر طاعت وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن نمیدانند
که هیچ نمیدانند واین غایت جهل ونادانیست آورده اند که عبدالله ابی ومنافقان او روزی
با امیرالمومنین علی علیه السلم وجمعی از اهل اسلام ملاقات کردند ومرکب را آوردی خوشامد شد
ومدحها گفتند آنحضرت فرمود که ای عبدالله از خدا بترس ونفاق را بگذار وباعتقاد تمام
ایمان آر گفت یا ابوالحسن نفاق بما نسبت مفرمای که ما بیحوشما ایمان آورده ایم ورسول صلی
علیه واله گرویده حق تعالی بجهة تکذیب وتصدیق حضرت امیر علیه السلام این آیه فرستاد که وَإِذَا
لَقُوا وچون ملاقات کنند منافقان الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی را که ایمان آورده اند
قَالُوا گویند بایشان از روی نفاق آمَنَّا ایمان آورده ایم ما بیحو شما بمحمد وکتاب او گرویده
ایم وَإِذَا خَلَوْا وچون کنند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان سرکش خود یعنی چون در خلوت
مجتمع شوند ورؤسا وپیشوایان خود که در گمراه گردانیدن ایشانرا دیگر در عناد وورزیدن مثل
شیطانند قَالُوا گویند از روی اعتقاد که إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما با شمائیم در دین وکیش شما
ایم إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما در آنچه گفتیم با مسلمانان اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدای جزای استهزا

وبجزیت میدهد ایشانرا اسناد استهزا بخدا از سبیل مزاوجه است کران رعایة مشاکله لفظ
بلفظ مانند جزاء سيئة سيئة مثلها وگویند معنی آنست که خدای تعالی وبال استهزا را بایشان راجع میسازد
بس مثل کسیست که استهزا کند ومعنی واز رسول صلی الله علیه واله روایتست که روز قیامت منافقانرا بگذارند تا بور
مومنان از صراط بگذرند چون بدر بهشت رسند وبهشت را بزینت وآراستگی تمام ببینند وپای بردارند
تا در بهشت روند زبانه دوزخ در رسند وایشانرا بدوزخ کشند ایشان گویند بار خدایا سختی بود چرا
تمکین میدادی تا با مومنان متوجه بهشت وبهشت را بان زینت بچشم خطاب آید که این جزای آن استهزاست
که در دنیا با مسلمانان میکردی حاصل که حق تعالی منافقانرا بجزای خود برساند وَيَمُدُّهُمْ فرو
میگذارد ایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی واز حد درگذشتن ایشان در کفر ونفاق يَعْمَهُونَ
در حالتی که حیران وسرگردانند از راه صواب وقدم در راه راست نمی نهند مراد آنست که بجهة تفکر کردن
واندیشه نمودن ایشان در آیات معجزات روشن وبه واسطه جحود وعناد باطنی حق تعالی ایشانرا
بخود وا میگذارد ونظر لطف وتوفیق از ایشان برمیدارد أُولَٰئِكَ آن گروه منافقان الَّذِينَ اشْتَرَوُا
کسانی اند که بخریدند یعنی بدل کردند الضَّلَالَةَ گمراهی را که آن کفرست ونفاق وهلاکت بِالْهُدَىٰ
براه راست که ایمانست وتمییز درین سخن مراد آنست که گمراهی را براه راست اختیار کردند فَمَا
رَبِحَتْ پس سود نکرد تِجَارَتُهُمْ بازارگانی ومعامله ایشان در اختیار کفر بر ایمان وَمَا
كَانُوا مُهْتَدِينَ ونبودند راه راست یافتگان مَثَلُهُمْ مثل وداستان این منافقان
درین معامله كَمَثَلِ الَّذِي همچو مثل وداستان کسیست که در شب تیره از برای اسْتَوْقَدَ
نَارًا برافروزد آتش را در بیابان بجهة دیدن تا گرداگرد خود را ببیند وردد در راه برود واز خوف
دشمنان خود را بجای امنیت برساند فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آن هنگام که روشن سازد آن آتش
مَا حَوْلَهُ چیزها که گرداگرد ایشانست ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ ببرد خدای تعالی روشنی ایشانرا
وَتَرَكَهُمْ وواگذارد خدای ایشانرا فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیهای بسیار لَا يُبْصِرُونَ
در حالتی که هیچ نه بینند مراد آنست که همچنانکه کسانی بجهة دیدن راه وخوف گم کردن راه در شب تار
آتش را برافروزند وچون آتش حوالی ایشان را روشن کند حق تعالی روشنی ایشانرا فرونشاند وایشان

تاریک وبی نور مانند وحیران وسرگردان شوند در بیابان همچنین چون منافقان اظهار کلمه اسلام نمایند در شب تیره
ضلالت از خوف وشمشیر مسلمانان ایمن شوند وبا ایشان اختلاط کنند وبر مال ونفس خود بترا ایمن شوند
حق تعالی در وقت مرگ نور ظاهر ایشانرا که آن اقرار ایمانست بزبان تاریک گرداند بجهة کفر باطن ایشان
وآن روشنی ایمنی بتاریکی عقوبت بدل شود ودر تاریکی عقاب وعذاب باشند واصلا طریق بیرون شدن
ازان نه بینند پس جامعی که حال ایشان بدین منوالست صُمٌّ بُكْمٌ کرانند یا بمعنی که گوش بر شنیدن
سخن نمیکنند بکم گنگانند یا بمعنی که سخن حق نمیگویند عُمْيٌ کورانند یا بتوجه که حق را نمی بینند بدیده بصیرت
یعنی دلالت حق را نمی شنوند وروی اعتقاد بخدا ورسول نمیکنند ودر معجزات ظاهره نمینگرند پس گویا که
گوش وچشم وزبان ندارند فَهُمْ پس ایشان که باین مرتبه رسیده اند لَا يَرْجِعُونَ بازنگردند
از کفر با ایمان واز گمراهی نفاق براه راست ایمان أَوْ كَصَيِّبٍ یا مثل ایشان چون مثل اصحاب
باران صیب بزرگ قطره است یعنی مانند کسانی که گرفتار شده باشند در بیابان باران درشت قطره
که بسرعت وهیبت روان شود مِنَ السَّمَاءِ از همه اطراف یا از ابر فِيهِ که در آن باران
یعنی بوقت باریدن آن ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از سیاهی شب وتیرگی ابر وانبوهی باران وَرَعْدٌ
وغران آواز سخت باشد وَبَرْقٌ وروشنی از آن درفشان گردد در بعضی تفاسیر واقع شده که
رعد آواز فرشته ایست که ابر را از اطراف عالم پراکنده می سازد واز امیرالمومنین علی علیه السلام مرویست
که برق روشنی تازیانه ایست از آهن که فرشتگان آنرا برابر میزنند وگویند رعد صدای برهم خوردن
پارچهای ابراست بهم وبرق آتشی که میجهد نزد برهم خوردن پارهای آن حاصل که منافقان مثل یارانی اند
با رعد وبرق که دران گرفتارند يَجْعَلُونَ گردانند یعنی در آکنند أَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را
فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود مِنَ الصَّوَاعِقِ از جهة شنیدن صدای صاعقها که از آن میجهد وگویند
صاعقه آتشیست که از دهن فرشته می جهد وقتی که خشم میکند بر ابر وگاه شیء در تعبیر خود آورده
که صاعقه آوازیست با هیبت که در وی آتشی است بی زبانه که بهر جا برسد بسوزد پس از غایت صدای آن
اصحاب باران انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ بجهة ترس مردن وخوف هلاک شدن
وَاللَّهُ مُحِيطٌ وخدای تعالی بعلم شامل خود احاطه کننده است ودارسنده بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان

یعنی علم او بهمه افعال ایشان رسیده و هیچ چیز از اسرار و ضمایر ناصواب از او پوشیده نیست پس همه را
سزای خود خواهد رسانید از ابن عباس مرویست که حق تعالی تشبیه کرده باران را که از اسمان نازل شده
بقران و ظلمات و رعد و برق را که در وی است تشبیه کرده با چیزها درو است تشبیه که قرآن از تهدید
و تخویف از عذاب و روشنی و صاعقه که در وی است و وعید لعنت و جهاد و بیان از ابن مسعود روایت
که دو مرد منافق از پیغمبر صلی الله علیه و آله گریخته از مدینه فرار نمودند در راه باران سخت بر وجهی که حق تعالی
در این ایه ذکر کرده بایشان رسید ایشان دران باران و تاریکی متحیر شدند هرگاه برق میدرخشید گامی
چند می رفتند و چون برطرف میشد می ایستادند و چون صاعقه پیدا می شد انگشت بر گوش مینهادند تا از
ان هلاک نشوند و چون بی تاب شدند میگفتند کاشکی زود صبح می شد تا نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفتیم
و اطاعت میکردیم و چون صبح شد نزد پیغمبر امدند و ایمان اوردند و باعتقاد تمام مومن شدند حق تعالی
منافقان مدینه را باین دو شخص تشبیه کرده فرموده که مثل ایشان چون مثل کسانیست که بجهت ترس انگشت
در گوش نهند تا صاعقه ایشان را هلاک نکند و بجهت بسیاری درخشندگی ان يَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک است
که برق درخشنده يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ برباید روشنایی دیده های ایشان را كُلَّمَا أَضَاءَ هرگاه
که آن برق درخشنده و بسبب ان راه روشن شد لَهُمْ برای رفتن ایشان مَشَوْا فِيهِ
رفتند دران روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ و چون تاریک شد راه بر ایشان بواسطه برطرف
شدن نور برق قَامُوا ایستادند در یکجا و قدم بر ندا اشتند و متحیر و سرگردان شدند وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای تعالی که ببرد شنوایی گوش و روشنی چشم ایشان را بسبب صدای
رعد و درخشندگی لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ ببرد شنوایی ایشان را باواز رعد وَأَبْصَارِهِمْ
و دیده های ایشان را بدرخشندگی برق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه
چیزها ممکن قَدِيرٌ تواناست پس البته قادر باشد بر بردن شنوایی و بینایی ایشان مرویست که چون
منافقان نزد پیغمبر امدند انگشت را بگوش می نهادند از ترس انکه مبادا که حکمی در قتل ایشان در
رسد پس حق تعالی تشبیه فرموده ایشان را که بجهت ترس هلاک نزد شنیدن صدای صاعقه انگشت را بگوش
مینهند چون بمدینه بهجرت دلیل روشن قرانی میدیدند نزدیک بان میرسید که دلهای ایشان بجهت نور ان

ایات

ایات ربوده گردد از کفر و بر ایمان غالب شود حق تعالی تشبیه فرموده بان به برق که بسبب بسیاری
درخشندگی نزدیک باشد که دیده های اصحاب باران را برباید و غالب شود بر نوران و هرگاه که علامت
ظفر و فتح مسلمانان و غنیمت می دیدند بنور اسلام رغبت میکردند و وقتی که سختی بمومنان می
رسید متحیر می شدند و توقف میکردند حق تعالی این حالت ایشان را تشبیه کرده بحال اهل باران
که چون برق بدرخشد شروع در رفتن کنند و چون درخشندگی ان برطرف شود توقف کنند و بعد از ان
فرمود که حق تعالی شنوا است و دانا بر بودن شنوایی و بینایی اهل باران بسبب رعد و برق و همچنین
قادر است بر انکه شنوایی و بینای منافقان ببرد بجهت کفر و نفاق ایشان و نشنیدن و ندیدن
ایتهای روشن و معجزات ظاهره این سیزده ایه در شان منافقانست و بعد از ان همه کفار را بر پرستش
خود امر میکند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای گروه ادمیان اعْبُدُوا بندگی کنید و پرستش نمایید رَبَّكُمُ
پروردگار خود را الَّذِي انخداوندی که بقدرت کامل خود خَلَقَكُمْ افرید شما را وَالَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ و انکسانی را که بودند پیش از شما از ابا و اجداد شما و غیر ان لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
شاید که شما پرهیزید از عذاب یعنی برکت و میمنت خلوص عبادت و پرستش شامل حال شما شده
از اتش دوزخ رهایی یابید و با عبادت خدای کنید در حالتی که امیدوار باشید که در سلک متقیان
درایید و فایز و رستگار گردید و از بعضی علما تفسیر منقول است که کلمه لعل و عسی از برای وجوب و لزوم
است زیرا که از کریم لایق نباشد که کسی را در طمع اندازد و او را از ان محروم گرداند یعنی بر خدا واجب و لا
زمست که پرستنده کان خود را از عذاب برهاند الَّذِي انخدایی که بقدرت تام جَعَلَ لَكُمُ
گردانید برای فایده شما الْأَرْضَ فِرَاشًا زمین را فرش گسترده تا ارام گیرید و حرکت نمایید
بران وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و اسمان را سقفی برافراشته در خبر است که چون حق تعالی خواست که اسمان
و زمین را بیافریند اول جوهری سبز افرید برابر هفت اسمان و هفت زمین و بعد از ان نظر
هیبت در او کرد ان جوهر اب لرزان شد و کفی و بخاری از موج ان پدید امد و هفت طبقه
اسمان را از ان بیافرید و هفت طبقه زمین از کف خلق فرمود و در اثار امده که سطبری هر طبقه از طبقات
اسمان و زمین مقدار پانصد ساله راه است و بعد از آفریدن اسمان و زمین عرش را بیافرید

و طبقات اسمان را بر دوش ایشان نهاد و فرشته دیگر بیافرید و بدو امر کرد که دیگر ستاره ها را
بیافرید از مشرق تا مغرب و زمین را برداشت اما قدم او برجایی قرار نمیگرفت گاوی را آفرید
که او را چهل هزار شاخ و چهل هزار دست و پا بود ان فرشته پای در سنام ان گاو نهاد و
قرار گرفت شاخهای ان گاو از جانب زمین تا زیر عرش برامده و دهن او در دریاست هر روز
یکبار نفس میکشد زیادتی و کمی اب در دریا از انست و چون پایهای گاو قرار نمیگرفت سنگی را
آفرید برابر هفت اسمان و زمین و انرا قرارگاه گاو گردانید و بعد از ان ماهی خلق کرد و انرا
متوطن سنگ گردانید و بعد از ان ماهی را بالای اب بداشت و اب بر بالای هوا بقدرت او سبحانه
و بعد از ان زمین مانند کشتی بر سر اب حرکت میکرد کوهها را بیافرید و انرا میخ زمین ساخت
قرار گرفت جلت قدرته و عظمته و بزرگیه دلالت بندگان بر وجوب پرستش خود میفرماید
وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از اسمان مَاءً ابی مبارک و پر نفع یعنی اب
باران و نزد بعضی مراد ابر است که اب دریا بخود جذب کرده متوجه هوا می شود و باد انرا پراکنده
می سازد و انرا بهم می افشرد و باران از ان ریزان می شود فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون اورد او
سبحانه بسبب ان وقتی که با خاک امیخته شد مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوه ها و اصناف حبوب
و نبات رِزْقًا لَكُمْ روزی ساخته و اماده کرده برای شما حق در این ایه تنبیه میفرماید مردمان را
بر انکه او سبحانه خالق همه چیزهاست و رازق جمیع مردمان نه بتان که بعبادت او میل کنند از انجهت
در عقب این ایه فرمود فَلَا تَجْعَلُوا پس مگردانید یعنی قرار مگیرید لِلَّهِ أَنْدَادًا مر خدای را
انبازان و شریکان در عبادت وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال انکه میدانید که انبهای را که پرستش
میکنید قادر نیستند که کسی را بیافرینند و نعمتهای مذکوره را بشما رسانند پس چگونه سزاوار پرستش
باشند چون دانستید که انها مستحق پرستش نیستند پس بر شما روشن شد که حق سبحانه یکتای است
بی همتا و هیچکس دیگر سزاوار پرستش نیست مگر او و بعد از بیان وحدانیت و یکتایی خود در عقب ان
ذکر اعجاز قران میکند که دلیلست بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله زیرا که ایمان تمام نمی شود مگر باقرار بتوحید
و اقرار محمد صلی الله علیه و آله و میفرماید که وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر هستید شما فِي رَيْبٍ در شک و شبهه

مما

مِمَّا نَزَّلْنَا از ان چیزی که بتدریج فرو فرستاده ایم عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه و آله
و گمان میبرید که او ساخته و بربافته اوست و از نزد ما نازل نشده فَأْتُوا پس بیارید شما که در
فصاحت و بلاغت بی مثل و بی نظیرید بِسُورَةٍ یعنی از کلام که در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و
خبر بامور غیبیه مِنْ مِثْلِهِ مانند انچیزی که ما فرستادیم وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ و بخوانید حاضران
مجلس خود را از شاعران فصیح و خطیبان بلیغ بیان که اعوان و انصار شما اند در تکذیب رسول
یعنی اگر به تنهایی قدرت ندارید که معارضه کنید با قران بکتابی که مثل ان باشد پس استعانه کنید بهر که یاری
شما دهد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی غیر خدا هر کس را که میخواهید بیاری خود خوانید در اوردن
مثل قران إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راستگویان در انکه این کلام ساخته و بافته
محمد است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکردید یعنی مثل این سوره را نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوا
و هرگز نتوانید بعد از این زمان تا انقراض عالم مثل انرا بیاورید یعنی چون شما در زمان ماضی و
مستقبل از اوردن مثل این کلام عاجزید و با وجود این از غایت عناد و انکار بپیغمبر ما ایمان نمی
اورید فَاتَّقُوا پس بترسید النَّارَ الَّتِي از اتش دوزخی وَقُودُهَا النَّاسُ برافروزنده
ان مردمانند یعنی کافران معاند و منکران جاحد وَالْحِجَارَةُ و سنگهای کبریت که حرارت
ان بیشتر و عفونت ان ناخوشتر است قول اصح انست که مراد از حجاره بتانی اند که کفار از سنگ
تراشیده و میپرستند کقوله تعالی انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم یعنی شما و انچه انرا
می پرستید بجز از خدا هیزم دوزخند و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اتش دنیا جزو
و بیست از هفتاد جزو اتش دوزخ و بنزد او حضرت منقول است که اتش دوزخ را هفتاد بار شسته اند
انگاه بدنیا فرستاده اند و مرویست که انحضرت در اثنای خطبه خطبه میفرمود که اگر در این مسجد صد هزار مرد
باشند و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ نفس زند همه ایشان از حرارت نفس او هلاک شوند و
این نوع اتش أُعِدَّتْ اماده مهیا شده است لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان تا دران جاوید
باشند و در خبر است که داود علیه السلام بسیار گریستی مردمان گفتند که ای داود کمتر گریه کن و بسیار حفظ
در نفس خود روا مدار گفت ای یاران بگذارید تا گریه کنم پیش از انکه گریه بود سود ندهد و استخوانها از دوزخ

سوخته وکداخته شود منصور عمار کوید سالی بحج میرفتم در کوفه فرود امدم شبی در کوچه از کوچها
میکذشتم اوازی شنیدم که یکی میکفت خداوندا بعزت جلال تو که ان کناه که کردم مخالفه تو نخواستم
و بعذاب تو جاهل نبودم اما خطای عارض شد و پرده فرو کذاشته تو مغرور شدم خداوندا مرا از
عذاب تو که رهاند اکر دستم از ریسمان رحمت تو بکسلد در کاه او برد منصور کفت که من خواستم
که امتحان کنم دهن در شکاف در نهادم و این ایه برخواندم که یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا
وقودها الناس والحجارة نالهٔ فرو بود برد و ساعتی اضطراب کرد و خط ساکن شد من در سرا انشان
کردم روزی دیکر انجا امدم جنازه دیدم بر در سرا نهاده و پیرزنی دران سرای میرفت و بیرون می امد
کفتم ای پیره زن این مرده کیست که فرمان یافته کفت جوانی خدا ترسی از فرزندان رسول خدای روزی
در ورد و مناجات بود مردی از انجا بکذشت و آیتی از قران بخواند وی بشنید و ساعتی اضطراب
کرد و بجوار رحمت ایزدی پیوست من کفتم اولیای خدا چنین باشد و چون اینکه فایده فرستادن
پیغمبر ترسانیدن کافران و عاصیانست از عذاب اخروی تا از ظلم کفر و عصیان باز ایستند
و مژده دادن مومنان و متقیان از ثواب ابدی تا در ایمان و طاعت ثابت قدم باشند
ازین جهة او سبحانه وعده را مقارن وعید ساخته پیغمبر را میفرماید که ای محمد چون که بدلیل روشن حجت
را بر کفار لازم ساختی و ترهیب و تخویف ایشان کردی پس ترغیب و مژده دادن قبول فرمای
وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و بشارت ده انکسانرا که بتوفیق الهی کرویدند بتوحید من و نبوت
تو و بان ثابت و راسخ شدند تا حین موت وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند از برای من کار
های شایسته چون نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و غیر ان از واجبات مضمون بشارت أَنَّ
لَهُمْ مر ایشانراست در اخرت جَنَّاتٍ بهشتهایی که در وی انواع میوها و طعامهای لذیذ و
جمیع انچه موجب لذت باشد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جویهای اب فراخ از شیر و خمر و عسل مصفی
و از صادق علیه السلام مرویست که جویهای بهشت بر ظاهر زمین بهشت روان باشد در رفتن زمین
و بقدرت خدای اب و شیر و خمر و عسل در جنب یکدیکر بر روی زمین کذرند و از هم منفرق باشند حالی
و باقی و اصلا بیکدیکر امیخته نشوند او رده اند که امام جعفر صادق علیه السلام این معنی را او بیکر دلیل از ملحدان

حاضر

حاضر بود کفت هیچ عقل قبول اینمعنی نمی کند چار جوی در پهلوی یکدیکر باشند و مانعی در میان انها نباشد
و با یکدیکر امیخته نشود انحضرت فرمود که ای سفیه نمی بینی که خدای تعالی در یک پوست مرغ دو مایع
جمع کرده که برنک و طعم و طبع مختلف اند و اصلا با یکدیکر مخلوط نمی شوند ان مرد چون این کلام شنید ملزم شد
و بدان اعتراف کرد از انس روایتست که جویها بر روی زمین کذرند و از یکجانب او مروارید و جانب
دیکر یاقوت و کل او مشک اذفر باشد مجاهد روایت کرده که زمین بهشت از نقره باشد و خاک او از مشک
و اصل درختانش از مروارید سفید و لولو و زبرجد و یاقوت و بهشتیان اکر ایستاده باشند و دست ایشان
بمیوه رسد و اکر نشسته و خفته باشند شاخ درخت سر فرو اورد تا میوه چینند و ایشان بر غرفها نظاره کنند
در انهای روان و درختان و از میوهای بهشت تناول کنند كُلَّمَا رُزِقُوا هرکاه روزی داده شوند
مِنْهَا از ان بهشتها مِنْ ثَمَرَةٍ از میوهای درختان ان رِزْقًا روزیی ساخته و اماده کرده
قَالُوا کویند با یکدیکر که هَٰذَا این نوع میوه ایست که روزی داده شده بودیم مِنْ قَبْلُ پیش
ازین در دنیا یعنی در صورة مثل میوه دنیا باشد زیرا که در حجم و طعم و لذت بمراتب از ان در پیش خواهد بود
و حکمت در انکه صورت میوهای بهشت مانند میوهای دنیا باشد انست که تا نفس بهشتیان در اول
از میل بان کنند و برغبت تمام انرا فرا کیرند چه طبعهای با لبند با نچه الفت بان کرفته اند و متنفر اند از غیر
ان پس هرکاه در بهشت میوه مثل ان بینند که در دنیا دیده اند فی الحال مایل ان شوند و از ان برغبت تمام
اخذ کنند و اکر از جنس معهود نه بینند بدان الفت نخواهند کرد بجهة منظنه انکه لذتی و نفعی دران
و در نزد بعضی دیکر از اهل تفسیر مراد بمن قبل در بهشت باشد یعنی هرکاه در ثانی الحال بهشتیان میوه خورند
کویند که این میوه در طعم و رنک و بوی خوش مانند ان میوه ایست که قبل ازین بما داده بودند چنانچه از حسن
که ظرفی از طعام نزد بهشتیان حاضر سازند و او از ان تناول کند و بعد از ان ظرفی دیکر بیارند مثل اول
کوید هذا الذی رزقنا من قبل فرشته که طعام حاضر ساخته باشد کوید که این را بخور که رنک او یکیست و طعم
مخالف و با انکه معنا به است که چون مومن در بهشت میوه را تناول کند فی الحال حق تعالی مثل از انجای ان خلق کند
و چون مومن از ان بیند کوید هذا الذی رزقنا من قبل و بعد از ان موخر بجهة تاکید این کلام تاکید اینمعنی کرده
میفرماید وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا یعنی بدهند مومنان انچه حق تعالی روزی ایشان کرده باشد از میوهای جانی

که مانند یکدیکر باشند در رنک میوها که پیش ازین بایشان داده باشند اما بطعم مختلف باشند مرویست
که جمیع میوهای دنیا در یک میوه بهشت باشد و روایتست از صادق علیه السلام که درختان بهشت ساقی
ساده اند بکذا دل و الفراد و مانند خوشه خرما بر هم پیچیده اند هرکاه میوه از ان بچینند حق تعالی مثل او
باز پیدا فرماید و نزد بعضی دیکر معنی ایة انست که نعمتهای بهشت در لطافت و خوبی مانند یکدیکر باشند مثلا
خادم موافق مسکن باشد و مسکن مانند فرش و نوع طعام موافق نوع دیکر و باقی برین قیاس چنانکه از
صلی الله علیه واله مرویست که در بهشت مرغان باشند بر سر یکی هفتاد هزار پر هرکاه صحنی را در پیش بنده مومن
بنهند مرغی از ان بیاید و در ان صحن افتد و پر ها بیفشاند و در سر پری لونی طعام بیرون اید از برف سفیدتر
و از مسکه نرم تر و از انگبین شیرین تر که همه در لطافت و لذت و بوی خوش مشابه یکدیکر باشند و مومنان
بر غرفهای عالی تکیه زده مرفه الحال و فارغ البال بخوردن این میوها و طعامها مشغول باشند وَلَهُمْ فِيهَا
و ایشانرا باشد در ان بهشتها أَزْوَاجٌ زنانی که جفت ایشان باشند از حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ
که پاک کردانیده شده باشند از عیبها که زنان دنیاراست از بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و نفاس
و چرک متنفرات دیکر از بدی خلق و قبح منظر و غیر ان از سعید بن عامر روایتست که پیغمبر صلی الله علیه واله
فرمود که اکر زنی از زنان بهشت بکبار بدنیا بنکرند همه روی زمین پر از بوی مشک شود و نور افتاب
و ماه را ببرد و ابن عباس مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که اکر یکی از حور العین اب دهن
در هفت دریای تلخ و شور اندازد همه دریا ها چون شهد شیرین کردد در خبر امده که بنده مومن زنی خود را
داشته باشد که بانواع عیبها و کدورتها مبتلا باشد و در غایه زشتی حق تعالی او را در بهشت از جمیع ان عیبها
پاکیزه سازد و جمال و صفایی که حور العین راست باو عطا نماید و جفت شوهر خودش سازد و جمالی
درینکه وطی در بهشت خواهد بود چنانکه در اخبار صحیح امده که قوت صد مرد به بنده مومن دهند در اکل و مباشرت
کردن حاصل که حق تعالی جمیع این نعمتها مذکوره بمومنان کرامت فرماید وَهُمْ و مومنان فِيهَا
در بوستانهای بهشت که بانواع نعمتها اراسته است خَالِدُونَ جاوید باشند هرکز این کرامت
و نعمت از ایشان منقطع نشود همچنانکه هرکز عذاب و عقاب از کفار و منافقان مرتفع نکردد و از ابن
عباس و ابن مسعود روایتست که چون حق تعالی منافقانرا بدو چیز مثل زد یکی بافروزنده اتش و دیکر باصحاب باران

چنانچه کذشت ایشان کفتند حق تعالی از ان بزرکوار ترست که باین نوع مثلها مثل زند حق تعالی رد
سخن منافقان کرده فرمود که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَسْتَحْيِي شرم نمیکند و چون
حصول حیا از انقباض و انکسار نفس است و حق تعالی از ین مبراست پس مراد از ان لازم است
که امتناع ترکست یعنی خدای تعالی باز نمی ایستد أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا از انکه بیان کند مثلی را از
مثلها از قتاده مرویست که یهود چون در قران ذکر مکس و عنکبوت شنیدند زبان باستهزا کشودند
و کفتند که این از نزد خدا نازل نشده زیرا که این سخنان بکلام خدا نمی ماند این ایه امد که حق تعالی ترک نمی کند
از برای منافقان و کافران مثلی زند که أن بعوضة پشه است فَمَا فَوْقَهَا پس انچه فراتر و
زیاده بران باشد یعنی بزرکتر از ان چون مکس و عنکبوت چه این نوع مثلها متضمن فواید بسیار است پس
محض حکمت و مصلحت باشد و قبح تحی دران نباشد تا ترک ان بر خدای واجب باشد حاصل که خدای تعالی
بجهة مصلحت بندکان بار حقیر مثل میزند و عتاب و سرزنش اهل کفر او را از ان باز نمیدارد فَأَمَّا
الَّذِينَ آمَنُوا پس اما انکسانی که ایمان اورده اند و بکتاب خدا کرویده فَيَعْلَمُونَ پس بیقین میدانند
از روی تفکر و اندیشه صواب أَنَّهُ الْحَقُّ که ان ضرب المثل درست و حق و راست و بجهة
حکمت و مصلحت بنده کان نازل شده مِنْ رَبِّهِمْ از جانب پروردکار ایشان وَأَمَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا و اما انها که نکرویده اند چون این مثل می شنوند فَيَقُولُونَ پس بکویند از روی
عناد و انکار و اعراض از طریق حق و بر وجه استهزا مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز را اراده داشت
خدا بِهَٰذَا بان کفار مَثَلًا از روی مثل زدن یعنی این کلام عبث و بیمصلحتی دران نیست
در جواب ایشان میفرماید که يُضِلُّ بِهِ یعنی اراده خدا درین انست که کمراه سازد بسبب ان
كَثِيرًا جماعتی بسیار را و چون اضلال فعل قبیحست و حق تعالی از ان مبراست پس مراد
انست که اهل کفر بجهة فرط عناد و مبالغه در جحود و انکار تفکر نمیکنند و تامل نمی نمایند درین مثلها تا بحکمت
و مصلحت ان پی برده عارف شوند بحقیقت ان و بجهة این کمراه میکردند و باسناد اضلال تخلیت یعنی
خدای تعالی کافران معاند را بر حال کفر بکذارد و توفیق ایشان نمیدهد بایمان بجهة عدم التفات ایشان و در مجره
ظاهر و راسخ شدن انکار و کفر ایشان و هم بجهة حصول اضلال ایشان بجهة ضرب المثل است که حق تعالی کرده

ازینجهت بر سبیل مجاز اضافه او را بخود نموده یعنی کفار بجهت عدم تفکر در مثل مذکور گمراه میگردند و
یَهْدِي بِهِ وراه می نماید بان كَثِيرًا جماعت بسیار را یعنی مومنان را که بجهة تفکر و تدبر تصدیق
بان میکنند و راه راست می یابند و چون وقوع اهتدا و ایشان بر ضرب المثل شده ازینجهت نسبت
هدایت را بخود راه داده و غرض حق تعالی از ذکر مثل مذکوره انست که تا بر طالبان ظاهر شود که کدام از طالبان
در ان تفکر کرده در گمراهی نماند و چه کس در ان تدبر نموده راه راست می یابد پس مردوا ازگران
اتباع از اهل ضلال باشد از اهل حق و گویند مراد به اضلال حکمست بضلالت یعنی حق تعالی حکم میکند بگمراهی
ایشان وَمَا يُضِلُّ بِهِ وگمراه نمی سازد بان ضرب المثل یعنی نزد انحال گمراه شوند بر وجه تخلیه إِلَّا
الْفَاسِقِينَ مگر بیرون رفتگان از حد ایمان بجهة کمال انکار و فرو رفتن در عناد و جحود و با حکم میکند
بضلالت بجهة کسی مگر کافران که دل ایشان زنگ کفر گرفته و تیرگی نفاق و ظلمت عناد و انکار تاریک
گشته و بجهة ان خود را استعداد عنیا زند که پرتو حکمت و نور مصلحتان مثل در دلهای ایشان تابد و لهذا
حق تعالی نظر التفات که با مومنان دارد از ایشان باز گرفته و بحال خود شان واگذاشته و اما مومنان
که تصدیق او سبحانه و نبوة پیغمبر او کرده اند و کمر انقیاد او بر میان جان بسته دل ایشان بنور ایمان منور
شده باسهل وجهی علم بحکمت ان مثلها پیدا کرده اند و بمصلحت ان پی برده و در قران هر جا که اضلال
منسوب باو سبحانه نموده است یعنی مذکور است و اگر نه چگونه نسبت دادن معنی اضلال باو سبحانه جایز
باشد و حال انکه حق تعالی در کتاب خود نسبت ان بشیطان و فرعون و سامری کرده چنانکه فرموده
لقد اضل منکم جبلا کثیرا و اضل فرعون قومه و اضلهم السامری بعد از ان در وصف کفار که استهزا بکرده
بمثلهای مذکوره میفرماید که ایشان الَّذِينَ کسانی اند که از روی عناد و ستیزه يَنْقُضُونَ عَهْدَ
اللَّهِ میشکنند پیمان خدا را مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس ان چیزی که عهد خدا استوار کرده بود بدان
یاد دلیلهای عقلیه و حجتهای روشن است که دلالت بر توحید او سبحانه و صدق رسول او دارد
و ایشان بجهة رسوخ عناد و انکار و حمیت جاهلیت وفا بان نمیکنند و ترک ان می نمایند وَيَقْطَعُونَ
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ و میبرند انچیز را که الله تعالی فرموده است بان أَنْ يُوصَلَ که پیوسته بدارند
هر چیز را که حق تعالی بان راضی نباشد چون تفرقه میان پیغمبران و کتابهای ایشان یعنی ایمان اوردن

ببعضی بدون بعضی دیگر و از جمله اعراض اثبات است از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و قران و دوستان خدا
گسستن و بدشمنان ایشان پیوستن و یا قطع رحم کردن و غیر ان وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و فساد میکنند
در زمین با معنی که منع مردمان میکنند از ایمان و استهزا میکنند و قطع طریق میکنند و مردمان را میترسانند
و از بیرون نظام عالم بایست قطع ان میکنند أُولَئِكَ ان گروه که این صفت دارند هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیانکاران در دو جهان که سرمایه ایمان و صلاح و صواب اخروی را فروخته اند با نکار و
عناد و عذاب ابدی سعد بن وقاص روایت کند که مراد باین فاسقان و خاسران خوارج اند که بعهد ایمان
بیرون امده ایمان اورده بعد از ان عهد را شکستند و قبایح کالانی که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله در حق
شاه ولایت پناه صلوات الله علیه فرموده نا شنیده انگاشتند با وی در مقام محاربه در امدند و بعد از ان
خطاب با ایشان کرده میفرماید که ای معاندان بی دین و ای منکران سید المرسلین جزو بم كَيْفَ تَكْفُرُونَ
چگونه کافر میشوید بِاللَّهِ بخدای و بچه وجه ایمان نمی ارید وَكُنْتُمْ و حال انکه بودید شما أَمْوَاتًا
مردگان یعنی جسمهایی که از اجسام بود چون عناصر اربعه و اغذیه و اخلاط و نطفه و مضغه و ابن
عباس گوید که مراد باموات معدوم است یعنی بودید شما معدوم فَأَحْيَاكُمْ پس زنده گردانید شما را
بدر اوردن روح در بدنهای شما ثُمَّ يُمِيتُكُمْ بعد از ان بمیراند شما را معدوم صرف نزد فنای
اجل ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس از ان در قبر بجهة سوال زنده کرد الله شما را دوباره و وقت حشر و نشر ثُمَّ إِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ پس بعد از حشر بسوی او یعنی بجایی که حق تعالی امر بان فرموده که حجت و دوزخ است باز گردانیده
شوید برای جزای کردار و چونکه شما علم دارید بحال خود از نیستی بهستی و زنده گردانیدن و میرانیدن
خدا شما را پس با وجود این کافر شدن و عناد و رزیدن محل تعجب است و بدانکه زنده شدن میت در قبر
برای سوال و نکیر باجماع جمیع امت ثابت شده و هیچکس از امت اسلام در ان نزاع ندارد و در اخبار امده که میت
اواز نعلین مردمان که از سر قبر او باز میگردند میشنود و بصحت پیوسته که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها فوت
شد حضرت رسالت صلی الله علیه و اله بنفس نفیس خود بکار او قیام نموده و ردای مبارک خود را در کفن او کرد و چنانکه
باید او را در قبر نهند در قبر او خفت و چون سر قبر پوشیدند بر سر قبر او نشست و زمانی گوش بر قبر او داشت و بعد از ان
گفت ابنک یعنی پسرت و این را سه بار تکرار کرد و چون از انجا باز گشت اصحاب گفتند یا رسول الله ما هیچکس ان

از غفور رحیم و لطف تفرمودی که با این زن فرمود که او را برین حق تربیت مادران بود ردای خود را
کفن او کردم بجهت حرمت او و در قبر او خسبیدم تا ان جا بوزان زمین عرضی نیابد و این که سه بار تکرار ان
کلمه نمودم بجهة ان بود که چون سر قبر او را پوشانیدند نکیر و منکر امدند او را گفتند خدای تو کیست گفت الله
گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد گفتند امام تو کیست فرو ماند من تلقین جواب کردم که پسرت پسرت پسرت
بعد از ان او را بحال خود گذاشتند و برفتند و از اینجاست که سنت است سه بار گوینده که علی امام اوست
و بصحت پیوسته است که چون بنده را در قبر نهند حق تعالی روح را در بدن او رد کند تا سینه زنده شود
و بسم او را بس با دو بهر و بعد از ان نکیر و منکر او را از خدا و رسول و ائمه سوال کنند اگر از عهده او بیرون
اید گویند بخسب چون خوابیدن عروسان و بعد از ان در زیر قبر فرشته پر بر قبر او زنند تا فراخ شود و
دری از بهشت برو گشایند تا نسیم بهشت برو وزد و اگر از جواب ایشان عاجز شود گرز اتشین بر
سر او زنند که قبر او پر اتش شود و دری از دوزخ برو گشایند و از اینجاست که رسول صلی الله علیه و اله گفت القبر روضة
من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران یعنی قبر روضه ایست از روضهای بهشت یا گودیست از گودهای دوزخ
و نیز از جهة اظهار قدرت خود میفرماید که هُوَ الَّذِي او خداییست که بقدرت کامل خود خَلَقَ لَكُمْ
بیافرید از برای انتفاع شما نه انتفاع خود زیرا که غنی مطلق است مَا فِي الْأَرْضِ انچیز را که در
زمین است جَمِيعًا همه ان از کوهها و معدنها و چشمها و گیاهها و حیوانات و غیر ان تا از ان
نفع گیرند ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ و بعد از ان قصد کردن با فریدن اسمان قصدی مستوی
بی ضعف و سستی فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ پس راست کرد اسمانها را بر وجه اعتدال
مساوی یکدیگر افرید بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او ست بهمه چیزها دانا و عالم بکنه حقیقت هر یک از
انها و چون درین ایه ذکر نعمت جهوده نمود و خلق اسمان و زمین که بقای ادمی بان متعلق است
بیان کرد بعد از ان ذکر افریدن ادم میکند و بیان شرف او که اصل ادمی است و ذکر شرف و فضیلت
او موجب سرفرازی و بزرگواری اولاد اوست پس میفرماید ای محمد یاد کن این را وَإِذْ قَالَ
چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را إِنِّي جَاعِلٌ بدرستی که من گرداننده ام
یعنی افریننده ام فِي الْأَرْضِ در جمیع زمین خَلِيفَةً شخصی را که نایب من باشد در رواج دادن

حق و در ابل ساختن مراد او مت از عبدالله عباس و عبدالله مسعود روایت است که خدای تعالی پیش از
افریدن ادم فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه خواهم افرید که فرزندان او در زمین فساد
کنند و خون ناحق بریزند چون این قول شنیدند قَالُوا گفتند از روی تعجب و علم بمصلحت و حکمت در
افریدن او نه بر وجه اعتراض أَتَجْعَلُ فِيهَا ایا می افرینی در زمین مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا کسی را که فساد کند
و مشغول شود بمعصیت در زمین وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خونهای امثال خود را بغیر حق و این غایت
معصیت است وَنَحْنُ و حال انکه ما نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ تسبیح و تنزیه میکنیم تسبیحی و تنزیهی مقرون
بحمد و ثنای تو یعنی بپاکی یاد میکنیم و در ستایش تو قیام می نماییم وَنُقَدِّسُ لَكَ و بپاکی ترا بخوبیم
و صفتهای نقص و عیب را از تو دور میدانیم و به بزرگی و عظمت ترا یاد میکنیم قَالَ گفت حق تعالی در
جواب ملایکه که إِنِّي أَعْلَمُ بدرستی که من میدانم در یافرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها مَا لَا تَعْلَمُونَ
انچه شما نمیدانید و از جمله ان اظهار کبر و عجب و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت و
ظاهر نمیکرد و خلق انبیا و ائمه هدی و سایر اولیا از صلب ادم علیه السلام و غیر ان از نیکوکاران و صالحان و از
امام جعفر علیه السلام منقولست که فرشتگان از حق تعالی درخواست کردند که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد
گفتند ما تسبیح تو میکنیم و طاعت تو می نماییم و عصیان تو نمی ورزیم و غیر ما که خواهی افرید فرمان تو نخواهند برد
و چون در جواب این سوال انی اعلم ما لا تعلمون را شنیدند که ایشان رشته این اوضار بنداز سوال
نادم شدند و پناه بعرش الهی اوردند و به استغفار اشتغال نمودند و وقتی که ادم علیه السلام از کتم عدم
قدم بصحرای وجود نهاد و از بهشت بزمین امد خطاب با و رسید که ای ادم در زمین خانه بنا کن تا عاصیان
و گناهکاران اولاد تو پناه بان اورده بجهة ظل استغفار زنگ عصیان بزدایند همچنانکه فرشتگان
مقرب پناه بعرش اورده اند و به استغفار مشغول شدند و چون خانه را تمام کرد و عاصیان و خطاکاران
سر و پا برهنه ژولیده موی غبار الوده متوجه ان شده بتضرع و زاری و ناله مشغول می شدند بسبب انکه
افریده می گشتند حق تعالی خطاب کرد بفرشتگان که این از جمله ان مصلحتها و حکمتهاست که در افریدن
ادم می دانستم و شما بان راه نمی بردید القصه او سبحانه بعد از جواب انی اعلم اراده فرمود مختلف
زمین خاک را بر داشت و از ان اب مخلوط کرد باینوجه که فرشته را امر کرد تا چهل روز باران بر ان

برداشت و آن را به آب مخلوط کرد و چنین فرمود که درین چهل روز بران خاک باران ببارید و چهل سال بران
بر نداشتند تا آنکه آن خاک شد و چسپان گشت و بر حد استعداد صورت رسید بعد از آن از آن صورت
انسان مصور گردانید و روح را برو دمید بجهت آنکه گندم گون بود او را آدم نام نهاد و حوا را که بمعنی گندم
گون است داد و را خلیفه روی زمین وَعَلَّمَ آدَمَ در آن وقت آدم را یعنی ملهم ساخت الْأَسْمَاءَ
كُلَّهَا همه نامهای مخلوقات را از علوی و سفلی از ابن عباس روایت و سعید بن جبیر و اکثر مفسران
روایتست که حق تعالی تعلیم آدم کرد همه نامهای موجودات را حتی کاسه و جمیع صنعتها را
و گویند خواص جمیع ادویه و طعمها است و غیر آن و از آنچه متعلق است بمصالح دین و دنیا ثُمَّ عَرَضَهُمْ
بعد از آن عرض فرمود مسمیات اسما را عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان فَقَالَ پس گفت ای فرشتگان
أَنْبِئُونِي خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ بنامهای که بر شما عرض شده إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان با آنکه شما سزاوارترید بخلافت از غیر خود بجهت معصوم بودن شما و چون
شما با وجود دیدن مسمیات علم بنامهای آن ندارید چه جای آنکه دانید خواص آن را [illegible]
نزدیکتر دلایق [illegible] باشید و تدبیر و عمارات زمین سزاوارتر و در اخبار آمده که چون حق تعالی
خواست که فضیلت آدم را بفرشتگان نماید امر فرمود تا منبری در آسمان هفتم نهادند و بر بالای آن
کرسی از نور نهادند و فرشتگان را نزد آن منبر حاضر ساخت و آدم را امر فرمود تا بالای منبر رفت
و بعد از آن عرض نامهای اشیا فرمود بر ملایکه و گفت خبر دهید مرا که هر یک ازین نامها چه چیز است
بعجز و قصور خویش معترف شدند و بطریق اعتذار قَالُوا گفتند سُبْحَانَكَ تسبیح میکنیم و دور میدانیم
ترا از آنکه غیر تو عالم باشد بامور غیبی و کسی را نرسد که در افعال و اقوال تو زبان اعتراض کشاید لَا عِلْمَ
لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچه را که تعلیم داده ما را و تعلیم نامهای اشیا از ما
جدا نیست إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ بدرستی که توی بسیار دانا و بجمیع اشیا بوجهی که هیچ چیز بر تو پوشیده
نیست الْحَكِيمُ محکم کار و صواب کردار که هرچه کنی و گوئی بروجه علم و حکمت باشد پس میدانی که
منصب خلافت و رتبه علم باسماء اشیا را بکه می باید داد و چون فرشتگان اظهار عجز خود کردند حق تعالی
خطاب کرد بآدم علیه السلام و از جهت اظهار فضیلت و شرف او بر ملایکه قَالَ فرمود که یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ

ای آدم خبر ده این ملایکه را که درباره من بنزد تو نوشته اند بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای این اسما
یعنی نامهای اشخاص مسمیات یعنی اسم هر شیئی را بمنافع و مضار آن را اعلام ایشان کرد
قَالَ گفت حق تعالی ملایکه را بر وجه تنبیه و آگاه ساختن ازروی استفهام که أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ
آیا نگفتم شما را یعنی البته مر شما را گفتم إِنِّي أَعْلَمُ و میدانم مَا تُبْدُونَ آنچه ظاهر میکنید
از گفتار و غیر آن وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و آنچه بودید که پوشیده بودید از اعتقاد و افضلیت خود
بعد آورده که چون آدم اسمای جمیع مسمیات را اعلام ملایکه کرد و ملایکه بعجز خود اعتراف کردند و به افضلیت
آدم معترف شدند حق تعالی بجهت اعزاز و اکرام آدم امر کرد بایشان تا منبر او را برگرفتند و او را در هفت
آسمان بگردانیدند و در عرض صد سال تا عجایب آسمان را بدید بعد از آن آیتی از مشک پاکیزه و او را
پر داد از نور و مرجان و آدم را فرمود تا دران نشست و در آسمان بگردید تا عجایب آسمان را بدید
بر همه فرشتگان سلام بکرد باین لفظ که السلام علیکم و رحمة الله و ایشان در جواب می گفتند که علیک
السلام و رحمة الله یا خلیفة الله و حق تعالی ازروی تعظیم او خطاب کرد که ای آدم سلام و تحیت
من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت و نیز بجهت تعظیم آدم فرشتگان را بسجود آدم امر
کرد چنانچه میفرماید وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای محمد این را که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را که بیکبار
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا سجده کردند ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر شیطان لعین تا قبله خود
کرده همه [illegible] أَبَىٰ سر باز زد از آن سجده وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد
وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و بود او در اصل از ناگروندگان یعنی از منافقان و در علم خدا چه اظهار
ایمان میکرد و نزد فرشتگان و در باطن کافر بود چون حق تعالی او را بسجده امر کرد غش کفر او را بر
محک امتحان ظاهر کرد و مذهب حق آنست که ابلیس از جن بوده نه از ملایکه چه ایشان معصومند باتفاق
و آیه کان من الجن ففسق عن امر ربه دلیلست برین و اگر چه مامور شدن او بسجده ازین آیه فهم نمود
زیرا که خطاب او با فرشتگانست اما آیه الا ابلیس [illegible] دلالت میکند بران [illegible]
علیه و آله که هرگاه سجده از سورتهای سجده بخواند و سجده کند ابلیس از وی دور شود و گریستن آغاز کند و گوید
ای وای برمن فرزند آدم سوره [illegible] خواند و سجده کرد مستوجب بهشت شد و من ترک سجده کردم مستحق دوزخ شدم

غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آنچه در آسمانها و زمینهاست و میدانم

ابو العالیه روایت کند که چون نوح علیه السلام در کشتی نشست ابلیس بیامد بر دنباله کشتی جای گرفت نوح
گفت ای ابلیس بواسطه تکبر خود را و مردمان را هلاک کردی گفت اکنون چکنم گفت حق تعالی میفرماید
که اگر قبر آدم را سجده کنی توبه ترا قبول کنم جواب داد من آدم را وقتی که زنده بود سجده نکردم اکنون که مرده
سجده خواهم کرد القصه چون ابلیس از سجده آدم ابا کرد حق تعالی برو لعنت کرد و او را از صف فرشتگان دور
گردانید و همه ملایکه برو لعنت کردند و آدم را گفت به بهشت رو و از جمیع لذات بهشت ملتذ شو چنانکه فرمود
وَقُلْنَا يَا آدَمُ گفتیم از محض فضل و کرم خود که ای آدم اسْكُنْ أَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ
و جفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت و از ابن عباس مرویست که چون آدم به بهشت درآمد
بجهت تنهایی وحشت داشت حق تعالی خواب را برو غلبه ساخت و بعد از آن استخوانی از پهلوی
چپ او جدا کرد و حوا را از آن بیافرید با صورتی و حسنی تمام و حلهای بهشت برو پوشانید و او را
به انواع زینت بیاراست و چون بیدار شد و آن حسن و جمال او را مشاهده کرد با او انس گرفت
و محبت بسیار با او پیدا کرد و نزد بعضی حق تعالی حوا را از بقیه گل آدم بیافرید و بعد از آن امر فرمود
که در بهشت ساکن شوید وَكُلَا مِنْهَا و بخورید از بهشت از میوه‌های آن رَغَدًا خوردنی
بسیار و با فراغت و خوشحالی حَيْثُ شِئْتُمَا هرجا که خواهید از بهشت و از هرچه آرزو کنید
وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید و مخورید هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ ازین درخت که گندم است فَتَكُونَا
پس باشید هنگام که نزدیک شوید باین درخت مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفسهای خود
یعنی از کسانی که حظ خود را از صواب ناقص گردانیده باشد و چون بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت
شده که انبیا معصومند از اول عمر تا آخر عمر پس این نهی تنزیهی باشد که بمعنی ترک مندوب و ترک اولی است
نه نهی فرض که ارتکاب آن جایز نباشد زیرا که آن منافات دارد بعصمت آورده اند که حق تعالی آدم را بر سریر
کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و حله بزرگواری در و پوشانید و غلمان و پرستش او در مقام [illegible]
متعین فرمود و رضوان و حوران در پایه ملازمت او مقرر فرمود ابلیس برو حسد برد و اندیشه کرد که بحیله
آدم را ازین منصب معزول سازم و چون حق تعالی او را از درخت گندم منع فرموده بود فرصت یافت
و در دهن مار شد از وی درخواست نمود که مرا با آدم رسان مار بدستیاری طاوس او را در بهشت برد

ابلیس بیامد و برابر آدم و حوا بایستاد و گویند که او در دهن مار بیرون نیامد بلکه بیک طرف دهان او
آمده خود را بآدم و حوا نمود و آغاز گریه کرد ایشان او را نشناختند و با او گفتند چرا میگریی گفت بجهت
موت شما و زوال این نعمت عظیم از شما گفتند علاج آن چه باشد گفت خوردن درخت خلد که موجب
خلد جاوید است و اشارت بدرخت گندم کرد گفتند ما را از آن نهی کرده اند چگونه بخوریم گفت نه
از آن درختست که شما را از آن منع کرده اند و سوگند یاد کرد که من درین امر نیکخواه شما ام و از
محض دولتخواهی شما را باین دلالت میکنم و چون این گمان نداشتند که کسی بنام خدای سوگند دروغ خورد
بنابرین فریب خوردند بسخن ابلیس و بخوردن درخت گندم مشغول شدند فَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانید
قدم آدم و حوا را الشَّيْطَانُ ابلیس [illegible] عَنْهَا از آن درخت یعنی از جهت آن قدم ایشان را بلغزانید
و ایشان را از بهشت دور گردانید فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را نسبت اخراج ایشان از
بهشت بشیطان از جهت آنست که او سبب اخراج ایشان شد و اگر نه حق تعالی حقیقتا آدم و حوا را
از بهشت بیرون کرد مِمَّا كَانَا فِيهِ از آنچه بودند دران از مرتبه عظیمه و انواع نعمت و بدانکه
بیرون کردن آدم و حوا را از بهشت بر سبیل عقوبت نبود بلکه بجهت حکمت و مصلحت بود یعنی حکمت
او سبحانه تقاضا میکرد که از بهشت بیرون آید و بدار تکلیف که دنیاست نقل نماید و مشقت و بلیت بکشند
تا موجب زیادتی مرتبه و درجه شود و رتبه او زیاده از آنچه در بهشت بود شود همچنانکه بجهت مصلحت غنی را
فقیر میسازد و صحیح را بیمار میگرداند و اینکه حلهای بهشت از و نزع کرد بجهت آن بود که آنرا برو تفضل
باو داده نه ازروی استحقاق پس این نیز موجب عقوبت او نباشد و نیز بدانکه بیرون آمدن از بهشت ضروری
بود اگرچه درخت گندم نمیخورد زیرا که او از برای زمین آفریده شده بود تا خلیفه الله گشت دران بدلیل قوله
تعالی انی جاعل فی الارض خلیفه لیکن خروج او از بهشت اگر بخوردن گندم آسان تر بود چون بعد از خوردن
آن واقع شد بران شاهد نمود چنانکه آورده اند که چون آدم و حوا گندم تناول کردند لشکر [illegible] بایشان
نهاد فی الحال تاج شرف از سر ایشان دور شد و حلهای بهشت از تن ایشان فرو ریخت و غلمان و حوران
و رضوان که در ملازمت او بودند فرار کردند ایشان برهنه بیکس ماندند و از خجالت و برهنگی در پس
درختان بهشت پنهان شدند عاقبت به برگ انجیر خود را پوشانیدند و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند

ادم دست حوا گرفت و خواست که از بهشت بیرون رود گفت بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند
جبرئیل گفت ای ادم کلمه بزرگوار گفتی زمانی باش شاید که حق تعالی ببرکت این نام بر شما بخشاید خطاب
امد که ای جبرئیل بگذار تا بیرون رود که اگر من امروز ایشان را رحمت کنم ببرکت این نام که یاد کرده با ایشان فردای قیامت
بوسیله برکت این اسم بسیار از عاصیان امت محمد و ال او را رحمت کنم تا وسعت رحمت من گناهکاران را
گرد و پس از جهت ایشان را از بهشت بیرون کردیم وَقُلْنَا و گفتیم ای ادم و حوا و ابلیس اهْبِطُوا
فرو روید از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ در حالتی که بعضی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی را
دشمنید چه ابلیس و ذریه او دشمن ادم و ذریه او و ذریه اویند و بعکس عداوت اینها بجهت کفر و طغیان
و عداوت اینها بجهت ایمان و طاعت وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شما راست و ذریه شما
را در زمین و دنیا مُسْتَقَرٌّ موضع قرارگاه یعنی ارامگاه وَمَتَاعٌ و جای برخورداری
و منفعت گرفتن إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن اجل شما تا وقت قیام قیامت اورده اند
که چون ادم و حوا بزمین امدند حکم شد که ای ادم دست از حوا بدار و هر دو از یکدیگر مفارقت کنید
و هر یک بجای دیگر روید پس ادم بر کوه سرانديب افتاد و حوا بر ساحل دریای جده در موضعی که
انرا جده گویند و ادم دویست سال بر سر کوه سرانديب بگریست ابن عباس روایت کرده که هر گاه ادم
ترک مندوب خود را یاد کردی بیهوش شدی و درین مدت چندان باران حسرت از ابر دیده
بر زمین حسرت بارید که در رخسار مبارک او دو جوی پدید امد یک شب ادم از بسیاری گریه در وقت بیهوشی
شد جبرئیل امد و سر او را بر کنار خود گرفت در واقعه دید که حوا در کنار دریا نشسته میگرید و میگوید ای
دوست و مونس و ای همدم و یار من چگونه ایا بر تو پوشیده است و بیداری تا در خوابی ادم از خواب
که حوا بیش دید ناگاه با هوش امد و گریه و زاری در گرفت و طیان ارزو بجوش شد که جبرئیل علیه السلام
بناله در امد و مناجات کرد که الهی برین دو غریب فرو مانده رحم کن خطاب امد که ای جبرئیل ادم را
بشارت ده که نزدیک رسید که شب فراق بسر اید و ماه مراد از مشرق امید بر اید و در تفسیر اهل البیت
علیهم السلام امده و در اکثر کتب مجالس مذکور است که چون حق تعالی ادم علیه السلام را بیافرید
باسمان برد و در ساق عرش اسمی چند دید از نور بر صورت خود نام هر یک بر بالای سواد نوشته دید گفت

گفت خداوندا پیش از من و صورت من خلقی افریده گفت نه گفت پس اینها کیستند فرمود که فرزندان تو
و اگر نه غرض من وجود ایشان بودی اسمان و زمین را نیافریدمی گفت پس اینها گرامی ترین بندگان تواند گفت
اری این نامها را یاد بگیر که در وقت درماندگی بفریاد تو رسد ادم این نامها را فرا گرفت چنانکه خدای
تعالی از ان خبر میدهد که فَتَلَقَّى آدَمُ پس فرا گرفت ادم و بفرا گرفتن و قبول کردن مِنْ رَبِّهِ
از پروردگار خود كَلِمَاتٍ سخنان بابرکت و عظمت را که ان نامها که بر ساق عرش نوشته
دیدی فراموش کردی چون این بشنید دست برداشت و متوجه درگاه قاضی الحاجات
شد گفت بار خدایا بحق محمد و ال محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین که توبه مرا قبول کن
فَتَابَ عَلَيْهِ پس باز گشت حق تعالی بقبول توبه او و را پذیرفت إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ بدرستی که
خدای تعالی رجوع کننده است بقبول توبه الرَّحِيمُ بسیار بخشاینده و مهربان بر بندگان و حسن
و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر گفته اند که این کلمات اینست که ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم
تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و اصح انست که حق تعالی ببرکت شفاعت پنجتن ادم بال عبا
توبه او قبول نمود و مغازلی شافعی که از اکابر اهل سنت است و ابو عمر و ابن مقدام که از علمای
ایشانست از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله فرمود که ادم نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین را
شفیع خود ساخت حق تعالی توبه او را قبول فرمود بدانکه توبه انبیا و ائمه هدی عبارتست از عدم
ترک مندوب و پشیمان شدن از ترک اولی و توبه غیر ایشان عبارتست بر ترک فعل حرام و پشیمانی از کفر یا معصیت
و چون وسوسه شیطان سبب زیادتی مشقت است و در ادای طاعات و ان موجب بسیاری ثواب است
عبادت از جهت حق تعالی ابلیس را نیز با ادم و حوا بزمین فرستاد چنانکه فرمود و قُلْنَا اهْبِطُوا
و گفتیم ما که فرود روید مِنْهَا از بهشت با طبقات اسمان جَمِيعًا همه شما بر زمین فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ
پس اگر باید بشما خطاب با ادم و حواست و ذریه ایشان که در صلب ایشان بودند یعنی ای مردمان
اگر باید بشما مِنِّي از جانب من هُدًى دلالتی و بیانی که ان فرستادن پیغمبرانست و کتابها
فَمَنْ تَبِعَ پس کسانی که پیروی کنند هُدَايَ دلالت و بیان مرا که پیغمبران و کتابهاست فَلَا

خَوْفٌ پس هیچ ترسی نیست عَلَيْهِمْ بر ایشان از فرود امدن عقوبت و عذاب در دنیا و اخرت
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشانند که غمناک شوند از فوت انچه مطلوب و مقصود ایشانست
زیرا که بهمه مرادات خواهند رسید در سرا ثواب کردار خود بر وجه کمال خواهند یافت و بعد از ان
ذکر اهل ایمان و بیان ثواب ایشان در باره کفار میفرماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و کسانی
که کافر شدند و پوشیدند حق را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ پنداشتند دلیلهای وحدانیت مرا
و تکذیب کردند فرستادگان و کتابهای مرا أُولَٰئِكَ ان گروه جماعت أَصْحَابُ النَّارِ اهل اتش
دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در اتش خَالِدُونَ جاوید مانندگانند بعد از ان خطاب بیهودان
کرده امر میکند ایشان را بیاد کردن نعمتی که او سبحانه بفضل خود با ایشان ارزانی داشته و وفا کردن
بعهدهای او سبحانه که ان پیروی حقیقت و نظر کردن در معجزات خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله و کتاب
که نازل تا بان ایمان اورد پس میفرماید یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب مراد یهودند
و همه نسل ایشان از نسل یعقوب اند علیه السلام اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا الَّتِي ان نعمتها
که بمحض فضل و کرم خود أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و مراد بیان کردن است در ان شکر
گذاری و ان نعمت صحت بدن و بسیاری اموال و فرزندان و امنیت و جمعیت و گویند مراد
نعمتیست که خدای تعالی بپدران ایشان داده بود که ان نجات ایشان بود از فرعون و غرق شدن و عفو کردن
انها از گوساله پرستیدن بعد از توبه کردن و یا مراد نعمت دریافتن زمان خاتم الانبیاست یعنی شکر
جمیع نعمتها کنید و یا شکر نعمتهای پدران خود کنید که بایشان فخر میکنید و یا نعمت وجود با وجود حضرت
محمد صلی الله علیه و اله وَأَوْفُوا بِعَهْدِي و وفا کنید بعهدی که من در شان پیغمبر اخر الزمان با شما بسته ام در
توریت چه حق تعالی انحضرت را بر بنی نا نوشته و دعا خواسته توصیف کرده یعنی وفا کنید بایمان اوردن
بو حقانیت من و تصدیق کنید بمحمد صلی الله علیه و اله أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما به نیکوی
ثواب دادن و پاداش وفا داری ان کردن وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و از من بترسید از شکستن
عهد و وفا کردن بان وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ و بگروید بانچه فرو فرستادم از قران مُصَدِّقًا

در حالتی که ان قران تصدیق کننده است لِمَا مَعَكُمْ مر انچیزی را که با شماست یعنی توریت
مراد انست که موافق انست در توحید و وعده و وعید و نعت رسول صلی الله علیه و اله و قصص پیغمبران
و امر بعبادت و عدل در میان بندگان و نهی از معصیت و فحش وَلَا تَكُونُوا و نباید که باشید
أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ اول گروه ناگرویده بقران یعنی واجبست بر شما که اول کسی بوده باشید که ایمان
اورده باشد بان زیرا که شما نظر در معجزات او میکنید و علم بشان او دارید و پیش از نزول ان مردمان را
مژده میدادید بنزول ان وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي و بدل مکنید ایتهای کتاب مرا که توریت است
ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را مراد علمای یهودند چون کعب بن اشرف و امثال او که هدیه و تحف از یهود
میگرفتند و ایات توریت را میگردانیدند و صفت پیغمبر صلی الله علیه و اله که انجا بود متغیر میساختند
منقولست که مراد علمای بنی اسرائیلند چون یحیی بن اخطب و کعب بن اشرف که هر سال گندم و جو
از قوم خود میگرفتند و از پادشاهان هدیه اخذ میکردند ترسیدند که اگر تابع رسول شوند از رسوم خود محروم
مانند و بجهت این بر کفر خود مصر شده بودند با انکه میدانستند حقیقت محمد را حق تعالی فرمود که ایات کلام مرا
بمر سوم مقرره و هدیه بدل مکنید وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید به بدل کردن کتاب ربانی بحطام
فانی دنیا وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ و امیخته مسازید حق درست و راست را که توریت و انجیل است از
صفات محمد بِالْبَاطِلِ یعنی ناحق که اختراع میکنید و بدستهای خود در توریت مینویسید تا مشتبه گردد
شده میان حق و باطل فرق نتوان کرد وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ و مپوشید حق را که صفات مصطفی است
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال انکه شما میدانید که این انچه پیغمبر است که در توریت وعده بان داده
شده است و میدانید منع ایشان از بن عمل قبیح ایشان بارکان اسلام میفرماید که وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارید نماز اهل اسلام را برا انوجه که ایشان میگذارند وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة
مال بطریق مسلمانان وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع کنید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان
و تخصیص رکوع بذکر جهت انست که در نماز یهود رکوع نیست پس از سبیل توبیخ و سرزنش میفرماید که
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ ایا امر میکنید مردمان را بنیکوی وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و فرا
موش میکنید یعنی ترک میکنید نفسهای خود را وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ و حال انکه شما میخوانید

توریة را که در وصف پیغمبر است و وعید بر فساد و ترک نیکویی و مخالفت قول و عمل اَفَلَا
تَعْقِلُونَ ایا پس عقل خود را کار نمی‌فرمایید در قبح فعل خود تا باز ایستید از آن ایة در بیان
بعضی از علماء مدینه است که یاران خود را ترغیب میکردند بر اسلام و انقیاد احکام شرع
محمدی صلی الله علیه وآله و خود قبول اسلام نمیکردند از انس مرویست که رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که در شب معراج برجمعی بگذشتم که لبهای ایشان بمقراضهای آتشین میبریدند گفتم یا جبرئیل علیه السلام
کیستند ایشان گفت واعظانند که دعوت مردم بنیکویی میفرمودند و خود ترک آن میکردند و چون
خدای تعالی کفار را از کفر و عناد نهی کرد در عقب آن ایشانرا بطاعت امر فرمود که وَاسْتَعِینُوا
و یاری خواهید در مایحتاج خود بِالصَّبْرِ بشکیبایی کردن بر مشقت طاعت او و از ائمه هدی علیهم السلام
و بعضی از علمای جمهور مرویست که مراد بصبر روزه داشتن است که متضمن صبر است بر ترک مفطرات
یعنی استعانة نمایید بر مقاصد دینوی و اخروی خود بروزه داشتن وَالصَّلٰوةِ و بنماز
گذاردن تا حق تعالی به برکت این دو رکن عظیم اسلام شما را بمرادات و مقصودات دنیا و آخرت
رساند وَاِنَّهَا و بدرستی که استعانة بصبر و صلوٰة لَکَبِیرَةٌ بزرگ و دشوار و گرانست
اکثر برانند که ضمیر انها راجع است بصلوٰة یعنی نماز دشوارست بهمه کس اِلَّا عَلَی الْخَاشِعِینَ
مگر بر ترسکاران و فروتنان از ترس حق تعالی و ادام (?) با فگان بطاعت او و ایشان مومنانند از
مجاهد نقلست که مومنان چون متیقن اند برسیدن بثواب طاعت و بمرتبه بلند که بهشت است ...
ایشانرا عبادت بر ایشان دشوار نمی‌باشد اَلَّذِینَ یَظُنُّونَ بهمچنانکه در کلام عرب اطلاق
ظن بر یقین بسیار است یعنی بیقین میدانند اَنَّهُمْ آنکه ایشان مُلَاقُوا رَبِّهِمْ
رسندگانند بوعدهٔ ملاقات پروردگار خود وَاَنَّهُمْ و آنکه ایشان اِلَیْهِ بسوی رحمت پروردگار
خود و پاداش عبادت خود رَاجِعُونَ باز گردندگانند بعد از آن بجهة تاکید مبالغه بار دیگر بنی اسرائیل
بیاد کردن نعمت امر میفرماید که یَا بَنِی اِسْرَائِیلَ ای فرزندان یعقوب اُذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی
یاد کنید نعمتهای مرا اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ انعام کردم بر شما وَاَنِّی و این را نیز یاد کنید که
من فَضَّلْتُکُمْ تفضیل کردم آبا و اجداد شما را عَلَی الْعَالَمِینَ بر عالمیان

که

که در روزگار ایشان بودند و آن در عهد موسی بود و زمانی که بعد از وی بود چه حق تعالی ایشانرا
بجهة علم و ایمان و عمل صالح بزرگوار کردانیده و بعضی را پیغمبر و پادشاهی عادل ساخت و اولاد
ایشان تا بعث آن گروه بکفر و معصیت و کفران مشغول شدند پس در تهدید ایشان میفرماید که
وَاتَّقُوا یَوْمًا و بترسید از حساب عذاب روزی که در آن روز لَا تَجْزِی حق گذاری نکند
یعنی ادای حق گذاری نتواند نمود نَفْسٌ هیچ نفس مومن عَنْ نَفْسٍ از نفس کافر شَیْئًا
اندک چیزی را که حقوق مردمان که در ذمه او بوده باشد یا کفارتی نکند هیچ شخصی از هیچ کس چیزی
از عذابرا وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا و پذیرفته نشود از آن نفس شَفَاعَةٌ درخواستی ... بر آنکه
کسی شفاعت او کند وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا و فرا گرفته نشود از آن نفس عَدْلٌ فدایی که
عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب خود وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ و نه ایشان در آن روز یاری
داده شوند یعنی در دفع عذاب هیچکس نصرت ایشان ندهد مراد باین ایة کفارند چه نزول آن
در قول ایشانست که میگفتند که پدران ما انبیا اند شفیعان ما باشند در روز جزا و مومنان داخل حکم ...
نیستند زیرا که بحدیث متواتر ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای
اهل کبایر از امت خود و نیز فرموده که در روز قیامت مرا اذن و شفاعت دهند پس شفاعت کنم و اهل بیت
مرا نیز رخصت شفاعت دهند تا ایشان گناه کاران را شفاعت کنند و نیز آنحضرت فرموده که کمترین مومنان
در شفاعت کردن کسی باشد که در حق چهل کس از برادران مومن خود شفاعت کند که هر یک از ایشان
جزا او در دوزخ بوده باشد و نیز بر جهة تذکر نعمت بر بنی اسرائیل میفرماید که وَاِذْ نَجَّیْنَاکُمْ و یاد کنید ای
بنی اسرائیل وقتی که رهانیدیم شما را مراد آبا و اجداد ایشانست پس منت بر فرزندان نهاد زیرا که
وصول نعمت بر پدران موجب سرفرازی فرزندانست پس معنی آنست که ای بنی اسرائیل این نعمت
را یاد کنید که خلاص دادیم پدران شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از متعلقان فرعون یَسُومُونَکُمْ
ستم و رنج می رسانیدند و عذاب میکردند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سخترین عذاب
پس در بیان این عذاب میفرماید که یُذَبِّحُونَ اَبْنَاءَکُمْ میکشتند پسران شما را ...
وَیَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ و باقی میگذاشتند دختران شما را تا ایشان ... خود سازند

و با ایشان مجامعت کنند و خدمت فرمایند و نیز و بعضی مراد بسوی عذاب عملهای پرمشقت بوده بعضی
انهارا خدمتکاران ... ساختند و برخی از ایشان زراعت میکردند و بعضی را بگل کاری و
خشت کشیدن و جمعی دیگر حصاری و برخی دیگر که صلاحیت خدمت نداشتند جزیه بر ایشان نهاده بودند
و سبب کشتن پسران آن بود که فرعون خوابی دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک
او و خرابی ملک او در دست او بود و در تفسیر آورده اند که فرعون خوابی دید که آتشی از طرف بیت المقدس
شعله کشیده بود همه خانهای مصر را بسوخت و بنی اسرائیل را ضرری نرسانید فرعون از این خواب
هراسان شد کاهنانرا بخواند و این خوابرا بر ایشان عرض کرد ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل
متولد شود که هلاک تو بر دست او باشد فرعون قابلهها را بر زنان حامله ایشان موکل کردانید که
هر پسری که متولد می‌شد می‌کشتند وَفِی ذٰلِکُمْ و درین کشتن پسران و خدمت فرمودن دختران
شما و امر کردن شما را بکارهای سخت بَلَاءٌ محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّکُمْ
از پروردگار شما عَظِیمٌ بزرگ و بی نهایت بود آورده اند که فرعون عمران را امین گذاشت
که بخانه خود نرود و بجهة خوف آنکه مبادا با زن خلوت کند و از او پسری متولد شود شبی فرعون در
کوشک خسبیده بود عمران نزد او در خواب بود چون از خواب بیدار شد دید که زن او نزد او حاضر شده
متعجب گشت و گفت چگونه اینجا آمدی با آنکه همه درها بسته بود و پاسبانان بر درها نشسته گفت من بخودی اینجا
نیامده ام عمران دانست که این از جانب حق است پس بر بالین فرعون با او خلوت کرد و فرشته که ...
حق تعالی او را آورده بود باز بخانه خودش برد چون حامله شد او را از نظر غمازان پوشانیدند تا که
موسی علیه السلام متولد شد گماشتگان آمدند تا تفحص ... کنند مادر موسی از خوف موسی را در تنور
پوشیده بود و ... خواهر او که خاله موسی بود از این معنی بیخبر آتش در تنور نهاد تا نان برد و در وقتی که ...
آتش از تنور بهوا برفت کسان فرعون در رسیدند و همه جا تجسس کردند مادر موسی را ...
آوردند و از پسر اثری ندیدند و بر تنور رفتند آتشی عظیم از آن تنور بیرون می آمد و بعد از تفحص جمیع
مواضع آنخانه فرعون را خبر کردند که غلط ... رسانیده اند فرعون خوشحال گشت و چون مادر موسی
بر تنور رفت زبانه آتش ... در نهاد ... چون در تنور نگریست دید که موسی علیه السلام در تنور

با آتش

با آتش بازی میکرد دانست که در وی سری هست پس موسی را برگرفت و در خفیه تربیت او میکرد و تتمه این
حکایت در موضع خود مذکور خواهد شد بعد از آن نعمت دیگر را یاد ایشان می آورد و میفرماید وَاِذْ
فَرَقْنَا بِکُمُ الْبَحْرَ و یاد کنید این را که شکافتیم جهة شما دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و دریا
پیش شما بود و لشکر فرعون از عقب شما می آمدند فَاَنْجَیْنَاکُمْ پس رهانیدیم شما را از ضرر ایشان
وَاَغْرَقْنَا و در آب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ فرعون و کسان او را وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال
آنکه شما بنگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چه سان غرق می شدند
و یا بفرود آمدن آب دریا بر سر ایشان و یا تختهای ایشان که دریا آنرا بکنار می انداخت و تفصیل این
حکایت در اثنای آیات مذکور خواهد شد وَاِذْ وَاعَدْنَا مُوسٰی و نیز یاد کنید وقتی که وعده دا
دیم موسی را برای دادن کتاب اَرْبَعِینَ لَیْلَةً چهل شبانروز یعنی گفتیم بعد از انقضای مدت
چهل روز که تمامی ذوالقعده بود و ده روز از ذوالحجه توریة بتو دهیم پس موسی به امر خدای تعالی با بعضی از
خواص خود متوجه کوه طور شد تا حق تعالی توریة باو دهد ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ بعد از آن فرا گرفتند
شما گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکاران
بودید بجهت شرک آوردن و باعث این امر سامری بود چنانکه در موضع خود معلوم گردد ثُمَّ عَفَوْنَا
عَنْکُمْ پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما بعد از توبه شما هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ
ذٰلِکَ پس از گوساله پرستیدن شما لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ شاید شکر گویید خدا را بر نعمت عفو یعنی
به اراده آنکه شکر نعمت عفو بجای آرید و بعبادت او مشغول شوید بعد از آن بیان نعمت دیگر
بر ایشان و میگوید وَاِذْ آتَیْنَا مُوسَی و یاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را الْکِتَابَ
وَالْفُرْقَانَ کتاب توریة و حجتی و دلیلی که جدا کند میان حق و باطل و آن معجزات او بود
لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ شاید که شما راه راست یابید یعنی باراده آنکه شما هدایت یابید بتدبر
توریة و تفکر در معجزات و اکثر برانند که مراد بکتاب و فرقان توریة است چه توریة هم کتاب
و هم حجتی جدا کننده میان حق و باطل وَاِذْ قَالَ مُوسٰی و نیز یاد کنید وقتی که گفت موسی
لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی گوساله پرستیده شده بودند بعد از فرا گرفتن توریة و باز گشتن از طور

يَا قَوْمِ اي كروه من إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بدرستي كه شما ستم كرديد بر نفسهاي خود
بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا كرفتن شما كوساله را بخداي فَتُوبُوا پس باز كرديد بتضرع و زاري و توبه
كنيد ازين عمل قبيح و رجوع نماييد إِلَىٰ بَارِئِكُمْ بسوي آفريدكار خود كه برئست از نقص و عيب و از
چيزها و از تفاوت در خلق كقوله تعالى ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بكشيد
نفسهاي خود را يعني يكديكر را بكشيد كه قبول توبه شما موقوفست برين ذَٰلِكُمْ اين كشتن شما خَيْرٌ لَكُمْ
بهترست مر شما را از زندكاني دنيا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد پروردكار شما چه اين موجب پاكي شماست
از كفر و شرك و سبب رسيدن شما بحيوة جاوداني و سرور ابدي آورده اند كه بعد از ان حكم
بني اسرائيل بفرمودهٔ موسي غسل ميت كردند و كفن پوشيده بجوار فتند و براي در آمده سرها در
پيش افكندند و هرون با دوازده هزار مرد كه در دين موسي ثابت در اسخ بودند شمشيرها كشيده
بيامدند و بقتل ايشان مشغول شدند و حق تعالي ابري تاريك بر سر ايشان بداشت تا جهان تاريك شود
و شفقت و رحم ايشان را از كشتن ايشان باز ندارد پس خويشان و اقربا يكديكر را مي كشتند حتي
كه پسر پدر را و پدر پسر را تا انكه از اول روز تا بوقت هفتاد هزار ايشان را بكشتند بعد از ان
موسي و هرون عليهم السلام را بر ايشان رحم آمده بكريستند و از روي تضرع و زاري بدركاه حضرت
باري بناليدند كه بار خدايا بني اسرائيل هلاك شدند اين بقيه را ببخش حق تعالي اجابت نمود
تاريكي فرو نشست و چون موسي كشتكان را بشمرد هفتاد هزار بودند بسيار غمكين شد حق تعالي
فرمود اي موسي كشتهٔ ايشان مجاهدست و كشته شدن ايشان شهيد و همه را به بهشت خواهم
برد پس باين خشنود شده حاصل كه پيغمبر بايد كه چون حق تعالي فرمان برديد فَتَابَ عَلَيْكُمْ
پس رجوع كرد خداي بشما بمغفرت و قبول توبه إِنَّهُ هُوَ بدرستي كه اوست نه غير او
التَّوَّابُ بسيار بازگردنده بشما بعفو و رحمت و مغفرت و قبول توبه الرَّحِيمُ بسيار
مهربان بر توبه كاران آورده اند كه چون بني اسرائيل بعد از قتل توبه اينت حق تعالي اعتراف
كردند حق تعالي موسي عليه السلم خطاب كرد كه بار ديكر بمناجات الهي جمعي از بني اسرائيل با خود بياور
تا عذر كناهي كه كرده اند از پرستش كوساله بخواهند و بشرف شنيدن كلام من مشرف شوند موسي

هفتاد كس از بزركان بني اسرائيل اختيار كرد و ايشان را همراه بكوه طور آورد و موسي چون
هفتاد كس را بزركان ... كه مناجات كند جايي ميان او و هفتاد كس پيدا شد ايشان بيرون حجاب ماندند حق تعالي با موسي كفت
بامر و نهي و وعظ و نصيحت و ايشان آواز مي شنيدند پس خطاب ايشان كرد كه منم كه جز من خداي
خداوندي نيست منم كه شما را از زمين مصر بيرون آوردم مرا پرستيد و غير مرا در پرستش شريك مكنيد چون
موسي از مناجات فارغ شد و انجاب زايل كشت با ايشان كفت كلام خدايرا شنيديد كفتند
آوازي شنيديم اما نميدانيم كه كوينده او خدا بود يا شيطان و تا خدا را معاينه نبينيم باور نكنيم كه كلام
خداست چون اين بكفتند آتشي از آسمان بيامد و همه را بسوخت كما قال الله تعالي وَإِذْ قُلْتُمْ
و ياد كنيد آنرا كه كفتيد يعني هفتاد تن از بزركان شما كه با موسي بطور رفته بودند يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ
لَكَ اي موسي ما باور نداريم مر ترا كه ميكويي كه اين سخن كه از پس حجاب شنيديم سخن خداست
حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ تا وقتي كه ببينيم خدايرا جَهْرَةً ديدن ظاهر و آشكارا و روبرو
فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا كرفت بزركان شما را آتشي كه از آسمان فرود آمد جهت عناد و
انكار و طلب امر محال وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و شما مينكريستيد يعني بزركان شما نكاه ميكردند
بدان آتش كه بديشان رسيد و كويند كه با آواز مهيب صاعقه هلاك شدند حاصل كه ايشان بعد از مردن
يك شبانروز آنجا افتاده بودند و موسي بيهوش شد و چون با خود آمد متحير در ايشان مينكريست و
بار خدايا بني اسرائيل را چه كويم و چون از احوال ايشان پرسند چه جواب بدهم حق تعالي ايشانرا
زنده ساخت چنانكه ميفرمايد ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس برانكيخته و زنده كردانيديم شما را مِنْ بَعْدِ
مَوْتِكُمْ از پس مردن شما بصاعقه لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشيد كه شما سپاس داري
كنيد مر حق تعالي را در زنده كردانيدن چه زندكي اصل نعمتست يا بعد از زندكي بعبادت مشغول
شويد مرويست كه در وقتي كه موسي بني اسرائيل را كفت كه بارض المقدس رويد و با جباران
كردن كشان انجا حرب كنيد ايشان از ان امتناع كردند و حق تعالي بر ايشان غضب كرد مدت چهل
سال در تيه كه بياباني بود هموار مسافت آن پنج فرسخ در پنج فرسخ بود سركردان كرد و ايشان
درين مدت در كرماي آن بيابان و تاب آفتاب آن ابتلا مي يافتند و هركاه از ان رحلت ميكردند

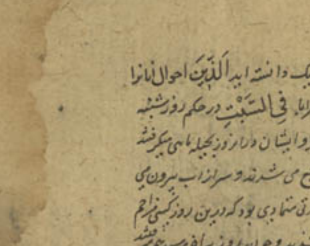
و تا شب مي رفتند چون نكاه ميكردند باز همان موضع بودند و چون از تاب آفتاب بي تاب شدند
بتضرع و زاري از موسي درخواستند تا از خداي تعالي استدعا كند كه ايشان را سايه كرامت
كند تا از حرارت آفتاب ايمن شوند و حق تعالي ابري سفيد و تنك كه نمي باريد و باد خنك
از آن مي آمد بر سر ايشان بداشت و چون در زير آن استراحت كردند كفتند اي موسي از كرما
آسايش يافتيم اما طعام نداريم كه بان سد رمق خود كنيم حق تعالي از كرم بباران ترنجبين و مرغ سماني بر ايشان بارانيد تا بجايي
ترنجبين و مرغ سماني بر ايشان بارانيد چنانكه ميفرمايد وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ و سايه
ساختيم بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب ضرر نيابيد وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ و فرو فرستاديم
بر شما در آن بيابان ترنجبين را وَالسَّلْوَىٰ و مرغ سماني و آن مرغي بود از كنجشك بزركتر
و از كبوتر خوردتر و ترنجبين مانند برف از اول طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب بر ايشان مي باريد
و باد جنوب را امر فرمود تا مرغ سماني را بر ايشان ريزان مي ساخت و در بعضي تفاسير آمده
كه آن مرغان بر شاخهاي كياه نشستندي و بنغمهاي خوش سرايدندي پس بادي بر ايشان
وزيدي و بر پاي ايشان بريختي و في الحال بريان شدي بي رك و بي استخوان پس كفتيم
ايشان را كُلُوا بخوريد مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاكيزهاي آنچه ترا كه روزي كرديم
شما را و آنرا براي فردا ذخيره منهيد ايشان خلاف كرده مينهادند و همه متعفن مي شد
وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نكردند بر ما بنافرماني وَلَٰكِنْ كَانُوا و ليكن بودند كه بناداني أَنْفُسَهُمْ درود
يَظْلِمُونَ بر نفسهاي خود ستم كردند يعني برزاقي حق تعالي اعتقاد نكرده ذخيره آن ميكردند
و ناسپاسي مينمودند و بجهة آن از ثواب ابدي و با ازين نعمت محروم ماندند پس هزيران فرنسبار
خودشان راجع نشد و چون مدت چهل سال كه در آن بيابان متحير و سركردان بودند بسر آمد حكم
الهي شد كه در شهر مقدس در آخل شوند چنانكه ميفرمايد وَإِذْ قُلْنَا و ياد آوريد كه چون كفتيم
شما را ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ در آييد درين ديه يعني بيت المقدس فَكُلُوا مِنْهَا
پس بخوريد ازين ديه ميوهاي و طعامهاي آن حَيْثُ شِئْتُمْ و هر جا كه خواهيد و هرچه اراده كنيد
رَغَدًا خوردني بسيار و فراخ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا و در آييد بدري از درهاي اين ديه

وانرا هفت در بود در حاليكه سجده كنندكان باشيد براي شكر كذاردن او سبحانه برانكه شما را
ازان بيابان برهانيد و ازان سركرداني خلاص كرد وَقُولُوا حِطَّةٌ و بكوييد كه بار خدايا در
خواست ما از تو حط ابست و اين كلمه استغفار ايشان بود يعني بكوييد كه ما را بيامرز و ثقلي ازما
كناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ تا بيامرزيم ما شما را خَطَايَاكُمْ كناهان شما را ببركت سجده و دعا
وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و زود باشد كه زياده كنيم نيكوكاران را ثواب ايشان فَبَدَّلَ
الَّذِينَ پس بدل كردند بكردانيدند آنانكه ظَلَمُوا ستم كردند بر خود آن كلمه استغفار را كه
بان مامور شده بودند قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بكفتاري غير انچه كفته شده مر ايشان را
يعني حق تعالي فرموده بود كه بكوييد حطه ايشان كفتند حنطه يا حطا سمقاثا يعني كندم سرخ مراد
آنست كه توبه و استغفار را بدل كردند بانچه مطلوب ايشان بود از نعمتهاي دنيا و با وجود اين
چون ايشان را كفته كه ازين در تنك در رويد تا پشت شما خم شود براي تواضع و فروتني
براي خدا ايشان بعضي بدرهاي فراخ در رفتند و راه بكردانيدند فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستاديم
عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنان كه ستم كردند بتغير كردار و كفتار رِجْزًا عذابي و عقوبتي مقدر
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنچه بودند كه بيرون مي رفتند از فرمان ما
مرويست كه مراد برجز طاعونست چه در روايتي واقع شده كه در يكساعت بيست و چهار هزار و برواتي
هفتاد هزار كس از پيران ايشان بمردند و فرزندان ايشان بماندند آورده اند كه بني اسرائيل چون
در تيه من و سلوا بخوردند تشنه شدند و هفتاد هزار مرد ايشان زبان العطش العطش كشوده نزد
موسي آمدند و از روي عجز از موسي طلب آب كردند كما قال الله تعالي وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ
و ياد كنيد آنرا كه چون موسي آب خواست از ما لِقَوْمِهِ براي كروه خود كه بعد از خوردن من
و سلوا تشنه بودند فَقُلْنَا پس كفتيم ما مر ورا كه اي موسي اضْرِبْ بِعَصَاكَ بزن بعصاي
خود كه از شعيب عم بتو رسيده الْحَجَرَ سنكي معين را و آن سنكي بود مربع به بزركي سر آدمي
كه حق تعالي از بهشت بموسي فرستاده يا از زمين طور برداشته بود و كويند آدم آنرا از بهشت آورده
بود و بميراث بشعيب افتاده و شعيب آنرا با عصا بموسي داده در تفسير اهل البيت عليهم السلام

که چون از موسی اب خواستند موسی دست بدعا برداشت وگفت الهی بحق سید الانبیا و علی سید الاوصیا وبحق فاطمه سیدة النسا وبحق الحسین افضل الشهدا وبحق عترتهم وخلفائهم سادات الازکیا که اب ده این بنده کان تشنه جگر را حق تعالی فرمود ای موسی عصا را بر سنگ زن موسی عصا را بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ پس شکافته شد وروان شد ازان سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستی كُلُّ أُنَاسٍ هر یک از مردمان یعنی هر سبطی از دوازده سبط مَشْرَبَهُمْ آب خور شما خود را یعنی چشمه معین خود را که ازان اب اشامیدندی از ابو بکر وراق روایت که ان سنگی بود دوازده چشمه اب ازو بیرون امدی وچون ازان مستغنی شدندی دیگر باره عصا بر وی زدندی منقطع گشتی هر روز ششصد هزار مرد را اب دادی غیر از چهارپایان حاصل که هر جدولی امان دوازده مخصوص سبطی بود از دوازده سبط وگفتیم ایشان را که كُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید وبیاشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از روزی که خدای رنج وتعب بشما داده یعنی بخورید از من وسلوی وبیاشامید از اب این چشمها وَلَا تَعْثَوْا وازحد درمگذرید فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ در حالتی که تباه کار باشید اورده اند که چون حق تعالی نعمت من وسلوی واب چشمها بر بنی اسرائیل کرامت فرمود ایشان ناسپاسی کرده طلب چیزهای دیگر کردند چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى وباد کنید که چون گفتید ای موسی لَنْ نَصْبِرَ هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ بر طعام یگانه یعنی بر یک طعام که من وسلوی است واگر چه دو طعام بودند اما هر دو در هم سرشته یکی می یافتند فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ پس بخوان از برای ما پروردگار خود را يُخْرِجْ لَنَا تا بیرون ارد وموجود سازد برای ما مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از بعضی انچه که میرویاند زمین یعنی زمین واسطه است در رویانیدن ان مِنْ بَقْلِهَا از تره که سبزیهای زمین وَقِثَّائِهَا وخیار بادرنگ ان وَفُومِهَا واز سیر ان وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا واز عدس وپیاز ان وچون از موسی این را درخواستند قَالَ گفت موسی یا حق تعالی بعد از موسی حکایت از روی انکار وتعجب که أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي ایا بدل میکنید انچیزی که هُوَ أَدْنَى ان فروتر است از روی قدر بِالَّذِي بانچیزی که هُوَ خَيْرٌ ان بهتر است دیگو نزاکت چون ترنجبین وگوشت مرغ که در لذت و

نفع وعدم احتیاج پس بهترست ازان چیز وچون ادنی را بر اعلی اختیار کردید اهْبِطُوا مِصْرًا فرو روید بیابان تیه در شهری از شهرهای ارض مقدسه یا بشهر مصر روید که شهر فرعونست فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستی که دران شهر شما راست مَا سَأَلْتُمْ انچه خواستید از ان تره ها وَضُرِبَتْ وچسپیده کافر معنی زده شده یعنی لازم گشت عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر ایشان خواری وجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ ودرویشی وبیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را در زی بی نوایی واحتیاج خلق نمایند بجهت ترس انکه مبادا جزیه را بر ایشان افزون سازند وَبَاءُوا وباز گشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدا ذَٰلِكَ ان خواری وبیچارگی وخشم خدا را ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب ان بود که ایشان كَانُوا يَكْفُرُونَ بودند که کافر می شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بایتهای خدای تعالی یعنی بمعجزات او که بموسی عطا کرده بود وبا ایات توریه که متضمن نعت حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه واله وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ ومیکشتند پیغمبران را چون زکریا ویحیی وشعیا وغیر ایشان از انبیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق ونا روا یعنی با آنکه میدانستند که چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود وانها را میکشتند بلکه باعث قتل ایشان حب دنیا وریاست بود ذَٰلِكَ ان مذلت ومسکنت وغضب الهی بِمَا عَصَوْا بسبب ان بود که عاصی شدند در فرمان خدای وَكَانُوا يَعْتَدُونَ وبودند که از حد در میگذشتند واز احکام خدای تجاوز میکردند بروجهی که در خبر امده که در یک بامداد هفتاد پیغمبر را کشتند ودر وقت نماز دیگر در همان روز یا در همان موضع تره بفروختند ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه واله روایت کرده که یهودان بعد از عهد موسی تا هفتصد سال اختلاف کردند وهر فرقه طریقی اختیار کردند وبعد از عیسی مدت دویست سال بعد از ان بفرماید إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی انانکه از روی نفاق اظهار ایمان کردند یعنی بمجرد اقرار کردند بایمان بی اعتقاد بدل وَالَّذِينَ هَادُوا وانانکه یهود شدند وَالنَّصَارَىٰ وگروه ترسایان وَالصَّابِئِينَ وانها که از دین کفر بدین دیگر ازادیان کفار گرایدند که انها یا کسانی که از هر دینی چیزی فرا گرفته اند یا جماعتی که ملایکه را می پرستند وزبور میخوانند ودر نماز روی بکعبه می ارند و گویند ایشان ستاره پرستند وبر هر تقدیر ازین گروه مذکوره مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ هر کدام گرویدند بخدا یعنی

باخلاص تمام بخدا وصفات سلبی وثبوتی او وتصدیق کردند وبه نبوت محمد صلی الله علیه واله اقرار کردند با اعتقاد بدل وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وگرویدند بروز بازپسین که قیامتست ومتعلقات ان وَعَمِلَ صَالِحًا وکردند کارهای شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشان راست مزد ایمان وعمل صالح عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وترسی نباشد بر ایشان از عذاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونباشند که اندوهگین شوند بفوت ونقص یاداشت وبعد از ذکر کفر بنی اسرائیل باز خطاب با ایشان کرده بگوید وَإِذْ أَخَذْنَا وباد کنید انرا که فرا گرفتیم از شما مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را بمتابعت توریه وعمل باحکام تورات که از جمله ان این بود که شرک نیارید بخدا وبهم پیغمبران وکتابهای ایشان بگروید واقرار کردن نهید واز منهیات او دور شوید وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ وبرداشتیم بر زبر شما کوه را تا ان پیمان را قبول کردید وسبب انکه بنی اسرائیل بعد از نزول توریة سرکشی اغاز کردند واحکام انرا قبول نکردند حق تعالی بجبرئیل علیه السلام وحی کرد تا کوهی را از کوههای فلسطین که از اطور گفتندی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول وعرض یک فرسنگ در یک فرسنگ برکند وبر بالای ایشان بداشت بمقدار قامت مردی ودر پیش ایشان اتشی افروخته ودر عقب ایشان دریای قهار پدید امد وچون گریزگاه ندیدند بتضرع وزاری درافتادند ونیمه روی بر زمین نهادند ونیمه دیگر بگوشه چشم مینگریستند از ترس انکه مبادا بر سر ایشان فرود اید واز نجاست که سجده ایشان در یک نیمه رویست وگفتیم ایشان را نزد این حال که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ فرا گیرید انچه دادیم شما را از احکام شرع بِقُوَّةٍ بجدی تمام وجهدی که هیچ شکی دران راه نیابد وَاذْكُرُوا وباد کنید وفراموش مکنید ویا پیوسته یاد کنید وتفکر کنید مَا فِيهِ انچه دروست از ثواب وعقاب وعمل بمضمون ان کنید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشید یعنی باراده این که شما بپرهیزید تا شایستگیها که انواع سعادتست ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی گردانیدید از وفا بان عهد مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس فرا گرفتن وقبول کردن ان بعهد تمام فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ پس اگر نه فضل خدا وبخشایش او بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ وبخشش او نسبت بشما توفیق دادن شما را بتوبه ویا بوجوب باوجود محمدی صلی الله علیه واله شما را بحق دعوت کرد وبراه راست برد لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر اینه بودید از جمله زیانکاران وتاوان زدگان



ونیز خطاب با ایشان کرده میفرماید وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ وبدرستی که نیک دانسته اید الَّذِينَ احوال انانرا که اعْتَدَوْا مِنْكُمْ از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در شهر ایله فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم که دران صید ماهی نکنند واز صبح تا شام عبادت کنند وایشان در ان روز بحیله ماهی میگرفتند چنانکه درین روایت امده که روز شنبه همه ماهیان دریا بان موضع جمع می شدند وسر از اب بیرون می کردند وچنین بودند که کسی درین روز تعرض بایشان نرساند چه مدتی متمادی بود که درین روز کسی مزاحم ایشان نمی شد وایشان این را دانسته دلیرانه در انجا جمع می شدند وچون روز به اخر رسید چون هیچ واز ایشان کسی اثری ندید تا به شنبه دیگر این حال بر ایشان شاق امده از حیله کردند با بنو جه در برابر ان دریا حوضها کنند ودر روز جمعه اب دران حوضها کشادند ودر روز شنبه ان حوضها پر از ماهی شد وایشان در احراز اب راهی بستند تا ماهیان بدر با نروند روز یکشنبه ان صید میکردند ومیگفتند که ما روز شنبه ماهی نگیریم ومخالفت امر خدا نمیکنیم ودران شهر هفتاد هزار مرد بودند چون مدتی برین بر امد مردمان دلیر شده روز شنبه نیز بصید کردن ماهی مشغول شدند وهر چند صلحای ایشان منع ایشان کردند ازان باز نمی ایستادند اخر داود علیه السلام بر ایشان دعا کرده حق تعالی همه را بصورت بوزینه مسخ فرمود کما قال الله تعالی فَقُلْنَا پس گفتیم مر ایشان را كُونُوا قِرَدَةً باشید بصورت بوزینگان خَاسِئِينَ رانده شدگان وخوار گشتگان فَجَعَلْنَاهَا پس کردانیدیم مسخت وعقوبه ایشان را نَكَالًا عبرتی واعتباری لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر انها را که پیش از این بودند وَمَا خَلْفَهَا وانها که پس از ایشان پیدا شدند در مسخ شدن ایشان مذکور بوده در کتب پیشینیان وقصه ایشان مشهور در میان پیشینیان ویا انکه مراد بما پیش شهرهای مردمانی بودند که هم عصر ایشان بودند یعنی عبرتی برای مردمان زمان ایشان وبرای کسانی که بعد از ایشان بودند وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ وپندی برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا برای هر که پرهیزد از این نوع معصیت وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ ونیز یاد کنید وقتی که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را وقتی که در میان خود کشته یافته بودند عاميل نام ومیخواستند که قاتل او معلوم گردد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای تعالی میفرماید شما را أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً که بکشید گاو را قَالُوا گفتند قوم موسی از روی استبعاد أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ایا فرا میگیری ما را اهل سخریه

یعنی با ما مسخرگی میکنی چه ما از تو میپرسیم که عامیل را که کشته و تو میگوی کاوی بکشید قال اعوذ
بالله گفت موسی که پناه میگیرم بخدا ان اکون من الجاهلین از آنکه باشم از نادانان
زیرا که سخریت در مثل این حال بجز نادانیست و چون ایشان جد موسی را بدانستند قالوا
ادع لنا گفتند بخوان یعنی سوال کن از برای ما ربک پروردگار خود را یبین لنا تا بیان
کند برای ما که ما هی چیست آن کاو یعنی چه صفت دارد قال موسی انه یقول بدرستی
که میگوید خدای انها بقرة بتحقیق که آن کاویست لا ذلول نه رام کشته و نرم شده که کار
زراعت کند تثیر الارض بشوراند و برگرداند زمین را و لا تسقی الحرث و نه آب دهد
کشت را بلکه آن باز داشته شده است از همه کارها و بر خود وا بگذاشته مسلمة بی عیب هیچ رنگی
که مخالف رنگ زردی باشد لا شیة فیها در وی هیچ گونه رنگ و شاخ او هم زرد است قالوا الان گفتند اکنون
این صفتها بیان کردی بر وجهی که اشتباه رفع شد جئت بالحق آوردی راستی را یعنی تمام صفتهای او را
روشن باز گفتی زیرا که پس تفحص آن کاو کردند در دست جوانی یافتند پرهیزکار و بنهایت صلاحیت
مادری پیری داشت و پیوسته بخدمت کار وی مشغول بودی و نام آن کاو مذهب بود و قیمت سوقی
آن سه درهم بود مرحبا بنی اسرائیل در بهای افزودندی و در فروختن ابا میفرمود چه مادر او از بیع
منع میکرد او بی اجازت از فرمان مادر سر بر نمی پیچید پس کار بجای رسید که راضی شدند که پوست آن
کاو را پر از زر سرخ کنند و باو دهند وی با مادر عرض کرد مادر رخصت داد و از سدی منقول است
که وزن آن زر ده مقابل وزن آن کاو بود القصه بحضرت بیمن پرهیزکاری آن جوان و طاعت مادر
کاو باین قیمت رسیده از او بنی اسرائیل فروخت فذبحوها پس بکشتند آنرا و حکمت دیگر در ذبح آن کاو
آن بود تا سرزنش گوساله پرستان بود یا آنکه کاو الجنین یا آنکه در نهایت حسنست و غایت جمال و کمال
قابل ذبح است پس کاوهای دیگر بطریق اولی که سزاوار کشتن باشد نه پرستیدن وما کادوا
یفعلون و نزدیک نشد با آنکه بکنند این کار را یعنی نخواستند که از آنچه نمی کشتند بجهة گرانی
بهای آن اما در آخر چاره دیگر ندانستند از آن کشتند پس خطاب به بنی اسرائیل کرده میفرماید و اذ قتلتم
نفسا و یاد کنید که چون بکشید نفسی که عامیل بود فادارأتم فیها پس اختلاف و نزاع کردید

یفعلون

دران

دران مقتول یعنی در آنکه او را که کشته و هر یک از شما از گردن دیگری می انداخت والله مخرج و
خدای بیرون آورنده و ظاهر سازنده است ما کنتم تکتمون آنچه را که هستید شما که بپوشانید
آنرا از قتل عامیل فقلنا اضربوه پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را ببعضها بپاره از آن
کاو که بیخ دم او بود یا زبان یا گوش و چون بروی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام کشنده
خود در الحال بگفت و بیفتاد و بمرد کذلک همچنانکه این مرده را زنده کرد ایشان یحیی الموتی زنده گرداند خدای
همه مردگان را در روز قیامت و یریکم و مینماید شما را ای منکران بعث آیاته دلیلهای
قدرت خود را در زنده گردانیدن مردگان لعلکم تا باشد که شما یعنی باراده این که شما
تعقلون تامل کنید و در یابید این را که کسی قدرت دارد بر زنده کردن نفسی مرده بر زنده کردن
همه نفوس قادر خواهد بود و در ذکر این قصه که دلالت بر صدق نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله است چون
حضرت با آنکه ناخوانده بود بنی اسرائیل را از این قصه خبر داد و ایشان میدانستند که دانستن این قصه ممکن
نیست مگر کسی را که کتابهای پیشینیان خوانده باشد پس معلوم جهودان شد که این بطریق وحی باو رسیده بود
و ایشان بجهة عناد تصدیق باو نکردند پس حق تعالی در عقب آن بیان طغیان ایشان میفرماید که
ثم قست پس از آن سخت گشت قلوبکم دلهای شما من بعد ذلک از پس
زنده شدن آن کشته و یا بعد از دیدن شما جمیع معجزات را که مذکور شد فهی کالحجارة و پس در سختی
که بعضی از سنگها لما سرآینه آنچیزیست یعنی آن سنگیست که یتفجر منه الانهار روان
می شد از آن جویهای بزرگ وان منها بدرستی که بعضی دیگر از آن سنگها لما یشقق آن سنگیست
که میشکافد فیخرج منه الماء پس بیرون می آید از آن آب خورد وان منها و بتحقیق که برخی دیگر از آن
لما یهبط سنگیست که فرود آید از بلندی و بیفتد بر زمین من خشیة الله از ترس خدای یعنی
چون سنگها متاثر می شوند بر وجه امتثال حکم الهی و شکافته میگردند و آب از آن روان می شود و
بعضی از آن از بالا به پایین می افتند و دل شما اصلا متاثر نمیگردد از خدای و گردن نمی نهد پس سختتر
از سنگ خاره و ما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه میکنید بلکه داناست بجهة
آن و شما را بجهة آن بعذاب الیم گرفتار خواهد کرد و بعد از آن بجهة قطع طمع کردن از ایمان این نوع

نصف الحزب

جهودان خطاب با اهل ایمان میکند و میگوید بر وجه انکار افتطمعون آیا طمع میدارید
ان یؤمنوا لکم آنکه تصدیق کنند جهودان مر شما را در آنچه میگوئید از دعوت ایشان بدین
اسلام وقد کان و حال آنکه بودند فریق منهم گروهی از ایشان یعنی از آن هفتاد کس
که بی واسطه بشری یسمعون کلام الله می شنیدند سخن خدا را بر کوه طور ثم یحرفونه
پس بگردانیدند آن سخن را من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند و دریافته حقیقت
آنرا بدون شک و شبهه چون بمیان قوم خود آمدند گفتند ما سخن حق را در باب امر و نهی شنیدیم لیکن
در آخر گفت که اینها را که بشما فرموده ام اگر میخواهید بکنید و اگر نخواهید مکنید و از آن باک مدارید وهم
یعلمون و حال آنکه ایشان میدانستند که افترا میکنند و از ابو جعفر علیه السلام روایتست که مراد
جهودان زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که کلام خدا در توریة بود می شنیدند و از آن تحریف میکردند
مانند نعت آنحضرت و آیه رجم و بار دیگر آرزوی خود تغییر آن میکردند و آورده اند که روزی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که جهودان بعد از این در مدینه نیایند جز از آنکه ایشان در مدینه فتنه ظاهر
پس بعضی از منافقان یهود اول روز در مدینه می آمدند که ما مسلمانیم همچو شما و در آخر روز باز گشته
بیاران خود می پیوستند و حق تعالی از ایشان خبر میدهد که و اذا لقوا و چون ملاقات کنند
جهودان الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند یعنی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله قالوا
آمنا گویند گرویده ایم مانند شما و تصدیق کرده ایم بآنکه محمد آن رسولیست که در توریة اشاره باو
واقع شده و اذا خلا بعضهم و چون خلوت کند برخی از ایشان الی بعض برخی کافر بودند
قالوا گویند آن کافران این منافقانرا از روی سرزنش که اتحدثونهم آیا خبر میدهید اصحاب
محمد را بما فتح الله به آنچه گشاده است خدای ابواب دانش را علیکم بر شما در کتاب شما
لیحاجوکم به تا حجت گیرند بر شما بآن عند ربکم نزد پروردگار شما یعنی روز قیامت
و گویند بشما که حق را میدانستید و متابعت نمیکردید افلا تعقلون آیا خرد در نمی یابید که اسرار
با خصم در میان نباید نهاد قرابت که بعضی از یهود مدینه در اول بعثت رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را
از نعت و صفت آنحضرت که در توریة مذکور بود خبر دادند رؤسای ایشان چون کعب و حیی از آن آگاهی

بافته

یافته نهی ایشان کردند که شما اصحاب را از صفات محمد خبر مدهید تا ایشانرا بر شما حجتی نباشد
در قیامت حق تعالی در جواب ایشان گفت که اولا یعلمون آیا نمیدانند جهودان ان الله
یعلم آنکه حق تعالی میداند ما یسرون آنچه پنهان میدارند از کفر وما یعلنون و آنچه آشکارا
میکنند از ایمان ومنهم و از جمله جهودان جماعتی اند امیون نانویسنده و ناخوانده لا
یعلمون الکتاب نمیدانند توریة را و نمی شناسند آنچه در وی است مراد عوام الناس ایشانند
که علم بکتابت و قرائت ندارند تا مطلع شوند باحکام توریة الا امانی لیکن میدانند آرزوهای خود را
یعنی اعتقاد ایشان آنست که آنچه در توریة موافق آرزوهای ایشانست و از آن جمله آنست که اعتقاد
دارند بصحت وعدهای دروغ که از علمای خود می شنیدند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد
ایشانرا شفاعت خواهند کرد وان هم و نیستند ایشان الا یظنون مگر آنکه گمان می برند
بدون علم و یقین یعنی آنچه میگویند محض گمانست و هیچ علم بآن ندارند بعد از آن در تهدید تحریف
کنندگان توریة میفرماید فویل پس عذاب دوزخ یا حسرت و هلاکت یا جایی که در جهنم است چهل سال
راه للذین یکتبون الکتاب مر آنانراست که مینویسند نوشته تحریف داده بایدیهم
بدستهای خود یعنی خود مباشر کتابت آن میشوند و بدیگری نمیفرمایند ثم یقولون پس میگویند
هذا من عند الله این نوشته از نزدیک خداست لیشتروا به تا بخرند یعنی بدل کنند
بدان کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهای اندک را که متاع فانی دنیاست یعنی علمای یهود را
رشوه گرفتن تغییر صفات حضرت رسالت میکردند چه صفات حضرت در توریة بر نهجی بوده که مردی
باشد نیکو روی جعد موی گندم گون میانه بالا سیاه چشم ایشان تغییر آن داده بجای آن نوشتند که در
آخر الزمان شخصی باشد دراز بالا ازرق چشم سپید پوست فروهشته موی یک چشم و این صفت دجال است
و با عوام خود گفتند که این صفات پیغمبر موعود است فویل لهم پس وای مر ایشانرا مما کتبت
ایدیهم از آنچه نوشت دستهای ایشان یعنی تحریف کردند وویل لهم و دیگر باره وای بر ایشان
مما یکسبون از آنچه که کسب میکنند از رشوت گرفتن و بعد از تهدید ایشان تکذیب قول ایشان
میکند بقوله وقالوا و گفته یهود بزعم باطل خود که لن تمسنا النار هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ

و بما نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً مگر بمقدار روزهای شمرده شده که آن هفت روز است یا بمقدار
چهل روز بعدد روزهایی که در آن گوساله می پرستیدند قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان بر سبیل
انکار که أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللَّهِ از نزد خدای عَهْدًا پس هرگز خلاف کند
خدای عهد خود را أَمْ تَقُولُونَ یا میگویید یعنی افترا میکنید عَلَى اللَّهِ بر خدا مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه نمیدانید بَلَى نه چنانست که ایشان میگویند که مس آتش ایشان در زمان اندک باشد بلکه مَنْ
كَسَبَ سَيِّئَةً هر که کسب کند خصلت بد را که آن شرک است وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ و در
فرا گرد او را گناه او یعنی گناه شامل همه احوال وی شود فَأُولَئِكَ پس آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ
اهل دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید باشند کالعند بعد از آن در شامل
اهل ایمان که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
کردارهای نیکو و پسندیده أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشتند هُمْ ایشان
نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشند کانند باز سر رشته کلام را بذکر بنی اسرائیل
کشیده میفرماید که وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
عهد و پیمان فرزندان یعقوب را که یهود آنند و گفتیم ایشانرا که لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ نه
پرستید مگر خدا را که سزای پرستش اوست نه غیر او وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید به پدر و مادر إِحْسَانًا
نیکو کردنی از شفقت و رحمت و انفاق و دعای خیر وَذِي الْقُرْبَى و نیکویی نمایید بخویشان
وَالْيَتَامَى و بیتیمان یعنی فرزندان بی پدر وَالْمَسَاكِينِ و بدرویشان وَقُولُوا
لِلنَّاسِ حُسْنًا و بگویید مر همه مردمانرا گفتاری نیکو یعنی با خلق بخلق نیکو سلوک کنید و ایشانرا
براه رشد و صلاح دلالت کنید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را بر طریقی که در شرع شما
مقرر شده وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بوجه مامور ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس پشت بر گردانیدند
بعد از این پیمان و برگشتید از این عهد إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما مراد کسانی اند که بر طریقی
که بآن مامور بودند قبل از نسخ ملت یهودی التزام می نمودند و کسانی که اسلام آوردند از ایشان وَ
أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کننده اید از حکم توریة که در متابعت محمد صلی الله علیه و آله است

شره

شده یعنی عادت شما همیشه اعراض است از وفای میثاق و اطاعت وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید وقتی که
فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان را از اجداد شما و بر ایشان این عهد بستیم لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ
و نریزید خونهای خود یعنی خویشان و هم دینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ
و بیرون مکنید نفسهای خود را یعنی کسان خود را بظلم و ستم مِنْ دِيَارِكُمْ از خان
و مان خویش ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید و قبول نمودید این عهد را وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ
و حال آنکه شما گواهی میدهید بر پیمان ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که بیمان مذکور را
شکسته اید چه تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ میکشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ
و بیرون میکنید گروهی را از خود مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ
عَلَيْهِمْ در حالتی که هم پشت می شوید بر آن قوم و یاری یکدیگر میدهید در بیرون کردن
ایشان بِالْإِثْمِ به بدکاری وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی مرویست که در مدینه دو قبیله بودند
یکی قریظه و دیگری نضیر که با یکدیگر مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک بودند یکی اوس
و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود با معاهد
خود با آن دیگر قتال کردندی و بعد از خرابی خود منازل ایشان کوشیدندی تا آنکه قوم مغلوب
شده جلای وطن کردندی و چون کسی اسیر شدی باتفاق او را باز خریدندی چنانکه میفرماید وَإِنْ
يَأْتُوكُمْ أُسَارَى و اگر آیند بشما اسیران بنی اسرائیل که در دست دشمن افتاده اند تُفَادُوهُمْ
باز میخرید یا باسیری دیگر که از دشمن گرفته اید یعنی اسیر خود را میگیرید و بعوض آن اسیر را که از
دشمن گرفته اید با ایشان رد میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ این متعلق است بما قبل یعنی خود را از
دیار خود شان بیرون کردید و حال آنکه شان و امر اینست که حرام کرده شده است بر شما بحکم عهد
بیان إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا میگروید بِبَعْضِ الْكِتَابِ ببعضی
از احکام کتاب توریة که فدیه اسیرانست وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید و تصدیق نمیکنید بعضی دیگر
که آن کشتن و بیرون کردن است از دیار خود فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس نیست مکافات آنکه بکند
ذَلِكَ اینچنین عهد شکستن مِنْكُمْ از شما که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوایی



فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و غارت ایشان
و بیرون کردن بنی نضیر از دیار خود شان و وضع جزیه بر ایشان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز
رستخیز يُرَدُّونَ باز گردانیده شوند از محشر إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ سوی سخترین
عذابی که آن آتش دوزخ است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ
از آنچه میکنید یهودان از شکستن عهد و غیر آن از سایر معاصی أُولَئِكَ آن شکنندگان عهد
الَّذِينَ آنانند که اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خریدند و بدل کردند زندگانی محقر دنیا
بِالْآخِرَةِ و بنعمت جاویدان سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ از ایشان
الْعَذَابُ مطلق عذاب نه در دنیا بکم کردن جزیه و نه در آخرت بنقص عذاب وَلَا هُمْ
يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات و بلیات شان
و نه در عقبی برفع عقوبات و بعد از آن ذکر بعثت کتاب توریة و ارسال پیغمبران میفرماید بر تنبیه
و بیان کفر ایشان بتکذیب در مقابل آن و میگوید که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که ما عطا
کردیم موسی را الْكِتَابَ توریة که در وی بیان احکام شریعت ایشان بود وَقَفَّيْنَا و از پی
در آوردیم مِنْ بَعْدِهِ از پس موسی بِالرُّسُلِ پیغمبران کان چون یوشع و اشمویل و شمعون
و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلام
وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و دادیم عیسی را که پسر مریم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات
هویدا که مصدق نبوت او بودند چون زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادرزاد و ابرص
و سایر بیماران و خبر دادن از غیب و انجیل که مبین حلال و حرام و حق و باطل است وَأَيَّدْنَاهُ
و یاری کرده ایم بِرُوحِ الْقُدُسِ بروح پاکیزه مراد جبرئیلست که همه وقت همنشین عیسی بود و
یا روح عیسی که بسمت طهارت و پاکیزگی آراسته بود و یا اسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده
کردی و یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از او یافتندی أَفَكُلَّمَا آیا هرگاه که از نزد ما جَاءَكُمْ
رَسُولٌ آمد بشما فرستاده بِمَا لَا تَهْوَى با چیزی که دوست نمیداشتند او را أَنْفُسُكُمُ
نفسهای شما و سخن او موافق مدعای نفس و هوای شما نیست اسْتَكْبَرْتُمْ گردنکشی کردید با

بعض

یعنی گردن ننهادید امر و فرمان او بر دید فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتند
چون محمد و عیسی صلوات الله علیهم وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را میکشتند چون زکریا و یحیی علیهم السلام
وَقَالُوا و گفتند یهودان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلافست یعنی خدای آنها در زیر پرده
آفریده و پوشش آن مانع میرسد بر ما بخوانی و پیامهای آری در نمی یابیم و فهم نمیکنیم حق تعالی رد قول ایشان
کرده میفرماید بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان آفریده شده است بر فطره
اسلام و استعداد او را و تمکین و قدرة داده بر قبول حق لَعَنَهُمُ اللَّهُ راند است خدای
ایشانرا از لطف و توفیق خود و خذلان ایشان کرده و بخود شان واگذاشته بِكُفْرِهِمْ
بسبب ناگرویدن ایشان از روی عناد و لجاج و انکار و با وجود علم ایشان بوجود معجزات
ظاهره خاتم پیغمبرانست که صریحا دلالت میکند بر صدق نبوت او و این دلیل است بر آنکه کفر فعل ایشانست
زیرا که اگر فعل خدای بود سزاوار لعنت نمی شدند فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان آوردن که اندک
و ناقص بود ایمان می آرند و آن ایمان ایشانست ببعضی از کتاب و بسیار اعراض میکنند و عمل نمیکردند
و یا ایمان می آوردند در حالتی که اندک اند یعنی اندکی از ایشان ایمان می آرند چون ابن سلام و یاران
او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آنهنگامی که آمد بدیشان كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزد خدای یعنی قرآن
مُصَدِّقٌ که تصدیق نماینده است یعنی موافق است لِمَا مَعَهُمْ مر آنچیز را که با ایشانست
یعنی توریة در توحید و نبوت و وقوع کتب و نشور و غیر آن از اصول اسلام ایشان بآن نگرویدند
و تصدیق بآن نکردند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از فرود آمدن این
کتاب که در وقت در ماندگی يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی که این
کتاب بدو فرود آید و سبب آن بود که هرگاه کفار عرب قصد یهود میکردند و کار بر ایشان تنگ می شد
دستها بر داشته می گفتند که بار خدایا از تو نصرت میخواهیم بمحمد که رسول آخر الزمانست و در توریة صفات او
مذکور است بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب و گویند عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا یهود قبل از بعثت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر مشرکان میگشودند و ظاهر می ساختند که نزدیک شده که پیغمبری
مبعوث شود و بیان کند که ما بر حقیم و شما بر باطل و تصدیق نماید کتاب ما و پیغمبر فَلَمَّا جَاءَهُمْ

پس آن وقت که آمد بریشان ما عرفوا آنچیزرا که شناخته بودند در توریة از حق گردان محمد و قرآنست کفروا به کافر شدند بآنچه کان ایشان آن بود که پیغمبر آخرالزمان از نسل ایشان باشد چون اسمعیلی بود حسد و عناد ورزیده بدو کافر شدند و ما بسبب قوت ریاست ارشیان با وی کفر ورزیدند فلعنة الله پس لعنت خدا و دوری از رحمت و علی الکافرین بر ناگرویدگان است که بعلم خود کافر گرده اند و عناد و جحود ورزیدند پس در بیان مذمت ایشان بر اختیار کردن دنیا بر دین میفرماید که بئسما اشتروا به انفسهم بد آن چیزی که فروختند و بدل کردند بان حظ نفسهای خود را ان یکفروا بما انزل الله آنکه کافر میشوند بآنچه فرو فرستاد خدای از حق که قرآنست یعنی کفر را بر هلاک نفس خود اختیار میکنند بغیا از جهت طلب کردن آنچیزی که شایسته آن نیستند و حسدات یعنی کافر شدند بان جهت حسد بردن ان ینزل الله بر آنکه فرو فرستد خدای من فضله از فضل و بخشش خود که آن کتابت و مطلق وحی علی من یشاء من عباده بر آنکه خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشد که او را برای پیغمبری برگزیند یعنی محمد صلی الله علیه وآله فباؤ بغضب پس بازگشتند بخشمی از خدا علی غضب بر بالای خشمی دیگر یکی بجهت کفر دیگری بجهت حسد بر بهترین موجودات که محمدست صلی الله علیه وآله یا بجهت انکار عیسی و انجیل دوم بجهت انکار محمد صلی الله علیه وآله و قرآن و میتواند بود که تکرار بجهت تاکید باشد و للکافرین و مر کافرانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و اذا قیل لهم و چون گفته شود مر یهود را که آمنوا بما انزل الله ایمان آورید بآنچه فرو فرستاده است خدای از انجیل و قرآن و سایر کتاب های آسمانی قالوا نؤمن گویند میگرویم بما انزل علینا بآنچه فرو فرستاده شده است بر ما یعنی توریة و یکفرون بما وراءه در حالتی که کافر میشوند بآنچه غیر کتاب ایشانست و چیزی غیر توراتست و آن انجیل و قرآنست و هو الحق و آن درستست و از نزد حق تعالی نازل شده مصدقا در حالتی که تصدیق کننده است و موافق لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست یعنی توریة بعد از آن بر قول ایشان اعتراض نموده میفرماید قل بگو ای محمد در جواب ایشان که میگویند بتوریة ایمان داریم فلم تقتلون پس چرا می کشتید انبیاء الله پیغمبران خدا را من قبل پیش از این ان کنتم مؤمنین اگر



بودید گروندگان بتوریة نسبت قتل بیهودان زمان پیغمبر بآنجهة است که آن فعل پدران ایشان بود و ایشان بآن راضی بودند و در صدد قتل آنحضرت و لقد جاءکم موسی و بدرستی که آمد بشما موسی بالبینات بمعجزهای روشن مراد نه معجزه است که در آیه و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات مذکور است ثم اتخذتم العجل پس فرا گرفتید گوساله را بخدائی من بعده از پس رفتن موسی بطور و انتم ظالمون و شما بیداد کنندگان و ستمکاران بودید بر نفس خود بسبب گوساله پرستیدن و یاد آورید وقت او و اذ اخذنا میثاقکم و یاد کنید که چون فرا گرفتیم عهد و پیمان شما را و رفعنا فوقکم الطور و برداشتیم بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین که آن شهریست از شهرهای شام و گفتیم بشما که خذوا ما آتیناکم فرا گیرید آنچه بشما داده ایم از توریة بقوة بقوتی درست و جدی تمام و اسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید احکام آن قالوا سمعنا گفتند شنیدیم گفتار ترا بگوش و عصینا و نافرمانی کردیم بدل امر ترا و اشربوا و خورانیده شدند یعنی سامری در آورد فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله را بر وجهی که آن دوستی در دلهای ایشان در آمده راسخ شد و همه آنرا فرا گرفت بکفرهم بسبب نا گرویدن و جحود و انکار و عناد ایشان چه ایشان خدا را جسم میدانستند و جسمی زیبا تر از آن گوساله ندیده بودند پس دوستی آن در دل ایشان رسوخ یافت قل بگو ای محمد با ایشان که بئسما یأمرکم بد چیزیست که میفرماید شما را به آن ایمانکم ایمان شما بتوریة که گوشت محمد و قرآن ان کنتم مؤمنین اگر هستید گروندگان بتوریة این اثبات عدم ایمان ایشانست بتوریة یعنی اگر گرویده می بودید بتوریة شما را باین قبایح امر میکرد و چون افعال قبیح از شما صادر شده پس البته بتوریة ایمان ندارید و ایشان با وجود این قبایح دعوی میکردند که بهشت جز ما را نخواهد بود که قل بگو ای محمد در جواب دعوی ایشان که ان کانت لکم الدار الآخرة اگر هست مر شما را سرای دیگر که بهشتست عند الله نزد خدای خالصة در حالتی که آن خالص است مر شما را یعنی خاصه شماست من دون الناس جز از دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید موت را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت

خاص شماست زیرا که هر که متیقن است از اهل بهشت البته مشتاق آن خواهد بود و در آرزوی آنکه هر چند زودتر از این دار محنت خلاص شده بآنجا رود که موضع استراحت و انواع لذتست و لن یتمنوه ابدا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از موجبات دوزخ چون قتل انبیا و تحریف نعت حضرت محمد و انکار آنحضرت با وجود علم ایشان بحقیت او والله علیم بالظالمین و خدای داناست بستمکاران و دروغ گویان این تنبیه بر آنکه یهود ستمکارانند و دروغ گوی در آنچه دعوی میکنند و لتجدنهم و هر آینه می یابی تو جهودانرا احرص الناس و بیش ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا و من الذین اشرکوا و از کسانی نیز که شرک آورده اند و ذکر مشرکان با آنکه در ناس داخل بودند بجهت آنست که حرص ایشان بسیار است چه غیر از این حیوة حیوتی دیگر نمی شناسند با وجود آنکه حرص بسیار دارند بر زندگانی دنیا حرص اهل کتاب از ایشان بیشتر است بر وجهی که یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان لو یعمر الف سنة که کاشکی عمر داده شود هزار سال و ما هو بمزحزحه و نیست آنکس که دور گرداننده و رهاننده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده یعنی عمر ایشان هر چند دراز باشد دفع عذاب از ایشان نکند بلکه موجب زیادتی عذابست بجهت بسیاری معاصی در آن والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بآنچه میکنند یهودان و غیر ایشان و همه را بسزا و جزا خواهد رسانید و مرویست که بعضی از یهود گفتند که مصاحب محمد جبرئیلست و او وحی بدو فرود می آرد و پدر و پیران ما را از جبرئیل علیه السلام زحمت بسیار رسیده و اکثر بلاها بر ایشان فرود آورده و هلاک کرده و شهرهای ایشانرا خراب کرده اگر بجای او میکائیل بودی با محمد ایمان می آوردیم این نازل شده که قل بگو ای محمد در جواب ایشان که من کان عدوا لجبریل هر که باشد دشمن مر جبرئیل را این نام عبرانی یا سریانیست و معنی او عبدالله است و امین خزاین وحی الهیست پس هر که دشمن او باشد بلاشک دشمنی او دشمنی خدا باشد فانه نزله پس بدرستی که او فرود آورد قرآنرا علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان خدا مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آنچیز را یعنی کتابها را که پیش از آن نازل شده و حالا با ایشانست چون توریة و زبور و انجیل و هدی و راه نماینده بحق و بشری و مژده دهنده للمؤمنین مر مومنانرا برستگاری از درکات دوزخ و رسیدن بدرجات بهشت



که دشمن جبرئیل دشمن خدا و ملائکه و رسولانست و از اینجاست که عقب این میفرماید من کان عدوا لله هر که باشد دشمن مر خدایرا و ملائکته و فرشتگان او را و رسله و فرستادگان او را و جبریل و میکائیل و این دو فرشته مقرب را فان الله پس بدرستی که خدای عدو للکافرین دشمن مر کافرانست که دشمن ملائکه و پیغمبرانند پس لامحاله یهود از اهل جهنم باشند آورده اند که ابن صوریا که اعلم علمای یهود بود گفت ای محمد آنچه بما آورده آنرا نمیدانیم و نمی فهمیم و آنچه بر تو نازل شده آیاتی نیست که ما بدان بشناسیم حق تعالی رد قول او کرده فرمود و لقد انزلنا الیک و هر آینه فرستادیم بتو آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن و ما یکفر بها و کافر نمی شوند بآن الا الفاسقون مگر بیرون رفتگان از فرمان که معاندان و سرکشان اهل کفرند یعنی ابن صوریا و متابعان او و مرویست که مالک بن صیف یهودانرا گفت که نه حق تعالی بزبان موسی از شما عهد فرا گرفته است که چون پیغمبر آخر الزمان ظاهر شود بوی بگروید و تصدیق او نمایید گفت خدا را بر ما هیچ عهدی نیست در معنی در توریة حق تعالی این فرستاد که اوکلما عاهدوا عهدا همزه بمعنی انکارست یعنی آیا هرگاه عهد کردند عهد کردنی نبذه فریق منهم انداختند و شکستند آنرا گروهی از ایشان بل اکثرهم لا یؤمنون بلکه بسیاری ایشان منکر دینند بتوریة و لما جاءهم و آنهنگام که آمد بدیشان رسول من عند الله فرستاده از نزدیک خدا چون عیسی و محمد مصدق که تصدیق کننده است لما معهم مر آنچیز را که با ایشانست یعنی توریة نبذ فریق بینداختند گروهی من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده کتاب توریة یعنی علماء ایشان بینداختند کتاب الله کتاب خدا را که توریةست وراء ظهورهم در پس پشتهای خود زیرا که نگرویدن ایشان برسولی مصدق توریةست موجب نگرویدن ایشانست بتوریة در آنجا که تصدیق بآن کرده و شکستن عهدی که در وی است از وجوب ایمان برسولانی که معجزات ظاهره نموده باشند کانهم گوییا آن عهدشکنان که علمای یهودند لا یعلمون نمیدانند که آن کلام خدا و محمد رسول ویست یعنی ایشان یقین میدانند حقیقت آنرا لکن بجهت عناد و تمرد تجاهل میکنند و وامی نمایند که نمیدانند آورده اند که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام شعبده ها را با کتابت ضم کرده

بوند و انرا در میان عوام الناس شایع ساختند و سلیمان بران مطلع شده بفرمود تا
آن نوشتها اورده پس انرا در صندوقی نهاده و قفل بران زده در زیر تخت خود پنهان کرد
بعد ازان که وفات کرد دیوان انرا از زیر تخت او بیرون اورده خبان بمردمان نمودند که
سلیمان بان سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد بجهة ان یهودان سلیمان را بسحر نسبت میدادند
حق تعالی تکذیب ایشان کرده که وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند یهودان مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ
انچه را که میخواندند دیوان عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بر عهد پادشاهی سلیمان و گویند علی بمعنی فی است
یعنی در زمان پادشاهی سلیمان وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوئی
نکرد و تسمیه سحر بکفر بجهة دلالت برانکه سحر بروجهی استحلال کفرست و هرگز پیغمبر
از ان معصوم خواهد بود وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ ولیکن دیوان در زمان او كَفَرُوا
کافر شدند بسبب ساحری يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ در حالتی که می اموزانیدند مردمانرا
جادوئی تا ایشانرا در گمراهی اندازند و کافر شدند و بد وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ
بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهرهای بابل که شهریست از شهرهای کوفه و گویند که ان دماوند است
هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام ان دو فرشته است و سببش ان بود که در زمان ادریس پیغمبر سحر در
میان مردمان فاش شده بود مردمان بان عمل میکردند و انواع فسق و فجور بجهة ان بظهور رسید
و انجنان مستمر بود تا انکه بعد از زمان نوح همه مردمان بساحری مشغول شده ترک دین اسلام
کردند حق تعالی این دو فرشته فرستاد بصورت ادمی تا ایشانرا ازان نهی کردند و از عقوبت
و فرای ان بترسانیدند و حقیقت سحر را بایشان تعلیم کردند تا بطلان ازاد دانسته ازان اجتناب
نمایند و این مثل انست که شخصی را بر حقیقت زهر هلاهل مطلع سازند تا او را نخورد وَمَا يُعَلِّمَانِ
و تعلیم نمی دادند ان دو فرشته مِنْ أَحَدٍ هیچ یک از مردمانرا حَتَّىٰ يَقُولَا تا انکه برطریق
نصیحت و موعظه میگفتند از پیش از اموزانیدن که إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز این نیست که ما از برای ازمایش
خلقانیم از خدای تعالی تا ظاهر شود که تعلیم گیرنده بان عمل خواهد کرد با انکه علم بر بطلان حاصل کرده از
عمل کردن بان اعراض خواهد کرد و بر ایمان خود ثابت قدم خواهد بود فَلَا تَكْفُرْ پس کافر مشو



تو باعتقاد کردن انکه بر عمل سحر گناهی نیست و در روایت امده که سبب تعلیم این دو فرشته مر
دمان ان بود که دران زمان ساحران دعوی پیغمبری میکردند پس حق تعالی ان دو فرشته را امر کرد
تا تعلیم سحر کنند تا هیچ یک از زیرکان ان روزگار تا بر کیفیت سحر و حقیقت ان مطلع شده معارضان مدعیان
نبوت کردند و بر مردمان ظاهر گردانند که ساحران در بیمعنی کاذب اند و انچه مردمان مینمایند سحر است
نه معجز پس بجهة این سحر را نزد فرشته فرا می گرفتند فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا پس می اموختند از ایشان مَا يُفَرِّقُونَ
بِهِ انچه را یعنی سحر را که جدائی افکنند یعنی توانند که تفریق کنند بسبب ان بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان
مرد و زن او و از عمل کردن بان ایشانرا منع میکردند وَمَا هُمْ و نیستند ساحران بِضَارِّينَ بِهِ ضرر
رساننده بسبب سحر مِنْ أَحَدٍ هیچکس را إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بعلم خدای یعنی هیچ سحر کننده
وبران ضرر بغیر نرساند مگر که علم خدای تعالی بان تعلق گرفته مراد انست که حق تعالی میداند و
ایشانرا ابتلا و جزا میرساند و گویند مراد باذن تخلیه است یعنی بسحر ضرر نتوانند رسانید مگر بر واگذاشتن
خدای ایشانرا بران گذارد و منع نکردن او ایشانرا بجبر و قهر و اگر خواهد منع ایشان بتواند کرد بجبر لیکن
اکراه و اجبار مانع تکلیفات است و این قول از صادق علیه السلام مرویست و گفته اند که اذن بمعنی قضا و قدر
است یعنی هر که استحقاق ضرر داشته باشد ان سحر بوی رسد و اگر نه نرسد وَيَتَعَلَّمُونَ و می اموختند
مَا يَضُرُّهُمْ انچه را که زیان رساند ایشانرا اگر بان عمل کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود ندهد ایشانرا
زیرا که بمجرد علم فایده بران مرتب نمیشود وَلَقَدْ عَلِمُوا و هر اینه دانسته اند یهود لَمَنِ اشْتَرَاهُ
و هر سحر را یعنی بدل کند انرا بدین حق با ینوجه که بیاموزد انرا و بان عمل کند مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ نباشد
اورا در این سرای مِنْ خَلَاقٍ هیچ بهره نیکوئی و گویند که مراد بخلاق خلاصیست یعنی اورا در اخرت
خلاصی نباشد از عذاب وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا و هر اینه بد چیزیست که فروختند یعنی بدل کردند به أَنْفُسَهُمْ
ان چیز نفسهای خود را یعنی حظ نفس خود را بدان بفروختند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند که تفکر
کنند دران و با علم باشند نفع ان و بیاد دانند حقیقت ان تابع است از انواع عذاب یعنی چون ایشان
عمل نکردند بانچه دانسته‌اند پس گوییا که علم را بان ندانسته وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا و اگر این جهودان گرویدندی
بمحمد و قران وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی و سایر معاصی لَمَثُوبَةٌ هرآینه پاداش

ان بهشت است مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای خَيْرٌ بهترست از شوبت بر پوشیدن نعت حضرت
محمد لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندی که بدانستندی ثواب خدای بهترست و مراد بجهل ایشان بان ترک تدبر
بران و بنابحجت ترک عمل یعنی چون که بان عمل نمیکنند پس گوییا که علم بدان ندارند و چون حق تعالی یهود را از
سحر نهی کرد در عقب ان نهی مومنان میکند از گفتار راعنا و میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که
ایمان اورده اید لَا تَقُولُوا رَاعِنَا مگوئید وقت غنا در وقت سخن کردن با محمد که یهود گفتار شما
را دستاویز ساخته با انحضرت این کلمه میگویند و قصد دشنام فاحش میکنند و مومنان این کلمه را به ایشان
میگفتند که مراعات کن ما را و ملاحظه احوال ما کن و تانی فرما در انچه بر ما میخوانی از ایات قرانی تا انرا نیک
بفهمیم و یهود ازا استماع این لفظ کرده انحضرت را بان خطاب میکردند و مراد ایشان بان نسبت رعونت و
احمقی بود باو پس حق تعالی مومنانرا ازین نهی کرده امر نمود ایشانرا بکلمه که همان فایده دهد و قابلیت
ان نداشته باشد که یهودان قصد دشنام کنند و فرمود که وَقُولُوا انْظُرْنَا و بگوئید بجای ان کلمه
انظرنا که معنی ان اینست که بنگر بسوی ما و ملاحظه حال ما کن و با مهلت ده ما را تا نیک بشنویم تو را سخن
و انکه سخن بدیگرا رفرمای وَاسْمَعُوا و نیکو بشنوید ای مومنان سخن خدا را تا احتیاج نداشته باشید بطلب
مراعات و یا انرا بسمع قبول بشنوید نه مثل شنیدن یهود که گفتند سمعنا و عصینا چنانکه گذشت وَلِلْكَافِرِينَ
و مر کافرانراست یعنی یهود را که ارزوی مذمت و دشنام این کلمه میگویند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
دردناک که هرگز به او نرسد اورده اند که جمعی از یهود اظهار دوستی میکردند با مومنان و گمان مومنان
چنان بود که انها خیرخواه ایشان اند حق تکذیب قول ان یهود کرده فرمود که مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
دوست ندارند انانکه حق را پوشیده اند و بان نگرویده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل تورات یعنی یهود
وَلَا الْمُشْرِكِينَ و نه از شرک ارندگان أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ انکه فرستاده شود بر شما مِنْ
خَيْرٍ هیچ نیکوی و نیکوی داد و وحی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و دیگر که یهود کاره بود
از انکه نبوت باولاد اسمعیل انتقال یابد و مشرکان نیز دا عیه ان بود که نبوت به ولید بن مغیره و نعیم ثقفی
رسد حق تعالی فرمود که وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ و خدای خاص میگرداند برحمت خود یعنی نبوت و وحی
که محض رحمت اوست مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد و مصلحت بیند وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ



وخدای خداوند فضل بزرگوارست بر هر که او را نبوت کرامت فرموده اورده اند که جهودان با مشرکان
طعنه می زدند که محمد رای و فکری استوار نیست چه حکمی میکند و بعد از ان پشیمان می شود و حکمی دیگر
بخلاف ان میکند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که این کار تعلق بما دارد نه بمحمد چنانکه نبوت تابع
مصلحت است احکام شریعت نیز تابع مصلحت است پس چنانکه در وقتی مصلحت با ان بود که موسی پیغمبران
ایشان باشد و تورات کتاب ایشان و وقتی دیگر مقتضی انکه عیسی و انجیل باشد و اکنون مصلحت انست که
پیغمبر محمد باشد و کتاب قران احکام شریعت نیز چنین است چه بعضی اوقات تقاضای حکمی میکند و زمانی
دیگر مقتضی خلاف انست پس بحیثیت مصلحت خلقان از تکالیف عبارات که ایشان علم بان ندارند ایتی
یا حکمی منسوخ می سازیم و انچنانکه مَا نَنْسَخْ هر چه منسوخ میگردانیم مِنْ آيَةٍ از ایتی از قران رد
مصلحت خلقان و مقتضی زمان أَوْ نُنْسِهَا یا فراموشش میگردانیم انرا و از دلهای بریم نَأْتِ بِخَيْرٍ
مِنْهَا میاریم بهتر ازان ایه منسوخ در نفع بندگان چنانکه جهاد یک غازی را با ده کس منسوخ کردیم بدو
دیاد در بسیاری ثواب که در ناسخ باشد و در منسوخ نه أَوْ مِثْلِهَا یا می اریم مانند انچه نسخ کرده ایم در منفعت
و ثواب با وجود رعایت مصلحت چون گردانیدن قبله از بیت المقدس بکعبه که مردی در مجلس اشرف حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله بر پای خواست و گفت یا رسول الله چند ایه قران میدانستم دوش در نماز تهجد میخواندم
برخواستم فراموش کرده بودم و هر چند خواستم که یاد من اید میسر نشد و دیگری برخواست و گفت
ما نیز این صورت واقع شد و دیگری نیز گفت حضرت فرمود که حق تعالی انرا نسخ فرمود و هر ایتی را که نسخ نماید
انرا از یاد مردم ببرد روایتست که جهودان بگفتند که نسخ ایه بر خدا روا نیست زیرا که ان پشیمانیست و خدای
ازان مبراست و از حکمت و مصلحت الهی در نسخ احکام غافل بودند حق تعالی از روی انکار و سرزنش فرمود
کرای منکران جدال کننده أَلَمْ تَعْلَمْ ایا نمیدانی أَنَّ اللَّهَ انکه خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها
از نسخ و اثبات و غیر ان از مقدورات قَدِيرٌ تواناست پس بر وفق مصلحت نسخ حکمی میکند و حکمی
دیگر أَلَمْ تَعْلَمْ ایا دانا نیستی أَنَّ اللَّهَ انکه حق تعالی لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر و را
پادشاهی اسمانها و زمینها پس هر چه خواهد تواند کرد وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ از
غیر خدای تعالی مِنْ وَلِيٍّ دوستی که از نفع بشما رسد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر

توانند کرد پس او شما را انچه صلاح شماست از نسخ و اثبات امر میکند مرویست که جهودان از رسول الله صلی الله علیه واله بروجه تحکم چیزها طلب میکردند و از انجمله میگفتند که ما ایمان بتو نی اریم تا معاینه بر بینیم که خدای یکبار کتاب را از اسمان نازل سازد حق تعالی فرمود که اَمْ تُرِيدُونَ و این متعلق است بالم تعلم یعنی ایا نمی دانستید که خدای مالک جمیع امورست و یا میخواهید اَنْ تَسْئَلُوا اینکه سوال کنید رَسُولَكُمْ پیغمبر خودرا كَمَا سُئِلَ مُوسٰى چنانکه سوال کرده شده بود موسی مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی شما از محمد چنان چیزها میطلبید که پدران شما از موسی طلب میکردند و میگفتند ارنا الله جهرة وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ و هرکه بدل کند کفررا بِالْاِيمَانِ بگردیدن یعنی کفررا بایمان اختیار کند فَقَدْ ضَلَّ پس براینه گم گشته است سَوَاءَ السَّبِيلِ از میانه راه راست یعنی هرکه نظر در معجزات پیغمبر نکند ~~پس براینه گم گشته است~~ و انکضا و اکتفا بان نکرده از روی عناد طلب معجزه دیگر کند پس طریق راست را گم کرده و در کفر که وادی ضلالت است افتاده اورده اند که فنحاص بن عازورا و زید بن قیس در روز احد عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفتند که اگر پیغمبر شما حق بودی این شکست بروی نیامدی از وی برگردید و بدین ما در ایید که شمارا بهتر خواهد بود عمار گفت هرگز از دین اسلام برنگردیم و تابع شما نشویم پس هردو نزد رسول امدند و رسول را ازین خبر دادند الحضرت در حق ایشان دعای خیر فرمود حق تعالی این ایه فرستاد وَدَّ كَثِيرٌ دوست میداوند بسیاری مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریه چون فنحاص بن عازورا که دانشمند ایشانست و امثال او لَوْ يَرُدُّونَكُمْ اگر برگردانند شمارا ای مومنان مِنْ بَعْدِ اِيمَانِكُمْ پس از گرویدن شما كُفَّارًا در حالتی که ناگرویدگان باشند یعنی میخواهند که شمارا کافر گردانند حَسَدًا بجهة حسد بردن ایشان بر شما که ان حسد صادر شده مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسهای ایشان یعنی از طبع ایشان بظهور رسیده مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس انکه روشن گشته لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشانرا راه راست که ان رسالت محمدست صلی الله علیه واله و حقیت قران و صحت دین اسلام بسبب معجزات ظاهر و صفات مذکوره او در توریة فَاعْفُوا در گذرید ای مومنان از عقوبة ایشان و کاوزار کردن با ایشان وَاصْفَحُوا و روی بگردانید از تعرض رسانیدن بایشان از ابن عباس مرویست که این ایه بایة القتال منسوخ شده اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

در حال ایشان فرمان خود ... [illegible]



بدرستی که خدای تعالی برهمه چیز تواناست پس انتقام شما از ایشان بکشد وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة را بمستحقان یعنی مشغول عبادت شوید و دست تعرض به یهود کوتاه کنید تا حکم قتال نازل شود وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ و انچه از پیش فرستید از برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از کردار نیکو چون نماز و زکوة و انواع خیرات تَجِدُوهُ بابید او را از نوشته و ثبت کرده عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یا ثواب انرا از نزدیک وی بیابید اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از خیرات بَصِيرٌ بیناست پس ان نزد او ضایع نخواهد بود و در خبراست که هریک لقمه یا یک خرما صدقه دهد حق تعالی انرا پرورش دهد تا چندان شود که کوهی عظیم مرویست که چون مبعوث شد و نسخ شرع یهود و ترسا فرمود ایشان نکردینی بر جبان بسته همه در صدد دفع و رفع میکوشیدند و هر فرقه از ایشان گفتند که بهشت کفرت ما و هرکه بر دین ماست به بهشت خواهد رفت حق تعالی خبر داد که قَالُوا گفتند جهودان و ترسایان لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز داخل نشود در بهشت اِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا مگر کسی که باشد یهودی اَوْ نَصَارٰى یا نصرانی یعنی یهود گفتند که در بهشت نرود مگر یهودی و ترسایان گفتند که در بهشت نرود مگر نصاری تِلْكَ و این ارزوهای مذکوره اَمَانِيُّهُمْ ارزوهای باطل ایشانست قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید حجة خودرا برین دعوی که میکنید اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان درین گفتار نه چنانست که ایشان میگویند بَلٰى اری در بهشت داخل میشود مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ هرکه خالص سازد همه خودرا و من جمیع الوجوه منقاد شود لِلّٰهِ مر خدایرا و پاکیزه کرداند نفس خودرا از برای طاعت خدا و جزاو را در عبادت او شریک نگرداند وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال انکه نیکوکارست در کردار و گفتار یعنی اثرا برا امیخته نگرداند برد چه باکول بجای اورد فَلَهُ اَجْرُهُ پس مراوراست مزد او که عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردگار او که ضایع و ناقص نمیشود وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و هیچ ترسی نیست مر ایشانرا از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و اندوهگین نشوند از نقص و زوال ان مزد در اخرت اورده اند که جمعی از ترسایان نجران بمدینه امدند و با علماء یهود در دعوی

ایشان مناظره کردند و هریکی که دانشمند یهود بود ایشانرا گفت که شما بر هیچ چیزی نیستید و انکار عیسی کرد و تکذیب نبوة او نمود یکی از ترسایان گفت که بلکه شما بر هیچ امری نیکو عمل نمیکنید و انکار نبوت موسی و کتاب او کرده حق تعالی این ایه فرستاد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان لَيْسَتِ النَّصَارٰى نیستند کرده ترسایان عَلٰى شَيْءٍ بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصَارٰى و گفتند ترسایان لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند جهودان عَلٰى شَيْءٍ بر چیزی که صواب باشد وَهُمْ و حال انکه ایشان يَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب را یعنی یهود از توریة میدانند که نفی بجهة اثبات زن و فرزند مر خدایرا برادری باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهة انکار عیسی وانجیل کافرند كَذٰلِكَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند انانکه لَا يَعْلَمُونَ هیچ نمیدانند یعنی اهل کتاب از مجوس و مشرکان مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی همه کفار که صاحب کتاب نیستند و هیچ نمیدانند و درباره یکدیگر همین گفتند فَاللّٰهُ يَحْكُمُ پس خدای حکم کند بَيْنَهُمْ درمیان این دو فرقه يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در انچیزی که هستند ایشان فِيهِ يَخْتَلِفُونَ که دران اختلاف میکنند از حق و باطل و هریک را بجزای خود خواهد رسانید اورده اند که چون بخت نصر بر بنی اسرائیل استیلا یافت نصاری را تابع کرده بر ایشان تاخت و مردان ایشانرا بکشت و زنان و کودکان ایشانرا غارت کرد و بیت المقدس را خراب نمود حق تعالی ازین خبر نمود که وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ مَنَعَ از انکس که بازداشت مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجد خدایرا اَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ از انکه یاد کرده شود در انجا نام خدا یعنی مانع از انکه دران موضع یاد خدا کنند و پرستش او نمایند وَسَعٰى فِي خَرَابِهَا و سعی کرد در ویرانی ان مساجد یعنی بیت المقدس که هر موضعی ازان مسجد است یعنی سجده گاهی و نزد بعضی مراد باین کس طیطوس بن اسپیانوس رومی بود که بیت المقدس را خراب کرد و علمای بنی اسرائیل را بقتل اورد و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که مراد از مشرکان اند قریش اند که رسول را منع کردند در عام حدیبیه از دخول مکه و مسجد الحرام و مراد بخرابی ان معطل ساختن انست از عبادت چه عمارت مسجد بنماز کردنست در او و خرابی ان ترک عبادت دران و بیرون کردن مومنان ازان و بهر تقدیر اُولٰئِكَ ان گروه که منع ذکر

خدا کردند و در خرابی مسجد کوشیدند مَا كَانَ لَهُمْ نبود مر ایشانرا یعنی سزاوار نیست ایشانرا اَنْ يَدْخُلُوهَا انکه در ایند دران مسجد اِلَّا خَائِفِينَ مگر در حالتی که ترسکاران باشند در زمان دولت اسلام جز ترسایان و سایر کفار را قوت رفتن در بیت المقدس و جهودان و سایر اهل کفر قدرت بر دخول در مسجد الحرام برطرف شد و هیچکدام جرأت نداشتند که در مسجد درایند بجهة خوف از اهل اسلام لَهُمْ مر اهل کتاب را فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ در دنیا رسوای و خواری که ان قتل است و غارت و وضع جزیه بر ایشان و گرفتن ان از دست ایشان نه از وکیل ایشان تا موجب زیادتی خواری ایشان باشد وَلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ و مر ایشانراست دران سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ مرویست که نهایة رسوای ایشان در زمان خروج صاحب الامر باشد صلوات الله علیه که فتح قسطنطنیه نماید و همه را بقتل رساند از ابن عباس منقولست که چون ایه تحویل قبله نازل شد مسلمانان روی بکعبه اوردند جهودان بر ایشان طعنه زدند و عیب کردند و انکار ایشان نمودند حق تعالی ایه فرستاد که وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ و مر خدایراست جای برامدن افتاب چون مکه و کعبه و موضع فرو رفتن ان چون بیت المقدس فَاَيْنَمَا تُوَلُّوا پس هرجا که رو اورده اید فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پس انجاست طاعت خدا است که بان مامور شده اید نزد بعضی الست که در اول اسلام مسلمانان در نماز مخیر بودند میان انکه توجه بکعبه کنند و یا به بیت المقدس بعد ازان این منسوخ شد بایة قول وجه شطر المسجد الحرام و در بعضی تفاسیر اورده که مشرکان مانع مومنان می شدند از دخول در مسجد الحرام و حق تعالی این ایه فرستاد و بنابرین مراد بمشرق و مغرب همه زمینست زیراکه همه ان منقسمست بشرقی و غربی یعنی همه زمین مر خدایراست پس اگر ممنوع شوید از نماز در مسجد الحرام حق تعالی همه زمین را مسجد شما ساخته پس در هر مکانی که بطرف قبله توجه کنید ان جهتی است که بان مامور شده اید و گویند که این ایه در دعا و اذکار است نه در نماز و از جابر روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه واله لشکری بغزا فرستاده بود شبی بسبب ابر و تاریکی در جهة قبله اختلاف کردند و هرکس برای اجتهاد خود متوجه جهتی شده نماز گذاردند چون روز شد بر ایشان ظاهر گشت که در نماز از قبله گردیده بودند بعد ازان بمدینه امدند اعاده ان نماز از انحضرت استفسار کردند و این ایه نازل شد که بعد ازان هرگاه ایشان در قبله اجتهاد کرده اید اعاده ان نماز واجب نیست چه همه جهات از ان سبحانه است اِنَّ اللّٰهَ

واسع بدرستی که خدای تعالی فراخ مغفرتست و بسیار عطا و رحمت به زیادتی تکلیف بر بندگان
نمیکند و از جهت امر میکند با عاده نماز که بظن و اجتهاد کذارده باشند و یا بانی نمیکند از نماز که ادا کردن
در غیر سمت علیم دانا است بمصلحت احوال مسلمانان و اعمال ایشان چون حق تعالی منع انکار یهود
نمود در باب توجه مسلمانان بکعبه در نماز و در عقب ان رد کفار مشرکان میفرمود بقوله وَقَالُوا اتَّخَذَ
اللَّهُ وَلَدًا و کفتند مشرکان و ترسایان که فرا کرفت خدا فرزندی را یعنی عزیر و مسیح و ملایکه را سُبْحَانَهُ
پاکی و بیعیبی مر وراست از انکه ویرا فرزند باشد چه این مقتضی تشبیه و حاجت و سرعت فناست بَلْ
لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بلکه مر وراست انچه در اسمانها و زمینهاست و چون همه اهل اسمان و زمین
مخلوق و مملوک وی باشند که از جمله ان عزیر و ملایکه است پس نتواند بود که ایشان ولد او باشند چه ولد
نمی باشد مکر از جنس والدین كُلٌّ همه انچیز که در اسمان و زمین است لَهُ قَانِتُونَ مر او را
فرمان بردارانند و همه در تحت حکم او و هر چه باین صفت باشد از جنس افریننده خود نخواهد بود که واجب
الوجود بالذات است پس هیچ چیز والد او نباشد بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ او نو پدید ارنده همه اسمانها
و زمینهاست بی ماده و مدتی وَإِذَا قَضَى أَمْرًا و چون اراده کند کاری را یعنی خواهد که چیزی موجود
شود فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که کوید مر انچیز را كُنْ بباش فَيَكُونُ پس ان باشد
و چون ثابت شد که او سبحانه افریننده هر چیز است بکیفیتی که موقوف باشد بماده و مدتی
پس ثابت کشت که متصف نیست بصفت جسم و جوهر زیرا که فعل جسم و جوهر بر سبیل تدریج است پس
فرا کرفتن ولد که از لوازم جسم است از ان ممنوع باشد و نیز وجود ولد با مهلت و مدت و ماده است
و حق تعالی از این مستغنی است و چون حق تعالی بیان حال کفار نمود در انکار توحید و دعوی فرا کرفتن
خدا ولد را در عقب ان ذکر مخالفت ایشان مینماید در باب نبوت بر سبیل عناد و میفرماید که وَقَالَ
الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و کفتند انانکه نمیدانند یعنی جاهلان اهل شرک و اهل کتاب لَوْلَا يُكَلِّمُنَا
اللَّهُ چرا سخن نمیکوید خدای با ما بچنانکه با فرشتکان سخن میکند و یا بچنانکه با پدران ما سخن میکفت کوا
با ما وحی نمیکند که تو پیغمبر فرستاده اوئی أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا بما نمی ارد با حجتی بر صدق تو این سخن را
از روی عناد و لجاج میکفتند و اکر نه معجزات انحضرت صریح داشتند بر صدق او و ایشان بجهت انکار بسیاری



کرد اشتند معجزات دیکر از وی طلب میکردند كَذَٰلِكَ همچنانکه این کفار میکویند قَالَ
الَّذِينَ کفتند انانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ پیش از ایشان مانند کفتار ایشان یعنی
ایشان نیز با وجود ایات واکه بر صدق انبیاء خود از ایشان ایات در میخواستند و از ان جمله
یهود موسی را کفتند که خدا را بما بنما و نصاری عیسی را کفتند که مایده از اسمان بر ما فرود ار که ما انرا
بمعاینه ببینیم تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ بیکدیکر متشابهست دلهای این کروه و کسانی که
پیش بودند در کوری و ستیزکی و عناد قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ بتحقیق که روشن کردانیدیم نشانها
را بر توحید و نبوت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای کروهی که طلب یقین میکنند بان نه انانکه تابع عناد
اند و لجاج پس بجهت رد قول مشرکان فرمود که إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی و راستی یعنی بر احق فرستادیم بَشِيرًا در حالتی که مژده دهنده مومنانرا بثواب عظیم وَنَذِيرًا
و بیم کننده کافرانرا بعذاب الیم پس بر تو حرجی نیست اکر اهل عناد اصرار نمایند در کفر و مکابره کنند
وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت از انها که اهل دوزخند یعنی از
تو سوال نخواهند کرد که چرا ایشان ایمان نیاوردند از مقاتل روایتست که در روزی بر زبان حضرت
رسالت پناه جاری شد اکر خدای بر یهودان وحی از عذاب کشاید اثر غضب خود بدیشان نما
غالب انست که از بیم عذاب الیم بصراط مستقیم باز ایند حق تعالی فرمود که وَلَا تُسْأَلُ عَنْ
أَصْحَابِ الْجَحِيمِ یعنی ایشان از یاران جحیم اند و از تو نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند
پس بر تو همین ادای رسالتست و بر ما عذاب اهل ضلالت بعد از ان بجهت نومید کردن رسول
از اسلام یهود و ترسا فرمود که وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ و هرکز خشنود نشوند از تو جهودان
وَلَا النَّصَارَىٰ و نه ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ تا انکه پیروی کنی کیش ایشانرا و بروی
دین ایشان بر تو جایز نیست پس هرکز اسلام نیارند قُلْ بکو ای محمد پیغمبر اهل ملت إِنَّ هُدَى
اللَّهِ بدرستی که راه نمودن خدای بثواب که دین اسلام است هُوَ الْهُدَىٰ اوست راه راست نمودن
بحق نه انچه شما را بان میخوانند از دین یهودی و نصرانی وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اکر پیروی نمائی محمد أَهْوَاءَهُمْ
ارزوهای ایشانرا که راه شیطان است بَعْدَ الَّذِي پس انچیزی که رسانید جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ

امده است بتو از دانش که وحیست در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ
نباشد مر ترا از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که ترا نکه دارد تا باشد امانی وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری
دهنده در دفع این کلام بر سبیل فرض است و اکر نه حضرت از این مبراست و بعد از ذکر احوال کفار اهل
کتاب در بیان مومنان ایشان میفرماید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ انانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب
توریة يَتْلُونَهُ میخوانند ان کتاب را و پیروی ان میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانکه حق خواندن
پیروی کردنست بدون تغیر انها عبد الله بن سلام و اتباع او بند أُولَٰئِكَ ان کروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان
اورده اند بکتاب خدا نه انها که تحریف و تبدیل ان کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر کردد بکتاب
و احکام او را تغیر دهد یا بحلال و حرام ان اعتقاد نکند فَأُولَٰئِكَ پس ان کروه هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیان کاران در دنیا بخواری از قتل و غارت و جزیه دادن و در اخرت بکرفتاری در عذاب
دوزخ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي و یاد کنید نعمتهای مرا که أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و بر پدران شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و انکه من تفضیل دادم شما را پدران
عَلَى الْعَالَمِينَ بر همه عالمیان زمان ایشان پس شکر این نعمت کنید و کفران مورزید و متابعت رسول
ایمان ارید وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که از هیبت ان لَا تَجْزِي کفایت نکند
نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ و قبول کرده نشود
از هیچ نفسی فدای او را یعنی چیزی که بعوض ان عذاب نکنند یعنی چیزی که خود را از ان عذاب باز خرد
وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و سود نکند هیچ نفسی را در خواه کردنی بر تقدیر شفاعت کردن وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
و نه ایشان یعنی کافران یاری کرده شوند در دفع عذاب یعنی ایشانرا سودی نکند یاری هر یار که هست حق تعالی
ابتدا در اول قصه اهل کتاب ذکر کرد در اخر ان تکرار کرد بجهت مبالغه در شکر کذاری نعمت و ترسانیدن
ایشان از کفران و بعد از ذکر احوال موسی و امت او بیان قصه ابراهیم میفرماید که پدر حضرت رسالت
و سایر بنی اسرائیل و میفرماید که وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی مکلف
فرمود ابراهیم را رَبُّهُ پروردکار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی باوامر و نواهی فَأَتَمَّهُنَّ
پس ابراهیم تمام رسانید انرا و بانقیام تمام ان بر وجهی که رضای الهی در ان بود و کویند مراد



مراد بکلمات مناسک حج است و علی بن ابراهیم در تفسیر خود اورده که مراد بان ده کانه موی سرست به
نیم و مضمضه و استنشاق و سواک و چیدن موی لب و کرفتن ناخن و بر طرف کردن موی زیر بغل و ازاله
موی زهار و ختنه و استنجا باب و بعضی انست که مراد جمیع طاعات عقلیه و شرعیه است و بر هر تقدیر
چون ابراهیم انرا با تمام رسانید قَالَ کفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان کردی إِنِّي جَاعِلُكَ
بدرستی که کردانند توام لِلنَّاسِ برای مردمان إِمَامًا پیشوای در دین که همه صلحا بعد
بعد از تو بتو اقتدا نمایند و انکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ و امته ما مور شدند که ملة
ابیکم ابراهیم و فا نمودنست بان وعده و چون ابراهیم را بشرف امامت بنواخت قَالَ کفت
ابراهیم با و سبحانه وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و بعضی از فرزندان و نبیرکان من نیز امام کردان قَالَ
کفت حق تعالی در جواب او که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ نرسد عهد من که امامت است بستمکا
ران یعنی عاصیان و فاسقان تو این منصب ندهم بلکه بصلحا و اتقیای ایشان کرامت فرمایم
در این دلیلست بر انکه انبیا و ائمه معصوم بودند از جمیع کناهان صغیره و کبیره و فاسق صلاحیت امامت
ندارد و در کتاب مناقب مذکورست که عبد الله بن مسعود روایت کرد که از حضرت رسول شنیدم که فرمود
منم انکس که ابراهیم او را از خدای خود میطلبید طلب نمود و او رو بیکرد پس صحابه و انانکه در ان مجلس بودند کفتند
یا رسول الله کیفیت طلب ابراهیم و او روبی که بخدای تعالی کرد برای ما بیان فرما حضرت فرمود که ابراهیم از حق
سبحانه و تعالی سوال کرد که ایا از نسل من کسی خواهد بود که او مرتبه امامت دریابد حق تعالی با و وحی کرد که
من عهد امامت را بظالمان ندهم و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محروم است و چون
ابراهیم علیه السلام این کلمات بشنید مضمون واجنبني وبني ان نعبد الاصنام بر زبان راند یعنی بار
خدایا مرا و ذریه مرا از بت پرستیدن دور دار پس حق تعالی دعای او را در حق من و در شان علی
بن ابی طالب علیه السلام اجابت فرمود و مرا و علی را از بت پرستیدن نکاه داشت فاتخذنی نبیا
و اتخذ علیا وصیا پس مرا نبی خود کردانید و علی را وصی من و این کلام صریحست بر انکه انانکه بت
پرستی شعار ایشان بوده از منصب امامت دورند و خلعت خلافت بر قد و قامت ایشان راست
نمی اید وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که کردانیدیم خانه کعبه را مَثَابَةً لِلنَّاسِ

جای بازگشت برای مردمان یا موضع ثواب ایشان مراد حاجیانند که هر سال بان رجوع کنند و انجا ثواب بحساب رسند وَأَمْنًا و موضع ایمنی که هر کس را نکشند و متعرض ازار نشوند و یا جای ایمنی است از عذاب دوزخ حج و عمره موجب مغفرت گناهانست وَاتَّخِذُوا و گیرید مومنان که بعد از انکه شرف حرم دریابید فرا گیرید مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى موضع نماز از جابر روایتست که چون رسول صلی الله علیه وآله از طواف حج فارغ شد متوجه مقام ابراهیم شد و دو رکعت نماز دران بگذارد و این ایه بخواند من مقام ابرهیم مصلی و این دالست برانکه نماز طواف فریضه است در مقام ابراهیم و ان موضعی است که در و سنگی نشانه اند و اثر قدمهای مبارک انحضرت در وست وَعَهِدْنَا و عهد کردیم فرمان فرستادیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ سوی ابراهیم و اسمعیل أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ انکه پاک سازید خانه مرا از بتان و انواع نجاسات و معاصی هرچه لایق ان نباشد لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان در گرد اگرد ان وَالْعَاكِفِينَ و برای مجاوران و اقامت کنندگان گردان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کنندگان و سجود نمایندگان یعنی نماز گذارندگان در حدیث امده که حق تعالی در شبانروزی صد و بیست رحمت بکعبه میفرستد شصت از برای طواف کنندگان و چهل برای نماز کنندگان و بیست برای نظر کنندگان و چون خانه کعبه در جایی واقع شده که از و گیاه دور است و این موجب اضطرار و عجز حاجیانست حضرت ابراهیم علی نبینا علیه السلام از حق تعالی طلب فراخی روزی کرد دران بحکایت حق تعالی فرمود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن ای محمد وقتی که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هَٰذَا این مکان را که برای تو دران ساخته ام بَلَدًا آمِنًا شهری ایمن از قحط و مسخ و خسف و غیران از انواع عذاب وَارْزُقْ أَهْلَهُ و روزی ده اهل این ده را مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوه ها حق تعالی این دعا اجابت فرمود حکم کرد تا جبرئیل دیهی از دیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین برکند و بمکه آورد و هفت بار گرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سر مرحله از مکه وضع کرد و آن ده را بجهت ان طایف گویند و میوه اهل مکه بعد ازان ابراهیم دوزیرا امومنان تخصیص فرموده گفت روزی ده مَنْ آمَنَ هرکرا که ایمان آرد مِنْهُمْ از انانکه ساکن این شهر باشند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز بازپسین

که

که قیامت است قَالَ گفت حق تعالی در جواب او که من روزی بدهم مومنان را وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر باشد فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا پس برخوردار گردانم کافر برخورداری اندک ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس مضطر گردانم او را بعجز و بیچارگی بکشم او را إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که بر داشت اصلها و پایها بنا را مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ و اسماعیل نیز مبارکست پدر بلند ساخت پایهای ان خانه را که هر یک از طرفی از خانه کار میکردند و بانجه خانه داری اوردند اصح انست که اسمعیل سنگ جمع میکرد و بدست ابراهیم میداد و او بکار می برد و بنا برین جهت که اسمعیل را دخلی بود در بنا از جهة استاد و رفع بناد او شده ان ائمه هدی صلوات الله علیهم مرویست که ادم علیه السلام بنای کعبه کرد چون روزگار بسیار بران بگذشت ویران شد حق تعالی ابراهیم را امر کرد تا بموافقت اسمعیل تجدید بنا کرد و چون از اتمام گردانیدند گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما کار خیر را إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که توئی شنوا مر دعای ما را الْعَلِيمُ دانا به نیتهای ما رَبَّنَا ای خداوند ما وَاجْعَلْنَا و گردان ما هر دو را مُسْلِمَيْنِ لَكَ ثابت بر اسلام و گردن نهنده مر ترا وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و گردان بعضی از فرزندان ما را أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ گروهی گردن نهنده و فرمان برنده مر ترا و از صادق علیه السلم مرویست که مراد به ذریه اولاد بنی هاشم اند که از انحضرت بودند وَأَرِنَا بنمای ما را مَنَاسِكَنَا مواضع که دران افعال حج بجای باید اورد چون میقات و عرفات برای وقوف و منا برای قربان و غیران از افعال حج وَتُبْ عَلَيْنَا و به پذیر توبه را از ما تا توبه بجز ان بر سبیل خضوع و خشوعست و برین از ما سوی تمامی و توجه یاد و سبحات إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ بدرستی که توئی بسیار پذیرنده توبه و تقصیر کنندگان رَبَّنَا ای پروردگار ما وَابْعَثْ فِيهِمْ و برانگیز در میان ذریه ما رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از ایشان تا موجب عز و شرف بود حق اجابت دعای ابراهیم فرموده حضرت مصطفی را صلی الله علیه وآله مبعوث گردانید غیر انحضرت پیغمبری دیگر از ذریه ابراهیم و اسمعیل نبود زیرا که انبیای بنی اسرائیل از نسل اسحق بودند و گفتار انحضرت که انا دعوة ابی ابراهیم اشارتست باین معنی یعنی من اثر دعای پدرم ابراهیم که از حضرت درخواست يَتْلُو عَلَيْهِمْ صفت رسولست یعنی فرستاده که خواند برایشان آيَاتِكَ ایتهای کتاب ترا

بالبقرة

یا نشانهای وحدانیت تو وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و بیاموزاند ایشانرا کتاب قران را وَالْحِكْمَةَ و ان چیزیرا که بان نفسهای ایشان کمال یابد از معارف و احکام شریعت وَيُزَكِّيهِمْ و پاکیزه گرداند ایشانرا از شرک و معاصی بسبب شرایع احکام إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که توئی توانا و غالب که هرگز مغلوب نشوی از انچه اراده کنی الْحَكِيمُ توانایی و محکم کار یعنی هرچه کنی بر وجه حکمت باشد روایت که عبدالله بن سلام سلمه و مهاجر را که پسران برادر او بودند باسلام دعوت کرد و گفت شما میدانید که صفت محمد صلی الله علیه وآله در توریة نوشته است پس سلمه اسلام اورد و مهاجر ابا کرد این ایه نازل شد که وَمَنْ يَرْغَبُ و کیست که باز گردد یعنی هیچکس باز نگردد و رغبت نگرداند عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ از دین ابراهیم إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ مگر کسی که سبک کرده اند و خوار و بیمقدار سازد نفس خود را وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ و بتحقیق برگزیده ایم ابراهیم علیه السلم را فِي الدُّنْيَا در این سرا بکرم و جوان مردی و با شرف پیغمبری و با وفور طاعت و فرمان برداری و با کیفیت خلت و دوستی و با بنای خانه کعبه وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ و بدرستی که او دران سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و بصفت صلاح اراسته چون او بدین صفاتست پس هر که از دین او رغبت بگرداند هر اینه سفیه باشد و نفس خود را خوار کرده ابنده باشد و نیز در بیان صفات ستوده او میفرماید که إِذْ قَالَ یاد کن ای محمد وقتی که گفت مر ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او أَسْلِمْ گردن بنه و فرمان بردار باش بتسلیم شو هرچه در تو واقع شود از احکام قضا قَالَ أَسْلَمْتُ و گفت ابراهیم که گردن نهادم و با تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعَالَمِينَ برای پروردگار عالمیان تا هرچه خواهد مرا فرماید و در حق من جاری سازد وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ و وصیت کرد ابراهیم علیه السلم در حین وفات بملت خود بَنِيهِ پسران خود را یعنی ایشانرا امر کرد به پیروی ان ملت و التزام نمودن بان وَيَعْقُوبُ و یعقوب نیز اولاد خود را بان وصیت فرمود و انچه چنانکه در سوره یوسف بیاید یَا بَنِيَّ ای پسران من و ایشان دوازده بودند إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ بدرستی که حق تعالی برگزید لَكُمُ الدِّينَ برای شما دین اسلام را فَلَا تَمُوتُنَّ پس باید که نمیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر در حالتی که مسلمان باشید یعنی بر دین اسلام مداومت نمائید تا هنگامی که مرگ شما را دریابد بعد ازان بر سبیل انکار خطاب

بابل

البقرة

باهل کتاب می کند أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ ایا شما حاضر بودید یعنی نبودید إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ وقتی که امد به یعقوب مرگ او و دران حال وصیت کرد بفرزندان خود پس از کی شما دعوی میکنید که وصیت او باولاد بدین یهودی بود پس کجا زیادتی بان بیفزاید که بر تفتیش شما حاضر نبودید إِذْ قَالَ در وقتی که گفت یعقوب لِبَنِيهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي چه چیز را خواهید پرستید از پس وفات من غرض یعقوب باین کلام فرا گرفتن عهد بود از ایشان بر توحید و دین اسلام ایشان چون این سخن شنیدند قَالُوا گفتند در جواب او که نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ خواهیم پرستیدن خدای ترا وَإِلَٰهَ آبَائِكَ و خدای پدران ترا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ابراهیم که جد بود بزرگتر برای انکه حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود هم در جواب نیز زیرا که عرب عم را اب میگویند و عوض او برابر پدر بجای میدارند و از نجاست حق تعالی آذر را پدر ابراهیم گفت با انکه عم او بود حاصل که ایشان گفتند که ما خواهیم پرستید خدای تو و پدران ترا إِلَٰهًا وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و حال انکه ما دین خدا را که یکتا پرستی کردن هست گردن نهنده و فرمان بردار او تِلْكَ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان أُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ که در گذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشانراست انچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شماراست انچه کردید و هر یک را از شما و ایشانرا بر کردار پاداش خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و پرسیده نخواهید شد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از انچه بودند ایشان که بکردند یعنی شما را به سیئات ایشان عقوبت نکنند همچنانکه بحسنات ایشان ثواب نمی یابید اعتقاد یهود ان بود که اولاد را بطاعت پدران ثواب خواهند داد و بر کفر ایشان عقوبت خواهند کشید حق تعالی درین ایه رد ایشان فرمود که نه شما باعمال ایشان مثاب میشوید و نه ایشان باعمال شما مواخذ میگردند مرویست که ابن صوریا با جمعی دیگر از یهود به پیغمبر صلی الله علیه وآله و اصحاب گفتند که طریق هدایت نیست مگر انچه ما برانیم پس تابع ما شوید تا راه راست یابید و نصاری نیز چنین گفتند حق تعالی این ایه فرستاد که وَقَالُوا و گفتند اهل کتاب مومنان را که كُونُوا هُودًا باشید یهودان أَوْ نَصَارَىٰ یا ترسایان یعنی یهودان با اهل اسلام گفتند که بر دین یهودی باشید و نصاری گفتند بر دین نصرانی تَهْتَدُوا تا راه

باید قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان که بخلاف آنچه شما میگویید بَلْ بلکه متابعت میکنیم مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ملت ابراهیم را در اصول دین اسلام حَنِيفًا در حالتی که آن ملت میل کننده است از همه کجیها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دینهای باطل بدین حق که اسلام است وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان این کنایه باهل کتاب و غیر ایشان چه ایشان دعوی میکنند که تابع ابراهیم اند و حال آنکه مشرک اند چه یهود در زعم است که عزیر پسر خداست و نصاری را اعتقاد آنکه عیسی پسر خداست قُولُوا بگویید ای اهل ایمان در جواب یهود و نصاری که شما را اعلام خود بیخوانند آمَنَّا گرویده ایم بِاللَّهِ بخدا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه فرو فرستاده شده است بسوی ما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ با ابراهیم علیه السلام که بیست صحیفه بوده است وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و باسمعیل و اسحق که فرزندان اویند وَيَعْقُوبَ و بیعقوب که نبیره اوست وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اگرچه صحف بر ابراهیم فرود آمده بود نه بر اولاد او لیکن چون ایشان بان عمل میکردند پس گوییا که آن بر ایشان نازل شده همچنانکه قرآن بر ما فرود آمده وَمَا أُوتِيَ و بآنچه داده شده مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ موسی و عیسی را یعنی توریه و انجیل وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و بآنچه داده شده است پیغمبران دیگر از کتب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ و هیچ جدایی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم نه مانند یهود که بعضی ایمان دارند و به بعضی نه وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خدا را گردن نهادگانیم و توحید او گوییم فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آرند اهل کتاب از یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ بمانند آنچه شما ایمان آورده اید ای مهاجر و انصار یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافته باشند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند از ایمان فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ پس جز این نیست که ایشان در خلاف و نزاع اند با حق بعد از آن بجهت تسلی مومنان ایشان را مژده و حفظ و نصرت می دهد و میگوید ای محمد از دشمنی و نزاع ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند و باز دارد از تو شر یهود و نصاری را و همه ایشان خوار و ذلیل گردند وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست شنوا گفتار مشرکان و موحدان را از اقرار و انکار و دانا باعتقاد هر دو گروه

آورده اند که بعد از نزول آیات جهودان بکلی از متابعت حضرت رسالت اعراض کردند و ترسایان نیز طرح خلاف افکنده با مسلمانان در مقام مفاوضت در آمدند که ما را صبغتیست و شما را نیست و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آبی زرد غوطه دادندی و از آب معمودیه گفتندی و اعتقاد ایشان آن بود که آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و از آن تا ایام ختنه را ستانی و گفتندی که ما او را رنگ کردیم بعلامه ملت نصرانی و گویند جهودان رنگی در فرزندان خود مالیدندی و ترسایان نیز رنگی بخلاف رنگ جهودان در اولاد خود مالیدندی و آن از یکدیگر ممتاز بودی حق تعالی آیه فرستاد که صِبْغَةَ اللَّهِ یعنی بگوئید ای مسلمانان در جواب ایشان که رنگ کرده است خدای ما را رنگ کردنی از نزد خود و این صبغه فطرة خداست که همه مردمان بران مخلوق شده اند و گزیده اسلام زیور ایشانست همچنانکه رنگ زیور جامه است و یا مراد بصبغه هدایتست یعنی هدایت کرده ما را خدا هدایة کردنی بحجة خود و یا مراد تطهیر قلوبست یعنی پاک و پاکیزه گردانیده دلهای ما را یا پاک گردانیدنی وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللَّهِ از خدای صِبْغَةً از روی شعار و علامه دین و پاک گردانیدن از انجاس شرک مراد آنست که هیچ دینی بهتر از دین او نیست وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ و ما مر او را سبحانه پرستندگانیم این کنایتست باهل شرک یعنی شرک نمیگیریم بخدا همچنانکه شما شرک میگیرید آورده اند که یهود و نصاری از شنیدن این سخنان در ورطه تعجب افتاده گفتند ما را شرف فرزندی حق تعالی ثابت بوی سزاوارتریم از مسلمانان حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان که أَتُحَاجُّونَنَا آیا خصومت و جدال میکنید با ما فِي اللَّهِ در دین خدای و در دعوی اولویت در نسبت دادن خود را بحق تعالی وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما و خصوصیتی نیست او را بقومی دون قومی و چون او سبحانه آفریدگار همه ادیانست پس پرستش او با همه واجب باشد و پرستش منافات دارد بفرزندی وَلَنَا أَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و شما را است مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل و موحدان او باییم و طاعت نه شما أَمْ تَقُولُونَ آیا میگویید اهل کتاب و حفص بتا میخوانند یعنی



میگویند ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ که این پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند یهودان و این قول جهودانست أَوْ نَصَارَىٰ یا بودند بر کیش نصرانی و این سخن ترسایانست قُلْ بگوای محمد با ایشان بر سبیل سرزنش که أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما داناترید بدین پیغمبران أَمِ اللَّهُ یا خدای که ایشان را بدان مبعوث ساخته و او سبحانه نفی این از ابراهیم نموده بقوله مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا پس از کجا حکم به یهودیت یا نصرانیت میکنید ایشان را وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ از آنکس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهُ گواهی که نزد یکی او باشد مِنَ اللَّهِ از خدای که بواسطه کتاب الهی دانسته باشد مراد آنست که هیچکس ظالم تر از اهل کتاب نمی باشد زیرا که ایشان این انواع گواهی را پوشانیدند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از پوشانیدن حق و انکار محمد و قرآن و شما را بر کتمان شهادت مکافات خواهد داد تِلْكَ أُمَّةٌ آن جماعت مذکور قومی بودند که قَدْ خَلَتْ رفتند و درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان راست آنچه کسب کرده اند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و شما راست آنچه کسب کرده اید یعنی جزای کردار هر یک از ایشان و شما را فراخوران خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و پرسیده نخواهید شد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه که ایشان کرده باشند تکرار این آیه مبالغه است آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان الهی رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارد و یهود از این صورت مسرور شده میگفتند اگرچه محمد دین ما ندارد اما بقبله ما نماز میکند و از ابن عباس نقلست که یهود میگفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله ما نمی بردند تا نماز ما ندیدند قبله را نیافتند خاطر خطیر حضرت ملول شد امر الهی صادر شد که روی خود را از بیت المقدس بکعبه متوجه گردان جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشوده گفتند محمد مشتاق شهر و مولد خود است و خواهد که روی بآن کرده نماز میگذارد حق تعالی قبل از آنکه این سخن گویند خبر داد که سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ زود باشد که گویند کم خردان از مردمان یعنی یهودان و منافقان و مشرکان که مَا وَلَّاهُمْ چه باز گردانید مسلمانان عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا از قبله ایشان که ثابت بودند بران یعنی بیت المقدس قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ بگوای محمد در جواب که مر خدای راست

جهة شرق که خانه خدا در انجاست و هم مغرب که بیت المقدس در آن واقع شده یعنی مالک جهة شرق و مغرب و سایر جهاتست پس بهر طرف که مصلحت می بیند از اقبله میگرداند و بآن امر میکند يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه مینماید بالطاف خود هر کرا خواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که امور دینیه است و از جمله آن امر است بتوجه به بیت المقدس در نماز یکبار و بار دیگر بکعبه بر وفق مصلحت و حکمت پس بحجت رد اهل کفر بیان قرب فضل امت مرحومه میکند بقوله وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه گردانیدیم شما را راه یافتگان وَجَعَلْنَاكُمْ گردانیدیم شما را أُمَّةً وَسَطًا گروهی برگزیده و با عدالت بعلم و عمل لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ تا باشید گواهان برای انبیا عَلَى النَّاسِ بر مردمانی که منکر نبوت اند وَيَكُونَ الرَّسُولُ و تا باشد فرستاده من که محمد است صلوات الله علیه عَلَيْكُمْ شَهِيدًا بر راستی شما گواهی تعدیل کرده شده و با عدالت محض نمی است که شما بر اینند تا بامل صحیح در آنچه برای شما منصوب شده از حج و منزل گشته بر شما از کتاب که حق تعالی تخلل نکرده و ظلم ننموده بر هیچکس بلکه ایضاح طریق حق کرده و پیغمبران فرستاده پس ایشان تبلیغ رسالت کرده اند و نصیحت و موعظه مردمان نموده اند و لیکن آنانکه نگرویده اند شقاوت ایشان را بر شهوات باطل داشته مگر تبلیغ ایشان شده اند پس گواهی میدهید بر اهل دو در کار خود و بر کسانی که قبل از شما بوده اند و بعد از شما پیدا شوند و رسول بر راستی شما گواهی میدهد و در روایت آمده که این گواهی در قیامت باشد که امم انبیای سابق انکار تبلیغ رسولان خود نمایند پس حق تعالی از انبیا شاهد تبلیغ طلبد اگرچه او سبحانه بحال ایشان داناست اما بجهت اقامت حجت و الزام منکران طلب بینه تبلیغ کند از پیغمبران پس امت حضرت رسالت را حاضر گردانند و او را از حال امت وی سوال کنند آنحضرت بعدالت ایشان گواهی دهد در شواهد التنزیل از سلیمان بن قیس هلالی روایة کرده که امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرموده حق تعالی در این کریمه لتکونوا علی الناس شهداء ما را خواسته است نه غیر ما پس رسول خدای تعالی گواه است بر ما و ما گواهانیم بر خلق او و حجت او بر زمین او و ماییم که حق تعالی در حق ما ایشان فرموده که کذلک جعلناکم امة وسطا و بعد از ذکر فضیلت امت مرحومه که مامورند بتحویل قبله بیان حکمت تحویل میفرماید بقوله وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ و نگردانیدیم ما قبله عبادت تو الَّتِي آن جهتی را که كُنْتَ عَلَيْهَا بودی پیش ازین زمان بران یعنی جهة کعبه

چه مرویست که آن حضرت نماز را بجانب کعبه میگذارد و چون بمدینه هجرت نمود مامور شد که در نماز
متوجه صخره شود بجهة الفت و دلجویی یهود تا بالکلیه از آنحضرت نرمند و بعد از آن مامور شد متوجه کعبه
که قبل از هجرت بران بود پس حق سبحانه تعالی میفرماید که ما نساختیم قبله را بجهتی که پیش از این بران بودی
إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر از برای آنکه بدانیم یعنی امتحان کنیم بانوجه که معامله از مایندگان کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس را
یعنی یهود را که پیروی رسول کند بعد از تحویل کعبه مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آنکس یعنی از یهودانی که بازگردد
عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود یعنی مرتد شده اند از دین او بجهة الفت گرفتن بقبله پدران خود
و یا برای آنکه ممیز سازیم آنها را که ثابت اند بر دین اسلام از آنکسانی که بر دین کفر راسخ اند و
إِنْ كَانَتْ و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً بزرگ و گران بر مردمان
إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ مگر آنانکه راه نموده است خدای ایشان را بمعرفت و حکمة احکام
ایمان و مان ثابت و راسخ گشته باشد مانند امیر المومنین علیه السلام که در اثنای نماز ظهر که پیغمبر صلی الله
مامور شده بتحویل بجانب کعبه آنحضرت متابعت حضرت رسالت کرده بجانب کعبه توجه فرمود و بعضی که ضعیف
الایمان بودند بر حال خود ماندند مرویست که بعد از تحویل یهودان بر لحظه شبهه می انگیختند در باب تحویل قبله
و از انجمله میگفتند که اگر قبله حق جز کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از اصحاب محمد
پیش از تحویل قبله وفات یافتند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند
حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست خدای و نسزد او را لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ که ضایع گرداند
ایمان شما را یعنی نمازی را که بروجه اعتقادی صحیح روی به بیت المقدس میگذاردید إِنَّ اللَّهَ
رَؤُوفٌ بدرستی که خدای تعالی مهربانست مزد ایشان ضایع نگرداند رَحِيمٌ بخشاینده است
صلاح ایشان را فرو نگذارد روایتست که در اول حال که حضرت رسالت در نماز روی به بیت المقدس
میکرد یهود میگفتند محمد روی بقبله ما نماز میگذارد و آن حضرت ازین ملول شد آرزو کرد که قبله او کعبه باشد
که قبله ابراهیم است و این معنی را بجبرئیل اظهار کرد جبرئیل متوجه مقام خود شد سید کاینات ساعت
از پی وی به آسمان مینگریست و منتظر وحی می شد تا جبرئیل علیه السلام این آیه آورد که قَدْ نَرَىٰ
بدرستی که می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ در جهة آسمان برای انتظار

سوره البقره

وحی فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه سازیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان
روی خود را مراد همه بدنست شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ که محیطست بخانه مرویست که آنحضرت روز دوشنبه
نیمه ماه رجب در سال دوم از هجرت پیش از واقعه بدر بدو ماه در مسجد بنی سلمه دو رکعت نماز ظهر گذارده بود
که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانید بمیزاب توجه فرمود که محاذی کعبه سخط است و آن
مسجد بذی القبلتین شهرت یافت و بعد از آن بجهة تصریح عموم متابعت حضرت را میفرماید که وَحَيْثُ
مَا كُنْتُمْ در هرجا که باشید در بحر و بر و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
پس بگردانید رویهای خود را شَطْرَهُ بجانب مسجد الحرام و بعد از آن بیان عناد یهودی
کند لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مر اینه میدانند که تحویل از بیت المقدس بکعبه درست و راستست و حکم آن
صادر شده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله
نماز گذارد و در آخر قبله که بران بماند کعبه باشد و با وجود این انکار میکنند و عنادی میورزند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
و نیست خدای غافل و بیخبر عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه میکنند یهود از انکار قبله ما و علم ایشان بحقیقت آن
آورده اند که یهود گفتند که اگر محمد معجزه بیارد بر صدق دعوی خود در باب توجه بکعبه ما ایمان آوریم
و روی بکعبه کنیم خدای تعالی تکذیب ایشان فرمود که وَلَئِنْ أَتَيْتَ و بخدا که اگر بیاوری تو ای محمد
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بآنانکه داده شده اند توریة و انجیل یعنی یهود و نصاری بِكُلِّ آيَةٍ هر معجزه که از
تو خواهند در باب حقیقت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند ایشان قبله ترا مرویست که اهل کتاب
گفتند که اگر محمد بر قبله ما نماز گذارد ما بوی ایمان آوریم حق تعالی بجهة قطع طمع ایشان فرمود وَمَا أَنْتَ
بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و تو نیستی پیروی کننده مر قبله ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ و نیستند بعضی از ایشان
بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پیروی کننده قبله بعضی را قبله نصاری مشرقست و یهود مغرب پس ایشان متابعت
یکدیگر نتوانند کرد همچنانکه پیروی تو نمیکنند وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر أَهْوَاءَ
هُمْ آرزوهای ایشان را در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد ترا مِنَ الْعِلْمِ از دانستن
آنکه قبله ابراهیم حق است إِنَّكَ إِذًا بدرستی که باشی آنهنگام که متابعت ایشان نمایی لَمِنَ الظَّالِمِينَ از
جمله ستمکاران بر خود مبالغه است در قطع طمع ایشان بمتابعت پیغمبر بقبله ایشان و تنبیه در بیان عناد

اهل کتاب میفرماید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده ایم ایشان را کتاب توریة يَعْرِفُونَهُ
میشناسند پیغمبر را كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه میشناسند پسران خود را یعنی او را باوصاف
مذکوره در توریة و سایر معجزات میشناسند صدق نبوت آنحضرت مانند شناختن ایشان پسران
خود را که ملتبس نمیشوند بر ایشان لیکن بجهة عناد و جحود کردن کسی تصدیق او نمیکنند وَإِنَّ فَرِيقًا
و بدرستی که گروهی مِنْهُمْ از ایشان چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان لَيَكْتُمُونَ
الْحَقَّ مر اینه می پوشند حق را که صفت حضرت رسالتست در توریة از عوام خود وَهُمْ
يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که می پوشند پس خطاب بحضرت کرده میفرماید که الْحَقُّ مِنْ
رَبِّكَ این درست و راستست از نزد پروردگار تست مراد حقیتست که کتمان آن نموده اند از نبوت
آنحضرت یا مراد امر قبله است فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب بحضرتست و مراد امت و پیند یعنی مباشید
مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان در بین گرانان از نزد حق تعالی است یا در کتمان ایشان امر حق را
با آنکه عالم اند بآن و نیز در باب قبله میفرماید که وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ و مر هر امتی را قبله ایست که متوجه
باهر صاحب شریعت را قبله ایست هُوَ مُوَلِّيهَا که متوجه سازنده است بآن روی خود را یا خدای
گرداننده روی اوست بآنجهة یعنی وی را بآن امر کرده و چون هر امتی با صاحب شریعتی را قبله ایست
پس و اتراعیب میکنند و میگویند ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشی
گیرید ای مسلمانان بر دیگران در نیکویها از امر قبله و غیر آن بسبب آن بسعادت دنیا و آخرت
رسید أَيْنَ مَا تَكُونُوا هرجا که باشید و بر هر قبله که روی آورید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ
اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از احضار و تمیز و میرانیدن و زنده کردن
و جمع کردن شما و غیر آن قَدِيرٌ تواناست وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکانی و زمانی که بیرون
آیی برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را هنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
بطرف مسجد الحرام وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هرجا که باشید ای امت محمد فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه بدن خود را شَطْرَهُ در جانب آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ



تا نباشد مر یهود را عَلَيْكُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ حجتی که خواهند که بآن بر شما غالب
شوند یعنی تا یهود نگویند که محمد منکر دین ماست و با وجود این اعتقاد بقبله ما دارد و بران توجه
میکند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره مِنْهُمْ
از یهود مدینه و بت پرستان مکه چه یهود میگفتند که بجهت میل بآقربای خود روی بمکه آورد و مشرکان
طعن میزدند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید ای مومنان
از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِي و بترسید از من بمخالفة فرمان من وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي
و تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمة خود را که آن اختصاص شماست بمکه عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ و تا شاید که شما راه یابید بشرایع و احکام دین كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه تمام کردیم نعمت
خود را بر شما بآنکه فرستادیم فِيكُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ فرستاده از شما یعنی
از عرب و آن محمد است صلی الله علیه و آله يَتْلُو عَلَيْكُمْ که میخواند بر شما آيَاتِنَا آیتهای ما را
که قرآنست وَيُزَكِّيكُمْ و پاک گرداند شما را از چرک شرک بآب شریعت وَيُعَلِّمُكُمُ
الْكِتَابَ و می آموزد شما را قرآن وَالْحِكْمَةَ و علم شریعت و احکام آن از حلال و حرام
وَيُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدهد شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچیزی که نبود که بدانید شما که بعد از
آن بفکر و نظر زیرا که طریقی بمعرفت آن نیست سوی وحی فَاذْكُرُونِي یاد کنید مرا بطاعت و عبادت
أَذْكُرْكُمْ تا یاد کنم شما را بثواب مغفرت وَاشْكُرُوا لِي و سپاس داری کنید برای من
نعمتهایی که بشما انعام کرده ام در دنیا و آخرت وَلَا تَكْفُرُونِ و ناسپاسی مکنید مرا بانکار نعم
و عصیان اوامر از ابن عیینه روایتست که در اخبار بما رسیده که حق تعالی فرموده که بندگان خود را
چیزی داده ام که اگر بجبرئیل و میکائیل می دادم هر اینه نعمة بزرگ ایشان را کرده می بودم و آن اینست
که گفتم اذکرونی اذکرکم و در منهج الصادقین قریب هشتاد وجه در بیان این آیه مذکور گشته و در اینجا
بعض روایات که در باب فضیلت ذکر واقع شده اکتفا کرده می شود از ابی عبدالله روایتست که حق تعالی
فرموده که هر که بجهة مشغولی بذکر من از یاد کردن حاجت خود غافل شود من بهتر از آنچه توقع داشته باشد
باو عطا فرمایم و نیز فرموده که بنده من دایم بذکر خدا مشغول بودی بر وجهی که در رفتن و نشستن و طعام خوردن

وسخن کردن با مردمان در یاد خدا بودی و پیوسته دیدم که زبان او خشک بودی بکلمه لا اله الا الله
و پیش از صبح ما را جمع میکردی تا بطلوع آفتاب ما را بذکر امر میکرد و میفرمود که در هر خانه که در آن ذکر
خدا و تلاوت قران بسیار باشد حق تعالی برکت در آن زیاده کند و فرشتگان در آن حاضر شوند
و شیاطین از و بگریزند و درخشان شود آن خانه برای اهل آسمان مانند درخشیدن ستارگان
برای اهل زمین و هر خانه که در آن ذکر خدا نکنند و قران نخوانند برکت آن کم شود و ملایکه از آن دور
شوند و شیاطین در آن مسکن سازند و ابو بصیر نیز از آنحضرت روایت کرده که شیعه ما کسانی اند
که در خلوت ذکر خدا بسیار کنند و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایتست که چهار چیز
که نمیگردد مگر بان مومن اول خاموشی دوم تواضع برای خدا سیم ذکر او سبحانه در همه احوال
چهارم تنگی حال و نیز از صادق علیه السلام روایتست که فرموده که مومن بهر نوع مردنی که فوت
شود مانند غرق شدن و فرود آمدن خانه و دیوار بر وی و هلاک کردن سبع او را و گرفتار شدن
بصاعقه و غیر آن اما اگر در ذکر خدای باشد با هیچ نوع هلاک نشود و از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله روایتست که حق تعالی بمن خطاب کرد که اگر بنده بذکر من مشغول شود و نفس او
اراده گناهی کند من نگذارم که آن گناه از و واقع شود و اگر مردمان آن دیار مستوجب شده باشند
که عذاب من بر ایشان نازل شود من بجهت همت و برکت آن ذکر عذاب را از ایشان بگردانم و نیز از آنحضرت
مرویست که موسی علیه السلام از خدای تعالی سوال کرد که بار خدایا تو نزدیکی با من تا با تو راز گویم یا دوری
تا ترا به آواز بلند بخوانم حق تعالی فرمود که یا موسی انا جلیس من ذکرنی من همنشین آن
کسم که ذکر من گوید و پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که در هیچ مجلسی ذکر خدا نکنند مگر که حق تعالی از آسمانها ایشان را
ندا کند که برخیزید که سیئات شما را بحسنات مبدل کردم و همه شما را آمرزیدم و در هیچ مجلسی ذکر خدا نکنند
مگر که حق تعالی ملایکه را امر کند تا در آن ذکر شریک شود و ثواب ذکر خود را بایشان دهد و از ائمه هدی
صلوات الله علیهم روایتست که در بهشت بیابانی وسیع است هرگاه بنده بذکر خدا مشغول شود فرشتگان در آن
بیابان بدرخت نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف نماید ایشان از درخت نشاندن باز ایستند
ایشان را گویند چرا توقف کردید گویند که مصاحب ما در ذکر خدا سست شد و اسباب مصالح درخت نشاندن

ما ذکرست

ما ذکر است و چون دوام ذکر مستلزم باز داشتن نفس است از قبایح از آنجهت در عقب امر
بذکر میفرماید که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید استعینوا یاری جویید بر تمام بودن
بحقوق آن بالصبر بشکیبایی که کلید درجات است والصلوة و بنماز که اصل عبادات است و
معراج مومنین و مناجات رب العالمین ان الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین با صابران است
بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت در جمیع حالات و اجابت دعوت و توفیق در طاعت و نزد
بعضی مراد بصبر روزه است که متضمن شکیبایی است بر جوع و تشنگی و نزد جمع دیگر جهاد است با کفار
که مستلزم تعب و رنج بسیار است و چون حق تعالی امر فرمود باستعانت بصبر و صلوات بر عبادت که معظم
آن جهاد است در عقب آن فرمود که ولا تقولوا لمن یقتل و مگویید مر کسانی را یعنی در حق کسانی که کشته
شوند فی سبیل الله در راه خدا یعنی در جهاد اموات که ایشان مردگانند مرویست که صحابه بعد از
حرب بدر ذکر شهیدان میکردند و ایشان چهارده بودند شش از مهاجر و هشت از انصار و بعضی بر سبیل
تحسر میگفتند بیچاره فلان در روز بدر جان شیرین بباد داد و از لذات نعیم دنیا محروم شد حق تعالی فرمود که ایشان را
مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زنده اند در حضرت ما ولکن لا تشعرون ولیکن شما
نمیدانید کیفیت آن حیات را که دریافتن آن متعقل ممکن نیست از ابن عباس روایتست که شهیدان
زنده اند نزد خدا بارواح و اجساد و بامداد و شبانگاه روزی بایشان برسد و ایشان خرم
و شاد مانند بانچه خدای تعالی بایشان میدهد و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که حق تعالی شهید
را شش خصلت کرامت میفرماید یکی آنکه اول قطره خون که از بدن او بر زمین آید جمله گناهان او را عفو فرماید
دوم در بهشت منزل عالی نامزد او میکند سیم هفتاد حور العین در حبالهٔ او میکنند چهارم او را از فزع
اکبر و عذاب قبر ایمن گرداند پنجم تاج شرف در زرکاری از یاقوت سرخ که بهتر از دنیا باشد
و هر چه در دنیا است بر سر او نهند ششم شفاعت او را در حق هفتاد کس از اقربا قبول فرماید و بعد از
ازین بندگان بصبر رجا داده شاقه بان اموری مینماید که با ایشان را آزمایش میکند از انواع مصیبات و
میفرماید که ولنبلونکم و هر اینه می آزماییم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم اگر چه حال شما
بر ما پوشیده نیست اما میخواهیم که عیار کار و بار هر کس بر محک امتحان ظاهر گردد و تا بر عالمیان ظاهر گردد

که کدام از شما صابرند بر بلا و سر تسلیم برضای او نهاده و چه کسانند که بجهت بی صبری و عدم رضا
بقضا از ایشان ممتاز شده اند و این آزمایش بچند نوعست بشیء من الخوف بچیزی اندک
از ترس دشمن در غزا و قلت آن نسبت با چیزی است که حق تعالی ایشان را از آن نگاه میدارد یا تخفیف
شفقت نماید بر ایشان والجوع و از گرسنگی که قحط یا روزه داشتن ونقص من الاموال
و نقصان بعضی مالها که تاراج حادثات رود و بجهت آفات روزگار تلف گردد والانفس و
نقصان نفسها بقتل در غزا یا بیماری و ضعف پیری والثمرات و نقصان برخی میوها و تلف محصولات
بآفات سماوی و ارضی یا مراد مرگ فرزندان است که میوه باغ دلند مرویست که چون فرزند بنده
مومن بمیرد حق با ملایکه گوید چون قبض روح فرزند بنده من و میوه دل او کردید وی چه گفت گویند حمد
تو کرد و استرجاع نمود خطاب آید که خانه در بهشت برای او بنا کنید و از آن بیت الحمد نام نهید وبشر
الصابرین و مژده ده ای محمد صبر کنندگان را بر این شغلها و مکروهات بثواب بیشمار و این صابران
که مستحق بشارت اند الذین آنانکه اذا اصابتهم مصیبة هرگاه برسد ایشان را محنتی و
اذیتی و مکروهی قالوا گویند بروجه انقیاد حکم قضا و تسلیم رضا انا لله بدرستی که ما از آن خداییم
و بملک بندگی او در آمدیم پس هر چه از مولا به بنده رسد جز تسلیم و رضا چاره نباشد وانا الیه
راجعون و بدرستی که ما بسوی پاداش و جزا دادن او باز گردندگانیم و رجوع ما بحضرت اوست و جزا
فراخور کردار ما خواهد رسانید پس بحکم او خرسند باشیم مستوجب ثواب ابدی گردیم امام جعفر صادق علیه
السلام از آبای کرام خود علیهم الصلوة والسلام روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که هر که چهار چیز
عمل کند البته از اهل بهشت باشد اول تکلم بکلمه لا اله الا الله دوم چون نعمتی باو رسد بگوید الحمد لله سیم چون گناهی کند
بگوید استغفر الله چهارم چون مصیبتی باو رسد بگوید انا لله وانا الیه راجعون انس مالک روایت کند که مردی
از اصحاب رسول که همیشه در ملازمت آنحضرت بودی پسرش متوفی شد وی بسیار میگریست رسول علیه السلام فرمود
که ویرا بخوانید چون حاضر شد فرمود که ای مرد بدان که بهشت راهست درست و دوزخ راهست راضی نیستی
که بهر دری که از بهشت داخل شوی در آنجا پسر ایستاده گوید ای پدر من بی تو در بهشت نروم آن مرد تسلی یافت
صحابه گفتند یا رسول الله این کرامت مخصوص اوست یا هر کس که مصیبت فرزند دیده باشد درین داخلست فرمود

این

جعون

این گروه شامل همه اهل ایمان خواهد بود کاهی که صبر کنند و رضا بقضا داده قایل شوند بکلمه انا لله وانا الیه راجعون
اولئک آن گروه که در مصایب صبر و شکیبایی ورزند و رجوع بکلمه استرجاع کنند علیهم صلوات
بر ایشانست رحمتهای بسیار من ربهم از نزد پروردگار ایشان ورحمة و نعمت عظیم و
گویند مراد بآن بهشتست کقوله تعالی واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک هم
المهتدون و آن گروه ایشان اند راه یافتگان بثواب عظیم و از صادق علیه السلام روایت
که این آیت الصابرین در حق امیر المومنین علی است صلوات الله علیه چون خبر شهادت برادرش جعفر از موته آوردند
بکلمه انا لله وانا الیه راجعون جاری شد و نخستین کس امیر المومنین علی علیه السلام این کلام را گفته
بود حق تعالی فرمود که من این آیت راست کردم تا بعد از وی هر مصیبت رسیده که اقتدا بوی کند من صلوات ورحمت
نامتناهی باو کرامت فرمایم چون حق تعالی ذکر امتحان بندگان نمود بتکلیفات شاقه و مصیبات
شدیده در عقب این ذکر احکام حج میفرماید که متضمن مشقات عظیمه است میفرماید ان الصفا والمروة
بدرستی که صفا و مروه دو کوهند در مکه من شعایر الله از نشانهای خداست در حج خانه کعبه یعنی
از علامات مناسک اوست که در حج تعیین فرموده فمن حج البیت پس هر که قصد خانه کعبه کند باعمال
مخصوص حج اواعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مخصوصه عمره فلا جناح علیه پس هیچ
گناهی نیست بر او ان یطوف بهما آنکه طواف کند باین دو کوه یعنی سعی نماید در میان
آن ومن تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خود بکند کرداری نکو از طواف حج و عمره و
سعی میان صفا و مروه فان الله شاکر پس بدرستی که خدا جزا دهنده شکر گویندگانست علیم
دانا باعمال بندگان از عبدالله عباس مرویست که سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیت
دو بت بوده اند از سنگ یکی اساف نام داشت و دیگری نایله اساف را بر صفا نهاده بودند و
نایله را بر مروه چون زمان اسلام در رسید و خانه را از بتان پاک کردند و آن دو سنگ را
نیز بشکستند مسلمانان کاره سعی آن بودند و زعم ایشان آن بود که در موضعی که آن بت در آن نصب
کرده باشند سعی آن کردن گناه باشد حق تعالی این آیه فرستاد و رد زعم ایشان فرمود
بعد از بیان حکم حج بندگان را امر میفرماید بر اظهار حق و نهی از کتمان او میفرماید ان الذین بدرستی

كه ايشانكه يكتمون مى پوشند ما انزلنا انچه فرود فرستاديم من البينات از نشانهاى
روشن مراد احبار يهود اند چون كعب بن اشرف و عبدالله صوريا كه علامات و صفات حضرت
رسالت را كه در توريت بود اخفاى كردند والهدى از انچه راه مينمايد بوجوب اتباع او
مخفى كردند اولئك ان گروه كه پوشيده كان حقند يلعنهم الله لعن ميكند و دور مينمايد
ايشانرا خداى از رحمت خود ويلعنهم اللاعنون و لعنت ميكنند بر ايشان لعنت كنندگان
از ملايكه و مومنان جن و انس الا الذين تابوا مگر انانكه باز گرديدند از كفر با يمان و از كتمان
نعت نبوى با ظهار ان واصلحوا و بصلاح اوردند كارهاى تباه شده خود را از تحريف و تغيير
و تدارك ان كوشيدند وبينوا و بيان كردند انچه حق تعالى بيان ان كرده در كتاب ايشان
از صفات پيغمبر فاولئك پس ايشانند كه بسبب توبه و صلاح و تبيين حق اتوب عليهم
باز گرديدم بر ايشان بقبول توبه و امرزش وانا التواب و من بسيار قبول كننده توبه ام
الرحيم مهربان بر ايشان بفيض رحمت و عدم تعجيل در عقوبت بعد از ان بيان حال كسانى ميكند
كه بكفر و بمردند بخداى بى توبه از كفر و كتمان بمردند و ميفرمايد كه ان الذين كفروا بدرستى انانكه
كافر شدند از احبار يهود بكتمان نبوت محمد او لاابست كه مراد مطلق اهل كفر ند يعنى كسانى كه كافر شدند
بخدا و رسول او وماتوا وهم كفار و مردند در حالتى كه ايشان كافر بودند اولئك ان گروه
عليهم لعنة الله بر ايشانست لعنت خدا و دورى از رحمت و بعد از حرمت والملائكة
و لعنت فرشتگان والناس و لعنت مردمان اجمعين بر ايشانست لعنت خدا همه ايشان
در حالتى كه همه ملايك و ادميان لعنت بر ايشان كنند كافر و اين لعن خدا و ملايكه و ادميان بر ايشان
خالدين فيها در حالتى كه جاويد باشند كافر و در ان لعنت لا يخفف عنهم العذاب
سبك كرده نشود از ايشان عذاب دوزخ ولا هم ينظرون و نباشند ايشان كه مهلت
داده شوند تا زبان با عتذار بكشايند چه عذر ايشان مسموع نباشد از ابن عباس روايت
كه كفار قريش گفتند اى محمد وصف خداى خود كن تا ما ما را بگرويم حق تعالى سوره اخلاص با اين ايت نازل
گردانيد كه والهكم و خداى شما اى عامه خلايق اله واحد معبود يست يكتا

كه هيچ شريكى در ذات و صفات ندارد لا اله نيست هيچ معبودى كه مستحق عبادت باشد الا هو مگر او
كه احدست در ذات و واحد در صفات الرحمن بخشاينده است در تربيت ابدان الرحيم مهربانست
در تقويت ارواح و چون منعم جميع نعم از اصول و فروع اوست غير او بى غبار از استحقاق پرستش
نداشته باشد بعد از ان سخت دليل ايراد ميكند بر وحدانيت خود و ميفرمايد ان فى خلق السموات
در بستن كردن و افريدن اسمانها كه خيمه ايست بى ستون بر افراشته و معلق بداشته والارض و در
افرينش زمين كه بساطيست گسترده واختلاف الليل والنهار و امدن شب و روز در پى يكديگر با
اختلاف ايشان در درازى و كوتاهى والفلك التى تجرى و در كشتيهاى گران بار كه ميرود در
البحر در دريا بما ينفع الناس با نچه نفع رساند بمردمان و سبب ديدن عجايبها دريابنت وما
انزل الله و در انچه فرود فرستاد خداى من السماء از اسمان يا از ابر من ماء از اب باران
فاحيا به الارض پس زنده ساخت و تازه گردانيد بان اب زمين را از نباتات بعد موتها
پس از مردگى و پژمردگى ان وبث فيها و در انچه پراكنده كرده در زمين من كل دابة از هر جنبنده
چون بهايم و سباع و وحوش و طيور و غير ان وتصريف الرياح و در گردانيدن بادها از هر جنبى چون
باد شمال و جنوب و صبا و دبور والسحاب المسخر و در ابر رام گردانيده شده و فرمان بردار امر
خداى بين السماء والارض ميان اسمان و زمين كه با پايين نمى ايد و از هم جدا نمى شود تا اگر ام الهى
بان رسد لايات نشانهاست بر اين امور مذكوره از صنايع حكمت و كمال قدرت او سبحانه و دلالت تمام بر علم
و وحدانيت او لقوم يعقلون مر گروهى را كه خرد دارند و نظر تفكر و تامل بران ميگمارند از حضرت رسالت
صلى الله عليه و آله مرويست كه واى بر كسى كه اين ايه بخواند و در ان تفكر نكند برگ درختان سبز در نظر هوشيار
سر ورقيست دفتريست معرفت كردگار ومن الناس من يتخذ و از مردمان كسانى اند كه فرا ميگيرند
من دون الله بجز از خداى اندادا امثالان و شريكان يعنى بتان كه بزعم باطل ايشان شريك خداى اند
يحبونهم دوست ميدارند ايشانرا كحب الله همچو دوست داشتن خدا را يعنى تعظيم و اطاعت ايشان
ميكنند مانند تعظيم و اطاعت كردن خدا را مراد مشركان عرب اند كه بتانرا در تعظيم و طاعت و محبت با خداى برابرى
ميكنند والذين امنوا و انانكه ايمان اورده اند اشد حبا لله ايشان قوى تر و ثابت ترند از

روى دوستى مر خدا را يعنى محبت ايشان بخدا بيشتر است نسبت بمحبت كفار با بتان زيرا كه محبت ايشان
بخدا هرگز منقطع نمى شود بخلاف محبت بتان كه ان بسى زايل ميگردد و از نجاست كه كفار از خدايان
خود عدول ميكنند بخدا در وقت رسيدن بلا و مصيبت با ايشان و در بعضى زمان عبادت بتى ميكنند و
بعد از ان انرا كه احسن بود بتى ديگر ميل ميكنند و ميگويند كه اين بهتر ازانست ولو يرى الذين ظلموا
و چون ببينند يعنى بدانند انها كه ظلم كردند بر خود از حق در گذشتند بشرك اوردن اذ يرون العذاب
در وقتى كه ببينند معاينه دوزخ را ان القوة لله جميعا انكه همه قدرت و غلبه بر رستگى مر خدا راست
زمرتان ايشان را وان الله و انرا نيز بدانند كه خداى شديد العذاب سخت عذابست
بر ايشان برايشه بدانند مضرت شرك اوردن را و حسرت و ندامت ايشان بر وجهى باشد كه وصف
برنيايد عطاكفه معنى انست كه چون ظالمان در روز قيامت كه دوزخ بپانصد ساله راه باستقبال ايشان
ايد و همچون مرغ دانه چيند ايشانرا هر چند بدانند كه قوت و قدرت ملكوت و جبروت مر خداى راست
و عذاب او سختست و ايشان علم بقدرت خدا و شدت عقوبه او بيد الكند اذ تبرا الذين
اتبعوا وقتى كه بيزارى كنند انانكه پيروى كرده شده باشند من الذين اتبعوا از انانكه پيروى
كرده اند ايشانرا يعنى پيشوايان اهل شرك از ضعيفان و تابعان خود بيزار شوند ورأوا
العذاب در حالتى كه ببينند اين پيشوايان و تابعان ايشان عذاب را وتقطعت بهم الاسباب
و بريده شود با ايشان سببها و رابطها كه در دنيا با يكديگر داشتند از خويشى و دوستى و مصاحبت
وقال الذين اتبعوا و گويند انها كه پيروى كردند يعنى تابعان چون بيزارى پيشوايان خود را مشاهده
كنند گويند كه لو ان لنا كرة كاشكى ما را بازگشتى بودى بدنيا فنتبرأ منهم پس بيزارى
ميكرديم ايشانرا انجا كما تبرؤا منا همچنانكه بيزارى كردند از ما اينجا كذلك همچنانكه خدا در ان
روز نمايد با ايشان اين امر فظيع را يريهم الله بنمايد خدا ايشانرا اعمالهم كردارهاى ايشانرا
حسرات عليهم حسرتها و پريشانيها بر ايشان يعنى اعمال كه طمع ثواب داشته باشند از ان چون
ضيافات و تصدقات بروفق قربت بوده باشد بر ايشان رد كنند و قبول نكنند و سبب حسرت
ايشان شود و گويند چرا چنين كردم وما هم و نباشند پيشوايان و تابعان بخارجين

باشد
من النار بيرون ايند كافر از اتش دوزخ بلكه در ان مخلد بود و در اكثر تفاسير مذكورست كه قبيله
ثقيف و خزاعه و بنى عامر و بنى مدلج حرام گردانيدند بر خود بعضى از چهار پايان را از بحيره و سايبه
و وصيله چنانكه بيايد حق تعالى ايشانرا از ان نهى كرده بر سبيل عموم فرمود كه يا ايها الناس اى
مردمان كلوا مما فى الارض بخوريد از ان چيزى كه در زمين است حلالا طيبا پاك و پاكيزه
را كه بر شما حلال و طيبات بر خود حرام نگردانيد ولا تتبعوا و پيروى مكنيد خطوات
الشيطان كامهاى ابليس را يعنى در پى او مرويد در تحريم حلال انه لكم بدرستى كه مر شيطان
شما را عدو مبين دشمنيست اشكارا چه ميخواهد كه شما را بفريب بدوزخ انما يامركم بدرستى
امر ميكند شيطان شما را يعنى وسوسه ميكند بالسوء والفحشاء به بدى و كارهاى زشت وان
تقولوا و ديگر ميفرمايد اينكه بگوييد و افترا كنيد على الله بر خداى ما لا تعلمون
انچه نميدانيد مانند شريك گرفتن بخدا و تحليل حرام و تحليل حلال و غير ان از مذاهب باطله و اعتقادات
فاسده از ابن عباس مرويست كه پيغمبر صلى الله عليه و آله يهود را باسلام دعوت فرمود گفتند ما
تابع ابا و اجداد خوديم و اقتدا به ايشان ميكنيم چه ايشان از ما دانا تر اند در باب حلال و حرام
اتبعوا ما انزل الله پيروى كنيد انچه خداى فرستاد يعنى قران در باب حلال و حرام و حق تعالى
انچه فرستاده كه اذا قيل لهم و چون گفته شود مر كفار را كه در باب حلال و حرام اتبعوا ما
انزل الله پيروى كنيد انچه خداى فرستاد يعنى قران در حلال و حرام قالوا گويند كه نتوان نميكرديم بل
نتبع پيروى ميكنيم ما الفينا عليه انچه يافته ايم بر ان ابائنا پدران خود را پس رسول اكرم
ميفرمايد كه اولو كان اباؤهم ايا متابعت پدران ميكنند و اگر بودند پدران ايشان كه لا
يعقلون شيئا فهم نميكردند چيزى را از امور دين يعنى تفكر نمى نمودند در توحيد و عدل و غير
احكام شريعت ولا يهتدون و راه راست نيافته بودند پس بيان مثلى ميكنند براى كفار
ترك اجابه امر حق كه توحيد است و ميفرمايد كه ومثل الذين كفروا يعنى صفت كنندگان كافران تو
كمثل الذى ينعق مانند صفت كسيست كه بانگ بزند بما لا يسمع بجانورى كه نمى شنود
الا دعاء ونداء مگر خواندنى و اوازى و هيچ از ان فهم نميكنند يعنى همچنانكه حيوان

نمی فهمد آواز کننده خود را و همین آوازی می شنود بدان فهمیدن معنی آن همچنین کافران از بهر کننده
و بینند بنده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن ترا در نمی یابند بجهة تامل نکردن در آن از روی
عناد و استکبار پس بسبب ایشان صُمٌّ کرانند از شنیدن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از
گفتن سخن صواب عُمْيٌ کورانند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان عقل
ندارند یعنی در نمی یابند الحجة بجهة ایشان بیکویند بجهت ترک فکر و تامل در آن پس از کافران اعراض
کرده بمومنان خطاب می کند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید كُلُوا
بخورید بروجه اباحت مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای یعنی از چیزهای لذیذه که روزی داده
ایم شما را وَاشْكُرُوا لِلَّهِ و شکر گویید خدا را بر روزی پاکیزه و لذیذ خود إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما
از روی اخلاص إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ او را پرستیدند نه غیر او را در حدیث قدسی وارد شده که حق تعالی
میفرماید که مرا با آدمیان و پریان عجب کاری عظیم افتاده ایشان را می آفرینم و عبادت غیر من می کنند
روزی میدهم ایشان و غیر مرا شکرگذاری میکنند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که
دوست دارد که دعای او مستجاب شود باید که طعام و کسب او پاکیزه و حلال باشد و روایت که شخصی
آن حضرت را گفت که میخواهم که دعای که من کنم مستجاب شود فرمود خوردن خود را پاکیزه گردان و حرام را
در شکم خود راه مده و نیز در حدیث قدسی آمده ای بنده از تو دعا کردنست و از من اجابت کردن
پس دعا کند بیکر دانم نکرده دعای خورنده حرام و نیز از سید عالم روایتست که ترک لقمه حرام نزد خدا بهتر است
و دوستتر از دو هزار رکعت نماز سنتی و در روایتی دانه حرام از خود دور کردن برابر هفتاد حج است و چون اول
ذکر اباحة طیبات نمود در عقب آن بیان محرمات میفرماید که إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ جز این نیست که
حرام گردانید حق تعالی بر شما الْمَيْتَةَ مردار را یعنی خوردن آن را و انتفاع آن را و آن هر حیوانیست که
بطریق شرعی ذبح نکرده باشند وَالدَّمَ و خون را غیر از خونی که باز پس مانده باشد در گوشت
و رگ بعد از کشتن حیوان وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک و همه اجزای این نیز در حکم گوشت است
وَمَا أُهِلَّ بِهِ و حرام گردانید آنچه آواز برداشته باشند بآن در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدا یعنی نام بتان
فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود در مانده گردد باکراه یا بگرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد و هیچ

ماکول حلال نیابد که بآن سد رمق خود کند غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود یعنی بغاوت نکند بر امام معصوم و خروج نکند یا قطع طریق نکند یا بقصد لذت خورد وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از سد رمق
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بر او در خوردن آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدا آمرزنده است
هر کرا که نزد ضرورت از محرمات بخورد رَحِيمٌ مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن
محرمات قبل ازین گذشت که علمای یهود صفات پیغمبر را در توریة تغییر دادند بترس آنکه مبادا مردمان
تابع او شوند و رسوم و وظایف که هر سال از یهودان میگرفتند محروم مانند حق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
يَكْتُمُونَ بدرستی که آنانکه میپوشیدند از علمای یهود مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاده خدای من
الْكِتَابِ از توریة از صفات پیغمبر و غیر آن چون آیه رجم وَيَشْتَرُونَ بِهِ و میخرند یعنی بدل
میکنند بدان پوشیدن ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک و عوضی حقیر که رسوم ایشانست یا رشوه که میگرفتند
از ایشان بجهة تغییر صفات آنحضرت أُولَئِكَ آن گروه پوشندگان مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
نمیخورند در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی باشد وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نگرداند
ایشان را از خبث اعمال و بر ایشان مدح و ثنا نمیکند یا اصلا سخن با ایشان نکند و وقعی و محلی با ایشان
ننهند همچنانکه شخصی که از کسی در غضب باشد با او سخن نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان را باشد
عذابی دردناک و رنجاننده ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا
الضَّلَالَةَ بخریدند گمراهی را یعنی کفر را که محض ضلالتست بِالْهُدَى بایمان و معرفت که عین
هدایت است و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی را
با مرزش ربانی و این سودای آخرتست فَمَا أَصْبَرَهُمْ پس چه چیز شکیبا کردانید یا چه شکیبا کند
ایشان را عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ این تعجبست در حال ایشان در اشتغال بموجبات آتش
و بی باکی ایشان از آن و از ابن عباس روایتست که معنی آنست که چه دلیر کرد بر عملی که موجب آتش دوزخ
است و این معنی از ابی عبد الله علیه السلام مرویست ذَلِكَ این عذاب ایشان را بِأَنَّ
اللَّهَ بسبب آنست که خدای تعالی نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریة را براستی و در

نعت
پس ایشان را واگذاشتند در تکذیب آن کوشیدن و باقی نعت محمد را در آن پوشانیدند و با فرو فرستاده
قرآن را ایشان بروی آن نکردند و مخالفت آن نمودند وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی آنانکه
اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در کتاب خدا یعنی از توریة تخلف کردند و بتاویل باطل و یا وضع
باطل کردند در مقام حق بتحریف و تغییر صفات محمدی صلی الله علیه و آله و یا آنکه اختلاف کردند در قرآن
با نیمعنی که بعضی از ایشان سحر گفتند و بعضی نسبت افترا بآن دادند و برخی گفتند که این افسانه پیشینیانست
و بهر تقدیر که ایشان اختلاف کردند لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلاف و عنادی دور رنده اند
عدولست از حق بناحق آورده اند که یهودان در نماز روی بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و هر یکی
در قبله خود غلو کردندی چون در زمان اسلام مسلمانان مامور شدند بتوجه بکعبه هر قومی از اهل کتاب
بجهت حمیة جاهلیه میگفتند که طاعت منحصر است در توجه بقبله ما حق تعالی فرمود که لَيْسَ الْبِرَّ نیست نیکوی
یعنی فعل پسندیده أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق
چون نصاری وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب چون یهود زیرا که آن منسوخ است وَلَكِنَّ الْبِرَّ
ولیکن نیکوی که سزاوارست که بآن اهتمام نمایند مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ نیکو کیست که بگرود
بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بروز قیامت وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ بهمه کتابهای او نه چون علمای
یهود و نصاری که ببعضی تصدیق کردند دون بعضی وَالنَّبِيِّينَ و بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل
کتابین که ببعضی گرویدند وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَى حُبِّهِ بر دوستی آن مال یعنی
با آنکه دوست میدارد از آن بگذرد و در راه خدا بدهد ذَوِي الْقُرْبَى خویشان خود را
که محتاجند وَالْيَتَامَى و بی پدران را که بحد بلوغ نرسیده باشند وَالْمَسَاكِينَ و محتاجان را
وَالسَّائِلِينَ که سوال بکنند و از فرط سوالیانه عاجز باشند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذار فقرا ایشان را که
ساخته باشند بخواستن وَفِي الرِّقَابِ و در خلاص کردن گردنهای بندگان از بند بندگی یا بوجه
که ایشان را بخرند و آزاد کنند و یا بندگانی که از مال کتابت عاجز باشند ایشان را یاری دهد در اداء مال
بولا و آزاد کند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و دیگر خدا و نیز نیکو کیست که بر پای دارد نماز و فریضه را وَآتَى

الزَّكَاةَ و بدهد زکوة مقرر را وَالْمُوفُونَ و نیز خداوند نیکوی آنهایند که وفا کنند کاملان بِعَهْدِهِمْ
بعهد خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و این عهد یا با خلق است یا با حق است چون وفا کنند
وَالصَّابِرِينَ منصوب بر مدح است یعنی صبر کنندگان فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ
و در رنج و سختی و بیماری وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفار
و عباد از زهری روایتست که بأسا در اموالست مانند فقر و ضرر در نفس چون أُولَئِكَ آن گروه که
این صفات دارند الَّذِينَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوا راست گفتند در دین و پیروی حق و طلب
وَأُولَئِكَ و آن گروه که این صفات دارند هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران از کفر و جزآن از
ناشایستها این آیه متضمن جمیع کمالات انسانیه است و هر که این صفتها دارد انسان کاملست چنانکه
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یعنی هر که عمل باین
کند در ایمان کامل باشد و باید دانست که تصدق بر گروه مذکوره موجب ثواب جلیل و اجر جمیل است
اما بر ذوی القربی موجب ضعف اجر است یکی مزد قرابه و دیگری مزد صدقه و از علی بن الحسین علیهما السلام
مرویست که ابو حمزه ثمالی را گفت که اگر میخواهی که خوشحالی تمام ترا میسر شود و گناه ترا بیامرزند باید که
نیکوی کنی و صدقه پنهانی و صله رحم کنی که این صفة عمر را زیاده کند و درویشی را ببرد و هفتاد نوع مرده
بد از صاحب دفع کند پس صدقه با قارب موجب اجر دنیا و ثواب عقباست و لهذا از حضرت رسالت
مرویست که بهترین صدقه صدقه کسی است که برذی رحم خود که رنجنده باشد ازو و اما بر یتیمان از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله روایتست که هر که یتیمی را با خود برد و بطعام و شراب تا آنکه از او مستغنی شود حق
تعالی بهشت مر او را واجب گرداند و نیز فرموده که بهترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی باشد که با او نیکوی
کند و رعایة احوال او نماید بانواع تحفت و مرحمت و بدترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی باشد
که بدی با او رسانند و رعایة حال او نکنند و اما مساکین در خبر صحیح آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا فرمود
بار خدایا مرا با مسکینان حشر کن در دنیا و آخرت یکی از زوجات آنحضرت گفت یا رسول الله چرا این نوع دعا
میکنی فرمود برای آنکه ایشان پیش از توانگران بچهل سال ببهشت روند و بعد از آن فرمود که زنهار که مسکین را
زجر مکنید و اگر چیزی خواهد ردش مکنید اگر چه نیم خرما باشد و با مساکین دوستی کن و در انواع صدقه تصدق

ایشان را بنواز تا حق تعالی شما را برحمت خود نزدیک گرداند و از ابی عبدالله علیه السلام که حق تعالی میفرماید
که هیچ چیزی نیست مگر که کسی را موکل ساخته ام که از او قبض بکند مگر صدقه بر درویشان که من بدست قدرت
خود از او قبض میکنم و کسی را در قبض آن وکیل نکرده ام و اگر چه مقدار نیم خرما باشد که من خود از او قبض کنم و او را
پرورش دهم همچنانکه شخصی شتر بچه یا کره اسب پرورد و چون روز قیامت باشد من آن صدقه را
بمقدار کوه احد رسانیده باشم پس او را بوی گردانم و اما از ابن سبیل مرویست که هرکه غریبی را بنوازد حق تعالی
مهمات دنیا و آخرت او را بسازد و در قبر و در حساب و صراط و میزان غریب نباشد بلکه در مجموع با او
جمعی باشند که انیس او باشند و از هول ایمن و ویرا ایمن گردانند و اما فی الرقاب عبدالله بن سهل از
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه بنده مکاتب را یاری دهد بقدری که از مال تا این خود را از
خواجه خود باز خرد و آزاد شده که خلاص شود در سایه حمایت خدای باشد در روزی که هیچ سایه نباشد
بغیر سایه رحمت او و سجاد ابن عازب روایت کرده که اعرابی نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا عملی بیاموز
تا مرا به بهشت رساند فرمود که بنده را آزاد کن و گردن کسی را که بدل بندگی در بند باشد خلاص گردان
و بدانکه وفا بعهد کردن از خصلت انبیا و اولیاست و لهذا حق تعالی ابراهیم خلیل علیه السلام را بدین صفت مدح
فرمود که و ابراهیم الذی وفی و در حق امیرالمؤمنین علی علیه الصلوات و السلام فرمود که یوفون بالنذر و در حدیث
صحیح آمده است که ایمان ندارد هرکه امانت ندارد و دین ندارد هرکه عهد و فا نکند و اما صبر زیرا که صبر
جهاد اکبرست با نفس و شیطان و آن از خصال اولیا و مقربان درگاهست عبدالله عباس از رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز قیامت منادی از رب العزت ندا کند که کجا اند درویشان صابر ایشان
لبیک جواب باز دهند حق تعالی ایشان را در پس پرده در آورد که خوبان و مقربان فرمایند پس با ایشان خطاب کند
ای بندگان من دنیا را که از شما باز گرفتم برای کرامت شما بود و این روز نه برای خواری شما بود که هر
شما را لقمه با شربت آب داده باشد با خود در بهشت در آورید و اما ثواب صبر بر بیماری در خبرست که فردا
قیامت اصحاب بلا و بیماری را در عرصات حاضر کنند و عوضهای بسیار بیشمار و بی اندازه بدیشان
دهند که هیچکس مثل آن ندیده باشد و در خاطر نگذرانیده و چون اهل صحت آن مرتبه بلند را ببینند تمنا کنند
که کاش در دنیا اعضای ایشان را ذره ذره میکردند و به انواع بیماری گرفتار می بودند تا باین مرتبه بلند رسیدندی

و اما صبر در کارزار با کفار نیست که میفرماید اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حدیث آمده که
ثواب ایشان بمرتبه باشد که بوی هیچکس در نیامده باشد و هرکس باشد بمرتبه ایشان نباشد و در
مجمع آورده که اصحاب ما استدلال کرده اند بر آنکه مراد بدین آیه امیرالمؤمنین علی است علیه الصلوات و السلام بشنیده بود
زیرا که بیان آنچه هیچ خلافی نیست در آنکه آنحضرت جامع جمیع این خصال است و معلوم نیست که غیر او کسی جامع
این صفات بوده باشد و چون حق تعالی بیان فرمود که نیکوی تمام نمیشود مگر با ایمان و تمسک شرایع
در عقب آن بیان احکام شرایع میکند و چون حفظ نفس از قتل و جرح اهم بود ابتدا با حکام آن کرده میفرماید
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید کتب علیکم القصاص فرض کرده شد بر شما
قصاص کردن و مساوات رعی داشتن بدون تعدی و ستم فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب کشتن
ایشان وقتی که قتل عمد بود مرویست که پیش از اسلام چون میان دو قبیله و سادی آن قبیله که
عالی نسب بودندی از قبیله دیگر که نسب ایشان پست بودی بعوض بنده آزادی بکشتندی و بدل زنی
مردی و بعوض مردی دو مرد و بعد از هجرت این صورت بعرض رسانیدند حکم ثانی نازل شد که در قتل
قصاص باید نه مساوات نه زیاده الحر بالحر آزادی بآزادی و العبد بالعبد و بنده بنده
و الانثی بالانثی و زنی بزنی فمن عفی پس هرکه عفو کرده شود برای او و مراد قاتلست
یعنی اگر قاتل را عفو کند من اخیه از قصاص برادر دینی او که مقتول است شیء چیزی از عفو یعنی
که ولی خون از قصاص قاتل در گذرد و راضی بدیه شود فاتباع پس بر قاتلست بعد از عفو ولی من
بالمعروف بنیکی که آن دادن دیه است برغبت و خوشحالی و اداء و اداکردن و رسانیدن
دیه الیه بولی مقتول باحسان بنیکوئی یعنی بزودی نه باهمال و بد خوئی و باید عفو کننده ا
که تابع معروف شود یعنی سخت گیری نکند در طلب دیه و ادا و مهلت دهد اگر تنگ دست باشد
یا زیاده از حق دیه او نطلبد ذلک این حکم مذکور عفو است از قصاص و طلب دیه تخفیف سبکیست
شما را من ربکم از نزد پروردگار شما و رحمة و مهربانی از او در آسان گردانیدن امر و تحمیل نفع بر
اهل توریة قصاص لازم بود و عفو کردن و دیه گرفتن حرام بود بر اهل انجیل عفو بود و دیه گرفتن و قصاص کردن
حرام حق تعالی این امه مرحومه را مخیر ساخت میان قصاص و عفو و دیه تسهیل امر بر ایشان فمن اعتدی

پس هرکه از حد در گذرد بعد ذلک پس از آنکه عفو کرده باشد دیه ستده باشد یعنی که بعد از عفو و دیه
گرفتن قاتل را بکشد برای قصاص و با قاتل ستم کند و بعد از آنکه کشته باشد و دیه داده یکی دیگر را بکشد
فله پس مر او راست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک و گویند که در دنیا آنکه او را بکشد بتعجیل
و لکم فی القصاص و مر شما راست در حکم قصاص حیوة زندگی و بقا یعنی چون کسی قصد قتل
کسی کند و بترسد قصاص او را از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس شما را
در قصاص زندگی دنیا است یا اولی الالباب ای خداوندان عقول کامله لعلکم تتقون
شاید که شما پرهیز کنید از قتل ناحق و بعد از بیان حکم قصاص که متعلق به دیه است ذکر حکم وصیت می کند که متعلق
بمالست و میفرماید که کتب علیکم نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما اذا حضر چون حاضر شود
یعنی ظاهر گردد احدکم یکی از شما را الموت علامات مرگ را از مرض صعب و غیر آن چون کالبد
ان ترک خیرا اگر بگذارد مالی را الوصیة للوالدین وصیت کردن برای مادر و پدر
و الاقربین و برای خویشاوندان بالمعروف بنیکوئی یعنی بعدل و انصاف که در گذشتن
است از ثلث مال و این حکم ثابت است حقا ثابت بودن علی المتقین بر پرهیزکاران
از محروم کردن مادر و پدر و خویشان در جاهلیه برنا وصیت میکردند و والدین و اقربا را محروم میساختند
حق تعالی از آن منع کرد و وصیت برای ایشان فرض گردانید و باز حکم این آیه بایه میراث منسوخ شد
و اکنون وصیت سنت است نه فرض فمن بدله پس هرکه بدل کند امر وصیت را با قول وصیت کننده
را بعد ما سمعه پس از آنکه شنیده باشد او را یعنی باور رسیده باشد و متحقق شده نزد او
فانما اثمه پس جز این نیست که گناه بتبدیل آن علی الذین یبدلونه بر آنهاییست که تبدیل
بکنند حکم وصیت را با قول وصیت کننده را ان الله سمیع بدرستی که خدای تعالی شنواست
کلام وصیت کننده را علیم داناست به نیت موصی و تبدیل وصی فمن خاف پس هرکه ترسد
یعنی دریابد و بداند خواه وارث یا وصی یا امام و قاضی من موص از وصیت کننده جنفا
میلی از حق بجهة خطا در وصیت او اثما یا گناهی عمداً در میل از حق فاصلح بینهم پس
اصلاح کند میان موصی و ورثه باجرای آن بر منهج شریعت فلا اثم علیه پس نیست گناهی

بران اصلاح کننده از تبدیل باطل بحق ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است
مر کسی را که تبدیل باطل کند بحق رحیم مهربانست بروجهی که از مضمون وصیت در گذرد و بعد از
حکم وصیت ذکر حکمی دیگر میکند از احکام شریعت و میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که
گرویده اید کتب علیکم الصیام فرض کرده شده بر شما روزه داشتن کما کتب همچنانکه
فرض شده بود علی الذین من قبلکم بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی همه انبیا و امم ایشان از آدم
تا خاتم لعلکم تتقون تا شاید که شما پرهیز کنید از معاصی چه روزه می شکند قوت نفس اماره را
پس روزه بدارید ایاما روزهای چند معدودات شمرده شده یعنی بوقت و عدد معلوم
روزه ماه رمضانست که بیست و نه روز است یا سی روز فمن کان منکم پس هرکه باشد از شما
که مکلف اند بروزه مریضا بیماری که قوة روزه ندارد یا مرضش بجهة روزه زیاده شود او علی سفر
یا بر سفر باشد که بران قصر باید کرد فعدة پس بروست شمار آن روزها که افطار کرده در مرض
یا در سفر افطار کند و بعد از آن روزهای دیگر بدارد و علی الذین و بر آنانکه ایشان یطیقونه
طاقت دارند و توانند روزه نگهداشتن اما مشقت بسیار و بجهة آن روزه بگشایند فدیة
فدا دادنست که آن طعام مسکین خوردن درویش است هر درویشی بازای هر روز مدی از طعام
فمن تطوع پس هرکه زیاده کند بطوع و رغبت خود خیرا نیکوئی را یعنی زیاده از مقدار
معین فدیه دهد فهو خیر له پس آن بهترست مر او را بسبب زیادتی اجر و ان تصوموا
و اگر روزه دارید که ای طاقت گرفتگان خیر لکم بهترست مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون
اگر هستید که بدانید فضیلت روزه در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این حکم در ابتدای اسلام بوده و
بعد از آن بآیه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه منسوخ شد چه در اول حال روزه داشتن بر ایشان بسیار دشوار
بود بجهة آنکه بآن معتاد نشده بودند و چون عادت کردند حکم تخییر منسوخ شد و واجب گشت روزه
داشتن و نزد بعضی دیگر منسوخ نیست بلکه مراد باین زنیست که نزدیک حمل باشد و زنی که کم شیر باشد
و مرد و زن بسیار پیر و کسی که مرض تشنگی داشته باشد و این قول از جعفر صادق علیه السلام مرویست
و معمول فقهای ما شهر رمضان الذی ماه رمضان آنست که انزل فیه القرآن

فرو فرستاده شده است در وی قران مراد ابتدای انزال آنست و در ان لیلة القدر بوده و با
تمام ان در آسمان دنیا نازل شده و بعد از ان آیه آیه و سوره سوره بر حسب مصلحت نازل گشته
در عرض بیست سال و این قول از ابی عبدالله روایت حاصل که قران درین ماه مبارک فرود آمد
هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ در حالتی که راه نماینده است مردمان را و دلالتهای روشنست مِنَ
الْهُدَىٰ از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و از حدود و احکام و سایر شرایع اسلام که جدا کننده است
میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ مِنكُمُ پس هر که حاضر باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم بوده مسافر نباشد
الشَّهْرَ در ماه رمضان فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد و درین موضع هر که روزه ماه رمضان را
ثواب بسیارست و اجر بیشمار و فضیلت بی غایت و از جمله در احادیث معتبر وارد شده که شیاطین را
درین ماه بند کنند و در های دوزخ را ببندند و در های بهشت را بگشایند و خواب کردن در ان
را عبادت نویسند و خاموشی را تسبیح و چون اول ماه رمضان رسد حق تعالی امر فرماید تا بادی از
زیر عرش بجهد که ان را مثیره خوانند و بر درختان بهشت اید و برگهای ان بر هم زند و حلقهای در بهشت
بجنباند آوازی و صدایی از در بهشت صادر شود که هیچ مجلسی مانند ان آوازی نشنیده باشد و حور العین
خود را آرایش دهند و در غرفهای بهشت آیند و ندا کنند که آیا هیچکس هست که ما را خواستگاری کند
از حق تعالی پس رضوان را گویند که این چه ساعتست گویند این ساعت اول شب ماه رمضان است
حق تعالی امر فرماید تا برای امت محمد صلی الله علیه و آله در های بهشت را بگشایند و در های دوزخ را در بندند
و دیوان را بند کنند و در قعر دریاها اندازند تا روزه امت مرحومه را تباه نتوانند کرد و از ابی جعفر روایتست که پیغمبر
صلی الله علیه و آله در آخر جمعه ماه شعبان خطبه خواند و حمد و ثنای حق تعالی بجای آورد و فرمود ای مردمان
ماهی عظیم القدر بر شما سایه افکند که در وی شبی هست بهتر از هزار ماه یعنی شب قدر حق تعالی روزه آن را
فریضه کرده و قیام شبش سنت مؤکد گردانیده که درین ماه سنتی بکند چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه
گذارده و هر فریضه درین ماه برابر هفتاد فریضه بود در ماههای دیگر و این ماهی است که اولش رحمت
و میانه اش آمرزش و آخرش آزادی از آتش دوزخ هر که روزه دار را در ان روزه بگشاید حق تعالی همه
گناهانش بیامرزد و گردنش از آتش دوزخ آزاد کند و مانند ثواب آنکه ان روزه دار بود و برابر بهر

و اگر شخصی بر ضیافت قادر نباشد و بیک شربت آب سرد روزه روزه دار را بگشاید حق تعالی او را
از حوض کوثر سیراب گرداند چنانکه هرگز تشنه نشود و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و هر که درین
ماه از زیر دستان خود تخفیف کند حق تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد گرداند و ابو سعید خدری
گفته که رسول خدای فرمود که هر کس شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند حق تعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه نویسد
و بنایی در بهشت برای او بنا کند از یاقوت سرخ که ان را شصت هزار در بود از هر دو یاقوت و چون یک روز از
ماه رمضان روزه دارد هر گناه که کرده باشد حق تعالی بیامرزد و کفارت گناهش بود تا بماه رمضان دیگر
و بر روزی که روزه دارد کوشکی در بهشت و برابر هر کوشکی را هزار در باشد از زر و برای او هفتاد
هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار کنند و بر سجده که کند خواه در روز خواه در شب درختی از بهشت
برای وی حاصل شود که سواری نیک رو از سایه ان پانصد سال برود نتواند شد کعب الاحبار روایت کند که حق
وحی کرد بموسی که ای موسی من روزه ماه رمضان را بر بندگان فریضه کرده ام هر که او نزد من آید و در صحیفه عمل او
ده ماه رمضان بود از جمله محسنان باشد و اگر در صحیفه او بیست ماه بود از جمله ابرار بود و اگر سی ماه بود
از پایه شهیدان برتر بود ای موسی چون ماه رمضان در آید ما حمله عرش را فرمائیم تا از عبادت خود باز ایستند
و گوش هر جای روزه داران دارند تا هر گاه ایشان دعا کنند این فرشتگان آمین گویند و من سوگند خورده ام
که دعای ایشان را رد نکنم موسی گفت بار خدایا من در الواح توریة امتی را می یابم که در ماه رمضان برای تو
عبادت کنند تو گناه گذشته ایشان را بیامرزی ایشان را از امت من گردان حق تعالی فرمود ایشان امت
محمد اند و ایشان راست زیادتی ثواب که هیچ امت دیگر را نباشد بعد از ان بجهة تاکید امر با فطار مریض و مسافر
میفرماید بقوله وَمَن كَانَ مَرِيضًا و هر که باشد بیمار بروجهی که روزه داشتن زیادتی مرض او شود
أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ و یا در سفر بود که بحد مسافت رسیده باشد و سفر معصیت نباشد و کثیر السفر نبود فَعِدَّةٌ
مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بر وست قضای ان روزهایی که در ان مرض یا سفر افطار کرده باشد از روزهای دیگر
يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ میخواهد خدا بشما آسانی یعنی حکمت او تقاضای ان میکند که در وقت مرض و سفر شما را بروزه
داشتن تکلیف نکند وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ و نمیخواهد بشما دشواری را و بجهة این مسافر و مریض را بافطار
امر فرموده بر اراده یسر و عدم اراده عسر برای انست که تا کار بر شما آسان کند وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و تمام

کنید عدد ایام مفروض را که در ماه رمضان افطار کرده اید یعنی تا قضا کنید بآن عدد ان در وقتی دیگر
که این دو عذر نداشته باشید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا به بزرگی یاد کنید خدا را عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ
بر آنکه راه نمود شما را بروزه و احکام ان و بیشتر علما بر آنند که مراد باین تکبیرست که در عقب چهار نماز
که ان نماز شام شب عید است و خفتن و صبح و نماز عید است بگویند یعنی الله اکبر الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و
تا شاید که شما شکر گویید بر نعمت تسهیل و تیسیر و بر ثواب روزه داشتن و چون حق تعالی ذکر احکام روزه
کرد در عقب ان بیان دعا بکند و اجابت دعا کننده و میفرماید وَإِذَا سَأَلَكَ و چون بپرسند ترا
ای محمد عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من و با معامله من با ایشان در وقت دعا فَإِنِّي
قَرِيبٌ پس بگو ایشان را که من نزدیکم با ایشان یعنی علم من احاطه کرده است باحوال ایشان و
باجابت دعای ایشان مرویست که اعرابی از حضرت رسالت پرسید که یا رسول الله خدای ما نزدیک
است تا با او راز گوییم و یا دور است که آواز بلند گردانیم این آیه نازل شد و از ابن عباس مرویست
که جمعی از یهود گفتند که یا محمد خدای ما چگونه دعای ما بشنود و حال آنکه از اینجا تا با آسمان پانصد ساله راه است
و همچنین هر آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه تا با آسمان هفتم و اعتقاد ایشان ان بود که حق تعالی
بر عرش نشسته است که بر آسمان هفتم است حق تعالی رد این کرده فرموده که من به بندگان نزدیکم
پس بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نخواهد بود أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اجابت میکنم خواندن
خواننده را إِذَا دَعَانِ وقتی که مرا بخواند و حاجت او روا دارم اگر حکمت و مصلحت من مقتضی آن
باشد و با سوال او مخالفت شرع نباشد فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس باید که بندگان اجابت کنند مرا یعنی
انچه از ایشان اراده کرده ام از طاعات اجابت ان نمایند همچنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم وَ
لْيُؤْمِنُوا بِي و باید که ایمان آورند بمن یعنی بران ثابت قدم باشند تا اعتماد ایشان باجابت من
متحقق شود لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا شاید که راه راست یابند یعنی امید انکه بر طریق صواب
و نزد بعضی مراد باین بندگان دعا کنندگان روزه دارانند که دعای ایشان نخوانده اجابت و اینکه
در حدیث وارد شده که دعای روزه دار رد نمیشود موید انست در خبرست در عهد عمر بن الخطاب که از

علمای یهودی از او سوال کرد که جبرئیل هر که خدا در کجاست گفت وی فی السماء العرش در آسمان بر بالای
عرش بود گفت پس روی زمین از او خالی باشد او گفت این کلام زندیقانست ارض دور شود اگر
نعوذ بالله تا گردنت بزنند یهود بیرون آمد و استهزا بکرد امیر المؤمنین امام المتقین صلوات الله علیه در راه با او رسید
گفت ای فلان الخبر بر سبیل جواب آنها را از من شنو گفت بگو فرمود خداوند ای یهود او سبحانه از مکان
بریست و مکانی ندارد و هیچ جایی از او خالی نیست با ما است نه به پیوستگی بلکه بعلم و قدرت اگر من ترا
خبر دهم از آنچه در کتاب شما است تصدیق قول من کنی گفت آری فرمود که در توریة شما نوشته است که روزی
موسی علیه السلام نشسته بود چهار فرشته نزد او آمدند موسی از ایشان پرسید که از کجا میآیید یکی گفت از آسمان
هفتم میایم از نزد الله تعالی و دیگر گفت از نهایت مشرق زمین میایم از نزد خدا و سیم گفت از اقصای مغرب
زمین میایم از نزد خدای چهارم گفت از زمین هفتم میایم از نزد خدای تعالی موسی گفت پاکا خداوندا که هیچ جا
از او خالی نیست که نزدیکتر باشد از ان بمکان دیگر بعد از امر بصوم شهر رمضان و بیان اجابت دعا کننده
حکمی دیگر از احکام روزه میفرماید بقوله أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده اند برای شما لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب
روزه الرَّفَثُ مجامعه کردن إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود مرویست که در اول اسلام مسلمانان تا نماز
شبهای رمضان تا بوقت ادای نماز خفتن زیاده اجازت اکل و شرب و مجامعه بود از جمله عمر خطاب
بعد از نماز خفتن شهوت برو غلبه کرده با زن خود مواقعه کرد و از آن پشیمان شده صورت حال را بموقف عرض
حضرت رسالت رسانیده آنحضرت فرمود که چنین کردی جمعی دیگر برخاستند و گفتند یا رسول الله ما را نیز این داعیه
دست داده لیکن شرم داشتیم که بعرض رسانیم اما درین باب رخصت میفرمایی یا در تکلیف تخفیف میفرمایی
حضرت فرمود این امر در دست من نیست حق تعالی بمحض فضل خود این تکلیف را از ایشان برداشت
و گفت شما را حلالست مباشرت در تمام شب روزه هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ زنان پوشش اند مر شما را
وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ و شما نیز پوشش اید مر ایشان را این کنایه است از شدت اختلاط
و چسبان شدن بیکدیگر مانند چسبیدن لباس به بدن و حکمت این شما را رخصت مواقعه داد شما را
در تمام شب عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای أَنَّكُمْ که شما كُنتُمْ تَخْتَانُونَ هستید که خیانت می کرد
ید أَنفُسَكُمْ با نفسهای خود و ستم میکنید و خود را در معرض عقاب و عذاب فَتَابَ پس رجوع کرد

حق تعالی بر شما و اسعه خود عَلَيْكُمْ بر شما و رحمت اکل و شرب و مباشرت نمودن با ایشان وَعَفَا عَنْكُمْ
و عفو کرد از شما آن خیانت را و محو آن نمود فَالْآنَ پس این هنگام که از گناه شما در گذشت
و حکم آن را منسوخ گردانید بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با زنان خود در شبهای روزه وَابْتَغُوا
و طلب کنید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای تعالی تقدیر کرده برای شما در لوح محفوظ از
ولد یعنی باید که غرض اصلی از مباشرت طلب بقای نسل باشد نه مجرد لذت شهوت چه حکمت از خلق
شهوت و مشروعیت نکاح ولد است و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر آن زن که در خانه
شوهر خود نوعی سلوک کند که موجب صلاحیت شوهر او باشد حق تعالی سیئات او را محو کند و حسنات
او را مضاعف کند و چون از شوهر خود حامله شود او را چندان مزد باشد که شخصی در جمیع عمر خود قایم اللیل و صایم النهار
باشد و هر یکبار که کودک را شیر دهد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را از شیر باز کرد
منادی ندا کند از آسمان که ای زن جمیع گناهان گذشته ترا آمرزیدم عایشه گفت این همه ثواب زنان است
ثواب مردان چیست رسول علیه السلام تبسم فرمود و گفت هر که دست زن خود بگیرد در طریق رغبت و میل
حق تعالی او را حسنات کرامت فرماید و اگر دست در گردن او کند ده حسنه بنویسند و اگر بوسه بر روی او زند
بیست حسنه و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثوابش دهد که از همه دنیا بیشتر بود و چون غسل کند هر مویی که آب
برو بگذرد سیئه محو کند و درجه رفع نماید و ثوابی که بجهة غسل او را عطا نماید بهتر باشد از دنیا با هر چه در اوست
و حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که شما را گواه گرفتم بر آنکه او را آمرزیدم از صادق علیه السلام روایت است
که مردی از اصحاب پیغمبر که او را مطعم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف شده بود در شبی از شبهای ماه رمضان
زن او طعام در برنج می‌آورد او پیش از افطار بخواب رفت و چون بیدار شد بزن گفت که درین شب اکل
بر من حرام شد پس بی افطار بروزه رفت و چون روز شد بکندن خندق در روز او تاب حاضر شد و در
میان روز بیهوش شد رسول علیه السلام چون او را بدید رقت فرمود حق تعالی این آیه فرستاد که كُلُوا
بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهای روزه حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ تا وقتی که روشن شود شما را
الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ رشته سفید این کنایت است از روشنایی روز مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
از رشته سیاه و این اشارت است بتاریکی شب مِنَ الْفَجْرِ از صبح عدی بن حاتم گفته که حضرت صلی الله علیه و آله

نماز روزه را تعلیم میکرد و در باب روزه فرمود که چون آفتاب فرو رود روزه بگشایی و آن هنگام که طعام
و شراب بر تو حلالست تا رشته سفید از رشته سیاه متمایز شود و من در شب نزد خواستم دو ریسمان
پیش خود نهادم یکی سفید و دیگری سیاه و در وی می‌نگریستم گاهی بر من مشتبه شد و گاهی نمایان گشت
من بامداد رسول را خبر کردم تبسم فرمود و گفت نمیدانی که مراد از این سفیدی صبح و سیاهی شب است
و در صحیحین وارد شده که سهل ساعدی روایت کند که آیه مِنَ الْفَجْرِ نبود حق تعالی بجهة رفع توهم عدی حاتم و
بعضی دیگر از اصحاب که بقول او عمل میکردند مِنَ الْفَجْرِ را انزال فرمود چون عمر از ایشان خواندی دانستند
که مراد نور صبح است و چون بیان اول وقت افطار کرد در بیان آخر وقت امساک فرمود که ثُمَّ أَتِمُّوا
الصِّيَامَ پس تمام گردانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب یعنی از اول صبح صادق تا وقت دخول شب
روزه دار بعد از آن بیان حکم اعتکاف میفرماید وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید با زنان
وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما اعتکاف گیرنده باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجد و اعتکاف در شرع
عبارتست از درنگ کردن در مسجد و مردم بیرون میرفتند و با زن مباشرت میکردند و باز بمسجد مراجعت میکردند حق تعالی
این آیه فرستاد و ایشان را از آن نهی فرمود و در مذهب امامیه اعتکاف کمتر از سه روز جایز نیست
و از امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در ماه رمضان معتکف شود
همچنان بود که دو حج و دو عمره کرده باشد تِلْكَ آنچه مذکور شد از احکامی که نهی کرده شده است
در روزه و اعتکاف حُدُودُ اللَّهِ حدهای خداست که در دین مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا
پس نزدیک مشوید آن منهیات را و در ایام روزه و اعتکاف از آن احتراز کنید در انوار گفته که این
نهایت از نزدیک شدن بحدی که میان حق و باطل است تا بباطل نزدیک نشوند چه جای آنکه از آن تجاوز
کنند چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که هر پادشاهی را قرقی و قرق خدا محارم اوست پس هر که گرد
گرد قرق گردد نزدیک باشد که در وی واقع شود كَذَلِكَ همچنانکه روشن گردانید این احکام يُبَيِّنُ
اللَّهُ روشن میگرداند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را از امر و نهی و وعید لِلنَّاسِ برای همه
مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند و از حدود خدا در نگذرند و مخالفت اوامر و نواهی
او ننمایند بعد از آن بیان حکمی دیگر از احکام شریعت میفرماید وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ و مخورید اموال خود را

ولا تاکلوا

که واقع است بَيْنَكُمْ میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناشایست و ناروا که حکم شرع
چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف بکنید چون
خمر و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا بِهَا و فرو مگذارید و القا مکنید بدان مالها یعنی حکومت آن را إِلَى الْحُكَّامِ
بسوی حکم کنندگان ستمکار و با آن رشوت بحاکمان مدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بمرافعه با یکدیگر ایشان
فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ پاره از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم که موجب گناه است
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که باطلانید و از جمله عاصیان و ظالمان درین عمل
مؤید تفسیر اول است اینکه مرویست که عبدان حضرمی دعوی قطعه زمین کرد بر امرء القیس کندی و او را گواهی
نبود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکم فرمود بآنکه امرء القیس چون قصد سوگند کرد حضرت این آیه برو خواند که
إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا امرء القیس از سوگند باز ایستاد و قطعه زمین را تسلیم عبدان
کرد حق تعالی این آیه فرستاد از صادق علیه السلام مرویست که مراد بباطل درین آیه سوگند دروغست
و بعد از آن بیان حکمی دیگر از احکام شرع میکند که يَسْأَلُونَكَ سوال میکنند ترا ای محمد عَنِ
الْأَهِلَّةِ از ماههای نو مرویست که معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله پرسیدند که سبب چیست که گاه گاه ماه باریک مینماید مانند ریسمانی و بعد از آن زیاده میشود تا اکنون
تمام میگردد دیگر باره روی بکمی مینهد تا باز بمرتبه اول برسد و چون حق تعالی میدانست بعلم ازلی که فهم ایشان
قاصرست از دانستن سبب نقص و کمال ماه از جهة جواب در شناختن فایده آن فرستاد که قُلْ بگو
ای محمد که هِيَ آنها مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ نشانهای وقتهاست برای مزد مردمان در مزد مزدوران
و عده زنان و مدت حمل ایشان و مدت شیر دادن و شیر باز گرفتن و انقضای دین و تحقیق اموری
که مشروط بتعیین زمانست وَالْحَجِّ و علامات اوقات برای حج که موسم از آن میدانند و مراد آنست
که علامات عبادات موقته است که اوقات آنها بدان شناخته میشود خصوصا حج که ادا و قضای آن را
بدان میدانند مرویست که در زمان جاهلیت هر کس که بحج یا عمره احرام گرفتی برو حرام بودی از در خانه
در آمدن و داخل شدن بلکه ببام خانه بر می‌آمدند و نردبان مینهادند و یا دیوار را سوراخ میکردند و بیرون
میرفتند و اندرون می‌آمدند و اگر بادیه نشین بودندی از پس خیمها بیرون آمدندی و داخل شدندی و تعظیم خود

این عمل را از تمامی حج دانستندی و تارک آن را گناهکار خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر اهل حمس را
و ایشان قبیله قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و کنانه و جشم بودند و این قبایل را بسبب صلابت در دین
و این خود حمس گفتندی چه آن مشتق از حماسه یعنی شجاعت اتفاقا روزی در ایام احرام حضرت رسالت از دری
بیرون آمد و از عقب آنحضرت رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار یکبار او را ملامت کردند
و چون حضرت از وی پرسید که این جرأت کردی جواب داد که من اقتدا بتو کردم سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود
مرا جایز بود که از در بیرون آیم زیرا که من احمسیم یعنی از قریش و تو از قبیله ما نیستی رفاعه گفت ای سید عالمیان
اگر تو احمسی من تابع حمسیام زیرا که دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل
شد و حکم مذکور را باین آیه باطل کرد که وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکویی بآن تَأْتُوا الْبُيُوتَ که
بیایید در خانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن یعنی ببام خانه بر آمده باندرون روید وَلَكِنَّ
الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى و لیکن نیکویی نیکویی کسیست که بترسد و بپرهیزد از محارم و شهوات غیر مشروعه و با خدا
و نه نیکویی کسیست که بترسد و بپرهیزد از خشم خدا وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آیید بخانها در حال احرام و غیر آن
مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن زیرا که در ترک آن نیکویی نیست پس بهر طریق که میخواهید از خانه در آیید
و باندرون روید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تغییر احکام او و اعتراض بر افعال او بلکه فرمان بر
دار جمیع اوامر و نواهی او بوید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یعنی بفیروزی یابید بعد
و نیکویی و بیابید آنکه از عقوبات الهی برهید وجه اتصال این آیه بآیه سابق آنست که اصحاب پیغمبر از آن
حضرت دو چیز سوال کرده بودند یکی اهله و دیگری دخول و خروج از درهای خانه در وقت احرام حج و
بعد از آن در بیان جهاد میفرماید که وَقَاتِلُوا و کارزار کنید و جهاد نمایید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدا یعنی بجهة اعزاز دین الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنها که کارزار میکنند با شما وَلَا تَعْتَدُوا و از
حدود مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا ایشان آغاز کنند و یا اهل ذمه را إِنَّ اللَّهَ بدرستی
خدا لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با
اصحاب بقصد قضاء عمره بمکه میرفتند سفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشان را منع کردند و از دخول حرم و آن
در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان

بفراغت مراسم طاعت مشغول شوند دامیر المومنین علی علیه التحیة والسلم صلح نامه نوشت سالی دیگر که نوبت
عمره قضا بود بیرون میرفتند صحابه اندیشه کردند که مبادا قریش از سر عهد و شرط گذشته طرح جنگ افکنند
وان هنگام مومنانرا چگونه جایز باشد که در زمین حرم با ایشان قتال کنند این مذکوره نازل شد
که اگر ایشان با شما جنگ کنند شمارا جایز است که با ایشان قتال کنید وَاقْتُلُوهُمْ
و بکشید ایشانرا چون با شما در مقام قتال درایند حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید ایشانرا خواه در
حل و خواه در حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشانرا مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از انجا که شمارا بیرون
کرده اند یعنی مکه و حضرت رسالت بر این ایه عمل کرده در روز فتح مکه هر کرا ایمان نمی اورد می کشت تا اهل
شرک را برانداخت وَالْفِتْنَةُ مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما ایشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و قتال
مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ
تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در زمین حرم و حرمت ان را شکستند یعنی باید که ابتدای
قتال در زمین حرم و شکستن حرمت ان از شما نباشد بلکه از ایشان باشد فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر
ایشان ابتدا بقتال کنند با شما فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا و باک مدارید كَذَلِكَ مانند اینست
جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران پس بکنید با ایشان انچه ایشان میکنند با شما فَإِنِ انْتَهَوْا
پس اگر باز ایستند از قتال و کفر و مسلمان شوند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای امرزنده است
گناهانرا اگر در زمان کفر کرده اند رَحِيمٌ مهربانست که برکت ایشان ایشانرا بدار السلام رساند
وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید با همه مشرکان حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا وقتی که نباشد فتنه یعنی
نماند اثر شرک که سبب فتنه است وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش طاعت و خالص لِلَّهِ مر خدایرا و اصلا
شیطانرا دخلی نباشد فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند مشرکان از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس
هیچ ستمکاری نیست یعنی انتقام ستم مکنید و تعدی مکنید بر باز ایستادگان از شرک زیرا که تحت نیست مگر
ظلم و تعدی کنید إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران اورده اند که مشرکان در ذوالقعده که ماه حرامست
مقاتله کردند با اهل اسلام در سال حدیبیه و اتفاقا در سال دیگر بیرون امدند اهل اسلام از مکه بجهة
قضای عمره در همین ماه واقع شد و بجهة حرمت ماه کراهة داشتند که با ایشان مقاتله کنند اگر ایشان

در

در مقام مقاتله در ایند حق تعالی فرمود که الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذوالقعده این سال که قضای
عمره میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بعوض ان ماه حرامست که مشرکان با شما در مقام کارزار در امدند پس
ازین اندیشه مکنید که ابتدا شکستن حرمت ماه از ایشان شده نه از شما وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ
و حرمتهارا مساوات است در عقوبة یعنی هر حرمتی راکه واجبست محافظت کردن بران قصاص
جاری میشود چون کشتن شخصی بشخصی و بریدن دستی بدستی و مانند ان و چون اول حرمت ماه را شکستند
و با شما قتال کردند پس شما نیز بمثل ان با ایشان عمل کنید و بر ایشان داخل شده ایشانرا
بکشید و اگر با اغاز قتال کنند مطلقا فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که ظلم کند بر شما با ابتداء
مقاتله با شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس تعدی کنید بر وی این از قبیل مشاکلت است یعنی قتال نمایید
جزای ستم او در سابید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ مانند انچه ستم کرده است بر شما یعنی
باید که عقوبة کردن شما زیاد نباشد بر تعدی و ستم او وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در تعدی کردن
و در گذشتن از انچه رخصت شده اید وَاعْلَمُوا و بدانید ای مسلمانان أَنَّ اللَّهَ که خدای تعالی
مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست بیاری دادن و ایشانرا از دشمن نگهداشتن و چون حق تعالی
قتال را واجب گردانید با دشمنان دین در عقب ان فرمود بنفقه مغازیان بقوله وَأَنْفِقُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ و نفقه کنید ای توانگران در راه خدای که جهادست وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید
بدستهای خود نفسهای خودرا إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت اخروی یعنی بخل مکنید که منع مهلکست
دنیویست چه بجهة ان مسلمانان بی قوة می شوند و دشمنان قوت گرفته بر ایشان غالب میشوند
و با امساک سبب هلاکت ابدیست و در سبب نزول این ایه اورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه واله
عزم قضای عمره فرمود جمعی گفتند که ما توشه نداریم کسانی که دست رس داشتند با چیزی نمیدادند حق تعالی
این ایه فرستاد که باید توانگران بدرویشان نفقه بدهند و خودرا در هلاکت ابدی نیندازند امام
حسین علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که هر که در خانه خود نشسته یکدرم در راه خدا بدهد
یعنی در حج و ثواب هفتصد درم برای او بنویسند و اگر بحج و جهاد رود و مال در راه خرج کند در همی هفتصد
هزار درم نویسند کقوله تعالی وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَأَحْسِنُوا و نیکوئی کنید در علفها و نفقها

کنید بر اهل احتیاج خصوصا بر غازیان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای تعالی دوست
میدارد نیکوکارانرا گویند معنی انست که بخدا گمان نیکو برید که خدای کسانی را که گمان نیکو
برند دوست میدارد و رسول صلی الله علیه واله فرموده که ظن نیکو بخدا بهای بهشت است چون قیامت
پیدا شود حق تعالی فرماید تا بنده را بدوزخ برند چون او را بسوی دوزخ برند سر برداره و گوید بار خدایا گمان
من بتو این بود حق تعالی گوید گمان تو بمن چگونه بود گوید انکه مرا بیامرزی و از گناه من درگذری خطاب رسد
که ترا عفو کردم و از سر گناهان تو درگذشتم پس ویرا باز گردانند و به بهشت برند بعد از ان در بیان فرض
حج و عمره میفرماید که وَأَتِمُّوا الْحَجَّ و تمام کنید افعال حج را وَالْعُمْرَةَ و فعلهای عمره را یعنی الحج
و عمره است درین مردی تمام ادرید لِلَّهِ خالص برای خدای نه مانند کفار که طواف و قربان بنام بتان
می کنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری یا بخوف دشمن و غیر ان از تمام
کردن افعال حج و عمره فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست انچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی یعنی
قربان کنید و حل شوید و در وقتی که مانع برطرف شود از اقضا کنید خواه در همین سال گاهی که موسم ان
نگذشته باشد و یا در سال ایند وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید سرهای خودرا یعنی از احرام
بیرون میایید حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهُ و موضع خود که مکه است اگر در
عمره باشد و منی اگر در حج باشد یعنی واجبست که هدی را بکسی دهند که بموضع خودش فرستند و با او
وعده کنند که در چه روز ان هدی با موضع خواهد رسید و چون ان روز رسد سر تراشند فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ
پس هر که باشد از شما مَرِيضًا بیمار در وقت احرام که بان محتاج شود بسر تراشیدن أَوْ بِهِ أَذًى
یا با او رسد رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع و یا جراحت یا غلبه شپش در ان و بدین سبب
سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بروست فدا دادن روایت که کعب بن عجزه را وقتی که محرم بود چندان
در سرش غلبه کرده بودند و بر سر و روی او میدویدند حضرت رسالت بران اطلاع یافته فرمود که سر تراش
دگوسفندی بکش در درویشانرا بخوران گفت یا رسول الله بران دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا ده
مِنْ صِيَامٍ از روزه سه روز أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه یعنی طعام دادن بشش مسکین هر مسکینی را دو مد
یا ان مسکین را مدی أَوْ نُسُكٍ یا از خوان دیگر این ان گوسفند بیست که ذبح نموده بفقرا دهد فَإِذَا

امنتم

أَمِنْتُمْ پس اگر ایمن شوید از دشمن فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ پس هر که بر خوردار شود و منتفع شود
باعمال عمره إِلَى الْحَجِّ در حالتی که قصد کننده باشد بحج فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بروست انچه میسر شود
مِنَ الْهَدْيِ از قربان گران شتر است یا گاو یا گوسفند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد قربانی
یعنی بران قادر نباشد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس بروست روزه داشتن سه روز فِي الْحَجِّ در ایام
حج وَسَبْعَةٍ و روزه هفت روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این روزها
یعنی سه و هفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمامست این قید برای تاکیدست در بازدانی تمام
کردن ده روزه ذَلِكَ این عمره و حج تمتع لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مر کسیراست که نباشد أَهْلُهُ اهل او حَاضِرِي
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاوران و مقیمان مسجد الحرام مراد هر کسیست که چهل و دو میل یا بیشتر از مکه دور باشد
و اگر کمتر ازین باشد حج او افرادست یا قران و بیان تفصیل حج تمتع و حج افراد و حج قران و احکام ان
در کتب فقه مسطورست و بعضی ازان در تفسیر منهج الصادقین مذکور گشته وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از
خدا در جمیع اوامر و نواهی او خصوصا انچه در باب حج صادر شده پس محافظت ان نمایید وَاعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر کسیرا که نترسد از و الْحَجُّ یعنی
زمان حج أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف و مشهورست که شوالست و ذوالقعده و ذوالحجه یعنی افعال
عمره و حج در غیر ان چهار ماه جایز نیست و بکن بعضی از افعال حج مخصوصست بدهه اول ذوالحجه چون وقوف
و عرفه و مشعر و منی و ذبح فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ پس هر که فرض کرداند بر خود درین ماهها حج
و نیت تلبیه و این نیز تمتع و معروفست اما قارن بجز بیان این و میان بیت بکارد
رذن بر کرمان شتر و یا براو بجنس نعلی که در و نماز گذارده چنانکه در کتب فقه مبین شده حاصل که
هر حج را بجهة این بر خود واجب ساخت فَلَا رَفَثَ پس جماع نیست یعنی اورا جایز نیست
کردن وَلَا فُسُوقَ و نه از حد شرع درگذشتن وَلَا جِدَالَ و نه مجادله و جنگ کردن با مردمان
فِي الْحَجِّ در ایام حج اصحاب ما را درین امور ثلاثه اختلافست نزد بعضی مراد برفث جماع است و بفسوق
کذب و بجدال خلف بقول لا والله و بلی والله و این قول اکثر داشهرست و بارفث مواعده است
بزبان برای جماع و اشاره بچشم از برای آن و با جماع است و مقدمات از لمس و تقبیل و امثال ان و فسوق

تجارت بالقاب یعنی یکدیگر را بنام بد لقب کردن و بان نفر کردن و دشنام دادن یکدیگر وَمَا تَفْعَلُوا
وانچه بکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوی افعال و اقوال يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند انرا خدای و بر وفق ان شما را
جزا خواهد داد وَتَزَوَّدُوا و توشه بردارید مرویست که قومی از قافلهٔ یمن بی زاد حج کردندی
و میگفتندی که ما متوکل می رویم و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله با ابرام و مبالغه چیزی طلبیدندی
وایشان از الحجت الحاح در سوال کلال و ملال میرسانیدند حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردمان
گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ پس بدرستی که بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و
ترک تشویش مردمانست که زاد و توشه طاعت و عبادتست برای روز معاد و ظاهر فان خیر الزاد
التقوی تا اخر دلالت میکند برین پس معنی مراد است که بهترین زاد در راه اخرت پرهیز کاریست
از محرمات وَاتَّقُونِ و بترسید از من يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلها که عقل
مقتضی خوف و خشیت است از خدای اورده اند که بعضی از عرب چون بسفر حج رفتندی تجارت نکردندی
و از اکتساب اشتغال ننمودندی و چون دهه ذی الحجه در امدی دست از خرید و فروخت باز داشتندی و جمعی از
تاجران که حج امدندی گفتندی که وی حاج لا حاج یعنی اینها بازرگان اند نه حاجیان و مکاری ایشان
نه حاجی حق تعالی رفع این کرده فرمود که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَبْتَغُوا
در انکه طلب کنید در ایام حج و موسم ان فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ روزی از پروردگار خود بوسیله
تجارت یعنی سودا و معامله شما را از ثواب حج بی بهره نمیگرداند و بجهت ان گناهی بشما نرسد فَإِذَا
أَفَضْتُمْ پس چون برگردید بکثرت و انبوهی مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که انرا عرفات گویند
فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدایرا بتلبیه و تهلیل عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام که موضعی مشهور
و معروفست وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان بتلبیه و تهلیل و دعا گویند مراد نماز شام و خفتن
است كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه راه نمود شما را یعنی بر طریقی که شما را تعلیم فرموده از کیفیت ذکر و سایر
افعال حج یاد کنید همچنانکه هدایت بکرد شما ارزانی فرموده در دانستن مناسک حج و غیر ان
وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما مِنْ قَبْلِهِ پیش از این هدایت لَمِنَ الضَّالِّينَ از جمله راه گم کنندگان با
و نادانان با ایمان و احکام ان از ابی جعفر صلوات الله علیه روایتست و از ابن عباس و عطا و مجاهد

و حسن و قتاده و عایشه نیز مرویست که قریش و عداد ایشان که از حمس بودند در عرفات با مردمان
وقوف نمیکردند و از انجا یعنی با ایشان باز نمی گشتند بمشعر و میگفتند ما از اهل حرمیم از ان بیرون نرویم
پس در مشعر وقوف میکردند و از انجا بمنی می امدند پس اکثر بعرفات روند و از انجا بمشعر ایند و باین
صورت بر مردمان ترفع کردندی و ننگ داشتندی که مساوی ایشان باشند در وقوف بعرفات
و در مشعر نیز راهی دیگر باز گشتندی حق تعالی ایشانرا امر کرد بباز گشتن از عرفات و فرمود که ثُمَّ
أَفِيضُوا پس باز گردید ای قریش مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از انجا که باز میگردند همه مردمان
یعنی از عرفات و از مشعر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب امرزش کنید از خدای از تقصیر اعمال حج
غفران إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تعالی امرزنده است گناه گذشته مستغفران را رَحِيمٌ
مهربان بایشان در دادن نعیم دنیا و اخرت بایشان در حدیث صحیح وارد شده که حاجیان مقربان بارگاه
الهی اند مانند جمعی که نزدیک پادشاه روند و از مقربان ایشان باشند اگر خدا را بخوانند اجابت فرماید
و اگر امرزش خواهند بیامرزد اورده اند که در جاهلیت عادت بزرگان عرب ان بود که چون حج گذا
ردندی نزدیک خانه کعبه بایستادندی و به اواز بلند ذکر نسب و حسب ابا و اجداد خود کردندی و بان
فخر کردندی بر یکدیگر بعضی گفتندی که پدران ما مهمانی چنین کردندی و برخی دیگر گفتندی که پدران ما شمشیر
چنین زدندی و جمعی دیگر گفتی که اباء ما درویشان را چنین طعام دادندی و امثال این حق تعالی رد این
کرده فرمود که فَإِذَا قَضَيْتُمْ پس چون بگزارید مَنَاسِكَكُمْ مرخصلهای حج و عمره خود را فَاذْ
كُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدا را بستایش و ستایش او مشغول شوید كَذِكْرِكُمْ همچنانکه یاد کردن شما
آبَاءَكُمْ پدران خود را یعنی خدا را بسیار یاد کنید و در ان مبالغه باید همچنانکه ذکر ابا و خود میکنید
در مفاخرت مخلص سخن انست که خدا را یاد کنید همچنانکه پدران را یاد می کنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا یا بیشتر یاد کردنی
که فزونتر و بیشتر باشد از ان و ان یاد کردن نعمتهای او سبحانه است و شمردن نعما و الاء او و شکر گذار
ان بر وجهی که لایق باشد یاد و عبادات قیم ذکران میتوانند دو قسم یکی انکه مطلوب بنده بذکر حق تعالی اغراض
دنیویه باشد از مال و جاه و حشم و خدم و غیر ان از حظوظ دنیویه و دیگری انکه مطلوب او اغراض
اخروی باشد پس میفرماید فَمِنَ النَّاسِ پس بعضی از مردمان مَنْ يَقُولُ کسیست که میگوید رَبَّنَا

آتِنَا ای پروردگار ما بده فِي الدُّنْيَا در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی همه مقصود دنیا یی طلبد و
یاد اخرت نمیکند وَمَا لَهُ و نیست مر خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ در سرای اخرت مِنْ خَلَاقٍ
هیچ نصیبی و بهره زیرا که همه همت او درین ذکر مصروفست بر دنیا اگر مفسران برانند که اینجا سخن کافریست
کو منکر حشرست و اگر مراد مومن بود پس مراد ان خواهد بود که نصیبی که خواهنده اخرت داشته باشد وی از ان
محروم بود وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و بعضی دیگر از مردمان کسیست که میگوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما
عطا فرما ما را فِي الدُّنْيَا درین سرا حَسَنَةً نیکوی یعنی صحت بدن و کفاف معیشت جهت قوت طاعت
برای زاد اخرت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در ان سرای نیکوی یعنی ثواب و رحمت گویند حسنه این جهان
قناعتست و حسنه ان جهان شفاعت وَقِنَا و نگاه دار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب اتش دوزخ
بعفو و مغفرت و از امیر المومنین علی صلوات الله علیه مرویست که حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه عقبی
حور پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته و زشت خوی سخت گوی بدلقا از ابی عبد الله علیه السلام
روایتست که حسنه دنیا فراخی روزیست و نیکوخوئی و حسنه اخرت خشنودی الهی أُولَٰئِكَ آن
گروه که خیر دنیا و اخرت می طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانراست حظی و بهره مِمَّا كَسَبُوا
از انچه عمل کردند یعنی فرا خوران و لایق و مناسب ان إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای تعالی
زود شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلایق کند با وجود کثرت ایشان و بسیاری اعمال ایشان و در روایتی
دیگر بمقدار انکه شخصی گوسفندی را دو شد حساب همه خلایق نماید و همه را بر وفق عمل ایشان جزا و سزا دهد انس روایت کرده
که من در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و اله بعیادت بیماری رفتم و او حالتی پریشان داشت و مانند
کبوتر بچه که از و موی کنده بخود می پیچید و اضطراب میکرد حضرت فرمود که ای مرد دعای خیر در حق خود میکنی گفت
بلی یا رسول الله دعا میکنم که خدایا هر عقوبتی که مرا خواهی کرد در اخرت از ان در دنیا بکن که من طاقت دوزخ ندارم
رسول فرمود بد دعاییست که میکنی چرا نمی گویی اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار
چون این دعا کرد حق تعالی شفا با و ارزانی فرمود از عبد الله عباس مرویست که از روز عالم افریده فرشته
را نزد رکن یمانی نصب فرموده که هرگاه بنده این دعا کند که ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة
و قنا عذاب النار او گوید امین بعد از ان حکمی دیگر از احکام حج بیان می کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ

و یاد کنید خدایرا یعنی تکبیر گویید در عقب نمازها فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده شده یعنی
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه و این سه روز را ایام تشریق گویند و در کنز العرفان گفته که مراد تکبیرست
در عقب پانزده نماز مر کسیرا که در منی باشد و اول ان نماز ظهر عیدست و در عقب ده نماز اگر در غیر
منی باشد صورت تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الله اکبر
علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و بقول اشهر صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
و الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام و این امر بتکبیر بر سبیل ندبست
نه وجوب فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند از منی برود فِي يَوْمَيْنِ در دو روز که ان یازدهم و دوازدهم
است یعنی در دوم ایام تشریق بعد از انکه هر سه جمره را سنگ انداخته باشد در منی و نه ایستد برای
رمی جمرات در روز سیم فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس نیست هیچ گناهی بروی وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند
و هر سه شب در منی باشد فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ گناهی نیست لیکن درین صورت بر وی واجب
می شود که رمی جمرات ثلث کند در روز سیم مرویست که اعتقاد بعضی عرب در جاهلیت چنان بود که هر که
روز دوم از منی برود گناه کار باشد و بعضی دیگر را اعتقاد انکه هر که را تا سه روز انجا بایستد اثم باشد
حق تعالی درین ایه رد قول هر دو کرده فرمود که هیچ گناهی نیست در انکه روز دوم از منی بروند یا روز سیم اما این
حکم مطلقا نیست بلکه لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسیرا که پرهیزیده باشد از صید و مباشرت با زن و از بوی خوش با
خود کردن و اگر چنین نباشد تا روز سیم ایستادن واجبست و قبل از ان او را جایز نیست که از انجا برود
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در جمیع احوال تا از عذاب او رسته شوید و بثواب جمیل او برسید
وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدا حشر کرده خواهید شد بعد از فوت
و بجزای خود خواهید رسید اورده اند که اخنس ثقفی مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت رسالت را
از او دوستی و ملاقات گفت و گوی او خوش امدی و در مجلس اشرف انحضرت امدی و بدین مضمون گفت و گوی
که امده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش اراده کشم و غاشیه خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم و این سخن
را سوگند موکد ساخته خدایرا گواه اوردی و رسول از نفاق او بیخبر بود و چون باز گشت ازین معموره مدینه
در گذشت و زراعت قومی را باتش بسوخت و چهارپایان مسلمانانرا بشمشیر پی کرد حق تعالی این ایت فرستاد

که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان یُعْجِبُكَ کسی هست که بشگفت می اندازد و خوشحالی میسازد ترا قَوْلُهٗ
گفتار او فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در مصالح زندگانی دنیا و تدبیرات معاش وَیُشْهِدُ اللّٰهَ و بگواهی
می آورد خدا را عَلٰی مَا فِیْ قَلْبِهٖ بر آنچیزی که در دل اوست یعنی بگوید که دل و زبان من یکیست و
خدا برین گفتار گواهست وَهُوَ و حال آنکه او اَلَدُّ الْخِصَامِ ستیزنده ترست در مخاصمه با اهل
اسلام و دشمنی کردن با ایشان وَاِذَا تَوَلّٰی و چون برگردد از مجلس تو سَعٰی فِی الْاَرْضِ
بشتابد در زمین مدینه لِیُفْسِدَ فِیْهَا تا تباهی کند در آن وَیُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود کرداند کشت
زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک کرداند چهار پایان را وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الْفَسَادَ و خدای نمی
پسندد تباهکاری و معصیت را پس از خشم او حذر کنید وَاِذَا قِیْلَ لَهٗ و چون گویند مر این منافق
اتَّقِ اللّٰهَ بترس از خدای اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را عزت و حمیت جاهلیت بِالْاِثْمِ یاد کار
کناهی که او را از آن ترسانیده باشند و بجهت لجاج و عناد بآن مشغول شود فَحَسْبُهٗ پس بسنده بود و
کفایتست مر او را جَهَنَّمُ و این نام طبقه ایست از طبقات آتش دوزخ که ناگرویدگان و معاندان را
بدان عذاب کند و با جا هست در دوزخ که تمنا و شتابست دوزست وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاه
است آتش دوزخ و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل کفر پنهان داشتند
بعد از آن ذکر مؤمنان می کند که زبان ایشان با دل ایشان یکسانست یعنی آنچه بزبان میگویند بآن تصدیق
میکنند پس میفرماید وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّشْرِیْ و از مردمان کسی هست که میفروشد نَفْسَهُ نفس
خود را یعنی بذل میکند در جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ بجهت خوشنودی
خدای وَاللّٰهُ رَءُوْفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا
میکنند و ایشان را بمثوبات عظیم میرسانند و از ابن عباس مرویست که این در شان عالیشان حضرت
امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه نازل شده یعنی در میان مهاجر و انصار شخصی هست که جان خود را در
رضای او فدا میکند و نفس نفیس خود را فدای حبیب آفریدگار میکند و باین کردار خورسند و خشنود
بجهت یقین او بثواب عظیم او و غزالی که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب خود که آن احیای
علوم و کیمیای سعادتست آورده که در شب غار این آیه در شان عالیشان حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

نازل شد

نازل شد که وقتی که آنحضرت بر فراش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده و ثعلبی که یکی از روسای
اهل سنت بود در تفسیر خود آورده که در شب غار چون سید ابرار بامر پروردگار قصد گریختن کرد از
کفار علی بن ابی طالب علیه السلام را بخواند و در آن وقت شاه اولیا بیست و یکساله بود پس فرمود ای علی کفار
قریش اتفاق کرده اند که بر سر من آیند و مرا هلاک کنند حکم خدای آنست که تو در فراش من خواب کنی
و گلیم را در خود بپوشانی تا ایشان پندارند که من در خوابگاه خود خفته ام و من بیرون روم و خود را بجایی
رسانم که از شر ایشان ایمن شوم شاه اولیا چون این سخن را از آن حضرت بشنید فرمود که و اگر چه کار من خفتن
کنم آسیبی بتو نرسد پیغمبر فرمود که ای علی اگر تو بجای من بخوابی از ایشان از کفار بمن نرسد شاه اولیا چون این
سخن بشنید فرمود یا رسول الله این زمان مرا بسلامتی خود مژده دادی من از مرگ خود خوشحال شدم
و هیچ باکی از کشتن و مردن ندارم شعر جان شیرین گر قبول چون تو سلطانی بود :: کی بجایی بازماند
هر کجا جانی بود :: پس آنحضرت فرمود ای علی باید که تو این گلیم سبز را بر خود اندازی چون ایشان او را در این
رنگ پوشیده بینند خیال کنند که این محمد است که در خوابگاه خود خفته است و تا ترا این حال بینند از پی
من نیایند و تفحص من نکنند و من خود را بمنزل امن و امان رسانم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از منزل
خود بیرون رفت و شاه ولایت را فرمود که اگر خدای تعالی بقا ارزانی فرموده باشد چون از مکه بیرون روم
تو در مکه بعد از من توقف کن و اعلام مردمان نمای که هر کرا در نزد محمد امانتی هست بیاید و از من طلب کند
و هر کرا از ذمه محمد دینی هست بیاید و دین خود را از من بستاند و چون دین مرا ادا کنی و امانات را باصحاب
رسانی متوجه مدینه شو با فاطمه بنت اسد که مادر تست و فاطمه بنت محمد و فاطمه بنت زبیر عبدالمطلب
پس امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه بموجب وصیت پیغمبر آن گلیم سبز را بر خود انداخت و قریش در آن
شب باتفاق یکدیگر گرد اگرد منزل پیغمبر فرود گرفتند تا نگذارند که آنحضرت از منزل بیرون رود و مقصود خود
حاصل کنند پس ایشان در آن شب سنگ بسیار از هر طرف بخوابگاه آنحضرت می انداختند و امیرالمؤمنین علی صلوات الله
علیه خود را به پروردگار خود سپرده اصلا از آن خوابگاه متحرک نمیشد و اضطراب نمیکرد تا چون صبح دمید ایشان
یکبار هجوم کردند و در آن سرا در آمدند و شمشیرها کشیده بجانب خوابگاه میل کردند تا یکبار تیغها بر آن
حضرت زنند و او را هلاک کنند چون نزدیک خوابگاه رسیدند امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جای خود برجست و بانگ بر

ایشان زد و شمشیر خود حمله بر ایشان برد ایشان از آن بانگ و حمله ترسیدند و پیشوای
ایشان در آن شب ابوجهل لعین بود با خالد بن ولید و حنظلة ابی سفیان و چون صلابت
و شجاعت شاه مردان و شیر یزدان را بدیدند متوهم شده گفتند ای علی ما را با تو کاری نیست
مقصود ما محمد است که بر عم تست اکنون پا در راست بگو که او بکجا رفت آنحضرت فرمود
هر جا که رفت در امان پروردگار خود است و از شر شما ایمنست پس تو تنبیه بر این
و با جماع عقلا هیچ جوانمردی در عالم بشریت بجوانمردی شاه اولیا امیرالمؤمنین علی ابن ابی
ابی طالب صلوات الله علیه نمیرسد و این حالت مقدور هیچکس دیگر نیست و از اینجاست
که بعضی از فضلا و علما در کتب خود نوشته اند که خوابیدن امیرالمؤمنین و یعسوب الدین علیه السلام
بر فراش سید المرسلین و خود را رضا دادن بر قتل دشمنان این فاضلتر و بهترست از
منقاد شدن اسمعیل علیه السلام بذبح در دست پدرش زیرا که او امید وار بود بمشفقی پدر
و مرحمتی که پدر را بفرزندش می باشد و با آنکه حق تعالی بعین لطف و کرم خود ابراهیم نکرد
و او را از ذبح فرزند منع فرماید چنانکه واقع شد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام با وجود
آنکه اعوان و انصار نداشت و خویش و بیگانه از او اعراض کرده بودند انقیاد امر مصطفی کرد
بدل قوی و خاطر اطمینان بر فراش پیغمبر علیه السلام قرار گرفت و تسلی نیست که اینجالت از
جمیع بشری و نفس انسانی بعید است و بی توفیق الهی میسر نیست و خطیب خوارزمی که از
مشهوران اهل سنت است در کتاب مناقب آورده که در صباح شب غار جبرئیل علیه السلام
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نازل شد بسیار خوشحال و خرم آنحضرت پرسید که ای جبرئیل
ترا امروز بسیار شادمان می بینم سبب این فرح چیست گفت یا رسول الله چون خوشحال نباشم
که حق تعالی جل جلاله برادر و ابن عم و وصی ترا اکرام عظیم فرمود و بعبادت دوشینه او و آن عمل که از او
واقع شده با ملایکه و حاملان عرش مباهات کرد و فرمود که من چنین بنده فرمان بردار دارم
که نقد جان را نثار حبیب من کند و او را از شر اعدا رهایند و خود را بورطه تیر بلا گرداند و
ثعلبی در تفسیر خود آورده که چون این حال از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه صادر شد ملایکه زمین و آسمان

وجن

جن و انس ازین حال تعجب کردند و حق تعالی وحی کرد بجبرئیل و میکائیل که من آفریدگارم شما هر دو برادری
دادم شما را بیکدیگر و عمر یکی را درازتر گردانیدم از عمر دیگری اکنون کدام از شما زیادتی عمر
را بان دیگری بخشید ایشان گفتند الهی ما درازی عمر خود را بدیگری نمیدهیم حق تعالی فرمود که آیا
شما چرا چون علی بن ابی طالب نیستید که برادری دادم میان او و حبیب خود و نقد حیات خود
را نثار حبیب من نمود و در فراش او به اطمینان خاطر و قوت دل قرار گرفت پس باید که
شما هر دو نزول کنید و او را از دشمن او نگاه دارید پس هر دو نزول کردند جبرئیل علیه السلام
بجانب فرق مبارک آنحضرت و میکائیل علیه السلام از جانب هر دو قدم وی بمحافظت و نگهبانی
او چنانکه مامور بود قیام نمودند جبرئیل علیه السلام میفرمود که بشارت باد ترا ای پسر ابی طالب
کیست مثل تو و کراست مرتبه تو که حق تعالی بتو مباهات میکند و بملایکه مقرب و حمله عرش
خود خطاب میکند و میگوید که کجاست آنچنین بنده مطیع که علی بن ابی طالب است علیه السلام
و چون حق ذکر مومن و کافر و منافق فرمود در عقب آن اهل نفاق را باطاعت و انقیاد در جمیع
تصدیق و اعتقاد دعوت نموده فرمود که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که گرویده اید
بظاهر مراد منافقان اند که اظهار ایمان میکردند و در باطن کافر بودند اُدْخُلُوْا فِی السِّلْمِ
در آیید در اسلام کَافَّةً همه یکبار یعنی هم بدل تصدیق کنید و بظاهر و باطن اطاعت نمایید
وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی مکنید و با تزلزل مروید بعد از ایمان آوردن اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستی که
شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنیست هویدا و آشکارا که بوساوس خاطر
شما را متزلزل و متفرق میسازد و ثعلبی از جابر روایت کرده که روزی عمر خطاب گفت یا رسول الله
ما از یهود سخنان نیکو می شنویم دستوری ده تا ما آنرا بنویسیم فرمود که متردد و متشکک شده اید
چنانکه یهودان و ترسایان که تردد و شک کردند در دین خود بتحقیق که من آورده ام بشما ملتی نورانی
و پاکیزه اگر موسی می بود او را هیچ راهی دیگر نمیبود مگر پیروی کردن من فَاِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید
شما از جاده شرع اسلام مِّنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْكُمُ الْبَیِّنٰتُ پس از آنکه آمد بشما علامات
روشن و دلیلهای هویدا که شاهد بر حقیقت دین اسلام و آن معجزات نبوت فَاعْلَمُوْا

بس بدانید که اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَزِیْزٌ غالبست وقادر بر عقوبات مخالفان دین که عاجز نمیشود بر انتقام ایشان حَكِیْمٌ محکم کارست که انتقام نکشد مگر بحق هَلْ یَنْظُرُوْنَ آیا چشم میدارند مراد نفی است یعنی چشم نمیدارند و انتظار نمیکشند ایشان که بکلی در دایره اسلام در آمدنی نیستند اِلَّآ اَنْ یَّاْتِیَهُمُ اللّٰهُ مگر انکه بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب فِیْ ظُلَلٍ در سایبانها مِّنَ الْغَمَامِ ابر سپید تنک چنانکه عذاب قوم شعیب یعنی از ابر سپید یا انکه مظنه رحمت و مکان آن باشد که ازو باران رحمت بر ایشان نادیده خواهد شد عذاب نازل گردد و همه هلاک کشته وَالْمَلٰٓئِكَةُ و بیایند فرشتگان که موکلند بر عذاب وَقُضِیَ الْاَمْرُ و گذارده شود کار یعنی جزای هرکس باو رسد وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی خدا یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ باز گردانیده شود همه کارها با آنکه امرها و حکمها که پادشاهان امروز بر رعیت میکنند روز قیامت باطل شود و فرمان روایی جز حق تعالی را نباشد

سَلْ بپرس ای محمد از روی سرزنش بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ یهودان مدینه را کَمْ اٰتَیْنٰهُمْ چند داده ایم پدران ایشان را مِّنْ اٰیَةٍۢ بَیِّنَةٍ از نشانهای روشن یعنی معجزهای ظاهر هویدا و ایشان بر آن تکذیب کرده اند مراد آنست که بنی اسرائیل چنین ترا تکذیب میکنند بلکه پیش از تو با پیغمبر خود نیز چنین کردند و معجزات نمایان که دلالت میکرد بر صدق پیغمبر ایشان چون اژدها شدن عصا و سپید شدن ید بیضا و شکافتن دریا و طعام دادن از من و سلوی و غیر آن چیی بران کردیدند و کردهی انکار آن کردند وَمَنْ یُّبَدِّلْ و هرکه بدل کند و بگرداند نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدا را یعنی تکذیب کند معجزات او را که سبب هدایت است مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ از پس آنکه آمده است یعنی رسیده است باو و ممکن است او را معرفت آن و تفکر در حقیقت آن فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای تعالی شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است پس او را بسخت‌ترین عقوبت عذاب کند در دنیا بقحط و قتل و غارت و جزیه و در آخرت بعذاب ابدی از ابن عباس روایتست که اغنیای قریش چون ابوجهل و هشام و مانند آن از مشرکان عرب که مال دار بودند بر درویشان صحابه مانند عبدالله مسعود و عمار و صهیب و بلال و امثال ایشان استهزا و سخریه کردندی بر بسیاری مال و خدم و حشم خود بر ایشان فخر کردندی و گفتندی که محمد را اگر پیغمبر میگوید من با این گدایان کار جهان راست بکنم و عظمت و بزرگی اشراف عرب و

دولت ایشان را در هم می شکنم اگر کار وی حق بودی ما بینی که اشراف و بزرگان عرب تابع او بودندی نه ضعیفان و مسکینان حق تعالی فرمود که زُیِّنَ آراسته گردانیده شده یعنی شیطان آراسته ساخته است لِلَّذِیْنَ كَفَرُوا برای کسانی که پوشیده اند دین حق را الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَیَسْخَرُوْنَ و سخریه میکنند مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آنان را که ایمان آورده اند یعنی فقیران اهل ایمان وَالَّذِیْنَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی درویشان فَوْقَهُمْ زبر ایشان باشند یعنی مرتبه و مکان ایشان بالای موضع استهزا کنندگان باشد یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز چه مومنان در درجات اعلا باشند در فردوس اعلا و کافران در درک اسفل بانواع عذاب وَاللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ و خدای روزی دهد در دنیا و آخرت هر که را خواهد و حکمت و مصلحت آن در آن باشد بِغَیْرِ حِسَابٍ بی‌شمار در حالتی که اندازه باشد فراخ گردانیدن روزی در دنیا بر سبیل استدراج و یا بر طریق امتحان در آخرت بجهت مثوبات اعمال صالحه ابوالقاسم طائی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از آبای کرام خود نقل فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه مرد مومنی و مومنه را خوار و حقیر دارد بجهت درویشی او حق تعالی او را رسوا گرداند در میان اهل محشر و هرکه بر مومن یا مومنه را بهتان گوید یعنی در حق او چیزی گوید که در وی نباشد حق تعالی او را باز دارد در میان محشر فردای قیامت او را بر پشته از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید و مومن نزد خدای تعالی گرامی تر از فرشته مقرب و هیچ چیزی نیست که حق تعالی او را دوست‌تر از مومن تایب باشد داشته باشد و اهل آسمان مومنان را چنان شناسند که شخصی اهل و ولد خود را شناسد بعد از آن حق تعالی برای تسلی حضرت رسالت پناه ذکر احوال کفار میکند که پیش از زمان حضرت بودند و میفرماید كَانَ النَّاسُ بودند همه مردمان یعنی آدم و همه اولاد او اُمَّةً وَّاحِدَةً گروهی که بر یک ملت یعنی همه متفق بودند بر مذهب حق و آن گروهی در زمان آدم بود و او و پس ازو چون اختلاف کردند میان یکدیگر فَبَعَثَ اللّٰهُ پس برانگیخت خدای النَّبِیّٖنَ پیغمبران را مُبَشِّرِیْنَ در حالتی که پیغمبران مژده دهندگان بودند اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِیْنَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعذاب وَاَنْزَلَ و نازل گردانید مَعَهُمُ الْكِتٰبَ با ایشان کتابها که احکام شریعت ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ در حالتی که آن کتابها مقرون بودند براستی و درستی لِیَحْكُمَ تا حکم کند خدا

بوسیله پیغمبران و کتابها بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان فِیْمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ در چیزی یعنی در حقی که اختلاف کردند مردمان در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِیْهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب خدای اِلَّا الَّذِیْنَ اُوْتُوْهُ مگر آنانکه داده شده بودند کتاب مانند یهود و نصاری که تغییر و تبدیل آن کردند مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَیِّنٰتُ از پس آنکه آمده بدیشان معجزهای روشن و حجتهای هویدا بَغْیًۢا بَیْنَهُمْ بجهت حسدی که در میان ایشان بود یا بجهت ستمکاری و تعدی بر یکدیگر برای حرص دنیا فَهَدَى اللّٰهُ پس راه راست نمود خدا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنان را که ایمان آوردند لِمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ مر آنچه که اهل اختلاف کرده بودند در آن مِنَ الْحَقِّ از امر راست و درست یعنی حق تعالی مومنان را بحقی که اختلاف در او واقع شد راه نمود بِاِذْنِهٖ بامر خود و اراده و لطف خود و گویند که این اختلاف ایشان در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب حق تعالی مومنان را راه نمونی نمود بکعبه که قبله وسط است و با خلاف در افضل روزها که هر کرده یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق این امت را بجمعه که فاضل‌ترین روزهاست راه نمود وَاللّٰهُ یَهْدِیْ و خدای تعالی راه مینماید بتوفیق خود مَنْ یَّشَآءُ هرکرا بخواهد و مراد کسانی که تفکر و اندیشه کنند بر آیات داله بر امر حق یعنی کسانی که طالب حق بودند حق تعالی ایشان را راه نمود اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راست مراد از آن طریق انبیا و اولیا یا بهراه طریق جنت است بعد از آن امر میکند مومنان را بر ثبات بر مخالفت و عناد و صبر بر آزار و اذیت ایشان و خبر میدهد که اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید مراد نفی است یعنی مپندارید ای مهاجران انانی که ترک خان و مان کردند در محنت فاقه و کربت غربت گرفتار بید و مشقت و آزار بکشید از جانب کفاران اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آیید به بهشت وَلَمَّا یَاْتِكُمْ و حال آنکه نیامده بشما مَّثَلُ الَّذِیْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ حال آن کسانی که پیش از شما بودند یعنی محنت و آزار آنانکه گذشته اند پیش از شما یعنی پیغمبران و پیشینیان و تابعان ایشان که از دست کفار آزار و ایذا کشیدند مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَآءُ و رسید بدیشان سختی و درویشی وَالضَّرَّآءُ و بیماری و گشنگی و گرسنگی وَزُلْزِلُوْا و مضطرب و متزلزل گشتند و از جای برانگیخته شده اند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید حَتّٰی یَقُوْلَ الرَّسُوْلُ تا آنکه میگفت پیغمبر ایشان وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آورده بودند مَعَهٗ با او یعنی از غایت محنت و شدت

و نهایت بلیه و مصیبه رسیده ان حبر ایشان گسسته متفق الکلمه شده بگفتند که مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد یاری دادن خدا ما را و نصرت دادن بر دشمنان یعنی چون طاقت ایشان طاق شده بود و حیی که تحمل زیاده بران بلیه و آزار نداشتند این کلام از ایشان صادر شد حق تعالی در جواب فرمود اَلَآ اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِیْبٌ بدرستی که یاری دادن خدا مومنان را نزدیک است در این اشارتست باآنکه رسیدن بر بخشش نامتناهی الهی که نعیم بهشت است بوسیله کشیدن محنت و بلیه است و ترک لذت و هوای نفس است و بر بلا اجر و ثواب بسیار روایتست که در کتاب عیسی یعنی انجیل نوشته ام که ای فرزند آدم چون خدای تعالی در بر تو گشاید شادمان شو که این راه انبیا و اولیاست چون راه نعمت و آسانی بر تو گشوده شود غمگین شو که مانا خلاف آن کرده که با انبیا و اولیای خود کرده در خبر آمده است که عیسی علیه السلام وزیری داشت که در جمیع احوال یار و مددکار او بودی اتفاقا روزی در صحرا شیر او را بدرید عیسی مناجات کرد که بار خدایا این مرد وزیر و یاری دهنده من بود در رسانیدن احکام شریعت با منه درین چه حکمت بود که شیر را بکین داد تا او را هلاک کرد خطاب آمد که خواستم تا او را منزلی باشد در درگاه من و عمل آن بان منزلت نبود که و برابان منزلت رسانم پس وی را بدین بلیه مبتلا کردم تا او را بدان درجه رسانم و در حدیث واقع شده که اهل بلا و محنت و مشقت و مصیبت در دنیا درجات عالیه باشد در عقبا که به بسیاری نماز و روزه و سایر طاعات باز نتوانند رسید حتی که بنده مومن چون در آخرت منازل رفیعه اهل بلا را که از اهل ایمان بوده باشند ببیند آرزو کنند که کاشکی بدن مرا در دنیا ذره ذره میکردند تا بدین درجه عالیه می رسیدم آورده اند که عمرو بن جموح بسیار پیر شده بود و مالی بیشمار داشت خواست که از او صدقه کند که موجب خشنودی حضرت عزت باشد و سبب سرورابدی در عقبا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله چه چیز را نفقه کنم در راه خدا تا وسیله رضای الهی و ثواب نامتناهی باشد این آیه نازل شد که یَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا مَاذَا یُنْفِقُوْنَ چه چیز را نفقه کنند در راه خدا قُلْ بگو ای محمد مَآ اَنْفَقْتُمْ آنچه خرج میکنید مِّنْ خَیْرٍ از مال نیکو که مباح است آن نه حرام فَلِلْوَالِدَیْنِ پس برای پدر و مادر درست سوال از و چه نفقه بود و جواب در بیان مصرف زیرا که اهتمام در آن بیشتر است چه نفقه وقتی که معتد به است که در محل خود واقع شود و از جمله آن

انفاق مالست برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشان نزدیکتر وَالْيَتَامَىٰ و برای بی پدران
خورد سال که قادر نباشند بر معیشت وَالْمَسَاكِينِ و برای درویشانی که چاره معاش خود نداشته باشند
وَابْنِ السَّبِيلِ و برای ره گذریان یعنی مسافران که در شهر غریب باشند و استطاعت ان نداشته باشند
که بشهر خود روند و بامداد بان محتاجند وَمَا تَفْعَلُوا و انچه نفقه بکنید مِنْ خَيْرٍ از مال نیکو با
هر کس که باشد فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای بانچیزی که نفقه بکنید عَلِيمٌ داناست و بدان
ثواب عظیم خواهد داد و بعد از ان مصلحت بیان جهاد میکند بقوله كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ نوشته
شد یعنی فرض گشت بر شما قتل کردن با دشمنان دین وَهُوَ و حال انکه قتال كُرْهٌ لَكُمْ مکروه است
فرو طبع شما را یعنی نفس شما خواهان نیست و بسیار شاق مینماید بر شما وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا
شَيْئًا و شاید که شما کراهت دارید چیزی را بجهت نفرت طبیعت خود وَهُوَ و حال انکه انچیز خَيْرٌ لَكُمْ
نیکو باشد شما را یعنی کار سید جمیع تکلیفات شرعیه است با انکه مصلحت دنیا و اخرت شما در انست
و از ان جمله غزا کردنست که شما کاره اید و حال انکه خیر شما در انست هم در دنیا از ظفر و غنیمت
و غالب شدن بر اعدا و هم در اخرت از رتبه شهادت و نعیم جنت وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا
و شاید که دوست دارید چیزی را بجهت کامل طبع وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و حال انکه ان بد باشد مر شما را یعنی جمیع
انچیز را که از ان نهی کرده شده اید نفس شما انرا دوست میدارد و با انکه بسبب بدیست در هر دو سرا مانند
از جهاد گریختن که در دنیا موجب مذلت و خواری و غلبه دشمنان و در عقبا نومیدی از ثواب غزا
و درجه شهادت وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند انچه خیر شما در انست وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید
اورده اند که در سال دوم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عبدالله بن جحش که پسر عم حضرت
بود با بعضی از صحابه بر بطن نخله فرستاد تا کاروان قریش را قتل و اسیر کنند پس میان ایشان و کاروان
قریش که از طایف می امدند مقاتله واقع شد و عمرو حضرمی که از کفار بود کشته شد و نماز شام هلال
ماه رجب رخصت داد این سخن بحضرت رسید عبدالله جحش را طلبید و گفت من ترا نفرموده بودم که در
ماه حرام قتال کنی و کاروان بکشی و اسیر کنی عبدالله گفت یا رسول الله ظن ما ان بود که امروز سلخ جمادی الاخر
باشد بعد از کشتن او و اسیر کردن کفار ظن ما غالب شد که غره رجب بوده پس حضرت مالهای غنیمت و

و اسیرانرا رد کرد و در ان تصرف نفرمود و در اثنای این حال اکابر قریش کتابتی به یهود فرستادند
و از روی تشنیع و الزام سوال کردند از قتال در ماههای حرام حق تعالی این ایه فرستاد که يَسْأَلُونَكَ
می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از شهر حرام قِتَالٍ فِيهِ کارزار کردن در ان قُلْ قِتَالٌ فِيهِ
بگو که جنگ و کارزار در ماه حرام كَبِيرٌ گناهی بزرگست وَصَدٌّ و باز داشتن مردمان عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبرست صلی الله علیه و آله
و اصحاب او مِنْهُ از مسجد مراد مکه است که بر مسجد حرام مشتمل است یعنی این چهار چیز که مذکور شد
أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بزرگتر نزد خدای از قتل عمرو حضرمی و اسیر کردن دیگران بر وجه خطا و ظن سلخ
جمادی نه عمد در ماه رجب و بجهت این حق تعالی عبدالله و اتباع او را عفو فرمود و بر تقصیری که
در باب تجسس و تحقیق ماه از ایشان واقع شد مواخذه ننمود وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدا و اخراج اهل
اسلام از زمین حرم أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگترست از کشتن حضرمی که بخطا واقع شد وَلَا يَزَالُونَ
و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار کنند با شما ای مومنان حَتَّىٰ
يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلام است إِنِ اسْتَطَاعُوا
اگر توانند و قادر باشند بران وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که بر گردد از شما عَنْ دِينِهِ
از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال انکه کافر باشد یعنی انچنان
مرتد باشد تا بمیرد فَأُولَٰئِكَ پس ان گروه مرتد حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای
خوب ایشان و هیچ جزایی و ثوابی بران نباشد فِي الدُّنْيَا درین سرای چه ایشانرا امان نباشد
و از مال و زوجه و میراث محروم مانند وَالْآخِرَةِ و نه در ان سرای بجهت انکه مستحق ثواب نباشند
وَأُولَٰئِكَ و ان گروه أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان
در ان اتش جاوید باشند مانند سایر کفار و بدانکه چون مرتد شدند بجهت قصور اعتقاد دست در زمان
باطنی و راسخ نبودن ایمان در دل پس اعمال شخص انچنین مردود صحیح اعتقاد و رسوخ ان بوده باشد
از جهت ثوابی بران مرتب شود اورده اند که چون عبدالله جحش و یاران او اولئک ان گروه يَرْجُونَ
رَحْمَتَ اللَّهِ امید میدارند رحمت و بخشایش حق تعالی را که ان ثواب ابدیست وَاللَّهُ غَفُورٌ

از جهت

و خدای امرزنده عبدالله و اتباع اوست از انچه از ایشان صادر شده از خطا و ترک احتیاط در
ملاحظه ماه حرام که رجبست رَحِيمٌ مهربان بر ایشان بدادن ثواب و جزا و بعد از ذکر قتال بیان
حکمی دیگر از احکام شرع میکند بقوله يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ
از تناول خمر و مباشرت قمار مرویست که در جاهلیت مردمان بر شرب خمر و قمار بازی اقدام
مینمودند چون زمان اسلام در رسید جمعی از اصحاب نزد رسول صلی الله علیه و آله امده گفتند یا رسول الله
مارا فتوی ده در باب خمر که زایل کننده عقل است و قمار که سبب ربودن مالست حق تعالی فرمود
که قُلْ بگو ای محمد که فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ درین هر دو گناهی وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهاست
مر مردمانرا از منافع خمر باید هیئت چون قوت جراحت بیدلان یا مالی چون سود فراوان در خرید
و فروخت ان و فواید قمار کسب مالست یا سانی و طرب و التذاذ و فراخی معیشت گردان در
چه رسم جاهلیت چنان بوده که مال قمار را بر درویشان قسمت کرده اند وَإِثْمُهُمَا و گناه خمر و
قمار أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزرگترست از نفع انها یعنی فسادی که از انها ناشی میگردد اعظم است
از نفعی که از ان متوقعست و لهذا در شرع هر دو حرام شده اند چه فساد چون راجح شود
بر مصلحت حکمه منتفی خواهد است و یا مراد باثم عقوبات الهیست در دوزخ و بدانکه باجماع ایمه
خمر حرام بوده در جمیع شرایع و در هیچ شرعی مباح نبوده و همچنین جمیع مسکرات و اخبار متواتره
و احادیث صحیحه درین باب از ایمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست و حسن بصری گفته که ایه
کریمه قل فیهما اثم کبیر دلیلست بر تحریم خمر در جمیع ملتها و از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده اند که
جمعی از اهل شام نزد عبدالله عمر امده گفتند ما را خبر ده از انچه در باب خمر شنیده گفت از رسول خدا
صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود بخدای که مرا بحق بخلقان فرستاده که هر که شربتی از شراب مسکر بخورد
چهل روز حق تعالی نماز او را قبول نکند و اما اگر توبه کند قبول باشد و اگر شربتی از ان باز خورد
صد و بیست شبانه روز نمازش قبول نباشد و واجب شود بر خدای تعالی که او را ردغة الخبال بخشاند
گفتند یا رسول الله ردغة الخبال چیست فرمود خون و چرک دوزخیانست که از شکمها بیرون اید و جایی
او در وادی باشد از دوزخ که فراخی ان از شرق باشد تا مغرب و دی در ان موج زند و بعد از ان

رسول فرمود که بحق ان خدایی که مرا براستی بخلق فرستاده که شارب الخمر در قیامت سیاه روی
باشد و کبود چشم و لبها از هم باز افتاده و اب از دهنش رود و همه خلایق از تشنه او نفرت
کنند و او تشنه میرد و در قبر تشنه باشد و روز قیامت تشنه مبعوث شود و هزار سال العطش
العطش زند که بعد از هزار سال او را ابی دهند از دردی جوشان که چون نزدیک لب رساند
رویش پخته شود و دندانها در دهنش افتد و چشمهایش بیرون اید و چون باز خورد هر چه در شکمش
باشد از الات و احشا همه فرو افتد از امیرالمومنین صلوات الله علیه مرویست که اگر قطره
از خمر در چاهی افتد و در ان موضع مناره بسازند من بر بالای ان اذان نگویم و اگر در دریا افتد
و بعد از ان دریا خشک شود و گیاه در ان بروید من از ان چرا نکنم و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست
که مستی کننده حراست و حق تعالی لعن کرده است خمر را و فشارنده او را و بشیرهٔ گیرنده او را و فروشنده
و خرنده او را و ساقی و خورنده و بهای انرا و بردارنده انرا و کسی که انرا ببوی ان نزد
او رساننده ان و نیز فرمود که اشامنده خمر مانند کسیست که بت پرستد و نیز از انحضرت روایت
کرده که کسی هستند از امت من که دعوی ایمان می کنند و حال انکه ایمان ندارند تارک الصلوة و مانع
الزکوة و خورنده ربا و کننده زنا و اشامنده خمر و خورنده بنگ و سخن چین و فتنه انداز در میان
مردمان و غیبت کننده و ازار رساننده همسایه خود و سعی کننده در میان اهل ظلم و ستم تا که شخصی را
با ایشان نماید و مرویست که روز قیامت عقربی از عقربهای جهنم بصحرای قیامت اید که سر او در مشرق
باشد و دم او تا مغرب رسیده باشد و اغاز فریاد کند جبرئیل گوید ای عقرب کرا میخواهی گوید شش
کس را اول تارک الصلوة اگر چه یک رکعت باشد دوم مانع الزکوة اگر چه حبه باشد سیم شارب الخمر اگر چه
قطره باشد چهارم خورنده ربا اگر چه لقمه باشد پنجم عاق مادر و پدر اگر چه یک لحظه باشد ششم حیی که
مسجد را معمور و بنا مشغول شود و سخن دنیا گوید بعد از ان این شش طایفه را بدهن بر چیند بیک بار که
گویا کنجد بر چیند و دوی در دوزخ نهد و احادیث دیگر درین باب وارد شده اما بجهت اختصار درین
مختصر بهمین اکتفا نموده شد و بدانکه تخم بازی و گردکان بازی و نرد و شطرنج و دوازده خانه و امثال این
از قسم قمار بازیست مرویست که امیرالمومنین علی صلوات الله علیه بر قومی بگذشت که شطرنج می باختند در غضب شد

پارهٔ خاک برگرفت و درمیان ایشان انداخت و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون حضرت
این صورتها که گردان نشسته اید مانند بت پرستان که از پرستش بکنند در کشاف اورده که از امیر المومنین علی
صلوات الله علیه فرمود که نرد و شطرنج از جمله قمارست و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما باد که دور شوید
ازین دو کعبهٔ شوم یعنی نرد و شطرنج که مردو قمار اهل عجم اند و عذاب و عقوبت قمار از خمر و خمر شجاد روز
است و صاحبان در دنیا و اخرت منکوب و زیان کار و بدتر مسافرانست اورده اند که عمرو بن
جموح در نوبت اول که سوال کرد در انکه در چه مالرا نفقه کند که موجب قربت باشد و جواب در تعیین
مصارف آن نازل شد چنانکه گذشت بار دیگر گفت یا رسول الله دانستیم که صدقه بکه می باید داد اما
نمیدانیم که چه دهیم این آیه آمد وَيَسْأَلُونَكَ و سوال میکنند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه کنند
قُلِ الْعَفْوَ بگو ای محمد که نفقه کنید انچه زیاده باشد از نفقهٔ خود و عیال تا ما دامی که خود محتاج
آن باشید حرف و انفاق و تصدق بکنید و زیاده بران در راه خدا صدقه مدهید در روایت که مردی
نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و مقداری طلا بشکل تخم مرغ در دست داشت و آن از بعضی غنیمت داد گرفت
یا در سیره بود و گفت یا رسول الله این را از من بستان که صدقه است و غیر از ان چیزی ندارم حضرت
اعراض فرمود و روی بگردانید وی بطرف دیگر رفت و همین گفت رسول از ان طرف نیز رو دیگر دانیدند
در بار سیم حضرت در غضب شده و آن را از دست او بستد و چنان بینداخت که اگر بر روی آمدی عضوی از او
بشکستی و فرمود یکی از شما می اید و همه مال صدقه میکند و بعد از ان در سر راه می نشیند و دست را
پیش مردمان دراز می کند و گدایی میکند صدقه آنست که از سر توانگری بود پس باید که ابتدا بعیال
خود کنید چیزی از ایشان فاضل اید صدقه کنید كَذَٰلِكَ همچنانکه احکام انفاق و غیر آن بیان میکند
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما الْآيَاتِ نشانهای مرحمت و مهربانی
خود لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا باشد که تفکر کنید در دلایل و احکام فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
در کار این سرا و آن سرا یعنی در امور مرد و سرا مشغول چیزی شوید که صلاح و نفع در ان باشد و مجتنب
شوید از انچه موجب ضرر شما باشد در روایت که چون تهدید خوردن مال یتیم بایهٔ ان الذین یاکلون اموال الیتامی
ظلما و آیه ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد انها که قیم اموال یتیمان بودند و در ان معامله تصرف میکردند جهته او و

خود خواستند که از قیام مهمات ایشان کناره گیرند صورت حال معروض رسانیدند حق تعالی این آیه فرستاد
که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْيَتَامَىٰ از مهمات یتیمان قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ
بگو مصلحت آوردن حال ایشان و حفظ مال ایشان خَيْرٌ بهترست از دور شدن از ایشان اکل
و شرب نکردندی و با ایشان ننشستندی و بهیچ نوع راه اختلاط بر ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود
که صلاح حال ایشان وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ و اگر مخالطت کنید با ایشان و طعام ایشان با طعام خود
خلط کنید و در خوردن با ایشان شریک شوید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین و از
حق برادری اختلاط است بیکدیگر وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای میداند تباه کننده مال یتیمان را مِنَ
الْمُصْلِحِ از اصلاح کننده کار ایشان و هر را بر وفق آن جزا خواهد داد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی
خدای لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ کردی باینکه مخالطت یتیمان
روا نکردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدا غالبست و قادر بر همه چیز حَكِيمٌ دانا بانچه مقتضای حکمت از
ترک تنگ گیری اورده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا جمعی
مسلمانان در مانده را که انجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد و مرثد چون بمکه رسید زنی مشرک عناق
نام که در غایت جمال بود در جاهلیت با هم بازاری گرم داشتندی و میان ایشان عشق بازی بودی نزد و
امد و سلسلهٔ محبت قدیم را در حرکت اورده گفت بیا تا با هم صحبتی بداریم و از خان وصال خود بهره مند شوی
با هم مرثد گفت اسلام میان من و تو حایل شده و مواصله بروجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بنکاح
خود در آور مرثد جواب داد که این موقوفست با جازت حضرت رسالت عناق در غضب شده مشرکان را
از سر او خبر داد ایشان برای او در آمده و برا بزدند وی از ایشان گریخته بمدینه آمد و این صورت معروض
آن حضرت رسانید این آیه آمد وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و بزنی مخواهید مومنان زنان شرک اورنده را
که آیهٔ اول در امر اختلاط بود به یتیمان و این آیه در نهی اختلاط مشرکان در روایت که
همین وقت عبدالله رواحه کنیزک خود را بجهت خطایی که کرده بود طپانچه زده بود و او داد خواه بحضرت رسالت
پناه رفته بود و آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله حال کنیزک پرسید گفت اگر چه این کنیزک خدا و رسول را
تصدیق میکند و نماز و روزه میدارد اما سیاه و زنان نابرده است حضرت فرمود که او مومنه است بااو

نیکوی کن عبدالله او را آزاد کرد و بخواست و با آنکه همسایهٔ او زن مشرک بود با کثرت مال و جمال که باد
میداد بدین وی قبول نکرد حق تعالی فرمود وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک تصدیق کننده توحید
خدا و نبوت پیغمبر او خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ بهترست از زن آزاد شرک آرنده وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ
اگر چه شگفت اندازد آن زن شما را بکثرت مال و جمال و حسن شمایل وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ
و نیز بنکاح در میاورید زنان مومنه را بمردان مشرک حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان اورند وَ
لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بنده مومن خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهترست از مرد آزاد مشرک وَ
لَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگر چه شگفت آورد آن مشرک شما را بجهت صورت یا کثرت مال و منال أُولَٰئِكَ
آن مردان شرک و زنان شرک يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند مردمان را بسوی آتش دوزخ
بجهت ترغیب مردمان بکفر وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند بر زبان انبیا و سایر مومنان
مردمان را إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش یعنی بوسیله اعتقاد صحیح که آن ایمانست
و عمل صالح مردمان را به بهشت و مغفرت میخواند بِإِذْنِهِ بتوفیق خدا و یا بامر و اراده خود
وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ و روشن میگرداند خدای احکام خود را که نشانهٔ حلال و حرامند لِلنَّاسِ
برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا ایشان پند گیرند و راه راست یابند اورده اند که اهل جاهلیت
بر طریق یهود و مجوس سلوک نموده در حال حیض زنان از ایشان کناره گرفتندی و خشم در روی
ایشان نینداختندی و کلام با ایشان حرام دانستندی و با ایشان ترک اکل و شرب کردندی
و نصاری برعکس این در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه در مباشرت و مجامعت می افزودند
و این حال مستمر بود تا در زمان اسلام ابو دحداح با بعضی از صحابه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
امده گفتند یا رسول الله در حال حیض زنان با ایشان چگونه سلوک کنیم آیه نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ
و می پرسند ترا عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان قُلْ هُوَ بگو ای محمد او که حیض أَذًى کراهت و نفرت
طبیعت است و سبب اذیت فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس گوشه گیرید و یکسو شوید از زنان یعنی دور شوید
از ایشان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض بر آنکه ترک کلام و اختلاط کنید از ایشان بلکه تاکید این حکم و بیان
غایت آن میفرماید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان بمجامعت حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ تا وقتی

که غسل کنند بعد از انقطاع خون و حفص يَطْهُرْنَ میخوانند بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند
و خون ایشان منقطع گردد و نزد علمای امامیه مستحب است که مجامعت بعد از غسل باشد و قبل غسل و بعد از
انقطاع خون مکروهست فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا ظاهر فرج را بشویند بعد از باز
ایستادن خون حیض فَأْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از انجا که فرموده است خدا
شما را و حلال ساخته در زمان مقرر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای دوست دارد توبه
کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست میدارد پاکیزگان را از کارهای بد چون مجامعت
حایض و غیر آن از امور منهیه از جابر مرویست که یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت پشت زوجه با
او باشد فرزندش احول اید مسلمانان که بدین نوع اقدام کرده بودند حکایت حال بحضرت عرض کردند جواب آمد
نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ زنان شما موضع کشت نفع شما اند که آن پیدا شدن اولادست و التذاذ
نفس از ایشان فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت زار خود یعنی بجای نفع گرفتن خود أَنَّىٰ شِئْتُمْ
هر گونه که خواهید خواه روی زنان بجانب شما باشد یا پشت یا غیر آن از هیئت جماع حق تعالی زنان را تشبیه
کرده بمزرعه و مرد را بزارع و نطفه را بتخم و ولد را بزرع و اکثر علمای امامیه را آنند که درین آیه دلالت بر جواز
وطی در دبر اما بر سبیل کراهیت و اکثر مخالفین منع این کرده اند و مالک بر جواز است بدون کراهت وَ
قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و فرا پیش دارید برای نفسهای خود یعنی بوسیله امتثال امر خدا و اجتناب
از محرمات طلب ثوابی کنید که از برای شما مقدر شده در آخرت و یا طلب فرزند کنید چه ولد صالح
ثوابی عظیم است و با زن صالحه نکاح در آرید تا فرزند شایسته از وی پیدا شود و از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله مرویست که چون مومن فوت شود و عمل او منقطع گردد مگر از سه چیز فرزند صالح که از برای
او دعا کند و صدقه جاریه که از و مانده باشد چون پل و رباط و مساجد و اشجار میوه دهنده و امثال
آن و علمی که مردمان از آن منتفع شوند و گفته اند معنی آنست که از پیش بفرستید برای خود آن فرزندی
که می ماند تا شفیع شما باشد و در نهایه اصلاح منزل شما که در بهشت از فرش شما باشد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که را سه فرزند غیر بالغ پیش از وی فوت شود در دوزخ نماند مگر مقدار آنکه سوگند حق
راست اید و در آیهٔ لاملأن جهنم یعنی بقدر زمانی که در نهایت قلت باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا و

امر او وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ و بدانید که شما رسنده اید بجزای خدا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
و مژده ده گرویدگان را که کامل اند در ایمان بنعیم جاودانی اورده اند که عبدالله رواحه از شوهر خود
بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که وی سخن نگوید و میان وی و زن با صلاح نادرد
و در حق وی نیکویی نکند و او را با جمعان وی صلح ندهد پس هرگه او را گفتندی که در حق او احسان نمای
و میان او و خصم او اصلاح کن گفتی که من سوگند خورده ام نقیض این نکوره خلاف سوگند کنم حق تعالی
این آیه فرستاد وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مگردانید نام خدای را عُرْضَةً حجتی که عارض شود لِأَيْمَانِكُمْ
مر سوگندان شما را یعنی اراده ست او بز و بهانه سوگندان خود مگردانید بر جمیع امور
این نهی سوگند بر هر امر أَنْ تَبَرُّوا بجهة انست که نکویی کنید با خویشان و دوستان وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید از ترک مروت و احسان و ترک مکالمه و اصلاح میان برادران وَتُصْلِحُوا و اصلاح
بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان و منع خصومت کنید در میان ایشان وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدا
شنوا است بسوگند های شما عَلِيمٌ دانا بانچه در ضمیر شماست و عبدالله رواحه بعد از استماع
این آیه انچه گفته بود در گذشت و با بشیر در مقام رحمه و شفقة و اصلاح امد بعد از ان انواع یمین بیکند
بقول لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مواخذه نکند خدا شما را بِاللَّغْوِ به بیهوده که واقع شود
فِي أَيْمَانِكُمْ در سوگندان شما مراد بسوگند لغو انست که بی اختیار بر زبان کسی صادر شود بتعجیل
و او را در ان قصد سوگند نباشد پس در مثل این سوگند کفارة نیست و خدای بدان مواخذه نکند
وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه بکند شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بانچه کسب کند دلهای
شما یعنی بعمد و قصد سوگند خورید پس درین قسم کفارت بر شما لازمست اگر خلاف ان کنید و ان
مراد خواهد شد و بیان کفارت ان در مایده مذکورست وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای امرزنده است
بیهوده را بسوگند لغو او را عذاب نکند حَلِيمٌ بردبارست و در سوگند بعمد نیز بعقوبت تعجیل نفرماید که باشد که
شاید توبه کند اورده اند که در جاهلیة چون مرد یرا بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون او را
دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند وقت با وی نزدیکی نکند و او را در ان مدت بای بسته بگذاشتی و ان
بیچاره مدتی مدید بیوه بودی و نه از شوهر تمتعی یافتی حق تعالی این نوع ضرر بسند بدین ایه فرستاد لِلَّذِينَ

حَلِيمٌ

یولو

يُؤْلُونَ مر انان را که سوگند خورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود یعنی از ترک مجامعة ایشان تَرَبُّصُ
أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماهست فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز ایند یعنی سوگند خورندگان
رجوع کنند سوی زنان و مباشرت کنند با ایشان فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدا امرزنده است
گناه خلاف سوگند را چون کفارة داده باشد رَحِيمٌ مهربانست که مباح کرد خلاف سوگند را بکفارة
وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را یعنی این کسان که سوگند خورده اند بر ترک وطی
فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس بدرستی که خدا شنوا است قول ایشان را در صیغه طلاق عَلِيمٌ دانا ست
بغرض او وَالْمُطَلَّقَاتُ زنان طلاق داده شده بالغه مدخوله که حامله نباشند و حیض بینند
چه بآیات و اخبار متواتر ثابت شده که اگر بدین صفت نباشد حکم ایشان چنین نیست پس زنان
مطلقه که باین صفات باشند يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود ثَلَاثَةَ
قُرُوءٍ در سه پاکی که دو حیض در میان در امده باشد اورده اند که اسمعیل بن عبدالله غفاری
زن خود را که قبله نام داشت طلاق گفت و او ابستن بود و اسمعیل نمیدانست و زن بجهة کراهت
رجوع اظهار ان نکرد اسمعیل چون برین واقف شد رجوع کرد و زن را بخانه برد خدای تعالی فرمود
وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ انکه بپوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ انچه افریده است
فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند چه پوشیدن فرزند موجب بطلان حق رجوعست
پس زنان را پوشیدن ان جایز نباشد إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت یعنی زنانی را که بخدا و روز قیامت ایمان داشته باشند سزاوار
اینست که مانند این عمل از ایشان صادر نشود وَبُعُولَتُهُنَّ و شوهران ایشان أَحَقُّ بِرَدِّ
هِنَّ سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فِي ذَٰلِكَ در زمان عده گاهی که طلاق رجعی باشد
إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند ان شوهران را ان رجوع إِصْلَاحًا بصلاح اوردن کار زنان نه ضرر
و ازار رسانیدن بدیشان که در ابتدا اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند چون نزدیک می شد
که عده منقضی شود رجوع میکردند و باز طلاق میدادند و غرض ایشان اضرار و افساد بود نه اصلاح حق تعالی
باین ایه ایشان را ازین منع فرمود وَلَهُنَّ و مر زنان راست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي

بعو

عَلَيْهِنَّ مانند این حقوق که مردان را بر ایشانست بِالْمَعْرُوفِ بخوبی صحبت و نیکویی معاشرت
باینوجه که زن فرمان شوهر برد و ناموس او را نگهدارد نشسته قدم از عفت و ستر و صلاحیت بیرون ننهد
و خود را تمکین شوهر کند در استمتاع که ان وطی است و مقدمات ان مگر گاهی که مانع شرعی باشد
و مرد نیز ملاحظه حال زن کند در نفقه دادن و حسن خلق و انچه در دین بکار اید تعلیم وی دهد
وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ و مردان راست بر زنان دَرَجَةٌ افزونی یعنی زیادتی در حقوق از جهه
چه مهر و نفقه و ترک ضرر و ازار و مانند ان امور واجبه بر ایشانست یا مراد مرتبه فضیلت است و
چه مردان کارگذار زنان اند و نگهبانان ایشان و شریک ایشان در حفظ ناموس و قهوامند
بفضل رعایة و انفاق و ضعف میراث و مزید عقل وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ دانا ست
بحکمتها و مصلحتهای احکام ایمان و بحکمة و مصلحة بر بندگان حکم میکند در خبرست که از معاذ
جبل از پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسید که یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست فرمود که نخورند در
زنان نکویند و ایشان را نرنجانند و بملایمة و ملاطفة با ایشان زندگانی کنند و هرچه خورند ایشان را
از ان بدهند و انچه پوشند با ایشان بپوشانند و از ایشان دوری نکنند و مروی که از زنان حضرت
رسالتست روایت کرده که انحضرت فرمود بهترین مردان امت من انهااند که نیکوترین وجهی با زنان
خود معاشرت کنند و بهترین زنان امت من انها اند که بخوبترین وجهی با شوهران سلوک نمایند
و هر زنی که با شوهر خود باینوع زندگانی کند حق تعالی در هر شبانروزی مزد هزار شهید بوی دهد
برحور العین تفضیل دهد بمقدار تفضیل بن بر کمتری کسی از امت من اورده اند که در جاهلیت عدد
طلاق مقرر نبود و اگر صد طلاق دادی تا هنوز از عده نگذشتی مرد را رسیدی که رجوع کند و بسیار بود که
زنرا طلاق میدادند و نزدیک با نقضای عده رجوع نموده دیگر باز و نا میکردند و روزی زنی نزد
عایشه امد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و رجعة ان ضرر باو میرسانید و حکایة ان بسمع
اشرف حضرت رسیده ایه امد که الطَّلَاقُ طلاق رجعی که در ان رجوع باشد مَرَّتَانِ دو بار است
باینوجه که طلاق ثانی بعد از رجوع واقع شود فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ پس بعد از ین دو طلاق نگهداشتن
است او را بر جهة نیکویی معاشرت اگر در عده باشد أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یا رها کردن

زنرا

زن را به نیکویی یعنی گذاشتن تا عده بگذرد و بعد از ان اگر خواهد نکاح تازه کند اگر دیگر بار ه طلاق دهد
بر او حلال نشود تا انکه بنکاح شوهر دیگر در اید بعقد دایمی و مباشرت در ان واقع شود چون او را طلاق
بدهد بزوج اول حلال شود چنانکه بیاید وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را ای مردمان أَنْ
تَأْخُذُوا انکه فرا گیرید مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از انچه داده باشید زنان را شَيْئًا چیزی بعوض طلاق
إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر انکه ترسند مرد و زن یعنی ظن غالب داشته باشند أَلَّا يُقِيمَا
انکه بپای نمیتوانند داشت حُدُودَ اللَّهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت با یکدیگر این
در حق جمیله بنت ابی خواهر عبدالله بن ابی سلول نازل شد و در شوهرش ثابت بن قیس بن شماس
و میان ایشان بود که شوهر بغایت او را دوست میداشت و زن او را بغایة دشمن و بهیچوجه با او در
نمیساخت یکبار نزد پدر امد و شکایة شوهر بپدر با او التفات نکرد و دوم بار که شکایت کرد پدر
گفت برو بخانه شوهر و دلجویی او کن و رضای او را بدست آور چون دید که پدر سخن او را نمی شنود
نزد حضرت رسالت امد و گفت یا رسول الله من بسیار کراهة دارم از شوهر بخدا اگر سر من و سر
ثابت در یکجا جمع شود امر فرما تا مرا طلاق دهد انحضرت کس فرستاد و ثابت را حاضر کرد و گفت این
زن چرا شکایت تو میکند گفت یا رسول الله بخدایی که ترا بحق فرستاده که بر روی هیچکس یار او دوست
ندارم گفت یا رسول الله راست میگوید من او را سرزنش نکنم در دین و خلق و حسن معاشرت
و لیکن دیدم انکه سیاه و کوتاه بالا و قبیح منظرست از و کراهت دارم اگر طلاق بر من نمی ترسم که
از من چیزی صادر شود که موجب هلاک من باشد حضرت ثابت را گفت چه میگویی گفت یا رسول الله
من نخلستانی را باو دادم بعوض مهر بفرما تا با من رو کند من طلاق او بدهم زن گفت یا رسول الله من
نخلستان را با چیزی دیگر باو بدهم تا مرا طلاق دهد رسول فرمود که همین نخلستان را باو ده
زاید بر ان زن رد ان نخلستان کرد و ثابت طلاق وی گفت و اول خلعی که در اسلام واقع شد
این بود و حق تعالی ایه فرستاد که انچه زن داده باشند اخذ ان نکنند بعوض طلاق مگر انکه دانند
که رعایة حقوق نمیتوانند کرد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسیدای حکام یعنی از علامات معلوم کنید
که مرد و زن حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدا را در زوجیه فَلَا
إِلَّا يُقِيمَا انکه اقامت نمیتوانند کرد

جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وزر و بال نیست بر دو زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن خود را باز خریده باشد از بند زوجیه یعنی او را بشوهر داده طلاق او گرفته باشد تِلْكَ این احکام مذکوره از طلاق و رجوع و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست فَلَا تَعْتَدُوهَا پس در مگذرید از آن و تجاوز از آن کنید وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ و هر که بیرون رود از حدود و اندازهای خدا که مقرر نموده و بیان کرده فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر مرد طلاق دهد زن خود را بعد از طلاق دوم فَلَا تَحِلُّ پس حلال نباشد آن زن مر آن مرد را مِنْ بَعْدُ پس از طلاق سیم حَتَّىٰ تَنْكِحَ تا وقتی که نکاح دائمی دارد زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری غیر از شوهر اول و شوهر دوم با او مباشرت کند آورده اند که دختر عبدالرحمن قرظی که سه طلاق ستده بود از رفاعه بن وهب قرظی و بعقد شوهر دیگر در آمده خواست که با شوهر نخستین آشتی کند قبل از مباشرت شوهر ثانی حضرت منع نموده فرمود که ای زن میخواهی بر رفاعه رجوع کنی و حال آنکه لذت جماع زوج ثانی در نیافته و زوج ثانی لذت ترا نچشیده یعنی بدون مباشرت زوج ثانی جایز نیست رجوع بزوج اول و حکمت درین منع است از تعجیل کردن بطلاق فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی برغبت خود بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس گناهی نیست زوج اول و برین زن طلاق داده شده أَنْ يَتَرَاجَعَا با یکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید بعد از انقضای مدت عده از شوهر دوم إِنْ ظَنَّا اگر ظن غالب داشته باشند أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ اگر بپای دارند احکام خدا را که حقوق زوجیه است وَتِلْكَ و این که مذکور شد از احکام تحریم و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای مقرر حق تعالی است يُبَيِّنُهَا بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند این احکام از نزد حق تعالی است و عمل میکنند بمقتضای علم خود وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسیدند بنهایت مدت خود یعنی قریب بانقضای عده فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشانرا بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی که آن عدم قصد ضرر و آزار است أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا رها کنید و بگذارید ایشانرا تا از عده خود بیرون آیند و مالک نفس خود شوند نه آنکه هرگاه نزدیک بانقضای

عده شود شما رجوع کنید بقصد ضرر رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدة عده وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند چنین یعنی ضرر بزن رساند بوجه مذکور فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بتحقیق که بیداد کرده است نفس خود را و انداز در معرض غضب الهی در آورده و آزار رسانیده زن را صاحب شریعت صلوات الله علیه ملعون است چه در حدیث صحیح وارد شده که حق تعالی لعن کرده هر که مسلمانی را مضرت رساند یا آنکه با او مکری کند وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ و فرا مگیرید احکام الهی را هُزُوًا افسوس که بآن سخریه کنید و از آن اعراض نمایید وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمتهای خدا را که فایض گردانیده بر شما و از آنجمله هدایت است بشرف اسلام و بعثت سید انام و آسانی تکلیف در احکام خصوصا در باب نکاح چه در شرایع امم سابق هیچکس را زیاده از یک زن در نکاح روا نبودی مگر پیغمبر را و در شرع ما تا چهار زن در یک عقد جایز است و انها را بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و ما را رواست و ما دام که زن مطلقه زنده بودی عقد زن دیگر حلال نبودی و درین شریعت حلالست پس برین نعمتها شکرگذاری کنید از آن وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و آنچیز را که فرستاده شده است بر شما مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام حدود شریعت يَعِظُكُمْ بِهِ پند میدهد خدای شما را به آنچه بشما فرو فرستاده وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در مخالفة احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدا بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها خصوصا باعمال و مصالح روز کار شما عَلِيمٌ داناست آورده اند که جمیله بنت یسار که خواهر معقل یسار بود شوهرش ابو الدحداح وی را طلاق گفت و بگذاشت تا عده او بسر آمد بعد از آن باز اراده نکاح او کرد برادر جمیله در خشم شده گفت من خواهرم را بتو دادم و تو بی جرمی طلاقش دادی و باز آمده که وی را نکاح کنی بخدای که هرگز او را بتو ندهم حق تعالی این آیه فرستاد فَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان خود را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بنهایت مدت خود یعنی عده ایشان بر آید فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشانرا أَنْ يَنْكِحْنَ آنکه بنکاح در آیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشین خود را إِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند شوهران و زنان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ بهرچه در شرع نیکوست مانند نکاح حلال و مهر جایز

ذَٰلِكُمْ این پند گرفتن شما و ترک منع و ضرر أَزْكَىٰ لَكُمْ پاکیزه تر است مر شما را از روی معاشرت و حسن معاشرت آنچه مذکور شد از نهی زنان يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدان مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بود به اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین وَأَطْهَرُ و پاک تر از پلیدی گناه که آن اندیشه و اوست وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند صلاح مردان و زنان را که رغبت بیکدیگر کنند در نکاح وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید آورده اند که معقل یسار مردی صالح و خدا ترس بود چون پیغمبر این آیه را بر او خواند سر بر زمین نهاد و گفت یا رسول الله از این توبه کردم و کفارت سوگند بداد و خواهر خود را بابو الدحداح عقد بست و بعد از بیان حکم طلاق ذکر اطفال میکند و بیان ترتیب شیر دادن میفرماید که وَالْوَالِدَاتُ و مادران یعنی زنانی که بخاطر واقع شده باشد میان شوهران و ایشان طفل شیرخواره در میان بود حکم آنست که آن مادران يُرْضِعْنَ شیر دهند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام و این حکم مذکور لِمَنْ أَرَادَ برای کسیست که خواهد أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ آنکه تمام گرداند شیر دادن فرزند و این دلیلست بر آنکه زیاده از دو سال شیر دادن واجب نیست و بر آنکه جایز است کمتر از دو سال شیر دادن وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ و بر آن کسی که فرزند برای او زاییده باشد یعنی او لیای اطفال که پدرانند رِزْقُهُنَّ روزی دادن این شیر دهندگانست یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکوی که آن اعتدال است نه تنگ گیری در آن لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا تکلیف کرده نشده هیچ نفس مگر گنجایش و توانایی یعنی پدران باید که بقدر توانایی و وسع خود نفقه بدهند نه زیاده بر آن لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخواره خود در آنکه او را از خود جدا کند و به پدر دهد وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و باید که ضرر نرساند آنکه فرزند برای او متولد شده یعنی پدر بِوَلَدِهِ بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر بستاند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث خوار پدر است چون پدر فوت شود مِثْلُ ذَٰلِكَ مانند آنکه بر پدر بود از نفقه و کسوه و ضرر نرسانیدن بطفل فَإِنْ أَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از شیر خوردن پیش از آنکه دو سال تمام شود عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی خشنودی والدین

وَتَشَاوُرٍ و از زوجه شورت کردن با یکدیگر در مصلحت آن فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وبال نیست بر ایشان درین امر و اعتبار رضای والدین و مشورة بجهة مراعات صلاح طفل است و ضرر نرسانیدن با و وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اگر خواهید ای پدران اطفال أَنْ تَسْتَرْضِعُوا آنکه طلب شیر دادن کنید از زنان شیرده بهر أَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را یعنی هرگاه خواهید دایه گیرید بجهة شیر دادن اولاد خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نه وقتی که مادر بی اجرت یا بکمتر از اجرت دایه راضی باشد فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست بر شما در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایها مَا آتَيْتُمْ آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان پس آنرا تسلیم ایشان کنید بِالْمَعْرُوفِ بروجهی که نیکو باشد در شرع یعنی بخشنودی بی مضایقه و تنگ گیری وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در باز گرفتن اجرت سپردادن و تقصیر کردن در امر فرزندان خود وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید بَصِيرٌ بیناست و شمار ایشان جزا خواهد داد و بعد از ذکر عده طلاق بیان عده وفات می کند وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنکه بمیرند از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنانرا باید که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفسهای خود أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا چهار ماه و ده روز فَإِذَا بَلَغْنَ بعد از مردن آن شوهران و ده روز است فَلَا جُنَاحَ أَجَلَهُنَّ چون برسند بنهایت عده خود که آن تمام شدن چهار ماه و ده روز است عَلَيْكُمْ پس هیچ وزر و بال نیست بر شما ای حکام شرع و بابای ورثه و اولیای شوهران فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود که شوهر کردن ایشانست بِالْمَعْرُوفِ بنیکوی یعنی بچیزی که در عقل و شرع جایز است و با موافق شریعت از ایجاب و قبول شرعی و رعایت ارکان عقد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه کنند از مردان و زنان خَبِيرٌ داناست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه بکنایه خبر دهید بان مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از خواستگاری زنان که شوهر در عده باشند نه آنکه بتصریح ذکر آن کنید أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا آنکه پوشیده اید فِي أَنْفُسِكُمْ در نفسهای خود و ذکر آن نکنید نه بکنایه و نه بتصریح مراد آنست که اگر زن در عده باشد

بکنایه خواستگاری او بتوان کرد نه بصریح عَلِمَ اللّٰهُ بیدانید خدای اَنَّکُمْ انکه شما سَتَذْکُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید ان زنانرا و صبر نتوانید کرد بر سکوت و رغبت در ایشان
بجهة خوف انکه مبادا کسی دیگر ایشانرا بنکاح درآورد و بجهة این بر شما مباح کردانید خواستگاری
در حالت عده بکنایه نه صریح وَلٰکِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا مگر انکه بگوئید قَوْلًا مَعْرُوفًا
سخنی نیکو مشتمل بر حسن معاشرت وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّکَاحِ و قصد مکنید عقد نکاح
ان زنان حَتّٰی یَبْلُغَ الْکِتَابُ تا برسد کتاب یعنی انچه خدای نوشته و فرض کرده از عده
اَجَلَهُ بنهایت خود و مدت او منقضی گردد وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای یَعْلَمُ مَا
فِی اَنْفُسِکُمْ میداند انچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ
پس بترسید و حذر کنید از عذاب او و قصد فعل حرام مکنید وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای
غَفُورٌ امرزنده است انرا که بترسد از عقوبت او و در ترک عزم حرام حَلِیمٌ بردبارست و بعذاب
تعجیل نکند اورده اند که عادت عرب ان بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعه کردندی رسول صلی اللّٰه
علیه و آله اورا نه پسندید و فرمود چه بشود این قوم را که با حکام خدای بازی میکنند زنانرا طلاق میدهند
داد مگر بجهة تهمتی و کان بنی اصحاب که این را شنیدند گمان بردند که بهر طلاقی ایشانرا گناهی خواهد
بود حق تعالی بجهة رفع این توهم ایة فرستاد که لَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ گناهی نیست بر شما اِنْ طَلَّقْتُمُ
النِّسَاءَ اگر طلاق زنان خودرا که مفوضة المهر بوده باشد مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که مس نکرده
باشید ایشانرا مراد جماع است اَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ مگر کسانی که فرض و تقدیر کرده باشید یعنی
نام مهر برده باشید در صیغهٔ نکاح برای ایشان فَرِیضَةً مهر معلوم و معین کرده بین احکام نصف
مهر لازمست وَمَتِّعُوهُنَّ پس بعد از طلاق غیر مدخول المفوضه بدهید بایشان یعنی اینقدر از مال
که ممتع و برخوردار شوند ازان مرویست که مردی انصاری زنی خواست و در عقد نام مهر نبرد و قبل از
دخول وی را طلاق داد این ایه آمد و سید عالم صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که وی را متعه ساز و اگرچه قلنسوه
بوده باشد غرض انست که متعه دادن واجبست و ان بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ
بر نیکو حالان مرد توانگر باندازه او در توانگری وَعَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار

دست رس وی مَتَاعًا متعه دادنی بِالْمَعْرُوفِ بوجهی که نیکو باشد در شرع حَقًّا متعه واجب
و لازم عَلَی الْمُحْسِنِینَ بر نیکوکاران یا نیکوئی کنندگان بنفسهای خود بجهة مبادرت بامتثال امر
الهی فقهای تصحیح کرده اند که متعه بر غنی اسبی است یا جامه قیمتی یا ده دینار طلا و بر متوسط پنج
دینار است یا جامه میانه و بر فقیر دیناری یا انگشتری وَاِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید زنانرا
مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از انکه مس کنید ایشانرا یعنی مجامعت نمائید وَقَدْ فَرَضْتُمْ
و حال انکه مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِیضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ
پس بر شماست ادا کردن نیمه انچه فرض کرده اید یعنی نصف مهر اِلَّا اَنْ یَعْفُونَ مگر
عفو کنند ان زنان که اهلیه عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل یعنی ابراء ذمه زوج خود نمایند
و هیچ از ایشان نگیرند اَوْ یَعْفُوَ الَّذِی یا عفو کند انکسی که بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکَاحِ بدست
اوست بستن نکاح زوجه مراد ولی زوجه است که پدرست یا جد پدری کاهی که زوجه صغیره بود
یا ملاحظه غبطه صغیره وَاَنْ تَعْفُوا و عفو کردن شما ای اولیای عقد با ملاحظه غبطه اَقْرَبُ
نزدیکترست لِلتَّقْوٰی برای پرهیزکاری از تعدی و یافتن ثواب وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ و فراموش
مکنید تفضل و احسانرا بَیْنَکُمْ و در میان یکدیگر یعنی اولیای زن اندیشه کرده که زوج
از عقد زوجه خود محروم مانده هیچ مهرا فرستانند بشرط غبطه اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا بِمَا تَعْمَلُونَ
بانچه میکنید از فضل و احسان بَصِیرٌ بینا است و تفضل و احسان شمارا ضایع نخواهد
کرد چون حق تعالی ترغیب بندگان کرد بر اطاعه احکام شریعه بعد از ان تخصیص صلوات فرمود
از ان بمحافظة بران زیرا که اعظم طاعاتست و باید جهة شکر گذاری بر بیان احکام طلاق امر بصلوة
کرده میفرماید که حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ مواظبه کنید بر نمازهای فریضه و ادای ان نمائید در وقتهای
ان با ملاحظه حدود و شرایط ان وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰی و مداومت کنید خصوصا نماز میانه که متوسط
میان پنج نماز شبانروزی یا نمازیرا که مزیه فضل داده شده بباقی نمازهای پنجگانه اکثر اصحاب ما
برانند که مراد نماز ظهر است که در اول وقت و در میان دو نماز است که در اول شب و حفتن
در طرف دیگر قصر راه ندارد یعنی نماز صبح و شام و نزد بعضی دیگر مراد نماز بامدادست که میان سیاهی شب

ور وشنائی روز گذارده میشود وَقُومُوا و دیگر امر میفرماید که بایستید لِلّٰهِ برای خدا محض اخلاص
قَانِتِینَ در حالتی که فرمان بردار او باشید از ابی جعفر و ابی عبداللّٰه علیهما السلم مرویست
که مراد بایه قنوتست در نماز یا دفع بدین و بعد از امر بمحافظت نماز بیان کیفیت نماز خوف
میکند بقوله فَاِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید از دشمن حرب کننده و یا از سبع ضرر رساننده یا از
حشرات ازار کننده و امثال ان فَرِجَالًا پس نماز گذارید هر حالتی که پیادگان باشید در رفتن اَوْ
رُکْبَانًا یا سواران و بر قدر امکان ملاحظه شرایط و افعال ان بکنید فَاِذَا اَمِنْتُمْ پس چون
ایمن شوید و خوف زایل گردد فَاذْکُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید یعنی نماز گذارید با جمیع شرایط و ادا
کَمَا عَلَّمَکُمْ همچنانکه در اموخت شمارا مَا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ انچه نبودید که از ان دانید بخودی خود
از اداب و احکام نماز و کیفیت ان در حالت امن و خوف اورده اند که رسم عرب چنان بود که
زنان شوهرمرده یکسال عده میداشتند و جامهای پوشیده زینت بر خود میکردند و اگر شهری بودندی
در همان خانه با اولیای شوهر بسر میبردند یا اولیای زن در همان منزل خانه جهة او بنا کردندی و اگر
صحرانشین بودندی از پلاس خانه جدا گانه برای ایشان ساختندی و یکسال از ان خانه بیرون نیامدندی
و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بیرون آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت
بمدینه آمد حکم بن حارث طائفی که با انحضرت بمدینه هجرت کرده بود در گذشت و او زنی و پسری و مادری
و پدری داشت حضرت ترکه او را بپسر داد و پدر و مادر و زن را بعضی تعیین فرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه
نفقه بوی رسانند در این محل این ایة نازل شد که وَالَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ و انانکه وفات کنند از شما
وَیَذَرُونَ اَزْوَاجًا و بگذارند زنانرا وَصِیَّةً فرض شده بر ایشان وصیت و حفظ نصب خوانند
یعنی انکه وصیت کنید وصیت کردنی لِاَزْوَاجِهِمْ برای زنان خود مَتَاعًا متعه دادن را نفقه
و کسوه و مسکن او تا که اِلَی الْحَوْلِ تا یکسال غَیْرَ اِخْرَاجٍ نه بیرون کردن ایشان از مساکن مقرر خود
شان این حکم در اول اسلام بوده و بعد از ان بایه اربعة اشهر و عشرا منسوخ شد فَاِنْ خَرَجْنَ
پس اگر بیرون روند از منزل شوهران بعد از یکسال فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ پس گناهی نیست بر شما ای اولیای
شوهران یا ای حکام شرع فِیمَا فَعَلْنَ در انچه کنند ان زنان فِی اَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از

زینت و طلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از انچه موافق شرع باشد یعنی طلب شوهر و زینت
بعد از انقضای عده وَاللّٰهُ عَزِیزٌ و خدای غالب است انتقام کشنده از هر که مخالفت حکم او کند حَکِیمٌ
صواب کارست در انچه فرماید از مصالح مرویست که چون حق تعالی ایة متعه فرستاد یعنی مردمان بکار
انکه متعه دادن سنت باشد نه واجب ترک ان میکردند بجهة تاکید حکم متعه گزاران فرمود وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و
زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشید و فرض مهر نکرده مَتَاعٌ متعه ایست که بان برخوردار شوید
بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکوی که ان ملاحظه احوال ثلث است از غنا و فقر و توسط حَقًّا واجب کرد
دانید حق تعالی این حکم را واجب کردانیدنی عَلَی الْمُتَّقِینَ بر پرهیزکاران از شرک یعنی بر همه مسلمانان
کَذٰلِکَ همچنانکه احکام طلاق و عده را بیان کرد یُبَیِّنُ اللّٰهُ روشن میکرداند خدای
لَکُمْ برای شما اٰیَاتِهِ دلایل و احکام خودرا که در معاش لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ شاید که
شما عقول خودرا کار فرمائید در تفکر در ان و قبول ان نمائید و چون حق تعالی در این ایه
فرمود که یبین ایة الناس در عقب ان بیان ایتی از ایات خود میفرماید بقوله اَلَمْ تَرَ ایا ندیده
ای بیننده و بنظر تعجب نگاه نمیکنی اِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا بحال انکه بیرون رفتند مِنْ دِیَارِهِمْ
از منزلها و سرایهای خود وَهُمْ اُلُوفٌ در حالتی که ایشان چندین هزار بودند حَذَرَ الْمَوْتِ
بجهة احتراز کردن از مرگ و اینها اهل داوردان بودند و این قریه ایست از حوالی واسط که بجهة انکه
طاعون در میان ایشان واقع شده بود اکثر ایشان جلای وطن کردند و انها که از دیار خود بیرون رفتند
سلامت ماندند یکی از ایشان فوت نشد و انها که در شهر ماندند اغلب ایشان بمردند چون طاعون
بر طرف شد انها که جلای وطن کرده بودند بیامدند و در دیار خود ساکن گشتند و همه اتفاق کردند که اگر بعد
ازین طاعون عود کند جملگی از شهر بیرون روند تا اسیبی بایشان نرسد سال دیگر طاعون عود کرده همه اهل
آن دیه که بقول اشهر از ابن عباس چهل هزار بودند از ان دیه بیرون رفتند بجهة حذر کردن از موت
و ابجان بیرون رفتند تا در وادی که در میان دو کوه بود فرود امدند فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ پس گفت مر ایشانرا
خدای یعنی فرشته بامر خدا ایشانرا گفت مُوتُوا بمیرید پس همه بمردند با چهارپایان خود بجهة
شامه معصیت و چون مدتی برین بگذشت همه گوشت و پوست ایشان خاک شد و از ایشان جز

استخوانی نبود ثُمَّ أَحْيَاهُمْ بعد از آن زنده گردانید حق تعالی ایشان را در وقتی که حزقیل بن بوزی
که خلیفه سیم موسی بود با قوم خود بر آن موضع گذرد و آن تودهای استخوانها را بدید توقف فرموده در ایشان
تفکر میکرد حق تعالی بوی وحی کرد که ای حزقیل بخواهی که آیتی بتو نمایم که مرده را چگونه زنده میکنم
گفت نعم یا رب خطاب آمد که فلان کلمه بگوی تا ایشان را زنده گردانم حزقیل چون آن را بگفت
استخوانها از یکدیگر جدا شده گوشت و پوست بر آنها ظاهر شده همه زنده شده بر خواستند و میگفتند
سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا انت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ مر آینه خداوند تفضل
و رحمت عَلَى النَّاسِ بر همه مردمان چه این مردها را زنده میگرداند تا از آن اعتبار کنند
یقین شوند بر حشر اجساد در روز معاد و این خبر را بر نسیان فوائد ادراک آن عبرت گیرند و بخیر
بگروند وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان چنانکه باید لَا يَشْكُرُونَ
شکر آلهی نمیکنند و بدان عمل نمیکنند و فایده این قصه دلیر گردانیدن مسلمانانست بر جهاد و ترغیب ایشان
بران و توکل کردن بر قضای آلهی و لهذا در عقب این امر قتال کرده میفرماید که وَقَاتِلُوا کارزار
کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای برای آشکارا کردن دین اسلام بدون بددلی و ترس از
مرگ چه فرار از موت فایده نمیدهد چنانکه معلوم شد پس دل قوی جهاد کنید در راه او سبحانه وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی سَمِيعٌ شنواست قول کسانی را که بقدر تأنی نا پسندیده از جهاد
باز می ایستند عَلِيمٌ داناست به نیت مخلفان از جهاد و سابقان بان همه را بر وفق
نیات جزا و سزا خواهد داد و بعد از امر بجهاد که از اعمال بدنیست ترغیب بندگان میکند
باعمال مالیه بقول مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ کیست آنکسی که بخلوص نیت قرض دهد خدای را
یعنی بندگان در مانده را قرض دهد بقصد ثواب از خدا قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی در وقت
طلب قرض ازو عذر نگوید و منت ننهد و طمع زیادتی عوض نکند در حدیث ثابت گشته که در
بهشت نوشته است که ثواب قرض دادن هیجده است و ثواب صدقه دادن ده فَيُضَاعِفَهُ
پس مضاعف گرداند خدای و زیاده بر زیاده سازد اجر آنرا لَهُ برای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً زیادتی
بسیار نزد بعضی مراد بقرض صدقه است در راه خدای تعالی آنرا قرض گفته چنانکه قرض را عوض لازم است

ثواب صدقه نیز بر خدا لازمست که بصدقه دهنده رساند وَاللَّهُ يَقْبِضُ و خدای تعالی تنگ میکند روزی را
بر بعضی بر وفق حکمت وَيَبْسُطُ و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی بر وفق مصلحت وَإِلَيْهِ و بسوی
حق تعالی یعنی بپاداش او تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت
رسالت فرمود که حضرت حق تعالی روز قیامت با بعضی بندگان گوید که ای بنده من از تو طعام خواستم
ندادی و از تو ثواب طلبیدم امتناع کردی و از تو جامه طلب کردم ندادی بنده گوید بار خدایا
کی بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه من از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه
خواست ندادی او را از آن محروم گردانیدی قسم بجلال خودم که امروز فضل خود از تو باز گیرم چنانکه
تو ازو باز گرفتی پس حق تعالی بدین سبیل راند خود گفته تا معلوم شود که هرچه بر درویش داده امانت که باو
سبحانه داده اند و در روایتست که حق تعالی خطاب کرد به داود علیه السلام که ای داود اگر درویش در خانه
خود بیابی چه میکنی داود گفت بار خدایا مرا طاقت جواب تو نیست فرمود که درویشان نایب من
هستند پس هرچه در حق من خواهی کرد درباره ایشان بجای آر و در حدیث صحیح مرویست که امام زین العابدین
صلوات الله علیه دست خود را نزد صدقه دادن می بوسید این را از وی پرسیدند فرمود دست صدقه دهنده
واقع میشود در دست خدا پیش از آنکه در دست سایل واقع شود از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
مرویست که هرکه چیزی بقرض به برادر مومن دهد حق تعالی بوزن هر درمی بوزن کوه احد و طور سینا در
نامه اعمال او نویسد و بعد از آنکه چون حق تعالی ذکر جهاد فرمود و بیان اجر عمده معاونت از قرض
صدقه در عقب آن بیان قصه میکند که مشهورست میان بنی اسرائیل و متضمن تخویف از ترک جهاد
و مستلزم جد و جهد کردن درین باب و تعلل و اهمال ناکردن در آن میفرماید أَلَمْ تَرَ آیا نمیدانی
بیننده یعنی دیدی و دانستی و علم تو منتهی شد إِلَى الْمَلَإِ بجمعی از اشراف رای و تدبیر مِنْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى پس از وفات موسی إِذْ قَالُوا در وقتی
که گفتند لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبر خود را و آن یوشع بن نون بود و بقول اصح اشموئیل که حق تعالی او را
بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و بر هر تقریر گفتند باو که بحکم خدای ابْعَثْ لَنَا برانگیز
از برای ما یعنی تعیین کن برای ما مَلِكًا پادشاهی را تا باعانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ

خدای با جالوت که پادشاهی بغایت ظالم و کافر است و قوم او در نهایت ظلم و کفر بودند و ما را از دیار و اولاد بیرون ساخته
قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ آیا هیچ شاید و متوقع باشد از شما إِنْ كُتِبَ اگر فرض کرده
شود عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار بر دشمن دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه کارزار نکنید قَالُوا گفتند
در جواب او که وَمَا لَنَا و چیست مارا یعنی چه عرضی باشد مارا أَلَّا نُقَاتِلَ آنکه مقاتله نکنیم
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از مساکن
خود وَأَبْنَائِنَا و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساخته اند و از ایشان چه جالوت و اعوان او بر آن
ملک و رؤسای ایشان را چهار صد و چهل تن گرفته بودند و چنین کرده را از منازل ایشان بیرون کرده
از نخبه بنی اسرائیل در حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آنهنگام که نوشته شد و فرض گشت
عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با دشمنان دین تَوَلَّوْا بر گشتند و فرمان نبردند إِلَّا قَلِيلًا
مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده بودند بعدد اهل بدر وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِالظَّالِمِينَ بستمکاران که از جهاد تخلف کردند و چون اشموئیل بر ایشان حجت گرفت از خدای تعالی
درخواست نمود که پادشاهی بر ایشان تعیین فرماید حق تعالی ظرفی پر از روغن و عصای بوی فرستاد و فرمود
که هرکه بمنزل تو آید و این روغن در ظرف بجوش در آید و این عصا با قامت او برابر باشد وی پادشاه ایشان
باشد اشموئیل این سخن را بقوم رسانید و هر یک از بزرگان بنی اسرائیل بخانه او تردد آغاز کردند و از ایشان
هیچکس روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان برابر نشد تا روزی مردی سقا یا دباغ که شاول
نام داشت و بواسطه درازی قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل در آمد فی الحال روغن بجوش در آمد
و عصا بقد او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر ایشان را یعنی بنی اسرائیل نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان یعنی شموئیل
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق که برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را
بپادشاهی فرمان فرما و او از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بود قَالُوا گفتند در جواب شموئیل که أَنَّى
يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ چگونه باشد و از کجا سزاوار بود مر طالوت را پادشاهی کردن عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ
و حال آنکه ما سزاوارتریم بِالْمُلْكِ بپادشاهی که از سبط یهودا ایم و پادشاهی از او بوراثه داریم و صاحب ثروه
و جاهیم پس ما سزاوارتر باشیم به پادشاهی از طالوت که از سبط ابن یامین است و در آن سبط نبوت و نه مملکت

و با وجود این مردی سقاست و یا خربنده وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً و داده نشده است سعه بسیاری
و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی با آنکه وارث ملک نیست و صاحب ملک و خزاین و مال نیست
تا بجهة تجهیز لشکر تسخیر مملکت کند قَالَ گفت اشموئیل که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید
طالوت را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی و بسیاری فِي
الْعِلْمِ در دانش که سیاست و تدبیر مملکت داری و حفظ عدالت بیان وجه آنست و گویند
مراد بعلم دانستن آداب حربست وَالْجِسْمِ و دیگر بیفزود او را در تن یعنی هیکل او را در کیفیت و کمیت
با حسن وجهی پاراست چه طالوت مردی تناور و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلند
تر بود وَاللَّهُ و خدای که مالک الملک است يُؤْتِي مُلْكَهُ میدهد ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
و میداند که او را صلاحیت ملک داری هست وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است در دادن
زمام اختیار بقبضه اقتدار هرکه خواهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسی که او را برگزیند القصه
چون بنی اسرائیل این کلام شنیدند بار دیگر چنانچه داب ایشان بود از جهت الحاح در آمده گفتند طالوت را
علامتی باید تا دلهای ما بفرمان برداری و هواداری او رغبتی پدید آید اشموئیل از خدا درخواست حق تعالی
وی را از علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ
مُلْكِهِ بدرستی که نشانهای پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست که بیاید تابوت
و آن صندوقی بود صورتهای همه انبیا از آدم تا خاتم در آنجا نقش کرده و آن تابوت از چوب
شمشاد بود بطلا زینت داده سه گز طول آن بود و دو گز عرض آن فِيهِ سَكِينَةٌ در آنجا
سکینه ایست و آرامشی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در آنجا باشد
و گویند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون شعله افروخته که کسی را قوت دیدن آن
نبود و از امیرالمومنین علی صلوات الله علیه منقولست که روی او مشابه روی آدم بود و دو بال داشت بوقت
کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشان را متفرق
ساختی و بنی اسرائیل همیشه این تابوت را در پیش صف لشکر میداشتندی و بجهة این خاطر ایشان مطمئن بودی
در کارزار و لهذا اشموئیل گفت که در تابوت طمانینه و آرامیدن قلبست وَبَقِيَّةٌ و چیزی باقی مانده

مِمَّا از انچه بگذاشته است از آلِ مُوسىٰ وآلِ هٰرُونَ اولاد موسی وهرون مراد انبیای بنی اسرائیلند
که ابنای عم موسی بودند وانچه از ایشان دران تابوت مانده بود نعلین وعصا وجامهای موسی بود وعمامهٔ
هرون وپارهٔ ترنجبین که در تیه ریختگان می بارید وریزهای الواح وقوم جالوت این تابوت از بنی اسرائیل
گرفته بودند وبه بلاد خود برده ودر هر موضع که وا نهادندی افتی به اهل ان موضع رسیدی [illegible]
کردند حق تعالی فرمود که علامت پادشاهی طالوت انست که تَحْمِلُهُ الْمَلٰٓئِکَةُ بردارند فرشتگان
تابوت را از بلاد جالوت ونزد شما ارند وگویند حق تعالی انرا بعد از موسی باسمان برد وبعد از ان بجهة
علامة پادشاهی طالوت فرشتگان امر کرد تا از زمین اوردند ودر حین نزول بنی اسرائیل بدو
منکر ببینند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لَاٰیَةً لَّکُمْ هراینه حجتست شما را
بر صدق پیغمبر در پادشاهی طالوت اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید باور دارندگان القصه بنی اسرائیل
بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را اطاعت کردند وبهیه مقاتله جالوت کرده همراه از شهر ایلیا بیرون امدند
وایشان بقول اشهر هشتاد هزار جوان باقوت بودند وباشوکت تمام متوجه حرب جالوت شدند وهوا
بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوْتُ باز اشموئیل با الهام ربانی که ای قوم اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِیْکُمْ
بدرستی که خدای تعالی ازماینده شماست یعنی با شما معامله ازمایندگان خواهد کرد درین هوای گرم
بِنَهَرٍ بجوی از اب که میان اردن وفلسطین ظاهر شود تا مومن مطیع ومنافق عاصی را امتحان
نماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هرکه بیاشامد ازین جوی فَلَیْسَ مِنِّیْ پس نیست از من یعنی بر مذهب
من واز اتباع من نیست وَمَنْ لَّمْ یَطْعَمْهُ وهرکه نچشد ازان فَاِنَّهٗ مِنِّیْ پس بدرستی که او از منست
یعنی پیروی انست که ان اب را نچشد اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر کسی که بردارد غُرْفَةً بِیَدِهٖ
یک کف اب بدست خود واورده اند که حق تعالی بقدرت کامله خود جوی اب در راه ایشان پیدا اورد
چون لشکر دران هوای گرم با تشنگی غالب بران جوی رسیدند فَشَرِبُوْا مِنْهُ پس بیاشامیدند ازان جوی
زیاده از کف دست اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد وسیزده بودند وروایتی چهار هزار بیک
کف اب اکتفا کردند وهمه ازان سیراب شدند ومطهرهای ایشان از بقیه ای که در کف ایشان مانده بود
پر شد وانکه زیاده از کف اشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت وتشنگی بر ایشان غالب شد هرچند اب بیشتر

بِالْجُنُوْدِ وَقَالَ
[illegible] طالوت

خوردند

خوردند تشنه تر گشتند وبر کنار جوی ماندند از لشکریان باز ماندند وشرف فتح ونصرت در نیافتند فَلَمَّا
جَاوَزَهٗ پس انهنگام که بگذشت از ان جوی هُوَ طَالُوْتُ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا واکسانی که ایمان
اورده بودند وقول او را تصدیق کرده مَعَهٗ با وی یعنی باتفاق او از اب بگذشتند قَالُوْا گفتند
بایکدیگر بعد از مشاهده کثرت وقوت دشمن لَا طَاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ نیست ما را توانایی امروز
بِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ بجالوت ولشکریان او واز بعضی علمای تاریخ مرویست که از ان لشکر هشتاد
شش هزار از جوی بگذشتند وچهار هزار که گذشته چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار وسیصد
هشتاد وهفت کس از ایشان ترسان وبددل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِیْنَ
یَظُنُّوْنَ گفتند انانکه متیقن بودند وبیقین میدانستند اَنَّهُمْ مُّلٰقُوا اللّٰهِ انکه ایشان ملاقات
کننده اند رسنده اند بجزای خدای که ثوابات عظیم است واین جماعت سیصد وسیزده تن بودند از لشکریان
طالوت که از روی تیقن وخلوص اعتقاد گفتند کَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِیْلَةٍ بسیاری از گروه اندک از مومنان
غَلَبَتْ غالب شده اند فِئَةً کَثِیْرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر وعدوان بِاِذْنِ اللّٰهِ بعون ونصرت
ومددکاری خدای تعالی وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ وخدای با صبرکنندگانست بتوفیق وقوت وَلَمَّا
بَرَزُوْا وانهنگام که مومنان صادق الاخلاص ظاهر شدند ولشکریان وصف کارزار راست کردند
لِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ برای جالوت ولشکریان وَقَالُوْا گفتند ازروی نیاز که رَبَّنَا ای پروردگار ما
اَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبایی را یعنی صبر بسیار وشکیبایی بیشمار بر دلهای ما ریزان
گردان وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا ونگاه دار وثابت دار بتوفیق خود قدمهای ما را در میدان حرب
وَانْصُرْنَا ویاری ده ما را عَلَی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوْهُمْ پس درهم
شکستند کافران را بِاِذْنِ اللّٰهِ بفرمان خدا یعنی باعانت وتوفیق او وَقَتَلَ دَاوٗدُ
جَالُوْتَ وبکشت داود بن ایشا جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زده خود در سرش
شکسته شد ومغز سرش پریشان شد ولشکر او تار ومار گشتند وجالوت از اولاد عملیق
بن عاد بود مردی عظیم الجثه وشدید الشوکة [illegible] پوشنه که اسلحه که در بر او بود هزار رطل [illegible]
بود وخودی که بر سر داشت سیصد رطل بود القصه لشکر اسلام استیلای تمام یافتند وبر کفار منصور گشت

شدند وطالوت چون شجاعت ودلاوری داود را دید دختر خود را بوی داد وانگشتری مملکت داری
در انگشت او کرد واو را بر تخت خود نشاند ووی طریقه عدل مرعی داشته همه مردمان مطیع او شدند
وَاٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْکَ وداد خدای پادشاهی وَالْحِکْمَةَ وپیغمبری بازبرو وَعَلَّمَهٗ ویاموزانید
او را مِمَّا یَشَآءُ از انچه خواست وان علمیست که پیغمبر از ان کار راید یعنی علم شریعت ویا علم
زره گریست که بی اعانت اتش از اهن ساخت ویا دانستن زبان مرغان وسایر حیوانات
یا علم الحان واصوات وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ واگر نه انکه بازداشتن خدای بودی مردمان را
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر دفع کافران نکردی بسبب جهاد مجاهدان با ایشان
لَفَسَدَتِ الْاَرْضُ هراینه تباه شدی زمین بظلم کفر وغالب شدن کفار بر اهل اسلام وَلٰکِنَّ اللّٰهَ
ولیکن خدای ذُوْ فَضْلٍ خداوند فضل ورحمت عَلَی الْعٰلَمِیْنَ بر عالمیان از مومنان در دنیا واخرت
تِلْکَ این قصهای مذکوره اٰیٰتُ اللّٰهِ نشانهای قدرت خداوندست نَتْلُوْهَا عَلَیْکَ میخوانیم
از ان بر تو یعنی جبرئیل از فرمان ما بر تو میخواند بِالْحَقِّ براستی ودرستی ومطابق واقع که ارباب تواریخ
اصلا دران شکی وشبهه ندارند وَاِنَّکَ وبدرستی که تو لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ هراینه از فرستادگانی
بهمه خلقان تِلْکَ الرُّسُلُ از جماعت پیغمبران که قصهای ایشان گذشت فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ افزونی
دادیم برخی ایشان را بمرتبه خاص وزیادتی فضایل عَلٰی بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان که در فضل بمرتبه
ایشان نرسیده بودند واگرچه همه در نبوة مساوی یکدیگر بودند تفضیل بکند بقول مِنْهُمْ بعضی از
پیغمبران مَّنْ کَلَّمَ اللّٰهُ کسی بود که سخن گفت خدای با او مانند داود وموسی ومحمد صلی الله علیه وعلیهم
وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ وبرداشت برخی را از ایشان دَرَجٰتٍ به پایهای بلند ومرتبهای ارجمند
وباتفاق مراد حضرت سید عالم است صلی الله علیه واله که بخصوصیت بدعوت عام [illegible]
ومعجزات منتظم وایات متعاقب وفضایل علیه وعلیه وَاٰتَیْنَا ودادیم ما عِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ
عیسی را که پسر مریم است الْبَیِّنٰتِ معجزهای روشن ونشانهای هویدا چون شفا دادن کور مادر زاد وزنده
کردن مردگان وامثال ان وَاَیَّدْنٰهُ وقوت دادیم او را بِرُوْحِ الْقُدُسِ بروح پاکیزه
که جبرئیل بود ببید وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ واگر خواستی خدای هدایت همه مردمان را باکراه واجبار

ما

مَا اقْتَتَلَ الَّذِیْنَ اختلاف نکردندی انانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِّنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ
الْبَیِّنٰتُ از پس انکه امد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران وَلٰکِنِ اخْتَلَفُوْا
ولیکن اختلاف کردند بروجه اختیار وبعضی توفیق براه راست رفتند وجمعی بعناد در گمراهی
ماندند کما قال الله فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَّنْ اٰمَنَ کسی بود که بگروید وبر دین اسلام
ثبات ورزید وَمِنْهُمْ مَّنْ کَفَرَ واز ایشان کسی بود که نگروید واز دین حق اعراض کرد
این کنایه است از یهود ونصاری که بعد از موسی وعیسی از راه راست بگردیدند وَلَوْ شَآءَ
اللّٰهُ واگر خواستی که ایشان را ملجا سازد مَا اقْتَتَلُوْا اختلاف نکردندی وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن
خدای یَفْعَلُ مَا یُرِیْدُ میکند انچه را که میخواهد از مقتضیات حکمت ومصلحت که ان دم
اختیار است در قبضه اقتدار شد که ان ملجا نگردانیدن ایشان با یمان چه این منافی حکمت است
وفعل حق تعالی محض حکمت وعین مصلحت است واز نتیجه ایشان را بزور واکراه با یمان نداشت بلکه ایشان را
اختیار داد در رفتن راه حق وباطل بعد از انکه وعید فرموده بود در عمل باطل ووعده داده بود بر راه راست
رفتن یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که ایمان اورده اید اَنْفِقُوْا انفاق کنید ونفقه کنید ومستحقان سازید
از زکوه وخمس وانفاق اهل عیال وقضای دین دیگران مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از انکه
بیاید یَوْمٌ روزی که از هول وهیبت ان لَّا بَیْعٌ فِیْهِ وبیع وفروخت نباشد در ان
تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ ونه دوستی تا کسی کسی را اجابت کند وَّلَا شَفَاعَةٌ
ونه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْکٰفِرُوْنَ وناگرویدگان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند
ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق وچون حق ذکر احکام فرمود واختلاف ایشان با یکدیگر
در توحید وغیران در عقب ان ذکر وحدانیت خود که اصل اسلامست فرمود اَللّٰهُ خدای
پرستش لَآ اِلٰهَ هیچ خدای نیست در وجود وحقیقت اِلَّا هُوَ که استحقاق عبادت وی را
ثابت اَلْحَیُّ زنده است بحیوة ابدی که حیوة همه اشیا بدوست اَلْقَیُّوْمُ زنده است
~~بحیوة ابدی که حیوة همه اشیا بدوست~~ اَلْقَیُّوْمُ پاینده بروجه دوام وبقا در ذات وصفات
وقایم بتدبیر وحفظ مخلوقات این هر دو اسم بهترین نامهای خداست ولهذا در روایت صحیح ثابت

مِمَّا رَزَقْنٰکُمْ از انچه روزی کردیم شما را [illegible]

شده که بیشتر دعای رسول این بوده که یا حَیُّ یا قَیُّومُ و ابو امامه نیز روایت کرده که مهتر و بهتر
نام خدا در سه سوره است یکی در سورهٔ البقره الله لا اله الا هو الحی القیوم دوم در آل عمران الله
لا اله الا هو الحی القیوم سیم در طه و عنت الوجوه للحی القیوم و در خبر است که این هر دو اسم
دفع جمیع ملامات لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ فرا نگیرد او را مقدمهٔ خواب وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که
باطل کنندهٔ حواس است مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که قوم موسی را گفتند که
خدای ترا خواب باشد موسی فرمود که بار خدایا تو گفتار این جماعت عالمی خطاب آمد که ای موسی من ترا
برین تنبیه کنم یکشبانه روز خواب بکن موسی مر الهی را تقدیم رسانید بعد از ان فرشته فرستاد
با دو شیشه که کفت خدای تعالی میفرماید که امشب این دو شیشه را در دست نگاه دار تا روز شود موسی
بحکم الهی ان دو شیشه را در دست نگاه داشت و خود را ضبط بکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب
بر و غلبه کرد و دستهایش بهم باز آمد شیشها بر یکدیگر خورد و بشکست فی الحال جبرئیل آمد و کفت
حق تعالی میفرماید که تو در خواب دو شیشه را نگه نمیتوانی داشت اگر من بخسبم آسمان و زمین را که
نگاه میدارد لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه
در زمینند همه در قبضهٔ قدرت او بند مَنْ ذَا الَّذِي کیست که او يَشْفَعُ درخواست کند
از انبیا و ملایکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزد او گناه کاری را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازه
شفاعت دهد مرویست که مشرکان میگفتند که بتان شفاعت کنند کان ما خواهند بود حق تعالی بکرد
رد ایشان فرمود که هیچکس شفاعت نکند مگر باذن او سبحانه يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
آنچه پیش اهل آسمان و زمینست از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه در پس ایشانست خواهد
بود از کارهای آن جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند او بر کمال بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از
معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر آنچه او خواهد که بدان عالم شوند و بدانند وَسِعَ فرا رسیده
كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش است و گویند مراد بکرسی علم است یعنی فرا گرفته است علم او السَّمٰوَاتِ
همه آسمانها و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمینست و آنچه در وست و قول او از ائمه جعفر و ابی عبدالله
علیهما السلام مرویست و از عطا نقلست که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت همه آسمان و زمین نسبت بکرسی باشند

حلقه در بیابان وَلَا يَئُودُهُ و در رنج نیفکند و بر وی گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان
و زمین وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از حد و همتا متعالی از امثال و اشباه الْعَظِيمُ
بزرگتر از اندیشه فهمها و در نهایت بزرگواری و چون آیه شریف مشتملست بر اصول اسلام از
توحید و عدل و علم و قدرت و حیوة و اراده و غیر ان از نجمه فضایل بسیار و خواص بیشمار در و
مندرج است و مثوبات کثیره بر تلاوت ان مترتب و بیان بر وجه تفصیل این در منهج الصادقین
مذکورست و درین مختصر ترجمه حدیثی چند درباب مثوبات و خواص ان اکتفا بر ود و از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله منقولست که هر که دو آیه بخواند در وقت شبانگاه حق تعالی او را از جمیع بلاها و افتها نگهدارد و ان
تا وقتی که صبح طلوع کند و اگر در بامداد بخواند او را از همه آفات و بلاها نگهدارد تا بوقت شبانگاه
و دو آیه یکی آیة الکرسیست و دیگری اول حم مومن تا الیه المصیر و نیز فرموده که آیة الکرسی را در هیچ جا نخوانند
مگر که شیاطین تا سی روز از ان خانه دور شوند تا چهل روز سحر هیچ ساحری با اهل انجا اثر نکند بعد از ان
با امیر المومنین علی علیه السلام کرد و فرمود ای علی تعلیم ده این آیه را بفرزندان خود و بیاموز از اهل خود و همسایهای
خود که حق تعالی هیچ آیتی بزرگوارتر از این آیه فرو نفرستاده و نیز فرموده که عظیم ترآیتی که در کلام مجید واقع
شده آیة الکرسیست هر که از افادت کند حق تعالی دو فرشته بوی فرستد تا عملهای نیکوی او در
نامه بنویسند و عملهای بد او را محو میکنند تا روز دیگر از ان ساعت که آیة الکرسی خوانده هر که در عقب
فریضه از ا بخواند منع نکند او را از دخول بهشت مگر موت یعنی بعد از مرگ فی الحال به بهشت رود و هر که در
محل رفتن بجامهٔ خواب آیة الکرسی بخواند حق تعالی او را از همه آفتها و بلاها ایمن گرداند و همچنین همسایه او را
و همسایهٔ همسایه او را از بلاها ایمن سازد و نیز فرموده که بهترین سورهای قرآن البقره است و بهترین
ابتها سورهٔ البقره آیة الکرسی است و جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه هفت آسمان دریده شود و بهم متصل نشود تا آنکه حق تعالی بلطف
و رحمت خود در خواننده او نظر فرماید و گناهان او را بیامرزد بعد از ان فرشته را فرستد تا عملهای
نیک او را بنویسد و کردارهای بد او را محو کند تا روز دیگر بهمین ساعت که آیة الکرسی خوانده باشد و هر مومنی
که آیة الکرسی بخواند و ثواب ان را باهل گورستان بخشد حق تعالی چهل نور را در قبر هر کدام از مشرق تا مغرب مرده

باشد داخل سازد و قبرهای ایشان را پر نور گرداند و قبور ایشان را فراخ و گشاده گرداند و از برای هر مومنی
که مرده درجهٔ بلند گرداند و برای خوانندهٔ ان ثواب شصت پیغمبر کرامت فرماید و بعدد هر حرفی از آیة الکرسی
فرشته را بیافریند که برای او تسبیح کنند تا روز قیامت و نیز فرموده که این عظیم ترین آیات قرآنست و او را
زبانیست که خدا را تسبیح و تقدیس میکند به نزدیک ساق عرش و نیز از ان حضرت منقولست که هر که آیة الکرسی
بخواند در عقب هر فریضه حق تعالی بذات خود متصدی قبض روح او شود چنان باشد که با پیغمبران خدا جهاد کرده
و در راه خدا شهید شده و عبدالله مسعود گفته که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آیة الکرسی عظیم شانست و هر که
خدای تعالی او بنده امام جعفر صادق علیه السلام از آبای کرام خود علیهم الصلوة و السلام روایت کرده که حضرت
امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلام فرموده که چون آیة الکرسی فرود آمد از گنج عرش و هر بتی که در شرق و غرب
بود بروی در افتاد و ابلیس بترسید و قوم خود را گفت که امشب حادثهٔ عظیم واقع شده من بروم و تا
مشرق و مغرب بگردم و ببینم چه حادثه واقع گشته پس در همه اطراف عالم می گشت تا بمدینه رسید مردی را گفت
گویی شب چه حادثه واقع گشته و کدام امر عظیم نازل گشته گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ما را خبر داد که
آیتی عظیم الشان که از گنجهای عرش خداست نزول یافته و از هیبت ان همه بتهای عالم بروی افتادند ابلیس
نزدیک قوم خود آمد خبر داد همه غمگین شدند و نیز از ان حضرت منقولست که هر که آیة الکرسی را بخواند در وقت
بیرون آمدن از خانه حق تعالی هفتاد هزار فرشته بفرستد تا برای او استغفار و دعا کنند و چون بخانه باز آید
و بخواند حق تعالی تنگدستی و نقر و درویشی از پیش او ببرد و نیز فرمود که در آیة الکرسی پنجاه کلمه است و در
هر کلمه پنجاه برکت و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که هر که چهار بار آیة الکرسی بخواند بعد از
هر فریضه از فقر و درویشی ایمن باشد و بخلایق محتاج نشود و حق تعالی از فضل و کرم خود مال بسیار بوی دهد
و روزی او فراخ گردد و از جایی دوری بوی رساند که در خیال او گذشته باشد و هر که در صبح و شام بخواند
از شر دزد و دوایی ایمن گردد و در امان حق باشد و از عذاب آتش محفوظ ماند و اسباب و امتعهٔ او از سوختن
ایمن گردد و از خواب پریشان دیدن و در خواب ترسیدن ایمن شود و از آفت جنبنده گان زمینی
چون مار و عقرب و غیر ان محفوظ باشد و از همه آفات و بلیات ایمن شود و جن و انس ضرر باو نتوانند
رسانید و اگر از ا نوشته در مزارع دفن کند از آفت و دزدی و نقصان محفوظ ماند و برکت عظیم در ان پدید آید

[illegible]

و اگر در دکان بنهد رواج و نفعش بسیار گردد و اگر در دکان و در خانه بنهد هرگز دزد در ان خانه
نرود و اگر از را بسیار خواند پیش از موت منزل خود را در بهشت ببیند عبدالله بن عوف روایت کند
شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شده و هول و هیبت در دلها نشسته و خلایق در صف ایستاده
ایستاده اند مرا با در دند و در موقف عرصات حاضر کردند و حساب کردند و مرا به بهشت بردند
چون به بهشت در آمدم قصرهای بلند و کوشکهای مزین بر من عرض کردند و حساب کردند و مرا به بهشت
بردند و چون به بهشت در آمدم قصرهای بلند و کوشکهای مزین بر من عرض کردند که از جمال و نیکوی ان
حیران بماندم و مرا گفتند در پای قصر بشمار چون آغاز شمردم پنجاه در بود پس گفتند خانهایش بشمار چون
شمردم صد و هشتاد و پنج خانه بود و مرا گفتند این همه از برای تست من از شادی ان از خواب بیدار شدم و
خدا را شکر کردم و بعد از صبح نزد محمد بن سیرین رفتم که در تعبیر خواب کامل بود و این خواب را با او گفتم
گفت که چنان می نماید که آیة الکرسی را بسیار خوانی گفتم بلی تو از کجا دانستی گفت از آنجا که آیة الکرسی پنجاه
کلمه است و صد و هشتاد و پنج حرف من چون این بشنیدم از حفظ و علم و مهارت او در تعبیر و علم قرآن
تعجب کردم پس مرا گفت ای عبدالله هر که آیة الکرسی بسیار خواند سکرات مرگ بروی آسان گردد و بیان
بواقی خواص این آیه حواله بکتب دیگرست و الله اعلم بالصواب آورده اند که مردی از انصار که او را
ابو الحصین گفتندی دو پسر داشت جمعی از اهل تجارت از شام بمدینه آمدند و پسران او را از دین نصرانی
ترغیب کردند و ترسا ساختند و با آن جماعه متوجه شام شدند ابو الحصین بعد از ین واقعه نزد
سید عالم صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله کسی از عقب ایشان بفرست و ایشان را باز گردان و بزور
با اسلام آید حق تعالی این آیه فرستاد که لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ هیچ اکراه و اجباری نیست در قبول
کردن دین اسلام یعنی باکراه یهود و نصاری و مجوس را اسلام نباید داشت قَدْ تَبَيَّنَ
الرُّشْدُ بدرستی که روشن شده است راه راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان
و حق از باطل متمیز است چه بدلیلهای روشن ثابت گشته که ایمان راه راست که موصلست بسعادت
ابدی و کفر گمراهی است که کشنده است بشقاوت سرمدی و چون این معنی بر هیچ پوشیده نیست پس هر کس
اختیار خود مبادرت خواهد کرد بایمان بجهت مطلب رسیدن بسعادت و نجات و احتیاج نخواهد داد

باکراه دالحاح کویند این ایة مخصوص بیت اهل کتاب بلکه عام است و منسوخ شده بایة جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم فمن یکفر بالطاغوت پس هر که کرود شیطان با بتان و هرچه از او پرستش میکنند جز از خدای چون اشجار
واحجار وحیوانات وملایکه و هر که کرود باینچه مخالف دین خداست ویؤمن بالله و کرود بخدای بدین
بتوحید او وتصدیق نماید رسولان فقد استمسك پس بتحقیق که چنگ درزده بالعروة الوثقی
به بندی و دستاویزی محکم لا انفصام لها که هیچ انقطاعی نیست از او مراد تمسک است بحق بنظر
نظر صحیح کران ایمانست و بقیه احکام ان یعنی همچنانکه کسی که بایمان تمسک جست بهاویه ضلالت نمی افتد
والله سمیع وخدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروة وثقی ایمان علیم داناست بنیت
خالص او الله ولی الذین امنوا خدای دوست ویار ویاور کسانیست که کرویده اند و حال
وی تصدیق کرده اند بجمیع اوامر ونواهی ازو و متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم که موصلت بجنات
نعیم یخرجهم بیرون می آورد ایشانرا بهدایة و توفیق من الظلمات از تاریکیهای کفر وضلالت
اتباع هوی ووساوس الی النور بروشنایی ایمان که هدایتست بایمان والذین کفروا و
انانکه حق را پوشیدند یعنی یهود و اصح جمیع کفارند اولیاؤهم الطاغوت دوستان ان
شیاطین اند و سایر اهل ضلال و اغوال یخرجونهم بیرون می ارند شیاطین یعنی میخواهند که کفار را
من النور از روشنی ایمان فطری الی الظلمات بسوی تاریکیهای کفر اولئك ان کافران با شیاطین
حزب اصحاب النار ملازمان اتش دوزخ اند هم فیها ایشان دران اتش خالدون
جاوید مانند کان اند بعد از ان بجهت تسلی خاطر خطیر حضرت نبوی صلی الله علیه وآله ذکر قصه ابراهیم و نمرود میفرماید
الم تر ایا ندیدی بروجه تعجب و نظر بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی انکسی که از روی عناد خاج
ابراهیم محاجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای یا در اثبات وحدانیت و در بو بیت
پروردکار او و این مجادله و حواده ان اتاه الله الملك بجهت غرور اوکه داده بود خدای او را بادشاهی
یعنی مغرور شدن او بپادشاهی و برا بر مجادله وخصومت داشت اذ قال ابرهیم در وقتی که گفت
اورا ربی الذی پروردکار من انکسیست که از روی قدرت یحیی زنده میکرداند واز عدم بوجود می آرد
ویمیت میمیراند واز منزل بقا بادیه فنا میبرد قال گفت نمرود در جواب او که انا احیی

من هم زنده می کنم بعفو از قتل وامیت ومیمیرانم بقتل پس زندانی که از جمله قتل بود طلبید واورا
ازاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را که بی کناه بود طلب کرد بقتل رسانید و گفت اینک زنده را
بمیرانیدم اعتقاد ان ملعون طاغی ان بود که زنده کردانیدن بعفوست و میرانیدن بقتل و نمیدانست
که میرانیدن و زنده کردانیدن فعل خداست که ان افریدن موت و حیاتست در بدن با بیدا است
اما بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم تجنی دوشن تر اشتغال نمود قال ابرهیم گفت ابراهیم
فان الله پس بدرستی که خدا یاتی بالشمس می اورد افتاب را هر روز من المشرق
از افق شرقی که محل طلوعست فات بها بیار تو او را من المغرب از جانب غربی که موضع غروب
دفعیست فبهت الذی کفر پس مبهوت کشت و حیران شد انکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت
او منقطع کشت و نتوانست که بار کلام ابراهیم سخن کوید والله لا یهدی وخدای راه ننماید
بطریق حجت اوردن القوم الظالمین کروه ستمکاران را او کالذی یا مانند دیدی بدیده بصیرت
مثل انکس را که مر علی قریة بکذشت بر دیهی مراد بان کس عزیر بن شرحیاست که توریة
حفظ داشت واز اکابر و اشراف بود و مراد بقریه بیت المقدس است که بخت النصر او را خراب
کرده بود وهی خاویة درحالتی که ان دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی
اول سقفهای افتاده بود و بعد از ان دیوارها بران واقع شده و این نهایه خرابیست و چون
عزیر دراز کوشی نشسته بانجا رسید و پاره انجیر در سله کرد و پاره عصیر همراه داشت و خرابی بیت
المقدس را دید و مردمانی از ان مشاهده کرد از روی تعجب نه بروجه انکار قال انی یحیی کفت چگونه ورچه
وجه زنده کرداند هذه الله ان دیه را خدای تعالی یعنی چگونه اهل انرا زنده سازد بعد موتها
پس از مردن اهل آن فاماته الله پس بمیرانید او را حق تعالی مائة عام صد سال و خر
او نیز بمرد یعنی تا مدت صد سال او را و خر او را جان مرده بکذاشت ثم بعثه بعد از ان زنده
کرد او را و خر او را بهمان صورت و شکل که اول بود و کویند که او را هنگام چاشت بمیرانید و در ان روز
که زنده شد هنوز افتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد چشم
بمالید قال گفت ان فرشته او را که اینجا کم لبثت چند وقتست که در اینجا درنگ کردی قال

کفت عزیر لبثت یوما درنگ کردیم اینجا دوزی و چون بنکریست هنوز افتاب بود گفت او بعض
یوم بلکه درنگ کرده ایم پاره از روز قال گفت ان فرشته نه چنانست که تو کمان برده بل لبثت
بلکه درنگ کرده اینجا مائة عام صد سال یعنی درین صد سال مرده بودی عزیز در نکریست واوضاع
انموضع را بر طرزی دیگر یافت تعجبا او زیاده شد دیگر باره ان فرشته او را گفت که فانظر پس نگاه
کن الی طعامك بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی وشرابك یعنی شیره انکور
که در جیک ریخته بودی لم یتسنه که هیچ متغیر نشده بهمان دم اورده والنظر الی حمارك
و دیگر در نکر بسوی دراز کوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزای ان متفرق کشته ولنجعلك
و ما این کار کردیم یعنی ترا و مرکوب ترا بعد از صد سال زنده کردانیدیم تا کردانیم ترا ایة نشانه
و عبرتی للناس برای مردمان که در حشر ابدان شک دارند وانظر الی العظام و نظر کن
بسوی استخوانهای دراز کوش خود تا ببینی بقدرت کامله کیف ننشزها چگونه از او بعضی بر بالای
بعضی مرکب بسازیم واز زمین برداشته بر بالای یکدیگر وصل میکنیم و بهم می نشانیم ثم نکسوها
پس بپوشانیم ان استخوانها را لحما کوشتی عزیر در ان استخوان مینکریست ندای شنید که ای کوشت
و پوست ریخته واجزای متفرق جمع شوید بقدرت کامله و باقی اجزای ان مجتمع شده صورت بدن
دراز کوش ظاهر کشت و جان بجنبید نفس در امد فی الحال زنده شد برجست و نعره زدن کرفت
فلما تبین له پس انهنکام که روشن شد عزیر را نشانهای قدرت حق تعالی در زنده کردن مردکان
بر طریق معاینه و از ابعینه مشاهده کرد قال کفت که اعلم میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته
بودم قبل ازین باستدلال و بیان ان الله علی کل شیء انکه خدای تعالی بر همه چیز از زنده کردن و
میرانیدن و غیر ان قدیر توانا است از ابن عباس مرویست که چون عزیر بر دراز کوش خود
بادیه خود مراجعت کرد دیوارها و خانهای انرا بر خلاف عادت دید پس بر سرای خود امد و در ان
کنیزکی که چون رفتن او بیست ساله بود و در حین معاودت او صد و بیست ساله شده بود و نابینا کشته
اواز داد و گفت کیست که در میزند وی جواب داد که این سرای عزیرست گفت ای وکریست
گفت ای مرد تو چکسی که عزیر را می شناسی با انکه صد سال شد که کم شده است و کسی نام او نمی برد گفت

ثم عزیر حق تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون مرا زنده کردانید بر هیئت و شکل و سالی که اول داشتم
گفت علامتی درین باب بمن نمای تا صدق قول تو بر من روشن کرده عزیر دعا کرد سر دو چشم او روشن
شد وی چون چشم بکشاد دید و صفات عزیر را بدید بشناخت و گفت گواهی میدهم که تو عزیری پس نزد
بنی اسرائیل امد ایشان را ازین صورت خبر داد ایشان تعجب کردند و بشناختند و علامتهای عزیر اندر
وی دیدند که صد و بیست ساله بود و پسر کشته عزیر حالی بود در میان مردم کتف او چون ستاره درخشان
گفت از این نمای بخبر جامه بر داشت وان حال را بان حال بدید جازم شد که پدر اوست بنی اسرائیل
که وقتی بخت النصر همه توریة را جمع کرده بسوخت و هیچ نسخه از ان نماند حق تعالی فرشته را فرستاد با طرفی
اب و عزیر گفت که این را بیاشام چون بیاشامید توریة تمام حفظ داشت او سحانه او را معجزه او
کردانیده و اکنون در میان ما یک توریة مانده است که یکی از پیران ما از بخت النصر پنهان کرده بود اگر تو
عزیری توریة را از ظهر قلب بخوان و ما از ان با این توریة مطابق سازیم اگر موافق باشد تو عزیری و چون
چنین کردند بیک حرف کم و زیاد نکشت پس همه دانستند که او عزیر است از امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام
مرویست که وقتی عزیر از میان قوم خود بیرون رفت پنجاه ساله بود و زن او حامله بود و چون حق تعالی
بعد از مردن او را زنده کردانید و باهل خود مراجعت کرد پسرش صد ساله بود و خودش پنجاه ساله و در کتب
اظهار قدرت کامله خود بر بعث و نشور میفرماید که واذ قال ابرهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام
که رب ارنی ای پروردکار من بنمای مرا بروجه مشاهده که بقدرت کامل خود کیف تحیی الموتی
چگونه زنده میکردانی مردکان را قال گفت خدای تعالی اولم تؤمن ایا تو ایمان نیاورده و تصدیق
نکرده باینکه من مرده را زنده میکنم و قادرم بر اعاده مردکان و حق تعالی با انکه عالم بود که ابراهیم مؤمن
است بایمان او در مقابل سوال او این کلام گفت تا بجواب او سامعان غرض او معلوم کنند و جواب
او این بود که قال بلی گفت اری ایمان دارم و بکمال قدرت تو کرویده ام ولکن ولیکن این سوال
کردم لیطمئن قلبی تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه یعنی عین الیقین با علم الیقین جمع شود و سبب
موجب مزید المکاشفات ذکر کرده قال گفت خدای که اگر مشاهده و معاینه این حال ارزو داری
فخذ پس فرا گیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان وان کبوتر بود و خروس و زاغ و طاوس

نَصْرِهُنَّ پس بپل ده وضم کن انها را اِلَیْکَ بسوی خود یعنی مرکب انها را بدست بگیر و در صورت
و شکل انها نیکو تامل کن و همه جراحات بینه مرکب را بنظر خود باز بین تا بعد از زنده شدن ایشان
بر تو مشتبه نگردد و بعد از ان انها را که پاره پاره کرده باشی مجتمع ساز اجزای ابدان انها را و سرهای
ایشان را بدست خود نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ بعد از ان وضع عَلٰی کُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که نزدیک تست
که برو توانی نهاد بدست خود نگاه دار مِنْهُنَّ از ان مرغان در هم کوفته و ممزوج ساخته
جُزْءًا پاره را ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا باذن خدای تعالی
زنده شده یَأْتِیْنَکَ بیایند بسوی او شتابند سَعْیًا شتافتنی در امدن یا بریدن وَاعْلَمْ و بدان
بروجه معاینه اَنَّ اللّٰهَ انکه خدای تعالی عَزِیْزٌ غالبست و عاجز نیست از انچه اراده کند حَکِیْمٌ
محکم کارست در مردم بیسار و القصه ابراهیم علیه السلام مرغان را بکشت و همه اجزای انها را پاره پاره کرد
و با یکدیگر بر آمیخت و کوبید در هاون کوفته و تقسیم ساخته بر چهار کوه یا هفت کوه نهاد و سرهای ایشان را
بدست گرفته اواز داد که ای کبوتر وای طاووس وای زاغ وای خروس بیایید بجانب سرهای خود
پس بفرمان خدا اجزای هر کس از ایشان جدا شده با یکدیگر پیوستند و تنهای ایشان درست شده در زمین
دویدن گرفت و اورده اند که ابراهیم بجهت امتحان سر مرغی بر تن مرغی دیگر مینهاد و تن ازو دور می شد
و چون بر بدن خود شان نهاد بهم پیوسته شدند و بنیاد دویدن کردند و چون حق تعالی در این ایات
ذکر توحید خود فرمود و بیان معجزات داله بر صدق انبیا و بعد از ان ترغیب بندگان فرمود در جهاد
بر جهاد با اهل شرک که منکر توحید و رسل بودند و فرمود که مَثَلُ الَّذِیْنَ مثل نفقه کردن کسانی که بی
غرض دنیوی یُنْفِقُوْنَ صرف مینمایند اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا
بر غازیان و مجاهدان دین و با همه ابواب خیر و این قول اکثر است و منقول از ابی عبد الله علیه السلام
که نفقه کردن این منفقان کَمَثَلِ حَبَّةٍ که مثل دانه ایست که افکنده شده باشد در زمین طیب
اَنْبَتَتْ برویانیدن دانه سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه را بنوعی که هفت شاخ از اصل او بر
اید و بر شاخی خوشه بود فِیْ کُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه از ان مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که کلی را
هفصد حاصل شده باشد وَاللّٰهُ یُضَاعِفُ و خدای زیاده میکرداند این هفصد را هفت صد را

لِمَنْ یَّشَاءُ برای هر که خواهد از نفقه کنندگان بفضل و رحمه بروجه حکمت و مصلحت خود وَاللّٰهُ وَا
سِعٌ و خدای بسیار بخشش است که یکی را بخصه و زیاده میدهد و تنگ نمی شود بر دانچه تفضل مینماید
عَلِیْمٌ داناست بنیات منفقان و قدر انفاق ایشان از ضحاک مرویست که درم یکی را ده تا بهفصد
میدهد و دیگری یکی را دو هزار و در خبر صحیح امده که روزی امیر المومنین صلوات الله علیه در حجره فاطمه علیها السلام
در آمد و او را یافت که حسن و حسین علیهما السلام را میخوابانید و ایشان از غایت گرسنگی نمیخفتند فاطمه گفت
یا ابن عم انها بجهه گرسنگی نمی خسبند سه روزست که طعام نخورده اند امیر المومنین علی علیه السلام از خانه بدر
آمد و نزد عبد الرحمن عوف رفته تا یکدینار قرض کند عبد الله کیسه که در و صد دینار سرخ بود بیرون اورد و گفت
این را برسم هبه و تصدق قبول فرما بدون عوض فرمود که والله که هرگز نستانم و قبول نکنم چه از پیغمبر خدا شنیدم
که فرموده است دست دهنده از دست گیرنده بهتر بود نمیخواهم که کسی را بر من دستی و منتی بود لکن
یکدینار قرض بمن ده که رسول فرمود که ثواب صدقه ده است و ثواب قرض هجده پس یکدینار ازو قرض کرد
و متوجه بازار شد تا از برای اولاد امجاد چیزی خرد مقداد اسود را دید که در بازار سرگشته گفت ای مقداد
در هوای چنین گرم چرا بیرون امده و چنین موضعی گشته گفت یا امیر چهار روزست که طعام نیافته و جود
می رفته و نزدیک بهلاکت رسیده ام و بیطاقت شده از منزل بیرون امدم تا باشد که چیزی بیابم
رمق شود بمن رسد امیر المومنین علی علیه السلام ان یکدینار باو داد و گفت تو از من سزاوارتری
چه ما سه روزست که طعام نیافته ایم و تو چهار روز مقداد از او بستند و امیر المومنین علی علیه السلام بمسجد
بیامد حق تعالی این ایه در شان او نازل ساخت که وَیُؤْثِرُوْنَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
یعنی با انکه خود در نهایت احتیاج و فاقه اند و غیر خود را بر خود اختیار میکنند و در روز دیگر امیر المومنین علی علیه السلام
بر در مسجد نشسته بود اعرابی بر ناقه نشسته نزد وی امد و کیسه بزرگ باو داد و گفت این را بستان که از ثواب
و فی الحال ناپیدا شد آنحضرت انرا برداشته نزد رسول امد و صورت واقعه بیان فرمود رسول گریست آنکیسه
در انجا هفصد دینار زر سرخ بود فرمود که یا علی ان اعرابی را شناختی گفت نه یا رسول الله فرمود او جبرئیل
بود حق تعالی او را امر کرد تا گنجی از گنجهای زمین برداشته بتو داد بعوض ان یکدینار که بمقداد دادی و این
عوض دنیا بود که بتو داد در اخرت بعوض ان حق تعالی نعمه بتو دهد که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده

و در خاطر مجلس نگذشته امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که صدقه اهل بیت عظیم جیبت قال مثل الذین
ینفقون الایه پس از انکه دیناری عبد الرحمن عوف داد و ما فی برای اهل البیت و فقرا و مهاجر و انصار
نفقه فرمود اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ انسانی که نفقه میکنند اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ
در جهات باب خیرات ثُمَّ لَا یُتْبِعُوْنَ پس از پی در نمی ارند مَا اَنْفَقُوْا انچیز را که نفقه کرده اند
و میکنند مَنًّا منتی یعنی در صدقه دادن منت بر کسی ننهند وَلَا اَذًی و نه ازاری یعنی درویش و فقیر
را نزد دادن صدقه نرنجانند بقول زشت و فعل قبیح مانند روی ترش کردن و اظهار کراهه کردن
لَهُمْ مر ایشان راست اَجْرُهُمْ مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان
وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و ترس نیست مر ایشان را از کم شدن مزد وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ
و نه ایشان که اندوه گین شوند از فوت ثواب مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و اله که منت نهنده در صدقه
حق تعالی با او صحبه سخن نکند و بنظر رحمه در و ننگرد و بیا مرزد و از جمله منت نهادن چشم داشتن شاد باش دادن
است از فقیر متصدق علیه و لهذا حضرت عزت در شان عالیشان حضرت امیر المومنین علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم صلوات الله و السلام در حینی که تصدق کردند بمسکین و یتیم و اسیر بسبیل حکایه از قول ایشان خبر میدهد
که لا نرید منکم جزاء و لا شکورا بعد از ان بجهه تاکید انمعنی میفرماید که قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ یعنی نیکو رد
درویش را یعنی رد درویش بقول جمیل وَمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن سایل عفو کردن
از الحاح و ابرام او خَیْرٌ بهترست مِنْ صَدَقَةٍ از صدقه که دادن ان سایل یَتْبَعُهَا از
پی در اید انرا اَذًی رنجی و ازاری از سرزنش و غیر ان زیرا که صاحبان صدقه محروم است از ثنای جمیل
در دنیا و از ثواب او در اخرت و قول معروف و عفو از سختی موجب ثنای نبوی و وافر او ذخیره است وَاللّٰهُ
غَنِیٌّ و خدای بی نیازست از صدقه انها که امیخته سازند بمنت و ازار حَلِیْمٌ برده بار که تعجیل
نکند در عقوبت منت نهنده و ازار رساننده در خبر است که امیر المومنین علی علیه السلام بخضر علیه السلام رسیدند
امیر المومنین خضر را گفت که سخنی از حکمه بگوی تا ما از تو یاد گیریم چه نیکوست شفقت و مرحمت توانگران بر در
ویشان بجهت رغبت در ثواب خدای امیر المومنین گفت و انی نیکوتر از این چه باشد گفت نه فرمود که
نیکوتر از این تکبر درویشانست بر توانگران بجهه اعتماد بر خدای و منت نکشیدن از ایشان و بعد از جزا (؟)

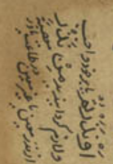
از قبح منت و اذیه تصریح میفرماید که بنی اران که قوله یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا
تُبْطِلُوْا باطل نکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِکُمْ مزد صدقهای خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر
درویش چه این منافی قربتست پس ثواب بران مرتب نشود وَالْاَذٰی و بگزیدن و نابود کردن
صدقهای خود را یعنی بازار و رنج رسانیدن چه این نیز منافی اخلاص است و عدم ترتب ثواب بران
از پیغمبر صلی الله علیه و اله مرویست که اگر قدرت ندارید که بمال خود مردان را یاری نمایید و ایشان را از
تنگی معیشت بیرون ارید باری بحسن خلق خود با ایشان سلوک کنید و چون منت و اذیه منافی اخلاص
از نجبه ابطال ریا تشبیه میفرماید که منافی قربه و اخلاص است و میگوید که نفقه خود را بمنت و ازار باطل مسازید
کَالَّذِیْ مانند باطل کردن انکسی که از طریق اخلاص در گذشته و بسمه نفاق متسم گشته یُنْفِقُ مَالَهُ
نفقه بکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن بمردمان نه برای رضای یزدان وَلَا یُؤْمِنُ
و نمیگرود بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز قیامه که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای
او دادی نه برای دین و دنیا و اگر بقیامه اعتقاد داشتی ساعت برای مجازات دادی نه برای ایات
فَمَثَلُهٗ پس نمود این ریاکار منافق کَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچو نمودار سنگ خاره املس است که عَلَیْهِ
تُرَابٌ بران سنگ خاک خشک است فَاَصَابَهٗ پس رسیده باشد بران سنگ وَابِلٌ باران بزرگ
قطره فَتَرَکَهٗ پس گذشته باشد ان خاک را از سنگ و بگذاشته باشد انرا صَلْدًا املسی خالی
و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافقست و خاک بران سنگ نمود از نفقهای او که بریا کرده چون
قطرات باران عذاب از سحاب حساب ربانی ریزان گردد و اثار ان نفقها محو شده سنگی بیحاصل
بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد لَا یَقْدِرُوْنَ قادر نباشند این کنندگان ریا
عَلٰی شَیْءٍ بر ثواب چیزی مِّمَّا کَسَبُوْا از انچه کسب کرده باشند یعنی تصدق نموده باشند
بریا مراد انست که بان صدقه ریا منتفع نشوند و بران ثواب نیابند در روز قیامه وَاللّٰهُ لَا
یَهْدِی و خدای راه ننماید بخیر و رشاد اَلْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ گروه ناگرویدگان را یعنی لطف
ننماید با ایشان بروجه اجبار تا براه کسب طاعه کنند چه این منافی حکمتست ابن عباس از حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله روایت کرده که در روز قیامت حق تعالی ندا کند که من قبول نکنم کرداری را که عرضی از اغراض دنیا

مان آمیخته شده باشد و از امیر المومنین علی صلوات الله علیه مرویست که حضرت عزت فرموده که هر که عملی کند
برای من که غیر مرا در آن شریک سازد من ازاو و اگذارم برای آن شریک وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل
نفقه آنانکه با عتقاد و اخلاص يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ انفاق میکنند مالهای خود را بر درویشان ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب رضای خدا وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ و بجهت ثابت کردانیدن
بعضی از نفسهای خود را برایمان چه مال شقیق روح است پس هر که بذل مال خود کند برای خدا تثبیت
بعضی از نفس خود کرده و هر که بذل مال و روح خود کند تثبیت همه نفس خود کرده و کویند مراد تثبیت
نفسهاست باسلام و تحقیق جزا یعنی بجهة تصدیق ایشان باسلام و قوت یقین و بصیرت او
بان و محقق دانستن جزا و پاداش صادر شده باشد انفاق از نفسهای ایشان و مثل نفقه ایشان
در نمو كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند بوستانیست که واقع شده باشد بِرَبْوَةٍ بموضع بلند که آفتاب
آفتاب زود بر وی رسد و بادهای خنک بر درختان او بیشتر وزد و با برتر دیگر باشد و از
آفات ارضی دورتر و بجهة این میوه آن درختان منظر باراور د أَكُلَهَا میوه خود را ضِعْفَيْنِ
در حالتی که دو برابر باشد یعنی در یک سال چندان برد بهر که زمینهای دیگر بدو سال دهند فَإِنْ
لَمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسیده باشد بان باغ وَابِلٌ باران درشت قطره فَطَلٌّ پس رسد
باران ضعیف که اینقدر نیز کافی باشد از برای دو با بنزل آن مرادانست که نفقات
ایشان اینجاعه پاک و پاکیزه و با نموّاست نزد خدای و هیچ ضایع نمیشود و اگر چه متفاوت باشد در کم
بیش باعتبار آنکه منضم شود با او از زیادتی مثوبت بر سبیل تفضل و با مکافات شود نفقه
بر طریق عدل وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید بروجه اخلاص یا ازروی ریا
بَصِيرٌ بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد باز بر سر رشته کلام و آنچه در ریا کاری گفته شده
بروجه تنبیه میفرماید که أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ آیا دوست میدارد یکی از شما مراد ریاکارانست
یعنی کاره و دوست نمیدارد یکی از شما أَنْ تَكُونَ لَهُ انکه باشد مر او را جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ
بوستانی از درختان خرما وَأَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَ
نْهَارُ که میرود از زیر درختان آن جویهای آب لَهُ مر آنکس را که صاحب باغست فِيهَا در آن

بوستان مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه انواع میوها نه همین خرما و انگور وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه
رسیده باشد آن صاحب باغ را پیری و بزرک سالی و از همه کارها بازمانده و عاجز گشته چون مرد ما باشد
درین پیری فرزندان ضُعَفَاءُ که خورد و ناتوان باشند و قادر بر کسب نباشند و معیشت او
و همه فرزندان او همین بوستان باشد فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس برسد برین بوستان گرد
بادی سخت فِيهِ نَارٌ که دران آتشی باشد و این چنین بادی تفته را سموم کویند فَاحْتَرَقَتْ
پس بسوزد آن باغ بسبب آن سموم و صاحب باغ متحیر شده و مهموم شود در کار خود فرو ماند
غرض تمثیل حال کسیست که افعال نیکو کرده باشد و آنرا بریا اندک مبطل آنست آمیخته باشد بحال کسی که
باغی پر از میوه داشته باشد که سبب معیشت او همین باشد پس سموم برو درزد و همه را نابود سازد و هیچ
بران مرتب نشود یعنی همچنانکه این باغ با وجود احتیاج بان زوال پذیر شود و صاحب آن بر فوت آن
حسرت خورد ریاکار نیز در روز قیامت که محل شدت احتیاج است از عمل خود نفع نیابد و حسرت خورد
كَذَلِكَ همچو بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ
الْآيَاتِ برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما در آن
تفکر کنید و از آن عبرت کیرید در عبادت و عمل نیکو چیزی را شریک وی نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کروه کرویدکان أَنْفِقُوا نفقه کنید در راه خدای مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ
از پاکیزهای آنچه کسب کرده اید یعنی از حلال آن نه از حرام وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ و از آنچه
بیرون آوردیم برای شما مِنَ الْأَرْضِ از زمین از غلات و میوه‌ها که زکوة در آن واجب بود
و از معادن که خمس دران فرض باشد آورده اند که اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر
و بهتر و کزیده تر بودی بمسجد پیغمبر آورده در کوشه نهادندی تا فقرای مهاجران از آن تناول کردندی
روزی یکی از مالداران دنیا دوست صاعی خرما از آن متاع که هیچ نمی آوردند آورد در میان خرماهای
نیکو برخت و کالای خبیث خود را بان متاعهای پاکیزه در آمیخت حق تعالی از آن نهی فرمود که وَلَا
تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ و قصد مکنید چیزهای فاسد و ناخوش که از دناآت مِنْهُ تُنْفِقُونَ
از آن نفقه کنید وَلَسْتُمْ و حال آنکه نیستید شما بِآخِذِيهِ فرا گیرنده چنان چیزی اگر شما

در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا مگر آنکه چشم فرا خوابانید فِيهِ در گرفتن آن بجهة کراهت
آن خدا آن پس آنچه نپسندید مر دیگران مپسندید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی
بی نیازست غَنِيٌّ از کسی که تصدق کند بمال خبیث و ضایع حَمِيدٌ ستاینده ازا
که صدقه از مال پاکیزه دهد و در حدیث آمده که خدای تعالی پاک و پاکیزه است جز پاک و پاکیزه
قبول نمیکند الشَّيْطَانُ دیو سرکش که ابلیس است يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را بفقر
و احتیاج یعنی در وقت اراده انفاق شما را از درویشی میترساند تا از آن باز ایستید وَ
يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ میفرماید شما را بخصلت زشت که بخل و امساکست وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ
و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً مِنْهُ آمرزش گناهان شما را از جانب
خود وَفَضْلًا و افزونی و روزی در دنیا بعوض صدقه و پاداش و ثواب در عقبا وَاللَّهُ
وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر نفقه کنندگان عَلِيمٌ دانا بنفقه دادن بروجه اخلاص
پس تبعیت شیطان عین شقاوتست و تبعیت رحمن عین سعادت يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای تعالی
حکمت را که آن علمیست که بان بیان الفای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز توان کرد مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد از کسانی که طلب رشاد کنند و این بوسیله اتباع شریعت نبویست و مراد بحکمت علم حقیقی
علمست و انفاق عمل تا بدان بدانند که چه می باید کرد و از ابو عبدالله مرویست که مراد بحکمت درین آیت
قرآنست و فقه و این قول شامل هر دو قول اولست و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که
حضرت فرمود حق تعالی بمن عطا فرموده از حکمت قرآن را هیچ خانه نباشد که در و چیزی از حکمت نباشد
مگر که خراب و ویران باشد پس فقه شوید در دین و تعلیم گیرید و نادان ممیرید وَمَنْ يُؤْتَ
الْحِكْمَةَ و هر که داده شد حکمت را که علم دینست فَقَدْ أُوتِيَ پس بدرستی که داده اند او را خَيْرًا
كَثِيرًا نیکویی بسیار و جامع خیر دنیا و عقباست و چون حق تعالی مال و متاع دنیا را اندک
خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و علم و دانش را بسیاری خیر صفت کرده که فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نگذارد که او را خیر
کثیر داده اند و از متاع قلیل وَمَا يَذَّكَّرُ و پند پذیر نمیشوند بانچه مذکور شد از آیات و مواعظ

حسن إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوند عقول خالص از شایبه هوی و هوس وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه خرج
کردید ای مومنان مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار و بر و علانیه بطریق غرض تا تصدق
بروجه اخلاص یا ریا در طاعت یا در معصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يَعْلَمُهُ میداند آنرا
به نیک و بد و حلال و حرام آن عالمست و برو فق آن جزا خواهد داد وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را
که نفقه کنند در معاصی و ریا یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری
دهندگان در آخرت که عذاب ازیشان باز دارد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنید صدقهای
خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیزیست آشکارا کردن آن چه دیگران را رغبت می گیرد
و بر بخیلان حجة لازم میشود و دلهای بیکانگان با شما یا امل خو بیل میکند وَإِنْ تُخْفُوهَا
و اگر نهان دارید صدقات را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ در حالتی که دهید آنرا بدرویشان در خفیه فَهُوَ
خَيْرٌ لَكُمْ پس آن خفا بهترست مر شما را چه آن صدقه از آفات ریا دور ماند و در دیش از خدلت
اخذان و اذیت باموسی محفوظ ماند و علی بن ابراهیم از صادق علیه السلام روایت کرده که صدقه در خفیه
مختص است بمندوبه اما در مفروضه چون زکوة و خمس اظهار آن افضل است تا متهم نشود بدادن آن
و مردمان باو اقتدا کنند در افعال واجبه و از ابن عباس نیز روایتست که صدقه سر در مندوب افضلست از
علانیه بهفتاد درجه و صدقه علانیه آن افضلست از سر به بیست و پنج درجه و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست
که صدقه پنهان غضب ربانی را فرو می نشاند و دفع گناهان همچنانکه آب فرو می نشاند آتش را حاصل که
حق تعالی میفرماید که اگر صدقه دهید با خفا آن بهترست از علانیه وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ
و در میگذرانیم و میپوشانیم از شما بعضی از گناهان شما را یعنی آنچه حقوق الناس نباشد وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید از اظهار صدقه و اخفای آن خَبِيرٌ داناست و بهمه را برو فق
آن جزا خواهد داد لَيْسَ عَلَيْكَ نیست بر تو واجب ای محمد هُدَاهُمْ راه نمودن مردمان
و ایشان را بر راه راست داشتن بلکه بر تو همین دعوتست و امر بافعال حسنه مثل صدقه دادن بهترین
مالها را بدون منت و آزار و چیزان و نهی از افعال قبیحه مانند منت نهادن و اذیت رسانیدن و تصدق
و چیزی خبیث را بمساکین دادن و امثال آن وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدا بعنایت و لطف و توفیق خود



يَهْدِي راه مينمايد بايمان و اعمال صالحه مَنْ يَشَاءُ هر كرا خواهد يعني توفيق و لطف خود
بهركه شايسته آنست از كسانى كه طالب هدايت اند و نظر كنند در ادله تا ويه نه كسانى كه جاحد و معاند اند
و ديده بصيرت را از آن بر بسته اند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه ميكنيد مِنْ خَيْرٍ يعني از صدقه
و مندوبه فَلِأَنْفُسِكُمْ پس از براى نفسهاى شماست يعني ثواب آن راجع بشماست
پس چرا در انفاق منت مى نهيد و مال خبيث را نفقه ميكنيد وَمَا تُنْفِقُونَ و نفقه نميكنيد
شما كه مومنان ايد إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر براى طلب ثواب خدا و خشنودى وى
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه ميكنيد از مال خود يُوَفَّ إِلَيْكُمْ جزاى آن تمام
بر رسانند بسوى شما وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم ديده نشويد يعني ثواب اعمال شما
را چيزى كم نكنند و صدقها كه بى منت و آزار باشد و از اطيب اموال بود لِلْفُقَرَاءِ مر درويشان راست
يعني مستحقان درويشانند الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كه باز داشته شده اند در
راه خدا يعني مشغولى ايشان بجهاد يا بر دوام طاعت ايشانرا باز داشته شده از كسب معيشت
لَا يَسْتَطِيعُونَ نميتوانند بواسطه اشتغال بغزايا يا بر طاعت ضَرْبًا سير كردنى فِي الْأَرْضِ
در زمين براى تجارت و طلب رزق و اينها درويشان مهاجر بودند قريب چهارصد تن چون
عمار ياسر و ابن مسعود و مقداد و سلمان و امثال ايشان كه در مدينه منزل و ملكى نداشتندى كه رجوع
آنجا بر برند بلكه مسكن ايشان در صفه پيغمبر بودى و لهذا ايشانرا اصحاب صفه ميگفتندى و در روز
ملازم آنحضرت بودندى نه نظر التفات بر كسب مى انداختند و نه بسوال و طلب روزى مى پرداختند
و از نتيجه يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ مى پندارند ايشانرا كسى كه نادان و بيخبرست از حال ايشان
أَغْنِيَاءَ توانگران مِنَ التَّعَفُّفِ بجهة باز ايستادن ايشان از سوال و استغنا از خلق
تَعْرِفُهُمْ تو مى شناسى ايشانرا اى محمد بِسِيمَاهُمْ بنشان و علامت ايشان كه زردى رنگست
و ضعف بدن و خميدگى پشت لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ سوال نميكنند مردمانرا و چيزى
نميخواهند از ايشان إِلْحَافًا در حالتى كه الحاح و ابرام كنندگان باشند مراد عدم سوال است بالكليه
و قوله يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف موبد آنست وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه ميكنيد مِنْ خَيْرٍ

از

از مال خود بر اصحاب صفه و غير ايشان از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ پس هر آينه كه خداى بِهِ
عَلِيمٌ بآن داناست و برونق آن جزا خواهد داد مرويست از ابن عباس كه روزى رسول
خدا صلى الله عليه و آله بر اصحاب صفه بگذشت و فقر و مسكنت ايشانرا بديد فرمود كه مر كرا از امت من برين
حال باشد كه شما ايد و بدان خرسند باشند فرداى قيامت در بهشت از رفيقان من باشند
در خبرست كه درويشان در عرصات قيامت ايستاده اند فرشتگان ايشانرا گويند بحساب گاه آييد تا
حساب شما كنند گويند ما را چيزى نبود تا حساب باز دهيم پس بى حساب ايشانرا به بهشت برند پيش از
توانگران به پانصد سال در اسباب نزول و بعضى ديگر از تفاسير موافق و مخالف مذكورست كه
امير المومنين على صلوات الله عليه را از متاع دنيا چهار درم بيش نبود يكى را در شب تصدق نمود و يكى ديگرا
در روز و يكى ديگر را در سر و ديگرا در علانيه چون اين عمل ازين نهج از سيد اوصيا صادر شد سيد انبيا
صلوات الله عليه و آله برين مطلع شده پرسيد كه اى على ترا چه برين داشت كه برين طريق تصدق نمايى
شاه اوليا فرمود كه يا رسول الله طريق تصدق را كه خشنودى خداى تعالى بران مرتبست برون
ازين چهار صورت نيافتم بهر چهار نوع تصدق كردم بتمناى آنكه يكى ازينها شرف قبول يافته نوع
رضا رسد حضرت چون اين جواب بشنيد فرمود كه يا ابا الحسن آنچه ميجستى ترا ميسر شد و آنچه اميدوار
بودى حضرت رب الارباب بتو رسانيد پس در شان عاليشان او اين آيه فرستاد الَّذِينَ
يُنْفِقُونَ آنانكه نفقه ميكنند در راه خداى بر مستحقان أَمْوَالَهُمْ مالهاى خود را بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ شب و روز سِرًّا وَعَلَانِيَةً در نهان و آشكارا فَلَهُمْ پس مر
ايشانراست أَجْرُهُمْ مزد صدقات ايشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ايشان كه
ثابت و نعيم جاودانى وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نباشد ترسى بر ايشان از فوت اجر و
نقصان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ايشان اندوهگين شوند بسبب آن و از پيغمبر صلى الله عليه و آله
مرويست كه در حق حضرت امير المومنين على صلوات الله عليه فرمود كه چهار درم على كه تصدق كرد سبقت
بر چهار هزار درهم برد از ترغيب بندگان بر انفاق و بيان اجر آن ذكر ربا ميكند كه طمع جاهل در آن
زيادتى مالست و حال آنكه در حقيقت موجب نقص آنست و ميفرمايد كه الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا

آنانكه ميخورند ربا را لَا يَقُومُونَ برنخيزند از قبرهاى در بعث و نشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر چنانچه
برخيزد الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ آنكه بيچكند اورا ديو مِنَ الْمَسِّ از جهة سودن زاد
ديوانگى و صرعت زعم عرب آن بود كه چون جنى مس آدمى نمايد عقل اورا زايل سازد و دماغ اورا
پريشان گرداند و او را صرع و ديوانگى پيدا شود حق تعالى بروجهى كه متعارف ايشان بود اجراى
آن كلام ميكند و ملخص سخن آنست كه خورندگان ربا روز قيامت بشكل ديوانگان از
قبور برخيزند و اهل عرصات ايشانرا بدان نشانه بشناسند ذَلِكَ آن عذاب ايشانرا بِأَنَّهُمْ
قَالُوا بسبب آنست كه ايشان گفتند كه إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا بيع مانند رباست
كفار يك درهم بدو درهم بيع ميكردند و ميگفتند كه اين ربا نيست بلكه بيع است و ميان ربا و بيع فرق
نميكردند وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ و حال آنكه حلال كرده است حق تعالى بيع را وَحَرَّمَ الرِّبَا
و حرام ساخته ربا را فَمَنْ جَاءَهُ پس هر كه بايد يعنى برسد باو مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ
پندى از نزد پروردگار او مانند نهى از ربا فَانْتَهَى پس باز ايستد از وى فَلَهُ مَا سَلَفَ
پس مر او راست آنچه گذشته از گرفتن ربا پيش از تحريم و او را از آن نتوان گرفت و رد آن
بر وى گرفتنى و عقوبتى نباشد وَأَمْرُهُ و كار او باز گذاشته است إِلَى اللَّهِ بخدا يعنى حكم او
در زمان آينده وابسته بحفظ و عصمت حق است كه توفيق رفيق او سازد و بسلامت
زاده تا از گنهكاران نشود وَمَنْ عَادَ و هركه باز گردد باستحلال ربا بعد از آنكه خداى آنرا
حرام گردانيده فَأُولَئِكَ پس آن گروه كه حلال دانند ربا را و امر و نهى الهى را نشنوند
أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ايشان در آن جاويد خواهند
بود زيرا كه حلال دانستن ربا كفرست بعد از ورود نص و نهى از آن و كفر موجب خلود است
در دوزخ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا و كاست ميكند خداى مال ربا را و ميبرد بركت آن را يعنى هرچند
بسيار و افزون باشد عاقبت آن بنقصان و خسران مى كشد وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و افزون
ميكند خداى صدقها را يعنى هرچند كم شده باشد مزد آنرا در آخرت زياده ميدهد و با وجود آن در دنيا
هم وى را بركت و مال ارزانى ميفرمايد وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خداى دوست نميدارد كُلَّ كَفَّارٍ هر ناسپاس

را كه مصر باشد بر تحليل محرمات أَثِيمٍ گناه كارى كه ... باشد بر ارتكاب ربا و ساير محارم روايت
كه روز قيامت شكم ربا خواركان پر از مار باشد و پوست ايشان چنان ضعيف باشد كه مارانرا در
اندرون ايشان توان ديد و نيز از پيغمبر روايتست كه ربا هفتاد بابست و كمتران نزديك خدا مانند زنا
باشد با مادر خود و بعد از آن در حق مومنان كه باز ايستاده اند از ربا ميفرمايد كه إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستى كه آنانكه گرويده اند بخدا و رسول او و بهر چه از نزد خدا آورده از امر و نهى وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و در عمل آورده اند اوامر او را بموجب فرمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و برپاى داشتند
نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و دادند زكوة را لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ايشانراست مزد ايشان عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزد پروردگار ايشان در روز قيامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نيست ترسى بر ايشان از آنچه بايشان
رسد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ايشان اندوهگين شوند بر فوت نعمت و سرور از ايشان مرويست
كه در جاهليه وليد بن مغيره ربا با مردمان معامله ميكرد و او را بر قبيله ثقيف بقيه از آن مانده بود و چون
فوت شد خالد وليد بعد از اسلام مطالبه آن كرد اين آيه آمد كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گروه گرويدگان
اتَّقُوا اللَّهَ بترسيد از عذاب خدا وَذَرُوا و واگذاريد و دست باز داريد مَا بَقِيَ مِنَ
الرِّبَا آنچه باقى مانده از ربا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستيد شما باور دارندگان فرمان
ربا را چه دليل ايمان امتثال اوامر است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نكنيد يعنى بقيه ربا ترك نكنيد
فَأْذَنُوا پس اعلام كنيد يكديگر را حفص فأذنوا خوانده يعنى عالم شويد بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ بجنگ كردن كه چها در رسيده باشد از خدا و رسول مراد از جهاد اهل اسلام است با ايشان
يا آنكه حرب خدا آتش دوزخ است و حرب رسول شمشير او وَإِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه كنيد از گرفتن ربا فَلَكُمْ
پس مر شماراست رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ سرمايهاى مالهاى شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ستم كنيد بر مديون
در زياده از راس المال طلبيد وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم كنند و از سرمايه شما چيزى بكاهد مرويست
كه بعد از نزول اين آيه مسلمانان راضى شدند كه سرمايه خود بستانند و جمعى كه تنگ دست بودند
گفتند ما را مهلت دهيد تا محصول زراعت ما برسد تا اداى دين شما كنيم ايشان درين باب تعجيل كردند
حق تعالى فرمود كه وَإِنْ كَانَ و اگر واقع شود ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشوارى يعنى اگر قرض دار

مفلس باشد و دست تنگ اشد فَنَظِرَةٌ پس حکم ان مهلت دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ تا وقت
توانگری و اسانی وَأَن تَصَدَّقُوا وصدقه دادن شما بقرض دار یعنی ابرا کردن شما ذمهٔ او را خَيْرٌ
لَّكُمْ بهترست مر شما را یعنی ثواب ان بیشتر از مهلت دادنست چه هر روز ثواب تصدق در نامهٔ اعمال شما
ثبت خواهد شد إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر میدانید شما که بدانید ذکر جمیل و ثواب جزیل او وَاتَّقُوا
يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که تُرْجَعُونَ فِيهِ باز گردانیده شوید همه شما در ان روز یعنی روز
قیامت إِلَى اللَّهِ بحساب خدا و بجزای او ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ مر نفسی را مَّا
كَسَبَتْ جزای انچه کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند بنقص ثواب
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعه گروید گان إِذَا تَدَايَنتُم پس معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ
بوامی یعنی عقدی کنید که یکی از دو عوض ان دین باشد إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده و معلوم
فَاكْتُبُوهُ پس نویسید ان را در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم هر دو معامله کننده و مبلغ حق و
مقدار اجل تا بوقت حاجت بان رجوع کنید این امر بسیل ندبست نه وجوب وَلْيَكْتُب و باید که
بنویسد وثیقه دین را بَّيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ نویسنده بداد و راستی یعنی زیاد
و کم نکند در وقت اقرار اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده أَن
يَكْتُبَ اگر نویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ چنانکه بیاموزانید او را خدا یعنی بران نوع
که امر شرع واقع شده فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ انکه
بر ویست دین و بزبان خود اقرار کند بر نفس خود وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد املا کننده از خدا
رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ از ان حق که بر ویست
شَيْئًا چیزی را یعنی انچه حقست املا کند بدون نقصان فَإِن كَانَ الَّذِي پس اگر باشد انکه عَلَيْهِ
الْحَقُّ بر ویست حق یعنی در ذمهٔ اوست سَفِيهًا بالغ ناقص عقل و غیر رشید که صرف اموال کند
و در غیر اغراض صحیحه و خرج کند در معامله أَوْ ضَعِيفًا یا عاجزی ناتوان یعنی کودک یا پیری که عقل او رفت
رسیده باشد أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا توانایی نداشته باشد و نتواند أَن يُمِلَّ هُوَ انکه املا کند او
یعنی قرض دار بجهت انکه گنگ باشد یا لکنتی در زبانش پدید اید فَلْيُمْلِلْ پس باید که املا کند ان حق را ولی او

ولی هر یک از اینها که گذشت بِالْعَدْلِ براستی یعنی ولی او زیاده و کم املا نکند مراد بولی قیم
مر طفل را و سفیه را و وکیل و مترجم و غیر مستطیع وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ
دو گواه این امر نیز برای ندبست یعنی سنتست مر شما را که دو گواه گیرید نزد معامله مِن رِّجَالِكُمْ
از مردان خود یعنی از اهل ایمان فَإِن لَّمْ يَكُونَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق
نیفتد که مرد گواه شوند فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ پس مرد و دو زن یعنی باید که گواهی مردی و دو زن مِمَّن
تَرْضَوْنَ که از ان کسانی باشد که راضی و پسندیده باشند مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان یعنی عادل
باشند و اینکه دو زن با مردی گواهی دهند أَن تَضِلَّ بجهة ترس انکه چون فراموش کند إِحْدَاهُمَا
یکی ازین دو زن معامله را که بران گواه بود فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ یکی
از ایشان دیگری را مراد انست که چون بجهة ضعف عقل زن و غلبه نسیان بران چون معامله را
فراموش کند یکی او را بیاد دهد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که ابا نکنند و سر باز نزنند از قبول
شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای گواه شدن و این فرض کفایتست وَلَا تَسْأَمُوا
و باید که اظهار ملال نکنید أَن تَكْتُبُوهُ از انکه بنویسید صَغِيرًا در حالتی که ان حق خورد و حقیر
باشد أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار را بنویسید إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدت انکه مقرر شده باز ادا
مدیون ذَٰلِكُمْ این کتابه شما أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ راست ترست نزدیک خدا وَأَقْوَمُ
لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا و ثابت تر و یاری دهنده تر برای اقامت شهادت
و صحیفه دین یاد دهنده گواه است ان گواهی را اگر از خاطر رفته باشد پس ترک کتابه نکنید
إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً مگر انکه باشد ان معامله معامله بحضور تُدِيرُونَهَا
که بگردانید ان را بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد بدون تعیین اجل
در احد عوضین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا اگر ننویسید ان را
بجهة بعد ان از نزاع و نسیان وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و گواه گیرید چون بیع و فروخت
کنید نقد بنقد امر برای ارشاد و اباحتست و مرجح بر بندگان چه اگر گواه نباشد ممکن است
که یکی از بایع و مشتری منکر بیع شود و با نزاع کند در بقیه احد عوضین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست

بر شما گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا اگر ننویسید ان را بجهة بعد ان از نزاع و نسیان وَأَشْهِدُوا
إِذَا تَبَايَعْتُمْ و گواه گیرید چون بیع و فروخت کنید نقد بنقد امر برای ارشاد و اباحتست
و مرجح بر بندگان چه اگر گواه نباشد ممکن است که یکی از بایع و مشتری منکر بیع شود و با نزاع کند
بقیه احد عوضین و یا در شرط یا خیار و غیر ان وَلَا يُضَارَّ و باید که رنج رسانیده نشود كَاتِبٌ
نویسنده یعنی او را باکراه و در کتابت نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را و هرز رسانند بر قبول
شهادت چون مانعی داشته باشد و با معنی اینه انست که باید کاتب ضرر نرساند بر یکی از بایع و مشتری
با نیوجه که وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز از راستی در نگذرد
و گواهی نپوشد و از ادای شهادت ابا نکند وَإِن تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای معامله کنندگان انچه
شما را از ان نهی کردم از اضرار کاتب و شهید و غیر ان از منهیات فَإِنَّهُ پس بدرستی که
فعل منهی فُسُوقٌ بِكُمْ ناروانی باشد لاحق بشما و بیرون امدن از فرمان حق تعالی وَاتَّقُوا
اللَّهَ و بترسید از خدا و فرمان او را خلاف نکنید و در امور دین و دنیای شما وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ
و می اموزاند خدای شما را احکام دین و مصالح دینی و دنیای شماست وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدا
بهر چیز عَلِيمٌ داناست وَإِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ و اگر باشید بر سر سفر یعنی مسافر باشید
وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید نویسنده که ثبت حقوق کند و یا دوات کتابت یافت
نشود فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ پس چیزی که وثیقه دین باشد گرد بایی فرا گرفته شده است و
قبض رهن بر طریق جوازست نزد اکثر فقها نه لزوم پس رهن بدون قبض صحیح باشد فَإِنْ
أَمِنَ پس اگر ایمن دارد بَعْضُكُم بَعْضًا برخی از شما که قرض دهنده اند برخی را که قرض گیرنده
اند بجهة حسن ظن او بواسطه رهن از وی بگیرد فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند انکه
ایمن داشته است یعنی قرض دار أَمَانَتَهُ وام قرض دهنده را و انکار حق نکند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ
و باید که بترسد از خدا رَبَّهُ که پروردگار اوست و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا
الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را ای گواهان وَمَن يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ
آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که گناه کارست دل او و چون محل اراده کتمان دلست از بجهة اثم نسبه

باو داد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان ان عَلِيمٌ داناست
و هر را سزا و جزا خواهد داد لِّلَّهِ مر خدا را ثابتست مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمان هاست از
ستارگان و اصناف فرشتگان و غیر ان وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمین است از حیوانات
و نباتات و جمادات و غیر ان پس انچه بشما امر میکند و نهی میفرماید محض صلاح و نفع شماست نه
بجهة احتیاج او بدان وَإِن تُبْدُوا و اگر اشکارا کنید مَا فِي أَنفُسِكُمْ انچه در نفسهای شماست
از قصدهای نیک و بد أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید از ان يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ شمار میکند شما را
بدان پس شما را بدان جزا خواهد داد مرویست که حق تعالی روز قیامت اعمال بنده را بروی عرض کند
از گفتار زبان و کردار اعضا و قصد نیک و بد فَيَغْفِرُ پس بیامرزد لِمَن يَشَاءُ هر کرا خواهد بفضل خود
وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه
چیز از مغفرت و عقوبت قَدِيرٌ تواناست و بدانکه اینه عام است در جمیع اشیا که بخاطر رسد
و اما نزد ائمه معاصی که خطور کند در دل و عزم برو و بفعل ان نداشته حق تعالی بان مواخذه نفرماید
بلکه مواخذه او بانچه که بنده عزم ان نماید و جازم شود بر فعل ان چنانکه بجرد عزم بر طاعت حق تعالی
ثواب طاعت را بان کرامت فرماید چنانکه در اخبار امده که منتظر وقت صلوات مانند کسی است که در نماز
باشد و این از لطایف نعم حق تعالی است بر بنده در خبرست که روز قیامت بنده را حاضر کند و صحیفه
عمل او را در دست او نهد وی نامه را بگشاید در اول صحیفه حج مقبول بیند ساعتی در ان اندیشه کند و
گوید بار خدایا سهو و غلط بر تو روا نیست و تو عالمی که در دنیا حج نکردم و این حج مقبول نوشته اند حق
گوید اگر حج نکردی اما فلان روز قافله حاج را دیدی که از پیش چشم تو بگذشت و ثواب در چشم
و میگفتی کاش استطاعت داشتی تا با ایشان حج رفتمی پس صدق اعتقاد ترا ادا فرمودم و از برای تو حج
نوشتم و بعد ازین اینه در اثنای امه مرحومه و سبکباری تکلیف بر ایشان میفرماید که آمَنَ
الرَّسُولُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ بدان چیزی که فرو
فرستاده شده بر وی مِن رَّبِّهِ از نزد پروردگار او که ان ایات قرانست و احکام شرع این
شها و تثبیت از حق تعالی بر صحة ایمان انحضرت بر انکه او جازمست در امر خود و همچنین است قوله

وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی کرویده اند مومنان نیز از ذات او وَكُلٌّ همه ایشان یعنی پیغمبر با همه ایشان آمَنَ بِاللَّهِ
کرویده اند بخدا یعنی بوحدانیت او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتکان او که مقربان حضرت کبریا اند نه
دختران او چنانکه زعم یهود ست وَكُتُبِهِ و بجمیع کتابها که فرو فرستاده است که
کلام او سبحانه است وَرُسُلِهِ و بجمیع فرستادکان او که هر یک پاک و معصوم و برکزیده
او اند بخلاف اهل کتاب که به بعضی کتب و رسل کرویده اند و منکر بعضی دیگر اند و بعضی
پیغمبرانرا ابن الله کفتند چون عیسی و عزیر و همه متفق الکلمه شده میکویند لَا نُفَرِّقُ ما تفریق نمیکنیم
و جدایی نمی‌نهیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچکس مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او باینکه بعضی
تصدیق کنیم و بعضی را نه بلکه بهمه ایشان ایمان آورده ایم وَقَالُوا و کفتند مومنان
سَمِعْنَا کفتند شنیدیم و اجابت کردیم قول خدا را وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را غُفْرَانَكَ
بیامرز ما را با مرزش خود رَبَّنَا ای پروردکار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی جزای تست باز
کشت هم بعد از موت این آیه او بواسطه جبرئیل در شب معراج بر حضرت رسول نازل شده خلافا
در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود وارد ست که آنحضرت در شب معراج چون بسدرة المنتهی رسید سه چیز عطا
کردند اول نماز های پنجکانه دوم هر دو آیه آخر سورة البقره سیوم آمرزش ذنوب کبایر امت مرحومه
بعد از توبه چون شرک نیارند و در ینابیع آورده که چون حضرت بمعراج رفت و بمنزل قرب رسید که مقام
قاب قوسین او ادنی است از حضرت خطاب رسید که ای محمد بخواه آنچه خواهی ثنا ساز ادیم فرمود
التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات المبارکات از جانب الهی جواب آمد که السلام
علیک أیها النبی و رحمة الله و برکاته رسول صلی الله علیه و آله موافقت این کلام کرده فرمود السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
حق تعالی فرمود که آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ و به سید عالم مناجات کرد باین مضمون که مرا
این کرامت و مومنان است کو ارزه نیست حق تعالی فرمود که وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ باللّه تا آخر و بعد از آن
از پیغمبر رسید که امت تو در قبول احکام من چه میکویند فرمود که میکویند وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
جواب آمد که چون ایشان منقاد جمیع اوامر و نواهی الهی اند لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نمیکند در ریع

خدای نَفْسًا هیچ نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا مکر بمقداری کمتر از طاقت و کنجایش قدرت او بود و لهذا
در شبانروزی زیاده از هفده رکعت نماز فرض نکرده و در سالی بیشتر از یکماه روزه واجب نکردانیده
با آنکه بنده را طاقت زیاده بر آنست لَهَا مَا كَسَبَتْ و بروی باشد آنچه بجای آورد از بدیها یعنی ضرر
معاصی او باو عاید کردد نه بغیر مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب معراج این
کلمات بابرکات از واهب العطایا بشنید بالهام الهی زبان اشاین کلام بهجت فرجام را داد فرمود
که رَبَّنَا ای پروردکار ما لَا تُؤَاخِذْنَا بکر بار ما را بعقوبت إِنْ نَسِينَا اکر فراموش کردیم فعلی از طاعات را
أَوْ أَخْطَأْنَا یا خطا کردیم و بی قصد فعل منهی از ما صادر شد این کلام بر وجه خضوع و خشوع است
و اظهار عجز و نیاز و شکستکی بدرکاه او چه بنده درین دو صورت از عقوبت ایمنست رَبَّنَا
ای پروردکار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا بار مکن بر ما إِصْرًا بار کران یعنی تکلیف امور شاقه که بمشقت
بسیار آنرا باید کرد كَمَا حَمَلْتَهُ همچنانکه بار کردی یعنی تکلیف کردی آن بار کران و پر مشقت را عَلَى
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بانکسی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکلیفات با مشقت بسیار بر ایشان
بود و در اخبار آمده که حق تعالی در شبانروزی پنجاه نماز بر امت موسی فرض کرده بود و ایشانرا زکوة ربع
مال امر فرموده و چون جامه ایشان نجس شدی طهارت دادن آن جز بآب جایز نبودی بلکه بر ایشان
بودی که آنرا ببرند و نماز ایشان جز در مسجد روا نبودی و چون آب نیافتندی تیمم ایشانرا جایز نبودی
و چون کناهی کردندی علامت آن کناه بروی ایشان ظاهر شدی و چون در سرای معصیتی مشغول
شدندی و بر در آن سرا بخط روشن نوشته شدی که فلان درین سرا بفلان کار مشغول شده حق تعالی
ببرکت و بیمنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این تکلیف را از امت مرحومه برداشت رَبَّنَا
ای خداوند ما وَلَا تُحَمِّلْنَا و بار مکن ما را مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ آنچه که طاقت و توانایی آن
ما را نباشد بآن چیز این کلام نیز بر وجه خضوع است و مجرد دعا کردن که محض عبادتست زیرا که اکر چه ما
این دعا نکنیم حق تعالی ما را تکلیف ما لا یطاق نفرماید زیرا که این قبیح است و حق تعالی ازین مبراست
وَاعْفُ عَنَّا و عفو کن و درکذار از کناهان ما را وَاغْفِرْ لَنَا و بپوشان از برای ما
عیوب ما را و بمواخذه آن ما را رسوا مساز و با عفو و ما ذنوب ما و بپوشان خطایای ما را

وعلیها ما اکتسبت

و اقوال ما را عفو فرما و فعل را بپوشان و یا عفو کن صغایر را و بیامرز کبایر را وَارْحَمْنَا و ببخشای ما را
بقبول طاعة و تفضل کن بر ما در دنیا و عقبی أَنْتَ مَوْلَانَا تو کار ساز و یاری دهنده ما یی
فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را و نصرت فرما عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر کروه ناکرویدکان
بغلبه کردن بر ایشان در مقاتله و بغلبه بر ایشان در حجت در خبر است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
این دعا را در شب معراج میکفت و فرشتکان آمین میکفتند و حق تعالی اجابت فرمود و از پیغمبر
مرویست که این دو آیه را بسیار قرات کنید و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که این دو آیه
از کنجهای بهشت است و حق تعالی بدست قدرت خود از آن نوشته پیش از آنکه آسمان و زمین آفریند بدو
هزار سال هر که بعد از نماز خفتن آنرا بخواند همچنان باشد که همه شب را احیا کرده و عبادت و طاعت
بسر برده و نیز فرموده که هر که این دو آیه را بخواند حق تعالی جمیع مهمات دنیا و آخرت او را بسازد و شیطان
کرد او نکردد و در خبر آمده که رسول را کفتند که از خانه ثابت بن قیس بن شماس نوری بر می آید مانند چراغ
فرمود که آخر سورة البقره میخواند از عبد الله عباس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که بنده چون
این هر دو آیه خواند بدینجا رسد که غُفْرَانَكَ رَبَّنَا حق تعالی کوید که غفرت لک بیامرزیدم ترا چون کوید رَبَّنَا
لَا تُؤَاخِذْنَا کوید مواخذه نکنم ترا و چون کوید وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا کوید بر شما تکلیف نکنم که طاقت آن نداشته باشند
و چون کوید وَاعْفُ عَنَّا کوید که عفو کردم و چون کوید وَاغْفِرْ لَنَا کوید آمرزیدم ترا و چون کوید وَارْحَمْنَا
کوید رحم کردم بر تو و چون کوید وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ کوید نصرت کردم و یاری دادم ترا بر جمیع
کافران ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره
آل عمران را در روز جمعه بخواند حق تعالی و فرشتکان بر وی صلوات فرستند تا آنکه آفتاب غروب کند و بریده
روایت کند رسول صلی الله علیه و آله فرموده که سوره البقره و سوره آل عمران بیاموزید که این دو سوره
زهراوین اند یعنی دو سوره درخشنده و شده اند و این هر دو سوره در روز قیامت مثابه دو قطعه ابر بالای
سر او سایه کنند و در روایت دیکر که هر که شب جمعه سوره آل عمران بخواند فردای قیامت او را
پر بدهند تا چون برق بر صراط بکذرد و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره البقره کرد بر
توحید و ایمان افتتاح این سوره نیز بتوحید و ایمان کرد فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم منم خدای که دانا ترم از جمیع کاینات اللَّهُ خدای سزای پرستش لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
نیست هیچکس مستحق پرستش مکر او الْحَيُّ زنده ایست که زندکی هر زنده از دوست الْقَيُّومُ پاینده
که قیام هر پاینده بدوست مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسم اعظم الهی در سه سوره است یکی
اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ که در سوره البقره است دوم لا اله الا هو الحی القیوم که در سوره آل عمران
سیوم وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ که در سوره طه است و آصف برخیا باین دو اسم مبارک تخت بلقیس را
از جا نزد سلیمان آورد بدانکه هشتاد آیه از اول این سوره در وفد نجران نازل شده و ایشان
شصت سوار بودند که بجهت مناظره بمدینه آمدند و پیشوای ایشان سه کس بودند یکی عاقب که امیر ایشان
بود دوم ایهم که کار کذار و مدبر ایشان سیوم ابو حارثه بن علقمه که مدرس ایشان بود و این بزرک
ملوک روم و حکام ایشان بودند القصه همه جامهای مزین پوشیده بارایستکی تمام بمسجد رسول در آمدند
در وقتی که آنحضرت نماز عصر کذارده بود نزد او نشستند و از هر جا سخنی در پیوستند تا آنکه وقت نماز
ایشان در رسید دستوری خواستند و روی بمشرق کرده ناقوس زدند و نماز خود را در مسجد بکذا
روند و بعد از آن بمجلس خود رجوع کردند رسول صلی الله علیه و آله ایشانرا باسلام دعوت فرمود عاقب
و ایهم کفتند که ما قبل از تو حلقه دین الهی را در کوش و غاشیه ملت حق بر دوش داریم حضرت فرمود شما را
بسته زن و فرزند بجناب الوهیت و عباده صلیب و اکل خنزیر از اسلام بازداشته است
ایشان کفتند که ما را در نسبت فرزندی عیسی بخدای محققیم اکر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول فرمود
که در مذهب شما فنا بر خدای روا نیست و میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیکر اعتقاد
دارید که تصویر صورت عیسی در رحم مریم بتقدیر خدای بوده و نیز میکویید که عیسی اکل و شرب داشت
و بتدریج از کودکی نمو کرد و بزرک شد و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بدو نسبت میکنید و حق تعالی
از همه ایشان منزه است و هم برین اعتقاد ایشان ملزم کشتند و از مجلس برخواستند حق تعالی هشتاد
آیه از اول این سوره درباره ایشان نازل ساخت و چون نزاع ایشان یکبار در الوهیت عیسی بود
دیکر در نبوة حضرت خاتم الانبیا لا جرم اول سوره ذکر الوهیت خود و حیوة و قیومیت خود فرمود و بعد از آن

در بیان نبوت حضرت خاتمیه فرمود که نَزَّلَ فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را
بتدریج بِالْحَقِّ بعدل و راستی مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق کننده است یعنی موافقت این
کتاب لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن کتابها را که پیش از آن بوده و آن موافقت در توحید است و نبوت
و معاد و سایر اصول دین وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و فرو فرستاد توریة و انجیل را یکدفعه
مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده اند مر بنی اسرائیل را
بطریق حق و در این دو کتاب امر واقع شده بانکه خدا را بوحدانیت پرستند و غیر را شریک او نسازند
پس قول یهود و نصاری و آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند باطل باشد وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد
کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و گویند مراد بفرقان معجزات انبیاست إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بدرستی که آنانکه نگرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای قدرت الهی یا بآیات قرآن لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ مر ایشانراست عذابی سخت بسبب کفر و عناد ایشان وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست و
قادر بر عذاب کفار که هیچکس او را از آن منع نتواند کرد ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و عقوبت
بر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ پوشیده نیست بر وی چیزی فِي الْأَرْضِ
وَلَا فِي السَّمَاءِ نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم او سبحانه محیطست بجمیع کلیات و جزئیات
و علم غیبی بعضی مغیبات بود و آن نیز بالهام حق تعالی بود پس نصاری علم ناقص استدلال نتوان
کرد بر ربوبیت او هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ اوست آن خدایی که تصویر میکند و می نگارد شما را فِي
الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران شما كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد و بهر وجه که حکم او تقاضا
میکند از صور مختلفه چون کوتاهی و درازی و ذکورة و انوثة و سیاهی و سفیدی و نقص و کمال و زشتی
و زیبایی و قدرت عیسی بر نوعی بود بلکه در رحم مریم تصویر یافته چگونه تصویر کننده خود تواند بود
مصور مخلوقست و محتاج بخالق و خالق همه اشیا است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای مستحق عبادت
مگر او چه هرچه او میداند غیر او نمیداند و آنچه میکند از افعال محکمه کسی دیگر نمیتواند الْعَزِيزُ غالب بر همه
الْحَكِيمُ محکم کار و دانا و این اشارتست بکمال قدرت و دانایی که هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی
که أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ فرو فرستاد بر تو قرآن را مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ یعنی از آن کتاب آیتهای

محکمات و مفصل و مبین که در لفظ و معنای آن هیچ اشکالی نیست هُنَّ آن آیات محکم أُمُّ الْكِتَابِ
اصل و معظم قرآنست که غیر آن آیات بآن رد کرده میشود وَأُخَرُ و آیتهای دیگر که غیر محکمات اند
مُتَشَابِهَاتٌ مانند اند بیکدیگر و بجهة اکثر مجملست و اشتباه المعنی نیست مگر بفکر و نظر تام و در آن ثانیا ان فضل
علما ظاهر گردد و حرص ایشان بر اجتهاد زیاده گردد و آن سبب مزید ثواب ایشان شود اما کجی و تباهی است بانکه در
سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی مینمایند مَا تَشَابَهَ مِنْهُ آنچه را که نمط او متشابه و معنای او مشکل است
از کتاب و بآن احتجاج می آورند بر امر باطل خود بانچه که میگویند اگر این از نزد خدای می بود ظاهر المعنی
می بود ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ بجهة طلب کردن فتنه که گمراهی است و تکذیب قرآن و تلبیس و تشکیک
بر جهال وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و بجهة طلب تاویل باطل که بر وفق مدعای ایشان باشد وَمَا يَعْلَمُ
تَأْوِيلَهُ و نمیدانند تاویل آنچه متشابهاتست از حمل آن بر معنی مراد إِلَّا اللَّهُ مگر خدای که آن را
فرو فرستاده وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و کسانی که ثابت قدم اند در دانش و متمکن در بینش
که علمای اهل بیت اند يَقُولُونَ میگویند این راسخان در علم که آمَنَّا بِهِ گرویده ایم بمتشابه كُلٌّ
همه محکمات و متشابهات مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا از نزد پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و یاد نکنند
و پند پذیر نشوند إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه از دنس اختلال و یکی از عبد الله
عباس مرویست که چون این آیه قرائت کردی گفتی انا من الراسخین فی العلم من آنان راسخان علم ام
که تاویل متشابه دانند در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکورست که مراد براسخون علم اهلبیت
نبوت اند که علم ایشان از علم رسولست از تلقین جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ و کتابه لوح محفوظ
از جانب رب العزة و حضرت رسالت در شان عالیشان امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمود که از شما
مردی باشد که بر تاویل قرآن کارزار کند همچنانکه بر تنزیل آن کارزار میکنم و اینکه آن حضرت فرمود که
افضل راسخان در علم کیست که عالم باشد بر جمیع آنچه حق تعالی فرو فرستاده از تنزیل و تاویل نیز
از امیر المؤمنین است علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام چه جمیع صحابه و تابعین در همه امور مشکله و
احکام مشتبهه رجوع بایشان میکردند و ایشان مرکز رجوع غیر خود نگردیدند و بعد از آن از قول راسخان حکایت
می کند که رَبَّنَا یعنی ایشان میگویند که ای پروردگار ما لَا تُزِغْ میچان و منحرف مساز قُلُوبَنَا

دلهای ما را از حق بسوی پیروی متشابه بتاویلی که پسندیده تو نباشد بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا بعد از
آنکه ما را راه نمودی بحق بمدد توفیق طریق هدایت یا نمودی یعنی بعد از آنکه بواسطه نصب ادله از آن
علة باطله ما را بر دین حق مستقیم کردانیدی از آن از ما مازنگیر تا نزد آن از نهج حق منحرف نگردیم بلکه ما را
راسخ گردان بر حق وَهَبْ لَنَا و ببخش ما را مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود رَحْمَةً بخششی یعنی لطفی
که بسبب آن درجه بلند و مرتبه ارجمند نزد تو پیدا کرده بسعادت ابدی رسیم و با توفیق و ما بر ثبات
و استقامت در دین که آن رحمة محض و مخض رحمتست تا از شک و شبهه خلاص شده بدین مستقیم تو متیقن
گردیم و هیچ وجه از آن بر نگردیم إِنَّكَ بدرستی که تو أَنْتَ الْوَهَّابُ تویی بخشنده مر مدعای و مقصودی
رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ حساب و جزای روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ
هیچ شکی نیست ما را در وقوع آن و آنچه در وست از حشر و جزا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده که در بعث و نشر و حساب و جزا فرموده و بعد از آن در
بیان حال کفار که دلهای ایشان منحرف است از نهج ثواب میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بحقیق
که آنانکه کافر شدند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ از ایشان هرگز دفع نکند و باز ندارد أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان
که بدان می نازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بوجود ایشان مفاخرت میکنند مِنَ اللَّهِ
از عذاب خدا شَيْئًا هیچ چیزی نه در دنیا اگر بمحنت و بلیه گرفتار شوند و نه در آخرت که ایشان از تنگنای
جهنم رانند وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشان اند آتش انگیز دوزخ همچنانکه هیزم خشک
که آتش بر وی افروزد و شان و عادت کفار جاهز در تکذیب حضرت رسالت كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ
مانند شان و عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون
عادة آنانکه پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما را
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای یعنی عقوبت کرد ایشان را در دنیا و آخرت بِذُنُوبِهِمْ
بگناهان ایشان که تکذیب انبیا بود و انکار و عناد ایشان وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و
خدای سخت عقوبتست بر کافران قُلْ بگوی ای محمد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آن کسانی را که کافر شدند
از جهودان و قریش سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما

در روز بدر وَتُحْشَرُونَ و جمع کرده شوید در عقبی إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ
و بد آرامگاهیست دوزخ و چون خدای تعالی وعده ظفر داد مر اهل ایمان را بیان آن ظفر فرمود
که در روز بدر با اهل کفر و طغیان فرو آمد از عذاب استیصال و گفت قَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستی
که بود مر شما را ای قریش آيَةٌ علامتی و نشانی در دست بر نبوت محمد فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در
دو گروه که بهم رسیدند و در مقابله یکدیگر صف کشیدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی کارزار
میکردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و ایشان لشکر ظفر پیکر رسول بودند که سیصد و سیزده
بودند هفتاد و هفت تن مهاجر و دویست و سی و شش انصار وَأُخْرَى كَافِرَةٌ و گروهی دیگر
کافر و ایشان بودند که اگر لشکر ابوجهل بودند و آنها نهصد و پنجاه تن بودند يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ
میبینند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی معاینه و آشکارا
اگرچه ایشان سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که مومنان را بر کافرانی که دو برابر ایشان
باشند غالب گرداند کما قال الله تعالی مائة صابرة یغلبوا مائتین پس چون ایشان زیاده از دو برابر خود دیدند
بوعده الهی قوی دل شده بر ایشان حمله کردند وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری
کردن خود مَنْ يَشَاءُ هر که را که خواهد همچنانکه وعده نصرت داد اهل بدر را إِنَّ فِي ذَلِكَ
بدرستی که در غلبه قلیل بی سلاح لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست و پندی لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر
خداوندان بینایی را که اهل بصیرت اند و خداوندان عقول صافیه و بعضی گفته اند که سعد
که صاحب رایت درین حرب امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه بود و در میان لشکر اسلام
بیش از دو کس اسب نداشتند یکی مقداد اسود و دیگر مرثد ابی مرثد و شش کس زره
پوشیده بودند دست لشکر کفار که نهصد و پنجاه کس بودند صد کس بر اسب سوار بودند اول جنگی که در اسلام
واقع شد این جنگ بود و با وجود این بتوفیق الهی بر کفار غالب شده همه را مغلوب
ساختند بعد از آن حق تعالی اخبار مینماید از آنچه باعث فرو ماندن از عدول بر حق و هدایت
بباطل و ضلال و میفرماید که زُيِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده شده است برای مردمان حُبُّ
الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس یعنی شیطان در میان مردمان آراسته است دوستی

نفس را مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بدترین دام شیطانند چنانکه پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود که زنان دام شیطانند و نیز فرمود که باید که خلوت نکند هیچ مردی با زن بیگانه چه شیطان سیم ایشان خواهد بود و در اخبار آمده که بیشترین معاصی و فتنها که در عالم واقع میشود از شامت زنانست وَالْبَنِينَ و از پسران که لعب پدر و مادرند و ایشان باعث بخل و جبن و چون پدر و مادر بجهت محبت ایشان و الدین بر صرف مال بخل میورزند تا ذخیره معاش ایشان باشد و بجهت تعلق خاطر با ایشان بحرب دشمنان نمی پردازند و همیشه غم و اندوه برای ایشان میخورند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ و از قنطارهای فراهم شده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از طلا و نقره و قنطار یعنی مال بسیار است و گویند هشت هزار مثقال طلاست و نزد بعضی هشتاد هزار مثقال نقره از ابی جعفر و ابی عبدالله صلوات الله علیهما قنطار پری پوست گاو است از زر سرخ و درهم سفید وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و از اسبان علامه دار یعنی اسبانی که علامت نیکو داشته باشند از حسن صورت و خلقت و نیکوی رفتار و مردمان بجهت مشغول شدن بدیشان از عبادت الهی غافل میگردند وَالْأَنْعَامِ و دیگر از شبهات نفس چارپا باشد و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و دیگر از کشت زار ذَلِكَ این که مذکور شد از امور شبهه نفس مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا و از حظ نفس یابند وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است عِنْدَهُ نزد اوست حُسْنُ الْمَآبِ نیکوی بازگشت یعنی نعم اخروی به مراتب از این نیکوتر است و سبب از تحقیر متاع دنیوی تعظیم نعم اخرت میکند و ترغیب مردمان میکند در آن تا روی از حطام فانی گردانیده متوجه ثواب باقی شوند و پیغمبر باید که قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بگوی ای محمد آیا خبر دهم شما را ای مردمان بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنکه پرهیز کردند از شرک و اجتناب کردند از کارهای زشت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ و آن بوستانهای است که اندکی از آن بهتر است از دنیا و هرچه در وی است تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان آن جویهای آب که در شکاف نرود بلکه در روی زمین رود خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند متقیان

دران

دران بهشتها وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان را زنان حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از چرکینها که زنان دنیا را می باشد یا پاک از نقص خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و دیگر مر ایشان راست خشنودی از خدا و این از بهشت و نعمتهای آن بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و اعمال ایشان پس ثواب میدهد و عقاب میکند بر وفق عمل نیک و بد مرویست که حق تعالی با اهل بهشت خطاب کند که ای اصحاب بهشت ازین راضی شدید ایشان گویند بارخدایا بهتر ازین نعم بهشت چه تواند بود گوید خشنودی از خدای و این از بهشت و نعمتهای آن بهتر است و در آثار آمده که در بهشت چند چیز بهتر از بهشت است یکی رضای خدا دوم خلود نعم بهشت سیم همسایگی محمد و آل محمد علیهم السلام بعد از آن در صفت متقیان میفرماید که الَّذِينَ یعنی پرهیزکاران آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم بانچه تو فرمودی و جوارح اعضای خود را در عبادت تو استعمال نمودیم ابتدا آمرزش تو داریم فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز برای ما گناهان ما را و از سر ما درگذر وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ نگهدار ما را از عذاب دوزخ و نیز در مدح ایشان میفرماید که الصَّابِرِينَ یعنی متقیان صبر کنندگانند بر ادای جمیع فرایض و بر ترک محرمات و در وقت رسیدن بلیات وَالصَّادِقِينَ و راستانند در قول و فعل و در خبرست که چون شخصی راست گفتن را شعار خود سازد براستگفتن معروف گردد او را در صدیقان نویسند و اگر دروغ را ورد خود سازد بر عکس این باشد وَالْقَانِتِينَ و دوام بردارانند مر خدا را در نهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق بقصد طاعت و انقیاد حق تعالی در حدیث صحیح آمده که هیچ روزی آفتاب بر نیاید الا که بر پهلوی آن دو فرشته باشند گویند بارخدایا مر نفقه کننده را عوض ده به و مر امساک کننده مال او را در ورطه تلف انداز وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگان بِالْأَسْحَارِ در سحرها که وقت قبول اجابت دعوات است زیرا که مشقت عبادت درین وقت بیشتر است و نفس درین وقت مطمئن تر و از شواغل دنیوی دورتر در خبرست که عبدالله علیه السلام مرویست که هر که در وقت سحر هفتاد بار استغفار کند از اهل این آیه باشد و از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه روایت که مراد مستغفرین نماز

گذارندگانند در سحرگاه در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند و حضرت رسالت را صلی الله علیه واله بعلاماتی که در کتاب خود یافته بودند شناختند گفتند یا محمد ما را سؤالیست اگر جواب گوی ایمان آریم فرمود که چیست گفتند خبر ده ما را که بزرگتر و نیکوتر شهادتی در کلام خدای کدامست این آیه آمد که شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدای یعنی بنصب دلایل واضح بر وحدانیت و انزال آیات ناطقه بیان روشن گردانید أَنَّهُ آنکه اوست خدای بحق که از روی یقین لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست که سزاوار باشد جز او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان نیز گواهی دادند بر وحدانیت او وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم که مومنانند نیز شهادت نمودند بر توحید باعتراف لسان و تصدیق جنان قَائِمًا در حالتی که او اقامه کننده است بِالْقِسْطِ بعدل در جمیع افعال و اقوال خود و در تفسیر اهل البیت مذکورست که اولو العلم امیرالمومنین است و یازده فرزند معصوم وی صلوات الله علیهم و مقارنه اولو العلم با او سبحانه و ملایکه در شهادت دلالتست بر تعظیم ایشان و شکی نیست که اولو العلم شامل مجتهدان امامیه رضوان الله علیهم نیز هست و جابر بن عبدالله از پیغمبر صلی الله علیه واله روایت کرده که یک ساعت که عالم بر بستر خود تکیه کند و در علم دین نظر کند بهترست از عبادت عابدی که هفتاد سال خدا را عبادت کند انس بن مالک از رسول صلی الله علیه واله نقل کرده که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس آن تسبیح است و بحث آن جهادست و فرشتگان در حلقهای مجلس عالمان رغبت کنند و پرهای خود را بر ایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار کنند و هر تر و خشکی که باشد برای ایشان آمرزش خواهند حتی که ماهیان دریا و هوام و سباع و چارپایان و آسمان و ستارگان و بدانید که علم زندگی دلهاست و نور چشم است و فکر کردن در علم معادل روزه باشد و درس آن برابر قیام شب و علم شنوای عملست و عمل پی آن درست … و نیکبختان ملهم کرده شوند و بدبختان از آن محروم مانند و بجهت اینست که اولو العلم مقارن حق تعالی و ملایکه واقع شده و درین شهادت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تکرار کلمه شهادت جهت تاکید است و دیگر تا مبین شود بران قوله الْعَزِيزُ که خدای قویست و غالب بر جمیع ممکنات و همه محکوم و مامور اویند الْحَكِيمُ محکم کار در آنچه میکند و پیغمبر باید مدانکه این آیه را فضل بسیار است و ثواب بیشمار انس از پیغمبر صلی الله علیه واله روایت کرده که هر که این آیه بخواند و در آخر آن بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین حق تعالی بعدد هر حرفی از آن فرشته بیافریند

تا

تا برای او استغفار و آمرزش خواهند تا روز قیامت و هر که این آیه بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته را خلق کند تا روز قیامت برای او استغفار کنند و ابو طالب قیطان گفته که وقتی بتجارت بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم وی در آخر شب این آیه را مکرر میخواند و هر بار در آخر آن میگفت که وَأَنَا أَشْهَدُ بِمَا شَهِدَ اللَّهُ بِهِ وَأَسْتَوْدِعُ اللَّهَ هَذِهِ الشَّهَادَةَ وَهِيَ لِي عِنْدَ اللَّهِ وَدِيعَةٌ حَتَّى يُؤَدِّيَهَا إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ چون روز شد نزد او رفتم و گفتم دیشب این آیه شهادت میخواندی و در آخر آن کلماتی میگفتی در آن چیزی از پیغمبر خدا شنیده گفت بلی گفتم مرا از آن واقف ساز گفت یکسال خدمت من کنی تا از آن تو بگویم و من بر سر راه او بودم و یکسال خدمت او کردم و چون مدت برآمد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت مرا ابو وایل حدیث کرد مرا از ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود که هر که این آیه بخواند بطریق مذکور حق تعالی روز قیامت او را حاضر سازد و گوید این بنده من معهدی دارد که توحید است و من سزاوارترم از آنکس که بعهد وفا کند ای فرشتگان من درهای بهشت برای او بگشایید تا از هر دری که خواهد در آید و داخل شود و نیز از آنحضرت مرویست که دو فرشته بهوا یکدیگر رسیدند یکی دیگر را گفت از کجا می آیی گفت از نزدیک بنده عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد و خدا را می آزرد اینک دیوان عمل سیاه اوست که به آسمان می برم آن فرشته دیگر گفت عجب حالیست که من از نام او برات آزادی از دوزخ بزمین می برم فرشته اول ازین متعجب شد فرشته دوم گفت که چون … این آیه الشهاده بخواند حق تعالی فرمود که من گناه و معصیت او را با ایمان … بخشیدم … از سعید بن جبیر روایت است که … در حوالی کعبه بودند چون این آیه نازل شد همه در افتادند و چون توحید اصل دین اسلام است از نتیجه … دین اسلام میفرماید که إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزد خدای اسلام است نه ملت یهود و نصاری که آمیخته است بشرک و کفر وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف نکرده اند در … دین اسلام حقیت و محمد صلی الله علیه واله و پیغمبریت بحق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب تورات و انجیل إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر اسلام که آن آیات و معجزات ظاهر است از جمله آن قرآنست که موافق کتاب ایشانست و اختلاف ایشان بر وجه بود که بعضی گفتند دین اسلام بر حقیقت و قومی دیگر گفتند که آن مخصوصست بعرب و جمعی دیگر نفی مطلق آن کردند حاصل

که ایشان اختلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهة حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل ریاست و بزرگی قوم
نه بجهة شبهه که ایشانرا بوده باشد در حقیقت اسلام پس وعید ایشان میفرماید که وَمَنْ يَكْفُرْ و هر که کافر شود
بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدا که قرآنست یا سایر معجزات حضرت خاتمیة صلی الله علیه وآله و یا بتوریه و انجیل که
صفت حضرت در و مذکورست فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است
یعنی عنقریب اهل بغی و حسد و عناد فوت شده بعذاب اخرت گرفتار خواهند شد فَإِنْ حَاجُّوكَ
پس اگر یهودان مخاصمه کنند بتو بروجه عناد در دین اسلام بعد از اقامت حجة یا نصاری در مقام جدال درآیند
بواسطه عیسی فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را و خالص کردانیدم وجه خود را
لِلَّهِ برای خدا و هیچ چیز را با او شریک نمیگردانم وَمَنِ اتَّبَعَنِ و نیز تسلیم کردم و خالص کردانیدم
همه خود را برای کسانی که پیروی کرده اند مرا یا معنی آنست که من یا کسانی که تابع شده نفسهای خود را از برای
خدا خالص ساخته ایم و باخلاص تمام بوحدانیت او گرویده ایم وَقُلْ بگوای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مرانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگوی مشرکان عرب که ناخوانده
و نانوشته اند یعنی کتاب ندارند أَأَسْلَمْتُمْ ایا اسلام آورده اید بجهة وضوح دلیل و حجة آن
همچنانکه من آورده ام و اتباع من و یا هنوز بر کفر خود باقید و گویند استفهام بمعنی امرست یعنی اسلام آورید
فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اسلام آورند و امر حق انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس بدرستی که راه
یافتند بمقصد رستگاری و از وادی گمراهی خلاص شدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض
کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این
نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و پس تو تبلیغ آن کرده و اقامت حجة نموده وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
و خدا بیناست به بندگان یعنی دانات بتکذیب و تصدیق ایشان پس بروفق آن همه را جزا خواهد
داد إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی که آنانکه کافر شوند و منکر شوند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و معجزه ها
و حجتهای روشن که صریحا دلالت دارند بر بر و حدانیت حق تعالی و از جمله او کتب اوست که متضمن توحید
او بود وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشتند پیغمبرانرا در یکساعت کشتند صد و دوازده کس
زاهد و عابد ایشان برخواستند تا ایشانرا امر بمعروف و نهی از منکر کنند ایشانرا نیز بکشتند چنانکه فرمود

وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشتند انانرا نیز که يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمودند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از
مردمان یعنی غیر از پیغمبران فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده ایشانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک
أُولَئِكَ آن گروه مذکوره یعنی کشندگان انبیا و امر از معروف الَّذِينَ آنکسانی اند که حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین سرا که کسی ستایش
آن نکند بلکه لعنت کند و خون و مال ایشان مباح گردد وَمَا لَهُمْ و نیست مر ایشانرا در روز قیامت
مِنْ نَاصِرِينَ از یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کنند روایت که در عهد رسول مردی و زنی از
اشراف اهل خیبر زنا کردند در توریه حکم ایشان رجم بود بر خواستند نزد رسول آمدند با امید آنکه حکم او خفیف
تر باشد یعنی ما سوی رجم از جلد و تغریب و چون این قصه معروض داشتند حکم حضرت حق موافق حکم توریه
واقع شد نعمان بن اوفی و عمرو بن حارث گفتند جور کردی بر ما چه را ایشان رجم نیست رسول فرمود که دروغ
میگویید در توریه حکم ایشان رجم است گفتند چنین است رسول فرمود تا توریه را حاضر کردند پس با ایشان
گفت که کیست در میان شما که اعلم باشد بتوریه گفتند مردی اعورست و در فدک می باشد و او را ابن صوریا
گویند پس کس فرستاد و او را بمدینه آوردند وی نزد رسول آمد و اغاز خواندن توریه کرد چون باینه رجم رسید
از آیه پوشید و تلاوت نکرد عبدالله بن سلام برخواست و این آیه را برخواند رسول گفت دانسته شد که حکم آن تو
کرمن کردم و توبیه موافق قول منست و در توریه چنین بود که مرد محصن و زن محصنه چون زنا کنند و بینه بر ایشان
اقامه شهادت کنند ایشانرا رجم باید کرد و اگر زن ابستن بود او را تا باید کرد تا بار نهد و بعد از آن او را رجم
کنند پس رسول بفرمود تا او را رجم کردند و حق تعالی این آیه فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ
بسوی آنکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره مِنَ الْكِتَابِ از توریه یعنی نعمان بن اوفی و
امثال او يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریه لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم
کند توریه میان ایشان ثُمَّ يَتَوَلَّى پس روی میگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان
که روسای یهود بودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالتی که ایشان اعراض کنند گانند از حق با وجود علم
ایشان باینکه رجوع بآن واجبست ذَلِكَ این اعراض از حکم توریه مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا
بسبب آنست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید بما اتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ

ذَاتٍ مگر روزی چند شمرده شده که هفت روز باشد یا چهل یعنی بسبب زعم ایشان بسهولة عذاب
اخرت اعراض میکنند از حکم توریه وَغَرَّهُمْ و فریب داد ایشانرا فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچیزی که بودند که بر می بافتند از سهولة عقوبة یا شفاعة ابای ایشان
مر ایشانرا فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آنهنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ برای
حساب روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن روایت که روز قیامت اول رایتی
از رایات کفار که بر افراشته شود رایه یهود باشد حق تعالی ایشانرا رسوا گرداند در میان همه اهل محشر
و بعد از آن امر کند که ایشانرا بدوزخ برند و مخلد در آن باشند وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود
هر نفسی بتمام مَا كَسَبَتْ جزای انچه کسب کرده باشد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
یعنی هیچکدام از نفس انسانی ستم دیده نشوند بنقص حسنات و زیادتی سیئات بجزا و فراخور اعمال
خواهد بود و چون حق تعالی ذکر اهل کتاب کرد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله تعلیم کرد که چگونه با ایشان
محاجه باید کرد و چگونه جواب با ایشان باید گفت و فرمود که قُلِ اللَّهُمَّ بگوای محمد که بار خدایا
مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی و متصرف در همه ملک و ملک دنیا و اخرت و وقتی که خندق
میکندند سنگی عظیم و سخت پدید امد که اهن بران کار نمیکرد انحضرت بران موضع امده دران
سنگ نگاه کرد و تبر اهنین از سلمان فارسی گرفته استین مبارک را در نوردید و بنفس خود
بکه تا بیدسجانی ضربتی فرود آورد و گوشه ان سنگ بشکست و برقی از میان اهن و
سنگ بجست مانند روشنی چراغ در شب تار و از درخشندگی آن آتش کوههای مدینه روشن شد
بعد مداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران درآمد پس رسول و اصحاب تکبیر گفتند
و چون ضربتی دیگر بزد و ثلث دیگر از آن سنگ شکسته شد و روشنان تافت که قصور صنعا یمن
مشاهده شد و در ضربة سیم قیاصر و قصور روم بالتمام بنظر درامد رسول و اصحاب تکبیر گفتند
پس حضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که عنقریب اثار صولت اسلام باطراف و جوانب عالم رسد
همه نواحی جهان مسخر اهل اسلام شود اصحاب بشکرگذاری این نعمة مشغول شدند و منافقان
طرح سخریت و استهزا افکنده گفتند که عجب کاریست از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکنند

وپایان

و ایشان خود را بر قریش روم و پارس وعده میدهند حق تعالی این آیه فرستاد که بگوای محمد بار خدایا ای
خداوند ملک و همه ملک بید قدرت تست تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی را مَنْ تَشَاءُ هر کرا
خواهی و از جمله حکومة مکه و حوالی آن که از کفار قریش بود نزع کرده بعلازمان حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وآله حواله فرمود و ملک روم و فارس و یمن از ارباب آن انتزاع نموده بدین امه مرحومه
ارزانی داشت و نزد بعضی عمران مراد ملک نبوتست که از بنی اسرائیل بستد و بفرزندان اسمعیل داد
و یا امامتست که بائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرمود وَتَنْزِعُ مِمَّنْ تَشَاءُ و باز ستانی
از هر که خواهی و ارجمند میسازی هر کرا میخواهی ~~بخذلان بجهة عناد و لکو چون ابوجهل و ابولهب و نظایر آن~~
او وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و خوار و بیمقدار میگردانی هر کرا میخواهی بخذلان بجهة عناد و لکو جو
ابوجهل و ابولهب و متابعان او و گویند مراد بعزت شرف قناعتست فقر را بصدر تمکین رساند و
گدایی حرص توانگرانرا در صف نعال افکند دو فقیر بیچاره را داده که سلطان محمود غزنوی روزی بقصد
زیارت شیخ معزی که قطب زهاد و عرفای عصر بود رفته استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال آمد
از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست شیخ گفت روشن تر دیدی در معنی این آیه اگنت
که ترا با هزار و هفصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایة اباد ان و صد هزار سوار مکمل بخانه مجوس گدای
اورد و در صف نعال باز دارد مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر ازاد
جای دهد   انکو بقناعت اشنا شد   از فیض تعز من تشا شد   و انکو ده و حرص
از بهر جود   مهجور تذل من تشا شد   بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست قدرت تست تحصیل همه نیکوییها
از دادن ملک و عزت بمومنان و چون تعذیب کفار و عصات محض عدلست بیان نیز در تحت
خیر داخل باشد إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه چیزی از عطای ملک و نزع آن و اذلال
قَدِيرٌ توانایی و بهر که مصلحت بینی تُولِجُ اللَّيْلَ در میاوری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی
بتدریج شب را در روز می افزایی تا که در اول جدی که اقصر ایام سالست در اول سرطان اطول
ایام میشود وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در می اوری روز را در شب یعنی از اجزای روز بتدریج
کم میکنی و افزای شب را و آن زیاده میسازی تا شبی که در افق خود او کوتاه ترین شبهاست در افق

و در از زین شب میشود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آوری زنده را چون حیوانات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه است یا مانند مرغ از تخم و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آوری مرده را چون نطفه را و دانه و تخم مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوان و درخت و مرغست و گفته طیب گوشت را از خبیث و کافر آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله نزدیک یکی از زوجات خود رفت زنی پاکیزه منظر خوب صورت و سر بسته دید بود حضرت پرسید که این کیست گفتند یکی از خالههای تو فرمود که کدام خاله گفتند خالده بنت اسود بن یغوث و این خالده مومنه بود و اسود که پدرش بود کافر بود فرمود که سبحان الذی یخرج الحی من المیت وَتَرْزُقُ و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه خود مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی بی مزد که خلق عدد و مقدار او را ندانند معاذ جبل روایت کند که من یک جمعه بنماز حاضر نشدم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چه چیز ترا از نماز جمعه باز داشت گفتم یا رسول الله یوحنای یهودی را بر ذمه من چند وقیه گندم است مرا نمیگذاشت که بنماز حاضر شوم فرمود که این آیه را خواندی تا بقوله بغیر حساب والرحمن الرحیم کرباد رحمن الدنیا و الاخرة و رحیمها تعطی من تشاء منهما فاقض عنی دینی هر کرا این آیه بخواند اگر قرض او چندان بود که زمین گنجایش آن نداشته باشد حق تعالی از برای او ادا کند جعفر بن محمد علیهما السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک را بر زمین نازل سازد و این آیه از عرش مجید او آویخته بودند و میان ایشان و حق تعالی حجابی نبود گفتند بار خدایا ما را بزمین میفرستی که سرای معاصیست و ما بعرش مجید تو متعلقیم که محل طهور و قدس است حق تعالی فرمود که بعزت و جلال من که هیچ بنده مومن شما را قرائت نکند در عقب هر نماز فریضه مگر او را در حظیره قدس جای دهم و هر روز هفتاد بار بنظر رحمت در او نگرم و هر روز هفتاد حاجتش روا کنم که کمترین آن حاجتها آمرزش او باشد و از دشمنانش نگاه دارم و او را بر اعدا نصرت دهم و هیچ چیز او را از بهشت منع نکند مگر مرگ چون حق تعالی درین آیه بیان فرمود که مالک دنیا و آخرت و قادر بر اعزاز و اذلال اوست منع فرمود در عقب آن مومنان را از دوستی کردن با کافران که قادر نیستند بر اعزاز و اذلال و فرمود که لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ و باید که فرا نگیرند مومنان که دوستان خدا اند

و سوز و بکرم نزد او الْكَافِرِينَ کافران را که دشمن او اند و ذلیل و خوار نزد او أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بدون مومنان یعنی باید که مومن دوست ندارد مگر مومنی را ابن عباس فرموده که جمعی از انصار با گروهی از کفار طرح دوستی افکنده بودند و عبدالله بن جبیر ایشان را از این منع میکرد فایده نمیداد حق تعالی این آیه را فرستاد و ایشان را از آن نهی کرد بعد از آن ایشان را از این تهدید کرد و فرمود که وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند این فرا گرفتن دوستی را با دشمنان خدا فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ نیست اکنون از ولایت و دوستی خدای فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی او را از دوستی خدا هیچ بهره نخواهد داشت إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید مِنْهُمْ از ضرر کفار تُقَاةً ترسیدنی یا آنکه واجب باشد پرهیز نمودن از آن که درین صورت جایز است که با ایشان اظهار دوستی کنید برسبیل تقیه با ایشان مواساة نمایید وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و میترساند خدای شما را از موالات با دشمنان او نَفْسَهُ از عذاب ذات خود یعنی عذابی که صادر شده باشد از محض قهاریت او بی واسطه غیری وَإِلَى اللَّهِ و بسوی حکم خداوند و یا جزای اوست الْمَصِيرُ بازگشت همه پس از نواهی او بترسید این آیه مصرح است بر آنکه مومن را واجبست که تقیه کند از مخالف دین و با ایشان در سازد و بحسب ظاهر پیروی ایشان کند ابن بابویه رحمه الله در رساله اعتقادیه آورده که تقیه واجبست تا بظهور صاحب الامر علیه السلام هر که آنرا ترک کند همچنانست که ترک نماز کرده صادق علیه السلام را گفتند یا ابن رسول الله مردی را در مسجد میبینیم که آشکارا باواز بلند لعن میکند دشمنان شما را و نام هر یک را میبرد گفت با هم لعنت الله عوض میدهی شود و او خدا او را از رحمت خود دور کرداناد ما در عوض سب نیز میکرد و اند چه حق تعالی فرموده که و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و نیز صادق علیه السلام فرموده که مقرب ترین شما نزد حق تعالی کسیست که اعلم و اعمل باشد بتقیه و نیز فرموده که تقیه دین منست و دین پدران من و از آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود که او با اهل اسلام با اهل کفار مدارا مینمود و امیرالمومنین علی علیه السلام با اهل خلاف بطریق ملاطفه سلوک مینمود و چون قوت پیدا کرد شمشیر کشیده با اهل کفر و خلاف محاربه کرد مرویست که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که هلاکت و بند محنت گرفتار شدم فرمود که چیست گفت کفار قریش مرا گرفتند و عذاب میکردند تا لعنت بجناب تو با ایشان گفتم

بطاقت شدم و آنچه اراده ایشان بود بر زبان من جاری شد فرمود که دلت چگونه بود گفت بسیار از آن کاره بود فرمود اگر بار دیگر بدست ایشان افتی مثل این حال بر تو واقع شود آنچه ایشان اراده کنند بگوی و در دل کاره آن باش و ابن مسعود گفته که با اهل خلاف مصالحه کنید و آنچه ایشان میگویند و میکنند پیروی کنید اما در دل کاره آن باشید و چون حق تعالی رخصت داد مومنان را در پوشیدن حق و مواسات کردن با کافران و مخالفان دین جهة دفع ضرر ایشان در عقب آن بیان نمود که اگر کسی ایمنی را که بنده نه بجهة خوف و عذر بلکه از روی اعتقاد و رغبه قلبی با اهل کفر محشور شود و بعذاب ابدی با ایشان گرفتار گردد پس فرموده که قُلْ بگوای محمد إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ اگر پنهان دارید آنچه در سینههای شماست یعنی موالات کفار در دل راه میدهید أَوْ تُبْدُوهُ یا آشکارا کنید آنچه در ضمیر شماست يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند خدای آن را و شما را بجهة آن بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار خواهد کرد وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و میداند آنچه در آسمانهاست از انواع علومات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از اصناف سفلیات پس بر پنهان و آشکار اعالم خواهد بود وَاللَّهُ و خدای که علم ذاتی او بهمه چیز رسیده عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزی تواناست پس هرچه بکنید در سر و علانیه میداند و شما را بان جزا خواهد داد چون چنین است پس نافرمانی مکنید و بر ترک دل و رانقیاد و از نواهی باز ایستید چون تحذیر اهل کفر و عصیان کرد از عقاب در عقب آن بیان وقت آن بکند بقوله يَوْمَ تَجِدُ روزی که یابد كُلُّ نَفْسٍ هر کسی از عمل کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ از آنچه کرده باشد از نیکوی مُحْضَرًا حاضر گردانیده شده نزدیک خود یعنی صحیفه حسنات را ببیند وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی نیز نزد او حاضر باشد تَوَدُّ دوست داشته باشد اکنون لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا اگر باشد میان او وَبَيْنَهُ و میان آن روز با عمل بد او أَمَدًا بَعِيدًا دور و دراز مراد آنست که نخواهد که مطلقا آن روز عمل خود را ببیند وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و میترساند خدای شما را از عذاب خود بگر برحقه تاکیدست وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان بجهة این ایشان را میترساند از عملی که سبب عذاب و عقوبت ایشان باشد مرویست که یهود میگفتند که ما پسران خدائیم و دوستان او و نصاری میگفتند که مسیح

پسر خدا میدانیم و بجهة این در تعظیم میکوشیم و مشرکان گفتند که ما بتان را دوست داریم و بشفاعت ایشان امید داریم آیه آمد که قُلْ بگوای محمد إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما ای اهل کفر تُحِبُّونَ اللَّهَ دوست میدارید خدای را و لاف دوستی او میزنید فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا و اوامر و نواهی مرا يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا خدای شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسانی را که بر پیروی من رابح شوند رَحِيمٌ مهربانست بریشان برحمت خاص مرویست که چون پیغمبر این آیه را تلاوت فرمود عبدالله ابی منافق با اصحاب خود گفت می بینید که محمد دوستی خود را مساوی دوستی خدا میدارد و ما را میفرماید که او را همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی را حق تعالی در جواب ایشان گفت که قُلْ بگوای محمد أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبران او را نیز در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از اطاعت خدا و رسول فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ دوست نمیدارد کافران را یعنی از ایشان راضی نیست و هرگز مدح ایشان نکند از رسول خدای صلی الله علیه و آله روایتست که تحقق ایمان موقوفست بر آنکه دوستان خدا را دوست دارند و دشمنان او را دشمن و چون درین دو آیه طاعت رسول را واجب گردانید در عقب آن ذکر منقبت و مدح ایشان میفرماید بجهة ترغیب در اطاعت ایشان بقوله إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ بدرستی که خدای برگزید آدم را بتعلیم اسما و امر ملایکه بسجود او و بیرون آوردن انبیا و اصفیا و اولیا از صلب او وَنُوحًا و نوح را بدرازی عمر و الهام او بساختن کشتی و نجات او از غرق وَآلَ إِبْرَاهِيمَ و آل ابراهیم را که اسمعیل و اسحق اند و اولاد ایشان به نبوت و امامت و بنا خانه کعبه و خلافت و از جمله اولاد او یعقوب و داود و سلیمانست و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران را که موسی و هرونند برسالت و وحی او سبحانه ایشان را بی واسطه و این مرد پسران عمران بن یصهر بن یافث بن لاوی بن یعقوب اند و یا مراد عیسی است و مادر او مریم که دختر عمران ماثان است و میان این مرد عمران

شهید سالی بوده در تفسیر اهل البیت علیهم السلم وارد است که مراد بال عمران علی بن ابی طالب
است صلوات الله علیه واحادیث متواتره از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده وابن عباس
داماد زن وانس نیز از پیغمبر خدای صلی الله علیه واله که فرمود وال ابراهیم منم وال عمران علی بن ابی طالب
علیه السلم حاصل که حق تعالی میفرماید که همه انبیا واولیا وایشانرا برگزیدم وتفضیل دادم
عَلَی الْعَالَمِینَ بر عالمیان زمان ایشان والست برانکه ایشان افضل اند از فرشتگان
برحق تعالی ایشانرا برهمه ادمیان وجنیان وفرشتگان تفضیل داد ذُرِّیَّةً در حالتی که ایشان
فرزندانی اند که بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی زاده شده اند یعنی اولاد
پسندیده اند از ابای برگزیده وَاللّٰهُ سَمِیعٌ وخدای شنوا است باقوال مردمان عَلِیمٌ
ودانا است باعمال ایشان واکثر مفسران برانکه سمیع القول والنیات وبعد ازان در
بیان حال مریم که از ذریه انبیاست صلی الله علیه واله میفرماید که اِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرَانَ
یاد کن ای محمد که چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذا بود وقتی که حامله شده
واو جده عیسی بود رَبِّ ای پروردگار من اِنِّی نَذَرْتُ بدرستی که من نذر کردم برای تو مَا
فِی بَطْنِی انچه در شکم منست مُحَرَّرًا در حالتی که ازاد کرده شده باشد از قید تعلق دنیا واو را
مشغول نسازم بامر دنیا تا خاص ترا پرستد وخدمت مسجد نو کند ودران زمان خدمت مسجد
قدس امری عظیم بود از اعظم عبادت میدانستند وفرزندانرا بران کار نذر میکردند تا انرا
رفتندی واب زدندی وجاروب کردندی وشستن کردندی وحاضر ومانع بودی ازانجا بیرون نیامدندی
وهمین وجه در انجا خدمت کردندی تا بالغ شدندی وبعد ازان مخیر بودندی میان مقام کردن
وبیرون رفتن ودر شریعت ایشان الحبس نذر در برای ایشان بودی ویکی از انبیا وعلمای
ایشان نبود مگر یک پسر باد وبیشتر را انجا کردندی برای خدمت بیت المقدس وچون حنه چنین
نذر کرد شوهرش عمران گفت این چه بود که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد وخدمت مسجد را نشاید
برزبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّی پس قبول کن خدایا از من انچه نذر کردم اِنَّکَ اَنْتَ
السَّمِیعُ بدرستی که تو شنوای سخنی راکه در باب نذر گفتم الْعَلِیمُ دانا بی مقصد من درین نذر

فرضهای تو خواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس انهنگام که نهاد بار خود راکه دختر بود قَالَتْ گفت از
اعتذار وحسرت رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَا ای پروردگار من بدرستی که نهادم بار را اُنْثَی
در حالتی که فرزند ماده است وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وخدای داناتر است بِمَا وَضَعَتْ بانچه
بار نهادم وحفص وضعتُ خوانده بسکون تا یعنی خدای داناتر بود بانچه حنه وضع کرد وَلَیْسَ
الذَّکَرُ وگفت حنه که نیست فرزندی که طلب کرده ام برای خدمت بیت المقدس کَالْاُنْثَی مانند این فرزند
ماده که بمن داده وَاِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وبدرستی که من نام نهادم اورا مریم ومعنی اینجا
لفظ بلغت ایشان امة الله بوده یعنی کنیزک خدای وَاِنِّی اُعِیذُهَا بِکَ وبدرستی که من
در پناه می ارم اورا بتو وَذُرِّیَّتَهَا وفرزندان اورا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ از دیو
دیو سرکش که رانده شده است از رحمت به برکت دعا حنه پروردگار مریم وعیسی رسید از
مس شیطان محفوظ ماندند در تفسیر ثعلبی مذکور است که رسول خدا فرمود که بهترین زنان چهار اند
مریم بنت عمران وآسیه زن فرعون وخدیجه بنت خویلد وفاطمه بنت محمد واسماء بنت یزید گفت
که چون خدیجه بفاطمه حامله شد گفت بار خدایا تو دانایی که من از زن عمران بهترم ومحمد از عمران
بهتر است من این فرزند را محرر کردم حق تعالی وحی کرد برسول صلی الله علیه واله که خدیجه را بگوی که ازاد
کردن پیش از بلوغ نباشد والکذار حمل خود را تبی که او صفیه وبرگزیده منست ومادر امامانست
وازاد کرده من از دوزخ خدیجه گفت اکرچه دختر است دلم خوش حالست چه او مادر امامانست
القصه چون مریم متولد شد فَتَقَبَّلَهَا پس فرا پذیرفت مریم را رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُولٍ
حَسَنٍ بپذیرفتنی نیکو چه حنه خدمت خانه خود چه راضی شد با انکه او بجای ذکر باشد در خدمت
بیت المقدس وَاَنْبَتَهَا ورویانید اورا یعنی نشو ونمای او داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو ونمایی
نیکو یعنی توفیق داد اورا تا پرورش یافت برصلاح وعصمت ومعرفت بروجهی که چون به سال کلی
رسید بانواع عبادت بر همه زنان غالب شد مرویست که چون مریم متولد شد مادر او را
در خرقه پیچیده به بیت المقدس اورد وخدمه را گفت که فرا گیرید این نذر کرده شده را که اوان حق تعالی است
ومیان ایشان اختلاف افتاد چه عمران امام مسجد مقدس بود وبسیار در تعظیم او می کوشیدند وگفتند

این مریم را واو بعمران بود وازجمله زکریا گفت که من اولی ام به تربیت او چه خاله او در خانه منست
ایشان باین راضی نشدند پس قرار بر قرعه دادند برین وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت تورات
کردندی یکبار شهر دورن برده درجوی اب افکندند مشروط برانکه قلم هرکه بر سر اب اید پرورش مریم
او کند قلم زکریا که از اولاد سلیمان بود واز پیغمبران بزرگوار بر سر اب امد کفالت مریم برا او قرار
گرفت وَکَفَّلَهَا زَکَرِیَّا وفرا پرورد حق تعالی مریم را از زکریا وزکریا اورا برده دایه برای او
مقرر کرد چون از حد طفولیت درگذشت اورا بمسجد اورده غرفه داد که جز از نردبانی بر
بالای ان نمیرسیدی برای او ترتیب داد وبه کار زکریا از متعهد حال او فارغ نشدی وانوار
ولایت از او ظاهر شد کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا هرگاه که در امدی بر مریم زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ زکریا
بغرفه که مریم در انجا بود وَجَدَ عِنْدَهَا می یافت نزدیک او رِزْقًا روزی وان میوه
تابستانی بود در میان زمستان وعکس زکریا متعجب شده قَالَ گفت یَا مَرْیَمُ اَنَّی
لَکِ هٰذَا ای مریم این از کجاست مرترا قَالَتْ گفت مریم هُوَ این روزی میوه که از
جنت وقتست مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزد خدا است اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا یَرْزُقُ مَنْ
یَشَاءُ روزی میدهد هرکرا که خواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ بیشمار از غایت بسیاری یا بی دل استحقاق
بلکه بمحض تفضل از طریق موافق ومخالف صحیح پیوسته که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه
واله وسلم در زمان قحط وتنگ سال بخانه فاطمه علیها السلام امدند وفرمود که از خوردنی در خانه
چیزی هست که پدرت سه روز است که طعام نخورده است وفاطمه وامیرالمومنین وحسن وحسین علیهم السلام
نیز مدت سه روز بود که طعام نیافته بودند فاطمه بخانه رفت وسجاده مبارک بگسترد ودو رکعت نماز بگذارد
وبعد ازان مناجات کرد واز سر سوز گفت الهی از غیب طعامی بما رسان ودل مرا از اندوه پدر وشوهر
وفرزندان باز رهان چون این حال دید که جفنه خالی که دران خانه بود بخاری ازان برامد چون
ازو عاپرداخت ونظر دران جفنه کرد انرا مملو از طعام دید انرا برداشته نزد پدر برد وامیرالمومنین
وفرزندان را حاضر کرد چون سرپوش بر داشتند ظرفی بود پر از نانهای لطیف ومملو از گوشتهای
لذیذ واز وی بخار بویی میرسید بر مثال بوی مشک سید عالم فرمود اَنّٰی لَکِ هٰذا این از کجا بتو رسید علیهما السلم

بالهام الهی فرمود که هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ این از نزد خداوند است اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ
حضرت فرمود که الحمد لله که حق تعالی ترا پسندیده ساخت مانند بهترینه زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران
گردانید که هرگاه حق تعالی اورا روزی فرستادی وزکریا از وی پرسیدی که این از کجاست همین جواب
دادی که هو من عند الله پس همه ازان طعام تناول کردند وسیر شدند وهنوز جفنه از طعام مملو بود
پس فاطمه علیها السلام بهمسایها نیز ازان حظوظ گردانید اورده اند که چون زکریا علیه السلام مشاهده
نمود که حق تعالی روزی را بمریم میرساند واورا در تابستان میوه زمستانی ودر زمستان میوه تابستانی
میدهد رغبت کرد که حق تعالی اورا نیز فرزندی دهد که صاحب کرامت وولایت باشد مانند مریم وبا انکه پیر
شده بود وزن او از زائیدن افتاده وبه پیری گشته اما او دانست که این امر بر خدای سهل است
پس زبان مناجات بگشود وگفت هُنَالِکَ دران مکان که ولایت وکرامات مریم را معاینه دید
دَعَا زَکَرِیَّا رَبَّهُ بخواند زکریا پروردگار خود را وازوی بخواست قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من
هَبْ لِی ببخش مرا مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً از نزد خود فرزندی پاک از الایش گناه چنانکه
بخشیدی مریم را که پیر شده بود اِنَّکَ بدرستی که تو از محض کرم سَمِیعُ الدُّعَاءِ شنونده دعای
یعنی اجابت کننده اَنْ فَنَادَتْهُ الْمَلٰئِکَةُ پس ندا کردند او را فرشتگان وَهُوَ قَائِمٌ در حالتی
که زکریا ایستاده بود یُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ نماز میگذارد ودر محراب اَنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکَ بدرستی
که خدا مژده میدهد ترا بِیَحْیٰی بفرزندی که نام او یحیی باشد ومعنی یحیی انست که نام پدر یا دین زنده
زنده شد مُصَدِّقًا در حالتی که ان فرزند باور کننده باشد وایمان اورنده بِکَلِمَةٍ بعیسی
که بکلمه کن موجود گشته مِنَ اللّٰهِ از نزد خدا ودر اخبار امده که اول کسی که بعیسی ایمان اورد یحیی بود
واو شش ماه از عیسی بزرگتر بود سر خاله بودند ویحیی را پیش ازان کشتند که عیسی را باسمان
بردند وَسَیِّدًا ودر حالتی که مهتر قوم باشد در علم وحلم وکثرت عبادت وتقوی وزهد و
غیران از اخلاق حسنه وَحَصُورًا در حالتی که باز دارنده باشد نفس خود را از جمیع ملاهی
وعلمای مرویست که در سالگی بجمعی کودکان رسید که بازی میکردند وبراتر غیب کردند بازی گفت
ما برای بازی افریده نشده ایم اثر امام زین العابدین علیه السلام رسیده که فضیلتی از فضائل امیرالمومنین علیه

علیه السلام چنان فرمانکه سطول بگویم با مختصر کنند مختصر نمود ما نیز بجنبیه ذکر قصه نکرد هیچ کنایی را
همچنانکه یحیی پیغمبر و از ابن عباس مرویست که حصور کسیست که هیچ زنی را نزدیک نباشد و یحیی بجهة اشتغال
او بعبادت و طاعات و توجه تمام بحضرت عزت و انوار او متزوج نشد وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ
و پیغمبری باشد ناشی شده از شایستگان زکریا و آبای او بودند القصه چون زکریا را چنین
فرزندی بشارت دادند وی بر وجه تعجب قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي
غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ
سالی وَامْرَأَتِي وزن من ایشاع که خواهر مریم بوده عَاقِرٌ نازاینده است در خرائد که زکریا
صد و بیست ساله بود و زن او نود و هشت ساله مرویست که غرض زکریا ازین سخن آن بود که معلوم کند
که حق تعالی او را و زن او را جوان خواهد ساخت یا در همین پیری فرزندی ارزانی خواهد داشت
قَالَ گفت خدا یا جبرئیل بفرمان خدا گفت كَذَٰلِكَ همچنین بر همین حال که هستید اللَّهُ يَفْعَلُ
مَا يَشَاءُ خدای کند آنچه بخواهد بر خلاف عادت قَالَ گفت زکریا رَبِّ اجْعَل لِّي ای پروردگار من
ظاهر گردان برای من آيَةً نشانه که مرا از حامله شدن ایشان خبردار کند تا بشکرگذاری آن
قیام نمایم قَالَ گفت جبرئیل بفرمان خدا آيَتُكَ نشانه که ترا از حامله شدن ایشان خبردار کند
تو بر آن أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ است که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان
با وجود صحت زبان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز إِلَّا رَمْزًا مگر اشارت کردن بروی یا دست
و حکمت درین آن بود تا درین مدت بذکر خدا و شکرگذاری او مشغول شود وَاذْكُر رَّبَّكَ و یاد کن
پروردگار خود را كَثِيرًا یاد کردن بسیار وَسَبِّحْ و تسبیح کن او را بِالْعَشِيِّ در وقت
آخر روز که از زوال یا غروبست یا بغروب وَالْإِبْكَارِ و در بامداد که او طلوع فجرست تا چاشت
و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد چون حق تعالی ذکر زن عمران کرد و بیان فضل دختر او بر سبیل
اجمال بعد از آن تفصیل آن میکند بقوله وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ یعنی یاد کن آن زمانی را که گفت
جبرئیل با جمعی از ملایکه که مشاهده او یا و کنند که يَا مَرْيَمُ ای پرستار خدا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ
و برگزید ترا تکرار از برای تاکیدست یعنی بی شبهه برگزید ترا عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان

تو

تو با آنکه ترا بی شوهر فرزند دهد و نفخ جبرئیل مخصوص گردانید نه آنکه مراد سیده جمیع زنان دنیا باشد
علی الاطلاق چه این صفت فاطمه زهراست و مخصوص باو چنانکه ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که دختر من فاطمه سیده زنان عالمست از خلق اولین و آخرین و داد باو ده از بهشت و نور چشم منست
و میوه دل من و روح منست در پهلوهای من هر گاه که او در محراب خود بایستد در پیش خدای خود برای عبادت
نور او فرشتگان را روشنی دهد چنانکه ستارگان اهل زمین را روشنایی میدهند و حق تعالی خطاب کند
بفرشتگان که ای پرستاران من فاطمه را ببینید که سیده زنان و پرستاران منست و بنگرید ترس من بجان او
طاعه روی آورده گریان و لرزانست شما را گواه گرفتم که او و شیعه او را از آتش دوزخ ایمن کردم
و همچنانکه در حق مریم واصطفاك وطهرك در حق اهل البیت رسول علیهم السلام فرموده که
يطهركم تطهيرا و همچنانکه مریم بتول بود فاطمه نیز بتول بود از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله
مکرر از تو شنیدیم که میفرمایی همچنانکه مریم بتولست فاطمه نیز بتولست بتول بچه معنی است گفت یعنی
که او را حیض نیست و مریم و فاطمه چنین بود پس بعد از آن مریم را امر فرمود بشکرگذاری نعمت اصطفا و
تطهیر بآنوجه که يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي ای مریم فرمان برداری کن لِرَبِّكِ برای آفریدگار خود
وَاسْجُدِي و سجود کن او را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع کن با رکوع کنندگان این امر
است بنماز در جماعت بذکر ارکان آن جهة مبالغه در محافظت بر آن و تقدیم سجود بر رکوع
جهة آنست که در شریعت ایشان سجود مقدم بر رکوع بوده ذَٰلِكَ این که مذکور شد درین آیتها
از قصه مریم و زکریا و یحیی مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که شناخته نمیشود
مگر بوحی یا بجهة معجزه تو نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم در زبان جبرئیل بتو بفرستیم وَمَا
كُنتَ و نبودی ای محمد لَدَيْهِمْ نزدیک علمای بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ
قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند که أَيُّهُمْ کدام از ایشان يَكْفُلُ مَرْيَمَ ضامن
شود و متعهد تربیت مریم وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو نزدیک ایشان إِذْ يَخْتَصِمُونَ در آن
وقت که مجادله و منازعه میکردند برای کفالت مریم و قبول تربیت او و دلیلست که قرعه را دخل است
در تمیز حقوق و صادق علیه السلام فرموده که هیچ قومی باهم قرعه نزنند و کار خود را بخدا واگذارند مگر

که حق تعالی قرعه را بجهة حقیت در میان ایشان بیرون آرد إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ یاد کن ای محمد وقتی
که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت که يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ ای مریم بدرستی که خدا يُبَشِّرُكِ
مژده میدهد ترا بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ بکلمه از خود مراد حضرت عیسیست که بکلمه کن حاصل شد بی پدر اسْمُهُ
نام این کلمه است الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم جهة تعظیم است
چنانکه میگوییم که پیغمبر ما مصطفی محمد است و امام مرتضی علی است صلی الله علیهم اجمعین مسیح معرب عبری
یعنی مبارکست وَجِيهًا در حالتی که آن کلمه که عیسی است در شناسی و تمام قدر باشد و با
جاه و شرف فِي الدُّنْيَا در دنیا بطاعت و نبوة و با مخلوق شدن آن بی واسطه پدری و با
رفع او باسمان و با نصرت او دین محمدی را در آخر الزمان و با قتل دجال وَالْآخِرَةِ و در آخرت
بشفاعت و با علو درجه و مرتبه قرب او بدرگاه اله و در اخبار اهل البیت نبوت پیوسته که عیسی علیه السلام
قاتل دجال و وزیر مهدی آل محمد باشد علیهم السلام و در نماز اقتدا بصاحب الامر کند بجهة منسوخ شدن
شریعت او و عدم علم او بشریعت ما وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید این ولد تو ای مریم با مردمان
فِي الْمَهْدِ در حالتی که در کنار تو شیر خورد که بجای گهواره او باشد و گویند که یعنی وَكَهْلًا
و در حالتی که دو موی باشد یعنی سخن کردن او در زمان طفولیت و پیری مساوی باشد و گویند که عیسی را
در وقت جوانی که سی ساله بود باسمان بردند پس مراد بکهل بعد از نزول او خواهد بود
وَمِنَ الصَّالِحِينَ و در حالتی که او از جمله انبیای شایسته باشد و سخن کردن عیسی در زمان
طفولیت معجزه او بود تا بر مردمان ظاهر شود که او پیغمبر خدا است و مادر او را پاک دامن دانند و جرمی که بهم
باشد باو نسبت ندهند مجاهد گفته که چون مریم تنها بودی عیسی در شکم او با او سخن گفتی و چون مشغول
امری شدی در شکم مادر تسبیح گفتی عبد الله عباس روایت کرده که در وقتی که خدیجه خاتون بفاطمه علیها السلام
حامله بود رسول صلی الله علیه و آله نزدیک او آمد یافت که خدیجه سخن میگوید پرسید که ای خدیجه با که
سخن میگفتی گفت یا رسول الله با این بچه که در شکم منست فرمود که بشارت باد ترا ای خدیجه که جبرئیل ما را
مژده میدهد که این فرزند دختر باشد و مادر امامان باشد و از نسل او ائمه دین پیدا شوند که بنده
گان خالص با ایشان اقتدا کنند القصه چون مریم علیها السلام کلام ملایکه را استماع کرد قَالَتْ گفت از

روی

روی تعجب رَبِّ ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ از کجا باشد و بچه وجه صورت بندد مرا فرزندی
وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و حال آنکه مس نکرده است مرا هیچ آدمی و وجود فرزند بی شوهر خلاف عادتست
قَالَ گفت جبرئیل در جواب او که كَذَٰلِكِ بر همین حال که هستی یعنی بی مس بشری ترا خدا فرزند دهد
اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ و خدای آفریند آنچه بخواهد إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون خواهد که حکم کند بکاری
فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست كُن بباش و از عدم بوجود
آی فَيَكُونُ پس باشد و بوجود آید مراد آنست که چون اراده آفریدن چیزی کند فی الحال پیدا شود
بی تاخیری وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ و بیاموزد او را خدا کتابهای فرو فرستاده شده پیش از و چون
صحف شیث و ابراهیم و غیر آن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که علم شریعت است وَالتَّوْرَاةَ
وَالْإِنجِيلَ و تعلیم دهد او را توریة و انجیل ذکر این دو کتاب با آنکه از جمله الکتاب معلوم شود جهت
فضیلت و شرف این دو است بر کتابهای دیگر وَرَسُولًا و گوید که من فرستاده شده ام و فرستاده
شده ام از نزد خدا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ سوی فرزندان یعقوب و نیز گوید أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم
آنکه من بتحقیق آورده ام بشما بِآيَةٍ علامتی و نشانه مِّن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و آن
علامه گواه است برسالت من و مراد بآیه جنس آیتست نه یک آیه بنا بر آنکه او سبحانه پنج آیه برای او
ذکر کرده یکی آنکه أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم یعنی گوید بدرستی که میسازم برای شما مِّنَ الطِّينِ از گل
كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَأَنفُخُ فِيهِ پس میدمم نفس خود را در آن چیزی که بشکل مرغی
از گل ساخته ام فَيَكُونُ پس میگردد آن گل مصور طَيْرًا مرغی زنده پرواز کننده بِإِذْنِ اللَّهِ
بامر خدای و با جازت او و علامه دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و به میسازم کور مادرزاد را از علت
نابینایی علامه سیم وَالْأَبْرَصَ و پیس را به میسازم شخصی را که بعلت پیسی مبتلا باشد و آن مرض ازو
زایل میسازم و علامه چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میگردانم مرده گان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدا
بتکرار این کلمه جهة دفع وهم الوهیت ازوست مرویست که عیسی همین چهار کس را زنده گردانید یکی عاذر که از
دوستان و یکجهتان او بود و دوم پسر پیرزنی فوت شده بود مادرش بسیار جزع و فزع میکرد عیسی چون او را دید
بی تاب شده دعا کرد حق تعالی او را زنده ساخت سیم زنی فوت شده قوم او از موت او بسیار جزع

گفت مَنْ اَنْصَارِیٓ کیستند از شما یاران من در حالتی که ملتجی باشند اِلَی اللّٰهِ سوی خدا از تمرد دشمن تا یاوه او در دین قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ
حواریون یعنی جماعتی که از خاصان و یاران او بودند

جوع میکردند و بخانه میکر بستند و بطاقتی میکردند حق تعالی او را بجای عیسی زنده ساخت چهارم سام بن نوح که قرب چهار هزار سال از موت گذشته بود قوم او گفتند که او را زنده کنی ما بتو ایمان اوریم عیسی بر سر قبر او آمد و گفت قم باذن الله فی الحال قبر بشکافت و سام از انجا بیرون امد موی سر او سفید شده گفت ایا قیامت بر خواسته از هول ان موی سرش سفید گشت پس او را گفت مت باذن الله بمیر بفرمان خدا فی الحال بمرد علامت پنجم وَاُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا تَاْكُلُوْنَ بانچه میخورید وَمَا تَدَّخِرُوْنَ و بانچه ذخیره میکنید فِیْ بُیُوْتِكُمْ در خانهای خویش مرویست که جمعی در دبستان با یکدیگر اتفاق کرده بودند هر یکی طعامی که مخالف طعامهای دیگر بود بخانه بردند مقداری چند از ان کوردند و قدری معلوم در موضعی معین نهادند پس نزد عیسی امدند و گفتند که ما را خبر ده که چه خوردیم و چه قدر ذخیره نهادیم جبرئیل امد و او را خبر داد و او هر یک را از ان خبر داد اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی که درین خبر لَاٰیَةً لَّكُمْ هر اینه علامت است مر شما را بر صدق دعوی من اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید شما گروندگان نه معاندان و حاجدان وَمُصَدِّقًا و امده ام بشما در حالتی که باور دارنده ام لِّمَا بَیْنَ یَدَیَّ مر انچه را که پیش از من بود مِنَ التَّوْرٰىةِ از توریة که کتاب موسی است وَلِاُحِلَّ لَكُمْ و امده ام بشما بجهة انکه حلال کنم برای شما بَعْضَ الَّذِیْ برخی از انکه در شریعت موسی حُرِّمَ عَلَیْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما از پیه و چرب روده گوسفند و گاو و گوشت ماهی و تعظیم شنبه وَجِئْتُكُمْ بِاٰیَةٍ و اورده ام بشما علامتی مِّنْ رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما مراد انجیل است فَاتَّقُوا اللّٰهَ بس بترسید از خدای در مخالفت من وَاَطِیْعُوْنِ و فرمان برید مرا در قبول دعوت حق اِنَّ اللّٰهَ رَبِّیْ بدرستی که خدای بحق پروردگار منست وَرَبُّكُمْ و پروردگار شما فَاعْبُدُوْهُ بس بپرستید او را هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود که بهشت و نعمت مرویست که یهودان بعد از مشاهده این ایات ظاهر و معجزات بینه از عیسی عناد و جحود ورزیده تصدیق او نکردند و قصد قتل وی کردند فَلَمَّاۤ اَحَسَّ عِیْسٰى پس انگاه که دریافت عیسی مِنْهُمُ از یهودان الْكُفْرَ کفر را که دلالت کرد بر کفر ایشان دان اجتماع ایشان بود در صورت قتل وی قَالَ گفت باکسانی که باو گرویده بودند

نحن

نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ ما یاران خدائیم یعنی یاری کننده دین وی و حور در لغت یعنی سفید خالص است و چون ایشان جامهای سفید میپوشیدند از ان جهة ایشان را حواریان گفتند و گویند که ایشان گازران بودند که رختها را سفید میکردند و یا انکه چون عیسی یکرنگ و مخلص بودند از ان جهة حواریان مشهور شدند و بر سر تقدیر گفتند که ما یاری دهنده دین خدائیم اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویده ایم بیگانگی خدا وَاشْهَدْ و گواه باش ای عیسی بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ بانکه ما گردن نهادگانیم جمیع احکام دین خدا یعنی در روز قیامت برای ما گواهی ده وقتی که پیغمبران برای قوم خود و بر ایشان گواهی دهند گفتند که رَبَّنَاۤ ای پروردگار ما اٰمَنَّا ایمان اوردیم بِمَاۤ اَنْزَلْتَ بانچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ و پیروی کردیم فرستاده ترا که عیسی است فَاكْتُبْنَا بس بنویس ما را مَعَ الشّٰهِدِیْنَ با انها که گواهند بوحدانیة تو یعنی نامهای ما ثبت کنی با موحدانی که تصدیق جمیع انبیا کردند وَمَكَرُوْا و مکر کردند یهودان با یهوذا که در حقیقة جمعی را برانگیختند تا قصد قتل او کنند و مرها که وحشت باید باوی دست بردی نمایند و اصح انست که بانواع حیله بشیء عیسی را بدست اوردند و در خانه محبوس کردند و قبل از انکه محبوس شود حواریان را جمع کرد و وصیتی کرد انست با ایشان که نمرود امر کرد ایشان را تا در اطراف عالم متفرق شوند و چون در شب او را یهودان محبوس کردند که صباح وی را بر دار بیاویزند همه شب پاس او داشتند علی الصباح مجتمع شده مهتر خود را که یهوذا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون اورد حق تعالی در ان شب عیسی را به اسمان برده بود همین که یهودا بخانه درامد عیسی را ندید حق تعالی صورت او را بشکل صورت عیسی گردانید و چون بیرون امد و خواست که گوید عیسی در خانه نیست در وی اویختند و هر چند که فریاد کرد که من عیسی نیستم نشنیدند بس از دارش درآویخته تیر باران کردند و اهل تواریخ اورده اند که انشب که عیسی را باسمان بردند ماه رمضان بود در شب قدر و امیر المومنین علی صلوات الله علیه در وقت رحلت فرموده که والله درشبی که بر من ضربت زدند که قبض روح یوشع بن نون شده و عیسی باسمان عروج کرده و ان شب بیست یکم بود الغرض حق تعالی میفرماید که یهود مکر کردند در قتل عیسی وَمَكَرَ اللّٰهُ و خدای جزای مکر بدیشان رسانید بانکه عیسی را باسمان برد و صورت او بر مهتر ایشان افکند تا که او را بجای عیسی کشتند

وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمٰكِرِیْنَ و خدای بهترین مکر کنندگانست یعنی تواناتر در رسانیدن جزا از جایی که گمان نداشته باشند و یا بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را و جزا دادن خدا یهود را بر مکر ایشان اِذْ قَالَ اللّٰهُ وقتی بود که گفت خدای عیسی که یا عِیْسٰۤى اِنِّیْ مُتَوَفِّیْكَ ای عیسی بدرستی که من تمام کننده اجل توام و تاخیر کننده ان تا باجل مسمی بانچه که نگهدارنده توام از قتل یهود تا وقتی که اجل مکتوب تو در رسد ترا بمیرانم و یا فرا گیرنده توام از زوی زمین بدون موت و از ابن عباس نقلست که حق تعالی روح عیسی را قبض کرد و بعد از ان او را زنده کرده باسمان برد وَرَافِعُكَ اِلَیَّ و بردارنده توام بسوی کرامت خود یعنی بموضع ملائکه خود که در اسمانست در صحیح بخاری و غیره مذکورست که حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرمود که زود باشد که پسر مریم از اسمان نزول کند و امام شما از شما باشد نه از امت پیغمبر دیگر و حافظ محمد بن یزید قزوینی بعد از ذکر احادیث بسیار در نزول عیسی حدیثی طویل نقل کرده که از جمله ان اینست که عیسی علیه السلام میشا بنشاده امامت کند و در وقتان با او اقتدا اکنند عیسی علیه السلام دو دست خود در بردوش امام نهد و گوید که تقدم تو پیش بایست و امامت کن که این کرامت ترا دارنده توام باسمان وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده توام مِنَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا از مصاحبت کسانی که کافر شدند در نا نده تو از خبث و نجاست انها از پلیدی قصد ایشان درباره تو وَجَاعِلُ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْكَ و گرداننده انکسانم که متابعت کردند ترا از اهل ایمان فَوْقَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا زبر انانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این وقتی بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی با غالب شدند بشمشیر و تا غایة مسموع نشده غلبه یهود بر مسلمانان نصاری که ایمان دارند بعیسی و همیشه غالب خواهند بود بر یهود اِلٰى یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُكُمْ بس بسوی منست بازگشت همه شما مراد عیسی است و متابعان و منکران او فَاَحْكُمُ بَیْنَكُمْ بس حکم کنم براستی و عدل میان شما فِیْمَا كُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ در ان چیزی که شما هستید که در ان اختلاف میکنید و اختلاف ایشان که یهود معتقد موسی اند و منکر عیسی و محمد و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و محمد منکرند و میگویند که خدا سه اند و مومنان میگویند که موسی و عیسی و محمد فرستادگان خداایند بحق و خدای تعالی یکیست بس در میان حکم خود برین سرها بغه میفرماید که

فا

فَاَمَّا الَّذِیْنَ كَفَرُوْا بس اما انانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَاُعَذِّبُهُمْ بس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِیْدًا عذابی سخت فِی الدُّنْیَا درین سرا بقتل و غارت و نهادن جزیه و خواری بند وَالْاٰخِرَةِ و در ان دنیا بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ و نیست مر این کافران را مِّنْ نّٰصِرِیْنَ نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و اما انکسانی که ایمان اورده اند یعنی محمد صلی الله علیه واله وامت او وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته فَیُوَفِّیْهِمْ بس تمام بدهیم ایشان را و حفص بو فیهم میخوانند یعنی خدای بدهد بر تمام اُجُوْرَهُمْ مزدهای ایشان را در دنیا بارجمندی و نیکنامی و در عقبا بدرجه عالی در دلکاب جنت وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را که کفر و معصیت را بایمان و طاعت بر می گزینند ذٰلِكَ ان کلام که مذکور شد در قصه عیسی و عمران نَتْلُوْهُ عَلَیْكَ میخوانیم انرا بر تو مِنَ الْاٰیٰتِ در حالتی که از جمله علامات نبوت تست وَالذِّكْرِ الْحَكِیْمِ و از یاد کرد مشتمل بر حکم حلال و حرام و بیان حق و باطل و یا محکم و استوار از نقص و اخلال مراد قرانست یا لوح محفوظ اورده اند که چون از بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض کشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر وی مینهی این از تو پسندیده نیست سید عالم صلی الله علیه واله فرمود که حاشا نام عبدالله بر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای انگاه عاقب که رؤسای وفد نجران بودند برفروختند گفتند که هرگز دیده و شنیده که فرزندی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی این ایة فرستاد که اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰى بدرستی که صفت عیسی و شان عجیب او عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای یعنی در قدرت او كَمَثَلِ اٰدَمَ همچو صفت ادم است و شما در وا ریبید که او بی پدر مخلوق شده و با وجود این او را ابن الله نمیگویید بس شخصی که او را مادر بی پدر وجود اید چگونه او را بسر خدای میخوانید و شباهت عیسی با ادم موجود شدن ایشان است خارج از عادة مستمره خَلَقَهٗ افریدادم را یعنی قالب او را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ قَالَ لَهٗ بس گفت مر ان قالب را که بحکم من كُنْ بباش زنده بروح انسانی مستوی الخلق فَیَكُوْنُ بس بیود مراد انست که چون اراده الهی تعلق گرفت بزنده شدن او فی الحال زنده گشت اَلْحَقُّ خبر

خبر مذکور که وصف حال عیسی است درست و راست و پیغامی است نازل شده مِنْ رَبِّكَ
از نزد پروردگار تو فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک کنندگان مراد آنست که
ثابت قدم باش در آنکه عیسی بنده خداست و بعضی از ظاهر خطاب متوجه حضرت و مراد
هر یک از امت او بیند یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعه که شک دارند در آنکه مثل عیسی
چون مثل آدم است و او را ابن الله میگویند فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و
مجادله نماید از نصاری فِيهِ در باب عیسی و در اعتقاد باطل خود مصر باشد مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن اینکه عیسی بنده برگزیده و رسول حق
تعالی است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشانرا که بیایید با قصد درست تا از برای مباهله نَدْعُ بخوانیم
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ ما زنان خود را و شما زنان خود را وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ و ما
نزدیکان خود را که از غایت عزت و ارجمندی و نهایت اتحاد مانند نفس ما باشد و شما بخوانید نزدیکان
خود را که بهمین وجه باشد ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس لعن کنیم بر کاذب خود فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ پس گردانیم
لعنت خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب خدا متوجه
او شده محق از مبطل جدا شود چون این آیه نازل شد حضرت وفد نجران را طلبید و گفت بر خیر در حق
می افزایم شما در عناد می افزایید اکنون بیایید تا مباهله کنیم تا حق تعالی صادق را از کاذب ممتاز
گرداند ایشان گفتند امروز ما را مهلت ده تا با یکدیگر مشورت کنیم پس بمنزل خود شدند عاقب که اعلم
و اعقل ایشان بود گفت عناد مورزید که بر شما ظاهر است که محمد پیغمبر خداست اسقف که از جمله احبار ایشان
بود گفت ای قوم اگر محمد فردا با همه اصحاب بیرون آید هیچ اندیشه مکنید و با او مباهله بکنید که او بر حق نیست
و اگر با خاصه اقربای خود بیرون آید از مباهله او حذر کنید و بدانید که او پیغمبر حق است پس روز دیگر صحابه
در مسجد جمع شدند هر یکی توقع داشتند که رسول او را حاضر سازد حضرت فرمود که مرا امر فرموده اند که خواص
اقارب خود از زنان و مردان و کودکان بر گیرم حق تعالی مدعای ایشان نازل سازد پس دست امیر المومنین علی
علیه السلام بگرفت و شاهزاده حسن و حسین از پیش او میرفتند و فاطمه زهرا علیهم السلام در عقب ایشان و با ایشان

بکنم

چون من دعا کنم شما آمین بگویید اسقف گفت اینها کیستند که با محمد اند گفتند آن جوان پسر عم
و داماد اوست و شوهر دختر اوست و آن زن دختر اوست و آن کودکان دخترزادگان وی اند پس
با ترسایان گفت که محمد چگونه واثقست که فرزندان و خواصگان خود را بمباهله آورده بخدای که اگر
او را درین باب خوف بودی هرگز ایشانرا اختیار نکردی و از مباهله حذر کردی مصلحت نیست
که با او مباهله کنیم اگر بکنیم خوف قهر شودی نوبی ایمان می آوردیم یا دیگر مصالحه کنیم بر هر چه او خواهد
و با شهر خود مراجعت کنید گفتند الحق بگوی عین مصلحت است پس اسقف خطاب بحضرت رسالت کرد
و گفت یا ابا القاسم انا لا نباهلک ولکن نصالحک ما با تو مباهله نمیکنیم بلکه مصالحه میکنیم پس با ما مصالحه کن
بر چیزی که بدان قیام توانیم نمود حضرت با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حلهای اواقی قیمت
هر حله چهل درم و صلح نامه بر نوعی نوشتند که کاتب آن امیر المومنین علی صلوات الله علیه بود پس متوجه
دیار خود شدند و در راه عاقب با یاران خود گفت که والله ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسلست
و آنچه میگوید از قبل خداست و بخدا که هیچ کس با هیچ پیغمبری مباهله کرد که مستاصل شد و از کوچک و بزرگ
ایشان یکی زنده نماند و اگر مباهله میکردید همه هلاک میشدید و بر روی زمین هیچ ترسا نمی بود و بخدا
که من در ایشان نگاه کردم رویهای دیدم که اگر از خدا درخواستندی کوه ها را از موضع خود زایل بکردا
و بعد از مراجعت وفد رسول فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی حق تعالی ایشانرا مسخ
کردی بصورت بوزینه و خوک پس آتش بر ایشان فرود بارانیدی و جمله اهل نجران را بسوختی حتی مرغی که بر درختان
ایشان بودندی هلاک می شدند و اینکه با جماع همه مفسران از موافق و مخالف مراد با بنائنا حسن
و حسین اند و ابو بکر رازی گفته که این دلیلست بر آنکه شاهزاده کان حسن و حسین پسران رسول خدا اند
و دختر زاده شخصی فرزند اوست و اخبار از طرق مخالف و موافق بسیار است و از جمله حدیث
ابناؤنا هذان ریحانتای من الدنیا و ابنای هذان امامان قاما او قعدا و داود گواه عدلند برین مدعا که مضمون
مردود الجمع است با آنکه این هر دو پسران من حسن و حسین دو ریحانه منند از دنیا و این مرد امام و پیشوای
ائمه منند در حالت نشستن و برخاستن یعنی در جمیع احوال در خبر است که محمد بن حنیفه در صفین مقاتله
نیکو کرد و بسیار مردانگی نمود امیر المومنین فرمود که اشهد انک ابنی حقا گواهی میدهم که تو بر حق پسر منی

و با امیر المومنین حسن و حسین نیز فرزندان تواند فرمود سما انبائه رسول را ایشان پسران رسول خدا اند و نیز باتفاق
مفسرین نساءنا فاطمه زهراست علیها السلام و این دلیل فضیلت اوست بر جمیع زنان عالم و اینکه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که فاطمه پاره ایست از اعضای من هر که او را از رده سازد
همچنانست که مرا ازرده است و خدا را ازار کرده نیز دلیل صریحست بر مطلوب و مراد با نفسنا امیر المومنین
صلوات الله علیه که بجهت نهایت اختصاص و غایت محبت او بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را نفس خود گرفت
و بهذا اسلمی روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که زنهار علی را دشمن مدارید با او محبت ورزید
که او از منست و من ازویم همه مردمان از اشجار مختلفه افریده شده اند و من و علی از یک درخت در ازلیم
که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم و بجهت شدت اختصاص و کمال مرتبه و رفعت درجه او نزد حق تعالی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که هر که خواهد آدم صفی را ببیند با علم او و نوح نجی را با تقوی او و ابراهیم خلیل را
بحلم او و موسی را بهیبت او و عیسی را بعبادت او پس باید که نظر کند در روی علی ابن ابی طالب علیه السلام الخبر
خوبان همه دارند تو تنها داری و این حدیث مسلم الثبوت همه موافق و مخالفست پس از اینجا معلوم
شد که خلیفه رسول بعد از رسول غیر او کسی دیگر نتواند بود و آنچه اهل سنت گفته اند که افضل مردمان بعد از
رسول ابو بکرست و بعد از آن عمر و بعد از آن عثمان علیه العیاذ و بعد از آن امیر المومنین علی صلوات الله علیه محض
عنادست و عصبیت جاهلیت پس در رد قول نصاری میفرماید اِنَّ هٰذَا بدرستی که آنچه مذکور شد
از قصه عیسی و مریم و غیر آن لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر اینه آنست خبر راست و درست وَمَا مِنْ
اِلٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش اِلَّا اللّٰهُ مگر الله که استحقاق معبودیت او را ثابت است
وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدا لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هر اینه اوست غالب و قادر بر جمیع امور و محکم کار
در همه افعال و اقوال و تقدیر و تدبیر که هیچ احدی از ماسوای او نیست در قدرت تامه و حکمت بالغه با او شریک
او تواند بود در الوهیت فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند و از دلائل بینه توحید
اعراض کرده بوحدانیت او سبحانه معترف نشوند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ
داناست بمفسدان و تباه کاران که با وجود دلایل وحدانیت شرک میگیرند و مردم را از ان ترغیب
میکنند و بفساد و افساد اصرار میکنند اورده اند که ترسایان نجران چون بمدینه آمدند یهودان مدینه با ایشان

مناظره کردند در ابراهیم علیه السلام و گفتند که وی یهود بود و ترسایان گفتند بلکه ترسا بود پس مجموع نزد رسول آمدند
حضرت فرمود که نه یهود بود و نه ترسا بلکه مسلمان بود و ما که از اهل اسلامیم با و سزاوار تریم از شما یهودان
گفتند که مدعای تو آنست که ما در حق تو آن گوییم که ترسایان در حق عیسی گفتند و ترسایان گفتند که غرض تو آنست
که ما در باره تو آن گوییم که یهودان در باره عزیر گفتند حق تعالی بجهت رد قول ایشان این آیه نازل ساخت
که یَا اَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری تَعَالَوْا اِلٰی كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بیایید بسوی سخن راست و درست
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما که هیچ پیغمبری در ان اختلاف نکرده و از ان تخلف نشده
و هیچ کتابی از کتب الهی مخالف ان نیست و ان سخن حق اَلَّا نَعْبُدَ آنست که نپرستیم اِلَّا اللّٰهَ مگر
خدا را بوحدانیت او پرستش کنیم وَلَا نُشْرِكَ و شرک نیاریم بخدا بِهٖ شَيْئًا چیزی را یعنی هیچ کس را
از ماسوای او معبودی ندانیم وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا و فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را اَرْبَابًا
خدایان مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز از خدای تعالی و نگوییم که عزیر یا مسیح پسر خدایند فَاِنْ تَوَلَّوْا
پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه حق با وجود وضوح دلالت بران فَقُوْلُوا اشْهَدُوْا پس بگویید
ای اهل اسلام مر ایشانرا که گواه باشید بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ با آنکه ما مسلمانیم یعنی چون حجت بر شما لازم شد
پس اعتراف کنید با آنکه ما مسلمانیم نه شما یَا اَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّوْنَ چرا
مخاصمه میکنید فِيْ اِبْرَاهِيْمَ در دین ابراهیم یعنی شما یهود دعوی میکنید که او یهودی بود و شما ترسایان میگویید
میگویید که او نصرانی بود وَمَا اُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ و حال آنکه فرستاده نشد توریه که یهودان بر
ان عمل میکنند وَالْاِنْجِيْلُ و نه انجیل که نصارا حکم انرا امتثال مینمایند اِلَّا مِنْ بَعْدِهٖ مگر بعد از
زمان ابراهیم علیه السلام معروفست که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و
چنین است پس چگونه یهودی و نصرانی تواند بود اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا پس در نمی یابید که این دعوی محالست
که میکنید و با وجود این شما در توریه و انجیل نخوانده اید که او مسلمان موحد بود و در ان مذکور نیست که او یهود
و نصرانی باشد پس ما که مسلمانیم با او اولی باشیم از یهود و نصاری و نیز او متمسک بود بجمیع اصول اسلام
و ببعضی از فروع احکام توریه و انجیل پس از جمیع احوال فرعیه بر شریعت موسی و عیسی بوده تا او را
یهود و نصاری توان گفت هَاَنْتُمْ بدانید و آگاه باشید که شما ای یهود و نصاری هٰٓؤُلَاءِ

ان گروه ستیزه کردن نهایة حماقت اید و بیان احمقیت شما همین بس که حاججتم خصومت کردید
از روی عناد فیما لکم به در انچیزی که هست شما را بان علم دانش از انچه در توریة
و انجیل یافته اید که ان ذکر نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه واله و صفات او درین دو
کتاب و یاد کرد اسم ابراهیم فلم تحاجون پس چرا مجادله میکنید فیما لیس لکم به علم
در انچیزیکه شما را بان دانشی نیست یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود
یا نصرانی ملخص معنی انست که شما بسیار خصومت کردید و عناد نمودید در انچه دانستید و در کتاب خود
خوانده بید در اکنون این مانده است که انچه ندانید از سر جهل خصومت کنید تا همچنانکه در اول معاند بودید
افزون روی جهل سخن کنید والله یعلم و خدای میداند که ابراهیم بر دین چه کس از شما بود زیرا
که عالم بجمیع معلوماتست وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال او را پس درین باب
سخن مکنید و انچه نمیدانید نسبت باو مدهید بلکه طلب این علم از کسی کنید که عالم است بحال او که
حضرت خاتم الانبیاست پس در رد قول ایشان میفرماید که ما کان ابراهیم یهودیا و
لا نصرانیا نبود ابراهیم جهود و ترسا ولکن کان و لیکن بود حنیفا میل کننده و گردنده
از عقاید باطله بدین حق مسلما گردن نهنده و اقامت کننده بدین اسلام و منقاد اوامر و نواهی
الهی وما کان من المشرکین و نبود از شرک اورندگان ان اولی الناس بدرستی که
سزاوارترین مردمان بابراهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه مر انهائی که متابعت او کردند و پیروی
کردند او را در زمان او در جمیع امر و نهی تابع او شدند وهذا النبی و دیگر اولی مردمان
بدین ابراهیم این پیغمبر است که بر ملة اوست والذین امنوا و انانکه ایمان اورده اند بدین پیغمبر
والله ولی المؤمنین و خدای دوست مؤمنان و سازنده کار و یاری دهنده ایشانست
و پاداش دهنده بر ایمان ایشان و درین ایة دلالتست بر انکه دوست خدای و اولی مردمان
بپیغمبر کسیست که تابع او باشد در اوامر و نواهی نه انکه نسبت او بحضرت رسد و ازینجاست که امیر المؤمنین علی
علیه السلم فرمود که اولی مردمان بپیغمبران اعلم ایشانست بانچه اورده اند از نزد خدای پس
ازان تلاوت فرمود و گفت ولی محمد کسیست که اطاعت خدای کند واگرچه در قرابة او دور باشد

ودشمن

و دشمن محمد کسیست که عصیان کند واگرچه خویش نزدیک او باشد در سورة البقرة مذکور شده که یهود عمار
و معاذ و حذیفه یمانی را بدین خود دعوت میکردند و میخواستند که ایشان را از راه راست گردن
اسلامت بگردانند حق تعالی فرمود ودت طائفة من اهل الکتاب دوست دارند
و ارزو میکنند گروهی از اهل کتاب یعنی یهود لو یضلونکم اگر گمراه گردانند شما را خطاب با عمار
و معاذ و حذیفه وما یضلون الا انفسهم و حال انکه گمراه نسازند مگر نفسهای خود را
یعنی وبال اضلال از ایشان در نگذرد بلکه راجع بنفسهای ایشان شود زیرا که مؤمنان اجابت قول
ایشان نکنند و ان دعوت ایشان موجب زیادتی عذاب ایشان گردد در دنیا و اخرت وما
یشعرون و نمیدانند از غایت جهل که درز و وبال ان مختص است بایشان یا اهل
الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید و منکر میشوید بایات
الله بایتهای توریة و انجیل که در نعت پیغمبر اخر الزمانست وانتم تشهدون و حال
انکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حقست و نعت او در هر کتاب هست و یا چرا کافر میشوید
به ایات قرانی که از معجزات داله است بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه واله یا اهل الکتاب
ای گروه یهود لم تلبسون الحق چرا مخلوط میسازید راستی را بالباطل بنحی ناراستی که ان
تحریف توریة است و اظهار باطل در صورت حق وتکتمون الحق و چرا میپوشید سخن
راست را که نعت حضرت مصطفی است صلی الله علیه واله و نبوت او وانتم تعلمون
و حال انکه شما میدانید انچه کتمان ان میکنید اورده اند که دوازده تن از احبار خیبر و عرینه اتفاق کردند
که در اول روز بدین محمد درایند از روی مکر و حیله و باخر روز ازان قرار نمایند که ما در کتاب خود تامل
کردیم و با علمای خود مباحثه کردیم بطلان دین و فساد ایین شما بر ما روشن شد و نشانهای پیغمبری که در
توریة است در محمد موجود نیست تا ما باشد که باین حیله اصحاب محمد در تردد افتند و گویند که اهل کتاب
اینچنین سخنی از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف ایشان انچه حق باشد خواهند گفت بتهمت
و بجهة این از دین محمد برگشته بدین ما درایند حق تعالی مؤمنان را ازین مکر خبر داده فرمود که وقالت
طائفة من اهل الکتاب و گفتند گروهی یهود یعنی ان دوازده تن که مذکور شدند

امنوا ایمان ارید یعنی بزبان اقرار کنید بالذی بانچیزی که انزل علی الذین امنوا فرود
فرستاده شده است برکسانی که گرویده اند یعنی بقران وجه النهار در اول روز
واکفروا اخره و کافر شوید و انکار کنید در اخر روز بانچه که در اول روز اقرار کرده لعلهم
شاید ایشان یعنی مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده یرجعون باز گردند از
دین خود ولا تؤمنوا و تصدیق مکنید بصمیم قلب الا لمن تبع مگر انکسی که پیروی کند دین شما
کیش خود را که یهودیه است قل بگوای محمد با ایشان که ان الهدی بدرستی که دین حق که سبب
هدایتست بمطلوب هدی الله دین خداست یعنی اسلام که موجب رستگاریست و رسیدن
بثواب جاودانی پس بازبان تتمه کلام ایشان میکند و میگوید که اهل کتاب بیکدیگر میگفتند که
تصدیق مکنید و اعتراف منمائید ان یؤتی احد بانکه داده شده است کسی از اهل اسلام
مثل ما اوتیتم مانند انچه داده شده اید از علم و فضل و حکمة او یحاجوکم یا انکه مسلمانان
مخاصمه کنند با شما عند ربکم نزد پروردگار خود یعنی این کلام با اهل اسلام اظهار مکنید تا ایشانرا
بر شما حجة نباشد قل بگوای محمد در رد قول ایشان که ان الفضل بدرستی که افزونی در علم و حکمة
و بزرگی و افزونی مرتبه نزد حضرت عزت بید الله بدست قدرت حق تعالی است یؤتیه
من یشاء و میدهد انرا بهرکه میخواهد والله واسع و خدای بسیار رحمتست علیم
دانا باستحقاق در دادن فضل یختص برحمته خاص میگرداند برحمة خود که نبوتست و یا
اسلام من یشاء هرکرا میخواهد و میداند استحقاق ان دارد والله ذو الفضل العظیم
و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان مرویست که مردی هزار و دویست اوقیه زر نزد عبدالله
بن سلام بودیعت نهاد عبدالله همه را باو رد کرد و اصلا در و خیانت نکرد و شخصی دیگر یک دینار
نزد فنحاص بن عازورا بودیعت بگذاشت و او دران خیانت کرد و منکر ان شد حق تعالی
بیان حال هر دو نموده فرمود که ومن اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تأمنه
کسی باشد که اگر امین سازی او را بقنطار بهزار و دویست اوقیه طلا یؤده الیک ادا
کند ان مال را بتو مراد عبدالله است ومنهم و از ایشان من ان تأمنه کسی باشد

ک

که امین گردانی او را بدینار بیک دینار طلا لا یؤده الیک ادا نکند و باز ندهد انرا بتو الا
ما دمت مگر انکه همیشه باشی علیه قائما بر سر وی ایستاده و مبالغه کننده در مطالبه ان مراد
فنحاص است ذلک ان خیانت و ترک ادا مر یهود را بانهم قالوا بسبب انست که گفتند لیس
علینا نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سبیل
گناهی و عقوبتی در اخرت اعتقاد ایشان ان بود که هرکه توریة نداند و بر کیش یهودی نیست امی است
و مال امی را بر خود حلال میدانند ویقولون و میگویند درین سخن که مال غیر اهل یهود بر یهود حلالست
علی الله الکذب بر خدای دروغ چه در همه ادیان و شرایع بادای امانة حکم رفته است کرده اند
وهم یعلمون و ایشان میدانند که خیانت حرامست بلی اری نه چنانست که اعتقاد
کرده اند ایشان را هیچ راهی نیست بلکه بر ایشان اسم اعظم است در خیانت مال عرب من اوفی
بعهده هرکه وفا کند بعهد خود یا بعهدی که خدای با او بسته است در توریة بادای امانت
و ترک خیانت واتقی و پرهیزد از حرام فان الله پس بدرستی که خدا یحب المتقین
دوست میدارد پرهیزکاران را از رسول صلی الله علیه واله مرویست که هرکه سه خصلت درو باشد
منافقست و اگرچه نماز گذارد و روزه دارد یکی انکه چون سخن گوید دروغ گوید دوم چون وعده دهد
خلاف کند سیم چون امانت باو دهند خیانت کند و نیز مرویست که بازارگان راست گوی امین
فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و هرکه ادای امانت کند حق تعالی تزویج حور العین کند
کلبی روایت کند که جمعی از علمای یهود در سال قحط بنزد کعب بن اشرف امدند و اذوقه خواستند
او گفت چه میگویید درباره این مرد که دعوی نبوت میکند گفتند که او پیغمبر خداست کعب ازین
در غضب شد گفت من میخواستم که عطاء بسیار بشما رسانم شما چنانچه این سخن گفتید خود را ازان محروم گردانیدید
بروید که ازمن یک دینار بشما نرسد ایشان گفتند ما را مهلت ده تا برویم و محمد را ببینیم و در کتاب
خود نگاه کنیم مقابله کنیم و ببینیم که موافقست یا مخالف گفت چنین باشد پس نزد پیغمبر امدند و صفات
او را مشاهده کردند چون نظر در توریة کرده صفات او را موافق دیدند تغییر ان کردند و صفاتی که
ضد ان بود بجای ان نوشتند و نزد کعب امده گفتند که ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر اخر الزمان

که در توریة نوشته مخالف این شخص است که دعوی نبوت می کند پس آیاتی که خبر داده بودند برو
خواندند کعب بسیار ازین خوشحال شده ایشان را طعام داد و انواع رعایت کرد حق تعالی
این آیة فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میفروشند و بدل میکنند
بِعَهْدِ اللَّهِ عهدیرا که با خدای بسته اند که آن ایمانست بمحمد وَأَيْمَانِهِمْ و سوگندان
دروغ خود را که در باب مخالفت صفت پیغمبر انچه در توریة بخوانند ثَمَنًا قَلِيلًا به بهای اندک که
متاع حقیر دنیاست و گویند که آن صاعی چند بود از غله و چندگز کرباس از کعب اشرف گرفته بودند
و نعت پیغمبر را تحریف و تغییر داده بودند برین افترا نزد عوام سوگند میخوردند که صفاتی که در توریة نوشته
خلاف صفت محمد است أُولَٰئِكَ آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خوران لَا خَلَاقَ لَهُمْ
هیچ نصیبی نیست ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نکند
خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل شوند یا اصلا با ایشان سخن نکند بلکه ملایکه عذاب از روی
عتاب با ایشان سخن گویند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و نگرد نظر رحمة سوی ایشان يَوْمَ
الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشانرا از پلیدی گناه بعفو و مغفرت
یا ثنا و مدح ایشان نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانرا باشد عذابی دردناک که الم آن
هرگز منقطع نشود بجهة تغییر انچه که در توریة است از صفات محمد صلی الله علیه وآله در حدیث آمده که
هرکه سوگند بدروغ خورد تا مال برد حق تعالی دوزخ برو واجب گرداند و بهشت برو حرام و سوگند
بدروغ سرایهارا ویران کند و خانهارا از مردمان خالی کند و نزد رسیدن اهل تحریف و تغییر پیغمبر آمد
که وَإِنَّ مِنْهُمْ و بدرستی که از جهودان لَفَرِيقًا گروهی هستند یعنی کعب بن اشرف
و حیی بن اخطب و کنانة بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و امثال ایشان يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ
می پیچانند زبانهای خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که بر بافته ایشانست یعنی در خواندن منحرف
می سازند انچه حقست و منزل از خدا بباطل که تغییر داده ایشانست لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه
بخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریة است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال آنکه نیست آن از توریة
وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و میگویند که آن تحریف و تغییر داده از نزدیک خدا است

وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و حال آنکه نیست آن از نزد خدای وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
و میگویند بر خدای دروغ که سخن غیر او را سخن او میگویند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان
میدانند که دروغ میگویند و بعد از تحریف توریة ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی می گفتند که او
دعوی الوهیة کرده امة را بعبادة خود فرمود پس بجهة رد ایشان میفرماید که مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز
بوده و نباشد و نسزد مردمی را یعنی عیسی أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ با آنکه بدهد او را خدای انجیل
وَالْحُكْمَ و فهم آن با علم حلال و حرام و سایر احکام شریعة وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُولَ
پس گوید آنکس لِلنَّاسِ مردمانرا یعنی امت خود را که كُونُوا عِبَادًا لِي باشید شما بندگان و پرستندگان
مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلَٰكِنْ و لیکن گوید که كُونُوا رَبَّانِيِّينَ باشید کاملان در علم
و عمل و بیا در استان و درستان در خدای شناسی و متمسک بامور دینیه و احکام آن بِمَا
كُنْتُمْ بسبب آنکه باشید از روی اخلاص تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ بیاموزانید بیکدیگر را کتابی را که از نزد
حق تعالی فرود آمده وَبِمَا كُنْتُمْ و بانکه باشید شما که پیوسته تَدْرُسُونَ بخوانید آن کتابرا
و درس آن بگوئید وَلَا يَأْمُرَكُمْ و نیز نسزد و سزاوار نباشد احدی را که حق تعالی او را پیغمبری دهد
و او امر کند شمارا أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا و آنکه فرا گیرید فرشتگانرا
و پیغمبرانرا خدایان تخصیص نبی و ملایکه بجهة آنست که بعضی مشرکان ملایکه را می پرستیدند و یهود و نصارا پیغمبرانرا که
عیسی و عزیر اند حق تعالی رد این قول کرده بطریق انکار میفرماید که أَيَأْمُرُكُمْ آیا فرماید آن پیغمبر شمارا
بِالْكُفْرِ بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ پس از آنکه هستید شما مُسْلِمُونَ
گردن نهادگان مر دین اسلام را وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن چون فرا گرفت خدای مِيثَاقَ
النَّبِيِّينَ پیمان و عهد پیغمبرانرا یعنی از ایشان پیمان فرا گرفت باینکه لَمَا آتَيْتُكُمْ هر آینه آنچه
دهم شمارا مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ از کتاب و فهم آن یا علم شریعت ثُمَّ جَاءَكُمْ پس بیاید
بشما رَسُولٌ فرستاده از نزد من که محمد است صلی الله علیه وآله مُصَدِّقٌ باور دارنده لِمَا مَعَكُمْ
مر آن چیزرا که با شماست از کتاب و حکمة لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ البته ایمان آورید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ و یاری
کنید او را در رستن و مال خود با اظهار نعت و صفات او که در کتب شما مذکور است از امیر المؤمنین علیه السلام

مرویست که حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر که برو عهد گرفت که بمحمد صلی الله علیه وآله ایمان آورد و قوم خود را بایمان
آوردن آنحضرت امر کند قَالَ گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض میثاق بر ایشان أَأَقْرَرْتُمْ
آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ بر این کار إِصْرِي عهد مرا یعنی که بر آن وفا کنید
قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند انبیا اقرار کردیم بعضی ای انبیا گواهان بر امم خود وَأَنَا و من نیز که خدایم مَعَكُمْ مِنَ الشَّا
هِدِينَ با شما از گواهانم بر این اقرار و گواهی شما فَمَنْ تَوَلَّىٰ پس هرکه برگردد و اعراض کند از ایمان آوردن
بمن رسول و نصرت وی کردن بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از میثاق و انکار کند اقرار نشده خود فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ پس آن گروه اعراض کننده کافرانند که بیرون رفته اند از دایره ایمان و عهد
پیمان از ابن عباس مرویست که چون اهل کتاب با هم مخاصمت کردند در باب الوهیت ابراهیم
و مرافعه را نزد حضرت رسالت بردند هر یک از یهود و نصاری گفت که ابراهیم بما اولی است
آن حضرت فرمود که یهود و نصاری از دین ابراهیم بری اند ایشان در غضب شدند گفتند
که ما را بدین تو نیست حکمت و دین تو راضی نگردیم حق تعالی فرمود که أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ آیا اعراض میکنند از
جز از دین خدا می طلبند اهل کتاب وَلَهُ و حال آنکه مر او را أَسْلَمَ گردن نهاده است مَنْ
فِي السَّمَاوَاتِ هرکه در آسمانست وَالْأَرْضِ و هرکه در زمینست طَوْعًا از روی رغبت وَكَرْهًا
بسبب نظر در دلایل اهل اسلام کرده اند و یا مراد بطوع اختیار است یعنی باختیار خود اسلام آورده اند
مانند ملایکه و سایر اهل ایمان مراد بکره ناخوشی چون کافران که مسخر فرمانند و در تحت قدرت
او مسخرند و از آن گریزی ندارند و قتاده گفته که آنانکه بطوع ایمان آورده اند کافرانند که بوقت مرگ
چون معاینه عذاب کنند ایمان آرند و سود ندهد وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ بسوی جزای حق تعالی
بازگردانیده خواهید شد ای طایعان و کارهان و حفص بیا خوانده یعنی همه اهل آسمان و زمین
برو رجوع خواهند کرد قُلْ بگو ای محمد آمَنَّا ایمان آورده ایم بِاللَّهِ بخدا که یکتاست در ذات
وی همتا در صفات وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویده ایم بانچه فرو فرستاده شده بر ما
یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بانچه فرو فرستاده شده عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ مر ابراهیم و پسران و نبیرگان وی و کتاب ایشان همان صحف
ابراهیم

ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعة او بودند وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ و آنچه داده شد بموسی که توریة است
وَعِيسَىٰ و بعیسی که انجیل است وَالنَّبِيُّونَ و پیغمبران دیگر چون شیث و ادریس و داود و حزقیل
و شعیا که کتابها بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ
جدایی نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان آورده ایم نه ببعضی دون بعضی
چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خدا برا گردن نهادگانیم فرمان بردار او در همه امر و
نهی وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا و هرکه طلب کند غیر از دین اسلام را دین دیگر فَلَنْ يُقْبَلَ
مِنْهُ پس هرگز پذیرفته نشود آن دین ازو یعنی خدای تعالی ازو قبول نکند وَهُوَ و او بواسطه ترک اسلام
فِي الْآخِرَةِ در سرای آخرت مِنَ الْخَاسِرِينَ از جمله زیانکاران باشد بعد از آن در شان انها
که بعد از قبول اسلام مرتد شدند میفرماید که كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای یعنی بسیار دور است
که خدا راه نماید قَوْمًا كَفَرُوا گروهی را که کافر شدند بَعْدَ إِيمَانِهِمْ پس از ایمان آوردن ایشان
و در اکثر تفاسیر آمده که ایشان ده دوازده تن بودند که بعد از اظهار اسلام و قبول شرایط ایمان روی برتافته
بدار الکفر شتافتند چون طعمة بن ابیرق و حارث بن سوید و مقیس بن صبابه و امثال ایشان که بعد از آن
گرویده بودند بخدا وَشَهِدُوا و گواهی داده بودند أَنَّ الرَّسُولَ آنکه فرستاده خدای یعنی محمد صلی الله
علیه وآله حَقٌّ حقست و قول او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده بود بدیشان ابنهای روشن
یعنی قرآن که فصاحت و بلاغت آن زیاده از طاقت بشریست یا سایر معجزات سید کاینات صلی الله علیه وآله
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید گروه ستمکارانرا که بجهة عناد و جحود با وجود
ظهور حقیقت دین اسلام بر ایشان از آن اعراض کنند أُولَٰئِكَ آن گروه مرتدان جَزَاؤُهُمْ پاداش
ایشان أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ آنست که بر ایشان باشد لعنت خدا که آن دوریست از رحمة او
وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان که بیزاریست از ایشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مؤمنان
که آن مذمت کردنست ایشانرا و طلب کردن از خدا دوری ایشانرا از رحمة خود خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاوید باشند در لعنت لَا يُخَفَّفُ سبک گردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان
عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند تا مگر بیا رجوع کنند و ایمان

اورند دبانا چر عذاب کند از ایشان ونیی بوقتی اِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مگر انانکه بازگردند بحضرت
عزت و بصدق تمام بوحدانیت او بگروند وتصدیق کنند پیغمبر او مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس انکه برگشته
باشند از دین اسلام وَأَصْلَحُوا و بصلاح اورند معاعتقاد خودرا فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای
تعالی غَفُورٌ امرزنده توبه کارانست رَحِيمٌ مهربانست برایشان راود حارث بن سوید این ایتها را
بدوست ابنی نزد برادر فرستاد و حارث معدازتلاوه این توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجع
بمدینه همین ایات رابر یازده تن دیگرخواند ایشان ازتوبه اباکردند این ایه درباره ایشان نازل گشت
که اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که انانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعْدَ إِيمَانِهِمْ پس ازگرویدن ایشان
واظهار ایمان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاده کردند کفر را کفر یعنی ثبات دروزیدند بران لَنْ
تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَأُولَٰئِكَ وان گروه که بر کفر اقامه درزیدند
هُمُ الضَّالُّونَ ایشانند گمراهان ازطریق هدایت وثابت قدمان برضلالت اِنَّ الَّذِینَ
کَفَرُوا بدرستی که انانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و مردند درحالتی که کافر بودند یعنی
برکفر مردند فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود هیچکس از ایشان مِلْءُ الْأَرْضِ
ذَهَبًا به پری زمین اززر وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ واگرچه فدا ان سم را یعنی اگر کافران مقدار
زر که روی زمین ازشرق تا غرب مملو سازد فدیه دهد تا ازعذاب دوزخ رهد ازو قبول
نکنند أُولَٰئِكَ ان گروه کافرمیرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مرایشانراست عذابی دردناک
وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نباشند مرایشانرا یاری دهندگان دردفع عذاب ازایشان
اورده اند که در روز قیامت کافر را حاضر گردانند واورا گویند که اگر ترا بپری زمین زر بودی
خود را ازان فدیه کردی گوید اری گویند که از تو کمتر ازین میخواستند اجابت نکردی اکنون بخشش عذاب
دوزخ را لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ هرگز نرسید بحقیقه نیکویی که ان کمال خیرست دبان رسید بیر
خدا که ان کمال رحمت و رضا وجنت اوست حَتَّىٰ تُنْفِقُوا تا انکه نفقه کنید و صدقه دهید
مِمَّا تُحِبُّونَ ازانچه دوست میدارید ازمال که بر فقرا تصدق کنید یا بدن که قوت انرا در
طاعت بذل نماید یا دل که انرا وقف محبت الهی کردانید وجان که انرا درراه خدا در بازید

ابوطلحه انصاری چون این ایه بشنید نزد حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم امد وگفت یارسول الله باغی دارم
که هیچ چیز ازان دوستر ندارم هرجاکه خدای حکم کند صرف فرمایم حضرت انرا در میان اقربای او قسمت فرمود و
زید بن حارث گفت اسپی دارم که دوستر من اموال منست انرا صرف خدای کن حضرت انرا باسامه بن
زید بخشید نقلست که شاهزاده امام حسین صلوات الله علیه قند ونبات را تصدق مینمود ابجیتی را ازو
پرسیدند فرمود که این دو چیز را دوست دارم وحق تعالی میفرماید لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ
وَمَا تُنْفِقُوا وانچه بیکنید مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی خواه اندک وخواه بسیار از دوستترین اموال وغیر ان
فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستی که خدای تعالی بان چیز داناست وبران جزا خواهد داد بدانکه اکثر علما
باتفاق درین ایه زکوه واجبست همچنانکه قول ابن عباس پس مراد انست که باید انچه دون
مال باشد ازبرای چیدان زکوه ندهد چه ان موجب براءه ذمه نخواهد شد مانند گوسفند عیب دار
ازبرای گوسفندان صحیح زکوه ندهد و باتفاق فقها این اجازه نیست واگر مراد صدقه سنت است پس معنی
انست که بر کمال خیرات که دوسترین مالهای خود در الصدقه بدهید مرویست که چون رسول صلی الله علیه واله
فرمود که بر ملت ابراهیم ام یهود گفتند که چونست که گوشت شتر وشیر اورا میخوری و حال انکه بر ابراهیم حرام بود
رسول فرمود که دروغ میگویند چه در شرع ابراهیم این هردو حلال بود ایشان گفتند نه چنین است
بلکه هرچه امروز بر ما حرامست بر ابراهیم حرام بوده حق تعالی بجهت تصدیق قول پیغمبر خود تکذیب یهود
این ایه فرستاد که كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ بود حلال مر فرزندان
یعقوب را إِلَّا مَا حَرَّمَ مگرانچه حرام گردانید إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ یعقوب بر تن خود
وان گوشت شتر وشیر ان بود وانچنان بود که یعقوب را عرق النسا عارض شد نذر فرمود که
اگر خدای تعالی مرا شفا دهد واو گوشت شتر وشیر او که از همه مطعوم ومشروب دوستر داشتی بر
خود حرام ساخت بجهت وفا بنذری که کرده بود یهودان بمتابعت ان ذاتها اجتناب نموده گفتند
توریه بحرمت انها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است بلکه یعقوب بسبب نذر انها را
برخود حرام کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ پیش ازانکه فرو فرستاده شود توریه پس اگر یهودان
انکار این میکنند قُلْ بگو با ایشان که فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ پس بیارید توریه صحیح را فَاتْلُوهَا

بس بخوانید انرا یعنی ایتی که در باب تحریم این چیزها در و باشد تلاوت کنید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر
هستید راست گویان یهودان را این دلیری نکردند بجز انکه میدانستند که پیغمبر صلی الله علیه واله راست میگوید
وایشان دروغ میگویند فَمَنِ افْتَرَىٰ پس هرکه افترا کند و بربندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ برخدای دروغ
را در تحریم انچه دعوی میکنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ پس ازانکه ظاهر شد که تحریم از یعقوب بود نه از علام الغیوب
فَأُولَٰئِكَ پس ان افترا کنندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان اند ستمکاران و بیچ طلبی از ترک
انصاف و از مکابره با حق معاند وصوح ان بدتر نیست قُلْ بگو ای محمد صَدَقَ اللَّهُ راست
گفت خدای در خبر تحریم یعنی صدق خدا ثابت گشت در انچه ازل فرمود و کذب شما در انچه دعوی
میکنید فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ودین درست او را در حالتی که میل کننده بود از
همه کیشها باطل بدین اسلام یعنی تابع دین اسلام شوید که در اصل ملت ابراهیم بود تا خلاص شوید از ملت
یهود که انرا تغییر داده اند وتحریم کرده اند انچه خدا حلال ان حکم فرموده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
ونبود ابراهیم از شرک ارندگان و بدانکه صحیح انست که پیغمبر صلی الله علیه واله متعبد نبود بشریعت
انبیای سابق ولکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم بود و لهذا حق تعالی فرمود فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ
ابراهیم و پیش از بعثت بطریق الهام وصواب بدین اسلام مامور بود اورده اند که یهود با اهل اسلام
خلاف کردند درباب کعبه وبیت المقدس یهود گفتند که بیت المقدس بهترست از خانه کعبه زیرا
که موضع هجرت انبیاست وزمین مقدسه است مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است این ایه امد که إِنَّ أَوَّلَ
بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که برروی زمین وُضِعَ لِلنَّاسِ وضع کرده شده ازبرای مردمان
تا انرا زیارت کنند وطواف کنند لَلَّذِي بِبَكَّةَ وان خانه ایست که در مکه است ودر تفسیر ان
حق تعالی است مرویست که اول خانه بود که ادم علیه السلام انرا بنا کرد در زمان طوفان خراب شد
ابراهیم علیه السلام بنای او فرمود و در روایت صحیح امده که پیش از ادم در موضع ان خانه بود که
بیت المعمور میگفتند وملایکه طواف ان میکردند وچون ادم بزمین مامور شد که حج کند و طواف ان
فرماید و در زمان طوفان انرا باسمان بردند وملایکه اسمان طواف ان میکنند و از مجاهد و قتاده
و سدی روایتست که معنی ایه انست که اول بقعه از زمین که برروی اب وضع کردند کعبه بود که حق تعالی

انرا کفی سفید بیافرید وبعد از دو هزار سال ملایکه را امر فرمود تا زمین از زیر ان بیرون کشیدند
ودر اطراف عالم منتشر ساختند حاصل که او سبحانه اول خانه که در زمین بنا کرد کعبه معظم بود
مُبَارَكًا درحالتی که ان خانه بابرکت وکثیر الخیر وبسیار منفعت است مر کسی را که حج وعمره ان بجای ارد
ودر روایت امده که هرحسنه که دران کنند بصد هزار حسنه نویسند وبگذاردن صدقه که دران بقعه مبارکه
بدهد برابر صد دینار است درجای دیگر وذکر بیش خانه کعبه برابری میکند با عبادت اول وبنا واقع
ان و هر گناه طواف کننده که دران او ریزه شود وَهُدًى وخداوند هدایت لِلْعَالَمِينَ
مرعالمیانرا زیرا که قبله ایشانست وبجهت ان در نماز راه راست می یابند بخیر دنیا واخرت میرسند یا
بجهت انکه عبادت دران مقابل صد هزار عبادتست در غیر ان چنانکه گذشت فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ
دران خانه مبارک نشانهای روشنست در شرف وبزرگواری ان واز انجمله مرغ هیچ مرغی بالای ان
پرنبرد بلکه چون نزدیک او میرسد برمیگردد و بطرف دیگر متوجه میشود و در حرم ان جانورانی درنده
هیچ جوانی را ضرر نمیرسانند و هرکه قصد ان کرده هلاک گشته مانند اصحاب فیل وغیر ان ازکفار و
مرغان وحشی درانجا ازمردمان نمی رمند و بیماران بشرف صحت میرسند وحاجیان بفقر غنی
میگردند وفراخ روزی میشوند وهیچ مرغی در مسجد الحرام سرگین نمی اندازند وهرکه نظر دران خانه کند
دیده اش اشکبار میشود و هرروز هفتاد هزار فرشته دران داخل میشوند تا روز قیامت که یکی از ایشان دیگر بدان
رجوع نمیکنند واولیا دار مرتب درحوالی انخانه حاضر گردند وجنیان طواف ان کنند وبعضی دیگر
ازان نشانهای بجهت مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ موضع ایستادن ابراهیم است وان سنگیست که اثر قدم ان حضرت
برانست واین شتمل برسه نشانه است اول فرورفتن قدم ابراهیم در سنگ تا کعبین دوم باقی ماندن ان
اثر در مدت های طویل سیم محفوظ بودن ان سنگ از دشمنان از چندین هزار سال وان اثر قدم ان
حضرت در روی وقتی بود که پایهای کعبه را بلند ساخت سنگی در زیر قدم خود نهاد تا بر بالای ان
پایها استوار کرده انرا بلند گرداند و قدم او دران فرو رفت ابو حمزه ثمالی روایت کرده که علی بن الحسین
زین العابدین صلوات الله علیهما فرمود که ای ابو حمزه بدانکه بهترین بقعه در عالم میان رکن ومقام است
ومقام ابراهیم اگر مردی عمر یابد مقدار عمر نوح که هزار سالست کم پنجاه سال دران مدت در روز روزه باشد

وهر شب ایستاده دران مکان بشرط عبادت مشغول باشد و بعد از ان وفات کند بی محرّما
نفع باو نرسد وَمَنْ دَخَلَهُ و علامت دیگر انست که هرکه دراید دران خانه كَانَ آمِنًا
باشد ایمن از قتل و غارت یعنی هر گناه کاری که پناه بان خانه آرد بلکه بزمین حرم حرام باشد که دست
تعرض باو دراز کنند تا انجا باشد و گفته اند که معنی انست که هرکه داخل حرم شود بجهة ادای حج و عمره ایمن
شود از عقوبت گناهان که قبل از حج کرده بلکه مغفور شود از جمیع معاصی و از ابو جعفر علیه السلام منقولست
که هرکه در حرم دراید در حالتی که عارف باشد یعنی اعتقاد داشته باشد بهمه از انچه حق تعالی
برو واجب گردانیده ایمن گردد در اخرت از عذاب دوزخ وَلِلَّهِ و مر خدایرا ثابتست و لازم
عَلَى النَّاسِ بر همه مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه کعبه بجهة اداکردن اعمال حج امره مَنِ
اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا هرکه توانائی دارد بسوی ان خانه رفتن و ان تکلیف صحت
بدنست و وجود زاد و راحله و نفقه واجب النفقه و ایمن بودن از دشمن و در حدیث امده که
هرکه حج برو واجب شود و حج نکند با یهود و نصرانی محشور شود وَمَنْ كَفَرَ و هرکه کفر ورزد یعنی حج یعنی
ترک حج کند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بی نیازست از همه عالمیان
ترک حج بکفر بجهة تاکید و مبالغه است در وجوب حج و اشارت باینکه ترک ان از هر دو کفر است
و موجب شده عقوبت ربانی و عفت ... و حدیثی دیگر که مذکور شد نیز دلالت کننده است برین
بفضل از امام موسی الکاظم صلوات الله علیه روایت کرده که انحضرت در تفسیر ایه قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا فرمود که زیان کارترین مردمان در عمل انها اند که حج اسلام را در تاخیر اندازند و از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که مراد بقول تعالی ونحشره یوم القیمة اعمی کسانی اند که حج بر ایشان واجب شود
و ادا نکنند حق تعالی در روز قیامت ایشان را کور محشور کند از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله مرویست
که نماز پنجگانه بگذارید و روزه ماه رمضان بدارید و ادای زکوة کنید و حج خانه خدا کنید تا در بهشت
پروردگار خود داخل شوید و از ابی عبد الله علیه السلام روایتست که حج دردینی و گناهان را زایل میگرداند
همچنانکه کورهای اهنگران که زنگ اهن را زایل میسازند و بعد از انکه چون حق تعالی درباره سابق اهل کتاب را امر کرد
به پیروی ملة ابرهیم علیه السلام و از جمله ان تعظیم بیت الحرام است در عقب ان ذکر بیت الحرام فرمود و بیان

فصل ان

فصل ان و تخویف تارک ان و بعد از ان باز عود کلام بالزام حجة بر اهل کتاب کرده فرمود که قُلْ يَا
أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ چرا منکر میشوید بایتهای خدای
که ان دلایل عقلیه است و سمعیه بر صدق محمد صلی الله علیه و اله در انچه دعوی میکند از وجوب
حج و غیر ان از احکام شریعت وَاللَّهُ شَهِيدٌ و خدای مطلع است و گواه عَلَى مَا تَعْمَلُونَ
بر انچه شما میکنید از پوشیدن حق و نگرویدن بایات حق تعالی و شما را بران جزا و سزا خواهد
داد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید مَنْ آمَنَ کسیرا که گرویده بخدا و دین حق را قبول
کرده مراد عمار یاسرست و رفیقان او که یهودان ایشان را بکیش خود میخواندند تَبْغُونَهَا عِوَجًا
در حالتی که طلب میکنید راه خدا را کجی یا بنوعی که تلبیس میکنید بر مردمان و در وهم ایشان می‌ایند
که در و کجیست بجهة انکه در کتاب موسی نسخ نیست و در کتاب محمد نسخ است و تغییر صفت او میکنید
که در توراة است و میگویید که محمد بران صفات نیست وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال انکه شما گواهانید
راه راست و دین درست و پسندیده است چه این را دین ابراهیم و یعقوب دانسته اید وَمَا
اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از انچه میکنید البته شما را بران سزا خواهد داد
اورده اند که شماس بن قیس یهودی مردی پیر بود و غلیظ القلب و شدید الکفر و العناد و کینه ور و حسود
و عیب جوی و بدگوی مسلمانان و روزی در مجمع اوس و خزرج بگذشت دید که ایشان حلقه زده از
روی محبت و کمال دوستی با یکدیگر صحبتی میدارند و در جاهلیه دایم میان ایشان حرب و جدال
بودی چون مسلمان شدند ان خصومت باتحاد و دوستی مبدل گشت و چون شماس اتحاد و دوستی و الفت
ایشان را بدید اتش حقد و حسد در سینه پرکینه او برافروخت شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس
و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بود میان قبیله اوس و خزرج در میان افکند و قصیده
دران ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند و چون خزرج چنان نام ان حرب بشنیدند و هجو خود را
استماع کردند اشفته شده زبان بهجو اوسیان گشادند و اوسیان تحمل نکرده اغاز دشنام کردند
و اخر کار بغوغا کشید و بنیاد تیر انداختن و تیغ زدن کردند جبرئیل علیه السلام بدین ایتها نازل شد و حضرت

جاهلیت را
صلی الله علیه و اله در میان موکب ایشان درامده فرمود با وجود انکه من در میان شما ام دعوی رسم
میکنید اید ... که خدای تعالی میگوید پس این ایتها بر ایشان خواند ایشان استغفار کنان سلاحها
بر ریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود برند از ایمان بکفر باز گردند
حق تعالی با ایشان متوجه خطاب میکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان اورده اید
إِنْ تُطِيعُوا اگر فرمان برید فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ گروهی از یهود که شماس
بن قیس و اصحاب اویند يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از گرویدن شما
بدین اسلام كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شماس و تابعان او کنید شما را مرتد میسازند
وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ و چگونه کافر میشوید وَأَنْتُمْ تُتْلَى و حال انکه شما اید که خوانده میشود
عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتُ اللَّهِ ایتهای خدا که قرانست وَفِيكُمْ رَسُولُهُ و در میان شماست
رسول خدای وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ و هرکه چنگ در زند بدین خدا فَقَدْ هُدِيَ پس بتحقیق که
راه نموده شود إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ سوی راه راست و لامحاله بروضه جنت رسد مرویست که ثعلبة
بن غنم اوسی و سعد زراره خزرجی بر یکدیگر مفاخرت کردند در نسب و حسب و این مفاخرت بمنازعه
کشید خزرجی گفت اگر رسول خدای مبعوث نمی شد ما ذریه شما را بر می انداختیم اوسی گفت که پیش از
اسلام از هم ما نمیتوانستید که از خانه بیرون اید پس چگونه این دعوی بجا میکنید پس منازعه بجائی
کشید این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و اله رسید بر دراز گوش سوار شد و ایشان را از هم دور کرد و در
حال جبرئیل علیه السلام این ایه اورده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان از اوس
و خزرج و غیرهم اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه سزای ترسیدنست از و و ان بفعل
نمودنست بواجبات و اجتناب از محرمات از ابی عبد الله صلوات الله علیه منقولست که معنی انست
که فرمان برداری خدا کنید و بهیچ وجه در حق او عصیان نورزید و بشکرگذاری مشغول شوید و همیشه
بذکر او اشتغال نمایید و در هیچ وقت از و غافل نشوید وَلَا تَمُوتُنَّ و ممیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
مگر در حالتی که شما مسلمان باشید مراد انست که همیشه بر صفت اسلام باشید تا وقتی که مرگ شما را دریابد
حضرت رسول صلی الله علیه و اله بعد از تلاوت این ایه فرمود که اگر قطره از زقوم دوزخ بر زمین چکد زندگانی

بر اهل دنیا تلخ شود پس چگونه بود حال انکس که همه طعام او در اخرت از ان بود پس باید که با صفت اسلام از دنیا
رحلت کنید وَاعْتَصِمُوا و چنگ در زنید بِحَبْلِ اللَّهِ بدین خدا که ریسمان محکم است جَمِيعًا در حالتی
که همه مجتمع باشید بان هرکه دست بان بند کند هرگز بچاه هلاکت نیفتد مراد موافقت حضرت رسالت در
جمیع حالات و هرکه چنگ در ریسمان اتباع انحضرت زند راه بمقصد اصلی برد و بمطلوب خود که نعیم جنت است
تواند رسید از حضرت منقولست که در وقت رحلت میفرمود ای مردمان من میروم و در میان شما دو حبل
متین میگذارم اگر متمسک بان دو شوید هرگز گمراه نشوید و یکی از ان دیگری بزرگست و ان دو کتاب
خداست که ریسمانی است فرو گذاشته از اسمان تا زمین و دوم اهل بیت من هرگز این دو از یکدیگر
جدا نشوند تا انکه نزد حوض کوثر بمن رسند و علی ابن ابان از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که
انحضرت فرمود که مائیم حبل متین که حق تعالی در کلام مجید فرموده که واعتصموا بحبل الله جمیعا وَلَا تَفَرَّقُوا
و پراکنده مشوید از طریق حق بوقوع اختلاف میان شما همچو اهل کتاب بلکه همه مجتمع و متفق شوید بر ایمان
و مداومت کنید بر طاعت و ترک عصیان زادان روایت کرده که روزی در مسجد نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام
حاضر بودم که راس الجالوت که سر احبار و مهتر یهود بود و جاثلیق را که امام ترسایان بود نزد ان حضرت اوردند
حضرت روی براس الجالوت کرد و گفت ویلک یا راس الجالوت میدانی که یهودان بعد از موسی بچند فرقه شدند
گفت در کتاب نگرم و بگویم فرمود که لعنت بر تو باد چه نوع امامة قوم میکنی که هرگاه مسئله از حلال و حرام
از تو پرسند تو گویی در کتاب نگرم بگویم اگر ان کتاب سوخته شود یا از بر برده شود چه خواهی کرد پس
بجاثلیق نگاه کرد و گفت ترسایان بچند فرقه شده اند گفت بر چهل و ... فرمود دروغ میگویی بخدا که من
توریة را از و میدانم و انجیل را از او امة موسی بهفتاد و یک فرقه شده اند هفتاد ایشان هالک اند
و یکی ناجی و رستگار و انها انانند که حق تعالی فرموده و من قوم موسی امة یهدون بالحق و امة عیسی از
پس او بهفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان رستگارست و باقی هالک و انها انجماعتند که حق در
حق ایشان فرموده که تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت مصطفی صلی الله علیه و اله بهفتاد و
سه فرقه شوند یکی از ایشان رستگار باشد و انهای دیگر هالک و ان فرقه ناجیه انها اند که حق تعالی در شان
ایشان فرموده که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و هم شیعتی و ایشان شیعه من اند و حضرت

بنوی که حق با علیست و علی با حقست و حق میگردد با علی هر جا که علی دور میکند یعنی هر دو لازم یکدیگرانند و از هم جدا نمی شوند
دلالت میکند بر انکه حق تعالی با شیعیانست و غیر ایشان باطل و تیر فرموده که زود باشد که امت من هفتاد و سه گروه شوند
یک فرقه از ان رستگار باشند و هفتاد و دو هالک در زیان کار دیو را کشند یا رسول الله فرقه ناجیه کدامند فرمود
که اهل البیت من و اتباع ایشان بعد از ان گفت مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در ان نشست از غرق
هلاک نجات یافت و هر که ننشست غرق شد پس هر که متمسک به اهل بیت من شود و محبة ایشان ورزد و در طریق
ایشان رود و در اخرت رستگار باشد و بدرجات عالی رسد و هر که چنگ در محبة ایشان نزند و در مذهب
چنانچه ایشان نرود و در اخرت زیان کار باشد و بدرکات دوزخ گرفتار گردد حاصل که حق تعالی میفرماید که از
دین حق متفرق مشوید وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمتهای خدا را که بر شما لطف فرموده
و از جمله هدایت و توفیق است بدین اسلام و اتباع مذهب حق که موجب الفت شماست بیکدیگر و محبة
ورزیدن با یکدیگر در راه خدای پس یاد این نعمة کنید إِذْ كُنْتُمْ وقتی که بودید شما أَعْدَاءً در زمان جاهلیت
فَأَلَّفَ پس خدای الفت داد و انداخت محبت را بَيْنَ قُلُوبِكُمْ در میان دلهای شما تا
به برکت اسلام و بیمنه حضرت سید انام علیه السلام نزاع و خلاف از میان شما زایل گشت فَأَصْبَحْتُمْ
بِنِعْمَتِهِ پس گشتید برحمة و فضل خدای إِخْوَانًا برادران یکدیگر یعنی محبان و دوستان
شده اند و برادران دینی یکدیگر گشتند وَكُنْتُمْ و بودید در زمان ضلالت و جهالت عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ
بر کناره گودالی از اتش یعنی نزدیک بان رسیده بود که در دوزخ افتند بجهة کفر و ضلالت اگر در حال
کفر مرگ بشما رسید در دوزخ می افتادید فَأَنْقَذَكُمْ پس رهانید خدا شما را مِنْهَا از ان مغاک
اتش بیمنت اسلام و شرف ایمان كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کرد احوال شما را از عداوة قدیمی و الفت
مجدد دینی يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ بیان میکند خدای و روشن میگرداند برای شما آيَاتِهِ دلالات
وحدانیه و قدرت خود را و حجت روشن را بر دین حق لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه
راست یابید یعنی بجهة انکه رستگار شوند از عذاب ابدی و در رسید بثواب سرمدی وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ
و باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بخوانند مردمان را بنیکوی
یعنی باسلام وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند بنیکی که خدا و رسول بان امر کرده وَيَنْهَوْنَ

عن

عَنِ الْمُنْكَرِ باز دارند مردمان را از فعل ناشایست که حق تعالی و پیغمبر او از ان نهی فرموده وَ
أُولَٰئِكَ و ان گروه که امر بمعروف بکنند و نهی از منکر هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران
یعنی مخصوصان بکمال رستگاران از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله مرویست که بهترین مردمان انها اند
که بیشتر از دیگران امر بمعروف کنند و نهی از منکر نمایند و پرهیزکارترین ایشان باشند در نهج البلاغه
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که ترک امر بمعروف مکنید و نهی از منکر اگر ترک کنید
ظالمان بر شما حاکم شوند و هر چند شما دعا کنید و دفع شر ایشان از خدا درخواه کنید اجابة شما نکند
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا و مباشید مانند انکه متفرق شدند چون یهود و نصاری که هر یک چند
فرقه شدند هر فرقه دشمن فرقه دیگر وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود اما یهود بعد از
هفتصد سال از موت موسی و اما نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی بمیان ایشان اختلاف واقع
شد مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس انکه امده بود بدیشان حجتهای روشن
در کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود بر توحید و تصدیق باخرت وَأُولَٰئِكَ
و ان گروه که مخالفت کنندگانند در اصول دین لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشانراست عذابی
بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ در روزی که سفید شود رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد
رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ پس اما انانکه سیاه شود رویهای ایشان
حق تعالی فرشتگان را امر کند تا از روی سرزنش با ایشان گویند که أَكَفَرْتُمْ ایا کافر شدید
بَعْدَ إِيمَانِكُمْ از پس ایمان اوردن شما فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب انکه بودید که کافر شدید از پس گرویدن مراد اهل کتابند که به پیغمبر
صلی الله علیه و اله نگرویدند پس از انکه باو گرویده بودند بنعت و صفت قبل از مبعث و از امیر المومنین
علی صلوات الله علیه روایت است که مراد اهل بدعت اند بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
و ثعلبی در تفسیر خود از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایة کرده که انحضرت فرمود که سوگند بخدای که نفس من بید قدرت
اوست که البته وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر بعضی از اصحاب من چون ایشانرا ببینم ایشانرا
از نزد من برانند من گویم که اینها اصحاب من اند مرا گویند که تو نمیدانی که از پس تو چه چیزها احداث کردند

و بدعت نمودند پس بپرسی که ایشان برگشتند از دین و مرتد شدند وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ
وُجُوهُهُمْ و اما کسانی که سفید باشد رویهای ایشان یعنی مومنان که پیرو شرع خاتم
الانبیا اند و تابع ائمه هدی فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ پس باشند در رحمة خدا یعنی بهشت و ثواب هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ در رحمت خدا که بهشت و ثواب مخلد و جاوید مانندگانند تِلْكَ
انچه گذشت از اخبار و احکام و وعد و وعید آيَاتُ اللَّهِ ایتهای خدا و مذمت
نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم او را بواسطه وحی بر تو بِالْحَقِّ در حالتی که ملتبس است بحق که هیچ شبهه
در راستی و درستی ان نیست وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا بیدادی
لِلْعَالَمِينَ بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند بنقص ثواب و بی جرم عقوبة نفرماید
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ و مر خدا راست انچه در اسمانهاست و انچه
در زمینست وَإِلَى اللَّهِ و بسوی حکم خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردیده شود همه کارها
پس جزا دهد هر کس را انچه وعده داده و وعید فرموده و مرویست که مالک بن حنیف و وهب
بن یهودا که دو عالم بودند از علمای یهود بمسلمانان گفتند که ما از شما بهتریم و دین ما از دین شما خوبتر
حق تعالی این ایه فرستاد که كُنْتُمْ هستید شما ای امت محمد خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که
از عالم غیب أُخْرِجَتْ بیرون اورده شده اید لِلنَّاسِ از برای مردمان تا ایشانرا از راه
راست دعوت کنید خیریت این امت درین سه صفت است که بیان میکند تَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ میفرمایید بهر چیزی که شرع فرماینده است وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی
میکنید از هر چه شریعت نهی کننده است وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و میگروید بخدا بر وجه ثبات و
رسوخ تاخیر این دو قسم از قسم اول با انکه حق ان تقدیم این قسم است بران دو قسم بجهة دلالت
بر انکه ایشان امر بمعروف بکنند و نهی از منکر بجهة ایمان اوردن بخدا و تصدیق بان و اظهار
او در نظایر اهل البیت علیهم السلام مرویست ایه خاص است در حق ائمه معصومین علیهم السلام
و تابعان ایشان که شیعیان صالح اند چه خیریت موقوفست بر ملازمه تقوی و اطاعت هرچه
حق تعالی امر بان کرده و اجتناب از هر چه نهی فرموده و شبهه نیست در انکه ایشان متصف باین

صفت اند

صفتها اند و نه غیر ایشان انس روایت کرده که اسقف ترسایان نزد رسول امد و گفت یا رسول الله
میخواهم مسلمان شوم فرمود بسبب چیست گفت در خواب دیدم که قیامت بر خواسته و مردمان را
در مقام سیاست بداشته اند و امتان را بر خدای عرض میکنند گروهی دیدم دست و پا سفید بر هر امتی
چون برق جهنده گذشتند من گفتم اینها انبیا اند فرشتگان گفتند اینان امة محمد رسول الله اند صلی الله
علیه و اله مرا از جهة این رغبت شد که مسلمان شوم پس رسول اسلام بر وی عرض کرد و حضرت رسول
صلی الله علیه و اله فرمود تا من به بهشت در نیایم بهشت بر پیغمبران حرام باشد و تا وصی من در وی داخل نشود
بر اوصیای دیگر حرام باشد و تا امت من در وی در نیایند بر سایر امم دیگر حرام باشد انس روایة کند
که با من پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم در شعبی رسیدم اوازی از ان بر می امد من در ان نگاه کردم مردی را دیدم
که در زیر درخت نماز میگذارد و این دعا میکرد او اوازی از ان بر می امد من در ان نگاه کردم مرد برا
دیدیم که یا رب مرا از امة مرحومه گردان یعنی امة محمد که بر ایشان رحمة کرده و گناهشان امرزیده
و دعاشان اجابة کرده و ضامن ثواب ایشان شده من بیامدم و رسول را از این خبر دادم فرمود
که برو او را بگوی که رسول خدا ترا اسلام میرساند و میگوید که تو چه کسی من بیامدم و او را گفتم گفت رسول را
از من پیام برسان که برادرت خضر از خدای درخواست میکند که او را از امة تو گرداند یحیی بن معاذ
فرمود که این ایه مدح امة محمد است و خدا از کرم خود روا ندارد که قومی را مدح کند و انگاه از ان قوم
برد و بعد از ان فرمود وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ و اگر ایمان اوردندی بنی اسرائیل بنبوة
محمد و قران و سایر انچه از نزد خدا اورده لَكَانَ هر اینه باشد ان ایمان اوردن خَيْرًا
لَهُمْ بهتر مر ایشانرا در دنیا و اخرت از انچه بر ان هستند از کفر و عناد بر انکه بجهة ان نجات
می یابند در دنیا از قتل و غارت و جزیه و در اخرت از عقوبة و بر رسیدن بجنة مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ
بعضی از ایشان گرویدگانند بمحمد و کتاب او و بعضی عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهود که بشرف
اسلام رسیده اند و نجاشی و اتباع او از نصاری که ایمان اورده اند وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ
و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از فرمان خدا و رسول و معاندان در کفر و عناد و از مقاتل مرویست
که رؤسای یهود چون کعب و ابو رافع و ابی یاسر و کنانه و ابن صوریا نزد عبد الله سلام و اصحاب او

آمده ایشان را بر اسلام آوردن ملامت کردند این آیه آمد که لَنْ يَضُرُّوكُمْ هرگز ضرر نتوانند رسانید بشما إِلَّا أَذًى مگر اندک رنجی مانند طعن در اسلام شما و دعوت شما بکفر و بهتان بر شما و تشنیع خود تر سانیدن وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ پشت برگردانند کردانند پشتها بر شما و منهزم روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ و پس از هزیمت یاری کرده نشوند نه از حق و نه از خلق این خبر دادن است از غیب چه حال بنی قریظه و بنی النضیر و یهود بنی خیبر و بنی قینقاع بر همین منوال واقع شد که با پیغمبر محاربه کردند و منهزم شدند و بغیر از طعن و دشنام را باهل اسلام ضرری نرسانیدند و اخر بمذلت جزیه گرفتار شدند چنانکه میفرماید که ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ وضع کرده شد بر یهودان الذِّلَّةُ خواری و مذلت از هدر نفس و مال و اهل و با جزیه و نصیحه پیوسته که یهود قبل از اسلام جزیه بمجوس میدادند پس دایم مذلت مبتلا بودند أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هر کجا که یافت شدند إِلَّا لیکن ایشان را زنهار میدهند و ایمن کشتند بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ بعهدی از خدا که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی از مومنان که آن امان دادن ایشانست وَبَاءُوا و باز کشتند یهود بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدا یعنی سزاوار غضب و خشم الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد و لازم کشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان درویشی و احتیاج و از بجاست که اکثر یهود بفقر و فاقه گرفتارند و انها که توانگرند خود را درویش مینمایند تا تخفیف جزیه ایشان کنند ذَلِكَ این ضرب ذلت و مسکنت و رجوع ایشان بغضب حق تعالی بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنست که بودند از روی عناد وَيَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ و منکر میشدند بآیتهای خدا که قرانست یا معجزات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ و میکشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ ناحق یعنی ناروا یعنی همچنانکه در نفس الامر قتل انبیا ناحق است باعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود ذَلِكَ این کفر و قتل بود بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که در گذشتند از حدود خدا و اوامر و نواهی او آورده اند که چون عبد الله سلام و یاران او دولت اسلام یافتند یهودان زبان طعن گشوده گفتند که ایشان اشرار قوم ما اند که خلاف ما کردند و دین ما را گذاشتند این آیه آمد که لَيْسُوا نیستند مومنان اهل کتاب سَوَاءً مساوی کافران ایشان را

که مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام و بر اوامر و نواهی الهی يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند قرآن را آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب وَهُمْ يَسْجُدُونَ و حال آنکه ایشان سجده میکنند خدا را مراد قراءت در نماز تهجد یا تلاوت قرآن میکنند و سجده تلاوت بجای می آورند يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان می آورند بوحدانیت الهی و صفات او یعنی ثابت می ورزند بران و مستمرند بران وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و تصدیق میکنند بروز قیامت بر وجه دوام و ثبات وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله علیه و آله و باهمه مامورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از همه منهیات وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و می شتابند در نیکوئیها یعنی کردارهای پسندیده در شرع از نماز و روزه و زکوة و غیر آن وَأُولَئِكَ و آن گروه مذکور شدند مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگانند و پسندیدگان نزد خدا و رسول از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که خانهای که در آن شب نماز گذارند و تلاوت قران کنند روشن و درخشنده است مر اهل آسمان را همچنانکه ستارگان روشن میدرخشند برای اهل زمین و معاذ ... فرمود که بر شما باد که نماز شب بگذارید که آن سنت پیغمبران و شعار صالحانست که پیش از شما بوده اند و رانندهٔ دردهاست از بدنهای شما و حضرت رسالت فرمود که دو رکعت نماز در نصف آخر شب بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و اگر نماز شب برامت من شاق نبودی بر ایشان فرض کردمی در خبر است که خطاب بامیر المومنین علی علیه السلام کرد و فرمود که ای علی بر تو باد که نماز شب بپای داری و این کلمه را سه بار تکرار فرمود و نیز فرمود که هر که بسیار گذارد نماز را در شب روی او نیکو و با طراوت باشد پس نماز شب گذارید وَمَا يَفْعَلُوا و آنچه میکنند مِنْ خَيْرٍ از کار نیکو فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرگز ناسپاس داشته نخواهد شد یعنی نقصان ثواب اعمال شما نخواهد رسید و ضایع نخواهد شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ باحوال پرهیزکاران و ایشان را مرتبهای بلند و درجهای ارجمند خواهد داد و بعد از وصف مومنان پرهیزکار بیان حال کافران نموده کار میکند و میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه آنانکه کافر شدند بتوان و مجد وان کعب اشرف و اصحاب او وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ و هرگز باز ندارد

از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که برشوت میگیرند یا میدهند یا مراد مالهاست که همه عمر خود را صرف تحصیل آن کرده اند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بمدد ایشان خوشحالند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدا چیزی را یعنی هیچ چیز از اموال و اولاد نفع بایشان نرسانند و ایشان را از عذاب باز ندارند وَأُولَئِكَ و آن گروه کفار أَصْحَابُ النَّارِ یاران و ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاویدانند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه صرف میکنند یهودان بر علمای خود و یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد مدد لشکر کفار یا آنچه ریا بمردمان میدهند فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که فِيهَا صِرٌّ در آن باشد سرمای سخت أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد بکشت زاری قومی که بشرک و معاصی و انفاق ریا ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر نفسهای خود فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک و نابود گرداند آن باد سرد کشت ایشان را بجهت عقوبت و نکال ایشان تشبیه فرموده انفاق ایشان را بحرث در وقوع قهر الهی و ناچیز ساختن آن را باد سرد که حرث را نابود سازد و وجه تشبیه ضایع ساختن آنست وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد خدا بر ایشان بضایع ساختن نفقات ایشان و ثواب ندادن بران وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکنند بجهت کردن عملی که بان مستحق عقوبه شده اند از معصیت و ریا روایت که جمعی از مسلمانان با یهودان دوستی میکردند بسبب خویشی و مصاحبتی که در میان ایشان بود قبل از اسلام حق تعالی ایشان را از آن نهی کرده فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ فرا مگیرید دوست خالص و مصاحب مخصوص از غیر مومنان که از ابنای جنس شما اند بطانه کسیست که بجهت اعتقاد تمام بروی اسرار باطنی خود را با او در میان نهد و رازهای نهانی خود را با او گویند پس معنی آنست که سخنهای باطنی خود را با یهودان مگویید برا که لَا يَأْلُونَكُمْ تقصیر نمیکنند ایشان درباره شما خَبَالًا تباهی و افساد و گمراهی را یعنی ایشان پیوسته در صدد آنند که شما را گمراه گردانند و کارهای شما را فاسد سازند وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ دوست داشتند

سختی ضرر و مشقت و بلیه شما را قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ و بتحقیق که آشکارا شده است دشمنی یعنی علامه عداوت ظاهر گشته است مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان چه بجهة بسیاری بغض و عداوت ایشان ضبط نمیتوانند کرد که از زبان ایشان صادر شود وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از کمال بغض و شدت عداوت أَكْبَرُ بزرگتر است و بیشتر از آنکه بر زبان میرانند چه آنچه بر زبان ایشان ظاهر میشود بی اختیار است قَدْ بَيَّنَّا بتحقیق که بیان کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای که دلالت میکند بر وجوب اخلاص در دین و دوستی نمودن با اهل ایمان نه با کافران إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید که تعقل کنید و در یابید که دوستی با کفار عین ضرر است و سبب خشم پروردگار هَا أَنْتُمْ آگاه باشید و با اغیار و اعدای خود دوستی مکنید که اگر چنین کنید أَنْتُمْ أُولَاءِ شما آن گروه خطاکارانید که تُحِبُّونَهُمْ و دوست میدارید ایشان را وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ و دوست نمیدارند ایشان شما را و در صدد آنند که شما را از دین حق بگردانند مراد آنست که اگر شما با ایشان دوستی کنید و بران ثابت و ورزید مثل ایشان باشید در کفر و معصیت وَإِذَا لَقُوكُمْ و هرگاه که رسیدند و ملاقات کردند با شما آن کافران بدکیش کج اندیش قَالُوا آمَنَّا گفتند بر وجه فریب دادن شما که ایمان آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون بایکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ بخایند و بگزند بر دشمنی شما سرهای انگشتها مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم و کینه که با شما دارند قُلْ بگو ای محمد مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید بخشم خود یعنی خشمی و در ... که از جانب مومنان در دل در آید خدا افزاده کردد بواسطه تقویت اسلام و تسلط مسلمانان بر شما تا حدیکه مردم شما را بان حالت در یابند و بان غیظ و خشم شما را بعذاب ابدی گرفتار گردانند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدان کینها که در سینه‌های و دلهای شماست و شما را بان سزا خواهد داد و عداوه ایشان با شما بمرتبه رسیده که إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر رسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانکه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ بد آید ایشان را و دلتنگ شوند

وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ و اگر شما را برسد غمی و المی چنانکه در حرب احد واقع شد
يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل شوند و فرخناک گردند بآن وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای مومنان
صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از اختلاط ایشان
یا از جمیع مناهی لَا يَضُرُّكُمْ ضرر نکند شما را كَيْدُهُمْ شَيْئًا مکر و حیله ایشان و یا از جمیع مناهی
لَا يَضُرُّكُمْ ضرر نکند شما را كَيْدُهُمْ شَيْئًا مکر و حیله ایشان هیچ چیز و این بفضل و
نگهداشت خداست شما را از آن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید
از صبر و تقوی و غیر آن مُحِيطٌ رسنده است بعلم خود و احاطه کننده بهمه آن پس مجازات آن
خواهد داد و چون حق تعالی بیان فرمود که اگر صبر کنید و تقوی را شعار خود سازید حیله دیگر
کفار ضرر بشما نرساند و اگر فرمان خدا و رسول نبرید البته ضرر بشما رسد در عقب آن
آیه را انزال فرمود در واقعه احد که بجهة مخالفة امر پیغمبر ضرر بمسلمانان رسید و گفت وَإِذْ غَدَوْتَ
و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِكَ از منزل اهل خود که خانه عایشه بود و آن
شنبه شوال سه سال از هجرت گذشته تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ فرود می آوردی مومنان را مَقَاعِدَ
لِلْقِتَالِ در جای ایستادن برای کارزار و مهیا ساختی برای ایشان موافق جهاد
یعنی مقرر میکردی که هر کدام در صف قتال چگونه بایستید و در چه موضع ثابت ورزید و
اللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتید
عَلِيمٌ داناست به نیتهای شما و خبث و فساد و اعتقاد هر یکی از شما و سبب غزات احد
بروایة منقوله از ابی عبدالله علیه السلام آن بود که چون واقعه بدر واقع شد و قریش هفتاد کس
کشته شدند و هفتاد کس از ایشان کشته گشتند و هفتاد اسیر مسلمانان شدند و بقیه فرار نموده بمکه رجوع
کرده شدند ابوسفیان که سردار قریش بود گفت ای معشر قریش لشکر از قبایل عرب فراهم آرید تا انتقام
از محمد و یاران آن بکشیم پس سه هزار سوار و دو هزار پیاده فراهم آورده باز از مکه بیرون آمدند
و در حوالی احد فرود آمدند و چون این خبر بحضرت رسالت رسید اصحاب خود را جمع کرده از مدینه بیرون
آمد در اثنای راه عبدالله بن ابی منافق با اصحاب نفاق از میان لشکر اسلام برگشته بکفار پیوستند

وبنو

وبنو سلمه و بنو حارثه که از خزرج و اوس و از جمله انصار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون
دیدند که عبدالله بن ابی با کسان خود برگشت قصد کردند که بمدینه مراجعت کنند توفیق الهی شامل حال آن
شده ثابت قدم ورزیدند و برنگشتند چنانکه میفرماید که إِذْ هَمَّتْ یاد کن چون قصد کردند
طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو طایفه از شما که مسلمانند أَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و باز گردند در وقتی که
عبدالله ابی بازگشت وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا و خدا یار و مددکار آن دو گروه بود یعنی توفیق ایشان داد
تا تابع عبدالله ابی نشدند و یا معنی آنست که خدا ناصر ایشانست پس چرا بددل میشوند و توکل بر وی
کنند وَعَلَى اللَّهِ و بر خداوند نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان تا ایشان را نصرت
دهد و از وسوسه شیطانی و خوف و ترس نفسانی القصه لشکر اسلام با صولت تمام بوادی احد آمد
در مقابل لشکر کفار صف بیاراستند و آغاز حرب کردند و اول کسی که از جانب کفار بمبارزت
بیرون آمد ابو طلحه بن طلحه بود که لوای کفار در دست داشت و حضرت شاه اولیا امیرالمومنین علی صلوات الله علیه
از میان لشکر خود بیرون آمده در مقابل او در آمد و در میان ایشان ضرب و طعن واقع شد تا آخر
کار امیرالمومنین علی ضربتی بر پیش سر او زد که بضرب سر او را تا یک چشم و یک جانب روی پران ساخت و
بجهنم روانه ساخت برادر او مصعب لوا برداشت و برافراشت عاصم بن ثابت او را تیری زد و بکشت
عثمان که برادر دیگرش بود لوا گرفت عاصم او را نیز تیری زد و بکشت غلام او که صواب نام داشت
لوا برداشت و او بسیار دلاور بود شاه اولیا امیرالمومنین علی علیه السلام خود را با او رسانید ضربتی بر
دست راستش زد و بینداخت لوا را بدست چپ گرفت او را نیز بینداخت و لوای کفار سرنگون شد
و مشرکان منهزم شدند و اهل اسلام در غنیمت افتادند و آغاز غارت کردند تیراندازان که محافظ
رخنه کوه احد بودند تعلق بدنیا داشتند با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب شویم
یا مغلوب باید که از این موضع بجای دیگر نروید بر امید تاراج غنیمت روی بلشکرگاه آوردند و هر چند
جبیر که امیر ایشان بود در موضع ایشان مبالغه کرد و از تاکید حضرت رسالت ایشان را آگاه گردانید
نشنیدند و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید با عبدالله توقف کردند و باقی سخن امیر خود و نهی حضرت
رسالت التفات ننموده بجهت اخذ غنیمت شتافتند و شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید

خالد ولید آن سگ پلید و عکرمه ابی جهل لعنهم الله که با جمعی کثیر در پس آن کوه پنهان شده بودند چون رخنه را
از نگهبانان خالی دیدند و اهل اسلام را مشغول غنیمت یکبار بر سر عبدالله تاختند و او را با یارانش
بقتل آوردند از عقب لشکر اسلام در تاختند و صف ایشان را از هم بپاشیدند و خبر ظفر کفار بگریختگان
ایشان رسیده بازگشته و اهل اسلام را در میان گرفته هفتاد مرد از ایشان را بکشتند و برخی دیگر راه
بگریز نهادند بحوالی مدینه رفتند و بعضی اندک سراسیمه و حیران گردیدند و پی گم شدند و هیچکس با رسول نماند
مگر امیرالمومنین و ابو دجانه انصاری و سهل بن حنیف و آخر ابودجانه و سهل نیز فرار نمودند همین شاه اولیا
امیرالمومنین علی صلوات الله علیه ماند هر جمعی کفار که متوجه حضرت رسالت میشدند میفرمود ای علی شر
اینها را از من دفع کن امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فی الحال متوجه آن قوم شده دمار از روزگار ایشان
برمی آورد و بعضی را بدوزخ میفرستاد و بعضی را متفرق میساخت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت
یا رسول الله این کمال جوانمردی و غایة محبت است که علی با تو بجای می آورد ملائکه مقربین از جوانمردی او متعجب شده
اند حضرت فرمود که علی از منست و من از ویم جبرئیل علیه السلام فرمود که من از شما هر دوام شنیدند که منادی
چنین میگفت که لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
جبرئیل را در میان آسمان و زمین دید که بر کرسی از طلا نشسته میگوید لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی
و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که امیرالمومنین علی صلوات الله علیه در روز احد با کفار قریش مقاتله نمود
تا آنکه هفتاد جراحت بر روی و شکم و بر دو دست و پای مبارک آنحضرت رسیده و با وجود این
اصلا در مقام حرب متزلزل نشد و فتوری بوی راه نیافت و لهذا از آسمان ندا رسید که
لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی و در این حال بدبختی در کمین نشسته سنگی حواله حضرت شاه انبیا
کرد و او را مجروح ساخت و ابن وقاص علیه اللعنه سنگی بر لب و دندان مبارک آنحضرت زد چنانکه
لب لطیفش بشکافت و دندان رباعیه آنحضرت شکسته شد و ابلیس لعین آواز برآورد که محمد کشته
شد و اندک زمانی این خبر بمدینه رسید فاطمه علیها السلام سراسیمه شده بکوه شتافت
فاطمه علیهاالسلام بآنجا رسیده بخدمت حضرت رسالت رسید چون روی آنحضرت را خون آلوده دید بگریه افتاد
حضرت فرمود ای فاطمه گریه مکن که حضرت عزت ما را بکفار نصرت داد و هر آنکه شوهر تو آنچه بر او بود ادا

کرد

کرد و حق تعالی صنادید قریش را بر دست او بقتل رسانید پس امیرالمومنین علی صلوات الله علیه شمشیر خود را
بحضرت فاطمه داد و گفت این شمشیر را بشوی که امروز با من وفاداری کرد جنابذی در کتاب معالم العترة
النبوة از قیس بن سعد نقل کرده که او از پدر خود شنید که میگفت امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرمود که
شانزده ضربت سخت بمن رسیده بود که در چهار ضرب آن بر زمین افتادم مردی نیکو روی و خوشبوی
نزد من آمد و انگشت مرا گرفت و برخیزانید و گفت که متوجه حرب دشمنان خدا شو که خدا و رسول
از تو خشنود اند پس من نزد رسول خدا رفتم و این صورت را باوی گفتم فرمود که ای علی خدای چشم
ترا روشن گرداناد و مژده باد ترا که آنکس که دست ترا گرفت و برخیزانید و بحرب دشمنان خدا ترغیب
نمود جبرئیل علیه السلام بود پس من از مژده قوت تمام یافتم و بهر دو دست دشمنان خدا را بکشتم تا آنکه
دلاوران ایشان را بر خاک مذلت انداختم و بتایید الهی نصرت و ظفر یافتیم و حق تعالی در آخر آیات
بیان حرب فتح روز بدر یاد مومنان میدهد تا ایشان شکرگذاری کنند و یاد آن کرده آن زخم هم
جراحت و شکستگی گرداند که در حرب احد بایشان رسیده بود و میفرماید که وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ
اللَّهُ بِبَدْرٍ و بدرستی که نصرت داد شما را خدای بموضعی که آنرا بدر گویند و آن میان مکه و
مدینه است وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ در حالتی که شما ذلیل و خوار بودید در چشم دشمنان یعنی اندک
مینمود ایشان حرب شما را بحساب نمیگرفتند بجهة ضعف حال شما و قلت مراکب و سلاح از
ابن عباس مرویست که مهاجر در روز بدر هفتاد و هفت مرد بودند و انصار دویست و سی و شش
که مجموع سیصد و سیزده بودند و مشرکان قریب بهزار کس بودند و صد اسب در میان ایشان بود و در
میان اهل اسلام هیچکس اسب نداشتند مگر مقداد اسود و شتر میان ایشان بود و با وجود این حال
شما را بر ایشان نصرت داد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا و بکثرت مشرکان اندیشه مکنید لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ شاید که شکرگذاری کنید یعنی تا بجا نمایید شکر نصرت شما بر کفار در همه کتب
تواریخ مذکور است که امیرالمومنین علی صلوات الله علیه در این جنگ بر طلاوت تمام و شجاعت مالا کلام نمود تا غایتی
که قتل دو ثلث کفار بر دست او بود و قتل ثلث دیگر بر دست باقی صحابه و باتفاق خاص و عام از جمله کفار
سی و شش کفار شجاع معروف و دلاوران مشهور بودند که امیرالمومنین علی علیه السلام ایشان را بجهنم فرستاد

وچون اینها گشته شدند کفار دل شکسته گشته روی بهزیمت نهادند واصحاب اخذ غنیمت کرده
هفتاد کس را از ایشان اسیر کردند و بمدینه باز امدند و درین جنگ ملایکه مدد کار لشکر اسلام
بودند چنانکه میفرماید اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی حق تعالی نصرت داد شما را در روز بدر
وقتی که میگفتی تو ای محمد گروه گروه یکدیگر را که بجهة قلة عدد خود و کثرت عدد دشمنان مضطرب شده
بودند اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ ایا کفایت نمیکنند شما را اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ ای مدد
کاری شما را پروردکار شما بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ به سه هزار از
فرشتکان مُنْزَلِينَ درحالتی که فرو فرستاده شدکان باشند از عالم بالا بَلَىٰ اری
حق تعالی فرشتکان را مدد کاری شما فرستاد اِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ و ثابت قدم
باشید دران وَتَتَّقُوا و پرهیز کنید از مخالفة خدا و رسول یعنی اگر صبر و تقوی را شعار خود
سازید وَيَأْتُوكُمْ و بیایند بشما دشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ هَٰذَا از خشمناکی خود در همین
وقت و با علی الفور بیایند و درنک نکنند ملخص معنی انست که اگر صبر و ثبات ورزید و اطاعت
امر الهی و رسول نمایید و بیایند دشمنان در همین حال بر سر شما بی تاخیر و تعلل يُمْدِدْكُمْ مدد کند
شما را رَبُّكُمْ پروردکار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ به پنج هزار
فرشته در حال امدن بشما مُسَوِّمِينَ درحالتی که ان فرشتکان نشان کنندکان
باشند اسپان خود را و نشان ملایکه ان بود دران روز که پشم سرخ بر پیشانی و دم
اسپان بسته بودند و از امیر المومنین علی و ابن عباس مرویست که خود را نشان کرده بودند
بعمامهای سفید و طرهای ان میان دو دوش خود فرو کذاشته از قتاده روایتست که
فرشتکان بر اسپان ابلق نشسته و علامة بر خود راست کرده بمیدان محاربه درامدند اول
حق تعالی هزار فرشته را فرستاد کقوله تعالی فاستجاب لکم ربکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین
و بعد از ان ایشان را سه هزار کردانید کقوله تعالی بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین و اکر ربکر را
مقرر نبود کافی بخمسة آلاف من الملائکة مسومین در کشف الغوا اورده که در روز بدر قاتل کفار
امیر المومنین علی بود و باقی بعضی مقتول ملایکه و بدون فرود امدن ملایکه فتح ممکن بود اما حق تعالی

بجهة بشارت نصرت و تسلی خاطر مومنان ملایکه را به ایشان فرستاد چنانکه میفرماید وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ
و نکردانید خدای تعالی انزال ملایکه یا انزال ایشان اِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مکر بجهة مژدکانی مر شما را
بروی فتح و نصرت وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ و بجهة انکه بیارامد دلهای شما بمدد ملایکه
و خوف اعدا از خاطر شما بیرون رود وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن اِلَّا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ مکر از نزد خدا نه از بسیاری عدد و شوکة شما الْعَزِيزِ خدای که غالبست بر همه
الْحَكِيمِ و صواب کار که نصرت دادن او بر مقتضای حکمت باشد پس یاری شما داد در روز بدر
لِيَقْطَعَ تا انکه ببرد و نیست کرداند طَرَفًا یعنی اکابر و بزرکان را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
از انهایی که کافر بودند باینوجه که بعضی از ایشان مقتول شوند و برخی اسیر کردند درین جنگ
شکستی عظیم برصنادید واقع شد بحیثیتی که چهل کس از معروفان و دلاوران کشته شدند چهل
کس دیکر را اسیر کردند اَوْ يَكْبِتَهُمْ و یا بنصرت شما داد تا خشمناک سازد و خوار و
نکونسار کرداند ایشان را فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ پس باز کردند و بهزیمت شوند درحالتی
که بی بهره و نا امید باشند و در بعضی کتب امده که چون روز احد لب و دندان مبارک حضرت
رسالت بسنک جفای مشرکان ازرده شد و حمزه که عم انحضرت بود شربت شهادت چشید
الم بسیار و غم بیشمار بخاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله راه یافت خواست که بر کفار نفرین
کند و از حق سبحانه تعالی درخواهد که جمیع کفار را مستاصل سازد ایة آمد که لَيْسَ لَكَ شَيْءٌ
مر ترا مِنَ الْأَمْرِ ازین کار که نفرین بر کفار شی چیزی و حکمت در نهی نفرین علم او سبحانه بود
بانکه بعضی از ایشان ایمان خواهند اورد یا بعضی از اولاد کافر ایشان حاصل شود بشرف اسلام
رسند پس باز سررشته کلام به بیان سبب نصرت اهل اسلام کشیده میفرماید که اَوْ يَتُوبَ
عَلَيْهِمْ یعنی نصرت شما داد بسبب یکی از چهار چیز اول انست که شکسته شود رکن دولت ایشان
بقتل و اسیر شدن بزرکان ایشان دوم بهزیمت روند از صلابة و شوکة مسلمانان سیم توبه دهد ایشان را
چون مسلمان شوند اَوْ يُعَذِّبَهُمْ و یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود اصرار نمایند فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ
پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که بجهة شرک و کفر خود را مستحق عقوبة کردانیده اند چون حق تعالی خود

کای محمد اختیار استیصال و هلاک کردانیدن کفار در دست تو نیست در عقب ان بیان میکند که همه امور
در دست قدرت او سبحانه است و میفرماید که وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
و مر خدا راست انچه در اسمانهاست و انچه در زمین است یعنی خالق و مالک همه مخلوقات
علوی و سفلی اوست پس همه امر او را باشد يَغْفِرُ بیامرزد یا توبه و یا بی توبه از روی عدل
و فضل لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد از اسلام وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد
از کسانی که بر کفر اصرار نمایند و یا عذاب کند عاصیان اهل اسلام را قبل از توبه بر سبیل عدل
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای امرزنده است بر بندکان خود چون ایمان ارند رَحِيمٌ مهربان
بر ایشان که تعجیل عذاب نکند بر ایشان پس شتاب مکن بر نفرین کردن بر ایشان و چون
بیان تعذیب و مغفرت فرمود در عقب ان نهی مشرکان کرد از چیزی که سبب عقوبت و
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان اورده اید لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربا
را أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً درحالتی که افزوده شده باشد مکرر و ربایی در جاهلیت و
اوایل اسلام مال خود را بربا میدادند بوقت معین و چون مدت منقضی می شد در مدت و
ربا می افزودند و بر همین قیاس تا که یکدرهم مال بچند ین درهم میرسید پس حق تعالی سوختار از
ربا نهی فرمود و بعد از ان کفت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در انچه نهی کرده است
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید یعنی ترک ربا کنید تا امید انکه رستکار کردید از عقوبة
ربا و ربایی یا بید و تخصیص ربا از میان محرمات دیکر بجهة انست که این فعل در میان مردمان بسیار شایع بود
تا انکه اکثر معاملات ایشان برین طریق بود و بجهة مبالغه در نهی ان تهدید ایشان میکند و میفرماید وَاتَّقُوا
و بترسید ای کروند کان از متابعة کفار در افعال ایشان که از جملة ان رباست و بجهة ان خود را
بازدارید النَّارَ الَّتِي از اتشی که أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ اماده کرده شده است برای کافران
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدا را در انچه حکم کند وَالرَّسُولَ و رسول را در انچه فرماید
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید از عذاب برهید یعنی تا حق تعالی بر شما رحم نمود
از اتش دوزخ نجاتی از اتش فرماید وَسَارِعُوا و بشتابید و پیشی کیرید بر یکدیگر إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوی

که موجب امرزش شود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردکار شما و ان ادای فرایض است
و اجتناب از محرمات وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را بهشتی که عَرْضُهَا
السَّمَاوَاتُ پهنای ان مانند پهنای همه اسمانهاست وَالْأَرْضُ و همه زمینها تخصیص عرض
بهشت بجهة آنست که طول ان در فهم بشر نکنجد و در تفسیر آورده که اکر حق تعالی اسمانها و زمینها
را طبق طبق سازد بحیثیتی که هر یک ازین طبقات مانند برک باز شود و همه طبقات را بیکدیکر
بپیوندند عرض بهشت انقدر باشد أُعِدَّتْ اماده شده است چنین بهشتی لِلْمُتَّقِينَ
برای پرهیزکاران از عاصی و در خبر صحیح وارد شده است که موضع بهشت بالای هفت
اسمانست در زیر عرش حق تعالی و دوزخ در زیر زمین هفتم پس در صفت متقیان میفرماید
که الَّذِينَ يُنْفِقُونَ یعنی متقیان انانند که نفقه میکنند و صرف اموال خود میکنند برای خدا
فِي السَّرَّاءِ درحالتی آسانی وَالضَّرَّاءِ و در وقت سختی مراد همه احوالست یعنی در
هیچ حالی خالی نباشد از انفاق انچه مقدور ایشانست از اندک و بسیار از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست
که بهشت برای اهل سخاوتست و نیز فرموده که سخی نزدیکست بخدا و نزدیکست به بهشت و نزدیک
بمردمان و بخیل دورست از خدا و دورست از بهشت و دورست از مردمان و بخل درختیست
در دوزخ و شاخهای ان در دنیا او بجهة است هر که در اویزد او را بدوزخ رساند وَالْكَاظِمِينَ
الْغَيْظَ و دیکر پرهیزکاران فرو خورندکان اند خشم را با وجود قدرت ایشان بر انتقام کسی
که ایشان را بخشم اورده در حدیث امده که هر که خشم فرو خورد و با وجود قدرت ایشان بر انتقام
کسی که ایشان را بخشم آورده ترک ان کند و عفو را شعار خود سازد حق تعالی دل او را از امن و امان
پر کرداند و نیز فرموده که صاحب قوت انکس نیست که مردمان را بر زمین زند بلکه انکسی است که مالک
نفس خود شود و در وقت غضب و خشم اتش خشم را باب حلم فرو نشاند و نیز از انحضرت روایتست
که هیچ جرعه نزد خدا دوستتر از خشم فرو خوردن نیست و با از جرعه صبر بر مصیبت و هر که خشم فرو خورد حق
تعالی او را با حور العین جفت سازد وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ و دیکر متقیان عفو کنندکان
از مردمان و ترک نمایندکان عقوبة کسی که مستحق عقوبت باشد بجهة انکه ستمی و بدی بر ایشان کرده باشند

و پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هیچکس نباشد که عفو کند و درگذرد از ظلمی که بر وی رفته باشد مگر که حق تعالی او را
عزیز و ارجمند گرداند و هیچکس نباشد که در سؤال بر خود گشاید در بلای بسیاری مال الا که خدای تعالی
درویشی او را زیاده گرداند و هیچ بنده نباشد که بمردمان صله و عطا دهد مگر که حق تعالی مال او را افزون
و در روز قیامت منادی ندا کند که کجا اند آنانکه اجرهای عظیم ایشان بر خداست پس برنخیزد مگر آنکه عفو
کرده باشند از کسی که ستمی بر وی کرده باشد وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را
انس مالک روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که شب معراج در بهشت کوشکها دیدم در اعلا
جبرئیل علیه السلام را گفتم اینها کراست فرمود که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ عمر سبقی در
تفسیر خود بعد از بیان کردن این آیه آورده که سبط نبی و جگرگوشه ولی حسین بن علی علیهما السلام با جمعی از
اشراف عرب و بزرگان با علم و ادب بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه طعام گرم بمجلس در
آمد و از غایت دهشت پایش بکنار فرش رسید و کاسه آش بر سر و روی مبارکش فرو ریخت شاهزاده
از روی تادیب نظر بروجه تعذیب در وی کرد خادم از ترس مدهوش و بیخبر گردید ناگاه بر زبانش
جاری شد که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ امام حسین علیه السلام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت وَالْعَافِينَ عَنِ
النَّاسِ امام جواب داد که ترا عفو کردم خادم گفت وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ امام فرمود که آزادت کردم
و محبت ترا بر خود لازم گردانیدم حضار مجلس از آن خلق و خوی متعجب شده گفتند اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ
يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ یعنی خدا میداند که چه می باید کرد و بکه می باید داد و در مجمع البیان و در بعضی تفاسیر
این حکایت را نسبت بامام زین العابدین علیه السلام داده که کنیزک امام زین العابدین آب بر دست مبارک
او میریخت چون خواست که راست شود کوزه ابریق بر سر آنحضرت خورد و بشکست آنحضرت در کنیزک نگریست
کنیزک گفت یا سیدی حق تعالی میفرماید که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ امام فرمود خشم فرو خوردم کنیزک گفت وَالْعَافِينَ
عَنِ النَّاسِ حضرت فرمود که خدا ترا عفو کناد گفت وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ امام فرمود که برو که ترا آزاد کردم
و میتواند بود که این صورت از هر دو بظهور رسیده باشد وَالَّذِينَ و دیگر متقیان کسانی اند که إِذَا
فَعَلُوا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایست مانند زنا و امثال آن أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یا ستم
کنند بر نفسهای خود بکردن معاصی دیگر اصح آنست که مراد بفاحشه همه کبایر است و بظلم انفس صغایر

یعنی

یعنی چون کبیره یا صغیره بکنند ذَكَرُوا اللَّهَ یاد کنند عقوبت خدا را فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند از خدای تعالی
لِذُنُوبِهِمْ برای گناهان خود یعنی توبه کنند یا بمعنی که از آن پشیمان شده جازم شوند که دیگر گرد آن نشوند
وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد گناهان را یعنی هیچکس نیامرزد إِلَّا اللَّهُ مگر خدای تعالی وَلَمْ
يُصِرُّوا و بعد از توبه اصرار نکنند عَلَىٰ مَا فَعَلُوا برانچه کرده اند بر سر آن نروند وَهُمْ يَعْلَمُونَ
در حالتی که بدانند قبح آن را و عقوبت عظیم آن را یعنی بر آن اعتقاد دارند از ابن مسعود نقل است که جمعی
از اصحاب بایکدیگر گفتند که همانا بنی اسرائیل از ما گرامی ترانند نزد حق تعالی چه گناهی میکردند بر در سرای ایشان
نوشته شدی که بر خود عقوبتی کنند چون گوش و بینی بریدن و غیر آن از انواع عقوبات تا این کفارت گناهان
ایشان آن عقوبت بر خود کردندی و بجهت ترس این رنج معصیتی نشدندی و ما را الحمد لله روزی نفرموده تا از
گناهان ما باز ایستیم حق تعالی این آیه فرستاد که شما از ایشان گرامی ترید نزد من زیرا که از شما بتوبه و استغفار
راضی شده ام و از کفارت گناهان شما گذرانیده ام و آن عقوبت که بنی اسرائیل را بآن امر میکردم از شما
برداشته ام از حضرت صلی الله علیه وآله مرویست که هر گناه اصرار کرده باشد هر کس که استغفار کند و اگر چه در روزی
هفتاد بار بر سر گناه رود و در خبر آمده که خوشحال کسی که چون نامه عمل خود بگشاید در زیر هر گناهی استغفاری
نوشته بیند و از صادق علیه السلام مرویست که هر که در عقب نماز صبح گوید که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم و اتوب الیه حق تعالی برای او هفتصد گناه کبیره بیامرزد و از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله منقولست
که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار یعنی اگر با کبیره استغفار کنند آن کبیره دفع شود و اگر صغیره را اصرار کنند
در حکم کبیره شود و هر که استغفار بسیار کند حق تعالی او را از هر غمی و اندوهی فرج دهد و از هر تنگنایی او را بیرون
آورد و روزی او را برساند از جایی که هیچ گمان نداشته باشد و از ابو عبدالله روایتست که هر که بنده استغفار
بسیار کند نامه عمل او را بآسمان برند مانند ستاره درخشان باشد و از امام رضا علیه السلام مرویست که
استغفار مانند برگ درختیست که از درخت ریزان شود یعنی همچنانکه برگ از درختان میریزد گناهان از استغفار
کننده ریزان میشود مرویست که چون این آیه مذکوره نازل شد ابلیس در خشم رفته با حق تعالی گفت بعزت و جلال تو که تا
توانم بندگانرا گمراه گردانم حق تعالی فرمود که سوگند بعزت خودم که بیامرزم ایشان را مادام که استغفار کنند أُولَٰئِكَ
آن گروه متقیان که باین صفات موصوفند جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ آمرزش است

از پروردگار ایشان وَجَنَّاتٌ تَجْرِي و بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر بناها یا درختان
آن جویهای فراخ خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند که مانند در آن وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ
و نیکوست مزد عمل کنندگان که مغفرتست و جنت و چون حق تعالی در آیات سابقه بیان فرمود
انجاء اجرای آن بکند بر مومن و کافر از مثوبت و عقوبت در عقب آن تبیین مینماید که اعطای نعمت بر
اهل صلاح و تقوی و انزال مصیبت و محنت بر کافران و عاصیان از عادة الله است پس میفرماید که قَدْ
خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ بدرستی که گذشت پیش از شما سُنَنٌ و اقعه‌های بسیار از غم و شادی و محنت
و دولت که جاری ساخته بر امم سابقه بر وفق استحقاق ایشان فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ پس بگردید
و بروید در زمین و در چند شهرستان عاد و دیار ثمود و قوم لوط که بجهت تکذیب و عصیان ایشان را
چگونه هلاک کردیم و دیارهای ایشان را زیر و زبر گردانیدیم فَانْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت بآثار هلاکت ایشان
که بسبب نافرمانی كَيْفَ كَانَ چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان
تا پند گیرید از آن و باز ایستید از کفر و عصیان هَٰذَا این که گذشت از واقعه‌های امم گذشته بَيَانٌ
لِلنَّاسِ دلیل روشن است برای مردمان یعنی مکذبان زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و یا قرآن دلالت
روشن و هویداست برای مردمان وَهُدًى و زیادتی بصیرت و بیان طریق رسیدن بجنت
وَمَوْعِظَةٌ و پندی تمام لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران اگرچه قرآن مر غیر متقیان را نیز لطفست
اما چون که متقیان از آن پند میگیرند نه غیر ایشان از آن جهت ایشان را بذکر تخصیص فرمود آورده اند که چون پیغمبر
عالم صلی الله علیه وآله کثرت کفار و تجلد ایشان را در روز احد مشاهده فرمود بخاطرش رسید که مبادا ایشان با
جمع خود همه بر سر ما تازند و ما را هلاک سازند این آیه آمد که وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید در
حرب و ضعیف مشوید در کارزار را وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناک مباشید از جراحتی که بشما رسیده وَأَنْتُمُ
الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برترانید بحسب مرتبه چه شما بر حقید و ایشان بر باطل و کشتگان شما
در صدر جنت منعم اند و از ایشان در قعر جهنم با عذاب الیم و با شما بر ایشان غالب خواهید شد إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده ان جندنا لهم الغالبون یعنی
لشکریان ما که مومنانند غالب‌اند بر کفار ابن عباس روایت می کند که چون روز احد شکست بر لشکر اهل اسلام

حضرت

حضرت رسالت دست بدعا برداشت و فرمود که خداوندا درین شهر جز این دو گروه نیستند
که ترا بپرستند اگر هلاک شوند هیچکس ترا بوحدانیت نپرستند حق تعالی آیه مذکوره را نازل ساخت
و راشد بن سعد روایت کرده که چون رسول صلی الله علیه وآله از احد باز آمد و صحابه جمعی کشته
و برخی مجروح شده بودند و زنان و کودکان ایشان نوحه میکردند رسول صلی الله علیه وآله از این صورت
بسیار دلتنگ شد و گفت بار خدایا با رسول تو چنین کنند این آیه آمد إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ
اگر رسید بشما جراحتی و زخمی درین غزا فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ پس بدرستی که رسیده است
گروه کفار را در روز بدر قَرْحٌ مِثْلُهُ زخمی و المی مثل زخم و جراحت شما و ایشان با وجود
زخم و جراحت بسیار در جنگ سست نشدند و بد دلی نکردند پس شما که امید وارید برحمت
الهی و اوید بدان سزاوارترید که سر تسلیم در کشید و آنچه بشما رسیده و میرسد خورسند شوید و صبر
کنید وَتِلْكَ الْأَيَّامُ و این روزها که مدار زندگانی بر آنست نُدَاوِلُهَا میگردانیم او را بَيْنَ
النَّاسِ میان مردمان که جمعی روزی بدولت و عشرت گذرند و روزی بنکبت
و حسرت و وقتی خوشحال و زمانی شوریده الاحوال تا اهل ایمان حریص نشوند بر لذت فانیه
دنیا برای آخرت سعی کنند که نعمت دایمی است پس بجهت این ایام نصرت و دولت را در میان شما
و کفار بگردانیم وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا و بجهت آنکه بداند خدا بعلم مشاهده یعنی علم او
تعلق گیرد بظاهر شدن ثبات قدم آنانکه گرویده اند بدو و صبر و شکیبایی ایشان وَ
يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ و تا فرا گیرد از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید بر آنکه کدام
از شما در معرکه جهاد ثبات قدم ورزید و کدام روی بگریز آورده و یا معنی آنست که بعضی از شما را
بمرتبه بلند رساند بجهت شهید شدن ایشان وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای تعالی دوست
ندارد ستمکاران را که راسخ و ثابت قدم نیستند در معرکه جهاد و با ظاهر دعوی ایمان میکنند
و باطنا کافرند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ و فایده دیگر در گردانیدن دولت و عشرت و نکبت و حسرت
در میان مردم آنست که پاک و پاکیزه گرداند خدای تعالی الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند از
گناهان در وقت معلوم شدن ایشان چه بلاها که باهل اسلام میرسد موجب کفارت ایشانست

وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ و نیست کرداند و هلاک سازد کافران را اگر ایشان مغلوب شوند اَمْ حَسِبْتُمْ
نه چنانست که پنداشتید شما ای مومنان اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آیید به بهشت وَلَمَّا
يَعْلَمِ اللّٰهُ و حال آنکه خدا ندانسته باشد یعنی علم او تعلق نگرفته باشد الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ
بآنانکه جهاد کردند از شما یعنی حال آنکه هنوز جهاد شما بفعل نیامده تا حق تعالی بوجود آن تعلق گیرد
چه تا شما بوجود نیاید و متحقق الوقوع نگردد علم آن بآن تعلق نخواهد گرفت وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بتحقیق بودید
از روی اشتیاق برسیدن ثواب جهاد تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو میکردید مرگ را که سبب آن
اعدا و شهید شدن در راه خدا است مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب مرگ را
که آن وقوع شماتت در محاربت حرب فَقَدْ رَاَيْتُمُوهُ پس بتحقیق که دیدید اسباب موت را وَاَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما مینگریستید بیاران و برادران خود که کشته میشدند در روز احد مراد این
آیه سرزنش ایشانست برآنکه تمنای حرب کردند و آماده شدن برای آن و چون واقع شد ستم شد
دیگر بخشیدند از آن در کتب تواریخ مذکورست که در وقتی که رسول با هفتصد کس در مقابل قریش که سه هزار
و بروایتی پنجهزار بودند صف بیاراست و عبدالله جبیر را چنانکه گذشت با پنجاه تیرانداز بر رخنه کوه
باز داشت تا مشرکان از آن رخنه برایشان نتازند و درین باب مبالغه نمود و بعد از آنکه
قتال و جدال در پیوست امیرالمومنین علی صلوات الله علیه چهار صد دلاور را بر خاک مذلت انداخت
و مشرکان منهزم شدند و اصحاب بغنیمت مشغول شدند و آن پنجاه تیرانداز بطمع غنیمت دهان آن
بزده رخنه کوه را گذاشتند بغنیمه افتادند و مشرکان که در پس آن رخنه پنهان بودند چون آن رخنه را
خالی دیدند بر اهل اسلام ریختند و مسلمانان را در میان گرفتند و بسیار از اهل اسلام شهید کردند
چنانکه مذکور شد و لب و دندان آنحضرت شکسته شد و مسلمانان بگریختند و ابلیس آواز
انداخت که محمد کشته شد دیگر گریختگان که این را شنیدند باز گشتند و حضرت رسالت زبان ملامت
بر ایشان گشوده فرمود چرا گریختید ایشان عذر آورده گفتند ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار ما
شوریده گشت و از غایت دهشت بگریختیم حضرت عزت بجهة عذر ایشان فرمود که وَمَا مُحَمَّدٌ
و نیست ستوده من محمد اِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش من قَدْ خَلَتْ بدرستی که بگذشته اند

من

مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان پس موت برو محال نیست روا باشد که او نیز در گذرد
همچنانکه پیغمبران سابق در گذشتند بموت یا بقتل اَفَاِنْ مَاتَ آیا اگر بمیرد این پیغمبر اَوْ قُتِلَ
یا کشته شود انْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ باز میگردید بر پاشنهای خود یعنی مرتد میشوید تا ترک جهاد
کند فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ پس ضرر نرساند بدان باز گشتن خود خدای را شَيْئًا چیزی را بلکه ضرر آن بنفس خود
راجع شود وَسَيَجْزِي اللّٰهُ و زود باشد که جزا دهد خدای الشَّاكِرِينَ سپاس داران که نرا
بر نعمت اسلام به ثبات ورزیدن بر آن بدانکه اسم حضرت رسالت محمد است و محمود و احمد و محمد
از محمود بلیغ تر است و احمد از هر دو بلیغ تر لهذا حق تعالی او را بنام محمد و احمد در قرآن یاد فرموده
اسم آنحضرت از اسم حق ماخوذست چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که انا الله المحمود و انت محمد
و از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایتست که امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرموده که چون فرزند را احمد نام
نهند او را تعظیم کنید و چون مجلس او را جای دهید و روی ترش مگردانید و هیچ گروهی نباشند که در
امری با یکدیگر مشورت کنند و در میان ایشان کسی باشد که نام او محمد یا احمد مگر آنکه برکات از آن مشورت
خیر رسد و هیچ سرای نباشد که در آنجا خوانی نهند و در آن خوان کسی باشد که او احمد یا محمد یا محمود نام داشته
مگر که روز صبح و شام برکت در آن خانه نازل شود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی او را
چهار برکات فرماید و یکی از آنها نام من نباشد زن جفا کرده باشد و از ابوالحسن علیه السلام نقلست
که در هیچ خانه درویشی داخل نشود که در وی شخصی باشد که نام او محمد یا محمود یا احمد یا علی یا حسن یا جعفر یا طالب یا
عبدالله یا فاطمه باشد و از ابی جعفر علیه السلام روایتست که شیطان هرگاه بشنید که کسی ندا میکند که یا محمد
یا علی گداخته میشود مانند ارزیز که گداخته شود و نیز مرویست که چون روز قیامت شود حق تعالی فرمان کند کی
الا هر که نام او محمد است برخیزد و بی حساب به بهشت رود بجهة شرف و برکت نام
محمد صلی الله علیه و آله و بعد از سرزنش گریختگان مومنان را ترغیب میکند و بر میگرداند بر جهاد میفرماید
که وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد و نسزد هیچ نفسی را اَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ
مگر آنکه بخواست خدا و فرمان او ملک الموت را که قبض آن نفس کند و این حکم نوشته شده است
در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی معین و مقرر است وقت آن بروجهی که از آن

متقدم و متاخر نشود و چون چنین است پس رسیدن بمرگ بسبب جهاد نیست بلکه بجهة آن اجل مقررست در لوح
وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان را بجهادی که میکند نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را
از وی یعنی آنچه مقرر کرده ایم و اما او را در آخرت نصیبی نباشد این کنایه است مران پنجاه تیرانداز را که بجهة غنیمت
فرمان حضرت رسالت نشنیدند وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ پاداش آنجهان نُؤْتِهِ
مِنْهَا بدهیم او را از آن نعمت جنت است وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد که پاداش دهیم شکر گوینده
کانرا بر نعمتهای ما که از جلائل نعم جهادست که بسبب ثواب آن در روز معاد وَكَاَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ و بسیار از پیغمبران
قَاتَلَ مَعَهُ که کارزار کردند با او رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ عالمان و زاهدان بسیار
که با او بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند با پیغمبر خود لِمَا اَصَابَهُمْ بآنچه بدیشان رسید از
محنتها فِي سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدا یعنی جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از حرب بسیار
و باد در بین سست نشدند وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی و اظهار عجز نکردند با دشمنان بلکه در حرب ثابت
قدم بودند و بمردانگی تمام جنگ میکردند تا نصرت می یافتند وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدای
دوست می دارد صبر کنندگانرا بر جهاد و نصرت ایشان میدهد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود
گفتار عالمان و زاهدان آن پیغمبر بعد از کشته شدن پیغمبر ایشان اگر واقع شده اِلَّا اَنْ قَالُوا
مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را وَاِسْرَافَنَا
و در گذر از حد در گذشتن ما فِي اَمْرِنَا در کار خود یعنی در گذر از افراط ما در معصیت و تقصیر ما
در طاعت وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا و استوار کن قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدا وَانْصُرْنَا
و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَآتَاهُمُ اللّٰهُ پس داد خدای
ایشان را برکت این دعا و استغفار و صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان
یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنیمت وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و عطا فرمود ایشان را
نیکویی پاداش آنجهان یعنی مغفرت و نعیم جنان و رسیدن بدرجات رضوان وَاللّٰهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را که صبر کنند کاشند بر تکلیفات شرعیه آورده اند که
در وقت گریختن مسلمانان منافقان ایشان را گفتند که بجاهای خود شتابید و بر سر اهل و عیال خود در آیید

ک

که مهم اهل اسلام ازین شرمنده و حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
گروه گرویدگان اِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید آنانرا که کافر شدند یعنی اگر بفرمان منافقان
کار کنید يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَى اَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما یعنی شما را بکفر باز گردانند
و مرتد سازند فَتَنْقَلِبُوا پس انکار گردید شما خَاسِرِينَ زیان کاران در هر دو سرای بَلِ اللّٰهُ
و نه چنانست که کفار مددکار شما باشند بلکه خدای مَوْلَاكُمْ یار و مددکار شماست و نصرت
دهنده شما وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدای بهتر یاری کننده گانست و چون ابوسفیان
بعد از واقعه احد روی بمکه نهادند در اثنای راه ابوسفیان گفت برگشتن ما خطا بود چه مسلمان
جمعی اندک بودند و اکثر مجروح و متفرق گشته باز گردید تا یکبار دیگر بر ایشان هجوم کرده همه را بکشیم
عزم کردند که باز گردند حق تعالی ترس در دل ایشان انداخت و نتوانستند که باز گردند حق تعالی
قبل ازین که این صورت واقع شود رسول را ازین خبر داد و فرمود سَنُلْقِي زود باشد که بیفکنیم
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه کافر شدند الرُّعْبَ ترس و بیم را بِمَا اَشْرَكُوا
بجهة شرک آوردن ایشان بِاللّٰهِ بخدای تعالی مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچیز را که نفرستاده است خدای
بِهِ بآن شرک آوردن سُلْطَانًا حجتی و دلیلی تا ایشان را عذری بودی در آن وَمَاْوَاهُمُ
النَّارُ و جای ایشان در دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهی است
ستمکاران را در دوزخ مرویست که چون اصحاب رسول بمدینه آمدند با خود گفتند که آیا
این شکست از کجا بر ما واقع شد و حال آنکه خدای تعالی ما را وعده نصرت داده بود حق تعالی این آیه
فرستاد که وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ و مر آینه راست کرد خدای وَعْدَهُ وعده نصرت خود را که فرموده بود و ظفر چنان
ظفر مشروط بود بصبر و تقوی و پرهیز کردن از مخالفت پیغمبر یعنی تا صبر میکردید و اطاعت فرمان پیغمبر میکردید
ظفر می یافتید و چون ترک صبر کردید و مخالفت امر پیغمبر نمودید مغلوب شدید و چون باز ثبات قدم ورزیدید
حق تعالی شما را نصرت داد پس وعده نصرت من با شما راست شد اِذْ تَحُسُّونَهُمْ وقتی که میکشتید
کفار را بِاِذْنِهِ بخواست خدای و فرمان او و با بتوفیق و لطف او و این ظفر در اول روز شما را
بود حَتّٰى اِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که ضعیف شدید در رای یعنی ترک ثبات قدم کردید و بغنیمه مشغول

شیبد وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب مراد اختلاف تیر اندازانست که بعضی
تابع امر رسول ارشد شدند و رخنهٔ کوه را محافظ کردند و برخی دیگر مخالفت نموده بغنیمت افتادند
همچنانکه بیغرماید وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدند در امر او برخود که عبدار جبیر است و ترک مرکز کردند و
بجهة آن مغلوب گشتند مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ پس از انکه نموده خدا شما را مَا تُحِبُّونَ انچه دوست
میداریدا از نصرت و غنیمت و هزیمت دشمن اعدا مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی هست که میخواهد
دنیا را یعنی غنیمت و نام ایشان ان طایفه بودند که پای از دایرهٔ فرمان بیرون نهاده مرکز را گذاشتند
و روی بر غارت و غنیمت گرفتن آوردند وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و از شما کسی هست که میخواهد
رستگاری اخرت را و این گروهی بودند که محافظت رسول کرده بر مرکز کوه ثبات قدم ورزیدند
تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس بازداشت شما را خدا و بگردانید روی شما را
عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبهٔ شما بر ایشان مراد انست که بشامت مخالفت اصحاب رفع
نصرت کرد از ایشان و ایشان را با جود شان باز گذاشت و بجهة ان منهزم شدند لِيَبْتَلِيَكُمْ
تا بیازماید شما را بر مصایب یعنی بسبب رفع نصرت با شما معامله از مایندگان کند تا بر عالمیان
اشکار اکرد و ثبات قدم شما را بر ایمان نزد تحمل و صبر بر مصایب وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستی
که عفو کرد و درگذرانید از شما یعنی از سر شما درگذشت و نگذاشت که بشومی مخالفت همه کشته شوید
بجهة تفضل او بر شما و علم او بر پشیمانی شما از ان مخالفت وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و
خدای تعالی خداوند فضل و رحمت بر گرویدگان پس تفضل مینماید بر شما بعفو بعد از ندامت شما از مخالفت
یعنی در بیان احوال منهزمان اهل اسلام میفرماید که یاد کنید إِذْ تُصْعِدُونَ انهنگام که دور میشدید از
معرکه کارزار بهزیمت وَلَا تَلْوُونَ و التفات نمیکردید وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و
پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواند شما را فِي أُخْرَاكُمْ در میان جماعتی دیگر که ساقهٔ لشکر شما و باز
پسینان شما بودند و پیغمبر بآواز بلند که باز گردید بمن و توجه نمایید بمن که من رسول خدایم و
شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را از ان مخالفت و نافرمانی غَمًّا بِغَمٍّ
غمی را که متصل بود بغمی دیگر و ان قتل بود و جراحت و با ظفر مشرکان و وقوع اراجیف بقتل رسول

حاصل

حاصل که حق تعالی غمهای متعاقب بشما رسانید لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوهگین نشوید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ
بر انچه فوت شده باشد یعنی بجهة عادت شما بر صبر در شداید بسیار محزون نگردید بر فوت نفع از شما و
وقوع ضرر بشما بعد از این حال در استقبال وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای دانا و اگاه است بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید
از طاعت و معصیت و بر شما را بران جزا میدهد ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرو فرستاد خدای بر شما مِنْ
بَعْدِ الْغَمِّ بعد از اندوه و ملال أَمَنَةً و آرامش نُعَاسًا که ان خواب سبک باشد يَغْشَىٰ فرو گرفت
و فرو میگرفت ان خواب طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهی را از شما که مومن حقیقی بودند و اهل صدق و یقین
زبیر روایة کرده از پدر خود که او گفت که من با رسول خدای بودم چون خوف و غم ما سخت شد بمرتبه خواب بر ما
واقع شد که بعضی را شمشیر در دست او افتاد او بر داشت و باز بیفتاد و بروایت صحیحه ثابت شده که این خواب
مخصوص است بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و بعضی دیگر از متابعان
ایشان که ایمان کامل داشتند و حق تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت این ایه فرستاد و در وبیان فرمود که
بعد از غم و اندوه و زخم بسیار امنی تمام بشما نازل ساختم بمرتبه که خواب بر شما غلبه کرد و معلوم است که
خواب با راحت و امنیت می باشد نه با خوف و ترس و اهل نفاق بجهة عدم رسوخ اعتقاد و خوف جان
و مال در نهایة اضطراب بودند و بیان ایشان خواب بود چنانکه میفرماید که وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر
معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در بیم و غم افکنده بودند
ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان بجهة اضطراب و بی ارامی و سستی اعتقاد يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می بردند
غَيْرَ الْحَقِّ گمان ناروا و ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ کمان اهل جاهلیة یعنی همچنانکه گمان اهل شرک ان بود
که مهم محمد تمام نخواهد شد و وعده که میدهد واقعی نیست گمان این طایفه نیز چنین است يَقُولُونَ میگفتند
در وقت گریختن و مغلوب شدن اهل اسلام از روی انکار که هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ ایا باشد ما را از کار
ظفر و نصرت مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی طمعی که در باب غلبه و نصرت خود داشتیم و وعده که محمد را میداد در ان باب
حاصل نشد قُلْ بگو ای محمد با ایشان که إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لِلَّهِ مر
خدایراست و بفرمان اوست و ما جز نصرت بر وفق مصلحت و حکم اوست يُخْفُونَ پنهان میسازند این
منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود شک و انکار و تکذیب و نفاق را مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ انچه

اشکارا نمینمایند که در برای تو بجهة ترس شمشیر مسلمانان يَقُولُونَ میگویند در نفس خود که لَوْ كَانَ لَنَا اگر بودی ما را
مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهضی از فتح و نصرت همچنانکه محمد ما را بان وعده داده مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا
کشته نمیشدیم اینجا یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر
میبودیدای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خود و نمیخواستید که ما بیرون اییم لَبَرَزَ الَّذِينَ هر اینه بیرون
امدندی از میان شما انکه در لوح محفوظ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ
مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتنگاه خود بجهة رسیدن اجلهای ایشان جدا از اجل گریزی نیست وَلِيَبْتَلِيَ
اللَّهُ و این قتل هزیمت و جراحت واقع شد برای انکه بیازماید خدای تعالی معامله از مایندگان کند تا بر
عالمیان ظاهر کرد وَمَا فِي صُدُورِكُمْ انچه در سینهای شماست از اخلاص و نفاق وَلِيُمَحِّصَ و تا پاک
و خالص سازد وَمَا فِي قُلُوبِكُمْ انچه در دلهای شماست که ان اعتقاد حق است یعنی از
از وسواس شیطان پاکیزه گرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ انچه
در سینهاست از اسرار و خفیات و بعد از ان در بیان حال منهزمان روز احد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا
بدرستی که انانی که روی بگردانیدند مِنْكُمْ بشما و بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ ان روزی
که روی بر روی بجدیگر اورده بودند دو گروه از مسلمانان و کافران در روز احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ
جز این نیست لغزانیدن شیطان پای ایشان را یعنی ایشان را وسوسه داد و از راه حق بگردانیدند و ایشان
فرمان او بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشامت برخی از انچه کرده بودند یعنی سبب گریختن ایشان از
جنگ احد ان بود که شیطان طلب لغزیدن کرد از ایشان و اینها فرمان او بردند ترک محافظت رخنهٔ کوه
کردند بغنیمت افتادند وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ و بتحقیق که درگذرانید خدا از ایشان گناه را بجهة
توبه إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای امرزنده است حَلِيمٌ بردبار و تعجیل نا کننده و در عقوبت گناه کار تو به
نماید از ان در افکار يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا
مباشید مانند کسانی که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و گفتند برای برادران نسبی که
و نسبی خود که کشته و مرده بودند یعنی گفتند در حق کسانی که متفق بودند با ایشان در نسب یا مذهب
إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ وقتی که بر فتندی در زمین برای تجارت و مردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى

یا بودند

یا بودند غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بودندی نزدیک ما و بسفر و غزا
نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی دران سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی دران حرب پس ایشان
قایل این قول شده لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا عاقبت امر ایشان باین کشد که گردانند حق تعالی ذَٰلِكَ
ان اعتقاد باطل را حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ دریغی و اندوهی در دلهای ایشان پس ای مومنان شما
مانند ایشان مباشید درین گفتار و اعتقاد تا حق تعالی عدم موافقت شما را با ایشان سبب
فزونی غم و اندوه ایشان گرداند وَاللَّهُ يُحْيِي و خدای زنده میدارد وَيُمِيتُ و میمیراند و این
رد قول منافقانست یعنی خدای تعالی موثر است در حیات و ممات ایشان نه اقامت و
مسافرت چه او سبحانه کافی است که مسافر و غازی را عمر میدهد و مقیم و قاعد را میمیراند وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ و خدای بانچه میکنید ای گرویدگان از صبر و ثبات بَصِيرٌ بیناست و شما را
بران جزا خواهد داد وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای که اگر کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا
یعنی در جهاد با اهل کفر و عناد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در سفر یا در حضر با خشنودی خدای از شما
لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ مر آینه امرزش از خدای وَرَحْمَةٌ و بخشش از جانب او سبحانه خَيْرٌ
مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از انچه جمع میکنند از مال دنیا و حطام فنا میخوانند یعنی امرزش و بخشایش
حق تعالی شما را خوبتر است از انچه کافران فراهم می اوردند از متاع غرور دنیا وَلَئِنْ مُتُّمْ
و اگر بمیرید ای مومنان بخشنودی خدا أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار لَإِلَى اللَّهِ هر اینه
بسوی پاداش خدای که معبود شماست تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید و شما را اجر عظیم دهد
بعد از ان بیان خلق عظیم از سید انام صلی الله علیه و آله میکند و ذکر معامله انحضرت با اصحاب
کرام و عفو او از انچه از ایشان صادر شد از مخالفه امر او در حفظ و نگاهداشتن رخنهٔ کوه احد و میفرماید
که فَبِمَا رَحْمَةٍ پس ببخشایش که ترا رسیده است مِنَ اللَّهِ از جانب حق تعالی لِنْتَ
لَهُمْ نرم گشتی مر منهزمان روز احد را یعنی اینکه بعد از مراجعت اهل هزیمت درشتی نفرمودی
با ایشان بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوشخویی نسبت با ایشان رعایة نمودی بجهة رحمت الهی بود
بر تو وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر میبودی تو درشت خوی و سخت گوی غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت

سخت دل نامهربان لَانْفَضُّوا هر اینه پراکنده شدندی اصحاب تو مِنْ حَوْلِكَ
از گرد اگرد تو و با تو بیار رسیدندی چون حال چنین است فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذر از ایشان
یعنی تقصیری که در خدمت تو کرده اند و خلاف امر تو نموده اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش
طلب از من از برای ایشان از اعمالی که نموده اند در امر من وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشاوره
کن با ایشان در کاری که از حق تعالی در ان حکمی جزم صادر نشده یعنی در امور دنیویه چون تدبیر
حرب و کیفیت قاعده جهاد و اگرچه آنحضرت در تدبیر وجه از همه در پیش بود اما بجهة خوشحالی
نفوس اصحاب و وضع سنت مشورت در میان امت با ایشان مشورت میفرمود فَإِذَا
عَزَمْتَ پس چون قصد کاری بعد از مشورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل کن بر خدای یعنی در گذار
کار تکیه بر مشورت مکن بلکه در ان توکل بر حضرت عزت کن تا کار ترا از وجهی که مراد تست بسازد
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ دوست میدارد توکل کنندگان را پس یاری ایشان
میکند و بر وجه صلاح هدایت ایشان میکند از حضرت رسالت روایت که اگر توکل کنید چنانکه حق
توکلست روزی داده شوید بر طریقی که مرغان روزی داده میشوند چه در وقت صباح گرسنه از آشیانها
خود بیرون می روند و در شبانگاه سیر مراجعت میکنند حاتم اصم را از حد توکل پرسیدند گفت بنای او
چهار چیز است یکی آنکه اعتقاد کنی که کسی روزی ترا غیر تو نخورد دوم عملی که خود کنی فایده بتو رساند و عمل غیر
چند انی فایده بتو نرساند سیم انتظار مرگ کشی و آماده باشی برای نزول آن یعنی پیوسته در کار
آخرت باشی چهارم خدا را ناظر خود بینی و چیزی نکنی که نزد او شرمسار شوی و بعد از امر مشورت و توکل بیان
میکند که نصرت و ظفر بر دشمنان بکثرت لشکر است بلکه آن بحق تعلق دارد و میفرماید که إِن
يَنصُرْكُمُ اللَّهُ اگر نصرت دهد خدای شما را چنانکه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس
هیچ غلبه کننده نباشد بر شما وَإِن يَخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را در جنگ احد فَمَن ذَا
الَّذِي پس کیست آنکه يَنصُرُكُم یاری دهد شما را مِّن بَعْدِهِ از پس فرو گذاشتن او وَعَلَى
اللَّهِ و بر کرم خدا نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند گروندگان و هر انچه نصرت
بر دو قسم است یکی بغلبه در معرکه کارزار بر کفار دوم بحجة جنانچه حق تعالی هدایت اهل ایمان کرده بدلیلهای روشن

پس مومنان همیشه نصرت یافته اند اگر غالب شوند بر کفار در کارزار پس نصرت یافته بر ایشان و اگر
شهید شدند و مغلوب گشتند پس بحجة و دلیل بر ایشان نصرت یافته اند آورده اند که بعضی از اقویای
صحابه از پیغمبر صلی الله علیه وآله درخواست مینمودند که غنیمتی که واقع شود ما را زیاده از حصه ضعفا دهد ایه
آمد که وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ و نباشد و نسزد هیچ پیغمبری را أَن يَغُلَّ اگر خیانت کند در غنیمه یا بوجه
که در قسمت آن حق مقررات رعایت نکند و از عبد الله روایتست که سبب نزول این آیه آن بود
که گلیمی سرخ رنگ از غنایم بدر کم شد بعضی از بیم گلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت کامنات دادند
حق تعالی بجهة برات ذمه حبیب خود از خیانت این آیه فرستاد و بعد از ان فرمود وَمَن يَغْلُلْ و
هر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بگناه آنچه خیانت کرده است در ان و معنی آنست
که بیارد آن چیز را که در ان خیانت کرده بر گردن یعنی آن را بعینه در گردن داشته باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در روز رستخیز تا در عرصات رسوا شود و اگر چه سوزنی یا رشته باشد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
فرمود که نباید به بینم یکی از شما را روز قیامت که ابه (؟) شتری بر گردن گرفته و آن شتر بانگ و فریاد کند و
آنکس گوید یا رسول الله فریاد رس من گویم که من فرمان خدا بتو رسانیدم و تو از من شنیدی امروز هیچ فایده
بتو نرسانم مرویست که یکی از اصحاب روز خیبر بمرد گفتند یا رسول الله برین مرد نماز کن فرمود شما بر
نماز گذارید گفتند یا رسول الله چه گناه کرده فرمود خیانت کرده متاع او را جستند مهره از غنیمت خیبر دزدیده بود
که بدو درهم نمی ارزید ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده در روز قیامت كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَّا كَسَبَتْ
جزای آن چیز که کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در ان روز
یعنی ثواب مطیع ناقص نباشد و عقاب عاصی زاید نبود آورده اند که در جنگی که حضرت نبوی صلی الله
علیه وآله اصحاب را فرمود که متوجه حرب احد شوید بعضی از منافقان فرمان نبردند و جمعی مومنان تابع
ایشان شدند و در خانهای خود نشستند آیه آمد که أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا پس هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ
خشنودی خدا را در متابعت امر پیغمبر او كَمَن بَاءَ همچو کسی باشد که باز گردد بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ بخشم از
خدای بسبب معصیت و نافرمانی او وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد جایی باز گشتست در دوزخ هُمْ ایشان که تابع خشنودی حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان

در جهاد پایهای بلندند عِندَ اللَّهِ نزد خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه
میکنند مردمان از طاعت و معصیت و همه را بر وفق کردار جزا خواهد داد و بعد از ان ذکر نعمت رسالت
میکند بر مومنان بقول لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ و بتحقیق که منت نهاد خدای یعنی انعام فرمود عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بر گرویدگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ وقتی که فرستاد در میان ایشان رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ پیغمبری
از ایشان یعنی از جنس ادمیان تا انس گیرند و متوحش نشوند از و یا از نسب ایشان یعنی عربی مثل
ایشان تا بسهوله فهم کلام کنند از و يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای او را یعنی
قران یا دلیلهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میکرداند ایشان را از شهوات جسمیه طبیعیه و کار
ایشان را باصلاح می آرد بوسیله احکام شریعت وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را
قران وَالْحِكْمَةَ و سایر احکام شریعت و معارف عقلیه وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ و بدرستی
که بودند مردمان لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویدا و ظاهر که نه حق را میدانستند و از باطل کناره
میکردند مراد بضلالت کفر و شرکست و بعد از ذکر تعداد نعمت رسالت بر ایشان باز رشته کلام را
بذکر جهاد کشیده میفرماید که أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم یعنی مخالفت رسول نمودید هنگامی که رسید بشما
مُّصِيبَةٌ بلیتی از هزیمت و قتل و جراحت قَدْ أَصَبْتُم حال آنکه رسیده بودید مِّثْلَيْهَا
بدو چندان از ایشان یعنی یافته بودید از کافران دو برابر این بلیه چه ایشان در احد هفتاد تن را از
شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرده و بروایتی دیگر صد و چهل کس
کشته بودند قُلْتُمْ گفتید از روی جزع و اضطراب که أَنَّىٰ هَٰذَا از کجا است این یعنی از کجا محنت
بما رسیده و حال آنکه ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست و او وعده نصرت ما داده بود قُلْ بگو
ای محمد در جواب ایشان هُوَ آنچه شما را پیش آمد مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ از نزد شماست
یعنی شامت نافرمانی که کردید در حفظ رخنه کوه احد و ترک آن نموده روی بطلب غنیمت آوردید
چه وعده نصرت مشروط بود بثبات قدم شما و مطاوعت امر پیغمبر إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت و غیر آن قَدِيرٌ تواناست پس قادر بود بر آنکه نصرت
شما دهد اما بجهة مخالفت شما از آن محروم گشتید وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه رسید بشما از قتل و جراحت و

يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن روزی که بهم رسیدند گروه مسلمانان و گروه کافران یعنی روز احد
که لشکر ابو سفیان با سپاه مومنان روی بروی یکدیگر آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس آن ثابت بود
بفرمان خدای یعنی بتخلیه او کفار را بر مسلمانان بجهة مخالفة قول پیغمبر و در اکثر تفاسیر اذن بمعنی علم است
یعنی حق تعالی عالم بود بانچه بشما رسید خلاصه سخن آنست که مصیبت و بلیه در آن روز بشما و گذاشتن خدای
کافران را بر شما بسبب مخالفت شما بود با پیغمبر و بجهة آنکه تمییز سازد مومنان شما را از منافقان
وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و بجهة آنکه جدا کند آنان را که منافقند یعنی
نفاق ایشان را ظاهر سازد بر عالمیان و بر همه کس روشن شود که در میان شما مومن کیست
وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و گفته شد مر اهل نفاق را که بیایید و از حرب باز نگردید و این قول
عبد الله انصاری بود که در وقتی که ابن ابی با سیصد تن از اهل نفاق برگشتند با واز بلند
ایشان را گفت که بیایید و باز گردید قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه
خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید شر مشرکان را که قصد قتل و غارت اهل مدینه دارند مراد آنست
که یا بجهة نفع آخرت با ایشان مقاتله کنید و یا بجهة نفع دنیا ایشان را از خود و اهل خود دفع کنید
قَالُوا گفتند ایشان در جواب او که لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا اگر میدانستیم مراسم و آداب حرب را
لَّاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه پیروی میکردیم شما را هُمْ لِلْكُفْرِ این منافقان بسوی کفر يَوْمَئِذٍ
در آن روز که این سخن گفتند أَقْرَبُ نزدیکتر اند مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ از آنکه ایشان نزدیک باشند
بسوی ایمان معنی آنست که ایشان در آن روز با اهل کفر نزدیکتر بودند در یاری دادن که با اهل
ایمان زیرا که بردن رفتن ایشان از میان مومنان سبب تقویت اهل کفر بود يَقُولُونَ
بِأَفْوَاهِهِم میگویند بزبانهای خود مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان
یعنی اظهار خلاف آنچیزی میکنند که اضمار آن میکنند و دل ایشان موافق زبان ایشان نیست
در نکه رسوم حرب را میدانیم وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يَكْتُمُونَ بانچه میپوشند
منافقان از عداوت و کید و نفاق الَّذِينَ و آن منافقان کسانی اند که از روی فریب
قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند از برای برادران خود یعنی در حق امثال خود که در احد کشته شده بودند

وَقَعَدُوا در حالتی که بودید در خانهای خود و تعبال رفته یعنی در تجال کفتند که لَوْ اَطَاعُونَا اگر فرمان
برداری کردندی ان برادران بقتل رفتندی مَا قُتِلُوا کشته نمی شدندی خدا کفت با تَشدیم قُلْ بگو
ای محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ اَنْفُسِكُمُ
اَلْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که کشته
رفتن دفع اجل بکنید بعد از اگر حرمت اما انکه در بدر و احد کشته شدند و بدرجه شهادت رسیدند
باز نمایید تا مومنان شاد شده رغبت کنند در جهاد و شهادت و منافقان خوار و ذلیل کردند
و میفرماید که وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندار ای محمد الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ انانرا
که بتصدیق نیت کشته شدند اَمْوَاتًا مردکان از عبد الله عباس نقلست که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله صحابه را گفت چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشانرا
در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و در شاخهای طوبی آشیانه
سازند و از جویبار فردوس آب خورند و طعامهای بهشت را خورند و وقت استراحت جای ایشان
قندیلهای زرین است که در سایه عرش آویخته و ایشان میگویند که خداوندا اگر خبر دهید برادران
و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد زیادت گردد حق تعالی برای
حال ایشان این آیه فرستاد و فرمود که ایشان مردکان نیستند بَلْ اَحْيَاءٌ بلکه ایشان زنده
اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود و مقربان درگاه او يُرْزَقُونَ روزی داده
می شوند از میوهای بهشت فَرِحِينَ در حالتی که شاد باشند بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ بدانچه
عطا کرده است خدای ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از فضل که آن رحمت و خشنودی او است ایشانرا
که بالای همه نعمتهای اوست وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور می شوند بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا
بِهِمْ با آنکه هنوز نرسیده اند با ایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان یعنی خوشحال شده اند
بشارت دادن ملایکه ایشانرا با آنکه برادران دینی ایشان بدرجه شهادت رسند و با ایشان در منازل
در کرامت با ایشان شریک گردند و بافرح ایشان باشند که میدانند که دوستان در پس ایشان
در طاعت ثابت قدم باشند و برکت عبادت و مجاهده نفس با ایشان رسند و همه مسرور گردند

بمژده

بمژده دادن ایشانرا اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ انکه هیچ ترسی نیست بر ایشان بر فوت نعمت وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت از ان نعمت چه نعمتهای آخرت بی زوال بیزوال
و دایم باشد يَسْتَبْشِرُونَ شادی میکنند شهیدان بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ رحمتی که رسیده است
از خدا بایشان بجهة پاداش عمل ایشان وَفَضْلٍ و با فزونی بر ان نعمت زیاده بر قدر استحقاق
ایشان وَاَنَّ اللّٰهَ با آنکه خدای لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نگرداند مزد کار مومنانرا
امیر المومنین علی صلوات الله علیه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که چون مومن
بتهیه جهاد مشغول شود حق تعالی براة آزادی او از دوزخ برای او بنویسد و هفتاد هزار فرشته بالهای
خود را بر وی بگسترانند و او را ببهشت بشارت دهند چون آواز ایشان بگوش او در رسد هر ضربی که
بر او واقع شود او را خوشتر آید از آشامیدن آب سرد در هوای گرم و چون از پشت اسب بگردد
بجهة ضربتی که بر او آید هنوز بر زمین نرسیده باشد که حور العین از بهشت بیایند و سر او را
بر دامن خود نهند و او را بنعمتهای بهشت مژده دهند و او را هفتاد غرفه بدهند از غرفهای فردوس که
از غرفه تا غرفه دیگر چندان باشد که میان صنعا و شام و نور ان غرفه روی درخشنده باشد
که میان شرق و غرب از ان پر شود بر هر غرفه هفتاد در باشد از طلا و هر دری پرده از طلا و تخت
و در هر غرفه هفتاد خیمه در هر خیمه هفتاد تخت از طلا پایهای آن از زر و موصل به زبرجد زمرد تختها
بهر مرتبتی جهل گز بر هر یک از ان حورای از حور العین نشسته که زوجه او باشد همه با غنج و ناز و کرشمه
و مطبوع و محبوب بر سر هر یک هفتاد هزار کنیز باشد و هفتاد هزار غلام باشد با روهای چون ماه
زر و لولؤ و بر گردنها مانند بلبلها خود گذاشته و بر دوش افکنده و کوزها و ابریقهای شراب در دست
گرفته بخدای که جان محمد بقبضه قدرت اوست که شهیدانرا در روز قیامت بکوکبه و عظمت بر جمله جنات
دارند بر وجهی که اگر پیغمبران در راه با ایشان رسند همه برای ایشان پیاده شوند پس بیایند بر
جای خود قرار گیرند و هر یکی از ایشان هفتاد هزار کس را از اهل بیت و همسایهای خود شفاعت کند
پس ان شهیدان با این درجه بر بالای خلد نشسته ... که ابو سفیان چون فرار نموده شود که
جمعی از عبد القیس خبر با اهل اسلام آوردند که ابو سفیان با لشکر بازگشته قصد کشتن شما دارد

وقت روز احد ابو سفیان و لشکر او گشتند باید بس از انجا برگشت و حق تعالی آیه مذکور نازل ساخت
و در سیر تفسیر اهل ایمان کار خود را بخدا باز گذاشتند حق تعالی مهم ایشانرا بساخت بر وجه دلخواه
فَانْقَلَبُوا پس باز گشتند از حمد و احد بقول اول یا از موضع بدر بقول ثانی بِنِعْمَةٍ و با عافیتی تمام
و ثواب لا کلام مِنَ اللّٰهِ از جانب خدا وَفَضْلٍ و زیادتی ثواب نزد خدای و رسول لَمْ يَمْسَسْهُمْ
سُوءٌ نرسید مر ایشانرا مکروهی از قتل و جراحت و کید عدو بلکه بسلامت رفتند و کرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا
رِضْوَانَ اللّٰهِ و پیروی کردند خشنودی خدا را که سبب رستگاری دنیا و عقباست وَ
اللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ و خدای خداوند فضل بزرگست بدفع شرکان از مومنان و توفیق اهل ایمان
در ثبات ایمان و در مبادرت در جهاد دشمنان و اظهار جرأت بر ایشان از صادق صلوات الله علیه
روایت که فرمود من عجب دارم از انکه از چهار چیز ترسد و پناه بچهار چیز نبرد یکی آنکه چون از دشمن
ترسد چرا نگوید حسبنا الله و نعم الوکیل و حال آنکه می شنود که حق تعالی در عقب آن میفرماید که فَانْقَلَبُوا
بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ دوم چون از کید دشمن ترسد چرا پناه نبرد بکلمه وَاُفَوِّضُ اَمْرِي اِلَى اللّٰهِ و حال آنکه در عقب آن
گفته که فَوَقَاهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا سیوم چون او را غمی رسد چرا نگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
و حال آنکه میداند که بعد از ان میفرماید که فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ چهارم آنکه زیادتی مال طلبد نگوید مَا شَاءَ اللّٰهُ
لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ و می شنود که حق تعالی در عقب آن فرموده که فَعَسَىٰ رَبِّي اَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا بعد از ان بیان می نماید که تخویف
نعیم بن مسعود ... از کید ابلیس است تا اهل ایمان از ان احتراز نمایند و میفرماید که اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ
جز این نیست که آن ترسانیدن و منع جهاد کردن ایشان قول شیطان است يُخَوِّفُ اَوْلِيَاءَهُ
میترسانند دوستان را که منافقانند تا از لشکر پیغمبر روگردان شوند و این صورت بیشتر شکست کار مومنان گردد
فَلَا تَخَافُوهُمْ پس مترسید ای مومنان از ان مردمان که ابو سفیان و اصحاب او بیند وَخَافُونِ
و بترسید از من در مخالفت امر من اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعده و وعید مرا
چه ایمان مقتضی اختیار خوف خداست بر خوف مردمان وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ و باید که اندوهناک
نگرداند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند در یاری اهل کفر یا برغبت در کفر ... افتند
بی آنکه تامل کنند در بطلان آن اِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا هر چیزی که مر ایشان زیان نرسانند

اصحاب با آنکه اکثر مجروح بودند اصلا پریشان نشدند و در خلوص نیت و تصدیق افزوده گفتند
که حسبنا الله و نعم الوکیل و حضرت باز انها را بر جهاد مشرکان ترغیب فرمود ایشان سمعا و طاعة
اجابة کردند چون معلوم شد که بنی عبد القیس دروغ گفته بودند و خاطر حضرت رسالت از غدر
راجعه ایشان مطمئن شد متوجه مدینه شد و حق تعالی این آیه را در باب اهل جرح فرو نازل
ساخت اَلَّذِينَ یعنی مومنان ثابت قدم در جهاد آنانند که اسْتَجَابُوا لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ
اجابة کردند فرمان خدا و رسول را مِنْ بَعْدِ مَا اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده
بود ایشانرا جراحتها لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا مِنْهُمْ مر آنکسانی را که نیکوی کردند از ایشان
بوفای عهد و فرمان برداری وَاتَّقَوْا و ترسیدند از غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر
اَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگست که بهشت پر نعمت و نیز در صفت انها میفرماید که اَلَّذِينَ یعنی
جماعه عبد القیس اِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابو سفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا جمع شده اند
لَكُمْ برای کشتن شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از ایشان که شما را با ایشان
و اتفاق کرده طاقت حرب نیست چه شما اندکید و اکثر مجروح و ایشان بسیار و با قوت و صحت بدن فَزَادَ
هُمْ پس زیاده گردانید این سخن مومنانرا اِيمَانًا تصدیقی و یقینی در کار خود
بجهة تیقن ایشان بنبوت پیغمبر و وعده نصرت حضرت عزت وَقَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ و
گفتند کافیست ما را خدای در یاری دادن و کفایت کردن وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و نیکو کارگذار
ربیست حضرت پروردگار و نزد بعضی از مفسران این آیه در آنچه بعد از وقت در غزوه بدر صغری
فرود آمد و بیان این غزوه برین نهج بود که روز احد ابو سفیان مغرور گرد با مسلمانان که وعده
ما در سال دیگر در موضع بدر است و پیغمبر فرمود که در جواب او بگویید که چنین باشد و چون سال
دیگر وعده جنگ نزدیک شد ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود اشجعی را مقرر کرد که بمدینه
رود و لشکر اسلام از قریش بترساند و چنان سازد که ایشان از جهة خوف و ترس بیرون نیایند
نعیم بیامد و هر چند مومنانرا ترسانید از کثرت لشکر و بسیاری سلاح مشرکان ازین خوف
حسبنا الله و نعم الوکیل نمی شنیدند و حضرت با ایشان و با جمعی دیگر مجموع هزار و پانصد بودند ...

وشت

دوستان خدا را چیزی بجهة مسارعت در کفر بلکه ضرر آن راجع بنفس خود شانست چه بسبب غضب الهی گرفتار می شوند و مستحق عذاب دایمی میگردند یُرِیدُ اللّٰهُ میخواهد خدای اَلَّا یَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگردانید برای سرعت کنندگان در کفر حَظًّا فِی الْاٰخِرَةِ بهره در ثواب آن ایمان وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ و مر ایشانراست عذابی بزرگ که آتش دوزخست اِنَّ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْکُفْرَ بدرستی که آنانکه خریدند کفر را یعنی بدل کردند آنرا بِالْاِیْمَانِ بگرویدن بخدا یا یعنی که کفر را بر ایمان اختیار کردند لَنْ یَّضُرُّوا اللّٰهَ شَیْئًا هرگز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب اختیار کفر بلکه آن ضرر بایشان راجع گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و باید که نه پندارند ایشانی که کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان اَنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ که آنچه مهلت میدهیم ایشانرا در دنیا خَیْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ بهترست مر نفسهای ایشانرا از آنکه ایمان آرند و بدرجه شهادت رسند اِنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ بدرستی که ما مهلت میدهیم ایشانرا در زندگانی دنیا لِیَزْدَادُوْٓا اِثْمًا تا عاقبت ایشان آن می گردد که زیاده می کنند گناه را و در دین خود ثبات می ورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ و مر ایشانراست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که بجمیع ذریه آدم را بر آدم عرض کردند باین مراد بصورت خلقت بمن نمودند و مرا آگاه گردانیدند که کدام از ایشان قبول اسلام کند و کدام در وادی ضلالت سرگردان مانند منافقان با یکدیگر گفتند که عجبست از محمد که دعوی میکند که من انجه در عدمست و هنوز بوجود نیامده میدانم که کدام از ایشان مومن باشند و کدام منافق چون این سخن بسمع اشرف حضرت رسید بمنبر برآمد و خطبه بلیغ بخواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که چیست مردمانرا که مقام و مرتبه مرا نمی شناسند و در علم من طعن میزنند اگر از من پرسند آنچه از امروز تا قیامت واقع خواهد شد ایشانرا خبر دهم برآنوجه که واقع خواهد شد عبدالله بن حذافه سهمی برخاست و گفت یا رسول الله کیست که این سخن ادا میکند و قبول نمیکند فرمود که خدای تعالی بمنبر نزول فرمود حق تعالی این آیه فرستاد که مَا کَانَ اللّٰهُ هرگز نباشد که خدای لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِیْنَ بگذارد مومنانرا عَلٰی مَآ اَنْتُمْ عَلَیْهِ بر آنچیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در نهاد و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه صرف حکم الهی نقد حال شمارا بر محک امتحان زند حَتّٰی یَمِیْزَ الْخَبِیْثَ

تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاق است مِنَ الطَّیِّبِ از پاک یعنی از مومن مخلص و این تمیز ایشان باظهار خبث باطن ایشانست که بطریق وحی سید عالم را معلوم گشته بچنان بران اطلاع یافته اند یا بجهاد با کافران تا منافقان تخلف نموده با علای دین حرب نکنند چنانکه در روز احد و از جمله علامات منافق آنست که بغض امیرالمومنین علی صلوات الله علیه دارد بنقل صحیح از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود ای علی ترا دوست ندارد مگر مومن پرهیزکار و ترا دشمن ندارد مگر منافق بزه روزگار وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُطْلِعَکُمْ و چنان نیست که خدا مطلع گرداند شما را ای مومنان عَلَی الْغَیْبِ بر سر پوشیده که کدام ایمان دارند و کدام کافر مانند وَلٰکِنَّ اللّٰهَ یَجْتَبِیْ ولیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران مِنْ رُّسُلِهٖ مَنْ یَّشَآءُ از فرستادگان خود هر کرا خواهد پس وحی کند ایشانرا بخفی عنها فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ پس ای مردمان ایمان آرید بخدا باخلاص تمام و با اعتقاد خالص وَرُسُلِهٖ و بگروید برسولان او که برگزیدگان او بندو آنچه خبر میدهند بطریق وحی است از حق تعالی وَاِنْ تُؤْمِنُوْا و اگر ایمان آرید بر نوجه که مذکور شد وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَکُمْ اَجْرٌ عَظِیْمٌ پس مر شماراست مزد بزرگ که در غایت مرتبه باشد و اینکه ائمه هدی از مغیبات خبر میدادند و جمیع شیعیان خود را مید استند علم بواسطه خبر دادن پیغمبر بایشان مخزن علم نبوی بودند و کتابی که متضمن جمیع حوادث و وقایع بود تا روز قیامت بطریق میراث از پیغمبر صلوات الله علیه بایشان رسیده بود و از نوبایشان منتقل شده صلوات الله علیه و علیهم اجمعین چنانکه بأسانید صحیحه ثابت شده و چون منافقان همچنانکه از جهاد امتناع و عذر می نمودند در انفاق حقوق مالیه مانند زکوة و خمس و غیر آن نیز اطاعت نمیکردند از آنجهت حق این فرمود که وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ و باید که نپندارند آنانکه بجهة دنیا دوستی و زر اندوزی یَبْخَلُوْنَ بخیلی میکنند بِمَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ بدانچه حق تعالی ایشانرا داده است یعنی اموال دنیوی مِنْ فَضْلِهٖ از فضل و کرم خود هُوَ خَیْرًا لَّهُمْ که آن بخل بهتر باشد ایشانرا بَلْ نه چنانست که می پندارند بلکه هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ آن بخل بدترست و ایشانرا هم در دنیا بی برکتی در مال و هم در آخرت با استحقاق عذاب دایمی سَیُطَوَّقُوْنَ زود باشد که در گردن او طوق کنند مَا بَخِلُوْا بِهٖ آنچه بخل کردند بآن

از مالها در زکوة و سایر حقوق واجبه آنرا اخراج نکردند و این رسوایی ایشانرا واقع شود در روز قیامت یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز چنانکه در حدیث آمده که هرکه حق تعالی مال عطا فرمود و از آن بجهت بخل زکوة نداد در روز قیامت آن مالرا بصورت مار گردانند که از بسیاری زهر او موی سر او ریخته باشد و دو نقطه سیاه بر بالای چشمهای وی بود و چنین ماری که بلندترین و زشت ترین مارهاست بر گردن او طوق گردانند و این مار سر دو کناره روی او در دهن کرد و زبان بر زنش او گشوده گوید من آن مال توام که در دنیا مرا حرمت میکردی دیگر میفرمودی برد و یشان و آن گنج توام که بر او قدرت خودی ما رمیدی و فخر میکردی و درین معنی گفته اند
گنج را از دل برون کن مار افکن زچشم مال تو مارست در معنی و گنجت اژدهاست
و از امام محمد باقر علیه السلام و ابن مسعود و ابن عباس منقولست که آن مال را که بآن بخل کرده باشند بصورت طوق آتشین در گردن او طوق زنند وَلِلّٰهِ مِیْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدایراست میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی میراث برد از ایشان آنچه از بخل میکنند و در راه صرف نمیکنند باینوجه که همه ایشانرا هلاک کند و جمیع ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان او را مسلم ماند پس چرا بخیل از آنکه دست تصرف شما از آن کوتاه شود و حقوق واجبه آنرا نفقه نمیکنند موجب حسرت و عقوبت شما شود وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه میکنید از انفاق و امساک خَبِیْرٌ داناست پس همه شما را بر وفق دادن و امساک دادن جزا و سزا دهد پس عاقل باید که مساهله در انفاق و بان بخل نورزد و حریص نشود بر امساک آنچه آن موجب ورز و بال اوست و فراغت حال دیگران و از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله مرویست که سخت ترین حسرت در روز قیامت آنست که مالی باشد و اخراج حقوق آن نکند و بمیرد و آن مال منتقل بوارث او شود و آن وارث اخراج حقوق آن کند در قیامت مال آنکس را در میزان عمل و نهند و او را امر کنند بدوزخ بسبب مال او و وارث را امر به بهشت بسبب مال غیر او و نیز در مروده که مردی که او را ثواب شهادت نصیب باشد و او را هم جهاز مال غیر در دوزخ باشد به بهشت برود مرویست که چون آیه مَنْ ذَا الَّذِیْ یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا نازل شد بعضی از یهودان گفتند که خدای درویش است که از ما قرض میطلبد و ما توانگر حق تعالی این آیه فرستاد لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِیْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ فَقِیْرٌ بدرستی که خدای درویش است وَّنَحْنُ اَغْنِیَآءُ و ما توانگر سَنَکْتُبُ زود باشد که بنویسیم

یعنی ملائکه را امر نماییم تا بنویسند در نامهای عمل ایشان مَا قَالُوْا آنچه گفتند فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند تا ایشانرا بران جزا دهیم وَقَتْلَهُمُ الْاَنْۢبِیَآءَ دیگر بنویسیم کشتن ایشان پیغمبرانرا بِغَیْرِ حَقٍّ یعنی آبا و یهود با آنکه میدانستند که کشتن انبیا بغیر حق است اخبار ابی کشتند و ما تراد در نامه اعمال ایشان ثبت کنیم وَنَقُوْلُ و گوییم ایشانرا نزدیک مرگ یا در وقت برخاستن ایشان از گور ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِیْقِ بچشید عذاب آتش سوزنده را ذٰلِکَ آن عذاب مذکور بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْکُمْ بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما یعنی آنچه بآن مرتکب شده اند از کشتن انبیا و گفتار ایشان که ان الله فقیر و نحن اغنیاء و غیر آن از معاصی وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر عقوبت ایشان بسبب که خدای لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیْدِ نیست ستمکار بر بندگان خود یعنی هرگاه ایشان مستحق عذاب ابتدا ایشانرا عقوبت میکنیم زیرا که عقوبت ایشان بدون استحقاق ایشان بوده باشد مرویست که کعب بن اشرف و مالک بن ضیف و فنحاص بن عازورا که رؤسای یهود بودند گفتند که ای محمد تو دعوی میکنی که مرا خدای به پیغمبری فرستاده و کتابی بمن داده خدا با ما عهد کرده است که ایمان نیاریم به هیچکس که دعوی نبوت کند تا آنکه قربانی کند و آتش بیاید و آنرا بخورد و اگر تو درین دعوی صادقی قربانی کن که آتش بیاید از آسمان و آنرا بخورد تا با تو ایمان آوریم حق تعالی فرمود که اَلَّذِیْنَ قَالُوْٓا یعنی شنید حق تعالی گفتار آنانرا که گفتند اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَیْنَآ بدرستی که خدای عهد کرده بما یعنی در تورات ما را امر کرده اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُوْلٍ آنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده او را حَتّٰی یَاْتِیَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد بما قربانی را که تَاْکُلُهُ النَّارُ بخورد یعنی بسوزاند آنرا و آتش از آسمان کلام ایشان محض افترا بود حق تعالی الزام ایشان کرده فرمود که قُلْ بگو ای محمد قَدْ جَآءَکُمْ بتحقیق که آمدند شما را رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِیْ فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَیِّنٰتِ بمعجزهای روشن و ظاهر مانند زکریا و یحیی و عیسی وَبِالَّذِیْ قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی بقربانی بر وجهی که مدعای شماست فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ پس چرا کشتید ایشانرا اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید راست گویان در آنکه بگویید خلاصه معنی آنست که ای محمد اگر امتناع ایشان از ایمان تو بجهة آنست که تو این نوع معجزه که طلب میکنند و دعوی میکنند که در تورات

نمی نماید پس چرا پدران ایشان ایمان نیاوردند با کسی که این معجزه را با معجزات دیگر با ایشان نموده
وایشان را پراکشتند واولاد ایشان که معاصر عهد تواند بان راضی اند واز روی عناد از تو این
بیطلبند واگر معاینه انرا از تو به بینند نگروند فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ملول
ومحزون مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فرستادگانی
که پیش از تو بودند با انکه جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و موعظهای
که باز دارنده ومنع کننده ایشان بود از کفر ومعصیت وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ وکتاب روشن کننده
حلال وحرام یعنی توریة وانجیل وچون عناد ایشان باین مرتبه رسیده پس تکذیب ایشان
بخاطر عاطر خود مرسان چه با انکه انبیا معجزات خود را صادق القول میدانستند ایشانرا کشتند پس
همچنانکه معجزات روشن با ایشان مینمای وایشان تصدیق نمیکنند اگر معجزه قربانی را با ایشان
اشکارا کنی نیز تصدیق نکنند و بر تکذیب و عناد ولجاج دوروند همچنانکه پیغمبران سابق را که این معجزه
با ایشان نمودند ایشان درصدد قتل انها درامدند از نتیجه ما ترا رخصت ندادیم که این نوع معجزه را با ایشان
نمایی پس ایشانرا بما واگذار که ما جزا دهنده ایشان خواهیم بود بعد از موت چه كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
هر نفسی چشنده مرگست پس روزی باشد که اهل تکذیب واصحاب تصدیق که همه شما این شربت بچشید
وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ وجز این نیست که تمام داده شوید جزاهای اعمال خود را از جزا و
يَوْمَ الْقِيَامَةِ ودر روز برخواستن از قبور چه دنیا دار عملست واخرت دار جزا فَمَنْ زُحْزِحَ
عَنِ النَّارِ پس هرکه دور کرده شود از اتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ ودر اورده شود
بهشت فَقَدْ فَازَ پس بتحقیق که رستگاری یافت و بمراد رسید حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بعد از
خواندن این ایه فرمود که هرکه خواهد که از دوزخ دور کرده شود ودر اورده شود بهشت باید که
مرگ وا در حالتی دریابد که گرونده باشد بوحدانیة خدا وروز اخرت ومحافظت کننده حقوق الله
وحقوق الناس باشد وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونیست زندگانی این جهان ولذات ان إِلَّا مَتَاعُ
الْغُرُورِ مگر برخورداری از چیزها که فریب دهنده است وباز دارنده مردمان از اخرت و نعمتها که
نهایة پایدارست وبی مقدارست ودرین دلالتست بر انکه افضل نعمتها اخرتست از همه نعم دنیا ولهذا حضرت

رسالت

رسالت فرموده که موضع تازیانه از بهشت بهتر است از دنیا وانچه در دوست و در روایت که انحضرت
دو برتی به زغاله مرده رسید فرمود بخدا سوگند که دنیا نزد خدا ازین خوارتر وبیمقدارتر است اورده اند
که بعد از هجرت مهاجران مدینه اهل شرک دست تعدی بمال وضیاع ایشان که در مکه داشتند دراز کرده
بیمودرختند وهرکرا که از ایشان که در راه بدست می امد عذاب میکردند وبعضی را میکشتند حق تعالی جهت
ثبات قدم بر صبر کردن مومنان بر ایذا وازار مشرکان خطاب با ایشان کرده فرمود لَتُبْلَوُنَّ
بخدا که شما ازموده شوید فِي أَمْوَالِكُمْ در مالهای خود بنقصان وتلف وَأَنْفُسِكُمْ
ودر نفسهای خود بازار کفار وقتل وغیر ان از امراض بدنی وَلَتَسْمَعُنَّ وهر اینه بشنوید مِنَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از انانکه کتاب بدیشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی
یهود ونصاری که صاحب کتاب توریة وانجیل اند وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا واز انانکه شرک
اورده اند أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر هم نسبت به پیغمبر وهم نسبت
بشما وَإِنْ تَصْبِرُوا واگر صبر کنید بر ازار ایشان کرده وَتَتَّقُوا و به پرهیزید وباز ایستید از
مکافات ایشان وانرا با خدای باز گذارید که انتقام کشد فَإِنَّ ذَلِكَ پس بدرستی که این صبر
و پرهیزکاری مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ هر اینه از استواری ومحکمی کارهای دین است وحقایق ایمان
ونشانهای ثبات قدم بان عازم وحازم باشید وثبات ورزید بعد از ان در نقض عهد اهل
کتاب وعدم عزم ایشان بر اوامر الهی میفرماید که وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ وباد کن ای محمد وقتی را
که فرا گرفت خدا ودران مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد وپیمان انانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند
توریة وانجیل یعنی علمای بنی اسرائیل ومضمون عهد انست لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر اینه باید که
ایشان بیان کنند کتابرا برای مردمان یعنی وصف محمد را که دران نوشته شده است برای مردمان
روشن کنند وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نپوشند ان وصف را وحقیقی در سر دو کلمه تا خوانده
حق تعالی ایشانرا گفت که بیان کنید صفت پیغمبر را وانرا نپوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتابرا
یعنی بیان وعهد انرا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود یعنی اصلا مراعات میثاق نکردند
وبران التفات ننمودند وعمل بان نکردند وَاشْتَرَوْا بِهِ وخریدند بان ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک

یعنی بدل کردند انرا بکرم حطام دنیا مراد انست که هرسال از عوام هدیه وتحفه میگرفتند وایشان از ان
ترسیدند که اگر اظهار صفت پیغمبر کنند ایشان به پیغمبر ایمان اورند وان تحفه و وظیفه که از ایشان میگرفتند
محروم مانند پس بجهة این مال دنیای فانی را بر اظهار صفت انحضرت بدل کردند واختیار نمودند فَبِئْسَ
مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام دنیای فانی وبان مستوجب
عذاب الیم میگردند وایه دالست بر وجوب اظهار حق وتحریم کتمان ان وثعلبی در تفسیر خود باسناد
از نجم ضرار روایت کرده که او گفت از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود حق تعالی فرا گرفت
بر اهل علم که تعلیم دهند پس بر عالم واجبست که احکام الهی را بر جاهلان برسانند وبر جاهلان لازمست
که انرا بیاموزند تا بعذاب وعقاب او وی گرفتار نشوند وبعد از ان ضلتی دیگر از خصلتهای بد اهل کتاب
بیان میفرماید که لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد انانرا که شادمی باشند بِمَا أَتَوْا
بانچه امده اند یعنی کرده اند از پوشیدن نعت تو وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا ودوست میدارند
که ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بانچه نکردند یعنی وفا بمیثاق نکرده وصفت انحضرت را اظهار نکرده
که در توریة است نکردند بلکه حقرانرا باهل اسلام گفتند وبا وجود این چشم داشت ستایش و ثنا
داشتند از مسلمانان که در حق ایشان گویند که اعلم علمای عصرند وافضل فضلای کتاب وگویند که
از علمای اهل کتاب حکمی از احکام کتاب توریة پرسید ایشان از ان مخفی داشتند بنوعی دیگر سخن اغاز کردند
وچنان قرار نمودند که براستی خبر داده اند وبا وجود این دروغ داعیه ثنا وحمد داشتند از انحضرت این
ایه نازل شد واز ابن عباس مرویست که جمعی منافقان در عهد رسول گفتند که اگر غزایی باشد ما هم همراه
شویم وما جدایی وبی جهاد کنیم وچون وقت غزا رسیدی خلاف ان کردندی وباز ایستادندی وچون رسول
از جهاد باز گشتی زبان باعتذار گشودندی که فلان چیز ما را مانع شد واگر نه در ملازمت تو جهاد کردیم
وبا وجود این توقع تحسین داشتند حق تعالی این ایه را درباره ایشان فرستاد وبعد از ان فرمود
که فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ پس گمان مبر ای محمد انانرا که فرحناک وشادمان میشوند بانچه کرده اند از تدلیس
وکتمان حق ومعذرت غیر مسموع بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ اهل رستگاری از عذاب قیامت
باعقوبة دنیا چون قتل ورسوایی در دنیا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ومر ایشانراست عذابی دردناک

در

در روز رستخیز وَلِلَّهِ مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی اسمانها و زمینها پس مالک
امور بندگانست در روز کردار ایشان را بجزا وسزا رساند وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وخدای
بر همه چیز از مثوبة نیکوکار وعقوبة بدکار وغیر ان از جمیع امور ممکنه توانا است اورده اند که قریش از یهود
ونصاری معجزات موسی وعیسی معلوم کرده به پیغمبر صلی الله علیه وآله گفتند ای محمد از معجزات موسی وعیسی خبر یافته
ایم وطلب معجزات تو امده ایم اگر کوه صفا را زر سازی انرا علامة پیغمبری تو دانسته وتو گردانیم
این ایه فرستاد که از طلب وخواهش بگذرند إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در افرینش اسمانها
وانچه درو هست از امور عجیبه وَالْأَرْضِ ودر افریدن زمین وانچه درو هست از انواع اشیای عجیبه
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وامدشد شب وروز وبا اختلاف انها در نور وظلمت بانقصان
وزیادت لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست بر وجود صانع ووحدت او وکمال علم وقدرت او لِأُولِي
الْأَلْبَابِ مر خداوندان خرد را که دران تفکر کنند وراه بصانع ان برند وصفات کمال او عارف شوند
از حضرت رسالت مرویست که وای بر کسی که این ایه بخواند ودران تفکر نکند وثعلبی در تفسیر خود از محمد بن حنیفه نقل کرده
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در شب برخواستی ومسواک کردی وبعد از ان نظر در اسمان کردی وگفتی ان
فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب الَّذِينَ اولوا الالباب
انانند که از روی اخلاص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد میکنند خدایرا قِيَامًا در حالتی که ایستاده باشند وَقُعُودًا
ودر وقتی که نشسته باشند وَعَلَى جُنُوبِهِمْ ودر ان زمان که افتاده اند بر پهلوهای خود یعنی دایم یاد کرد
خفتند ودر جمیع حالات در یاد اویند ودر حدیث امده که هرکه خواهد که بچرد در روضهای بهشت باید که ذکر خدا
بسیار کند وَيَتَفَكَّرُونَ واندیشه میکنند بر وجه استدلال فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در افرینش
اسمانها وزمینها تا ان اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع حکیم وگفته اند که تفکر در صنایع الهی افضل
عبادات است همچنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که هیچ عبادتی همچو تفکر نیست ونیز فرموده که
تفکر یکساعت در مصنوعات الهی بهترست از شصت ساله عبادت مرویست که داود پیغمبر علیه السلام از حق تعالی
سوال کرد که بار خدایا مخلوقات را از برای چه آفریدی جواب امد که من گنجی پنهان بودم دوست داشتم که شناخته
شوم یعنی شناسند مرا پس خلقانرا افریدم تا مرا بشناسند وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که چون بنده مومن بر

خود بر پشت افتاده باشد سر بر آسمان کند و نظر در ستارگان کند پس بگوید که گواهی میدهم
که پروردگار و آفریننده تو حق است بار خدایا مرا بیامرز حق تعالی نظر رحمت در وی کند و او را بیامرزد و در
اخبار اهل البیت علیهم السلام آمده که این آیه در شان مجتهدانست که در هر حال مذکر حضرت عزت تعالی می‌باشند
و در حال قیام بقرائت و قنوت مشغول‌اند و بعد از فراغ نماز و ترمی نشینند در تعقیب آن و گروهی از
تعقیب بر پهلوی راست تکیه میکنند و دست را در زیر سر خود می‌نهند و آرزوی عجب تفکر میکنند در اینکه چگونه
این سقف کبود معلق بی‌ستون بر هوا برافراشته و بزینت تمام ستارگان آراسته و بساط زمین را در زیر
یکدیگر نهاده و بانواع حیوانات آبادان کرده و باصناف نباتات پیراسته و چشمهای آب روان
داشته و بکثرت این اندیشه یقین میشود که این افعال محکم در غایت بی‌پایانی که قادر و عالم و قدیم و ازلی
و واحد باشد در الوهیت وجود بگیرد و بواسطه این از غایت شوق و نشاط در اثر خالق خود در مناجات
در تضرع و نیاز باو خطاب میکند که رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا نیافریدی
این مخلوق را که آسمان و زمین است بَاطِلًا از بهر باطل و عبث بلکه آفریدن آن محض حکمت
و مصلحت که از جمله آن مبدء وجود انسانست و سبب معاش ایشان و دلیل بر معرفت تو تا بحکمت آن
بپرستند تحصیل سعادت ابدی و سعادت سرمدی نمایند و تو منزه و مبرائی از هرچه لایق ذات و صفات او
نیست و میگویند سُبْحَانَكَ پاکی و پاکیزگی تراست از آنکه هیچ چیز را بباطل بیافرینی و بیافرینی
فَقِنَا پس نگهدار ما را بلطف خود عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ بجهت تفکر ما در عجایب
قدرت این دلالت بر انکه کفر و ضلال و قبایح از پدید آمدن نیست زیرا که هر این باطل است بلا خلاف
پس رسل رستگاری میگویند که رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ بدرستی که تو از روی عدل مَنْ
تُدْخِلِ النَّارَ هر که را در آری بدوزخ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که خوار و رسوا کرده‌ای
او را بعقوبت وَمَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکاران را از مشرک و یهود و نصاری و امثال
ایشان از عاصیان مِنْ أَنْصَارٍ یاران که عذاب را از ایشان دفع کنند بدانکه از نفی نصرت
نفی شفاعت عاصیان از اهل اسلام لازم نمی‌آید زیرا که نصرت بمعنی دفع عذابست بقوه و غلبه با آنکه
مراد بظالمان اهل کفر باشند نه عاصیان اهل اسلام و باجماع شفاعت است شفاعت حضرت رسالت

برای اهل کبایر اهل امت خود و بخاری در صحیح خود از انس بن مالک روایت کرده که آنحضرت فرمود که بعضی از
امت من باشند که بعد از مدت طویل که در دوزخ معذب باشند از شفاعت من با ایشان رسیده از
دوزخ بیرون آیند و به بهشت در آیند و اهل بهشت ایشان را جهنمی نام نهند یعنی کسانی که مستوجب جهنم
و معذب شده‌اند بعذاب ابد و ابو سعید خدری از آنحضرت روایت کرده که بشفاعت من جمعی از
دوزخ بیرون آیند که از غایت سوختن چون انگشت سیاه شده باشند پس ایشان را در نهری که آنرا نهر
الحیوة خوانند در آرند و بشست و شوی اثر سوختن از ایشان زایل شود و بعد از آن به بهشت در آیند
و در رساله اعتقاد به ابن بابویه رحمة الله مذکور است که هیچکس در دوزخ مخلد نماند بجز اهل کفر
و شرک اما عاصیان اهل توحید بوسیله شفاعت از آن بیرون آیند و نیز از حکایت گفتار اهل ایمان
که رَبَّنَا یعنی مومنانی که تفکر میکنند در خلق آسمان و زمین میگویند که ای پروردگار ما إِنَّنَا
سَمِعْنَا مُنَادِيًا بدرستی که ما شنیدیم ندا کننده را که با شکارا یُنَادِي میخواند مردمان را
لِلْإِيمَانِ برای گرویدگان بوحدانیت تو و پیروی رسول تو در امر و نهی و این ندا کننده محمد است
صلی الله علیه و آله که ایشان را امر میکرد باشکارا أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ بانکه بگروید به پروردگار خود
فَآمَنَّا پس ایمان آوردیم رَبَّنَا ای پروردگار ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بپوشان
گناهان ما را که بان ثابت نشده باشیم ما را بان در قیامت رسوا مساز و عقوبت مفرما وَ
كَفِّرْ عَنَّا و محو کن از ما سَيِّئَاتِنَا بدیهای ما را که بدان ثابت و رزیده باشیم و گویند
مراد بذنوب کبایر است و بسیئات صغایر و یا اول گناهان گذشته اند و دوم گناهان آینده
وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ و بمیران ما را با نیکوکاران رَبَّنَا ای پروردگار ما وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا
آنچه وعده کرده ما را عَلَىٰ رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادگان خود و گرویدن با ایشان که آن
نعیم جاودانیست و بابده آنچه وعده داده ما را بر زبان پیغمبران خود وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ
الْقِيَامَةِ و رسوا مگردان ما را روز رستخیز یعنی ما را نگهدار از آنکه چیزی صادر شود از ما که آن
سزاوار فضیحت و رسوائی شویم و یا کفایه صدور تقصیرات از ما ما را در آن روز رسوا مساز إِنَّكَ
بدرستی که تو لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکنی وعده خود را که آن ثواب دادن است مومنان را

واجابت کردن تو دعای ایشان را و چون خلف وعده از خدای تعالی جایز نیست پس غرض
مومنان ازین گفتار که آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا تضرع و زاریست بدرگاه حضرت باری و انقطاع از
ما سوی بحضرت مولی و مانند آن قوله تعالی رب احکم بالحق از حضرت رسالت که مر او را خدای تعالی
وعده ثواب داده البته آن را وفا کند و هر کرا وعده عذاب داده بجز آنکه اگر خواهد رد کند و اگر
نخواهد نکند و بصحت رسیده که آنحضرت فرموده که هر که در شب این پنج آیه تلاوت کند همچنان باشد
که تمام شب عبادت کرده و در آثار آمده که صادق علیه السلام فرمود که هر کرا کاری پیش آید پنج بار
بگوید رَبَّنَا حق تعالی مهم او را بسازد و حاجت او را روا گرداند اگر دریافتند که با این دعوات
منشاء این چیست فرمود که حق تعالی به برکت این پنج کلمه دعای مومنان را اجابت کرده فرمود که فَاسْتَجَابَ
لَهُمْ پس استجابت کرد مر دعای ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان و ایشان را مخصوص شان ساخته ام سلمه
رضی الله عنها روایت کرده که از پیغمبر خدا پرسیدم که یا رسول الله ما در قرآن ذکر مردان می‌شنویم که بجهت هجرت
و جهاد بثواب عظیم خواهند رسید و در آن ذکر زنان نکرده حق تعالی این آیه فرستاد که من اجابت
دعای مومنان بکنم أَنِّي بانچه که مَنْ لَا أُضِيعُ ضایع نگردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ
عمل هیچ عمل کننده را از شما مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ
بعضی از شما از بعضی دیگر زیرا که زنان از مردانند و مردان از زنان و بجهت کمال اختلاط
و اتصال ایشان بیکدیگر پس همه در مثوبه عمل شریکند فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس آنانکه هجرت کردند
از بلاد شرک و از منازل و اوطان خود بیرون آمدند بجهت تعصب دینی وَأُخْرِجُوا مِنْ دِ
يَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سرایهای خود باضطرار مراد هجرت رسالتست و آنانکه مشرکان
ایشان را از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیده شدند در راه طاعت من بسبب
ایمان آوردن مانند بلال که او را زدند و دشنام دادند آزار رسانیدند و صهیب که غارت اموال
او و برا بر نجانیدند وَقَاتَلُوا و کارزار کردند با کفار بجهد و ثبات تمام چون امیر المومنین علی علیه السلام
و اتباع او وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد مانند حمزه و سایر شهدا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هر آینه
در گذارم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را اگر کرده باشند وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و هر آینه

در اجابه

در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
یا زیر منازل آن جویها پاداش داده شوند ایشان ثَوَابًا پاداش دادنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
از نزد خدای وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدای نزدیک اوست حُسْنُ الثَّوَابِ نیکوی پاداش
یعنی اوست بهترین ثواب دهندگان نه غیر او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست روز قیامت
حق تعالی رضوان را امر کند تا بهشت را بیاراید مانند عروسان و بعد از آن فرماید که کجا اند آنکه در راه
من جهاد کردند و رنجانیده شدند و از وطن خود شان بیرون کردند و شهید شدند ایشان را خادم کنند
و مانند عروس که بر داماد نازد و جلوه دهد بهشت را بر ایشان بجلوه در آرند و ایشان را تعظیم تام
بر نافهای بهشت در آرند چون قدم در بهشت نهند فرشتگان گویند که سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی
الدار آورده اند که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقراء مومنان معرت میگذرانیدند در حاده ایشان
بیگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان در رنج و محنت حق تعالی
جهة تسلی ایشان خطاب به پیغمبر کرده فرمود لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا یعنی ای فقراء مومنین
باید که فریب ندهد شما را تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها
برای تجارت و جمع مال مَتَاعٌ قَلِيلٌ آن جمع مال برخورداری اندکست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که نسبت آنچه در دنیاست در جنب آخرت مانند یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برده آنرا
برکند و با وجود این قلت سریع الزوالست و به اندک زمانی زوال پذیر شود پس کفار هر چند در تحصیل
نعم محقره دنیا تازند عاقبت در بازند ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ پس آنگاه بازگشت ایشان جهنم باشد
وَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاهیست دوزخ که از برای ایشان گسترده شده است لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا
لیکن آنانکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا فریفته نشدند لَهُمْ
جَنَّاتٌ مر ایشان راست بوستانهای که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر منازل و درختان
آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن بوستانها و این جا
بر نعمت مر ایشان راست نُزُلًا در حالتی که پیش کش ایشانست مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نزدیک خدا وَمَا
عِنْدَ اللَّهِ و آنچه از نزدیک خدا است از نعمتهای عظیمه دایمه خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ بهتر است مر نیکوکاران

از متاع حقیر فانی که کفار دران می‌باشند از انس مرویست که روزی رسول صلی الله علیه وآله بر حصیری که از لیف
خرما بود خفته بود و اصحاب در آمدند و دیدند که آن لیف خرما در پهلوی آنحضرت اثر گرفته یکی از اصحاب
گریست و آنحضرت گفت که کسری و قیصر بر حریر و دیبا نشینند و خسبند و تو برین حصیر فرمود که آنست
ایشان را دنیاست و ما را آخرت از ابن عباس روایتست که چون نجاشی که پادشاه حبشه بود وفات کرد
جبرئیل علیه السلام رسول را از فوت او خبر داد رسول صلی الله علیه وآله صحابه را جمع فرمود که بیایید تا بر برادر خود
که در غیر زمین شما فوت شده نماز گذاریم پس بمعجزه بقیع رفتند و حق تعالی حجاب را از پیش چشم رسول
برداشت تا جنازه او را از حبشه دید و بر وی نماز گذارد و منافقان گفتند محمد نماز بر کسی میگذارد که
از ترسای حبشه است و هرگز او را ندیده این آیه آمد وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و بدرستی که از اهل کتاب
لَمَنْ يُؤْمِنُ کسیست که بگرود یعنی مستمر بود بر گرویدن بِاللهِ بوحدانیت خدای وَمَا أُنْزِلَ
إِلَيْكُمْ و آنچه او فرستاده شد بر شما که قرآنست وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و بآنچه او فرستاده
شده بایشان که توریة و انجیل است و نزد بعضی نزول این آیه در حق چهل کس از اهل نجران
و سی و سه کس از حبشه و هشت از روم که نصرانی بودند و بعد از آن اسلام آوردند و بر تقدیر سفر ما بد
که بعضی از اهل کتاب آنها اند که میگروند بخدا و بقرآن و توریة و انجیل خَاشِعِينَ لِلهِ در حالتی که
ترسکاران اند با تواضع مر خدا را لَا يَشْتَرُونَ بدل نمیکنند بِآيَاتِ اللهِ باحکام توریة تا نعت
پیغمبر علیه السلام ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را چنانکه علمای یهود که رشوه میگرفتند و نعت حضرت را و احکام
توریة را میپوشیدند و تغیر میدادند أُولَئِكَ آن گروه و ترسکاران ستدین لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست
مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان إِنَّ اللهَ بدرستی که خدا سَرِيعُ
الْحِسَابِ زود حسابست یعنی باسانی و زودی حساب مومنان خواهد کرد مرویست که حق تعالی مومنان را
در یک موضع جمع کند و بمقدار چشم زدن حساب همه کند و ایشان را به بهشت رساند بعد از آن مطلق
اهل اسمانرا امر کند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان اصْبِرُوا امر کنید بر طاعات و بر آنچه
شما را میرسد از سختیهای دنیا وَصَابِرُوا و شکیبایی ورزید بر شداید حرب با اعدای دین و قدم
دارید در میدان محاربه وَرَابِطُوا و ساخته و آماده باشید برای مقاتله با اعدای خدا و اسبان از

را

را مهیا کنید برای حفظ سرحد اسلام تا اذیة کفار را از همه مومنان باز دارید از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که هر که مرابطه کند یک شبانه روز در راه خدا همچو کسی باشد که تمام ماه رمضان
روزه داشته باشد و در همه شبهای آن بطاعت گذرانیده و حق تعالی میان او و دوزخ هفت خندق
پدید آرد فراخی هر یک چندبرابر هفت آسمان و زمین وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از خدا و بپرهیزید از
مناهی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یعنی بامید آنکه فایز شوید بدرجات عالیه رسید
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت
کند ضامن باشد که صدقه بهر وارثی که مستحق میراث شده داده و شامل ثواب الهی باشد که وبرا از اسیری
باز خریده و از شرک بری باشد و گناهان او مغفور شود و حق تعالی از و راضی و خشنود باشد و عیاشی
باسناد خود از امیر المومنین علی صلوات الله علیه روایت کرده که هر که سوره النساء را در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن گردد
ببرکت آن بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ ای جمیع مردمان اتَّقُوا رَبَّكُمُ بترسید از خشم خدا و عذاب پروردگار خود
در اشتغال اوامر و اجتناب از نواهی الَّذِي آن خدای که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ آفرید شما را
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم علیه السلام وَخَلَقَ مِنْهَا و آفرید از آن نفس که آدم است
زَوْجَهَا جفت وی را که حوا است یعنی چون حق تعالی آدم را خواب کرد تا در پهلوی چپ آدم استخوانی بیرون
کشیده و حوا را از آن استخوان بیافرید تا آدم با او انس گیرد و مستوحش نشود وَبَثَّ و پرا
کنده کرد و ظاهر گردانید مِنْهُمَا از آدم و حوا بطریق توالد و تناسل رِجَالًا كَثِيرًا
مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي و بترسید از مخالفت
خدای که تَسَاءَلُونَ شما حاجت بطلبید از یکدیگر بِهِ بوسیله سوگند خوردن باو چه
هر یک در وقت طلب حاجت بیکدیگر میگوید که بحق خدای و سوگند باد که چنین و چنین کنید یعنی
همچنانکه باقوال تعظیم او میکنید بطاعت نیز تعظیم او کنید وَالْأَرْحَامَ و بترسید ببرید یکدیگر را
بخویشان مراد آنست که هر یک بیکدیگر میگوید که بحق خدا و بحق خویشی که چنین و چنین کنید و این از عادت
عرب بوده که در وقت طلب حاجت از یکدیگر سخن که میشدند نام خدا و ذکر خویشان تا کسوان

مسئله مهربانی یکدیگر را در حرکت آورده حوایج خود را حاصل کنند و نزد بعضی معنی آیت آنست
که بترسید از معصیت خدا و بپرهیزید از خویشان بلکه طاعت خدا کنید و صله رحم را رعایت
فرمایید و این قول مرویست از ابی جعفر علیه السلام و بنابرین حق تعالی ذکر ارحام را مقارن اسم
خود آورده بجهت شان مرتبه صله رحم و لزوم نگه داشت حال اقربا و وجوب صله رحم
و مودت و دوستی نمودن با ایشان از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که رحم
آویخته است بعرش الهی و میگوید که هر که بمن پیوندد حق تعالی باو پیوسته باد و هر که از من ببرد
حق تعالی از او ببرد و در حدیث قدسی وارد شده که حضرت جل عز شانه فرمود که منم رحمن ام
و رحم را آفریده ام و اسم او را از اسم خود گردانیده ام پس هر که با او بپیوندد من باو بپیوندم و هر
که از او ببرد من از او ببرم و امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که هر که عطف کند بر خویش خود
آتش او را مس کند پس شفقت کنید در حق خویشان إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ بدرستی که خدای
هست بر اقوال و افعال شما رَقِيبًا مطلع و نگهبان پس در جمیع احوال ضبط خود کنید از آنکه بعضی از
شماها در شود بعد از آن ملاحظه احوال یتیمان توای اولیا و اوصیای ایشان وَآتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ مالهای
ایشان را اگر بحکم ولایت و وصایت بر آن تسلط دارید یعنی بر ایشان نفقه کنید بخش از بلوغ و تسلیم
مکنید بر ایشان در نفقه و بعد از بلوغ و رشد ایشان تمام را تسلیم ایشان کنید مرویست که
اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند خود را لاغر در رمه ایشان سر داده
بعوض آن گوسفند فربه میگرفتند و میگفتند سر این گوسفندیست عوض گوسفند حق تعالی فرمود که در مال
یتیمان تصرفات ناشایسته مکنید وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ و بدل میگیرید مال ناپاک و حرام را
که از اموال یتیمانست بِالطَّيِّبِ بمال پاک و پاکیزه یعنی بمالی حلالست که از اموال شماست
مراد آنست که وا میگیرید مال نیکو و پسندیده را از مال یتیمان که در حق شما خبیث و حرام است بجای آن
مینهید مال زبون را که نسبت بشما طیب و حلالست از مقاتل مرویست که این در باره مردی از غطفان
نازل شد که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او ولی او اعاده اموال او را متصرف شده
و چون پسر بالغ و رشید شد مال خود را طلبید از عم وی در ادای آن اهمال میکرد و مرافعه بحکم پیغمبر بردی

علیه وآله اشعار داینه آمد که در اموال یتیمان تصرف مکنید وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را
إِلَى أَمْوَالِكُمْ مخلوط با مالهای خود إِنَّهُ بدرستی که خوردن مال یتیمان با خیانت در آن
كَانَ حُوبًا كَبِيرًا است نزد خدای گناهی بزرگ چون غطفان این آیه شنید گفت فرمودیم
باید بس الحوب الکبیر و تمام مال را تسلیم برادر زاده خود نمود چون پسر مال را قبض کرد در راه خدای صرف
نمود رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ثواب ثابت شد مر پسر را و وزر بر پدر او است و گویند که این جهت
آن فرمود که پدرش احتراز نمیکرد از شبهات در تحصیل اموال و چون پسر نمیدانست برد حلال و
واضح است که مراد بوزر حسرت پدرش باشد در روز قیامت که وارث کانی خود را در راه خدا
صرف کرد تا آن ثواب که پدرش دارد و او داشته باشد آورده اند که یتیمه در دامن تربیت
شخصی بود و ولایة در مال او تعلق با و داشت بخواست که او را در قید نکاح در آرد و تصرف
تمام در مال او کند و حق زوجیه او را وادای مهر را فرو گذارد این آیه آمد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر
میترسید ای اولیا أَلَّا تُقْسِطُوا که عدل کنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَى در
اموال یتیمان یعنی اگر میدانید که بعد از تزویج بایشان رعایت مال ایشان نخواهید کرد بر وجه
عدالت فَانْكِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُمْ آنچه خوش آید و موافق طبع شما باشد
مِنَ النِّسَاءِ از زنان دیگر غیر یتامی حلال باشند مر شما را یعنی غیر محرمات باشند که در آیه حرمت
علیکم امهاتکم مذکورند مَثْنَى در حالتی که دو دو باشند وَثُلَاثَ و سه سه وَرُبَاعَ
و چهار چهار یعنی اختیار دارید در آنکه از این اعداد هر کدام خواهید بخواهید و زیاده از این شما
را جایز نیست که بعقد دوام بنکاح در آرید فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید أَلَّا تَعْدِلُوا
که عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را أَوْ مَا
مَلَكَتْ یا سریه گیرید آنچه را که مالک است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما یعنی زنانی که
بملکیت تصرف کرده اید در ایشان چه حقوق کنیزان کمتر است نسبت بزنان آزاد این اختیار
یک زن آزاد و یا سریه کنیزان ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا نزدیکترست بآنکه میل نمایید و جور
نکنید مرویست که در جاهلیة اولیای زنان کاوین را از شوهران گرفتندی و در آن تصرف نمودندی

دز زنان را از ان محروم کردندی ایة امد که وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید ای اولیا زنانی را که نکاح میخواهید ایشان را
صَدُقَاتِهِنَّ کاوینهای ایشانرا که از شوهران ایشان گرفته اید چون حق ایشانست و شمارا دران
حقی نیست و اکثر بر انند که خطاب با شوهرانست یعنی ای شوهران بدهید زنان خود مهرهای ایشانرا که
بران عقد کرده اید بی اهمال و مضایقه نِحْلَةً در حالتی که ان مهرها هدیه و عطیه ایست از شما با ایشان
از طیب نفس صحیح روایة کرده از رسول صلی الله علیه و اله که هر که قرضی بستاند بقصد انکه عوض ان بازپس
ردکند دزد است و هر که زنی بخواهد بر مهری و قصد او ندادن باشد زانیست فَإِنْ طِبْنَ
پس اگر خوشدل باشند ان زنان یعنی بخوشی بخشند لَكُمْ مر شمارا و بگذرند عَنْ شَيْءٍ از چیزی
مِنْهُ از کاوین نَفْسًا از روی نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی چیزیرا بشما بخشند فَكُلُوهُ
پس بخورید ان چیزرا هَنِيئًا مَرِيئًا خوردنی سازگار و خوشگوار یعنی بر وجه حلال بی تبعه و عقوبتی
و رنجی در مدارک اورده که تفسیر هنی و مری را از پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسیدند فرمودندی انست
که در وی گناهی نباشد و مری انکه باوی دردی و رنجی نبود مرویست که مردی نزد امیر المومنین علی علیه السلام
امد و از درد شکم شکایة کرد فرمود که از زن خود هبه طلب کن از مهر او بطیب نفس او و بان عسل بخر
و باب باران بیامیز و بخور تا جمع کرده باشی میان هنی و مری و برکة و شفا که قوله تعالی فکلوه
هنیئا مریئا و قوله فیه شفاء للناس و قوله و انزلنا من السماء ماء مبارکا و هرگاه که برکت و شفا و هنی
و مری جمع شود در تو شفا یابی انشاء الله تعالی چون این مرد این عمل کرد شفا یافت و از ان مرض خلاص
شد و چون در ایة متقدمه امر کرد بدفع مال یتیمان با ایشان در وقت بلوغ بدون تصرف دران در
عقب ان ذکر کسانی مینماید که جایز نیست دفع مال با ایشان و میفرماید وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ
و مدهید ای اولیا بسفیهان و کم خردان أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را یعنی مالهای ایشان که در
تحت تصرف شماست و بران تسلط دارید الَّتِي ان مالهای که از جنس ان چیزیست که
جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ گردانیده است خدای برای شما قِيَامًا سبب قوام معیشت و رابطه انتظام
امور دین چون حج و زکوة و جهاد و صدقات و نفقات و خیرات و گویند معنی انست که مالهای
خود را مدهید بزنانی که سفیه و ناقص عقلند و ایشانرا متصرف مسازید دران و ایشان بجهة سفاهت

ضبط آن نکنند و تلف کرده اند و شما را درویش و بی چیز سازند از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایتست که
دوزخ برای سفیهان آفریده شد و این کلمه را سه بار تکرار فرمود و بعد از ان فرمود بدانید که سفیهان
زنانند زنی این را بشنید نزد حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله ما را سفیه میگویید و خود خدای شما را
سفیه خوانده و در ایة ولا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت ما را ناقص گفته فرمود بجهة انکه هر ماه چند روز
نماز نکند او بعد از ان فرمود که شما را همین بس که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که
خود را مهیا ساخته باشد برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد شهیدی باشد که در خون
غلطیده باشد و چون کودک را شیر دهد بهر مکیدنی ثواب کسی داشته باشد که اسیری از فرزندان اسمعیل
علیه السلام ازاد کرده باشد و چون بجهة شیر دادن از خواب برخیزد و از راحت خواب محروم ماند در
بهشتی الجنان ثواب ازاد کردن بنده از اولاد اسمعیل علیه السلام برای ان بنویسند و بعد از ان
فرمود این ثواب مخصوصست بزنان صالح مومنه که بر مشقت صبر کنند و ناسپاسی نکنند پس ان زن برگشت
و گفت این فضل عظیمست اگر باین شرط موقوف نمیبود و اصح انست که کسانی که اموال را در
غیر غرض صحیح صرف کنند او سفیه است و درین ایة داخلند خواه زنان و خواه مردان و خواه بالغ و
غیر بالغ پس ایشانرا از تصرف در اموال منع کنید وَارْزُقُوهُمْ و نفقه دهید ایشانرا یعنی
وظیفه مقرر کنید فِيهَا دران مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه
دهید ایشانرا بقدر حال هر یک وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید مر ایشانرا بعد از منع از تصرف قَوْلًا
مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده که نفس ایشان بان خوشحال گردد مثلا اگر یتیم باشد بگویید که
این مال از ان تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنانرا نیز وعده
دهید که دل ایشان بان خوش شود وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ و بیازمایید یتیمانرا قبل از بلوغ
اگر مرد باشند بشغل و تمیز و ضبط اموال و دقیقهای بیع و شری و اگر زن باشند برسیدن و امثال ان از
امور خانه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا انگاه که برسند بحد نکاح و این کنایتست از بلوغ
که وقت صلاحیة نکاح است و بلوغ در مردمان با حتلامست و دمیدن موی درشت بر زهار و
پانزده سال تمام و در زنان نه سالگی تمام با یکی از ان در علامة دیگر فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیدید

و یافتید یعنی روشن شد بر شما بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست در نفس
مال و تجارت و ضبط ان فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان مالهای ایشانرا که در دست شما بود
بی تاخیر از حد بلوغ وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اولیا و اوصیا مالهای یتیمانرا و تلف مکنید اسرافا
از روی گزاف و در گذشتن از حد یعنی زیاده از انکه مقررست در شرع وَبِدَارًا و دیگر اتلاف
مکنید در اموال ایشان از روی شتافتن و پیشی گرفتن بر بلوغ ایشان أَنْ يَكْبَرُوا از ترس انکه
بزرگ شوید یعنی شتابید در خوردن مال یتیمان از خوف انکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز
ستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید
که عفت ورزد یعنی نگهدارد خود را از خوردن مال یتیم وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از انجماعت
که مال یتیم در دست ایشانست فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم
بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی اوست در حفظ ان
مال فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون دفع کنید إِلَيْهِمْ بسوی ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشانرا
فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میانه مال دار و میانه شما
جدال و خصومة واقع نشود و یا متهم نشوید و این امر بسبیل استحبابست وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده
است خدای حَسِيبًا حساب کننده در ورود خبرا پس مخالفت امر او مکنید و از حد او در مگذرید
اورده اند که عادت عرب در جاهلیة چنان بود که زنانرا مطلقا و مردان خورد سالرا میراث نمیدادندی
و میگفتند مال کسی برد که با دشمن قتال کند و اعدا را از خود و از اهل خود دفع تواند نمود و چون حضرت
بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث برهمین قانون مستمر بود تا روزی ام کجه نزد حضرت امد و گفت یا
رسول الله شوهرم اوس بن ثابت وفات کرده و من از و سه دختر خورد دارم و مال بسیار گذاشته
و پسران عم او انرا متصرف شده در او ورده اند و مرا و اطفال که در نهایة احتیاجم از ان محروم کرده اند
حضرت ایشانرا طلبید گفتند این قانون قرار گرفته در میان ما که زنان و اطفال را میراث ندهیم و هر که
دفع دشمن تواند کرد مال ازان او باشد حق تعالی این ایة فرستاد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردانرا
خواه بزرگ و خواه کوچک بهره ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که گذاشته باشند پدر و مادر ایشان

وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنانرا نیز نصیبیست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ از انچه مادر و پدر و خویشاوندان نزدیک بگذارند یعنی مردان و زنان بقرابة میراث
می برند خواه بالغ و خواه غیر بالغ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از انچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود
نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره و نصیبی اندازه کرده و مقرر و مقدر شده که ازان در نتوان گذشت بعد از
نزول این ایة حضرت پسران عم اوس را فرمود که حق تعالی نصیبی از میراث اوس برای دختران او ادا کرده
اما بیان نفرموده و کیفیة قسم ان موقوفست بر وحی الهی و چون ایة یوصیکم الله که بعد ازین مذکور
خواهد شد نازل شد حضرت هشت یک این مالرا بام کجه داد و ما بقی را بدختران او و بعد از بیان
حال کسانی که میراث می برند ذکر جماعتی میکند که نصیبی از ان ندارند و میفرماید که وَإِذَا حَضَرَ
الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشان میت که میراث
نمی برند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان که بیگانه باشند از میراث وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان
فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشانرا چیزی مِنْهُ از مال میراث تا دل ایشان خوش شود وَقُولُوا لَهُمْ
و بگویید ایشانرا قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود با ان توجه که ایشانرا ادعای
چیزی بکنند و در دادن چیزی بر ایشان منت منهند نزد بعضی این ایة منسوخ است بایة ارث و نزد جمعی دیگر ان
حکم بر سبیل ندبست و منسوخ نیست و این اصح است و چون حق تعالی مردمانرا بقول معروف امر فرمود در عقب
آن نهی کرد ایشانرا از خلاف این و امر کرد بقول پسندیده و کردار صواب و فرمود که ولیخش
الَّذِينَ و باید بترسند از انکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خود ذُرِّيَّةً
ضِعَافًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوا عَلَيْهِمْ ترسیده بر ایشان از بینوایی و ضایع شدن
یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس ترکه حاضر امده اند شفقت
نمایند و تفکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بحنان مجلس در اید
محروم شدن ایشان جایز نمیداند و هر اینه عقل ایشان بمحروم گردانیدن ایشان حکم خواهد کرد پس انچه
بخود روا ندارند نسبت با دیگران نیز جایز نداند و نزد بعضی درین ایة امر است با وصیا بلکه تر سند
در باب یتیمان و در حق ایشان نوعی سلوک کنند که خواهند انرا بعد از وفات ایشان بذریه ضعیف ایشان

بجای ارند فلیتقوا الله پس باید که بترسند از عذاب خدای تعالی که با یتیمان و شخصان با شفقت و رحمت
بعد از ان نهی مینماید از تناول مال یتیمان بدون وجه شرع و میفرماید که ان الذین یاکلون
اموال الیتامی و بدرستی که انانکه میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمانرا ظلما از روی ستمکاری
و ناحق انما یاکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا در شکمهای خویش اتش عظیم
یعنی بسیار نهند شکم خود را بانچه ایشانرا باتش دوزخ بکشد امام محمد باقر صلوات الله علیه از حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله نقل فرموده که حق تعالی روز قیامت قومیرا از قبر برانگیزد اندکه اتش از دهنهای ایشان بر افروخته
باشد اهل عرصات گویند ایشان چه کسانند ندا اید که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم
نارا و سیصلون سعیرا زود باشد که در انداخته شوند خورندگان مال یتیم در اتش افروخته
و حفص نیز باخوانده یعنی بزودی درایند در اتشی که افروخته و زبانه کشیده باشد و در تفسیر مذکور است
که روز قیامت خورنده مال یتیم را اهل عرصات درایند و اتشی که شکم او از ان مملو باشد زبانه زند و دود از
دهن و بینی و چشم او بیرون اید و بدین علامه همه کس بشناسند که خورنده مال یتیم است و امام رضا
صلوات الله علیه فرموده که خورنده مال یتیم خواه اندک و خواه بسیار در اتش دوزخ درایند و در خوردن
مال یتیم دو عقوبة روشنست یکی ازان عقوبة دنیاست که ابتلاست بانواع بلا و دیگری در اخرت که اتش
سوزان دوزخ است و از صادق علیه السلام نقلست که خورنده مال یتیم زود باشد که وبال ان
با و رسد هم در دنیا و هم در اخرت قبل ازین گذشت که در جاهلیت میراث به پیران قبیله میدادند نه زنان
و کودکان چون ایه للرجال نصیب تا اخر نازل شد حضرت به پسران عم اوس فرستاد که در مال
او تصرف مکنند تا بیان این ایة نازل شود بعد از ان حق تعالی بجهة تبیین ان این ایه فرستاد که
یوصیکم الله وصیت میکند خدا یعنی امر میفرماید و عهد میگیرد از شما فی اولادکم
در کار فرزندان شما و مقدار سهمهای ایشان باینوجه که للذکر مرد را باشد مثل
حظ الانثیین مانند بهره دو زن یعنی سهم مردی مثل سهم دو زن باشد فان کن پس اگر باشند
اولاد میت نساء زنان که با ایشان مردی نبود فوق اثنتین بالای دو یعنی زیاده بر دو
و باینوجه که سه باشند یا بیشتر فلهن مر ایشانرا باشد ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش

انچه

انچه میت گذاشته و ان کانت واحدة و اگر باشد ولد یک دختر و بس فلها النصف
پس مر او راست نصفی از ترکه و در میراث دو دختر اختلافست نزد ابن عباس حکم دو دختر حکم یک
دختر است و نزد غیر او حکم سه دختر است یعنی ایشانرا نیز دو بخش است از سه بخش و این حکم
بجهة نص اهل البیت علیهم السلام و اجماع امامیه و بجهة انکه حق تعالی فرموده که حظ ذکر مثل حظ انثیین است
و ان دو ثلث است و این مقتضی انست که سهم انثیین دو ثلث باشد و لابویه و مر پدر و مادر میت
لکل واحد منهما مر هر یک را از ایشان السدس شش یک است مما ترک از انچه گذاشته است
فرزند متوفی ان کان له اگر باشد مر ان فرزند متوفی را ولد فرزندی خواه پسر و خواه دختر فان
لم یکن له ولد پس اگر نباشد مر ان فرزند مرده فرزندی و ورثه ابواه و میراث برند از و
پدر او و مادر او فلامه الثلث پس مر مادر او را سه یک باشد از مال و باقی نصیب پدر فان
کان له اخوة پس اگر باشد مر این متوفی را برادران پدری و مادری فلامه السدس پس مر مادر
میت باشد شش یک از ترکه یعنی اخوه رد ثلث مادر بکنند بسدس و اگرچه میراث نمیبرند بجهة انکه در زمره
ثانیه اند و خواهران نیز همین حکم دارند خواه دو باشند یا بیشتر و این نصیبها که بجهة وارثان مذکور
فرض شده در صورتی بدیشان برسد که من بعد وصیة از پس وصیتی باشد که یوصی بها
وصیت کرده شود بدان و حفص بکسر صاد میخواند یعنی بعد از انکه وصیت کرده باشد میت ان او دین
یا بعد از ادای دینی که در ذمت میت بوده باشد اباؤکم پدران شما و ابناؤکم و پسران شما
لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب نزدیکتر است لکم مر شما را
نفعا از روی منفعت یعنی نمیدانید که از ورثه کیست که نفع او بشما بیشتر میرسد در دین و دنیا
شفقت و در اخرت بشفاعت و چون ما میدانیم که کدام از ایشان نفع رساننده اند بشما بیشتر
از نتیجه تفضیل بعضی از ایشان نموده ایم در دادن میراث یا در رنج و یکی را از ان محروم ساخته ایم پس
علم او سبحانه باحوال وارثان سهام موارث را فرض کرده اند برای ایشان فریضة فرض کردنی ثابت
من الله از نزدیک خدا ان کان بدرستی که خدای است علیما دانا بمراتب و مصالح هر یک
از ورثه حکیما محکم کننده در تقدیر سهام ایشان و تفصیل مباحث میراث بروجه اکمل و اتم در منهج الصادقین

مذکور شده و بعد از ان بیان میراث ازواج میفرماید و لکم و مر شماراست ای شوهران نصف
ما ترک ازواجکم نیمه ان چیزی که گذارند زنان شما از میراث ان لم یکن لهن و
لد اگر نباشد مر ان زنانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه غیر شما خواه مذکر خواه مونث
خواه صلبی و خواه ولد و ولد ولد هر چند پایین رود فان کان لهن ولد پس اگر باشد مر ان زنانرا فرزند
هر وجه که بود فلکم الربع پس مر شماراست چهار یک مما ترکن از انچه بگذارند زنان شما
و این نصف یا ربع مر شماراست من بعد وصیة از پس وصیت که زنان شما یوصین
بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا پس از گذاردن قرضی که در ذمه ایشان بوده باشد
و خواه زیاده که همه در ربع شریکند ان لم یکن لکم ولد اگر نباشد شما را فرزند خواه یکی و خواه
زیاده و خواه مذکر و خواه مونث و خواه از ایشان و خواه غیر از ایشان فان کان لکم ولد
پس اگر باشد مر شمارا فرزند هر وجه که باشد فلهن الثمن پس ان زنانراست هشت یک مما ترکتم
از انچه گذاشته اید از اموال و این ثمن ثابت مر ایشانرا من بعد وصیة از پس ادای وصیتی
که توصون بها وصیت میکنید بدان او دین یا بعد از ادای دین که در ذمه شما باشد و ان
کان رجل و اگر باشد مردی یعنی میتی که یورث میراث گرفته بشود ازو کلالة کسی که پدر و
و اولاد ندارد او امرأة و اگر باشد زنی که ازو میراث گرفته شود کلاله ولد و مراد مرد
و زن نیز درین حکم داخلست اخ برادر مادری باشد او اخت یا خواهر مادری فلکل
واحد پس مر هر یکرا منهما ازین برادر و خواهر السدس شش یک است از میراث کلاله و مذکر
درین صورت با مونث یکسانست و مراد باجماع امامیه از اخ و اخت درینمقام متقرب بام
خاصه یعنی برادران و خواهران مادری نه پدری و پدر مادری فان کانوا پس اگر باشند
اولاد مادری اکثر من ذلک بیشتر از برادری یا خواهری فهم پس ایشان بتمامی خواه مذکر
خواه مونث من بعد وصیة از پس ادای وصیتی که یوصی بها وصیت کرده شده
بدان او دین یا پس از ادای دین غیر مضار در حالتی که ضرر رساننده باشد
بورثه در وصیت و دین باینوجه که زیاده از ثلث وصیت کند و اقرار کند بدین برای کسی که ذمه

(حاشیه:) ولهن الربع و مر ان زنان شماراست چهار یک مما ترکتم از انچه گذاشته اید شما خواه زن یکی باشد و خواه زیاده

او

او چیزی نداشته باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث و دفع او از میراث فرض کرده شده است بنوع
قسمت میراث وصیة فرض شدنی ثابت من الله از جانب خدا و الله علیم و خدای
داناست بنیات شما در نفع و ضرر حلیم بردبار که بعقوبة عاصیان تعجیل نکند و بواسطه توبه گناهان
ایشانرا عفو کند و احکام متفرعه برین بحث در منهج الصادقین مذکورست تلک ان احکامی که یاد کرده شد
در حق یتامی نکاح و وصایا و قسمت میراث حدود الله حدهای خداست که مقرر و مفروض است
از نزد او و من یطع الله و رسوله و هر که فرمان برد خدای و رسول او را درین حکمها و غیر ان
از احکام و بینه یدخله در ارد خدای او را جنات تجری بوستانهای که میرود من
تحتها الانهار از زیر درختان ان جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند
در ان ذلک و این در اوردن مطیعان در بهشت بر صفت خلود الفوز العظیم رستگاری بزرگ
بزرگست و من یعص الله و رسوله و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را و یتعد حدوده
و در گذرد از اندازهای مقرره او سبحانه در میراث و سایر احکام از حلال و حرام یدخله نارا
در ارد خدای او را در اتش عظیم خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در ان که بی که مستحق محبات باشد
و له و مر ان عاصی مستحق راست عذاب مهین عذابی خوار کننده و بعد از بیان میراث و نکاح
حکم زنانرا مبین میفرماید که و اللاتی و ان زنان که تابع هوای نفس شده یاتین الفاحشة
بیایند بخصلتی زشت که زناست من نساءکم از زنان شما مراد بزنان شوهرداران که بزنا
اقدام نمایند فاستشهدوا پس طلب گواه کنید ای احکام شرع علیهن بر ایشان یعنی بر
فعل بد ایشان که زناست اربعة چهار مرد عاقل و بالغ عادل منکم از شما که مومن باشند پس اگر
گواهی دهند فان شهدوا پس اگر این چهار مرد بگناه زنای ایشان گواهی دهند فامسکوهن
فی البیوت پس نگاه دارید این زنانرا و بند کنید در خانهای خود و در اول اسلام عقوبة
زنان زناکار برینوجه بود که ایشانرا در خانها محبوس سازند حتی یتوفاهن الموت تا وقتی
که متوفی سازد ایشانرا ملک الموت و قبض ارواح ایشان کند او یجعل الله یا بگرداند خدای
یعنی پیدا سازد لهن سبیلا مر ایشان راهی یعنی حدی معین کند که از حبس خلاص شوند

باید حکم این آیت منسوخ برجم وَاللَّذَانِ وان دو کس یعنی مرد و زن که محصن نباشند یَأْتِیَا
نِهَا بیایند بزنا مِنْکُمْ از شما که مسلمانان آزاد بید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشانرا
بزبان وان سرزنش ایشانست بران فعل قبیح فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند ازان وَأَصْلَحَا
و بصلاح آرند کار خودرا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید از ایشان یعنی دست باز
دارید از ایشان حکم این آیه نیز بجلد منسوخ گشته و نزد بعضی مراد بایذا جلدست پس منسوخ نباشد
إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که هست خدای قبول کننده توبه از بندگان رَحِيمًا مهربان
بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ جز این نیست که قبول توبه بر خداست جهة مقتضای وعده
یعنی بر وی سبحانه قبول توبه واجب شده نا بر وعده که فرموده چه وفا بوعده بر وی سبحانه لازمست پس البته
توبه را قبول بفرماید لِلَّذِينَ برای کسانی که يَعْمَلُونَ السُّوءَ میکنند بدی بِجَهَالَةٍ بنادانی
و سفاهت نفس نه بر وجه عناد و جحود و استکبار و در مجمع البیان از ابن عباس و عطا و مجاهد
و قتاده روایت کرده که معصیتی که بنده میکند بر سبیل جهالتست و اگرچه عمدا از و صادر شده زیراکه
جهل باعث او شده بر جرات کردن بران و او در نظران از اسنه و نیز ابو عبدالله صلوات الله علیه
فرموده که هر گناهی که بنده می کند و اگرچه عالم باشد نادان ولیکن حقیقت جاهلست چه نفس خود را بسقط
معصیت در مخاطره افکنده و حق تعالی حکایت کرده از قول یوسف که به برادران گفت که شما دادر
انداختید و پدر را رنجانیدید جهة آنکه جاهل بودید و معذور بود در نفس شیطان در مخاطره می افکند
از زجاج نقلست که ذکر جهالت جهة آنست که اختیار لذت فانیه بر لذت باقیه محض جهلست پس کسی که بحکمة لذت
فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد حاصل که حق تعالی قبول توبه میکند برای کسانی که مرتکب جهالت
معصیتی کنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس توبه و بازگشت کنند بحق تعالی مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیک
یعنی پیش از حضور موت چه مدت حیات دنیا نزدیک نسبت بجوانب اخروی و گویند مراد بقرب
و زمرض است یا قبل از آنکه آن گناه در دل او راسخ شود و قول اصح انست که زمان قریب پیش از
و اگرچه عند ار غرغره باشد از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه رسیده که اگر کسی معصیت عود کند و باز
توبه کند توبه او مقبول باشد فرمود که لیغفر الله له حق تعالی او را بیامرزد گفتند تا کی حق تعالی توبه او قبول کند

فرمود تا وقتی که شیطان ازو کناره کند و مرویست که تا زمان موت شیطان از بنده جدا نشود
و در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خطبه آخرین فرمود که هر که توبه
کند پیش از مرگ بیکسال حق تعالی توبه او را بپذیرد و باز فرمود که یکماه نیز بسیارست هر که توبه کند
پیش از موت بیکروز او سبحانه از و قبول کند و بعد از ان فرمود که یک روز نیز بسیارست هر که توبه کند ساعتی پیش از
موت حق تعالی ازو قبول کند باز گفت ساعت بسیارست هر که توبه کند در حالتی که نفس او قریب باشد به بیرون آمدن
حق تعالی قبول کند توبه او را و ثعلبی نیز این حدیث را از عباده بن صامت روایت کرده و در آخر آن گفته
که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر یعنی حق تعالی قبول میکند توبه را مادام که جان در گلو گردیده نشده باشد و نیز
ثعلبی باسناد خود از حسن نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که شیطان لعین بحضرت پروردگار خطاب
کرد که بعزت و عظمت تو سوگند که من از فرزند آدم جدا نشوم تا که روح او از تن جدا شود حق تعالی در جواب
فرمود که بعزت و عظمت خودم سوگند میخورم که باز ندارم قبول توبه را از بنده خود تا آنکه روح او را بغرغره رساند
پس از این احادیث معلوم شد که توبه عاصی در همه حال مقبولست و اگرچه در مرض الموت باشد و بعد از ظهور
و علامات موت او تا آنکه روح او بحد غرغره رسد و در عیون المعانی آورده که تایب چون بیک نفس پیش از مرگ
توبه کند ملایکه بطریق استحسان و خوشحالی گویند باد که رفت آبدی و خوش مسارعه نمودی بدرگاه الهی چون وقت
رسیدن اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس عاقل آنست که از سر جهل گذشته هر نفس را دم آخر تصور کند
و از رجوع بحضرت او سبحانه غافل نشود غافل مشو ای عاصی غمناک ده دم باشی هر دم دم
آخر شمرد حاضر دم باشی فَأُولَئِكَ بیان کرده که بعد توفیق از گناه توبه کرده باشند يَتُوبُ
اللَّهُ توبه کنند خدای و باز گردد بمغفرت عَلَيْهِمْ بر ایشان این وفا است بوعده انما التوبة علی الله
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا باخلاص تایبان در توبه حَكِيمًا صواب کار در تایب را
عقوبت نکند وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول لِلَّذِينَ مر کسانرا که با صرار يَعْمَلُونَ
السَّيِّئَاتِ بیکنند بدیها را حَتَّى إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
یکی از ایشانرا مرگ با بنوجه که علامات مرگ را مشاهده کند و امید از حیوة خود قطع کند و آن وقتیست که
روح بغرغره رسد یعنی مراد آنکه روح بحنجره رسد قَالَ إِنِّي بگوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه کنم اکنون

وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نیز توبه مقبول نیست مر آنهارا که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال ایشان
کافر باشند توبه عاصی پشیمانی است از معاصی و جزم بر ترک آن در زمان آینده و توبه کافران
ایمان آوردن و عدم قبول توبه در هنوقت بجهة آنست که بنده این وقت ملجا است و مضطر
و از اختیار بیرون پس از حد تکلیف خارج باشد و لهذا اهل آخرت مکلف نخواهند بود و توبه ایشان
مقبول نخواهد شد أُولَئِكَ آن گروه عاصیان مومن که در وقت رسیدن روح بحنجره ملجا شده
و از حد تکلیف بیرون رفته توبه کنند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان و کافران
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و اگر خواهیم عفو کنیم ایشانرا محض فضل و گویند اولئک اشارت
بالذین یموتون و هم کفار و بنابرین معنی آنست که البته کفار را که در وقت موت توبه کنند عذاب کنیم
بمحض عدل آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی در وجه او و جانب مادری از اقربای آن مرد
متوفی که استحقاق میراث داشتی جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود در آوردی
پس اگر خواستی بهمان کاوین که مرد متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و ان شوهری دادی و مهر او
گرفته خود تصرف کردی و یا او را از تزویج منع کردی بجهة نستی بسته اشتی تا میراث که از متوفی بود ستدی
بدیش کس گذاشتی و خود را از حبس او خلاص ساختی و یا بمردی و میراث او اینکس ببردی و در اول
اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی که نام کبشه بود از و
باز ماند پسری که ابو قیس از زنی دیگر داشت کبشه را تحت تصرف خود در آورده بود تا او
تنگ گیری بیکرد در معیشت و غرضش آن بود که هرچه دارد ببرد و بدر کبشه موقف عرض سید عالم صلی الله علیه و آله
رسانید و فرمود که بخانه باز گرد و صبر کن تا از حضرت عزت وحی نازل شود کبشه باز گردید و بعضی دیگر
از زنان مدینه که بدین بلا مبتلا بودند روز دیگر بدرگاه نبوت آمدند و عرض داشتند که یا رسول الله ما هم
بدستور کبشه جام زهرآلود این بلا نوشیده ایم و لباس محنت این قهر پوشیده ایم حق تعالی از روی مرحمت
و شفقت این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست
شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید از زنان كَرْهًا از روی کراهت و کراهت ایشان
با بنوجه که حبس ایشان کنید بجهت طمع در میراث شوهران ایشان وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع نکنید

این زنانرا از تزویج لِتَذْهَبُوا تا ببرید از ایشان بعد از موت ایشان بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُو
هُنَّ برخی را از آنچه داده اید بایشان از مهر و گویند خطاب با شوهرانست یعنی تنگ گیری مکنید
با زنان خود تا بجهة آن از سر مهر خود بگذرند و از ان تسلیم شما نمایند و از قید نکاح شما خلاص
شوند إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بکاری زشت که روشن کننده
شود ززن باشد و ظاهر کننده آن و بکسر یا بخوانند یعنی بکاری زشت که هویدا و ظاهر باشد
زشتی آن که آن فرمان نبردن ایشانست از آنچه حقوق زوجیه است و کج خلقی و بد زندگانی و ناسازگاری
که درین صورت جایزست طلب خلع کردن از ایشان یعنی چیزی از مهر ایشان گرفتن و ایشانرا طلاق
گفتن و نزد بعضی در بدایت اسلام چون زنی زنا بکرد و عقوبت او گرفتن مهر بود از ان و چون آیه جلد فرود
آمد منسوخ وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنان بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی در قول و انفاق
نفقه و مسکن بر وجهی که خدای شما را بان فرموده اگر ایشان با شما زندگانی نیکو کنند فَإِنْ كَرِ
هْتُمُوهُنَّ پس اگر نخواهید ایشانرا و از صحبت ایشان کراهت داشته باشید از چیزی وَ
يَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدا و پدید آورد برای شما فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا در آنچیزی که از آن کراهت دارید
نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل و صبر بران پس بجهة کراهت نفس از زنان مفارقت مکنید بلکه باید
که نظر شما در چیزی باشد که خیر و صلاح دین شما در آن باشد مرویست که در اول اسلام اگر شخصی
زنی صاحب جمال را دیدی زن خود را بنا شایست و فحش و بدکاری نسبت میداد و او را برنجانید تا
آنکه زن بتنگ آمده از سر مهر میگذشت و مرد او را طلاق میداد حق تعالی منع این کرده فرمود که
وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زنان خود بی وقوع مخالفت و ناقرمانی
و کار بد از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ بجای زنی دیگر
وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ و داده باشید بیکی از ایشان که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مال
بسیار بجهة کاوین فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ پس فرا مگیرید از آنچه داده اید بدو شَيْئًا چیزی را خواه اندک
و خواه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی را از ان زنان بُهْتَانًا بباطل و ستمی وَإِثْمًا مُبِينًا
و وبالی ظاهر و گناهی هویدا وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهة تَأْخُذُونَهُ فرا میگیرید

مراد از زنان وَقَدْ اَفْضٰی و حال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ اِلٰی بَعْضٍ برخی از شما به بر دیگر در حق صحبت و مباشرت در میان افتاده وَاَخَذْنَ مِنْكُمْ و فرا گرفته اند آن زنان از شما مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلام ایجاب و قبولست در نکاح که موجب حقوق زوجیات است میان شما و صداق معین و موثر آورده اند که ابو قیس از صلحای انصار بود متوفی شد قیس که پسر او بود نابر عادت جاهلیه خواست که زن پدر را بنکاح در آورد زن گفت من ترا فرزند خود میدانم و تو از صلحای قومی چگونه تو عقد کنم این صورت را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند حضرت فرمود که بخانه خود مراجعه کن تا حق تعالی حکمی در کتاب خود فرستد و بعد از مراجعه او این آیه آمد وَلَا تَنْكِحُوا و بنکاح در میارید و بزنی مخواهید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که خواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان بنکاح در آورده تا مستحق عقاب شوید اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از زمان تحریم که عفو است و بران عقوبتی نیست چه عقوبت بعد از حکم است بجز نزول آن اِنَّهُ كَانَ بدرستی که نکاح زن پدر خود بود قبل از نهی و بعد از تحریم فَاحِشَةً خصلتی زشت و ناپسندیده و حق تعالی در هیچ امتی اذن آن را رخصت نداده وَمَقْتًا و مبغوض و دشمن داشته حق تعالی و مومنان بلکه نزد جمیع عقلا و اشراف جاهلیه عرب این را مکروه شمردندی و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی او را مقیت گفتندی یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست راه کسی که این را پسندد و بان در نکاب نماید بعد از آن در بیان زنان محرم میفرماید که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهَاتُكُمْ حرام گردانیده شد بر شما نکاح مادران شما و مادر مادر و مادر پدر هر چند که بالا روند وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و دختر دختر هر چند که پایین روند وَاَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما خواه پدر مادری یا پدری تنها و یا مادری تنها وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما بر طریق عمات وَبَنَاتُ الْاَخِ و دختران برادر هر چه که باشد یعنی خواه پدر و مادری یا پدری و مادری وَبَنَاتُ الْاُخْتِ و دختران خواهر بر قیاس دختران برادر وَاُمَّهَاتُكُمُ مادران شما اللَّاتِي اَرْضَعْنَكُمْ آنانی که شیر داده اند یعنی مادران رضاعی در حرمت مثل مادران نسبی اند وَاَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما

که از جهت شیر خوردن خواهران شما باشند وَاُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و مادران مادران ایشان هر چند که بالا روند وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي و دختران شما که فِي حُجُورِكُمْ در دامنهای تربیت شما پرورش می یابند بشرط آنکه متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ ~~و مادران زنان شما و مادران مادران~~ از زنان شما اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ که دخول کرده باشید با ایشان فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح دختران ایشان وَحَلَائِلُ اَبْنَائِكُمُ و نیز محرم است بر شما زنان پسران شما الَّذِينَ مِنْ اَصْلَابِكُمْ از پسرانی که از پشتهای شما باشند این قید احتراز است از پسر خوانده ها در روایت آمده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زینب را بنکاح خود در آورد و بعد از آن زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود و او را طلاق داده مشرکان آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود را خواسته این آیه آمد که زن پسر صلبی حرامست نه زن کسی که او را پسر خود خوانده باشد وَاَنْ تَجْمَعُوا و نیز محرم است آنکه جمع کنید بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی چه آن عفوست و بران معذب نشود مفسران برانند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف در دین او حلال بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی كَانَ غَفُورًا است آمرزنده اهل ایمان آنچه در زمان جاهلیه این عمل کرده اند و بعد از آن توبه کرده و تحقیق محرمات نسبی و رضاعی بر وجهی مستوفی در منهج الصادقین مذکورست وَالْمُحْصَنَاتُ و نیز محرم است بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بجهت تزویج از وقوع در حرام نگاه داشته شده اند اِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک شده باشند اَيْمَانُكُمْ دستهای شما از زنانی که از کفار سبی کرده باشید و ایشان را شوهران باشند که ایشان بر شما حلال اند چه بجهت سبی علاقه زناشوهری میان ایشان و شوهران کافر مرتفع است لیکن واجبست که ایشان را استبرا فرمایند بیک حیض و اگر آبستن باشد وطی نکنند تا آنکه وضع حمل کند و این حکمهای مذکوره و فرض کرده شده است كِتَابَ اللّٰهِ نوشتنی و فرض کردنی از خدا عَلَيْكُمْ بر شما پس محافظت آن بکنید و از ان در مگذرید وَاُحِلَّ لَكُمْ و حلال کرده اند خدا برای شما مَا وَرَاءَ ذٰلِكُمْ آنچه غیر از این محرمات

مذکوره اند و حفص اُحِلَّ بضم همزه و کسر حا خوانده یعنی حلال کرده شده است بر شما را غیر از این زنانی که مذکور شدند اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوَالِكُمْ بجهت اراده آنکه طلب کنید بوسیله مالهای خود زنان را که غیر محرمات مذکوره باشند با بنوعی که خود صرف کنید مالها را در مهرها یا در بهای غیر ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که بان تزوج یا سریه گرفتن نگاه دارندگان خود باشند از عقاب غَيْرَ مُسَافِحِينَ و نباشند زنا کنندگان خلاصه معنی است که مال خود را صرف مهرها یا بهای زنان غیر محرم کنید تا بجهت آن خود را از زنا نگهدارید و از عقوبات الهی برهید فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ پس هر که برخورداری یافته اید یا دیده مِنْهُنَّ از زنان نکوحه فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را اُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان که مهر در مقابل استمتاع است و حلال کننده آن فَرِيضَةً در حالتی که مهرها فرض است بر شما و مقرر و بدان آن استمتاع جایز نیست و مراد باین نکاح متعه است چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی و وبالی نیست بر شما ای شوهران و زنان فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ در آنچه از یکدیگر راضی شوید با آنچه مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد از هنگام عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و یا مراد تراضی است در نفقه یا در صحبت و مفارقت و در کنز العرفان آورده که این اشارت بآنکه زن و شوهر را جایزست که بعد از انقضای مدت متعه در اجرت و اجل افزایند و یا از هم جدا شوند اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای تعالی هست دانا بمصالح شما و از جمله آن مباح کردانیدن نکاح متعه است حَكِيمًا محکم کار در جهات نکاح شما و وضع کننده اشیا در موضع خود پس گفته این وضع متعه فرموده تا در زنا و لواط نیفتند چنانکه امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرموده که اگر عمر نهی مردمان نمیکرد از متعه هیچکس زنا نمی افتاد مگر کسانی که در نهایت شقاوت و بدبختی بوده باشند و بدانکه از چند وجه از مراد آیه نکاح متعه است اول اجماع اهل البیت علیهم السلام چنانکه در علم اصول مقرر شده دوم نقل خاصه و عامه که ابن عباس فتوی بعقد متعه میداد و عمل بان میکرد و او با ابن زبیر درین باب مشهورست و قول ابن عباس حجت است نزد موافق و مخالف و آنکه ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر قرات کرده اند فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ اِلٰی اَجَلٍ مُسَمًّی یا توشن

اجد

۷

اُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً و ثالث دو آنکه مراد بایه عقد متعه است که در عهد رسول خدا بود و بعد من آن را منع کردم و بر آن عقوبت کنم و حرام کردانیدم و بران مردمان را عقوبت کنم یکی متعه زنانست دوم متعه حج و طبری بنزد از کتاب مستنیر از عمر نقل کرده که او گفت سه چیز در زمان پیغمبر بودند من آن را حرام کردانیدم یکی متعه حج دوم متعه زنان سیم حی علی خیر العمل در اذان و معلومست که عمر را رتبه آن نبود که چیزی را حرام گرداند یا حلال چه او را نمی رسید که متعه مشروع بوده و اگر خصم گوید که بعد از آن منسوخ شد گوییم سر دعوی آن ورا بدان است و نسخ در روایت و ما طرح در ابنه نمیکنیم روایت خبر مشهوره نجم عقد متعه منفعت خالی از وجه قبح و دران حرز دنیا و اخرت منتفی است و هر چه چنین بود مباح است پس متعه حلال باشد و دلایل خصم که در باب نسخ آن آورده و جوابهای آن و بیان عدم نسخ آن با جمیع احکام و فضایل متعه و ترغیب بر عقد آن و کثرت ثواب آن بر وجهی احسن و طرزی اتم و اکمل در منهج الصادقین مذکورست ~ گر تو خواهی برین شوی واقف ~ روی تماشای آن گلستان کن ~ و درین ترجمه اکتفا بذکر آن نموده میشود و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود از ما نباشد هر که حلال نداند عقد متعه را و نیز از آنحضرت روایت که کسی که زنی را متعه کند خالصا لوجه الله و بقصد امتثال شریعت و حصول ثواب آن و مخالفت آنکس که متعه را منع کرده هر کلمه را که با آن زن گوید حق تعالی برای وی حسنه بنویسد و چون دست خود بسوی او دراز کند حق تعالی برای وی حسنه بنویسد و چون با وی نزدیکی کند حق عزوجل بوی ارزانی فرماید از گناه گرمی کنیم معدد مرموبی که آب بر وی گذشته حضرت فرمود که او را بعدد هر مویی که بر وی مرور کرده باشد برود که شخصی از امام محمد باقر علیه السلام رسید که من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم ابا جایزست که من متعه کنم فرمود تو سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی بحق خدا که اگر خدا را اطاعت نکنی دشمن او باشی پس برین روایت هر که متعه نکند دشمن خدا باشد پس آیا حال منکران چه باشد و نیز روایتست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که یکبار متعه کند دو دانگ او از آتش دوزخ آزاد شود و نیز فرمود که هر که سه بار متعه کند همه او آزاد شود از دوزخ و نیز فرمود که هر که از دنیا برود و متعه نکند روز قیامت بیمنظر بد هیات بود مانند کسی که بینی او بریده باشند و نیز از آنحضرت روایتست که فرمود که هر که

شوکند درجهٔ او چون درجهٔ حسن باشد و هرکه دو بار شو کند درجهٔ او چون درجهٔ حسین باشد و هر که
سه بار شو کند درجهٔ او چون درجهٔ علی باشد هرکه چهار بار شو کند درجهٔ او چون درجهٔ من باشد و
نیز فرموده هرکه یکبار شو کند ایمن شود از خشم خدای قهار هرکه دو بار شو کند با نیکوکاران محشور شود
هرکه سه بار شو کند در روضهٔ جنان با من باشد و از سلمان فارسی و مقداد کندی و عمار یاسر رضی الله
عنهم روایت که روزی نزد رسول خدای صلی الله علیه وآله بودیم آنحضرت برخواست و خطبه خواند
و بعد از آن فرمود که ای مردمان بدانید که برادر من جبرئیل علیه السلام تحفه از نزد پروردگار من آورده و آن
شو کردن زنان مومنه است و پیش از من این تحفه را هیچ پیغمبر دیگر ارزانی نداشته و من شما را بیان میفرمایم چه
آن سنت سنت در زمان من و بعد از من هرکه او را قبول کند و بان عمل کند و بعد از آن زبان نکشاید و مرا
عاید از من باشد و من از وی و هرکه مخالفت نماید آنچه بان امر کردم بخدا مخالفت کرده و بدانید که از اهل
این مجلس کسی باشد که مخالفت می کند و از آن معطل سازد و بحکم فعل او بنی یسی گواهی میدهیم که او از
اهل دوزخ است لعنت خدای بر کسی باد که مخالفت می کند در این هرکه انکار کند انکار شوهٔ من کرده و هر که
مخالفت می کند مخالفت خدا کرده و هرکه مخالفت خدا کرده از اهل دوزخ باشد و هرکه یکبار در مدت عمر شو کند
از اهل بهشت باشد و هرگاه مرد با شوهر خود بنشیند فرشته بر ایشان نازل شود و ایشان را پاسبانی کند
تا اینکه از آن مجلس برخیزند و اگر با هم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر را بدست گیرند
هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط شود و چون یکدیگر را بوسه دهند حق تعالی بهر بوسه حج و
عمره برای ایشان بنویسد و چون خلوت کنند بهر لذتی و شهوتی حسنات بنویسد برای ایشان مانند
کوههای برافراشته و چون برخیزند و بغسل کردن مشغول شوند حق تعالی با فرشتگان گوید که نظر کنید بر
این دو بنده من که برخواسته اند و بغسل کردن مشغول اند و اعتقاد دارند که من پروردگار ایشانم گواه شوید
که ایشان را آمرزیدم ایشان را و آب بر هیچ موی از بدن ایشان نگذرد مگر حق تعالی بهر موی ده حسنه برای ایشان
بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید پس امیر المومنین علی صلوات الله علیه برخواست و گفت یا رسول الله
جزای کسی که درین باب سعی کند او را باشد فرمود مرد متمتع و زن متمتعه و بعد از آن فرمود که یا علی چون
متمتع و متمتعه از غسل فارغ شوند بهر قطرهٔ که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی فرشته بیافریند که تسبیح و

تقدیس او بگویند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت ای علی هرکه این سنت را
سهل فرا گیرد و از آن احیا نکند از شیعهٔ من نباشد و من از وی بیزار باشم و نیز از آنحضرت روایت
بروایت صحیح که روزی با اصحاب خود نشسته بود فرمود که جبرئیل علیه السلام اکنون بر من نازل شده حالا آن
و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که امت خود را بمتعه کردن امر کن که آن سنت
است هرکه روز قیامت نزد من آید و متعه نکرده باشد حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص باشد
درهمی که مومن صرف متعه کند نزد خدای تعالی افضل از هزار درهم است که در غیر آن صرف کند ای محمد در بهشت
جمعی از حور العین هستند که حق تعالی ایشان را از برای اهل متعه آفریده ای محمد چون مومنی مومنه را عقد متعه
کند از جای خود برنخیزد تا که حق تعالی او را بیامرزد و آن مومنه را مغفور سازد و منادی از آسمان ندا کند کرای
بنده حق تعالی میفرماید که ای بنده من متعه کرده باید ثواب من ترا بنده امروز ترا مسرور سازم با آمرزیدن
گناهان و افزون حسنات تو هر زنی که مهر خود را بشوهر بخشد خواه در عقد متعه و خواه در عقد دایمی
حق تعالی بهر درهمی چهل هزار شهر از نور در بهشت باو بخشد و بهر درهمی هفتاد هزار حاجت دنیا و آخرت او را روا
گرداند و بهر درهمی نوری در قبر او داخل سازد و بهر درهمی نوری در قبر او داخل سازد و بهر درهمی هفتاد هزار
حله بهشت را در او پوشاند و بهر درهمی هفتاد هزار فرشته را امر کند تا برای او حسنات بنویسند تا
روز قیامت و بعد از ذکر نکاح دوام و متعه در بیان نکاح کنیزان میفرماید که وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ
مِنكُمْ و هرکه استطاعت ندارد از شما طَوْلًا از روی توانگری یعنی آنقدر مال نداشته باشد أَن
يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ اینکه بسبب آن نکاح کند زنان عفیفه آزاد گرویده باشند بخدا و
و رسول فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم پس بخواهید از آنچه مالک شده دستهای شما
مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما گرویده که آنها مراد نکاح کردن کنیز غیرست زیرا که با جماع
تزوج کنیز خود جایز نیست وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِإِيمَانِكُمْ بگرویدن شما یعنی اکتفا
کنید بظاهر ایمان چه او سبحانه است که عالم است بجمیع سرایر شما پس نظر در ایمان یکدیگر کنید نه در
نسب بَعْضُكُم برخی از شما ای آزادان و بندگان حاصل شده اید مِّن بَعْضٍ از برخی یعنی
تناسب یکدیگر در نسب چه پدر همه شما آدم است و با همه شریک در ایمان و اسلام فَانكِحُوهُنَّ

پس نکاح کنید کنیزان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستور خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند
وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزکان نکاح کرده شده أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان را
باذن اهل ایشان بایشان رسانیده و با مراد دادن مهر بمصاحبان ایشان بِالْمَعْرُوفِ
به نیکویی یعنی بی اهمال و تعلل و نقصان مُحْصَنَاتٍ درحالتی که این کنیزکان داده شده فرج خود نه
غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان
به پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ آنهنگام که ایشان نگاه داشته اند فرج خود را بسبب تزوج و حفص و حمزه
بفتح همزه و کسر صاد میخوانند یعنی هنگامی که شوهر کرده شد فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا
فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه از آنچه لازمست بر زنان
آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از عذابی که خدا مقرر کرده حد زدن آزاد بی شوهر صد تازیانه است
پس از کنیزان پنجاه تازیانه باشد ذَلِكَ آن نکاح کنیزان خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را آنچه اگر
تا سرزنش نکنند او را بانکه کنیز غیر را خواسته و سرزنش ولد او نیز نکنند بانکه آن ولد کنیز غیرست
و از انس و ابنست که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هرکه خواهد که نزد خدا رود پاک و پاکیزه باید که زن آزاد را
بخواهد که زن آزاد صلاح خانه بود و برده خرابی خانه وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر چیزی را که
قبل از این از بندگان صادر شده از خلاف این احکام و با هر کسی اگر صبر نتواند کرد از نکاح کنیزان رَّحِيمٌ
مهربانی برخصت دادن نکاح بندگان يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کند برای
شما احکام حلال و حرام را وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ و راه نماید شما را راههای کسانی که بودند
مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی دین ابراهیم و اسمعیل یا سنن پیشینیان که از اهل حق بوده اند تا
تا بطریق ایشان سلوک کنید وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ باز گردد بر شما بتخفیف احکام و از رنش آثام
و بارشاد کند شما را بمنع شما از معاصی و با آنچه کفارت سیئات شما باشد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید از احکام حَكِيمٌ درست کردار و راست گفتار در مرحمت و
اللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ تا بسبب قبول کند توبه را از شما یعنی دلالت کند بچیزی که
سبب توبه شما گردد و تکرار جهت تاکید است وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی

ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنكُمْ وَأَن تَصْبِرُوا

عناد يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس خود را أَن تَمِيلُوا اگر میل کنید از راه راست
مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی بزرگ در محرمات ارتکاب نمایند در روایت آمده که چون آیهٔ تحریم خواهرزاده
و برادرزاده نازل شد یهودان زبان باعتراض گشوده گفتند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلالست با آنکه خاله
و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرامست پس خواهرزاده چرا حرام باشد و بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب
باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را از راه راست
بگردانند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح و سختگیری
نکند بر شما و لهذا مشروع ساخت برای شما نکاح دختر عمه و دختر خاله و کنیز غیر و امثال آن وَ
خُلِقَ الْإِنسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم او را
بر وی سبک کرد این هم از محض فضل و لطف خود و چون حق تعالی بیان تحریم زنان نموده بر وجه مشروع در عقب
آن تحریم اموال میفرماید در وجوه باطله و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اند لَا تَأْ
كُلُوا أَمْوَالَكُم مخورید مالهای خود را یعنی اموال یکدیگر را بَيْنَكُم در میان خود بِالْبَاطِلِ بانچه
حرام و نا روا باشد در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و دزدی و با بعقود باطله و با
دعوی باطل و گواه زور حاصل کرده حق ناحق در اموال یکدیگر تصرف نکنید إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً
مگر آنکه باشد جهت تصرف بازرگانی یعنی معامله که صادر شده باشد عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ از خشنودی
و خوشدلی هر یک از شما که عقد کنند کابند وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید بناحق و نا روا أَنفُسَكُمْ
نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقة در حکم نفس واحدند إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای كَانَ بِكُمْ هست بشما ای مومنان رَحِيمًا مهربان که از نهی کرد که میفرماید از
غایت رحمت وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند آنچه مذکور شد از محرمات عُدْوَانًا از روی
تعدی و در گذشتن از حق وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیداد مراد بعدوان تعدیست بر غیر و بظلم
ظلم بر نفس خود بانکه آنرا در معرض عذاب دارد فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را
نَارًا در آتش عظیم که دوزخست وَكَانَ ذَلِكَ و هست این در آوردن در آتش دوزخ عَلَى اللَّهِ
يَسِيرًا بر خدای سهل و آسان إِن تَجْتَنِبُوا اگر اجتناب کنید و دور شوید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ

از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ ازان یعنی خدای شمارا ازان نهی کرده نُكَفِّرْ عَنْكُمْ در
گذرانیم و عفو کنیم از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان خورد شمارا یعنی اجتناب کبایر شمارا کفارات
ارتکاب صغایر گردانیم و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نماز تا نماز نی و از رمضان تا رمضانی
دیگر از شما درگذرانیم و عفو کنیم چنانکه در حدیث ثابت شده وَنُدْخِلْكُمْ و درآریم شمارا
مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضع بزرگ و شریف که بهشت ابوهریره روایت کند که روزی رسول صلی الله علیه و آله
بر منبر فرمود که بخدای که جان من بدست اوست و کلمه را سه بار تکرار کرد و بعد ازان گفت که هیچ بنده نباشد که باد
پنج نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند مگر درهای بهشت برای او گشاده
بس اینجا بخوانده که اِنْ تَجْتَنِبُوا تا آخر و گناه کبیره آنست که در قرآن یا حدیث حدی و عقوبتی بران مقرر شده
مانند شرک بخدا و زنا و لواط و شرب خمر و ربا و عقوق والدین و قمار و فرار از جنگ کفار در حین
حضور امام و قتل ناحق و خوردن مال یتیمان و دشنام زنا و سحر و گواهی بزور و نومید شدن از رحمت
خدای و ایمن شدن از عقوبت او آورده اند که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان ازان ثواب محروم اند و مردان با وجود کسب غنیمت و قوت
تحصیل کسب مال میراث را دو برابر زنان میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان
میگیرند کاشکی ما را در دایره مردی دخلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیت
آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ آنچیزرا که خدای تعالی افزونی داده بسبب آنچیز
از مال و جاه بَعْضَكُمْ برخی را از شما که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند چه شاید که
خیر شما در عدم آن باشد لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را بهره ایست مقرر مِمَّا اكْتَسَبُوا از
ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نصیبی مقرر
مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت و طاعت شوهران و چون هر یک
نصیبی معلوم دارید آرزوی بهره دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدا و طلب کنید مِنْ
فَضْلِهِ از کرم و بخشش تا مقاصد شمارا بحصول پیوندد و سفیان عیینه گفته که خدای تعالی ما را امر کرد
که از وی سؤال کنیم الا بجهت آنکه اجابت آن کند و سایل را از فضل خود مخصوص سازد و اگر عطا داد دوست نمیداشتی

ما را بسؤال آن نفرمودی پس طلب فضل او کنید تا بشما دهد اِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست و هرچه دهد و هر که را دهد چنان
باید و چنان شاید مرویست که در جاهلیه فرزند اجنبی را بر خود میخواندند و او را در میراث داخل
ورثه میکردانیدند حق تعالی ازان نهی نموده فرمود که وَلِكُلٍّ و برای هر شخصی جَعَلْنَا تعیین کردیم مَوَالِيَ
میراث خواران که بجهت خویشی تصرف کنند در نصیب خود مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه باز گذارند
پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک آورده اند که رسم جاهلیه چنان بود که دو کس
دوست بیکدیگر نهاده با یکدیگر ~~نهاده با یکدیگر~~ عهد میکردند هر یک از متعاقدین میگفت که دوست من
دوست تست و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این
سخنان را سوگند موکد میساختند و بواسطه این هر یک ششیک میراث یکدیگر میگرفتند چون آیه
میراث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما هم عهد یکدیگر بوده ایم و ما خذ میراث با یکدیگر همان
بسته اند حکم الهی در باب میراث ایشان واقع شد این آیه آمد که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ و آنکسانی
که عقد سوگند بسته اند أَيْمَانُكُمْ دستهای شما با ایشان فَآتُوهُمْ پس بدهید مر ایشان را
نَصِيبَهُمْ بهره ایشان را که ششیک است و حکم این آیه براثه اولوا الارحام بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي
كِتَابِ اللَّهِ منسوخ گشت یعنی که تا ارحام باشند میراث بایشان نرسد اِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که
خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز شَهِيدًا گواه بر عهد و پیمان و سوگند شما
آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع انصاری ناشزه شد شوهرش از غایت اضطراب طپانچه
بر روی وی زد وی شکایت پیش پدر برد و به اتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
رفته قصه گذشته را بموقف رسانیدند این آیه آمد که اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگزارانند
و ایستادگان عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قایم باموره معاش ایشان مانند قایم بودن حاکمان بر رعیت
بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آنچیزی که تفضیل کرد خدای و افزونی داد بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان که مرادانند
عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل است و علم و بسیاری فهم و حدیث جهاد
و کمال صوم و صلوة جمعه و خطبه و نماز عید و قضا و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث

و اشال آن و ابنکه انبیا و ائمه علیهم السلام از مردانند از همه فضایل اشرف و اکمل است وَ
بِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضل داد مردان را بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر زنان مِنْ أَمْوَالِهِمْ
از مالهای خویش در مهر و نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برندگان
خدای را در قیام نمودن بحقوق شوهران و غیران حَافِظَاتٌ نگاه داران نزد غایب شدن شوهر
ان یعنی در غیبت شوهران رعایت کنند کان عفت و عصمت خود باید و ضبط اموال ایشان بِمَا
حَفِظَ اللَّهُ بنگاه داشت خدا ایشان را یعنی که سبب امر و حفظ غیب و ترغیب ایشان در
بوعد و وعید و بتوفیق او ایشان را دمان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بهترین
زنان زنیست که چون در تو نگرد شاد شود و اگر او را کاری فرمایی فرمان برد و چون از تو غایب
شود حفظ الغیب ترا رعایت کند در مال تو و نفس خود بعد ازان این آیه تلاوت فرمود که وَاللَّاتِي
و آن زنانی که تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ میترسید نافرمانی و تسلط ایشان را از شما بظهور اسباب
و علامات آن فَعِظُوهُنَّ پس پند دهید ایشانرا بسخنانی که دلهای ایشانرا نرم گرداند و بتعلیم
دهید ایشانرا بسخنانی که دلهای ایشانرا نرم گرداند و بتعلیم دهید ایشانرا از حقوق زناشوهری
وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید و یکباره روید فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاه یعنی در یک جامه خواب باشید
با پشت بریشان کنید و گویند این کنایت از ترک جماع وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشانرا زدنی
که عضو را نخراشد و نشکند و زشت نکند فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شمارا و از
نشوز باز آیند فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ پس مطلبید بریشان سَبِيلًا راه توبیخ و سرزنش
یعنی بعد از فرمان برداری و توبه از نشوز آزار ایشان مدارید اِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای
ست عَلِيًّا برتر از آنکه بریشان ظلم را راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد
پس از وی بترسید و حذر کنید وَاِنْ خِفْتُمْ و اگر ترسید که بظهور علامات نشوز از جانب
شرع شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس برانگیزانید
از برای دفع نشوز حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ با نخی کننده که صلاحیت حکم داشته باشد از قبیله مرد
وَحَكَمًا و با نخی کننده دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن

تا او نیز مانی الضمیر زن را از صحبت زن دریابد و فرقه او را بداند چه خویشان شما سازند بنواطن احوال
و این بر وجه استحباب است چه اگر اجنبی را بحکومت نصب کنند جایز است اِنْ يُرِيدَا اگر خواهند مرد و حکم
إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار مرد و زن يُوَفِّقِ اللَّهُ سازگاری افکند خدای بَيْنَهُمَا میان شوهر و زن
و یا اگر شوهر و زن اراده اصلاح نمایند و رفع خلاف و نزاع حق تعالی الفت افکند میان ایشان اِنَّ
اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای ست عَلِيمًا دانا بمصالح شوهر و زن خَبِيرًا آگاه بمقاصد حکمین باز چون
و چون حق تعالی درین آیات امر بندگان کرد بحسن معاشرت در امر یتیمان و در حق ازواج و عیال و این
بدون عبادت او سبحانه بوجه وحدانیت و تنزیه او از شرک در معبودیت تمر نشود به او دی بود از انجمه
بعد از این امر بتوحید نموده فرمود که وَاعْبُدُوا اللَّهَ و بپرستید خدا را بوحدانیت وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ
و انباز مگیرید بوی شَيْئًا چیزی از بتان و غیران وَبِالْوَالِدَيْنِ و نکویی کنید به پدر و مادر خود إِحْسَانًا
نکویی کردن بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و بخویشان نزدیک بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ و به
یتیمان بدلنوازی و سازگاری و عطا وَالْمَسَاكِينِ و بدرویشان که بر قوت سال قادر نباشند
بانواع صدقات وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و بهمسایگان خویشاوند که هم حق همسایگی دارند و هم
حق خویشی بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و دیگر نکویی کنید بهمسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد
و یا از همسایه دور در صحیح مسلم بروایه انس وارد شده که به بهشت نرود بنده که همسایه از شر او ایمن نباشد
وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و دیگر نکویی کنید با هم پهلوی خود یعنی همنشین و هم صحبت و این میتواند بود
که رفیق سفر باشد یا شریک در علم آموختن یا همنشین در مسجد و مجلس و یا زوجه و یا خادم و غیران و نکوی
با او حق صحبت اوست و نیای او بر مهربانیست وَابْنِ السَّبِيلِ و رهگذریان غریب و اگرچه در شهر غنی بوده باشند
وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند بشفقت و مرحمت و حسن
انفاق اِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا هر که را باشد
خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایها و بندگان و با ایشان نیکویی نکند فَخُورًا
نازنده خود ستاینده که تفاخر کند بدیشان و حقوق ایشان بایشان نرساند مرویست که مردی نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است مرا از سختی دل رقت در گذشته و نبود که

و مادر نیکویی کن و مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آر و طفلان ده و با همسایه جنس نیکی کن و عطا کن و ایشان را از رنجان گفت یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چه چیز است فرمود از حقوق او است که اگر از تو یاری خواهد اجابت کنی و اگر درویش شود دستگیری او کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر چیزی به او رسد تهنیت کنی و اگر مصیبتی به او رسد تعزیت کنی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و دیوار به بالای دیوار او بلند نسازی تا نسیم باد بر او نگذرد و او را نرنجانی بمنع مطبوخات بعد از آن فرمود همسایه سه طایفه اند یکی آنست که او را سه حق است یک اول همسایه مسلمان که او را قرابتی باشد با تو چه او را هم حق جوار است و هم حق قرابه و هم حق اسلام دوم همسایه مسلمان که حق همسایگی و حق اسلام دارد سوم همسایه کافر که همین حق همسایگی دارد و انس از آنحضرت روایت کرده که هر که آزار همسایه کند آزار من کرده و هر که آزار من کرده آزار خدای کرده بعد از آن فرمود که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم که بعد ازین میراث یابد و چون مختال و فخور منع احسان میکنند به اقارب و همسایها و غیر ایشان از یتیمان بعد ازین در حق ایشان میفرماید که الَّذِينَ يَبْخَلُونَ دوست ندارد خدای آنها را که بخل می ورزند در حقوق مالی و مستحقان ایشان بتزرس شد وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و امر میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخل یعنی منع ایشان میکنند حقوق واجبه وَيَكْتُمُونَ و میپوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدای داده است ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن غنا است وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای کسانی که کافر نعمت اند و ادای حقوق مالیه نمیکنند و منع مردمان نیز میکنند از دادن نفقه عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده که عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ و دوست ندارد خدای آنان را که يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدن مردمان و اطلاع ایشان و اظهار ثروت و احسان خود تا مردمان تحسین ایشان کنند که به مراد با آنجاعه مشرکان مکه اند که بدشمنی حضرت رسالت مشرکان جمع میکردند وَلَا يُؤْمِنُونَ و نمیگروند بدند از روی حقیقت بِاللَّهِ بخدای یعنی بوحدانیت او وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامت است وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس و اعوان او لَهُ قَرِينًا پس بد همنشین است ابلیس چه او خواننده مردمان است بکفر و معصیت وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران یعنی چه زیان داشتی مر ایشان را لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدا وَالْيَوْمِ

وا در اهرتشین فساء قرینا

و روز قیامت و روی اعمال را تصدیق کردندی
الْآخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامت است وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس و اعوان او لَهُ قَرِينًا پس بد همنشین است ابلیس چه او خواننده مردمان است بکفر و معصیت وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران یعنی چه زیان داشتی مر ایشان را وَأَنْفَقُوا و بیرون کردندی حق خدا را بدون غرض ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای ایشان را وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ و هست خدای بایشان یعنی بافعال و اقوال ایشان عَلِيمًا دانا پس جزا و افرا خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه ذره در وزن و ذره چیزیست که در شعاع آفتاب از روزنه افتد در هوا ظاهر شود و از او خفی تر نیست و حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم وَإِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان مومن يُضَاعِفْهَا افزون گرداند ثواب او را اضعافا مضاعفة وَيُؤْتِ و بدهد خدای او را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزد یک خود بتفضل خود بی استحقاق الکس أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگ و بی اندازه ابو عثمان هندی گوید که از ابو هریره روایت میکردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی بنده مومن را بیک حسنه ثواب هزار حسنه میدهد مرا این عجب آمد پس نزد ابو هریره رفتم و وی را ازان خبر دادم گفت من چنین نگفتم بلکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که حق تعالی بنده مومن را بر یک حسنه دو هزار حسنه از ذات خود میدهد و اگر درینجا تردیدی داری این آیه را بخوان که ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یوت من لدنه اجرا عظیما و معلوم است که اجری که حق تعالی آنرا عظیم گوید قدر آن را غیر او سبحانه نداند و چون حق سبحانه ذکر روز آخرت کرد و بیان احوال مومنان در عقبی و صفت حال منکران میفرماید که فَكَيْفَ پس چگونه باشد و چه حال باشد حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی و آن پیغمبر ایشان خواهد بود که بر افعال قبیحه و عقاید فاسده ایشان گواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ برین گروه که امت تواند شَهِيدًا گواه تا گواهی دهی بر ایشان بجهت علم تو بر عقاید ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز که گواهی در آن واقع شود يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا

دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول او را لَوْ تُسَوَّىٰ اگر راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی پس ایشان را خاک بر بالای ایشان ریزند چون مردگان و ایشان را هرگز دیگر زنده نسازند وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند یعنی نتوانند که از خدای بپوشانند حَدِيثًا سخنی زیرا که اعضای ایشان و ملایکه و اعضای ایشان و مکان و زمان بر ایشان گواهی دهند و چون حق تعالی در آیه متقدم امر کرد بندگان را بعبادت در عقب آن ذکر اعظم عبادت مینماید که نماز است و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ نزدیکی مکنید یعنی مرتکب نماز مشوید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه مستان باشید از خمر و سایر مسکرات آورده اند که روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن عوف شرب خمر اشتغال داشتند و در زمان بیهوشی صدای اذان بگوش ایشان رسید بنماز برخاستند و امام ایشان که عبد الرحمن بود از غایت مستی در سوره کافران حرف لا را که در چهار موضع است حذف کرد این آیه نازل شد که بنماز نزدیکی منمایید در حالتی که مست باشید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ آنچه را که میگویید یعنی میخوانید در نماز وَلَا جُنُبًا و نه در حالتی که جنب باشید إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر که روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود که در آن محل به تیمم نماز توانید گذارد و نزد بعضی مراد بصلوة موضع صلوات است که مساجد است و عابری سبیل یعنی گذرندگان از آن و معنی آنست که مست در مسجد نیاید تا وقتی که با هوش آید و نه در حال جنابة مگر سبیل گذشتن از در مسجد بدر دیگر و هر تقدیر میفرماید که در حالت جنابة نماز مگذارید یا بمسجد مروید حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید مگر وقت نیافتن آب که آن هنگام تیمم کافیست وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در جنابت مَرْضَىٰ بیماران مراد بیماریست که در آن خوف استعمال آب باشد چه در آن وقت استعمال آب جایز نیست أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا باشید بر جناح سفر یعنی در سفر آب نیابید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از حدثی که بیرون می آید از پیش و پس و غایط یعنی زمینی است که منخفض باشد

و تسمیه حدث بغایط از جهة آنست که در غالب احوال در گو زمین واقع شود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را این کنایت از جماع که غیوره حشوات فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آبرا فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِيدًا طَيِّبًا ظاهر زمین را اعم از آنکه خاک باشد یا سنگ فَامْسَحُوا پس مسح کنید بباطن هر دو دست خود که بر زمین زده باشد بِوُجُوهِكُمْ روی خود را یعنی پیشانی و سر دو ابرو و هر دو جبین تا طرف اسفل وَأَيْدِيكُمْ و دستهای خود را تا بند إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا در گذرانده از شما تکلیف را از شما غَفُورًا آمرزنده کسی که تیمم کنند و جهت کثرت عفو و مغفرت اوست که تکلیف بر شما آسان گردانید رخصت تیمم داد در اخبار آمده که جواز تیمم مخصوص این امت مرحومه است و جهت تسهیل امر بر ایشان چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که تفضیل داده اند ما را بر مردمان سابق به سه چیز زمین را مسجد ما گردانیده اند و خاکش برای ما طهور ساخته اند و صفهای ما را در نماز مانند صفوف ملایکه گردانیده اند و چون حق تعالی ذکر احکامی نمود که واجبست عمل بآن در عقب آن تخویف مردمان کرد از مخالفت بآن و فرمود بر سبیل تعجب که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمینگری ای محمد إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ داده شده اند بهره از علم توریت مراد علمای یهود اند که يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالة هدایة ایشان آن بود که بصفات مصطفی عارف بودند و ضلاله آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند از روی عناد و استکبار وَيُرِيدُونَ و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه شما نیز ای مومنان گم کنید راه راست را که طریق اسلام است وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهود اند و شما را خبر داد بعداوت ایشان پس از ایشان حذر کنید وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بس است خدای وَلِيًّا دوست و یار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا در حالتی که یاری دهنده است شما را بر دشمنان پس اعتماد بر او کنید و از غیر او مستغنی شوید مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از کسانی که بدین یهودی متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغییر میدهند آنرا عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایهای خود مراد تغییر نعت پیغمبر است و نوشتن

ولیّا وکفی بالله

خبران در موضع آن یا تاویل کلمات توریت بر وفق آرزوی خود و دراکثر روایات آمده که بعضی
از یهودان بملازمت حضرت می آمدند در جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند قبول
میکردند و از مجلس آنحضرت که جدا میشدند جواب آنحضرت را متغیر میساختند لاجرم حق تعالی پرده از روی
کار ایشان برداشته فرمود که یهودان ایشاند سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند
وَيَقُولُونَ و میگویند از روی عناد سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر
ترا و این را آشکار میگفتند بجهت بسیاری عناد و اسکبار و در تفسیر آورده که اظهار سمعنا میکردند و در
خفیه بلفظ عصینا لب میگشودند و دیگر میگفتند که وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتی که غیر شنوده باشی
این کلمه ایشان روی در مدح دارد و روی در ذم وجه ذم آنکه قصد ایشان بآن این بود که
کر بی یا موت کوش تو چیزی نشنواد و وجه مدح آنکه بشنو قول ما را که هرگز مباد که هیچ مکروهی شنوانیده شوی
پس یهود این وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مقصود ایشان وجه ذم بود و بر همین قیاس میگفتند
وَرَاعِنَا در سالکن و رعایت حال ما کن این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه مدح آنکه رعایت حال ما
کن و نگاه کن چنانکه گذشت تا بشنویم کلام ترا و به آن کار بندیم وجه ذم آنکه مشابه میساختند
براعونا که کلمه عبرانی است و در آن یکدیگر را دشنام میدادند و یا آنرا به قصد رعایت و حمق میگفتند
یعنی حماقت و بیعقلی لازم تو باد پس می پیچانیدند این گفتار لَيًّا پیچانیدنی بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای
خود یا بی معنی که او را تحریف میکردند با چیزی که مشابه بود بدشنام است وَطَعْنًا فِي الدِّينِ
و طعن و قدح میکردند در دین اسلام طعنی از روی استهزا و سخریه و از جمله مکاید کودی که یهودان بر آن
مشغول است معلوم است که چه دینی خواهد بود حال آنکه بر شتابانی موسی منکر بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا
و اگر ایشان گفتندی که سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و
بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و نگاه کن در ما یعنی ملاحظه حال ما کن و توقف فرما تا کلام ترا
نیک بشنویم و بدانیم و بفهمیم لَكَانَ هر آینه بودی این گفتار خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را از استهزا
سید انام علیه السلام و از طعن در اسلام وَأَقْوَمَ و راست تر و صواب تر وَلَٰكِنْ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ و لیکن لعنت کرده حق تعالی ایشان را از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ

بجهت کفر ایشان عناد و استکبار ایشان فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نگروند ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر
گرویدنی اندک که ضعیف که معتبر و معتد به نباشد و آن ایمانست ببعضی کتب و انبیا دون
بعضی کتب و انبیا دون بعضی و در اکثر تفاسیر آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله علماء یهود را چون
ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبید و گفت ای گروه یهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید
من سوگند میخورم بخدا که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق عالم آورده ام بحقیقت و شما را در
توریت از حال من خبر داده در آنجا میان شما من میثاق فراگرفته ایشان از روی عناد گفتند که ما نه
ترا میدانیم و نه از صفت تو و قران خبر داریم این آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
ای کسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة آمِنُوا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا
بآنچه فرود فرستاده ایم بر بنده خود که قرانست مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده و تصدیق
کننده است آنچیز که قرانست یعنی اصول احکام آن مطابق و موافق است لِمَا مَعَكُمْ
مر آنچیز را که با شماست یعنی توریة پس بدان بگروید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ پیش از آنکه
محو کنیم وُجُوهًا رویها را یعنی اثر صورة از آن محو سازیم تا اصلا نشان ابرو و چشم
و لب و بینی و دهن بر آن نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را که آثار آن
محو شده عَلَىٰ أَدْبَارِهَا بر هیات قفاهای آن یعنی شکل آنرا بصورت پس سر پهن
سازیم و در تیسیر آورده که دستها و پایها و شکمها و پشتهای ایشان در مواضع خود باشد و رویهای
ایشان بر پس سر بود و این هیاتیست در غایت زشتی و رسوایی آورده اند که چون این آیت
نازل شد عبدالله سلام استماع آن کرده بخدمت حضرت رسالت شتافته ایمان آورد و در عهد
عمر چون این آیه را بر کعب الاحبار خواندند گفت یا رب خدایا ایمان آوردم و اسلام قبول کردم
أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا لعن کنیم و از رحمت خود دور گردانیم ایشان را كَمَا لَعَنَّا همچنانکه راندیم از رحمت
أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه یعنی آنانکه از فرمان خدا سر پیچیدند و در روز شنبه بصید ماهی
اشتغال نمودند مراد آنست که جزای ایشان دهیم بمسخ همچنانکه جزا دادیم یاران اصحاب سبت را
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدا در ایجاد شی مَفْعُولًا کرده شده یعنی لا محاله

واقع شود آمد شد پس آنچه موجود شده باید یا از وقوع عذاب بشمار رسد اگر ایمان
نیارید مرویست که چون آیه یا عبادی الذین اسرفوا فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بالای
منبر رفت و آنرا بر اصحاب خواند مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله اگر چه شرک
باشد حق تعالی بیامرزد رسول هیچ جواب نداد تا آنکه مرد سه بار این کلمه اعاده فرمود حق تعالی
آیه فرستاد که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا
که شرک آورند بدو یعنی شریک گیرند در عبادت او زیرا که حکم خدا نافذ گشته بر آنکه اهل شرک در
دوزخ مخلد باشد گناهی که بصفت شرک میرند وَيَغْفِرُ و بیامرزد مَا دُونَ ذَٰلِكَ آن گناهی را
که غیر از شرک بود خواه صغیره باشد یا کبیره لِمَنْ يَشَاءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان
و اگر بعدل عمل فرماید و فضل و عدل او در وجه حکمت و مصلحت باوست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که
شرک آرد بخدای فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغی
بزرگ را که بدان مستحق عذاب ابدی شود گناهی که از آن توبه نکرده بمیرد و چون مضمون این آیه که آمرزش
مغفورین نیست یهود آنرا که پرستنده عزیر بودند و گوساله را معبود خود میدانستند بشدیدی عظیم حاصل
از روی انکار و جحود گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه الهی و مقربان درگاه او
میدانیم حق تعالی انکار ستایش ایشان نمود بر نفسهای خود شان فرمود رسول نجیب که أَلَمْ
تَرَ آیا ندیدی یعنی بدیده بصیرت إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه از روی مفاخرت يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ
میستایند نفسهای خود را بپاکیزگی و بیگناهی و قرب ایشان نزد الهی و منقولست که بحری بن عمرو
و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت آوردند و گفتند این کودکان را
هیچ گناهی هست حضرت فرمود که اینها بیگناه اند سوگند خوردند بخدای که ما نیز مثل ایشان بیگناهیم زیرا
که گناهان شب ما را بروز میگذرانند و خطاهای روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که ستایش
شما مر نفسهای خود را اعتبار ندارد بَلِ اللَّهُ بلکه خدای تعالی يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ پاکی باد کند
و ستاید هر که خواهد و مستحق آن داند وَلَا يُظْلَمُونَ و این گروه که بناحق خود را میستایند ستم
رسیده نخواهند شد بسبب عقوبت فَتِيلًا بمقدار رشته ضعیف که در میان شکاف دانه خرماست

انظر کیف یفترون علی الله الکذب ... [illegible]

عرض است که ایشان عقوبت گفتار خود خواهند کشید از روی عدل نه بر وجه ظلم ٧ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
بر خدای دروغ را یعنی اینکه میگویند که گناه شب و روز ما را می آمرزند یا در این قول که سخن ابناء الله
و احباؤه وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است آن افترا و زعم ایشان بآن گفتار إِثْمًا مُبِينًا
گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نیست یعنی همین گناه بس است در استحقاق و عذاب ایشان آورده اند
که چون احکام الهی با جلای بنی نضیر صادر شد حیی از ایشان حیی و ابن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه
بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با هفتاد تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان
و اتباع او را بر حرب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و اصحاب او تحریص کردند و با پنجاه کس از اکابر
قریش به بیت الحرام در آمدند و در پس پرده های حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیده سوگندهای مغلظ
بر حرب اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از این هم فارغ ساخته بمجالست نشستند در آن مجلس
بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما زایران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور
میداریم و طواف آن میکنیم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریق آبای خود مشغول می
باشیم بهترست یا دین محمد که در نبوت از تو پیدا کرده و بدعه است نام نهاده و دین پدران باید میدانند
و ما را کافر میخوانند یهودان بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق تر است ابو سفیان گفت که ما از اعتقاد
شما وقتی اعتقاد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش
بودند سجده کردند حق تعالی از عناد و مکابره و کفر ایشان خبر داد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمینگری
إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده شده اند نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از توریة که بواسطه
عداوت مسلمانان يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت که قریش راست
وَيَقُولُونَ و میگویند این جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای کافران یعنی در حق ایشان که هَٰؤُلَاءِ
این گروه کفار قریش أَهْدَىٰ هدایت یافته ترند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنهاکه ایمان
آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سَبِيلًا سخا و متعصب در کفر الَّذِينَ آنانند
لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده است خدای ایشان را از رحمة خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ و هر کرا که خدای
براند و دور سازد از رحمة خود فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را نَصِيرًا یاری که دفع عذاب

کنند از وی اَمْ لَهُمْ آیا بوده است این کلام بر سبیل انکار است یعنی نیست ایشان را نَصِیبٌ
مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی زعم یهود آن بود که ایشان به پادشاهی و پیغمبری از غیر خود سزاوار
ترند بدین سبب از متابعت عرب ننگ داشتند و میگفتند که این منصب مملکت داری و حکم
گذاری و پیغمبری با خواهد رسید حق تعالی در نمود که ایشان را از پادشاهی بهره نیست و اگر فرضا از
ملک و مال بهره ور شوند فَاِذًا پس آنگاه لَا یُؤْتُوْنَ النَّاسَ ندهند مردمان را نَقِیْرًا اندک چیزی
که برپشت دانه خرمات اَمْ یَحْسُدُوْنَ النَّاسَ که چیزی مردمان بلکه حسد میبرند از فضل خود که آن
کتابت و نبوت و بعث رسول از ایشان در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد
از ناس محمد است و آل محمد و مراد بکتاب آنانکه حسد بردند بر نبوة رسول و بر امامت آل اطهار او فَقَدْ
اٰتَیْنَا پس بدرستی که ما عطا کردیم اٰلَ اِبْرٰهِیْمَ اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی و محمد
صلی الله علیه و آله الْكِتٰبَ کتاب توریة و زبور و انجیل و قران وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام و
اٰتَیْنٰهُمْ و دادیم ایشان را مُلْكًا عَظِیْمًا پادشاهی بزرگ که نبوت است با مملکت داری چنانچه
یوسف و داود و سلیمن داشتند و در تفسیر اهل بیت روایتست از امام محمد باقر علیه السلام مراد باٰل
ابراهیم محمد است و اهل بیت او علیهم السلام و مراد بکتاب قران و بحکمت نبوة و بملک عظیم
امامت چه این جمله در هیچکس جمع نبود مگر در خاندان حضرت خاتم الانبیا صلوات الله علیهم اجمعین و
عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از ابو الصباح کنانی نقل کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرمود که ای
ابو الصباح ما گروهی هستیم که فرض نموده حق تعالی طاعت ما را بر شما و ما راست غنایم دار الحرب و ماراست
خاصهای ملوک از دار الحرب و ما راسخانیم در علم و مائیم آن جماعتی که بر ایشان حسد برده اند چنانکه
حق تعالی فرموده که اَمْ یَحْسُدُوْنَ النَّاسَ تا آخر و بعد از آن فرمود که مراد بکتاب نبوتست و مراد بحکمت
فهم و قضا و مراد بملک عظیم فرض طاعات ما بر شما فَمِنْهُمْ پس از یهود آنکس است که ایمان
آورده بمحمد مَّنْ اٰمَنَ بِهٖ وَمِنْهُمْ و از ایشان مَّنْ صَدَّ عَنْهُ کسی هست که اعراض کرده
از آنحضرت و تصدیق نکرده به نبوت او وَكَفٰى بِجَهَنَّمَ بسنده است دوزخ سَعِیْرًا
آتش افروخته برای عذاب کافران اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا بدرستی که آنانکه بپوشانیدند حق را و کردند

من آمن به

بابایتنا

بآیاتنا بدلایل وحدانیت ما یا بآیات قران یا بمعجزات قران سَوْفَ نُصْلِیْهِمْ زود
باشد که در آریم ایشان را نَارًا در آتش عظیم که دوزخ است كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه که پخته
شود یا بسوزد جُلُوْدُهُمْ پوستهای ایشان را بآتش بَدَّلْنٰهُمْ بدل کنیم ایشان را یعنی پوستهای
ایشان را جُلُوْدًا غَیْرَهَا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب ایشان دایمی باشد
و در روایت آمده که در یکساعت صد بار پوست ایشان را بدل کنند و از فضیل بن عیاض نقلست که آتش دوزخ
هزار بار ایشان را بخورد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَزِیْزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار
منع نتواند کرد حَكِیْمًا دانا بعقوبت دوزخیان بر وجهی حکمت و بعد از آن در وعد ابرار فرمود
که وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنّٰتٍ تَجْرِیْ
ببوستانها که برود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا در تحت بناهای آن جویها
خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ در حالتی که جاوید باشندگان مومنان در آن اَبَدًا همیشه هرگز بیرون نروند
لَهُمْ فِیْهَآ مر ایشان راست در آن بوستانهای پر اشجار و انهار اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ زنان
از حیض و نفاس و از جمیع چیزهائی که طبیعت از آن متنفر باشد وَّنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشان را
ظِلًّا ظَلِیْلًا در سایه پاینده که آفتاب آن را زایل نکرداند چه آفتاب در بهشت نباشد این
کنایت از آسایش و آرامش و نعمت دایمی در بهشت که در بهشت درخت باشد که سوار
در سایه او صد سال رود و آخر نشود و بعد از آن امر میفرماید باداء امانت و حکومت بعدالت
که موجب انتظام معاش و سبب رستگاری روز معادست و میگوید اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُكُمْ
بدرستی که خدای میفرماید شما را اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ آنکه ادا کنید امانتها را اِلٰٓى اَهْلِهَا
باهل امانت و خداوندان وَاِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر میکند شما را که چون خواهید که حکم کنید بَیْنَ
النَّاسِ میان مردمان اَنْ تَحْكُمُوْا بِالْعَدْلِ آنکه حکم کنید براستی و انصاف که بر نهج
شریعت باشد و خالی از شایبه انحراف اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی نِعِمَّا یَعِظُكُمْ
بِهٖ نیکو چیزی پند میدهد شما را بآن که آن ادای امانت است و عدل در حکم اِنَّ اللّٰهَ كَانَ

لیذوقوا

بدرستی که هست خدای سَمِیْعًا شنوا باقوال شما بَصِیْرًا بینا بآنچه میکنید از رد امانت و عدل
در حکومت مرویست که چون حضرت رسالت فتح مکه کرد عثمان بن طلحه که کلیددار خانه کعبه بود در را ببست
و در بالای بام آن برآمد و از دادن کلید بحضرت امتناع کرد گفت اگر میدانستم محمد رسول خداست
کلید را باو میدادم امیر المومنین علی علیه السلام منع نموده حضرت ر بالای بام کعبه برآمد و دست او را بپیچید و
کلید را از او بگرفت و در را بگشود حضرت در اندرون درآمده دو رکعت نماز بگذارد و چون بیرون آمد
عباس التماس نمود که کلید خانه را باو عطا فرماید تا سقایه زمزم و سدانت خانه کعبه هر دو متعلق باو
باشد این آیه نازل شد حضرت امر کرد با امیر المومنین علی که کلید را بعثمان رد کند امیر المومنین نزد او
رفته زبان باعتذار گشود برای آنکه او کلید را باو رد کرد وی گفت که ای علی اول بعنف کلید از من
گرفتی و دیگر بار نرمی و اکنون ملایمت بکنی فرمود که حق تعالی در شان تو آیتی فرو فرستاد
پس این آیه را بر او خواند عثمان مسرور شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله فی الحال جبرئیل علیه السلام فرود آمد که امر حق تعالی چنانست که سدانت
کعبه در اولاد عثمان باشد پس عثمان ملازمت حضرت اختیار نموده کلید را به برادر خود شیبه داد
تا امروز کلید کعبه در اولاد عثمان باشد و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و زید
بن اسلم و مکحول و زید بن الحکم و شهر بن حوشب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که مراد
باین آیه ائمه اند و بامانت امامت یعنی حق تعالی امر کرده است ائمه اثنا عشر را تا امام بر سبیل امانت تسلیم
کنند یکی بعد از دیگری تا بصاحب الامر صلوات الله علیهم و نیز روایت از اهل البیت علیهم السلام که در این آیه در قران
واقع شده یکی از برای امامت و دیگری از برای شناخت آیه اول بحکام امر بامر کرد تا آخر سوره و سر حاجت
در جنت که ادای امانت کنیم باهل خود و دوم که متضمن آنست بر شما لازمست که اطاعت ما کنید در جمیع امر
و نهی این است که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای کسانی که گرویده اید اَطِیْعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدا را
در اوامر وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ و فرمان برید رسول او را در احکام وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ
و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما و نیز از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایتست
که اولی الامر ائمه معصومین اند از آل محمد که حق تعالی طاعت ایشان را واجب گردانیده بر همه بندگان همچنانکه واجب

[illegible]

ساخته است

ساخته است طاعت خود و طاعت رسول خود را بر همه مکلفان و جایز نیست که حق تعالی واجب گرداند
طاعت احدی علی الاطلاق مگر که او بری بود عصمت او آراسته باشد و باطن او همچو ظاهر باشد و مامون باشد
از غلط و امر قبیح و این صفت در امرا و علمائی که غیر ائمه معصومین باشند تحقق نمی یابد و موید آنست که
حق تعالی میان ایشان و میان خود و رسول خود در حکم و طاعت نشود جمع نموده و طاعت ایشان را مقارن ساخته
بطاعت خود و طاعت رسول خود پس همچنانکه حق تعالی از همه قبایح منزه است و رسول او از همه معاصی معصوم
و مطهر اولی الامر نیز باید که چنین باشند و باتفاق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر ائمه اثنا عشر معصوم
نبوده اند پس مراد باولی الامر ایشان باشند نه غیر و دیگر آنکه اگر مراد باولو الامر ائمه اثنی عشر اند و از
جمله روایات مشهوره متواتر است میان موافق و مخالف از جابر بن عبدالله انصاری که گفت من از
رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله من خدا و رسول را میدانم اما اولوا الامر را نمیدانم رسول فرمود که ای
جابر ایشان خلیفهای من اند و امامان اهل اسلام بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد از آن
حسن و آنگه حسین و در پس او علی بن الحسین و از عقب او محمد بن علی که در تورات معروفست بباقر و تو ادراک او را خواهی
چون او را ببینی سلام من بوی رسان بعد از آن یکیک را نام برد تا آنکه چون بحجة قائم صلوات الله
علیهم رسید فرمود او مردی باشد نام او نام من و کنیة او کنیه من حجة خدا باشد و بقیه او سبحانه در
میان بندگان حق تعالی مشارق و مغارب را بدست او بگشاید و او از شیعه خود غایب کرده بر وجهی که
از غایة درازی مدت غایب شدن او هیچکس بتصدیق بوجود او نکند مگر مومنی که حق تعالی دل او را
امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه در غیبة او از آن نفع گیرند فرمود آری
مانند انتفاع مردمان با آفتاب و اگر چه در زیر ابر باشد ای جابر او از مکنون سر خداست و مخزن
علم و این سخن را از من نگاه دار و هیچکس مرسان مگر کسانی که از اهل آن باشند جابر گفت چون مدتی
برین بگذشت روزی نزد علی بن الحسین علیه السلام نشسته بودم ناگاه پسر او محمد بن علی الباقر علیه السلام از حجره
زنان بیرون آمد در سن کودکی و گیسو در را افکنده چون او را دیدم گوشت پوست میان بشت من
بلرزید و موی بر اعضای من راست شد او را گفتم یا غلام اقبل ای پیش روی آمد روی بمن کرد گفتم ادبر
پشت بر من کن پشت بر من کرد گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبه این شمایل رسول خداست بخدای کعبه پس گفتم

بس گفتم ای برادر تو جلیست گفت که محمد گفتم پسر کیستی گفت علی بن الحسین گفتم تن و جان من فدای تو
باد هماناکه تو باقری گفت آری پیغام رسول خدای بگذار من از این قول حیران و متعجب شدم گفتم رسول
خدای مرا بشارت داد که ترا دریابم گفت چون او را بینی از منش سلام رسان پس گفتم رسول خدای
ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام مادامت السموات والارض و علیک یا جابر بما
بلغت السلام سلام الهی بر رسول خدای باد مادام که زمین و آسمان باشد و بر تو باد بجهة آنکه سلام
رسول خدا را بمن رسانیدی پس من هر روز بخدمت او میرفتم و مسایل مشکل از وی میپرسیدم و یکی
روزی از من مسئله پرسید گفتم بخدا که من جرات نکنم با آنکه رسول خدای مرا از آن نهی کرده و گفته که شما
خلفای او بید و امامان راه نمایید و حلیم ترین مردمانید بکودکی و داناترین مردمانید ببزرگی ایشانرا
میاموزید که ایشان عالمتر باشند امام فرمود که صدق جدی رسول الله راست گفت رسول خدای من
این مسئله را از تو بهتر دانم مرا در کودکی علم و ادب داده اند و این از فضل خداست بر ما در کتب رسول او
و در رساله حدائق الیقین فی فضایل امیرالمومنین آورده که از جابر بن سمره روایتست که از رسول خدای صلی الله
علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله اولوالامر که حق تعالی طاعة ایشانرا بطاعت خود پیوسته گردانیده کیستند
فرمود که ای جابر اولوالامر خلفای من اند که پیشوای خلقانند ای جابر بدانکه اول ایشان علی بن ابی طالب است
و عیسی ابن یوسف همدانی روایت کرده از ابی الحسن بن یحیی از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی
از علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمود که من از سید انبیا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود
شریکان من کسانی اند که خدای تعالی طاعت ایشانرا پیوسته گردانیده است بطاعت خود در حق
ایشان فرموده که و اولی الامر منکم پس هرگاه که نزاع واقع شود میان شما باید که در آن واقعه رجوع بقول
خدا و رسول و اولوالامر کنید و از فرمان ایشان بیرون نروید من چون این سخن شنیدم از آنحضرت
پرسیدم که یا رسول الله خبر ده مرا از اولی الامر که ایشان چه کسانند فرمود که ای علی تو اول ایشانی
و مقدم ایشان و از این احادیث و روایات صحیح معلوم شد که آنکه بعضی از مخالفین تفسیر او
لی الامر را به امرا کرده اند که پیغمبر جیشی لشکر را تابع ایشان گردانید بجنگ فرستاد مانند خالد بن ولید
و امثال او و آنرا مخصوص ساخته اند بائمه معصومین بر وجه عناد و مکابره است و چگونه این صحیح باشد

که از طرق شیعه و اهل سنت بصحت پیوسته که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خالد
بن ولید به بنی خذیمه فرستاد تا ایشان را به اسلام دعوت کند و قتال ایشان امر نفرمود خالد
چون بآن قبیله رسید بواسطه دشمنی که با ایشان داشت خلاف قول پیغمبر کرده با ایشان محاربه کرد
و مخالفت قول پیغمبر نمود و چون این حال را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض کردند آنحضرت
از آن حال بسیار پریشان و غمگین شد برخاست و روی مبارک بقبله آورد و دستها را برداشت و
بتضرع این مناجات کرد که اللهم انی ابرء الیک مما فعل خالد یا رب خدایا بیزارم از آنچه خالد
بن ولید کرده است از محاربه با بنی خذیمه پس اگر تفسیر اولوالامر و امثال او صحیح باشد لازم آید
که حق تعالی امر کرده باشد بمعصیت زیرا که امر بمتابعت عاصی امر است بعصیان تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا و چون بدلایل قاطعه حکم ائمه معصومین صلوات الله علیهم عین حکم حضرت رسالت که ایشان
نایبان آنحضرت اند و حافظان و امینان شریعت او از آن جهت بعد از این فرموده که مراجعه بخدا
و رسول نزد منازعه و ذکر اولوالامر نکرد و فرمود فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء و
در چیزی از امور دینیه فردوه الی الله پس باز گردانید آنرا بحکم خدا و الرسول و رجوع
کنید برسول او و در سنت مطهره او و حکم او اگر بیابید از ائمه هادین صلواة الله علیهم اجمعین بعد از وفات
او ان کنتم اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون بالله میگروید بخدا و الیوم
الاخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در مرافعت و منازعت
بخدا و رسول رجوع نمایید ذلک این رجوع خیر بهترست شما و احسن تاویلا
و نیکوتر از روی عاقبت در آخرت و یا این رجوع احسن است از تاویل شما برای خود بی دوادن
باصل کتاب خداست و سنت سید انبیا آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد و کلی
که نزد او مرافعت کنند محتاج گشتند یهودی گفت که چون محمد رشوت نمی ستاند نزد او برویم پس
منافق را بحکم او خوش نمیگشت و منافق بحکم طاغوت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت نزد
حضرت رسالت آمدند و حکم بر وفق مدعای یهودی صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند
منافق دست در دامن یهودی زد که بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم بدیگر باره مرافعه کنیم پس بدر

خانه عمر رفتند یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر باز گفت عمر از منافق پرسید وی تصدیق قول یهودی کرد
و گفت قصه بر این وجه است که یهودی گفت اما من بحکم راضی نیستم و از تو حکم می طلبم عمر شمشیر کشیده او را
هلاک کرد و گفت این سزای کسیست که بحکم رسول خدا راضی نشود و این آیه در باره ایشان نازل شد
که الم تر ایا نمی بینی یعنی از روی تعجب نگاه کن الی الذین یزعمون بسوی آنانی که گمان می برند
انهم امنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بآنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن و
ما انزل من قبلک و آنچه پیش از تو فرستاده شد از کتب انبیا یریدون میخواهند با وجود
دعوی ایمان ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کسی که بغایت
طاغی و باغی است مراد کعب بن الاشرف است و هر که حکم بباطل کند در این حکم داخلست و قد
امروا و تحقیق که مامور شده اند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامورند ان یکفروا
به بآنکه منکر شوند بحکم طاغوت و یرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمة
یعنی ابلیس ان یضلهم آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مایل طاغوت اند ضلالا بعیدا
گمراهی دور که هرگز از آن براه راست رجوع نکنند از امیرالمومنین علی صلوات الله علیه مرویست که هر
حاکم که نه بر گفتار ما که اهل بیتیم حکم کند او طاغوتست پس این آیه بخواند که یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت تا آخر و بعد از آن فرمود که بخدا سوگند که امامت بحکومت نزد طاغوت شدند و گمراه گردانید
شیطان ایشانرا بجهنه آن و از این امت نجات نیافتند الا ما و شیعه ما و غیر ایشان هلاک شدند و
اذا قیل لهم و چون گویند منافقانرا که در وقت منازعه و مرافعه تعالوا الی ما انزل الله
بیایید بحکمی که خدا فرستاده است در کتاب خود و الی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند
رایت المنافقین می بینی منافقانرا که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند
صدودا اعراض کردنی از غایت عداوت فکیف پس چگونه باشد و چه کنند اذا اصا
بتهم چون رسد بدیشان مصیبة عقوبتی بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش
فرستاده دستهای ایشان یعنی آنچه ارتکاب نموده اند که آن مرافعه است بطاغوت
و گویند که مراد مصیبت قتل عمر بود مر آن منافق را ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و در نان اعتذار

بگشایند باز به قتل و طلبند یحلفون بالله سوگند میخورند که مضمون سوگند آنکه ان اردنا نخواستیم
ما بعدول از مجلس حکم تو الا احسانا مگر نیکویی که با لاحق شود نه بدی و یا بجهة رعایت
ادب از آواز بلند کردن در مجلس عالیشان تو مرافعه را بغیر تو عرض کردیم و توفیقا و مگر
موافق گردانیدن هر دو خصم و اصلاح کردن میان ایشان نه آنکه مراد مخالفة تو بوده باشد
اولئک آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آنکسانند که خدا
میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از نفاق و دروغ و قل لهم و بگو مر ایشانرا
فی انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا بلیغا سخنی رسنده و اثر کننده در
دلهای ایشان که از آن غمناک گردند و آن تهدید ایشانست بقتل و هلاک یعنی بگو با ایشان که اگر
از این توبه نکنید شما را بقتل رسانم و ما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده
بر بندگان خود الا لیطاع مگر آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدا پس بحکم رسول خدای
گیند نه بحکم طاغوت و لو انهم و اگر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آنگاه که ستم
کردند بر نفسهای خود بنفاق و آنگاه بحکم تو جاؤک بیامدی بحضرت تو یعنی رجوع کردندی
بتو از مرافعه بطاغوت پشیمان شدندی فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی از
خدای بتوبه و اخلاص و استغفر لهم الرسول و آمرزش خواستی برای ایشان رسول لو
جدوا الله هر آینه یافتندی خدا را توابا قبول کننده توبه گنهکاران رحیما مهربان
بر آمرزش طلبان و گویند که این آیه در باره دوازده منافق آمد با یکدیگر بر نفاق اتفاق کرده بودند
حق تعالی رسول خود را از آن اخبار فرمود و رسول مجلسی ساخته همه را حاضر گردانید و فرمود از شما
دوازده کس بر نفاق کرده اید اگر بر خیزید و استغفار کنید من برای ایشان شفاعت کنم هر چند رسول
این کلام را اعاده میکرد هیچکس از ایشان بر نخواست پس آنحضرت هر یک از آن دوازده را بنام و نسب
مذکور ساخت و ایشانرا در میان مردمان رسوا گردانید گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن حق
این آیه فرستاد و رسول فرمود اگر اول از طلب آمرزش میکردید شما را می آمرزیدند چون چنین نکردید اکنون
شما را نزد خدا و رسول راهی نیست پس امر فرمود تا ایشانرا از مسجد بیرون کردند دیگر باره ایشانرا نزد خود

فاعرض عنهم پس روی بگردان از قبول
عذر ایشان و عظهم و پند ده ایشانرا از نفاق

راه نداد فَلَا پس نه چنانست که گمان برده اند که با وجود مخالفت ایشان حکم تو ایمان داشته باشند
وَرَبِّكَ سوگند بخورم بحق پروردگار تو که لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمانی که موجب حقیقت
و درستی حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ تا وقتی که حکم سازند ترا فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در هر چه اختلاف افتد
میان تو و ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا يَجِدُوا پس باز نیابند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود
حَرَجًا تنگی و گرانی مِمَّا قَضَيْتَ از آنچه حکم کرده باشی هر چند مخالف طبع ایشان باشد
وَيُسَلِّمُوا و گردن نهند فرمان ترا تَسْلِيمًا گردن نهادنی بظاهر و باطن و از صادق علیه السلام
مرویست که اگر جماعتی عبادت خدا کنند و نماز را بپای دارند و زکوة را بدهند و ماه رمضان روزه دارند
و حج بیت الله کنند و بعد از آن گویند که فلان کاری که رسول خدا کرد نکردن آن بهتر بود و یا تنگی و گرانی از آن در
خود یابند ایشان مشرک باشند پس این آیه تلاوت فرمود که فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ تا آخر وَلَوْ أَنَّا
كَتَبْنَا و اگر ما بنوشتیم یعنی فرض میکردیم عَلَيْهِمْ بر ایشان أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ که
بکشید نفسهای خود را یعنی خود را متعرض قتل گردانید بجهاد کفار أَوِ اخْرُجُوا مِنْ
دِيَارِكُمْ یا بیرون روید بجهاد از سرایهای خود مَا فَعَلُوهُ نکردندی آنرا یعنی متعرض قتال
نشدندی و بجهاد نرفتندی إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که مخلصانند و از سر اعتقاد
گرویدگان وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافق اند فَعَلُوا اگر کردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ
از آنچه پند داده میشوند بآن از متابعت رسول و مطاوعت امر او و ارزوی رغبت لَكَانَ خَيْرًا
لَهُمْ هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در دنیا و عقبا وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و سختتر بودی از روی تثبیت
و تحقیق ایمان ایشان زیرا که آنچه بآن پند داده میشوند اشدست برای تحصیل علم و ازالت شک
وَإِذًا و آنهنگام که حاصل شد مر ایشان را تحقیق ایمان لَآتَيْنَاهُمْ هر آینه بدهیم ایشان را
مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی وافر که آنست بهشت و
لَهَدَيْنَاهُمْ و هر آینه بدهیم ایشان را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که بوسیله آن مقرب درگاه
باشند و ابواب علوم بر ایشان گشوده شود حضرت رسالت فرمود که هر که عمل کند بانچه داند
حق تعالی او را عطا فرماید علمی که نداند پس آنچه باشد مخلص سخن آنست که ما ایشان را توفیق دهیم به ثبات بر طریق

شنع

الا هذا الرجل فانه صدیق الاکبر و الفاروق اعظم فرق کرد که روی بما دارد و او صدیق اکبر و فاروق اعظم است
ذَٰلِكَ این جزا که مر مطیعان راست از اجر عظیم و مرافقت با انبیا و شهدا و صلحا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ
محض فضل و کرامتست از جانب خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای عَلِيمًا دانا بجزای کسی که
اطاعت او نماید یا عالمست بجمیع طاعات و مخلصان و کسی که صلاحیت رفاقت این جماعت دارد و کسی
که صلاحیت مرافقت ایشان ندارد بعد از ذکر احوال اهل ایمان امر میفرماید ایشان را بمجاهده کافران و میفرماید
که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اند خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را
تا بآن از شر اعدا حذر نموده بر ایشان مظفر و منصور شوید فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال ایشان
ثُبَاتٍ در حالتی که متفرق باشید یعنی بهیئت مجموعی شوید بجهاد اعدا شوید مر اداث که تابع مصلحت
باشید در افتراق و اجتماع وَإِنَّ مِنْكُمْ و بدرستی که بعضی از شما یعنی منافقان که اظهار ایمان
میکنند و تزی شما خود را بشما مینمایند لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ هر آینه کسیست که کاهلی میکند در بیرون رفتن
بغزای اعدا از دین و تاخیر میکنند در جهاد و این جماعت ابن ابی و اصحاب او بودند که در روز احد تخلف
کردند در بیرون رفتن بجهاد فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر برسد شما را ای مومنان مُصِيبَةٌ دافعه
چون قتل و هزیمت بحال گویند آن منافق متخلف از جهاد که قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بدرستی که انعام فرمود
خدا بر من إِذْ لَمْ أَكُنْ چون نبودم مَعَهُمْ با مومنان شَهِيدًا حاضر شده در معرکه جهاد
تا باین قضیه مبتلا شدم وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر برسد شما را فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ نیکوئی و افزونی
منتی از خدای چون فتح و نصرت و غنیمت لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید آن متخلف از جهاد كَأَنْ لَمْ
تَكُنْ چنانکه گویا نبود بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان او مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دور
انداز و سخن بر وجهی گوید که گویا هرگز شما را ندیده و ببهجت شما نرسیده از غایت حسد بر شما و نهایت حرص
بر فوت غنیمت ارزو پس با خود گوید که يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ کاشکی من بودمی با ایشان در این غزا با مسلمانان
فَأَفُوزَ پس فیروزی یافتمی فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر بگرفتمی
حاصل معنی آنست که منافقان با شما همچو معامله کسی میکنند که میان او و شما صداقتی و معرفتی نبوده باشد
چه در حال غنیمت میخواهند که با شما باشند و در حال منکوب شدن شما متفرق از شما چنانکه حال بیگانگان

وچون

مستقیم که آن هدایتست بمطالب دینویه و اخرویه تا بجهة آن بنعیم ابدی برسند آورده اند که ثوبان
رضی الله عنه که مولای رسول خدا بود روزی بجناب نبوت حاضر شد زار و ضعیف شده و زرد و نحیف
گشته حضرت رسالت فرمود که ای ثوبان تو چرا متغیر گشته و روی سرخ تو بکدام درد زرد شده گفت یا
رسول الله هر زمانی که در جمال تو بنگرم اثر آنرا از حساب زندگانی شمرم حالا در اندیشه آنم که چون
یک اجل در رسد و مفارقت صوری اتفاق افتد چه چاره سازم و بچه حیله پردازم و بغیر محنتی اگر
اگر در آن جهان از اهل دوزخ باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم هر آنجا که مرتبه رفیع تست چگونه بیم
و نزد معینی این شخص صد بار انتظاری بوده و بر مرتقدیر ارحق تعالی شکسته دلان فراق را بثمره وصال
شادمان ساخته این آیه فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان خدای را در او امر و نواهی وَالرَّسُولَ
و رسول را در احکام شرعی فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فرمان برداران روز قیامت باشند مَعَ الَّذِينَ
با آنانکه أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسولان
و اولو العزم درین داخلند وَالصِّدِّيقِينَ و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند و
وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدا وَالصَّالِحِينَ و ستودگان در اعمال و اقوال از همه کس تصدیق
کرده وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا و نیکو اند این جماعت از روی همنشینی یعنی نیکو رفیق و یارانند این جماعت
در روضه جنت و در تفسیر اهل البیت از امام باقر علیه السلام مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی
است و از صدیقان علی مرتضی و شهیدان حسن رضا و حسین شهید کربلا و از صالحان اولاد حسین بن علی
از امام زین العابدین تا امام حسن عسکری و از حسن اولئک امام محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و ابو العزاز
ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که حق تعالی شما را یاد کرده است در کتاب خود پس آن
آیه تلاوت کرد و فرمود که مراد به نبیین رسول خداست و صدیقان و شهیدان ما یم و صالحان شمائید پس
بصلاح آراسته شوید و نام نیکو را برید همچنانکه حق تعالی شما را بآن نام نهاده و در خبرست که روزی ابوذر غفاری
رضی الله عنه از رسول خدا حدیثی روایت میکرد قومی از آنها در عهد او بودند و تکذیب او میکردند ابوذر دلتنگ شد
نزد رسول آمد و شکایت تکذیب ایشان را معروض داشت حضرت فرمود که آسمان سایه نیفکنده و زمین برنداشت
کسی را که راست گوتر از ابوذر باشد چون این کلام ادا فرمود نگاه کرد امیر المومنین علی علیه السلام را دید فرمود که

وچون حق تعالی ذکر منافقان کرد که از جهاد باز ایستادند در عقب آن ذکر مومنان کرد که بخلاف آن
قوم بودند و ترغیب ایشان نمود بر جهاد فرمود فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدا با دشمن دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فروخته اند زندگانی
فانی دنیا را که روی در فنا دارد بِالْآخِرَةِ برای جاودانی و نعیم باقی و متاع فانی را داده اند
و نعیم ابدی خریده اند وَمَنْ يُقَاتِلْ و هر که کارزار کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای فَيُقْتَلْ
پس کشته گردد و درجه شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید و بر دشمن ظفر یابد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
پس زود باشد که بدهیم او را در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که در صفت نگنجد پس بجهة مبالغه
در جهاد و ترغیب مردمان در آن رسول نجیب میفرماید که وَمَا لَكُمْ و چیست شما را و چه بوده
ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمیکنید و بکارزار مشغول نمیشوید فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و فرمان برداری وَالْمُسْتَضْعَفِينَ در باره بیچارگان یعنی در خلاص
کردن ایشان که در دست کفار اسیر شده اند و گرفتار گشته و ایشان جمعی بودند در مکه مسلمان
شده و کسان ایشان ایشان را بمدینه هجرت کردن منع میکردند و بجهة این در مکه مانده از کفار ایذا و آزار
می یافتند مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ از مردمان و زنان ابن عباس گوید که من و مادر من از مستضعفان
بودیم و همه از خدای میخواستند جای خلاصی میکردیم از کفار چنانکه میفرماید وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ یعنی
مستضعفان کسانی بودند که بزبان تضرع میگفتند که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما
بیرون آر ما را مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ ازین ده یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا که ستمکارانند اهل آن
بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست کقوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم وَاجْعَلْ لَنَا و دیگر تعیین ساخت
گردانید و بعضی را فرج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت رسالت بدیشان
فرستاد تا در روز مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام فرمود و یاری و حامی ایشان را
معین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت حکومت مکه بوی داد و او یار ضعیفان و بیچارگان بود و هم
کفار را ذلیل و خوار گردانید و بنیز دل ساختن مومنان بر جهاد کافران میفرماید الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان
گرویده اند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی در چیزی که سبب رسیدنست

یقولون ربنا

ثواب ابدی وَالَّذِينَ كَفَرُوا و انکسانی که کافر شده اند از بت پرستان و جهودان و ترسایان
يُقَاتِلُونَ قتال می کنند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی
بفرمان برداری او که موجب رسیدنست بعقوبات ابدی چون رغبت الست فَقَاتِلُوا پس کارزار
کنید ای دوستان خدای أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان و فرمان برداران شیطان را و از کید
ایشان مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی که حیله و دستان شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست
و بی قوت چه کید او و دوستان او نسبت بکید خدا بکافران ضعیف و بی اعتبار و بیشتر کید او محض
مجرد از حجة در زمان پس از اولیا را و اندیشه مرید اورده اند که عبدالله بن عوف زهری و مقداد بن اسود کندی
و قدامة بن مظعون جمحی و سعد بن ابی وقاص و اتباع ایشان در مکه قبل از هجرت ازار بسیار از
کفار می یافتند شکایت این حال عرض سید کائنات رسانیدند و گفتند یا رسول الله ما را دستوری ده
که با اهل شرک بسیار حرب کنیم ازار ایشان از حد گذشت رسول فرمود که من مامور نشده ام بقتال ایشان
صبر کنید تا وقت جهاد در رسد و چون از مکه بمدینه مهاجرت کردند حق تعالی همه اسلام را امر کرد بغزا و بر
بعضی از انها که در مکه ارزوی کارزار میکردند چون دانستند که بغزای بدر مامور شده اند اظهار کراهیت کردند
و ضعف و جبن ظاهر ساختند حق تعالی این ایه فرستاد که أَلَمْ تَرَ ایا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی
انانکه قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را که كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را از کارزار کفار تا
فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وَآتُوا الزَّكَاةَ
و بدهید زکوة بمستحقان فَلَمَّا كُتِبَ پس انهنگام که بمدینه امدند و نوشته شد یعنی واجب گشت
عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ ان وقت گروهی از ایشان
که ضعیف الاسلام بودند يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسیدند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ
چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی سختتر از ان و خشیة ایشان
بجهة ضعف بشریه بود نه بجهة کراهة امر خدای یعنی بالطبع از موت و قتل ترسیدند وَقَالُوا و گفتند
از غایة جبن و ترس که رَبَّنَا ای پروردگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب کردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ
بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتی ایمن و فارغ إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا باجلی نزدیک
بهم

بهر کس در تفسیر کاشفی اورده که اگر این سخن از کافران صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مومنان وقوع
یافته از روی که خوف و بیدلی از اقتضاء بشریت باشد و باز توبه کرده قُلْ بگوی ای محمد مر این ترسندگان را که دل در
حیوة دنیا بسته اند مَتَاعُ الدُّنْيَا انچه بدان تمتع میگیرید از دنیا قَلِيلٌ اندکست در جنب اخرت
و سریع الزوال وَالْآخِرَةُ و سرای اخرت خَيْرٌ بهترست از دنیا و فاضلتر لِمَنِ اتَّقَى مر کسی را که بپرهیزد
از شرک و بیان از همه منهیات وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای جهاد کنندگان یعنی از ثواب
جهاد شما را کم نخواهد کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که در رخنه دانه خرما است پس بوعده استیفای ثواب
جهاد مستظهر باشید و از مرگ که بهر صورت وقوع خواهد یافت میندیشید که هیچ کردنی ازین نکند رهایی
و از هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی أَيْنَمَا تَكُونُوا در هر جا که باشید خواه در مدینه و خواه
در مکه و خواه غیر ان يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ دریابد شما را مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ و اگر چه باشید
فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در قلعها و حصارهای محکم کرد ابنیه شده بگچ و اجر پس بهر حال و بهر جای
ادمی را از مرگ چاره نیست و چون چنین است پس بدرجه شهادت رسیدن در معرکه جهاد بهتر از مردن
در فراش در انوار امده که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود بسو دران سال بر سوال سابق بود و زرها
روی بگرانی نهاد جهودان ان حال را نسبت بمقدم انحضرت کردند چنانکه در حق موسی علیه السلام میگفتند
کقوله تعالی و ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی حق تعالی بجهة تکذیب قول ایشان ایه فرستاد که وَإِنْ
تُصِبْهُمْ و اگر رسد باهل کتاب حَسَنَةٌ نکویی یعنی نعمتی بسیار و ارزانی نعمتها يَقُولُوا
هَذِهِ میگویند که این نکویی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداست وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
و اگر رسد بدیشان دست تنگی و قحط يَقُولُوا هَذِهِ گویند این سختی از نزدیک تست که محمدی مِنْ عِنْدِكَ
یعنی سبب امدن تو باین منصوب قُلْ بگو ای محمد که كُلٌّ همه گرانی و ارزانی و دولت و نکبت مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ از نزدیک خداوندست یعنی بحکم او و بحکمت آن عمل اند کرد و مرا که محرم دران دخلی نیست
فَمَا پس چیست و چه حالت لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه جهودان را که لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ
نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل بر موعظه و پند کرامت چه اگر فهم ان میکردند دانستندی مَا أَصَابَكَ
هر چه برسد ای ادمی مِنْ حَسَنَةٍ از فراخی و ارزانی و سایر نعم فَمِنَ اللَّهِ پس از فضل خداست چه هر ادمی

از انواع طاعة برابری نمیکند با نعمة وجود او پس چگونه تقاضای نعمه غیران کند وَمَا أَصَا
بَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ و انچه برسد از قحط و تنگی و سایر مصیبة فَمِنْ نَفْسِكَ پس از نفس
تست چه معاصی تو باعث ان شده و این منافات ندارد بقوله قل کل من عند الله زیرا که همه
و مصیبة از جانب اوست بر سبیل ایصال الا انست که حسنه احسانست و امتحان و سیئه مجازات
معصیت است و انتقام و لهذا در حدیث امده است که هیچ مومنی را رنجی و اندوهی نرسد حتی
خاری که بعضو او فرو رود و یا دوال نعلین او گسسته شود مگر بجهة معصیة او یا تشدید تا ان سبب کفارت
گناه و مغفرت ان شود و نیز انحضرت فرمود که هیچ پوست بدن بچوب خراشیده نشود و هیچ کوفتن
از بنده واقع نشود مگر که بجهة گناه او و بعد ازان پیغمبر باید که وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا ای محمد
لِلنَّاسِ برای همه ادمیان رَسُولًا فرستاده که احکام ما را بایشان رسانی و بطاعت ترغیب
کنی تا بجهة ان مستوجب حسنه شوند و بترسانی ایشانرا از معصیة تا بمصیبة گرفتار نشوند وَكَفَى بِاللَّهِ
و بسندیده است خدای شَهِيدًا گواه برسالت تو بسبب معجزات و بعد ازان ترغیب کرد
میکنند در طاعة رسول و پیغمبر باید که مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ
أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستی که فرمان برده است خدا را وَمَنْ تَوَلَّى و هر که اعراض کند از
فرمان تو پس اعراض کرده باشد فرمان خدا را فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ
حَفِيظًا بر ایشان نگهبان که بجبر و اکراه ایشانرا از معاصی باز داری چه بر تو همین پیغام
رسانیدنست و بر ماست حساب و عقاب و بعد ازان از احوال منافقان که اظهار اطاعة میکنند
و در باطن خلاف ان بودند خبر میدهد که وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو که کار ما
طَاعَةٌ فرمان برداریست مر امر ترا فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ
از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ شب گذرانند طایفه از ایشان یعنی در شب با یکدیگر گویند
غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر انکه روز با تو میگویند و یا غیر انکه تو با ایشان بگویی وَاللَّهُ يَكْتُبُ
و خدای مینویسد در نامهای عمل ایشان یعنی ملائکه را میفرماید تا بنویسند مَا يُبَيِّتُونَ انچه در شب
تدبیر میکنند و میگویند از مخالفة قول تو تا ایشانرا بان جزا دهد و چون چنین است فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ
پس

پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ و توکل کن بخدای در همه احوال خصوصا در کار ایشان و همه کار خود را با وی گذار وَكَفَى
بِاللَّهِ و بسندست خدای وَكِيلًا قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت
کننده مهمات متوکلان بعد ازان توبیخ و سرزنش ایشان میکند و میگوید که أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
الْقُرْآنَ ایا تامل نمی نمایند این منافقان در معانی قران و تفکر نمیکنند در الفاظ ان تا اعجاز
ان بر ایشان ظاهر گردد و بدانند که ان حقست و نازل از نزد خدا و نه مطلق است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی
این قران مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوقی چنانکه گمان کفار و منافقان
لَوَجَدُوا فِيهِ هر اینه یافتندی اهل عقل و فهم دران اخْتِلَافًا كَثِيرًا اختلاف بسیار از
تناقض معنی و تفاوت نظم و فصاحة بعضی در کار که معنی و صعوبة بعضی در معارضه و سهولة بعضی
دیگر دران و مطابقه برخی از اخبار مستقبله آن دون بعضی دیگر و موافقة بعضی احکام ان
با عقل دون برخی دیگر که بحسب تتبع و استقراء کلام بشر خالی از خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از
روی معنی مرویست که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و اله لشکری بجایی فرستادی منافقان خبر ظفر یا شکست
ایشانرا از صادر و وارد تفحص کرده افشا کردندی و این منشاء ضرر و فساد شدی زیرا که
خبر نیکو سبب انگیخته شدن فتنه است در میان دشمنان و اهنگ ایشان بحرب اهل اسلام
و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان از جهه حق تعالی باین صفة مذمة ایشان کرده
و میفرماید وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید بمنافقان أَمْرٌ کاری یعنی خبری مِنَ الْأَمْنِ از انچه
موجب ایمنی باشد چون ظفر اسلام یا عزم حضرت رسالت بمصالحه قومی أَوِ الْخَوْفِ یا انچه
سبب ترس و بیم بود چون مغلوبیت لشکر اسلام یا اجتماع دشمنان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند ان
خبر را بی ملاحظه صلاح در افشای ان و تفحص در تحقیق ان وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر باز گذارندی ان
خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای پیغمبر تا اگر صلاح داند خود اشکارا کند وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ و یا تدبیر
خداوندان امر مِنْهُمْ از اهل اسلام چون اشراف اصحاب و امراء و لشکر لَعَلِمَهُ الَّذِينَ
هر اینه دانستندی انرا انانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق مینمایند مِنْهُمْ از پیغمبر

و اولوا الامر پس یعنی از ایشان تحقیق خبر کنند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدا بودی عَلَيْكُمْ
بر شما بارسال رسول وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بانزال قران و گفته اند که فضل حضرت رسالت
و رحمت قران یعنی اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هرآینه پیروی میکردید شیطان را
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بعقل کامل و تدبر تمام که مستلزم امداد و الطاف و توفیق ربانی
است از وساوس شیطان ایمن مانده اند و گفته اند که مراد تقلیل جماعتی اند که پیش از بعثت رسول و نزول قران
بمحض لطف و توفیق الهی راه راست یافتند چون زید بن عمرو بن نفیل و ورقه بن نوفل و بحیرای راهب
و امثال ایشان و باز سر رشته کلام بجهاد کفار کشیده میفرماید که فَقَاتِلْ پس کارزار کن فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی نزول این آیه در وقتی بود که حضرت رسالت عزیمه بدر کرد و نعیم
بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان بترسانید و بعضی از صحابه بکارزار رفتن کاره بودند و
حضرت میفرمود که اگر همه شما باشیم که میروم پس بیرون رفت و با او هفتاد کس بیش نبود این آیه
فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ تکلیف
کرده نشده ای در جهاد إِلَّا نَفْسَكَ مگر فعل نفس خود را نه فعل غیر خود را زیرا که از تخلف دیگران از
جهاد ضرری بتو نمیرسد بلکه ضرر بتو بزرگ نفس تست امر جهاد را پس سبقت نما بجهاد اگرچه کسی یاری
تو نکند در آن چه حق تعالی نصرت دهنده تست نه لشکر وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و رغبت
نما مومنان را عَلَى الْقِتَالِ بر مقاتله کافران که بر تو ترغیب است و تحریض مسلمانان بر جهاد
نه تکلیف در اجبار و اکراه ایشان بر جهاد عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدا باز دارد از
مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا سختی کارزار آنها که کافر شده اند یعنی قریش را بنوعی که ترس در دل
ایشان اندازد چنانکه در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و به بدر نیامد چنانکه در سوره آل
عمران گذشت وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت و شدت از قریش وَأَشَدُّ
تَنْكِيلًا و سخت تر است در عقوبت و تعذیب ایشان این توبیخ و تهدید است مر کسی را که تابع پیغمبر
نشده و بجهاد نرود وَمَنْ يَشْفَعْ هر که درخواهد شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواستی نیکو که حقی بدان
ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی دفع کرده شود يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا باشد مر آن شفیع را

بهره

بهره از ثواب آن شفاعة و از جمله آن دعا بود است در حق مومن چنانکه حضرت رسالت فرموده که
هر که در خفیه دعا کند در حق مومنی دعای او مستجاب شود و فرشته که با او ست او را گوید که تو را
مثل آنچه دعا کردی برای برادر مومن خود وَمَنْ يَشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواستی
که در آن حقی فوت شود و ضرری بکسی رسد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ
اللَّهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت یا گواه و نگهبان پس اگر
نیکویی کنید در حق خود نیکوی کرده باشید و اگر بدی کنید جزای آن بدی بشما رسد و چون چنین است
پس هر که طلب جهاد کند از مومنی و او را ترغیب کند بر آن ثواب آن برسد و هر شخصی که از جهاد
باز دارد و مسلمانان ترساننده شر آن بان راجع شود و بعد از امر مومنان بقتال مشرکان امر مینماید
ایشان را بتحیت و سلام با برادران مومن و میفرماید که وَإِذَا حُيِّيتُمْ و چون تحیت داده شوید
بسلام بتحية فَحَيُّوا پس تحیة گویید تحیة گوینده را بِأَحْسَنَ مِنْهَا به نیکوتر از آن تحیة مثلا اگر گوید
السلام علیکم شما در جواب او بگویید علیک السلام و رحمة الله و اگر سلام را با رحمة جمع کند شما
در جواب آن برکاته زیاده کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیة را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک
بگویید که علیک السلام و این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا هست بر همه چیز حساب کننده پس شما بر تحیة و جواب آن
حساب خواهد کرد ابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که بگوید السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته سی حسنه از برای او بنویسند و از ابن عباس نقلست که هر که رد کسی سلام کند یا
بر کسی ده سلام کند چنان باشد که بنده ای آزاد کرده باشد و در خبر آمده است که میان سلام کننده
و جواب دهنده صد حسنه باشد نود و نه از آن باشد که سلام کند و یکی از آن که جواب گوید زیرا که ابتدا
و اختیار این خبر از اول شده آورده اند که درویشی بزیارت عبدالله جعفر آمد و برا عطای نیکو کرد
درویش را استغنا عزان بود که مکافات آن کند روزی عبدالله در بازار میگذشت درویش او را
ادراک کرد آیند عبدالله از این تعجب کرد از پیش روی او در آمد و گفت یا فلان سلام علیک او بر غم جواب
داد عبدالله گفت چرا روی نمی کردانیدی گفت برای آنکه تو اول سلام کنی و مرا جواب باید داد تا ثواب بسیار

تا باشد و اندک را جو قوت مکافات عطای تو نبود الا باینوع و از رسول صلی الله علیه و آله مرویست
که افشای سلام کنید بر همه کس تا سلامتی یابید بعد از امر و نهی میفرماید که بیان ثواب و عقاب میکند
بقوله اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خدای مستحق پرستش هیچ معبودی نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ هر آینه جمع کند
شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز که برانگیزد لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن روز
وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی نیست از و راست گوی تر حَدِيثًا
از روی گفتار یعنی کذب را در سخن و وعده او راه نیست آورده اند که جمعی از مکه هجرت کرده و در
اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و پیغام فرستادند بمدینه که ما مسلمانیم و از آن بر گشته ایم
مومنان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و جمعی بنفاق ایشان حکم
کردند این آیه آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده
اید فِئَتَيْنِ دو فرقه و از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده اند که جمعی از اعراب ناخوشی هوای مدینه را
بهانه ساخته از حضرت رسالت اجازه اقامه بادیه طلبیدند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان ملحق شدند
و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید در کفر ایشان
اتفاق نمیکنید وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ و حال آنکه خدای باز گردانید ایشان را بحکم کفر کران قبل از
دست و آتش دوزخ بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه عمل کردند کران اعراض ایشانست از مومنان و ملحق
شدن بمشرکان أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نمایید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ
آنرا که فرو گذاشته است خدای تعالی او را در ضلالت بسبب فرط عناد و جحود ایشان یا حکم کرده
بضلالت ایشان و توفیق هدایت از ایشان باز داشته و یا ایشان را بضلالت نام نهاده و یا گمراه یافته و یا
از راه بهشت گردانیده پس چگونه ایشان را براه راست نمایید وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که فرو گذاشت
و هر کرا خدای ضلال نماید و بضلالت موسوم سازد یا حکم بضلالت او کند و یا از راه جنت بگرداند بجهت
توغل او در جحود و عناد و انکار با وجود علم او بحقیت اسلام فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی مر او را
سَبِيلًا راهی بحق و طریقی بهدایت وَدُّوا دوست میدارند این برگشتگان از دین و تمنا میکنند
لَوْ تَكْفُرُونَ اگر کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوا چنانکه ایشان کافر شده اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً

تا

تا باشید مساوی یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ پس فرا مگیرید از ایشان أَوْلِيَاءَ دوستان
حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که ایمان آورده مهاجرت کنند از بلده کفر ببلده اسلام فِي سَبِيلِ اللَّهِ در
رضای خدا یعنی هجرت ایشان خالی باشد از غرضی از اغراض دنیویه و محض اخلاص قربة باشد فَإِنْ تَوَلَّوْا
پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را
حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که یابید ایشان را در زمین حلال و حرام همچو سایر کفار وَلَا تَتَّخِذُوا
مِنْهُمْ و مگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری دهنده کار إِلَّا الَّذِينَ
يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله بنی خزاعه بودند
یا بنی بکر که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در امان آنحضرت باشد
أَوْ جَاءُوكُمْ یا بیایند نزد شما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ در حالتی که تنگ بود سینهای ایشان
أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ از آنکه کارزار کنند با شما یعنی کراهه داشته از آنکه مقاتله نمایند با شما أَوْ يُقَاتِلُوا
قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار بنو مدلج بودند که پیمان بسته برای آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند
و با قریش نیز همین طریق عهد کردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای در حکمت و مصلحت او تقاضا کردی
لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما بآنکه ترس از دل ایشان بیرون بردی
فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما قتال کردندی و دست باز نداشتندی از جدال با شما فَإِنِ
اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر کناره کنند از شما این مرتدان و معاهدان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ پس کارزار
نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و آشتی را یعنی از شما امان
طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نساخت خدای و نداد لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان راهی
در قتل ایشان و غارت اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد در قتل و اسر ایشان و باتفاق
این آیه بآیه فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی
دیگر را مراد غطفان اند یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کردند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند
که ایمن شوند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و ایمن شوند از قوم خود
كُلَّمَا رُدُّوا هرگاه که خوانده شوند إِلَى الْفِتْنَةِ سوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردانیده

شوند دران فتنه یعنی قصد کفر کنند و قتال با مسلمانان فَإِن لَّمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر کناره نگیرند از قتال شما
وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ والقا نکنند سوی شما صلح را و طلب امان نکنند وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ
و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ
و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که دست یابید بر ایشان وَأُولَٰئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا
لَكُمْ دادیم ما شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا مُّبِينًا حجتی روشن در تعرض قتل و سبی ایشان
چه ان حجت وضوح کفر و غدر و مکر ایشان بوده و یا مراد تسلط ظاهر است بر ایشان در قتل و سبی صادق
صلوات الله علیه فرموده که این آیه درباره عیینه بن حصین نازل شد که بجهت وقوع قحط در بلاد ایشان نزد رسول
آمد با آنحضرت شرط کرد که اگر در بطن نخل اقامت نماید آنحضرت تعرض بحال او و قوم او نرساند و او منافق
بود آورده اند که عیاش بن ربیعه که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت
شبی بگریخت و رفیقی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابوجهل و برادر او حارث
که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر را مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزد مکه
او را با فسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش ببستند در آفتاب میانداختند تا از اسلام
باز گردد و حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی حارث دین اسلام
اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که ازوی طلبیدند بگفت و دیگر باره
حارث او را سرزنش کرد که آمان دین که بر گشتی اگر حق بود ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل
بودی عیاش ازو در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت
نمود تجدید اسلام کرد حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در بیعت و اسلام حارث حاضر نبود
روزی حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنا بران سوگند او را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند
که مسلمانی را بناحق بکشتی در قبا چه جواب خواهی داد عیاش بران صورت نادم شده بخدمت سید عالم
علیه و آله تمام قصه معروض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد و منتظر
جزای اینم تا چه حکم فرمایی دران این آیه نازل شد که وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مومنی را
أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد مومنی را إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً

در هر که

در هر که بکشد مومنی را بخطا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ پس بروست آزاد کردن بنده گردنده و باد در حکم
ایمان چون صبوری که یکی از پدر و مادرش مسلمان بوده باشد وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ و بروست دیتی
ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر میراث إِلَّا أَن
يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیه را از و عفو نمایند فَإِن كَانَ پس اگر باشد
مقتول مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ از گروهی که دشمن شما اند از کفار وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن
باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده مومن و ادای دیت باهل او
لازم نه زیرا که میان کافر و مومن وارث نیست وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ و اگر باشد مقتول
از قومی که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ میان شما و ایشان عهد و پیمانست یعنی اهل ذمه پس
حکم آن مسلم است در وجوب کفارت و دیت همچنانکه مذکور باید که فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ پس بر
قاتلست دیتی ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ باهل آن وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بنده
مومن فَمَن لَّمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ
شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بروست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً پذیرفته توبه شود قاتل این
دیت و کفارت پذیرفتنی مِّنَ اللَّهِ از جانب خدای تعالی و باری تعالی این حکم را وضع فرمود در میان بود
بجهت قبول شدن توبه قاتل از وی سبحانه وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بحال قاتل
و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب دیت و کفارت با صواب کار در مرحمه فرماید و بعد از بیان قتل خطا
بیان قتل عمد نموده که وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا و هر که بکشد مومنی را بعمد و قصد و حلال داند
کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا در حالی که جاوید باشد دران
وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم گرفته خدا بروی وَلَعَنَهُ و رانده او را و دور ساخته از رحمت خود
وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهت این گناه بزرگ
نزول این آیه است که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلی
علیه و آله آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آنحضرت زبیر بن قیس را با او نزد اعیان بنی النجار
فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس بسپارید و الا دیت او بموجب شریعت ادا کنید

بنی نجار چون ازین پیغام آگاه شدند گفتند ما را علم بقاتل نیست لیکن دیت او ادا کنیم پس صد شتر تسلیم مقیس کردند
و باز بر روی بمدینه نهادند چون به نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بران داشت که مردمان
ترا عیب خواهند کرد بر گرفتن دیت و راضی شدن بآن و قاتل برادر را بکشتن و این جانست که زهیر را بکشی
تا در برابر خون برادرت باشد و شتران را برانی و بمکه باز گردانی پس در رفتنی که زهیر غافل بود سنگی بر سر او
زده او را بکشت و بر شتری نشست و باقی شتران را براند و روی بمکه نهاد و مرتد شد چون این خبر برسول
رسید فرمود که من او را زنهار امان نکردم نه در حل و نه در حرام پس در روز فتح مکه کشته شد و بجهنم پیوست
و حق تعالی این آیت را درباره او نازل ساخت و حکم بخلود قاتل مومن مخصوصست بآنکه باستحلال قتل مومن
نماید و یا آنکه کافر یا مرتد باشد چه باجماع اگر مومنی مومنی را بکشد بعمد بدون اعتقاد استحلال آن در
دوزخ مخلد نخواهد بود آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله لشکری را بر سر قومی فرستاد از ینشان
همین مرداس فدکی مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی پناه گرفت مبین
که لشکر اسلام تکبیرگویان در رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید دانست که لشکر اسلام است
او نیز تکبیر گفت و بر مومنان سلام کرد و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله بگشاد از کوه برآمد
اسامه بن زید فی الحال بر و تاخت و بضرب شمشیر سرش را بینداخت و هر چه داشت غارت کرد
گوسفندان از آن براندند این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده فرمود ای اسامه کسی را کشتی که از شرک
تبرا کرده بود و به یگانگی حق معترف شده اسامه از ان عمل پشیمان شده گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس
از ترس شمشیر بود حضرت فرمود که هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ و این
آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروید گان إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا پس نیک بر رسید و با حتیاط تمام
تفحص و تجسس نمایید تا مبادا که مسلمانی بگمان آنکه کافر است کشته شود وَلَا تَقُولُوا و مگویید
لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لَسْتَ
مُؤْمِنًا تو نیستی مومن و بجهت ایمنی از ما این کلمه میگویی تَبْتَغُونَ در حالی که طلب کنید عَرَضَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال فانی دنیا را مراد غنیمه مرداس است و اگر شما طالب غنیمه اید فَعِندَ اللَّهِ

پس

پس نزدیک خداست مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهای بسیار که بشما خواهد رسانید تا بی نیاز شوید
و مسلمانان را مکشید برای مال كَذَٰلِكَ كُنتُم همچنین بودید شما مِّن قَبْلُ پیش ازین یعنی اول
بار که به اسلام در آمدید توسل بکلمه شهادت نمودید بی آنکه موافقت دل شما با زبان شما معلوم باشد
و بجهت آن از خون و مال ایمن شدید فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدای بر شما با ستقامت در دین
اسلام و برسوخ در ایمان فَتَبَيَّنُوا پس نیک معلوم کنید فهم خود را در قتل مردم تعجیل مکنید و رد جه
کان چه دو بال رسته کذاشتن کافر نزد خدای تعالی کمتر است از یک مسلمان إِنَّ اللَّهَ كَانَ
بدرستی که خدای تعالی هست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید شما خَبِيرًا دانا و آگاه پس در قتل تعجیل
مکنید و طریق احتیاط را دران مرعی دارید مرویست که چون پیغمبر این آیه را بر اسامه خواند وی
بسیار مضطرب شد و از ان فعل تاسف بسیار خورد و گفت یا رسول الله برای من استغفار کن حضرت
حضرت فرمود که چگونه بکلمه لا اله الا الله تا چند بار اسامه طلب آمرزش کرد و حضرت آن کلام را اعاده نمود
بعد از ان برای او استغفار کرد و او را امر کرد که بنده آزاد کن ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که وقت
رفتن بغزای تبوک جمعی تخلف کردند مانند کعب بن مالک از بنی سلمه و مراره بن ربیع و هلال بن امیه و
عبدالله بن مکتوم بجهت کوری زبان باعتذار گشود و گفت یا رسول الله من نابینا ام و بجهت آن از دولت متابعت
با عدا محرومم حق تعالی این آیه درباره ایشان نازل ساخت که لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ
برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ
که نباشند خداوندان بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز محتاجان بکنند وَأَنفُسِهِمْ و نفسهای
خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشینندگان از جهاد دَرَجَةً پایه که آن غنیمه و ظفر و نام نیکو وَكُلًّا
و همه را از نشستگان که میل جهاد دارند و نمیتوانند و مجاهدان که مباشر جهاد شده اند وَعَدَ اللَّهُ
الْحُسْنَىٰ وعده کرده است خدای پاداش نیکو که بهشت بجهت حسن عقیده و خلوص نیت اما زیادتی
درجات و تفاوت مراتب زیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ و تفضیل داد خدای مجاهدان را
عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان بی عذر یا با عذر یا مطلق أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ در کار

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ
و بنفسهای خود

منه یعنی پایهای بلند از خدای در آخرت و گفته اند که این هفتاد درجه است که میان هر درجه مقدار دویدن
اسب تیزرو باشد هفتاد سال ومغفرة و آمرزش ورحمة و بخشایش از جانب او و بدانکه
نزد بعضی تکریر تفضیل مجاهدان بر سبیل اجمال و تفصیل جهة تعظیم جهادست و ترغیب مومنان در ان و نزد بعضی مراد از درجه
غنیمت و ظفر است و ذکر جمیل و درجات درجهای عالیه و بدان مراد ارتفاع منزلهای ایشانست نزد خدا و مراد از درجات
منازل ایشان در جنت و نزد بعضی دیگر قاعدون اول اصحاب عذرند و قاعدون ثانی انها که ماذون
شده اند در تخلف بجهة اکتفا بغیر ایشان و مجاهدان اول مجاهدانند با کفار و ثانی مجاهدان با نفس خود
موید اینست که حضرت صلی الله علیه و آله بعد از مراجعه از جهاد فرموده که رجوع کردیم از جهاد اصغر که جهادست با کفار بجهاد اکبر که
جهادست با شیطان و نفس وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته ایشان رحیما
مهربان بر ایشان در از دیاد اجر ایشان آورده اند که جمعی از مسلمانان که بحسب ظاهر کلمه گفته بودند چون قیس بن
فاکهه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب
بدر بیامدند ایشان همراه کفار بحربگاه حاضر گشتند و بتیغ مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شان ایشان فرمود
که ان الذین بدرستی که آنانکه توفیهم الملائکة جان می ستانند از ایشان فرشتگان که اعوان
ملک الموت اند ظالمی انفسهم در حالتی که ستمکار بودند بر نفس خود بترک هجرت قالوا گفتند
فرشتگان از روی سرزنش مر ایشان را فیم کنتم در چه چیز بودید در کار دین خود و با کدام طایفه
بودید از مشرکان و موحدان ایشان بر سبیل اعتذار پی موقع قالوا کنا مستضعفین
بودیم ضعیفان و عاجزان فی الارض در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند و نتوانستیم که هجرت
کنیم بمدینه و ما از اظهار کلمه اسلام مطالبه عاجز بودیم قالوا گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب ایشان
الم تکن ارض الله واسعة آیا نبود زمین خدا گشاده و بسیار فتهاجروا فیها که هجرت
کنید در طرف دیگر از ان چنانکه مهاجران هجرت کردند فاولئک بیان کرده تارکان هجرت بدون
عذر مسموع ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است وساءت مصیرا و بد بازگشت
ایشان را دوزخ بجهة ترک امر واجب و مساعدت کفار الا المستضعفین بلکه کسانی که
واقع ضعیف و عاجزند من الرجال والنساء از مردان و زنان والولدان و از کودکان

۷

لا یستطیعون حیلة که توانایی ندارند و چاره سازی مهاجرت ولا یهتدون سبیلا
و نمی شناسند راه مدینه را و طریق بیرون آمدن را ذکر صبیان جهة مبالغه است در امر هجرت و اشعار بانکه
راه یابی ایشان واجبست که ایشان را نیز با خود بیرون برند در وقت مهاجرت و با انکه ایشان در صدد
وجوب هجرت اند و گریزی از ان ندارند بحیثیتی که چون ولدان ایشان بالغ شوند و قادر شوند بر هجرت با
ایشان را مهاجرت پی تاخیر و اهمال فاولئک بیان کرده که بیچارگانند عسی الله شاید خدای ان
یعفو عنهم انکه عفو کند از ایشان ذکر عسی و عفو اشعارست بانکه ترک هجرت از خطرست حتی که عاجز
و مضطر این مبتلا اند بود وکان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران غفورا آمرز
گناهان ایشان عمر بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کسی اسلام آورده بودند و استطاعت
هجرت نداشتند چون آیه تهدید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته ان بمستضعفان مکه رسید جندع بن
ضمره گفت که مرحیله که من پیر و بیمارم از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی ذکر ایشانرا بعذر در ترک
هجرت فرموده و چاره رفتن میتوانم و راه مدینه می دانم بترسم که ناگاه بدین شاهل گرفتار شوم و بسبب ترک
هجرت ایمان من خلل پذیر گردد و مرا بر همین سریر که خفته ام بر دارید و ببرید فرزندان او را بر داشتند ببردند او را
متوجه مدینه شدند چون بمنزل تنعیم رسیدند اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست بر دست چپ نهاد
و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم بتو بر انچه بیعت کرده است رسول
تو با تو این بگفت و در گذشت خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر
و مزد او تمامتر بودی چه با وجود ایمان مزد مهاجران یافتی حق تعالی این آیه فرستاد که ومن یهاجر
فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه طاعت خدا یجد فی الارض یابد در زمین مراغما
کثیرا ارامگاه بسیار که بان نقل کند وسعة فراخی در روزی یا دست در اظهار دین و کلمه
توحید ومن یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله ور
سوله در حالتی هجرت کننده باشد بخدا و رسول او یعنی خاصه از برای رضای ایشان بی غرض از
اغراض دیگر ثم یدرکه الموت پس دریابد او را مرگ در اثنای راه و پیش از انکه رسد
فقد وقع اجره علی الله پس تحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدای باشد ثواب او که واجب باشد

اگر چه اجر او باو نرسد بنده خلاف حکم و مصلحت او باشد و ترک حکمت او سبحانه را جایز نیست وکان
الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناه تا چیزی در هجرت کرده رحیما مهربان بود در
وعده مثوبه او و چون حق تعالی بندگان را امر کرد بجهاد و هجرت در عقب ان کیفیت نماز سفر
و خوف بکند و ذکر تخفیف ان برای ایشان و میفرماید که واذا ضربتم فی الارض
و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا من
الصلوة در انکه کوتاه سازید از نماز یعنی چهار رکعتی را دو رکعت گذارید ان خفتم اگر ترسید
ان یفتنکم الذین کفروا انکه در فتنه اندازند یعنی بکشند یا شرک سازند شما را انانکه کافر
این شرط باعتبار غالبست چه در ان وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا نیز که
نیز تقصیر باید کرد در سفر باجماع و روایات متواتره و ترک جناح در امر واجب و سنت و مباح
مستعمل است و اینجا مراد امر واجبست چه قصر صلوة واجبست در سفر باجماع ان الکافرین
بدرستی که کافران کانوا لکم هستند شما را عدوا مبینا دشمنی آشکارا و بعد از امر
تقصیر صلوات در سفر و خوف بیان کیفیت صلوة خوف میفرماید که واذا کنت فیهم و چون
باشی ای محمد در میان اصحاب بوقت خوف از دشمنان دین و خلفای ان حضرت که ائمه هدی اند
صلوات الله علیهم نیز درین خطاب داخلند زیرا که قایم مقام انحضرت اند فاقمت لهم الصلوة
پس خواهی که اقامه کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طائفة منهم پس
باید که بایستند گروهی از ایشان معک با تو در نماز و گروهی دیگر رو باروی دشمن بایستند
ولیاخذوا اسلحتهم و باید که فرا گیرند انها که نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی احتیاط
فاذا سجدوا پس انهنگام که سجده کنند نماز گذارندگان فلیکونوا پس باید انها که نماز نگذارده اند
من ورائکم از پیش شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت نماز گذارند بصف لشکریان روند
ولتأت طائفة اخری و بیایند طایفه دیگر لم یصلوا که نماز نگذارده اند و پاس میداشتند
فلیصلوا معک پس باید که نماز گذارند با تو یک رکعت دیگر را ولیاخذوا و باید که بر
دارند ایشان نیز با خود حذرهم آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره واسلحتهم

از

و سلاحهای حرب خود و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و نیزه و تیر و کمان پس بیان حکمت
میکند در وجوب ساختن سلاح و میفرماید که ود الذین کفروا دوست دارند انانکه کافر شده اند و
تمنا میکنند لو تغفلون اگر غافل شوید عن اسلحتکم از سلاحهای حرب خود وامتعتکم
و از متاعها چون البسه و سایر رخوت فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما میلة واحدة
یک حمله و همه را بیک بار برند و چون در بعضی احوال برداشتن سلاح موجب بسیاری مشقه است
از جهة رخصت وضع ان نموده میفرماید که ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ان
کان بکم اذی اگر باشد شما را رنجی من مطر از باران که گرانند اسلحه او کنتم مرضی
یا باشید بیماران و ناتوان در برداشتن سلاح ان تضعوا در انکه بنهید اسلحتکم
سلاحهای خود را و چون عدم اخذ سلاح مظنه هجوم دشمنانست بر مسلمانان از جهة تکرار اخذ سلاح
فرموده که وخذوا حذرکم و فرا گیرید آلات نگاه داشتن خود را در وقت قدرت
تا خصم بر شما هجوم نکنند ان الله بدرستی که خدای اعد للکافرین اماده ساخته برای کافران
عذابا مهینا عذابی خوار کننده در سبب نزول این آیه آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب راه بر وی صف راست کرده و اسباب جدال
و قتال مهیا ساخته حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف کشیدند وقت نماز پیشین
در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مومنان حایل شد حضرت رسالت با اصحاب باقامه
نماز مشغول شدند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان را مشاهده کردند بعد از فراغ مسلمانان از ان
نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و یک حمله دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از
کفار آواز داد که این قوم را بعد از این نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام ان غایت مبالغه بتقدیم
میرسانند بیع فرصت نگاه داشته در ان وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از این دشمنان
داد انتقام بستانیم هنوز وقت نماز عصر در نیامده بود که جبرئیل علیه السلام فرود آمد و کیفیت نماز خوف
بدین آیه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله تعلیم داد و چون یاد خدا بودن موجب استعداد شده است بفیض الهی
و ورود و معه... ازین جهة بعد از صلوة خوف میفرماید که فاذا قضیتم الصلوة پس چون

کردید نماز خوف را ادا نمودید فَاذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدا را قِيَامًا در حالتی ایستاده که
شمشیر میزنند وَقُعُودًا و در حال نشستن که تیر می اندازید وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ در حالتی که در پهلو
های خود افتاده اید و زخم خورده و قول اشهر آنست که مراد یاد کردن خداست در همه حال فَإِ
ذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون بیارامید و ایمن شدید فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را
با حفظ شرایط و ارکان آن إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مومنان
كِتَابًا مَوْقُوتًا فرض شده و معین گشته با وقتهای خود که اخراج آن از وقت آن جایز نیست
و باز عود کلام می کند در بحث جهاد و ترغیب مومنان بر آن و میفرماید که وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید
فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید
شما که درد مند شده اید از جراحتها فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس بدرستی که کافران نیز درد مند و زخم
خورده كَمَا تَأْلَمُونَ شما درد مند بید وَتَرْجُونَ و شما با وجود الم امید میدارید مِنَ اللّٰهِ
از خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت دنیا غرض ازین
کلام ترغیب ایشانست در ثبات قدم در معرکه جهاد و سرزنش ایشان در سستی نمودن در مقاتله و
خلاصه سخن آنست که هر گاه قتال مشترک است میان شما و ایشان و مخصوص بشما نیست و با وجود این
امید دارید از خدا بغلبه دین اسلام و رسیدن ثواب آن در دار السلام و ایشان ازین محروم اند
پس سزاوار آنست که ترس شما از ایشان بیشتر باشد و صبر شما بر آن اکثر بود وَكَانَ اللّٰهُ
عَلِيمًا و هست خدای دانا بمصالح و اعمال شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی و فرمودن حکمت کار نمیکند
و نهی نمینماید آورده اند که طعمة بن ابیرق که از بنی ظفر بود شبی نقب در خانه قتادة بن نعمان زد
زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بودند بدزدید قضا را انبان شکافی داشته بود همه راه از آن
آرد بر بخت تا بخانه طعمه و طعمه از آنجا بخانه یهودی که زید بن السمین میگفتند برده بطریق ودیعت سپرد
قتاده بر اثر آرد بخانه طعمه رفت و بعد از طلب زره از او منکر شد و سوگند یاد کرد که این کار نکرده
از آن خبر ندارد قتاده بر همان سمت که طعمه بخانه زید یهودی رفته بود پی برد و بر آن خیانت بگرفت زید
گفت دوش طعمه زره در انبانی بودیعه بمن داد و جمعی بران گواهی دادند صورت حال بحکم علیه شبیه بفرع کرد

و بنی ظفر که قوم طعمه بودند از خوف و رسوایی ارتجا اسند که طعمه تهمت زده شود و یهود پاک من
بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند و رای حضرت رسالت نیز بر آن بود که خیانت بر یهود ثابت
کرده و مسلمان از آن خیانت مبرا باشد و مع ذلک قوم طعمه براءت ذمه و پاکدامنی او گواهی دادند
پس بجهة حسن ظنی که آنحضرت را بمسلمانان بود خواست که قصد عتاب یهودی از حضرت رب الارباب خبر
رسید که إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بدرستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ
براستی و درستی لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللّٰهُ
بآنچه شناسا گردانیده است ترا خدای و بآن وحی کرده بتو وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ و مباش
برای خیانت کنندگان و دفع خیانت از ایشان خَصِيمًا دشمن الکن که بلکناست وَاسْتَغْفِرِ
اللّٰهَ و آمرزش خواه از خدای یعنی بالکلیه توجه باو سبحانه کن و توفیق ازو طلب در جمیع امور
إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که هست خدای غَفُورًا آمرزنده و در گذرنده کسی که طلب آمرزش کند
رَحِيمًا مهربان را وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ از قبل آنکه يَخْتَانُونَ
أَنْفُسَهُمْ خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی طعمه و قوم او که با خیانت در ساخته اند و بدروغ گواهی
راوه دشنه او داده و حمایت نصرت او کرده اند بجهة این و بال خیانت راجع بانفس همه ایشانست
إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست ندارد مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر کرا که بسیار خیانت کننده
یعنی مصر بران أَثِيمًا گناه کاری که مستغرق باشد در گناه خود این اشارتست بر اصرار طعمه
و توغل او در اثم و خیانت بدانکه این آیه دلالت نمیکند بر آنکه از رسول صلی الله علیه و آله چیزی صادر شده
باشد که شایسته او نبوده باشد چه قول تعالی و لا تکن للخائنین خصیما و قوله لا تجادل بجدال دلالت نمیکند
بر آنکه آنحضرت اظهار خصومت و جدال کرده باشد چه بسیارست که نهی متوجه میشود بکسی که کنایتی ازو صادر نشده
باشد بجهة مبالغه و الحاح در نهان و قوله و استغفر الله نیز دلالت نمیکند که گناهی از آنحضرت واقع شده باشد
زیرا که استغفار مخصوص بمعصیت نیست بلکه گاه هست که بر وجه کسر نفس و توجه تام بمولی میباشد و با جهة قصد
شوند زیرا که استغفار طاعتیست مستقل و موجب ثواب و دلایل عقلیه بر عصمت انبیا علیهم السلم از صغایر و کبایر
مصدق آنست و در مجمع البیان آورده که خطاب اگر چه ظاهر بحضرت رسالتست لیکن مراد تادیب امت و مردمانست

بر آنکه مبادرت نکنند بمجادله از قبل خصیم بلکه بعد از ظاهر شدن وجه حق زیرا که آنحضرت از جمیع معاصی
بریست و با آنکه حقیقتا خطاب با آنحضرت باشد و قصد مجادله برای خصیم بنز قبل از آن و تقییدی که بعد از
ظن غالب باشد بجهة علامات ظاهره و چون شهادت شهود و غیر آن مستلزم اثم نیست و از تتمه قصه
مذکوره اینست که میفرماید که يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ پنهان میکنند خیانت را از مردمان بجهة
حیا و خوف وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ و پنهان نمیدارند از خدای که سزاوارتر است
بآنکه پنهان داشته شود ازو بر وجه خوف از عقوبت وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشانست
و ضمایر و اسرار ایشان ازو پنهان نیست پس باز نپوشانید خیانت را إِذْ يُبَيِّتُونَ آنگاه
که شب تدبیر و تزویر میکنند مَا لَا يَرْضَىٰ آنچه را که نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن
دروغ و رد تهمت که بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد و جهت
پیغمبر سوگند او را بگو مسلمانست قبول خواهد کرد و گواهی ما را نیز خواهد شنید و بقول یهودی که کافراست
التفات نخواهد کرد وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند شما از تدبیر مُحِيطًا
احاطه کننده است بعلم و هیچ چیز از علم او خارج نیست پس همه شمار او فی عمل حق و باطل جزا و سزا خواهد داد
هَا أَنْتُمْ آگاه باشید که شما ای بنی ظفر هَٰؤُلَاءِ آن گروهید که از جهة حمایت جَادَلْتُمْ
عَنْهُمْ دفع کردید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا
فَمَنْ يُجَادِلُ اللّٰهَ پس کیست آنکه خصومت و جدال کند با خدای در دفع خیانت کند عَنْهُمْ
از ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز أَمْ مَنْ يَكُونُ یا کیست آنکه باشد عَلَيْهِمْ
وَكِيلًا بر ایشان نگاهبان که نگذارد خدا ایشان را عذاب کند وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا و هر که بکند
بدی که از آن ضرر بغیر رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس خود که آن ضرر بغیر سرایت نکند
بلکه راجع بنفس خودش باشد و گویند مراد بسوء صغیرات و بظلم کبیره یا اول مادون شرک و دوم شرک
و بر هر تقدیر چون آنرا بفعل آرد ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابه
يَجِدِ اللّٰهَ یابد خدا را غَفُورًا آمرزنده گناهان او را رَحِيمًا مهربان بتفضل خود برو و در
این ترغیب طعمه است و قبیله او بتوبه و استغفار وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد

که بگناهی را بدان تهمت کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ پس فرا این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود
یعنی ضرر کسب آن اثم از نفس او بدیگری نمیرسد وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلِيمًا دانا
بهر دیده وزره حَكِيمًا حکم کننده در مجازات آن بدست بریدن وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً
و هر که بکند گناه صغیره یا آنچه ازو بخطا واقع شود أَوْ إِثْمًا یا گناه کبیره و یا آنچه بعمد ازو صادر شود
ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس بیندازد آنرا یعنی تهمت نهد بآن گناه بَرِيئًا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت
بزید کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی بر داشت دروغی را که از آن مبهوت و متحیر
ماند بیگناهان اگر چه با ایشان نسبت میدهند وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی ظاهر را بسبب تهمت
نهادن بر غیر خود و سبیل منت میفرماید که وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ و اگر نه فضل خدای
بودی بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقة این کار اعلام داد وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او
که ترا از قصد عتاب یهودی و تصدیق طعمه بواسطه سوگند و گواهی دروغ باز داشت لَهَمَّتْ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ هر آینه قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ آنکه بگردانند
ترا از راه راست گمراهان بحکم حقیقت وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خودرا چه وبال این عمل جز بدیشان راجع نیست وَمَا
يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ و ترا زیان نمیتوانند رسانید هیچ چیز هر چند که قصد تمام در این باب
داشته باشند چه تو در پناه عصمت خدایی و آنچه در خاطر خطیر تو گذشت بجهة اعتماد تو بود
بر ظاهر امر بر سبیل در حکم وَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ و در تو فرستاده است خدای تعالی
بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان حکم از او وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده است ترا مَا لَمْ
تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات ضمایر و یا از امور دین و احکام و نزد بعضی
آن علم است بآنچه واقع شده و آنچه بعد ازین واقع شود تا بقیامت که حق تعالی در شب معراج
بآنحضرت نمود چنانچه در احادیث مواجه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند
که بآن دانا شدم بهر چه در زمان ماضی واقع شده و هر چه در مستقبل واقع شود و این علم بوراثه بائمه اثنا عشر
علیهم السلام انتقال یافته و در کتاب بصایر الدرجات فی علوم آل محمد صلوات الله علیهم که تصنیف شیخ جلیل ابی جعفر

محمد بن حسن صفار رحمه الله مذکورست که روایت کرد عباس بن معروف از حماد بن عیسی و او از حریز و او از ابو بصیر که ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود که حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله عالم بود بمعلوم جمیع پیغمبران و هرچه در ماضی واقع شده و در مستقبل واقع شود تا روز قیامت و بعد از آن فرمود که سوگند میخورم بخدایی که جان من بید قدرت اوست که من میدانم علم همه انبیا را و علم هرچه در ماضی بوده و آنچه بعد ازین واقع شود تا قیام قیامت و نیز روایت کرده از احمد محمد که عبد الرحمن ابی نجران از یونس بن یعقوب روایت نموده که حارث بن مغیره و عبد الاعلی و عبیده بن بشر از ابو عبد الله صلوات الله علیه نقل کردند که آنحضرت فرمود که انی لاعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما فی الجنة و ما فی النار و ما کان و ما یکون الی ان یقوم الساعة یعنی بخدا سوگند که من میدانم آنچه در همه آسمانهاست و آنچه در همه زمینست و آنچه در دوزخ است و آنچه واقع شده تا وقتی که قیامت قایم شود و اینکه اهم هدی از غیبیات خبر میدادند از ثمره این علم است و این از فضل الهی است و عنایت نامتناهی چنانکه فرمود **وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ** و هست فضل خدای بر تو **عَظِيمًا** بزرگ که علوم غیر متناهیه را بتو تعلیم فرموده و ترا مرتبه و رتبه داده بر سایر انبیا و خلق عوالم علویه و سفلیه بواسطه تو کرده که لولاک لما خلقت الافلاک **لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ** از نجوی قوم طعمه یعنی خیری در راز گفتن ایشان نیست **إِلَّا مَنْ أَمَرَ** مگر راز گفتن کسی که فرماید **بِصَدَقَةٍ** بصدقه دادن **أَوْ مَعْرُوفٍ** یا امر کند بمعروف و او هر چیزیست که در شرع مستحسن باشد **أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ** یا فرماید باصلاح کردن میان مردمان و رفع کدورات از دلهای ایشان و الفت انداختن در قلوب ایشان و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکورست که از ابو عبد الله صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی درین آیه امر فرموده که باید اثر کدورت در روی تو چیزی از برادر تو نباشد پس اظهار بشاشت کنی برای برادر خود و نیز در آن تفسیر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که همچنانکه حق تعالی زکوة مال را بر شما فرض کرده زکوة جاه را بر شما فرض کرده بنده و زکوة جاه اظهار بشاشت است و خوش خویی با همه مردمان **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ** و هر که بکند اینها را که مذکور شد **ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** برای طلب خشنودی خدا **فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ** پس زود باشد که بدهیم او را **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی

بزرگ

بزرگ را که در شمار و حساب نیاید در کشاف از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر سخنی که فرزند آدم میگوید مضرت بر و عاید باو میشود مگر امر بمعروف و نهی از منکر و ذکر خدای سفیان ثوری این حدیث را از شخصی شنید گفت هیچ میدانی که ماخذ این در قرآن کجاست گفت نه فرمود قول تعالی **لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ** الی اخره و قوله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر مرویست که بعد از ثبوت خیانت طعمه از خوف قطع ید بگریخت و بجانب مکه شد و مرتد گشت و نقب در خانه کسی میزد و دیوار فرود آمد و در زیر آن ماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه در خواست کردند که از مدینه گریخته و پناه بما آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و ناچار قضاعه بسوی شام عزیمت نموده در منزلی کاروانی از مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت او را دریافتند و بکشتند و قولی آنست که در جده در دریا نشسته بود کیسه زری در کشتی بدزدید و بعد از علم وقوف بر آن او را در دریا انداختند و هنوز بقعر آب نرسیده بود که بآتش دوزخ ملحق شد حق تعالی درباره او فرمود **وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ** و هر که مخالفت کند با رسول **مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ** از پس آنکه ظاهر شده بود او را هدایت که طریق حقست بواسطه وقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات **وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ** و پیروی کند غیر راه را که مؤمنان بر آنند از اعتقادات صحیحه و اعمال حقه **نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ** بگردانیم او را در آن سرای دوست انچه را که دوست داشته است از ادیان سرای گران کفر ورزید و ضلالت است یا بنوعی که او را در دایره کفره و اهل ارتداد و اضلال داخل کنیم **وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ** و در آریم او را در دوزخ **وَسَاءَتْ مَصِيرًا** و بد بازگشتیست دوزخ و نیز درباره طعمه که مرتد شد بمرد فرمود که **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ** بدرستی که خدای تعالی نیامرزد **أَنْ يُشْرَكَ بِهِ** آنرا که شرک آرد بخدای **وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ** و بیامرزد آنچه جز شرکست **لِمَنْ يَشَاءُ** مر کرا خواهد از ابن عباس روایتست که اینه در شان پیری بود از اعراب که بجناب نبوت ماب صلی الله علیه و آله عرض رسانید که یا رسول الله پیرم در گناه غرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که بگیخته خدا را

بگذشتن خود عاجز کرده ام و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه حال من چگونه می بینی این آیه فرود آمد و او را خبر داد که همه گناهان غیر از شرک آمرزش هست **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ** و هر که شرک آرد بخدا **فَقَدْ ضَلَّ** پس هر آینه گمراه شد از حق **ضَلَالًا بَعِيدًا** گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت چه شرک اعظم انواع ضلالتست **إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ** نمی پرستند مشرکان بدون خدای **إِلَّا إِنَاثًا** مگر بتان را که ماده گانند بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات و عزی و منات و جز آن در هر قبیله را بتی بود که او را می پرستیدند و او را انثی بنی فلان می نامیدند و یا بجهت عدم عقل ایشان را اناث گفته که در نهایت نقص عقلند ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که در میان هر بتی از بتان شیطانه از اناث شیاطین بوده که خود را بجهت مکاری بتکده می نمودند و با ایشان تکلم میکردند بنا بر این عبادت بتان را اناث بگفتند و لهذا میفرماید که **وَإِنْ يَدْعُونَ** و نمی پرستند بحقیقت **إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا** مگر دیو سرکشته در ضلالت بیرون رفته از فرمان برداری حضرت عزت **لَعَنَهُ اللَّهُ** رانده است خدای او را و دور کرده از رحمت آورده اند که در بدایت اسلام روزی جمعی از مشرکان در بتکده جمع شده بتان را سجده میکردند دیو در شکم بت حبس رفت و بآیین بیشادان بیرون داد که جاننا نادیم متیب علینا دین ابائنا الکاة الکرام یعنی جمعی آمده اند مراد محمد است و اصحاب او و معیب میکنند دین ابا و مارا مذمت میکنند با آنکه حامیان و کریمان بوده اند چون این را مشرکان بشنیدند یکبار او از برآورده و نشاط کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند پس شخصی از مطلب آنحضرت فرستادند و برا این خبر دادند و گفتند ترا حاضر باید آمد تا بشنوی که خدایان ما چه میگویند پس بوعدی کرد تا رسول حاضر شده قول بتان را بشنود حضرت دانست که این کار از شیطانست و درین اندیشه بود که جنی مؤمن تردوی آمد و گفت یا رسول الله غبار ملال بر خاطر خود راه مده که آن شیطانه که در درون بت آواز داد مسعره نام داشت من او را کشتم تو بسعادت بموضع مشرکان حاضر شو تا من بیایم و جواب بازدهم رسول خوشحال گشته روز دیگر مشرکان بیامدند و غوغا کردند و رسول را حاضر کردند چون حضرت با نجا رسید همه بتان بروی در افتادند مشرکان بر خواستند و بتان را راست کردند و عبادت ایشان را بجای خود نهادند و ایشان را ثنا گفتند بعد از آن سجده ایشان در آمدند و گفتند ای معبودان ما آنچه دیروز می گفتید امروز

بگوئید

بگوئید تا محمد بشنود چون این بگفتند از شکم بت حبس سرود شنیدند که مضمون آن این بود که منم که مرا مطهر میگویند کشتم مسعره را که فاجر و طاغی بود و انکار حق میکرد و لعنت کرد پیغمبر را که قرآن برو نازل شده از پس موسی پس ما پیرو اوییم و فرمان بردار او چون مشرکان این بشنیدند یکدیگر را گفتند که محمد تا غایت ما را بتوبیخ امروز خدایان ما را میفریبد و از این روز کار اسلام ترقی کرده روز بروز متزاید میگشت تا قوت تمام گرفته کفار مغلوب و منکوب شدند و چون شیطان دشمن قویست در اضلال بندگان سبقت نام از نجهت حق تعالی از قول او خبر میکند که دالست بر اعتراف او باضلال بنی آدم ان او افتراز کنند و بوسوسه او از راه بروند میفرماید **وَقَالَ** و گفت شیطان با حق تعالی در وقتی که حق تعالی با او گفت که لعنت من بر تست تا روز قیامت **لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ** هر آینه فرا گیرم از بندگان بواسطه اضلال و اغوا **نَصِيبًا مَفْرُوضًا** بهره مقرر و معین یعنی اکثر ایشان را تابع خود سازم در ضلالت و کفر و در حدیث آمده که از هزار کس از آدم میان نهصد و نود و نه نصیب شیطانند در ضلالت تابع او و در حدیثی دیگر واقع شده که از هزار او میان یکی مر خدا راست و باقی اهل دوزخ و نیز از کفار شیطان حکایت میکند که او گفت **وَلَأُضِلَّنَّهُمْ** و هر آینه گمراه گردانم ایشان را از طریق حق بوسیله وساوس **وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ** و هر آینه بآرزو آرم ایشان را **وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ** تا هر آینه بشکافند و بروایت ماثوره از ابو عبد الله علیه السلام هر آینه ببرند از اصل **آذَانَ الْأَنْعَامِ** گوشهای چهارپایان را بجهت حرام گردانیدن آنچه حق تعالی از احلال گردانیده این اشارتست بآنچه عرب را بود از بحیره و سائبه و وصیله و حام که از انصیب بتان میدانستند و تفصیل آن در سوره المائده مذکورست **وَلَآمُرَنَّهُمْ** و هر آینه بفرمایم ایشان را **فَلَيُغَيِّرُنَّ** تا هر آینه تغییر دهند **خَلْقَ اللَّهِ** آفریده خدا را بصورت یعنی نقص خلق آن نمایند چون خصیه کشیدن بندگان و بتر ساختن دندان و رخم کبود زدن بر روی و لب و دست و پا و امثال آن و از باقر و صادق علیه السلام مرویست که مراد آنست که دین خدا را تغییر و تبدیل دهند کقوله تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله **وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ** و هر که فرا گیرد شیطان را **وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ** دوستی بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید تابع او شود و او امر او را بر امر خدا اختیار کند **فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا**

پس هر سنی که زیان کند زیانی روشن چه سرمایه عمر و فوت از دست بدهد و بی بهره مانده زیان
کند بفوات بهشت و دخول دوزخ و هیچ خسران بآن نمیرسد که شخصی تبدیل مکانی کند که در بهشت نامزد
او باشد بمکانی از دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشانرا شیطان آنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ
و در آرزو می افکند ایشانرا چیزی که بآن نرسند و نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد
ایشانرا شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب که عبارتست از اظهار نفع در آنچه متضمن مضرات بصورت
نفع بمردمان می نماید أُولَٰئِكَ آن گروه که پرستندگان شیطانند و متابع او مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان
دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند ایشان از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدان التجا کنند
و از شدت عذاب پناه بدان برند و بعد از ذکر وعید بیان اجر وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای پسندیده سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که درآوریم ایشانرا
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان جویها خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند أَبَدًا همیشه این تاکید خلودست یعنی خلودی که هرگز منقطع
نگردد وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای حَقًّا وعده کردنی راست کرده سخن خود را راست
کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا و کیست راست تر از خدای در سخن یعنی هیچکس از و راست گوی
تر نیست مرویست که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری اغاز مفاخرت کردند
که پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما مبعوث شد و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل شد و در بهشت نرود مگر
یهودی و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم پیغمبرانست و کتاب ما ناسخ کتابهای شماست
پس ما به بهشت سزاوارتریم این آیه آمد لَيْسَ که بهشت آن وعده که حق تعالی کرده از صواب بِأَمَانِيِّكُمْ
بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و بآرزوهای اهل کتاب که گویند
به بهشت نرود مگر یهود و نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو نیاید بلکه ریاضت و مشقت باید کشید در ایمان
آوردن و در طاعات و عبادات و اجتناب از منهیات از آنکه زیاد حق بهشت باید مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا
و هر که کند کار بدی يُجْزَ بِهِ جزا داده شود در دنیا یا در آخرت این حکم عامست همه عالم را از درد آنکه
چون این آیه آمد اصحاب متالم شده گفتند یا رسول الله پس از نزول این آیه چگونه رستگاری یابیم چه غیر از تو

هیچکس

هیچکس از کردار بد خالی نیست حضرت فرمود نه شما بیمار میشوید و نه اندوهناک می گردید و نه بلاها بشما میرسد گفتند بلی
یا رسول الله فرمود جزای ایشان اینست و نیز فرمود که هیچکس نباشد که او را مصیبتی رسد الا که خدای تعالی آنرا
کفارت گناهانش گرداند تا بمقدار که اگر خاری در پایش رود کفارت گناه وی شود وَلَا يَجِدْ و
نیابد آن بدکار لَهُ برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلِيًّا دوستی یاری کننده و رساننده
وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش رهاند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی
از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد یا زن وَهُوَ
مُؤْمِنٌ و حال آنکه مومن باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان مومن
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود
نَقِيرًا بمقدار گوی که بر پشت استخوان خرماست یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نکنند وَمَنْ
أَحْسَنُ دِينًا و نیست نیکوتر و راه یافته تر از روی دین یعنی هیچکس نیکوتر و صواب کارتر نیست
در دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از آنکس که تسلیم نمود و خالص گردانید خود را لِلَّهِ برای خدای یعنی
بالکلیه خود را متوجه او ساخت و خدای که غیر او باشد نشناخت و یا روی خود را در سجده برای او یگانه
بر زمین نهاد وَهُوَ مُحْسِنٌ در حالتی که او اینده است به نیکوییها و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ و پیروی کرد دین ابراهیم را که موافق اصول دین اسلام است حَنِيفًا در حالتی که
ابراهیم یا این پیرو او مایلست از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و فرا گرفت خدای
إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و مخصوص ساخت بکرامتی که مشابه است
بکرامت دوست با دوست و در وجه تسمیه ابراهیم بخلیل چنین نقل کرده اند که در عهد ابراهیم خلیل قحط پدید امد
و چون مردم همیشه از خوان احسان خلیل فواید یافته بودند درین سال بجهت جمع بیشتر رجوع با وی کردند
آنچه ابراهیم علیه السلام داشت بر ایشان ایثار فرمود و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد
نزدیک دوستی که معتمد او بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستند چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید
گفت در ولایت ما اثر قحط ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می
توانست کرد فاما شنیده ام که بی فاقه دوکان بدو التجا کرده اند و او بکرم و جوانمردی میخواهد که این طعام

بر ایشان صرف کند القصه گندم بملازمان ابراهیم نداد و ایشان بجایی نیز نیافتند تا گندم بخرند با
بازگشتند و چون حوالی شام رسیدند ایشانرا شرم آمد که شتران بشهر در آرند جهت آنکه بسی گدایان و بینوایان
چشم براه داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید پس شتربانان در حوالی شام
جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه در آوردند ابراهیم علیه السلام چون بر کیفیت این حال اطلاع یافت تنگدل
شد روی بمسجد نهاد و در آن حال زوجه ابراهیم در خواب بود بیدار شد جوالها را بر دید خرم و خوشدل شد
هر یکرا بگشاد آرد میده دید در غایت سفیدی و پاکیزگی پس درون آمد پاره از آن خمیر کرده نان بخت و عیال
و اطفال و درویشان داد و چون ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمد بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از
کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم فرمود که این از نزدیک دوست منست یعنی حق تعالی او را
دوست خود گرفت و این روایت علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم روایت از مسعده بن صدقه و او از ابی عبد الله علیه السلام
نقل کرده و نزد بعضی آنست که حق تعالی ابراهیم بجهت آن خلیل خواند که وی را امتحان کرد به تن و مال و فرزند وی
مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن باتش نمرودی و جان بحضرت ایزدی پس چون لبیب باین اسم تسمیه یافت
و چون اتخاذ خلیل توهم احتیاج حق تعالی است بخلیل از جهت رفع این فرمود بقوله وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر
خدایراست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و هرچه در زمین است پس محتاج بهیچ چیز نباشد و هر کرا خواهد
از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا بهمه چیز احاطه کننده
از روی علم و حکمت و قدرت پس عالم باشد باعمال ایشان و جزا دهنده بر همه خیر و شر بعد از آن عود کلام
میکند بذکر زنان و یتیمان که بعضی از احکام در اول سوره مذکور شده و میفرماید وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي
النِّسَاءِ و طلب فتوی میکنند از تو در باب زنان یعنی در میراث ایشان مراد ام کجه است چنانکه گذشت
و جواب اعتراض عیینه بن حصین بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که چرا هر یک از دختران و خواهران نصف مال
و ما میراث میدهیم مگر برای که کارزار کند و غنیمت بستاند قُلِ بگوای محمد در جواب معترض اللَّهُ يُفْتِيكُمْ
خدای فتوی میدهد یعنی بیان حکم میکند فِيهِنَّ در باب میراث ایشان وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ و بگو بیان
آنچیزی که خوانده میشود بر شما فِي الْكِتَابِ در قرآن فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در شان یتیمان که زنانند اللَّاتِي
آن زنانکه لَا تُؤْتُونَهُنَّ نمیدهید ایشانرا مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده برای ایشان از میراث

و

وَتَرْغَبُونَ و رغبت میکنید أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ در آنکه بخواهید ایشانرا و مالهای ایشانرا بخورید
وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و دیگر فتوی میدهد در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ
از فرزندان خود که ایشانرا میراث نمیدادند عرب چنانکه میراث زنان نمیدادند وَأَنْ تَقُومُوا
و دیگر حکم میکند که قیام نمایید لِلْيَتَامَىٰ برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی
وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید در باره یتیمان از نیکویی و کودکان و غیر ایشان فَإِنَّ اللَّهَ
كَانَ بِهِ پس بدرستی که خدای هست بآن نیکویی عَلِيمًا دانا و بران جزا خواهد داد از ابی جعفر علیه السلام
روایتست که خوله بنت محمد بن مسلمه در حباله رافع بن خدیج بود و چون پیر شد رافع زن جوان بر او
خواست و قصد آن داشت که او را طلاق دهد زن گفت مرا رها مکن که نوبت خود بزن نو بخشیدم قبول
نکرد وی شکایت شوهر را بعرض رسید که آیات رسانید این آیه آمد وَإِنِ امْرَأَةٌ و اگر زنی خَافَتْ مِنْ
بَعْلِهَا بترسد یعنی دریابد بقرینه از شوهر خود نُشُوزًا سرباز زدنی از صحبت او بجهت در یافتن کراهت
از وی و منع حق او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمه فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس
هیچ گناهی نیست بر ایشان أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه اصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا صلح
را یا آشتی کنند با آنکه زن مقداری از مهر یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حق خدمت قدیمی او را
نگاه دارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و صلح و آشتی بهترست از مفارقت و طلاق و
نزد ارباب بر آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق
داد و بر سر راه آنحضرت نشست تا وقتی که بمسجد عالم رسید بزبان تضرع گفت یا رسول الله مرا بخدای
بخدای سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده ولیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم
و نوبت خود را بزنان دیگر می بخشم حضرت بوی رجوع نمود و این آیه نازل شد که صلح از مفارقت بهترست
وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ و حاضر گردانیده شده اند نفسها بخل یعنی طبیعت انسانی تقاضا میکند که
بخل لازم او باشد و از وی جدا نشود و لهذا هر یک از زوجین در مسامحه با یکدیگر بخل میورزند چه طبیعت مرد
کراهت دارد از انفاق و کسوه و قسمت و غیر آن و طبیعت زن مقتضی آنکه حق خود را از نفقه و کسوه و قسمت و مانند
آن بزن دیگر نبخشد و اراده میکنند عداوت از معاشرت میان زن و شوهر یعنی اگر با یکدیگر مضایقه میکنید معذورید

که بعد از ان مصالحه کنند بلکه بخیر را از خاطر خود رفع کنند که حقد و مضایقه اثر طبیعت است و خود را از ان
از دادن نفس در نهایت عسرت بر خلاف طبیعه خود نماید تا ثواب عظیم یابید وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر
نیکوی ورزید در زندگانی ای مکلفان وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللَّهَ
كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا و بینا
پس جزای شما خواهد داد بدان وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا و هرگز نتوانید ای کسانی که زیاده بر یک زن دارید
أَنْ تَعْدِلُوا انکه عدل ورزید و راستی و سویه نگهدارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان زیرا که
عدل حقیقی انست که اینجا میل واقع نشود و میل قلبی نسبت بزنان مساوی باشد و اصلا میل طبیعی
بیکی بیشتر نباشد از دیگری و این متعذر است وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر چه حریص باشید بر ارتکاب عدل
و انچه غایت جهد و جد شماست و ان بجای آرید که بران قدرت نخواهید داشت و لهذا حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله با انکه در قسمت میان ازواج ملاحظه عدل میفرمود میگفت که بار خدایا این قسمت
منست در انچه میتوانم از صحبت و نفقه پس مواخذه مکن مرا در انچه بران قدرت ندارم که ان دوستی
نفسی است و میل طبیعه بیکی دون دیگری و چون ممکن نیست رعایت عدل حقیقی فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ
پس میل مکنید تمام میل بزرگ انکه بران قدرت دارید یعنی میل اختیاری را با میل غیر اختیاری ضم مکنید فَتَذَرُوهَا
پس بگذارید بدان زن را که از او بالکلیه رغبت کرده اید كَالْمُعَلَّقَةِ مانند زنی که معلق
میان انکه بیوه باشد یا شوهر دار یعنی نه او را شوهر دار توان گفت بجهت رعایت نکردن شوهر حقوق زوجه را
و نه مطلقه اش توان گفت بجهت علاقه زوجیه و در حدیث آمده که مرد را دو زن باشد و او میل
کند بیکی دون دیگری در ادای حقوق روز قیامت بیاید نیم بدن او میل کرده باشد بطرفی وَإِنْ
تُصْلِحُوا و اگر بصلاح آورید انچه فاسد ساخته اید از حقوق زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست غَفُورًا
آمرزنده گناهان عاصیان که در زمان گذشته واقع شده باشد رَحِيمًا مهربان بر توفیق طاعت
در مستقبل این آیه دلالت میکند بر وجوب قسمت میان زنان و تسویه در انفاق و صحبت و غیر ان از
صادق علیه السلام مرویست که در وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیمار بود او را در حجره زنان میگردانیدند

تا دل خوش کردند و امیر المومنین علی صلوات الله علیه دو زن داشت هرگاه که در روز نوبت یکی از ان
دو زن بود وضو میساخت در خانه زن دیگر و معاذ بن جبل را در یک روز دو زن او فوت شد بعلت
طاعون قرعه زد میان ایشان در تقدیم تغسیل و کفن و دفن وَإِنْ يَتَفَرَّقَا و اگر بجهت عدم
مواسات جدا شوند هریک از زن و شوهر از صاحب خود بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا بی نیاز گرداند
خدای هریکرا مِنْ سَعَتِهِ از جود فراوان خود باینوجه که تسلی دهد هریک را یا بدل بجای
بدید آرد و نجته این او را خشنود گردانند وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشایش
بر بندگان خود حَكِيمًا محکم کار در افعال و احکام خود وَلِلَّهِ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
انچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمینهاست پس قادر باشد بر اعطای روزی
بعد از ان در باب رعایت حقوق الناس و حقوق امر میفرماید که وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر اینه وصیت
کرده ایم و فرموده ایم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ انانرا که داده شده اند کتاب توریة و انجیل
مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یهود و نصاری اند وَإِيَّاكُمْ و سایر مسلمانان را وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر
بگفتیم ایشانرا که اگر کافر شوید در مخالفت فرمان من که امر است بتقوی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که مر خدای راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمین است یعنی خالق و مالک
جمیع ممکنات است پس کفر و معاصی شما ضرری باو نرساند چنانکه ایمان و طاعت شما او را نفع نرساند
و وصیت او شما را بتقوی بجهت انست که تا بوسیله او ثواب ابدی بشما عطا فرماید وَكَانَ اللَّهُ
غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از خلق اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حَمِيدًا ستوده در ذات خود
اگر حمد او گویند و اگر نگویند وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدایراست انچه در آسمانهاست از ملائکه و غیر
وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمین است از حیوانات و نباتات و معادن تکریر این قول بجهت تاکید انست
در کمال غنای او وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا کفایت کننده مهمات بندگان پس
متوجه بارگاه او شوید و یاری از و طلبید بعد از ان بیان کمال قدرت خود میکند بقوله إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ
اگر خواستی خدای که ببرد همه شما را و فانی سازد میبرد و فانی میساخت شما را أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و می آورد و بعوض ایجاد میکرد گروهی دیگر را که فرمان بردار او باشند

همچنانکه امم سابقه را مانند قارون و عاد و ثمود و نمرود و فرعون که در عدد و جمعیت از شما بیشتر بودند
هلاک کردیم بجهت طغیان و عصیان شما را نیز توانیم هلاک کردن و شما بیدانید که ان جهان باز بس
مانده بسیار کس است که بجهت شامت کردار از قبح عذاب بسا حل شده از او و انکه گذشته اند در
خبر است که جبرئیل علیه السلام دو دینی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد در وقتی که دو مرد نزد او حاضر
بودند و در قطعه زمینی دعوی میکردند و مناقشه بسیار مینمودند جبرئیل علیه السلام تبسم کرد حضرت
منشا تبسم پرسید گفت در این زمین که این دو کس بر سر آن این همه نزاع میکنند چهل هزار مالک او را دیده ام
و یاد دارم وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ ذَٰلِكَ بر آفریدن و فانی ساختن قَدِيرًا
توانای که هیچ چیز او را از انچه خواهد عاجز نگرداند مَنْ كَانَ يُرِيدُ هرکه باشد که خواهد بعمل
خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای چون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ
اللَّهِ پس نزدیک خداست ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پاداش دنیا و ان خسیس است و پاداش
آخرت و ان شریفست یعنی باید که طالب شریف شود و از خسات خود را باز دارد و اگر طالب
باید گردد اخس تابع ان خواهد بود چه اگر مجاهد مثلا برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت
که غنیمت دنیا در جنب ان چیزی بغایت محقر باشد و با وجود این غنیمت دنیا نیز بوی رسد پس توجه
باصل باید کرد که فرع تابع اصل است وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنونده همه قولها
بَصِيرًا بیننده همه فعلها و عارف بهمه پس همه کس را بحسب قصد و غرض جزا خواهد داد يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل
یعنی جهد کنندگان در قاعده عدالت و مواظبت نمایندگان بران شُهَدَاءَ لِلَّهِ باشید گواهان از برای
خدای یعنی براستی گواهی داد وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ و اگر چه بر نفس شما باشد یا یعنی که اقرار
کند بحقی که در ذمه او باشد چه گواهی یعنی حقیقت خواه رد گواه باشد و خواه بر غیر او أَوِ الْوَالِدَيْنِ
و یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک إِنْ يَكُنْ اگر باشد انکسی که گواهی بر او واقع
شده یا از برای او غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا توانگر یا درویش یعنی اگر غنیست برای غنای او و احترام نجهت
در منع شهادت مرو و اگر فقیر است ترحم منما بر افلاس و فقر او در امتناع از ادای شهادت بر و

فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خدای سزاوار تر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان
یا برای ایشان مصلحت نیست بران حکم نکرده ای چون حکم او است که در ادای شهادت رعایت غنا
و فقر مدعی علیه مکنید بلکه بر طریقی که واقع باشد گواهی بران بدهید فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس متابعت
مکنید هوای نفس را أَنْ تَعْدِلُوا برای انکه میل کنید از حق وَإِنْ تَلْوُوا و اگر بپیچانید زبانهای خود را
از گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای شهادت و کتمان ان کنید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از عدل و میل خَبِيرًا دانا شما را بدان مکافات
خواهد کرد و بعد از ان بیان اسلام و احکام امر میکند بایمان و شرایط ان و میفرماید که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با اهل اسلام است یا با منافقان که اظهار اسلام
میکردند و باطنا کافر بودند یا با مومنان اهل کتاب چو ابن سلام و اصحاب او که میگفتند یا رسول الله
ایمان داریم بتو و قرآن و موسی و عزیر و توریة و دیگر هیچ کتاب و پیغمبر ایمان نیاریم پس نازل
شد این آیت که ای کسانی که ایمان آورده اند ببعضی کتاب و رسول ایمان آرید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بر
پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بکتابها نیز که یکبار فرستاده مِنْ قَبْلُ
پیش از قرآن وَمَنْ يَكْفُرْ و هرکه کافر شود بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ بخدا و فرشتگان او وَكُتُبِهِ
وَرُسُلِهِ بکتابهای او و فرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ
پس بدرستی که گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد که اصلا راه
بطریق حق نبرد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که انانکه ایمان آوردند بموسی چون دانستند ثُمَّ كَفَرُوا پس
کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس باز ایمان آوردند بتوبه کردن ثُمَّ كَفَرُوا
پس کافر شدند بعیسی ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه و آله
و یا انانکه مکرر ارتداد از ایشان صادر شود و بعد از ان بر کفر اصرار نمایند و زیاده سازند از انعقاد
وجود لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشانرا چو حق تعالی دانسته است بعلم ازلی
که این نوع کسان هرگز ایمان نیاورند و بر ایمان نمیرند پس ایشانرا مغفور نسازد وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ
و نه اینکه راه نماید ایشانرا سَبِيلًا راهی که حق باشد که ایمانست بلکه ایشانرا در ضلالت و گمراهی

محمد او در اسلام [illegible] الذین آمنوا [illegible] علی [illegible] م

فرو گذارد و باز راه بهشت بایشان ننماید کقوله تعالی و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم از ابن عباس
نقلست که هر منافقی که در عهد رسول صلی الله علیه و آله خواه در بر خواه در بحر درین آیه داخل است و موید
اینست که بعد ازین میفرماید که بشر المنافقین بشارت ده منافقان را بر سبیل تهکم و استهزا بان
لهم بانکه مر ایشان راست عذابا الیما عذابی دردناک الذین منافقان آنانند که یتخذون
الکافرین میگیرند کافران را اولیاء دوستان خود من دون المؤمنین از غیر مومنان
ایبتغون آیا میطلبند عندهم العزة نزدیک کافران یعنی از دوستی ایشان ارجمندی و رفعت
مرتبه را فان العزة پس بدرستی که عزت و ارجمندی لله مر خدای راست جمیعا همه آن یعنی هر چه عزت
از جانب حضرت عزت پس عزیز و ارجمند نشود کسی که وی او را عزیز نگرداند و او سبحانه عزت را از برای
اولیای خود نوشته که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین پس عزت غیر ایشان در جنب عزت ایشان
هیچ ننماید بعد از ان از مخالطه با کافران نهی میفرماید و قد نزل علیکم و بدرستی که خدای بر شما
فرو فرستاده ای مومنان فی الکتاب در قرآن و آن اینه اذا رایت الذین یخوضون است تا آخر
اینکه ان اذا سمعتم بدرستی که چون شنوید آیات الله آیتهای خدا را از قرآن یکفر بها
در حالتی که کافران منکر میشوند آن و یستهزء بها و استهزا میکنند بان فلا تقعدوا معهم
پس منشینید با کافران و مستهزئان حتی یخوضوا تا وقتی که شروع کنند فی حدیث غیره در
سخنی غیر استهزا انکم اذا بدرستی که باشید آنهنگام که نشست و خواست کنید با ایشان در
وقت استهزا مثلهم مانند ایشان در گناه زیرا که با وجود قدرت بر انکار شما راضی
شده اید بصحبت ایشان و با مثل ایشان باشید در کفر اگر باستهزای ایشان راضی باشید ان الله جامع
المنافقین بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست و الکافرین و کافران دیگر کان فی جهنم
در دوزخ جمیعا همه ایشان را همچنانکه در دنیا متفق و مجتمع بودند در عداوت مومنان عیاشی باسناد
خود نقل کرده که علی بن موسی الرضا علیهما السلام در تفسیر این گفته که هرگاه بشنوی که مردی جاحد حق است
و تکذیب اهل حق میکند و ایشان را مذمت میکند پس از نزد او برخیز و با او منشین بعد از ان در وصف
منافقان میفرماید که الذین یعنی اهل کفر و نفاق آنانند که یتربصون انتظار میبرند وقوع نکبتی را

بکم بشما فان کان لکم پس اگر واقع شود مر شما را فتح من الله فتحی و نصرتی از نزدیک
خدای قالوا گفتند منافقان مر شما را الم نکن معکم آیا نبودیم ما با شما و مددکاری نکردیم
شما را پس سهم از غنیمت ما را بدهید و ان کان للکافرین نصیب و اگر بود مر کافران را بهره
از حرب یعنی غلبه کردند بر مومنان قالوا گفتند مر کافران را الم نستحوذ علیکم آیا غالب
و مستولی نبودیم بر شما و میتوانستیم که شما را بکشیم یعنی قدرت بر قتل شما داشتیم اما دست کشیدیم
و نمنعکم و آیا باز نداشتیم شما را یعنی البته منع ساختیم شما را من المؤمنین از مومنان بانکه
سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس باید در
غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای حکم کند میان شما که مومنانید و منافقان
یوم القیامة در روز رستخیز که هیچکس را غیر از او دعوی حکومت نباشد و لن یجعل الله و
هرگز نگرداند خدای للکافرین مر کافران را علی المؤمنین بر مومنان سبیلا حجتی که بدان
ایشان را ملزم سازند نه در دنیا و نه در آخرت اگرچه در دنیا بقوت از ایشان در پیش باشند یعنی
که هرگز در حجت بر مومنان غالب نتوانند شد یا معنی آنست که حق تعالی نهی کرده تسلط کافر را بر
مومنی پس جایز نباشد که زن مسلمان و بنده مسلمان در تصرف کافر باشد بعد از آن از افعال
قبیحه اهل نفاق خبر میدهد که ان المنافقین یخادعون الله بدرستی که منافقان مکر میکنند
با مومنان در اظهار اسلام و اخفای کفر و هو خادعهم و خدای جزا دهنده ایشانست
بر صورت مکر و فریب ایشان و آنچنان باشد که روز قیامت ایشان را نوری دهند چنانچه
مومنان را داده باشند و چون قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط
بگذرند و نور منافقان فرو میرد و تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند و اذا قاموا
و چون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند در حالتی که کاهلان باشند
مانند کسی که بزور او را برکاری داشته باشند یراؤن الناس مینمایند خود را بمومنان و بریا
نماز میگزارند تا پندارند اهل ایمان که ایشان مومنانند و اگر کسی از اصحاب ایشان را نمی بینند
ترک نماز میکنند و لا یذکرون الله و یاد نمیکنند خدای را الا قلیلا مگر یاد کردنی اندک

که آن [illegible] که کسانی ایشان را اینه عیاشی باسناد خود از مسعدة بن زیاد نقل کرده که ابو عبدالله علیه السلام
از آبای کرام خود صلوات الله علیهم نقل فرمود که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که فردا نجات
در چه چیز باشد فرمود نجات آنست که با خدای مخادعه نکنید تا خدای تعالی با شما بصورت مکر معامله نکند و هر که
خدای با او مخادعه و مکر سلوک کند او مکر با نفس خود کرده باشد گفتند مخادعه با حق تعالی بچه وجه است فرمود
بانکه شخصی عملی کند بانچه حق تعالی فرموده و مراد او از ان عمل غیر او سبحانه باشد پس از شرک بخدای بپرهیزید
که فردای قیامت ریاکار را بچهار اسم خوانند باین وجه که ای کافر ای فاجر ای غادر ای خاسر عمل تو نابود شد و اجر تو
باطل گشت پس ترا هیچ نصیبی نیست و طلب اجر خود از انکس کن که عمل برای او کرده حاصل که منافقان غادر [illegible]
مذبذبین در حالتی که مترددو و متحیرند بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی هؤلاء نه با گروه مومنان
بجهة کفر باطن تا ایشان را باشد آنچه مومنان راست و لا الی هؤلاء و نه با کافرانند بجهة اظهار اسلام
تا بر ایشان باشد هرچه بر کافرانست خلاصه معنی آنست که نه مومن مخلص اند و نه کافر صریح و من یضلل الله
و هر کرا خدای فرو گذارد و خذلان نماید بجهة عناد و جحود او با وجود علم او بحقیقة ملة اسلام حق تعالی نظر
لطف و توفیق از و باز دارد فلن تجد له سبیلا پس نیابی مر او را راهی بحق و صواب حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که مثل منافقان مثل گوسفندیست که در میان دو گله گوسفند ایستاده باشد متحیر
و سرگردان و نظر باین گله کند و ان گله و نداند که تابع کدام شود و بکدام ملحق شود بعد از ان نهی میکند مومنان را
از دوستی کردن با کافران همچنانکه عادت اهل نفاق است و میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای
کسانی که گرویده اید لا تتخذوا الکافرین فرا مگیرید کافران را اولیاء دوستان من دون
المؤمنین بجز از مومنان چه این عمل منافقانست که با دشمنان خدای دوستی کنند خود را با ایشان مانند
نگردانید اتریدون آیا میخواهید ان تجعلوا لله علیکم اینکه بگردانید مر خدای را بر عذاب خود
سلطانا مبینا حجتی روشن که آن دوستی است با کافران که موجب عقوبه است چه موالات ایشان
دلیلست بر نفاق و جزای نفاق خود اینست که ان المنافقین بدرستی که منافقان فی الدرک
الاسفل من النار در طبقه زیرترین اند از دوزخ یعنی در قعر جهنم باشند خسیس ترین گروه باشند
و در کشف آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم کنند و هر کدام در مانند مالک گوید که آتش بگیر ایشان را

آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بکلمه طیبه بوده هرچند که مجازی گفته اند باد در سوختن
ایشان دخل نکنم و هم برین منوال در هر کلامی که آتش از او [illegible] ایشان ابا کنند تا بدل رسد آتش آن
در دل گوید حکم ما بر دلست نه بر زبان بیابید تا ببینیم کفر و ایمان ایشان را پس چون در دل ایشان نظر کنند
شرک نباشد آتش در ایشان [illegible] عذاب بماند و لن تجد لهم و نیابی تو مر ایشان را
نصیرا یاری که حمایت نموده ایشان را از آن درکه بیرون آورد در بحر است که حق تعالی درین درکه تابوتها
وضع فرموده از آتش و آن جای منافقانست و این عذاب چنین مر ایشان را نراخت وقتی که با صفت
نفاق بمیرند اگر از ان تایب شده باخلاص تمام ایمان آرند از جمله اهل ایمان خواهند بود چنانکه میفرماید
که الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق و اصلحوا و باصلاح آورند آنچه فاسد کرده
باشند در حال نفاق از خبث عقاید و اعتصموا بالله و چنگ در زنند بدین خدای و سنت
پیغمبر و اخلصوا دینهم و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را لله برای خدا یعنی طاعت
نکنند مگر برای رضای خدای تعالی بر خلاف آنکه در وقت نفاق قصد میکردند از ریا فاولئک
پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موفق اند مع المؤمنین با مومنان و در شمار
ایشان در هر دو سرای و سوف یؤت الله المؤمنین و زود باشد که بدهد خدای مومنان را
اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثوابی جمیل بعد از خطاب با اهل نفاق میکند که تایب و مومن شده
باشد و بهشت را باصلاح آورده و میگوید ما یفعل الله بعذابکم چه میکند خدای بعذاب
شما یعنی چرا عذاب کند شما را ان شکرتم اگر شکر گویید بر نعمتهای او و منعم حقیقی خود را
بشناسید و آمنتم و تصدیق کنید بوحدانیت او و کان الله شاکرا و هست خدای
ثواب دهنده شاکران علیما دانا بحقوق شکر و ایمان مروی است که شخصی جمعی را ضیافت
برد و طعام حاضر نساخت ایشان بهر جا که میرسیدند از بی مروتی او شکایت میکردند خدای
بران شکایت عتاب کردند این آیه در باره ایشان آمد که لا یحب الله الجهر دوست نمیدارد خدای
تعالی آشکارا کردن را بالسوء من القول بدی از گفتار الا من ظلم مگر آشکارا کردن
کسی که بر او ستم کرده باشند یعنی دعا کردن بر ظالم و اظهار تظلم از دست او و مظلوم مخیر است میان

اگر بدی ظالم را بعفو درگذرانید یا از وی انتقام کشید وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی
سَمِيعًا عَلِيمًا شنوا باقوال و دانا بافعال بندگان إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا
کنید نیکوی و طاعت را أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهانی بجای آرید آنرا أَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَنْ
سُوءٍ از بدی که شما بدان مواخذ شده اید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای
عَفُوًّا بسیار عفو کننده از عاصیان با وجود قدرت بر انتقام از ایشان قَدِيرًا توانا بر عذاب
ظالمان و ثواب عفو کنندگان در بیان آیه تحریض مظلومانست بر عفو تا بخلق خدا متخلق شوند با کمال قدرت
انتقام دارند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ بدرستی که آنها که کافر میشوند بخدا وَرُسُلِهِ و پیغمبران
او وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا و میخواهند که جدای افکنند بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ میان خدا
و رسولان با آنکه ایمان آرند بخدا و پیغمبران او وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند
که ایمان میاریم ببعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهوداند که میگفتند
ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا و میخواهند که فرا گیرند
بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا میان ایمان و کفر راهی و حال ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق جمیع پیغمبران او
أُولَئِكَ آن گروه که میان کفر و ایمان راهی و حال ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق جمیع پیغمبران او
طریقی فرا گرفته اند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشان اند کافران که کاملند در کفر حَقًّا ثابت کفر
ایشان وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده ایم برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار
کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا و کسانی که ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و فرستادگان او
وَلَمْ يُفَرِّقُوا و جدائی نکردند بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویده اند
أُولَئِكَ آن گروه که موصوفان بحقیقت اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم و حفص با
خوانده یعنی خدا بدهد ایشان را أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را که بهشت عدن است وَ
كَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناهان ایشان رَحِيمًا مهربان بزیاده دادن ثواب
بدیشان بعد از آن عناد اهل کتاب را بیغمبر باید که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ سوال میکنند از تو اهل کتاب
بیان بفرماید يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ سوال میکنند از تو اهل کتاب و اینها علمای یهود بود

مانند

مانند کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا که بحضرت گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری یکبارگی کتابی بیار
چنانکه موسی علیه السلام آورد پس حق تعالی ازین خبر داد که علمای یهود از تو در میخواهند أَنْ تُنَزِّلَ
عَلَيْهِمْ فرود آری یکبار كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ کتابی از آسمان چون توریه و در روایتی دیگر
از آنحضرت درخواستند که کتابی بیار که ما معاینه ببینیم که فرود می آید از بام مرکب از ما کتابی بیارد که
نوشته باشد که تو رسول خدائی چون این سوالات بر وجه عناد و لجاج بود حق تعالی اجابه نفرمود و برای تسلیه آن
حضرت که ازین سوال ملول شده بود فرمود ای محمد ملول مشو فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى پس بدرستی که یهود
این گروه از نسل ایشانند درخواستند از موسی أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ بزرگتر ازین که از تو میخواهند فَقَالُوا
پس گفتند ای موسی أَرِنَا اللَّهَ بنمای بما خدا را تا به بینیم او را جَهْرَةً معاینه و آشکارا فَ
أَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتشی از آسمان و همه را بسوخت
بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال ایشان که طلب رویت خدای تعالی بود ثُمَّ اتَّخَذُوا
الْعِجْلَ پس فرا گرفتند جمعی دیگر از ایشان گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ
از پس آنکه آمده بود بایشان معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و مانند آن فَعَفَوْنَا
عَنْ ذَلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را با وجود عظم آن بعد از توبه ایشان وَآتَيْنَا مُوسَى
و دادیم موسی را سُلْطَانًا مُبِينًا تسلطی که ظاهر بود بر ایشان و از جمله این بود که گوساله پرستان را
امر کرد که یکدیگر بکشند تا توبه شما مقبول شود ایشان فرمان او بجای آورده شمشیر در یکدیگر نهاده
و یکدیگر میکشتند تا که اکثر ایشان کشته شدند چنانکه در سوره البقره گذشت وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ
الطُّورَ و برداشتیم کوه را بر زبر ایشان بمقدار عرض لشکر در وقتی که از احکام توریه امتناع کردند
و آنچه موسی بایشان آورده بود قبول نمیکردند پس کوه بر بالای سر ایشان بداشتیم بِمِيثَاقِهِمْ
بسبب پیمان ایشان یعنی تا بجهت خوف وقوع کوه بر ایشان قبول پیمان و عهد کردند که آنچه موسی
گوید از احکام شریعه قبول کنند و بعد از آن نقض آن عهد کردند وَقُلْنَا لَهُمُ و گفتیم ایشان را بعد
شکستن عهد بزبان موسی یا یوشع بن نون ادْخُلُوا الْبَابَ در آیید بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا
در حالتی که سجده کنندگان باشید و آن وقتی بود که به بیت المقدس رسیدند خواستند که بدروازه دیگر بلند در

روند ما گفتیم که از باب ایلیا در آیید و بلفظ حطه که زبانی شما کلمه استغفارست قایل شوید ایشان از سجده
امتناع کردند و از در دیگر داخل شدند و بجای حطه حنطه گفتند و تفصیل این نیز در سوره البقره گذشت
وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را بزبان داود علیه السلام لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ ستم مکنید و از
حد در مگذرید در حکم روز شنبه یعنی درین روز کسب مکنید و بصیاد مشغول شوید ایشان در زمان موسی
فرمان بردند اما در زمان داود علیه السلام نقض عهد کرده از احکام او در گذشتند و بجهت این بوزینه
مسخ شدند وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها مِيثَاقًا غَلِيظًا
پیمان استوار که آن قول ایشان بود که سمعنا و اطعنا فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس معذب ساختیم ایشان
بمسخ و انواع عقوبه بسبب شکستن ایشان مِيثَاقَهُمْ پیمان خود را وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ و
بسبب نگرویدن ایشان بآنچه در کتاب ایشانست وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و بسبب کشتن ایشان
پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق و ناروا وَقَوْلِهِمْ و بسبب گفتار ایشان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای
ما ظرفهای علوم است یعنی از دانش پر شده و محتاج معلم کسی نیستیم یا دلهای ما در غلاف است و فهم
آنچه محمد میگوید نمیکند بَلْ نه چنانست که میگویند طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا مهر خذلان نهاده است خدای بر
دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر و عناد و جحود ایشان و مدد توفیق از ایشان باز گرفته
فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نیارند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی چون عبد الله بن سلام وَبِكُفْرِهِمْ
و بسبب نگرویدن ایشان بعیسی علی نبینا علیه السلام بعد از موسی و بعد از آن بمحمد وَقَوْلِهِمْ و دیگر
بسبب گفتار ایشان که إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ بدرستی که ما کشتیم مسیح را عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ که عیسی
بن مریم است رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خداست این وصف و مدح خدا است مر عیسی را از قول او
و میتواند بود که این قول ایشان باشد که بر طریق استهزا گفته باشند وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند
او را وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند او را وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و لیکن شبیه شد بر ایشان
وقتی که شبه عیسی بر یهودا ایشان افتاد و توجیه که یهودا که رأس و رئیس یهود بود یهود را جمع کرد تا که
او را بکشند ایشان قصد وی کردند او گریخته در خانه پنهان شد که در سقف آن روزنه بود حق تعالی
جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا عیسی را از آن روزنه بیرون برد و باسمان برد یهودا مردی را که ططیانوس

(٩)

نام داشت و از جمله مهتران یهود بود گفت درین خانه رو و عیسی را بکش او در خانه رفت کسیرا نیافت
در کنجهای خانه مرحید بجست او را ندید چون بیرون آمدن او دیر شد یهود گمان بردند که عیسی با او در گا
وارست پس یکبار در آن خانه در آمدند حق تعالی شبیه عیسی را بدو افکنده بود پنداشتند که عیسی است
و بر او گرفتند هر چند فریاد میکرد که من عیسی نیستم قبول نکردند و او را بکشتند و بر دار کردند و بعد از آن
با یکدیگر گفتند که درین خانه عیسی بود و صاحب ما اگر این مقتول عیسی است پس صاحب ما کجاست و اگر صاحب
ماست عیسی کو از وهب و قتاده و مجاهد و سدی نقلست که عیسی با هفده مرد حواری در خانه بود
چون یهود گرد ایشان فرو گرفتند حق تعالی شبه عیسی را بر همه افکند چون ایشان در آمدند متحیر شدند و گفتند
ما را سحر کرده اند اگر بگوئید که عیسی در میان شما کدام است از دست ما خلاص شوید و اگر نه همه شما را بکشیم
عیسی گفت که کیست جان خود را فدای من کند تا او را بجای من بکشند و او را بهشت حاصل شود یکی قبول کرد و کشته شد و بعضی گفتند
که آنکس عیسی بود یا از رفقای او وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ و بدرستی که آنانکه خلاف کردند در شان
عیسی بایتوجه که بعضی گفتند که او کاذب بود بجهت این وی را کشتیم و جمعی تردد کردند که اگر این عیسی است پس صاحب ما
کجاست و گروهی دیگر گفتند که روی او روی عیسی است و بدن او بدن صاحب ماست و بعضی از ایشان گفتند
که حق تعالی مرا باسمان خواهد برد پس او باسمان رفته و قومی گفتند که ناسوت را که بدنست بر دار کردند و
لاهوت که روح اوست بر آسمان رفت و جماعتی گفتند که او خدای بود چگونه کشته شده باشد و بعضی گفتند
بر دار است پس کسی را برود رای نباشد و این جماعت مختلف الاقوال لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در
گمان بودند و تردد و بیقین ندانستند که صورت حال بر چه وجه بود مَا لَهُمْ بِهِ نیست مر ایشان را
مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ لیکن پیروی گرده اند پیروی گردن
گمان یعنی بر طریق ظن و گمان چیزی میگفتند نه بر سبیل علم و یقین وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و نکشتند عیسی را
کشتنی یقین و آنکه گمان میکنند که انا قتلنا المسیح مثل نه چنانست که او را کشته باشند بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ
إِلَيْهِ بلکه برداشت خدای تعالی او را بجانب خود که آسمان چهارم است وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و
خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حَكِيمًا حکم کننده بحکمت یهود را بتدبیر گذارد در رفع عیسی
وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و نیست و نباشد از اهل کتاب یکی إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مگر آنکه ایمان آرد

بعیسی علیه السلام و تصدیق کند باینکه او بنده فرستاده خداست قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از مرگ او بعد از نزول او باشد از آسمان و در روایة صحیحه متواتره از موافق و مخالف وارد شده که عیسی وقتی که از آسمان فرود آید در حال رایج شد همه اهل کتاب همه او ایمان آورند چه همه دانند که او پیغمبر بوده پس همه ملتهای مختلف از میان برخیزد و جز از ملت اسلام ملتی دیگر نماند و عیسی علیه السلام تابع مهدی صاحب الزمان آل محمد باشد علیهما السلام و بر احکام شریعت ما عمل کند و چهل سال در زمین بماند انگه متوفی شود و اهل ایمان بر و نماز کنند و در آن اثنا در روی زمین چنان شده که شیر و پلنگ و گاو و گوسفند و گرگ با هم و اکثر و اطفال با حیات بازی کنند و هیچ حیوانی حیوانی را ضرر نرساند وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكُونُ و در روز قیامت باشد عیسی عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل کتاب گواه با نبوت گواهی دهد که تبلیغ رسالت خدای کرد و اقرار عبودیت و نبوت خود نمود و یهود تکذیب او کردند و نصاری او را ابن الله گفتند و مر آنکه نزد بعضی ضمیر موته راجع است به هر یک از اهل کتاب یعنی هیچکدام از اهل کتاب نباشند مگر که پیش از موت خود چون معاینه کند عذاب را مشاهده ایمان آرد بعیسی اما ایمان ایشان مقبول نباشد همچنانکه ایمان فرعون در حال غرق شدن چه ایمان در حال تکلیف مقبول است و در وقت مشاهده عذاب که نزد موت است تکلیف مرتفع است فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بسبب ستمی و تعدی که واقع شد از آنکه یهود شده اند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبٰتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال کرده شده بود از طیور و سایر حیوانات و تفصیل این در سوره انعام مذکور خواهد شد وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر بسبب منع کردن و باز داشتن ایشان از راه خدای كَثِيرًا مردمان بسیار را و آن چنان بود که بتحریف احکام تورات کردند و نعت پیغمبر را در میان بود تغییر دادند و بعد از آن مردمان گفتند که بمحمد ایمان نیارید که او پیغمبر موعود نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبٰوا و دیگر بسبب گرفتن ایشان ربا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده بودند از گرفتن ربا در تورات وَأَكْلِهِمْ أَمْوٰلَ النَّاسِ و دیگر بسبب خوردن ایشان مالهای مردمان را بِالْبٰطِلِ با مری باطل چون رشوه و غصب اموال و غیر آن از امور محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلْكٰفِرِينَ مِنْهُمْ برای کافران از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک مگر کسانی که ایمان آورده باشند تا پیش گفته شد لٰكِنِ الرّٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخون در علم الیقین انها اند که علم تورات آموخته اند

و با اخلاص

و به اخلاص و اعتقاد صحیح در عمل آورد بدون اخفا و تحریف احکام ان مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و همه گروندگان از ایشان یا از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ ایمان می آرند بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ بانچه فرستاده شده است بتو یعنی قران وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ و بانچه فرود آمده پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَوٰةَ و ایمان می آرند بگذارندگان نماز یعنی ائمه که در همه نماز شرایع فرض بوده و یا اقامه کنندگان نماز وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ و دهندگان زکوة واجبه وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندگان بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخرت که قیامت أُولٰئِكَ همه آن گروه جمع کرده اند میان ایمان صحیح و عمل صالح سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت رضای الهی و رسیدن بثواب جاودانیست إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کرده ایم بتو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که شیخ المرسلین است و اول کسی که شرکا را بیم کرد و بدعای او امت او هلاک شدند او بود وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ و بپیغمبران که بعد از آن بودند چون هود و صالح و شعیب وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرٰهِيمَ و وحی کردیم با ابراهیم وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ و مراد با سباط دوازده سبط اند که از دوازده فرزند یعقوب بودند وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهٰرُونَ وَسُلَيْمٰنَ تخصیص این پیغمبران با آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهة تعظیم و تفضیل ایشانست وَآتَيْنَا دَاوُودَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی بود از احکام شرع چه شریعت داود همان شریعة بوده و در خبر است که داود علیه السلام زبور بر دست گرفتی و بصحرا رفتی و علمای بنی اسرائیل در پس او ایستادندی و مردمان از پس و حیوانات از عقب بهم دواب صحرا از عقب حیوانات و مرغان هوا بر در پر گسترندی و سایه بر ایشان افکندی و از خوشی الحان و اصوات داود بیهوش شدندی روزی رسول صلی الله علیه و آله در منقبت امیر المؤمنین علی علیه السلام حدیثی طویل و بعد از آن گفت روز قیامت حق تعالی علی ابن ابی طالب را چندان قوت دهد که قوة جبرئیل و چندان نور دهد که نور آدم و چندان جمال دهد که جمال یوسف و چندان آواز دهد که آواز داود و خطیب اهل بهشت باشد وَرُسُلًا و فرستادیم پیغمبرانرا قَدْ قَصَصْنٰهُمْ عَلَيْكَ که بتحقیق خوانده ایم قصه ایشانرا

بر تو ایم در قران مِن قَبْلُ پیش از این سوره یا پیش از امروز چون قصه یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر علیهم السلام و غیر ایشان وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و بعضی دیگر رسولانرا قصه ایشان بر تو نخوانده ایم و نام ایشانرا ظاهر نگردانیده ایم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای با موسی بواسطه درخت باینوجه که سخن در درخت آفرید و در درخت با موسی سخن گفت تَكْلِيمًا سخن گفتنی رُّسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فرستادیم همه فرستادگانرا در حالتی که مژده دهنده کان بودند مر اهل ایمانرا و بیم کنندگان مر کافرانرا لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ تا نباشد مر مردمانرا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ پس از فرستادن فرستادگان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که ما را بر ایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسلان حَكِيمًا محکم کار در آنچه تقدیر کرد از امر نبوت و در رعایة حکمة در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز مرویست که یهودان گفتند بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که ما را هیچ گواهی نیست که گواهی دهد بر صدق دعوی تو حق تعالی فرمود که یهود گواهی نمیدهند از روی عناد و لجاج لٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد و نبوت ترا بر همه کس ظاهر میسازد بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ بانچه فرستاده است بتو که قرانست که معجزی روشن است و دلالتی هویدا بر نبوة تو أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ فرو فرستاد قرانرا در حالتی که مقرون بود بعلمی که خاص بود و باو و آن علم بود بتالیف آن بنظمی که بلیغی را عاجز سازد از آوردن مثل آن و با علم او بود بحال کسی که مستعد و قابل نبوتست وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند بر نبوت تو وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافیست خدای بر نبوة تو با قامت حجج پس باید که تو ملول و غمگین نشوی از آنکه اهل کتاب بجهة فرط عناد و لجاج تصدیق نکنند به نبوت تو إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق که آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا و باز داشتند مردمانرا بکتمان نعت محمدی و تغییر آن عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راهی که خدای نموده بر صحت نبوة آنحضرت قَدْ ضَلُّوا ضَلٰلًا بَعِيدًا هر آینه این گروه گمراه شدند گمراهی بنهایة دوری رسیده زیرا که بر محمد صلی الله علیه و آله مانکار نبوت او با بر مردمان منع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشانرا وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا و نه آنکه راه نماید ایشانرا براهی راست إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ لیکن راه نماید ایشانرا براه دوزخ خٰلِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

در

در حالتی که جاوید باشند در دوزخ و همیشه ساکن آن وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این حکم و دخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر حق تعالی آسان يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَآءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد بشما این فرستاده که محمد است بِالْحَقِّ بدرستی و راستی مِن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا ایمان بگروید خَيْرًا لَّكُمْ گرویدنی که بهترست مر شما را چه آن سبب خیر دنیا و آخرتست وَإِن تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید به نبوة محمد فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدا راست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینست پس بی نیازست از ایمان شما وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا باحوال شما حَكِيمًا صواب کار در هر چه حکم کننده است در باب شما يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ ای یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود یهود را مبغوض داشتن عیسی غلو مکنید تا حدی که او را بزنا نسبت کنید و نصاری را نگویید که در ستایش عیسی غلو نماید و چنان که او را ابن الله خوانند وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و هیچکدام شما مگویید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست و درست باشد و آن اینست که عیسی و عزیر پسر او نیستند بلکه بندگان و فرستادگان او و او سبحانه منزه است از زن و فرزند و انباز إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح که عیسی بن مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خداست وَكَلِمَتُهُ و کلمه اوست و سبحانه توجیه تسمیه او بکلمه در سوره آل عمران گذشت أَلْقٰهَآ رسانیده این کلمه را خدا إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی عیسی در وجود فرمود وَرُوحٌ مِّنْهُ و دیگر عیسی روحیست یعنی خداوند روحیست صادر شده از حق تعالی بی توسط پدر و نطفه در رحم گفته که او را بان اعتبار روح گفته که حدوث او از نفخ جبرئیل بود در گریبان مریم یا روح خوانده بان اعتبار که احیای اموات میکرد فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدا یعنی بوحدانیت او و بفرستادن او وَلَا تَقُولُوا ثَلٰثَةٌ و مگویید که خدایان سه اند عیسی و مریم و این زعم بعضی از نصاری بود حق تعالی میفرماید که انْتَهُوا باز ایستید ازین گفتار باز ایستادنی خَيْرًا لَّكُمْ بهترست مر شما را یا از تثلیث باز ایستید و قصد کنید بچیزی که بهترست مر شما را که آن توحیدست إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست که الله إِلٰهٌ وٰحِدٌ خدایست یکتا و یگانه در ذات سُبْحٰنَهُ بپاکی یاد میکنم او را و بپاکی یاد کردنی و او را منزه و مبرا میدانم أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزندی

لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است
یعنی همه مخلوق او بند و مخلوق مثل خالق نباشد پس از اهل اتحادی و زن چون او را فرزند بود و
كَفَىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان و مستغنی از یار و کار گزار
و در خبر است که نصارای نجران گفتند ای محمد تو میگویی که عیسی بنده خداست و بندگی عیب باشد
حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد حق تعالی موافق قول آنحضرت فرمود که لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ
هرگز ننگ و عار ندارد عیسی أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلّٰهِ از آنکه باشد مر خدا را بنده چون بپرستیدند گروهی
ملائکه را نیز ایشان فرزندان خدای می‌دانستند حق تعالی رد قول ایشان نیز کرده میفرماید وَلَا
الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و نه آنکه عار دارند فرشتگانی که مقربان بارگاه ربوبیت اند که بنده
خدا باشند وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای
وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ پس زود باشد که حشر کند حق تعالی ایشان را
إِلَيْهِ بسوی خود یعنی بموضعی که مهیا ساخته برای مکافات و مجازات ایشان و آن روز قیامت است
جَمِيعًا همه ایشان را یعنی جمیع اهل تکلیف را در آن روز جمع کند برای جزای اعمال فَأَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس آنهایی که ایمان آورده و کرده عملهای صالح فَيُوَفِّيهِمْ
أُجُورَهُمْ پس تمام بدهد خدای مزدهای ایشان را وَيَزِيدُهُمْ و بیفزاید بر جزای ایشان
مِنْ فَضْلِهِ از زیادتی کرم خود که آن ده برابر عمل باشد تا هفتاد و هفتصد زیاده وَأَمَّا
الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما کسانی که ننگ دارند از پرستش خدا و استکبار میکنند از آن استنکفو
فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ
مِنْ دُونِ اللّٰهِ و نیابند برای خود بجز از خدای وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا دوستداری و نه
یاری و مددکاری يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمْ بدرستی که آمد شما را بُرْهَانٌ
مِنْ رَبِّكُمْ حجتی و دلیلی روشن از نزد پروردگار شما که محمد است صلی الله علیه و آله یا دین اسلام یا معجزات
آنحضرت وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُورًا مُبِينًا نوری ظاهر کننده از
ابو عبدالله علیه السلام مرویست که مراد رسول خاتم النبیین است و نور امیرالمؤمنین علی علیه السلام است فَأَمَّا

الذین

الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنها که ایمان آوردند بخدا وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زنند بکتاب یا پناه
باو برند از وسوسه شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آرد ایشان را فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ
در بخشایشی از خود یعنی در ثوابی که بازای ایمان و عمل ایشان مقدر فرموده و آن بهشت عدن است
که محض رحمت او سبحانه است وَفَضْلٍ و در زیادتی بران که در آوردن ایشانست در مرتبه از مراتب
بهشت که فوق عمل ایشانست و زاید بران وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و راه نماید ایشان را بخود یعنی توفیق
ایشان دهد تا بالکلیه متوجه او شوند و یا برساند ایشان را بآنچه وعده فرموده صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راه
راست بطریق بهشت و بدانکه چون حق تعالی در اول سوره بیان بعضی از سهام فرایض نموده ختم آن کرد
به بیان آنچه از آن باقی مانده و فرمود که يَسْتَفْتُونَكَ طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلاله که غیر ولد
و والدین است از وارثان و دیگر از جابر انصاری منقولست که گفت من بیماری صعب داشتم سید عالم صلی الله علیه و آله بعیادت
من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و کلاله ام یعنی ولد و والدین ندارم و مرا خواهری چند هست و پس
خود را چگونه قسمت کنم بریشان از آنحضرت هیچ جواب نیامد و بیرون رفت نوبت دیگر که آمد فرمود که ای جابر
ترا ازین بیماری مرگ نخواهد بود ولیکن حق تعالی در باب تو و خواهران تو فرموده که ای محمد از تو طلب فتوی
بکنند در میراث کلاله قُلْ بگو که اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ خدای حکم میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله که غیر
ولد و والدین است باینوجه که إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ در حالتی
که نباشد مر او را فرزندی خواه مذکر خواه مونث وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از
پدر تنها فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر او راست نیمه آنچه گذاشته از مال وَهُوَ و آن مرد يَرِثُهَا
فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ایشانراست دو ثلث
مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرد وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران
پدری و مادری یا پدری تنها رِجَالًا وَنِسَاءً که مردان و زنان باشند فَلِلذَّكَرِ پس مر مذکر را باشد از
میراث مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو مونث يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ بیان میکند خدای احکام میراث را
برای شما و حق و صواب آن را أَنْ تَضِلُّوا بجهت کراهت آنکه گمراه شوید یعنی بجهت آنکه نخواهد که شما در احکام
گمراه شوید و حکم بغیر صواب کنید بیان احکام آن میفرماید بر وجه صواب تا بران عمل کنید وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدا

بهر چیزها از مصالح بندگان در حیات و ممات عَلِيمٌ داناست و بر وجه مصلحت ایشان حکم میفرماید
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره المائده بخواند حق تعالی
او را بعدد هر یهودی و نصرانی که در دنیا نفس کشیده ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید
و عیاشی باسناد خود از عیسی بن عبدالله روایت کرد که او گفت از پدر خود شنیدم که میگفت پدرم از امیرالمؤمنین
علی صلوات الله علیه روایت کرد که آنحضرت فرمود که آیات در سوره قرآن بعضی ناسخ بعضی دیگر است و آخر سوره
که بر آنحضرت نازل شد سوره المائده بود و آن ناسخ ماقبل خود است و هیچ آیتی ناسخ آن نیست و نزول
آن در وقتی بود که آنحضرت بر بغله شهبا سوار بود در آن حال وحی آنحضرت را ثقیل ساخت بحیثیتی که بغله از رفتار
باز ایستاد و نزدیک بآن رسید که شکم او بزمین رسد از غایت گرانی آنحضرت پس بیهوش شد و دست مبارک
خود را بر دوش شیبة بن وهب جمحی نهاد و بعد از زمانی سر برداشت و این سوره را بر ما خواند و آنچه
درین سوره بود بآن عمل فرمود و ما را نیز بآن امر فرمود و در خبر عیاشی باسناد خود از ابی جارود نقل کرده
از ابی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهم فرمود که هر که سوره المائده تلاوت کند در هر روز پنجشنبه ایمان او بظلم
و شرک آلوده نشود و از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که او گفت من از ابی عبدالله جعفر الصادق صلوات الله
علیه شنیدم که فرمود جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار فرشته سوره المائده را نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
آورد و حضرت در خطبة الوداع فرمود که سوره المائده آخر سورتیست از قرآن که نازل شده حلال آن را حلال دانید و حرام آن را
حرام شمارید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید أَوْفُوا بِالْعُقُودِ وفا کنید بپیمانها که با خدای یا با
یکدیگر بسته اید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن پس بکلامی
دیگر که متضمن احکام شرعیه است نقل کرده میفرماید که أُحِلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را
بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان از شتر و گاو و گوسفند و آنچه ملحق است بآن از آهو
و گاو کوهی و حمار وحش إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنچه خوانده خواهد شد بر شما هم درین سوره و آن این
حرمت عليكم الميتة والدم تا آخر و بهيمة الانعام بر شما حلال است غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ در حالتی که حلال
دارنده نباشید صید را وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما احرام کرده باشید بحج و عمره و مراد آنست که

تا

بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشد و از آن صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست إِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدای
تعالی حکم میکند در حلال و حرام مَا يُرِيدُ آنچه خواهد و مصلحت بیند از ابی جعفر صلوات الله علیه روایتست که حطم
ابن هند کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود بسفاهت و ناپاکی و جلادت و بیباکی در عرب شهرتی تمام داشت
بحضرت پیغمبر آمد و گفت ای محمد بچه دعوت میکنی حضرت فرمود بگو که خدا یکی داند و مرا رسالت
تصدیق کند و نماز پنجگانه بجای آرند و زکوة بدهند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما امینان هستند
که کارها بمشورت ایشان میکنم روم و این سخنان با ایشان در میان نهم اگر مصلحت بینند دین تو قبول کنم
و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن کند کافر در آید و غادر برود
پس حطم ایمان قبول نکرده از نزد حضرت بیرون رفت و شتران صدقه که یافت از مواشی مدینه غارت
کرد و در سال دیگر رسول صلی الله علیه و آله بعمره قضا توجه فرمود چون بتنعیم رسید آواز تلبیه حاجیان شنید
حطم کندی را دیدند که شتران غارت برده را تقلید و اشعار کرده برسم هدیه بکعبه خود میشد خواستند که تعرض بدان
کنند و بر ایشان کشند و شتران و سایر مواشی را که غارت کرده بود باز بستانند میگفتند اگر ایشان
در عام حدیبیه از مکه منع کردند دست تعدی بحاجیان جماعه نیز دراز کنند حضرت فرمود که ایشان احرام
گرفته اند و شتران را تقلید کرده این عمل از شما لایق نباشد که در حرم و ماه حرام متعرض ایشان شوید و
آتش نزاع و جدال برافروزید ایشان گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل را بسیار کرده ایم و درین باب
مبالغه کردند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت
مشکنید شَعَائِرَ اللّٰهِ مناسک حج خدا را و نشانهای او وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مگیرید ماه حرام را
بقتال و غارت در وی و آن ماه رجب است و ذوالقعده و ذی الحجه و محرم وَلَا الْهَدْيَ و نه هدی را
که ابتدای آن کرده باشند از شتر و گاو و گوسفند و مانند آن وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوندان
قلاده‌ها را از هدی و قلاده چیزیست که در گردن بکنند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که
هدیست و کسی تعرض باو نرساند و مراد بآن گاو و گوسفند و شتر است که این علامت برده باشند و ذکر قلاید
با هدی تمایل است بجهت اختصاص است و آن شتر بغیر این بهره است وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ
و نه قاصدان خانه کعبه معظم که بزیارت و طواف آن روند يَبْتَغُونَ میطلبند این قاصدان از حرم فَضْلًا

مِنْ رَبِّهِمْ افزونی از پروردگار خود اگر مومنان زیادتی ثواب جویند از خدا با روزی بسبب تجارت
و اگر کافرانند می‌طلبند نگر روزی وَرِضْوَانًا و می‌طلبند بحسب اعتقاد خوشنودی خدا را اگر مومنانند اما کافران
طلب می‌کنند از او بگمان باطل وَإِذَا حَلَلْتُمْ چون بیرون آیید و حلال شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید
وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و باید که بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی کردن از کفاران أَنْ صَدُّوكُمْ برای آنکه
باز داشتند شما را در حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا اینکه از حد درگذرید
و با انتقام آن خواهید که اموال قاصدان حرم را اخذ کنید و گویند که حکم این آیه تا به محل منسوخ است
باین آیه وَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و باین آیه فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا که منع کردن
کافران از حرم بیرون آیند و کافران را هدی و قلاید امان نیست و از امام جعفر علیه السلام مرویست که هیچ آیتی از این
سوره منسوخ نیست و بعضی از این آیه فهمیده که جایز نیست در ماه حرام با مشرکان قتال کند مگر کافری که ابتدا و
قتال از ایشان شود و این موافق حضرت صلی الله علیه و آله که در وقت نزول این سوره فرمود که حلال از حلال
دانید و حرام از حرام آن خدا که گذشت وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکوی که آن
عفو است و متابعت امر الهی وَالتَّقْوَى و بر پرهیزکاری که آن مخالفت هوای نفس است وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید بر بدی که آن ترک فرمان خداست وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری که انتقام است
در زمین حرم اثم معصیتی است که بغیر تعدی کند و عدوان آنکه بغیر تعدی کند وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نا
فرمانی خدا إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که سخت عقوبت است بر کسی که از فرمان او درگذرد
و بعد از آن بیان انچه نبایند که استثنا کرده بود در آیه متقدم یعنی قوله الا ما یتلی علیکم و فرموده
که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار و آن هر حیوانیست که روح آن بیرون رود بی ذبح شرعی
از بدن بیرون رفته باشد وَالدَّمُ و دیگر حرامست بر شما خون اهل جاهلیه در حالت قحط خون را در روده‌ها
پر کنند و بپزند و بخورند وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و نیز حرام شده است بر شما گوشت خوک با همه اجزای آن از پیه و استخوان
و جز آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ و آنچه آواز برداشته شده یعنی یاد کرده باشند بر غیر خدا اسم در وقت
ذبح آن یعنی بت پرستان که بنام بتان بکشند وَالْمُنْخَنِقَةُ و انچه فشرده شده باشد گلوی او تا مرده
باشد اهل شرک گوسفندان را خناق می‌کردند تا می‌مرد و آنرا می‌خوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و انچه بچوب و سنگ و مانند آن تا

رزه باشند

تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و انچه در بلندی افتاده باشد یا در چاه افتد بمیرد وَالنَّطِيحَةُ
و آن شاخ زده باشد تا حیوان دیگر او را و مرده وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و انچه جانور درنده باشد
در آن بعضی از او خورده و با حیوة غیر مستقره داشته باشد و اگر حیوة او مستقره باشد اکل آن
جایز است بعد از ذبح شرعی چنانکه می‌فرماید إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر انچه دریابید شما از آنها
تذکیه او را و تذکیه بریدن حلقوم و مجرای طعام و هر دو شاه رگ باهن و این حکم
در غیر شتر است چه تذکیه آن فرو بردن آلت قتل است در گودی سینه آن وَمَا ذُبِحَ و دیگر
حرام شده است بر شما انچه ذبح کرده شده باشد عَلَى النُّصُبِ بر سنگها که منصوب است
در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بود که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای می
آوردند و بر آن قربان می‌کردند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و دیگر حرامست آنکه طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ
بتیرهای بی اقداح و آنچنان بود که عرب را سه تیر بود در یکی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح
می‌گفتند و در یکی نوشته بود که امرنی ربی یعنی خدای مرا امر کرده و در دوم نهانی ربی یعنی
خدای مرا از آن نهی کرده و سیوم غفل بودی یعنی چیزی بر آن ننوشته بود نداگر ایشان را سفری افتاد
و غیر آن از مهمات بدان تفال کردند و این سه تیر در خریطه کردند و تیری بیرون آوردندی
اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان اشتغال نمودندی و اگر نهانی ربی بودی بکسال
آن عمل کردندی و اگر غفل بیرون آمدی باز رجوع نمودی پس معنی است که جراحت بر شما طلب معرفت
انچه قسمت کرده شود بآن سه تیر ذَلِكُمْ این استقسام بازلام فِسْقٌ بیرون رفتن است
از دایره فرمان خدای زیرا که افتراست بر سبحانه اگر مراد بربی در امرنی و نهانی ربی او سبحانه باشد
و شرک است اگر مراد از آن بت باشد و بدانکه قرعه شرعیه که بروایة متواتره بصحت رسیده از این قبیل
نیست زیرا که حضرت صلی الله علیه و آله بآن عمل کرده و امت را بآن فرموده باذن حق تعالی بوده و همچنین استخاره برقاع
و سبحه و امثال آن که در امور مشکله از شارع و اهل و اهل بیت صلوات الله علیهم منقولست پس طعنی
در آن نرود بر خلاف انچه کفار ملت را بر آن بوده اند الْيَوْمَ امروز که این آیه نازل شد در باب تحریم
افعال قبیحه کفار يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا نا امید شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از باطل کردن

دین شما و رجوع شما بدین ایشان بتحلیل خبائث و غیر آن فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از قهر
ایشان و از غلبه ایشان بر شما وَاخْشَوْنِ و بترسید از من و خالص گردانید خشیت را
برای من در ارتکاب مامورات و اجتناب از منهیات مرویست که حضرت صلی الله علیه و آله در
روز جمعه خطبه خواند و در آن مجلس جمعی بسیار حاضر بودند آنحضرت بهمه ایشان نظر فرمود در میان
ایشان غیر از مسلمانان کس را ندید شادمان شد حق تعالی این آیه فرستاد که امروز مشرکان
استیلا و تسلطی بر اهل اسلام نباشد تا روز قیامت الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را بنصرت و غلبه آن بر همه ادیان یا باحکام و شرایع
که از آن هم نسخ نباشد وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و تمام کردم بر شما نعمت خود را بهدایت
و توفیق و اکمال احکام دین و یا بفتح مکه و هدم منار جاهلیت که با اطمینان تمام حج ادا کنید
و هیچ مشرک با شما حج نگذارد وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ و اختیار کردم برای شما اسلام را
دِينًا دین پاکیزه از همه دینها که نزد من همین دین باشد تا قیامت نه دین دیگر و از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که این آیه نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت امیرالمؤمنین علی را
خلیفه خود گردانید در غدیر خم در وقت انصراف از حجة الوداع و فرمود من كنت مولاه فعلي
مولاه و این آخر فریضه بود که از آن فرمود و بعد از آن هیچ فریضه نازل نساخت پس کمال فرایض
الهی بنصب امامت و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده باشد ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله حسکانی
باسناد صحیح خود روایت کرده از ابی هرون عبدی و او از ابی سعید خدری که رسول صلی الله علیه و آله در وقت
نزول این آیه فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و بولایت علی بن ابی طالب
من بعدی بعد از آن فرمود که من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
و انصر من نصره و اخذل من خذله و بعضی نوشته که رسول در همین سال خبر موت خود با اصحاب خواص
و عام رسانید مشرکان و منافقان چون این بشنیدند اندیشه کردند که اگر محمد بمیرد دین او را خراب کنیم
و اصحاب او را بکشیم و ذریه و اموال ایشان را غارت کنیم چون رسول صلی الله علیه و آله در غدیر خم نصب امامت
و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و این سخنان اشتهار یافت اهل شرک و نفاق گفتند که افسوس که باطل شد

و خیالی که در باطن پی خیم نابود و باطل گشت حق تعالی این آیت فرستاد و فرمود که امروز اهل نفاق
که از دین شما نومید شدند و من دین شما را معطل نساختم با آنکه نگهبانی بر آن نصب کردم و نعمت
خود را بر شما باو تمام کردم پس تمسک باو شوید تا در ایمان کامل و تمام باشید و خطیب
خوارزمی که یکی از علما و فضلای اهل سنت است روایت کرده از خدری یمانی و او از ابوذر
غفاری که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در غدیر خم علی ابن ابی طالب علیه السلام را
نصب نمود باخلافت باو گامور بود تا اصحاب رسانید و در شان حالات او علی بن ابی طالب
امر فرمود که سلموا علی علی بامیرة المؤمنین یعنی سلام کنید بر علی باین وجه که السلام
علیک یا امیرالمؤمنین همه ایشان امتثال کردند حق تعالی این آیت را فرستاد که الیوم اکملت
لکم دینکم پس حضرت صلی الله علیه و آله از نزول آیت بسیار خوشحال شد و توجه بحاضران کرد
و فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی والولایت
لعلی ابن ابی طالب و بر هر که منصف است اگر در این آیات صحیحه منقوله از موافق و مخالف
تامل نماید هر آینه بر او واضح گردد که کسی که قبول ولایت علی بن ابی طالب و اعتقاد نکند
که خلافت منصب اوست و امامت لایق او دین او ناقص و ناتمام باشد و خوشنودی
و رضای پروردگار و نعمت تامه او بر و مفقود باشد و بجهت اینست که این روز را
عید الله اکبر نام نهاده اند و احادیث بسیار در بیان فضیلت این روز نازل شده و ثواب
نماز و روزه آن روز نسبت بروزهای دیگر اضعاف و مضاعف است و از جمله طارق بن
شهاب روایت کرده که حبری از احبار یهود نزد عمر خطاب آمد و گفت در کتاب شما آیتی است
که بر رسول شما فرود آمده که اگر در کتاب ما بودی آن روز عید ما بودی عمر گفت آن آیت
اکملت لکم دینکم است تا آخر و آن روز عید باشد و عید جمله مسلمانان تا روز
قیامت و از امام رضا صلوات الله علیه و آله مرویست در فضیلت این روز فرمود که
عید الله الاکبر و انه فی السماء اشهر من الارض این روز عید خدایست که بزرگ
عیدهاست این روز در آسمان مشهورتر است از زمین و در باب روزه این روز

وارد شده که ثواب آن مقاومت میکند با ثواب کسی که از اول دنیا تا آخر دنیا زنده باشد
و بروزه بوده و ثواب نماز این روز بر طریقی که از اهل البیت علیهم السلام منقولست مثل ثواب
صد هزار حج و صد هزار عمره است و افطار مومنی از روزه امروز برابر ثواب کسیست که صد
هزار را روزه بگشاید و قیامی صد هزار پیغمبر و صدیق و شهید است و ثواب درهمی که درین روز
تصدق کنند برابر صد هزار درهم است که در روزهای دیگر صدقه کنند حاصل که چنانچه سبق یافت که
تناول محرمات مذکوره فسق است و حرمت او از جمله دین کاملست و نعمت تامه و اسلام که
کرامت و اکلیه بنعمت رسالت مصطفوی و ولایت مرتضوی است صلی الله علیهما والهما فَمَنِ اضْطُرَّ
پس هر که مضطر و بیچاره شود به تناول چیزی از این محرمات فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافتن
طعام غَيْرَ مُتَجَانِفٍ در حالتی که میل کننده نباشند لِإِثْمٍ مرگناهی را یعنی بتلذذ و تجرد
بازیاده از سد رمق تناول نکنند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزگار است
درین گناه رَحِيمٌ مهربان بر او که با کل این مقدار رخصت داده و او را بدین مواخذه نفرماید
و در حکایات الصالحین مذکور است که مردی درویش پرده بر احوال فقر خود کشیده بود
و بحسب ظاهر خود را چنان وا می نمود که توانگر است و حقیقة حال فقر و شدت احتیاج خود را
بهیچکس نگفت و او را همسایه توانگر بود و این همسایه را فرزندی بود که بغایت او را دوست
داشتی روزی بخانه این درویش آمد یکی از بار کرفتند و طعامی که در آن بود خورده بود و
هیچ از آن بکودک نداد و کودک بخانه پدر آمد دل تنگ و گریان صورت حال باز گفت
هر چند الحاح طعامها نزد او می آوردند قبول نمی یافت و میگفت من آن طعام میخواهم
که همسایه پخته بود و پدر از این حال پریشان شد و آن درویش را حاضر ساخت و گفت چگونه
روا باشد که از تو رنجی بمن رسد گفت حاشا که از من رنجی رسد مرد تمام قصه باز گفت درویش
ساعتی فرو ماند پس سر بر داشت و گفت درین سری است و اکنون ضرورت شده
که افشا کنم و اگر این واقعه واقع نشدی هرگز نگفتمی بدانکه بجهت آن طعامی را که بفرزند تو
ندادیم که آن بر ما مباح بود و بر تو و اولاد تو حرام گفت سبحان الله یک چیز چگونه بر یکی حلال بود

و بر کسی حرام

بر دیگری حرام درویش این آیه تلاوت کرد فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ و بعد از ان گفت ای
ان مردار بود و بجهت اضطرار بر ما حلال بود و بر شما بجهت توانگری حرام آن مرد دلتنگ شد و گفت چگونه
باشد که تو در همسایگی من باشی باین مرتبه پریشان و مضطر باشی و من و سن ازین چیز با شیم سیر گنند
خورد که توازین سرای بیرون نروی تا انچه دارم با تو مناصفه کنم پس جمیع اموال خود را با او مناصفه کرد
چون متوفی شد او را در خواب دیدند و پرسیدند خدا با تو چه کرد گفت بجهت مواساتی که با همسایه خود کردم
مرا با علی علیین رسانید که مرتبه صالحین یافت از سعید بن جبیر روایتست که عدی حاتم و زید الخیل که
پیغمبر صلی الله علیه و آله او را زید الخیر نام نهاده بود بخدمت انحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جایی می باشیم
که بمعونه سگان و مرغان شکاری صید کرده مهمانداری میکنیم و برخی انست که تا رسیدن ما سگ او را
تلف کرده است و حق تعالی فرموده است که مردار حرامست آیا حکم این چگونه بود ایه آمد که يَسْأَلُونَكَ
از تو میپرسند که مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده شده است بر ایشان از مطاعم قُلْ أُحِلَّ
لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو حلال کرده است بر شما کشتارهای پاکیزه که بنام خدا ذبح کرده باشند
بر وجه شرع وَمَا عَلَّمْتُمْ و نیز حلال کرده شده است بر شما صید انچه تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ
از سگان شکاری مُكَلِّبِينَ در حالتی که ادب کنند کابیدانها را ذکر با انکه ارنا علیم فهم می شود
جهة بالغوات در تعلیم و نیز بجهة تاکید در تعلیم میفرماید که تُعَلِّمُونَهُنَّ می اموزانید سگان شکاری را
مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از انچه اموخته است خدای شما را از طریق تادیب و انجنانست که از پی شکاری
روند و وقتی که صاحب انها را رها کند و بر صید تحریص نماید و بخوانند او باز ایند و شکار را نگاه دارند
و نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از انچیزی که نگاه داشته اند سگان شکاری
برای شما و نخورده اند وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنید نام خدا را عَلَيْهِ بر انچیز که تعلیم داده اند
در وقت ارسال او بجانب صید نام خدای بر بید یا و یاد خدای کنید بر انچه امساک کرده اند چون ذکوه
انرا در یابید وَاتَّقُوا اللَّهَ و نیز بترسید از خدای در تناول انچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حساب است و ان سوال حلال و حرام سوال کند و باید دانست که جوارح اگر
جمع موضوع است از برای مطلق جانوران شکاری از سگ و یوز و باز و عقاب لیکن نزد ما مراد از ان سگانند

وذکر مکلبین دلالت میکند بران و این قول مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و صید جانوران شکاری
بر دو قسم است یکی انکه ادراک زکوة ان کنند پس حلال است مگر تنها که خواه انکه سگ انرا صید کرده باشد
یا جانور دیگر دوم انست که ادراک زکوة ان نکرده باشند و این قسم اگر مقتول کلب است حلالست و اگر
صید جانور دیگر است حرام و این منقول از باقر و صادق علیهما السلام الْيَوْمَ که در روز نزول این ایات
أُحِلَّ لَكُمُ حلال کرده شده است شما را طعامهای لذیذ و خوش ایند که شرع انرا طیب شمرده و حکم
بحلیت ان کرده و ان ذبایحی است بنام خدای مذبوح شده باشد و غیر ان از اطعمه حلال وَطَعَامُ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و طعام انها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری حِلٌّ لَكُمْ حلالست
شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما نیز حلالست ایشان را اگر ایشان انرا حلال دانند مراد بطعام
غیر ذبایح اهل کتابست و غیر مایعاتی که مباشرت بان کرده باشند چه اینها نجس العین اند و تصرف
در ان حرام چنانکه احادیث وارد از اهل البیت علیهم السلام درین باب وارد شده پس ایه بر عموم خود
نباشد و انکه در عرف شرع اطلاق طعام بر جو و گندم میکنند موید اینست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر
حلال کرده است برای شما زنان پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از انها که گرویده اند خواه ازاد و خواه امه
جامه مومنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از انها که داده شده اند کتاب
یعنی یهود و نصاری مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما خواه ازاد خواه بنده و اهل البیت علیهم السلام تخصیص محصنات
اهل کتاب کرده اند بزنانی که اول بر دین اهل کتاب بوده باشند و بعد از ان ایمان اورده باشند و تخصیص ان
بنکاح متعه کرده اند یا بملک یمین حاصل که حق تعالی میفرماید که زنان بر طریق مذکور بر شما حلال اند إِذَا
آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان و این قید بر سبیل اولویت و افضلیت
و اگرنه بدون دادن مهر حلالست و حل ایشان کاهی که زنان اشباع نمایند بدون دادن مهر مُحْصِنِينَ
در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جوینده گان باشید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه زنا کننده گان وَلَا
مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندگان به پنهانی مرویست که در عرب عادت بودی که مردی زنی را
بدوست گرفتی با زن مردی را از ابعنزله نکاح دانستندی حق تعالی باین ایه نهی کرد و فرمود که متمتع شدن
بزنان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل زنا و دوستی به پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود

به انچه

بانچه ایمان بدان واجب باشد از اصول و فروع ایمان و انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام
فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل باشد همه کردارهای او و بجهة عدم ترتب ثواب بران چه اعمال
فرع ایمانست وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ و او در ان سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکارانست چه بجهة
ارتداد سرمایه طاعت را در باخته و خود را مستوجب عذاب ابدی ساخته و چون در ما تقدم امر بوفا
کردن بعقود که از جمله آن اقامت صلوتست و از شرایط صحت ان طهارتست از بجهة بیان طهارت
فرموده بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید
برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوید رویهای خود را از قصاص موی تا منتهای
ذقن و در عرض انمقدار که انگشت مهین و سبابه بدان رسد حقیقة اگر مستوی الخلقه باشد و حکما اگر
خلقه او مستوی نباشد وَأَيْدِيَكُمْ و بشوئید دستهای خود را إِلَى الْمَرَافِقِ با مرفق و ابتدا
از مرفق باید کرد باجماع ائمه و احادیث متواتره از اهل البیت علیهم السلام و مرفق مفصل ذراع
و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرهای خود را یعنی مسح پیش سر کنید وَأَرْجُلَكُمْ
مسح کنید پایهای خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا بان دو استخوان بیرون امده از میان قدم وَإِنْ كُنْتُمْ
جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر باشید بیماران
بجهة ان استعمال اب شما را مضر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ و در سفر باشید و اب نیابید یا یابید اما
احتیاج بان داشته باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از موضع
حدث یعنی محدث شود بحدث اصغر أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا سوده باشید زنان را بمباشرت
مراد حدث اکبرست فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید اب را بعد از طلب یا بیابان اب و شما مانعی
که رفع ان نتوانید کرد و قادر نباشید بر تصرف ان فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید
خاک پاک یعنی مردود دست خود را بان زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ بعضی از
رویها و دستهای خود را مِنْهُ از ان خاک اگر بدل وضوست یک ضرب و اگر بدل غسلست دو ضرب
یکی برای مسح روی از اول قصاص تا طرف بینی و دیگری مسح پشت مردود دست از زند تا سر انگشتان مَا
يُرِيدُ اللَّهُ نمیخواهد خدای انچیز را که فرض کرده بر شما از وضو و غسل و تیمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بگرداند

برشما تنگی یعنی برشما تنگ گیری کند وَلٰكِنْ يُرِيدُ و ليكن ميخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ تا پاک گرداند شما را از احداث
بوسیله استعمال آب و خاک یا از گناه شما را پاک سازد وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ و تا تمام کند نعمت خود را
برشما بواسطه آنکه در شرع چیزها مقرر کرده که آن پاک کننده بدنهاست و کفارت گناهان شما لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
تا شاید که شما شکر گویید برکت نعمتهای او و در آثار آمده که هر که وضوی نماز نیکو کند گناه از وی فرو ریزد چون برگ از
درخت و نیز از آنحضرت روایتست که هیچکس آب برنگیرد برای مضمضه و استنشاق الا که هر گناهی که از دهن
و بینی کرده باشد از آن آب فرو ریزد و چون روی شوید هر گناه که از روی کرده باشد فرو ریخته بود
و همچنین هر عضوی که شوید هر گناهی که بآن کرده باشد فرو ریزد و چون بآن وضو نماز کند و حمد و ثنای خدا
بجای آورد از همه گناهان بیرون آید چنانکه گویا همان ساعت از مادر متولد شده از امام الهدی علی علیه السلام
مرویست که جمعی از احبار یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را که حکمت چیست در آنکه
از آب منی غسل باید کرد و از بول و غایط نباید کرد و حال آنکه همه پلیدند حضرت فرمود برای آنکه چون آدم
از آن درخت بخورد آن در عروق و اعصاب او آب منی گشت چون آدمی مجامعت کند آن آب از
هر مویی از آن نزول کند حق تعالی این غسل را بر او واجب گردانید حق تعالی تا کفارت گناه همه اعضای
وی و طهارت آن باشد و شکر آنکه حق تعالی آن نعمه لذت بر او ارزانی فرموده بر او نزول می کند گفتند راست
گفتی اکنون بگو که ثواب غسل جنابت چیست فرمود که چون مومن جنب غسل کند حق تعالی برای او در بهشت
کوشکی بنا کند و هیچ بنده نباشد که چون غسل کند حق تعالی با فرشتگان خود مباهات کند و گوید ای فرشتگان
بنده مرا ببینید که جهت غسل جنابت قیام کرده است برای امتثال امر من گواه باشید که من او را
آمرزیدم و بهر مویی که بر تن و سر ویست هزار حسنه را بپای او نوشتم و هزار سیئه محو کردم و هزار درجه از آن بلند گردانیدم
یهودان چون این را شنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و کیفیت وضو و غسل و تیمم در کتب
فقه مذکورست و در منهج الصادقین بروجه تفصیل و تبیین مسطور و چون وضو و غسل و تیمم را ثواب بسیارست
و اجر بیشمارست پس از نعمتهای اسلام باشد از اینجهت در عقب آن میفرماید که وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده است بر شما باسلام و احکام شرایع آن تا ترغیب شما باید
در شکرگذاری آن وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ و یاد او ید عهد او را که بسته است شما را

بان

بان پیمانی که در لیلة العقبه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بستید و سمعا و طاعة بجای کردند که در
آسانی و دشواری نصرت وی دهید اِذْ قُلْتُمْ چون گفتند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَاَطَعْنَا
و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعة رضوانست که در تحت شجره واقع شده و در حدیبیه و ذکر این
بیعة در محل خودش مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد میثاق
عهدیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امت گرفت در حجة الوداع بولایت امیر المومنین علی علیه السلام در
تحریم خمر و کیفیت وضو وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن عهد اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستی که خدای داناست بآنچه در سینها مخفی
باشد پس شما را بدان جزا خواهد داد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای گروه مومنان كُونُوا
قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان بحق لِلّٰهِ برای خدای و خالص از برای او وَشُهَدَاءَ
بِالْقِسْطِ گواهان بدرستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و باید که حمل نکند شما را شَنَاٰنُ قَوْمٍ فرط
دشمنی گروهی از مشرکان عَلٰى اَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد
ایشان کنید بقتل و سبی اِعْدِلُوا عدل کنید و سویه و راستی مرعی دارید هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى که
عدل نزدیکترست برای پرهیزکاری و هرگاه که عدل با کفار اقرب باشد بتقوی پس نسبت با مومنان
درجه تمام باشد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدا در ستمکاری اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدا
بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و ظلم پس شما را بدان جزا و سزا خواهد داد وَعَدَ اللّٰهُ
الَّذِينَ اٰمَنُوا وعده داده است خدای تعالی آنانی که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای ستوده که آن وفا کردنست بعهود و مواثیق او سبحانه لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ که مر ایشانراست آمرزش گناه وَاَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ که بهشت و نعیم آنست وَ
الَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن
یا سایر معجزات نبوی که دلالت است بر صدق نبوه خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ
آن گروه یاران دوزخ اند و مجاوران او و از واقدی مرویست که حضرت رسالت در غزای غطفان
بحرب جمعی از بنی ثعلبه توجه فرمود ایشان فرار نمودند مهتر خود که دعثور نام داشت متحصن شده لشکر اسلام ایشان را

و در وقتی که باران آن نا دیده بود و حضرت صلی الله علیه و آله از لشکر خود دور تر در پای درختی تکیه فرموده بود
و جامها بر درخت افکنده بود اعراب مشاهده بکردند مهتر خود را گفتند که در باب محمد را که تنها در
پای آن درخت تکیه کرده و یارانش از او دور اند و درین محل بر دست توان یافت دعثور شمشیر
کشیده بیامد و گفت کیست ترا جانب و شمشیر از تو کفایت کند حضرت فرمود خدای شر مرا از تو نگهدارد در حال
جبرئیل علیه السلام بر سینه دعثور زد که شمشیر از دست او بیفتاد و سید عالم از او بر داشته بر سر وی رفت
و گفت که منع کند مرا از تو دعثور گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و ایمان
آورد و باز رفته ایشانرا باسلام دعوت کرد و این آیه فرود آمد که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای گروه مومنان
اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده است بشما اِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی
یعنی دعثور و تابعان او اَنْ يَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ آنکه بگشایند بسوی شما اَيْدِيَهُمْ دستهای خود را
بقتل و هلاک نمکف اَيْدِيَهُمْ پس باز داشت خدای دستهای ایشان را عَنْكُمْ از شما و در حضرت
ایشان کرد از شما وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از کفران این نعمتها وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مومنان چه او کافیست در رسانیدن خیر با ایشان و دفع
کردن شر از ایشان و همچنانکه قریش قصد قتل پیغمبر داشتند و ما او در صدد خیانت بودند حق تعالی شر ایشانرا
از او باز داشت جهة این یهود نیز در قصد خیانت انبیا سعی بلیغ مینمودند چنانکه میفرماید که وَلَقَدْ
اَخَذَ اللّٰهُ و بتحقیق که فرا گرفت خدای تعالی مِيثَاقَ بَنِي اِسْرَائِيلَ پیمان محکم بنی اسرائیل را
در موافقت موسی و محاربه با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا
دوازده مهتر را که کارگذار مردمان بودند و چون اسباط یعقوب دوازده جماعه بودند هر جماعتی
از نسل پسری از پسران دوازده گانه و از اینجهة حضرت موسی هر فرقه از آن دوازده فرقه مهتری و کار
گذاری برای ایشان تعیین فرمود و در آثار آمده که حق تعالی موسی علیه السلام را وعده داده بود که زمین
مقدس که ابنیا در آنجا باشد و ولایت شام ببنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جبا
ران بود و ایشانرا عمالقه می گفتند مردمان بلند بالا و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون
غرق شدند و مصر بنی اسرائیل مقرر شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که قرار و بداد و در آنجا

نزار

نزار با غت و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل
مهمات سبطی باشند از دوازده سبط پس با قوم خود نزد اریحا رفتند و نقبا بتجسس عمالقه مشغول شدند
پس با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج بن عنق گفتندی در بازی او نقول الاکثر سه هزار و سیصد و سی گز
باقی جاودان نیز قریب او بودند و در تفسیر ابو الفتوح مذکورست که قد او سیصد و سی و سه هزار گز بود روز
سر و سینه او از ابر گذشته بودی و ابر با سینه او بودی و از ابر آب خوردی و ماهی را از دریا بگرفتی
در آفتاب کباب کردی و بخوردی و در ایام نوح که آب از سر کوهها چهارصد گز گذشته بود و او را بزانو
وبت
سال عمر بود عنق مادر او بود دختر آدم بود هر انگشتی از انگشتان عنق سی گز بود ناخنی چون داسی بر
که و دیری از صحرا می آمد و پشته هیزم که باقی قوت خودش بود بر داشته بود این دوازده نقبا او در سید ند
چون ایشانرا بدید از کوتاهی قامت ایشان تعجب کرد با آنکه هر یکی از ایشان چهل گز بالا بود پس ایشانرا در
دامن نهاد و داشت در میان زلف و نزد ما در آمد و بر بخت و تعجب گفت اینها آمده اند که با ما قتال
کنند و در زمین شهر ما تصرف نمایند پای بر سر ایشان نهم و پامال کنم ما درش گفت روا نبود ایشانرا
بگذار تا بروند و خبر ما را بقوم خود برسانند که البته باز گردند و با ما قتال نکنند چون بازار ایشان در آن
هر خوشه انگور را دیدند که پنج کس بر نتوانستی داشت و پنج کس در پوست انار ایشان می گنجیدند بس
گشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل از حال این قوم خبر نتوان داد که نافرمانی کرده بعجز باز گردند بس
بلشکر خود باز آمده قوم را بحرب ایشان تحریص کردند و موسی را از حقیقه حال خبر دادند موسی
با دل قوی قوم را بحرب ایشان تحریص کرده متوجه جباران شد عوج خبردار گشته بیامد و بر ابر
موسی بگریست و بقدر عرض لشکر موسی پاره از کوه ببرید و بر سر گرفت تا بر سر لشکریان زند و هم
به یکبار بکشد حق تعالی مرغی را فرستاد تا پاره الماس در منقار گرفته بر آن کرد سر او رخنه کرد و بودا
سوراخ کرد و آن سنگ در گردن او افتاد مانند طوق عوج هر چند خواست که از گردن خود بر آرد نتوانست
موسی بیامد و او را بدان حال دید خوشحال شده عصای خود را که چهل گز بود و خود نیز چهل گز بود و چهل گز
بر جست و آنرا بر عوج زد بر کعب عوج آمد و از آن زخم و گرانی سنگ بیفتاد بنی اسرائیل یکباره رو
تاخته تیغها رو کشیدند و او را پاره پاره کردند و سرش را به بریدند و در خبر آمده که مدت سه هزار سال

استخوان پای او پل رود نیل بود پس موسی بنی اسرائیل را بر قتل بقیه جباران امر کرد و با وجود این معجزه فرمان
نبردند و بددلی کردند گفتند ما با امثال این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای إِنِّي
مَعَكُمْ بدرستی که من با شما ام بنصرت دادن بر دشمنان لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ اگر بپای دارید
نماز را وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي و تصدیق کنید
پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان نمایید وَأَقْرَضْتُمُ
اللَّهَ و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه خدا قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی نفقه
از وجه حلال و در سبیل قربت و اخلاص لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ هر اینه در گذارم از
گناهان شما را وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ و درارم شما را در بوستانها جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جاریست از زیر درختان آن جویهای آب فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ
پس هر که کافر شود مِنْكُمْ از شما پس این شرط که موجب ثواب عظیم است فَقَدْ ضَلَّ پس
هر اینه گم کرد سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را بر وجهی که مرکز مطلوب خود نرسد و بنی اسرائیل
بدین عهد وفا نکردند و مستوجب لعن شدند چنانکه میفرماید که فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس بجهت شکستن ایشان
پیمان خود را یعنی پیمانی را که از ایشان فرا گرفته بودیم لَعَنَّاهُمْ راندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ
گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً و گردانیدیم دلهای
ایشان را سخت بانوجه که الطافی که دلهای ایشان بسبب آن نرم شود از ایشان باز داشتیم بجهة
عناد و جحود ایشان مراد انست که ایشان را در ضلالت خود شان باز گذاشتیم و توفیق لطف
از ایشان منع کردیم تا اگر دلهای ایشان سخت گشته از استماع تخویف و انذار متاثر نشدند و یا معنی
انست که ما حکم کردیم بقساوت ایشان و بجهة اینست که يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند سخنان
توریة را که از جمله آن نعت محمد بود صلی الله علیه و آله و سلم و حکم رجم عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایگاه آن یعنی
احکام توریة را زایل میسازند و احکامی که خود میخواهند بجای آن مینویسند وَنَسُوا حَظًّا و ترک کردند
بهره تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان
وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع میشوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ بر خیانتی از یهودان إِلَّا

تیلا

قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از یهودان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او که ایمان اورده اند فَاعْفُ
عَنْهُمْ پس در گذران از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آورند وَاصْفَحْ و روی بگردان از ایشان
ای از الزام جزیه کند إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را
عفو را
شعار خود ساز ند و بعد از بیان حال یهود ذکر حال نصاری میکند که وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا و از آنان که گفتند
علیه السلام
که إِنَّا نَصَارَىٰ بدرستی که ما ترسایانیم خود را نصرانی گفتند بجهة نسبت دادن خود را بناصره که عیسی
دران بود یا آنکه گفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر میفرماید که ما از ایشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ گرفتیم
پیمان ایشان را چنانکه از یهودان گرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره دادنی را
مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند از انجیل ایمان اوردن بمحمد و غلیظ که محمد رسالت
فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی ایشان بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ایشان دشمنی ظاهر وَ
الْبَغْضَاءَ و بغض پنهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بجهة نقض عهد تخلیه ایشان
کردیم و باز گذاشتیم و توفیق لطف از ایشان باز گرفتیم تا آنکه فرقهای مختلف شدند چون نسطوریه
که میگفتند عیسی ابن الله و یعقوبیه که میگویند إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ و ملکائیه که میگویند
ان الله ثالث ثلثة و هر دشمن یکدیگر اند وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ و زود باشد که بیاگاهاند و خبر
بیان
دهد خدای ایشان را بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بانچه ایشان میکنند و این خبر دادن بجزا دادن ا
خواهد بود بافعال قبیحه ایشان و بعد از ان بجهة الزام حجة میفرماید که يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود
و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن
میکرداند برای شما كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ بسیاری از آنچه هستید که پنهان میکنید از مِنَ الْكِتَابِ
از توریة چون صفت محمد صلی الله علیه و آله و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی علیه السلام با مدن احمد
صلی الله علیه و آله وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و جز عیده
بیان زیرا که هیچ مهم دینی بدان وابسته نیست نقل است که یهودی با انحضرت گفت که کتاب بما
ان بشر که از ان عفو کردی حضرت از ان اعراض کرد دوم و سیوم بوتیه که سالغه کرد حضرت روی اورد
کردانید و قصد ان یهود این بود که مناقضه از انحضرت ظاهر گردد و ترک عفو چون در جواب سوال

خود سرکرت خواهد امین چیزی مشاهده نکرد بعد از ان حضرت متیقن شده فی الحال ایمان اورد قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ
اللَّهِ بدرستی که آمد شما را از نزدیک خدای نُورٌ روشنایی که دفع کننده ظلم ضلالت مراد ذات
کرامت سوز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است که مردمان باو مهتدی میشوند چنانکه نوری راه میرود و حدیث
اول ما خلق الله نوری و انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر مصدق اینست يَهْدِي بِهِ اللَّهُ
راه می نماید خدای بان نور مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آن را که پیروی کرد خشنودی او را بوسیله ایمان و عمل صالح
سُبُلَ السَّلَامِ راههای سلامتی از عذاب که آن راه دار السلام است که جنة نعیم است وَيُخْرِجُهُمْ و بیرون
می آرد ایشان را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر یا شک یا جهل إِلَى النُّورِ بروشنایی ایمان یا یقین یا علم
بِإِذْنِهِ باراده و توفیق خود وَيَهْدِيهِمْ و راه مینماید ایشان را بوسیله ادله و الحجج و الطاف
توفیق إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که نزدیکترین راههاست بحق و آن راه اسلام است
که در وی هیچ کجی نیست لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند که خدای هُوَ الْمَسِيحُ
ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است که پسر مریم است و این قول یعقوبیه است و بیان فساد این قول میکند بقوله
قُلْ بگو ای محمد فَمَنْ يَمْلِكُ پس کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از قدرت و اراده خدای
چیزی را یعنی هیچکس مانع اراده و قدرة الهی نتواند شد إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای أَنْ يُهْلِكَ
الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک کند عیسی مریم را وَأُمَّهُ و مادر او را وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
و آنها که بر روی زمین اند مراد انست که مسیح مانند سایر ممکنات فنا برو روا است پس چگونه خدای
را شاید وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان آنهاست يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند هر چه میخواهد بعضی را بی ماده چون آسمان و زمین
و برخی را از ماده چون معادن و نباتات و حیوانات و بعضی را از اصلی که از جنس آن نیست چون آدم از
خاک و برخی از اصلی که از جنس او است چون خلق مولود از والدین و از مرد بی زن چون حوا و یا
از زن بی مرد چون عیسی وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز توانا است و هر چه خواهد بر
وفق مصلحت و حکمت آفریند وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ و گفتند یهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ
اللَّهِ ما پسران خداییم یعنی اتباع پسر دو پسر اوییم که عزیر و مسیح اند و یا مقربان اوییم مانند قرب و منزلت

ولد

ان
ولد بوالد ارشدی و روایت که نصاری دعوی کردند که خدای وحی کرده بیعقوب که فرزندان تو اول فرزند
من اند من ایشان را بیش از چهل روز در دوزخ نگاه ندارم تا آتش گناهان ایشان را بسوزد و پاک شوند و
بعد از ان مارا به بهشت درارد و در روایة آمده که رسول صلی الله علیه و آله کعب بن اشرف و کعب بن اسد
امثال ایشان را از عقاب ترسانید گفتند ای محمد ما را چه میترسانی هر چند ما گناه کنیم خدای ما را عفو کند زیرا
پسران اوییم وَأَحِبَّاؤُهُ و دوستان او و خدای هرگز پسر و دوست خود را عذاب نکند حق تعالی
فرمود که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که اگر شما بحسب فرض صادقید فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ پس چرا عذاب
میکند خدای شما را بِذُنُوبِكُمْ بگناهان شما و آن عذاب شما است در دنیا بقتل و اسر و مسخ و در آخرت
شما که چهل روز ما را عذاب خواهد کرد پس اگر پسر آدمی بود بدید شما را عذاب میکرد زیرا که پدر پسر را بقتل
و مسخ و آتش عذاب نکند و دوست دوست را عقوبه روا ندارد و چون شما معترفید بعذاب دنیا و آخرت پس
شما پسر و دوست او نباشید بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آفریده گانید مِمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدای آفریده است
یعنی مانند سایر بنی آدمید که بر بدی و نیکوی پاداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد خدای
هر که را میخواهد و آنها اهل بیانند که بوحدانیة الهی و به نبوت جمیع پیغمبران او گرویده اند وَيُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ و عذاب می کند هر که را میخواهد و آنها مشرکانند یعنی با شما معامله سایر بندگان خواهد کرد بی
فرقی که شما را بران باشد وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها
وَمَا بَيْنَهُمَا و پادشاهی آنچه میان آسمان و زمین است وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست باز
یهود
گشت همه یعنی همه مخلوقات نزد او برابرند و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای
و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ پس بتحقیق که آمد شما را بَشِيرٌ بشارت دهنده مومنان بثواب بیکران
وَنَذِيرٌ و ترساننده کافران بعذاب نیران وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز تواناست
پس قادر باشد بر آنکه بمحض حکمة رسولان را پیاپی فرستد چنانکه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی
و عیسی بود هزار پیغمبر فرستاد و بر آنکه در زمان ارسال محمد صلی الله علیه و آله بود از ابن عباس مرویست که میان
پیغمبر ما و عیسی ششصد سال بود و بعد از عیسی در مدت صد و سی و چهار سال چهار پیغمبر مبعوث شدند سه از بنی اسرائیل
بودند و یکی از عرب که خالد بن سنان بود و بعد از ان محالفة یهود با انبیای خود میفرماید که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ

ویاد کن ای محمد این را که چون گفت موسی علیه السلام لقومه مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم اذ
کروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله علیکم نعمت خدا را که فایض است بر شما اذ جعل فیکم انبیاء
چون گردانید در میان شما پیغمبران تا شما را راه نمایند قصه رسیده که در هیچ امت این قدر نبی نبودند که در
بنی اسرائیل وجعلکم ملوکا وگردانید شما را یعنی بعض شما را یا در میان شما پادشاهان بسیار دیگر
که چون ایشان مملوک بودند در دستهای قبط حق تعالی ایشان را از آن برهانید ومالک نفس خودشان گردانید ...
وسیع که در وی انهار جاری بود بایشان ارزانی داشت ازینجهت ایشان را بملوک تشبیه فرمود وآتاکم وبداد
شما را از من وسلوی وبیرون آمدن آب از سنگ وشکافتن دریا وجز آن از نعم عظیم ما لم یؤت
احدا از آنچه نداد کسی را من العالمین از همه عالمیان یا قوم ای گروه من ادخلوا الار
ض المقدسة درآیید بزمین پاک کرده شده از رجس شرک وبا برکت ... ودست
وقرارگاه اکثر انبیا ومومنین وآن زمین شام است التی کتب الله لکم آن زمینی که نوشته است
خدای در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط ایمان وجهاد با جباران واشال اولاد ... ایشان
از عمالقه رسیده بودند گفتند کاش ما را رایی وروشنی می بود تا بمصر باز میگشتیم موسی علیه السلام فرمود ولا
ترتدوا علی ادبارکم وباز مگردید بر پشتهای خود یعنی بهمان راه که آمده اید بر مگردید از جهت خوف
جباران که اگر چنین کنید فتنقلبوا پس باز گردید خاسرین در حالتی که زیان کاران باشید در دنیا
گفتند یا موسی ان فیها ای موسی بدرستی که در آن زمین مقدس هست قوما جبارین
گروهی هستند با شوکت وقوت که مقاومت با ایشان نتوان کرد وانا لن ندخلها وبدرستی که ما در نیاییم
در آن زمین حتی یخرجوا منها تا وقتی که بیرون آیند جباران از آن فان یخرجوا منها پس اگر
ایشان بیرون روند از آن زمین فانا داخلون پس بدرستی ما درآیندگانیم در آن ما را طاقت جهاد کردن با
ایشان نیست قال رجلان گفتند دو مرد من الذین یخافون از آنها که میترسیدند از
خدای وآن یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف بود وکالب بن یوفنا ... انعم الله علیهما
انعام کرده بود حق تعالی بر ایشان بایمان وثبات بر عهد وپیمان ادخلوا علیهم الباب درآیید بر جباران
از دروازه ایشان ناگهان وایشان را در ره تنگ بگیرید وبگذارید که بصحرا آیند فاذا دخلتموه پس چون

از آن دروجی که گفته شد فانکم غالبون پس بدرستی که شما غالبانید زیرا که ... جثهای ایشان
... بدیشان که بر شما حمله کنند وخدای موسی را وحی کرده که آنانکه در آن داخل شوید بر ایشان غالب گردید وعلی
الله وبر خدای نه بر غیر او فتوکلوا پس توکل کنید درین حرب ان کنتم مؤمنین اگر هستید
باور دارندگان مر وعده حق را قالوا یا موسی گفتند ای موسی انا لن ندخلها ابدا بدرستی
که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت ما داموا فیها مادام که جباران درین موضع اند پس از روی جهالت
وجرأت بخدا ورسول او گفتند فاذهب انت وربک پس برو تو وپروردگار تو فقاتلا پس جنگ کنید
با ایشان انا هاهنا قاعدون بدرستی که ما اینجا نشسته ایم ویک قدم فراپیش نمی نهیم چه ما را طاقت
محاربه با ایشان نیست موسی این سخن دلتنگ شده دست دعا بر داشت وشکایت قوم از آنحضرت پروردگار
عرض کرده قال رب گفت ای پروردگار من انی لا املک الا نفسی بدرستی که من مالک
نیستم مگر نفس خود را واخی وبرادران خود را یوشع وکالب اگرچه با او موافقت کرده بودند اما اعتماد
بر ایشان نداشت بجهت ظهور مخالفت قوم رد فافرق بیننا پس جدایی افکن میان من وبین القوم
الفاسقین ومیان این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان یعنی حکم کن بانچه ما مستحق آنیم وایشان
سزاوار آنند قال گفت خدای فانها پس بدرستی زمین مقدس محرمة علیهم حرام کرده شده
است بر ایشان یعنی که بجهت عقوبت این نافرمانی قدرت نداشته باشند که در آن در آیند
اربعین سنة چهل سال یتیهون فی الارض سرگردان ومتحیر روند در زمین تیه که شش
فرسنگ است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی وتا
شام راه رفتندی وشب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند واین بر نوعی بود که
حق تعالی تحویل منتهای آن زمین بمبدأ آن وبجهت این هرگاه که بنهایت آن زمین میرسیدند ابتدا و
آن سفر ایشان در می آمد سرگردان وحیران در بیابان بودند تا چهل سال انقضا چون حق تعالی
با موسی وحی فرستاد که چون حکم کردیم بسرگشتگی ایشان فلا تأس پس اندوه مخور وغمناک مباش علی القوم
الفاسقین بر گروه فاسقان یعنی ایشان بجهت نافرمانی سزاوار این عقوبت اند پس بر دعا کردن بر ایشان
پشیمان مشو ودر تواریخ مذکور است که موسی صد وبیست سال ... بیست سال در زمان پادشاه فریدون

... ایشان ... سرگردان ...

وقصد کرد که اگر قربان من مقبول نگردد ترک اطلاعا کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف
بیاورد در دستان موضع نهاد و با خود گفت اگر این قربانی مقبول شود و اگر نه که من دست از خواهر خود
باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود یعنی که آتشی سفید
بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از
دیگری که قابیل بود چه آتش از قربانی او درگذشت و گذاشتن او را نخورد قابیل در غضب شد
دود حسد دیده او را تیره کرد قَالَ گفت هابیل را از غایت حسد لَأَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم و از
واز د غدغه تو فارغ شوم قَالَ گفت هابیل إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ جز این نیست که قبول بکند خدای مِنَ
الْمُتَّقِينَ از پرهیزگاران که در قربان نیت خود را خالص گردانیده از هوای نفس و عدم قبول توبه تو
بجهة آن بود که ترک تقوی کردی پس مرا چه گناه که قصد قتل من کرده لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشایی و دراز کنی
إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي سوی من دست خود را تا بکشی مرا مَا أَنَا بِبَاسِطٍ من نیستم گشاینده و دراز
کننده باشم يَدِيَ إِلَيْكَ دست خود را سوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ
بدرستی که من میترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست و با آنکه هابیل از قابیل
قوت نزبود اما بجهة خوف الهی در دفع او نکوشید چه دفع قاتل در آن زمان مباح نشده بود و گویند
منجانست که اگر تو ابتدا و قصد قتل من کنی بر سبیل ظلم من قصد ابتدا بقتل تو نکنم إِنِّي أُرِيدُ بدرستی
که میخواهم أَنْ تَبُوءَ آنکه باز گردی بِإِثْمِي بگناه کشتن تو مرا وَإِثْمِكَ و بار داشتن گناه خود
که پیش از قتل من کرده که آن سبب رد قربانی تو شده مراد آنست که اگر فی الواقع قتل میان من و تو
واقع خواهد شد بخواهم که از من ناشی نشود بلکه از تو صادر گردد یعنی غرض اصلی او بالذات که قتل
از تو واقع شود آنکه قتل از قابیل منفعل باید پس گفت که اگر این قتل از تو صدور یابد فَتَكُونَ پس باشی تو
بعد از این حمل قبیح مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
و اینست پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ پس آسان کرد ابله مر
قابیل را نفس او قَتْلَ أَخِيهِ کشتن برادر او را یعنی آرزوی باطل او وی را فرمان برادر خود کرد اینه در
قتل برادر پس در کمین قتل او نشست و چنین که آدم عزیمت بیت المعمور نموده که مکه معظمه است قابیل فرصت

یافت و بسر وقت آمد هابیل را در خواب دید سنگی برداشت و بر سر هابیل کوفت چنانکه خوش پریشان شد فَقَتَلَهُ
پس بکشت هابیل را بدان سنگ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیان کاران اما در دنیا
مطرود پدر بود و در آخرت نصفی عذاب دوزخ شما را در خواهد بود چون او در آخرت عذاب
که او بی گنهد در جایی پیچیده چهل روز در پشت گرفته نمیدانست که چه کند و ابن عباس فرموده که بکشیدن او دانی
کابوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل حمله کردند تا چون او را بخورند قابیل متحیر شد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا
پس برانگیخت خدای زاغی را يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ میکاوید زمین را منقار و میرد و پای خود را گور بکند
لِيُرِيَهُ تا بنماید قابیل را كَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد سَوْءَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را مرده
که چون قابیل بمنزلت که با جثه برادر چکند حق تعالی دو غراب را ملهم ساخت تا با یکدیگر مقاتله کرده یکی دیگری را
بکشت و بعد از آن بچنگال و منقار خود حفره بکند و زاغ مرده را بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک در آن
بیاشید تا آن زاغ پوشیده گشت قابیل چون آن را مشاهده کرد قَالَ گفت بروجه تحسر و تعجب يَا وَيْلَتَىٰ
ای وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ
در این عمل فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي پس بپوشم تن برادر خود را یعنی راه نبردم بان هیچ یا آنکه این مرغ بان راه
یافت پس بطریقی که زاغ آن زاغ مرده را در خاک کرد تن برادر را دفن نمود فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ
پس گشت از پشیمانان بر قتل او چه بجهة او مشقت بسیار باو رسید چنانکه مذکور شد آورده اند که آدم علیه السلام
بر حیثیت هابیل صد سال دلتنگ بود و لب بخنده نگشود بعد از قتل هابیل چون سال بصد و سی رسید شیث از او
بوجود رسید حق تعالی بنجاه صحیفه باو نازل ساخت و بر او وصی عهد آدم گردانید و هرگز آدم قابیل را
نظر نکرد و او راند وی را بطرف در یمن رفت و بوسوسه ابلیس آتش پرست شد و اولاد او نیز اقتدا به پدر کردند
کیش را اختیار کردند و لهو و لعب و نرد و شطرنج و مزامیر و شرب و خمر و زنا و سایر فواحش اشتغال نمودند
تا آنکه در طوفان نوح همه هلاک گشتند و نسل شیث باقی ماند مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ از جهة این قتل ناحق
كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ نوشتیم یعنی حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا آنکه هر کس که بکشد
بِغَيْرِ نَفْسٍ بی آنکه نفسی را کشته باشد و بدو قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ و بی آنکه او
فسادی کرده باشد در زمین از شرک و قطع طریق و از زنا و غیر آن از اسباب قتل فَكَأَنَّمَا قَتَلَ

النَّاسَ جَمِيعًا پس چنان باشد که همه مردمان را کشته باشد جهة آنکه بان عمل بد مردمان را بدان دلیر ساخته
از حیثیت آنکه واحد و جمع یکسانست در استحقاق غضب الهی و عذاب عظیم وَمَنْ أَحْيَاهَا
و هر که سبب بقای حیات نفسی شود بعفو از قصاص یا رهانیدن شخصی از جنگ قاتل و یا باز ایستادن
از قتل ناحق فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس چنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی ثواب او
مثل ثواب کسی بود که همه مردمان را از هلاک نگاه داشته باشد وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بتحقیق که آمدند سوی بنی اسرائیل
رُسُلُنَا فرستادگان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری
از ایشان بَعْدَ ذَٰلِكَ پس فرستادن رسولان و انزال آیات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ در زمین
اسراف کننده اند در قتل و غیر آن از کبایر آورده اند که در سال ششم از هجرت جمعی از عرینه بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله آمدند و مسلمان شدند و ملازمت حضرت را اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان
موافقت نداشت بیمار شدند و چشم درد ایشان زیاده شد حضرت اذن داد که بیابان روند که شتران صدقه
نزدیک جبل ایر بود تا چند روز در آن موضع بسر برده شیر و بول شتر را بیاشامیدند و چون صحت یافتند
کرده با تردد شتر خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رفت
و بدیشان رسیده مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای وی ببریدند و خار در چشم و زبان او زدند
تا شهید شد حضرت از این حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار مسلح از عقب ایشان فرستاد
و او همه را گرفته دست و گردن بسته نزد آنحضرت آورد حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ
جز این نیست جزای آنانکه يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حرب کنند با خدا و رسول او و مراد محاربه است با اولیاء
ایشان که مسلمانانند و تابع خدا و رسول و کسانی که با مسلمانان محاربه نمایند در صدد قتل ایشان و غارت
مال ایشان شوند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و شتابند در زمین فَسَادًا بجهة تباهی که قتل و غارت
أَنْ يُقَتَّلُوا است که بکشند ایشان را أَوْ يُصَلَّبُوا یا بردار کنند أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ یا ببرند دستها
و پاهای ایشان مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ او أَوْ يُنْفَوْا مِنَ
الْأَرْضِ یا برانند ایشان را از زمین یعنی از شهری بشهری که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت چون این آیه
نازل شد حضرت بفرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند و آنگاه ایشان را دار

کشیدند ذَٰلِكَ این حدود که مذکور شد لَهُمْ مر ایشان را خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوایی است
در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهة بزرگی
گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنکه توبه کنند از انجه حق ایشانست مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا
عَلَيْهِمْ پیش از آنکه قادر شوید بر ایشان فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ آنکه خدای
آمرزنده گناهان است بتوبه رَحِيمٌ مهربانست بر تایبان اما حقوق الناس از قتل و جرح و غارت
اموال ساقط نمیشود مگر بقصاص و ادای مال و بعد از ذکر جزای محاربان امر بتقوی میفرماید يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مردمان بترسید از خدا وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ
و بجویید بسوی او توسل بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت او از اوامر و نواهی و فعل طاعات و
ترک معاصی وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و جهاد کنید در راه او با دشمنان دین لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید رستگار شوید بسبب این اعمال از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده در تفسیر این آیه فرموده
که توسل کنید بخدای بطلب رضا یا آنکه رضای او بدان حاصل باشید و بر بلایای او صبر کنید اجمع بن نباته روایت
کرده از امیر المومنین صلوات الله و سلامه که در بهشت دو لولو است که متقران در بهشت است و سقف
آن در بطنان عرش رسیده یکی سفید و دیگری زرد و بر هر یکی هفتاد هزار غرفه آنکه سفید است وسیله
محمد است و آنکه زرد است وسیله ابراهیم انس بن مالک روایت از رسول کند که وسیله جایست بنام
و هذا و آن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه چون بنده بان توسل کند حق تعالی و برایان درجه
زهری روایت کرده که بیمار شدم چنانکه بهلاکت نزدیک شدم گفتم که مرا شفا و وسیلتی باید و هیچکس از
عهد خود از علی بن الحسین بهتر نیافتم نزد او رفتم و گفتم یا بن رسول الله حال من اینست که می بینی در حق من دعایی
در حق من دعایی کن که بان از این مرض شفا یابم و در از عمر فاسد شده خلاص یابم و بسیار درس میگردد و هیچ
نزد خدای از تو گرامی تری نمی بینم و خود که من دعا کنم و تو آمین گویی یا تو دعا کن و من آمین گویم گفتم تو دعا کن
و من برای تو آمین گویم آنحضرت دست برداشت و گفت بار خدایا بسر شهاب من گریخته است و من
و پدران من وسیله جسته بحق آن اخلاص که پدران من بجناب عزت تو داشته اند که حاجت او روا کن
و در استشفای کرامت فرمای و روزی او را فراخ گردان و خزانه او را در علم رفیع ساز زهری گوید بخدا

که همه جانها بامر او هست که بعد از این هرگز بیمار نشدم و دو دست سنگ نکشتم و هیچ سختی بمن نرسید
و امید میدارم که خدای تعالی دعای آنحضرت مرا در زنده باشد و بعد از آن بیان حال اهل تقوی میفرماید
که ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند به پرستش بتان و فرشتگان و غیر آن لو ان لهم
اگر باشد ایشانرا ما فی الارض جمیعا هر چه در روی زمینست از اصناف و اموال و امتعه ومثله
معه و مانند آن با همه آن یعنی اگر دو چندان در زمینست از نقد و جنس کافران را باشد لیفتدوا به
تا فدیه خود را باز خرند با آن من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم
قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد ولهم عذاب الیم و مر ایشانرا
در آن روز عذابی دردناک یریدون خواهند یعنی طمع دارند یا قصد کنند ان یخرجوا من النار
آنکه بیرون آیند از آتش ولهم عذاب مقیم و مر ایشانراست عذابی دایم که هرگز انقطاع نیابد
چه در روایة آمده که حق تعالی دری از بهشت در دوزخ بگشاید چون از آن ببینند قصد آن کنند و شتاب زدگی
بر سر یکدیگر افتند تا از آن بیرون روند چون نزدیک آن در رسند آن در را بروی ایشان در بندد و
محروم باز گردند و چون حق تعالی در آیات متقدمه بیان حکم بود در کسی که علانیه مال مردم را غصب کند
در عقب آن حکم [illegible] در کسی که بخفیه مال غیر را تصرف کند و میفرماید که والسارق والسارقة
مرد دزد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما پس ببرید دستهای راست ایشانرا گاهی که کمتر از ربع دینار
نباشد و اگر نه توبه کند [illegible] جزاء بما پاداش دادن بما کسبا بآنچه کردند نکالا من الله
و این جزا دادن بجهة عقوبت صادر از خدا والله عزیز و خدای غالبست در حکم خود حکیم
دانا بحکمة الخ بآن حکم میکند فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه از پس ستمکاری
خود یعنی دزدی واصلح و بصلاح آرد کار خود را بآنکه خصم خود را راضی سازد و توبه کند از دزدی
فان الله پس بدرستی که خدا یتوب علیه قبول کند توبه او را ان الله غفور بدرستی که
خدا آمرزنده است گناه او را رحیم مهربانست ان الله بآنکه خدای راست که له ملک السموات
والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها یعذب من یشاء عذاب میکند هر کرا
بخواهد چنانکه دزد را بدست بریدن از زمره و عذاب او نیست سزاوار او مرتبه ویغفر لمن یشاء

و می آمرزد هر کرا میخواهد چون توبه کند والله علی کل شیء و خدای بر همه از آمرزیدن و عذاب کردن
قدیر تواناست و چون در آیات متقدم ذکر یهود و نصاری کرد در عقب آن بجهة تسلیه حضرت از
کید ایشان فرمود که یا ایها الرسول ای فرستاده بحق لا یحزنک الذین باید که اندوهناک نسازد
ترا کردار کسانی که از روی عناد یسارعون فی الکفر می شتابند و خود را می اندازند در کفر
یعنی در اظهار کفر هرگاه فرصتی می یابند من الذین قالوا از آنها که گفتند که آمنا ایمان آوردیم و آن
گفتن ایشان بافواههم بزبانهای ایشانست ولم تؤمن قلوبهم و ایمان نیاورده است
دلهای ایشان مراد منافقانند و گفتار ایشان بود که با کفار دوستی میکردند و در خلوت با ایشان
اظهار کفر میکردند و با مومنان استهزا مینمودند ومن الذین هادوا و از آن کسانی که دین
یهودیه دارند نیز مسارعت میکنند در کفر و افراط میکنند در انکار و جحود با اهل ایمان سماعون
للکذب همه ایشان شنوندگانند کلام ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو و چیزی که نگفته باشی بتو نسبت
دهند سماعون لقوم آخرین شنوندگانند برای گروه دیگر که لم یاتوک نیامده اند بمجلس تو بجهة
تکبر و عناد و ننگ داشتن از آمدن بمجلس تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و خبرهای
بدروغ بایشان میفرستادند که محمد چنین و چنین میگوید از امام محمد باقر علیه السلام و بعضی از صحابه روایت
منقولست که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند مرد و زن محصن بودند و حد ایشان بحکم تورات رجم
بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد را بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب
این مرد که دعوی پیغمبری میکند رجم نیست و ما بجهة جدال و قتال که با او داریم نمیخواهیم که بمجلس او رویم مصلحت آنست
که کس را بفرستیم از بنی نضیر و بنی قریظه که هم سوگند ما اند تا ایشان بمجلس او روند و حد زانی محصن بپرسند
اگر وی جلد فرماید قول او را قبول کنید و اگر برجم حکم کند سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان با آن زانی و
زانیه بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود بمجلس آنحضرت آمدند
و او را از حد زنای محصن و محصنه سوال کردند حضرت فرمود بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام
بحکم رجم نازل شد حضرت فرمود که رجم باید کرد ایشان انکار کردند و گفتند خدای در تورات فرموده که ایشانرا
چهل تازیانه طلا بقیر آلوده زنند تا پشت ایشان سیاه کرده و روی ایشان سیاه کرده و باز گونه بر دراز گوش

نشانده گرد محلات بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و گفت با ایشان بگوی تا ابن صوریا را حکم
سازند که عالمترین ایشانست باحکام تورات حضرت خطاب با جماعت فرمود جبرئیل علیه السلام اشاره کرد و گفت در میان شما در فدک
جوانی هست ساده روی سفید روی یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری دانا ترین اهل زمینست بتورات
تو او را کجا دیده فرمود ندیده ام اما جبرئیل علیه السلام مرا خبر داده و گفته که او میان ما و شما حکم کند بآنچه در تورات
است گفتند بحکم او راضیم حضرت بحضور او امر فرمود پس کس بخیبر فرستاد و او را حاضر کردند حضرت فرمود
ابن صوریا توئی گفت آری فرمود تو در میان یهودان اعلمی گفت آری حضرت گفت میان من و ایشان حکم باش
ابن صوریا قبول کرد حضرت او را سوگند داد که بآن خدایی که تورات بموسی نازل کرد و دریا را برای شما بشکافت
و شما را از فرعون برهانید و من و سلوی بر شما فرستاد و ابر را سایه بان شما کرد و حکم حلال و حرام در
کتاب بیان کرد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم است گفت بلی ابن صوریا گفت اگر نه ترسیدمی که آتش
از آسمان فرود آید و مرا بسوزاند و اگر نه دروغ بگفتمی و تغییر میدادم تورات را تو بگوی که جزای چه
گفته حضرت فرمود که خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه عدل بر زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان
واجب شود ابن صوریا گفت بخدا که موسی نیز در تورات چنین حکم کرده حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند یهودان
با ابن صوریا گفتند که چرا کشف سر ما کردی گفت بجهة آن سوگندی که مرا داد و بعد از آن گفت که سبب چیست که شما
تغییر حکم خدا کرده اید گفتند بجهة رعایة حال اشراف قوم خود ملاحظه حرمت ایشان حق تعالی در باره ایشان فرمود
که یحرفون الکلم تغییر میدهند کلمها را یعنی آیه رجم را من بعد مواضعه بعد از آنکه خدا نهاده
بود خدا آنرا در مواضع آن مراد آنست که حرام را در موضع حلال نهادند و حلال را در موضع حرام یقولون
میگویند یهودان خیبر ان اوتیتم هذا اگر داده شوید این حکم محرف یعنی از محمد حکم جلد فخذوه
پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید و عمل بآن نمایید وان لم تؤتوه و اگر داده نشود این حکم یعنی محمد رجم فرماید
فاحذروه پس حذر کنید از قبول آن ومن یرد الله فتنته و هر که خواهد خدا رسوایی
او را یعنی فضیحت و رسوایی او را در ظاهر ساختن اخلاقی آن کند بآنکه خدا اراده عقوبت او کند بجهة
کفر و عناد فلن تملک له پس مالک نخواهی شد برای او من الله شیئا از خدا چیزی را در دفع آن
فضیحت را یا عفو آن چه زمام اختیار این در دست تو نیست اولئک الذین آن گروه آنانند که لم یرد الله

نخواسته است خدای یعنی حکمة و مصلحت مقتضی نیست ان یطهر قلوبهم این را که پاک سازد دلهای
ایشانرا از علامات کفر که طبع و ختم است بجهة فرط عناد و جحود ایشان با وجود ظهور دلایل واضحه
همچنانکه پاک میسازد قلوب اهل ایمانرا باینوجه که سینه او را روشن گرداند بنور هدایة با عطای الطاف
تا بوسیله آن زنگ ضلالت از دل ایشان زدوده میشود و نور ایمان در سینه ایشان راسخ میگردد لهم
فی الدنیا خزی مر ایشانراست در دنیا رسوایی و خواری بآنکه جزیه دهند و همیشه از دشمنان ترسند ولهم فی
الآخرة و مر ایشانراست در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سماعون
للکذب ایشان شنوندگانند سخن ترا برای دروغ بستن یا دروغ برخلاف آنچه شنوند با تباع جنس خود گویند
اکالون للسحت سحت خورندگانند حرام را یعنی رشوه را در تغییر حکم فان جاؤک پس اگر بیایند
اهل کتاب بمحاکمه نزد تو فاحکم بینهم پس حکم کن میان ایشان او اعرض عنهم یا روی گردان
از ایشان یعنی در حکم و عدم مخیری وان تعرض عنهم و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فلن یضرو
ک شیئا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وان حکمت و اگر اراده حکم کنی فاحکم بینهم
بالقسط پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل بر وجهی که بآن ماموری ان الله بدرستی که خدا یحب
المقسطین دوست میدارد حکم کنندگان را در عدل وکیف یحکمونک و چگونه ترا حکم میسازند وعند
هم التوریة و حال آنکه تورات نزد ایشانست فیها حکم الله در آن ثابتست حکم خدا برجم پس اگر ترا
حکم میسازند بجهة آنست که تا حکمی که مشقت در آن کمتر باشد بر ایشان واقع شود و اگر چه زعم ایشان این باشد
که حق تعالی از آن نبوده ثم یتولون پس بر میگردند و اعراض میکنند از حکم تو من بعد ذلک از پس آنکه حکم
کرده موافق کتاب ایشان وما اولئک بالمؤمنین و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا
و بجهة این ایمان اعراض میکنند انا انزلنا التوریة بدرستی که ما فرستادیم تورات را فیها هدی در
حالتی که در وی است راه نمودن بحق ونور و روشنی که ظلمات ضلالت و شبهه را رفع کند و احکام منکشف سازد
یحکم بها النبیون حکم میکرده اند بآن پیغمبران بنی اسرائیل که قریب هزار کس بوده اند که بعد از موسی مبعوث شده
تا ترویج دین موسی نمایند الذین اسلموا آن پیغمبران که انقیاد کرده اند حکم خدا را و فرو فرستادیم تورات را
للذین هادوا برای آنکه متعبد بدین یهود والربانیون و نیز حکم میکرده اند علمای ربانی از بنی اسرائیل

والاحبار و زاهدان ایشان یعنی علما و زهاد ایشان که تابع انبیای خود بودند در انقیاد حکم احکام توریة
بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مامور شده بودند بآنکه محافظت کنند توریة را از تحریف چنانکه
ابن صوریا کرد فلا تخشوا الناس پس ای حکام مترسید از مردمان در اجرای احکام حق واخشون
و بترسید از من در تغییر حکم و در آن مداهنه مکنید ولا تشتروا بآیاتی و بدل مکنید احکام من گردا
ثمنا قلیلا بهای اندک را که رشوت بی اعتبار و جاه ناپایدار است ومن لم یحکم و هر
که حکم نکند بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدا از روی انکار و استحلال فاولئک هم
الکافرون پس آن گروه ایشانند کافران بجهت تمرد و عناد ایشان و سرکشی از آنکه بحق حکم کنند
وکتبنا علیهم و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل فیها در توریة ان النفس بالنفس
آنکه یک تن را اگر کشته شود قصاص یک تن و بی بغیر مخالفه حکم جزای عوض یکتن دو تن را می کشته اند بنی قریظه
والعین بالعین و دیگر حکم کردیم که چشمی بچشمی قصاص کنند نه زیاده والانف بالانف و بینی ببینی
والاذن بالاذن و گوش بگوش والسن بالسن و دندان بدندان والجروح قصاص
و جراحتها ذات قصاص اند یعنی قصاص کنند در جراحات آنچه را که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب
و پا و دست و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش و بیت و شکستن استخوان حکم بارش
باید کرد فمن تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فهو پس آن تصدق
کفارة له کفاره باشد مر گناه متصدق را ومن لم یحکم بما انزل الله و آنانکه حکم
نکردند بآنچه خدای منزل گردانیده چون جهودان که در عوض یک نفس دو نفس میکشتند فاولئک
پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران که وضع حق میکنند در غیر موضع آن ابو درداء از پیغمبر
صلی الله علیه وآله روایت کرده که هیچ مسلمانی نباشد که بر وی جنایتی کنند و او جنایت کننده خود را عفو کند مگر که حق تعالی
درجه او را رفیع گرداند و گناهانش بیامرزد و جابر از آنحضرت روایت کرده که هر مومنی که سه کار کند بجز
که در بهشت درآید بهر دری که خواهد و حور العین را جفت او گردانند یکی آنکه دینی که بر ذمه شخصی داشته باشد
ببخشد دوم قاتل خود را عفو کند سیم آنکه پس هر فریضه ده بار قل هو الله احد بخواند یکی گفت یا رسول الله اگر
یکی از هر چیز را بجا آرد این سعادت تواند رسید فرمود که بی شبهه این سعادت برسد و بعد از ذکر احوال

از تحریف و تضییع وکانوا علیه و بودند بر کتاب شهداء گواهان [illegible]

یهود بیان حال نصاری میکند وقفینا و در قفای داوردیم علی آثارهم بر آثار پیغمبران بعیسی
بن مریم عیسی را که پسر مریم است یعنی او را در عقب پیغمبران مبعوث کردیم مصدقا در حالتی
که تصدیق کننده بود لما بین یدیه مر آنچه را که پیش فرستاده بودیم من التوریة از کتاب توریة
وآتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی در حالتی که در آن هدایتی بود و راه نمونی بسوی حق
و سایر امور حقه ونور و روشنی بطریق حق ومصدقا در حالتی که انجیل تصدیق کننده بود یعنی موافق
بود در اصول دین اسلام لما بین یدیه من التوریة مر آنچه را که پیش از او بود از توریة و
هدی و دلالتی و ارشادی بحق وموعظة للمتقین و پندی مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل
الانجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای آن بما انزل الله بآنچه خدا فرو فرستاده فیه
ومن لم یحکم بما انزل الله و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرو فرستاده است یعنی با حکامی که در
توریة انزال فرموده فاولئک پس آن گروه هم الفاسقون ایشانند بیرون روندگان از حکم
خدای یا از ایمان اگر انکار آن کنند از روی استحلال وانزلنا الیک الکتاب و فرو فرستادیم
بسوی تو این کتاب یعنی قرآن را بالحق براستی و درستی مصدقا در حالتی که تصدیق کننده است
او یعنی موافق و مطابق لما بین یدیه من الکتاب مر آنچه را که پیش بوده از جنس کتب منزله
ومهیمنا علیه و نگهبانست بر کتب که محافظت میکند از تغییر یعنی مر چه در آنها تغییر شده
از روی راستی میشود و با گواه است بر آن کتاب بصحت و ثبوت آن فاحکم بینهم پس حکم
کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای بر تو از رجم و سویه در قصاص
ولا تتبع اهواءهم و از پی مرو آرزوهای ایشان را عما جاءک که مایل شوی از آنچه که بتو
آمده است من الحق از حکم راست یعنی پیروی ایشان مکن از بهر مخالفت شریعت لکل
جعلنا منکم مر هر گروهی از شما که امه موسی و عیسی و محمد بودند ساختیم یعنی مقرر کردیم شرعة ومنهاجا
شریعتی و راهی روشن شریعت آنست که نص باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر یعنی از
برای هر یک از این سه طایفه شریعتی و احکامی در باب حلال و حرام تعیین نموده ایم ولو شاء الله و اگر خواستی
خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه بگردانیدی شما را بر اسلام از روی اجبار هر آینه شما را در دین [illegible]

بدان داشتی ولکن لیبلوکم و لیکن چنین نکرد تا آزمایش شما را فیما آتاکم در آنچه بشما داده است
از شرایع مختلفه مناسب عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود یعنی تا ظاهر گردد که کدام از شما
فرمان می برد و اذعان مینماید بآنکه اختلاف شرایع محض حکمت است و کدام فرمان رد میکنند
و بآن تصدیق نمیکنند و چون چنین است فاستبقوا الخیرات پس شتابید و پیشی گیرید بر یکدیگر
بسوی خیرات که پیروی شریعت است الی الله بسوی خدا است مرجعکم جمیعا بازگشت
همه شماست فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون
بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین و شریعت یعنی مرتکب از محق و مبطل و کامل و مقصر را
جزا خواهد داد وان احکم بینهم و دیگر بتو فرو فرستادیم که حکم کن میان اهل کتاب
بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای بتو مرویست که جمعی از علمای یهود با یکدیگر از روی مکر
تدبیر کردند که بیایید نزد محمد رویم و بگوییم که تو دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما
متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو افتند اکنون در میان ما و قومی در خون و مال
خصومت است و ترا حکم میسازیم اگر قضا را چنان کنی که رضای ما باشد برسالت ترا مسلم داریم حق تعالی رسول خدا
را از این تحذیر نمود و فرمود که حکم کن بر نهج آنچه بر تو نازل شده ولا تتبع اهواءهم و پیروی مکن آرزوهای
ایشان را واحذرهم و حذر کن از ایشان که ان یفتنوک از آنکه در فتنه اندازند ترا
و بگردانند عن بعض ما انزل الله الیک از برخی آنچه خدای بتو فرو فرستاده است بآنچه
کار از روی مکر نزد تو حیله دیدند که ما ایمان بتو خواهیم آورد بشرط این با ایشان مساهله کنی و از بعضی
از آنچه خدا بتو فرستاده مداهنه نمایی فان تولوا پس اگر رو گردانند از حکم منزل فاعلم انما یرید
الله پس بدانکه جز این نیست که میخواهد خدا ان یصیبهم ببعض ذنوبهم اگر رساندشان
عقوبتهای برخی از گناهان ایشان را در دنیا که آن عقوبت اعراض ایشان است از حکم خدا و ذکر عقوبت بعضی
گناه تنبیه است بر کثرت ذنوب ایشان که اعراض از حکم محمدی یکی است وان کثیرا من الناس لفا
سقون و بدرستیکه بسیاری از یهود فاسقانند که تمرد و عناد ایشان در کفر و از حد درگذرندگان
و بعد از نزول این آیه یهودان گفتند که بحکم توراة نشستیم آیه آمد که افحکم الجاهلیة آیا پس حکم جاهلیت را

یبغون طلب میکنند که آن میل است و مداهنه در آن ومن احسن من الله و کیست نیکوتر از خدای
حکما از روی حکم و داوری لقوم یوقنون برای گروهی که بروجه یقین تدبر میکنند و میدانند
که بهترین احکام حکم خدا است آورده که عبادة بن صامت بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمده گفت مرا
از طوایف یهود دوستانند که در هر حوادث و وقایع مدد ایشان از آن خلاص بسوی خدا و رسول است
عبدالله ابی گفت که من از انقلاب روزگار و فتن و حوادث لیل و نهار میترسم و از معاونت
یهود گریزی ندارم این آیه آمد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تتخذوا الیهود و
النصاری مگیرید جهودان و ترسایان را اولیاء دوستان و اعتماد مکنید بر معاونت ایشان
بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند بجهة موافقت ایشان بر مخالفت
شما ایشان صلاح کنید و دوری جوئید و بمعاونت ایشان مکنید ومن یتولهم منکم و هر که دوستی
کند با ایشان از شما و معاونت جوید از ایشان فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد در
مخالفت و در دین ان الله بدرستی که خدا لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران را
که بدوستی دشمنان بر خود ظلم میکنند یعنی حق تعالی راه بهشت بایشان ننماید بلکه ایشان را در اهل کفر
در آرد که راه دوزخ است فتری الذین پس تو میبینی آنان را که فی قلوبهم مرض در دلهای
ایشان نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع او یسارعون فیهم می شتابند در دوستی و یاری
دوستان خود که اهل کفرند یقولون میگویند از روی معذرت در معاونت از کفار نخشی ان
تصیبنا دائرة میترسیم از آنکه برسد ما را گردشی از گردشهای روزگار یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام
مغلوب گردند و کفار غالب شوند و دولت بایشان رسد حق تعالی رد این سخن میکند با اهل ایشان و فرمود که
فعسی الله ان یاتی پس شاید که خدای بیارد بالفتح فتحی برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه
و یا تسخیر مواضع دیگر از خیبر و فدک و غیر آن او امر من عنده یا بفرستد فرمانی از نزد خود مثل قتل
یهود و اجلای ایشان و یا اظهار اسرار منافقان و حکم بقتل ایشان که فیصبحوا پس گردند منافقان
علی ما اسروا فی انفسهم بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از دوستی یهود و یاری ایشان در کار پیغمبر
نادمین پشیمان شدگان و آن پشیمانی سودی ندهد ایشان را ویقول الذین آمنوا و گویند

کرده مومنان مر یکدیگر را از روی تعجب از حال مومنان اَهٰؤُلَاءِ الَّذِينَ آیا این گروه اند آنانکه
أَقْسَمُوا بِاللَّهِ سوگند میخوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سختترین سوگندهای خود إِنَّهُمْ
لَمَعَكُمْ که ایشان با شما اند در امر و پرده ایشان دریده شد و معلوم گشت حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
تباه شد کارهای ایشان در دنیا باطل و نابود شد عملهای ایشان یعنی ثواب آن مرتب نشد بجهة
عدم ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس گشتند زیان کاران بر سوای در دنیا و فوت ثواب اخروی
او گروهی اند که بعد از وفات سید کاینات صلی الله علیه و آله از عرب مرتد شدند و جمعی از دادن زکوة
ابا کردند و برخی مسیلمه کذاب گرویدند حق تعالی قبل از وقوع این صورت از این خبر داد که یَا أَیُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ هر که مرتد شود از شما و برگردد عَنْ دِينِهِ
از دین خود که اسلام است بعد از اظهار حقیقت آن پس بکر دند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ
پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که يُحِبُّهُمْ دوست میدارد ایشان را وَيُحِبُّونَهُ
و ایشان دوست میدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ متواضع و فروتنان باشند و مهربان
بر مومنان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ سخت دل و درشت بر کافران يُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای وَلَا يَخَافُونَ و نترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ
از ملامت کننده از غایت صلابت در دین ذَٰلِكَ الخ مذکور شد از این صفات حسنه
فَضْلُ اللَّهِ افزونی و کرم خداست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عطا میکند آن را هر که میخواهد
از مومنان صادق العقیده وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر خود عَلِيمٌ دانا
بکسی که استحقاق آن دارد از باقر و صادق صلوات الله علیهما از امیر المومنین علی صلوات الله علیه
روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح بصره فرمود که بخدا سوگند که هیچ با اهل این آیه کارزار نکرد
تا امروز ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر خود آورده که آیه در شان علی بن ابی طالب علیه السلام
نزول یافته و مویدش اینست که در روز خیبر حضرت رسالت در شان علی ایشان او فرمود بخدا که فردا
علم بدست کسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد و از جنگ
برنگردد تا که حق تعالی بر دست او فتح خیبر کند و چنان بود که حضرت فرموده بود و این قصه مشهور است ترجمه روزی کار

سطور

سطور بروجهی که از غایت ظهور آن هیچکس انکار آن نکرده و در وقتی که مرغ بریان نزد آن حضرت آورد
دعا فرمود که بار خدایا کسی را که دوسترین بندگان باشد نزد من فرست تا با من در خوردن مرغ شریک شود
امیر المومنین علی صلوات الله علیه از در در آمد و با آنحضرت در خوردن شریک شد و بروجهی متواضع بود بر
مومنان که روزی [illegible] سبوی آب بر گرفته در کوچه کوفه میرفت و گفت بار خدایا حکم کن میان من و علی بن ابی طالب
امیر در کنار آمده گفت ای زن علی با تو چه کرد گفت شوهر مرا بجایی فرستاده است و با من شفقت مر آب
می آید پس حضرت فرمود سبو بمن ده تا بخانه تو آورم و علی را بگویم تا شوهر ترا بهر حال که فرستاده باز آورد
پس آن سبو بر گرفت و بسر سرای وی برد بسیاری از زن چون این را دید زن با طپانچه کرد و گفت
که نمیدانی این امیر المومنین است صلوات الله علیه زن منفعل شده در دست و پای آنحضرت افتاد و عذر خواهی
و گفت یا امیر معذور دار که ترا نشناختم و این بی ادبی کردم حضرت فرمود ای جنت هر گاه ترا کاری
باشد مرا بطلب تا با تو قیام نمایم تا شوهرت باز آید و اما غلظت او با کفار نزد همه اهل اسلام واضح است
که هیچکس از اهل اسلام با اهل کفر آنقدر قتال نکرد که آنحضرت و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که این آیه در شان
صاف
مهدی آل محمد است علیه السلام که دفع کسانی که بعد از پیغمبر ظلم بر اهل البیت کردند بر انداز و بدینوجه ایمان او
حمیده مرتضوی میفرماید که إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ جز این نیست که اولی متصرف و حاکم در امور دینی و دنیوی
شما خداست وَرَسُولُهُ و فرستاده او که محمد است وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده
اند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و متصف اند بآنکه ایشان بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را وَهُمْ رَاكِعُونَ و حال آنکه ایشان رکوع کننده گان
در نماز جمهور مفسران از علمای شیعه و اهل سنت برانند که این آیه در شان علی بن ابی طالب علیه السلام
و امامیه باین استدلال کرده اند که خلافت منصب آنحضرت است زیرا که ولی درین آیه بمعنی اولی بتصرف
امور مسلمانان و احق در مصالح خلق است پس ولایت الهی را ثابت باشد که در رکوع تصدق نموده باشد زیرا
که باتفاق این وصف باو مخصوص است و از جمله ثعلبی که از افاضل اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیه
در شان علی بن ابی طالب نازل گشته و ابن مغازلی شافعی نیز در کتاب خود تصریح کرده که این آیه در حق شاه
اولیاست و حدیث طویل که یکی از راویان اهل سنت است روایت کرده از انس بن مالک که من روزی در خدمت

بنور خدا بودم آن سرور دین از خانه بیرون آمده متوجه مسجد شد چون بمسجد در آمد دید که علی بن ابی طالب
در نماز است ناگاه سایلی از حاضران چیزی طلبید و در سوال تضرع بسیار نموده و از بیچارگی و
درماندگی خود مینالید چون امیر المومنین علی صلوات الله علیه ناله و زاری او بشنید در دناک شد
و غمگین گشت پس دست شریف از جانب پشت مبارک بجهة اشارت بسایل کرد سایل او ایافت
که آن سلطان سریر سخاوت و شهنشاه سلیمان منزلت خاتم باو بخشید پس بیامد و آن انگشتری از
انگشت همایون آنحضرت بیرون کرد و از آن حال بسیار خرم شد پس چون حق تعالی از روی حکم
و کرم شاه اولیا این آیه فرستاد سید رسل صلی الله علیه و آله او را نزد خود طلبید فرمود ای علی که از
وسایل باد ترا و خوشدل و خوشحال باش که حق تعالی در حق تو آیتی در قرآن فرستاده و ترا تعظیم و تفخیم
یاد فرموده پس این آیه بر وی خواند و بیان وجوه روایات از موافق و مخالف درین باب و ذکر مناقشات
و شبهات که مخالفان درین آیه کرده اند و جوابهای آن بروجهی که دفع جمیع آن مناقشات و شبهات
که مخالفان درین باب و غیر آن از حکایات داشتند در فضایل حضرت مرتضوی صلوات الله علیه تفصیلی تمام دارد
در منهج الصادقین شمه ذکر یافته هر که اراده آن باشد که ذکر در رفعت از آن انکشاف دارد باید که عنان توجه
بجانب آن کتاب معارف معطوف ساخته و قدم عواطف بجانب آن شتافته آن جواهر زواهر را بدست
آرد و آن را سرمایه بازار آخرت گردانیده بربح بیغایت و ذخیره بی نهایت آن از هر کس سرآید و اما اهل
عقله اعتقادی درخور حق تعالی درین آیه اثبات ولایت خود و رسول و وصی او کرد در عقب آن فرمود که
وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که دوست دارد خدا را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا
که ایمان آورده اند فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس جز این نیست که لشکر خدای که اهل ایمان اند هُمُ الْغَالِبُونَ
ایشانند غالبان بر اهل عصیان و عدوان از ابن عباس مرویست که رفاعة بن زید و سوید حارث
از یهود که اظهار اسلام بکردند با منافق شدند و بعضی از صحابه بریشان میرفتند و مصاحبت با ایشان بود
این آیه فرستاد که یَا أَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید آنانرا که
فرا گرفته اند دِينَكُمْ دین شما را که اسلام است هُزُوًا وَلَعِبًا استهزا و بازی با بنمودن که
اسلام میکنند و کفر را در باطن مخفی میدارند مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب توریة
داده شد

ایشانرا

ایشانرا مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یهود وَالْكُفَّارَ و نیز فرا مگیرید کافران را أَوْلِيَاءَ دوستان خود
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا بترک نهی او إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مومنان چرا که
حقیقی تقاضا میکند که دشمنان حق را دوستی نکنند آورده اند که چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز بر خواستند
یهودان با یکدیگر گفتند بطریق استهزا که برخواستند بروجهی که نمیباید خواست و نماز گذارند بر ترتیبی
نماز باید گذارد و بخندیدند حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا میکنید و مردم را
بخوانید إِلَى الصَّلَاةِ بسوی گذاردن نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا فرا میگیرند نماز را بسخریه
و استهزا و بازی ذَٰلِكَ این استهزا ازان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی
اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا ازان [illegible] و عقوبت بدیشان خواهد رسید در معالم التنزیل
آورده که ترسایی بود در مدینه هر گاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله وی گفت خدای دروغگویان
را بسوزاناد شبی خادم او آتش بخانه او آورد و آن ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن
آتش بجست و خانه او را با اتباع که در وی بودند تمام بسوخت آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع
بن ابی رافع با جمعی از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که تو بکدام یکی از پیغمبران ایمان داری
حضرت فرمود که ایمان دارم بخدا و بهر چه با فرو فرستاده در انجا ابراهیم و اسحق و اسمعیل و موسی و عیسی انزال
کرده چون نام عیسی مذکور شد انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم مذهبی از دین شما دین را اهل
دینی کم بهره تر از شما دنیا و آخرت از شما و دین شما این آیه آمد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای یهودان
هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا انکار و عیب میکنید از ما إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ایمان آورده ایم بِاللَّهِ بخدای
بخدای یکی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه بما فرو فرستاده شده است یعنی قران وَمَا أُنْزِلَ
مِنْ قَبْلُ و آنچه فرستاده شده است پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ
أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و بآنکه بیشتر شما فاسقانند قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهیم شما را
بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ به بدتر از آنچه کینه کردید شما بدترین ادیانست مَثُوبَةً از روی جزا
عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای و آن مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ دین کسیست که لعنت کرد خدای او را
یعنی بدترین اهل این مقوله کسیست که حق تعالی او را از رحمت خود دور کرده وَغَضِبَ عَلَيْهِ

وخشم گرفته بر او آن بود و بد بدتر لعنت و غضب خدا شده اند وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت است
از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرده ایشان را بصورت بوزینه چنانچه اصحاب السبت وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانکه
منکران مائده عیسی که در اواخر این سوره مذکور خواهد شد وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستید طاغوت را
مراد گوساله است یا پیشوایان ایشان که از غایت فرمان برداری ایشان مانند معبودان باطل بودند أُولَٰئِكَ
آن ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدترند از روی مکان و هرگاه مکانی که موضع نشست ایشانست بدتر باشد پس
شرارت ایشان از آن بدتر باشد وَأَضَلُّ و گمراه ترند عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از میانه راه راست که راه
نجات و متوسط میان غلو نصاری و قدح یهود در عیسی بود و آن در صفت منافقان میفرماید وَإِذَا
جَاءُوكُمْ و چون بیایند منافقان یهود یا مطلق اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان داریم بتو همچو شما وَ
قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون بروند بکفر یعنی
در وقت خروج و دخول کفر با ایشانست و آنچه از تو شنیده اند در ایشان اثر نمیکند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا
داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بآنچه پنهان میکوشند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و ایشان را
بر آن جزا خواهد داد وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان يُسَارِعُونَ فِي
الْإِثْمِ شتاب میکنند در تحصیل حرام یا گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد در معاصی گویند اثم
گناهیست که از فاعل بغیر نرسد و عدوان آنکه بغیر اثر کند وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان
رشوة یا ربا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ
چرا نهی نمیکنند ایشان را علمای ایشان که خدا شناسند وَالْأَحْبَارُ و دانایان ایشان عَنْ قَوْلِهِمُ
الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوه یا ربا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا
يَصْنَعُونَ بد چیزیست که ایشان میسازند و بنهی ایشان نمی پردازند این دلالت بر وجوب نهی از منکر و امر
بمعروف و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هیچ شخصی نباشد که در قومی بگذرد که ایشان بمعاصی مشغول باشند
و او منع ایشان از آن نکند مگر نزدیک بود که حق تعالی عذاب بر وی فرو فرستد مالک دینار گوید که حق تعالی وحی
کرد بفرشتگان که فلان شهر را عذاب کنید گفتند بار خدایا تو عالمی که فلان بنده عابد در میان ایشانست و همیشه
متوجه بارگاه تست و در طاعت و عبادت تو خطاب آمد که آواز نوحه و ناله او را بشنوانید و او را با هلاک کنید

چه وقتی که قوم او بفعل حرام مشغول میشوند روی او متغیر نمیشود و بجهة خشم و غضب بر ایشان و در خبر است که حق تعالی بیوشع
وحی کرد که از قوم تو صد هزار بهلاک خواهم کرد که چهل هزار از ایشان نیکان باشند و شصت هزار بدان ایشان
گفت خشم نگرفتند بر قومی که مرتکب قبایح شدند با ایشان نشست و برخاست کردند و طعام و شراب خوردند
و در خبر است که مثل صالحان که فاسقی در میان ایشان باشد و او را نهی نکنند مثل جماعتی است که در کشتی نشسته باشند
چون بمیان دریا رسند یکی از ایشان تبری بر دارد و کشتی را بشکند و همه غرق شوند و اگر او را منع کنند صلاح باشد
آورده اند که پیش از بعثت رسالت جهود مدینه را مال بسیار بود و در وسعت عیش و فراغت حال میگذرانیدند
و چون حضرت بآنجا هجرت فرمود و ایشان بانکار و عناد کوشیدند و ایمان نیاوردند حق تعالی برکت از مال
ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشودند و گفتند
خدای بخیل شده است وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ و گفتند یهودان دست خدای بسته است
از عطا یعنی بخیلست و چیزی نمی بخشد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان
از خیر یا ایشان ذلیل و خوار باشند و عاجز و فقیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و لعنت بر ایشان باد و در آخرت
بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه هر دو دست قدرت او سبحانه گشاده است این کنایت از بسط
او یعنی جود او وافر و کرم او در غایت سبحانه که کسی که این ... حرف ثنای مال هر دو دست خود عطا
يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانکه میخواهد یعنی بر وفق حکمت و مصلحت گاهی توسیع نعمت میکند
و وقتی تضییق آن مینماید وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری را از یهود
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرو فرستاده شد بتو از نزد پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا
وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی هرگاه که حق تعالی حکمی میفرستد ایشان جاحدان میشوند و بجهة آن طغیان زیاده
میکنند و در کفر راسخ تر میشوند وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکندیم در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ
وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بجهة عناد و جحود خذلان ایشان
کردیم و تخلیه ایشان کرده نظر لطف و توفیق از ایشان برداشتیم تا بجهة آن در میان دشمنی و اختلاف واقع
شد تا روز قیامت و هر فرقه تکفیر دیگری مینمودند که وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء الآیة كُلَّمَا أَوْ
قَدُوا هرگاه برافروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشی برای جنگ کرده با رسول صلی الله علیه و آله أَطْفَأَهَا اللَّهُ

فرو دو کاه برافروختند نَارًا لِلْحَرْبِ فرو نشاند آن آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند
که بآن مشغول شده بکاری دیگری نتوانستند پرداخت یا آنکه هرگاه قصد حرب میکردند مغلوب میشدند
پس بجهة مخالفت ایشان بحکم توریة بخت نصر بر ایشان مسلط گشت و چون افساد کردند فطوس رومی بر ایشان
دست یافت و باز تباهی کردند در زمین مجوس بر ایشان دست یافتند و بار دیگر با فساد اقدام نمودند مسلمانان
بر ایشان مسلط شدند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و عادت ایشانست که می شتابند در زمین فَسَادًا
برای تباهی و فتنه انگیزی و ارتکاب محرمات الهی و اخفای نعت محمدی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
و خدای دوست ندارد تباه کاران را پس جزا داده نشوند مگر بر وفق بدکرداری پس ایشان گران خواری
و مذلت ایشان در دنیا بقتل و سبی و جزیه دادن و در آخرت بانواع عذاب وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ
و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد صلی الله علیه و آله وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی
لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه در میگذریم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان را و بدان مواخذه نمیکردیم
وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و هر آینه داخل میساختیم ایشان را جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای ناز وَلَوْ
أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و اگر ایشان بپای داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان
عمل میکردندی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و اقامه کردندی آنچه فرو فرستاده شد سوی ایشان
مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان که قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه خوردندی
روزی را از زبر خویشتن وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویشتن یعنی روزی را بر ایشان
فراخ میکردیم بباراندن باران و رویانیدن گیاه پس بجهة شامت کفر و طغیان و عناد روزی بر ایشان
تنگ شد مِنْهُمْ و بسیاری ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بد است آنچه میکنند از اقامت کفر و عناد و جحود
بنبوت محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن پیغمبر خود را بتبلیغ و وعده عصمت و نصرت میفرماید و میگوید
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بکافه خلقان مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ جمیع آنچه
فرو فرستاده شد بتو مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو از احکام شرعیه وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر
نرسانی تمام آنرا فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پس تبلیغ نکرده پیغامهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع
میکند آنچه رسانیده چنانکه بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است پس گویا تبلیغ هیچ جزو آن نکرده

جهة کتمان بعضی و کل یکسانست در شناعت و استیجاب عقوبت وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ و خدای نگاه میدارد ترا
مِنَ النَّاسِ از شر مردمان که بحیله یا بقتل تو دست یابند پس در تبلیغ خود جد و جهد تمام نما
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه ننماید کافران را بتسلط بر تو و ایشان را
تمکین ندهد بر هلاک تو و یا راه ننماید ایشان را بالطاف و توفیق خود بجهة فرط عناد و جحود ایشان
روایتست که آنحضرت را شبها پاسبانی میکردند چون این آیه آمد سر مبارک را از خیمه پوست دوخته
بیرون کرد و فرمود ای مردمان باز گردید که خدا مرا نگاه داشت بدانکه نزد بعضی از اعاظم اهل سنت در
تفسیر خود که باسباب نزول مسمی است آورده که این آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته در غدیر خم
و ثعلبی نیز که از اکابر اهل سنت است میگوید که براء بن عازب روایت کرده که چون با رسول خدای از
حجة الوداع مراجعت کردیم بغدیر خم رسیدیم و آن روز بسیار گرم بود آنحضرت در سایه دو درخت که در
آن موضع بود نشست و مردمان که در آن منزل بودند از مهاجر و انصار همه را جمع نمود و دست علی
بن ابی طالب را بگرفت و گفت ای حاضران آیا من اولی نیستم بشما از نفسهای شما همه آواز بر آوردند
که تو اولایی بما از نفسهای ما پس حضرت فرمود که هرکه من مولای اویم علی بن ابی طالب مولای اوست
بار خدایا دوست دار هرکه علیرا دوست دارد و دشمن دار هرکه علیرا دشمن دارد عمر برخواست و گفت
ای پسر ابی طالب مبارک باد ترا این منصب عالی و سلطنت و سروری بر جمیع مؤمن و مؤمنه و در روایات
ثابته گشته که حاضران در آن روز هشتاد هزار بودند بعدد قوم موسی که بعد از موسی بودند هذا چون موسی از ایشان
از برای برادر خود هرون بیعت بستند و همه این بیعت را قبول کردند و از نقض آن بیعت کردند اینجا نیز
این صورت بر نمود و واقع شد و مستحق غضب ربانی گشتند و این مردویه در کتاب مناقب آورده که
عبد الله مسعود فرمود که ما در حیات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این را میخواندیم که یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته و نیز ثعلبی آورده که چون حکایت
نصب شاه اولیا منتشر شد و مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد و با حضرت
رسالت آغاز منازعه کرده گفت ای محمد ما را بکلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم و بقیام پنج نماز شبان روزی
امر نمودی اجابه کردیم و زکوة و روزه و حج و جهاد امر کردی پذیرفتیم و هرچه اشارت تو واقع شد مخالفت ننمودیم باین همه

راضی نشدی و اکنون که از تو هیچ چیز دیگر نمانده که رسانیده دست بسر خود گرفتی داوری داشتی
در همه مسلمانان کاشتی و بکوی که بعد از من ایشان را باو اقتدا کنند و تابع او شوند این امر بفرمان خدا
از تو صادر شده یا رای خود این را گفته حضرت فرمود بخدایی که بجز او پروردگاری نیست که انجمن درباره
علی بن ابی طالب علیه السلام گفتم بامر خدا بود نه برای خویش و بتر بیرون ان منافق بیره جنبر روی خود را از
قبله اسلام گردانید برخاست و در راه برفت و میگفت خداوندا اگر این مرد در حق علی میگوید اگر است
و درست است تو بر ما از اسمان سنگی باران یا ما را بعذاب دردناک گرفتار گردان فی الحال سنگی از اسمان
بیفتاد بر سر او خورد و از دبر ش بیرون رفت و بجهنم پیوست و این ایه سال سائل بعذاب واقع للکافرین
لیس له دافع من الله ذی المعارج در حق او نازل شد و عیاشی از جابر عبدالله نقل کرده که چون حضرت
بنجف امیر رسید که اگر مردمان بان خبر ده گویند با بر عم خود محابات می کند و از نزد خود منصب ولایت بید
داوراهمی کند حق تعالی این ایه فرستاد و آنحضرت در غدیر خم امیرالمؤمنین علی را خلیفه خود ساخت این
خبر بخاص و عام رسانید و این روایة از ابی جعفر و ابی عبدالله صلوات الله علیهما نیز مرویست و بوانی فضایل
در روایات و اخبار و مزیت فضل روز غدیر بر سایر ایام و اعتراضات و مناقشات که مخالفین درین باب
دارند و جواب هر یک از آن بطریق مستوفی و مستقصی در منهج الصادقین مذکور است کوشش کن تا که خود
انجا رسانی تا بیابی گنجهای بیکران از ابن عباس روایت است که جمعی از یهودان نزد سید عالم صلی الله علیه و آله آمدند
و گفتند یا محمد تو میگویی که ایمان داری که کتاب خداست گفت اری تو با ما متفق در دین و ما با تو متفق نیستیم
در انکه قران حق است و از نزد خداست گفتند پس ما را بر انچه متفق ایم بازگذار ایه امد که قل یا اهل
الکتاب بگوی ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی یعنی معتمد به و صحیح حتی تقیموا التورية
والانجیل تا وقتی که اقامة کنید حکم توریة و انجیل را یعنی انچه را که حق تعالی شما را بان فرموده و از جمله
ایمان اوردن است به نبوة من وما انزل الیکم و ما دعتی که بپای دارید او امر و نواهی انچه فرستاده
شده بشما من ربکم از نزد پروردگار شما یعنی قران ولیزیدن کثیرا منهم و هر اینه
زیاده بکند بسیاری را از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک انچه نازل شد بتو از پروردگار تو
یعنی استماع قران می افزاید ایشان را طغیانا و کفرا ابر کثر و نافرمانی بعض که حسد و عنادی

که دارند چون او را بشنوند کفر و طغیان را زیاده بکنند فلا تأس پس اندوهناک مباش علی القوم
الکافرین بر زیادتی طغیان و کفر کافران چه ضرر ان لاحق باایشان بشود بغیر از ایشان سرایت نکند
ان الذین امنوا بدرستی که انانکه ایمان اوردند بزبان
و اهل ایمان که منقاد توانند از بن مرا اند
والذین هادوا و انانکه دین یهود گرفتند والصابئون والنصاری و صابیان و ترسایان
تیر همچنین من امن هر که ایمان اورد بدل صابی و بنت خالص بالله والیوم الاخر بخدا و بروز باز
وعمل صالحا و بکند کار پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ خوفی و ترسی نیست بر ایشان از
هجوم عقاب ولا هم یحزنون و نیستند که اندوهناک باشند از فوت ثواب پس در تفصیل کفر و عناد
ایشان میفرماید که لقد اخذنا مرایند فرا گرفتیم بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی
اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله وارسلنا الیهم رسلا و فرو فرستادیم بسوی
ایشان پیغمبران از اول ان پیغمبر موسی بود و اخر ایشان عیسی کلما جاءهم رسول هرگاه که امد
بدیشان رسول بما لا تهوی انفسهم بانچه دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف ترک عیب
فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد وفریقا یقتلون و گروهی بودند که میکشتند
چون زکریا و شعیا وحسبوا و پنداشتند این گروه از بنی اسرائیل الا تکون فتنة انکه
نیافت نشود بلا و محنتی یعنی عذابی ایشان را بقتل و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند از دیدن دین
حق و دلایل ان مانند کوری که راه بمقصود نبرد وصموا و کر شدند از استماع سخن راست
چه بر پرستش گوساله راسخ شدند و سخن هرون را نشنیدند و همچنین کرش بقول انبیا خود کردند ثم
تاب الله علیهم پس توبه کردند و حق تعالی توبه ایشان را قبول کرد ثم عموا وصموا پس دیگر
باره کور و کر شدند از دیدن و شنیدن حق تعالی کثیر منهم بسیاری از ایشان با نکار عیسی و محمد
والله بصیر بما یعملون و خدای بیناست بانچه میکنند و سزا ایشان بادراش ایشان خواهد داد
و بعد از ان بیان حال نصاری میکند که لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند انانکه از روی جهالت
و بی بصیرتی قالوا گفتند ان الله هو المسیح بن مریم بدرستی که خدا مسیح پسر مریم است
وقال المسیح و گفت مسیح که یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را که

و ربکم که پروردگار من و اوست و افریدگار شماست یعنی بنده ام مخلوق و مربوب همچو شما پس خالق مرا و خالق خود را
بپرستید نه مرا که مخلوق ام مانند شما و این قول بمقوبه است انه من یشرک بالله بدرستی که هر که
شرک اورد بخدای فقد حرم الله علیه الجنة پس بتحقیق که خدای حرام کرد بروی بهشت که هرگز او را
در نیابد ومأواه النار و جای او دوزخ است که اماده است برای مشرکان وما للظالمین
و نیست ستمکاران را که بسبب شرک بر خود ستم کرده اند من انصار هیچ یاری دهندگان که دفع
عذاب از ایشان لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند قالوا ان الله ثالث ثلثة گفتند که الله یکی
از سه الهست این حکایه است از قول مسیحیه که قایل اند بانکه الوهیت مشترک است میان خدا و عیسی و مریم
از ایشان خدای اند و الله یکی از سه است وما من اله و حال انکه نیست در وجود دانی واجب که
عبادت الا اله واحد مگر خدای یگانه وان لم ینتهوا و اگر باز نایستند این قوم
عما یقولون از انچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لیمسن الذین کفروا هر اینه برسد انانرا که
کافر شدند منهم از ترسایان عذاب الیم عذابی که الم ان دایم باشد افلا یتوبون
ایا رجوع نمیکنند الی الله بطاعة خدا که ان ترک شرکست و رجوع بوحدانیت ویستغفرونه
و امرزش نمیخواهند از و بوسیله توحید و تنزیه او از اتحاد و حلول و شرکت والله غفور و خدای امرز
کار رست تایبان را رحیم مهربانست بر مستغفران بعد از ان رد قول ایشان میکند بر طریق احتجاج
و میفرماید که ما المسیح بن مریم نیست مسیح که پسر مریمست یعنی عیسی که ایشان او را خدای میگویند الا
رسول مگر فرستاده خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته از پیش فرستادگان خدای
او را معجزات داده است چنانچه ایشان را نیز عطا فرموده اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصی نیز در دست موسی
اژدها گشت و ان عجب ترست و اگر او بی پدر مخلوق شد ادم نیز بی پدر و مادر موجود گشته و ان عجیب
تراست پس معجزات انبیا را از عبودیت بیرون نمیبرد و در الوهیت داخل نمیسازد وامه صدیقة
و مادر او مریم یعنی بسیار الصدق بود چه تصدیق جمیع انبیا و ایات ربانی میکرد کانا یاکلان الطعام بودند
پسر و مادر که طعام میخوردند و مانند سایر حیوانات محتاج غذا بودند پس چگونه صفت ربوبیت را بر ایشان
اطلاق توان کرد انظر کیف بنگر که چگونه نبین لهم الایات بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را

ثم انظر پس در نگر در حال ایشان که انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از دیدن حق و تامل کردن
دران قل بگوای محمد ترسایان را از سبیل انکار که اتعبدون من دون الله ایا می پرستید بدون
خدای ما لا یملک لکم انرا که مالک نیست و قدرت ندارد در شما را ضرا ولا نفعا نه زیان و نه
سود یعنی عیسی قدرت ان نداشت که بلیات خود حرزی دفع کند بلا و عنا و محنة و عنا بشما رساند
بی تمکین الهی و هرگاه که او چنین بوده باشد چگونه خدایی را شاید والله و خدای معبود بحق است هو السمیع
العلیم او دست شنوای اقوال باطله شما را و دانا بعقاید فاسده شما پس شما را بدان جزا خواهد داد
قل بگوای محمد یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر
الحق غلوی ناروا و باطل مراد مبالغه بیهوده است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا
تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم ارزوها ی گروهی از اسلاف و رد سا خود که بجهة فرط جهالت
قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش از این زمان در شریعت خود قبل از بعثة خاتم الانبیا واضلوا کثیرا
و گمراه ساختند بسیاری را از روی عناد وضلوا و ثابت شدند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء
السبیل از راه راست یعنی اسلام که طریق اعتدالست و پاک از شایبه افراط و تفریط لعن الذین
کفروا لعنت کرده شدند انانکه کافر شدند من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی یهود
علی لسان داود بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفته انکه از ظلم سبت برگذشتند
و با ملعون گشتند در زبور که بزبان داود خوانده می شد وعیسی ابن مریم و بر زبان عیسی نیز که اصحاب
مایده را لعن کرد و ملعون شدند در انجیل بر لسان عیسی هار بر گشتند ذلک این لعن و طعن بر ایشان
بما عصوا سبب ان بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند
در انچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود کانوا بودند لا یتناهون نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی عن منکر فعلوه
از عمل زشت که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون هر اینه بد چیزیست انچه ایشان میکردند و در حدیث امده
که از معروف کنید و نهی از منکر و دست سفیه را بگیرید و او را بر حق دارید و اگر نه حق تعالی دلهای بعضی از شما را بعضی
زند و لعن کند همه را همچنانکه لعن کرد اهل کتاب را تری می بینی ای محمد کثیرا منهم بسیاری را از اهل کتاب
که از غایة حقد و حسد یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که

برای بود بکه رفت و مشرکان را برحرب مسلمانان تحریص کرد لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ هر اینه بد چیزیست که از
پیش فرستاده است برای ایشان أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و آن ا
کرخشم گرفت خدای بر ایشان وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ و در عذاب ایشان جاوید اند
وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ و اگر باشند ایمان ارندا از روی حقیقت بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ بخدا و پیغمبر وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْهِ و بانچه فرو فرستاده شده است به پیغمبر یعنی قرآن مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ
نگرفتندی مشرکان را بدوستی و مراد اکثر سعی انست که اگر یهود ایمان میداشتند بخدا و موسی و توریه
با مشرکان دوستی نمیکردند چه فرمان خدا و موسی و حکم توریه انست که با کفار دوستی نکنند وَلَكِنَّ كَثِيرًا
و لیکن بسیاری مِنْهُمْ از یهود فَاسِقُونَ خارج از دایره ایمان پس از شدت خصومت و عداوة
یهود نسبت با اهل اسلام خبر میدهد که لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ هر اینه تو یابی سخت ترین مردمان را
عَدَاوَةً از روی دشمنی لِلَّذِينَ آمَنُوا بان کسانی که گرویده اند الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا
یهود را و انانکه شرک اورده اند یعنی جهودان و مشرکان سخت ترین دشمنانند مر مومنان را و بدین سبب در مخالفت
اهل اسلام موافقت مینمایند وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ و هر اینه می یابی نزدیک ترین مردمان مَوَدَّةً
لِلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی مران کسانی را که گرویده اند الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى انانرا
که بگویند که ما ترسایانیم بجهت نرمی دل ایشان و کمی حرص ایشان بر دنیا و بسیاری اهتمام ایشان
بعلم و عمل بر خلاف یهودان و مشرکان و بدین سبب با اهل شرک استظهار می جویند چنانکه میفرماید
ذَلِكَ یعنی ان قرب و مودت ایشان بِأَنَّ مِنْهُمْ بسبب انست که بعضی از ایشان
قِسِّيسِينَ دانایانند که گویند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه نشین وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و بزرگی
کردن کشی نمیکنند از قبول حق در حین شنیدن و فهمیدن ان طایفه اند که مراد از ایشان که قرب مودت
با مومنان داشته است نجاشی و اصحاب اویند چه از نصاری جمعی هستند که در قتل مسلمانان و تخریب بلاد ایشان
کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قران از جعفر بن ابی طالب علیه السلام استماع کردند مسلمانی با اهل
واکثر ایشان ایمان اوردند مرویست که چون جعفر علیه السلام از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن از
علمای مملکت خود بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله اورد ایشان با شتافتند رسالت پناهی رسیدند انحضرت سوره یس بر ایشان خواند

بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده باهم بگفتند که قران چه مشابهت تمام دارد بانچه بر عیسی نازل شده و مقصود
از عاملان انا نصاری این نوع کسانند و تفصیل انکه جعفر بحبشه رفت و با نجاشی در باب حقیت اسلام مباحثه
کرد و قران بر ایشان خواند و اکثر انها بسبب ان ایمان اوردند باقی در منهج مذکورست و حق تعالی در شان ایشان
فرمود که وَإِذَا سَمِعُوا و چون بشنوند علما و عباد از سید مختار یا از جعفر طیار مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ
انچه فرو فرستاده شده است برسول تَرَى أَعْيُنَهُمْ می بینی چشمهای ایشانرا که از غایت رقت قلوب
ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ میریزد اشک را مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از ان چه شناخته اند از سخن [illegible]
يَقُولُونَ میگویند از روی نیاز که رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان اوردیم بدین پیغمبر صلی الله علیه و آله
فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس بنویس ما را از جمله گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قران
و نبوت محمد صلی الله علیه و آله یعنی ما را داخل امة محمد گردان که گواهانند بر انبیا و امم ایشان در روز قیامت
در حضرت که رفقای جعفر را سرزنش کردند که چرا ایمان اوردید جواب گفتند که ما را دعوت میکنند بقبول
[illegible] حق تعالی فرمود که ایشان که در جواب گفتند که وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ و چیست ما را که ایمان
نمی اوریم بخدا و هدایت او نکردیم وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و انچه بما امد از حق یعنی کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ
أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال انکه ما طمع داریم انکه در ارد پروردگار ما ما را در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ
با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند چون ایشان از روی خلوص اعتقاد این دعا کردند فَأَثَابَهُمُ
اللَّهُ پس جزا داد خدای ایشانرا بِمَا قَالُوا بانچه گفتند از روی اخلاص جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانی که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان یا منازل ایشان جویهای اب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند
دران وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ و اینست پاداش نیکوکاران در قول و عمل و حق تعالی بعد از بیان وعده
مومنان اهل کتاب در وعید کفار ایشان فرمود که وَالَّذِينَ كَفَرُوا و انانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و دروغ داشتند ایتهای ما را أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ان گروه یاران دوزخ اند
در اکثر تفاسیر مذکورست که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برای اصحاب وصف قیامت میکرد و شمه از اهوال
و شداید انرا بیان مینمود ده تن از اصحاب کرام امیرالمومنین و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان و سالم
مولای حذیفه و عبدالله بن عمر و عثمان بن مظعون و معقل بن مقرن از جمله ایشان بودند در خانه

در خانه عثمان بن مظعون جمع شده اتفاق کردند بر انکه همیشه بروز روزه باشند و شب بعبادت گذرانند و در فراش
خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده گلیم و پوست پوشند و بعضی سوگند خوردند
این خبر بحضرت رسید با ایشان گفت من مامور نیستم بانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقی است پس روزه
دارید و افطار کنید و شب تهجد برخیزید و بخسبید که من تهجد میگذارم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم
و گوشت و چربی میخورم و با زنان خلوت میکنم هر که از سنت من رغبت کند از من نباشد و حق تعالی این ایه
را در باره ایشان فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُحَرِّمُوا حرام مکنید بر خود طَيِّبَاتِ
مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدا بر شما حلال گردانیده وَلَا تَعْتَدُوا و تجاوز مکنید از حدود الهی
بانکه حرام کنید بر خود انچه بر شما حلال ساخته إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستی که خدا دوست نمیدارد انانرا
که از حدا در گذرند از ابی عبدالله مرویست که امیرالمومنین علی علیه السلام سوگند خورد که هرگز در شب خواب
نکند الا ماشاء الله و بلال قسم یاد کرد که در هیچ روزی روزه نگشاید و عثمان بن مظعون سوگند خورد که با زن
مباشرت نکند حق تعالی این ایات فرستاد و بعد از ان فرمود که وَكُلُوا و بخورید ای مومنان مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ
از انچه خدا روزی داده است شما را حَلَالًا طَيِّبًا روزی مباح و پاکیزه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از
خدا در تحریم انچه حلال ساخته الَّذِي انخدایی که أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ که شما بدو گرویده اید کابند مرویست
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرغ بریان خوردی و پالوده و حلوا دوست داشتی و فرمود که المومن حلو یحب
الحلاوات مومن شیرین است و شیرینیها را دوست میدارد و دیگر فرموده که در شکم مومن گوشه ایست که انرا
پر نمیسازد بجز شیرینی اورده اند که بعد از نزول این دو ایه اصحاب گفتند که یا رسول الله [illegible]
با سوگندی که خورده ایم ایه امد که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مواخذه نمیکند خدای شما را بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ
به بیهوده در سوگندان شما و از صادق و باقر علیهما السلام مرویست که مراد یمین لغو قول لا والله و بلی
والله است بی قصد تاکید بدون قصد قسم و با سبقت زبان بر یمین بدون قصد و همه فقهای امامیه متفق اند
بدین و مراد بعدم مواخذه عدم عقوبت و عدم کفارت یعنی حق تعالی شما را معذب نسازد و کفارت
لازم نگرداند بر شما درین سوگند وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند یعنی عذاب مینماید شما را
بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ بانکه محکم کنید سوگندها یعنی زبان گوید و دل قصد کند و بعد از ان خلاف ان کنید

فَكَفَّارَتُهُ پس کفاره ان یعنی کفارت شکستن سوگند إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده
مسکین است هر یکی را مدی کاهی که مومن باشند مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میانه
انچه میدهید اهل خود را از اعلی و ادنی أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا پوشش ده درویش هر یکی را جامه أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا
ازاد کنند بنده که مومن یا در حکم ایمان چون طفلی که مادر و پدر او یکی از ایشان مومن باشند و مکلف درین
سه چیز مخیرست هر کدام که خواهد اقدام نماید فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد یکی ازین سه کفارت را
فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس کفارة او روزه داشتن سه روز است پیاپی ذَلِكَ انچه مذکور شد كَفَّارَةُ
أَيْمَانِكُمْ کفارت سوگندان شماست إِذَا حَلَفْتُمْ پس چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوا
أَيْمَانَكُمْ و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن كَذَلِكَ همچنین که کفارت سوگند را بیان کرد
يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میسازد لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما نشانهای شریعت اسلام را
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکر گویید بر نعمت این تبیین و تعلیم که موجب بیرون امدن شماست
از گناه حلف سوگند و مسایل متفرعه بر تحقیق یمین و اختلاف اقوال دران بر وجهی تمام در منهج الصادقین مذکورست
و چون حق تعالی بیان احکام یمین نمود که در میان اهل جاهلیت شایع بود بعد از ان بذکر [illegible] فرمود از افعال
قبیحه جاهلیه از شرب خمر و قمار باختن و غیر ان فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره مومنان إِنَّمَا الْخَمْرُ بدرستی
جز این نیست که خمر و همه مسکرات داخلست وَالْمَيْسِرُ و قمار و این تر عامست و شامل نرد
و شطرنج [illegible] و جوز بازی و غیر ان وَالْأَنْصَابُ و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت وَالْأَزْلَامُ
رِجْسٌ و تیرهای اقداح و تفسیر ان در اول سوره مذکور شد پلیدست و کریه و این اسم مر خبرست که عقل و شرع ازان کار
باشد مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل شیطان است و در موده فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلید
کاموراید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که رستگار شوید با اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که خواهد
شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ انکه افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت را
فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ در خوردن خمر و باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از
یاد کردن خدای وَعَنِ الصَّلَاةِ و از نماز گذاردن فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس ایا هستید شما از انها باز ایستادگان
و این استفهام از روی مبالغه یعنی البته از انها باز ایستید بعد از انکه بر معایب مسکرات مطلع شدید [illegible]

که در بنا به دلیلست بر حرمت خمر اول انکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرامست پس قرین وی نیز حرام باشد
دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید وان سر حرامهاست پس این نیز حرام باشد سیم او را رجس
گفت و هر چه پلیدست حرام است چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هر چه کار شیطان بود حرام بود پنجم امر
کرد که از وی اجتناب کنید و هر چه از وی دور بودن واجب باشد حرام باشد ششم فلاح رستگاری را بر اجتناب معلق ساخت
باجتناب ان و هر چه چنین بود حرام بود هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومتست و هر چه در میان مسلمانان
سبب عداوت بود حرامست هشتم بازدارنده است از یاد خدا و هر چه بنده را از ذکر حق بازدارد حرام است
نهم سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که ایا بس کنید از وی یعنی ترک ان کنید و هر چه
ترک ان فرض است حرام است محمد بن حنفیه از پدر بزرگوار خود امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کند که
فرمود که هرکه خمر خورد چون دختر خواهد باو مدهید و سخنش را راست مدارید و شفاعتش مپذیرید و بر
هیچ امانتی اورا امین مدارید و اگر وی را امین شناسید و همان امانت را ضایع گرداند بر خدا لازم
شود که عوض ان بدهد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایتست که هرکه در دنیا خمر خورد بی توبه
از دنیا برود وی را در قیامت زهر مار و عقرب دهند تا بیاشامد و چون نزدیک دهن برد همه
ناخورده گوشت رویش در انجا افتد و چون بخورد همه اعضایش از یکدیگر جدا شود و عفونتی از وی اید که اهل
عرصات از ان متنفر گردند پس وی را بدوزخ کشیده بشدت عذاب وی را معذب سازند و نیز ان حضرت
لعن کرده است خمر را و فشارنده انرا و بایع و مشتری انرا و ساقی و اشامنده اورا و خورنده بهای انرا
و انکس را که خمر برای او برند و بواقی اخبار و احکام خمر و قمار حواله بمنهج الصادقین است و چون حق تعالی
امر فرمود باجتناب خمر و قمار و انصاب و ازلام در عقب ان امر بمطاوعت خود فرمود وَ
اَطِیعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر و غیر ان از منهیات وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ
و فرمان برداری کنید رسول را در جمیع انچه شمارا از ان نهی کرده وَاحْذَرُوا و حذر کنید از
مخالفت فرمان خدا و رسول فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ پس اگر روی بگردانید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس بدانید که
اِنَّمَا عَلٰی رَسُولِنَا جز این نیست که بر رسول ماست اَلْبَلَاغُ الْمُبِینُ رسانیدن روشن یعنی نقصانی
بر شما در نمی رسد برسول ما نتوانید رسانید با اعراض از امر و نهی او چه وی پیغام رسانیده است و از اشما رسانید

ابواحن

ابواحن [illegible] و بال عقوبت نشنیدن ان بشما راجع است نه باو چون ایه تحریم خمر نازل شد بعضی از
صحابه گفتند یا رسول الله برادران ما که شاربان خمر بودند و حال شرب مرگ چشیده اند چون باشد ایه امد که
لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ اٰمَنُوا نیست بر انکه ایمان اورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحَاتِ و کرده اند کارها
شایسته جُنَاحٌ گناهی و بزه فِیمَا در انچه خورده اند اِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کرده باشند از
شرک و سایر منهیات بعد از علم بتحریم ان وَّاٰمَنُوا و گرویده و ثبات ورزیده باشند بر ایمان و
عَمِلُوا الصّٰلِحَاتِ و ثابت شده باشند بر عمل صالح ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت و مستمر شده باشند بتقوی
وَّاٰمَنُوا و راسخ باشند در تصدیق بتحریم شرک و سایر منهیات ثُمَّ اتَّقَوْا پس مستمر باشند بر پرهیز
از معاصی وَّاَحْسَنُوا و نیکویی کرده باشند در اعمال جلیله و افعال حسنه وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ
و خدای دوست دارد نیکوکاران را غرض از تکرار تقوی ایمان و عمل صالح مبالغه است در کمال ثبات و رسوخ
و دوام و استمرار بران تا حین رسیدن اجل اورده اند که در عام الحدیبیه جانوران شکاری در لشکر مسلمانان غلبه
کردند بمیان رخت و بار و خیمه ایشان در می امدند یکبار خر وحشی نزد ابوالیسر بن عمرو امد وی نیزه بروی زد
و او را بکشت مردمان او را ملامت کردند که چرا در احرام این عمل کردی وی نزد رسول امد و صورت حال عرض
رسانید ایه امد یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّٰهُ هر اینه می ازماید خدای شما را
یعنی با شما معامله ازمایندگان میکند بِشَیْءٍ مِّنَ الصَّیْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما تا ظاهر شود بر عالمیان
که کدام از شما مرتکب صید میشود و کدام انقیاد حکم الهی نموده از ان مجتنب میشود تَنَالُهُ اَیْدِیکُمْ صفت
شیست یعنی چیزی از صید که برسد بدان دستهای شما وَرِمَاحُکُمْ و نیزهای شما و این ازمایش ابتست
که لِیَعْلَمَ اللّٰهُ تا بداند یعنی متمیز سازد خدای مَنْ یَّخَافُهُ انکس را که از عقاب وی بترسد بجهت قوت
ایمان او بِالْغَیْبِ در حالت غیبت خدای تعالی از وی یعنی با انکه عقاب الهی را مشاهده نکرده باشد بجهت
قوت ایمانی که دارد از ان خایف باشد فَمَنِ اعْتَدٰی هرکه از حد درگذرد و شکار کند بَعْدَ ذٰلِکَ
پس از این ازمایش بصید فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِیمٌ پس مر ورا است عذابی دردناک یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا
ای کسانی که ایمان اورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ مکشید شکار را که وحشیت ذاتی وَاَنْتُمْ حُرُمٌ
و حال انکه شما احرام بربندگان باشید بحج یا بعمره وَمَنْ قَتَلَهٗ مِنْکُمْ و هرکه بکشد ان صید را از شما مُتَعَمِّدًا

فَجَزَاءٌ در حالتی که عمد کرده باشد انرا یعنی داند که محرم است قتل صید بر وی حرام مراد ابو الیسرست که در عام
حدیبیه عمدا گور خر را بکشت پس مشعر الاشارت با وست و اگر نه هر محرمی که صید بکشد بعمد یا بخطا مِثْلُ مَا قَتَلَ
پس بر وی واجبست جزای که مانند انچه باشد که کشته است یعنی جزاء بر مانند ان صید مِنَ النَّعَمِ
از چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند یَحْکُمُ بِهٖ ذَوَا عَدْلٍ که حکم کنند بان دو خداوندان عدل
مِّنْکُمْ از اهل ملت شما یعنی دو مرد مومن که عادل باشند بگویند که مماثل از نعم کدام است مانند شتر نر ماده
گوسفند که مماثل اهوست هَدْیًا در حالتی که ان جزا قربانی باشد بٰلِغَ الْکَعْبَةِ که رسنده باشد بکعبه یعنی
بحرم برند و انرا ذبح کنند اَوْ کَفَّارَةٌ یا واجبست کفارتی که بپوشد و دفع کند گناه انرا طَعَامُ
مَسٰکِینَ و ان کفارت طعام دادن درویشانست بر تفصیلی که در کتب فقه مذکور است اَوْ عَدْلُ
ذٰلِکَ یا برابر ان طعام و مساوی ان صِیَامًا از روی روزه داشتن یعنی بازای طعام هر مسکینی روزه بدارد
پس بر وی واجبست یکی از سه چیز لِیَذُوقَ وَبَالَ اَمْرِهٖ تا بچشد گرانی و سختی کار خود را جزان مرتبه
تکلیف است بجهت خروج او از ان عَفَا اللّٰهُ درگذشت و عفو کرد خدای عَمَّا سَلَفَ از انچه گذشته است
که محرم قتل صید بکرده در جاهلیت یعنی صیدی که محرم قبل از حکم بحرمت کرده عقوبتی بر وی نیست یا انچه این نوبت ابوالیسر کرده وَ
مَنْ عَادَ و هرکه باز گردد و مثل این عمل فَیَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ پس انتقام کشد خدا از وی و کفارت ثانی
ان نکند وَاللّٰهُ عَزِیزٌ و خدای غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام از کسی که اصرار ورزی کند
در معصیت بیان مباحث احکام صید در حرم و مسایل ان موکول بر ان در منهج [illegible] اُحِلَّ لَکُمْ حلال
کرده شده مر شمارا صَیْدُ الْبَحْرِ شکار دریا که هر حیوانیست که در اب زندگانی کند خواه محل باشید یا محرم مراد
ماهی تازه است وَطَعَامُهٗ و نیز حلال شده مر شما طعام دریا و ان ماهی شور است که ذخیره کنند برای خوردن
یعنی ماهی تازه و شور هر دو بر شما حلالست مَتَاعًا لَّکُمْ جهت برخوردار ساختن مر شمارا وَلِلسَّیَّارَةِ و مر
کاروان شمارا که قدید کرده توشه سازند تازه و قدید انرا وَحُرِّمَ عَلَیْکُمْ و حرام کرده شد بر شما
صَیْدُ الْبَرِّ شکار بیابان که هر حیوانیست که در بیرون دریا بیضه نهد و بچه اورد و اگر چه در بعض اوقات در اب
زندگانی کند و این حرمت ثابتست مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشید احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللّٰهَ
و بترسید از خدا اَلَّذِیٓ اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ انخدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد بعد از موت و [illegible]

ذکر

ذکر حرمت حرم بیان عظمت احرام و شهر حرام میکند بقوله جَعَلَ اللّٰهُ الْکَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را اَلْبَیْتَ
الْحَرَامَ که خانه حرام و خانه محترمست قِیٰمًا لِّلنَّاسِ انچیزی که قایمست بان امور مردمان در دین
بواسطه انکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت انکه ایمنی از غارت و قتل در وست وَالشَّهْرَ
الْحَرَامَ و گردانید شهر حرام را رابطه قوام جهات مردمان یعنی کارهای حج در و سازند و ان ماه
ذوالحجه است که معظم مناسک حج در و گذارند یا مراد جمیع اشهر حرم است که مردمان در ان از قتال و غارت
ایمن اند و ان چهار ماهست سه در پی یکدیگر و ان ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است و دیگر منفرد از ان و ان
رجبست و تسمیه بدین بحرم باعتبار انست که هرکه پناه برد بدو محترم و مکرم گردد و کسی او را رنجانیدن
و بیازارد و اگر قاتل پدر و برادر او باشد و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند و در انجا اهو با شیر و گرگ با
میش و کبوتر با باز مستانس باشند و این از ایات کعبه معظمه است وَالْهَدْیَ وَالْقَلَآئِدَ و نیز
قربانی حیوانات را که ذوات القلاید اند بدوست قیام امور مردمان چه محاویج و مساکین بان شبع
میشوند و مراد بذوات القلاید شتر و گاو و گوسفندیست که نعل را بران معلق سازند تا ممیز شوند از غیر [illegible]
مردمان شود که ان صدقات ذٰلِکَ انچه مذکور شد از حفظ حرمت حرام و غیر ان لِتَعْلَمُوْٓا
برای انست که تا بدانید اَنَّ اللّٰهَ که حق تعالی یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ
میداند انچه در اسمانهاست و انچه در زمینهاست چه شرع احکام بجهت دفع مضار قبل از وقوع ان
و جلب منافع مترتبه بران دلیل حکمت شارع است و کمال علم او و خلاصه معنی انست که چون مطلع شدید
بر حکمت در تعیین کعبه برای قیام مردمان و انچه فرج است از طرف مناسک و کیفیات ان مراتب
علی الاجمال دانستید که حق تعالی عالمست بانچه در اسمانهاست از جواهر اجسام و اعراض بر وجه کلی
و جزئی بجهت ان مراتب علی الاجمال دانستید بانچه در اسمان و زمینهاست از جواهر [illegible]
بجهت استحکام صید و این حکم از کسی که جاهل باشد باشیا وَاَنَّ اللّٰهَ و نیز برای انست که حق تعالی
بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ بهمه چیزی داناست پس انچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت این
تعمیم بعد از تخصیص است اِعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ بدانید که خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست
مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَاَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ و انکه خدای امرزگار و مهربانست

برکسی که از محرمات پرهیزد که ما علی الرسول و نیست بر رسول الا البلاغ مگر رسانیدن احکام
بمکلفان تا ایشان را عذری نباشد والله یعلم ما تبدون و خدای میداند انچه اشکارا میکنید
وما تکتمون وانچه نهان میسازید از تصدیق و تکذیب بر وفق ان جزا خواهد داد قل
لا یستوی الخبیث والطیب و مساوی نیست پلید و پاک و حرام و حلال ولو اعجبک و
اگرچه بشگفت ارد ترا کثرة الخبیث بسیاری پلید چه اعتبار بجودت و رداءت دارد نه بقلت و کثرت
و محمود قلیل بهتر از مذموم کثیر است فاتقوا الله پس بترسید از خدای در استحلال محرمات و اختیار ان بر
محللات یا اولی الالباب لعلکم تفلحون ای خداوندان عقلها پس حضرت رسالت بالای منبر رفت
و خطبه بخواند و گفت سوال کنید مرا از چیزی که جواب بگویم مردی که مطعون بود در نسب برخواست
و گفت پدر من کیست فرمود حذافة بن قیس مردی دیگر گفت یا رسول الله ما حدیث الاسلام و قریب العهد از
سر ما درگذر و بر بی ادبی ما نگاه مکن غضب حضرت ساکن گشت و فرمود که هذا که حاضر بن امر او مت
که درین ساعت بهشت و دوزخ در برابر من تصویر کرده بودند و من در روی پیکر بودم واهل ترا می دیدم
و یافتم که کدام از شما در بهشت باشد و کدام در دوزخ اگر بگویم از سوال پشیمان می شوید خدای تعالی
ایه فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید لا تسئلوا عن اشیاء مپرسید از
چیزهایی که ان تبد لکم اگر ظاهر شود برای شما جواب ان تسؤکم اندوهگین گرداند شما را
وان تسئلوا عنها و اگر بپرسید از چیزهایی که اگر نپرسید از ان حین ینزل القران در وقتی
که فرود اید قران تبد لکم اشکارا کرده شود برای شما از ان امر اندوهگین شوید عفا الله عنها
عفو کرد شما را خدا از ان سوال یعنی از شما در گذرانید و بدان تکلیف نکرد پس بعد ازین سوال از چیزی چند
بپرهیزید که جواب ان موجب کراهت و مشقت شما شود والله غفور و خدای امرزگار است از بسیاری گناه
حلیم بردبار است که عقوبت تعجیل نکند قد سالها بدرستی که پرسیدند
از چیزها قوم من قبلکم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه کردند و قوم موسی که طلب رؤیت
کردند و حواریان که در خواست مائده کردند ثم اصبحوا بها کافرین پس گشتند بدان از کافران
یعنی بعد از دیدن معجزه که طلبیده بودند بان کافر شدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس شما از حال ایشان عبرت

گرفته قبول و فعل فضول اشتغال ننمایید تا مثل ان بلیه گرفتار نگردید از امیرالمومنین علیه السلام مرویست
که حق تعالی فرض کرد بر شما فرایض را پس تضییع ان مکنید و حدود را برای شما تعیین فرمود پس از ان درگذرید
و نهی کرد شما را از چیزها پس هتک ان مکنید و فرو گذاشت برای شما از چیزی چند
و بیان ان نفرمود نه بجهة فراموشی او از ان بود بلکه برای مصلحت شما بود پس خود را تکلیف بران منمایید
و تجسس ان مکنید اورده اند که عمرو بن لحی که مهتر قبیله خزاعه بود و از قبایل عرب که یکی از قریش بودند بدین جاهلیت
دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منحرف ساخته بر بت پرستی ترغیب نمود و نصب اصنام و تعیین
بحایر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات درین باب انست که چون ناقه پنج بطن زادی بطن اولین
نر بودی گوش او را بشکافتندی و از سوار شدن و بار کران و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ اب
و گیاه دور نساختندی و او را بحیره گفتندی و اگر شخصی بیمار بودی یا مسافری داشتی بجهة شفای ان بیمار و
قدوم ان مسافر گفتی که ناقه من سایبه است پس از ان ناقه را سر دادندی و در همه احکام حکم بحیره داشتی و او را
سایبه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن زادی بطن هفتم او اگر انثی بودی بگذاشتندی که از ان ماست در میان
رمه سر میدادند و اگر ذکر بودی گفتندی که از ان خدایان ماست او را ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را
و از برای ماده بگذاشتند و بگفتندی که وصلت اخاها یعنی این انثی به برادر خود پیوست و برادر هم او گرفت
و او را وصیله خواندندی و شتر نری که ده سال تا ناقه ابستن ساختی بگفتندی که حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سوار
نکردندی و از هیچ اب و گیاه منع ننمودندی و او را حام گفتندی و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله این هفت قبیله بدین ایین بودند و دعوای ایشان ان بود که حق تعالی ایشان را باین فرموده
حق سبحانه رد سخن ایشان کرد و این ایه فرستاد که ما جعل الله تعیین نکرد خدای و امر نفرموده بقربت
هیچ چیز من بحیرة از ناقه گوش شکافته ولا سائبة و نه ناقه باز گذاشته بجهة ولا وصیلة
و نه گوسفندی که به برادر پیوسته بود ولا حام و نه حمایت کننده پشت خود و نگهدارنده ان ولکن الذین
کفروا و لیکن انها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یفترون افترا میکنند و میبندند علی الله
الکذب بر خدای دروغ را که تحریم اینها میکنند واکثرهم لا یعقلون و بیشتر کافران بمبدا
حلال و حرام را در تحقیق ان عقل را بکار نمیفرمایند بلکه تقلید گذشتگان را پیروی میکنند واذا قیل لهم و چون

گویند مر ایشان را که ای اهل فترت تعالوا الی ما انزل الله بیایید بانچه خدای فرو فرستاده است از حکم حلال و حرام
والی الرسول و بیایید برسول که بیان کننده ان حکمت قالوا حسبنا گویند از غایت جهالت که بس است
ما را ما وجدنا علیه اباءنا انچه یافته ایم پدران خود را بران اولو کان اباؤهم ایا بس است
ایشان را انچه یافته اند پدران خود را و اگرچه بوده اند پدران ایشان لا یعلمون شیئا که نمیدانستند چیزی را
ولا یهتدون و راه نمی یافتند بطریق حق و جاهل و گمراه بودند یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان
علیکم انفسکم بر شما باد که محافظت کنید نفس خود را و التزام کنید صلاح ان لا یضرکم زیان
نرساند شما را من ضل کسی که گمراه شده یعنی گمراهی او شما را ضرری نرساند اذا اهتدیتم چون راه
یافته باشید مرویست که چون مردی اسلام می اورد او را میگفتند که سفهت اباک حکم بسفاهت پدر خود کردی
در مذهبی که داشته حق تعالی این ایه فرستاد که شما حافظ خود باشید که ضرر اهل ضلالت بشما نرسد وقتی
که براه هدایت خود ثابت باشید الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت شما همه فینبئکم
پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که میکردید و شما را بران جزا خواهد داد اورده اند
که تمیم داری و عدی بداء که از نصاری بودند بتجارت عزم شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود
با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بیمار شد و انچه با خود داشت از نقد و امتعه در صحیفه ثبت کرده در
میان رخوت پنهان کرد و مرض وی سخت شد و تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او برسانند
ایشان بعد از وفات او رخوت و امتعه او را تفرقه کردند و ظرفی از نقره که بزر منقش کرده بودند سیصد مثقال
نقره در انجا بود از میان امتعه او تصرف کردند و باقی را بمدینه اوردند و تسلیم اهل وی کردند ورثه بدیل ان
صحیفه را که مشتمل بر تفصیل رخوت او بود یافته چون ان اناء مذکور در میان یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان
انکار کردند و مرافعه بمجلس عالی حضرت مصطفوی صلی الله علیه و اله اوردند این ایه نازل شد که یا ایها الذین امنوا
ای گروه گرویدگان در انچه شما را امر فرموده اند شهادة بینکم گواهی وصیت است در میان شما اذا
حضر وقتی که حاضر شود و واقع گردد احدکم الموت یکی را از شما مرگ یعنی چون مشرف بر موت
شود و علامت موت بر وی ظاهر گردد و باید که گواه حین الوصیة هنگام وصیت او اثنان ذوا عدل
منکم دو تن که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی مومن باشند او اخران یا دو تن دیگر

من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه که در مذهب خود عادل باشند اگر مسلمان عادل یافت نشود حاصل
که گواه بگیرند ان انتم اگر باشید ضربتم فی الارض که سفر کنید در زمین فاصابتکم پس رسید بشما
مصیبة الموت رسیدن مرگ یعنی نزدیک شوید بمرگ تحبسونهما وان دو تن را بازدارید من
بعد الصلوة از پس نماز دیگر که وقت اجتماع مردمانست و ملایکه روز و شب دران حاضر باشند
بعضی گفته اند نمازهای یومیه است و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که اهل حجاز بعد از عصر سوگند میدادند بجهة
اجتماع مردمان و کثرت ایشان درین وقت فیقسمان بالله سوگند خورند بخدای ان ارتبتم
اگر شک داشتید در ایشان یعنی اگر وارث از شما ایمن نباشد از تهمت شاهدین مضمون سوگند ایشان انکه
لا نشتری به ثمنا بدل نگیریم باین سوگند ثمنا بهای اندک مال دنیا یعنی برای طمع مال بسوگند دروغ
نگوییم ولو کان ذا قربی و اگرچه باشد انکس که ما سوگند بخوریم برای او خویشاوند ولا نکتم شهادة
الله و پنهان نکنیم گواهی خدا را یعنی گواهی که خدا ما را باقامت ان فرموده انا اذا بدرستی که ما انوقت که بپوشیم
گواهی را لمن الاثمین از زمره گناهکاران باشیم و سوگند دادن گواه مختص است باین صورت و در غیر این صورت نیست
باجماع بعد از نزول این ایه حضرت رسالت صلی الله علیه و اله تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر سوگند داد
که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند براستی بخوردیم پس بفرمود تا دست از ایشان بازداشتند بعد از ان
ظرف گم شده در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در ان باب محاوره از جدال و عتاب بگذشت
ایشان می گفتند ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب انکه ما را گواهی نبود اقرار نکردیم و انکار
دیگر باره بمجلس اعلی حضرت سید عالم صلی الله علیه و اله مرافعه نمودند این ایه امد فان عثر پس اگر اطلاع یافته شود
علی انهما بر انکه ان دو گواه استحقا اثما کسب فعلی کرده اند که موجب اثم است یعنی خیانت که
بسبب ان مستحق اثم شده اند فاخران پس دو گواه دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای ان دو خاین
من الذین استحق علیهم از قوم انکه بر او داشته شده است اثم که خیانت بر ایشان الاولیان
صفة الذین است یعنی از انکه متقدم اند بر اجانب در شهادت بجهة حقیه ایشان تواثر و کثرت موقوفه مال
موصی و بعضی استحق خوانده اند یعنی از انکه استحقاق دارد و ان موصی به که بر ایشان رد کنند
انها احق و اولی اند بشهادت از ان دو بیگانه بدانکه خویشاوند و شناسا ترند بجهة امر ایشان

فيقسمان بالله پس سوگند خورند بخدا مضمون آنکه لشهادتنا احق من شهادتهما هرآینه گواهی
سزاوارتر و راست‌تر است از گواهی آن دو تن که قبل از این دو تن گواهی دادند و داوری قبول وما اعتدينا
و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمیگذریم در این گواهی انا اذا بدرستی که ما آنگاه که چنین لمن الظالمين از ستمکاران
باشیم که باطل را در موضع حق وضع بکنند پس حضرت فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخواستند و سوگند
خوردند بخدای که بعد از نماز عصر که این ظرف حق بدیل بوده است و ایشان خیانت کرده‌اند بعد از آن حضرت حکم فرمود
تا ظرف نقره را بورثه بدیل دادند ذلك این حکم مذکور شد ادنى ان ياتوا نزدیکتر است و خواننده‌تر
بآنکه بیارند گواهان بالشهادة گواهی دادن على وجهها بر طریق آن یعنی بر شکل آنچه حکم آن کرده‌اند
بدون خیانت در آن او يخافوا یا آنکه بترسند ان ترد ايمان آنکه رد کرده شود سوگند بر دیگران
بعد ايمانهم پس از سوگند ایشان که خورده‌اند بر خیانت و کذب ایشان بجهة ظهور خیانت از ایشان رسوا
شوند واتقوا الله و بترسید از خدا در خوردن سوگند بدروغ واسمعوا و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت
والله لا يهدي القوم الفاسقين و خدای راه نمی‌نماید فاسقانرا که خاینان و شاهدان‌اند بکذب
از روی جحود و عناد و فرط غوایت و بجهة این ایشانرا توفیق نمیدهد و یاد کن این صفت را که تنبیه شده فيقول
پس گوید مرای فرستادگان ماذا اجبتم بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی وقتی که ایشانرا بتوحید دعوت
کردید بچه چیز اجابت کردند و جواب دادند این سوال از پیغمبران بجهة سرزنش امتان ایشان باشند و اگر نه خدای
این عالم خواهد بود و چون پیغمبران این را بشنوند قالوا لا علم لنا گفتند هیچ علمی نیست ما را الا آنچه تو ما را
تعلیم نداده یعنی ما را علم غیب بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب در آن مترتب میشود انك سرزنش کننده تو
انت علام الغيوب تویی داننده نهانیها پس تو میدانی که چه اجابت کردند بزبان با ما و چه در دل نهان داشتند
و در کلمه سرزنش کفار سیوم باید که اذ قال الله یاد کن چون گوید خدا يا عيسى ابن مريم ای عیسی مریم
اذكر نعمتي عليك یاد کن نعمت مرا که افاضه کردم بر تو وعلى والدتك و بر مادر تو اذ ايدتك
در وقتی که تقویت کردم ترا و نیرومند گردانیدم بروح القدس بجبرئیل و با یکی که بان احیای دین
کردی یا احیای میتی بحیوة ابدیه تكلم الناس سخن میکردی با مردمان في المهد در گهواره و این معجزه
تو بود وكهلا در حالت کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و کهولیت تو در بر درجه فصاحت و بلاغت واذ علمتك

الكتاب

الكتاب و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا جنس کتب یا کتابت و خط والحكمة و فهم خرد والتوراة
والانجيل و معانی و حقایق توریة و انجیل واذ تخلق و از آن بتر که بیساختی من الطين كهيئة
الطير از گل مانند شکل مرغی باذني بدستوری من فتنفخ فيها پس میدمیدی در آن صورت از گل ساخته
فتكون طيرا بگردی مرغ زنده باذني بفرمان من وتبرئ الاكمه و از علت بدر می‌آوردی کور مادرزاد
را چشم او روشن بگردد والابرص و پاک و بی عیب میساختی ابرص را باذني بفرمان من
واذ تخرج الموتى و چون بیرون می‌آوردی مردگان از قبور ایشان زنده باذني بامر من واذ
كففت بني اسرائيل و یاد کن چون بازداشتم شر بنی اسرائیل عنك از تو که قصد قتل تو داشتند
اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بدیشان بالبينات بمعجزات روشن که مذکور شد فقال الذين
كفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا این نیست بکار دروده از امور غریبه
و عجیبه مذکوره الا سحر مبين مگر جادوی روشن که بر هیچکس مخفی نیست و لعنت بر ایشان که عیسی با وجود
این مرتبه عظیم که داشت جامه پشمین پوشیدی و گیاه زمین خوردی و هرگز چیزی را ذخیره نکردی و خانه نداشتی
که در فکر آن باشد که مبادا ویران شود و نه زن و نه فرزندی که خاطر او متعلق بودی و هر جا که شب رسیدی
بخفتی و بعد از آن عزم موضع دیگر بکردی بروی بقول واذ اوحيت الى الحواريين و یاد کن ای عیسی که چون وحی
کردم حواریان را که اصحاب عیسی بودند یعنی ملهم ساختم ایشانرا یا امر کرده آنها را بر زبان پیغمبر ایشان
ان آمنوا بي آنکه ایمان آورید بمن وبرسولي و بفرستاده من که عیسی است قالوا آمنا
گفتند ایشان که ایمان آوردیم واشهد و تو گواه باش بانا مسلمون بآنکه ما گردن نهاده‌ایم حکم
فرمان ترا با خلاص اذ قال الحواريون یاد کن وقتی که گفتند حواریان يا عيسى ابن مريم هل
يستطيع ربك ای عیسی ابن مریم هیچ بتواند پروردگار تو ان ينزل علينا آنکه فرو فرستد بر ما
مائدة من السماء خوانی از آسمان این کلام را قبل از استحکام معرفت گفته‌اند و گویند مراد ایشان
از استطاعت بر وجهی بود که حکمت و اراده الهی مقتضی آن باشد پس بر وجهی استحکام معرفت گفته باشد یعنی آیا
اراده و حکمت پروردگار تو تقاضا بکند که مائده از آسمان بر ما انزال فرماید قال گفت عیسی در جواب
ایشان اتقوا الله بترسید از خدا و مثل این سوال مکنید ان كنتم مؤمنين اگر هستید شما باور دارنده گان

بر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قالوا گفتند بر وجه معذرت در این سوال که ما در قدرت کامله او شک نداریم
و لیکن نريد ان ناكل میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مائده وتطمئن قلوبنا و آرام گیرد دلهای ما و یقین
بر یقین بیفزاید بانضمام علم عیانی با علم استدلالی بر کمال قدرت او یعنی مشاهده را با استدلال جمع کنیم ونعلم
ان قد صدقتنا و بدانیم که تو راست گفتی با ما هرچه از خدا در خواهید شما ارزانی دارد ونكون
عليها من الشاهدين و باشیم بر آن مائده از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی مرویست که چون حواریان
طلب مائده کردند عیسی علیه السلام گفت که سی روز روزه دارید اگر از خدای بطلبید آنچه بخواهید حواریان سی روز
روزه داشتند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و روی توجه بقبله دعا کرد چنانکه حق تعالی از این خبر میدهد که قال
عيسى ابن مريم گفت عیسی بن مریم بعد از اذن از حق تعالی که اللهم ای بار خدایا ابو رجاء عطاردی گفته
که هفتاد نام از نامهای الهی در لام اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده‌اند که هر که گوید اللهم چنان است که بهمه آنها
خوانده باشد و لهذا عیسی در وقتی که طلب مائده کرد حق سبحانه را بدین کلمه خواند و بعد از آن گفت ربنا ای پروردگار ما
انزل علينا فرو فرست بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تكون لنا عيدا اگر باشد
آن خوان ما را عیدی یعنی در روز نزول آن عیدی باشد که هر سال چون آن روز در رسد تعظیم آن کنیم و از نجاست
که در این روز زندانیانرا از بند آزاد کنند و کودکانرا از مکتب خلاص کنند اهل ضایع دست از کار خود بکشند ابن عباس گفته
عیسی گفت که مائده بر ما نزول سازد تا عیدی بود امروز لاولنا واخرنا مر اول ما را که اهل زمانند و آخر
ما را که از پس ما آیند و با معنی آنست که اول و آخر از آن بهره یابند و نزول مائده در روز یکشنبه بود و از این جهة است
که نصاری آنرا عید خود میدانند وآية منك و تا باشد آن مائده علامتی صادر از تو که دلالت کند بر کمال
قدرت تو و بر صحت نبوت من وارزقنا و روزی ده ما را از آن خوان وانت خير الرازقين و تو
بهترین روزی دهندگانی زیرا که خداوند کار روزی بخشنده آنست بدون عوض قال الله گفت خدای که ای عیسی بگو
سائلان که اني منزلها عليكم بدرستی که من فرو فرستنده‌ام این خوان را بر شما بجهة اجابت سوال شما
فمن يكفر پس هر که کافر شود بعد پس از نزول مائده منكم از شما فاني اعذبه پس بدرستی که
من عذاب بکنم عذابا لا اعذبه عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب احدا من العالمين
یکی را از عالمیان زمان شما یا از جمیع عالمیان چه ایشان بعد از جحود کفر بوزینه و خوک مسخ شدند و با این نوع عذاب

هیچکس

هیچکس از امم معذب نشد از ابی جعفر علیه السلام مرویست که آن خوان چون نازل شد هفت نان و هفت ماهی
مردمان تا آخر از آن بخوردند و سیر شدند و هنوز آن باقی بود و از سلمان فارسی روایت است که حق تعالی دو ابر
فرستاد و سفره سرخ در میان آنها و ایشان بزمین نزدیک می‌شدند تا قریب بحواریان شد و سفره
از آن جدا شد و نزد حواریان بزمین آمد عیسی علیه السلام بگریست و گفت خدایا این خوان رحمت گردان
و عقوبت مگردان پس وضو ساخته نماز بگذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سفره
برداشت خوانی ظاهر شد و بر وی ماهی بریان بود و روغن از وی میچکید و نزدیک سر آن نمک بود و نزد دم آن
سرکه و بر حوالی آن انواع تره‌ها مگر گندنا نبود و پنج گرده نان نهاده بر یکی زیتون و بر دیگری عسل
بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون که خلیفه عیسی بود برخواست که یا روح الله این طعام از دنیاست
یا از آخرت عیسی فرمود که از هیچکدام نیست طعامیست که حق تعالی بقدرت خود ایجاد کرده پس گفت بخورید
هر آنچه طلب کرده‌اید و شکر گذاری کنید تا نعمت زیاده شود هزار و سیصد تن آن را بخوردند و از آن نان و هیچ
کم نشد و هیچ فقیر از آن طعام نخورد مگر توانگر شد و هیچ بیمار از آن نخورد که شفا یافت تا آنکه همه کوران و
کران و لنگان از آن شفا یافتند پس آن مائده بآسمان رفت و روز دیگر وقت چاشت باز آمد و اغنیا
و فقرا از آن مائده تناول کردند و بر همین منوال تا چهل روز مدد می‌آمد روزی نه چون ناقه صالح که او روزی
دادی و روزی ندادی پس وحی رسید که ای عیسی مائده بفقرا ده نه با غنیا توانگران این مضطرب شده
در مائده شک آوردند و آنرا بر جادویی حمل کردند و سیصد و سی تن از ایشان مسخ گشته و بعد از سه روز
بمردند و بعد از ذکر مائده توبیخ کفر نصاری مینماید بقول واذ قال الله يا عيسى ابن مريم و یاد کن
چون گوید خدای در قیامت که ای عیسی بن مریم ءانت قلت للناس آیا تو گفتی مر مردمانرا که
اتخذوني وامي الهين من دون الله فرا گیرید مرا و مادر مرا الهين من دون الله دو خدای بدون خدای بحق و
مطلق قال گوید عیسی علیه السلام سبحانك تنزیه میکنم ترا از شریک تنزیه کردنی ما يكون لي
نمیرسد و نشاید مرا ان اقول ما ليس لي بحق آنکه بگویم آن چیزرا که مرا سزاوار نباشد گفتن
ان كنت قلته اگر بوده‌ام که گفته‌ام آنرا فقد علمته پس بتحقیق که دانسته آنرا تعلم
ما في نفسي تو میدانی آنچه نهان میکنم آنرا در نفس خود همچنانکه میدانی آنچه آشکار میکنم ولا اعلم

مَا فِي نَفْسِكَ و من نمیدانم انچه در ذات تست یعنی انچه اخفا بکنی از معلومات خود اِنَّكَ اَنْتَ
عَلَّامُ الْغُيُوبِ که توداناي پوشیدهایی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را اِلَّا مَا اَمَرْتَنِي
بِهِ مگر انچه تو امر کردی بان که با ایشان گویم اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ الخ بپرستید خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ
که پروردگار من و پروردگار شماست یعنی گفتم که من مربوب و مخلوقم تو ام نه خالق و رب وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ
و بودم من بر افعال و اقوال ایشان شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ گواه مادام که بودم در میان ایشان
فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس انهنگامی که فرا گرفتی مرا و بر اسمان بردی كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی
تو نگهبان بر ایشان و عالم باحوال ایشان وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و تو بر همه چیزها گواهی و
مطلع بر ان اِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس سزد که ایشان بندگان
تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد و هرچه کند روا چه جزا و سزا موافق مقتضای حکمت و مصلحت
وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را بعد از انکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان اورده فَاِنَّكَ اَنْتَ
الْعَزِيزُ پس سزاوار است که تو غالبی و قادری بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا و صواب کار در هرچه کنی از عفو
و عقاب هرچه حکمت و صواب و چون عیسی این سخن ادا کند قَالَ اللّٰهُ گوید حق تعالی هٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ
این روزیست که در و سود برساند راست گویان را صِدْقُهُمْ راستی ایشان که قایل شده اند
بوحدانیت حق تعالی و اقرار بحقیت انبیا لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِي مر ان صادقانند که اهل توحید اند بهشتهاکه
برود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا غرفهای ان جویهای روان خٰلِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاوید باشند در ان اَبَدًا همیشه یعنی زمان بودن ایشان نهایت نداشته باشد رَضِيَ اللّٰهُ
عَنْهُمْ خشنود باشد خدای از ایشان بطاعت و ایمان وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود باشند ایشان از
خدا بنیل کرامت ذٰلِكَ این دخول جنان یا حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست
بعد از ان تنبیه میفرماید بر کذب نصاری و فساد دعوی ایشان در شان مسیح و مادر او که لِلّٰهِ مر خدای راست
نه غیر او را مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی اسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ و انچه در اسمانها و زمینها است
وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها تواناست بنزدیک که از عجز و ضعف منزه و متفرد باشد
بعظمت و قدرت سورة الانعام مرویست از ابی کعب که این سوره یکبار در شب نازل گشت و هفتاد هزار

حامل

حامل این سوره بودند در وقت نزول و اواز عظیم بتسبیح و تحمید الهی میکردند حضرت صلی الله علیه و اله چون اواز ایشان شنید
فرمود سبحان ربی العظیم و بحمده و بسجده افتاد و بعد از ان کتاب را بخواند و فرمود که در شان ان سوره را
نوشتند هرکه از ان قراءت کند بعدد هر ایتی که در وست این هفتاد هزار فرشته صلوات فرستند بروی در شب
و روز جابر بن عبد الله انصاری از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که هرکه سه ایه از سورة الانعام بخواند تا بقوله و یعلم
ما تکسبون حق تعالی چهل هزار فرشته را بر وی موکل گرداند که مثل عبادت خود را برای او نویسند تا روز قیامت و فرشته
از اسمان هفتم نازل شود و با او گرزی از اهن بود هرگاه که شیطان خواهد که او را وسوسه کند این فرشته این گرز را
بر وی زند و او را دور کند تا که هفتاد حجاب واسطه شود میان او و شیطان عیاشی باسناد خود از ابی بصیر رحمه الله
روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که سورة الانعام یکدفعه فرود امده و هفتاد هزار فرشته تشییع او میکردند
و تعظیم و اجلال ان مینمودند چه در هفتاد موضع اسم خدا درین سوره مذکور است و اگر مردمان بدانند فضل
و قراءت این هرگز ترک ان نکنند و پیوسته بقراءة ان مشغول باشند و از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء
مرویست که هرکه این سورة را قراءت کند ان هفتاد هزار فرشته که این سورة نازل ساخته اند با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و اله برای او تسبیح گویند تا روز قیامت و نیز از کعب الاحبار روایت است که حق تعالی روز قیامت
بقاریان این سوره خطاب کند که ای بنده من در سایه من ای و از فواکه بهشت من متمتع شو و اب کوثر بیاشام و از
سلسبیل غسل کن که تو بنده منی و من خداوند توام بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایشها مر خدای راست الَّذِي ان خداوندی که قدرت کامل او خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
بیافرید اسمانها بدون ماده و عمدی وَالْاَرْضَ و بیافرید زمین را بی اصل و بی ماده وَجَعَلَ الظُّلُمٰتِ
وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را این کلام کننده رد قول مجوس است که ایشان گویند یزدان خالق النور است
و شیطان افریننده ظلمت و نزد اکثر مراد از ظلمت و نور شب و روز است ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس با وجود
این همه نعم مخلوقه برای بندگان انانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ پروردگار خود تا بر اکه جدا دانند و خلاصه معنی
انست که حق تعالی این اشیا را که سبب معیشت ادمیانست بیافرید پس سزاوار اینست که بر ان حمد کنند و کفران
نکنند برخلاف این برابری میکنند با او سبحانه انچیزی که قادر نیست بر افریدن چیزی از ان هُوَ الَّذِي او است
انکسی که خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ بیافرید شما را از گل یعنی اصل شما و خلق شما را از ان کرد ثُمَّ قَضٰى اَجَلًا

پس حکم فرمود مدتی را که چون بر اید مرگ برسد مراد اجل موتست وَاَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدتی که نام
برده شده و معین و مقرر گشته نزدیک اوست که کسی علم بان ندارد و بعد از انقضای ان قیامت
باشد مراد اجل قیامتست ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شک میاورید در بعث با انکه ثابت شد
مر شما را که بدء خلق از وست و حال انکه اعاده اسهل است از ابتدا وَهُوَ اللّٰهُ و اوست خداوند مطلق
و معبود بحق فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ در اسمانها و زمینها و همه را اجزوی خدایی نیست يَعْلَمُ
سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ میداند انچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید و انچه اشکارای شماست
یعنی بزبان میاورید وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و میداند انچه میکنید از خیر و شر و شما را بدان جزا و سزا
داد و بعد از ان خبر میدهد از حال کفار بقوله وَمَا تَأْتِيهِمْ و نمی اید بکافران مِنْ اٰيَةٍ مِنْ اٰيٰتِ
رَبِّهِمْ یعنی هیچ ایتی از ایات پروردگار ایشان مراد معجزاتست مانند شکافتن ماه و تسبیح سنگ
ریزه در دست مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و غیر ان یا نمی اید ایتی از ایتهای قران با ایشان
اِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ مگر هستند از ان ایات و معجزات اعراض کنندگان و ترک کنندگان
نظر در ان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی که دروغ داشتند حق را که قرانست لَمَّا جَاءَهُمْ
انهنگام که امد بدیشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر بر ایشان
اَنْبٰٓؤُا مَا كَانُوا بِهِ جزاهای انچه بودند که بدان يَسْتَهْزِءُونَ استهزا میکردند از وعدها و
عذاب و ان بوقت نزول عذاب باشد بدیشان در دنیا یا هنگام ارتفاع رایات اسلام
و شوکت ملازمان خیر الانام علیه الصلوة و السلام و یا در اخرت نزد مشاهده عقوبت که عذابست
اَلَمْ يَرَوْا ایا ندیدند و ندانسته که بقوت فهادیه كَمْ اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در ان پیغمبری بود و گویند چون
هشتاد سالست یا هفتاد و اصح انست که قرن اهل هر عصری اند که میان ایشان پیغمبری بوده باشد
یا نایب پیغمبر خواه زمان قلیل باشد یا کثیر مَكَّنّٰهُمْ فِي الْاَرْضِ مکنت یعنی ان جماعت قرنی
و گروهی هلاک کردیم ایشان را در زمین اما مکانت داده بودیم و مکنت و نعمت بدیشان عطا کرده بودیم
مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ انچه شما را تمکین نداده ایم از وسعت منازل و متاعها و عمر دراز و قوت تمام و خدم

وحشم

وحشم وَاَرْسَلْنَا السَّمَاءَ فرستادیم باران را عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا بر ایشان ریزان و پی در پی وَ
جَعَلْنَا الْاَنْهٰرَ و گردانیدیم جویهای ابر اکه پیوسته تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ بر فت در زیر درختان
ایشان یا در زیر قصرهای ایشان یا انهای که در تحت تصرف بهر نوع که میخواستند بمساکن و مزارع می بردند
مراد انست که ایشان در رفاهیت و سعت عیش بودند بسبب اشجار و انهار فَاَهْلَكْنٰهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس
هلاک کردم ایشان را بگناهان ایشان و سود نداد بایشان ان همه نعمت و زراعت وَاَنْشَاْنَا و از نو پیدا کردیم
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان قَرْنًا اٰخَرِينَ گروهی دیگر بدل ایشان غرض انست که حق تعالی بیخبرانکه
قادر بود بر انکه هلاک کند قرون سابقه را چون عاد و ثمود و بیافریند بدل ایشان قوم دیگر را همچنین قادر است
که مثل این در حق شما بجا آرد پس از خواب غفلت بیدار شوید تا از مثل این نوع عذاب ایمن بوده باشید نضر بن حارث
و امثال او نزد رسول امدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم اورد تا وقتی که چهار فرشته با نامه نوشته از اسمان
نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب از خدای بشما اورده ایم و مکتوبی با ایشان بود بان مضمون که تو رسول
حق تعالی فرمود که لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر فرستیم بر تو كِتٰبًا فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورق فَلَمَسُوهُ بِاَ
يْدِيهِمْ پس مس کنند و بیابند از ایشان دستهای خود یعنی برای العین ببینند و یقین بدانند که ان نوشته
از نزد خداست بی شک و شبهه لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مر اینه گویند انانکه کافر شدند بر وجه عناد و جحود که ا
هٰذَا ؟ نیست این چادو این الا جادوی روشن بر همه کس وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ
مَلَكٌ چرا فرو فرستاده نشد بر محمد فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است وَلَوْ اَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر فرو فرستیم
فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم شود چنانکه بر امم سابقه مثل این واقع شد مانند قوم عاد
و لوط ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول فرشته بچشم زدنی وَلَوْ جَعَلْنٰهُ مَلَكًا و
اگر گردانیم رسول را فرشته لَجَعَلْنٰهُ رَجُلًا مر اینه گردانیم او را بصورت مرد چنانکه جبرئیل را بصورت
دحیة الکلبی متمثل میشد و این صورت بجهت انست که قوت بشری دیدن ملایکه بصورت اصلی خود ایشان وفا
نمی کند مگر کسی از انبیا که بقوه قدسی مشاهده ایشان میتوانند کرد پس ملک بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا مر اینه
در ان حال پوشیده گردانیم عَلَيْهِمْ بر ایشان مَا يَلْبِسُونَ انچه پوشیده اند امروز یعنی چنانکه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند
در ان وقت بشر هم نخواهند گفت نیست این بکرادی بعد از ان تسلیه رسول میفرماید بقوله وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ

لقضی الامر ... هلاک ... [illegible]

بر رسل و مرا بینه تکذیب نموده شدند پیغمبران که بودند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ پس احاطه نموده و فرود آمد بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ با آنکه سخریه کردند از رسل یعنی از کسانی که با رسولان استهزا کرده اند احاطه کرد و فرود
مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود
با ایشان در رسید و همه هلاک گشتند قُلْ بگو اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
سیر کنید در زمین کافی یمن و کافی شام و در دیار عاد و ثمود بگردید ثُمَّ انْظُرُوا پس نگرید بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ
که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندگان یعنی بچه وجه حق تعالی ایشان را بعذاب استیصال
هلاک کرده تا از آن اعتبار گرفته از کفر و طغیان باز ایستید قُلْ بگو ای محمد پس از ایشان بر وجه الزام
لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از انواع خلق و ملک پس اگر
بر سبیل عناد و لجاج جواب ندهند قُلْ لِلَّهِ بگو مر خدا راست یعنی باتفاق ما و شما خالق و مالک او است پس غیر او
پس مستحق عبودیت او باشد نه غیر او كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ نوشته است حق تعالی بر خود لازم کردانیده است
الرَّحْمَةَ رحمت را یعنی نعمت هدایت بمعرفت خود بنصب ادله و تمکین دادن بران و انزال کتب و مهلت دادن
کفار را بحکمی که ایمان آرند و ما از اولاد وی بگروند و نیز از جمله رحمت قبول توبه و عفو از معصیت از کعب الاحبار روا
که اول چیزی که حق تعالی نوشت بر زبر جد لوح بواسطه قلم و مداد و آن این بود که لا اله الا انا سبقت رحمتی
غضبی سلمان فارسی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعالی را صد جزو رحمت یک جزو آن
در دنیا منتشر ساخت و همه نعمتهای دنیا از آن یک جزو است و نود و نه جزو را در خزانه کرم خود نهاده تا روز قیامت این یک جزو
با نود و نه جزو ضم کند و همه بر سر گناهکاران ببارد و ایشان را بیامرزد لَيَجْمَعَنَّكُمْ هر آینه جمع کند خدای تعالی شما را
در قبور و انچنان باشند إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز که زمان برانگیختن شماست از قبور لَا رَيْبَ فِيهِ
هیچ شکی نیست در وقوع آن روز یا در جمع شما در آن الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کردند در نفسهای
خود که عقول سلیمه خود را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند
وَلَهُ مَا سَكَنَ و مر خدا راست آنچه آرام دارد فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی اوست مالک مکان
و زمان و آنچه مکان و زمان او را فرا گرفته وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا همه مسموعات را الْعَلِيمُ دانا بهمه چیزها
باشد باقوال کافران و دانا باحوال ایشان و همه را بران جزا دهد در خبر است که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شد

الست

است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو در میان خود زر جمع کنیم آنقدر مال که تو توانگر
شوی و از جمله توانگران شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع کنی حق تعالی فرمود که هر چند در دعوت شک نیست در آن
از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق گردد قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو بر سبیل انکار که
آیا جز خدا را أَتَّخِذُ وَلِيًّا فرا گیرم دوستی یعنی مرا که غیر خدا را دوست گیرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آن خدایی که پدید آرنده آسمانها و زمینهاست وَهُوَ يُطْعِمُ و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد وَلَا يُطْعَمُ
و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق سوی او محتاج اند قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی که مامور شده ام
أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ آنکه اول کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین و
وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مرا بگویند که مباش از شرک آرندگان قُلْ إِنِّي أَخَافُ بگو بدرستی که من
میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم بامر پروردگار خود و غیر او را پرستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
از عذاب روز بزرگ که قیامت است مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ هر که بگردانیده شود عذاب را از او و حفص و حمزه و کسائی یصرف بفتح یا و کسر را
خوانده یعنی هر که را بگرداند عذاب او يَوْمَئِذٍ در آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستی که ببخشایش کرده
حق تعالی او را از عذاب دوزخ رهانیده و بنعیم ابدی رسانیده وَذَٰلِكَ و این گردانیدن عذاب است الْفَوْزُ الْمُبِينُ
رستگاری هویداست بعد از آن بیان میکند که معبودان اهل شرک بر هیچ چیز از خیر و شر و نفع و ضر قادر نیستند
و حق تعالی بر همه آن تواناست پس او مستحق عبودیت باشد نه غیر او و میگوید وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و
اگر رساند خدا بتو بلیتی و سختی و مرضی فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ کشف کننده و باز دارنده نیست او را إِلَّا
هُوَ مگر او سبحانه یعنی هیچکس قادر نیست بر رفع آن مگر حق تعالی وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ و اگر برساند بتو
چون غنا و صحت فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس او بر همه چیز از اینها و جز آن تواناست پس قادر باشد بر
حفظ خیر بر آنکه داده است بر دو غیر آن قادر نباشد بر دفع آن ابن عباس روایت کند که روزی اشتری که مرا پیشکش
شد رسول صلی الله علیه و آله فرستاده بود روزی آنحضرت بر او سوار بود و مرا ردیف خود گردانیده در اثنای راه
بمن نگاه کرد و فرمود که ای پسر عباس حدود خدا نگه دار تا او را نزد خود یابی و با خدای در زمان راحت
آشنایی کن تا در سختی با تو آشنایی کند چون چیزی خواهی از خدا طلب و چون طلب یاری کنی از او یاری طلب که
قلم رفته بآنچه بود و نیست رفته اگر جمله خلایق جهد کنند برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر و شر که خدای برای تو ننوشته

نتوانند اگر توانی بصبر و یقین کار کنی چنین کن و اگر نه صبر کن که در صبر کردن بر آنچه تو آن را کاره باشی خیری بسیار است
و بدان که نصرت با صبر است و فرج با اندوه و دشواری با آسانی و راحت با رنج و درویشی با توانگری وَ
هُوَ الْقَاهِرُ و اوست قهر کننده و غلبه نماینده فَوْقَ عِبَادِهِ بر بالای بندگان خود یعنی بر همه غالب و بکمال
غلبه متفرد گرد وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم کار در تدابیر خود از نفع و ضر و صنع و سعت غیر آن الْخَبِيرُ و
دانا و آگاه باحوال بندگان در نقل آمده که سفهای عرب گفتند که ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از
علمای یهود و نصاری پرسیدیم که صفت این مرد در کتب خود دیده اید همه انکار کردند اکنون بنما تا بر رسالت تو در حقیقت
کتاب تو گواهی دهد حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد أَيُّ شَيْءٍ کدام چیزست أَكْبَرُ شَهَادَةً بزرگتر از روی
گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از روی گواهیها در راستی اگر جواب ندهند قُلِ اللَّهُ بگو ایشان که خدای تعالی
بزرگتر در راست گوتر در شهادت شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ گواه است میان من و شما یعنی او گواه است
در حقیقت من در دعوی نبوت و در بطلان شما در تکذیب وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ و وحی
کرده شده است این قرآن لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ تا بیم کنم شما را بقرآن وَمَنْ بَلَغَ و هر که را برسد او را
بقرآن از عرب و عجم و جن و انس تا روز قیامت محمد بن کعب روایت کرده که هر کس قرآن باو رسد همچنان باشد
که رسول را دیده و از او شنیده و بعد از آن بر سبیل سرزنش کفار میفرماید که أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شما
گواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ آنکه با خدای هست آلِهَةً أُخْرَىٰ خدایان دیگر که نبا شند قُلْ لَا أَشْهَدُ بگو
من گواهی نمیدهم بدین که شما گواهی میدهید قُلْ بگو ای محمد که گواهی میدهم إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که او سبحانه
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدایست یگانه و من بر توحید گواهی میدهم وَإِنَّنِي بَرِيءٌ و بدرستی که من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ
از آنچه شرک می آورید بوی یا از بتان دیگران از اول این سوره تا اینجا احتجاج است بر مشرکان و بعد از آن
آغاز کلام میکند با اهل کتاب و میگوید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده ایم ایشان را کتاب
یعنی توریة و انجیل يَعْرِفُونَهُ می شناسند رسول خدا را بصفاتی که در توریة و انجیل مذکور است كَمَا يَعْرِفُونَ
أَبْنَاءَهُمُ همچنانکه می شناسند پسران خود را بعضی ایشان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که چون حضرت رسالت بمدینه
آمد از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما حضرت پیغمبر را که خدای از آن خبر داده که همچو معرفت شماست بفرزندان بر چه وجه است
بود گفت برسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله متیقن ترم از آنکه بنسب پسر خود چرا که از توریة دانسته ام که کلام خداست

و اما آنرا معلوم نداریم که زنان در چه ساخته اند و چه کرده بعد از آن از حال کسانی که او جود تعین ایشان
صحت نبوت آنحضرت اعتراف بان نمیکنند خبر میدهد که الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کار شدند
در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر ان و مشرکان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند بجهت
فرط عناد و جحود وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا کند و به بندد عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا بر خدای دروغ را آنکه ملایکه دختران و بتان نزد او شفیع ما خواهند بود أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ
یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و کهانه نام نهند إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران جاحد که بجهت فرط عناد بر خود ستم میکنند و نفس خود را محل
آن میکرده اند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان
ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم از روی توبیخ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنان را که شرک آورده اند أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ
کجایند خدایان شما که آنها را شریک خدای تعالی میساختید الَّذِينَ آنخدایانی که كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ
گمان می بردید آنها را شریکان خدا یا شفیعان شما مروی است که چون مشرکان ببینند که حق تعالی اهل توحید را
آمرزیده أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ و از تمامی ایشان در گذشت با یکدیگر گویند که بگوییم ما موحدانیم تا شما
را بیامرزد چون روز قیامت از ایشان پرسند که این شرکاء کم ایشان انکار آن کنند ثُمَّ لَمْ تَكُنْ
فِتْنَتُهُمْ پس آنگاه نباشد معذرت ایشان که توجیه کرده باشند که بآن متخلص شوند إِلَّا أَنْ قَالُوا
مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدایی که پروردگار ما است مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ نبودیم شرک آورندگان یعنی
بر وجه کذب این سوگند خورند که ما مشرک نبودیم با آنکه دانسته باشند که نفعی با ایشان نخواهد از غایت
دهشت و حیرت باین قایل شوند انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا بنگر که چگونه دروغ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای
خود بنفی شرک از خود وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شود از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بوده اند که
که افترا میکردند از شرک یعنی نفع با ایشان نرسانند در خلاصی از عذاب ابدی مروی است که ابو سفیان
و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام استماع قرآن کردند
از حضرت رسالت نضر بن حارث گفت من نیز از تواریخ ملوک عجم و از پادشاهان بخوانم چنانکه محمد از حکایات
و قصهای پیشینیان میخواند حق تعالی درباره او فرمود که وَمِنْهُمْ و از کفار کسی است مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ

کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً
و گردانیده ایم یعنی افکنده ایم بر دلهای ایشان پوششها یعنی چون که از فرط عناد و جحود و انکار و حقد و حسد
و استکبار تدبر و اندیشه نمیکنند در باب قرآن پس بمنزله کسانی اند که گویا بر دلهای ایشان پردها
کشیده ایم أَن يَفْقَهُوهُ بجهت کراهت آنکه فهم کنند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده ایم در گوشهای ایشان
وَقْرًا گرانی تا نمی شنوند و با وجود دلیل این کلام در آیه ختم الله علی قلوبهم مذکور شده در سبع طی
دلیذیر مسطور گشته وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ و اگر ببینند هر معجزه که از تو مشاهده کنند لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا
ایمان نیارند بدان از عناد و استحکام تقلید در ایشان و فرط تکذیب ایشان بغایت رسیده حَتَّىٰ
إِذَا جَاءُوكَ تا آنگه چون بیایند بتو يُجَادِلُونَكَ جدال و خصومت کنند با تو يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
گویند آنانکه کافر شدند إِنْ هَٰذَا نیست این کتاب تو إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان
مانند قصه رستم و اسفندیار و غیر آن و این غایت تکذیب است که اصدق حدیث را مانند گردانند بر خرافات
اولین که فایده در تحصیل آن نیست و اثر آن در دعوت وَهُمْ و کافران يَنْهَوْنَ عَنْهُ باز میدارند
مردمان را از ایمان برسول وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ باز میدارند مر او را ایمان و خود دور میشوند از و یعنی با آنکه
خود ایمان نمی آرند و دیگران را از آن نهی میکنند وَإِن يُهْلِكُونَ و هلاک نمیکنند کافران یعنی مردمان
از ایمان و خود از آن إِلَّا أَنفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که ضرر ایشان
بغیر ایشان نمیرسد وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد إِذْ وُقِفُوا چون باز داشته شده باشند کفار عَلَى النَّارِ
بر آتش دوزخ تا آنرا معاینه ببینند و بران مطلع شوند و یا در دوزخ شوند ازمان و یا مانند عقداء
عذاب خود را هر آینه ببینی امری در غایت شناعت فَقَالُوا پس گویند از سختی عذاب يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ
کاشکی باز گردانیده شویم بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا و تکذیب نکنیم آیتهای پروردگار خود را
وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم از جمله باوردارندگان بَلْ نه چنانست که ایشان حون بدنیا روند
ایمان آرند بلکه بَدَا لَهُم ظاهر شود مر ایشان را بشهادت اعضا یا بظهور عذاب مَّا كَانُوا
يُخْفُونَ آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی و روح نفاق مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا و یا از دو
جهل بر خود ملتبس میکردند و بگفتند همانا این واقع نشود و کسی مبعوث نگردد وَلَوْ رُدُّوا و اگر بجت فرض

یعنی باز گردانیده شوند بدنیا لَعَادُوا هر اینه باز گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ مر آنچیز را که نهی کرده شدند یعنی باز
مرتکب شرک و عصیان و تکذیب شوند وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده
ایمان و چون این آیات که در وعید قیامتست بر کافران خوانده شد ایشان بعث و نشور را منکر
شدند وَقَالُوا و گفتند إِنْ هِيَ نیست زندگانی دنیا إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی ما در دنیا وَمَا
نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و نیستیم برانگیخته شدگان از قبور وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی تو إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ
رَبِّهِمْ وقتی که باز داشته شوند کافران در قیامت بر حکم پروردگار ایشان و یا بر موقف عرض او قَالَ گوید
برسبیل توبیخ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این بعث و نشور و ثواب و عقاب راست و درست
قَالُوا بَلَىٰ گویند آری حقست و درست وَرَبِّنَا بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند بحقیقت آن و سوگند
بجهت آنکه در کمال ظهور امر موعود بر ایشان قَالَ گوید خدای تعالی یعنی فرشتگان را فرماید تا گویند
بایشان فَذُوقُوا الْعَذَابَ بچشید عذاب را بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه بودید که میکرویدید بان
یعنی عذاب بکشید بسبب نگرویدن شما بوحدانیت خدا و بعث پیغمبر قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان
کردند آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردن رسیدن ثواب و عذاب خدای که بایشان وعده داده
و انرا بدروغ نسبت داشتند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا آنگه چون بیاید بایشان قیامت یعنی مقدمات
آن که آن مشاهده عقوبات آنست نزد مرگ بَغْتَةً ناگهان قَالُوا گویند يَا حَسْرَتَنَا ای حسرت
و پشیمانی عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا بر آنچه تقصیر کردیم در زندگانی دنیا وَهُمْ يَحْمِلُونَ و ایشان یعنی کفار بر دارند
أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ گناهان خود بر پشتهای خود یعنی بارگران گناهان لازم ایشان باشد
و از ایشان جدا نشود أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدانید که بد چیزیست بار گناه که میکشند در معالم از قتاده
و سدی نقل کرده که چون مومن از قبر بر خیزد استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا
میشناسی مومن گوید نه وی گوید من عمل صالح توام بیا بر من سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بودم و اینست
يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا عبارت از بنست و چون کافر سر از خاک بر دارد چیزی در غایت زشتی و ناخوشی
نزد او آید و گوید مرا میشناسی کافر گوید نه گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز بر تو سوار
میشوم و هم یحملون اوزارهم اشارت باینست وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا که کفار در ان فرو رفته اند

الا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مگر بازی کودکان و شغول بیخردان و اینکه زمانی صحت فنا و زوال میپذیرد وَ
لَلدَّارُ الْآخِرَةُ و هر اینه سرای آخرت خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ بهترست برای کسانی که پرهیزکاری
میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقیست و لذات آن خالص از مصایب آفات و ایمن از بیم زوال و عذاب
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند و حوض تبا میخوانند یعنی نمیکنند تا بر شما واضح شود که کدام ازین دو
سرا بهترست قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق که ما نیک میدانیم إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ آنکه هر آینه
اندوهناک میگرداند ترا آنچه میگویند کفار در باب تکذیب تو و ایشان را بجزای خود خواهیم رسانید اورده اند
که اخنس بن شریق و ابو جهل بر جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد چه حکم
کنی در دعوی خود صادقست یا کاذب حالا کسی بر ما مطلع نیست تا اگر راست گوئی بر تو محاجه کنند
گفت محمد راست گویست و آنچه بما بر رساند اسمانیست نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف کنیم
تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند از لواء و سقایه و رفادت و عمارت مسجد تعلق
بال قصی دارد اگر نبوت نیز بایشان باز گردد سایر اشراف قریش یکبارگی محروم میمانند حق تعالی فرمود
که ما میدانیم که گفتار محزون و غمگین میگردد فَإِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَا يُكَذِّبُونَكَ تکذیب
نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو اعتقاد دارند وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ و لکن ستمکاران بِآيَاتِ اللَّهِ
يَجْحَدُونَ بآیتهای خدا که قرآنست و سایر معجزات انکار میکنند از روی جحود نسبت بشیله
آنحضرت افزوده میگوید که وَلَقَدْ كُذِّبَتْ و بدرستی که تکذیب کرده شد رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ پیغمبران
که پیش از تو بودند فَصَبَرُوا پس ایشان شکیبائی نمودند عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا بر آنچه ایشان را تکذیب
کردند وَأُوذُوا و رنجه رسانیدند حَتَّىٰ أَتَاهُمْ تا وقتی که آمد بدیشان نَصْرُنَا
یاری کردن ما ایشان را که آن نجات ایشان بود و فرستادن عذاب بر مکذبان ایشان پس
تو نیز صبر کن بر آزار قوم تا زمانی که مقرر شده نزد ما که ترا بر ایشان نصرت دهیم و ایشان را مغلوب گردانیم
وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغیر دهنده لِكَلِمَاتِ اللَّهِ مر وعدهای خدا را آنجا که فرموده و کتب الله
لاغلبن انا و رسلی و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین پس هر وعده که در نصرت و علو اهل ایمان
داده ایم بر بشر کافر هر آینه واقع شدنیست وَلَقَدْ جَاءَكَ و هر آینه آمد بتو مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ

بعضی از خبر فرستادگان که استان ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان بران صبر نموده اند
تا آنکه بر ایشان غالب شده اند تو نیز اقتدا بایشان کرده صبر در سرکش و دل خوش دار تا کار تو چنانکه
دلخواه تو باشد ساخته گردانیم و ترا بر همه اعدا مظفر و منصور سازیم و بر جمیع اهل کفار غالب گردانیم
وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ و اگر چنانچه بزرگ بنماید بر تو یعنی گران و دشوارست بر تو إِعْرَاضُهُمْ روی
گردانیدن ایشان از قبول دین حق فَإِنِ اسْتَطَعْتَ اگر میتوانی أَن تَبْتَغِيَ آنکه بجوئی نَفَقًا
فِي الْأَرْضِ سوراخی در زمین یعنی منفذی که در روی در ان یا بجوف زمین رسی أَوْ سُلَّمًا فِي
السَّمَاءِ و یا نردبانی در اسمان و یا بخارای فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ پس بیاری بایشان
بنی را بدیشان تا بجهت آن ملجا شده ایمان ارند چنان کن وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدا و حکمت
او مقتضای الجا و اکراه ایشان بیبود بر ایمان و اجبار ایشان ~~بیبود بر ایمان~~ و اجبار ایشان بران
لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ هر آینه جمع میکردیم ایشان را بر هدایت و چون حکمت الهی جل تعالی تقاضا میکند که ایشان
باختیار ایمان آرند نه باجبار و ایشان بجهت فرط عناد و جحود و استکبار نظر در آیات تو نمیکنند و تامل
دران نمی نمایند و بر وجه اقتراح از تو آیات می طلبند نه بقصد اهتدا پس حکمت الهی چنان تقاضا میکند که
ایشان را در وادی خذلان گذاشته نظر لطف را از ایشان بردارد فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ
الْجَاهِلِينَ از نادانان بانکه ایمان اجباری منافی حکمت و مصلحت است إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ جز این
نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه يَسْمَعُونَ میشنوند بسمع قبول و بروجه فهم و تامل
و در مینگرند وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ و مردگان را بر انگیزد خدای از قبر آنگاه بدانند دین حق را و ان
نمی‌گروند و آن دانستن و گرویدن سود نکند ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس بسوی جزای او باز گردانیده شوند
در قیامت حاصل معنی آنست که اجابت دعوت تو نکنند تا آنکه حق تعالی او را در قیامت مبعوث سازد
وَقَالُوا و گفتند رؤسای قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نمی شود بمحمد آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ
آیتی از نزد پروردگار او یعنی معجزه که ما آرزو میطلبیم چون ید بیضا و عصای موسی و ناقه ثمود و احیای
موتی و امثال آن و چون از روی عناد و لجاج نه بر وجه اهتدا این آیات را اقتراح میکردند از جهة
در جواب ایشان فرمود که قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بگو بدرستی که خدا قادرست عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً

برآنکه فرو فرستد آیتی از آیات مقترحه وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند
که خدای تعالی قادر است بر انزال آن و حکم چنان قرار گرفته که هرگاه معجزه طلبند و ادعای آنها اظهار کرده اند و
و مقترحان ایمان نیاورند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده و او بجهت آیات
مقترحه ایشان نمی نماید و بعد از بیان قدرت خود بر انزال آیات مقترحه ذکر کمال قدرت و حسن تدبیر و حکمت
خود میکند بقوله وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ و نیست جنبنده در زمین از حیوانات وَلَا طَائِرٍ و نه
هیچ پرنده که در هوا يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ میپرد به هر دو بال خود و وجه ... إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مگر
ایشان گروهانی اند مثل شما یعنی همچو شما محفوظ الاحوال و مقدر الارزاق و لاحال اند و نظر شما دار
وجوه و جهات ذکر کرده و ... و توالد و تناسل و در دلالت بر وجوب صانع که مدبر و قادر
و حیات مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را که در عالم
شمولیت بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی دارد از هیچ حیوانی و جمادی در آن فرو گذاشت نشده
و اکثر مفسران برانند که مراد بکتاب قرآنست چه آن متضمن هر جزئیست که محتاج الیه مردم است مفصلا یا مجملا
از بیان حلال و حرام و قصص و مواعظ و اخبار الخ مجملات بیانش بتفصیل رسول باز گذاشتیم و ما آتاکم
الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ پس همه امم بسوی پروردگار خود
حشر کرده خواهند شد تا مطیعان را ثواب دهد و عاصیان را عقاب کند و نا مکلفان را عوض الام دهد
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنکه دروغ داشتند آیتهای ما را که قرآنست صُمٌّ کرانند از شنودن
دلایل وحدانیت و ربوبیت وَبُكْمٌ و گنگانند از گفتن سخن حق فِي الظُّلُمَاتِ افتاده اند در
تاریکیهای کفر که بهیچ راه بحق پی نمی برند و در ظلمه جهل و ظلمه عناد و ظلمه تقلید گرفتار اند مَنْ يَشَإِ اللَّهُ
هر کرا خواهد خدای يُضْلِلْهُ خذلان کند او را در ضلالت او با علاقه ضلالت در و بر کند تا
... از علاقه او را ایمن کند و دستی بر ندو وَمَنْ يَشَأْ و هر کرا خواهد از اهل ایمان کرد و طلب
هدایت او يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ گرداند او را بر راه راست بروجه لطف و توفیق قُلْ
بگوای محمد با کفار بروجه محاجه و الزام أَرَأَيْتَكُمْ که چه می بینید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ
اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانکه بکافران گذشته آمد مانند عاد و ثمود أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ

[illegible]

یا بیاید بشما روز رستخیز مراد هول و عذاب آن وقت أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدا را خوانید
تا آن عذاب را از شما بردارد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند پس بخوانید
غیر او را بل نه چنانست که بتان را خوانید در آن وقت بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ او را خوانید و تضرع بدرگاه او
بنزید و غیر او را نخوانید برای دفع عذاب فَيَكْشِفُ پس ببرد و رفع کند از شما درد مَا تَدْعُونَ
إِلَيْهِ آنچه او را بخوانید از کشف و دفع آن إِنْ شَاءَ اگر خواهد و حکمت آن مقتضی کشف آن باشد
وَتَنْسَوْنَ و فراموش کنید در وقت دعا و دست باز دارید مَا تُشْرِكُونَ آنچه شرک ساخته اید
یعنی آلهه خود را بگذارید و در دفع عذاب او متوجه شوید وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که فرستادیم
رسولان را إِلَىٰ أُمَمٍ باتمان ایشان مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان تکذیب انبیا کرده نگرویدند
فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی و درویشی و قحطی وَالضَّرَّاءِ و بآفتها
و بیماریها لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ تا شاید ایشان را زاری کنند و دست نیاز در توبه و استغفار زنند
فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب تَضَرَّعُوا زاری نکردید در
تضرع هر کاه ما بیاوردید تا ما بلا را از ایشان دفع میکردیم وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ و لیکن سخت شده
بودند دلهای ایشان وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و آراسته نمود برای ایشان ابلیس مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ الخ بودند که عمل می آوردند از شرک و عصیان فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنگام که فراموش کردند
کافران مَا ذُكِّرُوا بِهِ الخ پند داده شده بودند بان از بأسا و ضراء و از سر عناد آن را پند نگرفتند
فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بگشادیم بر ایشان أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیز را از انواع نعمت و راحت
یعنی چون بلا و محنت پند پذیر نشدند با آسانی و سعه معیشت امتحان کردیم حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا تا وقتی
که بسیار شاد شدند بِمَا أُوتُوا بآنچه داده شدند از انواع نعم و دل در آن بستند و بلذات آن مشغول
شده از منعم باز ماندند و بر اسم شکرگذاری آن نپرداختند أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً بگرفتیم ایشان را
ناگهان فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ پس آنگاه ایشان بعد از معاینه عذاب بسیار حسرت خوردگان بودند
فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس بریده شد افزون گروه که ستم کردند بر خود و هیچ یکی
از ایشان باقی نماند وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و شکر و سپاس مر خدای راست که پروردگار عالمیانست

بر هلاک ظالمان و در نموده قطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد رب العالمین قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو چه می بینید
إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوایی شما را تا کر شوند وَأَبْصَارَكُمْ و بیناییهای شما
نابود کرده وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم در و نماید مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام
خدایست غیر الله که بقدرت و کرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ باز سپارد بشما این چیزها را که گرفته انْظُرْ پس بنگر
كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ چگونه مکرر میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب
سخن گوییم و وقتی در تنبیه و تذکیر و گاهی از جهة مقدمات عقلیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس کافران
اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند از غایت لجاج و عناد و جحود قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگو چه می بینید و گویید
إِنْ أَتَاكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُ اللَّهِ عذاب خدای در دنیا بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه که شما
را بدان تنبیه کند أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامات حلول آن ظاهر گردد هَلْ يُهْلَكُ هلاک کرده شوند
بدان عذاب إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ مگر گروهی که بجهة رسوخ شرک ستمکار اند بر خود وَمَا نُرْسِلُ
الْمُرْسَلِينَ و نمی فرستادیم پیغمبران را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر در حالتی که مژده دهند کان اهل ایمان را
به بهشت وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ پس هر که ایمان آرد و
اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس ترسی نیست ایشان را از عذاب وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنکه تکذیب کردند
آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند
که بیرون میرفتند از دایره ایمان و طاعت بعد از آن در جواب مقترحان آیات میفرماید که قُلْ بگوای
محمد ایشان را لَا أَقُولُ لَكُمْ نمیگویم شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک منست خزینهای
مقدورات و ارزاق خدا تا هر چه طلبید بشما دهم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را مادام
که وحی بمن نیاید تا هر چه پرسید جواب گویم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ و نمیگویم شما را که از
جنس فرشته ام تا آنچه فرشتگان بر آن قدرت دارند من نیز بکنم بلکه من همچو شما ام در بشریت إِنْ أَتَّبِعُ
پیروی نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مگر آنچیز را که وحی کرده میشود بمن از احکام حلال و حرام قُلْ بگوای
روی نزول هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی برابر نباشند گمراه

با راه یافته و با جاهل و عالم أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ اندیشه در این باب نمیکنید یعنی تامل کنید
در این تا مهتدی شوید و از عناد برگردید وَأَنْذِرْ بِهِ و بیم کن بآنچه بتو وحی کرده میشود الَّذِينَ
يَخَافُونَ آنان را که بجهة تقصیر در عمل و کثرة زلل میترسند أَنْ يُحْشَرُوا آنکه حشر کرده شوند إِلَىٰ
رَبِّهِمْ بسوی جزای پروردگار خود تخصیص ترسندگان بانذار با آنکه پند قرآن همه را عام است بجهة
آنست که دل پند پذیر و گوش نصیحت شنو ایشان ترسندگان راست لَيْسَ لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ
دُونِهِ وَلِيٌّ بجز از خدای دوستی که متولی امور ایشان باشد در داری وَلَا شَفِيعٌ و نه شفاعت کننده که
ایشان را از عذاب دور بر هاند پس اهل خوف را بیم کن لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند
که چنانچه دید قریش گفتند با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که همیشه در مجلس تو درویشانند و غلامان چون بلال
و صهیب و سلمان و خباب و غیر ایشان از مساکین و ضعفا اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور
کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوییم چه ما را عار می آید با مسکینان نشستن
و غرض ایشان آن بود کران جماعه از مجلس حضرت رنجیده ترک صحبت او کنند و ایشان سخن خود وفا نکرده
شها حضرت بانزد این آیه آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ و مران از مجلس خود آنان را که يَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند
پروردگار خود را و یاد میکنند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکر است یعنی شب و روز
در یاد خدا اند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد است که قرآن میخوانند در هر طرف روز يُرِيدُونَ
میخواهند بدان ذکر و دعا وَجْهَهُ جهة رضای الهی و طریقه اخلاص او وَمَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ
حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ از حساب ایمان و اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ نیست
از حساب ایمان و عمل تو بر ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا برانی ایشان را از نزد خود یعنی چون
بر تو حساب ایمان ایشان نیست و مکلف نیستی که بر بواطن حال ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان
نزد خدای اعظم از ایمان کسانی باشد که طرد ایشان میکنی بجهة سوال ایشان بر تقدیر ایمان آوردن ایشان
پس اگر برانی تو ایشان را از نزد خود برای جهة طمع در ایمان ایشان فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ پس باشی از ستمکاران
این خطاب مبالغه است در نهی و طرد مومنان و اگرچه قصد در تقدیم روسا و اغنیا قریش بر ضعفا و فقرا
قصد ایمان آوردن ایشان بود و نزد اتات فقرا اما چون حق تعالی میدانست که ایشان هرگز ایمان نیاورند و علی

ایشان ازین قول و مکر خدیعه بود با حضرت از انجه رسول خود را ازین اعلام کرد و نگذاشت که از مکر ایشان فریب خورد
وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ازموده ایم فقرا را با غنیا همچنان که فَتَنَّا بَعْضَهُمْ ازموده ایم برخی از اشراف را بِبَعْضٍ
به بعضی از ضعفا در امور دین و مقدم کردانیدیم این ضعیفان را بر اقویای عرب در سبقت ایمان یعنی امتحان و ابتلا
کردیم این اشراف و توانگران را تا که عوض مال و جاه ایشان درویشان را پایه قرب و مجالست رسول دادیم لِيَقُولُوا
تا گویند بزرگان أَهٰؤُلَاءِ آیا این گروه که بتوا ایمان و احسان با توفیق و هدایت مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ منت
نهاد خدای بر ایشان مِنْ بَيْنِنَا از میان ما و حال آنکه ما اکابر و رؤسایم و ایشان مساکین و ضعفا و چون
بروجه انکار این را گفتند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که أَلَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ آیا نیست خداوند دانا یعنی البته دانا
ترست بِالشَّاكِرِينَ بشکر گویندگان بر نعمت اسلام خلاصه معنی انست که خداوند داناترست بکسی که ایمان ارزوا ...
و در توفیق این شکر کی بد و بکسی که ایمان نیارد و در کفران بماند پس اورا توفیق دهد و دوم اورا در خذلان
بگذارد و ابوسعید خدری روایت کند که با جمعی ضعفا مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از
ما بعضی میپوشید و یکی از ما قران میخواند و ما استماع ان میکردیم رسول صلی الله علیه وآله نزد ما امد و سلام گفت و
درجه کار دید گفتیم یا رسول الله یکی از ما قران میخواند و ما استماع ان میکنیم فرمود الحمد لله که از امت من جمعی پیدا کرد
که من مامور شدم بانکه با ایشان بنشینم و در صبر شداید با ایشان شریک باشم پس در میان ما نشست و دست ... با ما
برابری کرد و زانوی خود را بزانوهای ما نهاد و بعد از ان فرمود که حلقه شوید با چنان کردیم پس در ما نگاه کرد و گفت
بشارت باد شما را ای درویشان هجرت کننده بنور تمام در قیامت شما پیش از توانگران به بهشت روید به نیم روز
که مقدار ان پانصد سال باشد بعد از ان پیغمبر خود را بتعظیم مومنان امر میفرماید که وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ
و چون بیایند بتو انانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بایتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو که سلام
بر شما باد مرویست که بعد از نزول این ایه درویشان صحابه که مذکور شدند چون بخدمت حضرت رسالت امدندی
بر ایشان سبقت فرمودی بسلام و نگذاشتی که ایشان پیش دستی کنند بر وی بسلام از بعضی علمای تفسیر مرویست که قومی
بخدمت سید کاینات صلی الله علیه وآله امده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ از ما صادر شده و تو بر این عذر خواهی و استغفار
ان بزرگوار الخضرت بجواب ایشان ملتفت نشد و ایشان ناامید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این ایه نازل
شد که چون مومنان کنه کار بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قران گرویده اند نزد تو ایند بر ایشان سلام کن که

سقفی بشارت مغفرت دنیا و در عقبا بگو بعد از سلام كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشته است پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ
بر ذات بزرگوار خود بخشش و بخشایش و ان اینست أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا هر که بکند از شما کار بدی بِجَهَالَةٍ
در حالتی که نادان باشد بحقیقت انچه در پی انست از انواع مضار که عقوبت دنیویه و اخرویه است ثُمَّ تَابَ
مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از ین عمل وَأَصْلَحَ و بصلاح اورد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم عود بان گناه فَأَنَّهُ
غَفُورٌ پس مراد انست که خدای امرزنده است تا بیارا رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان وَكَذٰلِكَ و همچنانکه
تبیین کردیم درین سوره دلایل توحید و نبوة را همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم ایات قرانرا در وصف مطیعان
و عاصیان تا حق ظاهر شود و حجت بر عاصیان لازم شود و اهل ایمان بران انقیاد نمایند وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن
گردد سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق را از باطل امتیاز باید قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگوای محمد مر کسانی
که مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از انکه پرستم انانرا که از شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ
میخوانید یعنی میپرستید بدون خدای یعنی بتانرا که ارزوی شماست که من پرستش نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پیروی
نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ ارزوی شمارا قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم انهنگام که متابعت هوای شما کنم وَمَا
أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جمله راه یافتگان قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو من بر حجتی و دلیلی روشنم
مِنْ رَبِّي از پروردگار من و ان قرانست و وحی و حجج عقلیه مرویست که نضر بن حارث و رؤسای قریش
گفتند ای محمد چند مارا بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی انچه از عقوبت میگویی بما رسان و مثل این مارا تهدید ساز
حق تعالی فرمود که با ایشان بگوی بر دلیلی روشن از نزد پروردگار خود وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب میکنید ان
دلیل را مَا عِنْدِي نیست بر من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ انچه شما بان شتاب میطلبید إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم
در تعجیل و تاخیر عذاب إِلَّا لِلّٰهِ مگر خدایرا يَقُصُّ الْحَقَّ پیروی میکند حق را و راست یعنی حق تعالی تابع حق
و راستی در میکند وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین حکم کنندگانست و بیان کنندگان حق در باطل
قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر جایز تر دست و در تحت قدرت من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ انچه شما ان
شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر اینه گذارده شدی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و میان شما یعنی شمارا
هلاک کرده بودی بتعجیل بجهة فرط خشم من بر شما برای رضای پروردگار خود وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناترست
بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ و نزد یکی است خزینهای علم یعنی انچه پوشیده

از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای اجال و خواتیم اعمال و غیر ان لَا يَعْلَمُهَا نمیدانند انرا إِلَّا هُوَ مگر او
مراو یعنی عالمست باوقات ان و انچه در ضمن تعجیل و تاخیر انست از وجوه حکم و مصالح پس از اظهار میسازد در هر
که حکمت ان مقتضی ان است وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ و میداند انچه در صحرا یافت از نباتات و حیوانات و غیر ان
وَالْبَحْرِ و انچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت
إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر میداند خدای از او عالمست بانکه چند برگ از درخت افتاده و چند برگ بر وی باقی مانده و ان
برگ از درخت تا بزمین چند نوبت برگشت و روی منقلب گشته تا بزمین رسیده وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد هیچ دانه در
ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکیهای زمین مراد تخمیست که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ و نه تری
و نه خشکی إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر که ان ثابت است در کتاب روشن که عبارت از علم او سبحانه است و یا مراد
بان لوح محفوظ است که علم ماکان و مایکون در ان ثابت وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و او انکسیست که
... فی میسازد یعنی میخواباند شمارا بِاللَّيْلِ در شب وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ و میداند انچه کسب کرده اید بِالنَّهَارِ
در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس برانگیزاند شمارا از خواب فِيهِ در روز لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام
کرده شود اجل نام برده یعنی اجل مقدار و معین مرگ باخر رسیده در دنیا قدم در دروازه موت نهد ثُمَّ إِلَيْهِ
مَرْجِعُكُمْ پس بسوی جزای اوست بازگشت همه بعد از موت ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شمارا در قیامت
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید یعنی جزا دهد شمارا بر وفق کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست
قادر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً و میفرستد بر شما فرشتگان
که نگاه میدارند اعمال شمارا یعنی مینویسند اعمال شمارا تا روز قیامت بر روس الاشهاد بخوانند پس حکمت در فرستادن
حفظه انست که بنده از رسوایی روز قیامت اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و جهة هیبت این روز
علی بجا آرد که در وقت نامه خواندن خجل زده و شرمنده شود و این محض لطفست و این فرشتگان
مطلع اند بر حال بندگان حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تا وقتی که بیاید یکی از شمارا مرگ تَوَفَّتْهُ
رُسُلُنَا بردارند جان اورا فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت ایشان
فرشتگان رحمت اند و هفت ملایکه عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد و چون
جان کافران بردارد بملایکه عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و فرشتگان که قابض ارواح اند تقصیر نکنند

و در قبض ارواح تاخیر نمینمایند از وقت خود از رسول صلی الله علیه وآله روایتست که در شب معراج چون باسمان
بودم فرشته دیدم که بر کرسی نشسته ترش روی و دلتنگ هم فرشتگان که مرا دیدند در روی من خندیدند مگر
او لوحی در دست گرفته در انجا نگاه میکرد و چپ و راست نمینگریست جبرئیل گفت ملک الموتست ازان وقت که حق تعالی
اورا بیافرید کسی اورا خندان ندید پس حضرت گفت که نزد او رفتم و گفتم قبض روح خلقان چگونه کنی یکی در مشرق و یکی
در مغرب و این لوح چیست و در وی چه نوشته است گفت در وی اجال خلقانست که حق تعالی از شب قدر تا شب قدر
دیگر اسامی کسانی را که دران سال اجل ایشان مقدر فرموده دران ثبت فرماید و من دهی داده سعادت دنیا را نزد من چنان
نهاد که خوانی پیش کسی نهاده باشند هر جا که خواهد دست بان رساند و انچه خواهد بردارد و خورد و حاصل که حفظه اعمال
بندگانرا در نامه ثبت میکنند تا وقتی که ملک الموت قبض ارواح ایشان نماید ثُمَّ رُدُّوا پس باز گردانیده شوند
بعد از موت إِلَى اللّٰهِ بحکم خدای که مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشانست و متولی امور ایشان بر درستی
گویی و راستی کردارست که حکم نفرماید مگر بحق و هیچ کاری نکند مگر بر نهج صواب أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدان که مر
مراوراست حکم در ان روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ و او است شتابکننده
ترین حساب کنندگان و در روایت صحیح ثابت شده که حق تعالی بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان
خواهد کرد با وجود کثرت انس و جن و بسیاری اعمال ایشان که حسابی اورا از حساب دیگر باز ندارد و از
امیرالمومنین علی علیه السلام سوال کردند که چگونه حق تعالی حساب خلقان کند و حال انکه هیچکس اورا نه بیند فرمود
همچنانکه روزی به مخلوقات برساند و ایشان اورا نه بینند قُلْ بگوای محمد از روی احتجاج مَنْ يُنَجِّيكُمْ
کیست که برهاند شمارا مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان وَالْبَحْرِ و از ظلمتهای دریا مراد شداید
و اهوال بر و بحرست یعنی کیست که نجات دهد شمارا از رنجها و بلاهای بیابان و دریا تَدْعُونَهُ در
وقتی که خواهید نجات دهنده خود را تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً زاری کنندگان باشکار و نهان یعنی
جهر و خفا اورا میخوانید تا ان شداید و اهوال را از شما زایل گرداند و میگویید لَئِنْ أَنْجَانَا اگر
نجات دهد خدای مارا مِنْ هٰذِهِ ازین شداید و محنتها لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر اینه باشیم از شکر
گویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيكُمْ بگوای محمد که خدا نجات میدهد شمارا مِنْهَا از ظلمات بر و بحر
وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوه و غمی که باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس شما بار دیگر میکنید شرک و عبادی

کرده اید وفا بیکنید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو که اوست توانا عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بانکه
فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از بالای شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و سنگ که بر
قوم لوط و اصحاب فیل فرود آمد أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب
غرق شدند و قارون که بزمین فرو رفت و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که مراد از عذاب فوق
حکام ظالم اند و عذاب تحت بندگان و خدمتکاران بدمعاش و این قول از ابن عباس نیز مرویست
أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا و یا در آمیزد شما را با هم کرده گروه گروه و هر گروهی را سودائی و آرزوی
و مدعائی بخلاف آن دیگری تا آن مخالفت بمجادله انجامد و همه در هم افتند مراد آنست که بجهة حرص و عناد
و انکار شما را با نفس خود واگذارد و طرق الطاف و توفیق از شما مسدود سازد تا شیطان بر شما
مستولی شده سنگ مخالفت در میان شما اندازد و در میان شما علم قتال و جدال بر فرازد وَ
يُذِيقَ بَعْضَكُمْ و بچشاند بعضی از شما را بَأْسَ بَعْضٍ رنج و ستم بعضی مراد شمشیرهای خلاف است
که از غلاف بیرون کشید و بر یکدیگر حمله آرید انْظُرْ كَيْفَ بنگر چگونه نُصَرِّفُ الْآيَاتِ بگردانیم
آیتهای خود را بانواع متعدده از وعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ شاید ایشان دریابند خطاب
بن ادیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که من از پروردگار خود درخواستم که اهل کفر را بر امت من
مسلط نکند اجابت نمود و از وی درخواستم که همه امت مرا بعلت جوع و قحط هلاک نکند از این کرامت کرد
او را درخواستم که مخالفت و باس در میان ایشان نیفکند مرا از آن منع کرد و فرمود ای محمد
و درین باب خاموش باش من بجبرئیل گفتم که همیشه مخالفت در میان امت من باشد و بعضی بر بعضی
و بعضی بمخالفت هلاک شوند جبرئیل گفت ای چنین خواهد بود و آیه الم احسب الناس ان یترکوا
و گفت البته فتنه عظیم در میان امت تو واقع شود و همه بدان مبتلا گردند تا صادق از کاذب ممتاز
گردد و بجهة این امتیاز بعد از انقطاع وحی شمشیر مخالفت از نیام بیرون کشیده شود تا روز قیامت
کله در میان ایشان واقع شود و از حضرت منقولست که چون شمشیر در میان امت من نهاده شود برداشته نشود
تا روز قیامت وَكَذَّبَ بِهِ و دروغ پنداشتند عذاب را یا قرآن را قَوْمُكَ گروه تو که قریش اند وَ
هُوَ الْحَقُّ و حال آنکه آن عذاب حق و صدقست در وقوع یا در کتاب قرآن درست و راست

بگو نیستم من بر شما
واز نزد حق تعالی است قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ و روز باشد که بدانید آنرا بِوَكِيلٍ نگهبان که همه شما را
بمن گذاشته باشند تا شما را با جبار از تجدید تا تکذیب جزا دهم چه بر من همین انذار است و وکیل
و حفیظ او سبحانه است و بعضی این آیه را آیه السیف منسوخ است لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ مر هر خبری را از وعد
و وعید وقتیست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید
آنرا نزد وقوع آن در دنیا یا در آخرت در اخبار آمده که جمعی از ایشان است که چون
و در دندان کرید درد دندانرا سود بهار آورده اند که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان
فی الحال در تکذیب قرآن و استهزا آن مشغول شدندی حق تعالی این خبر داد که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون
بینی کسانی را که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ شروع مینمایند و گفت و گوی میکنند فِي آيَاتِنَا در
آیتهای ما که قرآنست و در آن طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان
حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا وقتی که در آیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی دیگر غیر آن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ
الشَّيْطَانُ و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بحضرت است و مراد امت اند
و آنحضرت بجهة عصمت ازین وجه بریست فَلَا تَقْعُدْ پس منشین با ایشان بَعْدَ الذِّكْرَىٰ بعد از
یاد کردن تو سخن خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب میکنند در موضع
تصدیق این حکم در بدایت اسلام بود بعد از قوت مسلمانان با کافران مجالست نموده در صدد منع
و نهی ایشان میشدند و بر سبیل احتجاج با ایشان سخن میکردند بعد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند
یا رسول الله ما را از طواف خانه و نشستن در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره بسخریه مشغول
با قرآن و اهل ایمان و ما نمیتوانیم ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را از آن نیز منع کنیم آیه آمد وَمَا عَلَى
الَّذِينَ يَتَّقُونَ و نیست بر آنانکه به پرهیزند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض
یعنی جرایم و آثام ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی مراد آنست که قبایح اعمال و اقوال آنانکه
با ایشان مجالست مینمایند بر ایشان نیست بلکه وزر و وبال و حساب آن با اهل خوض است وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ ولکن
بر ایشان است که پند دهند ایشانرا بعد ادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح و اگر نتوانند اظهار کراهت کنند
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیزکار شوند از این عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض

کن از آنانکه گرفتند دینهم لَهْوًا وَلَعِبًا دین خود را بازی و مشغولی و افسوس یعنی بنای دین خود را بلهو
و بازی نهاده اند چون پرستیدن سنگ و چوب و تحریم بحایر و سوایب که هیچ نفعی بدان مترتب نیست در
دنیا و عقبی و یا فرا گرفتند دینی را که پیغمبر ایشان بدان دعوت میکند بسخریه و استهزا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و نشر کنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند
ده ایشانرا بقرآن أَنْ تُبْسَلَ بجهة ترس آنکه تسلیم کرده شوند بهلاکت عقوبت و بد سوابی در دنیا و آخرت
نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس را که
شده را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد او تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه شفاعت
کننده که او را از عذاب خلاصی دهد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر بحسب فرض فدا دهد آن کس هر
که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا فرا گرفته نشود از وی أُولَٰئِكَ آن گروه
الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنهااند که سپرده شده اند بعذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح
اعمال و آنچه معتقد شده اند از عقاید باطله لَهُمْ مر ایشانراست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ
آشامیدن از آب جوشیده که درون ایشانرا بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی درد دهنده که بدرون
ایشانرا رساند بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهة آنکه ایشان بودند که کافر میشدند در خبر است که اهل دوزخ
سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند ایشانرا طعامی دهند از ضریع که نوعی از خارست که در وقت تری
شتر آنرا خورد چون آنرا بخورند تشنگی بر ایشان غالب شود سالها و بسیار از تشنگی فریاد کنند کاسه آب
بدیشان دهند که از غایت گرمی آن چون نزدیک روی خود برند همه رویهای ایشان پاره پاره شود
احتجاج و الزام مشرکانست قُلْ بگو ای محمد رد انکار أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ آیا پرستیم بجز از
خدای یعنی نمی پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه سود نکند ما را اگر طاعت داریم وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر
او را فرو گذاریم و آیا باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و بکفر رجوع کنیم بَعْدَ إِذْ
هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه راه نموده است خدای ما را باسلام و از ظلمت کفر بنور ایمان رسانیده كَالَّذِي
اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ آنهنگام مانند کسی باشیم که دیوان او را برده باشند فِي الْأَرْضِ در
زمین یعنی بیابان دور از راه راست حَيْرَانَ در حالتی که سرگردان و گمراه باشد از طریق مستقیم

لَهُ أَصْحَابٌ مر او را باشد یارانی و رفیقانی يَدْعُونَهُ که خوانند او را إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست
و هدایت نمایند او را بطریق مستقیم و گویند او را ائْتِنَا بیا بجانب ما و وی که دیوان او را باطراف خود دعوت کنند
و اصحاب او را منع کنند و بطریق حق باشند و او متردد باشد در رفتن و باز گشتن و اگر اجابت شیاطین کند
در ورطه هلاک افتد و اگر سخن اصحاب بشنود بمنزل نجات رسد و وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مانند است
بکسی که غولان و دیوان فریفته او را و در میان کاروان بوده در بادیه خطرناک و موضع هلاک برده باشند و
رفیقان کاروان که مومنانند او را براه شرایع خوانند و اگر برگردد خود را بکاروان رساند در زمره ایشان
داخل شود و بمنزل مراد برسد و اگر با دیوان بماند در کفر و در وفته بمیرد و بهلاک ابدی رسد قُلْ إِنَّ
هُدَى اللَّهِ بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ اوست که دین درست و راست و غیر
زیرا که ما عدای آن ضلالت است وَأُمِرْنَا و فرموده اند ما را بدین هدی لِنُسْلِمَ تا گردن
نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر فرمان پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید
نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و اوست
خداوندی که بسوی جزای او جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
و اوست آنکسی که بیافرید آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین را بِالْحَقِّ در حالتی که قایم است بحق و محض
حکمت وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که خدا گوید یعنی امر کند در روز قیامت بهر چه ایجاد آن خواهد کرد
كُنْ بباش فَيَكُونُ پس بباشد آن چیز و محشور شود قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست و درست وَلَهُ
الْمُلْكُ و مر او راست پادشاهی بی منازعی و مدعی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در روزی که دمیده شود
در صور در روزی عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست داننده غیب یعنی عالم ملکوت و شهادت
که عالم ملکست وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق الْخَبِيرُ دانا بآنکه کی
انگیزد و بر چه وجه حشر کند و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله شب معراج اسرافیل را دیدم در زیر عرش
صور در دهن گرفته بر شکل شاخ و آنرا چهار هزار منفذ بود و چشم در زیر عرش کشیده بود
کامست که این صور در دهن دارد گفت از آن وقت که حق تعالی عالم را آفریده این صور در دهن گرفته
است که کی فرمان الهی در رسد بدمیدن آن تا چیزی واقع شود در مجمع آورده که اسرافیل دو بار صور در دمد

در نفخهٔ اول همه خلایق بمیرند و در دوم همه زنده شوند پس نفخهٔ اول برای انتهای دنیا باشد و دوم برای ابتدای آخرت
ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود چگونه خوشحالی توان کرد اینک صاحب صور
صور در دهن گرفته و گوش فرا داشته منتظر آنکه مأمور شود به دمیدن آن تا بلا تأخیر دردمد و صیحه زیان اجتماع
برکفار در عقبات آن فرموده ... تصدیق دین باید کرد که کیش ابراهیم خلیل است و همه شما مرتبهٔ قدر و درجهٔ او میجویید و در
رسانیدن نسب خود باو بر عالمیان افتخار مینمایید پس ببخشاید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن اهل مکه را قصه
ابراهیم که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه باو اقتدا نمایند در توحید و قصهٔ او آنست که گفت لِأَبِيهِ
آزَرَ پدر خود را آزر مراد عم اوست چه باجماع امامیه و دلایل عقلیه نقلیه از اهل بیت علیهم السلام جمیع آبا
انبیا تا بآدم علیه السلام مومن اند و اطلاق اب بر عم در کلام عرب شایع است و اسم پدر او باتفاق
نسابین و اصحاب تواریخ تارخ است پس معنی مراد آنست که ابراهیم مر عم خود را که آزر نام داشت و بت تراش
بوده و بت پرست گفت أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً آیا فرا میگیری بتانرا که خود تراشیده بخدایی إِنِّي
أَرَاكَ بدرستی که می بینم ترا وَقَوْمَكَ و گروه ترا که تابع تواند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا در آثار آمده
که آزر بت تراشیده و با ابراهیم میداد که به بازار برد و بفروشد او ریسمان در پای بت بسته بازار را میکشیدی و در زمین
میکشیدی و میگفتی که بخرید خدایی که نمیشنود و نمی بیند و هیچ نفع و ضرر نتواند رسانید پس بیاوردی و از آن جهت
و گفتی این را کسی نخرد و مردمان شکایت ابراهیم با وی کردندی وی ابراهیم را ازین سرزنش و ملامت کردی ابراهیم جواب دادی
که شرم نداری چه میخواهی که هیچ نفع و ضرر و شنیدن و دیدن ازو متصور نیست و شنیدن و دیدن ازو مسلوبست
پرستش میکنید وَكَذَلِكَ و همچنانکه ما ابراهیم را بینا کردانیدیم بر ضلالت قوم او همچنین نُرِي إِبْرَاهِيمَ نمودیم
ابراهیم مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدایع آسمانها و زمینها از ذروهٔ
عرش تا تحت الثری یعنی همه را بروی منکشف ساختیم تا استدلال کند بدان بر قدرت کاملهٔ من وَلِيَكُونَ مِنَ
الْمُوقِنِينَ تا باشد از یقین کنندگان در وحدانیت من ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که چون حق تعالی
ملکوت سموات و ارض با ابراهیم نمود مردی را دید که زنا میکند بروی دعا کرد هلاک شد مردی دیگر را دید که بدین عمل
قبیح مشغولست بر وی دعا کرد بمرد مرد سیم را چون دید که زنا میکند او دعا کرد تا فوت شد او خطاب آمد که ای ابراهیم
دعای تو مستجابست بر بندگان من دعا مکن ... که همه ... بندگان ...

بر وصف آفریدیم خلقی که عبادت من بکنند و هیچ چیز را در آن شریک من ندانند و بجهت این ثواب عظیم آماده
ایشان کرده ام و صنف دوم عبادت من و عبادت غیر من بکنند و صنف سیم عبادت غیر من کنند و ...
داخل نار خواهند شد از اصلاب ایشان چیزی را بیرون آرم که همین عبادت من کنند علمای تاریخ نقل کرده اند که ابراهیم علیه السلام
در روزگار نمرود بن کنعان متولد شد و مجمل این قصه آنست که شبی نمرود در واقعه دید که کوکبی از افق آن شهر طلوع کرد که از
شعشعهٔ جمال آن نور آفتاب و ماه نابود گشت از خواب دهشت زده بیدار شد و کاهنان و حکیمان مملکت
این واقعه را توجیه کردند که درین سال درین ولایت مولودی خجسته طالع از خلوتخانهٔ عدم بفضای صحرای وجود قدم
نهد که هلاک تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نرسیده وی بفرمود تا زنان
و مردان تفریق کردند و در آن سال هر زنی که حامله بود پاسبان موکل ساختند تا هر کودکی که از آن حامله زاید اگر پسر باشد او را
بکشند تارخ یکی از محرمان و مقربان نمرود بود شبی با زن خود خفت که پنهان از مردمان نزد وی آمد ... پنهان از موکلان نزد
تارخ آمده تارخ با وی خلوت کرد حامله شد و چون قریب بوضع حمل رسید از ترس نمرود از شهر بیرون آمده بغاری رفت
که در حوالی آن شهر بود و آنجا ابراهیم متولد شد و در خرقه پیچیده همانجا بگذاشت و در غار بسنگی استوار کرد و باز
گشت و روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتان خود را بمکد از یکی شیر و از یکی عسل بیرون می آید خوشحال شد و ...
هر روز یکبار آمدی و او را دیدی و باز گشتی القصه چون ابراهیم علیه السلام ... از پستان عنایت الهی ... پرورش میافت
بروزی چندان می بالید که کودکی دیگر در ماهی و ماهی چندان ... که دیگری در سالی چون پانزده ماهه شد
با جوانان پانزده ساله برابر گشت و چون بدین مرتبه رسید مادرش تارخ را برین قصه مطلع ساخت تارخ بسیار خوشحال
گشته گفت او را بخانه آور ... مادر ابراهیم را از غار بیرون آورد ... و در پایان غار
گلهای ... جمع شده بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیزند مادر ... جواب داد ابراهیم گفت ...
ابنهارا پروردگاری ... و مردمان بعضی
ستاره و ماه و آفتاب پرستیدندی و برخی بت پرستیدند ... ابراهیم با مادر بجانب شهر
روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس چون تاریک شد بروی شب تاریکی همه زمین را فرو پوشید رَأَى كَوْكَبًا
دید ستارهٔ رخشانی را که ازو زهره بود یا مشتری در نزدیک بافق مغرب رسیده پس دید که جمعی آن ستاره پرست بوده و
بان کرده سجدهٔ آن کردند قَالَ گفت ابراهیم هَذَا رَبِّي اینست پروردگار من بر سبیل فرض برغم قوم خود و این

مثل آنست که تحقیق قول خصم قایل شود در اول کلام تا آخر آنچه و بعد از اثبات بطلان آن رد کلام او نماید تا
حجت بر خصم لازم سازد چنانکه یکی از ما نظر در اجسام کرده تقریر کند که این قدیمست چنانکه مذهب خصم است و چون
بواسطهٔ تغیر و تبدیل که از لوازم صورتست اثبات حدوث آن نماید خصم را باین ملزم سازد و حکم بحدوث آن نماید پس
ابراهیم نیز برهمین وجه گفت که این خدای منست فَلَمَّا أَفَلَ پس آنهنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ
الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را چه خدایی اگر عبادت شایسته ... بزوال و انتقال پروردگار عالم را
نباشد چه انتقال مقتضی امکان و حدوثست و منافی الوهیت پس شب دیگر راه برفتند و آن شب چهاردهم
بود چون ... سیمین ماه بر کنارهٔ ... نمودار شد فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ پس چون دید ماه را در حالتی که رابینده بود و ابتدا
تابنده در طلوع و جمعی ماه پرستان پیش آن سجده در افتادند قَالَ هَذَا رَبِّي گفت اینست پروردگار من بطریقی
که مذکور شد فَلَمَّا أَفَلَ پس آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ
گفت ابراهیم لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت خود بر وجه لطف و توفیق لَأَكُو
نَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ هر آینه باشم از گروه گمراهان مراد وی باین گفتار ارشاد قوم بود و تنبیه ایشان که قمر
نیز بتغیر احوالات صلاحیت الوهیت ندارد و هر که او را خدای خود گیرد گمراهست چون صبح طالع شد ناگاه ...
آفتاب از فلک خود سر برآورد و زمین بطلیعهٔ نور خود منور گردانید و هر جای ... نیافت ...
از بیم ... آفتاب پرستان بسجدهٔ آن مشغول شدند ابراهیم بقصد احتجاج بر ایشان گفت که این ...
... نور خود ... انوار غالب شده بگیریم که ...
نظر کنیم ... رتبهٔ الوهیت ... فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ چون دید ابراهیم
علیه السلام آفتاب را بَازِغَةً برآینده ... قَالَ هَذَا رَبِّي گفت این پروردگار منست
... هَذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرگترست در جرم و بیشتر در روشنایی این کلام
... فَلَمَّا أَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد قَالَ يَا قَوْمِ
گفت ای گروه من إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ...
محدث محتاج بمحدثی و موجدی ...
... ابراهیم ...

پس اکتساب علم بطریق نظر او را ضروری بوده باشد پس او مثل کسی بوده باشد بر وجه نظر تجویز امری کند
و چون در اخذ مقدمات قیاس او خطایی باشد از آن عدول کند و حکم بخلاف آن کند تا حق بر وی ظاهر
شود و تفصیل و تبیین این مبحث و شبهاتی که مخالفان درین باب دارند و جوابهای آن بر وجه احسن ...
آن شبهات و بیان اقوال مختلفه مخبرین در آن و کشف قول حق از آن در منهج الصادقین ...
مسطور است القصه چون ابراهیم از قوم خود تبرا کرد و متوجه موجد و مبدع جمیع ممکنات شد فرمود که إِنِّي
وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دین خود را ...
خود را متوجه گردانیدم لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ مر آن کسی را که از قدرت محض وَالْأَرْضَ بیافرید
آسمانها و زمینها را حَنِيفًا در حالتی که میل کننده ام از همه ادیان باطله و روی آورنده بدین توحید
وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از شرک آرندگان ...
و کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله ... یعنی اول راه توحید را از خار و خاشاک شرک پاک فرما
تا سلطان الا الله بروی روی آورد و در صدر دل برسد ... آورده اند که چون ابراهیم علیه السلام
... نمرود بردند ...
ماه منظر ...
گفتند خدای همه اوست ...
تبسم فرمود گفت چگونه است که این خدای شما ...
خوبتر بودی ...
با او مجادله میکردند چنانکه حق تعالی خبر داد که وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ ...
کردند با وی در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي گفت ... فِي اللَّهِ در
وحدانیت خدای ... وَقَدْ هَدَانِ و حال آنکه راه نموده است
مرا خدای بتوفیق خود بر وجه لطف و توفیق ایشان او را تخویف کردند ...
ایشان ... ابراهیم فرمود وَلَا أَخَافُ ... مَا تُشْرِكُونَ بِهِ

ازانچه شرک آورده بران یعنی در هیچ وقت از بتان شما اندیشه ندارم چه جماد بند و بکسی ضرر نمیتوانند رسانند
اِلَّا اَنْ یَشَاءَ رَبِّی مگر اگر خواهد پروردگار من مِنْ شَیْئًا چیزی را از مکاره که از جهة ایشان بمن رسد
با نبوده که جیوه و بکس ضرر با ایشان دهد وَسِعَ رَبِّی وا رسیده است پروردگار من و احاطه کرده کُلَّ شَیْءٍ
عِلْمًا همه چیزها را از روی دانش یعنی علم او بهمه چیز محیط شده پس دور نیست که در علم باشد که بمن مکروهی
از جهة بتان اَفَلَا تَتَذَکَّرُوْنَ آیا نمیکنید و پند نمیگیرید و بیان عاجز و قادر و جاهل و عالم تمیز نمیکنید وَکَیْفَ
اَخَافُ مَا اَشْرَکْتُمْ و چگونه ترسم از انچه شما با بنا بی گرفتید از جمادات وَلَا تَخَافُوْنَ
و نمی ترسید اَنَّکُمْ اَشْرَکْتُمْ بِاللّٰهِ از انچه شرک می آرید بخدای مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهٖ انچه برا که نفرستاده است
خدای بشریک کردن آن عَلَیْکُمْ سُلْطَانًا بر شما کتابی یا حجتی غالب یعنی چگونه ترسم از معبودان شما
که ببدیهه عقل حکم میکنید که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست و شما و نمی ترسید که ترسیده از خدای غالب و قادر
و فا هر که شرک می ارید باو بدون حجتی و بینتی بلکه بمحض تقلید فَاَیُّ الْفَرِیْقَیْنِ پس از این دو گروه موحدان
و مشرکان اَحَقُّ بِالْاَمْنِ سزاوار ترند بایمن بودن پس مرا جواب دهید اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر
هستید که میدانید که سزاوار است کدام اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنکسانی که ایمان اورده اند بوحدانیت خدای
وَلَمْ یَلْبِسُوْا و نیامیختند اِیْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک اُولٰٓئِکَ لَهُمُ الْاَمْنُ آن گروه مر
ایشانراست ایمنی از عذاب دوزخ وَهُمْ مُّهْتَدُوْنَ و ایشانند راه یافتگان وَتِلْکَ و آن حجت
گذشت از احتجاج و استدلال ابر قوم حُجَّتُنَا حجت و برهان ما بود که بروجه حلت اٰتَیْنٰهَآ اِبْرٰهِیْمَ
دادیم انرا بابراهیم تا حجت گیرد عَلٰی قَوْمِهٖ بر گروه خود نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ بر میداریم
پایهای بلند مَّنْ نَّشَآءُ هرکرا خواهیم در علم و حکمت از بنو سان موحد مطیع بر حسب استعداد ایشان
در ایمان و یقین یعنی هرکرا از اهل ایمان برقدر استحقاق بمراتب عالیه و درجات رفیعه بر سانیم اِنَّ
رَبَّکَ حَکِیْمٌ بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِیْمٌ
دانا باستحقاق و استعداد هر کس وَوَهَبْنَا لَهٗٓ و بخشیدیم مر ابراهیم را اِسْحٰقَ برادر اسحق که پدر پیغمبران
بنی اسرائیلست وَیَعْقُوْبَ و نبیره او که اسرائیل است و لقب او یعقوب کُلًّا هَدَیْنَا مِنْ قَبْلُ و راه

نمودیم

نمودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّیَّتِهٖ و هدایت کردیم از ذریت نوح یا ابراهیم دَاوٗدَ داود بن ایشا که از اولاد
یهودای بن یعقوب است وَسُلَیْمٰنَ وَمُوْسٰی وَهٰرُوْنَ و موسی بن عمران و برادرش هارون وَکَذٰلِکَ و همچنانکه ابراهیم
پاداش دادیم برفعت درجات و ثبات بر دین و مجاهدت در راه معرفت نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ پاداش
میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان بل ثواب و کرامات وَزَکَرِیَّا و دیگر راه زکریا را وَیَحْیٰی و
یحیی که پسر زکریاست وَعِیْسٰی و عیسی بن مریم وَاِلْیَاسَ والیاس کُلٌّ مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ همه این پیغمبران کاملند
در صلاح و شایستگی تفصیل انساب این پیغمبران که منتهی میشود بنوح و ابراهیم در منهج مذکورست در خبرست که روزی
مامون با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت یا بن رسول الله در کتاب خدا آیتی هست که دلالت کند بر آنکه تو فرزند
رسول خدایی از صلب او که غیر آیه مباهله باشد و جز آیه تعالوا فرمود آری که متضمن و من ذریته است و عیسی را که
کار عاجب مادر با ابراهیم برسد فرمود که حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم است گفت چگونه این دلالت بر مدعای
کند فرمود چه میگویی درین که اگر رسول خدا حاضر شود دختر ترا از تو خواهد بدهی او را یا نه گفت چگونه ندهم و
که باشد که این رغبت ندارد فرمود اگر از من خواهد بدهم گفت چرا فرمود زیرا که اجماع است که فرزند فرزند خواه
دختر خواه پسر فرزند است و دیگر آنکه اگر من زن خود را طلاق دهم پیغمبر نتواند که او را نکاح کند گفت از کجا بگو
فرمود قوله تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم وَاِسْمٰعِیْلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که برادر اسحق است و
اَلْیَسَعَ والیسع که برادر خطوب بن عجوز است وَیُوْنُسَ و یونس بن متی را وَلُوْطًا و لوط که برادر زاده
حضرت ابراهیم است صلوات علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وَکُلًّا فَضَّلْنَا و همه پیغمبران را فضیلت دادیم
به نبوت عَلَی الْعٰلَمِیْنَ بر عالمیان زمان ایشان وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ و فضیلت دادیم بعضی از پدران ایشان را
وَذُرِّیّٰتِهِمْ و برخی از فرزندان ایشان را وَاِخْوَانِهِمْ و بعضی از برادران ایشان و بعضی از ایشان پیغمبر
بودند یا اوصیاء پیغمبران و یا از اولیا وَاجْتَبَیْنٰهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَیْنٰهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ
مُّسْتَقِیْمٍ و راه نمودیم ایشان را براه راست که دین حق است ذٰلِکَ آن دینی که متدین بودند اخیار مذکور
هُدَی اللّٰهِ دین خداست که مستلزم درایت صواب است در دنیا و آخرت یَهْدِیْ بِهٖ راه مینماید بان
مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود از روی لطف و توفیق وَلَوْ اَشْرَکُوْا و اگر پیغمبران
بحسب فرض شرک آوردندی با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر اینه باطل و نیست شدی از ایشان مَا کَانُوْا

یَعْمَلُوْنَ انچه بودند که میکردند یعنی ثوابهای ایشان نیست باشد چه صحت عمل تابع ایمانست پس هرگاه ایمان نباشد عمل صحیح نخواهد بود
اُولٰٓئِکَ آن گروه انبیا اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْکِتٰبَ آنانند که ایشان را داده ایم کتاب وَالْحُکْمَ و حکم
شریعت هٰٓؤُلَآءِ این گروه معاندان قریش فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا پس بتحقیق که باز گماشته ایم و مهیا کرده
برای ایمان بان قَوْمًا گروهی را از روی صدق تمام لَّیْسُوْا بِهَا بِکٰفِرِیْنَ نیستند بدین چیزها کافران مراد
پیغمبران و متابعان ایشانند اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ آن گروه انبیا آنانند که هَدَی اللّٰهُ راه نمود خدای ایشان را
بدین حق فَبِهُدٰىهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریق ایشان اقتدا کن مراد آنحضرتست که ازان متفق بوده اند از توحید
و اصول دین نه فروع مختلفه یا اقتدا کن با ایشان در صبر بر اذیه قوم و صبر کن همچنانکه ایشان صبر کردند یا در جمیع
اخلاق حسنه و اطوار پسندیده تابع ایشان شو و از جمله اینکه قُلْ بگو کافران را لَّآ اَسْئَلُکُمْ نمیخواهم از شما عَلَیْهِ
بر پیغام رسانیدن از خدای اَجْرًا مزدی چنانکه پیش از من هیچ پیغمبری از امت دعوت نطلبیده اِنْ هُوَ نیست
این تبلیغ من اِلَّا ذِکْرٰی لِلْعٰلَمِیْنَ مگر پندی مر عالمیان را که بسبب آن راه راست یابند اورده اند که مالک بن
صیف که سرحلقه احبار رسول بود بحضرت سید عالم صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بخدای که
توریة را بر موسی نازل گردانیده که تو در توریة دیده که خدای دانشمندان فربه را دشمن میدارد گفت این جزو در توریة
هست حضرت فرمود که ان عالم تن پرور خود پرست توئی او در غضب شد و گفت خدای در هیچ کتابی بر هیچ کس نازل
نساخته این آمد که وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ و تعظیم نکردند جهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهٖ چنانچه سزای تعظیم وی باشد
و نشناختند او را چنانچه حق شناخت اوبود در رحمت و انعام بر بندگان که از جمله ان ارسال رسل است و
انزال کتب اِذْ قَالُوْا چون گفتند که مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ فرو نفرستاده خدای عَلٰی بَشَرٍ مِّنْ شَیْءٍ بر هیچ آدمی
از هیچ چیز از وحی و احکام شرع یعنی انزال کتب و رسل نکرده قُلْ بگو ای محمد مَنْ اَنْزَلَ الْکِتٰبَ الَّذِیْ
کیست که فرو فرستاد ان کتاب را که جَآءَ بِهٖ مُوْسٰی آمد بان موسی نُوْرًا در حالتی که بود روشنایی و بهره
و ظلمات جهل و کفر را زایل سازنده وَّهُدًی لِّلنَّاسِ و راه نماینده مردمان تَجْعَلُوْنَهٗ میگردانید انرا
قَرَاطِیْسَ مجموعها و طومارها و ورقهای پراکنده که تُبْدُوْنَهَا اشکارا میکنید انچه میخواهید وَتُخْفُوْنَ
کَثِیْرًا و پنهان میکنید بسیاری را از ان چون نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و آیات رجم و جز ان وَعُلِّمْتُمْ و اموخته
شده بدای یهود مَّا لَمْ تَعْلَمُوْٓا انچه ندانستید اَنْتُمْ وَلَآ اٰبَآؤُکُمْ نه شما و نه پدران شما از امر دین و

اوام

و اوامر زیاده برانچه در توریة است و بر شما مشتبه بود یا بیان ان مراد احکام قرانیست قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد که
خدای فرستاده است از انکه نمیدانستند ثُمَّ ذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را بازدار از بیهوده و بگذار ایشانرا فِیْ خَوْضِهِمْ
در اباطیل و خرافات خود یَلْعَبُوْنَ در حالتی که بازی میکنند و بار ردی باطل خود مشغول میشوند چه بر تو غیر از
تبلیغ و الزام حجت نیست وَهٰذَا و این قران کِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ کتابیست که فرستادیم انرا مُبٰرَکٌ
بسیار فایده و با برکت مُّصَدِّقُ الَّذِیْ بَیْنَ یَدَیْهِ باور دارنده انچه پیش از وی بوده از کتب چون توریة
و انجیل یعنی موافق ان در توحید و اصول دین یا گواهی دهنده بر حقیقت ان پس قران را فرستادیم برای برکات
و خیرات کثیره و تصدیق کتب متقدمه وَلِتُنْذِرَ و برای انکه بیم کنی و حق تابیموانی یعنی برای انکه بترسانی
ای محمد اُمَّ الْقُرٰی اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرد ان است یعنی مجموع اهل شرق و غرب را وَالَّذِیْنَ
یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ و انکسانی که ایمان اورده اند بآخرت یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان می ارند بکتاب تو زیرا
چه تصدیق بآخرت موجب خوف عاقبت است و خوف باعث تدبر و تفکر در امر حق وَهُمْ عَلٰی
صَلَاتِهِمْ یُحَافِظُوْنَ و ایشان که پیغمبر یا بکتاب بگروند بر نمازهای خود محافظت میکنند تخصیص صلوة بجهة
آنست که ستون دین است و نشانه ایمان اورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند حضرت
رسالت را از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر بود حضرت عزت در بیان تقدیم شرح
هذیان ایشان فرمود که وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از انکس که افترا کرد و بربست
عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدا دروغ را و گفت من پیغمبرم اَوْ قَالَ یا گفت که اُوْحِیَ اِلَیَّ وحی کرده شود بمن
وَلَمْ یُوْحَ اِلَیْهِ شَیْءٌ و حال انکه وحی کرده نشده است بوی چیزی مسیلمه بهم بافت و گفت که
وحی است که بمن فرود امده است و اسود عنسی میگفت که شخصی بر من ظاهر شود بر جانب نشسته و سخنان مزخرف
میکرد و در حدیث که عبدالله بن سعد بن ابی سرح قرشی کاتب رسول خدای بودی و چون وحی بآنحضرت نازل شدی
وی نوشتی و بجای غفور الرحیم حکیم علیم می نوشت و بموضع سمیع العلیم غفور الرحیم چون این آیه فرود آمد
که و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین تا بقوله ثم انشاناه خلقا اخر و او را عجب امد از تفصیل خلق آدمی
بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین رسول فرمود که بنویس این چنین نازل شده وی
در ان شک افتاد و با خود گفت اگر محمد در این گفته راستگوی و حیث صادق است مرا هم چنانچه باو می اید بمن نیز

واگر کاذبست پس تسلی اگر بیکو پیش هم بتوانم گفت انگاه مرتد شده نزد اهل کتاب رفت و گفت اول محمد
معلوم کرده ام او نزد خود چیزها بیکو پدید کرد حیث حق تعالی درباره او فرمود که وَمَنْ قَالَ و گفت سنکا
نزل انکه گفت سَأُنْزِلُ زود باشد که نازل کردانم مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مانند انچه خدای نازل کرده
و عبدالله مسعود روایت کرده که عبدالله بن سعد اخر باسلام رجوع کرد و ایمان اورد و بعد از ان حق تعالی از عاقبت
عاقبت کفار و اهل شرک خبر می دهد که وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ و اگر ببینی تو ستمکاران یعنی کافران
باشند فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات و شداید مرگ وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان عذاب بَاسِطُوا
أَيْدِيهِمْ کشاینده کان باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان در نزع کفته کشادن دستهای خود
باشند برای عذاب ایشان و عمود اتش بر ایشان زنند کویند أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ بیرون ارید روحهای
خود را از جسدها همچو متقاضی مسلط که از روی غلظ و عنف چیزی طلبد الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز که
وقت مردن شماست جزاداده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خواری با شدت و سختی تمام
بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ بسبب انکه بودید که میگفتید عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی که نادرست چون دعوی
ولد و شرک مر او را و دعوی نبوت کذب وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ و بودید که از ایتهای او تَسْتَكْبِرُونَ
کردن کشی و دران تامل نکرده ایمان بان نیاوردید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا بدرستی که امدید بحساب و جزای
فُرَادَىٰ در حالتی که شود یکی نه مال با شماست و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار كَمَا
خَلَقْنَاكُمْ بر هیئتی که افریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر و پا برهنه شود و عری
از همه چیز وَتَرَكْتُمْ و بگذاشتید مَا خَوَّلْنَاكُمْ انچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی انچه دران
می نازیدید و بدیگران بسبب ان مفاخرت میکردید وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود از پیش
فرستاده اید و نه با خود داشتید پس سرزنش ایشان کند وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ و نمی بینیم با شما شُفَعَاءَكُمُ
کروه شفیعان شما را الَّذِينَ زَعَمْتُمْ انانکه کمان بردید بروجه جهالت أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ بدرستی
که ایشان در عبادت شما استحقاق عبادت شما شریکان خدایند لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ بدرستی که بریده شد
پیوند شما و پراکنده گشت جمعیت شما وَضَلَّ عَنْكُمْ و کم شد از شما مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ انچه بودید که کمان
می بردید که ایشان شفیعان شما اند و بالکل بعث و نشور نخواهد بود و بر تکذیب احتیاج نیفتد بدانکه إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ

بدرستی که خدای شکافنده تخم زراعتست تا نبات ازو بر دمد وَالنَّوَىٰ و شکافنده دانه اشجارست تا نهال از ان بر اید
يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می اورد زنده را یعنی نباتات تر و تازه که نشو و نما حیات دارد مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که تخم
و دانه خشک باشد بیرون می ارد و ولد را از نطفه و مرغ از بیضه و مومن از کافر و عاقل از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون
مرده است چون تخم و نطفه و بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و ادمی و مرغ است ذَٰلِكُمُ اللَّهُ این زنده کننده
میرانده الله است که سزاوار عبادتست فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا بر کردانیده میشوید از و بغیر او یعنی او را
کذاشته به پرستش غیر او اشتغال مینمایید فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح از ظلمه شب یعنی برنده تاریکی شب و
اورنده روشنایی روز وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا و کردانیده است شب را ارامگاه خلق تا از تعب حرکات
براسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و کردانید افتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانهای اوقات یا از ادوار های مختلفه داد
تا بان حساب سال و ماه و هفته معلوم شود و بان رشته حساب خود را تمهید ارند ذَٰلِكَ این کار کردانیدن شمس
و قمر بادوار مختلف برای حساب معلوم تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن خدا و قدرت غالب که حکم او بر همه جاریست
الْعَلِيمِ دانا در تدبیر مملکت خود و مصالح خلق وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که بقدرت کامله خود جَعَلَ
لَكُمُ النُّجُومَ بیافرید برای شما ستارکان را لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه یابید بسبب ان فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای
شب در بیابان وَالْبَحْرِ و در دریا یعنی بضوء و طلوع و غروب و مواضع ان راهها بشناسید قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بدرستی که روشن ساختیم نشانهای قدرت خود را از ان و بران استدلال کنند بر وجود قادر حکیم و دود
رحیم مرادانکه همچنانکه حق تعالی شمس و قمر و نجوم را سبب منافع دنیویه کردانید تا بندکان بوسیله ان بمقاصد و مطالب خود
سلوک نمایند و کمراه نشوند همچنین ضوء مصطفوی که مشابه نور شمس است درین سبب هدایت بندکان کردانید تا از ظلمات
کفر خلاصی یافته بنور معرفت او راه یابند و بعد از خود سیاق صوب باقی قوت نور مرتضوی که مانند نور قمرست از
مطلع هدایت طالع ساخت تا بان راه یافته از ظلمه شک و نفاق برهند و کفته انا کالشمس و علی کالقمر اینجا ظهور یافت تمام
و بعد از ان ائمه هدی را که مانند کواکب بزرند رهنمای بندکان ساخت تا متمسک بایشان شده از تاریکیهای شقاوت
ابدی رسته بسعادت دارین مستسعد کردند و حدیث مثل اهل بیتی کمثل النجوم دلالت تمام دارد برین و در انجاست که علی بن
ابراهیم در تفسیر این ایه کفته که مراد بنجوم ال محمد اند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست انکه افرید شما را مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ از یکتن که ادم است [illegible] فَمُسْتَقَرٌّ پس مر شماراست قرارکاهی وَمُسْتَوْدَعٌ

یعنی مستقر رحم است و مستودع صلب یا عکس و نزد بعضی مستقر قبرست و مستودع دنیا و بعضی گفته اند بهشت
که هرجا که ادمی قرار ندارد مستودع است چون صلب و رحم و قبر و مستقر موضع قرار او که بهشت یا دوزخ
قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات قدرة بالغه و حداثه خود را لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ برای کروهی
که فهم کنند این را وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و اوست انکه فرو فرستاد از ابر یا از جانب اسمان مَاءً
اب باران را که فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا پس بیرون اوردیم مِنْهُ خَضِرًا از ان اب چیزی
سبز یعنی کیاه سبز که از تخمی رسته باشد که بیخ و شاخ پیدا کرده باشد نُخْرِجُ مِنْهُ بیرون می اریم ازین کیاه حَبًّا مُتَرَاكِبًا
کیاه دانه بر یکدیکر مرکب شده و بر هم نشسته یعنی خوشه وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون می اوریم از خرما بنان درختان خرما
را که حاصل بشود مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه و غنچه وی قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ خوشها بیکدیکر نزدیک و بار بزمین نزدیک
از بسیاری بار وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ و بیرون می اریم از ان اب بوستانها از انکور وَالزَّيْتُونَ
وَالرُّمَّانَ و درخت زیتون و انار مُشْتَبِهًا در حالتی که مانند بیکدیکر در برک وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند
بیکدیکر نه در طعم چه بعضی بغایت ترش باشد و بعضی شیرین و برخی ترش شیرین و یا تشابه در هیئت و قدر و لون
و طعم است انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ بنکرید بمیوه هر یک ازین درختان إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون می اورد میوه خود را
بغایت خوردی و بی مزکی وَيَنْعِهِ و بنکرید در رسیدکی و بزرکی و پختکی ان که چکونه شکلی و مزه و لذتی در وی پدید
اید یعنی در میان هر دو حال تفکر کنید و به بینید که حق تعالی بتدریج ان را از حالی بحالی بهم رسانیدن إِنَّ
فِي ذَٰلِكُمْ بدرستی که درینها ذکر کردیم لَآيَاتٍ نشانهاست بر وجود قادر حکیم و وحدانیت او لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
مر کروهی که بکروند چه حدوث این اجناس مختلفه از اصل واحد و نقل ان از حالی بحالی نمی باشد مکر باحداث
قادری که میداند تفاصیل ان را از احوال ممکنه ان که ضدی ندارد که معارض او شود دران وَجَعَلُوا
لِلَّهِ و ساختند کافران برای خدا شُرَكَاءَ الْجِنَّ انباز جنیان را یعنی ملایکه را شریک خدا کردانیده پرستش
انها کردند و کفتند الملایکه بنات الله و تسمیه ایشان بجن بجهة انست که از نظر پوشیده اند همچنانکه جنیان و یا مراد
شیاطین اند که اطاعت انها نمودند همچنانکه اطاعت خدا باید نمود وَخَلَقَهُمْ و حال انکه میدانند که حق تعالی
افریده است ایشان را از جن جان مخلوق اوست و غیر خالق مثل خالق نباشد و ایشان را از غایت جهالت
مخلوق را شریک خالق میکویند وَخَرَقُوا لَهُ و بر می بافند و افترا میکنند برای او بَنِينَ پسران چون عزیر و عیسی

وَبَنَاتٍ و دختران چون ملایکه بِغَيْرِ عِلْمٍ بی انکه علمی باشد ایشان را بحقیقت انچه میکویند یعنی دلیلی برین مدعا
ندارند بلکه محض دعوی و تقلیدست سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ از انچه صفت می کنند
که او را فرزندی و شریکی هست بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست که از نو پدید اورنده است اسمانها و
زمینها او پدید اورنده اسمانها و زمینهاست یا اوست که بی نظیر و مثل است در اسمان و زمینها أَنَّىٰ
يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ از کجا باشد و چکونه بود مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ و حال انکه نیست
مر او را زنی که فرزند از و پدید اید و چکونه او را زن باشد که در زناشویی کفاءت و جنسیت شرطست و او را
کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نه وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و افریده همه چیزها را و خالق را مانندی
بمخلوق وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیز داناست و غیر او را این دانایی نیست پس او را مثل نباشد
ذَٰلِكُمُ این بزرک صفات که موصوفست اللَّهُ خداوند است جامع جمیع صفات کمال رَبُّكُمْ پروردکار شماست
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست بغیر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ افریننده همه چیزهاست فَاعْبُدُوهُ
پس او را پرستید که مستحق عبادت اوست نه غیر او وَهُوَ و او با وجود این صفات عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
وَكِيلٌ بر همه چیز نگهبانست و متولی امور بندکان پس توکل بر و کنید و همه امور دین با و تفویض کنید نه بغیر او و
لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نمی یابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او در می یابد دیدها را یعنی
در می یابد انچه دیدها ادراک ان بکنند از جواهر لطیفه مانند ابصار و یا در می یابد خدا و غیر ان ابصار را
وَهُوَ اللَّطِيفُ و اوست لطف کننده و نیکوکار با بندکان و یا رسنده بدقایق اشیا الْخَبِيرُ
اکاه باسرار همه و دانا بمصالح و تدابیر بندکان و افعال ایشان قَدْ جَاءَكُمْ بدرستی که امد شما را بَصَائِرُ
نشانهای روشن یعنی دلایل ظاهر مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردکار شما که وضوح ان بر وجهیست که کویا توان
بان امر را بچشم دید فَمَنْ أَبْصَرَ پس هر که ببیند حق را و تصدیق کند بان فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس خود
او را دیده و منفعت ان راجع باوست وَمَنْ عَمِيَ و هر که نابینا شود یعنی نه بیند دلایل را و انچه ناشی از
عدم تدبر و تفکر دران و بسبب ان کمراه کردد فَعَلَيْهَا پس ضرر و وبال ان بروست وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ
بِحَفِيظٍ و نیستم من نگهبان که محافظه اعمال شما کنم و بران شما را جزا دهم چه بر من همین تبلیغ است و حق تعالی
که حافظ اعمال شماست و شما را بران جزا خواهد داد وَكَذَٰلِكَ و مانند انچه مذکور شد نُصَرِّفُ الْآيَاتِ

بکردایم آیتهای قرآن را از خوف برجا و وعد بوعید و جز آن تا در معانی آن نظر کنند ولیقولوا درست ونا غایة و عاقبت آن این می باشد که بگویند اهل مکه که تو خوانده ای آن را و تعلیم گرفته از دیگری ولنبینه وتا بیان کنم قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند و حق را از باطل متمایز می کنند یعنی کفار از اهل کتاب تعلیم و درس بگیرند و مومنان تصدیق حقیقت آن بکنند کفار حضرت را بدین ابا خود میخواندند حق تعالی فرمود که اتبع ما اوحی الیک من ربک در پی آن رو که وحی کرده شد بتو من ربک از پروردگار تو یعنی متدین شو بطریقه توحید لا اله الا هو هیچ معبودی نیست بجز او واعرض عن المشرکین و روی بگردان از شرک آرندگان و از اقوال باطله ایشان التفات مکن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای توحید و عدم اشراک ایشان را بر وجه اجبار و اکراه ما اشرکوا هرگز شرک نیاوردندی لیکن این منافی تکلیف است که مستلزم اختیار نه اجبار تا شرکان باختیار خود تابع حق شده ثواب یابند و یا تابع باطل شده عقاب کشند وما جعلناک علیهم و نکردانیده ایم ترا ای محمد بر ایشان حفیظا نگاهبان وما انت علیهم و نیستی تو بر ایشان بوکیل کسی که بامور ایشان قیام نمایی یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نشده جز رنج تو همین تبلیغ است نه اجبار مودن ایشان بایمان آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند که ای محمد زبان از دشنام دادن بتان کوتاه کن و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال او یاد میکنی هجو کنیم ابتدا آمد ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنها که میپرستند من دون الله بجز از خدای و بنامهای ایشان یاد مکنید فیسبوا الله که ایشان نیز در مقابله آن نا سزا گویند خدا را عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم بی دانشی یعنی خدا را نا سزا گویند از روی جهل و نادانی کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار در نظر ایشان بر وجه تخلیه و خذلان زینا لکل امة بیاراستیم برای هر گروهی عملهم کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان اگر عمل نیک است بر وجه توفیق و لطف و اگر بد است از روی خذلان تا نزد آن شیطان بر ایشان غلبه کرده عمل بد را در نظر ایشان بیاراسته و چون غلبه شیطان بر ایشان بواسطه تخلیه و خذلان الهی است اسناد تزئین بحق سبحانه و تعالی واقع شده بر وجه مجاز و اگر حقیقتا فاعل تزئین اعمال قبیحه شیطان است و اگر نه لازم آید که فعل قبیح

سجاز

سبحانه بنده کان را بکفر و معصیت راغب ساخته باشد تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشان است مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات عمل بما کانوا یعملون بانچه بوده اند که میکردند از خیر و شر آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد و از ده چشمه آب از آن جاری شد و عیسی مرده را زنده کرد و صالح ناقه را از سنگ بیرون آورد از بنوع اینها ما را تا بتوان ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا را بهر جایی تو زر کردد حضرت فرمود اگر این معجزه ظاهر شود تصدیق خواهید کرد جمله برین قول عهد کردند و سوگندان غلاظ تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمایی ما در موافقت اهل توحید با تو متابعت کنیم حضرت خواست که دعا کند جبرئیل علیه السلام نازل شده گفت حق تعالی میفرماید که من دعای ترا این کوه را زر سازم اما سنت و عادت من بران جاری شده که چون امم بر نبوت انبیای خود نشانی خواهند و آن بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بایشان فرستم اگر خواهی این معجزه ظاهر گردد اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا اگر خود ایمان نیاورند اما از نسل ایشان ایمان آرند حضرت قسم دوم را اختیار فرمود و این آیه درین باب آمد که واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخترین سوگندان خود لئن جاءتهم آیة که اگر بیاید بایشان نشانه از آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر اینه ایمان آرند بدان قل بگو ای محمد انما الآیات جز این نیست که این آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات است عند الله نزدیک خدایست و او بر اظهار آنچه از آن خواهد قادرست وما یشعرکم وچه دانا کرد اینه شما را ای مومنان انها اذا جاءت که آن معجزات مقترحه چون بیاید ایشان و مشاهده کنند لا یؤمنون ایمان نیاورند یعنی شما چه دانید که ایمان بیارند ونقلب افئدتهم و کردانیم دلهای ایشان را از تصدیق یا آن بر وجه خذلان و ابصارهم و دیدهای ایشان را از دیدن حق بر طریق تخلیه بعد از ظهور معجزات مقترحه نیز بجهت این ایمان نیارند در آخر کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان نیاوردند بانچه نازل شد بدیشان از آیات اول مرة نخستین بار چون شق قمر و غیر آن بجهت فرط عناد و جحود ونذرهم و بگذاریم ایشان را فی طغیانهم در برابری خودشان یعمهون در حالتی که سرگشته روند و راه بحق نبرند یعنی ایشان را با عمل خودشان گذاریم و بعضی از جمع ایشان بجهنم ازان تا در ضلالت و طغیان سرگشته و متحیر باشند ولو اننا نزلنا و اگر چنانکه ما فرو



بفرستادیم الیهم الملئکة بسوی ایشان یعنی کافران فرشتگان را چنانکه مدعای ایشانست و کلمهم الموتی و سخن گفتندی با ایشان مردگان چنانکه اقتراح میکنند از تو وحشرنا علیهم و جمع بکردیم و محشور میساختیم بر ایشان کل شیء هر چیز از امم سابقه قبلا کروه کروه تا همه بر وجه نبوت حضرت رسالت پناهی گواهی دادندی و یا اگر جمیع معجزات که میطلبند با ایشان مینمودیم ما کانوا لیؤمنوا نبودند که ایمان آرندی الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواستی که بر وجه قهر و جبر ایمان آرند و لکن اکثرهم یجهلون و لیکن بیشتر کفار نمیدانند که معجزات بر ایشان عاید نطوع و رغبت خود نکردند پس سوگندی که درین باب میخورند بر وجه جهل ایشانست با آن وکذلک و همچنانکه ترا ای محمد دشمنان ساختیم جعلنا لکل نبی کردانیدیم برای هر پیغمبری عدوا دشمنان شیاطین الانس والجن که کردن کشان جن و انس اند مراد تخلیه و تمکین اعداست یعنی همچنانکه تخلیه اعدا انبیای سابق کردیم و بجبر و قهر منع ایشان نکردیم همچنین تخلیه اعدای تو کردیم و تمکین ایشان دادیم بر طریق جبر و قهر منع ایشان نکردیم چه الجاء و اجبار منافی تکلیف است پس زمام اختیار خیر و شر بدست ایشان گذاشتیم و ایشان اختیار شر کرده با انبیا علم دشمنی بر افراشتند یوحی بعضهم وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی بعض بسوی برخی دیگر یعنی شیاطین انس که رؤسای کفار اند زخرف القول بچنان سخن آراسته که آن را حقیقتی نیست غرورا بجهت فریب دادن ولو شاء ربک و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را بر وجه جبر و الجا ما فعلوه نمیکردند دشمنی را با پیغمبران فذرهم پس بگذار ایشان را وما یفترون با آن دروغها که بر می بافند و با آن نامیان خود را گمراه میسازند ولتصغی الیه و بجهت آنکه میل کند بآن وسوسه گمراه سازنده و سخنان مزخرف افئدة الذین لا یؤمنون بالآخرة دلهای کسانی که ایمان ندارند بآخرت ولیرضوه و بجهت آنکه بپسندند آن سخنان باطل را برای خود ولیقترفوا و بجهت آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان افغیر الله ابتغی آیا بجز خدا طلبم حکما در حالتی که حکم کننده باشد میان من و شما و حق را از مبطل جدا گرداند وهو الذی انزل و حال آنکه اوست که فرو فرستاده است الیکم الکتاب بسوی شما قرآن را مفصلا در حالتی که بیان کرده شده است در حق

و

و باطل و ایمان و کفر والذین آتیناهم الکتاب و آنکسانی را که دادیم ایشان را کتاب چون علمای یهود و نصاری یعلمون انه منزل میدانند که قرآن فرو فرستاده شده است من ربک از نزد پروردگار تو بالحق براستی و درستی بجهت موافقت آن بکتاب ایشان با آنکه میدانند آنحضرت ممارست کتاب ایشان نکرده با علمای ایشان اختلاط نکرده و چون ایشان علم بحقیقت آن دارند فلا تکونن من الممترین پس مباش از شک کنندگان در آنکه ایشان میدانند حقیقت آن را وتمت کلمة ربک و تمام شد سخن آفریدگار تو یعنی اخبار و احکام و مواعید قرآن بنهایت کمال رسیده و حجت او در بیان توحید و نبوت بغایت انجامید صدقا از روی راستی در اخبار و مواعید وعدلا و بر وجه عدالت در احکام لا مبدل لکلماته نیست که تبدیل کننده باشد کلمات او را از اخبار و احکام او را چنانکه تبدیل دادند توریة را زیرا که حق تعالی محافظ قرآن کرده از تبدیل چنانکه فرموده وانا له لحافظون وهو السمیع و اوست شنوای گفتار همه العلیم دانا بر اسرار همه پس همه را بر وفق عمل جزا دهد وان تطع و اگر اطاعت کنی اکثر من فی الارض اکثر فرمان بری بیشتر کسانی را که در زمین اند یعنی کفار و جاهلان و اتباع هوا یضلوک عن سبیل الله گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا برسد ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه الا الظن مگر گمان خود را و ظن ایشان چنان بود که پدران ایشان بر حق بوده اند و ما منظنه ایشان چنان بود که فکرهای فاسده و خیالات باطله ایشان حقست وان هم الا یخرصون و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در آنچه نسبت باو میدهند از اتخاذ ولد و عبادت اصنام تا بدو وسیله تقرب باشد و غیر آن از تحلیل میته و تحریم بحیره و سائبه ان ربک هو اعلم بدرستی که آفریدگار تو داناترست من یضل عن سبیله بانکس که گم میشود از راه وی و از طریقی که فرموده اوست منحرف میشود وهو اعلم و او داناترست بالمهتدین براه یافتگان یعنی او بهر دو فریق داناتر از همه است مرویست که کفار مردار میخوردند و مسلمانان سرزنش ایشان کردند گفتند که این سرزنش شما از لیست که آنچه خود بکشید خود بخورید و آنچه خدای بکشد نخورید حق تعالی این آیه مذکوره نازل ساخت و بعد از آن فرمود که فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچه که یاد کرده شده است نام خدا بر ذبح آن ان کنتم اگر هستید شما بآیاته مؤمنین

بایمهای او و تخمان او در حلال و حرام کردید کان وما لکم و چیست مر شما را الا تاکلوا انچه نخورید
مما ذکر اسم الله علیه از انچه یاد کرده شده باشد بر وی نام خدای در وقت ذبح کردن وقد فصّل
لکم و حال انکه تفصیل و تبیین فرموده برای شما ما حرّم علیکم انچه حرام کرد است بر شما و تفصیل این در
ایه حرمت علیکم المیتة مذکورست و حفص نصّ حا و را خوانده یعنی بیان کرده است خدای بر شما الا ما
اضطررتم الیه مگر انچه مضطر و محتاج شده باشید الیه بسوی ان یعنی باکل ان از محرمات چه این شما را حلالست
عند الضرورة بقدر سد رمق وان کثیرا و بدرستی که بسیاری از مردمان لیضلون هر اینه
گمراه میکنند مردمان را در تحلیل حرام و تحریم باهوائهم بارزوهای خود بغیر علم بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی
ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر بالمعتدین بر انها که از حد در گذشته و از
حلال بحرام میل کرده اند و از ان بمطلعان امر میکنند وذروا و دست بازدارید ظاهر الاثم اشکارای
گناه وباطنه و پنهان ان یعنی ترک کنید گناهان اشکارا و پنهان را و مرادانست که ترک همه گناهان بکنید
چه گناهان منحصر اند در اشکارا و پنهان و گفته اند که نکاح محارم کنید و زنان مایل شوید رد جه حرام و یا بجوارح گناه بکنید
و بدل انرا نیز بیندیشید و اصح قول انست ان الذین یکسبون الاثم بدرستی که انها که کسب
میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون با انچه
هستند که کسب میکنند قبل این گذشت که مشرکان عرب که مردار حلال می‌شمردند گفتند که ای محمد گوسفندی
که بمیرد کشنده او کیست و مرد افریننده او گفتند و اعجبا چیزی که یاران تو میکشند و سگ و چرغ هلاک کند
حلال دانیکت و مرده خدای بکشد حرام و نا پاک این سخن در دلهای ضعفای اهل اسلام اثر کرد
حق تعالی فرمود که ولا تاکلوا و مخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از انچه یاد کرده نشده باشد
نام خدای بر ذبح ان وانه لفسق و بدرستی که انچه که نام نبرده باشند بر ذبح ان بیرون رفتن است
از فرمان الهی بران را مخورید وان الشیاطین لیوحون و بدرستی که دیوان سرکش وسوسه میکنند
الی اولیائهم بدوستان خود یعنی کافران لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند که هر چه
خود بکشید میخورید و انچه خدای کشته است میگذارید وان اطعتموهم و اگر شما ایمنی برایشان
فرمان برید ایشان را در احکام انچه حرامست انکم لمشرکون بدرستی که شما شرک ارندگان باشید

بود
چه هر که ترک فرمان خدای کند در دین و تابع مشرکان شود در استحلال اهل اسلام لامحاله مثل ایشان خواهد
و اگر بدون استحلال باشد فاسق است بعد از ان از برای اهل حق و اصحاب باطل بیان این مثل
میکند که اومن کان میتا ایا انکس که بود مرده بکفر یا بجهل فاحییناه پس زنده گردانیدیم
اورا باسلام یا علم بوسیله نصب ادله و توفیق وجعلنا له نورا و گردانیدیم یعنی دادیم
مر اورا نوری از حجتهای روشن تا تمیز کند میان حق و باطل یمشی به فی الناس میرود بان
نور در میان مردمان براه راست یعنی نباشد این کس کمن مثله فی الظلمات
مانند کسی که او در تاریکیهای کفر و جهالت و ضلالت مانده لیس بخارج منها نباشد بیرون اینده
از ان از غایت فرط عناد کذلک همچنانکه خدای اراسته است ایمان را در دل مومنان زین للکافرین
زینت داده شده است یعنی شیطان اراسته است برای کافران ما کانوا یعملون
انچه بکنند از عبادت اصنام در اثار امده است که این ایه در شان حمزه عبد المطلب رحمه الله
و ابو جهل لعنه الله نازل شده در روزی که ابو جهل رجیل سنه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بی ادبی کرده
که ذکران لایق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه در ان روز در شکار بود چون
باز امد شکایت بیحرمتی ابو جهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر سران ناپاک رفت و کمان بر سر او زد
و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر دائم ابو جهل لعین
وکذلک و همچنانکه در مکه اکابر گنه کار گشتند جعلنا افریده ایم فی کل قریة در هر دهی
اکابر مجرمیها بزرگانی که گنه کاران اعزیه اند یا همچنانکه مومنانرا افریده ایم کافرانرا
نیز افریده ایم و انچه در حق انها بجا اوردیم با ایشان نیز مرعی داشتیم از تمکین و اقتدار و هیبه
و کمال عقل و نصب ادله است که انها بحسن اختیار خود ایمان اوردند و اینها بحسب اختیار خود
ایمان نیاوردند بر کفر خود ماندند لیمکروا فیها تا عاقبت امر ایشان و سرانجام کار ایشان این
انجامید که مکر میکردند در ان موضع و مردمانرا از ایمان باز میداشتند چنانکه رؤسای قریش در موسم
حج بر سر چهار راه مردمانرا باز میداشتند از ایمان و میگفتند که محمد ساحر و شاعر و کاهنست تابع
او شوید وما یمکرون و مکر نمیکنند الا بانفسهم مگر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان

بایشان راجع است وما یشعرون و نمیدانند که عقوبت مکر راجع بصاحب مکرست نه بغیر که ولا یحیق المکر
الا باهله مرویست که ابو جهل و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که داشتند شریک بودیم اکنون میگویند
که در میان ما پیغمبریست که وحی بدو فرود می‌اید بخدای که ما تابع او نشویم مگر که وحی بما نازل شود چنانچه باو نازل شود
حق تعالی ازین خبر داده فرمود که واذا جاءتهم و چون بیاید بکفار قریش ایة ایتی از قران یا معجزه
اثبات نبوة پیغمبر از زمان قالوا لن نؤمن گویند از روی عناد و حسد که ایمان نمی اریم بدین ایه یا معجزه
حتی نؤتی تا وقتی که داده شویم مثل ما اوتی مانند انچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای
یعنی وحی و کتاب یا فرود اید حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود الله اعلم خدای داناترست
حیث یجعل رسالته بموضعی که مینهند پیغام خود را و خص رسالته میخواهند یعنی مینهد پیغامهای خود را
در ان یعنی بر میگزیند برسالت خود را و مخصوص میسازد بان هر کرا میداند که صلاحیت ان دارد که محل رسالت و شایسته
نبوت باشد سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد انکسانی را که مجرم شدند بکفر صغار
خواری و رسوایی عند الله نزدیک خدای وعذاب شدید و عذابی سخت بما کانوا یمکرون
بسبب مکر کردن ایشان با مومنان و بد سگالیدن در حق ایشان فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای
ان یهدیه انکه راه نماید او را باسباب مقدمات ایمان و توفیق حق شناسا گرداند یشرح
صدره بگشاید دل او را للاسلام برای قبول اسلام یعنی انرا مستعد ایمان گرداند بوسیله افتدا و حلین
و نصب دلایل و ازاله مانع ومن یرد و هر کرا خواهد ان یضله انکه او را فرو گذارد و از طریق ایمان
بگرداند یعنی تخلیه او کند و او را بحال خود باز گذارد و بجهة عناد و جحود که یجعل صدره گرداند
سینه او را ضیقا حرجا تنگ و سخت بمثابه که اصلا سخن حق قبول نکند و از ان امتناع کند کانما
یصعد گوییا بالا میرود فی السماء باسمان یعنی بگریزد از قبول حق و بخواهد که باسمان رود تا
قبول ان نکند و این غایت تباعدست در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافرانرا برده و تخذیل
و تخلیه یجعل الله الرجس مسلط میسازد خدای عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون
برانکه میگروند و توحید را تصدیق نمیکنند از جهة عناد و انکار و مرتبت تبیین در شرح صدر و ضیق
ان و اقوال مختلفه مفسرین ان در منهج الصادقین مذکورست وهذا و این راه اسلام صراط ربک

راه پروردگار تست مستقیما در حالتی که راستست و در وی کجی نیست قد فصلنا الایات بدرستی که بیان
کردیم ایات قران را لقوم یذّکرون برای گروهی که پند پذیرند و دانند که قادر مطلق اوست نه غیر او و انچه
کند و میفرماید بمحض حکمت و عدالت لهم مر این پند پذیرندگانراست دار السلام سرای سلامت از افات
و مکاره و خوف انقطاع که انست است عند ربهم نزد خدای ایشان یعنی در عهده و ضمان او یا ذخیره نهاده
شده نزد او وهو ولیهم و او نصرت دهنده ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما
کانوا یعملون بسبب انچه بودند که میکردند از اعمال صالحه ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم جن و انس
را و حفص یا خوانده یعنی خدای حشر کند مکلفانرا جمیعا همه ایشان و با ایشان ندا کند که یا معشر الجن
ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار خواستید من الانس از ادمیان یعنی از اغوا و اضلال
ایشان وقال اولیاؤهم و گویند دوستان شیاطین من الانس از ادمیان یعنی از انها که فرمان
ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخورداری یافتند بعضنا ببعض برخی از ما برخی یعنی
منتفع شدند ادمیان از دیوان بانکه راه نمونی ایشان کردند بر شهوات و لذات نفسانیه یا نفع گرفتند
دیوان از ادمیان که ایشانرا مطیع خود ساختند و تحصیل مراد خود کردند از ایشان و گویند که استمتاع انس بجن
انست که در جاها با ایشان متعوذ میشوند چنانکه مرویست که چون یکی خواستی که بسفر رود و در راه از جنیان
ترسیدی پناه با رؤسای ایشان وادی که در ان وادی میبودند گفتی پناه میبرم بسید این وادی پس بجرات
تمام قدم دران وادی نهادی و گفتی ایمن شدم حاصل که در قیامت گویند ما نفع گرفتیم از ایشان وبلغنا
اجلنا الذی اجلت لنا و رسیدیم بوقتی که مقرر کرده برای ما یعنی تا وقت مرگ یعنی حشر کرده ایم اکنون
حاصل ما چون خواهد بود قال گوید خدای با که زبان کاران النار مثواکم اتش است جایگاه شما
خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در ان اتش الا ما شاء الله مگر انچه خواهد خدای که شما را
از اتش بزمهریر برد ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمتست در انچه کند با جن و انس
علیم داناست باعمال و افعال ایشان وکذلک و چنانکه فرو گذاشتیم کفار جن و انس را بجهة عناد ایشان
تا بر یکدیگر مسلط شوند نولی مسلط گردانیم بعض الظالمین بعضا یعنی ظالمانرا بعضی در دنیا
کنیم برخی از ایشانرا بر برخی تا باختیار خود انچه خواهند کنند و باجبار منع ایشان نکنیم

در آن وقت باشد یعنی در روز ظلم جن و انس را با هم گذاریم و از ایشان شر انگیزیم چنانکه در دنیا تخلیه ایشان کردیم و ایشان را با هم گذاشتیم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه که کسب بکردند در دنیا از معاصی و ستمهای بر عباد از ابن عباس روایت است که هرگاه حق تعالی از قومی راضی باشد خیار ایشان را بر ایشان امیر کرداند و اگر سخت گیرد بر قومی شرار را بر ایشان مسلط سازد و در تخلیه جهت جزا دادن ایشان بر اعمال قبیحه و مالک دینار روایت کند که من در بعضی کتب سماوی خوانده‌ام که حق تعالی میگوید که منم خدای که مالک جمیع پادشاهانم و دلهای پادشاهان بید قدرت منست پس هرکه اطاعت من کند ایشان را بر او رحیم گردانم و هرکه عصیان کند ایشان را بر وی نقمت سازم پس ملوک را دشنام مدهید بلکه توبه کنید و باز گردید با من تا ایشان را بر شما مهربان کردانم و دلیل ابیت قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ترک مکنید امر بمعروف و نهی از منکر تا مسلط شود بر شما اشرار و شما پس هرچند دعا کنید مستجاب نشود يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه دیوان و آدمیان أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ آیا نیامد بشما یعنی البته آمد پیغمبران از جنس شما اگرچه پیغمبران جز آدمیان نبوده‌اند اما چون انس را با جن جمع کردند پس رسل این تغلیب این خطاب صحیح باشد و گویند که مراد از رسولان جن چه کسانی ایشان بوده‌اند که بنیانکه سنت نفری از جن پیغام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بقوم رسانیدند و در تفسیر جرجانی مذکور است که باجماع حق تعالی هیچ جنی برسالت بجنیان نفرستاده که وحی باو کرده باشد الا آنست که رسولان را بجن پیغمبر فرستاده‌اند حاصل که حق تعالی رسل ملائکه باد میان و پریان گوید که نه بشما رسولان فرستادم يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا وَيُنْذِرُونَكُمْ و بترسانیدند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا از دیدن این روز که قیامت قَالُوا گویند در جواب که شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق خلود وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته کرده ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند چون شرایع و احوال قیامت بدیدند مکنات خود وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ و گواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ که ایشان بودند کافران بآیات و احوال آن ذَلِكَ آن شان بزرگ و امر عظیم فرستادن رسولان أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ بجهت آنکه نباشد پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرَى هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ در حالتی که اهل آن شهرها و دیهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بایشان نیامده باشد

و ایشان را از خدا و قیامت خبر نداده باشد و از نجاست که هلاک گردن که هلاک کردن هیچ قوم نبوده الا بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشان را بر حق حجت باشد که چرا رسول با ما نفرستادی و این مستلزم ظلم است وَلِكُلٍّ و هر یک از مکلفان است دَرَجَاتٌ مراتب در ثواب و عقاب مِمَّا عَمِلُوا از برای عملهای که کرده‌اند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه میکنند پس همه را بمقدار جزا خواهد داد وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان و از ایشان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت بر ایشان إِنْ يَشَأْ اگر خواهد یعنی بعلم او مقتضی کند يُذْهِبْكُمْ ببرد ای کفار قریش وَيَسْتَخْلِفْ و جانشین سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ هرکه خواهد از آفریدگان خود كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه او بر شما را او پیدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ از نژاد گروهی دیگر که پدران شما بودند لکن شما را باقی گذاشت تا باطل سعی کنند بر هم او بر شما تا شاید که شما بگرویدید و یا فرزندان شما بشرف اسلام رسند إِنَّ مَا تُوعَدُونَ بدرستیکه آنچه وعده میشوید از قیامت و متعلقات آن لَآتٍ هر آینه آینده است یعنی بودنی و آمدنی است بلا شبهه وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را از آوردن بعث و حشر تا شما از قبضه قدرت او بیرون روید و از عقاب و اهوال قیامت برهید قُلْ بگو ای محمد بکفار قریش يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای گروه من عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر حالت کفر و عداوت خود یعنی غایت تمکن و استطاعت شما باشد سعی کنید و حفص مکاناتکم خوانده یعنی بر حالت کفر خود عمل کنید إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده‌ام بر شکیبائی خود در ترویج اسلام و اثبات آن فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که مَنْ تَكُونُ لَهُ آنکس را که باشد مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام پسندیده سرای آخرت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه رستگاری نیابند ستمکاران که اهل شرک و کفرند آورده‌اند که مشرکان عرب در میان کشت زاری حطی کشیدندی یک بهر برای خدا و یک بهر برای بتان جدا کردندی و همچنین چارپا را نیز قسمت کردندی پس اگر حصه خدا بهتر بودی آنرا بدل کردندی بحصه بتان و اگر حصه بتان نیکوتر بودی بر حال خود گذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب بتان افتادی برداشتندی و گفتندی که خدا توانگر است یعنی احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان نصیب خدا مخلوط شدی رد نکردندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی که اینها حقیر و محتاج ترند حق تعالی از اینجا خبر میدهد

که وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر کردانیدند برای خدا مِمَّا ذَرَأَ از آنچه آفریده است خدای مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و چارپایان نَصِيبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوا پس گفتند که هَذَا لِلَّهِ این نصیب مر خداراست بِزَعْمِهِمْ بادعاء باطل و گفتار دروغ خود شان وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا و این نصیب دیگر برای شریکان ما یعنی شرکائی که برای خدا پیدا کرده‌ایم فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ پس آنچه نصیب که باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نرسد بخدا و در آن تصرف نکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیبی که مر خدا راست فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ پس آن برسد به بتان ایشان یعنی بهتر از نصیب خدا بر میدارند و با مزد بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بدست حکم کردن ایشان که اینست وَكَذَلِكَ و مانند این آرایش باطل که شیطان کرده است در قسمت زَيَّنَ آراسته‌اند لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان را شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان یا خدمتکاران بتخانه که آرایش میدادند کشتن فرزندان ایشان را در چشم ایشان و مراد از قتل اولاد در گور کردن دختران زنده است و این عادات جاهلیه بود که دختران را زنده در گور میکردند بجهة آنکه مر او را دختر متولد شدی و از آن ترسیدی بجهت عار و ننگ و عاران دختر را زنده در گور بکردندی یا میکشتند و ایراد کشتن اولاد است برای قربانی بتان و این آرزو بسا بت شیاطین بود که در دل مشرکان می انداختند که وجود دختران سبب عار و درویشی و قربانی کردن ایشان برای بتان موجب تقرب است در هر تقدیر این سخن را در نظر ایشان می آراستند لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک سازند یعنی گمراه کردانند ایشان را و از راه ببرند باغوا وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشان را یعنی آن دینی را که بر آن بودند از ملت اسمعیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدا که بروجه اجبار و قهر شیاطین را از اضلال باز دارد مَا فَعَلُوهُ نکردندی آنرا و قادر شدندی بر آن و لیکن جبر و قهر منافی تکلیف است و تکلیف مصلحت و در اختیار است و چون چنین است فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را وَمَا يَفْتَرُونَ با آنچه افترا میکنند و دروغی که میگویند وَقَالُوا هَذِهِ و گفتند این نصیبهای خدایان ما أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ که چارپایان و کشت است حِجْرٌ و آن حرام است لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ نخورد آنرا

مگر آنکه ما خواهیم از خادمان بتخانه و مردان نه زنان پس مطلق زن را از آن دخل منبد بِزَعْمِهِمْ بگمان باطل بی دلیلی و حجتی وَأَنْعَامٌ و این چارپایان حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا حرام کرده شده است پشتهای ایشان یعنی سوار شدن و بار نهادن بر آن مراد بحیره و سایبه و حام است که در مائده گذشت وَأَنْعَامٌ و این چارپایان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا یاد نمیکنند هنگام ذبح آن و از برای بتان ذبح میکردند و آنچه مذکور شد از تحریم انعام و حرث است که بخدا نسبت میدادند و میگفتند که خدا چنین گفته افْتِرَاءً عَلَيْهِ بجهت افترا کردن بر خدا سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که جزا دهد خدای ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنکه بودند که افترا میکردند بر خدا وَقَالُوا و نیز گفتند که مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ آنچه در شکمهای این چارپایانست یعنی در شکم بحیره و سایبه خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا خالص است مر مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اگر باشد مرده یعنی اگر مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی مرد و زن در خوردن آن برابر باشند سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ زود باشد که پاداش دهد خدای ایشان را جزای وصف کردن ایشان که دروغ است بر خدا در تحریم و تحلیل إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیمست در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ کشتند فرزندان خود را سَفَهًا از روی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش یعنی قتل ایشان بجهت خفت عقل و جهل آن بود با آنکه خدای رازق اولاد ایشانست نه ایشان وَحَرَّمُوا و حرام کردند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ آنچه روزی داده است خدای ایشان را یعنی بحیره و سایبه و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ بجهت افترا کردن بر خدا قَدْ ضَلُّوا بدرستی که گمراه شدند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند راه یابندگان بر طریق حق و جاده صواب بعد از آن بیغمبر میفرماید که وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که برای شما أَنْشَأَ پیدا کرد و از نیست هست کرد جَنَّاتٍ بوستانهای پر از انگور مَعْرُوشَاتٍ برداشته در چوب بندی بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و نابسته بر زمین افتاده وَالنَّخْلَ و نیز بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها را از جو و گندم و برنج و ارزن و نخود و غیر آن مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالتی که مختلف و گوناگونست میوه آن در هیات و کیفیات یعنی در لون و طعم و حجم و رایحه وَالزَّيْتُونَ و بیافرید درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را در حالتی که ما

سابقه بر خود

یکدیگر برگ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند بهم نه از آن بعضی یعنی برخی برگ و بعضی برگش در حجم و دیگر
بیان این و بیان آن كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید میوه ای هر یک از این إِذَا أَثْمَرَ چون میوه بر آرد و اگرچه
نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درو و بریدن آن
و در چیدن خرما و انگور و غیر آن و قول مشهور است که مراد از این حق صدقه است نه زکوة چه زکوة در مکه
فرض نشده و آیه مکیست و گفته اند بعضی مراد زکوة است و این آیه مدنیست مرویست که ثابت بن قیس باغچه نخل
خرما را برید و تصدق کرد و هیچ از برای خود و عیال خود نگذاشت و بجهت این عاجز شد از انفاق عیال حق تعالی
فرمود که وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی مرو دست یکبار تصدق مکنید که در آیه آمده است
اگر شخصی مقدار کوه ابوقبیس را در راه خدا صرف کند اسراف نیست و اگر یک دینار صرف کند در وجهی که رضای الهی در آن
نباشد اسرافست إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست ندارد اسراف کنندگان را یعنی نمی
پسندد عمل ایشان را وَمِنَ الْأَنْعَامِ و آفریده است از چهارپایان حَمُولَةً آنچه بردارنده بار باشد
چون شتر و گاو وَفَرْشًا و آنچه بر زمین انداخته شود مانند فرش برای ذبح چون گوسفند كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ
اللَّهُ از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را و حلال ساخت برای شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ گامهای شیاطین را یعنی راه او مروید و بوسوسه او حلال را حرام مسازید و حرام را حلال إِنَّهُ لَكُمْ
بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا یعنی ظاهر العداوة ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ از چهارپایان
چهارپایان هشت زوج را و زوج آنرا گویند که با جنس خود مباشرت کند پس ذکر زوج انثی است و انثی زوج ذکر مِنَ
الضَّأْنِ اثْنَيْنِ یعنی آفریدیم از آن بهیمه دو نر یعنی میش و قوچ دو زوج یکی قوچ و دیگر میش که آن
میش است وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ و از بزها که موی دارند یعنی بز نر دو زوج یکی بز نر و دیگر ماده قُلْ بگو در جواب
کسانی که انعام را بخود حرام کردانیده ابتدا آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا آن دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ
یا دو ماده آنرا از بز و میش أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا حرام کرده است آنرا که فرا گرفته و احاطه کرده بر آن
أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای آن دو ماده نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ یعنی معلوم کرده آنکه کدام از آن
که خدای حرام کرده است یعنی از اینها إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان وَمِنَ
الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و از شتران دو زوج یا نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو نر و ماده [illegible]

قُلْ

قُلْ بگو با ایشان آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا حرام کرده است خدا هر دو نر را از شتر و گاو أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو
ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ
رحمهای دو ماده و خلاصه سخن انکار است از آنکه حق تعالی حرام گرداننده باشد چیزی را از آن چهار که نر یا ماده یا
حاملهای آن باشد از آنها که در شکم ایشان أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا بودید حاضران و شاهدان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ
بِهَذَا آنگاه که وصیت کرد خدا شما را یعنی واجب گردانید بر شما تحریم را چه شما بهیچ پیغمبری ایمان ندارید پس طریق
دیگر نیست شما را شناختن این مگر مشاهده فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از آنکه افترا کند
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را یعنی بدروغ نسبت تحلیل و تحریم چیزها با خدا دهد لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه
کند مردمان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و حجتی و دلیلی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
راه نمی نماید گروه ستمکاران را که مشرکان عرب جاهلیت اند قُلْ بگو ای محمد لَا أَجِدُ نمی یابم فِي مَا
أُوحِيَ إِلَيَّ در آنچه وحی کرده شده است بمن مُحَرَّمًا طعامی را که حرام شده باشد عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ
بر خورنده که بخورد آنرا و درین تنبیه است بر آنکه تحریم معلوم نمی شود الا بوحی نه بهوای نفس و مرادات که می بینی
در شرع حرام نکرده إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر باشد آن طعام مردار أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا
یا خون ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از مذبوح رود یا در زندگی او از وی بیرون آید أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ
یا گوشت خوک و آنچه از آن توان خورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که خوک یا گوشت او پلیدست أَوْ
فِسْقًا یا کشته باشد که کشته شده بفسق و آن مردار حیوانی است که أُهِلَّ آواز برداشته شده باشد
لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ برای غیر خدا بدو یعنی وقت ذبح آن نام بتان از آن کشته باشد فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که
بیچاره شود بخوردن چیزی از آنها یابد و ضرورت او را بر خوردن آن داشته باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود بر جان
مثل خود وَلَا عَادٍ و نه از حد در گذشته باشد در خوردن زیاده از ضرورت و تفصیل این در سورة البقره گذشت فَإِ
نَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو غَفُورٌ آمرزگار است مواخذه نکند او را اگر بخورد و رستگار باشد که
رَحِيمٌ مهربانست که بیچارگان را در آن رخصت داده بعد از آن بیان چیزی میکند که بر یهود حرام گردانیده و میفرماید
که وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر کسانی که یهود شدند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد
چون طیور و سباع وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا

پیه های که در درون ایشان بود چون پیه گرده و غیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته است ظُهُورُهُمَا
پشتهای ایشان یعنی چسبیده بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آنچه مشتمل
رودها یعنی چربی که چسبیده برودهای ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته باستخوان
چون دنبه و پیه با گوشت و مغز استخوان ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ این تحریم این چیزها جزا دادیم ایشان
ایشان را بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگوییم
در خبر دادن از همه چیز در وعد و وعید در آنچه آمده که هر وقت که یهود آن گناهی کردندی و چیزی از
ایشان صادر شدی مصلحت الهی اقتضا کردی که بعضی از آنچه بر ایشان حلال بودی حرام کردی و از
سابق نکردندی بر ایشان حرام نساختی فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب تو کنند یهودان در خبری
که من بتو وحی کرده ام فَقُلْ پس بگو با ایشان که رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ
خداوند بخشایش بسیار است بر اهل طاعت در مهلت دادن شما بر تکذیب و تعجیل عقوبت نکردن تا باشد
که از خود تکذیب باز گردید پس مغرور شوید بامهال او زیرا که امهال او اهمال نیست وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ
و باز داشته نخواهد شد عذاب او را در وقت مقرر عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه گناهکاران
تکذیب سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند بر وجه اعتذار آنانکه شرک آورده اند که
لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَ
لَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و نه حرام میکردیم چیزی را یعنی مع شرک و تحریم ما بمشیت و امر خداست و رضای او
و اگر نه شرک نمی آوردیم و تحریم اشیا نمیکردیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده میفرماید كَذَلِكَ همچنین که قوم تو
تکذیب میکنند ترا كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بوده اند حَتَّى ذَاقُوا بَأْ
سَنَا تا آنوقت که چشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بجهت آن تکذیب قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا
هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلوم که صحیح باشد که بر آن احتجاج کنید سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ
لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید درین گفتار خود إِلَّا الظَّنَّ
مگر گمان و پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ و نیستید شما مگر که دروغ میگویید بر خدای و
مشرکان اثبات حجت نتوانستند نمود بر مدعای خود قُلْ بگو مر ایشان را که فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ

لی

پس مر خدا راست حجتی رسیده بنهایت صحت و متانت و قوت بر اثبات قول حق و ابطال قول شما فَلَوْ شَاءَ
پس اگر خواستی خدای که باجبار شما را راست نماید و قهر را بمیان آرد لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه
نمودی همه شما را بحق ولیکن تکلیف منافی جبر است و حکمت منافی قهر قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَ
كُمُ گواهان خود را الَّذِينَ يَشْهَدُونَ که گواهی دهند أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا که خدای حرام کرده است
این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن چون گواهان ندارند پس حجت لازم ایشان باشد و انقطاع
ایشان ظاهر گردد و قول ایشان محض تقلید فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر خود گواهی دهند بصحت رای خود
بجهت آنکه گواهی نیابند فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مده ایشان را در آن
و بیان فساد قول ایشان کن وَلَا تَتَّبِعْ و از پی مرو أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوهای کسانی را که از روی عناد
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و نمی
گروند بسرای آخرت که نیکو و بد آن برای ایشان پرستان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ و ایشان به پروردگار خود
يَعْدِلُونَ برابر میسازند و انباز اعدل او میدانند قُلْ تَعَالَوْا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید أَتْلُ تا بخوانم
بر شما مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه را که حرام کرده است پروردگار شما بر شما از جمله آن أَنْ
لَا تُشْرِكُوا آنست که شرک میاورید بِهِ شَيْئًا بخدا چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ و بمادر و پدر نیکویی کنید با پدر
خود إِحْسَانًا نیکو کردنی وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ
از جهت ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ ما روزی میدهیم شما را و ایشان را و چون
رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب خون ناحق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیک مکنید
زشتیها را و نابسندیدها در شرع مراد کبایر و ذنوب است و گفته اند مراد زناست و مقدمات آن چنانکه از ابن
عباس مرویست که اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و آن را باکی نمی دانستند و آشکارا را مذموم
میدانستند حق تعالی فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد از آن وَمَا بَطَنَ و آنچه
پنهان بود و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که ما ظهر زناست و ما بطن دوستی مردان با زنان بروجه عاشقی
و معشوقی و نزد اکثر مراد جمیع گناهانست آشکارا و پنهان وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ و مکشید
آن نفسی را که حرام گردانیده کشتن آنرا إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحقی که قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَلِكُمْ

این چهارمی دیگر امر وَصّٰكُمْ وصیت کرد یعنی امر فرمود بِهٖ نگاه داشتن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ
تا بخرد دریابید و دریابید که راه راست اینست وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ و نزدیک مشوید بمال یتیمان
و در ان تصرف مکنید اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ بخصلتی که نیکوترین خصلتی باشد که در مال او رعایت
باید داشت مانند حفظ ان و فایده حاصل کردن از ان تا بیشتر شود و اصل از ان مخورید حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّهٗ
تا برسد یتیم بتوانایی خود یعنی تا حین بلوغ و رشد که وقت قوت و توانایی است وَاَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام
بپیمایید کیل را در کیلات وَالْمِيْزَانَ و ترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم
و زیاده نستانید بعد از نزول این ایه یعنی گفتند یا رسول الله ما در بستیم که در وزن و پیمانه ترازوی ما را
دو پله چنان باشد که برابر نکند حق تعالی فرمود لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا ما تکلیف نمیکنیم نفسی را اِلَّا
وُسْعَهَا مگر انچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بدون قصد و عمد شما واقع شود
با قصد مراعات عدل بود از ان عفو کنیم وَاِذَا قُلْتُمْ و چون سخن گویید در حکومت یا گواهی دهید فَاعْدِ
لُوْا پس راستی کنید در ان وَلَوْ كَانَ و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه ذَا قُرْبٰى خداوند
خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللّٰهِ و بعهد خدای که بتبلیغ احکام شریعت و ملازمت در ان و یا شرعی
کرده اند اَوْفُوْا وفا کنید و بر ان طریق که از شارع بشما رسیده بان قیام نمایید ذٰلِكُمْ این
سه امر و یک نهی وَصّٰكُمْ بِهٖ وصیت کرد خدای شما را بان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ
تا شاید که شما پند پذیرید یعنی انچه مامورید بان قیام نمایید و انچه منهیید از ان دور شوید وَاَنَّ
هٰذَا و بر شما میخوانم حکم دهم و ان اینست که انچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات
نبوت و بیان شریعت صِرَاطِيْ مُسْتَقِيْمًا راه منست در حالتی که راه راست است چه ان مودی بثواب
و جنت است نه راه دیگر فَاتَّبِعُوْهُ پس متابعت کنید و پیروی کنید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه که محض تقلیدات بی حجتی و دلیلی فَتَفَرَّقَ بِكُمْ
پس متفرق سازد ان طرق مختلفه شما را و دور سازد عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه حق که اتباع حجت و برهان
دلیل و برهان ذٰلِكُمْ این پیروی کردن دین حق وَصّٰكُمْ بِهٖ وصیت فرمود حق تعالی و امر کرد بحفظ ان
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ شاید که شما پرهیزید از ضلالت و دوری از حق عذاب موعود تعقل میکند

از

از حضرت رسالت صلی الله علیه واله و خطی از برای ما کشید و فرمود هذا صراط الله این راه خدا است
و بعد از ان خطها را از چپ و راست ان خط بکشید و فرمود از هر راهی ازین راههای کج و
کلست که بخوانند مردمانرا بان پس ایه را خواند و ان هذا صراطی مستقیما ثُمَّ اٰتَيْنَا مُوْسَى
الْكِتٰبَ پس داده بودیم موسی را تورات تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِيْٓ اَحْسَنَ
بر کسی نیکو قیام باحکام ان وَتَفْصِيْلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ و برای بیان هر چیزی که در دین بکار اید وَ
هُدًى وَّرَحْمَةً و بجهة هدایت بنی اسرائیل و رحمت ایشان لَعَلَّهُمْ بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ شاید
ایشان بجزای پروردگار خود يُؤْمِنُوْنَ ایمان ارند و چون چنین است یا احکامی که درین سوره مذکور شده
قیام نمایند چه ان احسن احکام است وَهٰذَا و این قران كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ کتابیست که
فرستادیم انرا مُبٰرَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوْهُ پس پیروی کنید انرا وَاتَّقُوْا و بپرهیزید از
مخالفت ان لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ شاید که رحمت کرده شوید بسبب متابعت ان و عمل کردن بان
و ما انزال قران کردیم عربی اَنْ تَقُوْلُوْٓا بجهة کراهت این که گویید که اِنَّمَآ اُنْزِلَ الْكِتٰبُ
عَلٰى طَآئِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَاِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغٰفِلِيْنَ اَوْ تَقُوْلُوْا
لَوْ اَنَّآ اُنْزِلَ اگر فرستاده بودندی عَلَيْنَا الْكِتٰبُ بر ما کتابی چنانچه بر یهود و نصاری
نازل شده لَكُنَّآ اَهْدٰى مِنْهُمْ هر اینه میبودیم راه یافته تر از ایشان بجهة حدة ذهن ما
و لهذا جمیع علوم را تلقف بکنیم چون علم قصص و اشعار و خطبها با انکه امی ایم فَقَدْ جَآءَ
كُمْ پس بدرستی که امد شما را بَيِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ حجتی روشن از پروردگار شما که همه شما اینها را مردمان
بفهمید وَهُدًى و راه نمایی که هر که متابعت ان کند بمقصد رسد وَّرَحْمَةٌ و بخشایشی برای
اهل مرحمت قرائت فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَّبَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ از
انکس که تکذیب کرد ایتهای خدا را وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض کرد از ان با وجود علم بصحت
ان و با تمکن او بر معرفة حقیقت ان سَنَجْزِي الَّذِيْنَ زود باشد که جزا دهیم انرا که يَصْدِ
فُوْنَ عَنْ اٰيٰتِنَا دوری کردند از ایتهای ما سُوْٓءَ الْعَذَابِ شدت و سختی عذاب را بِمَا
كَانُوْا يَصْدِفُوْنَ بسبب انکه بودند که اعراض میکردند از قران با وجود وضوح دلالت حقیقت ان هَلْ

يَنْظُرُوْنَ ایا انتظار می برند مراد نفی است یعنی منتظر نیستند اهل مکه که معاند تکذیب قران بغیر
اِلَّآ اَنْ تَاْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ مگر انکه بیایند بایشان فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود ایند
ملایکه عذاب بر ایشان یعنی شما مثل کسانی هستید که منتظر ملایکه موت یا ملایکه عذاب باشند بر ایشان
یعنی اَوْ يَاْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر خدای تو بعذاب یا بقتل و با برایات قیامت و ایات ان بسیار است
و از جمله وقایع عظیمه ان خروج دجال است و دابة الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی علیه السلام
و سد یاجوج و ماجوج و طلوع افتاب از جانب مغرب یعنی همه اینها بیاید اَوْ يَاْتِيَ
بَعْضُ اٰيٰتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَاْتِيْ بَعْضُ اٰيٰتِ رَبِّكَ یا بیاید بعضی از ایتهای افریدگار تو که
بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و در ان شبی که افتاب از مشرق از مغرب براید
و درازی انرا متهجدان دانند و اوراد دریابند که چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید
در گمان افتند و دیگر باره ورد از سر گیرند و چون تمام شود و اثری از صبح مرید نیاید دانند که کاری
عظیم از خلوتخانه غیب بعرصه گاه شهادت می اید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح
از جانب مغرب اثر کند و افتاب از افق غربی براید و از انوار بود و همه خلق انرا مشاهده کنند و چون
این ایه عظیم ظاهر گردد و غیب عین شهود و امر عیان گردد و ایمان برهانی اضطراری شود
پس بسبب ان لَا يَنْفَعُ نَفْسًا سود نکند هیچ نفس را اِيْمَانُهَا ایمان نفس لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ
بوده است که ایمان اورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش ازین و امروز ایمان اورده اَوْ كَسَبَتْ
یا بوده که کسب کرده باشد فِيْٓ اِيْمَانِهَا خَيْرًا در ایمان خود نیکویی که عمل پسندیده است یعنی این
هنگام ایمان نفع ندهد هر نفسی را که تقدیم ایمان بران نکرده باشد و کاسب خیر بوده باشد و دران
حاصل کرده و ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نباشد قُلِ انْتَظِرُوْٓا بگو که ای معاندان قریش انتظار
برید این ایه را اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ که ما نیز منتظر این علامتیم و چون ظاهر گردد وای بر حال شما و
خوشا حال ما و تفصیل علامات قیامت و وقایع و حوادثی که در ان واقع گردد در منهج الصادقین مذکور است
اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا بدرستی که انانکه تفرقه کردند دِيْنَهُمْ کیش خود را که بعضی از انبیا و برخی کتب
ایمان اوردند و بعضی کافر شدند وَكَانُوْا شِيَعًا و گشتند گروه گروه هر فرقه تابع امامی شدند و از

حضرت

حضرت رسالت صلی الله علیه واله که یهودان بر هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد ایشان در هاویه باشند و یکی
گروه ناجیه و نصاری بهفتاد و دو فرقه شدند هفتاد و یک در هاویه باشند و یکی ناجی باشد و امت
من بر هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو در هاویه باشند الا یک فرقه که رستگار باشند لَسْتَ مِنْهُمْ
نیستی تو از ایشان فِيْ شَيْءٍ در چیزی یعنی تو از ایشان و ایشان از تو جدا شده اند پس ترا از حال ایشان نپر
و از تفرق ایشان عتاب نکنند بلکه وبال تفرق ایشان با ایشان راجع شود نه بغیر اِنَّمَآ اَمْرُهُمْ جز این
نیست که کار ایشان اِلَى اللّٰهِ با خداست یعنی اوست که متولی جزا و سزای ایشانست ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ
پس خبر دهد ایشانرا روز قیامة بِمَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ بانچه هستند که میکنند و در وقت ان ایشانرا بر ان
رسانند فضیل بن عبد الملک از زادان روایت کرده و درین که امیر المومنین علی صلوات الله علیه نشسته بودم در مسجد
نگاه کردم راس الجالوت و جاثلیق را بعنف می اوردند و بر ایشان استخفاف میکردند الحضرت
فرمود که با ایشان مدارا کنید پس ایشانرا نزد حضرت بر پای ایستادند انحضرت راس الجالوت بگرفت فرمود یا راس
الجالوت دانی که امة موسی بعد از و بچند فرقه شدند گفت ندانم در کتاب بگردم و بگویم فرمود که اگر نوشته باشد
دیده بود در کجا بگیری پس روی بجاثلیق کرد گفت ای جاثلیق دانی که ترسایان بعد از عیسی بر چند گروه شدند
گفت بر حال و چهار گروه شدند فرمود دروغ میگویی بخدا سوگند که من بتوریة عالم ترم از راس الجالوت و به
انجیل داناترم از جاثلیق بدانید که امة موسی بهفتاد و یک فرقه شدند هفتاد هالک و یکی ناجی و ان
گروه اند که حق تعالی در حق ایشان فرمود وَمِنْ قَوْمِ مُوْسٰٓى اُمَّةٌ يَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهٖ يَعْدِلُوْنَ و امة عیسی
بهفتاد و دو فرقه شدند یکی از انها ناجی گشتند و باقی هلاک شدند و این فرقه اند که حق تعالی در باره
ایشان فرمود که وَاِذَا سَمِعُوْا مَآ اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُوْلِ و امة خاتم الانبیا صلی الله علیه واله بهفتاد و سه گروه
شوند و یکی از ایشان ناجی و باقی هالک و این فرقه اند که حق سبحانه میفرماید که وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ اُمَّةٌ
يَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهٖ يَعْدِلُوْنَ بعد از ان فرمود ای زادان دانی که در حق من چند گروه شوند گفتم یا امیر المومنین
در حق تو اختلاف کنند فرمود بلی سیزده فرقه شوند یکی ناجی باشد و باقی هالک و تو از ان ناجیانی
و حضرت رسالت صلی الله علیه واله بدین اشارت فرمود یقول الحق علی و علی مع الحق یدور معه حیث ما دار و بعد از ذکر وعید
فجار و عده ابرار میفرماید که مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید بطاعتی نیکو و خصلتی پسندیده فَلَهٗ عَشْرُ

أَمْثَالِهَا مر اورا ده بار مانند آن یعنی مضاعف اورا داده بگویند و هشتاد و هفتصد و بیغیر حساب نیز واقع شده
و گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار کثرت است وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید به بدی
یعنی خصلتی بد از منهیات فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا پس جزا داده نشود مگر مانند آن یعنی یکی بیکی بدون زیاده
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم کرده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب و در
احادیث قدسیه آمده که حضرت عزت عز شانه فرموده که حسنه را ده عوض میدهم و سیئه را یکی جزا دهم یا بیامرزم
وای بر آنکسی که احاد بر عشرات آن غلبه کند یعنی سیئات بر حسنات غالب شود و هر کس که نزد من بیاید بر زمین پر
گناه کرده باشد و در آن میان شرک نباشد مانند آن مغفرت و آمرزش گویم هم از سفیان ثوری روایت
که حق تعالی این آیه فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول صلی الله علیه و آله فرمود اللهم زدنی لامتی بار خدایا
بیفزا برین رای امت پس حق تعالی فرمود که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه اضعافا کثیرة فرمود بار
خدایا برین نیز بیفزا این آیه آمد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب قُلْ بگوای محمد این قوم را که تفرقه از
دین افکنده اند و بعضی پیغمبران ایمان آورده اند و بعضی انکار کرده اند و یا به برخی از احکام شرع گرویده اند
و منکر برخی دیگر شده اند إِنَّنِي هَدَانِي بدرستی که راه نموده است مرا رَبِّي پروردگار من إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ بر راه راست بوسیله وحی و ارشاد و بانچه نصیب فرموده از حجج بینه و دلایل باهره دِينًا قِيَمًا
بدلی است از صراط مستقیم یعنی نموده است مرا دینی پاینده و درست که اصلا کجی در وی نیست مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
یعنی دینی که آن ملت و طریقه ابراهیم است علیه السلام در حالتی که ابراهیم از دینهای باطل گردیده بود و بدین
حق میل نموده وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرکا و مشرکان یعنی از بت
پرستان چون یهود و نصاری قُلْ إِنَّ صَلَاتِي بگو بدرستی که نماز من وَنُسُكِي و قربانی من و حج و باقی
افعال حج و عمره که ادا میکنم وَمَحْيَايَ و زندگانی من یعنی آنچه دارم در زندگانی خود وَمَمَاتِي و آنچه
بان میمیرم از ایمان و طاعة لِلَّهِ مر خدا راست رَبِّ الْعَالَمِينَ که آفریدگار جهانیانست لَا شَرِيكَ
لَهُ هیچ انبازی نیست مر اورا وَبِذَلِكَ و باین قول أُمِرْتُ مامور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ
و من اول مسلمانانم که اسلام من مقدم است بر اسلام امت او و بعد از بیان اخلاص در دین در بطلان
اهل شرک میفرماید قُلْ بگوای محمد مشرکان که أَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدا را أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگاری را و در عبادت

او را بوی شریک سازم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ و حال آنکه اوست که او پروردگار همه چیزهاست پس ما سوی او مربوب
و مخلوق باشند پس چگونه سزاوار ربوبیت باشند وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ و کسب نمیکند هیچ نفسی را از بدیها
إِلَّا عَلَيْهَا مگر وبال آن بروست نه بر غیر او و این جواب ولید مغیره است که میگفت ای محمد پیرو دین ما
شو تا بعهده من گیرم گناهان شما در گردن من پس حق تعالی فرمود که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ نفسی
بار بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار دیگری را یعنی هیچکس را بگناه دیگری عقوبت نخواهد کرد بلکه هر کس جزای خود
خواهید کشید ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر
دهد شما را در آخرت بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ بانچه بودید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردید در دنیا از امور
دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ و اوست آنکسی که گردانید شما را
ای امت پیغمبر خَلَائِفَ الْأَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم نبی ایشان و یا اهل هر عصری را از شما جانشین
اهل عصر سابق گردانید و یا ای مومنان زمان خاتم الانبیاء شما را خلیفهای امم گذشته گردانید
وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و برداشت بعضی را از شما فَوْقَ بَعْضٍ بر برخی دیگر دَرَجَاتٍ پایهای بلند
در شرف و بزرگی و در عقل و توانگری و امثال آن بر وجه مصلحت لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را فِيمَا
آتَاكُمْ در آنچه بشما داده از مال و جاه یعنی با شما معامله آزماینده کند تا بر همه عالمیان ظاهر گردد
که کدام از شما شاکر است بر غنا و صابر بر فقر إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت
کننده است ناسپاسان را و نافرمانان را وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده
و مهربانست بر صابران و شاکران سُورَةُ الْأَعْرَافِ ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده
که هر که سوره الاعراف قراءت کند حق تعالی میان او و ابلیس ستری پیدا کند تا او را وسوسه نکند و آدم شفیع
او باشد و هر ماه تلاوت کند در قیامت از زمره الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشد و اگر در همه جمعه بخواند
حق تعالی در قیامت حساب او نکند و بعد از آن فرمود که آیات این سوره محکم اند پس باید که هر کسانی بگذرند روز
قیامت گواهی خواهد داد برای خواننده خود نزد حضرت عزت عز شانه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
المص نزد علمای تفسیر این حروف مرکب با اسم سوره است و یا اسم قرآن و یا حرفی که ازین اشارتست
باسمی از اسماء الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا حروفی که کنایتست از صفتی چون الاکرام و لطف و مجد

و صدق و یا آیات باسم الصور و یا معنی انا الله اعلم و افضل یعنی منم خدای که میدانم همه چیزها را و بیان میکنم
احکام شرایع را و یا یعنی انا الله المجید صادق الوعد منم خدای بزرگوار درست کننده وعده كِتَابٌ این سوره یا قرآن
کتابیست که أُنْزِلَ إِلَيْكَ فرو فرستاده شد بسوی تو فَلَا يَكُنْ پس باید که نباشد فِي صَدْرِكَ در سینه تو
حَرَجٌ مِنْهُ تنگی از تبلیغ آن یعنی دلتنگ مشو از رسانیدن پیغام الهی و اندوهگین مباش از تکذیب
قوم و این کتاب نازل شده که لِتُنْذِرَ بِهِ تا بیم کنی بدان کافران را وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ و پند دهی
پند دادنی مر مومنان را اتَّبِعُوا پیروی کنید ای مکلفان مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ آنچه را که فرستاده است بشما
مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یعنی متابعت آن کنید بنگاه داشت اوامر آن و اجتناب از نواهی آن
وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ و پیروی مکنید بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستان مراد شیاطین اند که کفار
ایشان را دوست میگیرند یا شیاطین که خلق را در گمراهی می افکنند قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندک
پند میگیرید در متابعت حق از حسن مروی است که گفت ای فرزند آدم تو مامور بمتابعت کتاب خدای فرموده اند و سنت
رسول و بخدای که هیچ آیتی نازل نشده است مگر که خواسته اند که بدانی که آن در چه چیز آمده است و معنی آن چه
چیست تا بدان عمل کنی و بعد از امر بمتابعت اوامر و نواهی تحذیر میفرماید بر ترک متابعت آن بقوله وَكَمْ مِنْ
قَرْيَةٍ و بسیار از اهل دیهها و شهرهای کفار و فجار أَهْلَكْنَاهَا که اراده کرده ایم هلاک آنرا بجهة
فرط کفر و عناد ایشان فَجَاءَهَا پس آمد بر اهل آن دیهها و شهرها بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در
حالتی که در شب خوابیده بودند چون لوط اند که در شب ایشان را مستاصل گردانیدیم أَوْ هُمْ قَائِلُونَ
یا در حالتی که ایشان خفتگان بودند در نیم روز چون قوم شعیب و تخصیص این دو وقت بجهة آنست
که زمان آسایش و استراحت است فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ پس نبود خواندن و فریاد خواستن ایشان
إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا در وقتی که آمد بدیشان بلا و عذاب إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند که إِنَّا
كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسولان کردیم یعنی اعتراف کردند
بظلم خود و آنچه بر او بودند و اقرار کردند ببطلان آن بجهة تحسر آن پس در آن وقت تضرع و زاری و پشیمانی
ایشان از آنچه کرده بودند فایده ندارد زیرا که نزول عذاب و رفع تکلیف متعاقب یکدیگرند و قوم یونس
ازین مستثنی اند چنانکه مذکور خواهد شد و بعد از اشارات از عقوبت دنیویه از عقوبت اخرویه تهدید میفرماید که

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ پس هر آینه بپرسیم امتانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران
و سوال از ایشان از قبول رسالة خواهد بود یعنی چون رسولان تبلیغ رسالة خود کردند با شما بجواب ظاهره
در جواب ایشان چه گفتند و این سوال بر وجه تعنیف و تعذیب باشد وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ و هر آینه
بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و توقیر است
و فایده این سوال آن باشد که خلایق بدانند که حق تعالی پیغمبران فرستاده و نصب ادله فرموده و کفار بجهة عناد
و استکبار با ایشان نگرویده اند یا آنکه دانسته اند حقیقة پیغمبران را فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ پس هر آینه خواهیم
برسولان و امتان ایشان گفتار و کردار ایشان را بِعِلْمٍ بدانش خود یعنی در حالتی که عالمیم بظواهر و
بواطن ایشان وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان
تا بر ما مخفی شده باشد از احوال ایشان بلکه با ایشان بودیم و مطلع بر احوال ایشان وَالْوَزْنُ و
سنجیدن اعمال هر یک يَوْمَئِذٍ در روز قیامت الْحَقُّ حقست و عدل و گویند وزن بمعنی قضایست
یعنی حکم خدا در آن روز حق است و بنا برین تشبیه حکم عدل بمیزان باعتبار تسویه است یعنی همچنانکه کسی چیزرا برابر
سنجد نگذارد که کفه بر کفه بچربد حق تعالی نیز حکم کند بعدل بی زیاده و نقصان و قول اول اشهر است و در خبر
صحیح وارد شده که صحیفهای اعمال را وزن کند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق بآن نگرند
بجهة اظهار عدالت و قطع معذرت و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که در آن عمود میزان پنجاه هزار
سالرا هست و هر دو کفه او یکی از نور است و یکی از ظلمة و نیز از آنحضرت مرویست که شخصی را نزد ترازو آورند
و نود و نه نامه او و اگر پر از گناه باشد بگشایند در آن هر نامه مد البصر پس بطاقه از برای او بیرون
کرده آن کلمتین شهادتین نوشته باشد همه نامهارا بر کفه نهند و این را بر کفه دیگر این کفه را بچربد فَمَنْ
ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس هر که گران بود اعمال سنجیده او بحسنات فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
پس آن گروه ایشانند رستگاران و رسندگان بفوز و نجات و ثواب ابدی وَمَنْ خَفَّتْ مَوَا
زِينُهُ و هر که سبک باشد عملهای وزن کرده او بجهة قلة طاعة و کثرت معصیة فَأُولَئِكَ الَّذِينَ
خَسِرُوا پس آن گروه آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ بهره نفسهای خود را و از زاد در معرض عقاب و
عذاب آوردند بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ با نشانهای ما ستم میکردند و رفع

تکذیب میکردند در موضع تصدیق بعد از ان حق تعالی تعداد نعم خود می کند بر بندگان و میفرماید وَلَقَدْ
مَكَّنَّاكُمْ هر اینه که ما جای دادیم شما را ای ادمیان فِي الْأَرْضِ در زمین و با شما را تمکین دادیم
دادیم در زمین وَجَعَلْنَا لَكُمْ و افریدیم برای شما فِيهَا مَعَايِشَ در زمین چیزها یعنی اسباب
زندگانی شما از کسب قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میگوئید با وجود بسیاری این نعم عظیم
وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و بتحقیق که افریدیم شما را یعنی پدر شما را که ادم است از گل افریدیم ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ
بعد از ان تصویر کردیم پدر شما را بصورت خوب بر وجه اعتدال ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ
مر فرشتگان را بعد از خلق و تصویر و نفخ روح در ادم اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید سجده تعظیم و تکریم
مر ادم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملایکه ادم را بی تاخیر و تعلل از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ
مگر ابلیس که از راه کبر در امده و حسد بر وی برده لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ نبود از سجده کنندگان
مر ادم را قَالَ مَا مَنَعَكَ گفت خدای تعالی چه چیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ از انکه سجده کنی
مر ادم را إِذْ أَمَرْتُكَ وقتی که فرمودم ترا بسجده ادم قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ گفت من بهترم از
ادم یعنی مانع سجده کردن من ادم را انست که من بهتر از ویم و نیکو نیست که فاضل سجده مفضول
کند پس در بیان افضلیت خود گفت خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ افریدی مرا از اتش و ان جوهر لطیف علوی
نورانیست وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ و افریدی ادم را از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست
ابلیس در بصورت مغلطه خود دیگر فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که ما
خلقت بیدی عبارتست از ان و بر نسبه حقیقت که نفخت من روحی اشارتست بدان در نگری
دانستی که افضلیت و خیریت ادم راست نه او را و نیز قیاس در افضلیت اتش از خاک مستقیم نبود
زیرا که اتش خاین است هر چه بوی سپرند نیست گرداند و خاک امینست هر چه بوی سپارند نگاه دارد
و نیز خاک نقش پذیرد چنانکه ادم نقش معرفت پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و اتش نقش
سوزد چنانکه نقش معرفت ابلیس بسوخت که ففسق عن امر ربه ثعلبی از ابن عباس روایت کند که اول
کسیکه قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود پس هر که در دین قیاس کند وبرا قرین ابلیس گرداند الفقیر
ابلیس که بعد از سجده امتناع کرد قَالَ گفت حق تعالی او را که چون سجده نکردی و فرمان را قبول نکرد

فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرو رو از اسمان یا از بهشت بزمین فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نرسد و روا نباشد
ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا انکه گردن کشی کنی در اسمان و تعظیم نمایی بر فرشتگان که همه خاشعان
و مطیعانند فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از اسمان إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ بدرستی
که تو از خوار شدگانی از پیغمبر صلی الله علیه و اله مرویست که هر که تواضع و فروتنی کند حق تعالی او را بردارد و هر که
تکبر کند حق تعالی او را بیندازد و پست گرداند و چون حق تعالی ابلیس را از درگاه رحمت خود براند و داغ
لعنت بر جبین او کشید و از رحمت خدای نا امید شد قَالَ أَنْظِرْنِي گفت خدایا مهلت ده مرا إِلَى
يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شود ادمیان از قبر یعنی تا روز قیامت مرا میران و عقوبت مکن قَالَ
گفت خدای تعالی إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ بدرستی که تو از مهلت داده گانی تا وقتی که مصلحت من در انست
و حکمت در مهلت دادن شیطان با انکه حق تعالی عالم بود باغوا و اضلال بندگان کند ابتلاء عباد است و تعریض
ایشان بثواب بجهت مخالفة ایشان از او امران با غیر ان از وجوه مصلحت که او سبحانه داند چون حق تعالی
او را مهلت داد قَالَ گفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب انکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت و با حکم
کردی بغوایت من لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر اینه بنشینم برای گمراه ساختن فرزندان ادم صِرَاطَكَ
الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که راه راستست یعنی دین اسلام و انتظار ان کشم که راه زنی ایشان کنم و از صراط
مستقیم بگردانم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس البته بیایم بدیشان مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر اخرت
که در شما بیان انت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی
از قبل دنیا و انرا در چشم ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و در ایم از راست ایشان که جهت حسنات است
و ایشان را در عجب و ریا اندازم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان که طرف سیئاتست و از راه دل
ایشان شیرین گردانم و با مرادات که از جمیع جهات ایشان در ایم که کار اخرت بر دل و چشم ایشان خوار
و بیمقدار گردانم و امام محمد باقر علیه السلام از این ایه پرسیدند فرمود یعنی من ایدیهم است که کار اخرت
بر دل و چشم ایشان خوار و بیمقدار گردانم وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان را و بسوی امر کنم تا مال جمع و مال
بخل کنند و زکوة نه دهند تا از بهر وارثان بمانند و عن ایمانهم کار دین بر ایشان تباه گردانم و شبهه در دل ایشان
افکنم و عن شمائلهم لذات شهوات در دل ایشان گردانم و ایشان را بر هوای نفس ادم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که

خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان ادم را شَاكِرِينَ شکر گویندگان یعنی شرکان باشند که نعم خود را نشناسند
قَالَ گفت خدای مر ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از اسمان مَذْءُومًا در حالتی
که نکوهیده باشی و عیبناک مَدْحُورًا رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ بتحقیق من که خدا
که هر که بر تو بپیروی از اولاد ادم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر اینه پر کنم دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و تابعان
وَيَا آدَمُ و بعد از اخراج ابلیس از بهشت گفتیم ای ادم اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ ساکن شو
تو و جفت تو که حواست در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر جا
که خواهید یا هر چه اراده کنی وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ و نزدیک شوید بخوردن این جنس درخت که گندم است و قول
مشهور و گویند انگور بوده که اگر بخورید فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ پس باشید ستمکاران بر نفس خود که نقص ثواب
از خود بجهت ترک مندوب و تفصیل در سورة البقره مذکور شد فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد مر ادم
و حوا را شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت اشکارا گرداند مر ایشان را مَا وُورِيَ انچه پوشیده کرده شده
عَنْهُمَا از ادم و حوا مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان یعنی غرض وسوسه ایشان و تجیة ایشان او را
عورتشان برهنه شود مرویست که حق تعالی ادم و حوا را جامها پوشانیده بود برای ستر عورت و ابلیس دانست که
بجهت ترک مندوب لباس از تن ایشان دور شود پس در صدد ان شد که ترک اولی از ایشان بفعل اید تا بجهت کشف
عورت در میان اهل بهشت منفعل شوند پس بجهت این اغاز وسوسه کرد و بمدد سباری مار و طاوس در بهشت
در امده خود را بادم نمود بر صورتی که او عمدا است وَقَالَ و گفت مر ادم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت
و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا پروردگار شما عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر بجهت
نخواستن انکه گردید مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو مرتبت یا حسن صورت أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ
یا باشید جاوید ماندگان در بهشت که هرگز مرگ بشما نرسد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد برای رغبت
ادم و حوا در خوردن ان و گفت إِنِّي لَكُمَا بدرستی که من مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگان یعنی
از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا بمیرید ادم علیه السلام گمان نبرد که کسی سوگند بخدای بدروغ خورد
و بجهت این فریفته شد فَدَلَّاهُمَا پس فرود اورد شیطان ایشان را بخوردن ان درخت بِغُرُورٍ بفریب
و دروغ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس انهنگام که چشیدند یعنی یافتند طعم میوه ان درخت فی الحال بَدَتْ

لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت
یکدیگر را بدیدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند و شروع کردند در انکه می چسبانیدند برگی بالای برگی
و از ای نهادند عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت و اشهر انست که برگ انجیر
بر هم بستند تا چون ثیاب از ایشان شد عورت خود را بدان بپوشانیدند و از ین طرف بان طرف میدویدند
وَنَادَاهُمَا و ندا کرد ادم و حوا را رَبُّهُمَا پروردگار ایشان أَلَمْ أَنْهَكُمَا ایا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ
تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نه گفته بودم شما را و تحذیر کردم که إِنَّ الشَّيْطَانَ
لَكُمَا بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی اشکارا دشمنی او ورد نفتا امتناع او از سجود
ادم بر همه ملایکه روشن شد و طلب این گفتار بر سبیل توبیخ او سبحانه بود ادم و حوا را ترک اولی مرویست که در وقت
گریختن ایشان حق تعالی گفت یا ادم افرارا منی ای ادم از من فرار میکنی و میگریزی ادم گفت بل حیا و شرم
گریختنم بجهت حیاو شرمندگیست از جرم خود تو پس بگناه اعتراف نمود از روی نیاز قَالَا گفتند با تضرع رَبَّنَا
ای پروردگار ما ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ستم کردیم بر نفسهای خود بنقص ثواب بر فعل مندوب وَإِنْ لَمْ
تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو نیامرزی برای ما زلت ما را که ترک مندوبست وَتَرْحَمْنَا و بخشایش ما را لَنَكُونَنَّ
مِنَ الْخَاسِرِينَ هر اینه باشیم از زیانکاران ادم اگر چه ترک مندوب کرده بود خود را ظالم و خاسر خواند
زیرا که عادت اولیا است که زلت حقیر را عظیم شمرند و حسنه عظیم را صغیر دانند و میتوانند بود که مراد صدور جهته
ناشناختن و نیز اگر باجماع امامیه انبیا معصوم اند از جمیع صغایر و کبایر از محمد بن قیس روایتست که ابلیس مار را
وسوسه کرد و مار حوا را و حوا ادم را حق تعالی به همه خطاب کرد قَالَ گفت ای ادم و حوا و ابلیس و مار ورا
اهْبِطُوا فرود روید بزمین بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن اند و از جهت کاد می
و شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیگر اند و گویند خطاب با ادم و حوا و ذریه ایشانست که در اصلاب ایشان بودند
وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شما راست در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و ارامی وَمَتَاعٌ و برخورداری
إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ ادم علیه السلام ازین غمناک شد و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید
قَالَ گفت حق تعالی فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین می زیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین بمیرید وَ
مِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون اورده میشوید برای جزا ادم علیه السلام چون این بشنید بدانست که باز

میفرماید

بهشت خواهد رسید و بان خورسند شد بعد از ان تعداد نعم خودی کند بر بنی ادم و میفرماید که یا بنی
ادم ای فرزندان ادم مراد همه ایشانند قد انزلنا بتحقیق که فرستادیم علیکم لباسا
بر شما پوششی یعنی افریدیم برای شما لباس را بتدبیرات اسمانی که او فرستادن بارانست
تا بروید از ان گیاه رویانیدن و بکری اقتاب اثرا بپرورش دادن تا دقیقی که پنبه و کتان از ان
گیاه حاصل میشود یواری میپوشد ان لباس سوآتکم عورات شما را که شیطان قصد کشف
ان کرده بود وریشا و پوششی که زینت شماست و بان متجمل میشوید و بعضی را بیدو گویند لباس
است که عورت را بپوشد و الخ غیر انست از جامهای ریش است و در تفسیر اهد گورت
که لباس است که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم و لباس التقوی و پوشش
تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینه و جامهای درشت ذلک خیر ان بهترست
از لباسهای نرم و بتکلیف که متکبران و متجبران می پوشند و گویند مراد از لباس تقوی خشیه است
از خدایی که احاطه کرده باشد باو همچنانکه جامه که احاطه بدن بکند و یا مراد ایمانست که محیطست
بقلب و یا جامهای حرب چون زره و خفتان که خود را از اثر تیغ و نیزه نگاه دارند و از ابن
عباس مرویست که مراد عمل صالح است ذلک ان انزال لباس من ایات الله از نشانهای
فضل و رحمت خدایست که بدان عورات ادمیان را بپوشید و ایشان را از حیا ... کرد و
مستغنی گردانید لعلهم یذکرون تا باشد ایشان را یاد کنند و قدر این نعمت بشناسند و از
قبایح بپرهیزند بعد از ان بر سبیل نصیحت و موعظه میفرماید که یا بنی ادم ای فرزندان ادم
لا یفتننکم الشیطان باید که بر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما
مکر نکند و از راه حق بیرون نبرد و بجهت اغوا شما را از طریق بهشت باز دارد کما اخرج ابویکم
چنانکه بیرون اورد پدر و مادر شما را من الجنه از بهشت و ایشان را در فتنه و محنت انداخت ینزع
عنهما لباسهما در حالتی که بر میکشید از ایشان جامهای ایشان را لیریهما تا بنماید هر یکی را از ایشان
سوآتهما عورات ایشان را یعنی سبب ان شد که از بهشت بیرون امدند و مکشوف العوره
... از مکر او حذر کنید انه هر اینکه ابلیس یریکم می بیند شما را هو و قبیله او و لشکر او

من

من حیث لا ترونهم از جایی که شما ایشان را نمی بینید یعنی از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی ایند و ایشان
اجسام شما را بجهت غلظ و کثافت می بینند حذر از چنین دشمنی لازم ترست از مجاهد روایتست که شیطان و جنود او
را در میان تقاطر بگذاشت که او بسیار زادی میبیند و او در میان ایشان را نمی بیند و از زیر زمین بیرون می ایند
و بر زبر زمین فرو ... در هوا روند و پیر ایند و پیران ایشان جوان شوند پس انکه ... رسید
بعد از ان میفرماید که انا جعلنا الشیاطین بدرستی که ما گردانیدیم دیوان را اولیاء للذین لا یؤمنون
دوستان مر انان را که ایمان نمی اورند یعنی حکم کرده ایم بدو که شیاطین دوستان کافرانند بجهت
جنسیت و تناسب میان ایشان و با ایشان تخلیه کردیم میان ایشان و دیوان و ... ایشان کردیم
تا مطیع و فرمان بردار دیوان گشتند و دوستان یکدیگر شدند بخلاف مومنان مخلص که ایشان بجهت
تدبر در دلایل ... الطاف الهی شده از دوستی شیاطین محفوظ مانده اند مرویست که عرب عریان
طواف کردندی و عورت خود را نپوشیدندی و گفتندی که ما طواف خانه را چنان بکنیم که خدای ما را
فرموده و در جامه که در ان گناه کرده ایم طواف نمیکنیم و زنان چیزی بدوال مانند مقداری که عورت ایشان
بان پوشیده شدی در میان بستندی در خبرست که زنی بنی عامر طواف میکرد و با این مضمون شعری
میخواند که امروز بعضی از عورت یا همه ان ظاهر میشود و انچه ظاهر میشود من حلال نمیدانم و طواف با بعضی
از بدن پوشیده صحیح نمی شمارم چون زمان اسلام در رسید مسلمانان ایشان را ازین حالت ... کردند
ایشان گفتند پدران خود را برین یافته ایم و متابعت ایشان میکنیم حق تعالی ایه فرستاد که و اذا
فعلوا و چون بکنند کفار فاحشه خصلتی ... در قبح چون کشف عورت در طواف و امثال
... است از کشف عورت و عبادت اصنام و غیر ان از کبایر قالوا گویند از روی تقلید که و
جدنا علیها یافته ایم برین عمل زشت ابائنا پدران خود را والله امرنا بها و خدای
را فرموده است ما را باین فاحشه ایشان و احتجاج اورده اند باین امر قبیح ... بتقلید پدران
... افترا بر خدای و حق تعالی از ذکر احتجاج اول ایشان اعراض نموده بجهت ظهور فساد ...
میفرماید قل بگوی ای محمد ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یامر بالفحشاء نمیفرماید بزشتی
و ناپسندی در قول و فعل ... اتقولون علی الله ما

بگویند با افترا بگنید بر خدای ما لا تعلمون انچه نمیدانید که او فرموده است از استادن ... و قل
بگوی ای محمد مر کفار قریش را که امر ربی فرموده است پروردگار من بالقسط بعدل و راستی
و گویند مراد بقسط توحیدست که میانه تشبیهات و ... است که مراد جمیع طاعات و عبادات
باشد و ... بان فرموده و اقیموا وجوهکم و راست گردانید روی خود را بقبله عند کل
مسجد نزد هر زمان سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود نماز است پس این امرست بنماز در هر مسجدی
که اتفاق افتد و ادعوه و پرستید خدای را مخلصین در حالتی که پاک کننده کان باشید له
الدین برای خدای طاعت را یعنی او را مخصوص گردانید بعبادت و غیر او را در ان شریک مکنید
چه سوی اوست بازگشت همه شما نه بغیر او چنانکه میفرماید کما بداکم چنانکه افریدیم شما را در ابتدا
تعودون باز خواهید گشت ... شما را ... فریقا هدی گروهی را راه
نمایان بوسیله الطاف و توفیق اسباب و فریقا و گروهی دیگر را که از روی عناد و جحود نظر
در دلایل و به او نکردند و تامل و تفکر در ان نکردند و در وادی ضلال گذاشته حق علیهم الضلاله
له سزاوار شد بر ایشان گمراهی انهم بدرستی که این گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند
دیوان را اولیاء دوستان خود و فرمان ایشان بردند من دون الله بجز از خدای این علت
ضلال ایشانست و بتحقیق ضلالت ایشان و یحسبون انهم و گمان بردند که ایشان مهتدون
راه یافتگان اند و فی الحقیقه گمراهانند و چون او سبحانه در ما تقدم ذکر نعم خود فرمود بر بندگان از
لباس و ورق در عقب ان امر میفرماید ایشان را باخذ زینت و تستر و اقتصار در ماکل و مشرب
و میگوید که یا بنی ادم ای فرزندان ادم خذوا زینتکم فرا گیرید جامهای خود را که بدان
خود را اراسته اید عند کل مسجد نزد هر مسجدی اکثر مفسران بر انند که ... بجهت ...
عرب از ذکور و اناث برهنه طواف میکردندی چنانکه گذشت و بنی عامر در ایام احرام از خوردنی حیوانی
اجتناب کردندی و باندک از طعام قناعت نمودندی و از اطعمه ... و بان تعظیم کعبه خیال
بستندی اهل اسلام گفتند که چون ما بتعظیم و تکریم کعبه سزاوارتریم پس اولی انست که ما نیز این طریق سلوک
نماییم حق سبحانه ایشان را ازین تحذیر فرمود و گفت جامهای نیکو بپوشید در وقت طواف و در وقت نماز

روایت

روایت که امام حسن علی علیهما الصلوه و السلام در وقت نماز جامه پاکیزه و خوشتر پوشیدی و فرمودی که حق
تعالی جمیل است و جمال دوست میدارد من تجمل و تزین میشوم برای رضای پروردگار خود و از امام
محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از زینت جامه نو و پاکیزه است که در روز جمعه و عید پوشند برای
رفتن بمصلی و مساجد و از صادق علیه السلام نقلست که مراد بزینت شانه کردن محاسن است
نزد هر نمازی وکلوا و بخورید یعنی در ایام احرام و غیران گوشت و چربی و غیران از ماکولات و
اشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات و لا تسرفوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا با افراط
طعام انه بدرستی که خدای تعالی لا یحب المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی انها
که زیاده از سیری خورند و اکثر بر انند که مراد باسراف زیاده ... خوردن و اشامیدنست بر سیری چه
ان در رمضان مضرتست و از ابن عباس مرویست که هر چه خواهید بخورید و هر چه خواهید بپوشید مادام
که در خوردن ان اسراف نبود و پوشیدن لباس بقصد تکبر اسراف باشد و اگر کوه احد زر را در طاعت
خدا صرف کند اسراف نباشد و اگر درمی در معصیت خرج کند اسراف باشد از علی بن الحسین بن واقد نقلست که حق تعالی
جمیع طب را در ایه کلوا و اشربوا و لا تسرفوا جمع فرموده و ... پیوسته که هارون الرشید طبیبی حاذق داشت ترسا
نام او بختیشوع علی واقدی را گفت در کتاب شما چیزی از علم طب هست واقدی گفت بلی حق تعالی جمیع طب را
در کلمه چند جمع فرموده و گفته المعده بیت الداء و الحمیه راس کل دواء و عود کل نفس ما عودته معده خانه رنجهاست
و پرهیز کردن سر جمله دواست و هر نفس را انقدر باید داد که عادت کرده باشد بختیشوع گفت کتاب شما و
... شما از طب فرو گذاشت نکرده و از برای جالینوس چیزی نگذاشته و چون عرب بحج و عمره رفتندی گوشت
و پیه و شیر بر خود حرام کردندی حق تعالی ازین نهی فرمود که قل من حرم بگو کیست که حرام کرده است زینت
الله ارایشی که خدا مقرر فرموده یعنی جامهای ستر عورت التی ان زینتی که بمحض قدرت اخرج لعباده
بیرون اورده از برای بندگان خود از نباتات و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود
والطیبات و دیگر کیست که حرام کرده پاکیزها من الرزق از روزی یعنی مستلذات ماکول و مشارب
از گوشت و پیه و شیر و حلالات ان بحیره و سایبه قل هی بگو این زینت و طیبات للذین امنوا مر انان راست
که ایمان آورده یعنی با صالت برای مومنانست فی الحیوه الدنیا در زندگانی دنیا اما از کفار بتبعیت

شریک ایشانند دران وجمیع مستلذات مر اهل ایمانراست خالصة درحالتی که خالص و بی شرکت
برای ایشان یوم القیمة در روز رستخیز یعنی اگرچه کافران درطیبات دنیوی شریک اند اما طیبات اخروی
مخصوصست باهل ایمان کذلک همچنانکه تفصیل کردیم این کلمهارا نفصل الایات تفصیل میکنیم
نشانهای احکام دیگر لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و میدانند عیاشی باسناد خود از
ابی عبدالله علیه السلام روایة کرده که در وقتی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام ابن عباس را نزد خوارج نهروان
فرستاد تا ایشانرا وعظ گوید و نصیحة کند و از طریق مخالفة باز گرداند بهترین جامها پوشیده بود و
بخشبوترین بوی مطیب بود و بر خوبترین مرکبی سوار شده ابن عباس این ایه را تلاوت فرمود که قل من حرم زینة
الله التی تا آخر ایة و گفت تجمل شوید بجامهای نیکو که حق تعالی نیکوست و چیزی نیکو دوست دارد اما باید که از
جنس حلال باشد قل بگوای محمد با اهل شرک انما حرم ربی جز این نیست که حرام کرده است ربی
افریدگار من الفواحش الجزهای که متصف اند بزیادتی قبح از گناهان بکبیره و گویند مراد
هر جزئیست که تعلق بفروج ما ظهر منها انچه پیدا است و اشکارا از ان وما بطن و انچه
نهانست و مرویست که اهل جاهلیة زنا را در روز که مظنة ظهور و حوشست حرام دانستندی و در شب که مظنة
خفای است حلال دانستندی حق تعالی باین ایة فواحش ظاهر و نهان را حرام کرده اند والاثم و دیگر حرام
کرد گناهی را که بران حد مقرر نیست چون صغایر یا مراد هر جزئیست که موجب اثم باشد والبغی و حرام
ساخت ستمکاری را یا کبر را بغیر الحق بناحق این تاکید معنی است اینه غیر حق می باشد وان
تشرکوا و دیگر حرام ساخت انکه شرک آرید بالله بخدا و شریک گیرید در عبادت او ما لم ینزل
انچه را که خدای نفرستاده است به سلطانا بر پرستش ان حجتی و برهانی وان تقولوا و دیگر
نیز حرام کرده است که گویید دروغ و افترا علی الله ما لا تعلمون بر خدای انچه نمیدانید مانند تحریم حرث
وانعام و برهنه طواف بیت الحرام کردن و از اسناد بخدا کردن مراد ان جهة تسلیه حضرت رسالت
صلی الله علیه واله در تاخیر عذاب کفار میفرماید که ولکل امة و مر گروهی را است اجل مدتی که خدای تقدیر
کرده است برای حیوانات ایشان و فسحة رسیده که مراد آنست را عزاز مؤمنان و نفی آنست کردن عذاب
استیصال بر ایشان فرود اید فاذا جاء اجلهم پس چون باید وقت عذاب و هلاک ایشان یا

مدت عمر مقرر برایشان لا یستأخرون ساعة و اپس نمانند از ان اجل ساعتی ولا یستقدمون
و پیشی نگیرند بران اجل یعنی بهیچ وجه وقت اجل متقدم و متاخر نشود یا بنی آدم اما یأتینکم ای
فرزندان ادم چون بیاید شما رسل منکم پیغمبرانی از شما یعنی از جنس شما یا از زمان شما یا از
قبیله شما یقصون علیکم آیاتی خوانند بر شما ایتهای مرا یا احکام شریعت را فمن اتقی
پس هرکه بپرهیزد از شما از فرمان کردن با ایشان واصلح و بصلاح آرد عمل خود را فلا خوف
علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هرچه بترسند ایمن شوند ولا هم یحزنون و نه
ایشان اندوهناک گردند از چیزی که از ایشان فوت شود بلکه هرچه امید دارند برسند و اگر از بعضی
معاصی اجتناب کرده باشند دون بعضی و با صغیره ایشان باشند موقوف بمشیة حق تعالی باشد
اگر خواهد عفو کند و اگرنه عقاب فرماید چون ذکر مؤمنان کرد و انچه ماداش ایشانست در عقب ان ذکر
مکذبان و متکبران میفرماید والذین کذبوا و انانکه دروغ شمردند بآیاتنا ایتهای مارا یعنی
تکذیب رسل کردند برو ایات ما را واستکبروا و کبر اوردند و سرکشی نمودند عنها
از ایمان اوردن بدلایل و هدایة ما اولئک اصحاب النار ان گروه یاران و ملازمان اتش
دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان دران اتش باقی اند بقای ابدی فمن اظلم پس
کیست ستمکارتر یعنی کافرتر در کفر و عناد سخت تر ممن افتری از کسی که افترا کند و بندد علی
الله کذبا بر خدای دروغ را مانند انچه گویند خدا را زن و فرزند و شریکیست و با چیزی را او اسناد کنند
که نگفته چون تحریم سایبه و بحیره و غیر ان او کذب بآیاته یا دروغ شمرد ایات منزل او را
مستقیم انکار نبوت ست اولئک ان گروه مکذبان و مفتریان ینالهم نصیبهم رسد
بدیشان بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ مراد ارزاق است و اجال و عقوبات
که برای ایشان نوشته شده یعنی با ایشان رسد انچه بتقدیر بر لوح نوشته شده و از ارزاق و
عذاب و نکال دنیا حتی اذا جاءتهم تا بایر وقتی که بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت
و اعوان او باشند یتوفونهم درحالتی که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا گویند با ایشان
از روی سرزنش اینما کجا اند تا آنکه پیوسته کنتم تدعون بودید که میخواندید و میپرستیدید از من

دون الله بجز از خدای تا امروز دفع کنند عذاب خدا را از شما قالوا گویند کافران که ضلوا عنا
کم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وشهدوا علی انفسهم و گواهی دهند
بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین بانکه ایشان بودند کافران و برگشتگان یعنی اعتراف کنند بکفر ایشان
گمراه بوده اند و انچه هدایت بوده قال گوید خدای ادخلوا فی امم در ایید در میان امتانی که قد خلت
من قبلکم بتحقیق درگذشته اند پیش از شما بر دین و ایین شما من الجن والانس از پریان
و ادمیان مراد کافران گذشته اند از این دو طایفه یعنی با ایشان در ایید فی النار در اتش دوزخ و مرویست
که هر جمعی از کفار را که ضال و گمراه اینها را پیشتر باشند پیشتر بآتش برند کلما دخلت امة هرگاه که در اید
در دوزخ لعنت اختها گروهی دیگر را که هم دینان ایشان باشند و پیشوایان در ان دین مثلا
چون ان رؤسای خود را لعن کنند و ترسایان مقتدای خود را و بر همین قیاس حتی اذا ادارکوا تا انکه
چون یکدیگر رسند فیها جمیعا در اتش همه ایشان قالت اخریهم گویند اهلها که بس روان ایشان بوده
در دنیا و از پی درایند گان ایشان در دوزخ لاولیهم برای اهلها که پیشوا باشند یعنی در باره ایشان گویند که
ربنا ای پروردگار ما هؤلاء اضلونا این گروه گمراه کردند مارا فآتهم پس بده ایشانرا عذابا
ضعفا عذابی دو چندان که مارا است من النار از دوزخ یک قسم برای گمراهی و یکی برای گمراه ساختن
دیگران قال گوید خدای در جواب ایشان لکل ضعف مر همه را عذاب دوباره است پیشوایانرا بجهة
اضلال و پیروان از اسلاف کفر و تقلید ولکن لا تعلمون و لیکن با ایشان نمیدانند یا شما نمیدانید
تا جواب ده یعنی شما نمیدانید و از حال یکدیگر خبر ندارید بلکه هر یک علم بعذاب خود دارید و دیگران غافل
وقالت اولیهم و گویند پیشوایان لاخریهم مر پیروانرا فما کان لکم علینا من فضل پس نیست شمارا
بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب انچه بودید که میکردید از کفر و موالات عذاب میگیرید ان
الذین کفروا بدرستی که انان دروغ داشتند بآیاتنا ایتهای مارا از قران و دلایل قدرت واستکبروا
و سرکشی کردند عنها از گرویدن بان و فرمان برداری ان لا تفتح لهم گشاده نشود برای دعای ایشان
تا بجهة نزول رحمة بر ایشان و یا بسبب رفع اعمال یا ارواح ایشان ابواب السماء درهای اسمان همچنانکه از برای اهل

ایمان گشوده شود بجهة اعمال ایشانرا بروی ایشان باز نشوند و ارواح ایشانرا بسجین برند که زیر زمین هفتم است
ولا یدخلون الجنة و در نیایند این مستکبران و گردنکشان در بهشت حتی یلج الجمل وقتی که
در اید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن یعنی همچنانکه این صورت هرگز وجود نگیرد کافران نیز هرگز بهشت نروند
وکذلک و مانند پاداش تکذیب نجزی المجرمین جزا میدهیم بزه کاران یعنی کافران بر گناه را لهم من جهنم
مر ایشانرا باشد از اتش دوزخ مهاد فراشی که بران نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان
غواش پوششها باشد هم از اتش دوزخ یعنی زیر و زبر ایشان اتش بود وکذلک و مانند جزای قطع
کرده نجزی الظالمین پاداش میدهیم همه کافران ستمکر را و بعد از وعید کافران در وعده مؤمنان میفرماید
که والذین امنوا و انانکه گرویدند بخدا وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته چون تصدیق رسولان
و فرمان برداری ایشان و گناهها و چون اعمال صالح بسیار است و اقدام همه ان فرق طاقة بشر نیست جمعه بنا
لا نکلف نفسا تکلیف نکنیم و نفرماییم هیچ نفسی را الا وسعها مگر بقدر وسع و طاقة نفس یعنی انچه بتقدیر
که بران قادر باشد و بروجه سهولت بجا ارند اولئک اصحاب الجنة ان گروه ملازمان بهشتند هم
فیها خالدون ایشان در بهشت باقی و دایم باشند ونزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم
انچه در سینهای ایشان بود من غل از کینه و حسد یعنی اسباب عداوت را از ایشان بگسلیم تا انکه غیر محبت و
صداقة و دوستی خالص در میان ایشان نباشد و هیچکدام حسد بر مرتبه غیر خود نبرند از منازل مرتفع
اهل بهشت مروی است که چون رسند انجا درختی باشد از ساق ان دو چشمه بیرون اید از یک چشمه ان بیاشامند هر غل و غش
و حقد و حسد که در دل ایشان بوده باشد زایل گردد و ان شراب طهور بود و چون از دیگری غسل کنند اثار لطافت
حسن و نازکی و نضارة نعیم بهشت بر ایشان ظاهر گردد که هرگز پس از ان گرد الوده و بی طراوت نشوند و در هر ساکن
کمترین یک شخص زیاده از ملک دنیا باشد چنانچه گمان برد که انچه او راست کسی بهتر ازان نیست و چندین یکدیگر
حسد نبرند بعد از ان در بیان وصف منازل ایشان در بهشت میفرماید که تجری من تحتهم الانهار
میرود از زیر مساکن و غرفهای ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون
منازل خود را ببینند الحمد لله الذی حمد و ستایش مر ان خدایی را که تفضل خود هدانا لهذا راه نمود ما را بدین مقام
وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که ما راه یابیم بقوة خود بی توفیق و لطف او سبحانه باین منازل لولا ان

هَدَٰینَا اللّٰهُ اگر نه خدا ما را راه نمودی باسباب توفیق و الطاف عمیم خود هرگز راه باین نمی یافتیم در خبر است که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ حق تعالی میان ایشان حجاب بردارد تا یکدیگر را
ببینند و انچه ورای باشد از منازل و درجات و درکات مشاهده کنند اهل دوزخ از روی حسرت گویند که کاش ما مهتدی شدیمی
تا باین مرتبه میرسیدیم و اهل بهشت گویند اگر لطف و توفیق الهی نمیبود ما باین مرتبه نرسیدیم مجاهد ان فرمود که هیچ مومنی و کافری
نباشد الا که او را در بهشت و دوزخ منزلی باشد چون حجاب بردارند و آن منازل با ایشان نمایند دوزخی را گویند که این قصور و منازل
و درجات را که می بینی برای تو آفریده بودند اگر ایمان می آوردی باینجا میرسیدی و بهشتی را گویند که این درکات و عقوبات را
که مشاهده میکنی از برای تو بود اگر طریق کفر اختیار میکردی و در معاصی توغل مینمودی باینجا میرسیدی بعد از ان ندا آید که این مراتب
و منازل و درجات ارجمند شما میراث از آنانی داشتیم و آن مواضع که لایق ایشان بود با شما دادیم پس دیگر باره ندا آید که ای
اهل بهشت شما را همیشه تن درستی باشد که با آن بیماری نبود و جوانی باشد که با آن پیری نبود و زندگانی که با آن مرگ نبود و خلودی
که با آن فنا نبود و نعمتی که بسمت نیستی نپذیرد و اهل بهشت چون این بشنوند و این نعمت ببینند گویند از روی خوشحالی که لَقَدْ
جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ بدرستی آمدند فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و درستی مهتدی شدیم بارشاد ایشان و بعد از آن باین
مرتبه عالی رسیدیم وَنُودُوا و ندا کرده شوند اهل بهشت وقتی که بهشت را از دور ببینند یا بعد از دخول آن اَنْ تِلْكُمُ
الْجَنَّةُ اینکه آن بهشتی که وعده داده شده بودید این بهشت که مملوست بانواع نعم لذیذه اُورِثْتُمُوهَا میراث داده
شدید از آن بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب انچه بودید که عمل میکردید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت أَصْحَابَ
النَّارِ اهل دوزخ را از کمال شادی و سرور اَنْ قَدْ وَجَدْنَا اینکه بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده
کرده ما را پروردگار ما از مثوبات حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا پس آیا یافتید ... قَالُوا گویند دوزخیان نَعَمْ
آری یافتیم آنرا بجا که جزای کفر بود فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کند منادی ... وَعِبَادُ الَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانکه باز میداشتند
مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا و طلب اعوجاج میکردند از روی کجی و ما را سبیل منحرف
شدن از ان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت كَافِرُونَ ناگرویدگانند ابن عباس نقل کرده
که علی بن ابی طالب را در کتاب خدای اسمهاست که مردمان آنرا نمی شناسند و از جمله آنست فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ چه او
موذن آنحضرت وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ میانه بهشت و دوزخ پرده ایست مانند حصار شهر که اهل دوزخ نتوانند که
ببهشت در آیند و نزد بعضی آن حجاب اعراف است و در بعضی روایت آمده که اعراف تلیست از مشک سپید که

یعنی گفت وشنید پس آیا یافتید شما آنچه وعده کرده بود پروردگار شما از ثواب و عقاب

علی

وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و بر اعراف یعنی بر اعالی آن مردانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ که مردودان را بشناسند
يَعْرِفُونَ كُلًّا شناسند هر یک از بهشت و دوزخ را بِسِيمَاهُمْ بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی
باشند و دوزخیان سیاه روی و گویند این موضع را بجهة آن اعراف گویند که آن عارف باشند با حوال فریقین
و ساکنان اعراف انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملایکه بصورت مردان و بودن ایشان بر اعراف
دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از انجا منازل خود را در بهشت بینند و از ان متلذذ میشوند و عذاب دوزخ را
مشاهده میکنند و بخلاصی از ان مسرور میگردند و گفته اند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان برابر
باشد یا کسانی که از ابوین ایشان یکی راضی باشد و یکی نه و یا موحدانی که در عمل تقصیر کرده باشند و اصح اقوال آنست
که افاضل اهل نجات در ان موضع باشند و موید آنست که ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که اعراف
منزلی بلند ترست از صراط که امیرالمومنین علی صلوات الله علیه و حمزه و عباس و جعفر طیار رضوان الله علیهم
باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفید رویی و دشمنان خود را بتیرگی و سیاه رویی و ابو جعفر محمد بن
جعفری را شده یکی از راویان اهل سنت است روایت کرده که بودم من گفت من از حسین بن علی که او از شنید
از ... شنیده که اصبغ بن نباته روزی در مجلس شاه اولیا علی مرتضی نشسته بودم که عبدالله بن الکوا در آمد و گفت
یا امیرالمومنین مرا آگاه کن از تفسیر وعلی الاعراف رجال آنحضرت فرمود که یا ابن الکوا آگاه باش که ما که اهل بیت
نبوت و معدن رسالتیم فردای قیامت ما بر اعراف ایستاده باشیم میان بهشت و دوزخ و خطاب حق تعالی در رسد که هر کس
از اهل دوزخ باشد او را بدوزخ فرستید و آنکه از اهل بهشت است او را ببهشت در آرید پس هر کسی که در دار
دنیا نصرت ما کرده باشد و در محبت ما کوشیده و شراب مودت ما نوشیده و ایشان را بعلامات دوستی
بشناسیم و به تعظیم تمام در بهشت عنبر سرشت در آریم و آنها که درین جهان عداوت ما ورزیده باشند و ایذا
وارد بمحبان ما رسانیده باشند ایشان را بعلامت دشمنی بشناسیم و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانیم و موکد
این گفتار حدیث عمرو بن شیبه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در وقتی خطاب با امیرالمومنین علی
صلوات الله علیه کرد و فرمود که ای علی گویا من در تو مینگرم در روز قیامت و در دست تو عصایی می بینم از عوسج
و تو بان عصا گروهی را ببهشت میرانی و طایفه دیگر را بان عصا بدوزخ میرسانی و بگویی بدوزخ ...
که این دشمن منست و این را بگذار که از محبان ماست و از تتمه این روایت که حضرت رسالت صلی الله علیه

فرمود که والله آتش جهنم را مطیع تر باشد از غلام نسبت بخواجه خود و در روایتی آمده که حارث همدانی که از محبان و دوستان
است و اکثر در ملازمت آنحضرت میبود روزی بحضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه گفت یا امیرالمومنین من از دو حالت
و ترسانم یکی در حالت نزع و دیگری در حالت گذشتن از صراط آنحضرت فرمود ای حارث بشارت باد ترا که من
دوستان خود را درین دو حالت فرو نگذارم و درین دو وقت خود را با ایشان رسانم و من ایشان را بشناسم و ایشان
نیز مرا بشناسند و من شفیع ایشان باشم و آتش دوزخ را گویم که ایشان را بگذار که از محبان و مخلصان منند و ایشان را
بمقصد خود رسانم و از امام محمد باقر صلوات الله علیه نیز مرویست که مراد برجال درین آیه سید النبیین و الائمه المعصومین صلوات
الله علیهم اجمعین و در مجمع البیان نیز از امام ... صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود ببهشت نرود مگر
کسی که اهل البیت را بشناسد و محبت ایشان دارد و بدوزخ نرود مگر شخصی که منکر ایشان باشد و منکر امامت
ایشان باشد و صادق صلوات الله علیه نیز فرموده که اعراف تلهاست میان بهشت و دوزخ هر پیغمبری و خلیفه
آنجا در آید با گناهکاران امت خود چنانچه امیر لشکر با لشکر خود پس انانکه محسنان باشند سبقت گرفته ببهشت در آیند و خلیفگان
پیغمبر با گناهکاران امت او گویند نگرید برادران نیکوکار خود را که پیش از شما ببهشت رسیده اند بایشان سلام
کنید کما قال الله تعالی وَنَادَوْا و ندا کنند اصحاب اعراف یعنی گناهکاران امت هر پیغمبر و خلیفه او که در اعراف باشند
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی محسنانرا که بر ایشان سبقت کرده ببهشت در آمده باشند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
باینکه تحیه خدا بر شما باد و با خوشحالی شامل حال شماست که بسلامت بدار السلام رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز
اهل اعراف یعنی گناهکاران ببهشت در نیامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ و حال آنکه ایشان طمع دارند که ببهشت
در آیند بشفاعت پیغمبر و خلیفه او و گویند اعراف کسانی که ببهشت در آیند ایشان باشند و در خبر آمده که میزان
حسنات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت بنگرند و هم در دوزخ دخول بهیچکدام راجح نبود پس چون
خلق را بسجود خوانند و آن اول تکلیف باشد در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان
راجح گردد و ببهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه چشمهای ایشان بگردانند در تفسیر زاهدی
آورده که حق تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشانرا بگرداند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان و چون
اهل دوزخ را بانواع عقاب و نکال ببینند بخدا پناه برند قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا مَعَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مگردان ما را با گروه ستمکاران یعنی میان ما و اهل دوزخ جمع مکن و بنا برانکه مراد باصحاب

اعراف

اعراف انبیا و ائمه باشند پس صدور این دعا از ایشان بر وجه خضوع و خشوع باشد بر طریق سری که
ایشان را دست دهد همچنانکه بهشتیان در بهشت گویند رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ
و ندا دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ مردانی را که بشناسند بعلامات ایشان از
سیاهی روی و کبودی چشم و آن شناختگان رؤسای کفر باشند چون ولید بن مغیره و ابوجهل و عاص بن
وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند هرگز خدای امثال بلال و عمار و صهیب را ببهشت نبرد
و ما را بدوزخ و سوگند میخوردند که خدای بندگان شما را برما تفضیل نکند قَالُوا گویند ایشان را اهل اعراف
که شما در عذابید مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ کثرت انصار شما یا جمع مال که
گرد میکردید وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی جمعیت و
استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و صهیب و عمار و سلمان و خباب و
و امثال ایشان و کافران گویند أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ آیا این گروه آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند
خوردید که اینها لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را و حالا
[illegible] بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین فارغ شوند حق تعالی بکرم خود مخاطبان اهل ایمان
خطاب کند که ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید ببهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخافه
دیگر و شداید وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطلوب و مقصود
ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف ببهشت در آیند دوزخیان را طمع دخول در جنت بخاطر
رسد گویند خدایا ما را خویشانیست در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق تعالی اذن فرماید
بهشتیان تا در دوزخ بنگرند چون نگاه کنند خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد
اما دوزخیان ایشانرا بشناسند و نام و کنیت ایشانرا بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت
خواهند چنانکه میفرماید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ
بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا باینکه بریزید عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ بر ما از آب بهشت که
تشنگی ما ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر
اشربه و با انواع طعام تا بان دفع گرسنگی خود کنیم قَالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان که

إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا بدرستی که خدای حرام کرده است طعام و شراب بهشت را عَلَى الْكَافِرِينَ بر
ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ آنانکه فرا گرفتند شعار دین خود لَهْوًا وَلَعِبًا مشغول و بازیچه
چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست بر زدند و بازی میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
و بفریفت ایشانرا زندگانی دنیا و طول امل از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غدارست کشنده
و مکار است بازی دهنده فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز با ایشان همان معامله کنیم و گذاریم ایشانرا در
دوزخ كَمَا نَسُوا چنانکه ایشان فرو گذاشتند در خاطر نگذرانیدند و مشغول نشدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ
هَٰذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنانچه بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ و بآیتهای
کتب ما و با معلامات ربوبیت انکار میکردند و چون حق تعالی ذکر سرد و فرق کرد در عقب آن بیان
انزال کتب و حجت میکند بر ایشان بقوله وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و بتحقیق که آوردیم برای گروه کفار بِكِتَابٍ
فَصَّلْنَاهُ کتابی را که بیان کردیم معانی آنرا و روشن ساختیم هرچه بکار آید از عقاید و احکام
و مواعظ عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش خود یعنی در حالتی که عالمیم بوجه تبیین و تفصیل آن و یا در حالتی که
آن کتاب مشتمل بود بر علم شریعت از اصول و فروع هُدًى راه نماینده بندگان براه راست وَ
رَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی در شد ایشان بحق و نجات ایشان
از ضلالت هَلْ يَنْظُرُونَ انتظار نمیبرند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب یعنی آنچه راجع شود
بان امر قرآن از تبیین صدق آن بظاهر شدن آنچه ناطق است بان از وعید و وعده خلاصه معنی آنست
که ایشان نمی دارند تا برای العین وعد و وعید آنرا ببینند يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روزی که بیاید عاقبت و
سرانجام کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید آن و آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ گویند
آنانکه فراموش کردند یعنی ترک کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا چون صدق سخن خدا
در امروز ظاهر شود بر کافران که بقرآن نگرویده گویند قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بدرستی که آمده بودند فرستادگان
آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و درستی و ما تکذیب ایشان کردیم و وقوع این روز باور نداشتیم فَهَلْ
لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ پس آیا باشند ما را در خواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند ما را
امروز أَوْ نُرَدُّ یا باز گردانیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ تا بکنیم غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ غیر آنچه بودیم که

عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم بانچه تکذیب آن میکردیم و بوحدانیت خدا قایل شویم نه بشرک و آنچه کسی که ایشانرا شفاعت
کند و نه بدنیا باز گشتن آرند قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بدرستی که زیان کردند در نفسهای خود که سرمایه عمر را
صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میبستند
و دروغ می گفتند که بتان شفیعان ما خواهند بود نزدیک خدا پس هیچ نفعی با ایشان نرسد و در عذاب ابدی گرفتار
بمانند بعد از آن از روی احتجاج ذکر ربوبیت و قادریت خود میکند و بیان مصنوعات خود تا بوسیله آن
او را بشناسند و بدانند که غیر او سزاوار معبودی نیست و میفرماید که ای جمیع مکلفان إِنَّ رَبَّكُمُ
اللَّهُ بدرستی که پروردگار شما خدای است که مستجمع جمیع صفات کمالست الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار زمان شش شبانروز و اگر چه او سبحانه قادر بود که بچشم زدنی
همه چیزها بیافریند اما بجهت تعلیم آنکه بندگان در کارها تعجیل نکنند و تانی در کار فرمایند مدت شش روز آنها
را بیافرید و در مجمع آورده که حق تعالی ابتدای آفرینش از روز یکشنبه کرد تا آخر روز جمعه جمیع کاینات
علوی و سفلی را ایجاد کرد ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد ارادت او عَلَى الْعَرْشِ بر آفرینش عرش یا غالب
بر عرش که عظیم ترین مخلوقاتست که هرگاه بران قادر و غالب باشد پس بر غیر آن بطریق اولی ابو الفتوح
در جایی در تفسیر خود نقل کرده که حق تعالی عرش را بصورت تخت آفریده و در خبر است که جبرئیل علیه السلام خواست
که عظیم عرش را بداند از حق تعالی اذن طلبید تا در اطراف آن بپرد پس چند سال میپرید تا آنکه ضعیف
و سست شد و از حق تعالی قوت طلبید او سبحانه او را قوت داد تا بیشتر از پیشتر بپرید درین نوبت نیز
سست شد باز او را قوت داد تا چند نوبت این صورت واقع شد و چون از پریدن ملال یافت
گفت خداوندا چند سیر کردم با آنکه اثر نماند از جانب الحق ندا آمد که ای جبرئیل چندین هزار سالست که میپری
هنوز یک قایم از قوایم عرش مرا سیر نکرده جبرئیل علیه السلام گفت سبحان من لا یعلم کیفیة خلقه الا هو بلکه
خداوندی که جگر بر چگونگی آفرینش او آگاهی نیست بکرد يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ در پوشد خدای شب
تاریک را در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنایی روز را بتاریکی شب و شب يَطْلُبُهُ
میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا در حالتی که شتاب کننده است مانند کسی که طلب چیزی کند
بر وجه سرعت و همچنانکه روز طالب است مر شب نیز طالب روزست مر سرعت مراد انست که آمدن روز

در عقب شب و بعکس مانند آن چیزیست از چیزی که طالب آن باشد وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفرید آفتاب و ماه را
وَالنُّجُومَ و ستارگان مُسَخَّرَاتٍ در حالتی که رام شدگانند بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی مطیع فرمان او اند
در مجاری خود و خلق اینها برای منافع بندگانست أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدایراست آفریدن جمیع مخلوقات
و مکونات وَالْأَمْرُ و مرورا است فرمان نافذ که موقوف مصلحت است و منوط در جمیع امور اوست نزد او و
تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست بوحدانیت در الوهیت و فرد است در ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار و آفریدگار همه عالمیان
و بعد از ذکر دلایل قدرت و وحدانیت خود امر میکند بندگان که ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را یعنی
پرستش او کنید تَضَرُّعًا در حالتی که زاری کننده باشید و یا بر وجه تضرع و زاری وَخُفْيَةً در حالتی که پنهان باشید
از نظر مردم و با آواز دعوی پوشیدگی و پنهانی چه دعا در خلوت دلیل اخلاص و مجانب مخلص را از روی ریا باشد
إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد حد در گذرندگانرا یعنی آنها که دعای بکنند در حق
ناستحق یا در دعا فریاد کنند یا بر پا انچه با چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشد مانند رتبه انبیا و بالا رفتن
بر سموات علی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود زود باشد که قومی پیدا شوند که در دعا زیاده از حق
رتبه خود طلبند همین قدر کافیست که بنده در دعا گوید که بار خدایا از تو بهشت میطلبم و آنچه مرا نزدیک گرداند از جنس
خود از گفتار و کردار و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که انه لا یحب المعتدین در خبر است که میان دعای سر و علانیه
هفتاد ضعف و در زمان حضرت رسالت بر عبادت کردندی و در عدم اظهار آن جد و جهد تمام بودندی
و آواز ایشان را غیر خدا کسی نشنیدی و پوشیده را از ایشان بیان ایشان و خداوندی و از مضمون
ادعوا ربکم تضرعا و خفیة در گذشتی و گویند تضرع یعنی رفع صوت یعنی خفیه یعنی خواهند در آشکارا
و نهان وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ فساد مکنید در زمین بکفر و انواع معاصی و عدوان بَعْدَ إِصْلَاحِهَا
پس از اصلاح آوردن ایمان و عدل و تقوی وَادْعُوهُ و بخوانید خدایرا خَوْفًا در حالتی که ترسندگان
باشید از عذاب او وَطَمَعًا و امیدواران برحمت او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستی که رحمت خدا قَرِيبٌ
مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیکست به نیکوکاران در عمل چون عابدان و یا در امل چون عاصیان که امید دارند بفضل
او چه عابد و عاصی چشم رحمت بیپایان و فضل بی نهایت او دارند یکی از زاهدان در مناجات خود گفته که بار
خدایا اگر وفاداران ترا بنده دارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند در امان الا اخطار مذکورست

که هر که این دو آیه بخواند و در عقب آن بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه اللهم اغفر
ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت یعنی حق تعالی گوید ای ملایکه من گواه باشید که من جمیع گناهان این بنده را
آمرزیدم و نیز در بیان کمال قدرت خود میفرماید وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و اوست آنکه میفرستد بادهای
چهارگانه را از صبا و دبور و جنوب و شمال بُشْرًا در حالتی که مژده دهنده اند بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
پیش از نزول رحمت بر زمین که بارانست مرویست که در عهد بعضی از صحابه مردی را گرفته بودند که بکشند
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رسید که چه گناه کرده است گفتند کلمه کفر گفته و بران اصرار میکند و از آن توبه
نمیکند فرمود که چیست گفتند که میگوید برنا دیده گواهی میدهم و فتنه را دوست میدارم و از رحمت میگریزم
برنادیده گواهی میدهم حضرت فرمود من نیز این را میگویم چه این عین ایمانست و طاعت کنند بامر الله
فرمود اما اینکه برنادیده گواهی میدهم بهستی خدای گواهی میدهم خدایرا نتوان دید و اینکه گفت فتنه را
دوست میدارم مراد وی مال و فرزند است بقوله تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة اینکه گفت از رحمت میگریزم
مراد وی آنست که از باران میگریزم تا جامه را تر نکند بقوله تعالی هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته
حاصل که میفرماید این بادها مژده دهنده بباران میفرستیم حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ تا چون برداشتند این بادها
سَحَابًا ثِقَالًا ابرهایی را گران بار باشند بباران و چون ریاح ابرهای گرانبار را بردارند
سُقْنَاهُ برانیم آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای زنده گردانیدن زمین مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرود فرستیم
بِهِ الْمَاءَ بان زمین ابر را فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آریم بوسیله آن آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
از هر نوع میوه ها كَذَٰلِكَ همچنانکه زمین مرده را به نباتات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بیرون آریم
مردگانرا لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما دریابید و بران صورت بدین معنی استدلال
کنید و بدانید که هر که قادر باشد بر احیای ارض و اخراج ثمرات مر اینه قادر خواهد بود بر احیای اموات
چه میان این دو اخراج فرقی نیست پس همچنانکه متعذر نیست او سبحانه که زمین مرده را بنبات زنده کند بدو دشوار
نیست که مرده را از گور زنده بیرون آرد و ازین قیاس غفلت که چون همه مردمان در نفخه اول بمیرند حق تعالی چهل سال
باران بر ایشان ببارد که مانند آب روان باشد و آن از زیر عرش بر ایشان ریزان شود و آنرا ماء الحیوان
گویند پس ایشان در قبور رویده شوند چنانکه در رحم مادران و چون اجساد ایشان تمام خلقت شود حق تعالی

روح را در ایشان دمد و بعد از آن خواب بر ایشان افکند و در نفخهٔ دوم ایشان را بیدار کند ایشان پندارند که از خواب
بیدار شده اند پس گویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ای وای بر ما که ما را از خواب بیدار کرد پس بعد از آن حال زمین را
بیان میکند پس از نزول باران بران میفرماید که وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک و پاکیزه که شایستهٔ صلاح زراعت
باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می آید رستنی آن از زمین بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدای وَالَّذِي خَبُثَ
و آن زمین که ناپاک و شوره ناک لَا يَخْرُجُ بیرون نمی آید گیاه او إِلَّا نَكِدًا مگر در حالتی که اندک باشد
و نفعی در آن نیست از ابن عباس و مجاهد و حسن مرویست که این تشبیهست که حق تعالی ایراد فرموده در
شان مومن و کافر پس تشبیه فرموده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر بزمین شوره زار پس هرگاه
باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات و عبادات بر اعضای او
ظاهر گردد و چون کافر استماع آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از هیچ صنعتی که بکار آید نتیجه بظهور نیاید
مرویست که روزی امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام نزد معاویه رفت معاویه قصد الزام آنحضرت کرد
گفت که ای حسن حق تعالی فرموده که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تری و خشکی نیست مگر در
قرآن صریح و موجودست لحیهٔ من و ترا در قرآن کی ذکر کرده محاسن آنحضرت بسیار انبوه بود و با نضارت
و طراوت بود و معاویه کوسه بود پس آنحضرت در جواب معاویه گفت که حق تعالی محاسن مرا و لحیهٔ ترا در این
آیه ذکر کرده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا معاویه چون استماع
این آیه کرد بسیار منفعل و خجل زده شد نزد حضار مجلس كَذَٰلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآ
يَاتِ بیگردانیم و صرف امثال در فنون احوال میکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر نعم
فهم و ادراک بجای می آرند و در این مثلها تفکر نموده بهرهٔ اعتبار بر میدارند و چون حق تعالی در این بیان
ادله فرمود بر وحدانیت و قدرت کاملهٔ خود و در عقب آن ذکر معاندان و مکذبان و هدایت او در رسل او کرد
و جهت تسلیهٔ پیغمبر خود فرمود لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح بن لمک بن متوشلخ بن ادریس را
علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُمْ
… قوم خود
یا قوم
مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ معبودی جز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید
إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز

بزرگ

بزرگ که یوم الطوفانست یا روز قیامت و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که نوح علیه السلام مدت دو هزار و
پانصد سال عمر یافت هشتصد و پنجاه سال پیش از بعثت و نهصد و پنجاه سال خلق را دعوت کرد دویست سال
در ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از نزول از کشتی شهرها را بنا کرد و در عرض مدت دعوت هر چند قوم را از
عقوبات الهی ترسانید هیچ متاثر نشدند و هر روز طغیان ایشان بیشتر می شد و هرگاه که بدعوت مشغول
میشد او را چندان می زدند که بیهوش می شد و بعد از آن کسان وی او را در نمدی پیچیده بخانه می بردند و زعم
ایشان آن بودی که مرده است روز دیگر بامداد پیدا شدی و باز دعوت شدی و گویند که هر روز چندان سنگ
بروی زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی جبرئیل علیه السلام در شب بیامدی و او را از زیر سنگ بیرون آوردی
و پر خود بر جراحات او مالیدی صحت باز گشتی و باز در صبح بیامدی و گفتی که بگویید لا اله الا الله تا رستگار شوید
مرویست که پیری کهن سال طفل خود را برگرفته نزد نوح آمد و وی را بان طفل نمود گفت ای فرزند این مرد ساحرست
باید که چون من بمیرم ترا فریب ندهد کودک گفت ای پدر شاید که من پیش از تو بمیرم حالی سنگی بمن ده تا بدو زنم پیر سنگی
باو داد سنگ بر نوح زد و سر مبارک آنحضرت را بشکست و خون بر روی مبارک آن روان شد نوح علیه السلام
در درگاه حق نالید و این دعا کرد که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و در این مدت دعوت زیاده از هشت
کس با وی نگرویدند قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ گفتند بزرگان از قوم او که ای نوح إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم
و می بینیم ترا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای معبود به یک خدای دعوت
میکنی قَالَ گفت نوح در جواب ایشان يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ ای گروه من هیچ گمراهی و دوری
از حق نیست مرا وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده شده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار
عالمیان أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي میرسانم بشما پیغامهای پروردگار خود را وَأَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت
میکنم شما را جهت صلاح شما وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ و میدانم از وحی خدا که بمن آمده است مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه شما نمیدانید ایشان چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح از روی انکار تعجب ایشان فرمود
أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب میدارید أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ آنکه بیاید بشما پیغامی و وحی و موعظه مِنْ رَبِّكُمْ از نزد
پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان مردی از جنس شما یعنی آدمی که هم زبانست با شما لِيُنْذِرَكُمْ تا
بیم کند و بترساند شما را از سرانجام کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید از خشم خدا بسبب ترسانیدن

وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که بر شما بخشش کند بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند
قوم نوح او را و چون بوحی الهی دانست که ایشان ایمان نیارند دعا کرد بهلاک ایشان از حق تعالی حکم
کرد تا کشتی ساخت در عرض دویست سال چنانکه گذشت تا بوستان کشتی در آمد و حق تعالی طوفان
فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل کشتی سالم ماندند چنانکه میفرماید که فَأَنْجَيْنَاهُ
پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنان را که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در
کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن و بروایت اهل البیت علیهم السلام هشت تن
سه پسر او سام و یافث و حام بودند و باقی از آنها بودند که ایمان آورده بودند وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم
بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنان که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت را با معجزات را بر نبوت
إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند قوم نوح قَوْمًا عَمِينَ گروهی کوران یعنی کوردل و غیر عارف بشناختن
وحدانیت خدا و معجزات نوح و تفصیل قصهٔ نوح در سورهٔ هود و سورهٔ نوح مذکور خواهد شد و بعد از آن قصه
هود را بر قصهٔ نوح عطف کرده فرمود که وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم سوی عاد أَخَاهُمْ برادر نسبی ایشان را
یعنی خویشان ایشان را هُودًا که آن هود بود علیه السلام و هود بن عبدالله بن رباح بن خلوث بن عاد بن
عوص بن سام بن نوح است و قبیلهٔ عاد مردمی تن آور و بلند بالا بودند و ایشان در تمام روی زمین در
آن زمان قبیله عظیم تر از ایشان نبودند و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر دراز در پرستش بت
میکردند و هود بعد از بعثت میان آن قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای
قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را و بیگانگی وی قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را
هیچ معبودی غَيْرُهُ بجز او أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی
از اشراف بزرگان الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ آنانکه کافر بودند از گروه هود قید کفر جهت آنست
که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند پس کفار ایشان گفتند که إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا
راسخ فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قوم را بگذاری و دینی نو پیدا بکنی وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق که
ما گمان میبریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در آنچه میگویی قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من
لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست بمن خفت عقل و سفاهت وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده ام

من

مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي برسانم بشما پیغامهای
آفریدگار خود را از امر و نهی و وعید و وعده وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ و من شما را نصیحت کننده ام یعنی
راست گوی بی شایبهٔ خیانت در آن و بی تغیر دادن از آنچه نزد خدا بمن آمده أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب میدارید شما را
أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ آنکه بیاید بشما پندی و بیانی از نزد پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان
مردی از شما یعنی هم جنس شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت
خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ چون گردانید شما را جانشینان و ساکنان زمین احقاف مِنْ بَعْدِ
قَوْمِ نُوحٍ از پس گروه نوح علیه السلام وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود در آفرینش شما بَسْطَةً قامت و قوت را
زیاده از دیگران مرویست که مقدار کوتاه ترین قد ایشان شصت گز بود و دراز ترین صد گز همه [illegible]
تمام بودن فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید نعمتهای خدا را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا باشد که شما رستگار شوید و شکر نعمت
موجب فلاح است قَالُوا گفتند آن گروه مر هود را از روی انکار أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ آیا آمده بما تو
تا که ما بپرستیم خدا را وَحْدَهُ در حالتی که یگانه و تنها باشد وَنَذَرَ و دست باز داریم و پرستش فرو گذاریم
مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار
ما را وعید کنی با ما إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راست گویان در آن از نزول عذاب قَالَ
گفت هود علیه السلام قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ بدرستی که واجب شد بر شما و فرود آمد مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
رِجْسٌ عذابی لرزاننده و مضطرب وَغَضَبٌ و خشمی جهت ارادهٔ انتقام أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله و جدل
میکنید با من فِي أَسْمَاءٍ در کار چیزهای که محض اسم اند یعنی بتان که هر یک را نامی نهاده اید و معنی الهیت
که الوهیت است در ایشان نیست و مرویست که بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از آنها
می بارد و بعضی را حافظه میخواندند بگمان آنکه نگاهبان ایشانند در سفر و همچنین برخی را رازقه میگفتند یعنی روزی
دهنده و بعضی را سالمه یعنی رنج رساننده و این مجرد اسما بود و اصنام جمادات اند بی ارزی حالت
چه بکنند در این اسماء یعنی سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ نام نهاده اید ایشان را شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما بالجمله
مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا نفرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی و چون
حق ظاهر شد و با وجود این بر عناد و مکابره اصرار مینمایند فَانْتَظِرُوا پس منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّي

مَعَكُمْ یعنی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از انتظار برندگانم مر آن عذاب را فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم
هود را وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او بودند یعنی در دین پیروی او میکردند بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشش
و بخشایش از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و نگرویدند
بِآيَاتِنَا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا مستاصل ساختیم و از بیخ برکندیم وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ
و نبودند گرویدگان بوحدت معبود و رسالت هود علیه السلام و بیان کیفیت وقوع عذاب بر ایشان بر وجه
اجمال بر نهج بود که چون تمرد و عصیان ایشان بحد نهایت رسید حق تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت
و بعد از آن ابری سیاه بر ایشان فرستاد تا آن ابر گرد وادی ایشان فرو گرفت چون آن ابر را بدیدند
بتصور آنکه باران خواهد بارید شاد شدند همه در صحرا جمع شدند و آن وادی سیاه بود در آن باد
آتش بر سر کوه رسیدی فی الحال او را هلاک کردی هفت شب و هشت روز باد بر ایشان مسخر گردانید
برگرفتی و در هوا بردی و بر زمین زدی و از ایشان هیچکس را زنده نگذاشت و هود با اهل ایمان در اول حال آن باد
سیاه را دیدند دانسته که از قهر است از میان ایشان بیرون رفتند و از آن نجات یافتند و تفصیل این قصه
در منهج الصادقین بسبیل تمام مذکور است و در سوره الاحقاف مسطور خواهد گشت و بعد از ذکر قصه هود
بیان حال صالح و اقوام او بکند و بگوید وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر
نسبی ایشانرا یعنی صالح را و او در پنج پشت بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح میرسید و چون
بر ایشان مبعوث شد قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای گروه من بپرستید خدایرا مَا لَكُمْ مِنْ
إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را معبودی که مستحق الوهیت باشد غیر او چون قوم ثمود گفتند
حجت تکذیب صالح کردند گفتند ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح فرمود چه میطلبید ایشان اشاره
بسنگی کرده گفتند ای صالح از این سنگ برای ما شتری بیرون آر شتر بختی سیاه موی آبستن صالح فرمود اگر
من این نوع معجزه مدعای شما نمایم بوحدانیت او اعتراف کنید گفتند آری و بدین سوگند خوردند صالح دعا
کرد فی الحال آن سنگ شکافته شد و ناقه بر آن وجه که طلب کرده بودند بیرون آمد و در همان ساعت بچه ازو متولد شد
و مردمان در آن مینگریستند ایشان دست از انکار آن سنگ بیرون کرده ایمان بیاوردند و این شتر در میان
ایشان میچرید و آب چشمه را یکروز تمام آن می آشامید و ایشان آن روز شیر او میخوردند و بیکروز گردان بنگذشت و

بعد از معجزه گفت ای قوم قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد شما را بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ معجزه روشن از نزد پروردگار شما
که دلیلست بر کمال قدرت و صحت نبوت من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این شتر خدایست یعنی شتریست که حق تعالی
بمحض قدرت از سنگ بیرون آورده لَكُمْ برای شما آيَةً در حالتی که نشانه ایست و دلیلی بر صحت پیغمبری من
فَذَرُوهَا پس بگذارید این ناقه را تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ تا بخورد گیاه را در زمین خدا یعنی شما را در خوردن
آن هیچ رنجی و نقصانی نرسانند وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ که فرا گیرد
شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ چون گردانید
شما را جانشینان در زمین مِنْ بَعْدِ عَادٍ بعد از هلاک قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ و جای داد شما را
در زمین تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا فرا میگیرید از زمینهای نرم آن قُصُورًا کوشکهای عالی برای تابستان
وَتَنْحِتُونَ و سوراخ میکنید الْجِبَالَ کوهها یعنی میتراشید در سنگ بُيُوتًا خانهای زمستان فَاذْكُرُوا
آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید نعمتهای خدایرا از تمکین در زمین و قوت کندن کوهها و ساختن عمارتها وَلَا تَعْثَوْا
فِي الْأَرْضِ و غایت تباهی مجویید در زمین مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد کنندگان فساد باشید و تباهی کننده
گان ایشان از جواب صالح اعراض کردند و متعرض مومنان شدند چنانکه میفرماید که قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی
بزرگان قوم الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه تکبر و سرکشی کردند مِنْ قَوْمِهِ از گروه صالح لِلَّذِينَ مر آنانرا
که گروه بوده بودند از آن قوم أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ آیا میدانید که صالح فرستاده شده است مِنْ
رَبِّهِ از نزد پروردگار خود این سخن بسبیل استهزا میگفتند قَالُوا گفتند آن ضعیفان مومنین إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ
مر سخنی که ما را بآن چیزی که صالح را بآن فرستاده اند از توحید و اخلاص عبادت برای معبود یکتا مُؤْمِنُونَ
گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی کردند از ایمان بخدا و پیغمبران او إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ
بِهِ بتحقیق که ما بآن چیزی که شما گرویده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و کشتند
ناقه را با وجود که قدار بن سالف را بر آن داشتند که او را کشت وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان
برداری پروردگار خود که آن قول صالح بود که فذروها تأکل فی ارض الله وَقَالُوا و گفتند از روی استهزا يَا صَالِحُ
ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا ای صالح بیار آنچه را که وعده میکنی و میترسانی ما را از عذاب إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی
از فرستاده شدگان راستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از واقع

و نعره ای عظیم که از غایت هیبت و عظمت آن زمین بلرزه درآمد فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سرای خود
جَاثِمِينَ بر جای فرو مانده کان فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح از ایشان وَقَالَ و گفت از روی تحسر
بر ایشان که يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بخدای که رسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار خود
را که بر ادای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت و از مثل این عذاب
ترسانیدم وَلَٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ و لیکن شما دوست نمیدارید نصیحت کنندگانرا
نیکو بد نیکخواهان خود را که از راه مهربانی شما را بایمان میخواندند و از پیروی نفس و شیطان منع میکردند
از کعب الاحبار روایت که سبب کشتن ناقه صالح آن بود که پادشاه ثمود را زنی بود ملکا نام چون جمعی بصالح ایمان
آوردند و آن زن آنرا دانسته در غضب شد زنی را که نام او قطام بود معشوقه قدار بن سالف بود و زنی دیگر که نام
او قتال بود محبوبه مصدع ایشانرا طلبید و گفت با قدار و مصدع مجلس بیارایید و در اثنای شراب خوردن
ایشانرا بر خوردن ترغیب کنید و چون قصد مباشرت کنند بگوئید تا ناقه صالح را نکشید این صورت نیابد گفتند چنین
کنیم پس بدین وسیله قدار و مصدع را بر قتل ناقه داشتند اول قدار تیری بانداخت و هر دو ساق ناقه را ببرید
و مصدع در عقب درآمد و تیغ بر گردن او زد و ناقه بیفتاد و آواز بلند کرد و بچه او چون آواز مادر
دریافت که او را کشتند بر بالای کوه بر آمد سه بار بانگ کرد و کوه شکافته شد و فرو رفت صالح گفت ای قوم
حرمت خدا را نگاه نداشتید اکنون مستعد عذاب شوید ایشان بطریق استهزا گفتند این عذاب کی نازل خواهد شد
صالح فرمود عنقریب ایشان ناقه را چهارشنبه کشته بودند صالح از خود وعده عذاب سه روز داد و گفت
علامت این آنست که فردا پنجشنبه است رویهای شما زرد شود روز جمعه سرخ گردد و روز شنبه سیاه شود
قوم بیرون رفتند ایشان چون روز پنجشنبه از خواب برخاستند رویهای خود را زرد یافتند و دانستند که صالح راست
گفته در قهر رفتند و هر چند در طلب صالح شتافتند تا او را بکشند نیافتند و روز جمعه رویهای خود را
سرخ یافتند چنین ایشان زیاده شد و روز شنبه روی خود را چون قیر سیاه دیدند پس با یکدیگر گفتند
و حنوط بر خود مالیدند و حنوط ایشان صبر و مشک بود و در آسمان مینگریستند تا عذاب خدای از کدام جهت
فرود آید چون روز یکشنبه رسید آوازی از آسمان برآمد که هر که در دنیا بود آن آواز بشنید و زمین از هول آن بلرزید
و دلهای ثمود از سطوت و هیبت آن پاره پاره شد پس بیکبار بر جای خود بمردند و در عقب آن صاعقه از آسمان

و همه را بسوخت و مرویست که صالح بعد از هلاکت ثمود بمکه آمد و عبادت میکرد تا متوفی شد و مخبری بتفصیل این
قصه بسبیل دلپذیر در منهج مرقومست ثعلبی که از مشاهیر اهل سنت است باسناد خود از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله روایت کرده که آنحضرت خطاب کرد بامیرالمومنین علی صلوات الله علیه و فرمود ای علی هیچ میدانی که بدبخت
ترین پیشینیان چه کس است گفت خدا و رسول داناترند فرمود آن کس است که ناقه صالح را پی کرد و بعد از آن
فرمود میدانی که بدبخت ترین پسینیان چه کس است گفت خدا و رسول اعلم فرمود آن کشنده تست و در روایت
دیگر آمده که آنحضرت فرمود که بدبخت ترین پسینیان آن کس است که محاسن ترا از خون سر تو خضاب کند و مرویست
که هر گاه امیرالمومنین صلوات الله علیه را ملال گرفتی و دلتنگ شدی محاسن مبارک بدست گرفتی و فرمودی
چه باز میدارد شقی ترین امت را از آنکه این محاسن سفید را بخون سر من سرخ کند و عجب مناسبت که
همچنانکه قدار بن سالف که ناقه را پی کرد باغوای زنی بود که قطام نام داشت ابن ملجم ملعون نیز باغوای زنی
که قطام نام داشت آنحضرت را شهید کرد و بعد از ذکر قصه صالح و ثمود قصه لوط و قوم او میفرماید که وَلُوطًا
لُوطًا و فرستادیم لوط بن هاران بن تارخ بن ناحور که برادرزاده ابراهیم خلیل بود علیه السلام بقوم او
که چون ابراهیم علیه السلام از بابل متوجه شام شد لوط که برادرزاده او بود با وی بود حق تعالی وی را پیغمبری داد
باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود اعظم آن شهرها سدوم و ماوای لوط آنجا نزول فرمود و خلق را بخدا
دعوت کرد و بیست و اند سال در میان ایشان دعوت میکرد و بخیرات امر میکرد و از فواحش نهی
مینمود یکی از فواحش ایشان لواطه بود حق تعالی از آن امر از عاقبت امر ایشان خبر داده میفرماید که ما
فرستادیم لوط را إِذْ قَالَ در وقتی که گفت از روی انکار و توبیخ لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی قوم
که لوط در میان ایشان بود أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا میآیید بدین خصلت قبیح و زشت یعنی لواطه
که در میان ایشان بود بنهایت قبح و زشت مَا سَبَقَكُمْ پیش نگرفته است بر شما بِهَا آن فاحشه را
یعنی پیش از شما این کار نکردند مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ هیچکس از جهانیان و در خبر است که ابلیس بصورت
امردی زیبا صورت برآمده خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان با او لواطه کردند و آن عادت نموده ایشان
قبیح در میان ایشان استمرار یافت و لوط با ایشان گفت أَئِنَّكُمْ آیا شما و حفص ائنکم میخواند بحذف
همزه اول یعنی بدرستی که شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ میآیید مردان شَهْوَةً از جهت شهوت مِنْ دُونِ

الْنِّسَاءِ بدون زنان که مباح کرده شده اند بشما بَلْ اَنْتُمْ بلکه هستید قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی اسراف کنندگان
واز حد شرع و عقل درگذشتگان وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ و نبود جواب قوم لوط در برابر این کلام اِلَّا
اَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با بنای جنس خود اَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط را با دختران او و آنهایی که بوی
ایمان آورده اند مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود تان که سدوم است اِنَّهُمْ بدرستی که لوط و پیروان او
اُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانی اند که طلب پاکیزگی میکنند ازین عمل که ما میکنیم و درین امر با ما متفق نیستند
فَاَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را وَاَهْلَهُ وکسان او را یعنی اهل البیت او و کسانی که باو گرویده بودند
از عذاب نازل بر قوم او اِلَّا امْرَاَتَهُ مگر زن او که واهله نام داشت و کفر خود پنهان و کفار را بر انکار
و تکذیب لوط ترغیب مینمود كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ بود از باقی ماندگان در دیار خود یعنی با لوط در بیرون
رفتن ازان شهر متفق نشد و در میان قوم هلاک شد وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و باراندیم بر گنهکاران قوم
لوط مَطَرًا بارانی و چه بارانی عجب که آن سنگ باران بود که بر سر قوم باریده شد فَانْظُرْ درنگر
بدیده بصیرت كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ چگونه بود سرانجام و آخر کار گناهکاران و از
حد برندگان در طغیان و عصیان در روایت که چون در شب لوط با پیروان ازان شهر بیرون رفت جبرئیل
بفرمان ملک جلیل بال خود را در زیر آن شهر کرد و از زمین هفتم برداشت و باسمان برد چنانکه آواز سگان
و خروسان آن شهر اهل آسمان اول بشنیدند و همه ازان منقلب ساخت و این بعد از آن بود که سنگ
بر ایشان بارید از محمد بن اسحق نقلست که قوم لوط خداوند فواکه و اشجار بیشمار بودند غریبان از نواحی آمدندی
و از ایشان طلب فواکه کردندی و ایشان ازین جهت بسیار در رنج بودند ابلیس بصورت امردی نزد
ایشان آمد و گفت اگر میخواهید که از دست غربا برهید با ایشان لواطه کنید و طریق آن را با ایشان تعلیم داد
پس باین عمل مشغول شدند تا که همه برین امر مواظبت کردند آسمان و زمین و عرش الهی بجهة این عمل
قبیح بخدا نالیدند حق تعالی از آسمان سنگ بر ایشان بارانید و ایشان را بزمین فرو برد و در بحر [illegible]
که فاعل و مفعول از انکه کشته هیچ خلافی نیست و اما نزد امام [illegible] میان ائمه اختلاف است تا او را از بلندی
بادیواری بروی افکنند و یا از بلندی او را بزیر اندازند و اگر غیر محصن باشد صد تازیانه بزنند در خبرست که غلامی
نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه آوردند که این غلام خواجه خود را کشته است و گواهان برین گواهی دادند

بغلام

بغلام گفت چه میگوی گفت آری آنچه در حق من میگویند راست فرمود چرا چنین کردی گفت برای آنکه مرا بر لواطه
اکراه میکرد من مانع او میشدم هیچ فایده نداد تا آنکه بقصد دفع او از خود کشته شد امیر فرمود ترا برین
گواه باید گفت من گواه از کجا آرم که خواجه من تنها در سرای خود بود و در شبی تاریک و من مملوک و قصد من کرد او را
کشتم فرمود چون او را زخم زدی هیچ لفظ توبه از او شنیدی گفت نه فرمود الله اکبر هم این ساعت ظاهر شود که تو
راست میگویی یا دروغ پس بروید و قبر او را بشکافید اگر در قبر بود غلام دروغ میگوید قصاصش کنید و اگر در قبر
~~بود غلام دروغ میگوید قصاصش کنید~~ و اگر در قبر نباشد راست میگوید و برو رها کنید بعضی از روی تعجب گفتند
که علی تا امروز بر زندگان حکم میکرد اکنون بر مردگان حکم میفرماید پس برفتند و سر قبر را بشکافتند او را
نیافتند خبر بآنحضرت آوردند فرمود دست از غلام باز دارید که درین قول صادق است گفتند یا امیر المؤمنین این
را از کجا گفتی فرمود از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا رود حق تعالی او را
بنزد لوط برد تا آنجا با ایشان باشد و بقیه قصه لوط در بیان سوره و آیات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و بعد از آن از قصه شعیب و قوم او خبر میدهد و میفرماید وَاِلٰى مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین
که پسر ابراهیم خلیل بود اَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان را در نسب که شعیب و او پسر میکیل بن یشجر بن مدین بود
و او را خطیب الانبیا میگویند بجهت حسن محاورت و مراجعه او با قوم قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من
اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را بوحدانیت مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدای بحق
بجز وی قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ بدرستی که آمد بشما معجزه روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما
و معجزه آن همان عصای موسی بود که چون مار قصد گوسفندان کردی اژدها شدی و او را دفع کردی
و در شب تاریک پاسبانی کردی و مانند شمع روشن بودی و آنچه مرغوب موسی بودی از جنس فواکه و اطعمه
پیدا آمدی چه این عصا از شعیب باو رسیده بود و تا نزد شعیب بود این نوع معجزات ازو ظاهر
نمیشد پس معجزه او همان معجزه موسی بود که از عصا ظاهر میساخت و نیز موسی را وعده داده بود
که گوسفندان تو هر ولدی که آورند سپید باشند و رنگ دیگر نباشند و این صورت بتمام
صدور یافته اولاد گوسفندان موسی سپید بودند نه غیر آن و در روایت که از جمله معجزه شعیب آن بود که
چون خواستی که بکوه بلند بر آید کوه سر فرود آوردی تا شعیب پا بر بالای آن نهادی و او مبعوث شده بود

باهل مدین و اهل ایکه نقلست که هر یک از قوم او را دو پیمانه بودی و دو ترازو یکی از دیگری بزرگتر بدان پیمانه و
ترازوی بزرگ میخریدند و بخردتر میفروختند و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشان را گفت
که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم فَاَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و راست سازید کیل را
وَالْمِيزَانَ و آلت وزن را و براستی ورزیده و سویه مرعی دارید در کیل و وزن وَلَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ و کم مکنید مردمان را اَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان را یعنی حقوق ایشان را کم مکنید و در خرید و فروخت
خیانه مورزید وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکفر و خیانه و ظلم فِي الْاَرْضِ در زمین بَعْدَ اِصْلَاحِهَا
پس از صلاح حق تعالی او را به بعثت انبیا و انزال کتب و بعد از آنکه پیران شما اصلاح آن
میکردند بتمام بمودن کیل و وزن ذٰلِكُمْ عمل کردن شما بانچه شما را ازان میفرمایم و اجتناب شما
را از آنچه نهی میکنم خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گروندگان
چو قبول اعمال و ترتب ثواب بران فرع ایمانست بخدا و رسول او و مراد بخیریت زیادتی مطلقه است
نه نسبت بانچه میکردند از نقص کیل و وزن چه اصلا دران نیکوی نیست و چون قوم شعیب در شهرها
بوقت کیل و وزن خیانه کردندی و در صحرا راه زنی کرده بودی و بطریق باج و عشار از مردمان ستانیدندی
آنچه بعد از منع ایشان از بخس و نقص کیل و وزن نهی ایشان کرده از راه زنی و تعدی در اموال غیر گفت
وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ و منشینید بهر راهی که آنجا گذر میکنند تُوعِدُونَ بترسانید مردمان را
وَتَصُدُّونَ و باز میدارید عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ بِهِ آنکس را که
ایمان آورده است وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و میخواهید این راه را کجی یعنی طلب بطلان آن
میکنید باندا ختن شبهها باطله و یا وصف میکنید باطل و کجی برای مردمان وَاذْكُرُوا و یاد کنید
نعمت خدا را بر خود اِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا آنگاه بودید اندکی در عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار کرد اینده
خدای شما را بانکه برکت کرد در اموال و اولاد شما در روایت که مدین بن ابراهیم دختر لوط را بخواست
حق تعالی ایشان را فرزندان بسیار داد و توالد کردایند و شعیب اینجا این نعمت با یاد ایشان داد و گفت
وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ و بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ سرانجام کار تباه کاران از
امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند و ازان عبرت گیرید وَاِنْ كَانَ طَائِفَةٌ

منکم

مِنْكُمْ و اگر هست جماعه گروهی از شما آمَنُوا بِالَّذِي اُرْسِلْتُ بِهِ گرویده اند بانچه که براستی فرستاده
شده ام بان وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان و جاحدان لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویده اند
فَاصْبِرُوا پس صبر کنید ای اهل ایمان و شکیبایی ورزید در طاعت خدای و جفای قوم حَتّٰى يَحْكُمَ
اللّٰهُ بَيْنَنَا تا وقتی که حکم کند خدای میان ما و ایشان بنصرة اهل حق و هلاک اهل باطل وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
و خدایست که بهترین حکم کنندگانست و در حکم او میل و مداهنه نیست و گویند خطاب بکفارست و صبر بمعنی
انتظار یعنی ای کفار چونکه به نبوت من معترف نمیشوید و منکر و بس منتظر باشید که خدای تعالی
عنقریب مبطلان را هلاک کند و بعذاب ابدی رساند و اهل حق را نجات دهد و به بهشت جاوید
در آرد قَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنان که گردن کشی کردند از پرستش خدای مِنْ
قَوْمِهِ از گروه شعیب بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون کنیم ترا
ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان را که گرویده اند مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از دیه خود
اَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه عود کنید فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کفرست یعنی ما و شما یکی ازین دو امر خواهد بود
یا اخراج شما از دیه خود و یا عود شما در کفر شعیب در جواب ایشان گفت از روی انکار که
اَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ اگر چه هستیم ناخواهان یعنی چگونه بطوع و رغبت خود با دین شما آییم
حال آنکه ما آن را کاره ایم بجهة آنکه بطلان آن را شناخته ایم مگر که شما بجبر و قهر او خواهید که ما را
بدین خود آرید قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بافته عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغ
را اِنْ عُدْنَا اگر باز گردیم ما فِي مِلَّتِكُمْ در کیش شما بَعْدَ اِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ پس از
آنکه رهانیده است ما را خدای مِنْهَا از ملت شما بایضاح ادله او وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید
و روا نباشد ما را اَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بملت کفر اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ مگر آنکه
خواهد خدای که رَبُّنَا پروردگار ماست این استثنا از برای قطع طمع ایشانست در عود بملت ایشان
چه آن را معلق کرداینده بر چیزی که محالست که اراده الهی بان تعلق گیرد زیرا که اراده کفر قبیح است
و قبیح بر او سبحانه محالست یعنی مخصص حسی است که هیچ حالتی محال است که اراده حق تعالی تعلق گیرد بعود ما
محالست که ما عود کنیم بملت شما وَسِعَ رَبُّنَا رسیده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزی عِلْمًا

از روی دانش یعنی علم ازلی وا احاطه کرده است بهمه چیزها که از جمله علم بعاقبة کار ما و شما از کفر و با ادا علامات بصلاح و فساد و ما و شما عَلَى اللهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای تعالی توکل کردیم تثبت ما برایمان و تخلص از اشرار و کار خود را باو باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود و گفت رَبَّنَا افْتَحْ ای پروردگار ما حکم فرما بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا میان ما و میان گروه ما بِالْحَقِّ براستی یعنی ظاهر گردان امر ما را تا محق از مبطل متمیز گردد وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شده بودند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از گروه شعیب لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اگر پیروی کنید شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که باشید شما آنگاه لَخَاسِرُونَ زیان کاران و زیان زدگان که دین قدیم را گذاشته بدین مجدد بگروید القصه ایشان پند شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت بازنگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس گرفت ایشان را زلزله یا صیحه عظیم جبرئیل که از هیبت و سطوت و صدای آن زمین لرزه در آمد و همه افتادند جسدها بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه دروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان زدگان در دنیا بهلاکت و در عقبی بعقوبت از ابن عباس روایت که عذاب قوم شعیب برین وجه بود که حق تعالی دری از درهای دوزخ بر ایشان بگشاد و شعله از حرارت آن با ایشان رسیده نفسهای ایشان نزدیک بانقطاع رسید هرچند که در سردابها و جایهای خنک بر فتند فایده نکرد حق تعالی ابری بر ایشان فرستاد که در آن باد خنک می وزید چون خنکی باد و سایه بدیدند بآنجا شتافتند و خود و بزرگ پناه بان آوردند و آن ابر تمام شهر ایشان را فرو گرفت پس آتشی از آن ابر باران شد در زمین در زیر ایشان بجنبش درآمد و فی الحال بر جای خود مردند فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس برگردید و اعراض کرد از ایشان شعیب وَقَالَ و گفت بر وجه تحسر بر هلاک ایشان يَا قَوْمِ ای قوم من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که رسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی شفقت و مهربانی بعد از انکه تنبیه خود داده از تحسر و تاسف اعراض نمود و گفت فَكَيْفَ آسَىٰ پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاک گروهی که کافر بودند و مرا

تصدیق

تصدیق نکردند و سزاوار این عذاب بودند و چون شعیب مقدمات عذاب را بدید عزم خروج کرد از ان دیار وقت پیرون آمدن این سخنان را با قوم خود گفت و حق تعالی بعد از بیان هلاک شدن مکذبان کفار را تهدید میفرماید بقوله وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ شهری و دهی مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری را که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا مگر گرفتیم اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و رنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که زاری کنند و از روی نیاز و عجز تصدیق پیغمبر خود کنند تا آن بلا از ایشان دفع شود و چون از ان متنبه نشدند و ایمان نیاوردند ایشان را بسط و راحت امتحان کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ بجای بلا و مرض و شدت و تنگی الْحَسَنَةَ سلامتی صحت و راحت و فراخی حَتَّىٰ عَفَوْا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال ایشان را غار کفران کردند و ایمان نیاوردند وَقَالُوا و گفتند در حین تبدیل راحت و ضیق بمعیشت سخت که این برد و حالت از طبیعت روزگار است و گردش فلک دوار قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا بتحقیق برسید پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ سختی و شادی یعنی در زمان گذشته نیز گاهی تنگی بود و وقتی فراخی و زمانی صحت و هنگامی غم و بیماری این نه از شومی کفر و اعانت پیغمبر خود را شیخ خواهیم بود و ازان برنخواهیم گشت و چون بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگاه بی مقدمه عذاب و نشانه عقوبت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و شدت این نوع عذاب بیشتر است از انکه اول مقدمات آن را دیده باشند و نزول عقوبت را دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ و اگر چنانچه اهل آن دیههای مذکوره که بعذاب مبتلا شدند آمَنُوا ایمان بگرویدندی بوحدانیت خدای وَاتَّقَوْا و پرهیزکاری کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ هر اینه بگشادیم بر ایشان و میدادیم ایشان را بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ برکتها و زیادتها از آسمان وَالْأَرْضِ و زمین یعنی فراخ بکردیم انواع نعمت را بر ایشان و بر وجه سهولت از اطراف و جوانب با ایشان میرسانیدیم و گویند مراد باران و نباتاتست یعنی باران بسیار با ایشان میرسانیدیم و زراعت و اشجار بسیار برای ایشان میرویانیدیم وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان خود را فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بعذاب استیصال بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه کسب میکردند

میگردند از کفر و معاصی بعد از آن ارسال انکار و توبیخ میفرماید که أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند اهل که و حوالی آن أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از انکه بیاید بدیشان عذاب ما بَيَاتًا در حالت شب بروز آوردن وَهُمْ نَائِمُونَ و حال آنکه خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ یا ایمن شدند اهل دیها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند یعنی در سود او معامله دنیویه که بازیچه غافلانست مشغول باشند أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ بی ایمن شوند از مکر خدای فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروهی زیان کاران که بجهت کفر و نفاق و ترک نظر و اعتبار بر وجه عناد و لجاج زیان زده برد و عالم باشند و اهل عصمت و تقوی ایمن نیستند از نزول عذاب و عاصیان او أَوَلَمْ يَهْدِ آیا راه ننمود لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مر کسانی را که میراث گرفتند زمین را یعنی متمکن شدند مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالتست صلی الله علیه و اله در دیار امم ماضیه نشسته اند و متروکات ایشان را بتصرف خود در آورده اند یعنی آن ایشان را راه هدایت و راه تقوی نکرد و روش نساخت أَنْ لَوْ نَشَاءُ آنکه شأن ما اینست که اگر خواهیم أَصَبْنَاهُمْ رسانیم بدیشان بِذُنُوبِهِمْ جزای گناهان ایشان را یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانکه پیشینیان ایشان را وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و مهر خذلان نهیم بر دلهای ایشان و نظر توفیق و الطاف از ایشان برداشته ایشان را در ضلالت خود نشان باز گذاشتیم تا بمثابه کسانی شوند که گویا بر دلهای ایشان مهر نهاده اند فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان هیچ چیز را بجهت آن نمی شنوند از روی فهم دعوت و گوش دل ایشان سخن حق را در نمی یابد که علامتی بر دل ایشان وضع کنیم تا فرشتگان بدانند که ایشان از غایت عناد تفکر نمیکنند در صنایع و آیات قدرت ما پس بآن علامه ایشان را لعن کنند بعد از آن جهة تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و اله میفرماید که تِلْكَ الْقُرَىٰ آن شهرها که نعت با هم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیرها نَقُصُّ عَلَيْكَ خوانیم بر تو مِنْ أَنْبَائِهَا یعنی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ بدرستی که آمد با اهالی آن دیهها رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن و دلایل واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از عناد و جحود خود و تصدیق نکردند و از آن برگشتند

کذلک

كَذَٰلِكَ همچنانکه مهر خذلان نهاد بر دلهای آن کافران گذشته يَطْبَعُ اللَّهُ مهر خذلان نهد عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهای کافرانی که علم او تعلق گرفته بعدم ایمان مراد قریش اند که حق تعالی ایشان را بر حال خود شان باز گذاشت و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشت تا زنگ عناد و کفر ایشان بیشتر شده آینه دل ایشان سیاه و تیره شد تا جایی که گویا مهری بر ترک واقع شده که مانع است که سخنان حق را دریابد وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ و نیافتیم مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ وفای عهد یعنی عهدی که در زمان خوف و مضرت و شدت بکرده بودند که اگر ازین بلیه و محنت نجات یابیم البته ایمان آریم وفا نکردند وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که یافتیم أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ بیشتر ایشان را شکنندگان عهد و پیمان و بجهت اکثر گفت که اندکی از ایشان بدایره اسلام در آمدند ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پی این پیغمبران مُوسَىٰ موسی بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزاتی که او را دادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن معجزات و وضع رسوخ کفر بکردند در موضع ایمان فَانْظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ چگونه بود آخر کار تباه کاران که غرق شدند آورده اند که فرعون چهارصد سال داشت و درین مدت درد سری و بیماری عارض وی نشد و گفته اند هر چهل روز یکبار را در اقتضا حاجت واقع شدی و آب نیل بفرمان او روان بودی و اگر نه در اوقوع یافتی از قوم پنهان کردی و بیشتر طعام او موز بوده تا او را فضله کمتر باشد و دعوی خدایی میکرد و مردم او را سجده میکردند تا آنکه طغیان او بنهایت رسید و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام چون از مصر فرار نمود بجهة کشتن قبطی چنانکه در سوره القصص مذکور خواهد شد بمدین آمده بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او را که صفورا نام داشت بعقد نکاح در آورد و عزم مراجعت کرد بمصر در اثنای راه بوادی ایمن رسید و خلعت نبوت یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانکه تفاصیل این قصص در اثنای آیات این سوره و سوره دیگر مذکور خواهد شد و حق سبحانه تعالی حکم کرد که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع نماید موسی استدعا کرد تا او سبحانه هارون را وزیر او گردانید و هر دو بمصر در آمدند و مدتی بر در سرای فرعون تمام کردند حاجبان بارگاه نمیگذاشتند که با فرعون ملاقات کنند تا ایشان در نهایت فقر و درویشی

بودند و جامه کهنه پوشیده بودند و در خبر است که موسی جامه پشمینه پوشیده بود و کلاه پشمین بر سر و رسنی از موی
بافته در میان بسته و نعلین در پای کرده و عصا بدست گرفته و هارون نیز همچنین و بعد از مدت متمادی
روزی سخره فرعون بر سبیل تقرب نام ایشانرا نزد فرعون مذکور ساخت بر نهجی که در بازار سخنی
عجب شنیده بود با فرعون گفت که من در بازار فلان سخنی عجب شنیدم و عجبتر از این است که مدت
که دو مرد بر در این سرای مقام کرده اند و بگویند که ما پیغمبران خداییم و خدای ما را نزد فرعون و قوم او
فرستاده تا بوحدانیت خدای دعوت ما بجان او نند و تابع ما شوند فرعون گفت این چه سخنست که
میگویی چه میگویی با هزل گفت هزل نمیکنم و بر وجه نگفتم و هر چه بگویم و اکنون که نزد تو می‌آیم گفتند
فرعونرا بگوی که ما رسولان خداییم ما را راه ده تا پیغام خدا بتو رسانیم فرعون چون این سخن بشنید
بترسید و رنگ رویش متغیر شد گفت ایشانرا درآرید تا ببینم که چه کسانند چون ایشان درآمدند نزد
فرعون بایستادند فرعون روی بموسی کرد که تو چه کسی موسی آغاز دعوت کرد و قال موسی یا فرعون
و گفت موسی بفرعون که ای فرعون انی رسول من رب العالمین بدرستی که من فرستاده شده ام
از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو فرعون گفت این سر و حق حقه میگویی یا هزل میکنی فرمود که
حقیق علی ان لا اقول سزاوار است بر آنکه نگویم علی الله الا الحق بر خدای مگر سخن حق
و راست یعنی واجب و لازمست بر من که نگویم مگر سخن حق را نه هزل و باطل فرعون گفت برین
معاینه نیستی و حجتی داری فرمود که قد جئتکم ببینة بتحقیق که آمده ام بشما ببینه بحجتی روشن و معجزه
ظاهر من ربکم از نزد پروردگار شما که بر صحت رسالت من گواهست و آن عصا و ید بیضاست فارسل
معی بنی اسرائیل پس بفرست با من بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و دست از خدمت فرمودن ایشان کوتاه کن تا
بارض مقدسه که موطن آبای ایشان بود باز گردند و سبب در آنکه فرعون بنی اسرائیل را به بندگی بگرفت
آن بود که چون یعقوب ع با اولاد و احفاد خود بمصر آمدند و آنجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد
و یعقوب و یوسف علیهم السلام با برادران درگذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد
بر ایشان تعصب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متوطن ایشان بمیشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود
بر تخت سلطنت نشست و زبان علاف بر گزاف انا ربکم الاعلی بگشاد و چون بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند

کرده

گفت پدران شما بنده درم خریده پدران ما بود و شما بنده زادگان مایید پس ایشانرا به بندگی گرفت تا وقتی که موسی مبعوث
شد گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو که در دعوی خود
جئت بآیة آورده معجزه و حجتی را از نزد خدای خود فأت بها پس بیار آنرا و بمن نما ان کنت
من الصادقین اگر هستی تو از راست گویان درین دعوی که میکنی و میگویی که من فرستاده خدا ام
فالقی عصاه پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فاذا هی پس آنگاه آن عصا ناگاه از آن جنس ثعبان
مبین اژدهایی شد ظاهر و هویدا و دهن گشاده و میان لب زیرین و بالایین او هشتاد گز بود لب
زیرین را بر زمین نهاد و لب بالایین را بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت او کرد ملازمان بارگاه گریختند و
فرعون نیز روی بهزیمت نهاد و در روایت آمده که بر بالای تخت حدث کرد در آن روز چهل بار حدث از وی واقع شد تا
سر روز چهل یکبار حدث کردی و در ازدحام خلق بهنگام فرار بیست و چهار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره برزد که
ای موسی سوگند میدهم ترا به آن خدایی که فرستاده ای و بحق رضاع و تربیت که مرا برنت که عصای خود را بگیر
من بتو ایمان آرم و بنی اسرائیل را بتو واگذارم موسی پیش رفت عصا بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده
بر سر تخت خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی گفت آری پس دست بگریبان کرده و یا در زیر بغل چپ در آورد
ونزع یده و بیرون کشید دست خود را فاذا هی بیضاء پس آنجا بود دست او بیضاء و سفیدی که در غایت
کمال بود للناظرین مر نگرندگان و نظاره کنندگان را بغیر سپیدی خارج از عادت که چون آن جمع نظر کنند
از روی تعجب در آن بنگریدند و لطیفه پوشیده که موسی گندم گون بود چون دست در گریبان کرد و بیرون آورد نور از
او بمثابه بود که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی و منقول است که این عصای آدم بود که از بهشت بیرون آورده بود
بطریق میراث در میان اولاد او بود تا آنکه بشعیب علیه السلام رسید با چهل عصای دیگر که از آبای او بوی رسیده بود
و در وقتی که موسی را چوپان خود ساخت در آن خانه رود و عصایی برای خود از آنجا بردار موسی بآن خانه رفت
و این عصا برداشت و آورد چون نزد شعیب آورد گفت این را بنه و عصای دیگر بردار موسی آن را بجا نهاد و در میان
دست کرد تا عصای دیگر بردارد همان عصا برداشت تا که سه نوبت این صورت واقع شد چون مرتبه چهارم
بدست وی آمد شعیب دانست که در تحت این حکمتی هست پس آن را باو باز گذاشت و حق تعالی آنرا معجزه او ساخت
و در روایت آمده که همه انبیا عصا را در دست میداشتند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود عصا

بگیرید که آن روش پیغمبرانست و امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرمود که هر که بسفر رود و با او عصایی باشد از بادام تلخ وقت
بیرون رفتن ایمن و مامون خود تلقاء مدین خواند تا بقوله والله علی ما نقول وکیل حق او را ایمن گرداند از هر دد و هر ... رساننده
و از هر دزد ستم کننده و از هر جانور نیش دار گزنده تا آنکه مراجعت کند باهل خود با او هفتاد و هشت فرشتگان
باشد که در پس و پیش او روند و او را محافظت کنند و از برای او استغفار کنند تا باهل خود معاودت کند
و آن عصا را از دست بنهد القصه فرعون این دو معجزه از موسی علیه السلام مشاهده کرد خواست که ایمان آرد هامان
که وزیر او بود برخاست و گفت ای فرعون مرتبت که دعوی خدایی میکنی و عالمی را بسوی خود ساخته و بر
پرستش خود خوانده و همه عبادت تو میکنند اکنون بندگی خواهی کرد و پیروی بنده خواهی بود این از تو قبیح است
پس فرعون موسی را گفت مرا مهلت ده تا فردا موسی فرمود چنین باشد و چون موسی از نزد فرعون بیرون
آمد حق تعالی بوی وحی کرد که فرعون را بگوی که اگر ایمان آری این پادشاهی تو مسلم دارم و جوانی و قوت
بتو باز دهم چون موسی این پیغام بگذارد و فرعون این صورت با هامان گفت و خود او مردی ساحر است نتواند
که این فعل از او صادر شود اما بر فرض که این قوم ترا پرستش کنند همه ملک دنیا بکار زد و سعدا... گفت من ترا
جوان سازم پس لونی بیاوردند و موی فرعونرا بآن خضاب کرد همه سیاه شد فرعون باین فریب
مغرور شد حق تعالی از این خبر میدهد قال الملأ گفتند بزرگان من قوم فرعون از گروه فرعون یعنی هامان و اتباع او
ان هذا بدرستی که این موسی لساحر علیم جادوی کننده است دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب را
اژدها میسازد یرید میخواهد این ساحران ان یخرجکم که بیرون کند همه شما را من ارضکم
از زمین شما که مصرست و ولایت و حکومت آنرا به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت فماذا
تأمرون پس چه فرمایید مرا و تدبیر این امر چیست هامان علیه ... قالوا ارجه گفتند تاخیر کن بهم او را
یعنی مهلت ده او را واخاه و برادرش هارون را و تعجیل و شتاب مکن وارسل فی المدائن
و بفرست در شهرها که در حوالی مصرست حاشرین گرد آورندگان را که جمع کنند ساحران
باشند یأتوک تا بیارند بتو بکل ساحر هر ساحری که باشد علیم دانا و حاذق در فن سحر و درست گردد
هیچ فرقی میان این دو امر ساحر نبود که در فن موسی و ... در نظر خود آورده که در نظر فرعون دو برادر بودند
که ایشان را در فن ساحری مهارتی تمام بود چون فرستادگان فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند قبر پدر ما را بما نما

مادرش

مادرش چنان کرد ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند ای پدر ملک مصر ما را طلبیده بجهة
آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سلاح و کار بر او تنگ آورده و ایشانرا عصاییست که چون بیفکنند اژدهایی شود
هر چه پیش آید میخورد و فرعون و اعیان گروه که با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد چون بمصر رسید بپرسید
که در وقتی که ایشان در خواب میروند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر اژدها میشود بدانید که جادو است
ساحر چه سحر وقتی که در خواب رفت سحر وی اثر نمی کند و چون حال بر منوال بوده باشد شما را امکان هیچکس از غلبه از قوت
معارضه با ایشان نخواهد بود پس برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار ساحر بودند و بسی گفته که سی و
هزار بودند و در روایتی گفته هشتاد هزار و در زاد المسیر گوید هشتاد هزار بمصر در آمدند و در بارگاه فرعون جمع شدند
چنانچه میفرماید و جاء السحرة و آمدند جادوان فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشانرا طلبیده بود چون چشم
ایشان بفرعون افتاد قالوا گفتند ءان لنا لاجرا آیا ما را مزدی باشد و حفص بحذف همزه خوانده یعنی البته ما
را مزدی بزرگ باشد ان کنا نحن الغالبین اگر باشیم غلبه کنندگان بر موسی قال نعم گفت فرعون آری
شما را مزدی بزرگ بسیار باشد وانکم و بدرستی که شما باشید لمن المقربین از نزدیکان و خواص من که هر گاه
خواهید بی اذن از حاجب نزد من آیید و هر چه خواهید و طلبید اجابت کنم و درین دلالتست بر عجز فرعون از معاودت
... جابجای او ساحران جهت عرض صنعت خود آورده اند که مهتران ایشان چهار نفر بودند آن دو برادر که سابور
و غادور نام داشتند و دوی دیگر حطط و مصفی و این چهار تن را بتر مهتری بود نام او شمعون چون بمصر آمدند و
غادور واقعه سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا
استفسار کردند معلوم شد که هر گاه موسی در خوابست عصا اژدها شده پاسبانی بکند ایشانرا دغدغه
خاطر افتاد و از پنهان بیم داشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی را طلبید و مقرر شد که با ساحران معارضه کند ساحران
عصاها و ریسمانها را بمیدان آوردند و این جمع در روز عید اسکندریه بود خلایق عالم و تماشای لشکر آنجا جمع شده
بودند فرعون بر بالای تخت خود بتفرج نشست و آن هشتاد هزار ساحر بیک طرف صف کشیدند و موسی و هارون
بر یک جانب ایستاد پس ساحران بطریق ادب پیش آمده قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنکه
تو بیفکنی عصای خود را واما ان نکون و یا آنکه باشیم نحن الملقین ما افکنندگان ریسمانها
و عصاهای خود قال گفت موسی از روی تحمل که انبیا را میباشد پیش روی نشینید بل القوا بلکه شما بیفکنید فلما القوا

بس انهنگام که بیفکندند ساحران انچه ساخته بودند از رسنهای بزرگ در اجوف یافته بودند و بیغر آلوده و جوبهای
دراز را میان تهی ساخته بودند و اندرون آن چوبها و ریسمانها را پر سیماب کرده و بعد از انداختن چون حرارت
آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت این تلبیس
سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ جادویی کردند بر چشمهای مردمان بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند
جادویی بزرگ در حق خود وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم تا بسوی موسی أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ
که بیفکن عصای خود را پس موسی انرا بیفکند اژدهایی شد سیاه از شتر بختی بزرگ تر با چهار دست و پای
سطبر و کوتاه و دنبال دراز بر هیچ چیز نرسید مگر که آنرا فرو می برد و پای بر هیچ نمی نهاد مگر که خرد بکرد از دهنش آواز
مهیب بیرون می آمد و چشمانش بر کردن بسته موبها داشت چون نیزها و دندانها چون سندان فراخی دهنش
دوازده گز فَإِذَا هِيَ پس آنگاه که عصا اژدها باشد تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فرو برد آنچه تزویر کرده بودند و
بدروغ تخلیق مینمودند آن حمل هفتاد رسن و چوب بود چون همه چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد روی بنظارگیان
آورد مردمان بگریختند و دوازده هزار مرد در آن انبوهی هلاک شدند فرعون منهزم شد و بیفتاد و مدهوش شد
و انروز از او چهار صد بار اطلاق افتاد پس موسی ورا بگرفت همان عصا شد و حق تعالی آن رسنها و عصاها معدوم ساخت
فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی وَبَطَلَ و باطل و زایل گشت مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه
بودند که عمل میکردند از سحر و معارضه جادوان گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای ما را باطل نگردی فَغُلِبُوا
پس مغلوب شدند جادویان و سایر فرعونیان هُنَالِكَ آنجا که موسی غالب شد وَانْقَلَبُوا و باز گشتند
از آن موضع صَاغِرِينَ خوار شدگان و مقهوران و چون ساحران دانستند که این صورت بالای سحرست
و معجزه خارق عادت و فوق قدرت بشر از کفر برگشتند وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند آن ساحران
بر رویهای خود سَاجِدِينَ در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدا را بر هدایت و چون سجدها کردند
قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ پروردگار
موسی و هرون تخصیص این بعد از تعمیم جهت دفع توهم است که ایشان رب العالمین اراده فرعون کرده باشند روایت
که اول سابور و عادور و حطط و مصفی که روسای ایشان بودند ایمان آوردند و دیگران متابعت ایشان کردند
قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با ساحران از روی انکار که آمَنْتُمْ بِهِ آیا ایمان آوردید بموسی یا بخدای او

وجاؤ

قبل

قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عمل لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ تدبیری
خفیه که شما ساخته اید آنرا فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن تو عده گاه یعنی شما با موسی این حیله
ساخته اید لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون کنید از این شهر أَهْلَهَا اهل او را که قبطیانند و این ملک و مملکت خالص شود
مر شما را و بنی اسرائیل را فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید جزا و سزای این را که از جانب من بشما رسد
و آن اینست لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ هر اینه ببرم دستهای راست شما را وَأَرْجُلَكُمْ و پاهای چپ شما را
بعکس مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ پس از درخت کشم و از دار آ
بیاویزم شما را تا دیگران عبرت گیرند مرویست که اول کسی که قطع و صلب کرد فرعون بود قَالُوا
گفتند ساحران ما را که از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از اشتیاق تشنه
بآب زلال زیرا که بسبب مرگ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که بسوی پروردگار خود یعنی بمثوبات عظیمه و درجات
رفیعه او مُنْقَلِبُونَ بازگردندگانیم پس چرا خواهان آن نباشیم وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا و تو انکار نمیکنی و عیب نمیشوی از باد
نمیکنی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ما گرویدیم بِآيَاتِ رَبِّنَا به نشانهای قدرت آفریدگار خود لَمَّا جَاءَتْنَا
آنهنگام که آمد بما و مشاهده آن کردیم مرویست موسی پس روی از فرعون گردانیدند و متوجه حق سبحانه شده
گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز بر ما و افاضه کن صَبْرًا شکیبایی را درین بلا تا جزع نکنیم وَ
تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران ما را در حالتی که مسلمان باشیم و ثابت قدم بران عباس گفت حال بنگاه که بامداد کافر
بودند و چاشتگاه ساحر شدند و در سحر اظهار مبالغه کردند و سوگند بعزت خوردند بعزة فرعون و نماز پیشین مومن
شدند و نماز دیگر شهید شدند بتیغ جفای فرعون که قطع دست و پای ایشان کرده بر دار کشید و نماز شام به بهشت
رسیده بودند و مرویست که چون ساحران ایمان آوردند ششصد هزار مرد از بنی اسرائیل بواسطه ایمان در آمدند و متابع
موسی شدند وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند اشراف و اعیان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون و ملازمان او
بروجه انکار که ای فرعون أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا بگذاری و دست باز بداری موسی و قوم او را
لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را از تو برگردانند وَيَذَرَكَ و بگذارد ترا موسی
یعنی ترک پرستش تو بکنند وَآلِهَتَكَ و دست باز بدارد از پرستش خدایان تو مرویست که فرعون مردمان را
به پرستش خود میفرمود و خود ستاره را می پرستید و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یکیرا از قوم

رابتی داده که این را به پرستید تا شما را بمن نزدیک گردانند و از این جهت میگفت انا ربکم الاعلی این خدایان خود را
و پس خدایان بزرگترم الغصه اعیان مجلس فرعون او را تحریض کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون چون دانست
که بر قتل موسی علیه السلام قادر نیست قَالَ گفت در جواب ایشان که سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ زود باشد که باز
بر سر عمل خود رفته بکشیم پسران ایشان را وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم زنان ایشان را تا خدمت
ما کنند همچنانکه پیش از این میکردند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ و بدرستی که ما بر ایشان قَاهِرُونَ غالبانیم و ایشان
مغلوب و مقهور ما اند چون اتباع موسی این را بشنیدند مضطرب گشتند و بطریق استغاثه روی بموسی آوردند
و بعد از مشاهده اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ گفت موسی مر گروه خود را از روی تسلیه اسْتَعِينُوا
بِاللَّهِ یاری خواهید از خدا وَاصْبِرُوا و صبر کنید بر آنکه با شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که زمین از آن خدای است
يُورِثُهَا میراث میدهد یعنی ارزانی بخشد بدون عوض مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ هر کرا میخواهد از بندگان
خود وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو که ظفر و نصرت در دنیا و بهشت و نعیم در عقبی لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست
و این دو سه روزه دولت که فرعونیان دارند عنقریب زوال پذیر شود بنی اسرائیل از آغاز شکایت کرده قَالُوا
گفتند از روی توجع و ابتلا یافتن از فرعونیان أُوذِينَا رنجانیده شدیم یعنی قبطیان ما را رنجانیدند و ایذا کردند
و میکشتند مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیایی بما وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو
آمدی بما و همیشه ما را کارهای پرمشقت میفرمایند و در صدد قتل تو شده اند قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی هیچ غم مخورید و جزع مکنید
عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما یعنی طمع میدارم و امید دارم از او أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ که هلاک کند
دشمن شما را که فرعونست و قوم او در مجمع گفته که عسی بمعنی وجبت یعنی رحمت او واجب و لازمست که دشمن شما را
هلاک گرداند وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را یعنی جانشین سازد شما را بعد از هلاک ایشان فِي
الْأَرْضِ در زمین مصر فَيَنْظُرَ پس ببیند خدای یعنی علم او تعلق گیرد بوقت رحمت و راحت و دولت كَيْفَ
تَعْمَلُونَ که چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آورید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را فرا خور آن جزا
دهد پس بیان مقدمات هلاک دشمنان میکند و میفرماید وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و هر اینه گرفتیم تابعان فرعون را
بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشکسالی وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و نقصان یعنی از میوهای ایشان لَعَلَّهُمْ
يَذَّكَّرُونَ شاید ایشان پند گیرند که این محنت شامت کفر و معاصی ایشانست و از آن باز گردند و انقیاد ایمان کنند

ایشان

ایشان از آن متنبه نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون میامد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکویی از فراخی و ارزانی قَالُوا
لَنَا هَٰذِهِ میگفتند برای ماست نیکوی و ما مستحق آنیم وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ
بدی چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد میگرفتند بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنکه با وی بودند از مومنان و میگفتند
این رنج و محنت شامت ایشان است بما پس حق تعالی این گفتار را بر ایشان رد کرد و گفت أَلَا آگاه باشید
که آنچه موسی حواله کرده اند گفته اند که از شامت ایشان است نیست بلکه إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر
و شر ایشان عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا است و آن اعمال بد ایشان است که کرام الکاتبین نوشته اند و بحضرت او
عرض کرده و شامت آن عملها بدیشان رسیده نه بسبب شامت موسی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال در دنیا و آخرت بواسطه شومی ایشانست
وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ گفتند فرعونیان ای موسی با ایشان آنچه بیاری و دعوی میکنی هرگاه بیاری با
چیزی که آوری مِنْ آيَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه است مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا
بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ لَكَ پس نیستیم ما مر ترا بِمُؤْمِنِينَ گروندگان و باور دارندگان چون
قبطیان عناد و انکار را بسرحد اطناب کشیدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان
طوفانی و آن هر چیزیست که طوف کند مواضع و اماکن و همه را فرا گیرد چون باران و سیل و گویند مراد
باران آبدار است و یا موتان که مرگ مواشی است و یا طاعون وَالْجَرَادَ و فرستادیم ملخ پرنده را
وَالْقُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه بزرگ یا شپش و یا بچهای ملخ پیش از روییدن بالهای ایشان وَالضَّفَادِعَ
و بزغ که بکاسهای خواب ایشان در می آمد و در طعامهای ایشان می افتادند و بر سر و روی ایشان
می دویدند و در وقت سخن کردن بدهن ایشان میرفتند وَالدَّمَ و خون که هر گاه آب می آشامیدند خون
میبود آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتی که این اشیاء آیتهای قدرت باشد جدا جدا و گویند اگر بعضی
پوشیده بودی که آن آیات خداست هر یکی بر ایشان و با اینهای تا که از هم جدا شده بودند فرو فرو نشد
بیکدیگر جهت امتحان احوال ایشان و مدت بیان هر دو آیه یکماه بود و ابتدا و بی رابطی یکهفته و با وجود این
متنبه نشدند فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند از فرمان برداری وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ و بودند گروهی
بسیار گناهکار و مصر در کفر که با وجود این آیات ظاهره ایمان نیاوردند و در نقل آمده که چون ساحران

ایمان اوردند فرعون و اتباع او مغلوب باز گشته بر کفر و جبه خود اصرار کردند حق تعالی ایشان را بقحط و نقصان میوه و غلّه امتحان کرد متنبّه نشدند موسی دعا کرد که آیتی دیگر با ایشان نما ازین صعب‌تر که ایشان بیمی گیرند حق تعالی طوفان بر ایشان فرستاد بروجهی که هشت شبانروز باران بر ایشان می‌بارید و ظلمتی از ابرهای متراکم درآمد و آب بخانهای قبطیان درآمد و مردمان و زنان بر پای ایستادند و کودکان را بر علیها نشاندند و هر قبطی که در خانها نشستی غرق شدی و همه طعام و لباس و اساس خانه ایشان ضایع کردی و اکثر جایهای ایشان فرو داد و کشت و زرع ایشان تباه شد و با وجود این در خانهای بنی اسرائیل و منازل ایشان که متصل بخانهای قبطیان بود قطره آب بدان خانها در نیامد پس نزد موسی آمدند شرط وعده ایمان از موسی استدعای دفع آن کردند موسی دعا کرد رفع شد و ایشان بوعده وفا نکردند بر کفر خود اصرار نمودند حق ملخ بر ایشان فرستاد تا اکثر حاصل گیاه و زرع و خوشه و اشجار ایشان بخوردند بس از چوب خانها و ابواب ایشان در ها و جامهای ایشان بخوردند و در خانه بنی اسرائیل در نیامدند و هیچ ضرری بدیشان نرسید دیگر باره پناه بحضرت موسی اوردند و سوگندهای غلیظ عهد کردند که بعد از رفع این بلا ایمان ارند موسی دعا فرمود بلا منکشف شد ایشان چون دیدند که حرفی از حرز و غلات ایشان مانده ایشان گفتند این محصول ما را بس است مصلحت آنست که بان قناعت کرده دین خود را از دست ندهیم پس عهد خود را شکسته در کفر خود راسخ شدند حق تعالی قمل را بدیشان فرستاد در جامها و اندامها و طعام و شراب ایشان می‌افتادند و در بقیه غلات ایشان افتاده همه را بخوردند ایشان باز التجا بموسی آورده بوعده ایمان موسی دعا فرمود و رفع شد ایشان گفتند که ما را متحقق شده که تو در فن سحر ماهری دیگر باره لشکر وزغ بر ایشان تاختند همه سراها و خانها و مواضع ایشان از آن پر شد و هر کوزه و ابریق و دیگ و خوردنی و سفره و جامهای ایشان پر از ضفدع شد و چون خواب بر پشت و پهلوی ایشان دویدندی و در وقت سخن گفتن در دهنهای ایشان بر جستندی باز التجا بموسی بردند تضرع و زاری آغاز کردند و بر مطلا بان موسی این بلا از ایشان دفع کرد چون بجاه این گذشتیان نیاوردند حق تعالی آب نیل را خون گردانید چنانکه قبطی نمیخوردند آب پاک بود و قبطی بخوردند خوناب بیشد و اگر از یک ظرف خوردندی آن طرف که سبطی خوردی آب صافی بود و بان طرف که قبطی خوردی خون صرف بود پس از تشنگی بهلاک افتادند بعضی

درخت تر را در دهن گرفته و رطوبت آن می‌مکیدند چون از آن بمکیدند در دهن ایشان خون شدی و هفت روز بر همین منوال بود تا آنکه بتضرع و زاری نزد موسی آمده تعهد و میثاق تمام و سوگندان مغلظ بموسی گفتند که البته این نوبت ایمان آریم چون موسی دعا کرد و این بلا از ایشان رفع شد باز بشرط خود وفا نکردند و ایمان نیاوردند کما قال الله تعالی وَلَمَّا وَقَعَ و هرگاه که واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ بر ایشان عذابی از این انواع مذکوره قَالُوا گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بانچه عهد کرده است نزد تو که هرگاه او را بخوانی اجابت کند و با این عهد که هرگاه قوم تو قبول کنند که ایمان ارند عذاب را از ایشان بردارند پس او را بخوان برای دفع این بلیه لَئِنْ كَشَفْتَ بخدای اگر باز بری و زایل کنی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ هر اینه ایمان اریم و تصدیق کنیم لک مر تو را وَلَنُرْسِلَنَّ و هر اینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت که بازبردیم بدعای موسی و رفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان عذاب را و تاخیر کردیم إِلَىٰ أَجَلٍ تا مدتی از زمان که آن را هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسند کاینه بدان یعنی تا اجلی که ایشان غرق کردانیم إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ انگاه ایشان عهد بشکستند مرویست که از آن وقت که موسی بر ساحران غالب شد بیست سال با فرعون و قوم او بسر بردند و ایشان را دعوت میکرد هیچ متنفسی ایمان نیاورد فَانْتَقَمْنَا پس اراده انتقام کردیم مِنْهُمْ از ایشان یعنی خواستیم که ایشان را به بدترین عذابی معذب سازیم فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرق ساختیم ایشان را فِي الْيَمِّ در قعر دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ پنداشتند آیتهای قدرت ما را وَكَانُوا عَنْهَا و بودند از تامل و تفکر در آن غَافِلِينَ بیخبران یعنی غرق کردانیدن ایشان بسبب تکذیب ایشان بود و در تفکر کردن تا آنکه همچو غافلان گشتند در آن وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ و میراث دادیم گروهی را کَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ بودند ضعیف و زبون شمردگان بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که در دست قبطیان درمانده بودند بعد از آنکه فرعون و اتباع او را غرق ساختیم میراث دادیم بایشان مَشَارِقَ الْأَرْضِ جانب شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و نواحی غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا آن زمینی که برکت کرده ایم فِيهَا در آن با ارزانی و بسیاری محصولات و با اقدام انبیای عظام علی نبینا علیه السلام وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ

الْحُسْنَىٰ و تمام گشت و گذارده شد وعده پروردگار تو که نیکو بود یعنی مقرون بوفا کردن بان عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل و آن نصرت ایشان بود بر دشمنان و تمکین ایشان در زمین مصر و این تمامی وعده و وفا کردن بِمَا صَبَرُوا بسبب آن بود که صبر کردن بر شدائد و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و درست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو و عالی و بناهای ارجمند وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه بودند که برافراشته بودند از تاکهای انگور و رحوب و تاکهای بلندی... و بازتابهای بسیار بلند چون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و گذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و گذر شدند عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی از قبیلهٔ لخم از بنی... يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ اقامت میکردند بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و گویند بتان صورتهای بقر بود قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا گفتند یا موسی بساز برای ما إِلَٰهًا خدایی یعنی صورتی بساز که ما آن را پرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنانکه ایشان خدایان هستند که میپرستند قَالَ إِنَّكُمْ گفت موسی بدرستی که شما هستید قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که جاهل میورزید در آنکه توهم این کرده اید که غیر خدا را جایز باشد پرستیدن إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ آنچه ایشان در آنند یعنی عنقریب حق تعالی دین و آیین ایشان را در هم خواهد شکست و بتان ایشان را درهم شکسته باده خواهد ساخت و زایل و نابود مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که ایشان میکنند از عبادت بتان قَالَ گفت موسی أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا آیا غیر از خدای را طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه تفضیل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و با انواع نعمت تخصیص فرمود چون دو پیغمبر را بر شما مبعوث ساخت که هنم و برادرم و بردن و خلاصی دادن شما را از اذیت فرعون و قوم او و مال و دیار ایشان را بتصرف شما دادن و غیر آن چنانکه میفرماید وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید چون رهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع فرعون يَسُومُونَكُمْ میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سختی عذاب را يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را بجهت قطع نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وَفِي ذَٰلِكُمْ و در این رهانیدن بَلَاءٌ نعمتی بود و یا در آن عذاب

محنتی بسیار و سخت آورده که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک خدای تعالی که هر چه شما را باید در آن مبین باشد چون از دریا نجات یافته فرعونیان غرق شدند طلب آن کتاب کردند و موسی از خدا درخواست که آن کتاب را بوی فرو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش و بعد از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی علیه السلام سی روز روزه داشت روز سی دیگر بطور رفت و چون بوی دهن او بجهت روزه متغیر شده بود کراهت داشت از آنکه با آن با خدای تعالی سخن گوید پس برای دفع آن رایحه مسواک بر دندان مالید ناز آیل شد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک میشنیدیم اکنون بمسواک دفع کردی حق تعالی فرمود تا ده روز دیگر روزه بدارد تا آن رایحه عود کند و او سبحانه ازین خبر میدهد وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانروز از ذوالقعده و چون مدار حساب ماه عرب بر دیدن هلالست و آن بشب دیده میشود از جهت تاریخ را شب مقید ساخت وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی روز را بِعَشْرٍ بده روز دیگر از ذوالحجه فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ پس تمام شد وقتی که پروردگار او مقرر کرده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً در حالتی که رسنده چهل روز وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی در وقت رفتن بمیقات لِأَخِيهِ هَارُونَ برادر خود را هارون که من بطلب نجات بطور سینا بروم اخْلُفْنِي خلیفه باش مرا وَأَصْلِحْ و اصلاح آر هر کاری که شایسته صلاح باشد از امور ایشان یا همیشه بصلاح ادیده ایشان باش وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ و پیروی مکن راه تباه کاران را یعنی پیروی کسانی که ترا بطریق فساد خوانند وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنگام که آمد موسی با هفتاد کس از بزرگان قوم خود لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ سخن گفت با وی پروردگار او یعنی شنوانید او سبحانه کلام خود را بموسی از درخت و گویند در این موضع سخن را از همه جهت شنید و در تبیان آورده که چون حق تعالی خواست که با موسی سخن گوید مقرر فرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی قدم در ظلمت نهاد سرد فرشته که با وی مو کلند از وی دور گردیدند و آسمان ازو منظر وی دراورد تا ملایکه دید در آسمان ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت و در جایی آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه شنوانید و در روایتی هفصد هزار و اصح بود و چهار هزار و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی

نخن گفت چون موسی از مناجات فارغ شد آن هفتاد کس از خیار قوم که همراه آورده بود در بیرون حجاب
ایستاده بودند گفتند ای موسی ما چیزی می شنیدیم شنیده ایم که کلام خداوند یا مخلوق ما ایمان نکردیم و تصدیق
نکنیم تا آنکه او را بچشم سر ببینیم هر چند موسی ایشان را گفت که دیدن او سبحانه از محالات قبول
نکردند و بگفتند که آخر تو سوال رؤیت کن تا جواب می آید پس موسی بزبان قوم خود قال رب ارنی
گفت ای پروردگار من بنمای بمن ذات خود را انظر الیک تا نظر کنم سوی تو قال گفت حق تعالی در
جواب او لن ترانی هرگز نتوانی دیدن مرا و لکن انظر و لیکن نظر کن الی الجبل بکوه زبیر که بلند
ترین کوههاست فان استقر پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت بماند در جای خود هنگام فرود آمدن
نور من بران فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و اگر کوه را طاقت آن نباشد تو نیز قوت
دیدن من نداشته باشی فلما تجلی ربه پس آنهنگام که تجلی کرد ربه للجبل برو در کار او حق ظاهر
گردانید نور خود را از پس هفتاد هزار حجاب بمقدار درمی ظاهر کرد و در آن ساعت هر مرده که در روی زمین بود
با هوش آمد و هر بیماری که سر به بالین مرض داشت شفا یافت و روی زمین سبز گردید و آبهای شور
شیرین شدند بتان بروی در افتادند و آتشکده مجوس فرو مرد بسبب تجلی آن نور جعله گردانید حق تعالی آن
کوه را دکا ریزه ریزه و در بیابان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وی جدا شد
سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد سه کوه دیگر ثور و ثبیر و حرا بمکه وخر موسی
و بیفتاد موسی صعقا بیهوش شده از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه در آن بیهوشی
از پنجشنبه روز عرفه تا شام روز جمعه و آن هفتاد کس هلاک شدند فلما افاق پس چون بهوش باز آمد
قال سبحانک گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست و پاک میدانم ترا از آنچه نسبت کرده اند
تبت الیک باز گشتم سوی تو از جرات اقدام نمودن بسوال بدون اذن تو و انا اول
المؤمنین و من اول گرونده ام بعظمت و جلال تو با آنکه هیچ احدی ترا نتواند دید در بیابان مذکور است که
چون نور الهی تجلی کرد بر طور آن کوه ریگ روان شد و تا روز قیامت در زمین میرود که هرگز در یک موضع قرار نگیرد
از وهب بن منبه روایت است که چون موسی سوال رؤیت کرد از حق امری فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد
آن کوه در آمد و فرشتگان آسمان را فرمود بر موسی عرض کنید تا این جرات چرا کردی فرشتگان آسمان

دیبا

دنیا بر صورت گاوان بر موسی ظاهر شدند زبان بتسبیح و تهلیل برداشته آواز بلند چون رعد سخت و بعد از آن
فرشتگان آسمان دوم نازل شدند بر صورت شیران با آواز مهیب بتسبیح و تهلیل میگفتند موسی از آن
صورتها بترسید و اعضای او لرزیدن گرفت و هر مویی که بر اعضای او بود از ترس و هول راست شد گفت
بار خدایا ازین سوال پشیمان شدم بکرم عمیم مرا ازین اهوال نجات ارزانی فرما پیشوای آن فرشتگان گفت
ای موسی زود جزع و فزع کردی صبر کن تا زیاده ازین بینی هر کس که آن خواهد که تو خواستی ازین صبر بسیار
باید پس فرشتگان آسمان سیوم فرود آمدند بر صورت کرکسان آواز تسبیح و تهلیل بلند گردانیدند نزدیک
نزدیک بود که کوهها از هیبت آن متفرق شوند و شعله آتش از دهن ایشان بیرون می جست پس فرشتگان
آسمان چهارم فرود آمدند و صورت ایشان بصورت هیچ حیوانی مشابه نبود با خلقت عجیب و
برنگ آتش که آواز تسبیح و تهلیل ایشان زیاده از آسمان سیم بود هزاران فرشتگان آسمان پنجم نازل
شدند بر هیئتی که موسی نتوانست که در ایشان نگاه کند لرزه عظیم برو افتاد آغاز گریستن کرد پیشوای ایشان گفت
که بر جای خود باش تا چیزی بینی که طاقت آن نیاری پس فرشتگان آسمان ششم فرود آمدند در دست هر یک
درختی از آتش سرو رفتی مانند درخت خرما و لباس ایشان آتش بود هر یک با آواز عظیم و صورت مهیب تسبیح و تهلیل
میکردند و تسبیح ایشان این بود که سبوح قدوس رب العزة ابد الابد لا یموت موسی بیطاقت شده گفت بار خدایا
بس هراس از دریاب که نزدیک بموت شده خداوندا اگر ازینجا بروم بسوزم و اگر باشم بمیرم پیشوای فرشتگان
آسمان ششم پیش آمد و گفت ای موسی صبوری کن که ازین عجیب تر خواهی دید پس حق سبحانه فرشتگان آسمان
هفتم را امر کرد که حجاب بردارید و اندکی از نور عرش من بموسی بنمایید ایشان حجاب برداشتند و اندکی را که اراده
حق تعالی بود نور عرش را بموسی نمودند چون آن نور بر کوه تافت پاره پاره و ریزه ریزه گشت و از عظمت و هیبت
هر سنگ و درخت که پیرامون او بود چون گرد و غبار شد موسی بیفتاد و بیهوش شد چنانکه گویا روح از تن او
مفارقت کرد و فرشتگان آواز تسبیح و تهلیل بلند تر کردند و حق تعالی آن سنگ که موسی بران بود برداشت
و بلند گردانید تا موسی از صاعقه سوخته نشود پس آتشی عظیم از آسمان فرود آمد و آن هفتاد کس را که
سوال رؤیت کرده بودند بسوخت و لطف و کرم الهی شامل حال موسی شد و بهوش باز آمد و بجای توبه گریست از
ذنب انابت کرد و گفت فما اعظمک و اعظم ملائکتک چه بزرگواری تو و بزرگ داری فرشتگان تو

انت رب الارباب و مالک الملوک لا یعجزک شیء و لا یقوم لک شیء رب تعالیک
والحمد لک لا شریک لک رب العالمین از جمله عجایب و غرایب است که موسی از سر امتحان
نه بر وجه ایمان و ارزانی این قوم نادان نه از قبل خود این سوال کرد جواب لن ترانی شنید و همه ملائکه او را
عتاب کردند و بجهت مشاهده امور عجیبه که مذکور شد بیهوش شد و قوم او که استدعای این کردند از موسی
بجمعا هفتاد هلاک شدند و کوه با عظمت بنور تجلی چون ریگ روان شد پس چگونه تجویز دیدار حضرت حق
او توان کرد همچنانکه مذهب اهل سنت القصه چون موسی بهوش آمد حق تعالی جهت تسلیه او و تدارک
اندوهی و رنجی که در طلب رؤیت باو رسیده بود قال یا موسی گفت ای موسی ازین هم اندوهناک مباش
انی اصطفیتک بدرستی که من ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر جمیع اهل زمان که در زمان تو اند
برسالاتی به پیغامهای که بخلق رسانی و بکلامی ترا برگزیدم بسخن گفتن من با تو
بی واسطه بغیر وحی فخذ ما آتیتک پس فرا گیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی که در تورات است به آن عمل
کن و کن من الشاکرین و باش از جمله شکر گویندگان برین نعمت و کتبنا له فی الالواح و نوشتیم
بقلم قدرت خود برای موسی در لوحها که دوازده بودند طول هر لوحی دوازده گز لوح از یاقوت سرخ بود
سنگی سخت که از رخام در وی کنده بودند چون نقش نگین از زبرجد منقولست که تورات هفتاد شتر بار بود
و یک جزو آن در عرض یکماه نتوانستند بخوانند و در وی مکتوب بود من کل شیء از هر چیز که ارباب دین
محتاج باشند از احکام حلال و حرام و حدود آن موعظة در حالتی که پند بود و تفصیلا و بیان
کردن لکل شیء هر چیز را از اوامر و نواهی و ذکر جنت و نار و عبرتها و خبرها فخذها پس فرا
گیر این الواح را بقوة بجد تمام و عزم درست و امر قومک و بفرمای گروه خود را تا بصدق و عزم تمام
یاخذوا باحسنها فرا گیرند نیکوترین آنچه در الواح است چون استعمال صبر و عفو در مقام انتقام و
قصاص رخصت ندب و یا مراد اختیار افضل واجبات است در امور و اجر بخبره و یا مراد جمیع است بیان
فرایض و نوافل و مباحات ترسیل تهدید و وعید فرمود که ساریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل
دار الفاسقین سرای نافرمانان یعنی آرامگاه ایشان که سرای فرعون و قوم اوست بمصر و منازل
و مساکن ایشان که از عذاب او خالی ماند و زیر و زبر گردد می باید که شما از آن بر حذر باشید و عبرت گیرید

نوبانید

فرو رسید تا بان نوع عذاب مبتلا نشوید و یا مراد سرای آخرت که جهنم است ساصرف زود باشد که
خذلان و فرو گذاشت بگردانم عن آیاتی از آیتهای قدرت خود بازدارم آنان الذین یتکبرون
آنان را که تکبر میکنند فی الارض بغیر الحق در زمین بدون استحقاق یعنی آیاتی که بسبب آن طالبان راه حق
مهتدی می شوند از آن از اهل عناد و استکبار بازدارم از روی تخلیه و ایشان را بر حالت عناد خودشان بازگذارم و از آن
نظر لطف و توفیق که با مومنان دارم از ایشان باز گیرم چه علم من تعلق گرفته با آنکه ایشان از غایت عنادی
که دارند تفکر در آیات من نکنند تا راه یابند و بجهت این آیات باور را از ایشان منع کنم و ان یروا و اگر ببینند
این گردن کشان همانا کل آیة هر نشانه که دلالت بر وحدانیت من و صدق انبیا من کنند لا یؤمنوا بها ایمان نیاورند بوی
جهت فرط عناد و تکبر و ان یروا و اگر ببینند سبیل الرشد راه راست و طریق هدایت را که منجیات
برطریق حق لا یتخذوه سبیلا از آن راه خود نگیرند یعنی در آن سلوک نکنند و پیروی نمایند و بنظر تامل در آن
ننگرند و ان یروا و اگر ببینند سبیل الغی راه گمراهی و کجی را از آرای باطله و شبهات مبطلان
یتخذوه سبیلا از آن راه خود گیرند و پیروی کنند ذلک آن عدم تتبع سبیل رشد و پیروی راه باطل است
بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بایاتنا تکذیب کردند آیتهای ما را از معجزات و کتب منزل و کانوا عنها
و بودند از آن یعنی از نظر کردن در آن بنظر اعتبار و تدبر غافلین بیخبران مراد از غفلت اعراض و عادت
غفلت یعنی چه دانسته و اعراض بجهت آن میکردند و الذین کذبوا بایاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای
ما را که تورات باشد مطلق و دلایل و لقاء الآخرة و دروغ شمردند رسیدن را برای آخرت و مشاهده ثواب و عقاب
حبطت اعمالهم باطل و تباه گشت عملهای که در دنیا احسان کردند یعنی در آخرت بان منتفع نشوند چه آن
اعمال نه برامنی کرده باشند که بران مستحق ثواب شوند هل یجزون آیا جزا داده شوند الا ما کانوا یعملون الا بجزای آنچه
بودند که در دنیا یعملون میکردند بعد از آن عود کلام بقصه بنی اسرائیل کرده و بیان احداث آن کرده نزد خروج موسی
بمیقات و فرمود که و اتخذ قوم موسی و فرا گرفتند گروه موسی من بعده از پس رفتن موسی بکوه طور
من حلیهم از پیرایهای ایشان یعنی از پیرایها که از قبطیان بعاریت گرفته بودند و در تصرف ایشان بود عجلا
جسدا گوساله را که تنی بدن بود بی آنکه روح داشته باشد یعنی جسمی را از طلا و از وهب نقل است که
و چون در وی بیاشد له خوار مراد از آواز برخی بود چون آواز گاو و در سوره البقره مذکور شد

بنی اسرائیل که از مصر بیرون امدند بجهت انکه فرعون را از حال ایشان خبر نباشد بهانه انگیختند که ما خود سیمها وا بایم و مهمان خواهیم
و سر بجهاد و دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه عاریت گرفتند و بعد از گذشتن از دریا و غرق شدن
فرعونیان ان حلیها در دست ایشان مانده بود و چون موسی جهت طور برفت سامری همان حلیها را از ایشان بگرفت
و او در زرگری کامل بود بشکل گوساله از ان بساخت و قدری از خاک زیر قدم اسب جبرئیل در وقت غرق شدن
فرعونیان برداشته بود در قالب ان گوساله انداخت فی الحال اواز گوساله از و صادر شد بنی اسرائیل که ان اواز
از ایشان بسجده در افتادند و تفصیل این حکایة در سوره طه مذکور خواهد شد و حق تعالی انکار بر پرستش ایشان میفرماید
أَلَمْ يَرَوْا ایا نمیدیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ که ان گوساله محض جسد است سخن نمیکند از خیر و شر
بلکه جماد است و نفع و ضرر و سلوب وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و راه نمی نماید ایشان را راه صوابی تا کمان
ان شود که خالق اجسام تواند بود اتَّخَذُوهُ فرا گرفتند او را بخدایی وَكَانُوا ظَالِمِينَ و حال
انکه بودند ستمکاران بر خود که غیر خدا را عبادت کردند وَلَمَّا سُقِطَ و انهنگام که افکنده شد فِي أَيْدِيهِمْ
در دستهای ایشان این کنایت است از شدة ندامت و حسرة ایشان چه کسی که نادم و حسرت میخورد در اوایل
از غایت غم و غصه دست را در دهن خود افکنده بکزد و معنی انست که چون دستهای ایشان در دهن ایشان
واقع شده از اندوه پشیمان بکزیدند از غایت ~~غم و غصه دست را در دهن خود افکنده بکزیدند~~ پشیمان از پرستش
گوساله وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا و دیدند یعنی دانستند که ایشان گمراه شده اند بجهت پرستش گوساله قَالُوا
گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه وَيَغْفِرْ
لَنَا و نیامرزد خطاء ما را لَنَكُونَنَّ هرآینه باشیم انهنگام مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان کاران
و هلاک شدن هلاک ابدی وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ و انهنگام که بازگشت موسی از طور إِلَىٰ قَوْمِهِ
بسوی گروه خود غَضْبَانَ در حالتی که بغایة خشمگین بود أَسِفًا اندوه ناک و غمگین و بازجوع گفته اند
که حق تعالی وی را اخبار کرده که قوم تو گوساله پرست شدند وی خشمناک شده با اندوه تمام میان قوم خود باز گشته
و از غایت غضب وا ستاد قَالَ گفت به پرستندگان گوساله بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد جانشینی کردید مرا
مِنْ بَعْدِي از پس غایب شدن من که بپرستش گوساله مشغول شدید أَعَجِلْتُمْ ایا تعجیل کردید و پیشی گرفتید
بعبادت گوساله أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدا ایشان

الزمانیم

رسانم مرویست که چون سی روز از موعد گذشت و موسی نیامد سامری گفت موسی متوفی شد خدایرا از برای خود
نصب کنید تا پرستش ان کنید ایشان سخن او را شنیدند و او فرصت یافته گوساله را است کرد و ایشان را بان
ترغیب کرده ایشان بسجده او مشغول شدند چون موسی بازگشت زبان عتاب دراز کرد وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ
و از غایت غضب افکند الواح توریة را و بعضی از ان الواح بشکست بسبع الخ در ان نوشته بود با سمان
بردند و در ان سه تفاصیل اشیا بود و یک سبع که در و اوامر و نواهی بود باز ماند وَأَخَذَ بِرَأْسِ
أَخِيهِ و بگرفت موسی سر برادر خود را يَجُرُّهُ إِلَيْهِ بکشید از جانب خود موسی از جهت
دانست که از هرون تقصیری واقع شده درین باب اما موسی سر او را گرفته پیش خود کشید تا بر ایشان
ظاهر شود که امری عظیم از ایشان صادر شده که موسی باین مرتبه در غضب گشته و بطاقت شده و شیر
که چون برادر که گناهی ندارد چنین بکشد پس ایشان در چه مقام باشند تا از ان متنبه شده این
اعتقاد فاسد را از خاطر خود محو کنند قَالَ گفت هارون موسی را که ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگرچه
ایشان برادر پدر و مادری بودند اما بجهت ازدیاد عطوفت و مرحمت یاد ذکر مادر کرد تا عطف او تسکین
یابد بعد از ان گفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند و زبون
کردند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و نزدیک بود که بکشند مرا از بسیاری مبالغه من در منع ایشان و عدم معاونی و یاوری
درباب تا ایشان قوت معاونت باشد که منع ایشان کنند فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ پس شاد مکردان
دشمنان را و چنان مکن که ایشان توهم کنند که از من تقصیری واقع شده و از جهت این بوده سر مرا نزد خود بکشی و
از اهل بیانه و خواری من بکشند وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و مگردان مرا با ستمکاران و در عدد ایشان
در اظهار غضب تا ایشان گمان برند در حق من تقصیری چون هرون موسی را تنبیه کرد بر توهم مردمان اهانت و گمان
مرا در حق او وَقَالَ گفت موسی رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِأَخِي و برادر مرا این دعا از جهت
انقطاع است بخدا و مزید تقرب باو و هضم نفس تا بسبب ان تحصیل ثواب و رفع درجات خود و برادر خود کند
نه بجهت انکه از او و برادر او فعل قبیحی صادر شده باشد از کبیره و صغیره که محتاج استغفار است چه بدلایل واضح ثابت شده
که انبیا معصوم اند از جمیع قبایح وَأَدْخِلْنَا و در آور ما را فِي رَحْمَتِكَ در بخشایش خود و بهم انعام و تفضل با
وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشندگانی چه بخشش همه از اثر بخشش تست و بعد از دعا در حق خود و برا

در تهدید گوساله پرستان فرمود که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که انها که از روی گمراهی اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند گوساله را
بخدایی سَيَنَالُهُمْ زود که برسد ایشان را غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ خشمی از نزد پروردگار خود و ان امر الهی
بود بانکه توبه ایشان انست که بکدیگر را بکشند وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشان را خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا که جزیه است یا جلا از وطن یعنی ایشان از خانه و مان خود اواره ساختن وَكَذَٰلِكَ
و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستان را نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان را و هیچ دروغی از ین
عظیم تر نیست که گوساله را خدای خود دانستند وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ و انانکه کردند بدیها از کبایر
و صغایر یا شرک ثُمَّ تَابُوا پس توبه کردند و باز گشتند مِنْ بَعْدِهَا بعد از وقوع ان وَآمَنُوا و گرویدند
یعنی تصدیق کردند خدای را به یگانگی و رسول او به پیغمبری و یا ثابت قدم شدند بر ایمان خود پس از توبه کبایر
و صغایر إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ رَحِيمٌ مر ایشانرا امرزنده
است گناهان و مهربان بر ایشان بقبول توبه اگر گناه عظیم باشد القصه گوساله پرستان از کرده خود پشیمان
شده نزد موسی امدند و از و طلب استغفار کردند خطاب امد که قبول توبه ایشان انست که شمشیر در یکدیگر نهند
و یکدیگر را بکشند پس ایشان شمشیر در یکدیگر نهادند و ظلمتی و سیاهی پیدا شد تا شفقت و رحم مانع قتال ایشان
نشود و چون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شده بودند موسی را بر ایشان رحم امده درخواه ایشان کرد حق تعالی
از سر گناه در گذشت وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ
از موسی خشم او که أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیه الواح را که افکنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در نسخه
مکتوب بود در ان هُدًى راه نمودن از گمراهی بطریق حق وَرَحْمَةٌ و بخشش یعنی ارشاد و صلاح
و فعل نیکو لِلَّذِينَ هُمْ کسانی را که ایشان لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ مر پروردگار خود را میترسند یعنی
از عذاب ترسید بعد از ان اخبار میفرماید از هفتاد کس که موسی ایشانرا بمیقات برده بود و میفرماید
وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ و برگزید موسی از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا هفتاد مرد از
میقات یعنی وقتی که وعده کرده بودیم و چون بمیقات رسیدند و سخن حق تعالی شنیدند با موسی گفتند لَنْ نُؤْمِنَ
لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ما ترا باور نداریم و اعتقاد نکنیم که این سخن خداست تا خدا را
معاینه نبینیم حق تعالی صاعقه فرستاد و ان هفتاد کس را بسوخت علی بن ابراهیم از ائمه هدی صلوات الله علیهم

دلالم

روایة کرده که در حینی که موسی بطور رفت تا حق تعالی توریة را باو عطا فرماید هفتاد کس را همراه خود برد از خیار بنی اسرائیل
و چون بمیقات حاضر شدند سخن خدا شنیدند سوال رویة کردند صاعقه بایشان رسید بمردند بعد از ان حق تعالی
ایشانرا زنده گردانید پس حق تعالی اول بان میقات بیکند و بعد از ان در اثنای ان ذکر قصه عجل فرموده باز
بقیه قصه کرده فرمود که ان هفتاد کس را بجهت ان جرات که کردند هلاک شدند فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ
پس انهنگام که گرفت ان هفتاد تن را صاعقه با صوت مهیب که بجهت ان لرزه در آمدند و سوخته شدند قَالَ
رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ اگر میخواستی هلاک میکردی ایشانرا مِنْ قَبْلُ پیش از
بیرون امدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی با ایشان و با قادر بودی بر هلاک کردن
ایشان در وقت غرق شدن فرعون و اتباع او پس رحم کردی بر ایشان و اگر این نوبت نیز رحم کنی از
عمیم احسان تو بعید نخواهد بود و چون در حین رجعه ایشانرا و خود را شرف بروئت دیدار فرمود ادراک
استعلام حکمت و مصلحت و بار رجع استعطاف که بارخدایا أَتُهْلِكُنَا ایا هلاک میکنی ما را بِمَا
فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا بسبب انچه کردند سفیهان و بیخردان از ما یعنی بجهت معنی ازان هفتاد کس که این جراة
کردند و طلب رویة نمودند همه ما را هلاک کنی إِنْ هِيَ نیست این رجفه إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر امتحان تو مر بندگان را
درباب تشدید تکلیف و صبر کردن برین رجفه بسبب سوال رویة تا ایشان صبر کنند برین عقوبة و مر غیر ایشانرا
عبرت باشد از ان و ابن عباس فرموده که مراد بفتنه اینجا عذابست یعنی نیست این رجفه مگر عقوبة
و عذاب تو تُضِلُّ بِهَا تجلیه میکنی و فرو میگذاری بدین فتنه و ابتلا مَنْ تَشَاءُ هر که را میخواهی
از طالبان راه مستقیم بوسیله الطاف و توفیق و تثبیت بر ایمان و صبر بر امتحان و با یعنی انست
که هلاک میکنی بان هر که را میخواهی و نجات میبخشی بان هر که را اراده میکنی أَنْتَ وَلِيُّنَا تویی یار ما و متولی
کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما انچه از ما بمن صادر شده از خطیات و معاصی و اگرچه ازینجا
ظهور رسیده از ترک ندب وَارْحَمْنَا و بخش ما را از خوان احسان بیغایة و کرم بی نهایة ما بینی
نماز واجب گردان بر ایما فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نکویی که ان فراخی معیشت است
و توفیق طاعة و معیشت و قبول توبه و سرانجامی نیکو و با ثنای جمیل وَفِي الْآخِرَةِ و در ان سرای هم نیکویی
ما را که مغفرت و جنت نعیم و موافقت ابرار إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما باز گشتیم بسوی تو

واتسال با مر تو قَالَ گفت خدا عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ عذاب من برسانم او را مَنْ أَشَاءُ هر که خواهم
یعنی کفار و اهل عصیان وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من وا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی یعنی علی
شامل است در دنیا مومن و کافر را و غیر مکلف را از آفریدن و روزی دادن و با مراد تو به است که علی العموم
در این رحمت بر همه گشوده و همه را باین رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا و در آخرت به رفع درجات از برای
جمیع مومنین و مومنات همچنانکه میفرماید که فَسَأَكْتُبُهَا مقرر و ثابت باشد که ثابت سازم این رحمت را
لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و معصیت وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروضه را
وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنکه ایشان بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ بآیات منزله ما بگروند عطیه عوفی گوید
که رحمة الله تعالی واسع است همه کس را الا آنست که از روی وجوب بمومنان برساند که فسأکتبها للذین
یتقون و بروجه تفضل بغیر ایشان می خدای تعالی در دنیا کافران را بطفیل مومنان و برکت ایشان روزی
میدهد و عذاب از ایشان بر میدارد همچنانکه کسانی که تاریکی و هم روشنایی غیر در راه روند چون
آن غیر رود ایشان در تاریکی مانند همچنین مومنان در قیامت در جنت بمقر خود قرار گیرند کافران که بنور
روشنی ایشان در راه رفته باشند بی نور مانند و در ظلمه بادیه گرفتار شوند از قتاده نقلست که یهود و نصاری
تمنای این رحمت کرده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال میدهیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی
رشته امید ایشان منقطع ساخته این رحمت را بدین امت مختص گردانید و فرمود که مومنان و متقیان
که رحمت برای ایشان مقرر است الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی میکنند
فرستاده خدا را که صفت او اینست که النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبر نانویسنده و ناخوانده و درین وصف
تنبیه است بر آنکه کمال عقل و علم او با وجود این صفت یکی از معجزات او ست شعر نگار من که بمکتب
نرفت و خط ننوشت ؛ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد ؛ و از ابی جعفر صلوات الله علیه نقل است
گرامی یعنی منسوبست بام القری که مکه است یعنی پیغمبری که در مکه مبارکه متولد شده الَّذِي يَجِدُونَهُ
آنچنان پیغمبری که می یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ نوشته نزد ایشان فِي التَّوْرَاةِ
در توریه آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر یعنی پیغمبری که نام احمد است
خندان و تبسم کنان باشد و قتال کننده با اهل طغیان و عدوان بر شتر سواری کند و شمله پوشد و بسیلی اکتفی

عشر

عشر علیها وا داخره لانه عظیمة روز باشد که دوازده بزرگ از نسل آن متولد شوند و تا بخبر زمان او کرده ام
برای امه عظیم الشان وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل آنجا که از قول عیسی خبر میدهد که انی ذاهب الی ربی و سیاتیکم
الفارقلیطا یعنی عیسی گفت که من برحمت پروردگار خود میروم و زود باشد که فارقلیطا بیاید و شما را بدین
اسلام دعوت کند يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ و این رسول پیغمبر باید مردمان را که پیروی او بجنبند بنکوی که توحید
ست و توابع آن دارد وَيَنْهَاهُمْ و باز میدارد ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از کار نا شایست که شرک لوازم
آن وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ و حلال میگرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیه بر خود حرام کرده بودند چون بحیره
و سائبه و غیر آن وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ و حرام میسازد بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون
و گوشت خوک وَيَضَعُ و فرو می نهد و تخفیف کند عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ از ایشان بارگران ایشان را یعنی سنگ
میگرداند از این امت تکالیف شاقه را و گویند مراد از آن عزیمت که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند
چون قطع عضوی که گناه از آن صادر شده باشد و قطع مقدار جامه که نجاست بدان رسد و پنجاه رکعت نماز
در هر شبانروزی گذاردن و نصف سال روزه داشتن وَالْأَغْلَالَ و دیگر سنگ میگرداند و بر میدارد
از ایشان غلها و بندها الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ که بود بر ایشان در زمان موسی مانند تعیین قصاص در عمد و خطا
و قطع اعضای خاطیه و غیر آن از عهود یا شغف که حق تعالی در ذمه ایشان کرده بود که بآن وفا کنند مانند غلها
که در گردنها باشد فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ پس آنانکه گرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل و غیر آن وَعَزَّرُوهُ و تعظیم
کردند او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ
آن نوری را که فرو فرستاده شده است با نبوت او مراد قرآنست أُولَئِكَ آن گروه که ایمان آورده اند با وی و تعظیم
و نصرت و متابعت او کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از عذاب و رسندگان برحمت و ثواب از کعب الاحبار
مرویست که در توریه مذکور است که زود باشد که پیغمبری بشما آید که بشارت دهنده و ترساننده مردمان باشد و نگهبان
اهل ایمان درشت خوی و بدخلق نباشد و بانگ زننده و فریاد کننده نباشد و بدی را بدی عفو کند و ما او را با چار خود
نبرم تا دین کج را باو راست گردانیم و دلهای بسته را باو گشاییم و چشمهای نابینا را باو روشن سازیم و گوشهای کر را
باو شنوا گردانیم مولد او در مکه باشد و هجرت او بمدینه و ملک و شام امت او اهل حمد و شکر باشند و باو وضو و حلم
از ساق برکمر ندا بازمه بماند و الوده نکرده و ملاحظه آفتاب کنند برای ادای نماز و هر جا که وقت نماز ایشان را دریابد

شغول شوند و در نماز چنان صف کشند که صف قتال و او از فرزندان اسمعیل باشد و اجرت پیغمبران بود و در این ایام
و عربی زبان ار ازار در میان بندد و اطراف خود را غسل و مسح نماید و در چشم او سرخی باشد و مهر نبوت
در میان دو کتف او باشد و دراز نباشد و کوتاه نبود گلیم پوشد و باندک چیزی قناعت کند و در دراز گوش
نشیند و در بازار رود و همراه او حرب و عادت بود تیغ بر دوش نهد و از هیچکس باک نداشته باشد از ابراهیم
نوح بودی هلاک نشدندی و اگر در میان عاد بودی بستار مهلک نشدندی و اگر با ثمود بودی بصیحه گرفتار نشدندی و امی
باشد و در همه احوال رضا و شدت حامد و شاکر باشد فرشتگان معاصی او باشند و از قوم خود بسیار آزار بیند
و در حرب مغالبه بسیار در میان ایشان واقع شود و در بعضی اوقات او غالب شود و در زمان ایشان و عاقبت
بر ایشان غالب مطلق گردد جمعی با او باشند که مرگ را تشابه ترجیح بر زبان بگریند و این در بیابان و شهرها
کارزار و زاهدان روز کار ببیند و طول او بر بهیمی باشد که دشمنان او یک ماهه ترسند نفس نفیس خود کارزار کند
تا مجوس را گشته ام معروف و نهی از منکر کند و چون حق تعالی بیان صفات حضرت رسالت کرد و اهل کتاب را
اعلام کرد که نعوت او در توریه و انجیل مذکور است تا صدق نبوت او بر ایشان روشن شود و در عقب آن حضرت
را میفرماید که جمیع اهل عرب و عجم را خطاب کن و در میان ایشان ندای عام درده قُلْ بگو بایشان
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا
سوی همه شما نه بعضی دون بعضی چنانکه رسل دیگر بوده اند الَّذِي آن خدایی که لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و بر قدرت او تصرف و تدبیر در آن لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او يُحْيِي وَيُمِيتُ زنده میکند و میمیراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ
پس ایمان آورید باین خدای که صفت شنیدید وَرَسُولِهِ و بگروید بفرستاده او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبر
نا خواننده و نانویسنده الَّذِي يُؤْمِنُ آن پیغمبری که ایمان دارد بِاللَّهِ بوحدانیت خدای وَكَلِمَاتِهِ و بسخنان
فرستاده او یعنی بانچه نازل شده بود بر و بر سایر رسل از کتب و وحی وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید این پیغمبر را
و فرمان برداری نمایید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که شما راه راست یابید بازگشته کلام را بقصه بنی اسرائیل
کشیده میفرماید که وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ و از قوم موسی قومی هستند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ
راه مینمایند خلق را بکلمه حق و بِهِ و بحق در راستی يَعْدِلُونَ عدل میکنند در میان خلق مراد باین جماعه

جماعتی اند

جماعتی اند از اهل زمان موسی که ثابت و راسخ بودند بر ایمان و قایم بحق مراد مومنان اهل کتابند چون عبد الله
بن سلام و اصحاب او واشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی و فوت خلیفه وی یوشع هرج و مرج در میان
بنی اسرائیل پدید آمد بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بنیاد تمام از حضرت ملک علام
در خواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند حق تعالی راهی در زمین گشاده کرد ایشان بدان
راه در آمده تا یکسال و نیم باورای چین رسیدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
شب معراج ایشان را دید سوره از قرآن بر ایشان خواند ایشان بوی ایمان آوردند و حالا در آنجا ایشان
آنجا مسلمانند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بجای میآرند و غیر از این هیچ تکلیفی بدیشان
نرسیده و این آیه در صفت ایشانست و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که این قوم در پس زمین چین
اند و میان ایشان و اهل چین وادیست از ریگ تا دعوت پیغمبر ما بایشان رسیده هیچ پیغمبران نگردند و
هیچکدام را نزد صاحب خود مالی نیست بگفته عطای ایشان و در شب باران بر ایشان باران میشود و در
روز آفتاب بر زمینهای ایشان می تابد و زراعت ایشان بر وجهی نمو میکند و گفته اند که در هیچ بقعه
از دنیا چنان نمی شود و مرویست که ذو القرنین ایشان را دیده بعد از آن حق تعالی از احوال قوم موسی خبر میدهد
میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ و متفرق گردانیدیم ایشان را اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا دوازده سبط سبط بمعنی
سبط ولد ولد را گویند و اینجا مراد فرزندان پسر و فرزندان یعقوب اند أُمَمًا گروه گروه از
اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امتهای متعدد هر سبطی امتی و تخصیص ایشان باین عدد بجهة آنست که هر سبطی
که از نسل فرزندی بود از فرزندان یعقوب که دوازده بودند و تفرق ایشان جهت آنست تا حاصل از
مشغول بیغمبر شوند وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى و وحی کردیم سوی موسی علیه السلام إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ وقتیکه
آب خواستند از وی قومش کرده او در بیابان تیه أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ که بزن بعصای
خود ان سنگ که چون تیه در می آمدی با تو سخن گفت که مرا بردار که ترا بمن احتیاج خواهد شد و حالا در توریه
نیست مرویست که بنی اسرائیل چون در تیه سرگردان شدند و راه بیرون شد از آن نمی دانستند و از حرارت
آفتاب ستادی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی طلب آب نمودند حق تعالی بموسی وحی کرد که عصا بر زن
موسی ان سنگ را از توبره بیرون آورد و عصا بر وی زد فَانْبَجَسَتْ پس شکافته گشت و گشوده شد و روان شد از آن

سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمهٔ آب بعدد اسباط بیرون آمد کردانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه مردمان
از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را و هر نگاه دیگری زفتند وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ و سایه بان
ساختیم برای ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متأذی نشوند وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ
السَّلْوَىٰ و فرو فرستادیم بر ایشان من را که مانند ترنجبین بود در صورت و طعم و مرغی شبیه مرغ سمانی
و تفصیل این در سورة البقره مذکور شد و گفتیم بایشان که كُلُوا بخورید بر وجه اباحت مِنْ طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای چیزی که بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و از ان ذخیره منهی ایشان خلاف
کرده بعضی از من و سلوی را ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما
در آن ذخیره نهادند و غیر آن معاصی وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که از نافرمانی أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند و آخر بجزای خود رسیدند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن
ای محمد چون گفته شد مر بنی اسرائیل بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان اسْكُنُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ
ساکن شوید درین دیه که از قرای بیت المقدس است و آن دیه اریحا بود یا ایلیا وَكُلُوا مِنْهَا
و بخورید از میوها و طعامهای این دیه حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ
و بگویید که درخواست ما حطه است مراد باین کلمه استغفار است یعنی بگویید که بار خدایا گناهان ما را بریز
وَادْخُلُوا الْبَابَ و درآیید بدروازهای این دیه سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید
نَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزیم برای شما خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود
باشد که افزون کنیم جزای نیکوکاران یعنی ثواب و درجات ایشان را زیاده گردانیم بر مقدار جزای
کردار ایشان این حکایت نیز بر طریق تفصیل در سورة البقره گذشت فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تغیر
دادند آنکه ستم کردند بر خود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن مامور به غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ
بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را و بر وجه استهزا یعنی بدل حطه حنطه گفتند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرو
فرستادیم بر تغیر دهندگان رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ عذابی از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا
كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنکه بودند که ستم کردند بر خود بتغیر و تبدیل آنچه ایشان را فرموده بودیم همه را
حضرت رسالت را بفرماید وَاسْأَلْهُمْ و بپرس یهود را بر وجه توبیخ بتقدیم کفر و عصیان و بر قریه

اعلام بانچه ندانسته بکر بتعلیم الهی و وحی تا این معجزه تو باشد بر ایشان بپرس از ایشان سوال کن عَنِ الْقَرْيَةِ از حال ده
الَّتِي از خبر دهی که كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ بود نزدیک دریا و آن دیه ایله بود میان مدین و طور بر ساحل
طبریه و اهل آن دیه بشریعت موسی متشرع بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم شنبه بود و در آن روز صید ماهی
بر ایشان حرام بود و نیز ایشان را جایز نبود که باعمال دنیویه مشغول شوند ایشان خلاف فرمان الهی کرده در زمان حضرت
داود علی نبینا علیه السلام ملعون شدند و مسخ شدند چنانکه بیاید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل این دیه
إِذْ يَعْدُونَ چون درگذشتند از حد امر الهی یعنی از تعظیمی که مامور بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه
که آن ترک صید ماهی بود و ایشان امر تجاوز کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ در وقتی که می آمد بدیشان حِيتَانُهُمْ
ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ در روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن حرام بود بر ایشان شکار ماهی
ماهیان می آمدند شُرَّعًا در حالتی که ظاهر شده بودند بر روی آب و سر برآورده وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ
و روزی که عمل سبت میکردند یعنی تعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و غیر آن از ایام هفته لَا تَأْتِيهِمْ
نمی آمدند بدیشان ماهیان مرویست که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدی در روی آب
و باز گردیدی و چون شنبه گذشتی زیر نشستی و تا شنبه دیگر کس ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان آزماییم ایشان را
یعنی معامله آزمایندگان بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بانچه هستند که از سر جهل بیرون میروند از دایرهٔ فرمان او در ده
که چون اینکه ماهیان بسیار بر روی آب بیایند هر که مقدار کوشیدی و بگرفتی نهی آن در آن روز بر ایشان مشکل
بود صید آن کردن و دیگر روز تا یک ماهی را نمیدیدند و بر ایشان صبر کردن برین ابتلا بغایت دشوار بود و آخر
بوسوسهٔ شیطان رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختندی تا ماهیان بدان با توانستند رفت روز
یکشنبه بر گرفتندی و چون چندی برین عمل گذشت و آثار عذاب بدیشان نازل نشد از تعظیم سبت نگذشتند و در آن
شهر هشتاد هزار مرد بودند سه فرقه شدند قومی باین عمل مشغول شدند و گروهی نهی کردند و جمعی نه نهی کردندی و نه
ماهی گرفتندی و فرقهٔ ناهیه را بسرزنش ملامت کردندی حق تعالی این خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس ای محمد از
قبل اهل ده چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ده بآنکه نهی کنندگان را ملامت میکردند بر نهی که لِمَ تَعِظُونَ
قَوْمًا چرا پند میدهید گروهی را که اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کنندهٔ ایشانست در دنیا بواسطهٔ
و ترک تعظیم شنبه أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کنندهٔ ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت

که آتش دوزخ است و این را بجهة آن گفتند که تمادی ایشان در عصیان بر ایشان ظاهر شده بود و دانسته بودند که موعظه
و نصیحت ایشان نفع نرساند قَالُوا گفتند فرقهٔ نهی کنندگان مَعْذِرَةٌ این وعظ ما و نهی ما ایشان را عذر خواستنی
از ما و حفص معذرة بخوانده بنصب یعنی اعتذار مینماییم باین وعظ معذرت گفتنی یعنی پند میدهیم ایشان را بجهة
إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما مراد آنست که چون امر معروف و نهی منکر بر ما لازم است بسبب منع ایشان پند میدهیم تا نزد
خدا معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند از این اعمال توبه
کنند تا عذاب خدای نازل نشود فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که ترک کردند و فراموش کردند آن فرقه صید کنندگان
مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده می شدند بدان یعنی بدان متعظ نشدند و قبول آن نکردند أَنْجَيْنَا
الَّذِينَ يَنْهَوْنَ برهانیدیم آنان را که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا
و گرفتیم آنان را که ستم کردند بصید ماهی و غیر آن بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت دیگر بئیس بخوانده یعنی
بعذابی بسیار سخت بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ بیرون میرفتند از راه فرمان
برداری مرویست که چون فایده بر موعظه و نهی کنندگان مترتب نشد با خود گفتند که درین شهر بودن با ایشان خطاست
پس با ایشان شهر را قسمت کرده دیواری بلند در میان خود و ایشان بر افراشتند چون مدتی برین رفت و ایشان
برین اصرار کردند حق تعالی عذاب بر ایشان فرستاد و همه را خوک و بوزینه گردانید روزی این نهی کنندگان
برخواستند از ان نیمه شهر هیچ آوازی و صدایی نشنیدند و بعضی از خانهای خود بیرون بیامدند گفتند مگر این مردمان شب
خمر خورده اند و امروز مستان افتاده اند چون آفتاب مرتفع شد و اثری از ایشان پیدا نشد نردبانها
بر دیوارهای خانهای ایشان نهادند و بران برآمدند و فرو نگریستند آن نیمه شهر خوک و بوزینه شده بودند از آن یعنی
صیدهای قُلْنَا لَهُمْ گفتیم مر ایشان را كُونُوا قِرَدَةً باشید بوزینگان خَاسِئِينَ در حالتی که دور کرده شدگان باشید
فنا ابد از رحمت او از قتاده مرویست که جوانان ایشان بوزینه شده بودند و پیران خوکان چون نهی کنندگان در محلهای
ایشان رفتند ایشان پیر فتند و خویشان و آشنایان خود را شناخته خود را بر ایشان بمالیدند و بگریستند
و نهی کنندگان ایشان را میگفتند که نه شما را ازین نهی میکردیم و میگفتیم که عنقریب عذاب خدا بشما رسد پس ایشان تا
سه روز زنده بودند و روز چهارم بمردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد و آگاهی داد رَبُّكَ پروردگار تو
لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که البته برانگیزد بر یهود و مسلط سازد إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کرا

که بچشانند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت از کشتن و اسیر کردن و از خان و مان خود ایشان آواره ساختن
و جزیه بر ایشان نهادن و بعضی پیوسته که بعد از سلیمان حق تعالی بر وجه تجلد و فروگذاشت بخت نصر بابلی را
بقتل و غارت و خراب کردن شهرهای ایشان مسلط ساخت یعنی بر وجه اجبار و اکراه او را ازان منع نکرد
بلکه او را بحال خود وا گذاشت او در قتل و سبی و تخریب بلاد ایشان اقدام کرد و بعد از ان ملوک فارس
وضع جزیه کردند بر ایشان و ایشان را بر جا بنهند و باج و خراج میگرفتند و گویند جزیه مجوس میدادند تا زمانی که آنحضرت
رسالت مبعوث شد حکم فرمود بقتل ایشان و سبی ذریه و زنان ایشان تا آنکه اسلام آورند یا جزیه قبول کنند
و این حکم تا قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت مر
کافران را که هم در دنیا عقوبت بایشان رساند وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ و بدرستی که او آمرزگار است هر که توبه کند
رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه گناه بگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده و متفرق گردانیدیم یهود را
فِي الْأَرْضِ أُمَمًا در زمین جماعتها و گروهی که هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشند مِنْهُمُ
الصَّالِحُونَ برخی از ایشان شایستگان بودند که بدین موسی متدین بودند و تغیری بحال ایشان راه نیافت
و بعیسی گرویدند وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از ایشان دُونَ ذَٰلِكَ مردمانی بودند غیر صالح یعنی کافر و فاسق بودند
وَبَلَوْنَاهُمْ و آزمودیم ایشان را یعنی با ایشان معامله آزمایندگان کردیم بِالْحَسَنَاتِ بنیکوییها چون
خوبی معیشت و توانگری و تن درستی وَالسَّيِّئَاتِ و بدیها چون شدت و فقر و محنتها لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ شاید که بازگردند بخدا و از معصیت بطاعت گرایند ایشان بمعصیت مصر شده در نعمت کفران کردند
و ترک شکر کرده استغنا و تکبر ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر کرده آغاز ناسزا
و گفتند ید الله مغلولة پس از محک امتحان تمام عیار بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از آن
صالحان در آمدند خَلْفٌ بدکاران وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث گرفتند تورات را یعنی یافتند علم تورات
را از پیران يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ فرا میگیرند خواسته و متاع این چیزی فروتر که دنیاست
مراد علمای یهود زمان حضرت رسالت است یعنی رشوت میگیرند در حکم و تغیر و تحریف تورات وَيَقُولُونَ
سَيُغْفَرُ لَنَا و میگویند زود باشد که بیامرزد ما را و این بجهة آن گفتند که اعتقاد ایشان آن بود که
گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده شود وَإِنْ يَأْتِهِمْ و اگر بیاید بدیشان

عَرَضُ مِثْلُهُ متاع دنیا مثل آن متاع دیگر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا بگیرند از مرادات آنست که با وجود اصرار
برگرفتن رشوت و مانندان از حلال و حرام امید دارند که امرزیده شوند و اصلا از آن توبه نمیکنند و پشیمان
نمی شوند أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَى اللَّهِ بانکه نکویند بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست یعنی اینکه حکم بجزم میکنند
که امرزیده شوند بدون توبه محض افترا است و حق تعالی نگفته و باین طریق در توریة عهد از ایشان فرا گرفته
وَدَرَسُوا مَا فِيهِ و خوانده اند آنچه درو هست و آن در وی مذکور امد وَالدَّارُ الْآخِرَةُ و سرای دیگر
سرای اخرت خَيْرٌ بهترست از متاع دنیا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنان را که پرهیز کنند از خوردن محارم و دروغ بر
خدا افترا بر خدا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبا
بهترست از مال دنیای فانی وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ و مر آنان را که متمسک می شوند باحکام قرآن
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز را که افضل عبادات و ستون دین است إِنَّا لَا نُضِيعُ
أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ بدرستی که ما ضایع نکنیم مزد کار صلاح ارمرکان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم
وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ و یاد کن ای محمد برای یهود زمان خود که چون برکندیم و برداشتیم کوه طور را فَوْقَهُمْ
بر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گوییا که آن کوه سایبانی بود بر سر ایشان و این وقتی بود که بنی اسرائیل
احکام توریة قبول نمیکردند و آن کار بر ایشان دشوار بود حق تعالی جبرئیل را فرمود که کوهی از جای برکند در بالای سر ایشان
بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان که یک فرسخ در یک فرسخ بود چون ادرا بدیدند بترسیدند وَظَنُّوا أَنَّهُ
و دانستند انکه آن کوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آینده است برایشان زیرا که کوه در هوا قرار نمیگیرد پس بسجده
افتادند و یک نیمه روی بر زمین نهادند و بنیمه دیگر بکوه مینگریستند از ترس انکه مبادا کوه بر ایشان افتد
و از اینجاست که یهودان سجده بر ابروی چپ کنند و در اخبار اهل البیت علیهم السلام آمده که ایشان که سجده بیکطرف
روی کردند منافق بودند و کسانی که مومن بودند در سجود پیشانی بر زمین نهاده بودند چون بنی اسرائیل
بسجده افتادند از ترس وقوع کوه بر ایشان گفتیم ایشان را خُذُوا فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ انچه داده
ایم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد و عزم تمام وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ و یاد کنید آنچه در وست از عهود
و میثاق گران او را و رنج اجت و آنرا فرو مگذارید در ترک لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که پرهیز
کاری کنید در شمار متقیان در ترک و التزام واجبات و بعد از ذکر میثاق که در کتب سماوی بود بیان

میثاق میکند که بر جمیع بندگان فرا گرفته بود بجهت جمع میان دلایل سمعی و عقلی و میفرماید که وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ
و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان ادم مِنْ ظُهُورِهِمْ از
پشتهای ایشان یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ نسل ایشان را قرنی بعد از قرنی و نسلی بعد
نسلی وَأَشْهَدَهُمْ و گواه کردانید ایشان را عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای ایشان یعنی برای ایشان نصب دلایل
ربوبیت خود کرد و در عقول ایشان مذکور ساخت انچه را که داعی ایشان بود باقرار ربوبیت تا انکه گویا کسانی
گشتند که ایشان را گفته که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوا بَلَى گفتند آری تو پروردگار مایی
شَهِدْنَا گواه شدیم ما بر اقرار آن أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اخذ این میثاق بجهت کراهت آنست
که گویند در قیامت إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم عَنْ هَذَا ازین اقرار غَافِلِينَ بیخبران أَوْ تَقُولُوا یا بجهت
کراهیه گویند إِنَّمَا أَشْرَكَ جز این نیست که شرک آورد آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ پدران ما پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً
و بودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم زیرا که تقلید نزد قیام دلیل
و تمکن از علم بان صلاحیت عذر ندارد أَفَتُهْلِكُنَا و بجهت کراهیة این که گویند آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را
بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بانچه کردند آن کج روان و بی راهان یعنی پدران ما که بنای شرک کردند و اکثر مفسران برانند
که حق تعالی ذریه ادم را بیرون آورده از صلب او بر مثال مورچهای خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان افرید
و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند ما بر اقرار خودیم گواه شدیم و چون ذریه بلی گفتند حق تعالی
ملایکه را گفت که گواه باشید ایشان گفتند شهدنا خبر بیست که حق تعالی از خود و فرشتگان جهت آنکه ما را بر اقرار ذریه گواه
شدیم حاکم ابوعبدالله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه واله فرموده که خدای فرا گرفت میثاق را
از ذریه ادم در نعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات و از انجا سحاب گویند و در لباب آورده که اخذ
در دهنا بود که زمینیست در ولایت هند و آن بعد از خروج ادم بود از بهشت و در تدارک آورده که جمهور مفسران
برانند که بعد از خلق ادم و قبل از دخول جنت بود بر فضایی که در بهشت است و عرض آن سی هزار سال راه است
و در آن صحرا ذریات ادم را بشکل مورچهای خورد از صلب ادم بیرون آورد و بعد از خلق حیات و عقل و نطق
عرض ربوبیت خود کرد بر ایشان از سدی نقلست که بمیان ذریات که بشکل مورچهای خورد از هر دو بود
مانند چراغهای درخشان بودند و در آن میان مردی دید که روشنی او بر چراغها غالب شده بود گفت بار خدایا این

فرمود این پیغمبریست از فرزندان تو گفت عمر او چند باشد گفت شصت سال گفت بار خدایا عمر او را افزون
کن گفت این مقدار رسیده که قلم چنین رفته است و تغییران خلاف مصلحت است و چون اخذ میثاق فرمود از ذریه ادم ایشان را
گفت که بر پشت ادم مراجعت کنید تا از شما کی زاده باشد من قیامت را قائم نکنم وَكَذَلِكَ و همچنانکه بیان
کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم قدرت خود را تا تدبر کنندگان در آن
استدلال کنند بر وحدانیت وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید که ایشان بازگردند از تقلید و اتباع باطل
بحق مبادا امر کرده پیغمبر خود را بذکر قصه دیگر از علمای بنی اسرائیل برای ایشان و میفرماید که وَاتْلُ
عَلَيْهِمْ و بخوان ای محمد بر بنی اسرائیل نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ خبر انکس که دادیم او را علم باتیهای خود یعنی کتب منزله
و انکس نزد بعضی امیة بن ابی الصلت ثقفی بود از عرب که کتب سماوی مطالعه کرده بود که در آن زمان رسول مبعوث
خواهد گشت و داعیه داشت که آن رسول وی باشد چون حضرت رسول صلی الله علیه واله مبعوث شد از
روی حسد بوی کافر گشت آیَاتِنَا و آن ایتهای که خوانده بود قطع نظر کرد و از گوشه خاطر خود محو ساخت
فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون امد از آن ایات بر آن سلخ و عادتها ماراز پوست خود یعنی بان کافر شد
و اعراض کرد از آن فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس لاحق او شد و باو پیوست شیطان یا او را پیرو خود
فرمود فَكَانَ پس گشت آن دانندهٔ ایات مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان و بقول اکثر این کس بلعام بود او را
از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست و از محمد بن علی الباقر صلوات
الله علیهما روایتست که حق تعالی مثل زد برای کفار به بلعام بن باعورا که هوای نفس خود را بر زهد و صلاح اختیار
کرد و از شهر بلقا بود و ابن عباس روایت کرده که چون موسی قصد کارزار جباران کرد و با لشکر عظیم بزمین
کنعان فرود امد مردمان نزد بلعام آمده گفتند تو میدانی که موسی مردی با حده است و لشکر بسیار دارد
و بکارزار ما آمده تا ما را بکشد و زنان ما را بر گیرد و شهرها را متصرف خود گرداند و ما را قوت و استطاعت
آن نیست که با وی مقاتله کنیم و تو مردی مستجاب الدعوتی بیرون ای و دعا کن برای ما تا حق تعالی او را از ما
دفع کند او گفت وای بر شما وی پیغمبر خداست و ما را و با فرشته ها امده چگونه دعا کنم و اگر چنین کنم از
دین و دنیا برایم ایشان مبالغه کردند درین باب بلعام گفت با خدای خود مشورت کنم اگر مأمور شوم بروم دعا کنم
پس بر طریقی که ایشان مشورت کردی عمل کرد هیچ جواب نیامد ایشان گفتند اگر خدای این کار نه داشتی نهی کردی چون از

نهی او ازان تو نباید معلوم میشود که بان راضیست بلعام باین گفتار باطل فریفته شد مرویست که در خواب وی را گفته شد
که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن وی بان التفات نکرد و برخواست و بر دراز گوش نشست تا بر بالای کوهی رود که
بر جمیع لشکر موسی مطلع گردد چون روان شد در اثنای راه دراز گوش را بسیار بزد تا برخواست و در نشستن این
صورت سه بار واقع شد پس خدای او را بسخن آورد که وای بر تو ای بلعام کجا میروی و چرا مرا میزنی نمی بینی که فرشتگان
بر روی من میزنند و منع میکنند که بروم این چه خیالست که کرده و بوسوسه شیطان عازم شده که بر پیغمبر خدای
دعای بد بکنی ازین نیز تنبیه نیافت حق تعالی بجهت این تخلیه او کرد و فرا گذاشت تا بر بالای کوه رسید و قوم او
با وی بودند چون لشکر موسی را ببدید دست بر داشت و در صدد آن شد که بر موسی و قوم او دعای بد کند
زبان او گردید قوم خود را دعای بد کرد قوم در یافتند که ای بلعام چرا چنین کردی گفت قصد من بر عکس این
بود و بلکن بر زبانم خلاف آن جاری شد پس فی الحال زبانش از دهن برامد بر سینه اش افتاد گفت نه من شما را
گفتم که بجهت این دین و دنیا از دست من بیرون رود و اکنون چنین شد و چون از دولت اقره معلوم شد
صلاح آنست که مدعای دنیوی خود را بفعل اورم پس گفت چاره این امر آنست که زنان خود را با آرایش تمام
و امتعه خود را بدیشان دهید تا بهانه خرید و فروخت بمیان لشکرگاه موسی در آیند و خویشتن را بر ایشان
عرض کنند و اگر یک کس از ایشان زنا کند ایشان را از شما تعرف بود ایشان بر این بود که او زنان را استند و با
امتعه بلشکرگاه موسی فرستادند و در میان این زنان زنی بود در نهایت حسن و غایت جمال رسیده
مردی از اکابر بنی اسرائیل که نام او زمری بن سلوم بود و پیشوای سبط شمعون بن یعقوب چون آن زن را دید
شیفته جمال او شد با خودش دعوت کرد زن وی را اجابة کرد زمری دستش را گرفته نزد موسی آورده گفت
ای موسی این زنی با چنین جمال بر ما حرامست موسی گفت آری حرامست دیدن او چه جای مباشرت با او و د
از و بیدار گفت والله فرمان تو نبرم و او را نگذارم تا مطلوب خود را حاصل کنم هر چند موسی درین باب مبالغه
کرد فایده نداد پس دست او را گرفته بخیمه خود در آورد و با او خلوت کرد و چون مردمان دیگر این صورت
دیدند هر کس این معامله شدند حق تعالی طاعون را بدیشان فرستاد و در یکساعت از ایشان هفتاد هزار مرد
از ایشان بمردند مردی از لشکریان موسی که او را فنحاص گفتندی از فرزندان هارون که بیشکوه تر و نیکو
تر از و کسی نبود و از سپهسالار لشکر موسی بود در ینوقت غایب بود چون باز آمد و آن حال را مشاهده کرد و بر

صورت وانغوا اطلاع یافت وزیه برداشت و بخیمه زمری درامد او را بان زن خفته دید او را
فرود آورد و سر دو را باهم دوخت و سر مرد را برنیزه کرده از در میان لشکر موسی بگردانید و گفت
بار خدایا این جزای کسیست که در حق تو عصیان ورزد حق تعالی طاعون را از ایشان برداشت و از اینجا
که بنی اسرائیل را عادت است که سر ذبیحه که کشند بعضی ازان بفرزندان اقتحاص دهند وَلَوْ شِئْنَا
و اگر میخواستیم لَرَفَعْنَاهُ هر اینه بلند ساختیم درجات حالیه این کس را که عالم بود بآیات ما بسبب آن آیات
صحف یا کلمات مشتمل بر اسم اعظم وَلَٰكِنَّهُ و لیکن او بواسطه دناءت همت أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ
میل کرد بسوی زمین یعنی تحصیص رذائل مایل شده دنیا را بر آخرت برگزید وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی
کرد آرزوی خود از اختیار دنیا و رضا قوم و اعراض از مقتضای آیات و رضای ما فَمَثَلُهُ
پس صفت او در خست و دنائت مرتبه كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگست در خسیس‌ترین حالات او که
اینست که إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ اگر حمله کنی بر وی و برانی او را يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ
یا اگر بگذاری او را و نرانی يَلْهَث همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی همچنانکه زبان
سگ و نادیدن او یکسانست و در هیچ حال صفت قبیح خود را ترک نمیکند بلعام سگ صفت بر چنین
حال داشته که بهیچ وجه از دناءت و خساست خود برنگشت چه اول او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را
دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی بود تا بر ایشان نفرین کند دراز گوش با وی سخن
آمد که این راه باز گرد و از سر این عمل در گذر هم متنبه نگشت و دیدن و نادیدن ان نزد او علی السویه
بود همچنانکه سگ در حالت سیری و گرسنگی در رنج و راحت مساویست در زبان بیرون کردن ذَٰلِكَ
این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهست که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
دروغ میشمردند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند و گویند که تکذیب آیات توریة کرده بعد از دانستن
صفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله پس پیغمبر باید که فَاقْصُصِ الْقَصَصَ بر خوان بر ایشان این قصها که
مذکور شد و از جمله آن قصه اینکس است که منسلخ شد از آیات چه قصه انسلاخ او از آیات ما مناسبتی
دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان متفکر شوند و متنبه
متودی شوند که بپذیرند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثل گروهی که الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

که

و تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وَأَنفُسَهُمْ و نفسهای خود
وَكَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند مَن يَهْدِ اللَّهُ هر کرا که راه راست نماید خدا او بسبب لطف
و توفیق خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است براه حق که دین اسلامست وَمَن يُضْلِلْ
و هر کرا فرو گذارد خدای در گمراهی و تخلیه کند بجهت فرط جحود و عناد او پس از آنکه لطف و تمکین و توفیق داده
باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در هر دو سرای و با
هر کرا که خدای حکم بضلالت او کند او از خاسران باشد بعد از آن مآل حال کفار خبر میدهد که وَلَقَدْ
ذَرَأْنَا و بتحقیق که آفریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ بسیاری از دیوان
و آدمیان مراد آنست که بسیاری از آدمیان و پریان هستند که ما ایشانرا آفریده‌ایم و بجهت فرط کفر
و عناد عاقبت ایشان منتهیست بدوزخ یعنی که در علم ازلی هست که بسیاری از جن و انس بر کفر
اصرار کنند و گوش با دعوت رسولان ما نکنند و حجج عقلیه را کار نه بندند و جز اختیار کفر عاقبت نتیجه
ایشان جز دوزخ نباشد و بمنزلت آنند و معنی اینکه ما بسیاری از جن و انس برای دوزخ آفریده‌ایم زیرا
که این موجب آنست که ایشان قادر نباشند بر اختیار ایمان و طاعت و ترک معصیت مناقض
آیه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و مستلزم اجبار و اکراه ایشان بر کفر و معصیت و کراهت ایمان
و طاعت از ایشان تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از آن اهل کفر و عناد را وصف میکند بعدم فهم
و عدم تفکر و ترک انتفاع از مقتضای عقل و حواس خود بر وجه مبالغه میفرماید که لَهُمْ و از غایت
عناد ایشان دلها از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نساختند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ
و مر ایشان راست چشمها که بهیچ وجه لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا روی حق نمی‌بینند بان و بنظر اعتبار در مخلوقات
نمی‌نگرند تا راه بخالق آن برند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشانراست گوشها که بهیچ وجه لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا
سخن حق بان نمی‌شنوند زیرا که بگوش هوش آیات و مواعظ را استماع نمیکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که ذکر
حواس و مشاعر خود را متوجه اسباب معیشت دنیوی کرده‌اند و مقصور بر لذات فانی داشته‌اند كَالْأَنْعَامِ
مانند چارپایانند که همیشه همت ایشان خوردن و خواب بنست و اصلا ملتفت بنعیم باقی و لذات
دایمی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراهان گمراه ترانند از انعام زیرا که انعام ادراک چیزی میکنند که

قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا

که بمنفعت ایشان ادراک آن از منافع و مضار با نجه غایت جهد ایشانست و گمراه ایشان نمیشد بلکه اکثر ایشان میدانند
که معاندند و جاحداند پس اقدام مینمایند بر آتش که مضرت ابدی است و نیز انعام را تکلیفی نیست بخلاف اهل
ضلال و نیز انعام بزجر زاجر منزجر میشوند و ارشاد مرشد در طریق اهتدا میکنند و این کفار بجهت فرط عناد
و عتو مهتدی نمیشوند بچیزی از زجرات با آنکه حق تعالی عقول دال بر ارشاد و صواب و صارف از فساد
و ناصواب کرامت فرموده پس چون که عقل خود را کار نمی‌فرمایند و بوسیله آلات حواس بآیات منتفع نمیشوند
از بهایم گمراه‌تر باشند أُولَٰئِكَ ان گروه گمراهان که مذکور شدند هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان
و در غفلت خود کاملند بجهت عدم تدبر و تفکر ایشان در آیات ظاهره که مکلفند بان بخلاف بهایم
مسخر مانند و آنچه بر ایشانست بجای می‌آرند و بعد از ذکر عناد کفار و مذمت و ملامت ایشان بر تدبر نکردن
در حق تا دیه ترغیب مومنان مینماید بتوجه باو سبحانه و او را بنامهای نیکو خواندن و ستودن و میفرماید
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدای راست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بانها و او را
باین اسما نام برید زیرا که دالند بر نیکوترین معانی و گویند مراد نود و نه نام او سبحانه اند چه در حدیث واقع شده
که حق تعالی را نود و نه اسمست هر که انها احصا کند یعنی بشمرد حق تعالی او را به بهشت در ارد با آنکه مراد نیز ارد
بنام او سبحانه اند که از شارع منقول اند و معانی بعضی راجع اند با صفات ذاتیه او چون اله و قادر و عالم
و حی و سمیع و بصیر و بعضی با صفات فعل چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی مفید تمجید و تقدیس او
چون قدوس و سلام و غنی و واحد و غیر آن و گفته اند مراد بحسنا اسمهائی اند که نفوس انسانی مایل بانها باشند
و آن هر اسمی است که متضمن عفو و رحمت باشد نه سخط و عقوبت مرویست که سبب نزول آن بود که مردی
در نماز خدا را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابوجهل گفت نه محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدا را می
پرستیم پس این مرد چرا دو خدای میخواند این آیه نازل شد که اسمای الهی بسیارند و همه نیکوست پس او را بدان
اسما بخوانید وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنهارا که از روی ضلالت و جهالت يُلْحِدُونَ میل
میکنند فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق تعالی را بنامهای که اذن شرع بان تعلق نگرفته چنانکه
اعراب حق تعالی را ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخوانند و
گفته اند که الحاد اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از اله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ

زود

زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و بعد از ذکر جمعی که عاقبت
ایشان منتهیست باتش دوزخ از اقسام کفار در عقب آن ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وَمِمَّنْ
خَلَقْنَا و از آنها که آفریده‌ایم أُمَّةٌ گروهی‌اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه مینمایند مردمان را
بحق که دین اسلام است و حدود آن وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدول میکنند در احکام آن ابن جریج
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که این آیه را قراءت کرد و گفت این در حق امت منست که بحق
میگیرند و بحق میدهند و بحق حکم کنند و پیش از شما قومی همچنین بوده اند پس این آیه تلاوت فرمود که وَمِن قَوْمِ
مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ربیع بن انس روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله فرمود از امت من قومی
باشند که بر حق ثبات کنند و ثبات نمایند تا آنگاه که عیسی فرود آید و در خبر دیگر آمده که همیشه گروهی از امت
من بر حق ایستاده باشند تا آنکه فرمان خدای بایشان آید و خلاف مخالفی ایشانرا زیان نرساند و در تفسیر اهل
البیت مذکورست که نحن هم یعنی مائیم اهل آیه و این مخصوص است بما و شبهه نیست که این صفات
بایشان لایق است برای آنکه حق تعالی حکم فرموده درین آیه بآنکه ایشان بحق راه نمایند و بعدل حکم کنند و آن
صفت متحقق نمیشود مگر در آن کسانی که امین باشند از جانب او سبحانه و متصف بعصمت و از باقر و صادق علیهما السلام
مرویست که مراد ازین امت حضرت امیرالمومنین روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود بخدائی که جان
من در ید قدرت اوست که این امت هفتاد و دو فرقه شوند و همه در آتش دوزخ در ایند مگر این فرقه که حق تعالی
در صفت ایشان فرموده که ومن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و اینها امامیه اند که طایفه حق اند بدلیل حدیث
نبوی که مثل اهل بیتی مثل کشتی نوح است هر که در آن نشست از غرق و هلاکت نجات یافت و هر که از آن
تخلف کرد غرق شد بهلاکت ابدی پیوست بعد از آن بیان حال کفار مینماید در دنیا
و معامله او با ایشان و میفرماید که وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را
یعنی کفار مکه یا سایر مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُم زود باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه و مرتبه مرتبه یعنی
اندک اندک و آهسته آهسته ایشانرا بهلاکت نزدیک گردانیم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند
بانوجه که هرگاه گناه تازه کنند نعمت بر ایشان زیاده میکنیم و ایشان بکمال اکرام بی همت لطیفت از یاد عصیان
پیش افزایند تا آنکه بغایت طغیان برسند پس یکبار عذاب بر ایشان نازل گردانیم بی ظهور علامات وقوع آن

کہ ایشان را بیا کاماند حاصل کہ استدراج در ظاهر احسانست و در حقیقت خذلان وَأُمْلِي لَهُمْ و زود با ایشان
کہ مهلت دهم ایشان را مدتی پس بگیرم ایشان را بتعجیل معقوبه کسی کند کہ از فوت آن اندیشه کند و از من هیچ چیز
فوت نمیشود إِنَّ كَيْدِي بدرستی کہ گرفتن من برنجی کہ بر مردمان مخفی باشد یعنی بظهور علامات وقوع آن
مَتِينٌ سخت و بغایت استوار و دشوار بر اهل کفار و اهل اشرار آورده اند کہ در موسم حج حضرت رسالت
صلی الله علیه واله بر بالای کوه صفا برآمده یک یک از کفار قریش را از عذاب خبر میداد یکی از صنادید قریش
گفت ای یاران شما دیوانه شده است کہ شب و روز فریاد میکند آیه آمد کہ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند
این معاندان و اندیشه ننمودند در بیکه مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست یار ایشان را کہ محمد است و با او رسیده
مِنْ جِنَّةٍ هیچ نوع جنونی چه این چنان عاقل و کامل کہ او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند و چون
دعوت حق را اشکار کرد چرا او را دیوانه میخوانید بلکه نسبت جنون بشما موافقتر کہ شخصی را میدانید کہ
با حلم و وقار و کمال العقل و ذکا و وفور فضل و انواع خصال خیر دیوانه میگویید کفار مکه گاه آنحضرت را دیوانه
میخواندند و گاه ساحر و گاه کاهن و وقتی شاعر و تهیب کہ جنون و سحر ضد یکدیگر اند پس اطلاق هر دو
بر یک کس صحیح نباشد لیکن ایشان را از تحیر و سرگشتگی چون اخبار غیب می شنیدند میگفتند کاهن است
و چون معجزات را کہ خارق عادتست میدیدند میگفتند ساحر است و چون نظم قران می یافتند کہ عرب
و عجم از آن عاجزند میگفتند شاعر است و چون حق تعالی را بیچون و یگانه و بی مثل و بی مانند و بی نیاز و بی
مکان و جهه از و استماع میکردند میگفتند دیوانه است حق تعالی رد قول ایشان کرد کہ او دیوانه نیست
بلکه إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب الیم مُبِينٌ کہ پیدا و هویداست بیم کردن او
بجهة رفع صوت او در انذار تا همه کس بشنود و بر کسی مخفی نماند بعد از آن ترغیب ایشان میکند بطریق نگاه
کہ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در ملک عظیم آسمانها
و در ملکوت زمین گویند ملکوت آسمان کواکب و شمس و قمر است و ملکوت زمین دریا و کوه و شجر و باد در آسمان
نگاه نمیکنند کہ آنرا با عظم خلق و گرانی جرم چگونه بر هوا معلق برداشته بی ستون و از دوران بر زمین گردانیده از ارکان
و دوازده برج و سیر متعارف و در زمین بنگرند کہ با انواع نباتات و کثرت خلایق و اصناف بدایع از جمادات
و حیوانات پیراسته وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و نگاه نکردند در آنچه آفریده خدا از مرحمت از ممکنات

تا

تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد و بجهت آن بدانند کہ آنچه محمد میگوید
صدقست و آنچه بر ایشان میخواند حق است وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ و آیا کہ نظر نکردند در آنکه شاید کہ
شان و قصه این باشد کہ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ بتحقیق کہ نزدیک رسیده باشد مدت فنای ایشان تا ترک عناد
و جحود کرده پیش از وقوع موت و حلول مرگ و نزول عقوبت بر عملی اقدام کنند کہ سبب رستگاری ایشان شود
و اگر این مشرکان بقران نمیگروند کہ جامع حجت دین و دنیا و مجمع بعث صورت و جنت فَبِأَيِّ
حَدِيثٍ بَعْدَهُ پس بکدام سخن بعد از قران يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا
کہ خدای فرو گذارد در ضلالت و تخلیه او کند در گمراهی یعنی بجهة فرط و عناد و انکار کہ دارد بقران نگرود
و با وجود ظهور دلایل حقیقت آن حق تعالی او را در خذلان فرو گذارد و نظر توفیق و لطف از و باز دارد
فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نباشد او را کہ او را براه دارد وَيَذَرُهُمْ و بگذارد خدای گمراهان را
فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی و تباهی خود شان يَعْمَهُونَ کہ سرگردان و حیران میگردند در راه حق سلوک
نمیکنند آورده اند کہ فرقه از یهود بعد از آنکه حضرت ایشان را از احوال قیامت و اهاویل آن ترسانیده بود گفتند
ای محمد اگر پیغمبری خبر ده ما را کہ قیامت کی واقع خواهد شد کہ ما علم بوقت حدوث آن داریم و این سوال بجانی
بود برای آنکه میدانستند کہ جز خدای هیچکس عالم بآن نیست آیه آمد کہ يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ
از قیامت کہ وقوع آن در یکساعت باشد بی ظهور علامات آن قبل از وقوع أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اثبات
و ایقاع آن یعنی از تو سوال میکنند کہ آمدن قیامت در چه وقت قُلْ بگو با ایشان إِنَّمَا عِلْمُهَا
جز این نیست کہ دانستن ظهور قیامت عِنْدَ رَبِّي نزد پروردگار منست کہ هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را
بر آن اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا اشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت آن إِلَّا هُوَ مگر او یعنی
خفای او مستمر است بر خلق او تا بوقت وقوع آن خلایق ترسان باشند چه اگر علم بوقت آن داشته باشند
در اول حال مرتکب معصیت شدندی بجهة اعتماد بر بعد زمان وقوع آن و در آخر ملجا شدندی بتوبه بجهة
قرب آن و آن مردود منافی تکلیف است ثَقُلَتْ گران و عظیم است قیامت از جهت شداید و اهوال و محاسبه
و مجازات فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی بر اهل آن از ملایکه و جن و انس لَا تَأْتِيكُمْ
نیاید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگاه آن از حضرت رسالت صلی الله علیه واله مرویست کہ قیامت ناگاه خواهد شد

در وقتی کہ مردمان همه مشغول کار خود باشند بعضی مشغول آب دادن و بعضی سودا و معامله و بعضی
زارع روا داشتن و حوض گذاشتن و بعضی باصلاح حوض آب و اصلاح متاع و اثاث خانه و غیر آن يَسْأَلُونَكَ
میپرسند ترا از وقت وقوع آن و حدوث آن بروجهی کہ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا گوییا دوستی بسیار داری
از پرسیدن آن و عالمی و دانایی بوقت شدن آن و تحقیق آن و حال آنکه کراهت داری از آن سوال
آنکه از علم غیب است کہ حق تعالی بهیچکس تعلیم نداده و غیر خود را از آن مطلع نساخته قُلْ بگو دیگر باره
از روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست کہ علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست و از آنکه
مختص ساخته و هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل بدان اطلاع نداده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند کہ از آنچه خدای میداند آورده اند کہ اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو ترا خبر نمیدهد بنرخ
اطعمه و امتعه کی ارزان و گران خواهد بود تا در ارزانی چیزی بخریم و در گرانی بفروشیم و فایده و نفع بسیار
در آن بیابیم آیه آمد کہ قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو ای محمد نمیتوانم لِنَفْسِي از برای نفس خود نَفْعًا وَلَا ضَرًّا
جز منفعتی و نه دفع مضرتی این اظهار بندگی است و تبرا از علم غیب یعنی هیچ امر غیبی عالم نیستم إِلَّا
مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد کہ مرا بآن تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ و اگر بودمی کہ بی تعلیم
حق دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب بسیار کردمی مِنَ الْخَيْرِ یعنی از مال و منفعت و نفع
و غنیمت و غیر آن وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن هیچ بدی از فقر و مرض و رنج و خسران إِنْ أَنَا
إِلَّا نَذِيرٌ نیستم من مگر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای گروهی کہ بگروند بمن و آنچه با بتنا از احکام [illegible] و میتواند بود کہ انذار و بشارت هر دو از برای
اهل ایمان باشد زیرا کہ ایشانند کہ منتفع میشوند بآن بعد از آن بیان وحدانیت و قدرت خود میفرماید
کہ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست آنخدایی کہ آفرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن کہ آدم است وَجَعَلَ
مِنْهَا و آفرید از جسد وی از استخوان پهلوی چپ او زَوْجَهَا جفت او کہ حواست لِيَسْكُنَ
تا آرام گیرد آدم علیه السلام إِلَيْهَا بوی و الفت گیرد با وی کہ الجنس مع الجنس میل فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آنهنگام کہ
فرو پوشید آدم حوا را یعنی با وی خلوت کرد حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا بار گرفت بار سبک گران نطفه آدم بود
در رحم او در اوائل فَمَرَّتْ بِهِ پس مستمر بود بآن بار در برخاستن و نشستن و رفتن و ایستادن یعنی این

حمل

حمل بجهة خفت مانع او نشد در تصرف و در کارها از امور کہ میخواست همچنانکه قبل از حمل تا روزگاری برین بر آمد فَلَمَّا
أَثْقَلَتْ پس آنهنگام کہ گرانبار گشت بجهة بزرگ شدن فرزند در شکم او و نزدیک بوضع شد دَعَوَا اللَّهَ
بخواندند هر دو یعنی آدم و حوا خدای را رَبَّهُمَا کہ پروردگار ایشانست مضمون دعا این کہ لَئِنْ
آتَيْتَنَا هر آینه کہ بدهی ما را صَالِحًا فرزندی مستوی الخلقه کہ بدن او باصلاح و صحت باشد و از فساد و عیب
بری لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از سپاس داران هر آینه برین نعمت مجدد فَلَمَّا آتَاهُمَا
پس آنهنگام کہ عطا کرد خدا بر ایشان صَالِحًا فرزندی صالح البدن و مستوی الجثه جَعَلَا لَهُ کردند از برای
ادم و حوا یعنی اولاد ایشان او را شُرَكَاءَ خداوند شریکی فِيمَا آتَاهُمَا در آنچه اولاد ایشان
یعنی آن فرزندی را کہ خدای با اولاد آدم و حوا داده بود شریکها ساختند و اولاد ایشان او را آنچه یعنی
او را عبدالحارث و عبدالشمس و عبدالعزی و امثال این نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ پس بزرگست خدای
و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برای او انباز میگیرند و میتواند بود کہ مراد این باشد کہ آدم و حوا
فرزند خود را شریک خدا گردانیدند در اسم همچنانکه صنعا و جماعه مخالفین گفته اند چه این منافی عصمت
و بیضاوی و زمخشری کہ از رؤس اهل خلاف اند در انوار و کشاف آورده اند کہ این قول لایق انبیا نیست
و بعد از آن گفته اند کہ احتمال دارد کہ مراد جنس واحده قصی باشد از اعداد و غیر کہ جد ابی او بار وجه از
جنس او یعنی عربی قریشی کرامه فرود زن و شوهر شرط کردند کہ اگر خدای ایشان را فرزندی شایسته دهد
شکر گذاری و سپاس داری آن قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند داد و در تسمیه ایشان شریک
پیدا کردند مر خدایرا و عبد مناف و عبدالعزی و عبدالقصی و عبدالدار نام نهادند مراد از اشتراک
در تسمیه و این مستلزم کفر نیست و صاحب کشاف بعد از نقل این قول گفته کہ هذا تفسیر حسن لا اشکال فیه
این وجه تفسیر نیکوست و هیچ اشکال در آن نیست و واضح است کہ جعلا در تقدیر اینست کہ جعل اولاده
همانا چنانکه باین متفق شده و این قول اکثر مفسرانست و عیاشی در تفسیر خود از ائمه هدی علیهم السلام نقل
کہ مراد شرک طاعتست نه شرک عباده بعد از آن در توبیخ اهل شرک میفرماید کہ أَيُشْرِكُونَ آیا
انباز میگیرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آنچه را کہ با فریدن چیزی و قدرت ندارد بر آفریدن چیزی
وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه انبازان را کہ میگیرند آفریده شده اند یعنی جمادانی را کہ پرستند قادر نیستند بر

اعطای اصول نعم تا بان مستحق عبادت شوند و عبادت خدای که قادر بالذات بر همه مقدورات قادر دانا
کرده اید و عبادت اصنام میکنید که مخلوق اند وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ و نمی توانند برای پرستندگان نصرًا
یاری دادنی در جر منفعت ایشان یا فریادرسیدنی در دفع مضرت ایشان وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ و نه
نفسهای خود را یاری میدهند در وقتی که ایشان را میشکنند یا بخون و سرگین آلوده می سازند وَإِن تَدْعُوهُمْ
و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را إِلَى الْهُدَىٰ سوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نکنند شما را
سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ اگر بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق أَمْ
أَنتُمْ صَامِتُونَ یا اگر شما خاموش باشید این آیه خاص است بقومی که مصر بوده بر کفر خود و از قبول اسلام
محروم شدند مانند ابوجهل و متابعان او إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنان که میپرستید شما ای مشرکان
مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای و ایشان را الهه نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مسخر فرمان و مملوک
و ذلیل و عاجز و مامور امر او سبحانه أَمْثَالُكُمْ مانند شما یعنی ایشان نیز مثل شما در تحت قهر
اقتدار حق اند و اگر این را باور ندارید فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا
پس باید که اجابت کنند شما را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان
الهه اند چه الهی آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر این بتان
را پایهاست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بان پایها چنانچه شما بروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا
مر ایشان راست دستها که چیزها يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بان چنانکه شما میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا
مر ایشان راست چشمها که يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند بان چیزها چنانچه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشان راست
گوشها که يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بان شنیدنیها را و حال آنکه شما خود فاضلترید که ایشان را پای رفتار و دست
گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما راست پس از ایشان افضل باشید و از غایت جهالت که فاضل
مفضول را پرستد مشرکان بعد از استماع این سخنان و الزام ایشان از آن جهت فرط جهالت تخویف
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کردند با لهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی از
ایشان بتو رسد حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ بگو ای محمد که بخوانید انبازان خود را که برای
خدا ساخته اید و متفق و مجتمع شوید برای عداوه من ثُمَّ كِيدُونِ پس کید کنید و هر حیله و مکری که

بتوانید

بتوانید در باره من بجای آرید فَلَا تُنظِرُونِ پس مهلت مدهید مرا که من هیچ این باک ندارم بدان که اعتماد کرده
ام بر حفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار من و متولی کار من
الله است که خدای بحق است الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ آن خدای که فرو فرستاد قرآن که حاوی برکات وَ
هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ که خدای دوست دارد و کارساز بندگان شایسته است و حافظ ایشان از
ضرر دشمنان وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنان را که شما میخوانید و میپرستید مِن دُونِهِ بجز از خدای
حق لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ نمی توانند یاری دادن شما را وَلَا أَنفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را
يَنصُرُونَ یاری کنند بوقت شکستن ایشان پس چگونه از انها یاری توان داشت وَإِن تَدْ
عُوهُمْ و اگر بخوانید ای مؤمنان کافران را إِلَى الْهُدَىٰ بدین راست که اسلام است لَا يَسْمَعُوا
نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می بینی ای محمد ایشان را يَنظُرُونَ إِلَيْكَ که بدیدهای ظاهر مینگرند
بسوی تو وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند ترا به بصر بصیرت و حقیقت نبوت ترا نمی بینند
چه بصورت ترا می بینند یعنی بعد از امر حضرت بدعوت و تبلیغ رسالت تعلیم او میفرماید بمکارم
اخلاق و ترک غلظ میفرماید خُذِ الْعَفْوَ فرا گیر صفت عفو را با کسانی که بسته سخنان بی دانش بگویند
و حدت و ستیزه کی مکن بلکه لطف و ملایمت نما با ایشان که این اقرب است بهدایت ایشان و تاثیر
این بیشتر در میل قلوب ایشان بجانب ایشان وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و امر کن مردمان را به نیکوی در
افعال و اقوال که مستحسن باشد در نظر عقل و شرع وَأَعْرِضْ و روی بگردان بعد از اتمام حجت و الزام
دلیل عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان پس اگر از جانب ایشان ایذا و رنجی بتو رسد ستیزه
مکن بلکه ملاطفت و ملایمت را شعار خود گردان چون این آیه نازل شد حضرت از جبرئیل معنی خذ العفو پرسید
گفت نمیدانم تا بپرسم تا از ملک علام علوم کنم پس رفت و باز آمد گفت ای محمد حق تعالی میفرماید که عفو کنی از
کسی که بر تو ستم کرده باشد و عطا کنی کسی را که ترا محروم ساخته باشد از عطیه خود و بپیوندی بکسی که از
تو بریده باشد از صادق علیه السلام مرویست که حق تعالی ادب رسول خود را بمکارم اخلاق فرموده و در
قرآن هیچ آیتی نیست که از این آیه جامع تر باشد در مکارم اخلاق از ابن زید مرویست که بعد از نزول این آیه
حضرت فرمود که بار خدایا کاملت که غضب بر من مستولی میشود زان حال حکم آن چه باید کرد وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ

نَزْغٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ و اگر برانگیزد ترا از جانب شیطان نزغ یعنی وسوسه بر خلاف آنچه ترا
فرموده اند مراد آنست که اگر شیطان در صدد وسوسه شود خواهد که ترا بر غضب دارد و منع ملاطفت و ملایمت
تو نماید نسبت بکسانی که ایذا و آزار بتو رسانیده باشند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای تا ترا از
شر و مکر و وسوسه او نگاه دارد و از بعضی علما روایت که نزغ اول وسوسه است و مقدمات آن و مس جنبش بعد از
تمکن و جای گرفتن آن در نفس و لهذا حق تعالی اول را نسبت به پیغمبر داد و فرموده اما نزغنک و ثانی را نسبت
بسایر مردمان که اذا مسهم طائف من الشیطان و نزد بعضی صورت خطاب با حضرت و مراد امت او چه
انبیا از وساوس شیطان معصوم و محفوظ اند پس امر کسانی را میگوید که چون وسوسه شیطانی ترا از جای در آرد
و ترا بخلاف عفو دارد پس پناه بگیر بخدا إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست پناه گرفتن ترا عَلِيمٌ
داناست بآنچه صلاح تو در آنست یا سمیع است باقوال آنکه ترا اذیت میرساند علیمست بافعال او پس در انتقام
دیر بعد از آن در بیان حال متقیان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از
شرک و معاصی یا ترسیدند از حق تعالی إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ وسوسه
و بگردی فرود آینده در خاطر از جانب شیطان تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا را و از وعید او اندیشه نمایند فَإِذَا
هُم مُّبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را بسبب یاد کردن موقع خطا و مکاید شیطان
پس احتراز کنند از و وَإِخْوَانُهُمْ و برادران شیاطین یعنی کافران که نمی پرهیزند از وسوسه و نمی ترسند
از خدا يَمُدُّونَهُمْ مدد میکنند شیاطین ایشان را فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت با آراستن معاصی در
نظر ایشان ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست از اغوای ایشان باز نمیدارند
و یا کافران نمی پرهیزند از گمراهی و خود را باز نمیدارند از آن وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم و چون نیاری تو بکافران
بِآيَةٍ آیتی از قرآن که ایشان از روی عناد از تو میطلبند قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا گویند چرا فراهم
نیاوردی آن آیه را از نزد خود همچو سایر آنچه قراءت میکنی در میان آورده که اهل مکه از روی تعنت
و اقتراح آیتهای قرآنی میطلبیدند تا آنحضرت از آوردن آن عاجز شود و چون در نزول آن تاخیر واقع شدی
از روی استهزا گفتندی چرا خود انشا آن نمیکنی چنانکه دیگر آیتها این آیه آمد که چون آیتی از قرآن که اقتراح
میکنند آنرا از تو نمی آری گویند چرا بهم نیافتی قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ بگو جز این نیست که من پیروی میکنم ما

یوحی الی

يُوحَىٰ إِلَيَّ آنچه را که وحی کرده میشود بمن مِن رَّبِّي از پروردگار من و بر بافته آن نیستم هَٰذَا این
قرآن بَصَائِرُ دلیلهای روشن است که بدان حق دیده و دریافته میشود مِن رَّبِّكُمْ فرود آمده از نزد
پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و سبب رحمت لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی
که بگروند بخدا و رسول او و چه ایشانند که از آن منتفع میشوند نه جز ایشان وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون
خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آنرا مرویست که بعضی از صحابه در عقب رسول
صلی الله علیه و آله نماز میکردند و مرحبا الحضرت قراءت میفرمودند و بر سبیل نشاط آنچه که چون امام در نماز
قراءت کند شما استماع آن کنید و از برخوانید وَأَنصِتُوا و خاموش باشید و با او بلند قراءت
مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید یعنی بانچه گفته شد بمیان آن مستوجب رحمت و
گردید از ابی جعفر علیه السلام مرویست که این خطاب با مؤمنانست که در نماز مستمع شوند و با امام قراءت
نکنند و شیخ ابوجعفر رحمه الله فرموده که مراد وجوب استماع قراءت در نماز و در غیر آن واجب نیست بلکه
مستحب است حاصل که حق تعالی میفرماید که در وقت تلاوت گوش بقرآن کنید و او امر و نواهی او را یک
فرا گیرید و مواعظ و احکام آن بندگیرید وَاذْكُر رَّبَّكَ و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ
در دل خود تَضَرُّعًا از روی زاری وَخِيفَةً و ترسکاری چه تضرع و خشیه اقرب است باجابت
و قبول و گویند مراد تفکر است در نفس یا بیان علم صانع و صفات کمال و جلال او و جاصل شود
وَدُونَ الْجَهْرِ و بخوان او را خواندنی فروتر از جهر و آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از گفتار یعنی بیانه شروع
او را بخوان بِالْغُدُوِّ در بامداد وَالْآصَالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا این دو وقت
که افضل اوقات است بتخصیص ذکر نموده که شب و روز در این دو وقت حاضر می باشند پس ذکر را
هر دو خوانند نوشت و گویند این امر است مر امام را که آواز در نماز بلند کند در حین قراءت
بقدری که ماموم بشنوند نه زیاده از آن وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ و مباش از جمله غافلان از آنچه
بان مامور میشوند از ذکر و دعا و اصح آنست که خطاب با آنحضرت و مراد امت او است چه آنحضرت از سهو
غفلت بریست بعد از آن حق تعالی بیان امری میکند که آلت ذکر است و میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
عِندَ رَبِّكَ بدرستی که آنانکه نزد پروردگار تواند یعنی ملائکه اهل تقرب بارگاه او وبند لَا

یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ کردن نمیکشند از پرستش او وَیُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند
میکنند ذات اقدس او را از انچه لایق کبریا نیست وَلَهُ یَسْجُدُونَ و مر او را سجده میکنند و در
عبادت او را بخصایص خضوع و خواری و [illegible] بجای اورند و غیر او را با او شریک نمیکردانند
[illegible] است مشرکان [illegible] مومنان [illegible] بعد از تلاوت این ایه سجده سنت است و [illegible] باجماع
سجده در چهار موضع از قران بر قاری و مستمع واجبست و ان در الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرأ است
و در باقی سنت و ان یازده موضع دیگرست اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو
موضع ان و فرقان و نمل و ص و انشقاق مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که چون فرزند
ادم سجده تلاوت کند و سجده کند شیطان از او کناره کند و بگرید و گوید وای بر من فرزند ادم مامور شد
بسجده کرد او را بهشت واجب شد و من مامور شدم بسجود و فرمان نبردم و دوزخ بر من واجب شد
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الانفال و برائت تلاوت
کند من شفیع او باشم و در روز قیامت گواهی دهم برای او که وی بریست از نفاق و بعدد هر مرد و زن
منافقی که در دار دنیاست ده حسنه برای او بنویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند و تا در دنیا
باشد عرش و ملایکه حامل او بند بر و صلوات فرستند و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده
که او از ابی عبدالله علیه السلام خبر داد که هر که سوره الانفال و برائت تلاوت کند در هر ماهی یکبار هرگز
نفاق در دل او داخل نشود و از شیعه امیرالمومنین صلوات الله علیه باشد بحق و در روز قیامت از خوان
بهشت خورند تا مردمان از حساب خارج شوند و هر یک بموضع خود برسند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
یَسْئَلُونَکَ ای پرسند از تو ای محمد عَنِ الْاَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که بی نبرد حاصل
باشد مرویست که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان گفتند که ما حرب کرده ایم غنیمت از ان
ماست و پیران گفتند ما پشت و مدد کار و یاری دهنده شما بودیم ما را نیز نصیبی باید و عباده بن صامت
فرمود ما در بدر اختلاف کردیم در باب غنیمت ان و اختلاف با نزاع انجامید حق تعالی حکم ان را برسول
خود تفویض نموده فرمود قُلِ الْاَنْفَالُ بگو ای محمد که حکم غنیمتها لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ مر خدا راست
و فرستاده او تا قسمت کند هر که خواهد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدا و مخالفت و منازعه منمایید وَاَصْلِحُوا

ذاتَ بَیْنِکُمْ و بصلاح آرید حالی که میان شماست از خصومت و منازعت بمساوات و ایثار و تسلیم امر خدا و رسول وَاَطِیعُوا
اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و فرمان خدا را و فرستاده او را ببرید در انچه فرماید در باب غنایم اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ اگر هستید مومنان
چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است و موجب امتثال در اوامر و نواهی عباده بن صامت گفت چون آیه نازل شد و حکم او را برسول خود
تفویض نمود او میان مسلمانان قسمت عدل فرمود و ما خلقهای خود را باصلاح آوردیم و خلاف و نزاع را از خود دفع کردیم و نزد بعضی انفال
خمس است که از برای اهل آن واجب کردانیده و بروایت صحیح از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مراد از انفال هر چیز است که از دار
الحرب فراگیرند بغیر قتال و هر زمینی که اهل ان بدون قتال از ان جلای وطن کنند و میراث کسی که وارثی نداشته باشد و صفایای ملوک
و بطون اودیه و ارض موات و فقها این را فی نفسه و نیز از صادقین علیهما السلام مرویست که انفال مذکور شده مر خدا راست و رسول او را
بعد از وی هر که قایم مقام او باشد صرف نمایند هر جا که خواهند از مصالح خود و هیچکس را از رعیت در وی حقی نیست و در زمان غیبت الکل مباح است
که در ان تصرف کنند و نیز فرموده که غنایم بدر مخصوص بحضرت رسالت بود و هر که میخواست میداد و بعد از ذکر انفال بصفت اهل ایمان خبر
میدهد که اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که مومنان در ایمان الَّذِیْنَ اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ انانند که چون یاد کرده شود خدای نزد ایشان
وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال
او وَاِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آیٰتُهٗ آیتهای او یعنی قران زَادَتْهُمْ اِیْمَانًا زیاده کرداند
آیات ایشان را ایمان مراد آنست که یقین ایشان بتوالی و تصدیق ایشان با تصدیق قرین شود که زیادتی اطمینان گردد و
رسوخ یقین ایشان نزد آن زیرا که نزد اهل حق ایمان قابل زیاده و نقصان نیست پس مراد مزید ایمانست که بسبب
تصدیق که آیات نزدیک پیش از آن بوده یعنی هر گاه آیتی از آیات بر ایشان نازل شود از ان تصدیق کنند و آن تصدیق علاوه تصدیق
اول شود پس مراد ذلک مزید ایمانست نه کیفیت ان وَعَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُوْنَ و بر پروردگار خود توکل کنند و امور خود را باو
گذارند و خوف و رجای ایشان نباشد مگر باو و اعتماد بر مخلوق نکنند اَلَّذِیْنَ و این مومنان کامل الایمان انانند که از روی اخلاص
یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ بپای دارند نماز را بشرایط و ارکان وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از انچه داده ایم روزی ایشان را یُنْفِقُوْنَ
نفقه میکنند اُولٰٓئِکَ ان گروه که اعمال قلب را که خوف و رجا و توکل و یقین است با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است
جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا ایشانند گروه کامل که گروهی درست و راست و خالص از شک و ریب و کامل
در ایمان لَهُمْ مر این مومنان کامل راست دَرَجٰتٌ مرتبهای بلند و درجهای ارجمند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار
ایشان که مراتب کرامت و علو منزلت است وَمَغْفِرَةٌ بیامرزش مر تقصیرات ایشان را وَرِزْقٌ کَرِیْمٌ

وَرُوْزِی بزرگوار که خالص و صافی باشد از کدورت و خالی از خوف حساب و عقاب منقطع مسافه ان
مراد که این ایه دلالت میکند که هر که چنین نباشد مومن نبود زیرا که حق تعالی درین ایه ذکر فضلای اهل ایمان کرده است
و مومنان در طاعت متفاوت اند و اگرچه در اصل ایمان متساوی اند مرویست که حسن بصری را گفتند که تو مومنی
گفت ایمان دو نوع است اگر ایمان بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث
و ثواب و عقاب خواهی مومنم و اگر مقصود این ایه است که اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الایه نمیدانم که من داخل ایشانم یا نه
از ثوری نقل کرده اند که هر که دعوی کند که انا مومن حقا و گواهی ندهد که او از اهل جنت است پس بنصف ایه
ایمان آورده و بنصف دیگر گرویده و بعد از ان بیان غزوه بدر میکند قوله کَمَا اَخْرَجَکَ رَبُّکَ
یعنی حال مسلمانان در کراهت ایشان از قسمت کردن تو انفال را ببعضی دون بعضی همچو حال ایشانست در کراهت
انکه بیرون کرد ترا پروردگار تو مِنْ بَیْتِکَ از خانه تو که مدینه است برای حرب بدر بِالْحَقِّ براستی و
درستی یعنی چون بیرون کرد ترا برون رفتن از مدینه بموضع بدر برای جهاد با اهل شرک و عناد
و بعضی مسلمانان از ان کراهت داشتند و نخواستند از مکان مالوف و مامن مرغوب خود بیرون روند
و تحمل مشقت کارزار کردند همچنانکه بیفزاید وَاِنَّ فَرِیْقًا و بدرستی که گروهی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گروه
لَکٰرِهُوْنَ مر این کار را از رفتن بدر یُجَادِلُوْنَکَ جدال و مباحثه میکنند با تو فِی
الْحَقِّ در اختیار کار صواب که جهادست بَعْدَ مَا تَبَیَّنَ پس از ان که روشن شده بود ایشان را که جهاد واجب
یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت پس از قتال کراهت دارند کَاَنَّمَا یُسَاقُوْنَ گویا که ایشان
رانده شوند اِلَی الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ یَنْظُرُوْنَ در حالتی که ایشان می نگرند باسباب و علامات
مرگ یعنی کراهت ایشان از جهاد بر وجهیست که گویا ایشان را بجانب مرگ میرانند و ایشان علامات مرگ
می بینند و این بجهت قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بود چه ایشان سیصد و سیزده نفر بودند و هفتاد
شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر و با وجود این طبع انسانی مقتضی آنست که گریزان
باشد از مشقت و شتابان براحت و رغبت کننده بمواضع امنیت و گریزنده از مواطن هلاکت و سبب این غزا
ان بود که کاروان قریش با متاع بسیار از شام مراجعت کرده بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید قریش
چون عمرو عاص و عمرو بن هشام و مخرمه بن نوفل و جماعتی از سرداران قافله بودند جبرئیل امد و صورت واقعه

بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله رسانید حضرت این معنی را با مومنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و قلت رجال
مایل شدند که سر راه بر کاروان بگیرند جمعی بسیار با سلاح و بی سلاح باین قصد بیرون امدند و چون این خبر
به ابوسفیان رسید ضمضم بن عمرو غفاری را بمکه فرستاد و از ایشان مدد خواست ضمضم بیامد و در مکه ندا داد که
ای اهل مکه مالهای شما در معرض تلف است بیرون روید و از یاران خود حمایت کنید و محافظت نمایید و ابلیس در
صورت سراقه بن جعشم بمکه آمد و ندا در داد که لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم تا رسید کار مرد بجلی
را مغلوب نتوانند ساخت و بر شما غالب نتوانند شد من یار و مددکار شماام اهل مکه چون این را شنیدند
جمعیت جاهلیت داده حرکت آورده در مکه ندا کردند که هر که باز ایستد از بیرون کردن کند و مالش را بغارت برند
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وادی ذفران نزول فرمود جبرئیل انحضرت را از آمدن لشکر کفار قریش خبر داد
و فرمود حق تعالی وعده میفرماید که یکی از این دو طایفه کاروان و کفار قریش براه خواهد بود شما ملاقات کاروان از دو عشر
میداد بیدار با مقاتله کفار را معین کنند که ما اسباب حرب را اماده ساخته ایم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است
حضرت از این سخن متغیر شده و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و هر یک در خواستند و در اظهار کمال
انقیاد و امتثال مبالغه نمودند و از الجمله مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله ما تابع و محکوم مطلق توییم هر چه
حکم کنی بر وجود ما حکمی که هیچ وجه از حکم تو سر نمی پیچیم و در خدمت تو تقصیری نمیکنیم و بجهد تمام بکمر انقیاد
بر میان جان بسته ایم بخدای که اگر امر فرمایی که بآتش در رویم امتثال امر تو کنیم و از ان هیچ باک نداریم و اگر دریا
گذر فرمایی در ان چنین بشود در میان ان در آییم رسول یکبار دیگر با ایشان درین باب مشورت کرد تا سعد بن معاذ
قدم پیش نهاد و ظاهر گردد و سعد معاذ گفت یا رسول الله همانا که این تکرار کنایت است بر ما که انصاریم و بودن ما جمیع
است سعد گفت یا رسول الله ما بیعت کرده نهبی نشنیده ایم که بوی نقصی از ان استشمام توان کرد و شمع و شقاق
نتوانند بوجی منعقد ساخته ایم که بسر انگشت فریب هر معاندی از ان توان گشود بلکه اگر عصای ما ذره ذره
و دیده دیده کنند از ان عهد و پیمان برنگردیم حضرت این کلام از اصحاب بشنید فرمود بروید بیمن اسم الله و برکت بوید بنام
خدای و بشارت باد شما را که حق تعالی یکی از این دو طایفه که کاروان و مشرکان اند مرا وعده داده است و چون
رسول میدانست که چون قریش کشته گردند مال ایشان و جمله کاروانیان و چرا بود از انجهت متوجه حرب قریش شده
بعضی اصحاب را میل کاروان بود و کراهت از حرب قریش داشتند پنداشتند که کاروان بی کاروان زودتر قریش با ایشان در آیند

و ایشان را در میان گیرند و حق تعالی وعده از ذکر کرامت ایشان از جا و با کفار قریش میان رغبه ایشان کرده
در کاروان و میفرماید وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ و یاد کنید که چون وعده داد خدای شما را إِحْدَى
الطَّائِفَتَيْنِ یکی از دو گروه را که با کاروان باشند و با لشکر کافران أَنَّهَا لَكُمْ که آن مر
شما راست وَتَوَدُّونَ و شما دوست میدارید که أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ آنکه غیر خداوند
سلاح یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد مر شما را دانسته بودید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و لشکر
کفار قریش سیصد و پنجاه مرد بس شما آسانتر را میخواهید وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ
الْحَقَّ آنکه ثابت گرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بآیتهای خود که در باب محاربه ذات الشوکه فرستاده و که متضمن
امرست بقتال مشرکان و یا بوعدهای نصر و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اثر آن
بر لوح محفوظ نوشته و یا باوامر او مر ملایکه را بامداد اهل ایمان یعنی اراده الهی تعلق گرفته که دین اسلام را ثابت
گرداند بامداد فرشتگان مومنان را در وقت محاربه ایشان با مشرکان وَيَقْطَعَ و ببرد و از بیخ بر کند
دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافران را و همه را هلاک کند خلاصه معنی آنست که شما میخواهید که بی تعب شوق غنیمتها
او بسهولت یابید و هیچ گردی بشما نرسد و حق تعالی میخواهد که لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا بسبب مکارهی که بشما رسد
درجات ثابت گرداند و ظاهر سازد حق را که دین اسلام است و با قتل مشرکان نصرت دهد پیغمبر خود را
که پیغمبر حق است وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و نابود سازد امر فاسد را که کفرست وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ
و اگرچه کاره اند و نخواهند آنرا کافران که مستوجب عذابند إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ و یاد کنید این را که
... فریاد میخواستید از پروردگار خود در وقتی که کثرت ... ایشان مشاهده کردید و میگفتید که ای فریادرس فریاد
... کافران ... دشمنان دین خود و گفته اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون شوکت و
کثرت مشرکان بدید دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنان هلاک شوند کسی دیگر نباشد که ترا بوحدانیت
پرستد پس بوعده خود وفا کن و ایشان را بر اعدا غالب ساز فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای شما را
أَنِّي مُمِدُّكُمْ بآنکه من مدد کننده ام شما را بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار کس از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی
مومنان در آیندگان و یا در عقب یکدیگر در آمدگان و مراد ازین الف اعیان اند که مقدمه لشکر ملایکه بوده اند
با وجود اعیان ایشان و ... خود از مجاهد نقل کرده که جز این هزار فرشته در روز بدر قتال کردند و آن ...

ولم

و جمعی که در آل عمران مذکور شد جهت مژده نصرت آمده بودند و مباطی گوید که مراد بمردفین از پی در آمدن
الف بود یعنی الف با پنج هزار فرشته و نزد بعضی اول سه هزار بودند و آنکه هزار که درین سوره مذکورست در
عقب هزاره بود ... مجموع پنج هزار شد و در روایت که روز بدر جبرئیل علیه السلام با پانصد فرشته و میکائیل با پانصد
فرشته نزول کردند جبرئیل بمیمنه رفت و میکائیل بمیسره با جامهای سفید و عمامهای سپید و بال و دستارها بیان شکمها
فرو گذاشته با مشرکان کارزار کردند و ایشان را مغلوب کردند و در هیچ زمانی از ازمنه ماضی و مستقبل ایشان مامور نشدند
با مشرکان بکارزار بلکه جهاد ایشان مخصوصست بروز بدر بجهت علو مرتبه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از عباس
روایت است که چون مسلمانی بر مشرکی کارزار کردی از بالای ان مشرک آواز تازیانه را بشنیدی مرد مسلمان چون
نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر روی پیدا بودی و آن مرد مسلمان کس را ندیدی چون رسول را
ازین اخبار کردند فرمود راست میگوید اینها فرشتگانند که حق تعالی بمدد ما فرستاده است و ابو اللیث علیه
صلوات الله علیه فرمود که فرق میان کشتگان ما و کشتگان کفار قریش آن بود که اثر زخم و جراحت بر کشتگان ما
پیدا بود و کشتگان ایشان را اثر زخم نبود وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای این امداد را إِلَّا بُشْرَىٰ
یعنی مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت یعنی تا کثرت عدد ملایکه سبب بشارت و اطمینان شما بود و اگر
نه یک فرشته بس بود است که دیار از ایشان بر آرد چنانکه جبرئیل علیه السلام که هفت شهرستان قوم لوط را از جای
بر کند و بر گوشه پر نهاد و چندان ببرد که آواز مرغان ایشان را اهل آسمان بشنیدند و بعد از آن سرنگون کرد
پس کثرت ملایکه جهت آنست که تا مژده شما باشد بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ دلهای
شما و ترس و قلق و ذلت شما دور شود وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از
نزدیک خدا چه امداد ملایکه و کثرت عدد ایشان و مانند آن سبب نصرت اند پس یابید فتح و ظفر از خدا که
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است دوستان خود را نصرت دهد حَكِيمٌ دانا است کار هر چه کند بر
صواب کند از عبد الله مسعود روایت است که گفت من در وقتی که بر ابو جهل غالب شدم و او را بکشتم گفت آن
ضربات که از هوا می آمد و ما کسی را نمیدیدیم چه بود گفتم فرشتگان بودند گفت ایشان ما را مغلوب ساختند نه شما
إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ یاد کنید آنرا که میپوشانید بر شما خواب سبک را مروی است که چون در ماء بدر نشستند در
روز پیش جنگ واقع شد و غلغله عظیم دست داد چنانکه منزل ایشان در ریگستانی بود که در وی پا را قدم در آن فرو

بنر فت و آب نیز نداشتند و مشرکان بر ایشان سبقت گرفته بر کنار آب فرود آمده بودند حق تعالی خواب
بر ایشان گماشت أَمَنَةً برای ایمنی که حاصل شد مِنْهُ از نزدیک او سبحانه تا از تعب سفر و خوف
و خطر استراحت یابند و دران خواب اکثر اصحاب محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما نماز
نا بکذارید و بعضی اصحاب جنب اند و بعضی حدث اصغر دارند و آب ندارید و پاهای شما از ریگ فرو
میرود و کافران در زمین سخت و هموار اند و بر کنار آب نشسته اند و شما میگویید که ما دوستان خداییم و
پیغمبر او در میان ماست این چگونه باشد حق تعالی دران محل باران فرستاد که وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ
السَّمَاءِ و فرو فرستاد بر شما از بالا از اطراف آسمان مَاءً آبی که رودها بآن روان شدند و حوضها پر
گشتند لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از
شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ وسوسه شیطان را که یکی نصرت با جنابت با هم جمع نشوند وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ
تا به بند بر دلهای شما امید واری بلطف حضرت باری و نصرت پادشاهی وَيُثَبِّتَ بِهِ و برای آنکه
ثابت گرداند بآن باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را چه باران بر زمین ریگ بیفزاید تا از استحکام داد
و قدمگاه مومنان مستحکم شد و در زمینی که کفار نزول کرده بودند گلای عظیم پیدا آمد و گفته اند که مراد ثبات قدم
است در معرکه حرب بر اصحاب سیراب شدند و ظروف را پر آب کردند و غسل و وضو کردند و خوشحال شدند
و وسوسه شیطان از ایشان زایل گشت إِذْ يُوحِي رَبُّكَ یاد کن چون وحی کرد پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ
بسوی فرشتگان که بامداد آمده بودند برای یاری اهل ایمان أَنِّي مَعَكُمْ آنکه من با شما ام در امداد و اعانت
و ناصر و نگاه دار شما از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار و ثابت گردانید آنان را که گرویده اند
و دلیر سازید ایشان را بسیاری عدد خود بمحاربه با اعدا ایشان مروی است که فرشتگان بصورت آدمیان
در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شوید و خدا یار شماست مردانه باشید که
دشمنان شما اندک اند و نصرت و بشارت ... ملایکه بنصرت و بشارت دهید مومنان را که سَأُلْقِي زود در افکنم
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه کافر شدند الرُّعْبَ ترس و بیم را در هیبت آنچه که مراد ترس اعدا
نصرت داده اند که هیبت و ترس من بجاه ... فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملایکه کافران را فَوْقَ الْأَعْنَاقِ
بر زبر گردنهای ایشان یعنی قطع کنید و ببرید كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان را ... دلیل صحیح است بر آنکه ملایکه در روز بدر کارزار

کردند

کردند با کفار قریش و ایشان را کشته و کسی که مانع اینست خطاب را راجع بمومنان میدارد و این خلاف
ظاهرست ذَٰلِكَ این ضرب و قطع بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت
کردند خدا را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که مخالفت کند با خدا
و رسول او فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر مخالفت مخالفان
در دنیا بقتل و گرفتاری و در آخرت بعقوبت ابدی بانواع خواری ذَٰلِكُمْ اینست امر بعقوبت شما ای مشرکان
فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و آنکه مر کافرانراست آجلا عَذَابَ النَّارِ
عذاب آتش دوزخ عباس روایت کرده که مردی از بنی الغفار روایت میکند حکایت کرد که من و پسر عمم روز بدر بر بالای
کوهی شدیم منتظر آنکه ظفر کرا باشد تا ما خود را در میان ایشان اندازیم و غنیمتی بدست آریم ناگاه دیدیم که ابری برآمد
و گرد همه لشکر موافق و مخالف فرو گرفت و در میان آن ابر آواز حمحمه اسبان میشنیدیم و مومنان آن سواران را
میگفتند پیش رو پیش رو و آن سواران بلند برای کفته که بکشید این مشرکان را پس او از ضرب شمشیر بالا رسید و انشا الله
نمی دیدیم پسر عمم از هیبت و هول آن سواران بیفتاد و بیهوش شد و بمرد و من خود را نگاه داشتم اما در من هیچ
نمانده بود چون ابر فرو نشست کفار قریش کشته شده بودند و آن سواران کسی پیدا نبود مرویست که چو
نصرت و فتح مسلمانان بمکه رسید ابو لهب یکی از منهزمان اهل شرک را طلبید گفت ای برادر صورت این حال
بچه وجه بود و این حادثه عظیم از کجا بر شما واقع شد گفت چگویم که چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد جوقی عظیم
از ایشان برخاطر ما نشست و پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ کشیده در عقب ما روان شدند و در میان
ایشان جمعی را دیدیم بر اسبان ابلق نشسته بودند در میان آسمان و زمین بر هوا ایستاده بودند بیک
شمشیر ... تا ... سر ... بزدند و هلاک میشدند و درین جنگ عباس بن عبد المطلب با اهل اسلام اسیر شد و از آن
عباس منقولست که شخصی که پدر مرا اسیر کرده بود از بنی سلم بود و او را ابو الیسر گفتندی کوتاه بالا و ضعیف البنیه بود و پدرم
دراز بالا و قوی هیکل و فربه بود رسول صلی الله علیه و آله او را گفت که عباس را چگونه گرفتی گفت مردی مرا
یاری داد در گرفتن او که من پیش از ان او را ندیده بودم و بعد از ان دگر ندیدم و بر این شکل و هیئت بود
فرمود که آن فرشته بزرگوار بود که اعانت تو کرد در گرفتن عباس و ابو جابر بن سهل بن حنیف از پدر خود روایت کند
که ما در روز بدر دیدیم از سواران در میان ما شمشیر را و الا مشرکان میکردند پیش از آنکه شمشیر بگردن ایشان رسید بر ایشان

از تن جدای شد القصه چون حق تعالی ملایکه را بمدد مسلمانان فرستاد و ایشانرا وعده نصرت و ظفر داد
در عقب آن ایشانرا از فرار نهی کرده فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم چون
الذین کفروا چون ملاقات کنید آنانرا که کافرند زحفا در حالتی که انبوه و در هم پیوسته باشند برای حرب
فلا تولوهم الادبار یعنی بگردانید بر ایشان پشتها را یعنی منهزم نگردید و اگرچه گروهی اندک باشید این حکم
علی الاطلاق در اول اسلام بود که یک مومن از ده کافر زیاده نشاید گریختن و آیه الآن خفف الله که
عنقریب مذکور خواهد شد منسوخ گشت ومن یولهم و هر که بگرداند بر ایشان یومئذ در آن روز دبره پشت
خود را الا متحرفا مگر گردنده (?) خواهد شد لقتال در حالتی که میل کننده و برگردنده باشد از طرفی بطرفی بجهت اصلاح
سلاح و یا بجهت کر و فر لقتال برای کارزار یعنی خود را فرا نماید که میگریزد و بر آن خصم را یاری دهد تا غافل کرده
پس باز گردد و بر سروی تازد چه این از کید ها است که در حرب مستحسن است او متحیزا یا پناه جوینده باشد
الی فئة بسوی گروهی از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره و یا بجگرها با ایشان استعانت یافته بر خصم حمله کند
و هر که بغیر این دو وجه پشت بر خصم کند فقد باء پس بدرستی که باز گردد بغضب من الله بخشمی بزرگ از
خدای و ماویه جهنم و بد جای بازگشت دوزخ آورده اند که چون در بدر آتش حرب زبانه کشید و
لشکر کفار یکبار حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه که از چوب و خاشاک ساخته بود اغاز دعا فرمود
و گفت بار خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا مقرون گردان جبرئیل فرود آمد و گفت خاک بردار و
بطرف دشمنان افکن آنحضرت قبضی خاک و سنگ ریزه برداشت و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی
آن سنگ و خاک را در چشمهای مشرکان ریخت و هیچکس نماند که آن سنگ ریزه بچشم و دهن و بینی او نرسید و
آن همه بخود مشغول شدند و ملایکه آغاز حرب کردند و مومنان نیز حرب کرده بر ایشان حمله کردند و هفتاد کس
از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس اهل بدر بر یکدیگر تفاخر میکردند این میگفت کشتم و آن
میگفت که من اسیر گرفتم این آیه آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنانرا بقوت و استقلال خود ولکن الله
قتلهم ولیکن خدای تعالی کشت ایشانرا بآنکه شما را مدد داد بملایکه و دلهای شما را بحکم آن دلیر ساخت
رعب و ترس بر ایشان مسلط گردانید و ترسی عظیم در دل ایشان انداخت وما رمیت و نینداختی تو ای محمد آن
مشت خاک را بروی ایشان اذ رمیت وقتیکه افکندی چه افکندن تو بمثابه نبود که در چشم همه لشکر کفار رسد و بران

نبودی ولکن الله رمی ولیکن خدای افکند آنرا و بچشم همه ایشان رسانید تا آنکه منهزم شوند و ارباب
توفیق و اصحاب تحقیق را در کلام ظفر انجام و ما رمیت اذ رمیت سخنان بسیار است و حوالة آن بمنهج الصادقین
است و منه الاعانة والتوفیق حاصل که حق سبحانه کفار را مغلوب ساخت تا بنداختن رعبی در دل ایشان
و بامداد فرشتگان تا حق را ظاهر سازد ولیبلی المؤمنین و تا عطا دهد مومنان را و نعمت دهد ایشانرا ازان
منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطای نیکو و نعمتی بزرگ که آن نصرت و غنیمت است و مشاهده آیات
داله بر صدق دعوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ان الله سمیع بدرستی که خدای شنوا است سخنان شما را سبحانه و تعالی
شما را علیم دانا بنیات و احوال شما لاجرم دعا را اجابة کرد شما را منظفر و منصور ساخت ذلکم این است
کار که دیدید از غلبه اهل حق و مغلوبیت اهل باطل و ان الله و بدرستی که مقصود از این نصرت آنست که خدای
موهن سست کننده و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافرانرا و حفص موهن کید خواند
باضافه یعنی خدا باطل کننده کید مشرکان است آورده اند که کفار قریش در وقت بیرون آمدن از مکه دست در
پرده های حرم زده گفتند بار خدایا نصرت کن ازین دو لشکر آنرا که راه یافته تر است و ازین دو جماعت آنرا که گرامی
تر است و ازین دو دین آنرا که فاضلتر است و در روز بدر نیز ابو جهل گفت بار خدایا هر که از ما فاجرتر است و قطع
کننده تر مر ملاحظه رحم و خویشی را و چیزی آورده است بما که آنرا نمی شناسیم فردا بر پیشانی او زن و هلاک کن
و اهل وابستگی (?) دیگر گفت خدایا هر گروهی که دوست تر است نزد تو ورا یاری ده حق تعالی در باره ایشان این آیه فرستاد
بر سبیل تهکم فرمود که ان تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت کردید برای کفار قریش فقد جاءکم الفتح
پس بتحقیق که آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که دوست تر است نزد خدا و ان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران
باقی مانده در جنگ سید از کفر و معادات رسول فهو خیر لکم پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت
آن جهان و ان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت ایشان و لن
تغنی عنکم و دفع نکند از شما فئتکم جمعیت اتفاق شما شیئا چیزی را از بلیه قتل و اسر و عقوبت آخر
ولو کثرت و اگر بسیار باشد آن جماعة و ان الله و بدرستی که خدای مع المؤمنین با مومنان است بنیکوکاری
بنصرت و معونت و حفص فتح ان بخواند بحذف لام یعنی بجهة آنکه خدا یار مجاهدانست نه عاصیان کفار
نصرت نداد و اگرچه در عدد و جمعیت و سلاح بسیار باشند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید

اطیعوا الله و رسوله فرمان برید خدای را و فرستاده او را ولا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه
از امر او بجهاد و سایر طاعات و یا روی برمگردانید از رسول و انتم تسمعون و حال آنکه میشنوید که من میگویم
گرد (?) پیغمبر تست یا می شنوید مواعظ و اوامر و نواهی قرآن را ولا تکونوا کالذین و مباشید مانند آنان که قالوا
سمعنا گفتند شنودیم مراد کفارند و منافقان و میگفتند که ما استماع قرآن کردیم وهم و حال آنکه ایشان
لا یسمعون نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند و یا مراد یهودان بنی قریظه و النضیر اند
و ترسایان که میگفتند آیات خدا را می شنویم و حال آنکه بسمع قبول استماع آن نمیکردند پس در مذمت ایشان
این آیه نازل شد ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان در روی زمین عند الله نزدیک خدای
یعنی بدترین حیوانات در حکم او سبحانه الصم کرانند از شنوای حق البکم و گنگانند از گفتن حق
الذین لا یعقلون که در نمی یابند حق را یعنی خود را برین میدارند که بغیر گنگ و کران تا همدی (?) شوند
از بهایم حسه اند که از خرد که سبب تفضیل ایشانست بر سایر حیوانات بهره نیافته اند و بجانب متابعت طبع
و هوای نفس شتافته ولو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکوی که نفع گرفتن با آیات
قرآن و قبول هدایت و طلب اهتدی لاسمعهم هرآینه شنوا ساختی ایشانرا یعنی لطف کردی و توفیق ارزانی
فرمودی تا بشنودی آنرا بروجه اختیار چنانکه مومنان که طالب حق اند بشنوند و بآن منتفع میشوند ولیکن
ایشان اختیار کفر و عناد کردند و از غایة انکار و عناد سمع و بصر خود را از شنیدن و دیدن دلالة (?)
باز داشتند لاجرم حق تعالی ایشانرا خذلان کرد و فرو گذاشت بر حال کفر و اصرار بر عناد ولو
اسمعهم و اگر شنوا ایند (?) ایشانرا بوسیله لطف لتولوا هرآینه برگشتندی از آن وهم معرضون
در حالتی که ایشان اعراض کننده گان باشند از قبول حق پس چگونه لطف با ایشان فایده بخشد
خذلان کردیم و تخلیه فرمودیم در آیه دلیلست که حق تعالی منع لطف بمکلفی کند از مکلفان و عدم لطف او
بکسی است که دانسته باشد که او بآن منتفع نشود بعد ازان بنده گانرا بطاعت رسول امر فرمود که یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید استجیبوا لله اجابت کنید مر خدای را و للرسول و مر فرستاده او را
بطاعت و قبول اوامر و نواهی اذا دعاکم چون بخواند رسول او شما را لما یحییکم مر چیزی را که شما
را زنده گرداند یعنی ایمان و علوم دینیه که حیات دل در دنیا و عقبی باشد همچنانکه کفر و جهل سبب هلاک دل است و

با عقاید صحیحه و اعمال صالحه که مورث حیات ابدیه است در نعیم مقیم که من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مومن فلنحیینه حیوة
طیبة یا جهاد که سبب بقای شما است چه اگر ترک آن کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک گرداند یا شهید شدن در راه او
موجب حیوة است نزد او سبحانه که بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله یا قرآن که زندگی
دلهای ایمانست واعلموا و بدانید ان الله یحول آنکه خدای حایل شود یعنی جدا گرداند بین المرء وقلبه
میان مرد و دل او و این تمثیل است مر غایت قرب او سبحانه به بنده کقوله و نحن اقرب الیه من حبل الورید و تنبیه بر آنکه
او سبحانه مطلع است بر مکنونات و ضمایر دلها تا آنکه صاحب آن از و غافل نشود و گفته اند که این تمثیل
حیاتست مر دل بنده را در فسخ عزم و نقض مقاصد و کلام میمنت انجام امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه که عرفت الله
بفسخ العزایم اشارتست باین یا از غیبت است بر مسارعت بر تصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق تعالی میان
مرد و دل او بموت و فرصت عمل از و فوت گردد و گفته اند که جدایی افکند میان بنده و مراد او گویند که مومنان در وقت
محاربه اندیشه کردندی که دشمن بسیار است و عدد ما اندک و بجهة این خوف در دل ایشان آمدی حق تعالی
خبر داد که من مانع میشوم میان دل ایشان و خوف ایشان تا خایف نباشند و حایل میشوم میان دل کافر و میان
تا همیشه ترسان باشند یونس بن عمار از ابو عبدالله صلوات الله علیه روایت کرده که مراد آنست که حق تعالی مانع میشود از آنکه
بنده مومن حق را باطل داند و باطل را حق و هشام بن سالم نیز از آنحضرت همین روایت کرده و عیاشی نیز این را
در تفسیر خود از محمد بن اسحق نقل کرده وانه و بدانید که (?) و قصه معنی (?) که الیه
تحشرون بسوی حکم و جزای او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود آن جزا خیر و آن شر
واتقوا فتنة و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا نرسد بکسانی
که ستم کردند منکم از شما خاصة در حالتی که اختصاص داشته باشد بایشان بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم
اثران برسد و شامه آن بهمه آن کند و این بوقت ظهور بدع است و مداهنه در امر بمعروف و نهی از منکر و
کامل ارشاد از ابن عباس مرویست که حق تعالی درین آیه میفرماید که بر منکر خاموش مباشید و ازان چشم مپوشید
و آن رضا مدهید که چون عذاب خدای نازل شود ظالم و غیر ظالم و خاص و عام در آن داخل شوند اما ظالمان بجهة ظلم
و اما غیر ایشان بجهة ترک امر بمعروف و نهی از منکر و تا از مکلفان از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و اعتبار
ولطف مر غیر را تا از مثل این عبرت گرفته و متنبه شده ترک مداهنه کنند و نهی مردمان نمایند از معاصی و سایر

متهاون از سدی شوولت که این ایه در روز بدر نازل شد در روز حرب جمل فتنه روی نمود با امیرالمومنین علی
صلوات الله علیه در مقام مقاتله درامدند و فتنه عظیم ازان پیدا شد زبیر و طلحه روایه کرده اند که ما این ایه میخواندیم
و نمیدانستیم که اهل این ایم این هنگام دانستیم که مراد ازین مایم پس مخالفت کردیم و رسید بما انچه رسید یعنی مخالفت حضرت
امیرالمومنین علی کردیم صلوات الله علیه و با او در مقام محاربه درامدیم و نتیجه ان در فتنه افتادیم و از ابن عباس نقلست
که چون این ایه نازل شد پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله فرمود که هر که بر علی ظلم کند درین جای که من نشسته ام و انتقام ازوی
بعد از وفات من چنان باشد که انکار نبوت من کرده باشد و انکار نبوت جمیع پیغمبرانی که قبل از من بوده اند
حذیفه یمانی گفت که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که از بعضی یاران من چیزی چند شایع گردد که حق تعالی ایشان را
وصحبت من با ایشان نجات ایشان ندهد و بهلاکت اخروی گرفتار گردند و ابو ایوب انصاری نقل کرده که پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرمود که ای عمار زود باشد که بعد از من فتنههای عظیم ظاهر گردد تا انکه شمشیر در میان ایشان کشیده شود
بعضی بعضی را بکشند و برخی را از ان برخی برائت کنند و بیزاری نمایند چون این حال را مشاهده کنی بر تو باد
که تمسک نمایی باین اصلع که در جانب راست من نشسته است که ان علی ابن ابی طالبست صلوات الله علیه
واگر همه مردمان در وادی سلوک کنند و علی در وادی دیگر در وادی علی سلوک کن و بگذار همه مردمان را ای عمار
بدرستی که علی ترا از راه راست برنگرداند و بر هلاکت راهنمونی نکند ای عمار اطاعت علی اطاعت منست
واطاعت من اطاعت حق تعالی و این حدیث اکثر اهل سنت نیز از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل کرده اند وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کسی که ضرر ظلم او بکسی رسد
علی من ظلم محمد و ال محمد و غضب الله علی من ازالهم عن مقامهم و منعهم عن مناصبهم بعد از ان تذکر احوال
میکند ای بر حالتی که ایشان را دست داد و اظهار انعام خود میکند بر ایشان بنصرت و تایید ایشان و میفرماید
که وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ چون بودید شما اندک مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ ضعیف کرده شدگان
در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ میترسیدید أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از انکه بربایند شما را کفار
قریش و خایف بودید از انکه چون از مکه بیرون ایید مشرکان بر شما تاختن ارند فَآوَاكُمْ پس جای داد خدای شما را
در مدینه وَأَيَّدَكُمْ و تقویت داد شما را بِنَصْرِهِ و یاری دادن خود یعنی بانصار یا بامداد ملائکه وَرَزَقَكُمْ
و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از غنیمتهای پاکیزه که بر ایشان پیش حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

تا شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها و گویند خطاب بکافه عرب که ذلیل بودند در دست فارس و روم
و ببرکت و یمن حضرت رسالت صلی الله علیه وآله عزیز و ارجمند شدند و بر همه ملوک و فارس و روم غالب گشتند
ثعلبی در تفسیر خود اورده که بعضی صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه وآله می شنیدند و در افشای ان میکوشیدند و منافقان
بران اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق تعالی ایه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که
ایمان اورده اید لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدا و رسول و در اظهار اسرار و از جابر بن عبد الله
انصاری نقلست که سبب نزول این ایه ان بود که جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله ابو سفیان بجای
فرود امده با جمعی مشرکان بتهیه حرب ایشان مشغول شوید و این خبر را پوشیده دارید تا ناگهان بر ایشان
تازید و یکی از منافقان بر صورت حال مطلع شده نامه نوشت و ابو سفیان را از امدن مسلمانان خبر کرد و این ایه
امد و از زهری روایتست که ایه در حق ابولبابه نازل شد و بیان بود که رسول حصن بنی قریظه را
بیست و یک روز محاصره فرمود و ایشان ملجا شده طلب صلح کردند با انچه بنی نضیر کرده بودند یعنی جایهای خود را باز گذارند
و باذرعات شام روند رسول فرمود صلح نکنم لیکن بر حکم سعد فرود ایید تا انچه رای ما بران قرار گیرد
بکنیم ایشان گفتند ابولبابه را بنزد ما فرست تا با وی مشورت کنیم حضرت ابولبابه را نزد ایشان فرستاد
و او را با ایشان ربطی بود برای مال او و فرزندان او در دست ایشان بود پس او را گفتند که در حدیث سعد
چگویی و اینکه ما با حکم او فرود اییم اطاعت کنیم یا نه وی با انگشت اشارت بحلق خود کرد یعنی همه شما را
بکشد این ایه نازل شد ابولبابه گفت هنوز ایه تمام نشنیده و قدم از قدم برنداشته بودم دانستم که خیانت
کرده ام با خدا و رسول و از ان پشیمان شدم و نزد پیغمبر امدم این ایه فرود امده بود
بیامد و خود را بر ستون مسجد بست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه من قبول کند پس
هفت شبانه روز طعام نه خورد و نه اب تا بیفتاد و بیهوش شد حق تعالی توبه او را بپذیرفت و بدو گفتند خدای
توبه ترا قبول کرد گفت والله خود را نگشایم تا انکه رسول بدست خود مرا بگشاید پس انحضرت بیامد و وی را بگشاد
ابولبابه گفت تمام توبه من انست که مرز و بوم و منزلی و مالی که دارم صرف فقرا کنم رسول فرمود که
ثلثی از مال خود تصدق کن تا کفارت گناهان تو باشد و این روایت از ابو عبد الله صلوات الله علیه مرویست
حاصل که حق تعالی میفرماید که خیانت مکنید با خدا و رسول در انچه گویند وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها

که در میان یکدیگر دادید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا شما میدانید که ضبط امانت بر شما واجبست
چه عقلای روزگار حسن و قبح اشیا میتوانند کرد وَاعْلَمُوا و بدانید ای مومنان أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ که
مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدا که بدان شما را می ازماید پس باید که
دوستی ایشان حامل خیانت شما نشود مانند ابولبابه و سبب وقوع شما نشود در اثم و عقاب
گفته که حق تعالی مال و فرزند را فتنه گفته تا از فتنه بگریزیم و ما بوستان فتنه را زیاده بگیریم و شیخ مصلح الدین
جوان و پیر که در بند مال و فرزند ند نه عاقلند که طفلان ناموزند وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای
عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ نزدیک اوست مزدی بزرگ پس در طلب ان سعی کنید و جمع مال و حب فرزند را بگذارید
امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرمود که باید هیچکس از شما نگوید که بار خدایا پناه میگیرم بتو از فتنه زیرا که هیچکس
نیست مگر که مشتملست بر فتنه و لیکن پناه بگیرید از فتنه گمراه کننده و از راه حق گرداننده چه
حق تعالی میفرماید و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از خدا و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ بگرداند برای شما یعنی بدهد شما را
فُرْقَانًا فرقی که بدان ممتاز شود مبطل از محق بجهة اعزاز مومنان و اذلال کافران یا هدایتی و نوری
در قلوب شما یعنی لطفی که موجب هدایت شما شود که بدان میان حق و باطل تفرقه کنید وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند
و در گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را بتجاوز و عفو مراد از سیات
صغایرست و ذنوب کبایر یا مراد گناهان متقدم و متاخرست زیرا که ایه در اهل بدر امده حق تعالی گناهان
ایشان را امرزیده چنانکه حدیث حضرت نبوی مشهورست برین وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند
فضل و نعمت بزرگست روایتست که چون انصار ایمان اوردند قریش بترسیدند اکابر و مشایخ ایشان در دار الندوه
که سرای قصی بن کلاب بود جمع شدند که با یکدیگر در کار پیغمبر مشورت کنند و این صورت وقتی بود که صحابه را اجازت
هجرت شده بود بمدینه و بغیر از حضرت امیرالمومنین علی صلوات الله علیه و ابوبکر کسی دیگر در خدمت سید انام علیه الصلوة
والسلام نمانده بود القصه رؤسای قریش در باب انحضرت مشورت کردند با یکدیگر و ابلیس بر صورت پیری
را در میان ایشان انداخت گفتند تو کیستی گفت مردی ام از اهل نجد گرم و سرد روزگار کشیده و چشیده و نیک
بد را ازموده ام شنیدم که شما در باب محمد مشورت خواهید کرد خواستم تا من نیز حاضر باشم اگر رای شما

صواب باشد تابع ان شوم و اگر در ان خطا کنید شما را از ان اگاه سازم و رای صحیح خود را در ان باب
بشما اعلام کنم تا باشد که او را هلاک کنیم پس ابو البختری اغاز تکلم کرد و گفت او را در خانه محبوس باید ساخت
و در خانه را مسدود باید کرد و از روزنه آب و نان بقدر سد رمق باو داد تا در ان بمیرد ابلیس بانگ بر وی
زد و گفت بد راییست دیدید که اکثر اهل مدینه اسلام اورده اند و یاران وی بیشتر انجا رفته اند و بنی هاشم نیز درین شهر
بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را از حبس خلاص دهند گفتند ای شیخ تحقیق راست گفتی
هشام بن عمرو گفت صلاح من انست که مرد را بر شتری نشانند و ازین ولایت اخراج کنند هر جا که خواهد برود ابلیس گفت این
رای نیز باطل است چه محمد مردیست با خلق و لطف و حسن فصاحت و بلاغت و شیرین زبان بهر جا که برود در دیار
دعوت کند و ایشان را الفت دهد و ایشان اجابت او نمایند و با وی یار شوند و بیایند و با شما مقاتله کنند و
از روزگار شما برارند گفتند صدق الشیخ النجدی ابو جهل گفت رای من انست که از هر قبیله قریش
ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر و پراکنده گردد و بنو هاشم
با تمام قبایل محاربه نتوانند کرد و بالضروره بدین راضی شوند ابلیس گفت این نیکو راییست و در روایتی انست
که این رای ابلیس بود پس ابو جهل از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که در ان شب حضرت را بقتل ارند جبرئیل
علیه السلام صورت حال بعرض انحضرت رسانید و گفت حق تعالی میفرماید که ازین شهر بیرون روی پس انحضرت
امیرالمومنین علی را علیه السلام گفت که خدای امر فرموده است که ازین شهر بیرون روم و تو امشب بر فراش من
بخوابی تا اگر قریش تفحص من کنند جای من خالی نه بینند و بر اثر من نیایند و ضرری بمن نرسانند پس جامه
برکند و بر وی پوشانید و او را بخوابگاه خود خوابانید و از انجا با ابوبکر بیرون امد
انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا تا فهم لا یبصرون اشتغال فرموده و پاره خاک برداشت بر سر ایشان ریخت
و از انجا بگذشت و بغار رفت و حضرت امیر را وصی خود کرده بود در رد ودایع و دیون مردمان که نزد
انحضرت بود و او را متولی اهل و خانه خود ساخت و ان مشرکان شب همه شب گرد اگرد ان خانه
بیستادند و در قتل و تدبیر میکردند تا انکه نزدیک صبح تیغها کشیده یکبار در اندرون خانه دویدند امیرالمومنین
صلوات الله علیه از جای خود برخاست و گفت بچه کار امده اید و چه میخواهید گفتند محمد کجاست گفت من نگهبان
او نبودم ایشان از سرای بیرون امدند و پی رسول گرفته گفتند محمد بیرون رفته و خاک بر سر ما ریخته پس بر

اثر او برفتند تا در غار حق تعالی عنکبوت را الهام داد تا در خانه بتنید ایشان چون چنان دیدند گفتند
هیچکس باین غار نرفته چه اگر در غار شده بودی تارهای عنکبوت دریده شدی بلکه اینجا با زمین فرو رفته
یا او را باسمان بردند پس بازگشتند و حضرت بعد از سه روز از غار بیرون آمده بمدینه رفت و حق تعالی
در شأن امیر المؤمنین صلوات الله علیه این آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله فرو فرستاده
بیان مکر و حیله قریش در خلاصی آنحضرت آن این آیه را نازل فرمود واذ یمکر بک و یاد کن ای محمد که چون
مکر کردند بتو الذین کفروا آنانکه کافر شدند لیثبتوک تا حبس کنند ترا در جای یا بند کنند و پای تو
و پای ترا مجروح سازند بوجهی که حرکت بر تو مانند و ترا آن اثبات کند که قوت رفتن نداشته باشی
او یقتلوک یا بکشند ترا با تیغهای مختلف او یخرجوک یا بیرون کنند ترا از مکه و یمکرون
و ایشان بدی می سگالند و یمکر الله و خدای جزای بدی ایشان را در صورت مکر و عجب واقع
انچنان شد چه ایشان را از مکه بیرون آورده به بدر رسانید و ایشان بشوکت و کثرت خود مغرور شده زعم
ایشان چنان بود که البته لشکر اسلام را استیصال سازند و آخر مقتول مسلمانان گشتند و قتلی که ایشان حضرت
و اصحاب او اراده کرده بودند بر ایشان واقع شد والله خیر الماکرین و خدای بهتر جزا دهنده مکر
کنندگانست معاندان از فرط عناد ایشان خبر میدهد که واذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر ایشان
آیاتنا آیتهای کتاب ما قالوا قد سمعنا گویند بدرستی که ما شنیدیم این کلام را یعنی مثل این را از
مردمان میشنویم و این بجهة آن گفت که نضر بن حارث لعنه الله بعلیه تجارت رفته بود ببلاد فارس و قصه
رستم و اسفندیار بخرید و بزبان عربی کرده بمکه آمد و گفت افسانه بشرین اوردهام که بهتر ازان افسانهاست
که محمد بر ما میخواند حق تعالی از عناد او و اتباع او خبر داد که چون آیات قرآنی میشنوند میگویند که با شنیده
ایم لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم بگوییم مانند این که ان هذا این نیست الا
اساطیر الاولین مگر قصهها و نوشتهای پیشینیان و من نیز مثل این قصه دارم و این غایت مکابره
و عناد ایشان بود زیرا که در وقتی که پیغمبر ایشان را گفت یک سوره مثل این را بیارید ایشان ازان عاجز
شدند و نتوانستند و اگر میتوانستند البته از باب قریب بان می آوردند تا الزام آنحضرت کنند و با او
معارضه نمایند و اگر عجز ایشان در آوردن مثل آن داخل نبود ایشان نمی شد با وجود مکر و استنکاف ایشان

با معدودی

با معدودی چند که نزد ایشان حقیر مینمودند مقاتله میکردند و تیغ و تیغ خروج از مکه و مشقت محاربه بر خود
نهادند و بمعارضه مذکوره این ننگ و عار و مشقت را از خود دفع میکردند مرویست که چون عثمان بن مظعون
این سخن را از نضر شنید وی را گفت از خدای بترس و این نوع سخنان مگوی چه محمد بر حقست و آنچه میگوید
صدق است گفت من نیز حق میگویم که لا اله الا الله جواب داد که من نیز میگویم که لا اله الا الله ولیکن با آن
ضم میکنم که هؤلاء بنات الله یعنی فرشتگان دختران خدایند و چون پیغمبر استماع این قول کرد فرمود ای
نضر وای بر تو این کلام از آنست بر نزل از نزد الله نضر در مقابله سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر وجه اظهار
یقین خود ببطلان قرآن گفت بار خدایا اگر سخن محمد حقست سنگی بر من زن و مرا هلاک کن و حق
تعالی ازین خبر میدهد که واذ قالوا اللهم و یاد کن از آنکه گفت نضر و تابعان او که متفق بودند که بار خدایا
ان کان هذا اگر هست این قرآن هو الحق راست و درست و فرو فرستاده من عندک
از نزدیک تو فامطر علینا پس بباران بر ما حجارة من السماء سنگی از آسمان همچنانکه
بر اصحاب فیل باریدی او ائتنا بعذاب الیم یا بیار بما عذابی دردناک چون نضر این دعا کرد
حق تعالی سال سائل بعذاب واقع نازل کرد پس در بدر بشمشیر حضرت رسالت کشته شد و چنین بود
و بعد از ان در بیان مهلت دادن کفار میفرماید و ما کان الله لیعذبهم و نیست خدای که عذاب کند
ایشان را و اگرچه تعجیل از ابی طلبند و انت فیهم و حال آنکه تو در میان ایشانی چه سنت الهی و عادت
ربانی بر آن بهیچ جاری شده که هیچ امت را استیصال نکرده اند مادام که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد
خصوصا تو که رحمة عالمیانی و ما کان الله معذبهم و نیست خدای عذاب کننده ایشان وهم
یستغفرون و حال آنکه ایشان استغفار کنند یعنی میان ایشان مستغفران باشند از مومنان از
امیر المومنین علی صلوات الله منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت
پیغمبرست و آنچه مانده است استغفارست و شبهه نیست که استغفار مانع ذنب است که سبب غضب
الهی شود بلکه وسیله غفران او گردد و چون قصد قتل پیغمبر کردند و او را از مکه اخراج کردند مستوجب عذاب
گشتند و حق تعالی درین حال فرمود که وما لهم و چیست مر ایشان را و چه منع نماید از ایشان الا یعذبهم
الله آنکه خدای عذاب نکند ایشان را وهم یصدون و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را

عن المسجد الحرام از دخول مسجد الحرام و ایشان را از مکه بیرون میکنند و در عام الحدیبیه منع دخول ایشان
میکنند وما کانوا اولیاءه و نیستند ایشان اولیاءه متولیان او مسجد الحرام با جنوه شرک این منع گفتار کفارست
که می گفتند ما صاحبان اختیار حرمیم هر که را خواهیم منع دخول او کنیم و آنرا که خواهیم اجازت دخول دهیم در آن
حق تعالی فرمود که با وجود شرک ولایت حرم را نشاید ان اولیاؤه نیستند سزاوار ولایت مسجد الحرام الا
المتقون مگر پرهیزکاران از شرک ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند
که ولایت حرم ایشان نیست و قید اکثر جهة آنست که در میان ایشان جمعی بودند که میدانستند اما عناد میکردند
وما کان صلاتهم و نیست دعای مشرکان یا آنچه آنرا نماز نام کرده اند عند البیت
نزدیک خانه خدای الا مکاء مگر صفیر زدن و تصدیة و دست بر دست کوفتن مرویست
که بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه نماز کردندی و صفیر زدندی و دست بهم کوفتندی حق تعالی
فرمود که نماز ایشان بر وجه لعب و لهو است فذوقوا العذاب پس بچشید ای کافران عذاب را از
قتل و اسر در روز بدر و حرق دوزخ در روز حشر بما کنتم تکفرون بانچه هستید که کفر میورزید باعتقاد
و بعمل ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافرند که ینفقون اموالهم نفقه میکنند مالهای خود را
لیصدوا تا باز دارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسولست در ده اند
که بعد از خروج کفار قریش از مکه بغزوه بدر دوازده کس از اشراف عرب چون ابوجهل و عتبه و شیبه متعهد
کردند که هر یکی روزی لشکر را طعام دهد پس هر کس از ایشان ده شتر یا زیادتر در روز نوبت بکشتند و ایشان
بحرب ترغیب میکردند حق تعالی این آیت را درباره ایشان نازل ساخت و گویند ابوسفیان در قریش چهل هزار
مثقال طلا خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند این آیه آمد که مالهای خود را خرج میکنند فسینفقونها
پس زود باشد که تمام کنند همه مالهای خود را ثم تکون حسرة علیهم پس باشد آن نفقه بر ایشان پشیمانی
و غم که مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثم یغلبون پس مغلوب گردند اواخر کار که روز فتح
مکه بود این آیه از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی پیش از وقوع آن والذین کفروا و آنانکه
ثابت باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون حشر کرده و در آورده شوند لیمیز الله الخبیث
وجمع کند و همان آیه کافران پیغمبررا و مغلوب شدن کافران جهة آنست که جدا کرداند خدای تا پاک

را

را که کافرست من الطیب از پاک که مومنست و یجعل الخبیث و جمع کند و ضم نماید کافران پلیدرا
بعضه علی بعض برخی بر برخی فیرکمه جمیعا پس بر هم افکند کافران را در حالتی که مجتمع
باشند و هیچکس از ایشان نماند که با ایشان نباشد و با ضم کند بکافر آنچه نفقه کرده باشند تا موجب
زیادتی عذاب ایشان شود فیجعله پس در آرد آنها را همه فی جهنم در دوزخ اولئک آن گروه
خبیث هم الخاسرون ایشانند زیان کاران در نفس و مال خود چه مال را در باختند و بدوزخ
شتافتند قل للذین کفروا بگو برای آنانکه کافر شدند یعنی درباره ابوسفیان و اتباع او که ان
ینتهوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول خدا بوسیله دخول در اسلام یغفر لهم آمرزیده شود
برای ایشان ما قد سلف آنچه گذشته یعنی صادر شده از ایشان از گناهان وان یعودوا
و اگر باز گردند بدشمنی و کارزار با پیغمبر فقد مضت پس بدرستی که گذشته است سنة الاولین
سنت الهی و عادت رب العالمین درباره پیشینیان که با پیغمبر سرکشی کردند و او مستاصل
شدند مانند فرعونیان و امثال ایشان پس این گروه نیز باید که همین چشم دارند وقاتلوهم
و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حتی لا تکون فتنة تا وقتی که یافت نشود شرک و تسمیه کفر
شرک جهة آنست که کافر داعی سلامت یکیش خود وان موجب فتنه است یعنی شما مقاتله کنید تا هیچ شرکی
نماند ویکون الدین و باشد همه دین خالص و خاص لله مر خدا را و بس یعنی همه ادیان دیگر باطل و
مغلوب شود و همین دین اسلام بماند که فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر حق تعالی مثوبت
قبول بر اسلام ایشان عطا خواهد فرمود فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی بما تعملون بصیر
بانچه میکنند بیناست و مناسب آن عمل پاداش دهد از ابی عبدالله علیه السلام روایتست که تاویل
این آیه هنوز واقع نشده بلکه آن در زمانی باشد که قائم مقام ما صلوات الله علیه بار دین قیام نماید و جمیعت
دین محمدی را بجمیع اقطار عالم رساند تا آنکه هیچ شرک بر روی زمین نماند وان تولوا و اگر
اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند و قبول حق نکنند از آن باک مدارید فاعلموا ان
الله پس بدانید که خدا مولاکم یار و مددکار شماست نعم المولی نیکو یاریست خدا که دوستان
خود را ضایع نگرداند ونعم النصیر و نیکو یاری دهنده ایست که مومنان بر مشرکان غالب سازد و ایشان را از

غنایم کفار غنی کردانند و بسبب ان رعب کفار توانا نزد دلیر کردانند وَاعْلَمُوا و بدانید ای مومنان اَنَّمَا
غَنِمْتُم انکه انجه غنیمت کرفتید از کافران مِنْ شَیْءٍ از هر جه اسم شی بران اطلاق توان کرد حتی
ریسمان و جوب فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ بس بدرستی که مر خدایراست خمس و پنج یکیان وَلِلرَّسُوْلِ و مر رسول
خدایرا وَلِذِی الْقُرْبٰی و مر خویشان رسولرا که بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب وَالْیَتَامٰی و یتیمان ایشانرا
وَالْمَسَاکِیْنِ و درویشان محتاج ایشانرا وَابْنِ السَّبِیْلِ و مسافران ایشانرا که راه بر ایشان بسته شد که بوطن
خود باز کردند اکرچه در وطن خود متمول باشند و با جماع امامیه در عهد رسول خمس بر شش قسم بود
قسم دیکر برای ایتام و مساکین و ابن سبیل بنی هاشم و مخالفین کفته عبارتی که با اهل البیت علیهم السلام دادند
منع ایشان کرده اند از حد اجره و از ابر سایر مسلمانان قسمت بکنند و تفصیل این مبحث با بطال قول
مخالفین در منهج الصادقین سمت تحریر یافته بعد از ان میفرماید که خمس را بمستحقان ان رسانید اِنْ کُنْتُمْ
اکر هستید شما از روی تحقیق اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ ایمان اورده ایند بخدا وَمَا اَنْزَلْنَا و بانجه باز
فرستاده ایم از ایات قران و نزول ملایکه و غیر ان عَلٰی عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه واله وسلم
یَوْمَ الْفُرْقَانِ در روز بدر که جدا شدن حق از باطل دران واقع شد یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ در روزی
که بهم رسیدند دو کروه مسلمانان و کافران و ان روز جمعه بود هفدهم ماه رمضان در سنه ثانیه از هجرت از
صادق علیه السلام مرویست که نزول این خمس در نوزدهم رمضان بوده است وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای
بر همه چیز قَدِیْرٌ تواناست لاجرم مردم اندک بر لشکر بسیار غالب می سازد از ابی عبد الله علیه السلام
مرویست که چون حرام کردانیده بر ما صدقه را یعنی زکوة مفروضه را خمس را برای ما از ال فرمود پس صدقه بر ما
حرام است و خمس بر ما حلال بعد از ان بیان نصرت اهل اسلام میکند در بدر بقوله اِذْ اَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ
الدُّنْیَا یاد کنید انرا که بودید شما بکناره وادی که نزدیکتر بود بمدینه و ان ریکستان بود که دران پای زمین فرو
میرفت و اب نداشتید وَهُمْ و ایشان یعنی کافران دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوٰی بودند
بکناره وادی که دورتر بود از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر اب قادر بودند جه بر کناره چشمه فرود امده
وَالرَّکْبُ و سواران کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او اَسْفَلَ مِنْکُمْ زیرتر از مکان شما بودند بمقدار
سه فرسنگ جه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق ساحل عزیمت نموده وَلَوْ تَوَاعَدْتُّمْ و اکر وعده قتال
میکردید
وید که باکفار قریش که در عده قصوی بودند و حال ایشان در کثرت رجال و بسیاری صلاح مید انستید
لَاخْتَلَفْتُمْ هر اینه خلاف بکردید فِی الْمِیْعَادِ در وعده خود از خوف ایشان جه شما اندک بوده
و بی سلاح و ایشان بسیار بودند و مسلح و مکمل وَلٰکِنْ و لیکن خدای تعالی جمع کرد میان شما و ایشان
در بدر لِیَقْضِیَ اللّٰهُ اَمْرًا کَانَ تا حکم کند خدا کاری که ان مکان مَفْعُوْلًا بود کرده شده یعنی
ثابت و کاین در علم او و سزاوار انکه کرده شود و ان نصرت اولیاست و قهر اعدا و اعزاز دین اسلام
و اذلال کیش کفر لِیَهْلِکَ تا هلاک شود مَنْ هَلَکَ هر که هلاک عَنْ بَیِّنَةٍ از حجتی روشن
که معاینه ان را دیده وَیَحْیٰی مَنْ حَیَّ و زنده بماند هر که زنده عَنْ بَیِّنَةٍ از حجتی نیکو یعنی تا هیچکدام را
حجتی و معذرتی نباشد چه واقعه بدر از ایات عظیم و معجزات ظاهره بود هر که مشاهده ان کرده او
برهیچ عذری و حجتی نیست خواه که دران جنگ مرده یا زنده باشد بالاکت و حیوة کنایت از کفر و ایمان
یعنی هر که کافر کردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت ان مبین و معلوم وَ
اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا لَسَمِیْعٌ شنواست مر اقوال مومن و کافر را عَلِیْمٌ داناست بضمایر و احوال و سایر
افعال ایشان نقلست که در شب ان روز که جنگ بدر واقع شد حضرت صلی الله علیه واله در واقعه لشکر قریش
را دیده در غایت قلت و مذلت پیغمبر فرمود با انکه ما غالب و دشمنان ما مغلوب خواهند شد مومنان
بعد از استماع این واقعه و پیغمبر ان بغایت مسرور و فرحناک شدند حق تعالی ذکر این نعمت فرموده
و فرمود اِذْ یُرِیْکَهُمُ اللّٰهُ و یاد کن چون بنمود خدای لشکر کفار را فِیْ مَنَامِکَ در خواب تو
قَلِیْلًا کروهی اندک تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت لَفَشِلْتُمْ هر اینه بد دل
میشدید وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر اینه نزاع میکردید فِی الْاَمْرِ در کار قتال که ایا حرب کنیم یا بگریزیم
وَلٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای سَلَّمَ سلامت نکهداشت شمارا از بد دلی و نزاع و اختلاف و بااز
معرت اعادی اِنَّهُ بدرستی که خدای عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ داناست بانجه در سینهاست از جرات
و بیم و جزع و تسلیم و عالم اکبر اکر علم بکثرت عدد ایشان میداشتید قتال نمیکردید و فرار بر قرار میداد
وَاِذْ یُرِیْکُمُوْهُمْ و یاد کنید ای اصحاب انرا که بنمود خدای دشمنانرا بشما اِذِ الْتَقَیْتُمْ وقتی
که ملاقات کردید و بهم رسیدید فِیْ اَعْیُنِکُمْ در چشمهای شما قَلِیْلًا اندکی تا دل شما قوی شده بر حرب
[illegible]
ایشان و دلاور شوند وقوع پذیرفت اورده اند ابن مسعود در التقای صفین بکسی که در پهلوی او بود کفت مرکان هفتاد
تن باشند وی کفت قریب بصد نیز احتمال دارد و حال انکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند وَیُقَلِّلُکُمْ و
اندک کرداند شمارا نیز فِیْ اَعْیُنِهِمْ در چشمهای ایشان که مومنانند تا دلیر شدند در کار زار نقلست که
ابو جهل در روز بدر میکفت بسلاح با ایشان جنگ بکنند که کری ان نمیکند بلکه ایشانرا بدست بکیرید و ریسمانها
بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی مومنانرا در برابر نظر ایشان دو برابر نمود که یرونهم مثلیهم رای
العین بدین دل شکسته شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صحبت از ایات عظیم است جه قوت باصره
اکر جه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند اما این حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صد کس بیند و کمتر و نزدیک
سیصد نفر را هزار و نهصد عدد و هر اینه قدرت ربانی دید تا را باز داشت از دیدن بعضی که موجود
نبودند و از ندیدن بعضی که موجود بودند لِیَقْضِیَ اللّٰهُ اَمْرًا تا حکم کند خدا کاری را ان کَانَ مَفْعُوْلًا
ثبت کرده شده یعنی بر وقوع اینده در علم او وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدا نه غیر او تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ باز کردانیده
شود کارها بعد از ان امر میکند بمومنان بثبات در قتال بقوله یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای انکه
کرویده اید اِذَا لَقِیْتُمْ فِئَةً چون برسید بکروهی از کفار که قصد حرب کنند با ایشان در مقام کارزار
دلاایید فَاثْبُتُوْا بس پایست شوید و از مقاتله ایشان روی متابید وَاذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیْرًا و یاد کنید
خدایرا یاد کردن بسیار بدل و زبان در مواضع حرب و دعا کنید و دعا کنید برای غالب شدن شما
بر اعدا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ شاید که شما فوز و ظفر یابید بر دشمنان و با وجود این عشوه اندی
رسیده که بیند مراد بذکر تکبیرست در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ
و فرمان برید خدایرا و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوْا و
نکنید با اختلاف ارا فَتَفْشَلُوْا پس بد دل شوید وَتَذْهَبَ رِیْحُکُمْ و برود دولت و قوت
شما تسمیه دولت بباد جهت انست که دولت در تمشیت امور و نفاذ ان مشابه بادست در وزیدن
و نمود کردن و نزد بعضی مراد باد حقیقتست جه نصرت نمی باشد مکر ببادی که حق تعالی از مهب فتح فرستد
و از ریح النصرة میکویند وَاصْبِرُوْا و شکیبایی کنید در مقاتله اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ بدرستی
که خدای با صابرانست از مجاهد نقلست که شکستکی در روز احد که بمومنان رسید نبود مکر بجهت منازعه
و اختلاف ایشان که اکر صبر کردندی و مخالفت نکردندی انجه بایشان رسید وَلَا تَکُوْنُوْا کَالَّذِیْنَ خَرَجُوْا
و مباشید مانند انانکه بیرون امدند مِنْ دِیَارِهِمْ از سراها و منزلهای خود بَطَرًا از روی سرکشی و فخر
وَرِئَاۤءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون امدند چون بجحفه رسیدند رسول
ابو سفیان بدیشان رسید که باز کردید که ما کاروانرا بسلامت اوردیم مردمان عزم رجوع کردند ابوجهل کفت البته بیرون
برویم و بشرب و خمر مشغول میشویم و زنان مغنیه برای ما سرود کویند و دف و دایره زنند و شتر بکشیم و مردم
مارا طعام دهیم تا اوازه شجاعت و شوکت و کرم ما در احیای عرب منتشر بکردد و مردم از شجاعت و دلاوری ما
حسابی کیرند پس حق تعالی میفرماید که شما مانند کفار از دیار خود بیرون میایید که ایشان عجب میورزند و ریا و خود
نمایی میکنند وَیَصُدُّوْنَ و باز میدارند مردمانرا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه دین خدای وَاللّٰهُ بِمَا
تَعْمَلُوْنَ و خدای بانچه میکنند مُحِیْطٌ عالمست پس برانها فراخوا جزا دهد اورده اند که چون قریش از مکه بیرون امدند
و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شدند که باز کردند ابلیس را
بصورة سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود بر امده با ایشان ملاقات کرد و کفت شما بکوچ جانب کینه خود میلیند برود
و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز رفیق شمایم در بین جانب پس ابلیس را با جمعی از شیاطین همراه
ایشان روی به بدر نهادند و حق تعالی ازین قصه خبر میدهد که وَاِذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطٰنُ و یاد کن انرا
که بیاراست برای کافران دیو سرکش که ابلیس است اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر و غیر ان
وَقَالَ و کفت لَا غَالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت
کثرت شما و اراستکی شما وَاِنِّیْ جَارٌ لَّکُمْ بدرستی که من زینهار دهنده و فریاد رسنده ام شمارا از
قوم کنانه و نکذارم که از ایشان ضرری بشما رسد و اسیبی فَلَمَّا تَرَاۤءَتِ الْفِئَتٰنِ پس انهنکام که
هر دو کروه لشکر یکدیکر را نکرستند نَکَصَ بازکشت شیطان عَلٰی عَقِبَیْهِ بر هر دو پاشنه خود یعنی بطریق قهقری
برکشت و در خبرست که چون روز بدر ملایکه فرود امدند ابلیس ایشانرا بدید و روی بفرار نهاد و در ان وقت دست
او در دست حارث بن هشام بود حارث کفت ای سراقه در چنین حال ما را فرو میکذاری ابلیس دست بر سینه او زد
وَقَالَ و کفت اِنِّیْ بَرِیْۤءٌ مِّنْکُمْ بیزارم بس بدرستی که من بیزارم از زینهار دادن شما اِنِّیْ اَرٰی بدرستی که من
می بینم انچه شما نمی بینید یعنی فرشتکان را که مدد مومنان می ایند اِنِّیْ اَخَافُ اللّٰهَ بدرستی که من میترسم از

خدای ابن عباس گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای نترسیدی کار بجا نرسیدی اورده اند که منهزمان
بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر
هزیمت شما نشنیدم از محاربه شما با محمد خبر نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را بصورت
سراقه نموده و برخی از ایشان چون برین مطلع شدند اسلام آوردند و باقی بر عناد راسخ شدند
وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است اهل عناد و انکار را و هیچکس از
ایشان را طاقت عقاب او نباشد مرویست از رسول صلی الله علیه و آله که در هیچ روز شیطان خوار
و ذلیل و حقیر نبود که در روز بدر چون دید جبرئیل علیه السلام را که در پیش فرشتگان می‌آمد و در
عرفه نیز ذلیل میشود چون رحمت حق بیند بر بندگان گناهکار آنجا نازل شود إِذْ يَقُولُ
الْمُنَافِقُونَ یاد کن این را نیز که گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در
دلهای ایشان بود بیماری شک و نفاق یعنی منافقان نه که با بیماری کفر و در سخن آن یعنی مشرکان مراد
است که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت هجرت در مکه توقف کردند و در روز خروج
قریش با اصحاب ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان هر لشکری که بیشتر باشد ایشان بدان میل کنند و چون
قلت مومنان را در بدر مشاهده کردند گفتند غَرَّ هٰؤُلَاءِ فریفته است این گروه مومنان را دِينُهُمْ دین ایشان
که با وجود قلت و عدم سلاح در برابر چنین لشکری ایستاده آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَنْ
يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و هر که توکل کند بر خدای و کار خود را با خدا گذارد فَإِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ پس بتحقیق خدای
غالبست بر همه پس متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کرده است که اهل توکل را فرو نگذارد و یاری دهد بر دست
که چون منافقان مذکوره کثرت مشرکان و قلت مومنان بدیدند روی بقتال مومنان آوردند و در وقتی
که میان سوکه رسیدند فرشتگان تازیانه و شمشیر بر روی و پشت ایشان زدند همه را هلاک کردند حق تعالی
رسول خود را ازین خبر داد که وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد اهل کفار را إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا
چون قبض میکردند ارواح ایشان را که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند
در حرب بدر يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ میزدند عمودهای آتشین را بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ
و بر پشتهای ایشان و از ابن عباس نقلست که مشرکان چون روی بمسلمانان کردند فرشتگان تیغ بر رویهای ایشان

زدندی و چون پشت بهزیمت دادندی پشتهای ایشان رسیده گرز تازیانه بر پشت ایشان زدندی وَذُوقُوا و میگفتند که
بچشید ای اهل شرک و نفاق عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است مرویست که در
هر یک گرز آتش بود و بر هر مشرکی که میزدند آتش از آن افروخته میشد و او را می‌سوخت و با ایشان می‌گفتند
ذَٰلِكَ این ضرب تازیانه بر شما بِمَا قَدَّمَتْ بسبب عملهای که از پیش فرستاده بود أَيْدِيكُمْ
دستهای شما از شرک و سایر معاصی که از جمله آن شرک جز شما بود از کم وَأَنَّ اللّٰهَ و بسبب آنکه خدای
لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ نیست ستم کننده مر بندگان را که ایشان را بی جرم مواخذه کند پس عذاب کردن
کفار عین عدالتست بعد از آن بروجه تسلیه حضرت رسالت بیان حال کفار میکند بحال کفاری که قبل از
ایشان بتکذیب رسول خود کرده‌اند و میفرمود که ای محمد عادت مشرکان قریش مانند كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو عادت متابعان
فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و مانند عادت آنهاکه پیش از فرعونیان بودند
یعنی عاد و ثمود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ کافر شدند بنشانهای خدا یعنی بدلایلی که دلالت میکند بر صدق ما بآن انبیا
فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود
همچو کفار معاصر تو را بسبب آن مواخذه فرمود إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای با قوت و قدرتست شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت بر منکران و مکذبان که هیچکس بر او غالب نتوانند شد و دفع عذاب او نتوانند
و طاقت کشیدن عذاب نتوانند داشت ذَٰلِكَ این عقوبت جهت آنست و بسبب آنست بِأَنَّ اللّٰهَ بسبب
که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تبدیل دهنده یعنی عادت او اینست که تغیر ندهد نِعْمَةً أَنْعَمَهَا
نعمتی را که انعام کرده است بسبیل تفضل عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی از بندگان او که آن فراخی و ارزانی معیشت
و توانگری و تندرستی و امنیت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا آنکه تغیر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ
آن حال را که متعارف نفسهای ایشانست بحال بدتر مراد احوال قریش است چه ایشان حال خود را که بت پرستی
بود و مردار خواری بدشمنی حضرت رسالت و قطع رحم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و آزار مومنان و سعی در
ریختن خون ایشان بدتر ساختند همچنانکه امم سابقه که تکذیب رسل و قصد قتل ایشان در کفر و شرک
خود مبتلا بودند و بسبب آن مستاصل شدند وَأَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ و بدرستی که خدای شنواست سخنان
ناهنجار مشرکان را عَلِيمٌ دانا بعقاید باطله و اعمال قبیحه ایشان دیگر باره برای تاکید قول مذکور میفرماید

که کار قریش در تکذیب كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو کار قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه قبل از ایشان
بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ
بسبب گناهان ایشان قریش تکذیب قرآن نمودند و ما بسبب آن ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم
وَأَغْرَقْنَا و غرق کردیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر یک از گروه غرق
شدگان قبط و کشته شدگان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان حق
بعد از ایشان فرمود که إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللّٰهِ
نزد خدای تعالی الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند و اصرار نمودند بر کفر و راسخ شدند در آن و مراد از آن
قریش اند چون ابوجهل و عتبه و امثال ایشان یا مکاران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و
اتباع ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند و چون چنین است ای محمد توقع ایمان
از ایشان مدار و خاطر خطیر خود را بجهة این رنجان مساز الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ آنانکه تو معاهده
کردی و عهد از ایشان فرا گرفتی از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان عهد فرا گرفته
بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس شکستند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد کردند آورده اند
که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ندهند پس نقض عهد کردند در روز بدر مشرکان را بسلاح
مددکاری کردند و بعد از آن با رسول گفتند که ما عهد را فراموش کردیم پس دیگر عهد بستند و باز آنرا شکستند
روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق کردند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد
یا نمیترسند از عقوبت خیانت در عهد فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ
فَشَرِّدْ بِهِمْ پس رمیده گردان و متفرق ساز بهم بسبب قتل و جرح ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنان را
که از پس ایشان فرا رسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چنان از ایشان بکش که از هیبت تو کار
دیگر را از مقاتله تو بر باید لَعَلَّهُمْ باشد که آن رسیدگان يَذَّكَّرُونَ پند پذیرند و عبرت پذیرند و
هیچ از ایشان بجهة آن دلیری نتوانند کرد بر نقض عهد و اقدام بر محاربه تو وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر ترسی و دانی
یعنی دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقضی آن عهد بعلاماتی که بر تو روشن شود
فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال ایشان که من نقض عهد شما را باطل

کردم عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویه یعنی بروجه عدل چه اظهار آن یعنی نکنی با ایشان و ایشان گمان برند که تو بر عهد خودی و تو
ساز حرب ایشان کنی مانند غدری باشد که از تو صادر شده باشد و بدان متهم شوی و تو بر متقی است
که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان دانی از نقض عهد إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ
الْخَائِنِينَ دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی‌پسندد عمل ایشان را و بعد از امر قتال کفار وعده
نصرت داد باهل اسلام و ایشان را امر فرمود بمهیا شدن برای قتال بدینوجه که وَلَا يَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندارای محمد آنان را که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ
یا مراد گریختگان روز بدر یا شکنندگان عهد پیغمبر باید که مپندارد که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان
لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نتوانند کرد ما را از عذاب خود و حفص بحسبن بیای غیبه میخوانند
یعنی باید که کافران مپندارند که ما از تعقیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا و آماده سازید ای مومنان
لَهُمْ برای عهد شکنان یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ توانید از توانائی یعنی از آلات حرب
داشته باشید آن را از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می‌یابند و گویند مراد تیر و کمان است
و یا اعتماد بر حق و واثق بودن بعنایت او و نزد بعضی دیگر مراد حصارهاست یعنی آماده سازید قلعها را جهة
دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده کنید از اسبان بسته برای جهاد که تُرْهِبُونَ بِهِ
بترسانید بدین استعداد و مهیا شدن عَدُوَّ اللّٰهِ وَعَدُوَّكُمْ دشمن خدا را و دشمن خود را که کفار
مکه‌اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را مِنْ دُونِهِمْ غیر از کافران مکه
لَا تَعْلَمُونَهُمُ شما نمیدانید ایشان را اللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول
بعضی یهود بنی قریظه اند و یا فارس و یا جمیع دشمنان دین‌اند و یا منافقان که نماز میکنند
و روزه میدارند و کلمتین شهادتین میگویند اما خدای ایشان را می‌شناسد و مطلع است بر اسرار ایشان یا
و پری که جنیان شده در مدارک گفته که کافران جن از آواز اسبان بترسند وَمَا تُنْفِقُوا
مِنْ شَيْءٍ و آنچه نفقه میکنید از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا یعنی در ترتیب سلاح و نفقه
است يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید
شد بنقص ثواب و تضییع عمل ایشان وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استیمان

فاجنح لها پس تو میل کن بمصالحه وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای و مترس از آنکه مکر و حیله (خدعه)
باشند چه خدا نگهدارنده شماست از مکر ایشان انه هو السمیع بدرستی که خدای شنواست مر اقوال ایشان را
العلیم داناست به نیات ایشان در دروغ و راست بسا که انتقام کشد از ایشان و تدارک آن کند و وبال مکر
را بایشان رساند و بدانکه فاجنح اگرچه مطلق واقع شده اما مخصوص است بمصلحت بنظر امام چه اگر مصلحت
در خلاف صلح باشد جایز نیست که صلح کنند و دلیل برین اجماع اهل البیت است علیهم السلام وان یریدوا
ان یخدعوک و اگر خواهند که بفریبند ترا بصلح خود را از جنگ شما باز دارند فان
حسبک الله پس بدرستی که بسنده است ترا خدا چه او کفایت کننده مقاصد اولیای خود است
هو الذی ایدک اوست آنکه بنصره قوت داد ترا بیاری کردن خود و فرشتگان فرستادن وبالمؤ
منین و بهمه مومنان و نزد اکثر مراد انصارند که اوس و خزرج اند و این از ابو جعفر علیه السلام
نیز مرویست والف و الفت انداخت و پیوند افکند بدوستی بین قلوبهم میان دلهای ایشان
یعنی میان اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و پیوسته بقتل و غارت هم
اشتغال مینمودند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد و اتحاد تمام میان ایشان پیدا شد و این از
معجزات آنحضرت بود لو انفقت اگر خرج میکردی بجهة صلاح احوال ایشان ما فی الارض جمیعا
آنچه در زمین است از مال و متاع ما الفت تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت دادن بین
قلوبهم الفت افکند میان ایشان و مقلب القلوبست هر وجه که خواهد انه عزیز بدرستی که خدای
غالب و قادرست هر چه خواهد کند حکیم داناست بحکمة آنچه میکند یا ایها النبی ای پیغمبر گرامی
حسبک الله بسنده است ترا خدا ومن اتبعک و آنکه پیروی تو کرده اند من المؤمنین
از گروه گان نزول این آیه قبل از غزوه بدر واقع شده و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است
که مراد باین آیه امیر المومنین است صلوات الله علیه و اتباع او و ظواهر اخبار شاهد این قولست
و دیگر آنکه آنچه ازین مستفاد میشود نصرتست و نصرتی که رسول را تا بدانگه بواسطه امیر المومنین ظهور یافت
از هیچکس ظاهر نشد پس بدیع نباشد که این مخصوص باشد بآنحضرت و اتباع حضرت شعار آنحضرت یا ایها
النبی ای پیغمبر بلند مرتبه حرض المؤمنین تحریض و ترغیب کن مومنان و گرم ساز ایشان را

علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما عشرون صابرون بیست
تن صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند به تایید الهی بر دویست تن از مشرکان
این کلام در صورت خبر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزند و فرار نکنند و
ان یکن منکم مائة و اگر باشد از شما صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بر هزار تن
من الذین کفروا از آنها که کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان و مغلوب شدن ایشان
بانهم قوم بسبب آنست که ایشان لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند خدا را و روز معاد را
نمی شناسند و اعتقاد ثواب عظیم و بهشت ندارند لاجرم در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبائی ایشان
شکیبائی مومنان ندارند بعد از نزول این آیه مومنان از مقاتله یکی با ده اندیشناک شدند و بر
ایشان گران آمد حق تعالی این آیه را منسوخ کرد و فرمود که الآن اکنون تخفیف کرد این حکم شما را گران بار
ساخت خفف الله عنکم سبک گردانید خدای از شما وعلم ان فیکم ضعفا
و دید که در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة
صابرة صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو
تن صبر کند و نگریزد وان یکن منکم الف و اگر باشد از شما هزار کس یغلبوا الفین غالب
شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای و یاری او والله مع الصابرین و خدای یاور صبر کنندگانست
بمدد کاری پس هر که صبر کند ظفر یابد حکم آیه اول در وقتی بود که مسلمانان اندک بودند و چون بسیار شدند
بحکم این آیه تخفیف ایشان کرد و در کنز العرفان آورده که آیه الان خفف ارحکم اسباب تنهاست
و سبب آن بود که رسول صلی الله علیه و آله حمزه را با سی سوار بمحاربه فرستاد و ایشان با سیصد سوار لشکر
ابو جهل بودند آغاز مقاتله کردند و بجهة کثرت مشقه که بایشان رسیده بود حق تعالی از ایشان تخفیف
فرمود و امر کرد عقاد یکی با دو و باقی احکام جهاد در منهج مفصلا بیان گشته آورده اند که روز بدر
هفتاد تن اسیر شدند و از جمله ایشان عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب بود و حضرت صلی الله علیه
و آله با اصحاب مشورت کرد ابو بکر که از مهاجر بود گفت یا رسول الله اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تو
تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدائی بدهند باشد که روزی بدولت اسلام رسند و حالا آن

فدا موجب قوت اصحاب شود عمر گفت یا رسول الله اینها پیشوایان اهل شرکند ترا از منزل خود بیرون کردند بر ایشان
رحم مکن و بفرما تا همه را گردن بزنند و بجهة آنکه حق تعالی ترا از فدا مستغنی گردانیده عقیل را بدست علی ده تا
بکشد و عباس را بحمزه و فلان و فلان که خویشان منند بمن حواله فرما تا بکشم و از گروه انصار سعد بن معاذ گفت
که اشارت فرما تا ایشان را در گودالی جمع کنند و خار و خاشاک و هیزم را بر سر ایشان بریزند و آتش در آن اندازند
تا همه بسوزند حضرت فرمود کار ایشان بیکی از سه بیرون نیست یا آنست که اسلام آورند و یا ایشان را بکشند و یا از
ایشان اخذ فدیه کنند و در اخذ مقرر کنند تا مقاتله کنیم ایشان اخذ فدیه را اختیار کردند روز دیگر رسول را
دیدند دلتنگ نشسته و بسیار غمناک گشته ابوبکر گوید که از وی استفسار این معنی کردم فرمود که بجهة طمع اصحاب
در اخذ فدا عذاب خدا بایشان نزدیک شده بود که این درخت بما در نزدیک تا درختی بود پس حق تعالی
این آیه فرستاد ما کان لنبی نزدد و نشاید مر هیچ پیغمبر را ان یکون له اسری که باشند مر او را اسیران
که از ایشان فدا فرا گیرد حتی یثخن تا آنکه بسیار بکشد از ایشان فی الارض در زمین چه این صورت
سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت مومنان نیکوکارست تریدون میخواهید (عرض الدنیا)
شما مال دنیا را که عرض سریع الزوالست مراد اخذ فدیه است والله یرید الآخرة و خدای میخواهد
برای شما ثواب آخرت را که بهشت است و ثواب جاودانی و یا سبب بیان آخرت را که اعزاز دین است
و خواری دشمنان بر کین والله عزیز و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان ظفر دهد حکیم
داناست در آنچه باید که کند و آنچه لایق بحال هر یک از ایشان باشد از کشتن و منع از فدا در وقت
شوکت مشرکان و تخییر میان فدا و منّ در وقت غلبه مومنان لولا کتاب من الله اگر نه حکمی و
فرمانی میبود از خدا سبق که پیشی گرفته شده اثبات آن در لوح محفوظ که بی نهی صریح عقوبت ننماید
با اصحاب بدر را عذاب نکند لمسکم هر آینه میرسید شما را فیما اخذتم در آنچه فدا گرفتند
از خدا عذاب عظیم عذابی بزرگ در کنز العرفان آورده که بعد از تخییر پیغمبر در اخذ فدیه و قتل اصحاب
طمع در فدیه کرده از سر قتل ایشان در گذشتند اکثر فدا چهار هزار درهم بود و کمترین هزار درهم و از
صادق علیه السلام مرویست که فدای ابو جهل اوقیه بود مگر عباس که فدای او صد اوقیه بود و اوقیه چهل مثقال است
و مرویست که در وقتی که عباس را اسیر کردند بیست اوقیه طلا از و گرفتند رسول فرمود که این غنیمت است پس باید که

فدای نفس خود بدهد عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو دست بیرون کند در پیش و از پس
خویش و بیگانه و گدائی کند من این همه مال از کجا آرم حضرت فرمود که کو آن بدره های زر که در وقت
بیرون آمدن تو از مکه بزن خود ام الفضل دادی برسبیل امانت و با او گفتی که عیاذا بالله مرا درین سفر چیزی باید
بمن رسد این بدرها از تو باشد و پسران من عبد الله و عبید الله و قثم عباس گفت من این سخن را بام الفضل
نهفته گفته بودم و بخدائی که هیچکس بران مطلع نبود و این بدرها بشب بام الفضل داده ام ترا ازین که خبر
کرده فرمود که خبر کار من از آن پیغام داده عباس گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک عبده و رسوله
پس فدای خود و فدای سه دیگر از خویشان خود بداد و بعد از آنکه از همه اخذ فدا کردند این آیه مذکور نازل
شد و چون حضرت شکر فدا بود و میل قلبی او قتل اساری بود اما چون نهی درین باب وارد نشده بود و
مع ذلک اکثر اصحاب مایل فدیه بودند از غایت حلم که داشت ساکت شد پس عتاب راجع با بو بکر باشد
و اتباع او نه بحضرت و مرویست که بعد از نزول این آیه که متضمن تهدید و عتاب از اخذ فدا
اصحاب هراسان شده از فدیه دست باز کشیدند و گردان نگشتند حق تعالی این آیه فرستاد که
فکلوا مما غنمتم پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید از فدیه چه آن از جمله غنایم است حلالا
طیبا خوردنی حلال و پاک واتقوا الله و بترسید از خدای در ترک مامور و فعل منهی ان الله
غفور بدرستی که خدای آمرزنده است پس ذنب شما را با آب مغفرت بشوید رحیم مهربانست
که مباح گردانید آنچه از کفار اخذ کردید از فدیه و غنایم و چون عباس بعد از دادن فدیه بشرف اسلام
رسید این آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده قل لمن فی ایدیکم بگو مر آن کسانرا که در دست
شمااند من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدا و بیند فی قلوبکم خیرا
در دلهای شما نکوئی از ایمان و اخلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا مما اخذ منکم بهتر از آنچه
گرفته اند از شما یعنی عوضی که برای فدا داده اید و یغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور
و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق
اسلام داده آورده اند که عباس رضه فرمود که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه
از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار

بکنند و سقایه زمزم بنزد من داد که از همه احوال دوستر میدارم و وعدهٔ دوم منفرت است بپردازم که ایران
بنزد فاکنند و مرا با مرزد چه او کریمست و وعدهٔ کریم خلاف نیست پس درباب اسیران که گرفته بودند فرمود
وَإِنْ يُرِيدُوا اگر خواهند این اسیران خِيَانَتَكَ خیانه کردن با تو بنقض عهد و مظاهره بر
بر دشمنان دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانه کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر
و نقض عهد و میثاق با خود و قبل با بیرون آمدن با کفار ببدر و کارزار کردن با شما فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ
پس توانایی دادیم ما ترا بدیشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین مملکت کند بعکس دهد
بریشان وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بحال همکان حَكِيمٌ حکم کننده یا عالم بر احوال ایشان بعد ازان
ختم سوره پیغمبر باید بواجب گردانیدن دوستی با مومنان و قطع موالات کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی آنانکه ایمان آوردند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خود وَ
جَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف کردند
وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در اعزاز
دین و اعلای کلمه اسلام و اینهای قوم مهاجرانند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جا دادند مهاجران را و
نَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسالت را مراد گروه انصارند أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه یعنی
از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در میراث چه در مبدا اسلام حکم چنین بود که مهاجر
و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث میبرند نه اقارب و خویشان منسوخ شد باتیه اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض و از باقر علیه السلام مرویست که میان هر دو کس مواخات بودی میراث گرفتندی
و یا مراد اولویه است بنصرت و مظاهرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا
و هجرت نکردند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرة کنند از شما فِي الدِّينِ
در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما مدد طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس
بر شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مگر بر گروه مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ
میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد و معاهده مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای
با نچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند

مالکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا

بعضهم

بمیراث
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرانند در مظاهرت و معاونت و یا در
إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودیم از پیوستگی با یکدیگر و دوستی با هم و قطع دوستی میان شما و میان
کفار تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل شود فتنه و چه فتنه فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ بدر دین
یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و یاری هم نکنند مهم ایشان ربنی تحول شد و اهل کفر ظهور کنند و فساد
و فتنه ازین بزرگتر نتواند بود دیگر باره از پاداش هجرت و نصرت اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید که وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند
در راه خدا و طاعت او وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَ مکان
نَصَرُوا و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند گروید
حَقًّا براستی و درستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکوی
بی رنج و تعب بهشت و خوف نقص و فوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان دارند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه
وَهَاجَرُوا و هجرت کردند وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ و جهاد کردند با شما یعنی مدد شما شدند در کار
زار با کفار فَأُولَئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ از جمله شما اند که مهاجر و انصارند یعنی لاحقان و سابقان
یکی اند در ایمان و در هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوند خویشیها یعنی قربا بَعْضُهُمْ أَوْلَى
بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوارترند بعضی در میراث گرفتن از کسانی که میان ایشان مواخاة شده باشد
از مهاجر و انصار فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ یا در قرآن این آیه ناسخ این جماعت
بسبب هجرت و نصرت میراث بگرفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از میراث
دادن و حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولاد و اعتبار قرابت نابنا عَلِيمٌ داناست بجمیع مصالح
این سوره را نامهای متعدد است یکی براءت یعنی بیزاری از کفر و نفاق
مشرکان
دوم توبه زیرا که متضمن تکرار توبه مومنانست کقوله و یتوب الله علی من یشاء و قوله لقد تاب الله علی النبی ثم
تاب علیهم لیتوبوا سیم فاضحه یعنی فضیحه کننده اهل نفاق چهارم مخزیه یعنی رسوا کننده ایشان پنجم مقشقشه
یعنی پاک کننده از نفاق ششم سورة العذاب زیرا که در آن بحث عذاب کفار میکند هفتم مبعثره یعنی ویران کننده
و زیر ساز نده منافقان و کافران هشتم مشرده یعنی راننده ایشان نهم مبثره یعنی برانگیزاننده حالات ایشان

و آشکارا بنده سازنده و دهم حافره یعنی کو فرو برنده و بحث و زبون کننده ایشان یازدهم منکله یعنی عقوبت کننده
ایشان به قبیح ترین وجهی دوازدهم مدمدمه یعنی هلاک سازنده ایشان سیزدهم منفره یعنی رماننده ایشان
چهاردهم بحوث و بحوث یعنی بحث کننده از احوال ایشان ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که هر که سورة الانفال و سورة البراءة قراءة کند من شفیع او باشم و مرویست که این سوره را هفتاد هزار
فرشته با جبرئیل بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نازل ساختند از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که
انفال و براءة یکسوره است و از اینجاست که در اول او بسم الله نیست و گویند چون بسم الله از برای امان
رحمتست و براءة برای رفع امان و کشیدن شمشیر بروی دشمنان و بیزاری خدای تعالی از ایشان و وقع
عقوبت بر ایشان ازینجهت در اول آن بسم الله واقع نشده و با جماع امة چون این سوره نازل گشت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله چهل آیه از اول این سوره بابوبکر داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که در موسم حج
بر مشرکان و جمیع اهل موسم خواند و بعد از رفتن ابوبکر بچند روز جبرئیل علیه السلام از نزد ملک جلیل نازل گشت
و حکایت کرد که ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که نباید کرد ادای این حکم مگر تو یا کسی که از تو
باشد حضرت رسالت امیر المومنین علی علیه السلام را طلبید و بر ناقهٔ عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر فرستاد و
امر کرد تا آیات را از وی گرفته خود بر اهل موسم خواند و ابوبکر را مخیر سازد در رفتن و باز گشتن پس امیر المومنین علی
بابوبکر لاحق شد و آیات را ازو بستد و در روز ششم ذی الحجه ابوبکر خطبه خواند و مردمان را مناسک حج
کرد در روز عید امیر المومنین علی علیه السلام نزد جمره عقبه بایستاد و فرمود یا ایها الناس انی رسول رسول الله
الیکم ای مردمان بدرستی که فرستاده فرستادهٔ خدایم بشما بحضرت این آیات بر ایشان خواند که بَرَاءَةٌ این
بیزاریست و اصل مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از نزد خدا و از فرستادهٔ او إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی
آنانکه پیمان بسته اند با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آوردگان خلاصه معنی آنست که خدا و رسول بیزارند
از عهدی که شما با مشرکان بستید زیرا که ایشان نکث عهد کردند مگر بنی ضمره و بنی کنانه که بر عهد خود
بایستادند پس گفته این حق تعالی مسلمانان را امر کرد بشکستن عهد و با کشتن و مهلت داد ایشان را بر چهار ماه
تا سیر کنند هر جا که خواهند و فرمود که فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ پس سیر کنید در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از خوف
مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر تخلیه او رده که اجل

یعنی

یعنی مهلت آن جماعتی که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و ازان بعضی دیگر بیشتر پس آنرا که اجل ایشان کمتر بود
چهار ماه مهلت داد تا در کار خود فکر کنند و آنرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در سر مهم خود تدبیری نمایند
و آنانکه عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت وَاعْلَمُوا و
بدانید ای عهد شکنان أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ آنکه نیستید عاجز کنندگان خدا از دفع عذاب او از خود هر چند
که مهلت داد وَأَنَّ اللَّهَ و نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در
عقبی بسوختن مرویست که چون امیر المومنین علی علیه السلام این آیه را با اهل مکه خواند مشرکان گفتند که یا علی ما نیز
از عهد تو و پسر عم تو بیزاریم و عهد ما تیغ و نیزه است و چون ادا و این سوره فرمود حج بگذارد و بمدینه
آمد رسول صلی الله علیه و آله سال دیگر که سال دهم بود از هجرت بحج رفت و حجة الوداع بگذارد و بمدینه آمد و بقیه
ذوالحجه و محرم و صفر و روزی چند از شهر ربیع الاول بزیست و بعد ازان بجوار ایزدی پیوست صلوات الله علیه و آله
و حق تعالی بعد ازین اعلام خبر کرد بچند براءة شان ایشان تا زمان عذر ایشان بسته بود و میفرماید که وَأَذَا
نٌ و این اعلامیست و آگاه ساختنی واصل مِنَ اللَّهِ از نزد خدا وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان
است یعنی کفار مکه يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ در روز حج بزرگ که عید قربانست که تمامی حج و اکثر افعال آن چون طواف
و قربان کردن و سر تراشیدن و انداختن سنگ بجمرات در وی است و یا اکبر باعتبار آنست که عیدهای اهل کتاب موافق
افتاده بود بان روز یا در آن روز بود که عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و یا جهة آنکه در آن روز مشرکان
و مسلمانان مجتمع شده بودند و بعد ازین سال هیچ مشرکی در آن حج نکردی یحیی ابن الجزار روایت کرد که علی علیه السلام
را در روز عید قربان دیدم بر استر نشسته بمصلی میرفت مردی بیامد و لجام استرش بگرفت و گفت روز حج اکبر کدامست
فرمود این روز که تو در وی مضمون اعلام آنست که أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بَرِيءٌ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ بیزار است از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزار است از عهود ایشان
فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید و توبه و ترک کفر کنید فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید که شما غَيْرُ مُعْجِزِي
اللَّهِ غیر عاجز کنندگان خدایید یعنی نتوانید که از او بگریزید یا او در مقام سبزه در آیید وَبَشِّرِ الَّذِينَ
كَفَرُوا و مژده آنانرا که کافر شدند ذکر بشارت در مقام تهدید و انذار جهة تهکم است و یا اگر بجای
بشارت بیم کن کافرانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ عهد کرده با ایشان

از شرک آورندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا پس ایشان کم نکردند چیزی را از شروط عهدهای شما را
یعنی نشکستند پیمان شما را وَلَمْ يُظَاهِرُوا و یاری ندادند و هم پشتی نکردند عَلَيْكُمْ أَحَدًا بر
قتال شما یکی را از دشمنان شما بعدد و مدد فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ
عهد ایشانرا إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ مدتی که ایشانرا مقرر شده و ایشانرا چون ناقضان عهد چهار ماه وبس
مدهید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که خدا دوست دارد متقیان و پرهیزکارانرا و از جمله
تقوی وفا بعهدست و تمام کردن شرایط آن بعد از آن در حکم مشرکان ناقض العهد میفرماید
که فَإِذَا انْسَلَخَ پس چون بگذرد الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههای حرام یعنی چهار ماهی که مشرکانرا مهلت
داده شده اند در آیه کریمه فسیحوا فی الارض اربعة اشهر که مذکور شد نزد بعضی مراد ذو القعده و ذو الحجه
و محرم و رجب است و قول اول اصح است و انسب بمقتضای مقام و بر هر تقدیر میفرماید که چون این ماهها
منقضی شوند فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اند با ایشان یا اگر عهد شما را
شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که یابید در حل و حرم و در ماه حرام یا غیر آن
این ناسخ هر آیتی است که در باب صلح واقع شده وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشانرا باسیری وَ
احْصُرُوهُمْ و باز دارید ایشانرا از طواف مسجد الحرام و منع ایشان کنید از تصرف در بلاد
اسلام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای قتل و اسر ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی راهها
را بر ایشان بسته گردانید تا در شهرها و قریها منتشر نشوند فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از
شرک و ایمان آرند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند
زکوة اموال خود را و از این هر دو عمل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ خالی کنید
راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند بروند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشانرا رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب
بحساب بر ایشان وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و اگر یکی از مشرکان که بعد از انقضای
اشهر متعرض قتال باید شد اسْتَجَارَكَ زنهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ پس ایمن ساز او را
و زنهار ده حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ تا بشنود سخن خدا را که قرآنست و در آن تأمل و تدبر کند.

حقیقت

بحقیقت مطلع شود ثُمَّ و بعد از شنیدن قرآن که اسلام نیارد أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ برسان او را بجای
امن او که دیار اوست و بعد از آن با او قتال کن تا اول عذر و خیانه نکرده باشی ذَٰلِكَ این امان دادن
و با امر بامان ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی اند که نمیدانند حقیقت
ایمان را و نمی شناسند خدای را پس ایشانرا امان ده تا شاید که بسمع قبول اصغا نمایند و در آن تأمل و تفکر کنند
كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ چگونه تواند بود مشرکانرا عهدی و پیمانی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ
رَسُولِهِ و نزد رسول او پیمانی نباشد إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنانرا که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره
و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عهد بسته بود عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد الحرام یعنی در حدیبیه که
قریبست بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام که ایشان مستقیم باشند بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکارانرا که در عهود و پیمان استقامت نمایند
كَيْفَ چگونه مشرکان بر حالت خود باشند وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ و حال آنکه اگر ایشان ظفر یابند بر شما
لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ مراعات نکنند و نگاه ندارند در باب شما إِلًّا وَلَا ذِمَّةً حق سوگند یا قرابت
از وفای عهد که يُرْضُونَكُمْ خشنود میگردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خود یعنی وعده میدهند ایمان
و طاعت و با سخنان شیرین میگویند وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ و سر باز میزند دلهای ایشان از آنچه زبانها
میگویند یعنی دل ایشان با زبان ایشان یکی نیست وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون اند
از دایره فرمان ایمان باز گشته از قبول و اندکی بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز مینمایند اشْتَرَوْا
بِآيَاتِ اللَّهِ بدل کردند بر گزیدند بآیتهای خدا یعنی قرآن ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک یعنی چیزی که بها
حقیر و قلیل دارد از متاع دنیا مرویست که ابوسفیان بعضی از مشرکانرا در طمع حطام دنیا انداخته برای قتل
اهل ایمان جمع کرد و ایشان تکذیب قرآن نموده در صدد قتل مسلمانان در آمدند فَصَدُّوا اعراض
کردند عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدا و طاعت او و یا باز داشتند مردمانرا از راه حج خانه خدای إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد کاریست که میکنند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند مشرکان
ناقض العهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مؤمنی إِلًّا قرابت یا سوگند وَلَا ذِمَّةً و نه عهد خود وَأُولَٰئِكَ
و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند از حد در گذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا

کردند از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة فَإِخْوَانُكُمْ
پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام و ایشانرا آنچه شما را بود و بر ایشانست آنچه
شما را باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند
و در آن تفکر کنند وَإِنْ نَكَثُوا و اگر بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهای خود را
مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کردند با شما وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ و طعن کنند در دین شما
و عیب جوئی کنند فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پس بکشید پیشوایان کفر را و سرداران اهل شرک را إِنَّهُمْ
لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستی که ایشانرا عهدی و پیمانی نیست در حقیقت چه اگر ایمان ایشان درست بودی
شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند
از شرک یا از طعن در دین اسلام از ابن عباس نقلست که مراد بائمه کفر ابوسفیان بن حرب و حارث بن
هشام و سهل بن عمرو و عکرمة بن ابی جهل و امثال ایشانند که عهد رسول شکستند حذیفه یمان فرمود که اهل این
آیه هنوز موجود نشده اند پس از این ظهور خواهند کرد و با ایشان مقاتله کند ولی از اولیای خدا و از امیر المومنین علی
صلوات الله علیه در روز جمل این آیه تلاوت فرمود که والله که رسول خدا با من عهد فرا گرفته و گفته که ای علی
البته مقاتله کنی با گروه ناکثان عهد و باغیان و مارقان از دین أَلَا تُقَاتِلُونَ و با کار زار نمیکنید
قَوْمًا نَكَثُوا با گروهی که شکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه وَهَمُّوا
و قصد کردند بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول را از مکه و مشاورت کردن با یکدیگر در اخراج او
در دار الندوه چنانکه گذشت در آیه کریمه و اذ یمکر بک الذین کفروا پس چرا کار زار نمیکنید با ایشان وَهُمْ
بَدَءُوكُمْ و حال آنکه ایشان ابتدا بنقض عهد بر شما أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار بمعاداة و مقاتله چون رسول ایشانرا
دعوت کرد و الزام حجت بکتاب بر تحدی یعنی از معارضه آن عدول بمعاداة و مقاتله کردند در روز بدر
پس چه منع میکند شما را از آنکه معارضه بکنید با ایشان بقتال أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما میترسید از محاربه
و کار زار ایشان و ترک قتال ایشان میکنید بجهت خوف آنکه مکروهی از ایشان بشما رسد فَاللَّهُ
أَحَقُّ پس خدای سزاوارترست أَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بترک
ایشان اشتغال کنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید ایمان آرندگان چه ایمان مقتضای آنست که نترسند الا از خدا

قاتلوهم

قَاتِلُوهُمْ کار زار کنید با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا عذاب کند خدای ایشانرا بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما
یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و تا رسوا سازد ایشانرا بمقهوریت و غلبه وَيَنْصُرْ
كُمْ عَلَيْهِمْ و یاری دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ و شفا دهد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای
گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذای بسیار
یافته چون شکایت را بعرض حضرت رسالت رسانیده بودند فرمود که بشارت باد شما را که فرجی نز
دیک وَيُذْهِبْ و تا ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای ایشانرا که
بواسطه آزار کفار ملول بودند این خبر اخبار است قبل از وقوع آنچه بعد از آن واقع شد از قتل و اسر
کفار وَيَتُوبُ اللَّهُ و قبول توبه کند خدای و باز گردد بفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد مراد عکرمه
بن ابی جهل است و سهیل بن عمرو و امثال ایشان که ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بآنچه بوده باشد حَكِيمٌ حکم کننده بر وفق حکمت أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مومنان که کراهیت دارید از
قتال کفار و گویند خطاب با اهل نفاق است یعنی ای اهل نفاق میپندارید أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما را
بگذارند بر هیچ وجه که هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و حال آنکه هنوز خدا ندانسته است و ببیند الَّذِينَ
جَاهَدُوا آنانرا که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه او یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدای شما را مجاهد داند چه
مجاهد بفعل نیاید علم او تعلق نگیرد بجهاد و اگر چه عالم بود در ازل بسایر معلومات اما علم بوجود چیزی فرع
موجود است وَلَمْ يَتَّخِذُوا و هنوز فرا نگرفته اند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَلَا رَسُولِهِ
و بجز از رسول او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بدون مومنان وَلِيجَةً دوست نهانی را که افشای اسرار کنند بادی
حاصل معنی آنست که شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت تا ظاهر شود که کدام از شما جهاد میکنید
با کفار و با مشرکان دوستی نهانی نمی ورزند و اسرار خود را با ایشان در میان نمی نهند یعنی مومن حقیقی
است نه منافق ریائی وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید و میگوئید و بعد از امر
بقتال مشرکان و قطع دوستی از ایشان امر میکند مومنانرا بمنع کفار از مساجد و میفرماید که مَا كَانَ
نسزد و سزاوار نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکانرا أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای
خدایرا یعنی جای مسجد حرام که معظم مساجد است آورده که چون عباس رض اسیر شد مسلمانان وی را بر ترک قطع

رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما بدیهای ما را میگویید و از نیکوییهای ما یاد نمیکنید امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که شما را چه چیز است که از جمله محاسن توان شمرد عباس گفت ما عمارت مسجد الحرام قیام
مینماییم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت آب میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم این آیه نازل شد
که مشرکان را عمارت مسجد الحرام حرام است و روا نیست شَاهِدِينَ در حالتی که گواهان باشند
عَلَىٰ أَنفُسِهِم بر نفسهای خود بِالْكُفْرِ بکفر که سجود اصنام است و تکذیب سید انام علیه افضل الصلوة
والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان این دو منافی که عمارت خانه خداست و عبادت غیر او أُولَٰئِكَ
آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و باطل شده است بواسطه ترک أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان که بدان
مینازند بر خویشان خود از عمارت مسجد و آب دادن حاجیان وَفِي النَّارِ و در آتش دوزخ
هُمْ خَالِدُونَ ایشانند جاویدان بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که عمارت میکند مَسَاجِدَ
اللَّهِ مسجدهای خدا را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ کسی که گرویده باشد بخدا و ایمان بخدا تمام نیست مگر با ایمان
برسول وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَآتَى
الزَّكَاةَ و داده باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ و نترسیده باشد از امور دین إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای
مراد آنست که عمارت مسجد در خور کسانیست که بصفت علم و عمل صالح آراسته باشند و از جمله عمارت
آن فرش انداختن است و چراغ روشن کردن است و مداومت کردن بعبادت در آن و ذکر و درس
علوم شریعت مشغول شدن و در حدیث قدسی آمده که خانهای من در زمین مسجدهاست و زایران
کنندهای آنند خوشا حال بنده که در خانه خود طهارت کند و بعد از آن زیارت خانه من کند پس سزا
وارست بر کسی که زیارت او کرده باشند که زایر خود را اکرام کند فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ پس شایدان گروه
کنندگان که جمع علم و عمل کرده اند أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ آنکه باشند از راه یافتگان
بطریق نجات ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرگاه چون بینی که مردی عادت
میکند بمسجد و نماز بپای میدارد گواهی ده بایمان او از برای آنکه حق تعالی میفرماید که إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و احدی که یکی از علمای اهل سنت است در تفسیر خود که مسمی است باسباب النزول و ثعلبی نیز
در تفسیر خود که بتفسیره مشهور است آورده اند که عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه در مقام مفاخرت

درآمدند طلحه گفت من صاحب خانه خدایم و کلید در آن بدست منست پس افضل از شما باشم عباس گفت
من حاجیان را آب میدهم و صاحب سقایه ام و این منصب عالی نام زد منست شاه اولیا علیه الصلوة
والسلام فرمود نمیدانم که چه میگویید و افتخار شما بر من بی وجه است زیرا که من ایمان آورده ام بمحمد
تصدیق بخدا و رسول در روز قیامت کرده ام و اقتدا بآنحضرت و رسالت کرده نماز بگذاردم قبل از همه مردان
بمدت شش ماه و شما پرستش بتان میکردید و سجده لات و عزی میکردید و من جهاد کننده بودم در راه
و در خدمت نبی و نصرت او بجان میکوشیدم و شما در خدمت بتان و پیروی شیطان بودید پس
شما را رتبه من نباشد و درجه من بلندتر و عالی تر باشد از درجه شما حق تعالی بتصدیق قول آنحضرت کرده
این آیه فرستاد که أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ آیا گردانیدید آب دادن حاجیان را وَعِمَارَةَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و اصحاب عماره مسجد الحرام را كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ همچون کسی که ایمان آورده است
بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز جزا وَجَاهَدَ و جهاد با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا
لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این مردم عِندَ اللَّهِ نزد خدای وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ و خدای راه نمینماید مقصود کرده مشرکان را که از شرک بر خود ستم کنند پس چگونه مساوی
کسانی باشند که حق تعالی ایشان را هدایت فرموده بحق و توفیق داده الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدا
و بآنچه آمده است از نزد وی وَهَاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ اموال ایشان
وَأَنفُسِهِمْ و بنفسهای خود در معرکه جهاد أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگتر باشد از وی درجه یعنی مرتبه و کرامت
ایشان بلندتر و بیشترست عِندَ اللَّهِ نزدیک خدا از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و این صفتها
ندا شته باشند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که جامع این کمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر
یافتگان بمقاصد دو جهانی و حدیث مشهور و متواتر از مخالف و موافق که عَلِيٌّ وَشِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ
شاهد عادلست برآنکه مراد این گروه رستگار امیر المؤمنین است و شیعیان او الحمد لله علی ذلک يُبَشِّرُهُمْ مژده
میدهد ایشان را رَبُّهُم پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ برحمتی نازل از وی بر ایشان وَرِضْوَانٍ
و خشنودی کامل از نزد او بایشان وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ و بهشتهای که مر ایشان را باشد فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ
در آن باشد بی انقطاع که زبان معرف آن از اداء توصیف آن وانیست خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که این گروه

حاویه باشند در آن بهشتها أَبَدًا همیشه إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ بدرستی که خدا نزد یک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ
مزدی بزرگ که نعیم بهشت در جنب آن حقیر باشد و آن رضای او سبحانه است و خشنودی او نسبت با ایشان
از شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب قرظی و حاکم ابو القاسم الحسکانی نیز باسناد خود از ابن بریده از پدرش
مرویست که این سه آیه در شان عالیشان امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شد در وقتی که عباس بن عبد المطلب و
طلحه بن شیبه با یکدیگر مفاخرت کردند ابن عباس گفت من بهترم که سقایه حاج من متعلق است طلحه گفت من
بهترم که کلید خانه کعبه بدست منست و عمارت آن نامزد منست اگر خواهم همه شب در خانه میتوانم بود پس با
یکدیگر قرار دادند که داوری بکسی که از این راه بر ما گذار کند او را حاکم کردانیم تا میان ما حکم باشد نگاه کردند
امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه را دیدند می آمد گفتند الله اکبر ما را بهتر از این حاکم نباید پس ایستادند او را
نزد خود خواندند و صورت حال عرض رسانیدند و فرمود من شما را راه نمایم بکسی که بهترست از شما
گفتند آن کیست فرمود بهتر از شما کیست که تیغ از شما و خرطوم شما بازگرفت تا آنکه شما را باسلام
باز آورد گفتند شما این داکیا به میباری از خود در خود آری دریغ کنند اکنون سخن که در زمان جوانی تا غایت
مصدق رسول بودم و صاحب جهاد در دین خدا و مدد قبل با رسول خدا آغاز کرده ام و بیش از شما عبادت
خدا کرده ام با رسول خدا که تا شما مانند ایشان تفاخر خود را فراموش کرده روی با او آوردند
و گفتند اکنون ما را خصومت با تو افتاد بیا تا نزد رسول رویم تا میان ما حکم کند و خود نیز چنین باشد
پس باتفاق نزد رسول آمدند عباس و طلحه روی بسبقت کرده گفتند یا رسول الله این کودک بر ما تفاخر میکند و قصه
را تمام عرض کردند حضرت فرمود که ای علی چه باعث شده که بر روی عباس در آمدی فرمود یا رسول الله
بکلمه حق تکبر و تفاخر او را در هم شکستم مرکرا خواه هر که بحق خشم گیرد و با مان راضی باشد پس رسول صلی الله علیه و آله
هیچ نگفت تا کسی نگوید که مراعات علی میکند اما منتظر وحی بود که ناگاه جبرئیل علیه السلام از نزدیک ملک جلیل در رسید
و گفت یا محمد خدای تبارک و تعالی ترا سلام میرساند و میگوید این سه آیه را بر ایشان خوان که أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ
الْحَاجِّ تا آخر آورده اند که چون حضرت رسالت را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بشتافتن تمام بطریق هجرت مبادرت
مینمودند و ترک خانه و ما را بمحبت زن و مال و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میدادند و جمعی دیگر را
با قربا و عیال و اطفال سوگند داده زاری تمام التماس سکون و آرام در منزل و مقام میکردند و ایشان را

رقة و شفقت خویش و مصاحبت زن و فرزند مانع هجرت بود این آیه درباره ایشان نازل شد که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ فرا مگیرید پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ
و برادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر برگزینند ایشان
کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ و هر که از شما
ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ
الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با دوستان باید و با
مشرکان نشاید چون این آیه نازل شد متخلفان از هجرت گفتند هجرت کنیم بضرورت ترک پدر و فرزند
باید کرد پس تجارت از دست برود و ما بی کس و بی مال بمانیم آیه دیگر آمد که بگوی ای محمد با رکان مهاجرت را
قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ بگو اگر هستند پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما وَإِخْوَانُكُمْ
و برادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا
و مالها که کسب کرده اید آنرا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که میترسید کساد كَسَادَهَا از ناروایی
آن وَمَسَاكِنُ و مسکنهایی که از غایت نزهت و آراستگی تَرْضَوْنَهَا می پسندید آنرا أَحَبَّ
إِلَيْكُم دوستر بسوی شما یعنی اینها که مذکور شدند مردی با خستیاری نه طبیعی دوستر میدارید مِّنَ اللَّهِ وَرَ
سُولِهِ از خدا و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار
برید و چشم دارید حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیاورد خدای بِأَمْرِهِ عقوبت خود را در دنیا و در عقبا کرام
بیان کند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای راه نمینماید گروه بیرون روندگان را از فرمان
یعنی ایشان را بجهة عناد و تقلید و انکار با وجود مشاهده آیات دالة بر حقیت دین اسلام فرو میگذارد و نظر لطف
و توفیق از ایشان باز میگیرد و با آنکه ایشان را در آخرت راه بهشت ننماید بلکه بدوزخ در آورده بعذاب ابدی
سوید سازد و از این آیه رایحه نا امیدی اکثر مردم از رستگاری استشمام میتوان کرد چه ایشان در تعاشر
کرویی خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوستر میدارند و حظ دنیوی را اختیار میکنند پس ای عزیز
مردمی باید که چه ابراهیم واد روی از کون بکرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین ما را اندل مهمان و فرزند را
قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند یعنی قطع تعلق این و آن نموده من جمیع الوجوه توجه بمولی کند تا در دوری

دوستی صادق باشد و منم با فیل   الکی که ترا شناخت خود را چکند   فرزند و عیال و خان و مان را چکند

و بعد از آن مر مومنان و نصرت خود را بیاد ایشان می آورد و در مواضع متعدده میفرماید که لَقَدْ نَصَرَكُمُ

اللّٰهُ هر اینه که یاری کرد خدای شما را ای مومنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در مواضع بسیار و مواضع

حرب و معارک کارزار و چون روز حنین که وادی است میان مکه و طایف که حضرت با لشکر هوازن

و ثقیف در آن موضع محاربه فرمود و آنچنان بود که بعد از فتح این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان کردند

و خبر بحضرت رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند ابوبکر چون

قلت لشکر کفار و کثرت لشکر اسلام را بدید گفت امروز ما را از قلت لشکر مخالفت و کثرت سپاه خود مغلوب

نخواهیم شد این سخن بحضرت رسید پسندیده بود و بسبب این عجب و چشم زخم در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد

این قصه را بیاد مومنان میدهد که خدای یاری داد شما را در روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد

كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شیئا چیزی را از

صولت دشمن وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ و تنگ شد بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی

و گشادگی که داشت یعنی در آن زمین فراخ مرجعی نداشتید که بآنجا گریزید و پناه برید تا از شدت ترس

اطمینان یابید ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مُدْبِرِينَ در حالتی که برگشت

کنندگان بودید آورده اند که در حال که هر دو لشکر روی بهم آمیختند مسلمانان بمشرکان غلبه کردند ایشان را

منهزم نموده پراکنده کردند و همه بغنیمت گرفتن مشغول شدند و مشرکان از جهت و غیرت جاهلیه بهم آمدند

یکدیگر را آواز دادند که جا بگریزید زنان و فرزندان خود را در دست ایشان رها کرده اید پس متفق باز گشتند

و یکبار حمله بر مسلمانان زدند و مسلمانان بجهت مشغول بغنیمت از این غافل بودند پس اضطرابی

عظیم بایشان افتاد و منهزم شدند و همگی از رسول بر نماندند الا نه کس از بنوهاشم و یک کس از انصار که نام او ایمن

بنام ایمن بود و در آن جنگ کشته شد و آن نه کس امیرالمومنین علی صلوات الله علیه بود و عباس عبدالمطلب و فضل

بن عباس و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و نوفل بن حارث و ربیعه بن الحارث و عبدالله بن الزبیر و عتبه و معتب

پسران ابولهب امیرالمومنین صلوات الله علیه در پیش حضرت رسالت ایستاده رایت در دست داشت و قتال میکرد

و عباس بر راست آنحضرت و فضل بر جانب چپ او و ابوسفیان در عقب او دنبالی کرد آنحضرت را امره بودند و حضرت

استر خود را بسبب بسیاد و بار وی دشمنان حمله میفرمود و میگفت انا النبي لا كذب انا ابن عبدالمطلب و عباس

و ابوسفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت بمیان دشمنان در آید و از این صورت بر کمال

شجاعت آنحضرت استدلال میتوان کرد که در چنان روزی بر استر که در معرکه حرب کردوفر مارد دشوار شده بی مدد کار

متوجه حرب کفار شده بود نسب خود را اظهار میکرد و چون عباس آنحضرت را نگذاشت که محاربه نماید حضرت بفرمود

که پس اصحاب خود را باز خوان عباس مردی بلند آواز بود بروجهی که روزی در مکه عادتی بود عباس آواز برداشت

که و اصحاباه هیچ آبستن نماند الا که از آواز او کودک از شکمش جدا شد پس در این روز به آواز بلند ندا کرد که

یا معاشر المهاجرین والانصار یا اهل بیعة الشجره یا اصحاب سورة البقره کجا میگریزید عهدی که با رسول خدا بسته اند یاد دارید

مردمان به آواز عباس بازگشتند و عطف نمودند حضرت شتافتند و کفار را منهزم ساختند و ذلک قوله تعالی

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب سکون و آرامش است عَلَىٰ رَسُولِهِ

بر رسول خدا تا ثبات داشته حرب نمود و از کثرت اعدا نیندیشید وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان

تا بندای عباس بازگشتند از ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه منقول است که سکینه بویست خوش بوی

از جنت و از صورتیست چون صورت روی آدمی و همیشه با پیغمبران می باشد و این مرتبت در شب بود

و رسول خدا در میان وادی بود و مشرکان کمین گشاده و تیغ و نیزه و عمود در مسلمانان نهادند چون مسلمانان

بعد از فرار بازگشتند خود را بر مشرکان زدند و تیغ و نیزه بر ایشان گشادند و آنحضرت از استر فرود آمده و روایتی

همچنین سوار مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت و فرمود شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود

منهزم شوید بحق خدای محمد بقدرت الهی هیچکس از کفار نماند مگر که چشم و دهن او از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر ایشان

افتاد در روایت آمده که در حین حرب و ضرب مردی از هوازن بر شتری نشسته رایتی سیاه در دست گرفته در

پیش کفار ایستاده بود چون بر مسلمانان ظفر یافتی نیزه در روی او زدی و او را هلاک کردی و چون فرصت یافتی رایت بر

افراشتی و در عقب نیز عقیبان برفتی شاه مردان شیر یزدان امیرالمومنین علی صلوات الله علیه آهنگ وی کرد و ضربتی بر جلال

کرد وی از شتر بیفتاد و امیر تیغی بر روی او زد و سر او را بدوزخ فرستاد و در عقبان جهل کس دیگر را بجهنم رسانید مشرکان

چون از امیر بدیدند شکسته شدند و مسلمانان روی بر ایشان آوردند و به تیغ و نیزه ایشان را هلاک ساختند پس حق سبحانه

بجهت شکر را مدد اسلام فرستاد کما قال وَأَنْزَلَ جُنُودًا و فرو فرستاد لشکرهایی که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا

ندیدید شما ایشان را اما کفار دیدند و آن فرشتگان با جامه های سفید و عمامه های سرخ بودند و علاقه میان دو کتف

فرو گذاشته را از آسمان افق نشسته سعید بن مسیب روایت کرده که یکی از مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین چون

ما را با مسلمانان اتفاق افتاد ما خود را بر ایشان زدیم و ایشان را پراکنده گردانیدیم چون نزدیک استر سفید رسیدیم

یعنی محمد مردمانی را دیدیم نیکو روی جامه های سفید پوشیده چون ما را دیدند گفتند شاهت الوجوه در ما حمله کردند و ما را

منهزم ساختند وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنان را که کافر بودند یا کشته بسیاری از ایشان کشته شدند

و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان اسیر کرده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار گاو در یاده از چهل هزار گوسفند

غنیمت بدست آوردند وَذَٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداشت ناگرویدگانست در دنیا و تفصیل

این غزوه و ظهور شجاعت و جوانمردی امیرالمومنین علی علیه السلام در این روز در منهج الصادقین مذکور است مرویست که بعضی از

هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین ملازمت سید عالم صلی الله علیه و آله آمده بشرف اسلام مشرف گشتند و حق تعالی

در حق ایشان فرمود که ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ پس قبول توبه میکند خدای مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این حرب عَلَىٰ مَنْ

يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان و گویند این آیه در شان منهزمان روز حنین نازل شد و در باره ابوبکر که ره

لشکر اسلام را چشم زد قول اول اصح است وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده گناه توبه کارانست رَحِيمٌ

مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند و چون حق تعالی نهی کرد از دوستی کردن با کافران در عقب آن در منع دخول

ایشان از مسجدالحرام میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ

جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلید ند بسبب خبث باطن و ناپاکی اعتقاد و نزد فقهای امامیه نجس

العین اند چون کلاب و از ابن عباس نیز مرویست که بدن ایشان نجس است بنجاست عینی فَلَا يَقْرَبُوا

الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس باید که نزدیک نشوند بمسجدالحرام که محیط است بیت الحرام بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا

پس از این سال که حضرت امیرالمومنین علی صلوات الله علیه سوره برائت بر ایشان خواند و آن سال نهم بود از هجرت

مرویست که چون این نهی واقع شد مومنان گفتند یا رسول الله حین مشرکان در موسم بمکه نیایند و طعام باز نیا

و سودا و معامله نکنند طعام تنگ شود و بازار کاسد گردد و منافع فوت شود حق تعالی فرمود که وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر

بترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان از آن فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ

پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود إِنْ شَاءَ اگر خواهد این

قید بسبب آنست که تا بالکلیه دست از مکاسب خود باز ندارند بسبب آنکه بقیه باشد بر آنکه فرزند رزق

و فراخی آن مر معینی را باشد دون بعضی و در سالی دون سالی و حق تعالی باین وعده وفا فرمود اصناف وفا را

از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با انواع تجارت اجناب مردم بار بار از آن به ایشان فرستاد تا انواع غلات و

نو آنکه در حوالی حرم رویانیده شد و توفیق اهل تباله و جده و صنعا داده اسلام آوردند و از برای ایشان

و استعه با نصوب می آوردند و معامله میکردند و منع ذلک فتح بلاد و ترک کرامت فرمود تا از غنایم غنی شوند که إِنَّ

اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای بیناست باحوال شما حَكِيمٌ حکم کننده بتحقیق آمال ایشان و منع و عطا

کننده برونق حکمت و مصلحت ایشان و حکمت او مقتضای آنست که در بر ما بند دو در دیگر بگشاید و بعد از ذکر

معاملت بر ایشان بمحاربه اهل کتاب امر میکند و میفرماید که قَاتِلُوا کارزار کنید ای مومنان با کسانی الَّذِينَ

لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ آنان را که ایمان ندارند بخدا یعنی یهود که بتشبیه قایل اند و نصاری که بتثلیث اله اعتقاد دارند

وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و منکر و ندبه روز قیامت و احوال آن کما ینبغی چه یهود میگویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود

و نصاری معاد جسمانی اعتقاد ندارند و معتقد مرکبانند که بهشت مخصوص باشد با ایشان و آتش دوزخ

بر ایشان نکند پس ایمان ایشان بروز آخرت چنان باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدارند بد بنیاد

مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است خدا مانند خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و نه آنچه حرام کرده است رسول و یعنی حرام

آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده و با معتقد امر پیغمبر خود نیستند و مرتکب امور میشوند که در مذهب

ایشان حرامست وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

آنانکه داده شده اند کتاب توریه و انجیل این بیان الذین لایومنون است یعنی با کفار اهل کتاب

مقاتله کنید حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که جزیه بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود یعنی هر یک مال جزیه را

خود بدهند که کسی در این باب تحقیق کند تا موجب خواری و مذلت ایشان باشد وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال

ایشان خوار شدگان باشند چه حکم شرع است که جزیه بدست خود بدهند و بنشینند تا وقتی که مسلمان گیرد

بعد از آن از اقوال شنیعه اهل کتاب خبر میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند یهودان که عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ

عزیر پسر خداست و قایل این قول متقدمین یهود بوده اند و با آنکه در مدینه بودند و عزیر بن شرحیا از نسل

یعقوب است از سبط لاوی بچهارده پشت بهارون بن عمران میرسد و در وقتی که بخت نصر بر یهود مستولی شد

واکثر ایشان را بکشت و همه مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را خراب کرد و مردم را که توریة میدانستند بکشت و باقی را
اسیر کرد و عزیر از جمله اسیران بود و بعد از مدتی که از اسیری خلاص شد روی به بیت المقدس نهاد در اثنای راه
در قریه سایر اباد بمرد و بعد از صد سال زنده کرد او را خدا چنانکه در سورة البقره گذشت و چون زنده شد میان
قوم آمد و دعوی نبوت کرد تصدیق او نکردند و معجزه او این بود که قلم را بانگشتان بست
توریة بنوشت از ظهر قلب تا باتمام رسید قوم شبهه کردند که چون کسی توریة خوانده و دانسته در میان نیست چه دانیم که این
توراتست یا غیر توریة کسی در میان ایشان گفت من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده که
بخت النصر توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در شکاف کوهی نهاده جمعی با آن مرد رفتند و توریة را از آن
موضع برداشته بیاوردند با آنچه عزیر نوشته بود مقابله کردند بحرفی تفاوت نداشت و گفتند توریة بی آنکه
و شکلی متعذر است ... که حفظ آن تواند کرد و حق تعالی بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر سبب آنست
که پسر خداست پس گفتند این کلمه که عزیر ابن الله وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ
عیسی پسر خداست و این سخن جمعی از ایشانست که وجود فرزند را بی وجود پدر محال داشتند با آنکه چون از وی
و اکمه را بینا کرداند و مرده را زنده میساخت بدین جرأت کرده و پسر خدا گفتند ذَلِكَ این ذکر
شد قَوْلُهُمْ گفتار یهود و نصاری بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای ایشان یعنی این قول محض گفتارست
و حقیقتی در نفس الامر ندارد يُضَاهِئُونَ مشابه می سازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با گفتار
آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی اقتدا بکفار آبای خود کرده اند
در میان ایشان و یا گفتار ایشان مشابه گفتار بنی ملیح است که ملایکه را دختران خدا میگفتند قَاتَلَهُمُ
اللَّهُ هلاک کند خدای ایشان را و ملعون ابدی گرداناد أَنَّى يُؤْفَكُونَ چگونه بر گردانیده میشوند از راه
حق بسوی باطل یعنی با وجود دلایل روشن بر وحدانیت او سبحانه و قدم او در ذات و صفات و حدوث
ممکنات قایل شدن باینکه عزیر و عیسی پسران خدایند محل تعجب است اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ
علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و زاهدان و عابدان خود را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز از خدای فرمان بردند ایشان را در تحریم و تحلیل چنانکه فرمان خدای باید برد و یا سجده میکنند ایشان را
وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را نیز بخدایی میگیرند بعضی او را پسر خدا میدانند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه

عیسی

عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند و یا فرا گرفتگان ایشان بکتابهای آسمانی در همه کتابها إِلَّا
لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا مگر آنکه پرستند یک خدای را که در وحدانیت لَا إِلَهَ هیچ معبودی نیست
إِلَّا هُوَ مگر او سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست او از آنچه شریک او میگیرند ثعلبی از عدی بن
حاتم روایت کرده که او گفت من ترسا بودم روزی نزد رسول صلی الله علیه و آله رفتم و صلیبی از زر در گردن داشتم
مرا گفت یا عدی این بت را از گردن خود دور کن من او را بیرون کردم و چون آنحضرت بتلاوت
سوره برات مشغول شد چون باین آیه رسید که اتخذوا احبارهم من گفتم ما ایشان را نپرستیده ایم فرمود
بقول ایشان حلال را حرام و حرام را حلال کنند آری فرمود آن ایشان را در هر چه شما میفرمایند اطاعت
میکنید و فرمان می برید گفتم بلی فرمود اینست عبادة شما ایشان را و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام نیز
مرویست که نفرمودند نصاری و یهود نماز و روزه را برای احبار و علمای خود بجا میآوردند بلکه حلال ایشان را
حلال داشتند و حرام ایشان را حرام و در جمیع اوامر و نواهی تابع ایشان شدند پس همچنانکه خدا را پرستش
باید کرد در اوامر و نواهی ایشان احبار و علمای خود را باین وسیله عبادت کردند يُرِيدُونَ میخواهند
یهود و ترسایان أَنْ يُطْفِئُوا آنکه فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را که آن دلیل ... خدا
او تقدس او از زن و فرزند و یا مراد از قرآنست که متضمن وحدانیت است و یا نبوت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و بر هر تقدیر در صدد آنند که آنرا فرو نشانند بِأَفْوَاهِهِمْ بسخنهای دهنهای خود
یعنی شرک یا تکذیبی که بر زبان میرانند وَيَأْبَى اللَّهُ و منع میکند و نمیخواهد خدای و نمی پسندد إِلَّا
أَنْ يُتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُورَهُ دین روشن خود را باعلای توحید و اعزاز اسلام وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ و اگر چه کاره باشند از آن کافران پس در بیان اتمام نور خود میفرماید که هُوَ الَّذِي او است که
از کمال فضل عمیم خود أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاده خود را که محمد است صلی الله علیه و آله بِالْهُدَى بقرآن
محض هدایت و یا با سایر معجزات ظاهره خود وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ
تا ظاهر سازد و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و جمیع احکام آنرا
منسوخ ساخته و این معنی بعد از نزول عیسی و خروج مهدی علیهما السلام خواهد بود که بر روی زمین غیر دین
اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگر چه کراهت دارند مشرکان این صورت را و در مجمع از ابو جعفر

علیه السلام روایت کرده که ظهور دین اسلام و غلبه آن بر جمیع ادیان نزد خروج مهدی آل محمد باشد که در آن
زمان هیچکس نباشد مگر که مقر باشد به نبوت محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن از حال احبار و رهبان اخبار میفرماید
که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اند إِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری مِنَ الْأَ
حْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ هر آینه میخورند یعنی
فرا میگیرند مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ بباطل و ناروا که آن رشوتست در تغییر احکام الهی وَ
يَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع ایشان میکنند
از دخول در اسلام پس باید که شما از صحبت ایشان اجتناب کنید وَالَّذِينَ و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی
حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج مینهند طلا را وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمیکنند آن گنجها را
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در روایت آمده که آنچه زکوة داده اند گنج نیست یعنی
وعید مرتب است فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان زکاة نادهنده را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ
يُحْمَى در روزی که گرم کرده شود و بر افروخته شود که بر فروزند آتش را که سخت گرم کننده باشد عَلَيْهَا بر آن گنجها که در آتش
دوزخ [illegible] فَتُكْوَى بِهَا پس داغ کرده شود بدان گنجهای طلا و نقره جِبَاهُهُمْ پیشانی ایشان را
که در وقت دیدن فقرا کره بران زده اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان که از اهل فقر کرده اند وَظُهُورُهُمْ
و پشتهای ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گویند بایشان که هَذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه گنج نهاده بودید
لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای خود و امروز عین مضرت نفسهای شما سبب تعذیب آن شد فَذُوقُوا پس بچشید
مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ وبال آنچه بودید که ذخیره میگردانیدید ابن ثوبان روایت کرده از رسول صلی الله و آله که چون این
آیه فرود آمد فرمود هلاک باد ذهب و فضه و این لفظ را سه بار تکرار فرمود ازین سخن اصحاب بسیار پریشان حال شدند و گفتند یا رسول الله ما کدام
مال اخذ کنیم و چه سرمایه کنیم که عاقبت آن محمود باشد نه مذموم فرمود دلهای شاکر و زبان ذاکر و یاری شایسته که مدد دهد دین شما را یعنی ذخیره
کرده مال بران منحصر نباشد اعمال صالح است پس عاقل آنست که اگر دیگران اخذ زینت مال کنند او اخذ خزینه اعمال کند و اگر
دیگران کنوز اموال فانیه جویند او رموز اسرار باقیه جوید و از ابو ذر غفاری مرویست که یکروز رسول آهی برکشید و گفت زیان کاران
بیشتر نام و مانند مگر کسانی که مال خود را در جهد رضای الهی در میان بندگان صرف کنند و ایشان اندکی اند و نیز از آنحضرت مرویست
که هر که هزار درم زکوة را ناداده بگذارد و ... و او را داغ کنند تا حق تعالی از حساب بندگان فارغ شود ابو

اما که گفت مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او دیناری یافتند حضرت فرمود این داغیست مر او را
دیگری فرمان یافت در جامه او دو دینار یافتند فرمود این دو داغست مر او را و این همه وعید کسانیست که
مال جمع کنند و از آن حقوق خدا اخراج نکنند و اگر حقوق آنرا بمستحقان رسانند عقاب نبود اما حساب باید داد
اگر چه از وجه حلال باشد از ابو ذر نقلست که از رسول شنیدم که این آیه در حق مانعان زکوتست که حق تعالی ایشان را
باین دراهم و دنانیر زکوة ناداده داغ کند در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد و اگر صاحب شتران
زکوة ناداده باشد بفرماید تا او را در صحرای قیامت بر روی افکنند و آن شتران بر سر او روند و چون
بر ایشان بگذرند ولیکن باز بر سر ایشان گذار کنند و همچنین بر ایشان تردد کنند تا که حق تعالی از حساب خلق فارغ
شود و همچنین صاحب گوسفند را بیارند و در آن صحرا بر رو افکنند و آن گوسفندان او را لگد و شاخ زنند تا که حق
تعالی از حساب بپردازد و ثوبان از حضرت روایت کرده که هر که گنجی بنهد و زکوة آن نداده باشد حق از آن گنج
ماری پیدا فرماید که بر بالای چشم او سه نقطه سیاه بود و سر جا کرا ن کس رود و آن مار ملازم او باشد
و از فریاد شود که ... توجه ... گوید من آن گنجم که تو ذخیره نهاده بودی از تو جدا نشوم تا ترا
خورده و در هم شکنم و فرو برم پس سر در دستش در دهن گیرد و بشکند و همچنین یک یک اعضای
را بشکند و فرو برد بعد از آن بیان ظلم میکند در ماههای حرم که عاقبت آن بدتر از حال مانعان زکوتست
و میفرماید إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که سال بدو است عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای تعالی
اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماهست فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در حکم او و یا در کتب متقدمه او
مرویست که عیدها و ایام تعبد اهل کتاب دایر بماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و
پنج روز و ربعی است از روز و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سه سال ... سال
سیزده ماه می باشد و چون عدد سال در حکم خدا دوازده است پس حق تعالی بیان اکثر اعمال
اهل اسلام را بر ماههای قمری نهاد و احکام حج و روزه و عدة و عیدها بران مرتبط ساخت و فرمود
که عدد آن نزد او سبحانه دوازده است يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزی که بیافرید آسمان و زمین را
مِنْهَا ازین دوازده أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرامست درو محاربه با اعدا مگر آنکه ایشان حرمت ماه نگاه
ندارند و با مسلمانان آغاز محاربه کنند که درین هنگام جایز است با ایشان محاربه در آن و آن چهار ماه سه در هم پیوسته است

کرد ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است و یکی منفرد که ماه رجب است و این دوازده ماه محرمست و صفر تا ذوالحجه و ذلک
این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرامست در و محاربه با اعدا الحرکالجی که ایشان حرمت ماه نگاه ندارند
و با مسلمانان آغاز محاربه کنند که درین هنگام جایز است با ایشان محاربه و درمان و این چهار ماه حرام را حرمت
است کرد الدِّينُ الْقَيِّمُ حساب و شماریست درست و راست و یا تحریم این چهار ماه دین
قویست که دین ابراهیم و اسمعیل است و عرب این را از ابراهیم و اسمعیل میراث گرفته اند و بدان عمل نمایند
و از جمله عجایب و غرایب است که مخالفان میگویند حق تعالی عدد ماهها یی که صلاح و معاش خلایق
بان متعلق است با ایشان باز نگذاشت و فرمود که عند الله و فی کتاب الله و بروج این ماههای
دوازده گانه را نیز دوازده گردانید و فرمود ذلک الدین القیم و همچنین عدد نقبای بنی اسرائیل بعثت حوف
نیست داود و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و دوازده چشمه آب که بر دست موسی گشاده شده هم فرمان او بود
که فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا عدد ائمه دین که صلاح دین و معاد اوست با خلایق گذاشت نعوذ بالله
من شرور انفسهم و سیئات عقایدهم و بعد از بیان دوازده ماه و ذکر چهار ماه حرام فرمود که فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ
پس ستم مکنید درین چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بهتک حرمت آن و ارتکاب محرمات در آن
و از ابن عباس مرویست که ضمیر فیهن راجع بدوازده ماه است یعنی درین دوازده ماه ظلم و تعدی مکنید مراد آنست
که در جمیع عمر ترک اوامر مکنید و بنا بر اول تخصیص ترک ظلم در چهار ماه با آنکه در جمیع ماهها ترک معاصی لازم و واجب
است که عقاب معصیت در آن بیشتر است چنانکه ثواب عبادت آن مضاعف است وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ
و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً همه ایشان كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنانکه کفار با شما کارزار میکنند با همه
شما و متفق اند بر آن وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که حق تعالی مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت
و حفظ آورده اند که طبقه اهل جاهلیت بقتال و غارت عادت کرده بودند و در ماههای حرام قتال میکردند
و این عادت از عهد ابراهیم در میان ایشان مستمر شده بود و چون سه ماه متصل حرام بود تنگ آمده گفتند
ما سه ماه پی در پی بی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی در موسم حج ندا کرد که ای قریش
خدایان شما درین سال محرم را حلال ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه
حرام در رسیدی حرمت او را تاخیر کردندی تا بعد از آن و در حلال النسیئ در رساله چهار ماه حرام مبتدا استند اما

اختصاص

اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسی میگفتند حق تعالی فرمود که إِنَّمَا
النَّسِيءُ چنین نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما
حرم الله و تحریم ما احل الله کفریست دیگر که با کفر ایشان منضم شده يُضَلُّ گمراه کرده شوند و حفص و حمزه
با و فتح ضاد میخوانند یعنی گمراه گردانیده میشود بِهِ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شده اند
گمراهی زیاده بر زیاده يُحِلُّونَهُ حلال میکنند نسی را که تاخیر حرمت ماهی است عَامًا یکسال و
يُحَرِّمُونَهُ عَامًا و حرام میگردانند او را سال دیگر لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنچه خدای تعالی حرام کرده است یعنی چهار ماه حرام فَيُحِلُّوا
مَا حَرَّمَ اللَّهُ پس حلال میکنند آنچه خدای تعالی حرام گردانیده است بموافقت عدد فقط بدون
مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته گردانیده شده برای ایشان یعنی شیطان بیاراست در
دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان را وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
و خدای راه ننماید یعنی نه لطف کند و فرو گذارد گروه کافران را که بجهت فرط عناد و انکار نظر
در دلایل و تدبر نمیکنند و یا در قیامت طریق بهشت بایشان ننماید در تبایج آورده که جاهلان عرب در
چهار ماه حرام مبدا شده و خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند پس مومنان بدان سزاوار
ترند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست فرو گذارند
که مسلمان آنست که مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند و مجاز راه اضرار همان اضرار قلبست که در سال نهم از هجرت که حضرت
صلی الله علیه و آله عزم غزوه تبوک کرده بود و هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشکسالی
حال بودند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان بسته عنان عزیمت بقتال مشرکان معطوف سازند
ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا گرانی طبقه در رفتن کاهلی
نمودند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان مَا لَكُمْ چیست شما را که برای اعلاء کلمه دین
إِذَا قِيلَ لَكُمُ چون گویند مر شما را که بجهت تمام انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بیرون روید در راه
خدای اثَّاقَلْتُمْ گران جنبید و درنگ کنید و مایل شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین یعنی از غایت کاهلی
زمینی که مقیم اید بکندم رنهارید أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید و خورسند گشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بر بیت

برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی محقر و ضیع عاقل
بندگتر را از دست مده برای خورده متاع این جهان فانی و محبوبست و نعیم آن جهان باقی
و هر عوض پس چرا کس دولت باقی گذارد و بنعمتهای فانی سر فرود آرد و بعد از آن از روی تهدید فرمود
که إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید بحربی که شما بان مامور شده اید يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد و یا بسبب قحط و تنگی و جز آن
شما را هلاک کند وَيَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ قومی بجز شما که فرمان
برند چون اهل یمن و فارس وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدا را
یعنی بگذشتگاهی در نصرت دین او قدحی نتوانید کرد او را چه او غنی مطلق است و بی نیاز از همه پس رسول
خدا را بی نصرت شما در پناه خود نگاه دارد وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل
نصرت بدون مدد و جز آن قَدِيرٌ تواناست کما قال إِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را
روا باشد که خدای او را یاری دهد و در زمان آینده او را فرو نگذارد و همچنانکه در زمان گذشته فرو
نگذاشت فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ پس بدرستی که نصرت داد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ
كَفَرُوا وقتی که بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه و حق تعالی
او را دستوری خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتی که دوم دو بود یعنی با او نبود مگر یک کس که ابوبکر بود
إِذْ هُمَا وقتی که او و ابوبکر فِي الْغَارِ در غاری بودند که بر اعلی جبل ثور اطلاست در جانب یمین از
مکه بمسیر ساعتی از ساعات و در آن وقت کسی را آنجا نمیرسید و شبانان و اهل صحرا در آن نزول
نمیکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله شب پنجشنبه در شهر مکه امیر المومنین علی علیه السلام بر جای خود بخوابانید و خود و ابوبکر
برفاقت او در همان شب بیرون آمده بدان غار متوجه شد و شب در آنجا بروز آورد و حق تعالی اراک
درخت خار مغیلان بر در غار رویانید و جفتی کبوتر وحشی را الهام کرد تا بیضه در غار نهادند و گفته اند تنیدن
و عنکبوت را الهام داد تا بر در غار تنید مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه و آله سه شبانروز در غار بماند و از عروه
روایت که ابوبکر را گوسفندی چند بود عامر بن فهیره آن گوسفندان را در آن غار راندی و ایشان از شیر
گوسفندان خوردندی و قتاده گفته که عبدالرحمن در خفیه بامداد و شبانگاه آمدی و برای ایشان طعام آوردی

کفار

کفار در همان شب بخانه پیغمبر آمدند امیر المومنین علی صلوات الله علیه را بر جای او خفته دیدند باو گفتند که صاحب تو کجاست
گفت نمیدانم و چون روز شد مطلب آنحضرت از مکه بیرون آمدند و سراقه بن مالک که پی گیری عظیم بود در
باب مهارت تمام داشت همراه خود بردند سراقه پی آنحضرت گرفته می آمدند تا بدر غار رسید پی ناپدید شد گفت
پی تا باینجاست و بغار نرفته زیرا که خانه عنکبوت بر جای خود است پس باسمان رفته است و یا بزمین فرو
رفته پس کفار بسبب آن علامات که دلالت میکرد بر خالی بودن آن مقام از رسیدن تمام علیه السلام متوجه
غار نشده اند و چون ابوبکر در غار کفار را بدید مضطرب شد و بسیار ترسان گشت و گفت یا رسول الله اگر یکی از
مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند مرا بیند مارا ببیند حضرت فرمود که اندیشه بخود راه مده که خدای نگذارد که دشمنان
بر ما ظفر یابند و حق تعالی از این حال خبر میدهد که إِذْ يَقُولُ چون گفت پیغمبر لِصَاحِبِهِ مر صاحب خود را
لَا تَحْزَنْ اندوه مخور إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا بدرستی که خدای با ماست بنصرت ما و بر دشمنان و ما را
نگهدارد از شر ایشان مرویست که یکی از کفار محاذی غار نشست تا ادرار کند رسول صلی الله علیه و آله روی از آن
بگردانید و ابوبکر گفت که دیدی ما را می بیند اگر ما را دیده بودی در مقابل ما کشف عورت نکردی پس دست
بمناجات برداشت و گفت بار خدایا چشمهای ایشان را از ما کور کن حق چشمهای ایشان را کور کرد
تا آنکه در همه کوه گرد بر آمدند و در غارهای کوه را تجسس کردند و در غار نرفتند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو
فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب آرامش دلست عَلَيْهِ بر رسول تا ایمن شد
از صمیم قلب بدانست که کفار بر وی ظفر نیابند وَأَيَّدَهُ و قوت داد پیغمبر خود را بِجُنُودٍ بلشکرهای
ملائکه که شما لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار پاسبانی و نگهبانی او کردند
و مخالفین گویند که ضمیر سکینه راجع بابوبکرست زیرا که او مضطرب و ترسان بود و قولیست بعید زیرا که همه ضمایر
ما قبل و ما بعد آن راجع است بحضرت رسالت بلا خلاف و آن ضمیر فقد نصره الله و الا تنصروه و اذ
اخرجه و لصاحبه و ایده است پس چگونه در میان این ضمایر ضمیر غایب بغیر او باشد و موید است که آنکه گوید
ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین که درین سوره واقع شده و در روز حنین وارد گشته وَجَعَلَ و گردانید
خدای كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا کلمه آنانکه کافر شدند السُّفْلَى فروتر یعنی دعوت کفر ایشان صادر
خوار و بیمقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللَّهِ و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هِيَ الْعُلْيَا

آن بلندتر و رفیع‌تر است مراد آنست که حق تعالی رسول را از دست کفار خلاص داد و بمدینه رسانید
چه این مبداء قوت اسلام بود و بدلت اهل شرک و با ملائکه قوت پیغمبر خود را در مواطن حرب
این اسلام قوی گشت و کفر و شرک ضعیف شد وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست عزیز گرداند اهل توحید را
حَكِيمٌ داناست خوار سازد اهل شرک را مقصود از ایراد قصهٔ غار در اثنای امر غزوه تبوک آنست
که بیان این کند که اگر شما ای کاربان جهاد یاری نکنید پیغمبر را من او را یاری کنم چنانکه در آن محل که با او یک کس بیش
نبود و تمام قبایل قریش قصد او در خواسته بودند من یاری او کردم و از میان دشمنانش بیرون آوردم پس
نصرة بعقد قدرت منست و ما النصر الا من عند الله بعد از آن مانع وجه مومنان را بجهاد میفرماید که انْفِرُوا
بیرون روید بغزوه تبوک خِفَافًا در حالتی که سبکبار باشید وَثِقَالًا و گرانبار سنراز در خفاف و ثقال آورده
حاصلش آنکه با مراد سوارانید و پیادگان با تن درستان و بیماران و با جوانان و با پیران و با درویشان و توانگران
و بی‌سلاح و با سلاح و با عزبان و کدخدایان و با الاغان و فرمان و با منفردان و با خدمتکاران
یا با نشاط بقصد مثوبه و بی نشاط بجهة تحمل مشقت مرویست که جمعی بهانهٔ ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارها دست بیوه
داعیه کردند که بغزوه تبوک روند حق تعالی عذر ایشان را قبول نفرمود و امر کرد که همه بیرون روید خواه آنکه سبکبار
از بال و منال و خواه آنها که گرانبار با جمال و اثقال وَجَاهِدُوا و جهاد کنید در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ
بمالهای خود که تهیهٔ اسباب زاد و سلاح کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا ذَٰلِكُمْ این بیرون رفتن و حرب کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از
ترک جهاد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید خیل خیر را و عارف ثواب جهاد و عقاب
و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مردمان را بغزوه تبوک امر فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و
فرمان را بسمع اطاعت شنودند و اینها اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفای مومنان را گران آمد اما فرمان
خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و اینها منافقان بودند
و در شان ایشان نازل شد لَوْ كَانَ عَرَضًا اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی مال بی ثبات دنیا
قَرِيبًا نزدیک بدنیا گرفتن بدون شغب وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه یعنی آسان و نزدیک نه دور و شقت
لَاتَّبَعُوكَ هرآینه پیروی تو بکردندی بطمع مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ و لیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ

برایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود باشد که سوگند خورند بخدای این
خبر از مغیبات قرانست که قبل از وقوع بآن خبر داده که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق عذرخواهی نزد تو
سوگند یاد کنند که لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر میتوانستیم و استطاعت میداشتیم لَخَرَجْنَا هرآینه بیرون می‌آمدیم
مَعَكُمْ با شما در مرافقت و موافقت جهد مینمودیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهای خود را بدین
سوگند دروغ یعنی خود را مستحق عذاب میسازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
که ایشان دروغگو باشند در آنکه میگویند که استطاعت خروج نداشتیم آورده‌اند که چون رسول صلی الله علیه و آله عزم غزای
تبوک فرمود و آن مسافتی بود تا بعید و مردم و منافقان طمع کردند که چون رسول و اصحاب او باین جهاد روند
و مدینه خالی ماند ما بر اهل بیت رسول و اصحاب او در آییم و غارت کنیم و زنان و اطفال را برده کنیم حق تعالی جبرئیل علیه السلام
را فرستاد و رسول را ازین حال خبر داد حضرت فرمود که نظر برآن امر جبرئیل علیه السلام گفت حق تعالی میفرماید
درین غزا که بروی احتیاج به تیغ زدن نخواهد شد بلکه صلح خواهد کشید علی را بر جای خود نصب کن و اهل
و محراب و منبر را بوی گذار تا هم نیابت کند و هم مدینه را حمایت کند و چون بدانند که چون در زمان حیوة تو
علی صلاحیت نیابت و ولایت عهد تو دارد پس از وفات تو او اولی است که ولی عهد و نایب تو او باشد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علیه السلام را بر جای خود نصب کرد و مدینه را باو سپرده منافقان چون او را
دیدند دانستند که کید ایشان باطل است و بعد از آنکه پیغمبر یک منزل رفت اهل نفاق زبان طعن دراز
کردند که محمد علی را دشمن گرفت و از او ملال یافت که او را با زنان و کودکان گذاشت حضرت امیر چون این سخن بشنید
روی شان آمد زره خواست و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرد و متوجه خدمت حضرت رسالت شد و وقت نماز
عصر باو رسید و رسول از خیمه بیرون آمده بود در راه نظر بکرد امیرالمومنین علیه السلام دید گفت این شخص شمایل علی دارد
چون نزدیک رسید گفت ای علی چه چیز ترا بر آن داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعنه منافقان که در حق من و تو
چنین گفتند رسول فرمود ای علی آیا نمی‌خواهی که تو وزیر و وصی و خلیفه منی و قاضی دین من و وفاکننده وعده
های منی گوشت تو گوشت منست و خون تو خون من و تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری
نخواهد بود امیر فرمود رضیت رضیت راضی و خوشنودم پس بمدینه مراجعت فرمود و در وقت عزیمت
سفر تبوک که منافقان عذر تخلف و تعطف و دعا نه بر وجه خبر فرمود که عَفَا اللَّهُ عَنْكَ حق تعالی عفو کناد

از تو چه عادت عرب جاریست که بکسی که او را معفو و مرحوم دارد بی وقوع خطائی از وی چنانکه تشنه را آب دهد
او گوید غَفَرَ لَكَ اللَّهُ و یا در جواب عاطس گوید یرحمک الله و حال آنکه در خاطر او خطور نکند که مخاطب را ذنبی
بوده باشد بلکه غرض او استحسانست در خطاب و تعظیم و توقیر مخاطب همچنانکه عادت بران جاریست
و کسانی که تجویز خطا بپیغمبر نکنند زیرا که انبیا معصوم اند پس حمل آن بر تلطف و تعطف و دعا باید کرد نه خبر یعنی خدای
مستوفی رحمهٔ خود گرداناد لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشان را عذرهای
حیله ایشان را میشنیدی و جایی گفته که این عتابست بر فعل قبیح و موجب وقوع صغیره از پیغمبر و نزاکه
عتاب در امر مباح بی صورتست و کسی که فعل مباح کند میگوید که چرا چنین کردی یعنی چرا افضل مباح را که
و مفضول آن را اختیار کردی پس کلام محمول شد بر ترک اولی که موجب نقص ثوابست و کسی که ترک ندب کند
میتوان گفت که چرا ترک آن کردی و این مقتضای قبح و انکار نیست پس گویا حق تعالی خطاب میکند که
که اولی آن بود که باجازت مبادرت ننمودی و از آن توقف کردی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ تا وقتی که روشن
شود مر ترا الَّذِينَ صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و بدانستی دروغ
گویان را یعنی چونکه از باطن بحکم علم نبودی پس اولی آن بود که اذن تخلف ندادی تا بر تو ظاهر شدی که کدام
از ایشان در اعتذار صادق اند و کدام کاذب از ابن عباس مرویست که اذن حضرت مر ایشان را جهة آن است
که علم نفاق ایشان نداشت و بواسطهٔ این اعتذار ایشان را حمل بر صدق فرمود و بعد از بیان حال
منافقان در صفت مومنان میفرماید که لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ دستوری نطلبند از تو
آنانکه بتحقیق و یقین ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت أَنْ يُجَاهِدُوا اگر جهاد کنند
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود یعنی عادت مومنان چنان نیست که طلب اذن کنند از تو
در جهاد کردن با کفار بلکه چون بینند که تو در تهیهٔ اسباب جهاد مانی مبادرت میکنند و آن را موقوف باذن نمی
گردانند چه جای آنکه اذن طلبند از تو در تخلف از آن وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ به پرهیزکاران
از تخلف پس ایشان را ثواب عظیم کرامت فرماید و منافقان را بعذاب الیم رساند إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ جز این نیست که دستوری میجویند در تخلف آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
بخدا و روز قیامت و معتقد ثواب آن نیستند وَارْتَابَتْ و در شک افتاده است قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان

یعنی در حقیقت اسلام متردد اند فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود که يَتَرَدَّدُونَ سرگردان میگردند
چه اگر مومن مخلصان میبودند و اعتقاد صحیح میداشتند بنشاء آخرت بی شایبهٔ شک و ریب بنصرت
خدای واثق میبودند و بثواب اخروی مستظهر و بوسیلهٔ آن بجهاد مبادرت میکردند و طلب اذن نمیکردند
وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن لَأَعَدُّوا هرآینه آماده و مهیا
ساختندی لَهُ برای خروج عُدَّةً ساز و برگی که در سفر بکار آید وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ و لیکن کراهت داشت
خدای و نپسندید انْبِعَاثَهُمْ برانگیخته شدن در سفر زیراکه میداند که اگر آمدندی از ایشان جز فساد
شر و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی و چون چنین است فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشان را بوسیلهٔ استیلای خوف و
ترس بر ایشان وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید در خانها مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان یعنی زنان
و کودکان و بیماران و معلولان و گویند قایل این سخن هم حضرت پیغمبر بود بر وجه تهدید و وعید و یا بعضی از ایشان با بعضی گفتند
و یا بو شیطانی بوده و نقلست که چون عسکر همایون در ثنیة الوداع منزل شد عبدالله بن ابی با جوق منافقان بیرون
آمده در مقابل ذباب که اراضی حدود کوهیست نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل بمنزل دیگر کوچ کردند
وی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی
شماتت دارید که از شرارش خلاص شدید حق تعالی موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون
آمدندی فِيكُمْ در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و مکر و عذر
چه در صدد افساد و اضلال شده شما را دل ساختند و جد و جهدی دارید در باب جهاد بجهت آن فتور و قصور در آن
راه یافتی وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ و هرآینه در پی تاختندی در میان شما سخن چینی و غمازی و آتش نزاع افروختندی
در میان شما بجهت بدگویی در حق شما يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ در حالتی که بجویند برای شما فتنه که آن افکندن مخالفت بود
در میان شما و با شما را از جنگ دو میانه پر ترسانیدند وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ و در میان شما جاسوسانند
مر ایشان را که خبر شما با ایشان برسانند و آنکه در میان شما واقع میشود با ایشان اخبار میکنند وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
و خدای داناست بستمکاران یعنی بضمایر منافقان و بر وفق آن ایشان را جزا خواهد داد لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ
هرآینه طلبیدند فتنه را یعنی تفرق اصحاب و پریشانی امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشتند و در
خندق که گفتند با اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ و بگردانیدند رایها را در کار تو یعنی تدبیر میکردند و حیله کردند

در ابطال امر حَتّىٰ جاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ أَمْرُ اللهِ و غالب شد کار خدا بر کار ایشان
که آن اعلای دین اسلام است بر جمیع ملتهای اهل کفر وَهُمْ کارِهُونَ و ایشان ناخواهان بودند نصرة و دولت ترا
اما کراهیه ایشان واقع راه خدا نیست از سعید بن جبیر مرویست که دوازده کس از منافقان در غزوه تبوک
در شب عقبه بر ثنیه کمین کردند تا یکبار بیرون جسته پیغمبر را هلاک کنند پس در آن موضع جبرئیل تدبیر در بین امر کرد تا الله
حق تعالی پیغمبر خود را نصرت داد و ایشان مخذول و منکوب شدند آورده اند که چون حضرت رسالت علیه السلام
جد بن قیس را گفت هیچ میل داری که قتال اهل روم کنی و از ایشان کنیزان خوب صورت و نیکو بگیری
جد بن قیس گفت انصار میدانند که من شیفته زنانم بر زنان می ترسم که چون زنان بنی الاصفر را بینم از ایشان
صبر نتوانم کرد و در فتنه و بلیه افتم آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ یَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِی
دستوری ده مرا در تخلف از غزا وَلا تَفْتِنِّی و مرا در فتنه میانداز بسبب ضایع شدن متاع و عیال
که هیچ کافلی نباشد ایشان را حق تعالی فرمود أَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا بدانکه ایشان در فتنه افتاده اند که
آن ظهور نفاق ایشانست و عدم خفای آن با آنکه مبالغه تمام داشتند در اخفای آن از مسلمانان وَ
إِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمُحِیطَةٌ احاطه کننده است و فراگیرنده بِالْکافِرِینَ بکافران روز قیامت
إِنْ تُصِبْکَ و اگر رسد ترا ای محمد در بعضی غزوات حَسَنَةٌ نیکویی از ظفر و غنیمت چنانکه در بدر بود
تَسُؤْهُمْ اندوهگین سازد ایشان را از فرط حسد و نفاقی که دارند وَإِنْ تُصِبْکَ و اگر رسد ترا
چنانکه مُصِیبَةٌ جراحتی و شکستگی چنانچه در احد واقع شد یَقُولُوا گویند از روی خوشحالی قَدْ
أَخَذْنا بدرستی که فرا گرفتیم ما أَمْرَنا احتیاط خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی در ابتدا کردیم و طریق
احتیاط مرعی داشتیم و بحرب نرفتیم وَیَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلسهای خود وَهُمْ فَرِحُونَ در حالتی
که ایشان شادمان باشند بشماتت قُلْ بگوی ای محمد لَنْ یُصِیبَنا نرسد ما را إِلّا ما کَتَبَ اللهُ لَنا مگر آنچه
نوشته خدای برای ما در لوح محفوظ و ما را بدان اختصاص داده از نصرت و ظفر بر دشمنان و یا شهادت و درجات
جنان هُوَ مَوْلانا اوست ناصر و سازنده کار ما وَعَلَى اللهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
باید که توکل کنند مؤمنان چه حق ایمان آنست که بر غیر او توکل و اعتماد ننمایند که توکل برهٰ حصول مراد است
و کفایت مهمات و ایمنی از آفات قُلْ بگوی ای محمد مر ایشان را بر سبیل تقریع هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا آیا چشم میدارید ما را

یعنی

یعنی انتظار نمیبرید که چیزی بما رسد إِلّا إِحْدَى الْحُسْنَیَیْنِ مگر یکی از دو عاقبت نیکو که آن نصرت است یا غنیمت
و شهادتست اگر کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ و ما چشم میداریم بشما یکی از دو عاقبت و آن
أَنْ یُصِیبَکُمُ اللهُ اینست که برساند خدای بشما بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ از عذابی از نزد یک خود
صیحه و رجیف و خسف تا بآن هلاک شوید و یا مراد عذاب آخرت است أَوْ بِأَیْدِینا یا برساند عذابی
بشما بدستهای ما که شما را بسبب ظهور کفر و نفاق بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنکه بما خواهد رسید از
خوبی عاقبت إِنّا مَعَکُمْ مُتَرَبِّصُونَ بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنکه بشما خواهیم رسید از بدی
عاقبت قُلْ أَنْفِقُوا بگو نفقه کنید اموال در سبیل حضرت یعنی چون نفقه کنید طَوْعاً از روی رغبت أَوْ کَرْهاً
یا از روی کراهیه و نفرت بهیچ وجه لَنْ یُتَقَبَّلَ مِنْکُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما مرویست که جد
بن قیس با حضرت گفت که مرا اجازت تخلف ده چه آنکه من از حرب بنی الاصفر معذورم اما لشکر را مال
خود مدد دهیم حق تعالی این آیه فرستاد که ای محمد بایشان بگو که انفاق شما مقبول الهی نشود و نفعی برسانید
إِنَّکُمْ کُنْتُمْ قَوْماً فاسِقِینَ بدرستی که شما هستید گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام وَما مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را
و تصدقات ایشان مقبول جز بین در بیان تقریر این معنی میفرماید وَما مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را
أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقهای ایشان إِلّا أَنَّهُمْ بجز آنکه ایشان
کَفَرُوا بِاللهِ کافر شدند بخدا وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده او وَلا یَأْتُونَ الصَّلاةَ و نمی آیند بنماز
پیغمبر با جماعت إِلّا وَهُمْ کُسالىٰ مگر در حالتی که ایشان کاهلانند یعنی کاهلانه نماز میگذارند بی رغبت و اراده
وَلا یُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنند در راه خدا إِلّا وَهُمْ کارِهُونَ مگر در حالتی که ایشان ناخواهانند یعنی
بکراهیه نفقه میکنند زیرا که باداء نماز و زکوة امید ثواب ندارند و ترک آن از عقاب نمی ترسند فَلا تُعْجِبْکَ
باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با حضرت است و مراد امت یعنی مؤمنان را میفرماید که باید که بشگفت نیاورد
شمارا أَمْوالُهُمْ مالهای منافقان وَلا أَوْلادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه بسیاری اموال
و اولاد و مالکیت ایشان إِنَّما یُرِیدُ اللهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِیُعَذِّبَهُمْ تا عذاب کند
ایشان را بِها بآن اموال و اولاد فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت
در جمع آن و حفظ آن و آنچه بدیشان برسد از مصائب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود

جانهای ایشان را از بدنها بصعوبت بسیار وَهُمْ کافِرُونَ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی تقدیر بر زوال
ایشان از دست بگرد و نه فرزندان نفع دهد ایشان را پس نه معاندان از سر ایشان جز بیم هر که وَیَحْلِفُونَ
بِاللهِ و سوگند میخورند بخدای إِنَّهُمْ لَمِنْکُمْ که ایشان از جمله شمااند یعنی از اهل اسلامند وَما هُمْ
مِنْکُمْ و حال آنکه ایشان از شما نیستند بجهت پنهان کردن کفر وَلٰکِنَّهُمْ قَوْمٌ یَفْرَقُونَ
و لیکن ایشان گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان آن نوع معامله بکنند که با مشرکان میکنند از قتل
و اسر پس تقیه اظهار اسلام میکنند لَوْ یَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند پناهی که بدان توانند گریخت چون قلعه
یا کوهی یا جزیره أَوْ مَغاراتٍ یا غارها در کوهها یا سردابها أَوْ مُدَّخَلاً یا سوراخی که در آنجا پنهان شوند
لَوَلَّوْا إِلَیْهِ هر آینه روی کنند بدان از ترس شما وَهُمْ یَجْمَحُونَ در حالتی که ایشان شتابندگانند
که هیچ کس باز نگردند یعنی بشتاب تمام از شما برگشته و بآنجا برفتند و چون پناهی نمی یابند بالضروره
ظاهر با شما در ساخته اند آورده اند که حضرت قسمت غنیمت میفرمود ابوالجواظ منافق گفت صاحب خود را نمی بینید که
صدقات شما را بارباب غنم و مواشی میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان
مَنْ یَلْمِزُکَ کسی هست که عیب میکند ترا و طعن میزند فِی الصَّدَقاتِ در قسمت صدقها و در بعضی
آمده که این آیه در شان ابوالخویصره تمیمی است یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بوده و در وقت قسمت غنایم حوازن
در روز حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد و یا زر اندکی
کرده و با طلای خالص که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از یمن فرستاده بود حضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف
عرب عطا فرمود حرقوص جرات کرده با حضرت گفت که عدل کن یا رسول الله حضرت در جواب فرمود که وای بر
تو اگر من عدل نکنم که عدل کند پس حضرت او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکور است که آنحضرت
را فرمود که ای علی تو با این قوم قتال کنی و شعلی در تفسیر خود آورده که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی با ایشان
قتال کرد و از ابو عبید علیه السلام مرویست که دو ثلث مردمان از اهل این آیه اند و غرض طاعنان در قسمت
غنایم جز نفع خود نبود چنانکه میفرماید که فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْها از صدقات چندانکه دلخواه
ایشان باشد رَضُوا راضی و خشنود شوند و به پسندند آن قسمت را وَإِنْ لَمْ یُعْطَوْا مِنْها و اگر داده
نشوند از آن بموجب اراده ایشان إِذا هُمْ یَسْخَطُونَ آنگاه ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ

انهم

أَنَّهُمْ و اگر این منافقان از تو طلب صدقات میکنند و بآن عیب تو مینمایند رَضُوا ما آتاهُمُ اللهُ
پسندیدند آنچه داده خدای ایشان را وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خورسند گردند
وَقالُوا و گویند بتصدیق تمام و اعتقاد صحیح که حَسْبُنَا اللهُ بس است ما را فضل خدای سَیُؤْتِینَا اللهُ
زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود صدقه یا غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده
او نیز عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا بما عطا فرموده إِنّا إِلَى اللهِ بدرستی که ما بخدای راغبون
رغبت کنندگانیم و امیدواریم که در آنکه ما را از فضل خود غنی گرداند از ابراهیم ادهم نقلست که مرکز غناء
خداخورسند شدن از غم عیال بازرست که الرضا بقضاء الله باب الله الاعظم چه رضا بقسمت سبب نجات است
و جزع در آن موجب محنت معدلان بیان مصرف صدقات میکنند تا دانند که آنحضرت در قسمت غنایم کرده
عین صواب بوده و میگوید إِنَّمَا الصَّدَقاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة مفروضه لِلْفُقَراءِ
مردار درویشانست وَالْمَساکِینِ و بیچارگان را و مرد فقیر کسی است در دین که قدرت نداشته باشد بر موونت
خود و عیال و اجب النفقه خود و اگرچه فقیر ایشان حال بهتر است نزد بعضی یعنی که اصلا مال و کسب ندارد
و مسکین نیکو حال تر که او را کسبی باشد و لکن کافی نباشد در موونت سنه و از صادق علیه السلام منقولست که مسکین
از فقیر بدحال تراست و قول آنحضرت نص است درین باب و قول ائمه لغت نیز موافق اینست و فایده خلاف
ظاهر می شود در باب زکوه بجهت اجراء عطا هر یک از ایشان مگر ظهور فایده آن در افضلیه عطیات
و نذر و وقف و وصیت کاهی در صیغه ذکر یکی از فقیر و مسکین واقع شده باشد وَالْعامِلِینَ عَلَیْها و برگزیدگانی
که عمل کننده کارانست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل و جمع آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که الفت داده شده
است دلهای ایشان و ایشان جمعی از اشراف کفار مطاع بودند که رسول صلی الله علیه و آله سهمی از زکوة بایشان
میداد تا بر دین اسلام الفت گیرند بکثرت قبیله و اتباع خود و استعانت ایشان نمایند بر قتال دشمنان
و منع کفار نمایند از داخل شدن در ثغر مسلمانان و نزدیک ام اصحاب ایشان و حالا ساقط است
به وجود امام عادل و قول معتمد است که مؤلفه اعم از کفار و ضعفاء اسلامند و اگرچه اختصاصی
بایشان کم اشهرت میان اصحاب و در روایت آمده که صفوان بن امیه گفت که رسول مرا عطا میداد و او دل از
جهان کسی انو دشمن تر نداشتم پس او چندان چیزی بمن داد که او در نزد من کسی محبوب تر از هیچ کس نداشتم وَفِی الرِّقابِ

و دیگر زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان از بندگی و نزد اصحاب ما مراد بندگان مومن اند
که در تحت شدت باشند و یا بنده که بمال زکوة بخرند و ازاد کنند و اگرچه در تحت شدت نباشند بلکن عدم
مستحق و یا مکاتبان که از اداء مال کتابت عاجز شده باشند وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران خلق که
قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده خواه در نفقه واجب یا مندوب یا در معاش مباح وَفِي
سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر صرف زکوة در راه خدا است بانکه بر غازیان و مرابطان نفقه کنند تا سلاح و اسب
خرند و جهاد کنند در راه خدا اگرچه غنی باشند یا فقیر و یا بر عمارت ساختن پل و رباط و امثال ان از وجوه
قرب وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای صرف ان در رهگذری که از مال خود در مانده باشد و چیزی نداشته باشد
که بان بشهر خود معاودت کند و اگرچه در وطن خود غنی بوده باشد و اما ضیف نزد بعضی داخلست در ابن سبیل
و احتیاج بذکر ان نیست حاصل که زکوة فرض کرده شده است برای جماعت مذکوره فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ
فرض کردنی ثابت از نزد خدا وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده بحکمت
بر وجهی که شاید و باقی احکام زکوة و ملحقات ان در منهج الصادقین و غیر ان از کتب مبسوط مسطور
است آورده اند که اخلاس بن سوید و خدام بن خالد و ایاس بن قیس و سماک بن یزید و فاعه بن عبد المنذر
و امثال ایشان از منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلی الله
علیه و آله پر بود در خلوت آنحضرت را از ان چیزهایی که زبان را اعتدادی بان نیست میگردند
اخلاس گفت خاموش باشید که اگر بسمع او رسد جمیع شما رسوا شوید لعنت محمد گوش شنوا دارد هرچه بخواهیم بگوییم
چون پیش او سوگند بخوریم که نگفته ایم باور میکند نبتل بن حارث پوستین سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان
با منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد مردی شنوا است ما نفی و اثبات هرچه بگوییم
~~چون پیش او سوگند بخوریم که نگفته ایم باور~~ قبول میکند ایه آمد که وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ
يُؤْذُونَ النَّبِيَّ انانند که می ازارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ و میگویند او مردی
خوش شنوا است که هرچه با او بگویند استماع مینماید باور میکند قُلْ بگو ایشان را که او أُذُنُ
خَيْرٍ لَكُمْ شنوای خیر است مر شما را یعنی که او اذنست نه بر وجهی که شما میگویید بلکه شنونده
و قبول کننده گفتار نیکوست نه ازان بیشتر از خیر نمیکند يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدای را

در

در هرچه گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان بغیر قبول میپذیرد بسبب خلوص
نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمت لِلَّذِينَ آمَنُوا مر انکسانرا که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما
یعنی نه انست که بقول شما داناست بلکه صدق و کذب شما را میداند اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی
رحمت با شما رفق میکند وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ و انکه می ازارند بقول و فعل فرستاده خدا را
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت مرویست که جمعی از منافقان از غزای تبوک
تخلف کردند چون مومنان باز آمدند ایشان زبان اعتذار گشودند و سوگند خوردند در ان تا رضای ایشان
بجویند آیه آمد که يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای اهل ایمان بر صدق قول خود در اعتذار
لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خشنود گردانند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ و خدا و رسول او أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ
سزاوارترند انکه خشنود سازند منافقان او را یعنی رسول او را چه بحکم در ابتدا ارضای حق است و چون خشنودی
خدا وابسته بخشنودی رسول است پس او را خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستند مومنان
چنانچه دعوی میکنند بعد ازان توبیخ مومنان میکند که أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ
انکه هرکس که خلاف کند با خدا وَرَسُولَهُ و با رسول او و از حد در گذرد اند فَأَنَّ لَهُ پس مر او راست
انکه باشد نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در ان ذَلِكَ ان خلود
در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوایی بزرگ مرویست که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدای را
میکنند و باستهزا سخنان اداء میکردند بعضی از ایشان تمنا میکردند که هر یکی صد تازیانه بزنندی و
اسمان این بپاهی که سبب فضیحت باشد آیه آمد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر میکنند منافقان
أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ از انکه فرود آمده شود بر مومنان سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ
که خبر کند ان سوره مومنان را و خبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بانچه در دلهای منافقانست از کفر و نفاق قُلِ
اسْتَهْزِئُوا بگوای محمد که استهزا کنید امر برای تهدید است یعنی سخریه و استهزا کنید که البته جزای ان خواهید یافت
وان جزا اینست که إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ بدرستی که خدای ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُونَ انچیز را
که حذر میکنید از اظهار ان یعنی ظاهر گرداند اوصاف ذمیمه و اخلاق شنیعه شما را وان را پوشیده میدارد و آورده
اند که در غزوه تبوک بعضی منافقان پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میرفتند و با یکدیگر میگفتند به پنهانی که دیدار

یعنی پیغمبر که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصرهای پادشاهان در آید هیهات این سخن بنور نبوت بر آنحضرت ظاهر
شد به عمار یاسر امر کرد که این قوم استفسار کن که چه میگفتند اگر انکار کنند بگو چنین و چنین میگفتید عمار پیغام رسانید ایشان نزد
انحضرت آمده اعتذار میجستند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی میگفتیم چنانکه در آداب مسافرانست که بازی و مطایبه میکنند
ایه آمد که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی ای محمد ایشان را که چه میگفتید لَيَقُولُنَّ هر اینه گویند إِنَّمَا كُنَّا جز این نیست
که بودیم ما همچو مسافران نَخُوضُ خوض میکردیم در هر نوع سخنی وَنَلْعَبُ و بازی میکردیم در انچه میگفتیم و از
ابو جعفر صلوات الله علیه منقولست که ایه در باره دوازده کس و بقولی سیزده کس از منافقان امده که بعد از
تبوک در شب تار بر سر راه رسول الله در عقبه کمین کردند و ان شبی بغایت تاریک بود و باهم قرار کردند که او را
هلاک کنند یا شتر او را برمانند تا او را بیفکند و با خود قرار داده که اگر رسول بر سر ایشان مطلع گردد گوییم کنا
نخوض و نلعب جبرئیل علیه السلام آنحضرت را بران مطلع ساخت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام زمام ناقه
رسول بدست گرفت و بدست دیگر تیغ برداشت و حذیفه یمانی را فرمود که پیش پیش من بیا و چون رسول
صلی الله علیه و آله بکمین گاه ایشان رسید او را ندا داد و هر یک را بنام خود بخواند و گفت یا فلان و فلان ایشان چون
دانستند که حضرت بر سر ایشان مطلع شده پیش دویدند گفتند یا رسول الله ما بازی و مزاح میکردیم قُلْ بگو ای محمد از
روی توبیخ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ آیا بخدا و سخنان او وَرَسُولِهِ و فرستاده او كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ بودید که
استهزا میکنید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستی
که اظهار کفر کردید بطعن در رسول و ایذای او بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از انکه اظهار ایمان کرده بودید إِنْ نَعْفُ
اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ از گروهی از شما که باخلاص توبه کنند از نفاق و استهزا و تصدیق تمام بکنند بخدا
و رسول او ان مخشی بن حمیر اشجعی بود از منافقان که توبه کرد و تصدیق تمام ایمان آورد و از حق تعالی درخواست که شرف
شهادت دریابد دعای وی اثر اجابت یافته در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طایفه دیگر را
بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب انکه هستند مُجْرِمِينَ گناهکاران با اصرار بر نفاق بعد ازان از احوال و مال اهل نفاق خبر میدهد
که الْمُنَافِقُونَ مردان منافق که سیصد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ
مِنْ بَعْضٍ برخی ایشان از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ میفرمایند بکار زشت
که ان کفرست و معاصی یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ و باز میدارند مردمان را از نیکوی

یقبضون

که ایمانست و طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو میبندند
انرا از خیرات و صدقات و در انوار گفته که این کنایت است از بخل نَسُوا اللَّهَ ترک کردند فرمان برداری خدای را
و یاد کردن او را فَنَسِيَهُمْ پس فرو گذاشت خدای ایشان را و باز داشت فضل و لطف خود را از ایشان إِنَّ
الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان
و متمردان در بخل و عصیان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ
و زنان منافقه را وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان را از زن و مرد نَارَ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در ان هِيَ حَسْبُهُمْ ان آتش بس است ایشان را برای عقوبت و جزا
وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ و دور کرده است ایشان را خدای از رحمت خود و ایشان را خوار و ذلیل گردانیده وَلَهُمْ و مر ایشان راست
در آخرت عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد ای منافقان شما كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
همچو انانید که بودند پیش از شما که در کفر و نفاق مستمر بودند كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً از
روی توانایی یعنی به تن از شما قوی تر بودند وَأَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا از
روی مالها و فرزندان یعنی مال و فرزند بهره داشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما بهره
گرفتید بنصیب خویش از لذتهای دنیای فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ همچنانکه تمتع یافتند انانکه بودند مِنْ
قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ ببهره خویش وَخُضْتُمْ خوض کردید و در ان رفتند أُولَئِكَ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ ان گروه نابود و تباه و باطل گشت کردارهای ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال و فرزند با ایشان دفع
نکرد وَالْآخِرَةِ و در آخرت که ثوابی بران عملها مترتب نگشت وَأُولَئِكَ و ان گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیان کاران در هر دو جهان حذیفه یمانی بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت که منافقان بد
ترند از منافقان عهد رسول زیرا که ایشان نفاق پوشیده داشتند و منافقان این عهد انرا اشکارا کردند
و اظهار عداوت امام خود کردند که امیر المومنین علیه صلوات الله علیه أَلَمْ يَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان یعنی البته آمد
بمنافقان عهد رسول که بلذت دنیا مغرور شده و از دولت ثواب آخرت محروم نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر
و نکال انانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ اهل گروه نوح بودند که بطوفان غرق شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد
صرصر هلاک شدند وَثَمُودَ که بصیحه مردند وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند

فاستمتعوا بخلاقهم

خوض کردید شما کالذی خاضوا همچنانکه

جشیده

نمرود و اتباع او که بپشه زهر هلاک گشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل شهرهای مؤتفکه که قوم لوط بودند
و شهرهای ایشان سرنگون شد و بران سنگ بارید أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ امدند بدیشان فر
ستادگان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ با حجتهای روشن و معجزهای هویدا فَمَا كَانَ اللَّهُ نبوده
یعنی از عادت او نیست لِيَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم عذاب بر ایشان فرستد وَلَكِنْ
كَانُوا و لیکن بودند ایشان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا بجهه
ان مستحق عقوبت شدند پس تعذیب ایشان بر وجه اعتدال بوده باشد نه ظلم و بعد از ذکر منافقان
بیان حال مؤمنان میکند که وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان مومن وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مومنه
بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان محبان برخی دیگرند و بطریق تسلیم
سلوک کردن بر نیوجه که يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان بردار
در جمیع اوامر وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند از بدی و نا شایست که کفر است و انواع
مناهی وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز را با جمیع شرایط و ارکان وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
و میدهند زکوة را وَيُطِيعُونَ اللَّهَ و فرمان میبرند خدا را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در امور
أُولَئِكَ ان گروه پاکیزه سیرت سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان یعنی لا
محاله انهار استغراق رحمت گرداند در دنیا و اخرت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَزِيزٌ غالبست
بر هرچه کند و خواهد حَكِيمٌ داناست برضع هر چیزی موضع ان وَعَدَ اللَّهُ وعده داد خدای
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان گرویده را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای مشتمل
بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان ان جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که
جاوید مانند دران وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده فرمود مسکنهای پاکیزه و خوش که از ان لذت
یابند و در انجا بخوشدلی و خوشحالی گذرانند فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای با اقامت در حدیث امده
که مساکن طیبه قصرها بناء از لولو و زبرجد و یاقوت و شیلی گفته که نزهت درخت بوستانهای ان بر سر زده
انست و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که آن سرای خدایست که هیچ چشمی او را ندیده و بر خاطر کسی
نگذشته و دران ساکن نشوند مگر سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان حق تعالی بان خطاب کند که خوشا

حال

واصحاب بدین ... (margin note, partly illegible)

حال کسی که درآید و ساکن شود و نیز از انحضرت مرویست که گوشکیست در بهشت از لولو و در
ان هفتاد سرایست از یاقوت سرخ و در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر
بر هر سریری هفتاد بستر از الوان متنوعه بر هر بستری حوری از حور العین نشسته در هر خانه هفتاد خان
نهاده بر هر خان هفتاد لون طعام و حق تعالی بنده مومن را چندان قوة طعام و جماع دهد که بیک
بامداد از همه طعامها و حور عین محظوظ شود و این کوشک مدین صفت در بهشتهای عدن باشد
و در ان باد خوش از زیر عرش بپیچد و بر بیشهای مشک بجهند بیکبار و بوی انوار ان کوشکها می ارد و ان بوی
پانصد ساله راه برود و بعد وعده این برا گزیده بر وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ و خوشنودی از
نزدیک خدای مومنان را بزرگتر است از جنات عدن و انواع نعمتهای ان زیرا که مبدا جمیع سعادت
و منشا تمام کرامات رضای حضرت عزتست و مودی بنیل قرب و صال بارگاه ذوالجلال و محققان
راه و عارفان آگاه درگاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست مرویست که چون اهل بهشت
در بهشت قرار گیرند حق تعالی بایشان خطاب کند که یا اهل الجنة ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی
یدیک پس فرماید خشنود شدید گویند چرا خشنود نباشیم که ما را عطا فرموده الخیر آنکه هیچ یک را از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید
من بدهم شما را فاضلتر و بهتر از این عطا ما اشتیاق گویند ان چه تواند بود که از ین فاضلتر باشد خطاب رسد
که فرود ارم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم پس ازین حدیث معلوم میشود که نعمتی که از رضوان
الهی فاضلتر نیست ذَلِكَ این رضوان با جمیع نعم بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ان رستگاریست که بزرگ
دنیا و ما فیها در جنب ان در نهایت استحقارست و بعد ازین بجهاد امر میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پیغمبر برگزیده جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بالزام حجت
و اقامت حد بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ایشان و روی ترش کن در جهاد و محاجه کن
وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان همه بدوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ يَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ مرویست که رسول صلی الله علیه و آله در سایه حجره نشسته بود و صحابه را گفت همین ساعت مردی نزد شما اید
و بچشم شیطان در شما نگرد چون بیاید با او هیچ سخن مگویید در ساعت مردی بیامد ازرق چشم رسول او را بخواند
گفت تو و اصحاب تو چرا مرا دشنام میدهید وی انکار کرد پس اصحاب خود را جمع کرده و از نزد حضرت اورد

همه سوگند میخوردند بخدای که مَا قَالُوا نگفته اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و بتحقیق که گفتند كَلِمَةَ الْكُفْرِ
کلمه کفر را که دشنام دادن است به پیغمبر و قول مشهور انست که ایة در باره جلاس بن سوید امده که در وقت
غزوه تبوک با بعضی در دراز گوش سوار شده بود از عایب قبایل مدینه راپی تنفر مردم از ان سفر گفت اگر انچه
محمد میگوید آورده حق باشد پس ازین دراز گوش که بر و سوارم بدتر باشیم این سخن را بان حضرت
رسانیدند و برا طلبیده انکار کرد و با اصحاب خود سوگند خورد که نگفته ام حق تعالی فرمود که ایشان سوگند دروغ
میخورند که نگفته اند کلمه کفر را و حال آنکه گفته اند وَكَفَرُوا و کفر را اظهار ساخته اند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ
بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا و قصد کردند بانچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج
رسول بود و مهاجران از مدینه تا که تاج عزت بر سر ابن ابی نهند و او را به پادشاهی بردارند و نزد بعضی
اینها اصحاب عقبه اند که قصد کشتن پیغمبر داشتند چنانکه گذشت وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند
با رسول و مومنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر بی انکه توانگر کرد خدای ایشان را وَرَسُولُهُ و فرستاده او
مِنْ فَضْلِهِ از تفضل و کرم خود بعض اهل مدینه محتاج و تنگ معیشت بودند چون قدم مبارک رسالت علیه السلام
انجا رسید برکت انحضرت غنایم بسیار بدست ایشان در امد و توانگر شدند پس بر ایشان عداوت نیافتند مگر انرا
که مستغنی شدند و در مثل گویند که اتق شر من احسنت الیه از شر انکس بترس که با او احسان کرده باشی
و گویند جلاس مولای داشت او را کشتند حضرت فرمود تا دوازده هزار درهم دیه باو دادند پس بجهت ان
مستغنی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله انچه رسیل تعریض میفرماید که بسبب این کینه و دشمنی نسبت بکفر
ان توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق يَكُ خَيْرًا لَهُمْ باشد ان بازگشت بهتر
مر ایشان را وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عذاب کند
خدای ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در اخرت
بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشان را در زمین مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی و متولی امری
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول این ایت
توبه کرد و از جمله مخلصان امه شد اورده اند که ثعلبة بن حاطب الانصاری مشهور بود بزهادت و عبادت
روزی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از فقر و فاقه شکایت کرد و التماس کرد از انحضرت که از حق تعالی درخواه

تا اورا

تا اورا توانگر گرداند چند انکه انحضرت او را پند داد که این مدعا در گذر که عاقبت در مظنه خطرست و الحاح ورزی
بان قناعت کن که براندک شکر کردن بهتر از بسیاری که شکر ان بجای نیارند سود مند نیفتاد روزی چند برفت
و باز امد و همان التماس کرد و گفت یا رسول الله من عهد کردم با خدا که حقوق انرا باهل استحقاق رسانم با ان رعایه
صله رحم کنم و چون مبالغه او بحد اطناب رسید رسول صلی الله علیه و آله فرمود بار خدایا ثعلبه را مالی بده بر وجه
دلخواه او بنزد دعای او بهدف اجابت رسید حق براندک گوسفندی که بان قناعه کردی برکت داد بحدی که در حوالی مدینه
گوسفندان او را جای نماند روی بجانب بادیه اورده و در خیمه نهد حال از اقامت نماز بجماعت با رسول جدا ماند محروم ماند و غیر
روز جمعه نتوانست که بمدینه اید و نماز بگذارد و از فراوانی این وادی بادیه بالا ترفته از نماز جمعه نیز باز ماند روزی رسول
از حال وی پرسید که چرا اصلا بنماز جمعه حاضر نمیشود گفتند یا رسول الله چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نمیگنجد و بجهت این
بفلان وادی رفته و مقام کرده حضرت فرمود یا ویح ثعلبه یا رب این را انکار فرمود چون ایة زکوة نازل شد
از ابعد تای جهنی دادیکی از بنی سلیم را رفیق او ساخت و نزد ثعلبه فرستاد تا ازو بخواهند زکوة بگیرد
و درین باب کتابتی که متضمن شروط زکوة بود مصحوب او بجانب او فرستاد و با جهنی گفت چون از ثعلبه بگیرد نزد
فلان مرد سلمی روید که شتران بسیار دارد و از و نیز زکوة بستانید پس مرد پیامدند و ایه زکوة و نامه رسول بثعلبه
دادند و ازو زکوة خواستند محبت مال او را ان داشت که از فرمان نبوی سر کشیده گفت اینکه مجاز نامی طلبید
جزیه است پس زکوة نداد و گفت بجای دیگر روید تا من درین باب با خود اندیشه کنم ایشان نزدان مرد سلمی رفتند
و نامه را برو خواندند گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسوله پس در میان شتران رفت و انچه رسول نوشته بود
بهتر و خوبتر شتران خود را از ان جدا کرد و گفت اینها را نزد رسول خدا برید ایشان گفتند رسول ما را فرموده که گزین
مال مستانیم او گفت حاشا که من جز خیار مال خود را بخدا و رسول او دهم ایشان از او بستدند و باز نزد ثعلبه امدند و
همان مقاله که اول بار گفته بود که این مانند جزیه است بر زبان راند و از دادن امتناع نمود و گفت بروید بجای دیگر
تا من یکبار دیگر اندیشه کنم ایشان نزد رسول امدند و صورت حال بعرض رسانیدند رسول فرمود یا ویح ثعلبه در
حق ثعلبه این ایه فرستاد که وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ و بعضی از منافقان کسانی هستند که با خدای عهد
کرده اند که لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش مال لَنَصَّدَّقَنَّ هر اینه صدقه دهیم
و اخراج زکوة بکنیم وَلَنَكُونَنَّ و هر اینه باشیم مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله نیکان و شایستگان در اداء امر او سبحانه

فلما آتاهم پس آنهنگام که داد ایشان را مالی بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلوا به بخیلی کردند
بان و حق خدای ندادند وتولوا و روی گردانیدند از عهد و پیمان و طاعت خدا وهم معرضون
در حالتی که ایشان اعراض کنندگان اند از امر و فرمان یعنی عادت ایشانست اعراض و انقیاد امر
حق تعالی فاعقبهم پس از پی درآورد بخل و منع زکوة ایشان را نفاقا فی قلوبهم نفاقی متمکن در
دلهای ایشان که راسخ باشد دران و زایل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای
آنرا و آن روز قیامت باشد بما اخلفوا الله بسبب آنکه بودند که خلاف کردند با خدا ما وعدوه
آنچه وعده داده بودند وبما کانوا و بسبب آنکه بودند یکذبون که دروغ میگفتند چه خلف وعده
متضمن کذبست الم یعلموا آیا نمیدانند مخالفان وعده ان الله یعلم آنکه میداند خدای سرهم
آنچه پنهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد ونجویهم و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این
زکوة جزیه است وان الله و آیا نمیدانند که خدای علام الغیوب داننده پنهانها و پوشیدهاست
مرویست که در وقتی که این آیه نازل شد یکی از خویشان ثعلبه آنجا حاضر بود نزد ثعلبه رفت و گفت ویحک
یا ثعلبه در حق تو آیه آمده که دلالت بر کفر و نفاق تو میکند ثعلبه برخاست و نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله
بهر وجه که فرمایی من صدقه نزد تو حاضر کنم تا هر که خواهی بدهی و بهر وجهی که مصلحت بینی صرف کنی رسول فرمود چون
زکوة را جزیه گفتی حق تعالی فرموده که صدقه ترا قبول نکنم او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد برآورد رسول فرمود
هر چند گفتم که در فقر شکیبا باش و طلب غنا مکن قبول نکردی لاجرم باین فتنه مبتلا شدی پس مایوس
و منکوب بموضع خود رفت و رسول صلی الله علیه و آله در آن نزدیکی بجوار رحمت ایزدی پیوست او در عهد ابوبکر آمد
و درخواست کرد صدقه او را قبول کند گفت چون رسول صدقه ترا قبول نکرد من نیز قبول نکنم چون عمر خلیفه
شد او نیز قبول نکرد و در عهد عثمان هلاک شد آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله اصحاب را بر انفاق
و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود عبدالرحمن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت یا رسول الله من هشت
هزار درهم داشتم چهار هزار برای عیالان گذاشتم و چهار هزار بصدقه دادم رسول او را دعا کرد برکت و گفت
بارک الله لک فیما اعطیت و فیما امسکت خدای تعالی چندان مال با او داد که ثمن مال او صد و شصت هزار درهم
رسید و همچنین هر یکی از اغنیای صحابه بعضی از اموال خود آوردند و در آنگاه عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو هزار [?]

من باشد

من باشد بجهة لشکر تبوک و ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهة مردم آب از چاه کشیدم
دو صاع خرما بمن داده اند یک صاع برای عیال خود گذاشتم و یک صاع آورده ام حضرت فرمود تا آن
صاع خرما را بالای صدقات که صحابه آورده بودند پراکنده ساخت یعنی منافقان آغاز لمز و غمز کرده
گفتند عبدالرحمن و عاصم این مالها را بریا دادند و رسول از صاع ابو عقیل بی نیاز است اما او خواست که خود را بیاد دهد
آورد تا از صدقات چیزی بستاند این آیه نازل شد الذین آنانکه از روی استهزا یلمزون المطوعین
عیب میکنند و بچشم اشارت میکنند تطوع کنندگان را من المؤمنین از گروید فی الصدقات در
ادای صدقها یعنی صدقات منذوره است که عاصم تصدق کرد و منافقان آنرا ریا نسبت دادند والذین
لا یجدون و تصدق آنان را نیز عیب میکنند که نمی یابند الا جهدهم مگر بقدر طاقت قوة خود
یعنی ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فیسخرون منهم پس تمسخر میکنند و استهزا
مینمایند بایشان سخر الله منهم جزا دهد ایشان را خدای بر سخریه ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی
دردناک جان سخریه آورده اند که پسر عبدالله ابی که هم عبدالله نام داشت از جمله مؤمنان مخلصان و مطیعان
خالص در مرض پدر خود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درخواست نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد این آیه آمد
که استغفر لهم استغفار کن برای ایشان که منافقانند او لا تستغفر لهم یا آمرزش مخواه برای
ایشان یعنی مراد آنست که استغفار و عدم استغفار هر دو مساوی در فایده نرسانیدن بایشان
همچنانکه میفرماید که ان تستغفر لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر
الله لهم پس نیامرزد خدای ایشان را حضرت بعد از استماع سبعین مرة فرمود که بر هفتاد بیفزایم جبرئیل این
آیه آورد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله حضرت دانست که مراد سبعین مرة خصوص
عدد نیست بلکه کثرتست و مراد عدم مغفرت ایشانست و اگر چه استغفار از حد در گذرد ذلک این عدم
قبول استغفار برای ایشان نه بجهة بخل است از جانب ما و نه قصوری از تو بلکه بانهم بسبب آنست که ایشان
کفروا بالله کافر شدند بخدا ورسوله و برسول او یعنی سبب آن محض کفرست و کفر محض والله
لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید بمقصود گروه فاسقان را یعنی متمردان در کفر و معاندان را
در نفاق و عیاران خبر میدهد از فرح اهل نفاق بر نرفتن بجهاد تبوک فرح المخلفون شاد گشتند

باز پس ماندگان از غزای تبوک بمقعدهم بنشستن ایشان از غزو خلاف رسول الله در
تخلف رسول خدا یعنی بعد از رفتن او بجهاد و با متخلف شدن از تبوک بجهة رسول خدای وکرهوا
و کراهت داشتند بجهة بدی اعتقاد که ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها
و نفسهای خود فی سبیل الله در راه خدای بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند و تحصیل رضای خدا را
ببذل اموال و انفس نه بر وجه یقین اختیار کردند وقالوا و گفتند منافقان مؤمنان را که لا تنفروا
بیرون مروید باین غزا فی الحر در گرما یعنی خود نرفتند و خواستند که مؤمنان را نیز از رفتن بازدارند [?]
آنکه یکدیگر را ازین مقوله گفتند و با هم مقرر کردند که به تبوک نروند قل بگو مر ایشان را که نار جهنم
آتش دوزخ اشد حرا سخت تر است از روی گرمی یعنی حرارت او ازین گرما سخت تر است و ایشان بجهة
جهالت و غوایة آنرا بدین اختیار کردند لو کانوا یفقهون اگر می بودند که میدانستند که مال ایشان بآن
راجع است اختیار نمیکردند فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا خنده اندک که سرای [?]
و اسباب غم در وی بیشتر از اسباب خنده است ولیبکوا کثیرا و باید که بگریند گریه بسیار
در آخرت زیرا که باقیست و اسباب آن بی نهایه جزاء پاداش دهد خدای ایشان را پاداش دادنی
بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق و بدی اخلاق و تخلف بغیر عذر
از جهاد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرویست که اگر بدانید آنچه من میدانم هر آینه اندک خنده کنید و بسیار
گریه کنید فان رجعک الله پس اگر باز آرد ترا ای محمد بمدینه الی طائفة منهم بسوی گروهی
از منافقان که از جهاد تخلف کردند فاستأذنوک للخروج پس دستوری طلبند از تو برای بیرون
آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک ایشان را فقل لن تخرجوا پس بگو بیرون نمی آیید [?]
یعنی نهی یعنی بیرون میایید معی ابدا با من هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار نکنید در مصاحبت
و موافقت من عدوا دشمنی را انکم بدرستی که شما رضیتم خورسند شدید بالقعود بنشستن
و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی بغزوه تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر بار مع الخالفین
با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چه زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد است و [?]
دران میدان برد و ادیم تر دامنی این کار نباید و نامردی در دم مبارزت در معرکه جهاد نکنند آورده اند

که حضرت

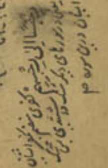
آبی د چار حضرت دست بدعا برداشت و دعا کرد بارانی عظیم آمد تا آب خوردیم و ظرفهای خود را از آب پر کردیم
چون از لشکرگاه بیرون رفتیم زمین خشک یافتیم دانستیم که باران جز در لشکرگاه نباریده بود پس حق تعالی میفرماید
که [?] ایشان مشاهده میکردند من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک بود که از غایه عسره
تزیغ میل کند و از جای برود قلوب فریق دلهای گروهی منهم از ایشان یعنی کار بجان رسیده بود که
بعضی از جهاد باز گردند یا از متابعت رسول دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت و بلیه ثم تاب
علیهم پس خدای باز گشت رحمت بایشان با توجه که توفیق و لطف مدد ایشان داد تا تایب شدند
از وساوس شیطانی که میل ایشان بود از متابعت بر متابعت بجهة فرط عسرة انه بهم که خدای بایشان
رؤف بسیار رافت است بعد از توبه رحیم مهربانست بقبول توبه ایشان وعلی الثلثة
الذین خلفوا و دیگر توبه پذیرفت بر آن سه تن که باز پس گردانیده شدند یعنی تخلف کردند
از غزوه و امر ایشان موقوف بود بحکم الهی قبل ازین گذشت که آن سه کعب و هلال و مراره بودند [?]
اما حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکم فرمود که کسی با ایشان تکلم و مخالطت ننماید و بعد از چهل روز
و در روایتی پنجاه روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال گفت وی مرد پیر
و ضعیف بود بشرط عدم مباشرت و مغایبه عشرت و شدت میکند [?] حتی اذا ضاقت
علیهم الارض تا وقتی که تنگ شد بر ایشان زمین بما رحبت با وجود گشادگی و وسعت زمین و
کنایتست از شدت حیرت و نهایه پریشانی ایشان وضاقت علیهم و تنگ شد بر ایشان انفسهم
دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در دل راه نبود وظنوا و دانستند ان لا ملجأ
من الله که نیست پناهی از خدا الا الیه مگر بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم
پس توبه پذیرفت خدای بر ایشان بعد از پنجاه روز لیتوبوا تا مستقیم شدند بر توبه خود یا خدای توفیق
و لطف ارزانی فرمود تا اختیار توبه کردند ان الله بدرستی که خدای هو التواب اوست بسیار
قبول کننده توبه از تایبان و اگر چه در روزی صد بار واقع شود از ایشان الرحیم متفضل بر رحمت بر ایشان یا
ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مؤمنان بترسید از خدای در عمل این خصلت که مخالفت امر است و
سعادت بکنید وکونوا مع الصادقین و باشید از راست گویان در اقوال خود [?]

از روی نیات و اقوال و اعمال مروی است از ابی صالح که ابن عباس فرمود که معنی آنست که کونوا مع
علیّ و اصحابه یعنی با علی و شیعیان او یعنی پیروی او کنید در همه شما را بان فرماید جابر از ابی جعفر
علیه السلام روایت کرده که کونوا مع آل محمد صلی الله علیه و آله و حافظ ابو نعیم که یکی از محدثان است روایت
کرده است که این در شان عالیشان علی بن ابی طالب علیه السلام نقل یافته است و مراد از صادقین
علی بن ابی طالب و ابن قتیبه از مالک بن انس نقل کرده که او از نافع و نافع از عبد الله بن عمر روایت
کرده که او با اصحاب خود گفت که حق تعالی امر کرد همه اصحاب محمد را که از خدا بترسید و بعد از ان ایشان فرمود
که کونوا مع الصادقین یعنی با شیعه با محمد و اهل بیت او با بنوعی که متابعت ایشان کنید در خبر است که همیشه سیده راست
گوید تا که نام او در جریده صدیقان نویسند و همچنین دروغ گوید که نام او در زمره دروغ زنان نویسند دار حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که راست گوید که راست مرد را به بر رساند و بر مرد را به بهشت راه نماید
و دور شوید از دروغ که دروغ به فجور راه نماید و فجور به دوزخ رساند و بعد از ذکر متخلفان از حرب تبوک
و بیان قبول توبه بعضی از ایشان که رسیل کاهل بودند نه بوجه نفاق و دور دور توبیخ اهل تخلف میفرماید
ما کان روایت و نشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را و من حولهم و انانکه گرد اگرد ایشانند
من الاعراب از بادیه نشینان چون اعراب جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و بنی غفار ان یتخلفوا
انکه تخلف کنند و باز پس روند عن رسول الله از مرافقت رسول خدا بجهاد یا از حکم او و لا یرغبوا
بانفسهم و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عن نفسه از نفس رسول یعنی خویشتن را دوست داری
و تن پروری کنند و به تنعم گذرانیده کناره گیرند از کشیدن رنجهای که او میکشد ذلک ان وجوب متابعت
و ترک تخلف بانهم بسبب انست که ایشان چون با رسول خدای باشند لا یصیبهم ظمأ نرسد ایشان را
تشنگی و لا نصب و نه رنجی از تعب سفر و لا مخمصة و نه گرسنگی فی سبیل الله در راه خدای
و لا یطئون و نه سپرند مکانی از انکه کفار بسم اسب یا بکف شتر یا به پایهای خود موطئا زمینی
که ان یغیظ الکفار بخشم آرد کافران را و لا ینالون من عدو نیلا و نیابند از دشمن نیلا
یافتنی از قتل و اسر و غارت و جراحت و هزیمت الا کتب لهم مگر که نوشته شده برای ایشان از
سبب ان عمل صالح کرداری شایسته که موجب ثواب یعنی بهر یک از انها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند

از

ازین عباس نقلست که بهر تشنگی که از دشمن بدل ایشان رسد هفتاد حسنه در دیوان ایشان نویسند ان
الله بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نمیکرداند و تباه نمیکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را که مجاهدانند
و لا ینفقون نفقة صغیرة و نفقه نکنند نفقه اندک و هر چند چون تازیانه و نعل اسبی یا علاقه
و مانی که بهر چون او عقیل که قبل ازین گذشت و لا کبیرة و نه نفقه بزرگی چون انفاق عثمان
که وجه ایشان بان انفاق اعزاز دین خدا باشد و لا یقطعون و قطع نکنند در سیر خود وادیا
مراب و سیل را و مراد زمین واسع است یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند در سیر خود الا کتب لهم مگر که نوشته
شود برای ایشان ثواب آن ثبت کرده شود و لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب ان احسن
ما کانوا یعملون نیکوترین انچه که در راه خدا میکنند عمل میکنند چون احسن را جزا دهد حسن جایز بدان الحاق کند
جهت تحریص اجزاء در بنایع اورده که مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق تعالی او را
ثواب عظیم دهد و بهفصد و بود و نود را بطفیل ان قبول کند و بر یک یک را بر ان ثواب او دانی فرماید تا کرم او
ثبت مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد و گویند مراد با حسن جمیع عمل واجب و مندوبست که نیکوتر از مباح
ثواب ایشان بر ان واجب و مندوب باشد نه مباح و با معنی انست که ثواب عمل نیکوتر باشد از عمل ان و
مضاعف بر ان از امیر المومنین علی علیه السلام مرویست که پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرمود هر که نفقه
برای غازیان فرستد و خود در خانه نشسته بود حق تعالی در یکی هفصد هزار درهم عوض باو دهد پس این انه
و نود که و الله یضاعف لمن یشاء و دلیلست بر انکه مرتعب و ظما و نصب و جوع و انفاق که در جهاد و زیارت
احدی از معصومین علیهم السلام یا در طلب علم یا در امر واجب واقع شود موجب ثواب جزیل است از ابن
عباس مرویست که چون انواع تهدید آنکه در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند بر انکه چون نفر جهاد
تمامی جازم حرب شوند و خواه رسول خود متوجه جهاد شود یا لشکر فرستد پس چون رسول لشکری را نامزد کرد
همه مسلمانان بیرون رفتندی و رسول را تنها گذاشتندی ایه امد که و ما کان المومنین و روا نیست و نشاید
مومنان را لینفروا کافة همه ایشان جا بجا در حاشیه محل بمانند همچنانکه همه ایشان
بنت که توقف کنند فلولا نفر پس چرا بیرون من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم از ایشان مراد
قبیله و اهل بلده اند که از ایشان بیرون روند طائفة گروهی بجهاد و باقی توقف نمایند لیتفقهوا تا

دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند و در صحبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و لینذروا و تا بیم
کنند فقها که قومهم گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز گردند بسوی اهل خود در بن دلیلست
بر انکه تفقه در دین و تعلیم از فروض کفایه است و سزاوار انست که غرض متعلمان در فقه استقامت خود
شان باشد و اقامه تقصد توقع زر مردمان و استظهار در بلا و لعلهم یحذرون تا باشد که اهل
ایشان حذر کنند از انچه ترسانیده و بیم کرده بیفزاید امان یعنی از معاصی اجتناب کنند و نزد کلبی ایه مذکوره در حق
بنی اسد آمد که ایشان را قحطی عظیم رسید بر خواستند و با جمیع زنان و کودکان بمدینه آمدند و گفتند ما آمدیم
تا تعلیم کریم از رسول خدا پس زنجها گران کردند و بر بعضی راهها ما بخس ساختند رسول دعا بود حق تعالی فرمود
که از هر قبیله گروهی از ایشان بطلب علوم بمدینه بیرون نه همه بعد از ان در امر قتال میفرماید که یا
ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با انانکه یلونکم من
الکفار نزدیک شما اند از ناگرویدگان و انها یهودانی بودند که در حوالی مدینه متوطن بودند چون
قریظه و نضیر و خیبر غرض انست که نخست کارزار کنید با کفاری که اقرب باشند بشما و ام که خطر ابعد کثیر باشد
از اقرب و لهذا حضرت متابعه فرمود با بنی النضیر و بنی قریظه و قبل از حرب هوازن فتح مکه کرد و با
اهل فارس محاربه نکرد بجهت بعد ایشان و لیجدوا و باید که یابند کافران فیکم غلظة در شما
درشتی نسبت بخود یعنی عنف تمام و غلظتی سخت در کلوم قبل از وقوع قتال و اعلموا و بدانید
ای مومنان ان الله مع المتقین که خدای با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت از
محالات که او سبحانه بجری امر کند و باز حضران باشد پس در باب اهل نفاق میفرماید و اذا ما انزلت
سورة و چون فرو فرستاده شود سوره یا پاره از قران فمنهم من یقول پس از منافقان
کسی هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مومنان گوید ایکم زادته
کیست از شما انکه بیفزود او را هذه این سوره ایمانا گرویدن یعنی انکس کدامست که این سوره او را
یقین و ثبات در دین بیفزاید حق تعالی در جواب او میفرماید که فاما الذین و اما انانکه فی
قلوبهم مرض در دلهای ایشانست بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام فزادتهم
پس زیاده بیکند این سوره بایشان شکی ضم شد و موجب زیادتی کفر ایشان گشت و ماتوا و مردند یعنی این



الحکم

استحکام یافت در ایشان تا وقتی که مردند و هم کافرون در حالتی که کافر بودند اولا یرون آیا
نمی بینند این منافقان انهم یفتنون انکه ایشان مبتلا میشوند در هر سالی ماخوذ میشوند بآفات و بلیات
از مرض و قحط یا بجهاد با رسول خدا و مغلوبیه ایشان بسبب آن با وجود کثرت ایشان و قلت یاران غالبان
یا بظهور نفاق و کذب ایشان بر مسلمانان و عارف شدن آنحضرت بضمایر خبیثه ایشان فی کل عام در هر سالی
مرة او مرتین یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق و لا هم یذکرون و پند
نمیگیرند و متعظ نمیشوند در آیات و عبر و امثال تفکر و اندیشه نمیکنند و اذا ما انزلت و چون فرو فرستاده
شود سورة سوره از قران که در آن عیب ایشان مذکور باشد نظر بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الی بعض
بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار سخریه بدان سوره یا از روی خشم بحکمت
شنیدن عیوب خود یا بغمز عین بهم ایما بکنند برای فرار از مجلس و با یکدیگر میگویند که هل یریکم من احد
ایا می بیند یکی از مسلمانان شما را که از مجلس بیرون روید اگر کسی بیند اقامت کنند و اگر نه برخیزند ثم انصرفوا
پس باز گردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت خوف رسوائی یا کثرت خشم صرف الله گرداننده است خدای
قلوبهم دلهای ایشان را از انشراح صدر در فهم قران و قبول ایمان بجهت عقوبه و فرط عناد و انکار و اصرار
کفر ایشان و عدم تدبر در آیات بینه و معجزات ظاهره و میتواند بود که این کلام یعنی نفرین باشد و دعا
بعنی حق تعالی دلهای ایشان را از راه حق بگرداناد و بطریق بهشت رهنمونی نکناد بانهم بسبب انکه ایشان
قوم لا یفقهون گروهی اند که در نمی یابند بعد از ذم اهل کفر و نفاق و وعید ایشان بعقاب رسول عموم
بجمیع مکلفان میکند لقد جاءکم بتحقیق و یقین که آمد شما ای کافه مکلفان رسول فرستاده بحکم
خدا من انفسکم از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت با او مخالطه نمایند و در وجه سهولت افاده
و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اهل عرب رسولی از شما متکلم بلغه شما از ابن عباس مرویست که هیچ قبیله
در عرب نیست مگر حضرت رسالت را در ایشان خویشی بود برای پیوسته بود و با وی خود این صفت عزیز علیه ما عنتم
دشوارست بر او انچه در رنج افتید بدان از کفر و ضلالت و بجهت ان معذب شوید یعنی لطف و مرحمت و شفقت
وی نسبت بشما بر وجهی است که نمیخواهد که بسبب صدور عملی که در اذیت و عذاب لعنی مراتب شما نشیند و بجهت این
پیوسته در صدد تزکیه شماست و همگی همت او انست که هیچ کردار بد از شما ظاهر نشود تا موجب ضرر و عذاب شما

ومعنی بر لفظ عزیز وقف میکنند و بنا بر معنی انست که پیغمبر صلی الله علیه وآله او قدرت و بزرگ قدر و غالب بر دشمنان
دین و معنی ما عنتم انکه برو سخت انچه کنید از گناه یعنی اعتذار برویست نزد پروردگار در روز قیامت شفاعت
تدارک ان خواهد نمود حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ حریص است بر اسلام شما و صلاح نجات شما بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ
رَحِيمٌ بگرویدگان از شما و از غیر شما مهربانست و بخشاینده حق تعالی هیچ پیغمبری را بدو صفت جمع نکرده
مگر پیغمبر ما را و حق خود و چنانکه ابن عباس گفته رؤف رحیم دو نام است که از بهر وی گفت بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ و درج
آورده که آنحضرت رؤفست بر مطیعین رحیم بر مؤمنین یا رؤفست با قربای خود رحیمست با اولیای خود
رؤفست هر که او را دیده رحیمست هر که او را ندیده فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند منافقان از یاری
و تخلف کنند از فرمان برداری یا کافران اعراض کنند از ایمان آوردن تو فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ پس بگو که بسندست
مرا خدای که شما را کفایت کند و او بر شما غالب سازد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست بحق مگر وی عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ بر وی توکل کردم و کار خود را بازگذاشتم پس امید وادی در سکاری نیارم بکرا و وَهُوَ
رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم اوست یا جسمی اعظم که محیطست بر جمیع
اهل آسمان و زمین و ستاد بر داحکام از ان نازل می‌شود و قبله دعا و طواف گاه ملایکه است و از ابکال
قدرت خود نگاه میدارد و مرویست که عرش الهی هزار رکن دارد و در میان هر رکنی صد هزار قاعده تا قاعده صد هزار
ساله راهست هر ان مملوست از صافات ملایکه و حقیقت معنی آیه انست که ای محمد بگو که خدایی عرش بدین عظمت
نگاه میدارد قادرست که مرا از شر منافقان و کافران در پناه خود نگاه دارد آورده اند که مردی صالح رسول صلی
الله علیه وآله را در خواب دید که در مجلسی نشسته بود و اصحاب با وی مجالسه کرده مردی از جمله اشنایان ارده در امد
خواست که بنشیند حضرت دست او را بگرفت و در بالای صحابه جایی داد گفته یا رسول الله این کیست که وی را تقدم
داین مرتبه در تکریم و تعظیم او کوشیدی و فرمود این مردیست که در عقب هر نمازی دو آیه در آخر سوره براءة
خواندی یعنی قوله تعالی لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ إِلَىٰ قوله وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله
علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره را قراءت کند بعدد هر که تصدیق یونس علیه السلام کرده و تکذیب او نموده و بعدد هر که
با فرعون غرق شده ده حسنه برای او بنویسند و از ابو عبدالله صلوات الله علیه مرویست که هر که تلاوت سوره یونس کند
در هر دو ماه یا سه ماه از جاهلان نباشد و در روز قیامت از مقربان درگاه عزت باشد و نزدیکان درگاه صمدیت

بس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر یعنی انا الله الرحمن است یا انا الله واری
یعنی منم خدایی بخشاینده یا منم خدایی که می‌بینم جمیع افعال بندگان را تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ
ایتهای قرانست که مشتملست بر حکمت یا محکم و متقن که در وی تناقض و اختلاف نیست یا انکه مرکز رقم نسخ بر
وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر ان قادر نبود مرویست که چون اساس بنای نبوت محمدی صلوات الله علیه وآله تاکید یافت
و حضرت عزت شأنه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش از روی انکار گفتند عجب است که خدای رسولی که او
جز یتیم ابی طالب کسی نیافت حق تعالی رد انکار ایشان کرده فرمود أَكَانَ
لِلنَّاسِ آیا هست مردمان را عَجَبًا تعجبی و شگفتی أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ اعتقاد ایشان
آن بود که مرتبه و فضیلت مرتبه و شأن مرد بکثرت مال و جاه و شوکت است و آنحضرت را کار عطای حق کم شده است
بجهت قلت مال بود و چون حکمت الهی مقتضای جمع داشتن حطام دنیویه است از جهت پیغمبران که مبعوث شده اند متخلف
نصیحت فقر بوده اند تا به بندگان نماید که مال دنیا را دخلی نیست در فضیلت مرتبه و کفار از فرط جهالت این را نمی
یافتند و تعجب بکردند و حق تعالی از روی انکار تعجب فرمود که آیا تعجب میکنید از آن که ما وحی کرده ایم بمردی
که از اصل و نسب ایشانست مضمون وحی أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ انست که بیم کن مردمان را از عقوبت الهی
وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده ده آنان را که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ بانکه مر ایشان راست قَدَمَ صِدْقٍ
پیش روی نیک عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان و آن سابقه از لیست و نعیم که حق تعالی ان وعده داده است
مؤمنان را مرویست که حضرت را از قدم صدق پرسیدند فرمود آن شفاعت منست که بآن متوسل شوید بر حمت پروردگار
خود است که گناه کاران تباه روزگار را هیچ وسیله رایجا بر رسش برابر شفاعت آنحضرت نیست که قَالَ الْكَافِرُونَ گفتند
کافران و منکران بعد از آمدن پیغمبر بر ایشان و نمودن معجزات با ایشان إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ
مُبِينٌ جادوییست آشکارا در این اعتراف بانکه ایشان بعجز بودند بمعارضه آنحضرت را که عاجز کننده ایشان
بود از معارضه إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ بدرستی که پروردگار شما الله است الَّذِي آنچنان خداوندیست که بقدرت تمام
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را اصول ممکنات و بزرگترین اجسام این عالم
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا و درین مدت انها اختراع کرد با چندین بدایع و عجایب با انکه
قادر بود که بیک طرفة العین انها را بیافریند تا تعلیم بندگان باشد که در کارها تعجیل نکنند ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد

عَلَى الْعَرْشِ بر عرش بیافریدن و تدبیر کردن همچو استوای ملک بر سریر پادشاهی بر تدبیر مملکت چه همه از عرش
که اعظم مخلوقاتست نازل میشود و لهذا بندگان نزد حاجت دستها بجانب ان بر میدارند يُدَبِّرُ
الْأَمْرَ تدبیر میکند و میراند امر کاینات را بر مقتضای حکمت مَا مِنْ شَفِيعٍ نیست هیچ شفاعت کننده روز
قیامت إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستوری دادن خدا مراد درین تقریر عظمت و عزت جلال
او و رد کسانی که گمان ایشان انست که الهه ایشان شفیع خواهد بود نزد خدا ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه موصوفست
باین صفات مقتضیه الوهیت و ربوبیت خدای بحقست رَبُّكُمْ که پروردگار شماست نه غیر او و هیچ غیر او
با او درین صفتها شرکت نیست فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید بیگانگی أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی‌گیرید
تا تفکر نمیکنید که مستحق عبادة اوست نه معبودان باطله إِلَيْهِ بسوی اوست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
بازگشت همه شما بموت و نشور نه بغیر او پس مهیا باشید برای ان بکسب اعمال صالح و اجتناب از
افعال بد وَعْدَ اللَّهِ وعده داد شما را خدای وعده دادنی حَقًّا راست و درست إِنَّهُ يَبْدَأُ
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ بدرستی که خدای در اول بیافرید خلق را پس بعد از مردن زنده گرداند لِيَجْزِيَ
الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد آنان را که گرویده اند با و وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده
بِالْقِسْطِ بعدل یعنی مکافات ایشان دهد بروجه عدل که در وی هیچ نقص نباشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شدند لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ مر ایشان راست آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند
احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و دیگر ایشان راست عذابی دردناک که تخفیف نیابد
بِمَا كَانُوا بسبب انکه بودند که بخدا و رسول او يَكْفُرُونَ کافر می‌شدند و عبث میبودند هُوَ الَّذِي اوست
آن خداوندی که بقدرت کامله جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً گردانید آفتاب را خداوند روشنی وَالْقَمَرَ نُورًا
و ماه را خداوند نور وَقَدَّرَهُ و تقدیر کرد برای سیر هر یک از شمس و قمر مَنَازِلَ منزلها بر فلک و اکثر بر آنند
که ضمیر راجع است بقمر یعنی تقدیر کرد برای سیر قمر منزلهای بیست و هشت بعدد شبهای ماه غیر از دوشب محاق
و اسامی ان منازل اینست سرطان بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه
زبره صرفه عوا سماک غفر زبانی اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیه
فرع الدلو المقدم فرع الدلو المؤخر بطن الحوت و بروج دوازده است حمل و ثور جوزا تا آخر و این منازل ماه و آفتاب

زهره

زهره و مشتری و زحل و مریخ و عطارد است و مناط احکام شرع بر شمس و قمرست و درین بروج و منازل بکمال
لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ تا بدانند شما شمار سالها و چون سال شمسی مرکب ماهها بود و ذکر ماه نکرد وَالْحِسَابَ
و تا بدانند شمار اوقات از ماهها و روزها در مهمات و معاملات مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ نیافرید خدای آنچه مذکور شد
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بر وفق حکمت بالغه نه بیازی و عبث نُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن میکنیم و جدا جدا تفصیل میدهیم
و تبیین میکنیم و خدای بیان میکند دلایل خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند یعنی دلایل را تامل
میکنند و بجهة تامل از ان نفع میگیرند چه اگر تامل کند می‌یابد که شمس و قمر که دو آیه اند از آیات الهی که از اعظم دلالات اند بر
علم و قدرت او سبحانه چه از انها عالم منور میشود و بشعاع شمس انواع نبات و طبخ ثمار میکند و بتمام و نقص قمر اول و آخر
ماه معلوم میگردد و حساب شهور و ایام صیف و شتا بآن دانسته میشود إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
بدرستی که در آمد و شد شب و روز از پی یکدیگر یا در مخالفه ایشان بنور و ظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و در آنچه
آفرید او سبحانه فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها از انواع کاینات چون آفتاب و ماه و کواکب
سیاره و ثوابت و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و از انواع حیوانات و نباتات و جمادات
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهی را که
از عاقبت احوال امور یعنی از عالم مآل و معاد خود پرهیز شده و از رسوایی حشر ترسان گردند بعد از ان در شهر بکدیگر بیان
معاد و معاندان این بنیاد و مبتر باین که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند ثواب و عقاب
یعنی منکر آخرتند که محل مجازات عملهاست وَرَضُوا و خشنود شدند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و
وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام گرفته بدان یعنی همت خود را بر لذت محسوس و زخارف فانیه مقصور کرده اند بعد از نعیم
جان و لذات جاودان غافل شدند و روحی در دنیا مطمئن و آرام گرفته که گویا هرگز ایشان را از انجا رحلت
~~نخواهد بود و نه اندیشه که لحظه لحظه غافل شدند و روحی در دنیا مطمئن و آرام گرفته گویا هرگز ایشان~~
را از دنیا دست اجل بجل رحل بیرون خواهد کرد وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا از نشانهای
کتاب ما و دلایل صنع ما غَافِلُونَ ناآگاهان و بیخبرانند بجهة فرط توغل ایشان در انچه ضد آیاتست که آن
است زخارف دنیا و سرسبز زوال أُولَٰئِكَ آن گروه مشغول بحطام دنیا و غافل از امور عقبا مَأْوَاهُمُ النَّارُ
جایگاه ایشان دوزخ است بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی کفر و شرک و سایر خطیئات بعد از وعید

کافران در وعده مومنان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بسبب
ایمان ایشان طریقی را که مودی به بهشت شود تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ جاری میشود از زیر مساکن
ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با نعمت و ایشان بر بالای غرفها بران نگرند دَعْوَاهُمْ
خوانند نا ایشان مر خدایرا فِيهَا در بهشت این وجه باشد که سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بپاکی یاد میکنیم ترا ای خدایا
از هر چه لایق حضرت کبریای تو نیست و این بجهت لذت ایشان بود و چون این کلمه بگویند آنچه آرزوی ایشان باشد حاضر گردد
وَتَحِيَّتُهُمْ و درود و ثنای ایشان بر یکدیگر و درود حق و ملایکه بر ایشان فِيهَا در بهشت سَلَامٌ سلام بود که
سلامتی بر جمیع آفات و نقایص و مکاره وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
آن باشد که گویند حمد مر خدایرا رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست مرویست که چون مومنان به بهشت در آیند
و انوار عظمت و کبریای حضرت مشاهده کنند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملایکه حق تعالی بر ایشان
سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات بشارت دهند و طایف حمد الهی بجای آورده ختم کلام بکلمه تسبیح و حمد کنند
و مراتب لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از لذتهای بهشت خوشتر آید چنانکه میفرماید دوق نالش عاشق مشتاق
از بهشت و حور خوشتر است مرویست که چون مرغان بر بالای سر ایشان پرواز کنند ایشانرا آرزوی گوشت
گردد گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ فی الحال بر آن مرغ حد ا شده بریان شود و پیش دست ایشان افتد و چون آنرا
تناول کنند گویند الحمد لله رب العالمین در حال استخوانهای مرغ گوشت پیدا کرده پرواز در آید همچنانکه اول بود از مجاهد
نقلست که معنی یهدیهم ربهم که درین آیه واقع شده اینست که راه نماید خدای ایشانرا بنور ایمان تا بر صراط گذرند در حضرت
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید چگونه بر صراط گذرند جبرئیل بشرح اسمان شد و باز آمد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند
و میگوید که تو بر صراط بنور من گذری و علی بنور تو گذرد و امت تو بنور علی گذرند که نور امت تو از علیست و نور علی از
تو و نور تو از من و به بهشت من در آیند و هر چه آرزو کنند در آن با ایشان دهم آورده اند که کفار نزول عذاب استعجال
مینمودند این آیه آمد که وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ و اگر تعجیل کند خدای بر مردمان الشَّرَّ با جابت دعای بد
اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ همچنانکه شتاب ایشان بدعای خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هر اینه را نده و گذارده شود بسوی ایشان
أَجَلُهُمْ اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر دعای بد ایشانرا زود اجابت کنیم چنانکه دعای خیر ایشانرا مستجاب میکنیم
ایشان روز هلاک شوند فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ پس بگذاریم آنانرا که امید نمیدارند برسیدن بعذاب و ثواب

لقاءنا

لِقَاءَنَا یعنی بروجه عناد و خیر متعلقات آن منکر دند فِي طُغْيَانِهِمْ در مراهی خودشان یعنی بطریق استدراج
مهلت میدهیم ایشانرا در ضلالت يَعْمَهُونَ سرگردان میروند و بحق راه نمی یابند معذالک از جز سبب ان مقام برادی
بر ضرر شداید و میفرماید وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد آدمی بسختی و رنجی مراد جنس کفارند بآوسیه
و یا اکثر آدمیان و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد دَعَانَا بخواند مارا با اخلاص تمام برای خلاصی از آلام لِجَنْبِهِ
وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج أَوْ قَاعِدًا با نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده
یعنی در جمیع حالات فَلَمَّا كَشَفْنَا چون برداریم و ببریم عَنْهُ ضُرَّهُ از وی رنج و محنت او را مَرَّ برود بر همان
راهی که بوده از کفر و بران مستمر شود و یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بار رجوع نکند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا گویا که
نخوانده است مارا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ بکشف ضرری و دفع رنجی که بوی رسیده بود كَذَٰلِكَ مانند این تزیین زُيِّنَ
آراسته شده است یعنی شیطان آراسته لِلْمُسْرِفِينَ مر اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز نموده اند مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آنچه هستند که میکنند از فرو رفتن در ملاهی و اعراض از قبول او امر و نواهی یعنی شیطان چنان در نظر ایشان
در آورده که آنچه میکنند از اعمال قبیحه بعقوبت معذب اند از عقوبات امم سابقه خبر میدهد تا این امت از مثل عمل ایشان احتراز کنند
پس میفرماید وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما ای اهل مکه
لَمَّا ظَلَمُوا آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و عصیان ورزیدن در اطاعت رحمان وَجَاءَتْهُمْ و حال آنکه آمده
بودند بدیشان رُسُلُهُمْ رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای ظاهر که دال بود بر صدق ایشان
وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا و نبوده ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فرط عناد و انکار
و جحود كَذَٰلِكَ همچنین که ایشانرا جزا دادیم باهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ جزا میدهیم
گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس ما کردانیدیم شمارا ای گروهی که محمد
بشما مبعوث شد خَلَائِفَ خلیفهای گذشتگان و جانشینان ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ
پس از قرونی که هلاک شد لِنَنْظُرَ تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانستیم در غیب کرشما كَيْفَ
تَعْمَلُونَ چگونه خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای آن کردار جزا دهیم مرویست که عبدالله بن ابی امیه مخزومی
و ولید بن مغیره و مکرز بن حفص و عمرو بن عبدالله عامری و امثال ایشان از کفار قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
گفتند که اینچنین بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی و منات بازدارد و ذم ایشان دران نبود و حکم ...

آیه دیگر بیار که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان مکه آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ
در حالتی که واضح المعنی است قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا گویند آنانکه امید ندارند برسیدن
بعقاب و ثواب ما در روز حساب ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی را غَيْرِ هَٰذَا بجز این که ما میخوانیم یعنی
کتابی که در وی ذکر بعث و نشر و ثواب و عقاب و سعاف لات و منات و سایر اصنام نباشد أَوْ بَدِّلْهُ
یا آنکه تبدیل کنی قرآنرا یعنی در موضع آیتی که شتمست رامور مذکور آیتی دیگر وضع کن که دران ذکر عذاب و ذم
آلهه ما نباشد قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان مَا يَكُونُ لِي سزاوار نیست مرا أَنْ أُبَدِّلَهُ که تبدیل کنم
قرآن مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآنرا تغییر کنم و دران زیاده و کم تصرف نمایم
إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ... إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتبدیل
و تغییر قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ را که قیامت بود آنان بر صحت نبوت آنحضرت بشرح
آنکه قُلْ بگو ای محمد لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ نخواندمی بر شما آنچه منزل شده
وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ و نه شمارا دانا کردی خدای به قرآن بسبب از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شمارا
اعلام کرد بزبان من مراد آنست که این مشیت الهیست که بفرستد بمن تا آنرا بوحی کردانم که موافق آرزوی شما باشد
فَقَدْ لَبِثْتُ پس بدرستی که من درنگ کردم فِيكُمْ عُمُرًا در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ
قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی دران مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس در نمی یابید و تعقل نمیکنید در کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی نکرده
و با عالمی مصاحبت ننموده کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیران اند و بلغای دیوان از کمال
فصاحت آن انگشت تحیر دردهان و مادح خود این احوال ماضی و مستقبل خبر میدهد نادر باشد که صدور کلامی چنین از
چنان خارق عادتست و منزل از جانب عزت و شما از غایت عناد افترا میکنید که قرآن کلام اوست نه از جانب خدای
فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا کند و دروغ بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی
و چیزی که او نگفته باشد نسبت باو دهد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او دادن کافر شود
یا گوید که او صاحب شریک و ولدست إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستی که نجات نیابند در رستگار نشوند مجرمان
یعنی کافران که غرق جرم اند و غرق معصیت وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و میپرستند بجز از خدای مَا لَا

یضرهم

يَضُرُّهُمْ آنچه را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بدیشان
اگر بعبادت و پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر رسانیدن نفع و ضرر قادر نیست و
آنکه معبودی باید که قدرت او با نفع و ثواب و عقاب متعلق باشد تا بندگان با امید نفع و دفع ضرر او را پرستند
وَيَقُولُونَ و میگویند پرستان هَٰؤُلَاءِ این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللَّهِ نزد
خدای یعنی در امور دنیا مارا شفاعت میکنند و از خدای در خواست کنند و از عذاب برهانند حق تعالی بر رسول ازوم
ایشان وحی نمود که قُلْ بگو ای محمد أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدایرا بِمَا لَا يَعْلَمُ با چیزی که نمیداند فِي
السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمینها انتفای علم جهت انتفای معلومست یعنی شما میگوئید
که خدایرا شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدای که عالمست بجمیع معلومات آن را نمیداند
زیرا که شریک او وجود ندارد تا علم او متعلق بآن گردد و اگر موجود می بود هر اینه معلوم او سبحانه بودی که عالم بجمیع معلومات
و هرگاه او را شریک نباشد پس شفاعت شریک مقبول سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و بلند قدرست عَمَّا
يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان او را شریک وی میدانند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبوده اند مردمان إِلَّا أُمَّةً
وَاحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی همه بر فطرت اسلام بودند و از ابن عباس مرویست که میان آدم و نوح ده
قرن بود میان ایشان اختلاف واقع نشد تا بعد از طوفان فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بعضی کافر شدند
و برخی بر ایمان خود ماندند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نبخت سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ که پیشی گرفته است از پروردگار تو
یعنی حکم ازل واقع بتاخیر عذاب تا روز قیامت که روز فرقست لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر اینه حکم کرده شدی میان ایشان
فِيمَا فِيهِ در آن چیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشد
عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ معجزه از پروردگار او یعنی از آن معجزاتی که ما میطلبیم نه آنچه خود میخواهی که
آیت فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ بگو در جواب ایشان که غیب مر خدایراست یعنی مختص است بعلم او پس شاید که علم او
متعلق گرفته باشد بآنکه انزال آیات مقترحه از جمله مفسده است که مانع انزال است پس اگر صلاح شما دران میبود انزال
آن میکرد و چون انزال نمیفرماید معلوم میشود که علم متعلق کرده بعدم صلاح ان بر اقتراح شما معلومست فَانْتَظِرُوا
پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا ببینیم که بجهت
جحود و عناد و مکابره شما خدا با شما چه خواهد کرد پس از انزال و بیم ایشان خبر میدهد که وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ

[illegible]

وچون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه را رَحْمَةً فراخی و فراخی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ پس بیماری و قحطی که مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان اِذَا لَهُمْ چون ودیگری مر ایشانرا باشد مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند دران ودر باره بعجز ما کید کنند مرویست که اهل مکه هفت سال قحط و خشک سالی بودند تا انکه نزدیک بهلاکت رسیدند حق تعالی بریشان رحم کرده باران بریشان فرستاده و ان قحط و خشک بفراخی و ابادانی مبدل شد و صاحب جمعیت شدند و متنعم گشته زبان طعن بر رسول دراز کرده قدح ایات الهی و عزت بسوی کردند و با انواع مکر و کید و حیله تمسک جستند تا صرری بدان حضرت رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ بگوای محمد که خدای زود ترست از شما در رسانیدن جزا شما یعنی پیش از ظهور کید شما حق تعالی نزول عذاب بر شما ارخواهد کردانید رُسُلَنَا بدرستی که رسولان ما یعنی ملایکه حفظه يَكْتُبُونَ می نویسند مَا تَمْكُرُونَ انچه شما می اندیشید از مکر و هر گاه که تدبیر خفی شما رسد بر فرشتگان پنهان نیست بر ما که پنهان خواهد بود بعد از انکه نسخه خود بنوشته اند هُوَ الَّذِي او ست خدایی که يُسَيِّرُكُمْ میراند یعنی بکشش و قدرت خود روان میکند شما را در قطع مسافه فِي الْبَرِّ در خشکی بر پشت دواب چون شتر و اسب وَالْبَحْرِ و در تری بر پشت کشتی حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ تا چون باشید در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها روان شوند بالمرکز در وند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم بود وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده اند ایشان بان باد جَاءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت که دریا را در شور آورد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جایی یعنی از هر جب و راست و پیش و پس آن کشتی موج در ایند وَظَنُّوا و یقین کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ که فرو گرفته است بلاها مر ایشانرا از همه جوانب پس چون طمعی نداشته دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدا را بدفع ان بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنند کان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین را یعنی از خوف این دین خود را خالص سازند و فطرة اصلی ظهور کند و عوارض نفسانی و شکلی زایل کرده و گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر ما را نجات دهی مِنْ هَذِهِ ازین اهوال و بلا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر اینه باشیم از سپاس دارندگان مر نعمت نجات ترا فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون باز رهاند ایشان را از انچه ترسند إِذَا هُمْ ناگاه ایشان يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم کنند در زمین و شتابند بهمان کار که بوده اند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ ناحق و نا روا یعنی مبطل باشند بران این احتراز است از تخریب مسلمانان دیار

کفره را و سوختن مزروعات ایشان و کندن درختان ایشان چه این افساد بحق است يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ ای مردمان جز این نیست که ستم شما عَلَى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شما است بارتکاب معاصی مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تمتع و منفعت دو سه روزه ناپایدار است لذتهای آن روز بگذرد و عقوبت آن باقی ماند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ پس بسوی ماست بازگشت شما در روز قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنیم شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه هستید که عمل میکنید و شناسیان پاداش خواهیم داد شما را إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال و ادبار ان بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند ابیست یعنی آب أَنْزَلْنَاهُ که فرو فرستادیم از مِنَ السَّمَاءِ از آسمان با ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ پس آمیخت بان آب نَبَاتُ الْأَرْضِ گیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه میخورند از او بیان چون حبوب و ثمار وَالْأَنْعَامُ و از انچه میخورند چهارپایان چون گیاه تر و خشک حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتی که فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایه خود را باصناف نباتات و اشکال و الوان مختلف ان وَازَّيَّنَتْ و آراسته شد و با زینت گشت بمحصولات گوناگون و میوه های رنگارنگ وَظَنَّ أَهْلُهَا و گمان بردند اهل ان زمین أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی ان در رسید لَيْلًا أَوْ نَهَارًا در شب یا در روز فَجَعَلْنَاهَا پس کردانیم کشت و زرع ان زمین را حَصِيدًا شبیه بانچه دروده باشند یا از اصل برکنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ گویا که هیچ نبوده و موجود نگشته و اثر ان پیدا نشده بِالْأَمْسِ دی روز كَذَلِكَ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن میسازیم و تفصیل میدهیم دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند درین ضرب المثل و بدان نفع گیرند حق تعالی درین آیه حال دنیا را در زوال نعیم و اهوال ظهور او و بار بعد از اقبال تشبیه کرده بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق و بی نضارت میشود چنانکه اول گیاه را نضرت و طراوت و تازگیست آخر سمت برگی و پژمرده گیست مبداء دنیا نوازش دولتست و منتهای آن گدازش نکبت و گفته اند که اینجا تشبیه مال این جهانست بباران یعنی باران که حادثیست پاک و پاکیزه کننده و چون در موضعی مکث کرد و مدتی در یکجا ماند رنگ و بوی آن متغیر گشت و تعفن مال دنیا نیز بسبب انفاق جوانمردان چون دست بدست روان کردد پسندیده و مقبول باشد و چون در حیطه بخل و امساک حسیسان بماند بکمو بهره و مذموم بود و از تاراج حادثات بر و تاخته نیای از ابر هم نکیبت ازبانی دنیا ندارد

مال چون آبست و تا باشد روان   فیض می یابند از و اهل جهان   چند روزی چون کند یکجا درنگ   کنده و بیحاصل است و تیره رنگ   و با دو جه تشبیهاتست که چون آب باران باندازه ابد و بقدر حاجت نازل گردد سبب اسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بیرون رود از حد اعتدال تجاوز کند سبب خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز باندازه احتیاج بدستیابه مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فواید آن بقریب و بعید رسد و چون ربقه با زد یاد نهند و خزانه و انبار شود موجب ارتکاب معصیت و تفاخر شود که ان الانسان لیطغی ان راه استغنی و بعضی دیگر در وجه تشبیه گفته اند که باران چون بنهال کل رسد لطافت و طراوت ان بیفزاید و چون بخارین گذرد حدت و شوکت او زیاده گردد مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید بصرف آن در قربات که نعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او در پی باز دیاد نهد در تیسر آورده که حق تعالی بندگان خود را منع نموده اند از دنیا که محل نفاق است بلکه مر ایشانرا دعوت می کند که منزل سلامتی از مخافات چنانچه فرموده که وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند بندگانرا إِلَى دَارِ السَّلَامِ سوی سرای سلامت یعنی دعوت میکند بعملی که موجب دخول جنت اوست و گویند بهشت را دار السلام بجهت ان گفت که تحیت خدا و تحیت ملایکه مر اهل ان با تحیه بهشتیان بیکدیگر سلامست کقوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و قوله سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و قوله و تحیتهم فیها سلام و قوله الا قیلا سلاما سلاما یا سلام نام خدا است و اضافه بهشت باو جهة تعظیم است چنانچه اضافه خانه بصاحب بجهة تکریم پس حق تعالی بنده خود را بخواند در سرای که او لی نهایت و او سطش غنا و آخرش فنا برای کرامت است عطاست و اوسطش رضا و آخرش جوار حضرت مولی وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه مینماید مر کرا میخواهد از اهل توفیق و کساب لطف و بیانایشان را در قیامت راه نماید إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ سوی راه راست که طریق بهشت و باد دار السلام لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر کسانی را که نیکوی کردند یعنی ایمان آوردند و عمل صالح کردند و از نواهی اجتناب نمودند الْحُسْنَى مثوبه نیکو که ان نعیم دار السلام است وَزِيَادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید کقوله و یزیدهم من فضله و گویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی و زیاده اکثر یکی را ده و بیشتر یا حسنی مغفرت و زیاده خشنودی حضرت عزت و در روایتی واقع شده که زیاده ابریست که بر سر اهل بهشت گذر کند و هر چه خواهند بریشان بارد و از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که زیاده غرفه ایست در بهشت که از یکدانه مروارید مخلوق شده و انرا

کحضرت رسالت صلی الله علیه وآله در مرض ابن ابی عیادت وی رفت و او از انحضرت التماس کرد که پیراهن خود عطا فرما تا کفن من سازند و بر من حاضر شده بر من نماز گذار و مرا آمرزش طلب حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شد خواست که نماز گذارد این ایه آمد که وَلَا تُصَلِّ و نماز مگذار عَلَى أَحَدٍ بر هیچ یک مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا ازیشان که بمیرد و علمای گفته اند تکفین در پیراهن خود و نهی از نماز گذاردن بروی بجهة ... بوده ابن ابی در روز جنگ بجای آورده بود وقتی که عباس را اسیر کرده بودند و برهنه بود ابن ابی پیراهن خود را او داد مرویست که انحضرت را گفتند یا رسول الله ابن ابی منافق بود چرا پیراهن خود را در بر او کردی و ویرا کفن فرمودی جواب داد پیراهن من دفع عذاب خدا از و نخواهد کرد و من امید دارم از خدا که بسبب این مردمان بسیار در دایره اسلام در ایند و در روایتی آمده که بسبب آنکه ابن ابی ... بود چرا پیراهن خود را در بر او کردی و ویرا بان کفن فرمودی پسر من حضرت را بجهة تیمن و تبرک ارد طلبید و انحضرت از اتوی داد و هزار کس از خزرج مسلمان شدند مرویست که حضرت اراده فرمود که نماز بروی کند جبرئیل علیه السلام جامه او را بکشید و ویرا باز پس برد و این ایه برو خواند که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ و مایست بر سر گور وی برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ بدرستی که منافقان کافر شدند بخدای و بر شرک خود ایستاده اند وَرَسُولِهِ و نفرستاده او که فرمان برداری نکردند وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ و مردند و حال انکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان و مصر بر کفر و نفاق وَلَا تُعْجِبْكَ و باید ترا تعجب در اندازد و خاطر خطاب با انحضرت یعنی نباید که در عجب افکند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان اگر چه بسیارست وَأَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان اگر چه قوی و با قدرت اند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا که عذاب کند ایشانرا بدان فِي الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت ان پیوسته در رنج باشد و برای رونق احوال اولاد و تهیه اسباب معیشت ایشان همیشه محنت کشند وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ و حال انکه ایشان کافرون باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند یکی از اهل طریق گفته

اغنیا اشقی الاشقیا اند مال جمع میکنند بانواع پریشانی و رنجه نگاه میدارند باصناف بلیه و
مشقت و او میروند و میگذارند بعد بسیار حسرت و ندامت وَاِذَا اُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ و
چون فرستاده شود سوره از قران که در و مذکور باشد اَنْ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ ایمان ارید
وَجَاهِدُوْا مَعَ رَسُوْلِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر اِسْتَاْذَنَكَ دستوری جویند
از تو در باز ایستادن اُولُوا الطَّوْلِ خداوندان مال و توانایی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوْا
ذَرْنَا و گویند بگذار ما را و جنگ مرو تا نَكُنْ مَّعَ الْقَاعِدِيْنَ تا باشیم با نشستگان در خانها
رَضُوْا خرسند و راضی گشتند بِاَنْ يَّكُوْنُوْا مَعَ الْخَوَالِفِ با آنکه باشند با زنان باز پس مانده
وَطُبِعَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان از نفاق یعنی نشانی در آن پدید
تا فرشتگان بان علامه علم نفاق ایشان بیابند و بر ایشان لعنت کنند و یا آنکه چون با وجود
ظهور ایات دال بر حقیت اسلام قبول ایمان نمیکنند بجهت فرط عناد و جحود پس گویا حق تعالی مهر نهاده
بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ پس ایشان فهم نمیکنند انچه را که در جهاد است از سعادت
دارین و انرا که در و تخلف است از اثار شقاوت مدارین و مع حضرت رسالت و سایر اهل ایمان جنگ کنند
بمنزله لٰكِنِ الرَّسُوْلُ لیکن فرستاده رسول خدای وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و انانکه ایمان اورده اند
مَعَهٗ با او یعنی در خدمت او جٰهَدُوْا جهاد کردند بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود
وَاُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ و آن گروه مرایشان راست نیکوییهای هر دو سرای که نصرت و غنیمت
در دنیا و بهشت و کرامات در عقبی وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ و آن ایشانند فیروزی یافتگان و
بمقصود رسیدگان اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ اماده ساخته است خدای برای ایشان جَنّٰتٍ تَجْرِيْ
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن یا اشجار آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتی
که جاوید باشند کانند ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ اینست رستگاری بزرگ و فیروزی تمام مدارآن بیان
حال اعراب میکند در اعتذار برای تخلف و میگوید وَجَآءَ الْمُعَذِّرُوْنَ و آمدند در وقت
توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان مِنَ الْاَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان از قلت
مال و کثرت عیال با قوم عامر بن طفیل که اعتذار عذر کردند با آنکه اگر بغزا میاییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت

بیکنند

بیکنند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری داده شوند در تخلف نزد اکثر مفسران عذر ایشان بروجه تصنع و نفاق بود
ابن عباس گفته که ایشان نفری بودند از بنی غفار که عذر صحیح نداشتند و دال بر نیت قوله وَ
قَعَدَ الَّذِيْنَ كَذَبُوا اللّٰهَ و نشستند آنانکه دروغ گفتند با خدای وَرَسُوْلَهٗ و با رسول و در دعوی ایمان
مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَيُصِيْبُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا زود باشد که
برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراف عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک در دنیا بقتل و در آخرت بحرق
بعد از آن رخصت اهل عذر صحیح میفرماید که لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضٰى وَلَا عَلَى الَّذِيْنَ
لَا يَجِدُوْنَ مَا يُنْفِقُوْنَ نیست بر ناتوانان و عاجزان و بر بیماران سازند و آن قوم جهینه و مزینه
بودند یعنی برین طایفه عاجز نیست حَرَجٌ گناهی اگر باز ایستند از غزا اِذَا نَصَحُوْا چون نیکوخواهی نمایند
و فرمان برند لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ مر خدا را و فرستاده او را بایمان و طاعت مَا عَلَى الْمُحْسِنِيْنَ نیست
بر نیکوکاران که ناصحانند مِنْ سَبِيْلٍ یعنی هیچ راه عتابی و ملامتی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است
انرا که بجهة عذر از غزا باز ماند رَّحِيْمٌ مهربانست که معذور از از رحمت خود و وَّلَا عَلَى الَّذِيْنَ
و نیست نیز عتابی و حرجی نیست بر آنها که از در ماندگی اِذَا مَآ اَتَوْكَ چون آمدند سوی تو درخواست
کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا سوار کنی و با خود بحرب بری قُلْتَ گفتی تو که در نبوت لَآ اَجِدُ مَآ
اَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ نمی یابم چیزی را که شما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوْا برگشتند از پیش تو وَّاَعْيُنُهُمْ
در حالتی که چشمهای ایشان تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان
میریخت حَزَنًا بجهة اندوهگین شدن اَلَّا يَجِدُوْا با آنکه نمی یافتند مَا يُنْفِقُوْنَ انچه خرج کنند در سفر
و اینها هفت کس بودند از انصار معقل بن یسار و صخر بن خنسا و عبدالله بن کعب و سالم بن عمیر و عبدالله بن مغفل
و علبه بن زید و ابو علیه که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه حرب و جهادست
پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرما تا بان غزا شده بثواب آن حضرت فرمود که انچه میخواهید نمی یابم ایشان
گریان از پیش سید عالمیان بیرون رفتند و ابن عمر و عباس و عثمان زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند
مرویست که چون متوجه تبوک شدند سی هزار بودند و باقی پیاده القصه حق تعالی میفرماید که بر جماعتی که تخلف
کنند از جهاد حرجی و عتابی نیست اِنَّمَا السَّبِيْلُ جز این نیست که عتاب و ملامة عَلَى الَّذِيْنَ بر آنانست که ایشان

يَسْتَاْذِنُوْنَكَ از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وَهُمْ اَغْنِيَآءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند و
زاد و مرکب ایشان اماده رَضُوْا بِاَنْ يَّكُوْنُوْا راضی شده اند که باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان
و بیماران باز مانده وَطَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ و مهر و خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان
فَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ پس ایشان نمیدانند اثر کار خود را و عقوبتی که برین نافرمانی مرتب است بعد از آن از
احوال مستقبل خبر میدهد که ای اهل ایمان این باز پس ماندگان که از جهاد تخلف کردند و بهانه باز پس ایستادند
يَعْتَذِرُوْنَ عذر خواهند آورد اِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اِذَا رَجَعْتُمْ
چون باز گردید از تبوک اِلَيْهِمْ بسوی ایشان و بمدینه باز ایید قُلْ بگوای محمد لَا تَعْتَذِرُوْا عذر مخواهید بر
دروغ برای آنکه لَنْ نُّؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت و سخن شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قَدْ نَبَّاَنَا اللّٰهُ
بتحقیق که خبر داده است حق تعالی ما را مِنْ اَخْبَارِكُمْ از خبرهای شما یعنی از انچه در خاطر شماست از شر
و فساد وَسَيَرَى اللّٰهُ و زود باشد که ببیند خدای عَمَلَكُمْ کردار شما را وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او
نیز خواهد دید یعنی مردم تعلق خواهد گرفت با آنکه کدام از شما از نفاق و کفر توبه کنید و کدام بر آن ثابت میمانید
ثُمَّ تُرَدُّوْنَ پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت اِلٰى عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی خدای
دانای هر پوشیده و اشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس شما را خبر دهد بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بانچه بودید که میکردید
از کتمان نفاق و اظهار وفاق و این اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود از ابن عباس منقولست که این آیه
و آنچه بعد ازین واقع شده درباره جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان از اهل نفاق که هشتاد
کس بودند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از تبوک باز گشت با اصحاب با ایشان منشینید و سخن مگویید ایشان آمدند
با عذرهای کاذبه زبان گشودند و بران سوگند دروغ خوردند چنانکه میفرماید که سَيَحْلِفُوْنَ زود باشد که سوگند خورند
بخدای لَكُمْ برای خشنود شدن شما از ایشان اِذَا انْقَلَبْتُمْ چون باز گردید شما از سفر اِلَيْهِمْ بسوی ایشان
لِتُعْرِضُوْا عَنْهُمْ تا روی بگردانید از سرزنش ایشان فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان و
بگذارید ایشان را اِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و در نهایت نجاست عناد و جحود
وَّمَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است پس ترک عتاب ایشان کنید که پاداش خواهند داد
ایشان را باتش دوزخ جَزَآءًۢ پاداش دادنی بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق

یحلفون

يَحْلِفُوْنَ سوگند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا تا بدان خشنود شوید عَنْهُمْ از ایشان و از توبیخ
شما ایمن شوند مرویست که ابن ابی عبدالله نزد حضرت سوگند یاد کرد که دیگر هیچ وقت از حضرت تخلف نکند و
بن ابی سرح نیز سوگند خورد و بهمین نوع حق تعالی خبر داد که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست تا از شما
خشنودی حذا فَاِنْ تَرْضَوْا پس اگر خشنود شوید ای مومنان عَنْهُمْ از منافقان در دروغ گویی فَاِنَّ
اللّٰهَ پس بدرستی که خدای تعالی لَا يَرْضٰى خشنود نمی شود عَنِ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ از گروه فاسقان
یعنی رضای شما موجب رضای خدا نشود و رضای شما با وجود خشم خدا ایشانرا سود ندارد و مراد نهی
مومنانست که از ایشان راضی نشوند و بعد از آن بی فریبه ایشان مغرور نگردند بعد از آن بر مومنان با عراض هم
التفات است و میفرماید اَلْاَعْرَابُ عربان بادیه نشین که شهر و بنای ایشان در بیابانها است و از نیم
و بنو اسد و عطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه اند بلکه این جمع خصوصی اَشَدُّ كُفْرًا
وَّنِفَاقًا سختتر از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر سخت تر است بجهت آنکه سوحش اند و سخت
دل و با اهل علم نشست و خواست نکرده اند وَاَجْدَرُ و سزاوارتر اند اَلَّا يَعْلَمُوْا آنکه ندانند حُدُوْدَ مَآ
اَنْزَلَ اللّٰهُ اندازهای که حق تعالی فرو فرستاده عَلٰى رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن و شرع وَاللّٰهُ
عَلِيْمٌ و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيْمٌ حکم کننده از روی حکمت و مصلحت در مهلت دادن ایشان و
مِنَ الْاَعْرَابِ و از منافقان اهل بادیه مَنْ يَّتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد مَا يُنْفِقُ انچه نفقه میکند
و صدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را عینی و غرامتی میشمارد چه بر آن امید ثواب
ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند وَّيَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِكُمُ الدَّوَآئِرَ بشما گردشهای روزگار را یعنی
این را که دولت اسلام نکبت مبدل شود و اهل آن منکوب و مغلوب گردند تا از نفاق خلاص شوند عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد گردش روزگار و مصایب و نکبات لیل و نهار وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ و خدای
شنواست مر انرا که زبان می ارند عَلِيْمٌ داناست بانچه در دل پنهان میدارند بعد از ذکر احوال اعراب
مخلص خبر میدهد که وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از اهل بادیه مَنْ يُّؤْمِنُ بِاللّٰهِ کسانی هستند که میگروند بخدای
وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و روز باز پسین مراد بنو مقرن اند از جهینه که بخدا و روز قیامت میگروند وَيَتَّخِذُ و فرا
میگیرند مَا يُنْفِقُ انچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قُرُبٰتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی

یعنی تقرب میجویند و وسیله میسازند انرا بقربات عند الله وصلوات الرسول و سبب دعاهای خیر که انحضرت
متصدقانرا بخیر و برکت دعا کند و امرزش میطلبد نزد اخذ صدقات ایشان الا انها قربة لهم بدانید که
نفقات ایشان با صلوات رسول قربة لهم سبب نزدیکیست مر ایشانرا ببارگاه عنایت
ربانی و وسیله قرب و مکانت و منزلت نزد درگاه سبحانی سیدخلهم الله زود باشد که در ارد خدا
ایشانرا فی رحمته در بهشت خود که محل نزول رحمتست ان الله غفور امرزنده است گناهان مر
متصدقانرا رحیم مهربانست بر مستوجبان و نیکوکاران در بیان حال سابقان میفرماید که والسابقون
الاولون و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی انها که سبقت کردند بر عامه مومنان در ایمان من المهاجرین
از مهاجران یعنی انانکه از مکه هجرت کرده و بمدینه امدند مراد انها اند که بدو قبله با پیغمبر صلی الله علیه و آله
نماز کرده اند و بهترین ایشان امیرالمومنین علیست صلوات الله علیه و آله ... بالمصلی الی
القبلتین والانصار و از انصار یعنی انها که سابقان ... اند و اهل ... یاری داده اند و انها
هفت کس بودند از اهل عقبه اول و ... کس از اهل عقبه ثانیه والذین اتبعوهم و انانکه متابعت
کردند سابقانرا باحسان با ایمان و طاعت مراد اصحاب ... بقیه مهاجر و انصار که پیروی سابقان
میکردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از ذمره تابعانست رضی الله عنهم خشنود شد
خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان از سابق و لاحق ورضوا عنه و خشنود شدند ایشان از
خدای بانچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه واعد لهم و اماده کرده خدای مر ایشانرا جنات تجری
بوستانهایی که میرود تحتها الانهار زیر درختان ان جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند
در ان ابدا همیشه ذلک الفوز العظیم انست رستگاری تمام و فیروزی بزرگ و رسیدن تمام مراد و درین
ایه دلالتست بر فضل سابقین و مزیت ایشان بر غیر ایشان و وجه انست که در مبداء اسلام تحمل انواع محنت
میکردند و در نصرت دین حق مفارقت از عشایر و نصرت اسلام با وجود قلت عدد و کثرت عدو و سبقت ایمان و دعوت
مردمان بان و مذهب صحیح که حق اهل البیت است علیهم السلم اول کسی که از مردمان از مهاجر که تصدیق نبوت
حضرت رسالت کرد امیرالمومنین علی علیه السلام بود و از ابن عباس و جابر بن عبدالله و انس و زید بن ارقم و مجاهد و قتاده
و ابن اسحق و غیرهم نقلست که اول کسی که از زنان اسلام اورد بحضرت خاتم الانبیا علیه السلام خدیجه بنت خویلد بود و اول

شخص

شخصی که تصدیق انحضرت کرد علی ابن ابی طالب علیه السلام بود در سن ده یا دوازده سالگی و انس بن مالک از انحضرت روایت کرده
که هفت سال فرشتگان بر من و علی صلوات میفرستادند زیرا که درین هفت سال بغیر از من و علی کلمه توحید که لا اله
الا الله است باسمان نرسید و صحیح پرسید که ابی طالب گفت ای علی این چه دینی است که تو بر انی جواب داد که ای
پدر ایمان اورده ام بخدا و رسول و تصدیق نموده ام ... نزد خدای اورده و نماز میکنم با او برای خدا
ابی طالب جواب داد که بدان ای پسر که محمد دعوت نمیکند مگر بخیر پس تو لازم او باش و منقول است از منهال
بن عمرو روایتست که از عباد بن عبدالله شنیدم که گفت من از علی علیه السلام شنیدم که میفرمود که من بنده خدایم و برادر رسول او
و صدیق اکبرم این را نگوید بعد از من مگر دروغگوی افترا کننده نماز کردم پیش از مردمان هفت سال زیرا که درین
هفت سال بغیر از من و رسول خدای کسی نماز نمیکرد و معاذه عدویه گفت از امیرالمومنین علی علیه السلام شنیدم که
میگفت بر سر منبر بصره که ایمان اورده ام پیش از انکه ابوبکر ایمان آورد و اسلام اورده ام پیش از انکه اسلام اورد
ابو بحیله گوید ... نزد ابوذر رفتیم در موسم حج و گفتیم در بیان مردمان اختلاف ... گفت متمسک
کتاب خدای شو و علی بن ابی طالب علیه السلام و لازم این مرد شو بدرستی که من گواهی میدهم که رسول خدای فرمود
که علی بن ابی طالب اول کسیست که بمن ایمان اورده و اول کسی باشد که روز قیامت با من مصافحه کند و او صدیق اکبر است
و فاروق اعظم میان حق و باطل و یعسوب مومنانست و مال یعسوب ظلمه ... بعد از ذکر سابقین ... ذکر
احوال منافقین کرده میفرماید وممن حولکم و از انانکه گرداگرد شهر شما اند من الاعراب از اهل
بادیها منافقون منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قوم او از جهینه و مزینه و امثال ایشان
که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه بجای نمیارند ومن اهل المدینة مردوا و از اهل مدینه منافقانی هستند
اند که خو کرده اند و بدرجه رسوخ ... کرده اند علی النفاق بر نفاق تا در منافقی ...
که تو محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لا تعلمهم نمیدانی ایشانرا ...
پنهان دارند و اثار ایمان و احسان بظهور میاورند پس تو ایشانرا باعیان نمیشناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشانرا
که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم مرتین زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا دو بار یکی بفضیحت
و قتل در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد و از ابن عباس مرویست که عذاب ایشان در
یکی ان بود که رسول صلی الله علیه واله روز جمعه بر سر خطبه ... اشارت کرد باهل نفاق و گفت یا فلان و فلان از

از مسجد بیرون روید که از اهل نفاقید و چون جمعی را نام برد و نفاق ایشان گواهی داد رسوا شدند و از مسجد بیرون رفتند
و این فضیحت و رسوایی یک عذابست و عذاب دوم عذاب قبر ثم یردون پس بعد از ان باز گردانیده شوند در
الی عذاب عظیم بعذابی بزرگ که اتش دوزخ است اورده اند که مخلصان اهل اسلام ده تن که از جمله
ایشان ابولبابه انصاری بود و مرداس و ابو قیس و ثعلبه بن ودیعه و اوس بن خدام ... تخلف ورزیدند
و افزون از ان بسیار ادم در پریشان شده گریه و تضرع اغاز کردند و گفتند چگونه جایز باشد که ما در سایه و راحت
و اسایش باشیم و رسول خدای و اصحاب او در جهاد باشند و سختی و رنج سفر کشند و چون از ...
ایتی که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند بسیار مضطرب و بی تاب گشتند هفت تن از ایشان خود را
بر ستونهای مسجد بستند سوگند خوردند که نگذارند کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدا گشاده شوند چون حضرت
رسالت صلی الله علیه واله از تبوک رجوع نموده بمدینه نزول نمود بر عادت معهود بمسجد در امد و ایشانرا دید ...
صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم بر زبان گوهر بار خود گذرانید که من نیز سوگند میخورم که ایشانرا
تا وقتی که امر در رسد ... ایشان ... از صحبت من باز ایستادند و بجهاد رغبت نکردند حق تعالی
این ایه فرستاد واخرون و قومی دیگر از متخلفان که غیر منافقانند اعترفوا اعتراف کردند
بذنوبهم بگناهان خود و مقر شدند بان ... از تخلف اعتذار کردند همچنانکه اهل نفاق
خلطوا عملا صالحا امیختند کردار نیک را یعنی غزوها که با اتفاق پیغمبر از ایشان در وجود امده
با اظهار پشیمانی و اعتراف بذنب واخر سیئا و عملی دیگر که بد بود و ان تخلف ایشان بود از
تبوک و موافقت اهل نفاق عسی الله شاید خدای ان یتوب علیهم انکه توبه ایشان بپذیرد و
رجوع بمغفرت و امرزش ان الله غفور بدرستی که خدای امرزنده است تائبانرا رحیم مهربان متفضل
بر ایشان ... نزول این ایه حضرت فرمود که ایشانرا بگشایند ... قبول توبه اموال
نزد حضرت ... اوردند گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت حضرت تو باز ماندیم ...
خدای تصدق کن حضرت فرمود که من باخذ اموال شما مامور نیستم این ایه نازل شد که خذ من اموالهم
فرا گیر از مالهای ایشان بعضی یعنی ثلث ان صدقة زکوة فریضه تطهرهم که پاک گردانی ایشانرا از
گناهان وتزکیهم و زیاده گردانی حسنات ایشانرا و رفع درجه ایشان کنی بمنازل مخلصان بها بدان صدقه

وصل

وصل علیهم و دعا کن برای ایشان یعنی عطوفت بر ایشان بدعا و استغفار ان صلوتک
سکن لهم بدرستی که دعاهای تو ارامش بود دلهای ایشانرا و موجب اطمینان خاطر و طیب نفس ایشان
و حفص صلاتک خوانده بصیغه مفرد والله سمیع و خدای شنوا است دعای ترا علیم دانا باستحقاق ایشان
یعنی یا سمیع است باعتراف ایشان علیم بندامت ایشان ... در منهج مذکور است بعد از ان ...
متخلفان نادم تایب بر قبول توبه و صدقه و با ترغیب غیر ایشان بر توبه کردن میفرماید الم یعلموا ایا
نمیدانند این توبه کنندگان و یا انهایی که توبه نمیکنند معلوم ندارند ان الله هو یقبل التوبة انکه خدای ...
اوست که قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود و یاخذ الصدقات و فرا میگیرد صدقهای
ایشانرا یعنی قبول ان میکند بجهة خلوص نیت ایشان و بران ثواب عظیم کرامت میفرماید و ان الله و ایا
و ایا نمیدانند این را نیز که خدای هو التواب الرحیم اوست پذیرنده توبه و مهربان بر توبه کنندگان حضرت
رسالت صلی الله علیه واله فرموده که بان خدایی که جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال
مگر که خدای صدقه او را قبول کند و او را پرورش دهد چنانکه یکی از شما کره اسپی پرورش دهد تا انکه یک لقمه او ... حلال
که داده باشد مانند کوهی عظیم شود وقل اعملوا و بگو عمل کنید ای یاران یعنی بعد از قبول توبه استغفار ...
بر عمل خیر و یا ای گروهی که توبه نمیکنند بکنید انچه میخواهید و بنابرین امر برای تهدید است فسیری الله عملکم پس
زود باشد که بیند خدای کار شما را از خیر و شر بعد از صدور ان از شما بوجود امدن ان ورسوله و فرستاده
او خیر بیند او را والمومنون و گروه گروندگان نیز مشاهده ان کنند حق تعالی رسول و مومنان را بان اگاه
کند و نزد اهل البیت علیهم السلام مراد بمومنان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که عرضه میشود اعمال ...
وستردون و زود باشد که باز گردانیده شوید بسبب مرگ الی عالم الغیب والشهادة بجانب
دانای پنهان و اشکارا در محکمه قیامت فینبئکم پس اگاه کند شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل کنید
و اگاهی بجزا دادن خواهد بود بران فعل ... که در تعلق علم رسول و مومنان باعمال ... دو وجه گفته اند
یکی انکه حق تعالی در قیامت اعمال را بر رسول و ائمه علیهم السلام عرض فرماید و دیگر انکه در اخبار صحیح امده که اعمال ...
دوشنبه و پنجشنبه بر رسول و ائمه عرض میکنند پس مراد بمومنان معصومانند قبل ازین گذشت که متخلفان از اهل اسلام
ده تن بودند هفت کس ... سه کس کعب بن مالک بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع که از اکابر خزرج بودند

خود را بسته بودند اما نزد حضرت آمده بگناه خود معترف شدند حضرت حکم فرمود که با ایشان مکالمه و مجالسه نمایند
و گفت از نزد من بروید تا به بینم که حق تعالی درباره شما چه حکم کند این آیه در شان ایشان نازل شد وَآخَرُونَ
و دیگر از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر شدگانند و بازداشتگان یعنی موقوف حکم ایشان لِأَمْرِ اللَّهِ برای حکم
فرمان خدا درباره ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بران گناه وَإِمَّا
يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و یا قبول توبه نماید بر ایشان اگر نادم و توبه‌کاران وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده است بتاخیر ایشان و بعد از آنکه این سه کس بر نیت خالص توبه
کردند از تخلف و منقاد امر الهی شدند حق تعالی بر ایشان رحم کرده از سر ایشان درگذشت و فرود
که پنجاه شبانروز اهل ایمان با ایشان سخن نکردند و نشستند و خواست نمودند در زمان ایشان نیز از ایشان
کناره گرفتند و درین مدت خیمه در صحرا زده بودند و در آنجا بتضرع و زاری و خوف و اضطراب میگذرانیدند
تا آنکه بعد از مدت مذکوره در حق ایشان این آیه وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا نازل شد خوشحال برغبت تمام نزد
ایشان رفتند و بشارت قبول توبه با ایشان رسانیدند کعب بن مالک روایت کرده که بعد از این بشارت
بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شتافتم روی مبارک را خوشحال دیدم که بجهت سرور و شادی مانند قرص ماه درخشان
شده بود و علامت سرور آنحضرت استناره وجه مبارک وی بود چون مرا دید فرمود ابشر بخیر بشارت باد
ترا بخیر گفتم یا رسول الله این بشارت از نزد تست یا نزد خدا فرمود بل عنایت از نزد خداست پس
مال خود را شکرانه این تصدق کردم آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبه بن حاطب و نبتل بن حارث
و ودیعه بن ثابت و امثال ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر
راهب از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعت و صفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بر اهل مدینه میخواند و چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد و اهل آن خطه شیفته جمال و کمال وی شدند از حضرت
ابو عامر بریدند و کسی دیگر بوی نگاه نکرد ابو عامر غرق حسد در حرکت آمد یعنی آنحضرت مشغول شده بود با ایشان
بناورد و بعد از غزوه احد از مدینه گریخته بطایف رفت و در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بلشکر اسلام انداخت
وی بود حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا نیز فرار نموده نزد هرقل که ملک روم بود
رفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید پس نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله مسجد قبا در محله خود

برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافاده علوم مشغول شوم ایشان مسجدی ساختند و حضرت چون
عازم تبوک شد بانیان آن مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیماران وقت سرما و بارندگی
مسجدی ساخته‌ایم و التماس میبرد که در آن مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت مهم
را استحکامی دهند الغرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزاییم و بر جناح سفر ایستاده‌ایم
بعد از مراجعت در مسجد شما نماز گذاریم چون بوقت بازگشتن بذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد ضرار
استدعا نمودند جبرئیل علیه السلام این آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آن منافقان که فرا گرفتند
و بنا نهادند مسجد برای ضِرَارًا بجهت ضرر رسانیدن ایشان بمومنان یعنی به مسلمانان خود که اصحاب مسجد قبا اند
وَكُفْرًا و بجهت تقویة حال کفری که اضمار آن میکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان ایشان
که در مسجد قبا مجتمع میباشند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرده با خدا
وَرَسُولَهُ و با رسول او مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر
شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند میخورند وقتی که کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم
از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَى مگر خصلت نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و
خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا مایست در آن
مسجد هرگز أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که أُسِّسَ بنا کرده شده است عَلَى التَّقْوَى بر پرهیزکاری
مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از اول روزی از روزهای بنای آن مراد مسجد قبا است در معالم از عروه
روایت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمد چهارده روز آنجا اقامت فرمود
و در آن ایام اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجد است در مدینه که حضرت رسالت در آنجا نماز گذارد
و از ابن عمر نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هر روز شنبه سواره و پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت
نماز گذاردی و در روایت آمده که ثواب دو رکعت نماز در مسجد قبا گذاردن مانند ثواب گذاردن عمره است
حق تعالی میفرماید که آن مسجد که اساس آن بتقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ فِيهِ در آنکه
قیام کنی در وی از برای نماز فِيهِ رِجَالٌ در آن مسجد که بنای او بر تقوی است مردانند که از پاکیزگی
و از پاکی طینت يُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از ارجاس و اخباث یعنی

یعنی پیوسته با طهارت باشند منقولست که بعد از نزول این آیه حضرت از اهل قبا پرسیدند که کدام طهارت کردن
جای پرسش شما یافت جواب دادند که آب از عقب سنگ ما بدن استعمال میکنیم یعنی در استنجا و در بعضی مراد
طهارت از معاصی و خصال مذمومه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ و خدای دوست میدارد پاکی ورزندگان را
که چون این آیه آمد رسول الله خشم و متوجه عمار را فرمود که بروند و آن مسجد را ویران سازند ایشان برفتند
و آتش در آن زدند کسانی که در آنجا بودند بگریختند و سقفی را آتش رسیده بسوختند و رسول الله فرمود تا
آن موضع را مزبله و جای خاک نمازی کردند و ابو عامر راهب در شام غریب و تنها بجهنم رفت و در خبر است
که مجمع بن جاریه که امام مسجد ضرار بود در عهد عمر خطاب بیامد و اذن طلب داشت امامت مسجد قبا کرد عمر بار
نمیداد که امام مسجد ضرار بود پس بشفاعت جماعتی امامت مسجد قبا را بوی داد و بعد از آن بجهت بیان
حال مسجد و مسجد ضرار میفرماید که أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هر که اساس افکند بُنْيَانَهُ
امور دین خود را عَلَى تَقْوَى بر پرهیزکاری مِنَ اللَّهِ از عذاب او وَرِضْوَانٍ عَلَى شَفَا جُرُفٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ
بر کناره رودی که زیر آن را سیل خالی ساخته و ظاهرش بجای خود ایستاده باشد هَارٍ شکافته
شده و نزدیک بودن افتادن بچنین زمینی سست ترین قواعد باشد و چون باران رسد فَانْهَارَ
بران زمین سست گردد و رسانند بِهِ یا بنای آن یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ
مراد آنست که عمل متقی و عمل منافق سستی و بی ثباتی و سریع الزوال و علت وصول بنیران
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه نماید ستمکاران را که کار را بجای خود ننهند
ایشانست از جابر بن عبدالله انصاری روایت که گفت در مسجد ضرار گذشتم دودی دیدم که از آن
بر می‌آمد و خلف بن یاسین گوید که با پدر خود بمسجد رسیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله در وی
نماز گذارده بود یعنی مسجد قبا و محراب بجانب بیت المقدس بود و در روزگار بنی امیه بود چون خلافت
بابو جعفر منصور دوانقی رسید فرمود تا قطعه کردند که مبادا کسی را دانسته بآن جانب نماز گذارد
و مسجد ضرار بهم کردیم گشته و دودی از وی بر می‌آمد و مزبله گشته و تیز در بقیه آن مسجد میگوید
لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ همیشه باشد بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنایی که بنیاد کردند از اعراض فاسده
رِيبَةً سبب شک و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاق که داشتند

خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ

وگفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که در حین رجوع از تبوک ایشان استدعا نمودند که حضرت
بمسجد ایشان نماز بگذارد حق تعالی آیه ولا تقم فیه ابدا نازل ساخت حضرت فرمود تا آن را منهدم ساختند
و بسوختند و مزبله ساختند پس حق تعالی میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطه زیادتی شک و نفاق
ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود و سبب این تخریب إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ
قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت دریافتن چیزی در آن نماند و گفته که آن
بوقت قبل وقوع باید یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست وضع بنای ایشان
که بچه نیت بود حَكِيمٌ حکم کننده بجزای آن بر وجه حکمت که آن تخریب آن بود از محمد بن کعب قرظی نقلست که
در لیلة العقبه هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیعت کردند عبدالله رواحه گفت
یا رسول الله از ما اخذ شرط و عهد کن برای خدای که او را یگانه دانیم و محافظت کنیم ترا چنانکه مالها و نفسهای
خود را نگاه میدارند چون برین امر قیام نماییم جزای ما چه باشد حضرت فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود
انصار گفتند خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم و هرگز فسخ آن نخواهیم کرد حق تعالی از آن
بیع و شری خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ بدرستیکه بخرید خدا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان
أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را که بکار در جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه خدا نفقه کنند
بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشان را باشد بهشت ابن عقیل برای ثواب دادن دوستان بهشت برنزل
اموال وانفس ایشان نه حقیقت اشتری زیرا که بیع و شری جایی وقوع پذیرد که مالک مبیع غیر مالک شری
باشد و حال آنکه مالک مردم و حضرت حق داوندست که مالک مطلق است پس این ترغیب است در غزا و جهاد یعنی
ای بنده از تو بذل نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس بابشر و شورت و مال سبب طغیان
و غرور این مردم ناقص معیوب در راه من فدا کن و بهشت باقی رغبت نما تا ستان عوض بیاراسته که کم
بیره بخرد و در جنسی که عیب دارد و دانا باشد آدم داند رد نتواند کرد حق تعالی مارا خرید با آنکه معیوب بود دانا بود
امیدست که از درگاه کرم خود رد نفرماید بکلی از کار برفرموده که بیع موقوفست بر بایع و مشتری و دلال و ثمن و مشتری
خدای تعالی ست و دلال محمد مختار و بایع سفیه مومن و دین دار و ثمن دار القرار و نعم المشتری الرسالة ... و نعم
الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن الجنة النعیم مداران بان الجزا جو باید که بجهت آن رحمی نموده و بگوید يُقَاتِلُونَ

کارزار کنند ای مومنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون
پس گاهی بکشند دشمنان را و یقتلون و گاهی کشته شوند بدست اعدا و حق تعالی ایشان را برین بیع و شری
وعده داده وعدا علیه وعده داده بر خود حقا ثابت و باقی خلاف نیست در آن و این وعده
ثابت است فی التوریة والانجیل والقرآن در این سه کتاب این دلیل است بر آنکه اهل توریة مامور
بودند بقتال ومن اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای کرم است
و کریم خلاف وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمانی کنید و بسیار فرحناک [illegible] ببیعکم
و فروخت خود الذی بایعتم به که سابق کردید با وجه حق تعالی [illegible] عظیم و متاجر [illegible] برای
رجوع واجب ساخته سبحانه و نموده که وذلک و آن بیع و شری هو الفوز العظیم آنست
که رستگاری بزرگ از امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که ای مومنان بهشت شما بهشت مکرمت [illegible]
خویش را [illegible] بمتاع غرور دنیا نفروشید که بهشت شما نعیم باقی جاودانست التائبون
مومنان مذکور بازگردندگان از معاصی و رجوع کنندگان بحضرت باری العابدون پرستندگان حق با خلاص و تمام
شرایط خدمت شکر [illegible] الحامدون ستایندگان حق را [illegible] السائحون روزه
داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا برای حج و جهاد و زیارات الراکعون رکوع کنندگان در نماز جمیع
کنندگان [illegible] الساجدون سجده کنندگان در صلوات الآمرون بالمعروف
فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله والناهون عن المنکر و بازدا
رندگان از کفر و معصیت و ارتکاب هر [illegible] والحافظون لحدود الله [illegible] احکام شرایع
خدا را وبشر المومنین و بشارت ده مومنان را که بدین صفات موصوف‌اند [illegible] که اهل اسلام از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله التماس کردند که از برای آبای ما که در جاهلیت مرده‌اند استغفار فرمای آیه آمد که
ما کان للنبی نیست [illegible] و روا باشد مر پیغمبر را والذین آمنوا و آنانکه گرویده‌اند ان
تستغفروا آنکه آمرزش طلبند للمشرکین برای شرک آرندگان ولو کانوا و اگر چه باشند شرکا
اولی قربی خداوندان خویشی من بعد ما تبین لهم از پس آنکه روشن شد مر ایشان را انهم
که اصحاب شرک اصحاب الجحیم یاران دوزخ‌اند [illegible] وماکان

استغفار ابرهیم و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام لابیه برای پدر خود یعنی عم خود آذر که در
تربیت و محافظت وی در حین طفولیت بمنزله پدر بود الا عن موعدة مگر از برای وعده که وقت
شاعره که وعدها ایاه وعده کرده بود پدر خود را حیث قال ساستغفر لک ربی یعنی زود باشد که
برای تو از خدای طلب مغفرت کنم و در نهایه [illegible] آورده که آذر وعده داده بود ابراهیم را که من ایمان خواهم آورد
پس مراد باستغفار ابراهیم آنست که من طلب مغفرت بکنم برای تو وقتی که بگروی فلما تبین له
پس آنگاه که روشن گشت مر ابراهیم را انه عدو لله که آذر دشمنست مر خدا را یعنی بر کفر بمیرد یا بوحی
او را معلوم شد که دیگر ایمان نیاورد و بر کفر میرد تبرأ منه بیزار گردد از و و قطع استغفار فرمود ان ابرهیم
لاواه بدرستی که ابراهیم علیه السلام بسیار آه کننده بود و این کنایه است از وقت قلب و کثرت ترحم و فرط شفقت
او حلیم بردبار و صبور بود با آذر بحدی که آذر میگفت من ترا سنگسار بکنم در جواب میگفت ساستغفر
من از برای تو استغفار خواهم کرد کعب الاحبار گفت اواه آنکس است که چون ذکر آتش دوزخ کنند آه کند
و گفته‌اند اواه آنست که باواز بلند ذکر خدا و قرآن مشغول باشد و در اثنای آن بسیار آه کند در خبرست که
ابراهیم علیه السلام بسیار آه کردی از آتش دوزخ [illegible] سود ندارد امیرالمومنین علیه السلام نیز بسیار نمودی که آه
من قلة الزاد وطول السفر از کمی توشه و درازی سفر آوخ و در روایه منقوله از ابن عباس اواه یعنی دعا
بسیار دعا کننده و نزد بعضی دیگر یعنی خاشع متذلل است منقولست که چون حق تعالی اهل اسلام را نهی فرمود
از آنکه برای کافر استغفار کنند تا آنکه قبل از نهی باستغفار برای کفار ارتکاب نموده بودند نزد حضرت
رسالت آمدند و گفتند یا رسول الله بر حال چگونه باشد که از سر جهالت برای کفار استغفار کرده ایم آیه نازل
شد که وماکان لیضل قوما و نیست خدای و در حکمت او جایز نیست که قومی را تباه و ضایع و
گمراه کرداند یعنی اسم ضلالت بر ایشان نهد و ایشان را باسلام و حکم بهدایت ایشان کرده حتی یبین
لهم تا وقتی که روشن گرداند برای ایشان ما یتقون الخ واجبست که از آن بپرهیزند و گفته اند که این آیه
در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله درگذشتند و یا پیش از تحریم خمر [illegible] اجل نوشیدند بریمعنی است که ایشان
از آن کارها که کرده اند گرفت نیست ان الله بدرستی که خدای تعالی بکل شیء بهمه چیزی از احوال اول [illegible]
ایشان علیم دانا است چون حق تعالی منع اهل اسلام کرد از استغفار برای شرکان و اگر چه اقارب ایشان

[illegible] کنند [illegible] ولایة کفره [illegible]
پس باید بکند که اوست مالک کل موجودات و مشمول باد رحمت [illegible]
بفرماید که ان الله بدرستی که خدای له ملک السموات والارض مر اوراست پادشاهی آسمانها
و زمینها پس هر چه خواهد کند یحیی و زنده گرداند مردگان را ویمیت و میراند
زندگان را وما لکم و نیست شما را ای مومنان من دون الله من ولی بجز از خدا کارسازی
که متولی امور شما شود ولا نصیر و نه یاری که مدد کاری شما کند لقد تاب الله بدرستی که خدای
کشت قبول توبه از ترک مندب علی النبی بر پیغمبر خود که آن اذن آن بود مر منافقان را در تخلف
والمهاجرین والانصار و از مهاجر و انصار یعنی از ایشان که کاره بودند هر غزوه تبوک را
بطبع نه بعناد و در مجمع مذکورست که اگر چیزی که موجب توبه باشد از آنحضرت [illegible] دلالی
وجوب عصمت انبیا [illegible] آنست که تاب یعنی توبه مهاجر و انصار باشد یعنی ایشان را فقد [illegible]
کرده بتوبه و اما نه مشغول شوند چنانچه تابع پیغمبر خود بودند در جمیع اقوال و افعال و یا مراد بتوبه آنحضرت
خضوع و خشوع و انقطاع او باشد بخدای و مؤید قول اول است که از امام رضا صلوات الله علیه روایت
که چنین قراءت کرده که لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار یعنی خدای بسبب توبه مهاجر و انصار قبول
کرد و بر ایشان رحمت کرد پس در صفت مهاجر و انصار میفرماید که الذین اتبعوه یعنی ایشان کسانی اند که
پیروی کردند پیغمبر را فی ساعة العسرة در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک [illegible] العسرة میگفتند
بجهة آنکه عسرت عظیم ایشان را بود هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که دو کس در روزی یک خرما
بسر بردند و هم در آب [illegible] که گرم بود چنانکه جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده که مهاجر و انصار را سه عسرت بود عسرت آب
و عسرت زاد و عسرت جاروپای و تشنگی بنزدیکان [illegible] شده بود و قلت جارپایان بروجهی که بهر ده مرد یک شتر بود
بنوبت بران نشستندی و زاد ایشان خرمای [illegible] بود و در روغن گاو [illegible] شده بود و جو و ابن دو روزی مردی
یک خرما گذرانیدندی یا بنوعی که مردی در دهن گرفتی و پاره‌ای بمکیدی و بعد از آن بصاحب خود دادی و آن نیز همان
را بمکیدی و ابن عباس فرموده که بی آنی صحابه بروجهی بود که روزی بمنزل فرود آمده بودیم بجهة شدت حرارت هوا
تشنگی بر ما غالب شد چنانکه نزدیک بود که نفسها منقطع گردد بعضی مضطر شده شتر را بکشتند و آنچه در شکم
وی بودی خوردندی پس صحابه نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله ما را از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا که حق تعالی

ببادرت ولا یرهق وجوههم و نپوشد و نگرداند روهای ایشان را قتر گردی و غباری یعنی روی ایشان
در کمال طراوت و نضارت باشد ولا ذلة و نه خواری و ذلت بر چهره ایشان نباشد اولئک آن گروه
نیکوکاران اصحاب الجنة اهل بهشت‌اند هم فیها خالدون ایشان در آن جاوید مانند که نه نعمت ایشان
زوال یابد نه دولت ایشان انتقال پذیرد و بخلاف زخارف دنیا و امتعه غرور که در معرض فنا و زوالست
فضل بن یسار از باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرموده که هیچ چشمی از خوف
گریان نشود مگر حق تعالی بدن او را از آتش دوزخ حرام گرداند اگر از خوف او سیلاب اشک چشم بر رخسار او دوان
شود آن روی را گرد و خواری نرسد و با نضارت و طراوت باشد بعد از وعده مطیعان در وعید
منکران میفرماید والذین کسبوا السیئات و آنانکه کسب کردند بدیها از شرک و نفاق
و طغیان و عصیان جزاء سیئة بمثلها پاداش بدیست مانند آن بی کم کرده و نه زیاده بران
زیادتی عقاب بر قدر استحقاق معصیت است وترهقهم و فرو پوشد ایشان را ذلة خواری و در
بمعنی آثار ذلت بر ایشان هویدا گردد که ما لهم من الله نباشد ایشان را از عذاب خدای من عاصم
نگهبانی یعنی هیچکس عذاب را از ایشان باز نتواند داشت و خشم خدا را از ایشان دفع نتواند کرد کانما اغشیت
گوییا پوشیده شد وجوههم روهای ایشان قطعا من اللیل پاره‌های از شب مظلما در حالتی
که آن شب تاریک بود روها از غم و اندوه و حرارت دوزخ چون شب باشد متغیر تیره و بسیار سیاه باشد اولئک آن
آن گروه کافران یا آن کسان که مشرکان و منافقانند اصحاب النار یاران دوزخ هم فیها ایشان در آن آتش خالدون
جاوید باشند که نه بعضی هرگز رهائی یابی از عذاب خدا نه ویوم نحشرهم و یاد کن روز یرا که حشر کنیم بیاورند
جمیعا همه ایشان را ثم نقول پس گوییم للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آوردند مکانکم بایستید بر جای خود
انتم و شرکاؤکم شما و شریکان شما حضر که چون من پرسیده ام یعنی تا آنکه ما به چند که چه با شما کنیم
فزیلنا بینهم پس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان و بر پرسیم از کافران که چرا پرستش ایشان کردید که ما بعبادت خود
فرموده حق تعالی تا آنرا سخن آورد وقال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی بتان ما کنتم ایانا تعبدون
نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید چون و نماینده شما بود شرک آوردن شما و گویند زاد
شرکا مایلانه و هیچ نیست که کافران اعتقاد خلال کنند و گویند نه چنین است بلکه شما ما را به پرستش خود امر کرده تا که نیز

فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا پس کافی است که خدا گواه ما باشد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما چه او عالمست بحالها
إِنْ كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ عِبَادَتِكُمْ از پرستش شما لَغَافِلِينَ بیخبران زیرا که نمیدیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم
نداشتیم و با ملائکه و مسیح گویند که نمیدانستیم که شما پرستش ما کرده اید هُنَالِكَ در آن مقام تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ بیازماید
جانند هر نفسی مَا أَسْلَفَتْ آنچه از پیش فرستاده از اعمال پس نفع و ضرر آنرا معاینه به بیند و یا بیابد جزای
کردار ما تقدم خود را وَرُدُّوا و باز گردانیده شوند همه نفسها إِلَى اللَّهِ سوی ثواب و عقاب خدای مَوْلَاهُمُ
الْحَقِّ که خداوند و متولی امر ایشانست بحقیقت وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرده و نا پدید شود از کافران مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و دعوی الوهیت ایشان بعد از آن ادله توحید و نعت و اعتقاد
قول مذکور کرده بنده میگویند قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو کیست که شما را روزی میدهد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که باران
می بارانند وَالْأَرْضِ و از زمین که گیاه میرویانند چه ارزاق حاصل نمیشود مگر باسباب سماویه و ارضیه أَمَّنْ يَمْلِكُ
السَّمْعَ یا کیست خداوندی که قادر است بر آفریدن شنوایی را وَالْأَبْصَارَ و دیده ها را یعنی که تواند که سمع و بصر
بیافریند یا نگاهداشتن از آفات وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آورد زنده را که حیوانات یا نباتات مِنَ
الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ از مرده که نطفه است یا دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوانات یا نبات وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و چون این سوالها کنی کافران از غایت ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ
اللَّهُ پس زود باشد که گویند در جواب این که خدا است و چون این اقرار بر زبان ایشان گذشت در بطلان طریق
ایشان گذشت فَقُلْ پس بگوی ای محمد مر ایشانرا بعد از این اقرار أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا پس نمی پرهیزید از چنین خدای
که بتان را شریک او میسازید و نمی ترسید فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ پس آنکه در این صفات کامل است اوست رَبُّكُمُ الْحَقُّ که معبود و کارساز
ثابت در ربوبیت که شک در آن راه ندارد فَمَاذَا پس چیست بَعْدَ الْحَقِّ پس از راستی و بیان حق إِلَّا
الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ پس از کجا گردانیده می شوید از حق بباطل و از توحید بشرک و از
اقرار به انکار یعنی پس بعد از حق مگر ضلال پس هر که در گذرد از حق که عبادت الله است ناچار در وادی ضلال
افتد و ضلالت کَذَٰلِكَ همچنانکه ربوبیت حق را از اوست نه غیر او را حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ سزاوار شده حکم پروردگار
تو واجب گشته عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفته اند از دایره ایمان و صلاح و تمرد کردند در کفر
و عناد أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ که ایشان ایمان نیارند و از دایره استصلاح بیرون اند پس ایشان در کفر میرند یا معنی آنست که عذاب

الهی واجب شده بر اهل کفر و عدوان بجهت آنکه ایمان نمی آرند بعد از آن اثبات دلیلی دیگر بیکنید در باب توحید
و علم قدرت خود میفرماید که قُلْ بگوی ای محمد با مشرکان معاند که قرآن حاجت که هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا
از شریکان شما یعنی آنهایی که شریک خدا گرفته اید و اعاده را انکار و از روی عناد و لجاج میان اعتراف نمیکنید
و خود که قُلِ اللَّهُ بگوی ای محمد مر ایشان را که خدای یکتا این صفت دارد يَبْدَأُ الْخَلْقَ باغاز آفریند خلق را ثُمَّ
يُعِيدُهُ پس باز زنده گرداند از بعد از فنا فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا برگردانیده میشوید از راه راست و از
وضوح حجت قُلْ بگو مر ایشان را هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید مَنْ يَهْدِي إِلَى
الْحَقِّ سوی حق و این معاندان بجهت آنکه این صفت از آلهه ایشان مسلوبست و از لجاج و عناد و این
بر ایشان شده بگذارد که این معترف شوند قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ بگو خدای تو راه مینماید بحق یا بالطاف
که بابندگان کند از نصب دلایل و ارسال رسل و توفیق ایشان در نظر کردن در ادله تا در تدبر بودن حجج حقیه و خون ...
سر از جانب او سبحانه است أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ آیا پس آنکه راه مینماید بحق یا سباب توفیق و الطاف
أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آن کس که راه نیابد بخودی خود
إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ مگر آنکه راه نمایند او را و این حال اشراف شرکای شماست چون ملائکه و مسیح و عزیر پس
جمادات بطریق اولی که شایسته الوهیت نباشد در تفسیر آمده مذکور است که بت پرستان بتان را بر چهار
پایان می بستند و از جایی بجایی نقل میکردند پس حق تعالی فرمود که آیا برابر بود آنکه تو را راه نماید با کسی که تو او را
راه نمایی فَمَا لَكُمْ پس چیست و چه بوده شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید در تسویه میان کسی که او
محتاجست بکسی که او بشما محتاج است و کسانی که شما بدو قادر و عاجز باشد و دلیلی روشنتر از عدم
از تعلیم مفعول برحاصل در آمده و خلافت در بابت عامه ذریه و دنیویه بعد از آن فرمود که وَمَا يَتَّبِعُ
و پیروی نمیکنند أَكْثَرُهُمْ بیشتر کفار إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که منشاء آن خیالات موهومه و قیاسات فاسده
است چون قیاس غایب بر حاضر و خالق بر مخلوق ماندگی مشارکت موهومه مراد باکثر جمیع است یا کسانی که
مذهب خود را بتمیز و نظر نهاده باشند و راضی بتقلید صرف شده باشند إِنَّ الظَّنَّ بدرستی که گمان
لَا يُغْنِي بی نیاز نگرداند کس را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست شَيْئًا چیزی یعنی ظن و تخمین هیچ دفع
نتوانند بود و گویند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند

نیارد از عذاب خدا چیزی إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه ایشان میکنند
بدارد از عذاب خدا چیزی را از متابعت کردن و اعراض از حجج و براهین و همه را جزا و سزا خواهد داد و در آیه دلیلست
بر آنکه تحصیل علم در اصول واجبست و اکتفا بتقلید و ظن جایز نیست و جواز ظن در جایی است که علم ممکن نباشد
مانند مسائل اجتهادیه بعد از آن در رد قول کفار میفرماید که وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ و نیست و نباید
این قرآن با وجود دلایل اعجاز أَنْ يُفْتَرَىٰ آنکه بر بافته شود و کسی تواند گفت که مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از
خدای یعنی سزاوار نیست که این سخن افترا باشد وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي و لیکن هست تصدیق
کننده آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از توریة و انجیل و زبور یعنی با وجود اعجاز مصدق و موافق کتب
سابقه است وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و بیان کردن آنچه بر شما نوشته شده از احکام و نواهی لَا رَيْبَ
فِيهِ هیچ شک و شبهه در وی نیست یعنی در حقیقت آن مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ نازل شده از نزد پروردگار
عالمیان و بعد بجهت اثبات الزام حجت بر اهل عناد و انکار میفرماید که أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند مشرکان
افْتَرَاهُ بر بافته است محمد این کلام را از خود قُلْ بگو اگر این سخن را بر میتوان بافت چنانچه زعم شماست
فَأْتُوا پس بیارید شما و بر بافید بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سوره مانند آن در بلاغت و فصاحت و قوت معنی چه
شما در نظم بلیغ و در نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دوران اید و اگر بخود معارضه نمیتوانید استعانت جویید
وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود در آوردن سوره مثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر که را توانید که از
یاری خواهید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تا شما را مددکاری کند و بسازید مانند قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان که محمد از خود میسازد بَلْ كَذَّبُوا بلکه از فرط جحود و عناد تکذیب
کردند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بچیزی که فرا نرسیده اند بدانش آن مراد آنست که بمجرد سماع قرآن و جهل
از تدبر در آن بتکذیب و انکار آن مشغول شدند بجهت آنکه قرآن متضمن ذکر حشر و نشر و قیامت و سایر آنچه مخالف
دین ایشانست وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و هنوز نیامده بدیشان یعنی ظاهر نگشته بدیشان تَأْوِيلُهُ معنی و حقیقت قرآن
در بادی الرای و ذهن ایشان با اسرار و دقایق آن نرسیده یعنی اگر چه اول علم بحقیقت آن نداشتند اما ملاحظه
اعجاز آن بر ایشان ظاهر شده و قتی که حضرت رسالت بدان دعوی تحدی کرد و ایشان قوای خود در ادای معارضه
آن صرف کرده نتوانستند و عاجز گشتند و دانستند که فوق طوق بشر است و اما بجهت فرط عناد و جحود در تکذیب آن

کوشیدند كَذَٰلِكَ همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اینها فَانْظُرْ پس درنگر و ببین كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ چگونه بود سرانجام
ستمکاران تکذیب پس اینها مثل آنها معذب خواهند شد و در این آیه تسلیه حضرت رسالتست و تهدید اهل کفر و
ضلالت وَمِنْهُمْ و از ایشان که تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ هست کسی که میگرود بقرآن و تصدیق
میکند در نفس خود و میداند حقیقت و لیکن از روی عناد ظاهر نمیکند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان
کسی هست که نمیگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِالْمُفْسِدِينَ
به تباه کاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب و گفته اند که معنی آنست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن
و از کفر توبه کردند و برخی از این سعادت محروم ماندند و بر شقاوت کفر مردند وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر
تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از جانب ایشان نا امید شوی فَقُلْ پس بگوی با ایشان که لِي
عَمَلِي مراست جزای کردار من وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ و مر شما راست عمل یا در شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ شما
بیزارید یعنی و نه شما را بیست مِمَّا أَعْمَلُ از آنچه میکنم یعنی شما را بعمل من مواخذه نخواهند کرد وَأَنَا
بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید یعنی ماخذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی این آیه منسوخ است
بآیه السیف بجهت آنکه متضمن اعراض است از ایشان و تخلیه ایشان و نزد بعضی منسوخ نیست بلکه مراد و عید
کفار است علمواما نشستم وَمِنْهُمْ و از اهل شرک یا از اهل یهود مَنْ يَسْتَمِعُونَ کسانی هستند که گوش فرا
میدارند إِلَيْكَ سوی تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام شرع را بانه تعلیم میکنی تا استهزا کنند یا ان
أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ آیا تو بشنوانی کران یعنی کسانی را که در عدم سماع حق بمنزله کرانند مراد آنست
که تو قادر نیستی بر اسماع ایشان وَلَوْ كَانُوا و اگر هستند که با وجود کری لَا يَعْقِلُونَ در نمی یابند
یعنی با جمع ایشان عدم نعقل انضمام یافته و چون سمع و عقل مرده و مفقود باشند بیداست که حال بدیشان
باشد وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ و از ایشان کسی باشد که نظر کند إِلَيْكَ سوی تو و در وجه طلب دلایل نبوة
و نشانهای صدق تو ذات تو هیچ نماید و از غایت عناد خیان فرا باید که هیچ خبر از آیات رسالت نبرد أَفَأَنْتَ
تَهْدِي الْعُمْيَ آیا تو راه نمایی کوران را یعنی آنانکه عدم انتفاع از مشاهده آیات مانند کورانند وَلَوْ كَانُوا
و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند بدیده بصیرت یعنی قادر نیستی که هدایت کسانی که بلا عمی

صنم عمی بصیرت کرده اند و چون مقصود از ابصار اعتبارست و استبصار و عمده در آن بصیرتست و ایشان از این هر دو
اعراض کرده اند پس گوییا که دیده ظاهر و باطن ایشان مسلوبست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا
ستم نمیکند بر مردمان هیچ چیز از افساد حواس و عقول ایشان و تعذیب ایشان بدون استحقاق و نقص ثواب حسنات
ایشان وَلَٰكِنَّ النَّاسَ و لیکن مردمان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ستم میکنند بر نفسهای خود بسبب آنکه چشم و گوش و عقل
که آلت ادراک آیات قدرتست در ملاهی استعمال میکنند چشم از برای دیدن آیات قدرت گوش از برای شنیدن اخبار نکتست
هر که حق نه بیند و حق نشنود کس کور و کرست بلکه از آن هم ترتیبی وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم
و حشر بعثت بخوانند یعنی خدای جمع کند کافرانرا و از هول آن روز مدت مکث در دنیا و قبر بر ایشان کوتاه نماید گوییا
كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا گوییا درنگ نکرده اند در دنیا و یا در قبر إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ مگر اندکی از روز مکث در دنیا یا قبر
اگر چه طولانی باشد اما لبث مکث بمنزل مکث قلیل باشد چون از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ آشنایی
دهند میان یکدیگر یعنی هم را شناسند همچنانکه دو کس که بگفته فقه زبان معارفت یکدیگر را بشناسند و اگر مدت طولانی
هم ما بعد اند و این در اول بعث باشد و بعد از آن بسبب تواتر اهوال قیامت این آشنایی انقطاع یابد و از یکدیگر
فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بتحقیق که زیان کردند در خطوط تجارت ابدیه آنانکه ایشان كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ
تکذیب کردند رسیدن بجزای کردار در روز حساب و از آن منکر شدند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند
راه یافتگان بایمان بوسیله استعمال حواس و عقول خود در تحصیل معارف حقه بلکه بجهة فرط غفلت و مسرور شدن
بحطام دنیا از تدبر در آیات و معجزات غافل شده خود را در مهالک عذاب ابدی انداختند وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ
و اگر بنماییم ترا ای محمد بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب مانند هلاکت بعضی از
ایشان در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم ترا قبل از آنکه عقوبة ایشان را مشاهده کنی پس ترا انتقام
بکشیم از ایشان در دنیا و توانا نیستی فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ماست بازگشت ایشان و ترا در آخرت
بنماییم عذاب ایشانرا ثُمَّ اللَّهُ پس خدای بیدار نمودن عذاب ایشان مترتب بر متوفی شدن تو شَهِيدٌ
عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ گواهست برآنچه ایشان میکنند و فرا خور عمل جزا خواهند یافت وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و هر گروهی
از امم ماضیه رَسُولٌ فرستاده بود که ایشانرا بحق دعوت مینمود فَإِذَا جَاءَ پس چون آمدند بر ایشان رَسُولُهُمْ
رسول که مبعوث بود بر ایشان و تکذیب او کردند قُضِيَ بَيْنَهُمْ حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالْقِسْطِ

براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل بلد هلاک شدند وَهُمْ و ایشان یعنی رسول و مکذبان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده
نشدند یعنی از ثواب رسول کم نکند و در عذاب مکذبان زیاده بر استحقاق حکم نفرماید و آورده اند که بعد از نزول این
و انا نرینک الآیه کفار بکمال استعجال عذاب موعود کردند که وَيَقُولُونَ و میگویند کافران از روی استعجال و استهزاء و
استبعاد مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این عذاب موعود و چرا فرود نمی آید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راست گویان در دین و وعید خطاب با پیغمبرست و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قُلْ لَا أَمْلِكُ بگوای محمد
مالک نیستم لِنَفْسِي برای نفس خود ضَرًّا وَلَا نَفْعًا زیانی از مرگ و بیماری و قحط و نه سودی را از زندگانی و
تندرستی و ارزانی یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر و جر نفع برای خود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ و مر هر گروهی را وقتیست معین برای هلاک ایشان چون بیاید وقت هلاک ایشان
یعنی همه در تحت تصرف اوست و در آن قدرت ندارم بلکه مرا بمکش و بدهد از آن پس بگو چه استعجال کنم در وقوع ضرر که
عقوبت و عذابست بر شما فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ پس واپس نیایند از اجل خود سَاعَةً اندک زمانی وَلَا
يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بلکه چون آن وقت در رسد همه هلاک شوند این ستیزه مشرکانست که ساعت ساعت
عذاب الهی بر شما فرود آید و شماتت تکذیب در روز کار بشما رسد قُلْ بگوای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید
شما إِنْ أَتَاكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهُ عذاب خدای که بنزول آن تعجیل میکنید بَيَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب
یعنی شب أَوْ نَهَارًا یا در روز که زمان اشتغال شماست بطلب معیشت همانا پشیمان شوند از استعجال عذاب
و چون چنین است پس مَاذَا يَسْتَعْجِلُ چه چیز را شتاب میکنند مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب
میطلبند الْمُجْرِمُونَ گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ
چون واقع شود عذاب و آثار بینید آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آورید بوی یعنی بعد از وقوع عذاب که مستلزم عدم
نفع ایمانست ایمان خواهید آورد و بعد از وقوع ایشانرا گویند که آلْآنَ آیا اکنون که عذاب نازل شده ایمان
میآورید وَقَدْ كُنْتُمْ و حال آنکه بودید شما که از روی تکذیب و استهزاء به عذاب یعنی نزول آن بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ
شتاب میکنید بر وجه تکذیب و استهزاء ثُمَّ قِيلَ پس گفته شود بعد از قتل عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنانرا که ستم
کردند بر خود بشرک و تکذیب ذُوقُوا بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاویدی را هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا
داده شوید یعنی جزا نمیدهند شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مگر بسبب آنچه بودید که تَكْسِبُونَ کسب میکردید از کفر و عصیان

از ابو جعفر علیه السلام مرویست که مراد باین نزول عذابست از آسمان بر فساق اهل قبله در آخر الزمان منقول است که
آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله بتجارت مکه رفته بود چون بحرم
رسید و هیمنه و شوکت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله مشاهده بمجلس شریف ایشان آمده بعد از استماع قرآن
پرسید که ای محمد این دعوت میکنی بجدست یا بهزل و این کلام که میخوانی براستی است یا بازی حق تعالی
آیه فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر میپرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت أَحَقٌّ هُوَ آیا
حقست و درستست این قُلْ بگو ای محمد إِي وَرَبِّي آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که
وحی من یا قرآن یا بعث حق و درست و راستست وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کننده مر
خدایرا از عذاب کردن یعنی عجز قدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خود باز نتوانید داشت و از
قبضه قدرت او بیرون نتوانید رفت وَلَوْ أَنَّ و اگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را
که ستم کرده است بر کفر خود یعنی کافر را باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمینست از جمیع مال و متاع
و قرابین آن لَافْتَدَتْ بِهِ هر آینه فدیه دهد با آنچه داده تا خود را از آن عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا
النَّدَامَةَ و پوشیده پشیمانی خود را از پیروی هوا داران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند
یا مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که به بینند عذابرا
وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان مومنان و کافران و یا در میان اتباع و ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ
براستی و داد و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستمدیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عذاب
أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ
و آنچه در زمینست پس خدای که او را احتیاج ندارد در ایصال ثواب و عقاب قادرست أَلَا إِنَّ
وَعْدَ اللَّهِ بدانید بدرستی که وعده خدای در ثواب و عقاب حَقٌّ درست و راستست و در آن خلاف
ممکن نیست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند بجهة مقصور بودن
عقل ایشان در ظاهر نعم دنیوی و مغرور شدن ایشان بدان هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ اوست که زنده
میگرداند و میمیراند در دنیا پس قادر باشد بر این هر دو در عقبی زیرا که قادر بالذات مر حیوة و موت را
بر همیشه او حیوة و ممات ممکن باشد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی جزای او در روز بعث باز گردانیده

خواهید شد پس در بیان حقیقت قرآن میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ بتحقیق
که آمده بشما پندی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما وَشِفَاءٌ و شفایی و دوایی لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آنچه
که در دلهاست از امراض جهالت و ضلالت وَهُدًى و راهنمونی سوی حق وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و رحمتی مر
گروندگان یعنی قرآن که نازل شده است برای مردمان جامع جمیع این صفات مذکورست و سرایت
چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود قُلْ بگو که ای بندگان شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل
خدای که قرآنست وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت خدای که دین اسلامست و گویند فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت
و یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و یا فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل آن کرداند و یا مر خیر دنیوی
و یا نعم ظاهره و نعم باطنه و یا دخول جنت و نجات از عقوبت یا کشف غطا و کمال قرب بحضرت مولی در
آورده که حضرت عزت از روی کرامت بگوید که ای بنده من بفضل و رحمت اعتماد کن نه بر طاعت و عبادت خود
جنت جز بفضل من و آسایش جنت جز برحمت من مر کسرا میسر نیست سرمایه مومنان فضل منست هر کرا خزانه ایست
خزانه مومنان رحمت منست از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که مراد بفضل حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله و برحمت
اقرار بولایت سید اوصیا علی المرتضی علیه الصلوة و السلام و نزد بعضی آنست که فضل و رحمت من فرود آمدن موعظه
و شفا فَبِذَٰلِكَ پس باین فضل و رحمت تا منتهای حضرت باری فَلْيَفْرَحُوا پس باید که شاد شوند
هُوَ آن فضل و رحمت یا قرآن که متضمن آنست خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر از آنست از آنچه از حطام دنیوی گرد
آورند زوال و فنا است قُلْ بگوای محمد بکفار که أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ که آنچه فرو
فرستاده خدای لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی از چهارپایان که خوردن آن حلالست
فَجَعَلْتُمْ پس ساختید و نام نهادید مِنْهُ از آن روزی حَرَامًا وَحَلَالًا حلال و حرامی یعنی بعضی
از آن گفتید که حلالست و بعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سایبه و مانند آن در سورة المائده گذشت و
گفتند که بر جمیع حرامست و بر جمعی حلال که مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ
بگو آیا خدای دستور داد لَكُمْ مر شما را در تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ یا بر خدای افترا میکنید و میگویند که خدای
امر نموده وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ و چیست گمان آنها که يَفْتَرُونَ میبندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را
در تحلیل و تحریم یعنی گمان دارند که خدا با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که روز مکافاتست

اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ خداوند رحمت عَلَى النَّاسِ بر مردمان بانزال کتب وارسال
وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ بیشترین مردمان لَا یَشْكُرُوْنَ سپاسی داری نمیکنند این نعمت را و اعتبار ان بیان بیکنند
که مهلت دادن ایشان از عذاب نه بجهة جلت کمال ایشان و بیغمبر باید که وَمَا تَكُوْنُ و نباشی تو ای محمد فِی
شَاْنٍ در کاری از کارها وَّمَا تَتْلُوْا مِنْهُ مِنْ قُرْاٰنٍ اِلَّا كُنَّا عَلَیْكُمْ مگر هستیم بر شما شُهُوْدًا گواهان نگهبانان اِذْ
تُفِیْضُوْنَ ان وقت که خوض میکنید و در میروید فِیْهِ دران کار وَمَا یَعْزُبُ و پوشیده نمی شود
عَنْ رَّبِّكَ از علم پروردگار تو مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ سنگ مورچه خورد یا مقدار ذره هوا فِی الْاَرْضِ
در زمین وَلَا فِی السَّمَآءِ و نه در اسمان وَلَاۤ اَصْغَرَ و نیست خوردتر مِنْ ذٰلِكَ از ان ذره وَلَاۤ
اَكْبَرَ و نه بزرگتر مراد انست که نیست هیچ چیز از امور مذکوره اِلَّا مگر مکتوب فِیْ كِتٰبٍ مُّبِیْنٍ در
کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص معنی انست که هیچ قول و فعلی رعیتی سبحانه پوشیده نیست پس هر یک را در وقت
عمل جزا خواهد داد دراین وعدست مومنانرا بکمال نشرت و وعیدست کافرانرا بغایت عقوبت مرویست از
صادق علیه السلام که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله این ایة تلاوت فرمودی بسیار گریستی و بعد از ذکر محاذات
اهل ایمان و مشرکان خبر میدهد که اَلَاۤ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ بدانید بدرستی که دوستان خدا را که متقاد جمیع
اوامر او بند و مجتنب از نواهی لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شدابد
وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از فوت مطالب و مقاصد در کشف الاسرار
صفت اولیا ر توجه بکند که عنوان شریعت اند و بر هان حقیقت ظاهر ایشان احکام شرع اراسته و باطن
بنقرا فروخته و گفته اند که جمعی اند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و اله رسید که
من اولیاء الله دوستان خدا و کسانند فرمود انانند که چون مردمان ایشانرا ببینند خدا را یاد کنند و ببینند
جواهر ایشان روند و دیدار ایشان جبین لطف الهی باشد و حدیث مشهور النظر علی وجه علی عبادة
ایة از امیر المومنین علی صلوات الله علیه صفة اولیا پرسیدند فرمود کسانی اند که از فرط بخوابی در شبها چشمهای
ایشان اب دیده و از مشاهده بسیاری عبرتهای روزگار روی ایشان زرد گشته باشد و بجهة بسیار
گرسنگی و روزه داشتن شکمهای ایشان باریک شده و فرط تشنگی لبهای ایشان خشک و سیاه گشته و علی بن
الحسین زین العابدین علیهما السلام فرموده که اولیاء خدا انانند که ادای فرایض کنند و سنت رسول صلی الله علیه و اله

ونما تتلوا منه ... ولا تعملون من عمل ... در ... ز ... ان شئ از قرآن ... از ان
الا کنا علیکم ... هیچ عملی ... جمع ... از کارها

مواظبه کند و از محارم متورع و از حطام دنیا زاهد و در دنیا به کفاف و زهدت رغبت نمایند و از کسب حلال
روزی خورند و مال حلال خود را سرمایه تفاخر و تکاثر خود نسازند و انرا در حقوق واجبه و مندوبه صرف نمایند
حق تعالی بجهة این صفات حسنه در کسب ایشان برکت فرماید و در اخرت ایشانرا در صدور درجات عالیات جای دهد
در خبرست که از رسول صلی الله علیه و اله پرسیدند که ولی خدا کیست حضرت دست بر کتف امیر المومنین علی صلوات الله علیه نهاد
و فرمود این ولی الله دوستان مرد است دوستی کن با وی اگرچه کشنده پدر و برادر تو باشد و چون ان حضرت جامع
جمیع صفات مذکوره بود بدین جهة باسم ولی الله مذکور گشته و بجهة سبق ایمان و کمال تقوی او را امیر المومنین و امام
المتقین گفته و گویند اولیاء الله همه مومنان پرهیزکارند بدلیل انکه حق تعالی در صفة ایشان میفرماید که الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا اولیا انانند که گرویده اند بخدا و رسول و سایر ما جاء من عنده وَكَانُوْا یَتَّقُوْنَ و هستند
پرهیزکاری میکنند ما حرم الله لَهُمُ الْبُشْرٰی مر ایشانراست مژدگانی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا
یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و اله در باب ایشان گذشته و قرآن بان ناطق گشته و بشر الذین
امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و قوله یبشرهم ربهم برحمة منهم و یا مراد رویاء صالحه اند که مومن بیند یا
برای او بینند و انرا مبشرات گویند یا بشارت ملایکه که مر ایشانرا در وقت نزع گویند الا تخافوا و لا
تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و دیگران گفته که بشری انست که مومن جای خود در بهشت
به بیند پیش از مرگ وَفِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشانراست مژده در اخرت و ان سلام ملایکه است بر ایشان
که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین مرویست که بشارت اخرت انست که فرشتگان ایشانرا در وقت
خروج از قبور مژده دهند و سخنان فرح افزا با ایشان گویند تا انکه در بهشت ایشان در اورند و در خبرست که
مومن را در قبر نهند حق تعالی دری از درهای بهشت در قبر او بگشاید و او بیش از رفتن او ان جمیع نعم انرا
و منزل خود را مشاهده کند و عقبه بن خالد از ابی عبد الله علیه السلام روایة کرده که انحضرت فرمود که ای
عقبه حق تعالی در روز قیامت قبول هیچ دینی نمیکند مگر ان دینی که شما بر انید و در بهشت نعمتها برای شما اماده
که هیچ چشمی انرا ندیده و هیچ گوشی انرا نشنیده و در خاطر هیچکس خطور نکرده و بهره مومن انرا نه بیند تا انکه وقت
مرگ کردن رسد بعد از ان این سخن تلاوة فرمود که الذین امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا
و الاخرة لَا تَبْدِیْلَ نیست هیچ بدل کردن لِكَلِمٰتِ اللّٰهِ مر سخنان خدا را یعنی در وعده های او خلاف نیست و تغییر

وتبدیل دران راه نیابد ذٰلِكَ ان بشارت دادن که وعده شده است هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ انست
که رستگاری بزرگ که نعیم هیچکس در نیابد و عقل هیچکس بکنه ان نرسد پس بجهة تسلیه حضرت از انکار میفرماید که وَ
لَا یَحْزُنْكَ و باید اندوهگین نکند ترا ای محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت
و سخنانی که بان اهانه تو خواهند اِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا بدرستی که همه غلبه مر خدا راست یعنی غلبه
مطلق اوست و هیچ شی نیست مگر که او را بر ان غالبست پس ترا دو دین ترا عزیز دارد و همه سازد و یاری دهد ترا بر ایشان
هُوَ السَّمِیْعُ و اوست شنوا مر اقوال ایشانرا الْعَلِیْمُ دانا باحوال ایشان در هر چه قصد کنند و فراخور خود
جزا خواهد داد و مباداران در غلبه مطلقه خود میفرماید اَلَاۤ اِنَّ لِلّٰهِ بدانید که بتحقیق مر خدا راست مَنْ
فِی السَّمٰوٰتِ هر که در اسمانهاست از ملایکه وَمَنْ فِی الْاَرْضِ و هر که در زمینست از جن و انس و چون
اینها که اشرف ممکنات اند همه از ان او باشند در بندگی و مقهوری پس هیچکس از ایشان نرسد که خوی کند
در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیة شرکت در ربوبیة نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت
جهل باشد و نهایة ضلالت وَمَا یَتَّبِعُ و چه چیز را متابعت میکنند الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ انانکه میخوانند و میپرستند
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ شُرَكَآءَ بجز از خدای شریکان را یعنی اینها را که از فرط ضلالت و جهالت شریک خدا میخوانند
اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند در عبادت شرکا اِلَّا الظَّنَّ مگر گمانرا یعنی بگمان انکه شریک حق بوده اند
وَاِنْ هُمْ و نیستند ایشان اِلَّا یَخْرُصُوْنَ مگر که دروغ میگویند در نسبتان شرک و تکذیب تقریر و
تخمین شرکت ایشان میکنند و سخن باطل و محال اسناد شرک بایشان میدهند و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال
قدرت و حکمت خود تا بدان استدلال بر فردانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بس میفرماید که
هُوَ الَّذِیْ اوست انکس که بقدرت کامله جَعَلَ لَكُمُ الَّیْلَ کرد ابنه یعنی افرید برای شما شب را لِتَسْكُنُوْا
فِیْهِ تا بیارامید در ان از تعب تردد روز و برآسایید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و روز را روشن کرد اینه تا بر تمام
مهمات خود قیام نمایید اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی که در افریدن شب و روز و روز و ظلمة لَاٰیٰتٍ هر اینه نشانهاست
بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ مر گروهی را که بشنوند بر وجه تدبر و اعتبار دران تدبر و تفکر نمایند و کفار بجهة
عناد و جحود در ایات داله بر وحدانیة و قدرة کامله او اندیشه نکرده قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا گفتند و گرفت خدا او
فرزند یعنی ملایکه را بفرزندی گرفت که الملایکة بنات الله و این قول بنو ملیح است و یا جهودان که عزیر ابن الله و یا ترسایان

که گفتند المسیح ابن الله سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِیُّ اوست بی نیاز از فرا گرفتن ولد چه
فرزند ضعیفی کند تا معونت بکند یا فقیری تا اعانة او روزگار کند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد
و یا حقیری که ام تا بولد اسم در کسی پیدا کند و یا شخصی که خواهد نسل او باز ماند و مجموع اینها علامة احتیاج و حدوث
و حق سبحانه قدیم و غنی بالذاتست پس اتخاذ ولد از و متفی باشد لَهٗ مر او راست از روی مالکیة مَا فِی
السَّمٰوٰتِ انچه در اسمانهاست از علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ و انچه در زمینست از سفلیات اِنْ عِنْدَ
كُمْ نیست نزدیک شما ای مشرکان مِّنْ سُلْطٰنٍ هیچ حجتی و برهانی بِهٰذَا باینکه خدا فرزند گرفت اَتَقُوْ
لُوْنَ ایا میگویید عَلَى اللّٰهِ بر خدای بدروغ و افترا مَا لَا تَعْلَمُوْنَ انچه نمیدانید و علم بان ندارید بل
بگوای محمد اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْتَرُوْنَ بتحقیق انانکه افترا کنند و بر بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را
باتخاذ ولد و اضافه شریک بوی لَا یُفْلِحُوْنَ رستگاری نیابند یعنی هرگز از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند
مَتَاعٌ فِی الدُّنْیَا این افترا و کذب و انکه خدا را ولد بست برخورداری اندک است در دنیا تا بان اقامت
ریاست خود کنند در کفر و عنقریب انرا بعد حسرت و ندامت بگذارند ثُمَّ اِلَیْنَا پس بسوی ماست
مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان یعنی مرجع ایشان شقاوت ابدی باشد ثُمَّ نُذِیْقُهُمْ پس بچشانیم ایشانرا
الْعَذَابَ الشَّدِیْدَ عذابی سخت یعنی عذابی الیم و عقاب عظیم گرفتار باشند بِمَا كَانُوْا بسبب انچه
بودند که بوحدانیة و کتاب و پیغمبر او در دنیا یَكْفُرُوْنَ کافر میشدند بعد از ان رسول را امر میفرماید که قصه
نوح را بر ایشان خواند تا نظر و ربی عاقبت ایشان کرده از کفر و شرک تبری نمایند پس میفرماید که وَاتْلُ
عَلَیْهِمْ و بخوان بر ایشان یعنی بر کفار مکه نَبَاَ نُوْحٍ خبر نوح پیغمبر علیه السلام و یاد کن اِذْ قَالَ چون گفت نوح
لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را یعنی انها که شرک بودند یٰقَوْمِ ای گروه من اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَیْكُمْ اگر
هست بزرگ شده و گران گشته بر شما مَّقَامِیْ اقامة من یعنی بودن من و طول مکث من در میان شما یا قیام من
بر دعوت در مدت متمادی چه بنص کلام ربانی حضرت نوح ع نهصد و پنجاه سال قوم را بخدا دعوت کرد
و جفا داران ایشانرا تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید و در صدد قتل او شدند گفت ای قوم اگر بر
شما شاق بیکند و مکث من در میان شما وَتَذْكِیْرِیْ و پند دادن من مر شمارا بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بایات الله معلامتهای
روشن بر وحدانیت خدای و تصدیق نامودن مرا بر نگاهنه فَعَلَی اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ پس بر خدای توکل کردم و اعتماد

نموده‌ام در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا و چون اعتماد کلی بر خدای کرده‌ام و همه کار خود را با او باز گذاشته‌ام
فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ پس همه باتفاق فراهم آرید کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آنچه خواهید در هلاک من وَشُرَكَاءَكُمْ
با شریکان خود یعنی آنکه بزعم خود شرکا حق میدانید طلب کنید تا یاری کنند شما را و تصمیم امر خود کنید در هلاک
و بخوانید شریکان خود را تا این بیابند ثُمَّ لَا يَكُنْ پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما
در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی در خفیه بر هلاک من کید مکنید بلکه آشکارا در هلاک من
سعی کنید و مظاهر شوید در دفع من ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید و برسانید بمن آنچه میخواهید
در باره من بجای آرید وَلَا تُنْظِرُونِ و مرا مهلت مدهید
و مجموعه کلام من که من اصلا از آن اندیشه ندارم و توکل کلی بر خداوند خود کرده‌ام و بالکلیه کار خود را با او باز
گذاشته‌ام پس از کید و ضرر و ایذا و آزار شما چه اندیشه دارم این سخن دلیلست بر آنکه نوح در مقام توکل ثابت
قدم بوده و اعتماد تمام بحضرت ملک علام داشته و میخواسته که قوم او بدین معنی پی برده قدم در راه ایمان
او نهند ایشان از فرط عناد و غایت جهالت از قول وی اعراض کردند و چون نوح اعراض ایشان دریافت فرمود
که فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض کردید فَمَا سَأَلْتُكُمْ پس نخواستم از
شما بر ادای رسالت خود مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ هیچ مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد
ضرری بر شماست نیست مزد من بر ادای رسالت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای و او جزای آن ثواب
خواهد داد خواه شما ایمان آرید و خواه نه وَأُمِرْتُ و فرموده شده‌ام أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
بآنکه باشم از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود را از غیر او نجویم فَكَذَّبُوهُ
پس دروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او و بعد از الزام حجت بر ایشان مستوجب
عذاب شدند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَمَنْ مَعَهُ و آنانکه با او بودند فِي
الْفُلْكِ در کشتی و اهل کشتی بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از مرد و زن وَجَعَلْنَاهُمْ
و گردانیدیم اهل آن کشتی را خَلَائِفَ جانشینان یعنی باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان
وَأَغْرَقْنَا و غرق گردانیدیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی معجزات
نوح فَانْظُرْ پس درنگر ای محمد بدیده عبرت بین كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ چگونه بود سرانجام بیم

کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح و درین آیات هم تسلیه حضرت رسالتست و هم تهدید اهل کفر و ضلالت
ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِ از پس نوح رُسُلًا فرستادگان را إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان
یعنی هر رسولی بقوم خود هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه و
اهل مدین فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان با ایشان خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن که حسن صدق ایشان
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان چیزی که فرستاده بدیشان بِمَا كَذَّبُوا
بسبب آنچه که تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند بدان یعنی دین حق مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسل
یعنی تکذیب حق را اعاده کرده بودند قبل از بعثت پس بعد از بعثت رسولان بر همان سلوک بودند
عادت که کرده بودند قبل از بعثت بر تکذیب طاعت رسولان خود نکردند و با آنکه ایشان مانند قوم نوح بودند در تکذیب
و عناد كَذَٰلِكَ مثل آن مهر نهادن و تخلیه که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم که از فرط عناد و اصرار
کفر و عدم تدبر در آیات واضح نَطْبَعُ مهر می‌نهیم عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ بر دلهای از حد درگذرندگان
در تکذیب یعنی مکذبان و معاندان قریش و امثال ایشان را تخلیه کنیم و در وادی ضلالت بگذاریم
علامتی بر دلهای مکذبان امم ماضیه وضع کردیم که دلالت کند بر آنکه ایمان نیاورند
ایشان را هدف تیر طعن و لعن کردند با معاندان و جاحدان زمان تو نیز چنین کنیم ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ
پس برانگیختیم از پس این پیغمبران مُوسَىٰ وَهَارُونَ موسی بن عمران و برادر او هرون را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی
ولید بن مصعب که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او بِآيَاتِنَا با نشانهای ما یعنی معجزهای
روشن چون عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات نه گانه فَاسْتَكْبَرُوا پس گردنکشی کردند از قبول
آن و متابعت موسی و سر در نیاوردند وَكَانُوا و بودند ایشان قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی گنهکاران یعنی معتاد
بتکذیب انبیا و تهاون با آیات کبریا و مصر بر اجرام و معاصی فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ آنهنگام که آمد بدیشان
سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی چون موسی بدیشان آمد و سخن حق بر ایشان القا
کرد و در وفق آن معجزه بدیشان نمود قَالُوا گفتند از فرط عناد و تمرد و طغیان إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این
نام نهاده لَسِحْرٌ مُبِينٌ هر آینه جادوییست آشکارا قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی مر قبطیان این قوم را أَتَقُولُونَ آیا میگوئید
شما لِلْحَقِّ مر سخن راست و معجزه روشن را لَمَّا جَاءَكُمْ آنهنگام که آمد بشما که این سحرست موسی در جواب

بر سبیل انکار أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا این جادوییست یعنی هیچ هیئت سحر نیست بلکه آیات ظاهرهٔ الهی است که بحکمت حق
دعوی بر درستی من ظاهر ساخته وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و فیروزی نیابند ساحران و مراد رستگاری از
تتمه کلام موسی است بجهت دلالت بر آنکه اگر از وی صادر میشود سحر بودی مضمحل شدی
سحر را باطل نکند قَالُوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را أَجِئْتَنَا آیا آمده لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا
عَلَيْهِ از آنچه یافته‌ایم بر آن آبَاءَنَا پدران خود را یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون که
معبود پدران ما بود باز داری وَتَكُونَ لَكُمَا و تا باشد مر شما را مر دو برادر را الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ پادشاهی
در زمین مصر وَمَا نَحْنُ لَكُمَا و نیستیم مر شما مر دو را بِمُؤْمِنِينَ از تصدیق کنندگان زعم قبطیان
آن بود که دعوی موسی جهت اراده سلطنتست وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون مر ملازمان خود را
که ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ که بسیار دانا باشد در فن سحر تا معارضه کند
با موسی پس ساحران را جمع کردند و بر وجهی که در سوره اعراف گذشت وعده مال و جاه داده بموعد معلوم
آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت مر ایشان را
موسی أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ بیفکنید آنچه شما افکنندگانید از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا
پس چون بیفکندند جادوان رسنها و عصاها که اجواف آن را از زیبق کرده بودند و بسبب حرارت هوا
آمده در چشم مردم مار مینمود قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی مر ایشان را مَا جِئْتُمْ بِهِ آنچه آورده‌اید شما السِّحْرُ
آن جادوییست نه آنچه فرعون و اصحاب او سحر میگویند از معجزهٔ قاهرهٔ من إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ
زود باشد که تباه کند سحر شما را و هبا را ناچیز کند و بطلان آن را بر مردمان ظاهر گرداند إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ
زود باشد که تباه کند سحر شما را لَا يُصْلِحُ بصلاح نیارد و تقویت ننماید عَمَلَ
الْمُفْسِدِينَ کار تباهکاران را بلکه آن را تباه و نابود سازد وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت گرداند خدای
آنچه من آورده‌ام بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش یعنی باوامر و قضایای خود و با وعدهٔ نصرت و غلبه که با من کرده وَلَوْ
كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق تعالی بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند و از خشم
و کراهت دشمنان باک ندارد القصه معجزه موسی سحر قبطیان را باطل گردانید و حق بر باطل غالب شد و سحره بموسی ایمان
آوردند و قبطیان بر اصرار و عناد خود ماندند و در اول که موسی دعوی نبوت کرد و اظهار معجزه فرمود فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ

پس ایمان نیاوردند بموسی در آن حال إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی نه پیران ایشان
و آنچنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت کرد پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی
از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ بر ترس ایشان از فرعون وَمَلَئِهِمْ و از گروه خود
یعنی از خوف پیران و رؤسای خود مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی با آنکه میترسیدند هم از فرعون
هم از کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ با آنکه ایشان را از دین بازگردانند وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که فرعون
مستکبر و طاغی بود فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب و قاهر بر اهل آن وَإِنَّهُ لَمِنَ و بدرستی که او از
الْمُسْرِفِينَ از حد درگذرندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را بستوه گرفت
وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ ای گروه
إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اگر هستید شما که بحق گرویده‌اید بِاللَّهِ بخدای تعالی آنچنانکه اظهار میکنید و دانسته
اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس بر او توکل کنید و کار خود را با او
باز گذارید إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ اگر هستید گردن نهادگان مر احکام و قضاهای او را فَقَالُوا پس گفتند
عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و مطیع و منقاد شدیم و چون دعای متوکلان
حضرت بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان
ما را محل آزمایش در وجه عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط
مساز تا بدست ایشان معذب شویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشش خود
مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از کید و قصد گروه ناگرویدگان در تقدیم توکل بر دعا تنبیه است بر آنکه داعی
را سزاوار است که اول توکل کند تا دعای او مستجاب شود آورده‌اند که چون قوم موسی ایمان آوردند مساجد
بنا کرده و اوقات خود را صرف عبادت کردند و همیشه در آن مسجدها به پرستش و طاعت الهی مشغول بودند فرعون
بفرمود تا مساجدی که در سر محلات و در میان بازار ساخته بودند خراب کردند و ایشان را از ادای نماز منع
نمود حق تعالی موسی را فرمود تا در درون خانهای ایشان مساجد مقرر کنند تا کافران بر عبادات
ایشان مطلع نگردند چنانچه میفرماید که وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بموسی و برادر او
أَنْ تَبَوَّآ آنکه فرا گیرید جای از جهت لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ برای قوم خود در شهر مصر بُيُوتًا خانها که رجوع کنند

بان جهت پرستش خدای واجعلوا و دیگر حکم کردیم سازید شما هر دو برادر و قوم شما بیوتکم خانهای خود
قبلة سجده گاه منزل یعنی کعبه موسی نماز را بجانب کعبه گذاردی واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را
در آن موضع وبشر المؤمنین و بشارت ده ای موسی مومنان را بنجات دنیی و درجات عقبی وقال
موسی و گفت موسی علیه السلام در دعای خود که ربنا ای پروردگار ما انک آتیت بدرستی که تو دادی
فرعون وملأه فرعون و گروه او را زینة چیزی که بآن آرایش بکنند از لباس و فرش و انواع
و متاع خانه و مراکب جمیله واموالا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا ابن عباس رضی الله گفته که از فسطاط مصر و زمین حبشه کوهها که در آن معادن و شبه و نقره
و زر بود همه تعلق بفرعون داشت و فرعون را در این مواضع جاری بود بدین سبب مال بسیار بتصرف فرمود قبط
همه متمول شدند و سبب ضلال ایشان گشت که ان الانسان لیطغی ان راه استغنی پس موسی ع بعد از انکه
در دعای خود گفت ای پروردگار ما ایشان را اینها داده لیضلوا تا عاقبت ایشان باین منتهی شده که گمراه
میکردند بندگان ترا عن سبیلک از راه عبادة تو و بعبادت فرعون میخواندند یعنی سرانجام ایشان به اضلال
مردمان گشته بجهه مغرور شدن ایشان باموال و زینت و میتواند بود که لام برای علت باشد و اعطاء
نعم بر کفره استدراج است ربنا اطمس ای پروردگار ما محو گردان علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی
صورة و ثروة ایشان متغیر و بدل کن تا شوکت ایشان بشکند از قتاده مرویست که حق تعالی درم و دینار
ایشان را همه سنگ گردانید بهمان شکل و هیئتی که داشت و سدی گفته که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار
و اشجار همه سنگ شد و دیگر باره در دعا بر ایشان فرمود که واشدد علی قلوبهم و سخت فرا گیر دلهای
ایشان یعنی بجهت اصرار کفر و فرط عناد ایشان مهر خذلان و تکلیه بر دل ایشان نهاد فلا یؤمنوا پس ایمان
نیاورند موسی بوحی معلوم کرده بود که ایشان ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان سخت سازد
تا بایمان منشرح نشوند و ایمان نیاورند حتی یروا العذاب الالیم تا آنگاه ببینند عذابی دردناک که
آن غرقست در دریای قلزم و چون موسی دعا تمام کرد قال گفت خدای قد اجیبت دعوتکما
بدرستی که اجابة کرده شد دعای شما هر دو برادر مرویست که موسی دعا میکرد و هرون آمین میگفت و آمین گوینده
در دعا شریک است از جهه گفت که دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما بر ثبات باشید در دعوت و الزام حجت

وتعجل

و تعجیل مکنید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد
ولا تتبعان و پیروی مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنانکه از فرط جهالت لا یعلمون نمیدانند
که وعده حق تعالی بوفا انجامد در وقتی که آن کار را موقوف وقتی ساخته که داند و وقت عتاب بر وجه ترک
ادبست و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی در این آیه موسی و هرون را نهی کرد از انکه تابع کسانی شوند
که نگرویده اند بخدا و او را بوحدانیت نشناخته اند و انبیا او را تصدیق نکرده اند یعنی با کفار مداهنه و مساهله
مکنید و در دعوت خود ثابت قدم باشید تا رسیدن وقتی که مقرر و معین کرده ایم برای استیصال ایشان
آورده اند چون وقت عذاب قوم در آمد وحی آمد بموسی ع که با قوم خود از مصر بیرون شو که قبطیان را هنگام
عذاب رسید وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت
فاتبعهم پس از پی در آمدند ایشان را فرعون وجنوده فرعون و لشکریان او بغیا بجهت
ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدوا و بجهت حد در گذشتن در جفای ایشان و چون بکناره دریا رسیدند
اسب فرعون ببوی مادیان که جبرئیل ع بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا انداختند
و فرعون میخواست که بدریا در آید مرکب اجل او را می برد حتی اذا ادرکه الغرق تا آنگه چون دریافت
او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت بر وجه الجاء و یأس که ایمان آوردم
و گرویدم انه بآنکه شان اینست که لا اله نیست هیچ معبودی بحق معبودیت الا الذی بجز آن خدایی
که بدعوت موسی ع آمنت به بنو اسرائیل گرویده اند بوی بنی اسرائیل وانا من
المسلمین و من از جمله گردن نهادگانم حکم او را در مدارک گفته که فرعون این معنی را بسه عبارت
تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت و بجهت فوت وقت که آن بیرون رفتن زمان تکلیف بود
مقبول نشد چه در وقت تکلیف مرة واحدة کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی
فرمود و اصح آنست که جبرئیل ع پاره گل برداشت و بر دهن فرعون زد و گفت بر وجه انکار ایمان او آلآن
آیا اکنون که اختیار نمانده ایمان می آری وقد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش از این
و فرمان پیغمبر نشنیدی وکنت من المفسدین و بودی از جمله گمراهان و گمراه شدگان در تفسیر
ابو الفتوح و مجمع و غیرهما مذکورست که در اول حال که حق تعالی موسی را امر کرد که بنی اسرائیل را از زمین مصر ببرد

موسی ایشان را از این صورت خبر داد و ایشان حلی و جواهر قبطیان را بهانه آنکه عروسی داریم بستدند و در شب
بر خواستند و از شهر بیرون آمدند حق تعالی شب را دراز گردانید و خواب بر قبطیان انداخت تا هیچکس از
رفتن ایشان خبر نیافتند و بنی اسرائیل ششصد و بیست هزار مرد بودند غیر از پیران و اطفال و در آن شب
در اکثر سرای قبطیان هر کودک مردند قبطیان مشغول تجهیز و دفن و عزا گشتند کسی نپرداخت و از بنی اسرائیل
یاد نکردند تا شب در آمد بگذشت روز دیگر خواستند و انتظار بنی اسرائیل بکشیدند تا بر عادت خود بیایند
و هر یک بخدمتی که نامزد او بود مشغول شوند کسی پیدا نشد هیچ نماندند در سراهای ایشان رفتند هیچکس را از ایشان
نیافتند فرعون را از این صورت مطلع گردانیدند فرعون برآشفته همه لشکر خود را جمع کرد با هزار هزار و ششصد هزار
پی ایشان برگرفت و روان شد و از محمد بن کعب روایت که در لشکر او صد هزار اسب سیاه بود و غیر از رنگهای دیگر
و آن جماعت از خواص فرعون بودند چه شعار فرعون آن بود که جامه سیاه پوشیدی و بر اسب سیاه نشستی و این صد هزار مرد
با جامه های سیاه و دستار سیاه و در اسبهای سیاه بودند چون بنی اسرائیل بکنار دریای قلزم رسیدند مقدمه لشکر فرعون
که ششصد هزار مرد بودند در عقب خود مشاهده کردند هر یکی بر اسبی تازی نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه بدست
گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند ای موسی چاره این امر چیست از پیش دریای خونخوار و از پس لشکر جرار
اگر در دریا رویم غرق شویم و اگر اینجا توقف کنیم کشته گردیم موسی فرمود کلا ان معی ربی سیهدین پس حق
تعالی بموسی وحی فرستاد که عصا را بر دریا زن موسی چون عصا بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا پدید آمد
بعدد اسباط بنی اسرائیل هر سبطی براهی فرود شدند چون پاره راه برفتند گفتند برادران ما کجااند ما نمیدانیم شاید
که غرقه شده باشند حق فرمان داد تا آبها طاق طاق شدند ایشان یکدیگر را مشاهده کردند چون قوم
موسی بدریا فرو رفت مقدمه لشکر فرعون بکنار دریا رسید فرعون دریا را دید که طاق طاق شده و در آن
راههای خشک پیدا شده بترسید دانست که آن آیات خداست لشکر گفتند که بازگردیم فرعون تعلل میکرد
و جرأت نمینمود جبرئیل ع بر مادیانی نشسته در پیش اسب فرعون راند و در دریا رفت اسب فرعون
سرکشی کرده پی مادیان گرفت فرعون هر چند بر او لگام کشید فرمان نبرد تا آنکه بدریا فرو رفت لشکریان چون دیدند
که فرعون بدریا فرو رفت همه یکبار فرو رفتند در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی
جبرئیل ع بصورت مردی بدیوان مظالم فرعون آمده گفت من از راه دور آمده ام بجهه مسئله که از تو استفتا کنم

دعو

دعوی با این صورت بفرعون داد که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما یابد در میان مال و نعمت خواجه خود و بزرگ شود
و از سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کند و فرمان مولی خود نبرد فرعون
بدست خود در ذیل فتوی نوشت که میگوید ابو العباس بن ولید مصعب که جزای بنده که بر سید خود
بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل ع آن خط را فرا گرفت و از
مجلس او بیرون آمد در آن حال که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل ع آن خط او را نمود
و گفت که این خط تست گفت آری فرمود که هم فتوی تو با تو این عمل کرده اند فالیوم پس امروز
که هنگام نزول عذابست بر جزای کفران تو ننجیک ببدنک میرهانیم تن ترا از فرو شدن در آب
یعنی همه قوم ترا در قعر بحر در آریم و بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق
شدند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون کشته نشده و مبادا که ستمها را ساز کرده لشکر را از دریا
بگذراند و از عقب ما در آید حق تعالی بدن فرعون را در روی آب در آورد با زرهی از طلا که در
بر داشت و بدن او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیدند که بر روی دریا موج میزد
تا او را بساحل انداخت پس تسلی یافتند و در زاد المسیر آورده که قبطیان قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن
فرعون را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید ماهی مشغولست حق تعالی وحی کرد بدریا که
فرعون را بکنار انداز تا مصریان ببینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه همه او را دیدند پس جبرئیل ع
گفت با او که امروز می اندازیم ترا بر تلی بلند از زمین لتکون تا باشی لمن خلفک برای کسی که از
پس تو باشند آیة نشانه تا عبرت گیرند و دانند که ملوک مشهور در دست از دعوی مالکیت
و قاهریت و عارف شوند باینکه بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نتواند رهانید ادعای انا ربکم الاعلی
بسمع جهانیان رساند وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان عن
آیاتنا از علامات قدرت ما لغافلون بیخبرانند نه در آن فکری بکنند و نه از آن عبرتی میگیرند علی
بن ابراهیم بن هاشم باسناد خود از صادق علیه السلام روایت کرده که هر گاه جبرئیل ع بنزد پیغمبر می آمد اندوهگین
غمناک می بود و از حین غرق شدن فرعون این غم و اندوه داشت تا بهنگامی که این آیه وارد شد و اندوه او ظاهر بود
و سرور شد حضرت از او پرسید که ای جبرئیل هرگز نزد من نیامدی که مسرور بوده باشی بلکه دایم اندوه و غم

مکرا بنونه که ترا فرحناک و خندان می بینم جواب داد که با مجد در حینی که فرعون غرق می شد گفت امنت
انه لا اله الا الذی امنت به بنو اسرائیل من پاره گل سیاه در دهنش در دیدم و گفتم الان وقد عصیت قبل وکنت من
المفسدین بعد از ان خایف شدم که مبادا رحمت الهی شده باشد و رحمت الهی او را دریافته باشد پس خوشحالی امروزه
داشتم تا که حق تعالی بمن امر کرد که بشود رسانم انچه فرعون گفته بودم دانستم که رضای الهی بران متعلق گرفته بود
نی نکته این سرور گشتم و اثر ان اندوه و اندیشه از من رفع شد بعد از ان بیان حال بنی اسرائیل میکند بعد از
غرق شدن و لشکریان او و میفرماید که ولقد بوأنا و هر آئینه که جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان
یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم مبوأ صدق جایی نیکو او شایسته جایی که سزاوار صدق و عهد
ما بود و ان بیت المقدس بود و بار ولایت شام ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات
از چیزهای پاکیزه و لذیذ فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود حتی جاءهم العلم تا وقتی
که آمد بدیشان علم توریة و احکام ان و ایشان ان را خواندند و دانستند و دران اختلاف کردند بنا بر او
قرار گفته که مراد معلم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله زیرا که انحضرت را معلوم بود نزد ایشان مبعوث و صفات
و چون مبعوث شد اختلاف کردند در تصدیق او و اکثر ایشان با او کافر شدند ان ربک بدرستی که پروردگار تو
یقضی بینهم حکم بکند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در انچه بودند که از روی عناد
فیه یختلفون دران اختلاف میکردند از حکم توریة یا امر پیغمبر صلی الله علیه وآله و حکم او در ان روز میان ایشان
تمیز حق باشد از مبطل و نجات مومنان و تعذیب کافران بعد از ان در بیان صحت محمد میفرماید که فان
کنت فی شک پس اگر هستی تو در شک که ان رسول فرض و تقدیر مما انزلنا الیک از انچه فرستادیم
بر تو از قصص فسئل الذین پس بپرس از انانکه یقرءون الکتاب میخوانند کتاب را مراد اهل کتاب
است من قبلک پیش از تو یعنی اهل کتاب و این محقق است نزد ایشان و ثابت در کتب ایشان
مراد تحقیق اثبت و گواه خواستن بانچه در کتب متقدمه است و اشعار بانکه قران تصدیق انحضرت که ان
کتب است نه انکه مراد امکان وقوع شک باشد از انحضرت و لهذا فرمود که لا اشک و لا اسال یعنی در حقیقت
انجا شک ندارم و نمیپرسم و گویند خطاب بحضرت است و مراد امت اند در زاد المسیر گفته که ان معنی تثبیت یعنی تو
در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب مانند قوم ابراهیم که ولکن لیطمئن قلبی لقد جاءک

الحق هرآینه که آمده تو بیان درست و راست من ربک از پروردگار تو فلا تکونن من الممترین
پس مباش از شک آورندگان و اصح اقوال انست که در امثال این صور خطاب متوجه بحضرت
اما مخاطب غیر اوست چه انحضرت معصوم و محفوظ است از شک و شبهات و انچه روی نزول شده و از این
قبیل است این خطاب دیگر که ولا تکونن من الذین کذبوا و مباش از کسانی که تکذیب کردند بآیات
الله مراینهای خدا را که قرآنست فتکون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرین از زیان کاران
و گویند که امثال این از برای آنست که تا کفار قطع طمع کنند از انحضرت در تبیان گفته ان الذین
حقت بدرستی که انانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی قول
که در لوح محفوظ نوشته شده که ایشان بر کفر میرند یا در دوزخ مخلد باشند و ملایکه را بدان خبر داده و گفته الله کلمه است
که لاملان جهنم من الجنة والناس و لا امال یعنی قسم بذات خود که دوزخ را پر سازم از آدمیان و جنیان
و هیچ از ان باک ندارم و بر هر تقدیر میفرماید که علم ازلی متعلق گرفته بعدم ایمان ایشان لا یؤمنون
ایمان نیارند برای محو دل را ایمان ایشان بنده که تصدیق نکنند ولو جاءتهم و اگر چه آید بدیشان
کل آیة هر آیتی که اقتراح میکنند حتی یروا العذاب الالیم تا ببینند عذابی دردناک که نازل
آید است و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان نافع نمی باشد چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه سودی
نداشت و چون حق سبحانه بیان فرمود که ایمان فرعون مقبول نشد نزد معاینه عذاب در عقب ان بیان ایمان
قوم یونس میکند قبل از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نمیرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم و میگوید
فلولا کانت قریة پس چرا نبودند اهل دیهی از دیههای عاقبت که امنت ایمان آوردند قبل
از معاینه عذاب فنفعها تا سود رساند اهل ان دیه را ایمانها ایمان ایشان و عذاب از ایشان دفع
شود الا قوم یونس لیکن قوم یونس لما امنوا انهنگام که ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهده علامت
عذاب کشفنا عنهم برداشتیم و بردیم از ایشان عذاب الخزی عذاب رسوایی فی الحیوة
الدنیا در زندگانی دنیا ومتعناهم و برخوردار گردانیدیم الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان
و در تبیان گفته که اکثر نحویان رانند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است و الاستثنا منفصل یعنی سود نداد اهل دیهها
که در حین نزول عذاب ایمان اوردن ایشان نفع بایشان نرساند مگر قوم یونس که چون بعد از مشاهده علامات عذاب

ایمان آوردند ما دفع عذاب کردیم از ایشان و متمتع ساختیم ایشان را بحیوة دنیا تا حین اجل ایشان و شبهه
نیست که ایمان قوم یونس بر سبیل اخلاص و اختیار بود نه بر وجه اجبار چه ایشان قبل از نزول عذاب در دیدند
وقتی که علامتی از علامات شان را دیدند پس مثل ایشان مثل مریض است که در مرض خود توبه کند و امید عافیت
داشته باشند و از موت نترسد و مجمل این قصه بروایت صحیح متواتره انست که حق تعالی یونس علیه السلام را باهل نینوی
فرستاد و او مدتی ایشان را بخدای دعوت کرد ایشان ابا کردند و ایمان نیاوردند و بر ازار کاشتند و تکذیب
شکایت ایشان را بخدای کرد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی فرمود که ای یونس قوم خود را
خبر ده که اگر امروز تا سه روز ایمان نیارید عذاب بر شما فرود اید یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم
بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون روز سیم که زمان موعود رسید حق تعالی مالک دوزخ خطاب
کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای اورد و سموم دوزخ بصورت
ابر سیاه با دود غلیظ و شراره دوزخ گرد مدینه نینوی فرو گرفت چون قوم یونس بامداد در خواستند
و علامات عذاب را دیدند ترسان و لرزان شده دانستند که یونس راست گفت روی به پادشاه خود نهادند
و چاره این امر از و طلب کردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را طلبید چندانکه یونس را طلب
کردند نیافتند پادشاه گفت اگر یونس رفت خدای او که ما را بدو دعوت میکرد باقیست دعا و دستوا عاد طلب
مهلت ما بجهت ان بود تا بوی ایمان اریم تا شاید عذاب از ما رفع شود اکنون که رفت است بیایید تا جامه خوا
دریم و بعجز و شکستگی و تضرع و زاری بدرگاه حق تعالی توجه کنیم تا شاید که بر ما رحم کند پس سر برهنه
شده پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند و مردان و زنان و کودک خورد و فریاد
و دیگر فتنه کودکان را از مادران جدا کردند و چهارپایان و ستوران را نیز بهمین دستور و یکبار تنهایی خالق گرد
آواز بر داشتند که ایمان اوردیم بانچه یونس علیه السلام اورده و از اول تا اخر در آدم اقرار کردیم
و در بین چهل روز از افغان و ناله تا سود نشد و در دو بندی و بیچاره گی بعوض بر سانیدند و زبان حال
مضمون این مقال میگفتند — چاره ما ساز که بیچاره ایم — گر تو برانی بکه رو آوریم — بی طرم از سر بی ازن زنده
جز تو نداریم نوازنده — پیش تو گر بی سر و پاییم — هم بامید تو خدا آمدیم — پادشاه روی بر خاک
نهاد و گفت خداوندا ما خواستیم تا یونس را در رفع این عذاب و دفع این غضب وسیله سازیم اکنون او

بتوبی گناه ما از میان ما بیرون رفته بدرگاه تو امدیم و خود را بتو تسلیم کردیم و تصدیق تمام بوحدانیت تو
کردیم خدایا برحمت واسعه خودت و بقدر جاه و منزلت یونس در درگاه تو که این عذاب را از ما برداری
قومی میگفتند خدایا یونس ما را گفته بود که خدای من گفته بندگان را بخرید و ازاد کنید ما بندگان توییم ما را
بکرم عمیم خود ازاد فرما جماعتی دیگر مینالیدند که خداوندا ما را یونس خبر داده بود که تو خداوندی
و فرموده که بیچارگان و دردمندان را دستگیری کنی بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس از
قول تو میگفت که هر که بر شما ستم کند او در گذرانید خدایا گناه بسیار بر خود ستم کرده ایم از ما عفو فرما
گروهی دیگر بدین گونه ادا میکردند که خدایا یونس ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سایلان
محروم مکنید ما سایلان بی چیز روی بدرگاه کرم تو اورده ایم ما را رد مکن و محروم مساز پس صدق نیت
ایشان را بر ان داشت که هر حقی که بر یکدیگر داشتند رد ان کردند تا انکه مردی سنگی را که از مال غیر
برده بود زیر پای خود نهاده بود انرا بر کند و بصاحبش رسانید پیری در میان ایشان بود از بقیه علمای
ایشان گفت که همه ایمان اورده این کلمات بر زبان رانید یا حی یا قیوم حین لا حی و یا حی محیی الموتی
یا حی لا اله الا انت تا عذاب از شما رفع شود ایشان خدا را باین کلمات بخواندند عذاب بر رحمت مبدل
شد و هر گاه دعای کسانی که عمر خود را صرف کفر کرده باشند باین کلمات مستجاب شود پس ملاحظه کن ای بنده
مومن باش تا هر گاه او سبحانه را بخواند حاجات دین و دنیای او با جابت مقرون گردد القصه روز چهلم که خود
و عا شورا اثر ساخت دلسوز ایشان ظهور نموده براة نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمه سحاب
عذاب مرتفع گشته ابر رحمت بر سر ایشان گسترده شد و یونس بجهة ترک بدلی که از و صادر شده بود که ان
بیرون رفتن او بود از میان قوم بدون اذن الهی چهل روز در شکم ماهی محبوس شد و چون روز چهلم ماهی او را
از دهن خود بکنار دریا انداخت در زیر درخت کدویی که حق تعالی در کنار دریا رسانیده بود قرار گرفت
تا قوت یافته وحی الهی در رسید که بمیان قوم خود رو که بجهت ایمان آوردن ایشان عذاب از ایشان مرتفع
شده هر پای توانند بیوش بمیان قوم آمده پادشاه و سایر رعایا از مقدم او خوشحال شده در ملازمت او تمام
و دعاء حضرت عزت میکردند و بنا بر رحمت الهی و اصل شدند و تفصیل این بحث در سوره الصافات مذکور خواهد
یافت اورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بر ایمان قوم خود مبالغه حریص بود و چون ایمان نمی اوردند

ملال را بدل مبارک آنحضرت می نشست حق تعالی این آیه فرستاد وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ اگر خواستی پروردگار تو که باجبار مردمان ایمان آرند لَآمَنَ هر آینه ایمان می آوردند بر وجه الجا و اضطرار بدون اختیار مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمینست كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ ایا تو اکراه میکنی مردمانرا حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا گردند گروندگان یعنی نمیتوان که تو مرا باکراه برایمان داری چه در تحت قدرت تو نیست و خدای که برین قادرست بقهر اکراه و اجبار ایشانرا برایمان ندارد زیرا که منافی حکمت و تکلیف وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد و نشاید هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ الا ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بتوفیق و لطف خدای که آن عطای تمکین و الات و اعضا و عقل و نقلیست تا عقول خود را کار بسته و تفکر در ایات قدرت نموده ایمان آرند و گویند اذن بمعنی علمست یعنی هیچ ایمان نمی آرد مگر که علم حق تعالی بآن گرفته در ازل که او باختیار خود ایمان آرد وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و میگردانیم عذاب و لعنت و غضب خود را و حفص بیا خوانده یعنی خدای مسلط میسازد عذاب و غضب خود را عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ بر آنانکه تعقل نمیکنند در ایات قدرت تا بشرف ایمان رسند و باحکم حکیم نجات کافران قُلِ انْظُرُوا بگوای محمد مشرکانرا که از تو ایات مقترحه طلب میکنند که بنگرید بچشم سر یا بلاحظ کنید بچشم سر بعبرت مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ چه چیز است در اسمانها از عجایب قدرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمیکند دیدن ایتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندگان یعنی پیغمبران عذاب الهی عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که نخواهند گروید و بر کفر خواهند مرد فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس چشم نمیدارند این مشرکان إِلَّا مگر ایامی را یعنی واقعها را مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مانند واقعهای آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشته اند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذاب قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذابرا که بر شما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما ام ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا پس رها بدهیم پیغمبران خود را وقتی که عذاب مکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات آنانرا که گرویده بودند بدیشان كَذَٰلِكَ همچنانکه نجات دادیم رسل سابقه را و اتباع ایشانرا

حَقًّا عَلَيْنَا وعده راست و درستست از ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ نجات میدهیم گروندگانرا که محمد و اصحاب او قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای مردمان مراد اهل مکه اند إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین من که بیان میکنم از برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس نمی پرستم آنرا که تَعْبُدُونَ شما می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای از بتان ملائکه و مسیح و عزیر وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ و لیکن پرستش میکنم خدایرا که الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدایی که میمیراند شما را و خدایی جزای کردار شما در روز جزا وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ بانکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان باحکام الهی وَأَنْ أَقِمْ و بمن امر کرده اند مرا بانکه راست گردان فَوَجِّهْ لِلدِّينِ روی خود را از برای دین حق یعنی عمل خود را موافق دین اسلام گردان و تمکن خود را معروف دار برکشیدن بار نبوت و امر شریعه و یا در نماز خود را مستقبل قبله گردان که آن شعار دین اسلام است حَنِيفًا در حالتی که از دین باطل میل کننده از همه ادیان باطله بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آرندگان خطاب متوجه بپیغمبر حضرت و همچنین است که اینکه میفرماید وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ و مخوان بجز از خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آنچیزی را که سود نکند ترا خواندن و پرستیدن ان وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن ان فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی انچنین چیزی را و بپرستی انرا فَإِنَّكَ إِذًا پس بدرستی که تو آنهنگام باشی مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خود با نداختن خود در مهلکه و عقوبه وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو رنجی و شدتی و فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس باز دارنده نیست مرانرا إِلَّا هُوَ مگر او که ابدا وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ بانکه خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود ما بر وفق مصلحت و حکمت وَهُوَ الْغَفُورُ و او آمرزنده پس از غفران بعصیت نا امید نشوید الرَّحِيمُ مهربانست پس از لطف و رحمت او نا امید مشوید بعد از ان ختم سوره میکند بموعظه حسنه جهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما پیغمبری بحق و با کلامی راست و درست و با دین اسلام مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت بایمان و متابعت نمود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می شود لِنَفْسِهِ

براي نفس خود یعنی منفعت آن عاید باوست وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب و عناد فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال راجع باوست وَمَا أَنَا و نیستم من عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بر شما نگهبان که امر شما بمن گذاشته باشند و بر من واجب و لازم باشد که اصلاح فساد شما کنم و شما را باجبار مهتدی گردانم و یا نگهدارم شما را در منع عذاب و مشتا چه من بشیری ام تنبل شما و بر من همین تبلیغ است و انذار سایندم نزد شما و بعد از این آیه بآیه السیف منسوخ شد وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آنچیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو با امتثال و تبلیغ وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و در ایذایی که بتو رسد از ان مشرکان حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم خدای بنصرت تو با امر فرماید بقتال و جزیه کتابی وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که ممکن نیست در حکم او خطا و میل و ستم چه او اطلاع او بر سرایر و ضمایر همچنانکه مطلع است بر ظواهر و احتیاج ببینه و گواه ندارد و حاکمان دیگر بر سرایر مطلع نیستند و بر ظواهر حکم میکنند ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایه کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق بنوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی کرده و هر که تکذیب ایشان نموده ده حسنه برای او نویسد و در روز قیامة از سعدا باشد و حسن بن و شا از ابو جعفر صلوات الله علیه روایه کرده هر که در هر جمعه سوره هود بخواند حق تعالی او را در روز قیامة در زمره پیغمبران مبعوث گرداند و حساب او را اسان کند و در ان روز هیچکس بگناه او عارف نشود ابی جحیفه روایه کرده که سید صلی الله علیه و آله را گفتند یا رسول الله پیری زود در تو اثر کرد فرمود شیبتنی سوره هود و اخواتها الحاقة و الواقعة و عم یتساءلون و هل اتیک یعنی این سورها مرا پیر ساخت چه درین سوره حکم کرده که استقم کما امرت یعنی مستقیم باش بران وجهی که بان امر کرده شده و در سورهای دیگر بحث کرده از احوال و شداید قیامة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر بمذهب اکثر و اشهر معنی انا الله اری است یعنی منم خدایی که می بینم طاعة مطیعان و معصیة عاصیانرا و هر کسیرا بسبب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمات رمزی و حدید كِتَابٌ این کتابیست صفت او اینکه أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ استوار کرده شده است ایتهای او بحجتهای روشن و بانتظام گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره و ایه ایه و مبین شده و نازل گشته در وقتی که بندگان بدان محتاج اند از عقاید و احکام و مواعظ و اخبار مِنْ

لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ از نزدیک خداوند حکم کننده بغایة دانا و آگاه و انزال آن أَلَّا تَعْبُدُوا بجهة انست که تا پرستید إِلَّا اللَّهَ بجز خدایرا که معبود بحقست و خداوند مطلق إِنَّنِي لَكُمْ بدرستی که من شما را مِنْهُ از جانب او سبحانه و با مراو نَذِيرٌ بیم کننده ام مبعوثه بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده بمثوبه بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر انزال قرآن بجهة انست که امرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید و باز گردید از معاصی و با طاعه و امتثال او و یا استغفار کنید از شرک و بعد از آن توسل بطاعه رجوع نمایید باو سبحانه يُمَتِّعْكُمْ تا برخورداری دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مرفه الحال بعیشه گذرانید در امنیت و صحت و وسعت روزی إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده شده که آخر عمر مقدرست یعنی پیش از اجل مقدر شما را بعذاب استیصال هلاک نکرداند وَيُؤْتِ و تا بدهد خدای كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوند فضلی را در دین فَضْلَهُ ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کیست که حسنات او فاضل باشد بر سیئات او عبدالله مسعود گفت هر که سیئه کند یک سیئه برای او نویسند و هر که حسنه کند ده حسنه نویسند و اگر ان سیئه گرده باشد در دنیا عقوبتش کنند ده حسنه خالص و بر جا مانده و اگر نه یکحسنه مقابل یک سیئه برود و نه حسنه بماند ابن عباس فرموده که هر که حسناتش بر سیئات بیفزاید به بهشت رود و هر که سیئات بر حسناتش بیفزاید بدوزخ شود و هر که حسنات و سیئاتش برابر بود از اهل اعراف باشد و مدتی انجا بماند و بعد از ان به بهشت رود وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام باز ستادن فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ پس بدرستی که من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ که قیامت است و گفته اند روز مشقت و شدت است که کفار کشیدند از قحط تا حدی که مرده را و مردار را میخوردند إِلَى اللَّهِ بسوی جزای خدا بازگشت مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزی از ثواب و عقاب کردن تواناست پس او بر تعذیب شما قادر باشد اورده اند که جمعی مشرکان بی باک عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میورزیدند و بحکم مصلحت زمان اظهار نمیکردند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پردها فرو کنیم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراهم کرده بر عداوت محمد صلی الله علیه و آله نیکو کنیم بران اطلاع یابد حق تعالی این آیه فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ هر آینه بدرستی که ایشان می پیچند و فراهم

صُدُورَهُمْ سینهای خود را بکفر مراد انست که دشمنی پیغمبر را در درون دل بپیچند لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند
مِنْهُ از خدای سر خود را و رسول و مومنانرا بران مطلع نگردانند عیاشی باسناد خود از ابو جعفر صلوات الله
علیه روایت کرده که جابر بن عبدالله گفت چون مشرکان رسول را دیدندی از غایت نفاق سر در پیش افکندندی و
جامه در سر کشیدندی و روی بپوشیدندی تا پیغمبر را نه بینند و پیغمبر ایشانرا نه بیند حق تعالی فرمود که ایشان
منعطف میشوند بکفر و نفاق و عداوت پیغمبر تا از خدای بپوشانند أَلَا حِينَ بدانید که آن هنگام
که ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را و بر فراش خود جای گیرند يَعْلَمُ مَا
يُسِرُّونَ خدای میداند انچه پنهان میکنند در سینها وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند انچه اشکارا میکنند
بزبانها و سر و علانیه ایشان نسبت بعلم او یکسانست پس چگونه اخفا میکنند روا انچه پرسند که اشکار
شود إِنَّهُ بدرستی که او سبحانه عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بانچه که در سینهاست وَمَا
مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین مراد جمیع حیوانانست إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر که بر خداست
رِزْقُهَا روزی دادن ان یعنی بر او واجبست که روزی بر ایشان رساند و اگر نرساند کند خلاف حکمت او
باشد و او حکیمست بخلاف حکمت کاری نمیکند وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا و میداند قرارگاه حیوانات چون
جیره وَمُسْتَوْدَعَهَا و امانتگاه او را و امانتگاه از جهات در کشاف گفته اند مستقر مسکن و ماوای حیوانات
از زمین و اب و هوا و مستودع موضع قرارگاه ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه كُلٌّ از
همه انچه یاد کرده شد از ذواب و ارزاق و مستقر و مستودع اثبات شده فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
در کتابی روشن که لوح محفوظ است وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوند که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
افرید اسمانها و زمینها را و انچه در اوست فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول ان یکشنبه بود
و اخر ان جمعه با انکه قادر بود که در یک لحظه همه را ایجاد کند اما بجهت تعلیم بندگان تا در کارها تعجیل نکنند تانی فرمود
و بود وَكَانَ و بود پیش از افریدن زمین و اسمان عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ عرش او بر اب یعنی قبل از
سموات و ارض در زیر عرش مخلوقی نبود غیر از اب و گویند عرش بر اب بود و اب بر باد و در تفسیر جابر امده که حق تعالی
در مبدا افرینش یاقوت سبز بیافرید و نظر هیبت در وی کرد بشکافت جوهر اب شد پس باد را افرید و اب را بر بالای
ان بداشت و عرش را بر زبر ان جای داده در وقوف اب و استقرار اب بر باد اعتباری عظیم است
مر اهل تفکر را جلت قدرته و عظمته از حمزه نقلست که عرش او ...

دو تن

و فرشته را خلق فرمود و ان فرشته را امر کرد تا جمیع کاینات که موجود خواهند شد در لوح نوشت بعد از ان
ان فرشته هزار سال بتسبیح او سبحانه قیام نمود انگاه جمیع موجودات را افرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را
یعنی با شما معامله ازماینده کند تا ظاهر کرد در عالمیان أَيُّكُمْ که کدام از شما أَحْسَنُ عَمَلًا
نیکوترست از روی عمل طلب و اعطا یعنی علم و عمل که نیکوترست مراد انست که ظاهر کردد که کیست که بنده و تفکر
عالم میشود بوحدانیت و قدرت و علم او و در طاعت و عبادت او میکوشد و کیست که بجهت عدم تفکر بکفر و امر او
و در ترک عمل چیزی میشوند وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را که إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که
شما برانگیخته شده کانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ برای مجازات عمل نیک و بد لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا هر اینه گویند انانکه نگرویده اند إِنْ هَٰذَا نیست این سخن که در باب بعث میگویند إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ
مگر مانند سحر اشکار در بطلان یا در فریب یعنی همچنانکه سحر فریب و باطل و حقیقتی ندارد این سخن تو نیز که در
باب بعث میگویی حقیقتی ندارد و فریب و باطل است وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ
از ایشان عذاب استیصال را که وعده داده ایم إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا جماعتی از اوقات یعنی بعضی
از اوقات وقت شمرده شده که منتهی شود انهنگام عذاب نازل سازیم لَيَقُولُنَّ هر اینه گویند از روی استهزا
مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع از ابو عبدالله و ابو جعفر علیهما السلام روایت که مراد
باین امت اصحاب مهدی اند که سیصد و سیزده باشند بعدد اصحاب بدر که در یک ساعت نزد انحضرت جمع شوند یعنی کفار
ایمان نیارند و بوعده عذاب استهزا کنند تا انکه برسد مهدی و اصحاب او مستاصل شوند أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ
بدانید که ان روز که بیاید عذاب برایشان روز بدر تا حین ظهور مهدی لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ نباشد
عذاب بازداشته شده عَنْهُمْ از ایشان یعنی چون وقت ان در رسد هیچ چیز از ایشان مندفع نگردد وَ
حَاقَ بِهِمْ و احاطه کرده فرا رسید برایشان مَا كَانُوا انچه بودند که از روی جهل و فرط ضلالت بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ بدان استهزا میکردند و بوقوع ان تعجیل مینمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ و اگر
بچشانیم یعنی برسانیم ادمی را مِنَّا رَحْمَةً از نزد خود نعمتی که دریابد لذت انرا ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ پس باز
ستانیم ان را از او إِنَّهُ لَيَئُوسٌ پس بدرستی که او بسیار نا امید شود از فضل الهی بجهت بی صبری و عدم اعتماد
بکرم بار خدای كَفُورٌ بسیار ناسپاس در نعمت گذشته یعنی ادمی پیوسته ناسپاس و ناامید است و این هر دو صفت را از دست

بشد و لَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم او را بر وجه مصلحت نَعْمَاءَ نیکویی چون صحت و توانگری بَعْدَ ضَرَّاءَ
مَسَّتْهُ پس از سختی که باو رسیده باشد چون فقر و بیماری لَيَقُولَنَّ هر اینه گوید ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ
رفت بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بد بجا هم در رسید عَنِّي از من إِنَّهُ بدرستی که ادمی لَفَرِحٌ بسیار شاد
شونده است و مغرور بان فَخُورٌ نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت
إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر انانکه شکیبایی نموده در محنت دنیا و قضا را رضا دادند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی بجا اوردند واجبات و مندوبات و اجتناب از منهیات
و وظایف شکر تقدیم رسانیدند در نعمت و رفاه أُولَٰئِكَ ان گروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست امرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ که نعیم جنانست در کمال بزرگی
مینان اورده اند که کفار عرب از روی تعجب و عناد اقتراح ایات از حضرت سید کاینات میکردند
بکلام کریم قرانی استهزا مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان ان بود که چرا گنجی بتو نفرستادند یا فرشته را
بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریه ایشان تنگدل میشد
حق تعالی برای تحریض انحضرت بر ادای رسالت و عدم مبالات او برد و انکار ایشان فرمود که فَلَعَلَّكَ پس شاید
که تو ترک کننده باشی مراد نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ برخی از انچه وحی کرده شده است
بتو از انچه مخالف رای مشرکانست از سب الهه و عیب ایشان بجهت مخالفت و دادن و استهزا
ایشان بان وَضَائِقٌ بِهِ و تنگست باظهار ان صَدْرُكَ سینه تو أَنْ يَقُولُوا از
ترس انکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنْزٌ بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان
أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ یا بیاید با او فرشته تا ... إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو نَذِيرٌ بیم کننده
ترسیمی انداز ... وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
وَكِيلٌ و خدای بر همه چیز نگاهبانست و ... بدو باز گذار و دلنگ مشو
پس توکل برو کن و از گفت و شنود حسود و عنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه میگویند کافران که محمد بر بافته
است انچه میگوید که من وحی میکنند یعنی قران را از خود میسازد قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره
مِثْلِهِ مانند قران در کمال بلاغت و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته شده از نزد شما یعنی بزعم شما انست که

از

ازخود بر میتوان بافت و من این کلام بهم بر بافته ام از خود میسازم شما فصحای عرب بس باید که
فصحای عرب اید بس باید که شما نیز قادر باشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما از من قادرتر اید بجهت وقوف
شما بر قصص و اخبار و عادت شما بر انشاد اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از
برای معاونت بر معارضه هر که توانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان که این کلام بر بافته شده منست و چون ایشان از معارضه عشر سوره عاجز
امدند ایتی دیگر امد که فاتوا بسورة من مثله و چون باین نیز ایتان نکردند عجز ایشان بر همه کس ظاهر شد
فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند شما را ای مومنان در انچه طلبید از اوردن سوره مثل قران
و متعرض جواب ان نشدند فَاعْلَمُوا پس بدانید که أَنَّمَا أُنْزِلَ انچه فرو فرستاده شده است
بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خداست یعنی ملتبس بعلمی که خاص اوست و کسی دیگر بران قادر نیست و ان علم است
بمصالح بندگان و انچه ایشانرا بکار اید در معاش و معاد ان بود وَأَنْ لَا إِلَٰهَ و بدانید که نیست معبود
بسزا إِلَّا هُوَ بجز او که عالم بانچه غیر او ندانند و قادر است بر انچه غیر او نتوانند فَهَلْ أَنْتُمْ پس ایا هستید
شما مُسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام یعنی چون اعجاز قران نزد شما متحقق شد پس بر اسلام ثابت
باشید مَنْ كَانَ هر که باشد از پستی همت يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا و
زِينَتَهَا و ارایش انرا و در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان با اهل ریا یا یهود و نصاری
و یا مطلق مردمان یعنی هر که از مردمان اعمال حسنه را وسیله حطام دنیوی و نیل باین
گرداننده باشد نه ثواب اخروی نُوَفِّ إِلَيْهِمْ تمام بدهیم بایشان أَعْمَالَهُمْ فِيهَا جزای کردار
ایشان در دنیا از صحت و ریاست و فراخی روزی و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا
لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی ایشانرا از مزد دنیوی چیزی کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ ان گروه انانند
که لَيْسَ لَهُمْ نباشد مر ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر اتش دوزخ وَحَبِطَ
و تباه گشت مَا صَنَعُوا فِيهَا انچه کردند در دنیا چه ثواب متفرع است بر اخلاص و ایشان بر وجه
اخلاص عمل نکرده اند بلکه از برای غرضی دیگر بان اقدام کرده اند که ریاست یا جب ریاست و
امثال ان وَبَاطِلٌ و ناچیز شده در نفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انچه بودند که میکردند از ریا و جهر

از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ماثورست که چون روز قیامت باشد وخلایق را در زمین قیامت حاضر حق تعالی خلفا را بحکومت خواند وهمه بندگان بزانو افتاده باشند اول گروهی که ایشان را نزد خدای برند کر باشند مردی که قرآن حفظ کرده باشد وشخصی که اورا در راه خدا کشته باشند وکسی را که بذل مال کرده باشد صاحب قرآن را گوید من ترا توفیق دادم تا قرآن را آموختی ویاد گرفتی گوید بلی ای خداوند ومولای من گوید چه کردی بان گوید بار خدایا ان را در نماز شب قرائة کردم ودر میان شب خواندم حق تعالی گوید بلی چنین است اما برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود که مردمان گویند که فلان قاریست وقرآن خوب میخواند وترا امروز برین حقی نیست ومزد تو همین ثنای مردمان بود پس صاحب مال را گوید که ترا مال دادم با آنچه کردی گوید بار خدایا نفقه کردم وصدقه دادم گوید بلی چنین است ولیکن قصد تو بان این بود که فلان مردی سخی است پس ترا امروز نصیبی نباشد وشهید را گوید که نه من ترا قوة وشجاعة دادم گوید بلی بخدا که من در تو جهاد کردم تا مرا کشتند گوید قصد تو در جهاد آن بود که مردمان گویند مردی شجاعست ترا حق از آن مدح نصیبی نیست پس بفرماید هر سه را بدوزخ برند أَفَمَنْ كَانَ آیا پس هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ بر برهانی روشن از پروردگار خود که اورا دلالة کند بطریق ثواب وَيَتْلُوهُ وازپی درآید برهان اورا که دلیل عقلیست شَاهِدٌ مِنْهُ گواهی از خدای که معجز آن گواهی دهد که آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد وعمل نه بروجه اخلاص وصواب کند گفته اند که صاحب بینه مومنان اهل کتابند یا هر مومنی مخلص وشاهد پیغمبرست یا خداوند بینه پیغمبرست وتابع او وشاهد جبرئیل یا فرشته که حافظ او بوده ویا صورت وشمایل حضرت رسالة صلی الله علیه وآله که هر که بدیده انصاف در وی نگریستی انوار حق وآثار صدق در بشره او مشاهده نمودی وروایة متواتره از موافق ومخالف مراد بصاحب بینه رسول صلی الله علیه وآله وبشاهد امیرالمومنین علی علیه السلام وثعلبی که امام اصحاب الحدیث است واز اهل سنت است در تفسیر خود آورده باسناد کلبی از ابوصالح از عبدالله عباس وحبیب بن یاسر از زادان روایة کرده که امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرمود که بحق خدای که در زمین دانه شکافته ودر رحم صورت نگاشت که اگر برای من بالشی نهند ومرا بران نشانند حکم کنم میان اهل توریة بتوریة واهل انجیل بانجیل واهل زبور بزبور واهل قرآن بقرآن وهیچ مردی نیست از قریش الا که من میدانم آیتی در شان او نازل شده که دلالة میکند بانکه

بهشتیست

بهشتیست یا دوزخی مردی بر پای خواست وگفت آیه تو کدام است فرمود که افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه رسول خداست که بر حجه روشنست از نزد خدا وشاهد منم که از پیم وتابع ویم ونیز یعقوب بن سلیمان که از طریق اهل سنت است روایة میکند از پدرش وپدرش از پدر خود علی بن عبدالله از ابن عباس که مراد از افمن کان علی بینة من ربه رسول خداست ومراد شاهد منه علی بن ابی طالب علیه السلام وحافظ ابونعیم اصفهانی نیز در حلیة الاولیا آورده که مراد از یتلوه شاهد علی بن ابی طالب وبر لبیب فطن مخفی نیست که انکس که خدای تعالی اورا شاهد پیغمبر خود گردانید وعیاونه ومساعد شاه ومطالب رسالت ونبوت را اثبات نماید بمزیة فضیلت وکمال شرف متصف بس رتبه که در مسالک انصاف اقدام خود را استوار داری واقتدا باهل مصطفا نمایی ودیده دل را بحجت شاه اولیا کشایی منصف باشی واز خلافت را با دا حق وادل دالی واورا پیشوا وامام ومولا ومقتدای خود خوانی بنزاکه ظواهر الکتب قرآنی واخبار نبوی دالست برانکه خلافت باو الصق وامامت باو الیق است فلا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله بعد ازان در صفت توریة که شاهدست برحقیة قرآن وپیغمبر آخرالزمان پیغمبر باید که وَمِنْ قَبْلِهِ وپیش از قرآن یا پیغمبر كِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی یعنی توریة که مصدق قرآن ورسید پیغمبرانست وبشارت دهنده بان إِمَامًا در حالتی که آن توریة پیشوا بود مر اهل این را وَرَحْمَةً وسبب بخشایش دو اسطه بعض الهی در دنیا وآخرت أُولَٰئِكَ آن گروه که برجیده اند از جانب خدای يُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بتو یا محمد وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ وهر که کافر شود بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه وآله مِنَ الْأَحْزَابِ از گروه یعنی اهل ملل مختلفه از یهود ونصاری ودوستی که متفق اند بر عداوت پیغمبر فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محاله بدان رسد فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ پس مباش در گمان از ین موعد یا از قرآن خطاب بحضرتست ومراد امت اند إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که این موعد یا قرآن وعده درست وراست ازنزد پروردگار تست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بان وتصدیق نمیکنند بجهة قلة نظر وتدبر از فرط عناد وجحود وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از انکه افترا کند وبر بندد که عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدا دروغ را یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک نماید برای او أُولَٰئِكَ آن گروه مفتریان يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود

یا بمعنی که در موقف عرض حبس ایشان وعرض اعمال کنند برایشان وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ وخواهند گفت گواهان یعنی حفظه وکرام الکاتبین یا پیغمبران برای صراستی ویا اعضا وجوارح ایشان ویا ائمه معصومین که بر اعصار خود گواهی دهند که هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند که از فرط عناد وجحود كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار خود بنوا گرفتن شریک وولد أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ وبدانید که لعنة خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکارانست یعنی کافران الَّذِينَ که آنانند که از فرط عناد يَصُدُّونَ باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین اسلام که طریق موصلست بر جنت بخانه او وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا ووصف میکنند راه خدا را بکجی وانحراف از حق ویا سوال میکنند ویا طلب اهل آن میکنند تا ایشان را برده ازان راه برگردانند وَهُمْ بِالْآخِرَةِ وحال آنکه ایشان بسرای آخرة هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگروندگانند أُولَٰئِكَ آن گروه کافران لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ نباشند عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ ونیست مر ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان که عقوبة الهی از ایشان باز دارند لیکن تاخیر عقاب ایشان کرده تا روز قیامت تا عقوبة ایشان سخت وپاینده تر باشد يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ افزوده شود برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب شوند بجهة گمراه شدن وگمراه گردانیدن مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ونبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند یعنی خود را کور وکر گردانیده بودند از دیدن وشنیدن آیات حق مراد آنست که بروجه تامل وتدبر نظر در آیات نکردند تا بان مهتدی شوند پس گوییا کر وکور بودند از آن أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خود را یعنی زیان ایشان بدیشان بازگردد وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعة بتان ودرخواست ملایکه وپیغمبران حسرت وندامت چیزی ایشان را باقی نماند لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ بیشک وشبهه ایشان فِي الْآخِرَةِ در سرای هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکاران از همه زیانکاران زیرا که پرستش بتان را بر پرستش خدای حق برگزیدند ومتاع فانی دنیا را بر نعیم عقبا اختیار کردند وبعد از ذکر کفار وعذاب ایشان بیان ابرار وثواب ایشان میکند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه از روی اخلاص ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده

اند

اند کارهای شایسته از ادای فرایض وسنن وطاعات وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ وآرام گرفته اند بذکر پروردگار خود وخضوع وخشوع کرده اند برای خدا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آنان ملازمان بهشتانند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در بهشت دایم وباقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت این دو گروه که مومن وکافرند كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ مانند کور وکرند از شنودن ودیدن حق مراد کفارند وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ ومانند بینا وشنوا ازان که صفت مومنانست هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا برابرند این دو فریق مَثَلًا از روی صفة یعنی برابر نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید بدین مثلها وتامل نمیکنید اعمی آنست که حق را باطل وباطل را حق بیند واصم آنکه باطل را حق وحق را باطل شنود وبدان عمل کند وبصیر آنست که حق را حق بیند وپیروی آن کند وباطل را باطل بیند واز آن اجتناب کند وسمیع آنکه حق را حق شنود وبدان عمل کند وباطل را باطل شنود واز آن حذر نماید وچون آنکه حق تعالی ذکر وعد ووعید وترغیب وترهیب فرمود عقب آن بیان اخبار انبیا نموده جهة تاکید آن وتخویف خلقان وتسلیة پیغمبر آخرالزمان ابتدا بقصه نوح کرد که شیخ الانبیاست وایذا وانکار او از پیغمبران دیگر بیشتر بوده وعذاب امة او فضیح تر بود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبدرستی که ما فرستادیم نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام هویدا بارونش کننده موجبات عذاب ووجه خلاص ازان وبیان کننده ام أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ از آنکه نپرستید مگر خدا را که پرستش آن غایبه إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی که عذاب او بسیار بسیار دردناکست فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف ورؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنان بودند که بگرویدند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر آدمی مانند ما یعنی مزیتی که ترا با که سبب تخصیص تو بود وبر ما واجب گرداند اطاعة ترا از تو نمی یابیم ایشان نظر بصورت کردند واز معنی غافل شده گمان بودند که رسول باید که از جنس ایشان نباشد وبجهة این تعجب کرده گفتند که ای نوح بهشتی مگر مانند ما در احتیاج باکل وشرب ونکاح وغیر آن از اموری که محتاج است بان پس ترا مزیتی بر ما باشد تا موجب اختصاص نبوة بود پس تو نه ما وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ وما نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا که ایشان فرومایگان وخسیسان مااند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای بی تمیز

بتواجابت آورده‌اند بی آنکه تفکر و تامل کنند در کار تو و حجت و بطلان تو بر ایشان ظاهر شود یا آنکه هر که در متابعان تو
بکرد صفت رذاله در ایشان مشاهده کنند قوم نوح گفتند که ما نمی بینیم متابعان ترا بکرار رذال وَمَا نَرَى لَكُمْ
و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی از کثرت مال و جاه در دنیا تا شرف و رجحان
که بسبب آن متابعت شما باید کرد و اذعان نبوت تو باید نمود بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان میبریم شما را كَاذِبِينَ
دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قَالَ گفت نوح ع يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ
ای قوم مرا خبر دهید إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا و دلیلی روشن و آشکارا
مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من که بر صحت من گواهی دهد وَآتَانِي و داده باشد مرا خدا رَحْمَةً
مِنْ عِنْدِهِ بخشایش از نزدیک خود که نبوتست با بینه واضح را فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند
بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خوانده یعنی پوشیده گردانیده شود حجت بر شما چگونه ملکه نه بر شما
و ران ملخص معنی آنست که اگر گمان شما خطاست که من کاذبم پس بگوئید اگر من بر خلاف ظن شما باشم
در حجتی روشن و معجزه هویدا باشم از جانب خدا و شما تصدیق من نکنید بسبب [illegible] از جانب عناد
و انکار پس حال شما چگونه باشد أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا آن هنگام که الزام کنیم شما را قبول آن و ما کراه و اجبار
ما بران داریم مراد نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر راه راست وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال
آنکه شما مران حجت را کاره و نا خواهندگانید چه اکراه و اجبار شما را بران داریم مراد نفی است یعنی الزام نکنیم
شما را بر راه راست و حال آنکه شما مران حجت را کاره و نا خواهندگانید چه اکراه و اجبار منافی تکلیف است
پس بر من نیست جز تبلیغ و اظهار معجزه بر وفق آن خواه از من کسی پذیرد خواه ملال وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ
و ای گروه من نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مَالًا مالی را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید
اگر ادا کنید یا بر من شاق نماید اگر ادا نمایید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای که آن ثواب
آخرتست آورده‌اند که اشراف قوم میگفتند که ای نوح اراذل را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم چه نشستن
ما با این گروه ارذال موجب ننگ و عار ماست همچنانکه کفار زمان خاتم الانبیا نیز همین میگفتند نوح ع در
جواب فرمود که وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا و نیستم من راننده آنها از نزد خود که گرویده اند بخدا
و پیغمبر او که إِنَّهُمْ و بدرستیکه ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ ملاقات کننده و رسنده اند بجزای پروردگار خود پس چگونه

ایشان

ایشان را برانم وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نمی بینید قدر ایشان را
وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَنْ يَنْصُرُنِي کیست مرا یاری دهد و نفع کند مِنَ اللَّهِ از عذاب و انتقام
خدای إِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر برانم ایشان را که با این شان و درجه اند نزد خدا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا در نمی یابید
و اندیشه نمیکنید تا بدانید که راندن از مجلس ناصوابست و عین خطا گفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه
ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح ع فرمود که وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم شما را
که عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک منست خزینهای علم خدا وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیگویم که من غیب را
میدانم تا از بواطن مردمان خبر دهم بلکه نظر من بر ظاهر است پس هر که قایل بود بوحدانیت خدا و نبوت من او را
مومن میدانم و حکم بایمان او میکنم وَلَا أَقُولُ و نمیگویم شما را که إِنِّي مَلَكٌ بدرستی که من فرشته ام تا شما
گوئید که ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَلَا أَقُولُ و نمیگویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنانرا که بخواری در ایشان
بنگرد أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما و گفته فقرا ایشان را اراذل بگوئید لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ که نخواهد داد خدای ایشان را
خَيْرًا نیکوئی چه آنچه حق تعالی برای ایشان آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده اللَّهُ أَعْلَمُ خدای
داناترست بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم
در ظاهر إِنِّي إِذًا بدرستی که من آن هنگام باشم لَمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر خود چه انبیا را حکم بر
ظاهر است قَالُوا گفتند قوم نوح که يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا ای نوح بدرستی که با ما مجادله و مخاصمه کردی
فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار کردی این جدل را با ما و آنرا دراز کشیدی و در این باب از اندازه
بیرون رفتی و سخن را کوتاه نکردی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب خدا
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان در دعوی نبوت و وعید خود چه مناظره تو
تاثیری نمیکند قَالَ گفت نوح ع إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ جز این نیست که بیارد خدای شما آنرا
إِنْ شَاءَ اگر خواهد در دنیا یا در آخرت یعنی آوردن آن بدست من نیست در هر وقتی که مشیت و اراده او
بوقوع آن تعلق گیرد تعجیل آید و از آن متقدم و متاخر نشود وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید عاجز کنندگان
که مر خدای را از تعذیب او و شما را امکان دفع عذاب او نیست با گریز بر وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي و سود
نمیدهد شما را نصیحت کردن من إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ اگر خواهم نصیحت کنم شما را إِنْ كَانَ اللَّهُ

يُرِيدُ اگر هست خدای که خواهد أَنْ يُغْوِيَكُمْ آنکه شما را از نصیحت نفع نرساند بشما هُوَ رَبُّكُمْ اوست
آفریدگار شما و متصرف در امور شما بر وفق اراده او وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردیده خواهید شد
و بر کردار خود جزا خواهید یافت ایشان این کلام را متنبه نشدند أَمْ يَقُولُونَ بلکه گفتند افْتَرَاهُ بر می بندد
و بر می بافد نوح وحی را از پیش خود ما نوح را گفتیم قُلْ بگو ایشان را إِنِ افْتَرَيْتُهُ که اگر بر بافته ام من وحی
را فَعَلَيَّ إِجْرَامِي پس بر منست وبال گردن من وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تُجْرِمُونَ از آن گناهی که
بکنید وَأُوحِيَ و وحی کرده شد إِلَى نُوحٍ بسوی نوح ع أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ آنکه نخواهد ایمان آورد مِنْ
قَوْمِكَ از گروه تو إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مگر آنکس که ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوه مکن بِمَا
كَانُوا يَفْعَلُونَ بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چه ایشان هرگز ایمان نیارند پس مکر اجتهاد در بند
وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما و کمال حفظ و رعایت ما ترا وَوَحْيِنَا
و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن بتو که بچه طریق بود بساز ابن عباس فرمود که نوح نمیدانست که کشتی را
چگونه بسازد وحی آمد که کشتی را بساز چون سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من فِي الَّذِينَ
ظَلَمُوا در باره آنکه ستم کردند یعنی از من در مخواه دفع عذاب ایشان را إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان
غرق شدگانند یعنی حکم کرده ایم بغرق شدن ایشان و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که چون حق تعالی اراده هلاک
قوم نوح فرمود رحمهای زنان ایشان را عقیم ساخت مدت چهل سال و از ایشان هیچ فرزندی در وجود نیامد
در جمله که نوح چون کشتی طلبید از خدای فرمان در رسید که درخت ساج بکارد و در مدت بیست سال که درخت بزرگ
هیچ فرزندی از قوم او متولد نشد و درین مدت اطفال ایشان بالغ شدند و ایشان از متابعت آبا کردند از قبول
دعوت نوح پس نوح بساختن کشتی مشغول شد وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ و بود که میساخت کشتی را وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ
و هر گاه که بگذشتی بر وی مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ گروه مهتران از قوم او سَخِرُوا مِنْهُ استهزا میکردند
بر وی چه نوح کشتی را در بیابان میساخت دور از آب ایشان بر وی سخریه کردندی که ای نوح کشتی میسازی
آب کو و بعضی طعنه میزدند که اول نبی بودی و آخر نجار شدی إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا اگر سخریه میکنید با ما
فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ پس بدرستی که ما استهزا خواهیم کرد بر شما در حین غرق شما در دنیا و سوختن شما در عقبا
بروجه شماتت نه بطریق سفاهت كَمَا تَسْخَرُونَ همچنانکه شما امروز سخریه میکنید با ما در ساختن کشتی از

حضرت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که نوح در میان قوم هزار سال کم پنجاه سال مکث نمود و در این مدت قوم را بخدا
دعوت کرد و در اواخر کار حق تعالی فرمود تا درختی بنشاند چون بزرگ گشت و بن او در رشته گرفت بفرمان خدا آنرا برید
و از وی کشتی میساخت مردمان بر وی میگذشتند و میگفتند نوح خانه میسازد برای زمستان تا از سرما [illegible] نبود
دیگری میگفت نهان خانه میسازد شخصی دیگر میگفت انبارخانه میکند و جمعی دیگر میگفتند که این مرد دیوانه است
که بر روی خشک کشتی میسازد نوح ع گفت که فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ
آنکس را که بیاید بوی عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که رسوا سازد در دنیا که غرقست وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید
بر وی عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی دایم در آخرت که حرقست از ابن عباس نقلست که نوح کشتی را مدت دو سال
از چوب ساج ساخت که طول آن سیصد ذرع بود و گفته اند که هزار و دویست و عرض آن پنجاه ذرع و
بقولی ششصد و ارتفاع آن سی ذرع و بقولی سی و دو و از او سه طبقه مرتب گردانید و بفرمود ببیند دو دو
بحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد طیور را در طبقه علیا و بهایم را در سفلی و آدمیان که از اهل ایمان
بودند با امتعه و اقمشه در وسطی قرار فرمود و مرویست که او بجانب نوح خبر داده بود که ابتداء طوفان وقتیست که
از تنور زن او که ساخته بود بر جوشد و تو با قوم خود در کشتی نشین و نوح منتظر آن حالت بود حَتَّى إِذَا جَاءَ
أَمْرُنَا تا آنگاه که آمد عذاب ما یا امر بعذاب وَفَارَ التَّنُّورُ و بر جوشید آن تنور و آن تنوری بود از
سنگ که حوا ازان نان پختی و آن بمیراث بنوح رسیده بود و آن تنور میسوخت که ناگاه آب از میان آن
تنور بر جوشید و مفضل بن عمر از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که این تنور در خانه عجوزه مومنه بود
در جانب راست مسجد کوفه من گفتم یا ابن رسول الله مسجد کوفه در آن روز بود فرمود نعم آن مصلای انبیاست
شب معراج که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنجا رسید جبرئیل ع او را گفت یا رسول الله اینجا فرود آی که مسجد پدر
تو حضرت آدم علیه السلام است فرود آمد و در آنجا نماز بگذارد و بعد از آن جبرئیل او را باسمان برد و ابو عبیده حذا از ابی جعفر
روایت کرده که مسجد کوفه روضه ایست از روضهای جنت نماز در آن برابر هفتاد نمازست در غیر آن هزار و هفتاد پیغمبر
در آن گذارده اند و در آن آب از تنور بر جوشید و نوح کشتی را در آن تراشید القصه چون علامات عذاب
ظاهر شد قُلْنَا احْمِلْ گفتیم نوح را ع که بردار فِيهَا در آن کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر نوع نر و ماده که
نفع از ایشان متصور باشد اثْنَيْنِ دو تا تا نسل هر نوع حیوان باطل نشود و منقطع نگردد و حفص بتنوین

کل جوانده یعنی بردار از هر نوع حیوانات نر و ماده را که دو تا باشند وَأَهْلَكَ و نیز در آور کسان خود را
درکشتی و ایشان زن او و پسران و زنان ایشان بودند إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنکسی را که پیشی گرفته است
عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وی گفتار یا یعنی علم ازلی با هلاک او متعلق گرفته از جهت آن حکم بغرق شدن او صادر
مراد کنعان است و واعله که پسر و زن نوح بودند که کافر بودند وَمَنْ آمَنَ و نیز بردار در کشتی هر کس را که ایمان
آورده از غیر اهل تو وَمَا آمَنَ و ایمان نیاورده بودند مَعَهُ با نوح إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی
از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر او حام و یافث و سام و زنان ایشان و هفتاد و دو تن دیگر
از اهل ایمان بودند و با نوح هشتاد تن بودند پس نوح ایشان را در یک کشتی آورد و پسر کوشی که ترتیب داده بود
بر بالای کشتی بپوشید و با پسران گفت که با زنان خود در کشتی خلوت نکنید حام مخالفت کرده با زن مقاربت کرد نوح دعا
کرد و گفت بار خدایا نطفه او را متغیر گردان حق تعالی نطفه او را در رحم زنش سیاه گردانید فرزندی از او
بوجود آمد سیاه بود و نسل او همه سیاه بودند و همه اهل هند و حبشه از اولاد اویند و عرب و روم و فارس
و اصناف عجم ولد سام اند و ترک و چین و صقالبه و یاجوج و ماجوج ولد یافث حاصل چون از زمین آب
برجوشیدن گرفت و از آسمان آب بنا فرود آمدن آغاز کرد حق تعالی خطاب کرد بنوح وَقَالَ و گفت ای نوح
با قوم خود ارْكَبُوا فِيهَا سوار شوید در کشتی و آرام گیرید خود سازید در حالتی که گوئید بِسْمِ اللَّهِ
بنام خدا یعنی نام خدای برید مَجْرَاهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسَاهَا و هنگام بازداشتن آن
و گویند معنی آنست که خداست راننده و ایستاده کشتی چه در خبر آمده که چون خواستند که کشتی برود بسم الله گفتندی
و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی ساکن شدی پس نوح ایشان را بر بنوح تعلیم نمود و گفت
و بگو با ایشان که إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده مومنانست رَحِيمٌ مهربان
بر ایشان که ایشان را از بلای طوفان نجات بدهد وَهِيَ تَجْرِي و کشتی میبرد ایشان را فِي مَوْجٍ
در میان موجها که از غایت عظمت كَالْجِبَالِ مانند کوهها بودند یعنی در میان طوفان هر موجی از آن مانند کوهی بود
در بزرگی و بلندی مشهور است که کشتی نوح هم از بالای همه کوهها بلند پانزده گز در بالای چهل گز برآمده بود و تا
یکسال کشتی بر روی آب سیر میکرد وَنَادَىٰ نُوحٌ و آواز داد نوح ابْنَهُ پسر خود را کنعان وَكَانَ فِي
مَعْزِلٍ و او بر کرانه از کشتی دور ایستاده بود و پدر او در اسلام میدانست امیدوار اول طوفان او دوی شفقت

گفت

گفت که يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ و مباش با
گروه کافران تا غرق نشوی و در دین گران بر نفاق یا پدرا اظهار اسلام کردی و با کافران و کیش ایشان متفق بودی
و نزد بعضی آنست که نوح نمیدانست که او کافرست پس گفت ای پسر اسلام آور و با ما در کشتی بنشین و با کافران منشین
بکیش ایشان تا غرق نشوی قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِي زود باشد که باز گردم و پناه برم إِلَىٰ جَبَلٍ
سوی کوهی که از غایت بلندی يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نگهدارد مرا از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح علیه السلام
لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده نیست کو منع کند و باز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب خدای إِلَّا
مَنْ رَحِمَ مگر آنکس کو بخشد یعنی خدای که بخشنده و بخشایش عادت و صفت اوست و در اثنای این گفت و گوی
میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ و حایل شد میان پسر و پدر موج طوفان
فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ برگشت از جمله غرق شدگان ابوالفتوح آورده که در باب حیرت گفته اند که
گفت گو میان پدر و پسر مدت چهل روز که آب از زمین می آمد و از آسمان میریخت و در هوا معلق می ایستاد
و بعد از چهل روز آن هر دو آب بهم رسیدند کنعان غرق شد و همه عالم آب گرفت و بر کوههای عالم چهل گز
برگذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافری بر روی زمین نماند و چون قهر طوفان بنهایت رسید و کفار غرق
شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي و ای آسمان فرو برای را که فرو میکردی وَغِيضَ الْمَاءُ
و کم کرده شد آب بر یعنی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ گذارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک کفار
و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی از موصل یا بشام روز عاشورا
دهم محرم و نزد بعضی آنست که مدت طوفان شش ماه بود و نوح در دهم رجب بکشتی نشست دهم محرم فرود آمد وَقِيلَ و
گفته شد بُعْدًا دوری و هلاکت باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه کافران را وَنَادَىٰ نُوحٌ و خواند نوح رَبَّهُ
پروردگار خود را فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای پروردگار من إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي
از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی
که وعده تو راستست وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی و با حکمت ترین از حکم همه حکما حکم درین
چیست ما ترید بی کنند که نوح از بهر خواست که اگر چه دانستی این سوال کردی زیرا که حق تعالی او را گفته بود که وَلَا تُخَاطِبْنِي
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سوال کرد قَالَ گفت حق تعالی يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستی که او لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ

نبود از اهل تو یعنی از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستی که او صاحب عمل بد بود غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک
و نه شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ آنچه نیست ترا بچگونگی آن دانشی
یعنی چیزی را که علم بصلاح و فساد آن نداری ازین مطلب و آن عدم علم او بود بصواب و فساد و هلاک
کنعان مراد نهی تنزیهی است إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم ترا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ
آنکه باشی از غافلان و نادانان از آنکه مذهب در ترک این سوالست و اولی عدم آن قَالَ رَبِّ گفت نوح
علیه السلام که ای پروردگار من پناه میگیرم بتو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ
آنچه ترا که نباشد مرا بدان دانائی یعنی بجواز سوال از آنکه مستلزم ترک ندبست پس از سر انقطاع بسوی حق
سبحانه و غایت خضوع گفت که وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نبخشائی بر من
أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیان کاران در نقص ثواب که از عمر ترک اولی سابق شده باشد
و بعد از ذکر عتاب بزرگ مذنب مرهم راحت بر جراحت عتاب وی نهاده فرمود که قِيلَ يَا نُوحُ
و گفته شد یعنی حق تعالی با ملکی از نزد او گفت که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی
حاصل از حضرت ما بسلامتی و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ و برکتها بر تو باز باد به نهاد نسل تو
تا آدم ثانی باشی و را انتساب دهیان بتو حوالت کرد از اهل کشتی غیر نوح و سه پسر او را عقب نماند و تمام
نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترکان و حام پدر هند
وَعَلَىٰ أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تو اند یا از آنهائی که ناشی شوند از جمعی
که با تو اند یعنی مومنان تا روز قیامت وَأُمَمٌ و از آنها که با تو اند امتی چند اند یعنی از ذریه ایشان امتی
خواهد شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و فراخی معیشت ثُمَّ
يَمَسُّهُمْ پس برسد ایشان را مِنَّا از جانب ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت مراد کفار
و گویند مراد قوم هود و لوط و شعیب اند و مراد بعذاب آنچه بر ایشان نازل شود در دنیا آورده از مرتضی
نقل است که هیچ مومن و مومنه نباشد از امروز تا روز قیامت الا که داخلست درین سلام و هر کافر و کافره بود
الا که داخل است درین متع و عذاب تِلْكَ این قصه نوح که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است
که بواسطه جبریل نُوحِيهَا إِلَيْكَ می فرستیم بسوی تو که محمدی مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی از آن

ولا

وَلَا قَوْمُكَ و نه گروه تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هَٰذَا پیش ازین وقت که وحی کردیم تو تنبیه است
بآنکه آنحضرت این را از کسی تعلیم نگرفته بود چه او بغیر ایشان مختلط نشده بود و ایشان با وجود کثرت اختلاط بوده اند
پس چگونه از کسی این را فرا گرفته باشد فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر مشاق رسالت و اذیت قوم همچنانکه نوح صبر کرد
إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که سرانجام نکو در دنیا مظفر و در آخرت بجنت لِلْمُتَّقِينَ مر کسانی راست که بپرهیزند
از شرک و معاصی مهذبان قصه قوم هود بر قصه قوم نوح عطف کرده فرمود وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا یعنی
و فرستادیم بقوم عاد برادر نسبی ایشان را که هود بود قَالَ گفت هود يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من
بپرستید خدای را یگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او و شما مر او را شریک
اثبات میکنید إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای بر اتخاذ شریک يَا
قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ای قوم من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی همه رسولان گفتند از پی طمع خود
خبر داده اند جهت دفع تهمت و خلوص نصیحت در دعوت و موعظه و قتی فایده بر ساند که بطمع فاسد آلوده نباشد
از آنجمله فرمود که إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي مگر برآنکس که بمحض قدرت بیافرید مرا أَفَلَا
تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفرمایید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید مرویست که چون
عادیان هود را قبول نکردند حق تعالی بشامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت
و چون اصحاب زراعه بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعه باران و برای دفع دشمنان فرزندان محتاج شدند
هود علیه السلام فرمود که وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید از پروردگار خود
بوسیله ایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس باز گردید بدو و از پرستش غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا فرستد ابر آسمان
عَلَيْكُمْ بر مزروعات شما مِدْرَارًا باران پیاپی و پیوسته وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید و زیاده کند قُوَّةً
إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد تا مدد ایشان بر دفع دشمنان قادر شوید وَلَا تَتَوَلَّوْا
و از من بر مگردید و اعراض مکنید از پیغام الهی مُجْرِمِينَ در حالتی که مصر باشید بر گناهان از جناب معاویه روایتست
که حسن بن علی علیهما السلام را گفتم که من مردی ام که مرا مال بسیار است و فرزندی ندارم چیزی تعلیم فرما که حق تعالی برکت آن
مرا فرزندی دهد فرمود که استغفار بسیار کن آن مرد همیشه استغفار کردی و هر روزی که هفتصد بار استغفار او رسیدی حق تعالی
ده پسر داد این خبر بمعاویه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این را از کجا گفتی مرد بعد از ملاقات آنحضرت

پرسید فرمود شنیده که حق تعالی در قصه هود میفرماید که و یزدکم قوة الی قوتکم و در قصه نوح یمددکم باموال
و بنین الفقه چون قوم این نصیحت را از هود شنیدند قالوا گفتند یا هود ما جئتنا ببینة ای هود
نیاوردی ما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو با آنکه معجزات بدیشان نموده بود اما ایشان از آنجهت بیاری عناد
از الحساب منکر شدند و انکار نمودند همچنانکه پیغمبر ما گفتند که لولا انزل علیه آیة من ربه و ما نحن بتارکی آلهتنا
و نیستیم ترک کنندگان عبادت خدایان خود عن قولک از گفتار تو همین که گوید خدایان را پرستید و ترک آنکه
خود گیرید و ما نحن لک و نیستیم ترا بمؤمنین گرویدگان ان نقول نمیگوییم ما
در شان تو الا اعتراک مگر آنکه رسانیده اند بتو بعض آلهتنا برخی از خدایان ما بسوء
برنجی و گزندی و علی مراد جنون یعنی چون تو مذمت آلهه میکنی و دشنام میدهی ایشان ترا دیوانه
ساخته اند و سخنهای کنند بر طریق عقل است از تو شنوده میشود قال گفت هود علیه السلام انی
اشهد الله بدرستی که من گواه میگیرم خدا را و اشهدوا و شما نیز گواه باشید انی بریء
از آنکه من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید من دونه بدون خدای یعنی در عبادت
او دیگری را شریک میسازید فکیدونی جمیعا پس کید کنید مرا همه یعنی مجتمع شوید که بسازید بمن مراد
که شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق کنید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید
بلکه من باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات هود که من تنها در برابر
از جباران و اهل شوکت که همه کس او تشنه بودند این همه سابقه میفرمود که جمع شوید و اتفاق نمایند و در
من بی مهلت سعی کنید و ایشان با وجود شده و قهر و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و چون
بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله ربی و ربکم
که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را با او باز گذاشتم ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا
هو آخذ مگر خدای فراگیرنده است بناصیتها موی پیشانی او را این تمثیل است برای آنکه
بر جمیع تصرف در آن با هر وجه که خواهد یعنی او است قادر و مالک و غالب بر همه ان ربی بدرستی که پروردگار
علی صراط مستقیم بر طریق حق و عدلست هیچ متوکل نزد او ضایع نشود و هیچ ظالمی از وی فوت نشود فان تولوا
پس اگر برگردید و اعراض کنید از این نصیحت در قبول رسالت خود ثابت و راسخ باشید فقد ابلغتکم پس بتحقیق

رسانیدم بشما ما ارسلت به آنچیز را که من فرستاده شده بودم بدان الیکم بسوی شما یعنی
وحی الهی رسانیدم بشما و بر شما حجت گرفتم و چون قبول توحید نکردید حق تعالی شما را اهلاک کند و یستخلف
و جانشین شما کرداند ربی قوما غیرکم گروهی را غیر شما و لا تضرونه شیئا و زیان
نتوانید رسانید خدا را یعنی چیزی باعراض شما از من و اما از قبول دعوت من ان ربی بدرستی که پروردگار
علی کل شیء حفیظ بر همه چیزی نگهبانست یعنی از افعال و اقوال همه را نگاه میدارد و جزا میدهد و هیچ چیز از او
از وی فوت نمیشود و چون قوم هود ع برین سخنان پند پذیر نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت و
لما جاء امرنا و هنگامی که آمد فرمان بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را و الذین
آمنوا معه و آن کسانی را که گرویده بودند با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود از میان کفار بیرون
برده بر هانیدیم برحمة منا بخششی از ما یعنی با عطای لطف و توفیق که وسیلة اهتدای ایشان شد و بجهت
آن از آن عذاب رهیدند و نجیناهم و نجات دادیم ایشان را من عذاب غلیظ از عذاب درشت
و قوی و آن سموم دوزخ بود که با بینی ایشان کفار در آمده و از مقعد ایشان بیرون شده اعضای ایشان را پاره پاره ساخت
و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانید و تلک عاد و این قبیله عاد بانت جحدوا که انکار کردند و کافر شدند
بآیات ربهم بآیتهای پروردگار و عصوا رسله و عاصی شدند در فرستادگان او یعنی نه هود را
پیغمبران دیگر را تصدیق کردند در وقتی که هود ایشان را بر تصدیق رسولان میفرمود و اتبعوا و پیروی کردند
امر کل جبار عنید فرمان هر گردن کشی ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع
گشتند آنانرا که ایشان را بکفر و ضلالت میخواندند از رؤسای کفره و اتبعوا و از پی در آورده شدند فی هذه الدنیا
درین سرای لعنة دوری از رحمت که علامت است و یوم القیامة و در روز قیامت که لعنت درین باشد و عذاب
ابدی لازم ایشان الا ان عادا بدانید که قبیله عاد کفروا ربهم کفر ورزیدند بپروردگار خود الا بعدا
بدانید که دوریست لعاد مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند قوم هود که گروه هود و الی ثمود و فرستادیم بسوی قبیله
ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان برادر نسب که صالح بود قال گفت صالح ع یا قوم اعبدوا الله
ای گروه من بپرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی جز او هو انشا
کم او آفرید شما را من الارض از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد شما را که نطفهاست از زمین خلق فرمود

و پیدا کرد و استعمرکم و زندگانی داد و نفع بخشید شما را فیها در زمین و در آن شما را عمر داد
مرویست که سال عمر هر یک از قوم ثمود سیصد تا هزار بود یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل خوب ساختند
و انهار اکندید و اشجار را نشاندید فاستغفروه پس آمرزش خواهید از وی یعنی ایمان آرید تا شما را
بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او ان ربی بدرستی که پروردگار من قریب
نزدیک است باینده و اران از رحمت مجیب اجابت کننده دعای ایشان بفضل است قالوا یا صالح گفتند قوم
که ای صالح قد کنت فینا بدرستی که تو بودی در میان ما مرجوا امید داشته شده یعنی بتو امید داشتیم
در باب خیر و صلاح و رسیدن منافع با از قبل تو قبل هذا پیش از آنکه دعوی پیغمبری کنید یعنی چون نشانه
رشد در چنین حال تو میدیدیم امید وار بودیم که ترا پادشاه خود یا پیشوای خود گردانیم یا بتو امید داشتیم که مرا
در این حال بدین سخن که میگویی امید ما از تو بریده شد پس از سبیل انکار گفتند اتنهانا آیا ما را منع میکنی ان
نعبد از آنکه پرستیم ما یعبد آباؤنا آنرا که بودند پدران ما که میپرستیدند و اننا لفی شک و بدرستی
که ما در شکیم مما تدعونا الیه از آنچه تو میخوانی ما را الیه بسوی آن از توحید و ترک پرستش اصنام مریب
شکی در تهمت افکنده یعنی گمانی که تنگ دل و مضطرب میسازد دل را ما همیشه در عقل ما پریشان و شوریده
چه پیشین که پدران ما مرکز بر جهالت و ضلالت بوده اند پس این سخن تو موجب تردد نفس است و تزلزل آن در
استعلا ارادش دیقین ماست قال گفت صالح یا قوم ارأیتم آیا خبر کرده من خبر دهید مرا ان کنت
علی بینة اگر باشم بحجتی روشن من ربی از پروردگار خود و آتانی منه و داده باشد مرا از نزد خود
رحمة پیغمبری که لازم رحمت واسعه اوست فمن ینصرنی پس کیست که یاری کند و باز دارد من الله از عذاب
خدای ان عصیته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت و منع شما از شرک آوردن فما تزیدوننی پس شما
نمی افزایید مرا غیر تخسیر جز نسبت دادن زیانکاری من با بطال و تضییع شما آنچه حق تعالی بمن داده از نبوت
و بخواندن شما مرا بدین پدران خود آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه کردند چنانچه در گذشت
گذشت و بدعای صالح از سنگ ناقه بیرون آمد چنانچه مطلوب ایشان بود حجت گرفت و در باب نصیحت آغاز کرد
و یا قوم هذه ناقة الله و گفت ای گروه این ناقه ایست که خدا بمحض قدرت خود خلق فرموده لکم آیة برای عبرت
شما از آن آیة در حالتی که نشانه ایست در کمال قدرت او فذروها پس بگذارید او را تا کل تا بخورد

یعنی بچرد و آب آشامد فی ارض الله در زمین خدا یعنی روزی او بر شما نیست و نفع آن مر شما را و لا تمسوها بسوء
و مرسانید بوی آزاری که اگر به بدی قصد آن کنید فیاخذکم پس فرا گیرد شما را عذاب قریب عذاب نزدیک
یعنی در عقب آزار او معذب گردید و مهلت نیابید مگر زمانی اندک که سه روز باشد پس ناقه با وله در زمین همراه آب
ایشان را می آشامید و همان مقدار شیر با ایشان میداد و روزی برای ایشان بگذاشت و کروه ... ایشان در
دفع آن کوشیدند فعقروها پس کردند ناقه را و تفصیل پی کردن آن در سورة القمر بیاید انشاء الله تعالی و بعد از
پی کردن ناقه بچه او بر بالای کوه بر آمده سه بار بانگ کرد صالح در آن وقت در میان قوم ثمود حون بیامد و حال را باز
کردند فقال پس گفت که تمتعوا برخورید و برخوردار از زندگی خود فی دارکم در سراهای خود ثلاثة ایام سه روز که
چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه است و روز شنبه شما را عذاب فرود آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب
نه دروغ آورنده است که روز چهار شنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و جمعه سیاه شد و شنبه عذاب
نازل گشت فلما جاء پس آنهنگام که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان نجینا صالحا رهانیدیم صالح را
و الذین آمنوا معه و آنان که با او بودند از مومنان برحمة منا بر حمتی و بخششی از نزدیک ما که اعطای
لطف و توفیق بود ایشان که بسبب آن مهتدی شده از آن عذاب برهیدند و من خزی یومئذ و از
رسوایی آن روز که هلاکت ثمود بود بصیحه و با از عذاب روز قیامت ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو القوی
اوست توانا بر نجات مومنان العزیز غالب بر هلاک کردن کفار و اخذ الذین ظلموا و فرا گرفت
آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریاد عظیم مراد صیحه جبرئیل علیه السلام است در زاد المسیر و غیر آورده که در آن سه روز
که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبر ها کندند و منتظر عذاب می بودند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بصورت
اصلی خود پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خود گسترده از شرق تا غرب پایهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانهای
و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری بر افروخته و موی سروی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید
ثمود آن حال را مشاهده نموده روی بمساکن خود نهادند و بقبور در آمدند جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله
همه یکبار مردند و زلزله در خانهای ایشان افتاد و سقفها بر ایشان فرود آمد فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سرای خود
جاثمین مردگان و بر زمین خسبیده کان لم یغنوا فیها گوییا هرگز نبوده اند در آن سرایها در وسط
آورده که خدای تعالی بر آن صیحه هلاک کرد آنرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و در بیابان و کوهها مگر مرد

ابو رغال کشتی و از حضرت رسالت پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود که مردی از قبیله ثقیف الا ان ثمودا یعنی بدانید
هر کسی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوری است از رحمت لثمود
مر قوم هود را بعد از ان بیان قصه ابراهیم و لوط علیهما السلام میفرماید که و لقد جاءت به درستی که امدند رسلنا
فرستادگان ما از فرشته یا دوازده یا هشت یا ده یا چهار که بهتر فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام
بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال امدند ابراهیم بالبشری بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط
و جبرئیل امده که جبرئیل بهلاک قوم لوط امده بود و اسرافیل به بشارت ولد ابراهیم و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی
و بیرون اوردن ایشان از موتفکات القصه چون نزد خلیل امدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی
قال سلام گفت ابراهیم که جواب من سلامت بر شما باد ایشان را گرسنگان پنداشت فما لبث پس درنگ نکرد
ان جاء انکه اورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ پس خوان بکشید و ایشان را بر طعام خوردن
اشارت کرد ایشان دست بطعام دراز نکردند و در خبر است که این فرشتگان بنزدیک ابراهیم امدند بر صورتی دیبا
که هیچ چشمی مانند ان ندیده بود با بوی خوش و خوی دلکش و گفتند یا خلیل امروز مهمان خواهی فرمود چرا نخواهم ایشان را
پیش گرفت و در مهمان خانه نشاندند و ساره را گفت مرا امروز مهمانی چند امده اند که در همه عمر خود از ایشان
نیکوروی تر و نیکوخوی تر و خوش سخن تر ندیده ام برای ایشان طعامی بساز او گفت درین وقت طعامی
نیست و گوشت هم در خانه نیست که طعامی ازان توان پخت اما گوساله ایست که او را می پروردم و دست و پای او
بر حنا بسته ام و مهره در گردن او کرده از غایت دوستی که با او دارم ابراهیم گفت او را بکشید و بریان کردند
پس بنزد ایشان اورد ایشان نان دست نکشیدند فلما رای پس انهنگام که دید ابراهیم ایدیهم دستهای
ایشان را که مطلقا لا تصل الیه نمی رسد بدان گوساله یعنی دست بدان طعام نمیکنند نکرهم منکر گرد
انرا و اوجس و در دل اورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه در ان زمان هر که قصد کسی داشتی از
طعام او تناول نکردی و چون ایشان از طعام او نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند فرشتگان
از وی احساس اندیشه نموده قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف مترس انا ارسلنا به درستی که ما فرستادگانیم فرستاده
شده الی قوم لوط سوی گروه لوط تا ایشان را عذاب کنیم و اینکه دست بطعام دراز نمیکنیم جهت انست که از طعام
مستغنی و بی نیازیم و از شان ما طعام خوردن نیست وامراته و زن ابراهیم ساره بیت مرون قائمة

ایستاده

ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه می شنید یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستاده بود و بخدمت ایشان قیام می نمود
چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان بشنید فضحکت پس بخندید جهت
فرح و سرور او بسبب زوال خوف ابراهیم یا برای هلاک اهل فساد و یا بجهت نزول ملائکه بمنزل او فبشرناها
پس بشارت دادیم او را بزبان ملائکه باسحق بوجود فرزندی اسحق نام و من وراء اسحق یعقوب
و از پس اسحق یعقوب و تخصیص بشارت ساره جهت ان بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر انکه
ابراهیم از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزندی نبود پس چون مژده فرزند شنید قالت یا ویلتی
گفت ای عجب ءالد ایا من بزایم وانا عجوز و حال انکه من پیر زنم و در ان وقت نود و نه ساله عمر وی
بود وهذا بعلی و این شوهر منست شیخا در حالتی پیرست صد و بیست ساله ان هذا به درستی که این چیزه
که میگویید لشیء عجیب چیزی عجبست تعجب وی از عادت بود نه از وجه قدرت و از بهر ان قالوا اتعجبین ایا
شگفت میداری من امر الله از کار خدای تعجب است در انکه او سبحانه از صنع بالکت و فضل بی علت از
میان دو پیر فرزندی بیرون اورد رحمت الله وبرکاته بخشایش خدا و برکتها یعنی زیادتی خیرات او علیکم
اهل البیت بر شما ای اهلبیت ابراهیم و از برکات الهی بر ایشان ان بود که اسباط جمیع بنی اسرائیل از ابراهیم
و ساره پیدا شدند در مجمع اورده که اینکه ساره را از اهلبیت ابراهیم کردانیده دلالت میکند که زوجه مرد از اهلبیت
او باشد چه ساره دختر عم ابراهیم بود و بجهت این او را اهلبیت ابراهیم شمرد انه به درستی که خدای حمید ستوده است با عطای
نعم مجید بزرگوارست باظهار کرم مرویست که ساره از جبرئیل در باب مژده وقوع ولد از و نشانه و علامتی
طلبید جبرئیل چوب خشکی بدست گرفت و انرا در میان انگشتان خود اورد فی الحال بحرکت امده سبز و خرم گشت فلما
ذهب پس انهنگام که برفت و زایل شد عن ابراهیم الروع از ابراهیم ترس و فزعی که داشت
وجاءته البشری و امد بوی بشارت یجادلنا فی قوم لوط مجادله و مباحثه میکرد با فرشتگان ما در کار قوم لوط
یا میخواست که از روی استعلام کیفیت بر روی ایشان گفت که هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مومن باشند گفتند نه فرمود اگر نود
بود باشند گفتند نه همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید بعد ازان به پنج پس یکی از ملائکه گفتند در مرد اهلی که در وی یک مومن باشد
ما را هلاک کردن ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود که لوط و دختران وی در انجا اند فرشتگان گفتند ما لوط و اهل او را بیرون
خواهیم اورد از میان ایشان ان ابراهیم لحلیم به درستی که ابراهیم امرزنده و بردبار بود و تعجیل نمیکرد در انتقام بدکاران

اواه بسیار اه کننده از گناه بندگان و تاسف خورنده بر ایشان منیب رجوع کننده بحضرت عزت
و بجهت این دو صفت که موجب رقت قلب و فرط ترحم است با ملائکه مباحثه کرده و مبالغه میکرد که شاید که
عذاب قوم در توقف افتد تا بعد انکه توبه کنند گفتند یا ابراهیم اعرض ای ابراهیم روی بگردان و درگذر
عن هذا ازین جدال انه قد جاء به درستی که امده است امر ربك فرمان پروردگار تو بعذاب
ایشان و او اعلم است بحال ایشان در استحقاق عذاب وانهم اتیهم و بدرستی که اینده است
بدیشان عذاب غیر مردود عذابی که بازگردانیده نشود بجدال و دعا و غیران پس ملائکه ابراهیم را وداع
کردند و روی بموتفکات نهادند و ان پنج شهرستان بود و در هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن چون بنزدیک
سدوم رسیدند که یکی از ان دیه ها بود و لوط در انجا موطن بود نگاه کردند دیدند که وی در زمین خود زراعت
میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند و گفتند ما امروز مهمان توایم ولما جاءت رسلنا و انهنگام که امدند
فرشتگان لوطا بلوط سیء بهم اندوهگین شد یعنی امدن ایشان باو در انداختند که ساخت
وضاق بهم ذرعا و تنگدل شد بجهت ذرع یعنی سینه است و تنگی سینه کنایتست از بسیاری قبض خاطر
ان و اندوه وی نه بجهت ان بود که ایشان را با رویهای خوش و صورتهای دلکش دیدار ندید و بی باکی قوم اندیشید
و با وجود این قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریب را بمهمان خود نبرد وقال و گفت هذا یوم عصیب
این روزی سخت است بر من اورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی ندهد
ایشان را هلاک نکنید پس لوط ع با ایشان گفت بشما رسیده است خبر اهل این شهر و کار بد ایشان گفتند کار
ایشان چیست لوط را شرم امد گفت گواهی میدهم که این قوم بدترین خلق اند جبرئیل بمیکائیل اشارت کرد
که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد چون بدر دروازه رسید همان سخن گفت و چون
بشهر درامد باز همان اعاده فرمود و چون بخانه رسید دیگر باره ادا کرد و چهار گواهی وجود گرفت چون مهمانان
لوط را دیدند خبر بدیگران رسانیدند و گویند لوط ایشان را براهی بشهر اورد که کسی ایشان را ندید مگر زن بد سرای
وی زن لوط ایشان را بدید بر بالای بام برامد و مردمان را خبر داد که در سرای لوط مهمانان امده اند که هیچ چشمی
مانند جمال ایشان ندیده وجاءه قومه و امدند بلوط ع قوم او یهرعون الیه در حالتی که
شتاب در وایندند میشتافتند بسوی او یعنی شیطان و هوای نفس ایشان را میدوانید بجانب لوط ومن قبل و پیش ازین وقت

کانوا

کانوا یعملون السیئات بودند که عملهای بد میکردند از بازی کبوتر و لواطه و صفیر زدن در مجالس و ریختن
نشستن برای تهمت ایشان این از قبایح پس یکبار بر در خانه لوط دویدند و گفتند ای لوط مهمانان را از سرای خود بیرون
کن و بدست ما بازده قال گفت لوط یا قوم ای گروه من هؤلاء بناتی اینها دختران منند ایشان را بخواهید
هن اطهر لکم ایشان پاکیزه ترند مر شما را تزویج دختران بشرط ایمان بوده و یا در شریعت او تزویج مومنه با کافر
بکفار جایز بوده چنانکه در بدایت اسلام حضرت رسالت دختر بکافر داد و دختر دیگر را به ابوالعاص
و بعد ازان این حکم منسوخ شد و گویند مراد وی دختران امت بوده اند و اضافه ایشان بخود جهت انست که انبیا بمنزله
ابا اند در شفقت و حرمت و بر سر تقدیر لوط بجهت دفع فساد ایشان گفت که این دختران متزوج شوید فاتقوا الله
پس بترسید از خدا در ترک فواحش ولا تخزون و مرا رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمانان من الیس
منکم ایا نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که شما را پندی دهد و از عملهای بد باز دارد
قالوا گفتند در جواب لوط علمت به درستی که تو میدانی ما لنا فی بناتک من حق که ما را
فی بناتک در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانک لتعلم و بدرستی که تو میدانی ما نرید
انچه ما میخواهیم از لواطه قال گفت لوط ع که لو ان لی بکم قوة کاشکی مرا نیرو بودی در دفع شما قوتی یا اگر مرا
در نفس خود قوتی میبود البته شما را دفع میکردم او اوی یا باز میگردیدم الی رکن شدید
برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که مدد ایشان منع شما توانم کرد در خبر است که جبرئیل ع چون این را از لوط
شنود فرمود که ای لوط رکن تو شدید است و نقل اورده اند که لوط ع در خانه بسته بود و از پس در با ایشان جدال
میکرد ایشان دیوار را شکافتند خواستند که بخانه درایند لوط بغایت مضطر شده اندوهناک گشت ملائکه چون او را
بدان اضطراب و جزع دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربك به درستی که ما فرستادگان پروردگار توایم
و بجهت عذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیك نرسند با ضرر و ایذای تو پس فرض کن
ایشان بتو متوجه نشوند و قدم از میان بیرون نه و ایشان را با ما گذار پس لوط در را گشود و ایشان بیاندرون امدند
و قصد فرشتگان کردند جبرئیل ع اشارت به پر خود بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط بیرون دویدند
و میگفتند که حذر کنید که مهمانان ساحرند و ما را سحر کور کردند جبرئیل ع فرمود که ای لوط فاسر باهلك
پس ببر کسان خود را بقطع من اللیل پاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب و ابن عباس فرموده که

بر براهها را در تاریکی شب تا کسی شما را نه بیند وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که وا پس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه
باید و جه ببرا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است در روایتی آمده که چون لوط با اهل خود از شهر بیرون آمد
ایشان را گفت باز پس منگرید تا عذاب بشما نرسد چون پاره راه برفتند آوازی سخت بشنیدند هیچکس باز پس ننگریست
مگر زن لوط که باز پس نگریست و گفت واقوماه و بر ایشان تاسف خورد فی الحال سنگی بر سر او فرود آمد و هلاک شد و هیچ
گر لوط زن خود را از شهر بیرون نبرد إِنَّهُ مُصِيبُهَا بدرستی که رسنده است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسید بایشان
یعنی او نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل گفت إِنَّ
مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که تا صبح بسیار است جبرئیل گفت در تعجیل
أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک یعنی صبح نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آنوقت که آمد فرمان ما
بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورده برداشت تا بجایی که اهل آسمان
بانگ خروس و آواز سگان ایشان بشنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و بانقلاب [illegible] جَعَلْنَا گردانیدیم عَالِيَهَا
سَافِلَهَا زبران شهرها را زیران یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا و باران بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون
شدن آن حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ سنگی از گل سخت شده و باتش پخته گشته چون آجر و آن سنگها بود مَنْضُودٍ
بر هم نهاده یعنی پی در پی فرود آیند مُسَوَّمَةً در حالتی که نشان کرده شده بود بخطوط سیاه و سفید یا به
سرخ و زرد یا مهر او زده که بعضی از آن سفید بود و بر او نقطهای سیاه و برخی سیاه بود بر او نقطهای سفید یا نام هر کس که
بر آن باران می شد بر آن نوشته بود عِنْدَ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو یعنی در علم او یا در خزاین او و در بعضی تفاسیر آمده
که سنگ بزرگ آن ساوی خمی بود و خرد آن برابر [illegible] و قول آنست که سنگ بر [illegible] که در دیار خود بودند هر یکی
از ایشان که در دیار غیر بودند سنگی بوزن [illegible] مرویست که یکی از ایشان که بحرم در آمده تا چهل روز سنگ که نام او بود
در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم بیرون رفت بر سر وی آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ و نیست آن سنگ عذاب
مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ از ستمکاران دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد از ابو سعید خدری
مرویست که آنانکه لواطه میکردند از قوم لوط از سی کس بیشتر بود و از چهل کمتر بود حق تعالی چهل هزار مرد را هلاک ساخت چه
امر بمعروف و نهی از منکر نکردند ابو العباس گفت از باقر علیه السلام پرسیدم که زنان ایشان بگناه مردان مواخذه گشتند
چه وجه فرمود چنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان نیز بزنان مشغول بودند بعد از آن قصه شعیب را یاد کند که وَإِلَى

مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین بن ابراهیم و یا بساکنان مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان در نسب که شعیب
بود قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای قوم بپرستید خدای یگانه را مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ هیچ خدایی بجز او وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و مکاییل و کم مکنید بپیمودن بکیال را وَالْمِيزَانَ و ترازو
در سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که من می بینم شما را بتوانگری و فراخی نعمت یعنی در
مانده و محتاج نیستید تا داعی باشد شما را بخیانت بلکه توانگرید و [illegible] که مر از مال خود بهره
مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ و بدرستی که من می ترسم بر شما باین خیانت
که بکنید در مال بگیرد عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی که گرد در آینده باشد که هیچکس از شما از آن نرهد و
يَا قَوْمِ ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام بپیمایید پیمانه را وَالْمِيزَانَ و تمام بسنجید آنچه بترازو می سنجید
بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن سر درم بخریدند از بهای آن چیزی باز میگرفتند
و اطراف درم و دینار را بمقراض می بریدند وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان
یعنی سر درم بخرید با قراضه کار درم و دینار می برید وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ و غایت تباهی مجویید در زمین شهر خود
مُفْسِدِينَ در حالتی که تباه کار باشید امور خود را و مصالح آخرت خود را بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی گذارد
برای شما بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید باور دارندگان مر گفتار مرا و با شرط ایمان از بهر آنچه بجز در ثواب فرع ایمانست
وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِيظٍ که شما را بجبر و قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب حافظ کنم چون
و چون شعیب مرتب نماز و طاعت بسیار میکرد ایشان از آنجهت قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ
تَأْمُرُكَ آیا نمازهای تو که بسیار میگذاری بفرماید ترا أَنْ نَتْرُكَ بگذاریم که ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست بداریم از آنچه بکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود
مَا نَشَاءُ آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن و غیر آن إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستی که مر اینه تو بردباری
در امور الرَّشِيدُ راه یابنده وصف ایشان شعیب را باین دو صفت بجهت آنکه او نزد مردمان بصفت
حلم و رشد مشهور بود یعنی چون تو حلیمی و رشیدی نزد مردمان پس باین نوع سخنان از تو بدیع و بعیدست
قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ خبر دهید که اگر باشم بر بصیرتی و حجتی

مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزد خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو
یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت چه مرویست که شعیب صاحب مال و منال بود یا مراد دولتی که کامل
او را ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم و در امر الهی
او مخالفت ورزم وَمَا أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ نمیخواهم مگر اصلاح آوردن کار شما را مَا اسْتَطَعْتُ ما
دام که توانم که اصلاح کنم یعنی غرض من نیست مگر اصلاح شما بامر معروف و نهی از منکر اگر صلاح را در شما
می یافتم نهی شما نمیکردم وَمَا تَوْفِيقِي و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بمنزل صواب و صلاح
إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدایت و معونت خدای عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر وی توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجز
وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میگردم در مرجع پس میکنم [illegible] وَيَا قَوْمِ و ای قوم
لَا يَجْرِمَنَّكُمْ باید که شما را بدان ندارد شِقَاقِي دشمنی و ستیزه کاری من شما بجهت صلاح شما
أَنْ يُصِيبَكُمْ آنکه برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنچه رسید قَوْمَ نُوحٍ گروه نوح را علیه السلام از طوفان
أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا گروه هود را از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه صالح را از صیحه وَمَا قَوْمُ
لُوطٍ و نیستند گروه لوط مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی نزدیک اند در زمان و مکان شما اگر از ایام گذشته
عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب آمرزش کنید از پروردگار خود با ایمان
ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او و از پرستش غیر او باز گردید إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من
رَحِيمٌ بخشنده است بر مستغفران وَدُودٌ دوستدار از تایبان و داد خدا با بنده افاضه لطف و احسانست
بایشان همچنانکه کسی مودت غیر داشته باشد با و عطا و احسان بکند قَالُوا گفتند قوم او که از
این وعظ و تخویف کردند يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ ای شعیب نمی فهمیم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری
از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت کم سنجیدن و این را از روی عناد و انکار گفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا
و بدرستی که ما می بینیم ترا در میان خود ضَعِيفًا بی قوت در دفع ما [illegible] بی توانایی و بی سامانی وَلَوْلَا رَهْطُكَ
و اگر نه قوم تو بودی یعنی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمْنَاكَ مراینه ترا سنگسار میکردیم رهط
از سه تا ده [illegible] و گویند که تا هفت و ایشان چنین هزار بودند وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ و نیستی تو بر ما عزیز
و مکرم که عزت تو مانع رجم باشد موجب رجم شود و این کلام از غایت سفاهت کرده [illegible] زبان بدشنام دادن بگشادند

أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ [illegible]

قَالَ گفت شعیب در جواب ایشان [illegible] که يَا قَوْمِ أَرَهْطِي ای گروه من آیا خویشان من که أَعَزُّ
عَلَيْكُمْ عزیز ترند بر شما و دوستتر نزد شما مِنَ اللَّهِ از خدا وَاتَّخَذْتُمُوهُ و فرا گرفته اید شما امر خدا را
وَرَاءَكُمْ از پشت خود ظِهْرِيًّا همچو چیزی فراموش شده و انداخته شده در پس پشت یعنی حق تعالی را
در آنکه پیدا و پنهان فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من یعنی علم او
بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید شما مُحِيطٌ احاطه کننده است بر وجهی که هیچ چیز بر او پوشیده نیست و شما را
بران جزا خواهد داد وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا و ای گروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالت و جهت خود از شرک و
خیانت در کیل و وزن إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد
که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کند و فضیحت تمام او را
کند وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ و دانید آنکس را که او دروغ گویست بزعم شما مراد آنست که زود باشد که معلوم
کنم بر حقم نه شما وَارْتَقِبُوا و انتظار برید و آنرا که من میگویم از آمدن عذاب إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ
بدرستی که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آنهنگام که آمد عذاب نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم
شعیب را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که ایمان آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا بخششی از ما
که آن اعطای توفیق و الطاف بود که بآن مهتدی شده از عذاب رهیدند وَأَخَذَتِ الَّذِينَ
ظَلَمُوا و بگرفت آنانرا که کافر بودند الصَّيْحَةُ آواز جبرئیل که بصورت مهیب ایشان را گفت همه بمیرید
فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ پس گشتند در سرایهای خود جَاثِمِينَ مردگان و بزمین افتادگان بعضی بر جای خود بودند
كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گوییا هرگز اقامت نکرده اند در آن دیار أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید که دوری از
رحمت و هلاکت مر قوم مدین راست كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ همچنانکه دور شدند از رحمت و هلاک گشتند
ایشان را بقوم ثمود تشبیه فرمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود از ابن عباس نقلست که هیچ دو امت بیک
عذاب هلاک نشدند مگر قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق
بعد از آن در بیان قصه موسی میفرماید که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را علیه السلام
بِآيَاتِنَا بآیات و معجزات خود که نشانهای صحت نبوت او بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و با حجتی غالب و روشن
که آن عصا بود و تخصیص آن بذکر جهت زیادتی وضوح است حاصل که میفرماید ما موسی را با نشانها و حجت بینه فرستادیم

الی فرعون وملائه سوی فرعون و کروهان اشراف از قوم او که فاتبعوا امر فرعون پس پیروی کردند آن کروه
امر فرعون فرمان فرعون را در کار فرستادن و کفر و بدین موسی ع وما امر فرعون و نبود
کار فرعون برشید بنهج رشد و صواب یقدم قومه پیش رود فرعون قوم خود را و ایشان
تابع او باشند یوم القیمة در روز رستخیز فاوردهم النار پس درآورد ایشانرا باتش دوزخ وبئس
الورد المورود و بد مکانیست در آمد شده در رو یعنی آتش دوزخ و مر کرا عاقبت این باشد
درامر او رشد و صلاح نباشد واتبعوا و از پی در آورده شدند فرعون و قوم او فی هذه لعنة
درین سرای لعنة را که دوری از رحمت و هلاکت ویوم القیمة و در روز قیامت نیز دوری از رحمت
که موجب عذاب ابدیست در پی ایشانست بئس الرفد المرفود بد عطاییست داده شده ایشان
یعنی لعنة دو جهان و ابن عباس و مجاهد گوید که روز مرفود لعنة است بعد از لعنة یعنی لعنتهای پی در پی ذلک
این خبر من انباء القری از اخبار دیهای هلاک شده است نقصه علیک میخوانیم قصه آنرا
بر تو منها بعضی از آن دیها قائم باقیست تا آبادان مانند زرع قایم و ایستاده وحصید
و برخی از آن مفقود شده و با خراب گشته و در هم شکسته چون کشت درو ده و گویند قایم آنست که اثر آن
دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح ع وما ظلمنا
هم و ما ستم نکردیم بر اهل دیهها باهلاک ایشان ولکن ظلموا انفسهم و لیکن ایشان ستم کردند بر
نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب ایشان شد فما اغنت پس نفع نرسانیدند و قدرت
نداشتند عنهم از ایشان الهتهم التی آن خدایان که از فرط غوایت و ضلالت یدعون
میخواندند و میپرستیدند من دون الله بجز از خدای الهه باطل ایشان نا داشتند از ایشان
من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان
وما زادوهم و نیفزودند ایشانرا غیر تتبیب و کذلک و همچنین هلاک کردانیدن و زیان
تمام رسانیدن و مانند این گرفتن اخذ ربک گرفتن پروردگار تست اذا اخذ القری چون بگیرد
اهل دیهها وهی ظالمة و حال آنکه اهل دیهها ظالم باشند بر خود بارتکاب کفر و شرک ان اخذه بدرستی
که گرفتن خدای الیم شدید دردناک و سخت است از آن گرفتن کس را روی خلاص و راه رهایی نیست ان فی ذلک بدرستیکه

که

که درین که یاد کردیم از نزول عذاب بر امتان گذشته لایة هر آینه عبرتیست لمن خاف مر کسیرا که بترسد عذاب
الاخرة از عذاب آخرت یعنی اهل دران تامل شود با آنکه آنچه با ایشان گذشته رسید نمونه ایست که حق
تعالی برای مجرمان مهیا ساخته در آخرت تا از آن منزجر شوند و در عمل صالح کوشند ذلک آن روز قیامت یوم مجموع
له الناس روزیست جمع کرده شده از برای آن مردمان یعنی همه خلایق را در وی جمع کنند وذلک و آن روز یوم
مشهود روزیست حاضر کرد آینده شده در وی اهل آسمان و زمین وما نؤخره و باز پس نمیداریم آن
روز را الا لاجل معدود مگر برای مدتی شمرده شده و معین و مقرر یعنی تا آن مدت که حکمت ما مقتضی
آنست منتهی شود قیامت قایم نگردد یوم یات روزیکه بیاید جزای آن روز لا تکلم نفس سخن نگوید
هیچ نفسی که او را نفع رساند از جواب یا شفاعت الا باذنه مگر بدستوری خدای و این در موقفی خاص باشد
و موقفی دیگر باشد که در وی اجازت سخن گفتن نباشد کقوله یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون
فمنهم پس بعضی از اهل موقف شقی بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود و ایشان اهل کفر
و طغیان باشند وسعید و بعضی نیکبخت که بموجب وعده بهشت ماوای او بود و ایشان مومنان باشند و اهل تقوی
و صلاح در خبر است که روز قیامت چون خلایق را در صعید سیاست حاضر آیند از قبل رب العزة ندا رسد که ای انبیا
و صدیقان و شهیدان حاضر آیند فرشتگان صفها کشیده باشند ندا آید که کجاست که مرا پرستیده چنانکه حق پرستیدن
منست هیچکس یارا نبود که جواب دهد دیگر باره این ندا رسد فرشتگانی که همه عمر خود را از بدایت
خلق عالم تا نهایت فنای عالم در یک طاعت بسر برده باشند آواز برآرند و زبان عجز بذلت اعتراف کنند که سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک و این ملایکه آنها باشند که در همه عمر یک رکوع یا یک سجود یا یک تسبیح سر برده باشند و کریمه
یسبحون اللیل والنهار اشارت بایشان است از شقیق بلخی نقلست که علامت سعادت پنج چیزست نرمی دل بسیاری
توبت از دنیا کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است سختی دل خشکی دیده رغبت بدنیا طول امل
بیحیایی فاما الذین شقوا اما آنکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ اند لهم فیها
مر ایشانراست در آتش دوزخ زفیر فریاد سخت وشهیق و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال در
مبدا صوت حمارست و شهیق صوت ضعیف و آن در اواخر ادا حمار مستعملست پس تشبیه کرده فریاد اشقیا را بانکر حمیر
اصوات خالدین فیها جاوید باشید دران که ما دامت السموات والارض مادامی که آسمانها و زمینها باشند

این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین باز بسته شود بجهة
آنکه نصوص داله بر تابید و دوام اهل نار دانقطاع دوام ارض و سما وارد است و گویند مراد سموات آخرت و ارض آخر
دکریم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات و با مراد سموات و ارض فوق و تحت است یعنی مادام که بالا و پایین باشد
ایشان در دوزخ باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد خدای که ایشانرا از عذاب آتش بعذاب زمهریر معذب سازد
یا عذابی دیگر جز از عذاب آتش چه دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی از آنها آتش که باتش عذاب کنند پس
استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود دوزخ ان ربک بدرستی که پروردگار تو فعال لما یرید
کننده است مر چیزی را که خواهد شد از تغیر بدون اعتراض معترض و منع مانعی واما الذین سعدوا
و اما آنکه نیکبخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت اند خالدین فیها جاویدان دران ما
دامت السموات والارض مادام که باشند آسمانها و زمینها آنجا نیز عرفی تابید و تخلید است
یا مراد آسمان و زمین آخرتست و یا بجای فوق و تحت الا ایشان باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد
پروردگار تو که ایشانرا از نوع نعیم چنانکه فراخور عمل ایشان عزیز تر از آن بلند تر رساند که زیاده بر رتبه ایشان باشد
و یا مراد تعلیق شی باشد بر محال که آن مشیت را که جا نشد بخروج ایشان از بهشت عطاء عطا داده خدا اهل
را غیر مجذوذ نه منقطع و بریده یعنی منتهی الی غیر النهایة و چون حق تعالی قصه کفار کرد آنچه بر ایشان
نازل شد از عذاب دنیا و عقاب آخرت در عقب آن جهة تسلیه حضرت رسالت و تهدید کفار مکه فرمود
که فلا تک فی مریة پس مباش در گمان شک از آنچه از احوال امم سالفه عالم شدی و بدیدی عاقبه ایشانرا
دانستی خطاب آنحضرتست و حقیقت مراد امت باشد یعنی در شک مباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه میپرستند
این مشرکان در آنکه ضلالتست موجب هلاکت یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت سبب هلاکت ایشان
چنانکه بود امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون نمی پرستند اهل شرک بتانرا الا کما یعبد
مگر آنچه میپرستند اباؤهم من قبل پدران ایشان پیش ازین از بتان و بشمار رسیده آنچه بایشان لاحق شد
از انواع نکال و عقاب پس حال اینها نیز چنان خواهد بود وانا لموفوهم و بدرستیکه ما تمام رساننده ایم بایشان نصیبهم
بهره ایشانرا از عذاب همچنانکه بپدران ایشان رسانیدیم غیر منقوص در حالتیکه آن نصیب ناکاسته باشد
و یا مراد روزی را خام باشد ایشان رسانیدیم و ایشان کفران آن نمودند و معبادی اوثان اشتعال نمودند پس توقع

عذاب

عذاب بر ایشان لازم باشد ولقد اتینا و هر آینه دادیم موسی الکتاب موسی را توریة فاختلف
فیه پس اختلاف کرده شد دران یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بران گرویدند و برخی کافر شدند
همچو اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود را اندوهگین مگردان و بار غم بر دل خود منه ولولا کلمة
سبقت و اگر نه سخنی است پیشی گرفته من ربک از خدای پروردگار تو بتاخیر عذاب از ایشان تا قیامة
بحکمت و مصلحت لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان قوم موسی بثواب و عقاب تا مستحق عقاب
استیصال بهلاکت و محق از آن نجات یافتی و بجهة امتیاز میان محق و باطل واقع شدی وانهم
و بدرستی که کفار قوم تو لفی شک هر آینه در گمانی اند منه از قرآن که آنی مریب در ریب افکننده یعنی
نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده و دل را لنگیده یقین و یا قوم در شک اند از نبوت تو یا از قرآن و
ان کلا و بدرستی که همه مختلفان که مومن اند و کافر خواه امت موسی و خواه امت تو لما لیوفینهم
هر آینه از آن کسانی که تمام خواهد داد ربک پروردگار تو اعمالهم جزای کردارهای ایشان انه بدرستی
که خدای بما یعملون خبیر آنچه بکنند دانا و آگاهست و چیزی از او فوت نشود و اگرچه خفی باشد و بعد از
تبیین امر مختلفان در توحید و نبوت و شرح وعد و وعید رسول خود را امر بکند باستقامت در شرایع بان
نهج که برو نازل شده میفرماید که فاستقم پس مستقیم و درست باش کما امرت همچنانکه فرموده شده
ومن تاب معک و باید که مستقیم شوند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو ولا تطغوا
و بیرون مروید از حدود خدا در بکند بزیاده و نقصان انه بما تعملون بصیر بدرستی که خدای بانچه بکنید بصیر
بیناست پس جزا دهنده شماست بران بدانکه مستقیم در طریق دین کسیست که بر ادای نواهی آن ثابت
و راسخ دم باشد و از راه حق نگردد تا بسر منزل وصال رسد و چون حقیقت استقامت سلوکست در جمیع احوال بر
نهجی بران وجه که مامور و مرضی او سبحانه باشد و شیوه شایبه انحراف و اعوجاج نداشته باشد از طرق
افراط و تفریط محفوظ باشد و چشم دل از ما سوی برد و ختم بالکلیه متوجه مولی باشد و این در غایت عسرست از آنکه
در جمیع قرآن هیچ آیتی سختتر ازین آیت سوده بر آنحضرت و لهذا فرموده که شیبتنی سورة هود یعنی سوره هود مرا
پیر ساخت و بعد از امر باستقامت نهی فرمایند بکلمه از مداهنه در امور دین و میل بظلم میفرماید که ولا ترکنوا
و میل اندک مکنید و جای بسیار الی الذین ظلموا سوی آنانکه ستم کردند بر خود و بر غیر و معاونت

ایشان نکنید به پیدا و ایشان و راضی شدن بان و تشریک ایشان شدن در ظلم ایشان در خبر اهل بیت [illegible] علیه السلام فرمود که هر که ظالمی را دعا کند به بقای عمر دوست داشته باشد که عاصی شود بخدا در زمین او و ترک یاری ظلمه و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و اظهار محبت با آن و طمع در عطایای ایشان از جمله میل است

با ایشان نوری فرموده که هر که قلم بتراشد برای ظلمه یا سیاهی در دوات ایشان بریزد یا کاغذی به ایشان دهد تا در وی چیزی که موجب ظلم باشد بنویسند با ایشان شریک باشد و مرویست که در جهنم وادیست که ساکن شود بهر قادر بانی که از اهل بر ملوک و ملازم سر بر سلاطین باشند حاصل سخن از منتهای منع مایل که بمیل

ظلمه مینمایند فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ که برسد شما را آتش دوزخ و هر گاه میل آن اندک بکسی که منسوب ظالم است

از فساد شود سبب وصول به آتش پس چگونه باشد حال کسی که میل نماید بکسانی که بحکم مشهورند بظلم

و بعد از آن میل را زیاده کند بظلم و از آن ترقی کرده مرتکب ظلم شود و بعد از آن متوغل شود در آن

وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان که عذاب از شما باز دارد

ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید چه حکمت او موجب تعذیب ظلمه است در خبر است که چون

روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزة ندا کند که این الظلمة کجا اند ظالمان و یاران و یاوران ایشان

جمع کند حتی کسی را که برای ایشان دوات را لیقه نهاده باشد و قلم تراشیده بنزد ایشان حشر کند همه را در

تابوتی نهند از آتش و در قعر دوزخشان اندازند و مرویست که هیچ چیز نزد خدا دشمن تر از این نیست که عالمی نزد

عملداری رود و از این ذباب نقلست که سر مرد از نشستن بهتر است از آنکه قادی مرد در سرای ظلمه و عمال ظلم

نشینند از سفیان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاک مشرف شده و بر آب توان داد فرمود

نه کنشد اگر آتش مدهید بمیرد کفت بگذار تا بمیرد اورده اند که موفق که وزیر عراق بود در پس امام نماز میگذارد

چون امام این آیه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ تلاوه کرد موفق نعره زد و بیفتاد و بیهوش شد

با هوش آمد وی را از بیخالت سوال کردند گفت این آیه درباره کسیست که میل اندک بظالم کند پس حال ظالم چگونه

باشد و چون توجه بصلوة موجب رقت قلب است و خوف و خشیه که مستلزم ترک ظلم است و ترک میل بانواع قبایح

از آنجمله در عقب این میفرماید که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را با شرایط و ارکان طَرَفَيِ النَّهَارِ در

در دو طرف روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ در ساعتها از شب که قریب بنهارست مراد بنماز در طرفا علی [illegible]

و نماز

و نماز در طرفا سهل ظهر و عصر و نماز زلف لیل مغرب و عشاء ابن عباس فرموده که مراد بطرفی النهار وقت

صلوة فجرست و مغرب و زلفا من اللیل عشا اورده اند که ابوالیسر انصاری دوبتی خرما میفروخت زنی صاحب جمال را

دید که بخرما خریدن امده بود گفت و باب خوبتر در خانه دارم همراه من بیا تا از آن بتو دهم چون زن بخانه درامد ابوالیسر او را

در بر گرفت و بر او بوسید گفت از خدای بترس فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت امده گریان گریان موقف

عرض رسانید که یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که زن بیگانه بخانه خود آورد و بغیر جماع میان ایشان از ملامسه و تقبیل

واقع شود حضرت هیچ جواب نداد و منتظر وحی میبود تا وقت نماز دیگر درآمد رسول صلی الله علیه و آله نماز عصر بگذارد

جبرئیل امد و این آیه آورد که إِنَّ الْحَسَنَاتِ بدرستی که نیکوییها یعنی نماز پنجگانه يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ببرد و محو سازد

بدیها را حضرت ابوالیسر پرسید که نماز عصر با ما گذاردی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که این نماز کفارت شان

کناهست گفتند یا رسول الله این حال مخصوص بویست فرمود نه همه مردمان درین حکم داخلند و نیز در صحیح واقع شده

که از نمازی تا نمازی کفارت گناهانیست که میان انها واقع شده باشد اگر کبیره نباشد ابو حمزه ثمالی از احدهما

صلوات الله علیهما نقل کرده که امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه گفت از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم

این آیه اقم الصلوة تا اخر ابده امیدوار ترین ایتیست در قرآن بخدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث گردانید که اگر یکی از شما

قیام نماید بوضو ذنوب از اعضای او متساقط و ریزان شود و چون بوجه قلب متوجه قبله شود از آن مشتغل گردد

تا اگر جمیع گناهان از او ریزان شود و هیچ گناه بر صحیفه عمل او نماند همچنانکه در روزی که از مادر متولد شده باشد

و اگر مابین دو نماز از نمازهای پنجگانه گناه از او صادر شده باشد نیز چنین باشد و بعد از آن گفت ای علی

بدرستی که صلوة خمس برای امتی بمنزله نهری است که بر در خانه کسی باشد و هر روز پنج بار در آن غسل کند هیچ از آن چرک بر بدن او بماند گفتم نه فرمود بخدایی که نمازهای پنجگانه امت

مرا نیز چنین است ذَٰلِكَ آن امر باستقامت و اقامه صلوة ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ پندیست مر یاد کنندگان را و

بگیرند کانرا وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَإِنَّ پس بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ

الْمُحْسِنِينَ ضایع نگرداند اجر نیکوکاران فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبودند مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ

قَبْلِكُمْ که پیش از شما بودند أُولُو بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای فضل که او را عاقبت بینی يَنْهَوْنَ

باز دارند مفسدان را عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ از تباهی در زمین تا عذاب بریشان فرود نیامد إِلَّا قَلِيلًا

لیکن اندک بودند مِمَّنْ أَنْجَيْنَا از انها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات مِنْهُمْ از گذشتگان که ایشان

میکردند مراد انبیا و اهل ایمانند وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پیروی کردند انانکه کافر گردیدند مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آن

جز را که متنعم بودند در آن یعنی متابعت لذتهای نفس کرده تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات معروف کردند

وَكَانُوا مُجْرِمِينَ و بودند کافران و بسبب آن مستاهل شدند وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نبود پروردگار تو

لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ که هلاک کند اهل دیهها را بِظُلْمٍ بشرک و کفر وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ

و حال آنکه اهل آن بصلاح اورنده کان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم بان منضم

نگردد و از اینجا گفته اند که پادشاهی با کفر باقی میماند و حقوق با ظلم باقی نمیماند وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی

خدای لَجَعَلَ النَّاسَ هر اینه کردانیدی بجبر و قهر و الجا مردمانرا أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه یعنی بر یک دین و آیین

و لیکن این منافی تکلیف است جاز بر زوال تکلیف عذاب جبارست وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مُخْتَلِفِينَ اختلاف

کننده کان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس بجهت عدم تدبر در دلایل إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر انرا

که رحم کرده پروردگار تو او را بلطف و توفیق تو بواسطه تدبر او در دلایل [illegible] مراد اهل ایمانند که اختلاف در میان ایشان

نیست و گویند مراد اختلاف مردمانست در روزی که بعضی توانگرند و برخی درویش مگر آنکه خدا ویرا قناعت دهد

وَلِذَٰلِكَ و از برای تمکین و اختیار از آن ناشی شده خَلَقَهُمْ آفریده است ایشانرا تا ثواب دهد اختیار

کننده حق را و معاقب سازد اختیار کننده باطل را و یا معنی انست که از برای رحمت خود که احسان و فضل است

ایشانرا آفریده است وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی وعید او که لَأَمْلَأَنَّ

جَهَنَّمَ هر اینه پر سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از دیوان و آدمیان أَجْمَعِينَ همه ایشان یعنی از

عاصیان ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ و هر چیزی و قصه که میخوانیم بر تو مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ

از خبرهای پیغمبران مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ و این خبرها ان خبریست که ثابت میکردانیم بان دل ترا

تا دل تو بیارامد و یقین تو بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمای و از ایذای کفار شکیبا باشی

وَجَاءَكَ و آمده است تو را فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ درین سوره آنچه درست و راست در عالم

که تخصیص این سوره بحق برای تشریف است و الا حق در همه سوره قرآن هست و گفته اند که بعضی اشارت

باخبار مذکوره است درین سوره یعنی این خبرها درست و راست وَمَوْعِظَةٌ و پندیست وَذِكْرَىٰ

و یادبودی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگانرا وَقُلْ و بگوای محمد بر وجه تهدید لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر انانرا

نیاورند اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ عمل کنید در حالتی که بران متمکن اید و قدرت دارید إِنَّا عَامِلُونَ

که ما نیز عمل کننده کانیم بر همه حالی که داریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید بما انقلاب زمان و گردش روزگار

انا منتظرون

إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ما منتظریم نزول عذاب را بر شما وَلِلَّهِ و مر خدا راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ علم

جمیع آنچه غایبست از آسمانها و زمینها و هیچ چیز از او مخفی نیست وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ و بسوی او بر میگردد

باز گردد و همه کارهای بندگان و حفص یرجع بصیغه مجهول یعنی باز گردانیده شود همه کارها سوی او فَاعْبُدْهُ

پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع

توکل بعابدان میرسد و توکل بمجرد گفتار یا عبارت وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب میخوانند و مخاطب همه مردمانند یعنی خدای بیخبر نیست از مردم شما

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که بندگانرا سوره یوسف بیاموزید

که هر مسلمانی که انرا تلاوت کند و اهل خود و بندگان خود را تعلیم کند حق تعالی سکرات مرگ بر او آسان گرداند

و قوتی او را بی فرماید که هرگز حسد بر مسلمانی نبرد و ابو بصیر از عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که سوره یوسف

قراءت کند در هر روز یا در هر شب حق تعالی روز قیامت او را با جمال یوسف گرداند و از فزع روز قیامت ایمن گردد و از

بندگان صالح شود و این سوره در تفسیر نوشته است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر نزد بعضی این کلمه یعنی انا اللّه اری است یعنی منم خدایی که می بینم همه چیزها را و میدانم و جمیع اشیا را و یا الف از

اللّه است و لام از لطیف و را از رئوف و یا الف اشارتست بانفراد و لام بلطف و را برحمت یعنی منم

بانفراد من بربوبیت و لطف من با اهل معرفت و برحمت من بر کافه بریت و قول اول اشهر و اصح است تِلْكَ

این ایات یا این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ایتهای کتابیست که واضح است معنی آن و یا ظاهر است

اعجاز آن و یا روشن کننده حلال و حرامست در روایت آمده که یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال

کنید سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرود فرستادیم

کتاب را و مراد این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآن نازلست بعضی از قرآن را قرآن گفته اند

تسمیه جزو باسم کل یعنی این سوره را بلغه عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا شاید که شما فهم کنید

آن بر سید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغه دیگر فرستادیم در فهم آن عذری اورده بید نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ

ما میخوانیم بر تو أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهترین قصهها که خوانده شود و در عالم آورده که بهترست بجهت اشتمال آن

بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها چه آن متضمن ذکر انبیاست و صلحا و ملایکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیر ملوک

واداب ممالک وطریقه تاجران وذکر عقلا وسفها واختلاف احوال آدمی ومکر زنان وذکر توحید وفقه وعلم تعبیر
خواب وآداب سیاست وتدبیر معیشت ولهذا درین سوره مسائل ایشان گسترده قصه یوسف بروجه تفصیل بعبارت
دلپذیر سمت ذکر خواهد یافت بتوفیق نحن نقص علیک احسن القصص حق تعالی میفرماید که ما بر تو میخوانیم نیکوترین قصه‌ها بما اوحینا
بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن این سوره را که خوانده میشود وان کنت و بدرستی که تو بودی
من قبله لمن الغافلین از نا آگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این حکایت بگوش تو نرسیده و این
معلوم نبود در تفسیر مستغنی مذکور است که نزول این آیت جهت تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از استماع واقعه
که بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام جاری شده وصورت این چنان بود که روزی سید کاینات صلی الله علیه
نشسته بود شاهزاده حسن و حسین را بر کنار خود نشانده گاه لب بر لب حسن مینهاد و گاه روی بر روی حسین میمالید ناگاه
بفرمان الله جبرئیل امین در رسید و خطاب رب العالمین رسانید که یا رسول الله اتحبهما آیا تو حسن و حسین را
دوست میداری فرمود نعم اولادنا اکبادنا چگونه دوست ندارم پاره جگر منند و روشنایی بصر جبرئیل علیه السلام گفت
که ای سید کدام را دوستر داری فرمود ای برادر هر دو در یک صدفند و هر دو بر یک آسمان شرف هر دو گوهر یک درج و اختر
یک برج هر دو جگر گوشه رسولند و نور دیده دل بتول هر دو نسل اسد الله اند هر دو سبط رسول الله اند یا اخی جبرئیل هر دو را
بغایت دوست میدارم جبرئیل گفت ای سید ملک جلیل میگوید که ای حبیب من آگاه باش که یکی ازین دو فرزند دلبند
تو بزهر از پا در آرند و دیگری را به تیغ بیدریغ سر بردارند حضرت چون از جبرئیل قصه زهر حسن و غصه قهر حسین شنید
گریه آغاز کرد و فرمود من بقتل ایشان یا جگر گوشگان این هر دو که کنند جبرئیل گفت جمعی باشند از امت تو که با وجود دعوی ایمان
وامید شفاعت تو ایشان را از پای درآرند فرمود ای جبرئیل امت من بدین دو حسن را زهر چشانند و بی گناه حسین را با خنجر
آبدار سر از تن جدا کنند بی جنایتی از ایشان صادر شده باشد این جنایت روا دارند و بدان خطا از جور و جفا چگونه
فرو گذارند سید عالم صلی الله علیه وآله از جفای امت بسیار گریان شد جبرئیل علیه السلام از برای خوشنودی آن حضرت پیغام
رسانید که نحن نقص علیک احسن القصص و فرمود از معامله عاصیان امت عجب مدار از واقعه برادران یوسف بیندیش
که ایشان پیغمبرزادگان از نسل پیغمبر بودند بعضی ازیشان انبیا شدند اما از کار کوران و گرانند و وجه احسنیت این سوره بعضی گفته‌اند
اصل این قصه که درد و محنت است موجب سوز دل و حرقت احسنش گفت خداوند کان در تسلی حسن و حسین
پس برای تسلیه دل مبارک مصطفی و از ادش علائیان کربلا حق تعالی فرمود که اذ قال یوسف یاد کن ای محمد وقتی را

که گفت یوسف لابیه مر پدر خود یعقوب بن اسحق بن ابراهیم یا ابت ای پدر من خوابی عجب دیدم انی رایت
بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره را والشمس والقمر و آفتاب و ماه را
و ماه را و من بر سر کوه بلند بودم در حوالی من انهار جاری و اشجار سبز بود از آسمان این ستارگان و آفتاب و ماه
فرود آمدند و من در ایشان مینگریستم رایتهم لی ساجدین دیدم ایشان را مرا سجده کننده کان او را
که یعقوب دوازده پسر داشت و یوسف را از همه دوستر داشتی و نظر تربیت کمال او گماشتی زیرا که هم بحلیه جمال آراسته
بود و هم به پیرایه کمال پیراسته صورت حال او از کمال معنی در آینه صورت جلوه میکرد برادرانرا ازین جهت زنگار حسد بر آینه دل
نشسته بود و رقم اشک و غیرت بر لوح سینه ایشان نقش بسته مرویست که در سرای یعقوب درختی بود هرگاه وی را پسری
آمدی از ان درخت شاخی برآمدی و با ان پسر بالیدی و بزرگ و قوی گشتی و بیرون آمدی چون بزرگ شدی آن شاخ را ببریدی و
این عصای تست که با تو نشو و نما یافته چون یوسف متولد شد از درخت هیچ شاخ نرست و چون بهفت سالگی
رسید با پدر گفت ای پدر بزرگوار هر یک برادران مرا عصایی دادی چرا مرا امیدی خطاب ساختی که ای یعقوب از من چوبی
بخواه از خدای تعالی یعقوب دعا فرمود حق تعالی جبرئیل را بوی فرستاد با عصایی از چوب بهشت و گفت این چوب را
بیوسف ده تا عصای وی باشد و ان چوبی بود از زبرجد سبز بهشتی یوسف در خواب دید که آن عصا را بزمین زد و برادران
وی نیز عصاها بر زمین زدند عصای یوسف بلند شد و سبز گشت و برگ برآورد و شاخها بکشید و سایه گسترد و سر در
عنان آسمان کشید و عصاهای برادران بر حال خود بماندند بعد از آن بادی برآمد و عصاهای برادران از بیخ بر کند
و در دریا انداخت و عصای او بر جای بماند و او از خواب درآمد ترسان شد و نزد پدر آمد و پدر او را
بسیار ترسان یافت گفت ای فرزند دلبند من ترا چه رسیده است یوسف صورت حال خواب با پدر تقریر کرد
چون برادران این خواب خبر یافتند حسد و حقد ایشان متزاید گشت و با خود گفتند که این خواب دلالت میکند
بر آنکه وی پیشوای همه مردمان شود و مرتبه بلند و درجه ارجمند یابد و ما همه محکوم حکم او شویم و از وی نصیب گذشت
محبت یعقوب با یوسف بر وجهی بود که یکساعت نمیگذاشت که او از وی غایب شود و شب و روز او را نزد خود
داشتی چون شروع در دوازده سالگی کرد شب جمعه در کنار پدر خوابیده بود در واقعه دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره
از آسمان فرود آمدند و او را سجده کردند یوسف از دهشت آن بیدار شده او را با پدر تقریر کرد یعقوب دانست
که او مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گونه او که ستارگان اشارت بدیشانست و او پدر و مادر او که خاله یوسف است

وشمس و قمر عبارت از ایشان تعظیم و تکریم بجای آرند فکر فرمود که اگر برادران این واقعه دیگر بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف
تمام دارند هر آینه قصد وی کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و مرحمت و کمال محبت
لا تقصص بخوان و ظاهر مکن رؤیاک خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا لک که
حیله کنند بر هلاک تو کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان بدرستی که دیو که گویند ابلیس است
للانسان مر آدمی را عدو مبین دشمنی آشکار است اگر او بر مکر و حیله بیاراید و کذلک و همچنانکه برگزید
خدای یا نمود خوابی که دلیل شرف و نشانه تقوی و کمال مرتبت بر برادران و علامت شرف و عز و کمال تست یجتبیک
ربک برگزیند ترا پروردگار تو بنبوت و فرمانفرمایی و پادشاهی و غیر آن از امور عظام و یعلمک و بیاموزد
ترا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها از قتاده روایت است که در عهد یوسف هیچکس بتعبیر خواب برابر او نبود
و یتم نعمته و تمام گرداند نعمت خود را که نبوت است و وصل نعمت دنیا بنعمت آخرت علیک بر تو و علی آل یعقوب
و بر فرزندان یعقوب یعنی از انهایی که پیغمبر بودند از اولاد و اولاد او یا مراد برادران یوسف اند که حق تعالی ایشانرا
بر اسلام و توبه از انچه صادر شده بود مشرف ساخت و مغفرت ارزانی داشت و باجماع ائمه برادران یوسف
پیغمبر نبودند اما حق توفیق داده نعمت توبه و مغفرت بایشان ارزانی داشت کما اتمها چنانکه تمام کرد نعمت
نبوت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش از تو وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی
یعنی ابراهیم و اسحق اما ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از آتش نمرودی اما بر اسحق بنبوت و اخراج یعقوب
و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستی که پروردگار تو علیم داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد
حکیم استوارکار و درست کردارست یعنی آنچه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد و بعد از ذکر
تمهید مقدمه این قصه شروع در آن نموده فرمود که لقد کان فی یوسف بتحقیق که هست در قصه یوسف
و اخوته و در حکایت برادران او آیات نشانهای قدرت و دلایل قدرت للسائلین مر پرسندگان را
این قصه و برادران یوسف یکی ابن یامین بود و وی برادر اعیانی بود و دیگر علاتی که ایشان
خاله تر بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و ربالون و یشجر و چهار دیگر غیر علاتی بودند و ایشان از
دو کنیز در وجود آمده بودند و نهادان و نفتالی و جاد و اشر بودند و یوسف در حسن صورت و سیرت از
همه در پیش بود مرویست که حق تعالی چهار دانگ حسن بیوسف داده بود و دو دانگ دیگر بر جمیع ملکان قسمت کرد و ابو سعید

خدری از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که آنحضرت فرمود شب معراج مرا باسمان بردند یوسف را دیدم با حسنی عجب
و لطافتی غریب از ان متعجب شدم و پرسیدم که این کیست گفتند یوسف اصحاب از آنحضرت سوال کردند که یوسف
را چگونه دیدی فرمود چون ماه شب چهارده در میان ستارگان کعب الاحبار روایت کرده که حق تعالی صورت همه پیغمبران
بادم علیه السلام نمود وی یکیک را بدید در طبقه ششم آسمان یوسف را دید تاج وقار بر سر نهاده و قضیب پادشاهی در دست
گرفته و ردای کرامت بر دوش نهاده و بر راست او هفتاد هزار فرشته ایستاده و بر چپ او هفتاد هزار همه آواز تسبیح و
تهلیل برداشته و پیش او درختی سبز که انرا درخت خوانند یا دیو ایستاده هرگاه که آن برفت درخت با وی حرکت
میکرد آدم گفت بارخدایا این کیست ندا رسید که شخصی از فرزندان تو که همه بروی حسد برند بخشنده الخ باو عطا خواهم
کرد گفت بارخدایا چه بوی خواهی داد فرمود ثلث تمام از حسن آدم او را در برگرفت و بوسه بر سر و چشم او داد و گفت
لا تاسف یا بنی و اندوه مخور ای پسرک من تو یوسفی در حسن نادره زمانی پس اول کسی که
او را یوسف نام نهاد آدم است و در خبرست که در اول خلق بر صورت و جمال یوسف بود چون بتجرد
تناول کردن آن حسن و بها و نور از وی زایل گشت و حق تعالی او را بیوسف داد گفته‌اند که در شب تار نور روی او
چون روز نورانی بود و آن جعد موی بود و فراخ چشم و سرو قد و سبز ساعد و باریک میان و تیز بینی و خورد دندان
بود رخ راست او خالی سیاه بود و در میان هر دو چشم او علامتی نورانی بود سپید چون ماه تابان چون بخندیدی
یا سخن گفتی نوری از دندانهای او تابیدی که در و دیوار روشن ساختی و لطافت اندام وی بوجهی بود که اگر چیزی
خوردی در پوست وی پیدا شدی گویند که حسن یار از جدش اسحق بمیراث گرفته بود و اسحق از مادرش ساره که حق
ساره را بر صورت حورالعین آفریده بود القصه چون یوسف خواب مذکور با پدر بگفت پدر بکتمان او
وصیت فرمود و با جبا و اتمام نعمت ان مژده داد و بعضی از زنان برادر او بشنود و نماز شام که ایشان
باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را آتش حسد در حرکت آمده بتدبیر مهم او مشغول شدند چنانکه
اذ قالوا یاد کن اذ گفتند برادران یوسف با یکدیگر لیوسف و اخوه هر آینه یوسف و برادر اعیانی
یامین که برادر پدر و مادری اوست احب الی ابینا دوستر اند بسوی پدر ما منا از ما و نحن عصبة
و حال آنکه ما جماعتی توانا و مردان کارزاریم و ایشان خورد سالند وی کفایه کس نیاید که ما را دوستر داشتی و چون عاجز
ضعیف را بر ده قوی توانا اختیار کرده ان ابانا لفی ضلال مبین بدرستی که پدر ما در ضلال مبین در دور افتادگی است هویدا

هویدا و آشکارا از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده پس با یکدیگر گفتند که چاره درین امر باید
کرد و حیله باید انگیخت تا ویرا از پدر دور گردانیم و بجهة نیابتش و ما را دوست بگرد یکی از ایشان گفت که غیر این امر
که اقْتُلُوا یُوسُفَ بکشید یوسف را و گویند که این سخن دان بود در تیر آورده که شیطان بصورت پیری بر ایشان
ظاهر گشت و گفت یوسف بخواهد که شما را بنده کی گرد گفتند تو پیرا و چیست گفت او را بکشید اَوِ اطْرَحُوهُ یا
او را اَرْضًا بزمینی دور از عمارت که دوران بسیار باشد یَخْلُ لَكُمْ تا خالی باشد برای شما وَجْهُ اَبِیكُمْ
روی پدر شما یعنی چون او را نیابد همگی روی بشما آرد و بتمامی بشما رو آورد و بغیر التفات نکند وَتَكُونُوا
مِنْ بَعْدِهِ و باشید پس از یوسف بعد از ساختن امر او قَوْمًا صَالِحِینَ گروهی شایستگان از بن عمل این
نیز از کید شیطانست که گوید امروز گنه کنید و فردا توبه کنید و ایشانرا غافل بسازد از آنکه عذر فردا را عمر فردا می باید
عمر اعتماد نیست قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان یعنی یهودا که در عقل و رای از ایشان در پیش بود و گفت
لَا تَقْتُلُوا یُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل کبیره است از گناهی عظیمات وَاَلْقُوهُ و بیفکنید او را فِی
غَیَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه یَلْتَقِطْهُ تا فرا گیرند او را بَعْضُ السَّیَّارَةِ بعضی راه گذریان که بدانجا
رسند و او را بیرون آورده با جنبه دیگرش برند و شما از وی برهید چون غرض شما نابودن او است تدبیر او نیز بود کنید
اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِینَ اگر هستید شما کنندگان بمشورت من همه برین از تتق شدند و حرکت کردن یعقوب علیه السلام
بخته بود و در جوار او درویشی بود بویان طعام می شنید و کسی وی را از آن نصیبی نداد خطاب آمد که ای یعقوب چون
درویش را از آن طعام محروم ساختی پس به بلای من راضی شو و بقضای من خرسند باش و درهمین شب واقعه
مذکوره بدید القصه برادران یوسف نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده چه شود که یوسف
را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب گفت ای بهار رخسار یوسف چون بلبل حیران دیده
خواهم شد روا مدارید که شما در گلزار باشید و من تماشای سبزه و من بجواز هجران یوسف گرفتار باشم فرزندان
یعقوب از آن او محروم شده پیش یوسف آمدند انواع بازیها کردند و از تماشای سبزه و صحرا یادی در میان
و گفتند موسم گل دو سه روز بیش غنیمت دانید که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف که نام تماشا شنید و آن
بازیها را دید بخاطر مبارکش بآن متوجه شد و با برادران پیش پدر آمد التماس اجازة نمود مضمون این حال موجب
زینت گلهای ملون خاطر صحرای کشد که بوستان باد صبا خوش مبهم پیغام را یوسف درین باب مبالغه فرموده

بای

ای پدر بزرگوار چگونه جایز باشد   و تجاوز در بهار شش خندان   من اندر کنج غم خون در دو ندان   یعقوب در فکر و
و درد از افتاد قَالُوا گفتند برادران یوسف یَا اَبَانَا ای پدر ما مَا لَكَ لَا تَاْمَنَّا چیست ترا که ایمن نمیداری
ما را عَلٰی یُوسُفَ بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او وَاِنَّا لَهُ و حال آنکه ما مر او را لَنَاصِحُونَ
نیک خواهانیم و بروی مهربان اَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا یَرْتَعْ تا در سبزه و مراعی
تنعم و میوه خورد وَیَلْعَبْ و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن و غیر اوزین بازیهای مباح وَاِنَّا لَهُ و ما مر او را
که ما مر او را لَحَافِظُونَ نگاه بانانیم از مضرتی و بیمی قَالَ گفت یعقوب اِنِّی لَیَحْزُنُنِی بدرستی که مرا اندوه
گین و آزرده میکند اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از نزد من جه شدت و ضراوت او بر من بسیار است و صبر بر
مهاجرت او دشوار وَاَخَافُ و دیگر میترسم اَنْ یَاْكُلَهُ الذِّئْبُ آنکه او را بخورد گرگ جه بیابان و دشت کنعان گرگان مردم
در نده بسیار میباشد مبادا اگر قصد وی کند وَاَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ و شما از آن بیخبر باشید بسبب مشغول بتما
شای مهمات خود   ازان ترسم که چون غافل شوند   ز غفلت صورت حالش نه بینند   درین ویرانه دشت بخت
برگشته   کنی گرگی ربود دندان کند تیز قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اگر او را بخورد
وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما ده تن توانا و قوی هیکلیم که هر یک با ده شیر محاربه میتوانیم کرد اِنَّا اِذًا بدرستیکه ما
آنوقت که او را در اینجنگ گرگ دهیم لَخَاسِرُونَ هر آینه زیان کاران باشیم پس چون یعقوب مبالغه فرزندان بشنید
و بلبل دل یوسف بجهت دشت و تماشای صحرا دید دل برالم هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داد و یوسف را سر و تن
بشستند و مویش شانه زدند جامه های نورش پوشانیدند و براهن ابراهیم ع که جبرئیل ع از بهشت آورده بود و بوقت
انداختن او در آتش بر تن او پوشانیده بود و میراث پیغمبر یعقوب رسیده چون تعویذ بر بازوی او بست و او را
به برادران سپرد و خود همراه تا بیرون دروازه کنعان در زیر شجرة الوداع توقف کنید تا من نزد شما آیم شجرة الوداع درختی
بود که هر که سفر رفتی یاران وی را آنجا وداع کردندی و دوستان و خویشان تا بدان محل بمتابعت رفتندی که این
درخت باب اهرفه پدر روش یافته بود و شاخ و برگش بجهت دعا نشود نمایانه پسران یعقوب ها پدر از شهر بیرون آمدند
و در سایه آن درخت قرار گرفتند یعقوب جامه پشمینه در پوشید و عمامه از پشم یافته بر سر نهاده و میان بر بسته و
در دست گرفته روی بر دروازه آورد چون هر گز رسم بود که یعقوب بمتابعت فرزندان رود هر کنان صورت می دید
تعجب بگرد چون نظر فرزندان یعقوب افتاد از جای برخاستند و دست و پای پدر را بوسیدند یعقوب یوسف را در بر

و روی بروی نهاد و گفت ای فرزندان مرا سفر دور در پیش است که این نور دیده جدا خواهم شد و بجهة این از دیدار او
بیبهره و محروم میگشتای فرزندا رحم کنید و ای سوختی دل در دمند اگر تو داشتی ترا بر کردن گرفته روی در باز آوردمی با بیدر
و تحیات دستظر و دیدار شریف تو داری و زنهار تاب در صحرا باشی و دل پدر را یاد کن فراق نخراشی ای بلا
صحرا مانی و باز نیایی بیم است که در آتش فراق بسوزم و هزار شعله جان سوز در کانون سینه برافروزم یوسف پشت خم کرد
تا پای پدر را ببوسد پدر سر مبارکش بر داشت و پیشانی نورانیش را ببوسید و گفت ای قرة العین و مادر کنار کرد
در خیل من قرار کرده اند که فردا بر سر من چه نوشته   نگاه دار زمانی زمان کشتی وصل   که بحر حادثه نا پیدا کناره
ای یوسف ترا چهار وصیت بکنم این وصیتها را بشنو و در خاطر خود نگاه دار اول آنکه ای فرزند دلبند هر ابراهیم حال فرا
موش مکن و در هر کاری که باشی ذکر آفریدگار را از زبان و دل خویش دور مدار که هیچ چیزی در سفر و حضر برابر ذکر و شکر او
دوم اگر به بلایی در مانی یاری از فضل خدای خواه که هر که سررشته تدبیر او از دست بدهد اگر جنگ در ریسمان کرم او زند
روز داد پای در راید سیوم آنکه این کلمه را بسیار گوی حسبی الله و نعم الوکیل که حضرت ابراهیم را که در آتش انداخته خشند این کلمه
گفت و آتش مرودی باد زرسید و جهت آنکه ای پسر مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد تا سیل خون جگر
خانه دل مرا خراب نسازد ساکن غمکده سینه ام سودای جمال تو خواهد بود آورده اند که یوسف را خواهری بود دینا نام
در انساعة که برادران و پدر مرخص شده وی خفته بود ناگاه در خواب دید که گرگی یوسف را در کنار پدر در ربودند
و از بیم این واقعه از خواب در جست پرسید که یوسف کجا است گفتند با برادران بصحرا رفت گفت پدر اجازه نموده
آری گفت آه که زمانه بیوفا روزگار پر جفا ما را بمفارقت وی یوسف گرفتار ساخت و دود مهاجرت از دل برآورد
بتعجیل تمام روی سوی دروازه نهاد تا بزیر درخت شجرة الوداع رسید پدر را دید با یوسف در سخن است بیامد و در پای یوسف افتاد و
از سر بر گرفته در گردن انگند و گفت ای برادر بجانان برابر جانان انگار که من یکی از کنیزکان توام مرا با خود ببر تا هر کجا روی
من خاک آن منزل را بمژگان بروبم و چون آب خوشی ربای خواسته مرد و دست زیر جام دارم و اگر طعام باید گفت من بزم
جمع کنم ای برادر بشند فلک خونی دگر ای گوهر صدف یعقوبی اگر مرا نخواهی برد زنهار تا دل این عاجز بیچاره ببرد فراق سیاه
سار مکن و جگر این ضعیفه را بآتش هجران مسوزی یوسف از سخنان خواهر گریه در آورد القصه یوسف از جا بگرفت و یعقوب از
طرفی و دینا از یک گوشه بنالید در آن محل دربهای آسمان گشوده بودند و حوالیسی ایستاده در خروش آمده زبان حکم ازلی
ای یعقوب تو اند فراق بگشته بنالی و از حکم ما سالم خبر ندانی پس یعقوب یوسف را در بر گرفت و گریه کنان آغاز فراق کرد و از

که پدر را اگر باران دیده قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن
آغاز کرد   ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد   از تگرگ روح پرور مالش عناب داد   و گفت ای
پدر بزرگوار سبب گریه چیست و این اضطراب و بیتابی تو برای چیست گفت ای نور دیده من از فراق تو بویی از درد
عظیم بمشام دل میرسد نمیدانم که سرانجام این کار بکجا خواهد کشید مرا فراموش مکن که من پیوسته در خیال تو خواهم
بود پس یوسف دست پدر بزرگوار و روی خواهر خود بوسیده وداع کرد   بگفتند ای مه وداع دوستان خویش را
تازه داغی مینهند بر سینهای ریش را   پس بار دیگر فرزندانرا در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار نمود و
یوسف را بر دوش گرفته رو براه آوردند یعقوب آواز داد که تا کجا بشهر نخواهم رفت تا شما باز آیید و دل ما
تو از همه بزرگتری یوسف را بتو میسپارم زنهار که از حال او غافل نشوی و دل مشغول کرده روی براه آوردند
و چون قدمی چند دور شدند یعقوب آواز داد که آهسته روید و دیر روید تا از نظر من غایب شوید ایشان آهسته
و یعقوب بر اثر ایشان مینگریست و های های میگریست چون نزدیک بود که از نظر پدر غایب شوند آواز داد و گفت
ای فرزندان یوسف مرا باز آورید که یکبار دیگر رویش ببینم و از بوستان جمالش میوه وصال بچینم
باز گشتند و یوسف را نزد پدر بردند او را در بر گرفت و گفت ای فرزند ارجمند دل از وصال بر داشتی و مرا در
بگذاشتی یوسف پدر را تسلی داده وداع کرد و روی براه آوردند چون غایب شدند یعقوب با سوز تمام فراق
نمود چون بزیر درخت وداع رسید از هر شاخ او آواز الفراق الفراق شنید که در زیر پرده غیب رنگی
عجب انگیخته اند و در روایت که فرزندان در نظر پدر یوسف را از یکدیگر میگرفتند و بر دوش و کران یکدیگر
می نشاندند بگاه او را بر فرق مینهادند فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس چونکه برادران بردند یوسف را و از نظر
یعقوب غایب شدند او را بر زمین زدند و گفتند چند بار تو کشیم و شربت رشک تو چشیم پیاده دوان
و در پیش ما می رو یوسف بگریه در آمد که ای برادران چه جرم کرده ام که با من این خواری میکنید و مرا پیاده می
ایشان آغاز طعنه کرده گفتند که ای دروغ ازان ستارها و ماه و آفتاب که ترا سجده میکردند در خواه تا امروز در
یاد تو رسند و ترا از دست ما برهانند یوسف گفت شما را چه شد افغان از حال پیر کنعان را اندیشید در گوی
و ضعف حال من رحم آرید ایشان بگن ایشان هیچ التفات ننموده طپانچه بر روی وی میزدند و او را بر
نعلین او بیفتاد پای برهنه بر سر خاک و خاشاک میدوید تا پایهای او مجروح شده ماند گفت ای برادران

خواری گرسنه و تشنه بر روی یکشیدند او هر چند جزع میکرد بجایی نمیرسید نزد هر برادر که می دوید تا او را
کتند طبانچه بر روی وی میزدند بر هیچ وال او را در صحرا می دوانیدند بخاک و خاشاک میکشیدند تا وقتی که آفتاب
بلند شد هوا چون سینهٔ یعقوب سوزناک شد و تشنگی بر یوسف علیه السلام غلبه کرد روی برو بیل آورد که ای برادر
تو از همه بزرگتری و در اسم بر خاله و هم برادر ما و جود این پدر مرا بتو سپرده بابی تو رحمی کن بر حوزدی و تشنگی
من بجشای روبیل سخن او التفات نکرده طبانچه سخت بر رخسار نازکش زد که برگ گلش مانند بنفشه کبود شد
نزد شمعون آمد که شربتی مرا بده که از تشنگی جانم بلب رسیده تا دمی آب خورم آن شربه بود که یعقوب از برای
یوسف قدری آب و مقداری شیر با هم آمیخته بود در انجا ریخته و شمعون سپرده گفت که هنوز از لب یوسف بوی شیر
می آید و بر طاقت تشنگی نخواهد بود هر گاه که تشنه شود این شربه را بر اشربتی بخشان چون یوسف از شمعون آب
طلبید شمعون هر چه در شربه بود بر زمین ریخت یوسف گفت ای شمعون این آب را چرا ریختی گفت ما عهد داریم که
از حلق تو بریزیم چه جایی آنست که آب در حلق تو ریزیم تو تشنه آبی و ما چون تو تشنه ایم یوسف چون حدیث
کشتن شنید رخ و بلرزید از بیم جان آب و نان فراموش کرد و در آن محل یوسف را از تشنگی کام و زبان چون لاله
آتش بار شده بود و حلقهٔ چشم چون دیده نرگس آب گرفته بی طاقت شده از پای در افتاد و اغلب ناله کرد چون او را
برادران محقق شد روی بقبله دعا آورد و گفت ای خداوندی که جد و پدرم را از شر و ضرر آتش نمرود و خلاف داوودی
و پدر پدرم را نمرود و بار کجا جلد و علی سختی فرستادی که بر پدر بر من رحم کنی و مرا از کشتن نجات ده بود اگر این مناجات
شنیده عرق برادری در حرکت آمد و عرق مروت بر جنبش گشت روی بیوسف کرد که ای برادر دل خوش دار که تا جان
در تن من بود نگذارم که کسی قصد تو کند بیا دادر زیر جامه خود گرفت و با برادران گفت دست مندی و در سخن بگذر
با من عهد کرده اید که قصد قتل یوسف نکنید غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن او در گذشتند و اجمعوا او را حود راحکم
ساختند ان یجعلوه با که بیفکنند او را فی غیابت الجب در قعر چاه که با هیچ احوال رسد فرسخی کنعان بود
سر چاه تنگ بود و پایین او گشاده و هفتاد گز عمق داشت و زیاده بر گفته اند و از طریق جاده دور افتاده بود پس بران
آمدند و یوسف را بان کشیدند هر چند یوسف دست در دامن یکیک میزد فایده نمیکرد کاهی حرف بر زبانی عجز
و حوزبی خود را شفیع می آورد سود نداشت و هر چند از ابر دیده آب حسرت می بارید از زمین همت برادران گیاه
بمیر و بید می چون دید که از سر برادران در نمیگذرند و بفراق دو حال زار او غمیکر نه مرو مهمیم دید بناچار گفت
بگذارم
بگذارم کفشند تو نماز کنار دن چه دانی گفت ناخوش زاده ام و باید بسیار در محراب طاعت ایستاده ام بهو دااز
برادران درخواست کرد تا یوسف را بگذاشتند و دست از گریبان او باز داشتند تا در گفته نماز بگذارد و بعد از نماز روی
بر خاک نهاد و گفت خداوندا اگر خود را بتو سپردم و زمام خود را بقبضهٔ رضای تو باز گذاشتم ما بنده ایم و مصلحت ما
تست خواهی ببخش و خواهی بکش برای رای تست چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند پیراهن بیرون کن گفت ابها
هیهات زنده را عورت پوش می باید و مرده را کفن نمی شاید پیراهن با من بگذارید تا اگر بمیرم کفن باشم و
اگر بمیرم ستر عورتی باشد گفتند چون بر هم بابی یازده ستاره و ماه و آفتاب ترا جامه بگذارند و جامه در تو بیشانند تو
سبالغه از حد در گذرانید گفتند البته پیراهن بیرون کن و عوض ایشان آن بود که پیراهن را خون آلود کرده پیش پدر برند و گویند
گرگ از هم بدرید و اینک پیراهن خون آلود گواه حالت یوسف نمود دست گریبان گرفته بود و فریاد و زاری میکرد ایشان
بیشترت دست و برادر کردند و پیراهن از برش بر کشیدند و رسن میان وی بستند بگاه فرو گذاشتند گفت ای برادران مرده
از جور و جفا کجا آورید بر من شمار النصیحت بگویم بشنوید داین سخن بیرون مروید گفتند چه نصیحت بگو گفت پیرانیکو
دارید و من بعد جانیاورا خوار مگذارید او شنیاند که شما با من چه کرده اید اگر بیاید بر شما خشم کرد و دعای بد کند و
انواع عقوبت برساند اگر شما را قوت آن نیست که با من جفا کنید مرا طاقت نیست که شما را معقوبت ببرد در ماندند و سیل
این سخن روی در هم کشیدند و کار در برد و ریسمان بر پیه یوسف در نیمه چاه بود که ریسمان بریده شد گفت دریغ کردند
پیراهن و به رشته ایسیاد زندگی من قطع شد و در چاه هلاک افتادم من لا زبان بر داشت و خود را بلی نمی باز گذا
ندا رسید بجبرئیل که بندهٔ مرا دریاب جبرئیل بیک پر زدن از سدرة المنتهی بمیان چاه رسید و یوسف را در هوا بگرفت
بیرون سیوش شده بود آهسته آهسته او را بتک چاه رسانید و بر بالای سنگی خوابانید خطاب آمد که ای جبرئیل جامهای
بهشت بیوی پوشان و از شرابهای انهار بهشت بوی نوشان و سر او را در کنار خود نه و بر بالا خود را بر احتهای
تابه شود و چون بهوش باز آید سلام ما بوی رسانی و بگو که هیچ غم مخور که ما ترا برای تخت و جاه آفریدیم نه از برای
جبرئیل گفت اجازت فرما که من خود را بصورة یعقوب بوی نمایم تا راه آن حوان ملایم بر فرمان در رسید که جان از جبرئیل
بصورت یعقوب بر آمد سر یوسف در کنار گرفت چون بهوش باز آمد و سر خود را بر کنار پدر دید رخ بست و مراد دو
دیگر کردن روح الامین در آورده فریاد برکشید که ای پدر بزرگوار که بودی که برادران با من جفا کردند و مرا از نعم
نرم دم ساختند و ترا بفراق من مبتلا کردند و مرا بر دیار رهنه در بیابان مهلکه دوا بند نه و انچه از ستم و جفا میکن بود
می رسانیدند آب و نان از من باز داشتند و در ارتنه و تشنه نگذاشتند و در ضمارهٔ مرا ضرب طبانچه کارنگ کردند گیسوی مرا انقاب
وخون برانگیخته پیراهن کرباست خود در من پوشیده بودی از سرم کشیدند و رسن خواری بر میانم بستند تا که میان پر نشیم زدند و
و سرنگونم بچاه در او یختند ای پدر در روی من نگر در زخم طبانچه برچین و در پشت و پهلوی من نگاه کن و اثر جراحت ملاحظه
و تا یوسف این سخن میگفت و از دیوارهای چاه آواز آه و ناله می آمد و جبرئیل بیخود شد و ملایکه بکریستند آخر جبرئیل بی طاقت شده
و گفت ای یوسف من یعقوب نیستم من روح الامینم فرستاده رب العالمین بی سلام الهی بتو رسانید و از طعام بهشت
بوی خورانید و پیراهن خلیل که یعقوب تعویذوار بر بازوی یوسف بسته بود گشوده در وی پوشانید و آگاه کرد که خلاص و نجات
از چاه و رسیدن بمرتبهٔ عز و جاه بگوش هوش او رسانید همچنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد که وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما
وحی کردیم بسوی یوسف بواسطهٔ جبرئیل که اندوهگین مباش که بزودی ترا از حضیض چاه برده بر بام دیار دار را
بجا جشمندی بنزدیک تو آوریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی برادرانرا بِأَمْرِهِمْ هَذَا باین کاری که کرده اند و رنج که بتو
رسانیده وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانند که تویی یحیی علو شان و رفعت مکان تو و این دقیقی بود که چند
علا و قحطش بطلب غله نزد تو آمدند و او را نشناختند که و هم له منکرون چنانکه بیش شود انشاء الله تعالی و چون جبرئیل
خواست که بمقام خود رود یوسف از رحمت عزت در رسید که ای جبرئیل در روز در ته چاه قرار کرد و سر یوسف در کنار گرد عزت
و تنها از یار و دیار خود دور افتاده و دل بر کربت غربت و وحشت فرقت نهاده او در ده اند که فرزندان یعقوب
انشب بکنعان رفتند و یعقوب همه روز با انتظار یوسف در زیر حجرهٔ الوداع نشسته بود و با خواهر یوسف سخن
در پیوسته نماز شام در آمد و آثار آمدن فرزندان پیدا شد دود از نهاد یعقوب بر آمده گفت ای دینار اد را
چه شده که دیر کردند و سبب چیست که ماه رخسار یوسف از مطلع وصال طالع نمی شود و شمع جمالش چرا کلبهٔ تاریک فراق را
بلمعات انوار خود روشنی نمی بخشد ای دختر از تخیل مفارقت یوسف و تصور مهاجرت او آتش حسرت در اشتعال آمد
قرار و آرام در گرداب اضطراب افتاده بنا بر پدر را تسلی میداد و انواع سیما و عذرها ترتیب میداد القصه یعقوب
شب هم انجا بر ربع و ما بدا در بشته بلند که بران هوا اشرف بود بر آمده و نشست و دختر ما بر سیاندند و دیده بر راه فر
زندان نهاد و فرزندان انشب در سر مرحله بودند و خواب پریشان غلبه کرده بود و در خواب نمی شد چون دید که برادران
در خوابند فرصت یافته پنهان بسر چاه آمد و آواز داد که ای برادر من حی ام انشاء ام هیئت ایا تو زنده در این چاه
یوسف گفت تو کیستی که از حال بیچارگانی پرسی و از غریبان و بیکسان یاد کنی گفت منم برادر تو یهودا اینک در یا جان برابر حال تو
جیست
بیست یوسف گریان شده گفت ای برادر چون باشد حال کسی که از کنار مهر پدر جدا مانده و در چاه در صدد موت و فنا بوده
نه مونسی و نه غمگساری نه در زمین نزدیکان از شر کانی و نه در زیر زمین از مردگان بهود از درد دل یوسف در خروش آمد و
حوزدی و زودی و تنهایی و بیکسی او بسیار بگریست یوسف از قعر چاه آواز داد که ای برادر وقت وصیت است نه هنگام تعزیت
یهودا گفت چه وصیت داری یوسف آواز داد که وصیت من آنست که چون نماز شام ابر برادران بخانه رسی از یکی من برادر شید
و در وقت طعام خوردن از گرسنگی من یاد آرید و چون سر از بالین بر داشته جامه پوشید از برهنگی من فراموش مکنید
و در وقت شادی و عیش که با هم گفت و گوی کنید تنهایی و پریشانی مرا بر خاطر گذرانید بهود از سوزان وصیت فرو شد برکشید
داد و مردی بیدار از بود او آواز او بگوش برادران رسید بر جستند و بر اثران آوازه روان شدند چون انجا رسیدند دیدند که یهودا
بر سر چاه نشسته بگریه گفتند ای یهودا چرا میگریی گفت بر حال این یتیم غریب بیچاره آواره میگریم برادران یهودا را ملامت کردند
خواستند که سنگی چند در چاه افکنند یهودا منع ایشان کرد و افسنگی بر سر چاه نهاد و روی بکنعان آوردند و پیراهن یوسف
بخون گوسفندی آلوده ساختند و نزدیک غروب بود که بحوالی آن پشته رسیدند که یعقوب بر بالای آن بود همه روز را با انتظار
برد و دیده بر نظر بر راه نهاده نا که گردی در آن صحرا پدید آمد یعقوب دختر را گفت که این چه گروه است گفت برادران
من پیدا شدند گفت بیکو نگر که تا ایشان چند باشند در غریبت لرزه بر اعضای وی افتاد یعقوب برسید که ای دختر شاد رسیدند
ای پدر برادران می آیند اما یوسف با ایشان نیست یعقوب از استماع این خبر آه سوزناک از جگر کشید و گفت ایشان را
آواز ده تا به بالای این پشته بر آیند دختر نعره زد که ای اولاد یعقوب بیایید که پدر بزرگوار شما اینجا انتظار می برد چون
فرزندان دانستند که پدر اینجاست از میان وادی در جمعه برخاستند و چون جمع کا دب گریبان چاک زدند و خون بر روی
سحری خروش بر آوردند یعقوب سراسیمه گشته و متحیر شد ناگاه فغان و فریاد دختر رفته با دختر گفت که ای دختر این چه فریاد است
گریه اید و این چه شیون است که رگ و حق او را بدره میکشاید این چه شورش است که از بارش آن آتش اندوه در کانون سینه من افروزد
و این چه جوش است که از تنبیه استماع آن آب حسرت از خوارهٔ دیده من بر می پرد دختر بگوش فراداشت و از مضمون آن
فریاد یعقوب را خبر داد و مقارن استماع این خبر آن پیر ناتوان از پای در افتاد و بیهوش شد و دختر نعره زد که ای برادران
نشسته اید و پدر پیر خود را در یابید که حال آن دلگون شده و عنان از کف اختیاد بیرون شده چون این کلمات و بی خبر
بیفتاد و بیهوش شد ایشان و دیدند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ دار آمدند نزد پدر خود عِشَاءً محل شبانگاه یبکون میگریستند
و فریاد و فغان بکردند و خاک بر سر کشیدند و میگفتند یا ابانا ای پدر ما اه و چون پدر را بران حال دیدند فریاد

بگریستند و خاک بر سر بریختند و فغان ایشان بچرخ شد و چون پدر بدید سر یهودا در کنار گرفت و دست بر یاران بمالیدش
نهاد اثر نفس شنید خروش برکشید بیهوش شد و گفت ای برادران این چه حرکت بود که با خود کردید چه را ضایع ساختید و او را
بچاه انداختید و زبان ملامت خلق بر خود دراز کردید و در پای تعرض آشنا و بیگانه بر خود باز کردید پرده خود بدست
بدریدید و رشته پیوند خود بتیغ قطیعت ببریدید بی بوده زنان و فریاد کنان پدر را دریافتند و بکنار بردند یعقوب
همچنان بیهوش بود تا صبح سر برید چشم باز کرد و گفت نور چشم من کجاست ایشان سنتی الکلام گشته قالوا گفتند یا ابانا ای پدر
ما انا ذهبنا بدرستی که ما رفتیم نستبق پیشی میگرفتیم در دویدن و تیر افکندن وترکنا یوسف
و بگذاشتیم یوسف را عند متاعنا نزدیک رخت و بار خود فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ وما
انت بمؤمن لنا و نیستی تو باور دارنده کنا ما را یعنی سخن ما را در نمی یابی ولو کنا صادقین و اگرچه هستیم
راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که با داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن
گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وجاءو و آوردند علی قمیصه بر بالای پیراهن یوسف بدم کذب
خونی دروغ یعنی پیراهن یوسف را خون گوسفند آلوده ساختند و نزد پدر آوردند و انواع فغان فرا نمودند که خون یوسف
است یعقوب چون قول ایشان بشنید و پیراهن خون آلود دید یکبار دیگر بیهوش شد و چون بر سر آمد گریبان
و دست بر فرق مبارک او نهاد نعره وا ولداه و واحبیباه برکشید و قطره آب دیده او بر چهره یعقوب
بگشاد و گفت من کی ام که نشسته در منزل خود و در میان فرزندان و عزت خود گفت یوسف من کجاست کشته
دیگر بشنید گفت چه حاصل   گل و شکوفه بهشت در بر نیست چه سود   ... شکر لب من در کنار نیست چه سود
پس پیراهن یوسف را بلیسید و زار زار بگریست و باز بیهوش شد چون با خود آمد ... خود افکند و چندانکه
گردانید دید هیچ جای پیراهن دریده نشده بود گفت عجب گرگی بوده که یوسف را
خورده و نقص به پیراهنش نرسانیده بعد از بسیاری غم و الم و اندوه و عتاب بر پسران کرد قال گفت بلکه
شما بیاراسته است بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم نفسهای شما و آسان کرده و در چشمهای
شما امرا کاری بزرگ را گرفتن از یوسف فصبر جمیل پس کار من صبر نیکو یعنی شکیبایی که زبان شکایت نگشایم
مگر با خدای والله المستعان و خدای یاری خواسته شده است از وی یعنی یاری از او میخواهم علی ما تصفون
بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف مرویست که چون یعقوب این سخن را از پسران بشنید متنفعل گشته روزی دیگر با خود الله

ما خوذ

با خود گفته که تدبیری باید کرد تا این اندیشه از دل پدر بیرون رود و ما را آنچه میگوییم تصدیق کند بعضی گفتند صلاح کار آنست که گرگی
و یوسف را از چاه بیرون آریم و اعضای او را پاره پاره کرده استخوانهای او را نزد پدر آریم تا این تهمت از ما دفع شود یهودا گفت
نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید پس ایشان را از آن منع کرده و نماز شام که با خانه آمدند پدر ایشان را گفت اگر خیانت که
داشت بیکو بیدار این گرگ که یوسف را خورده بگیرید و نزد من آرید تا صدق قول شما را معلوم کنم ایشان بصحرا رفتند
گرگی را بگرفتند و دست و پای او را ببستند و پیش پدر آوردند و گفتند این گرگست که یوسف را خورده یعقوب گفت
دست و پای او را بگشایید چون ببرا کشودند گفت ای گرگ نزدیک من آی گرگ بیامد و نزد یعقوب بایستاد گفت ای گرگ
شرم نداری که جگر گوشه و میوه دل من و روشنی مردم چشم مرا خوردی گرگ بامر الهی بسخن آمد گفت بحق موی سفید تو که من فرزند ترا نخوردم
بدرستی که خون و گوشت شما که پیغمبرانید بر ما حرامست و من مظلوم و برین دروغ بسته اند و درین زمین غریبم گفت برای
باین زمین آمده گفت برای ناروا اینجا خویشاوندی روز بزیارت ایشان آمده بودم پسران تو مرا بگرفتند و ببستند و نزد
تو آوردند و این دروغ بر من بستند یعقوب نزد این حال اجتمال او را گفت بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل انگاه
یعقوب در فراق یوسف چندان بگریست که از اشکهای ایشان آمدند و گفتند الکی یوسف را برو بازده یا یعقوب را خاموش
گردان یا ما را اجازت ده تا بر شاره دوم و با یعقوب در راه و ناله هوا افقه کنیم مرویست که یهودا و یعقوب بصحرا بردند ...
بر حوالی کنعان میگشت و میگفت یا بنی ای فرزند دلبند من و ای نور دیده من و ای میوه دل پر داغ من و ای جگر گوشه جگر خون
شده من فی ای بئر طرحوک ای پسر ترا در کدام چاه انداختند فی ای سیف قتلوک ترا بکدام تیغ هلاک ساختند فی
ای بحر غرقوک ای پسر ترا در کدام دریا غرق کردند فی ای ارض دفنوک بکدام بقعه در زمین دفن کردند بی
سرگشته در آن وادی میگشت و آب حسرت از دیده باران میبارید و بموی کالش در افلاک رفتی هزار بار جبرئیل در رسید
گرای یعقوب فرشتگان را گریه چندان بگریانیدی و ساکنان ساکن عالم بالا را بنالید و زاری در آوردی یعقوب جواب داد که ای
جبرئیل چون کنم که نگریم   چون غم فرسوده دارم چون ننالم آه آه   آه درد آلوده دارم چون نگریم زار زار
آورده اند که جبرئیل در چاه تا مدت سه روز رفیق یوسف بود در تسلی او میکوشید و او را از جمیع ... و دفع
بر شوره او میرسانید و چون خواست که از او مفارقت کند یوسف از وحشت و بیکسی خود بنالید جبرئیل فرمود که ای یوسف
این دعا را بخوان تا از زندان چاه خلاص شوی یا صریخ المستصرخین و یا غیاث المستغیثین و یا مفرج کرب المکروبین
قد تری مکانی و تعرف حالی ولا یخفی علیک شیء من امری حق تعالی ببرکت این کلمات ترا ... از ضیق چاه

با وی چاه رسانید و از صادق علیه السلام مرویست که چون یوسف را در چاه انداختند جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت ای
که ترا درین چاه انداخت گفت برادران من بجهت حسد بردن بر منزلت و تقرب من نزد پدر جبرئیل گفت اگر میخواهی که
ازین بلا خلاص یابی این کلمات بگوی اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت بدیع السموات والارض ذو
الجلال والاکرام ان تصلی علی محمد وال محمد وان تجعل لی من امری فرجا ومخرجا وان ترزقنی من حیث
احتسب ومن حیث لا احتسب حق تعالی بجهت این او را از بند چاه خلاص کرده پادشاه مصر کرد القصه تا سه روز
نوید نجات از غیب لطف الهی بود و جاءت سیارة و آمدند کاروان به نزدیک آن چاه و ایشان
جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فارسلوا واردهم پس فرستادند وارد خود را سوی آن چاه وارد کسی که
کار آب کشیدن کاروان تعلق باو داشته باشد و وارد ایشان مالک بن زعر خزاعی بود از اهل مدین چون
بسر چاه آمد فادلی دلوه پس فرو گذاشت در چاه دلو خود را وحی رسید بیوسف که در دلو نشین که این دلو را
تو مند چاه آمد یوسف در دلو نشست در حالتی که دیوارهای چاه بر فراق یوسف میگریستند و درافشان الملوک مدار رشت
که مالک در کشیدن دلو حیران بماند دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست ماه را در دلو مشاهده کرد قال گفت چاه
یا بشری ای مژده و شادمانی هذا غلام این پسریست که دلو را گران ساخته است پس یوسف را از
بر آورد واسروه و پنهان داشتند وارد و اصحاب او یوسف را از رفقای خود که اهل کاروان بودند بضاعة
عة در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان را برای فروختن مناسب نمود و با پنهان ساختند مراد از کاروانیان
و گفتند که اهل آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر ببریم بفروشیم و یا برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند
با کاروانیان که بنده است و از ما گریخته است او را بخرید والله علیم و خدای داناست بما یعملون آنچه میکردند
یعنی مخفی نبود بر او پنهان کردن یوسف و مکر و کید کاروانیان و اولاد یعقوب با دروغ ... که یهودا را عادت بود که هر روز
یکبار بسر چاه آمدی و یوسف را از زادی و طعام دادی چون در آن روز که کاروان آنجا رسیدند و یوسف را بیرون آوردند
یهودا بسر چاه آمد که طعام بدهد هر چند او را آواز داد جواب نشنید پس بطلب یوسف بمیان کاروان آمد و او را در میان
ایشان نزدیک مالک بن زعر یافت برادران را خبر داد بیامدند و مالک را گفتند که این غلام ماست مالک گفت اگر خواهید او را بشما دهیم
و اگر نه و بما بفروشید گفتند او را بتو میفروشیم اما بشرط آنکه او را آری و در دلو بند بر پای و غل بر گردنش بنهید و
پایش در زنجیر کشید که گریزپایست و او را گرسنه و تشنه دارید که غلامی متکبر و سرکش است تا رام گردد یوسف در برادران

و نهان

و سخنان غضب آمیز بشنید و قوت یاری سخن کردن نداشت پس بزبان عبری با یوسف گفتند که در آنچه ما میگوییم
سرکشی بکنی و خلاف آن کویی با شمشیر اجابد سر ترا از بدن جدا کنیم یوسف خاموش شد القصه او را به چندی بیع در آوردند مالک گفت
من ورزی کرد داشته ام لضاعة خرید ام و با من در چند ... گفتند تو میدانی که بهای غلام بسیار است ما را او را
هر چه داری بس است یوسف بدیشان داد و شروه و بفروختند او را بثمن بخس بقیمتی اندک دراهم
بی اعتبار دراهم معدودة که درمی چند شمرده شده و عادت اهل آن روزگار چنان بود که کمتر از چهل درم و ای
و زیاده بر از او زن میکردند مالک درمهای خود را شمرده سیزده عدد و گویند بیست عدد هر برادری دو عدد برداشت
و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هجده درم بود و در وسط اورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید
وکانوا و بودند برادران فیه در یوسف علیه السلام من الزاهدین از بی رغبتان از آن درم از جانب قلة
میخواستند که یوسف با ایشان باشد و با کاروانیان در خریدن او بی رغبة بودند بجهت که بخس و نافرمانی او در
خبر آمده که روزی یوسف علیه السلام در آینه نگاه کرد جمال خود را بدید از آن تعجب کرد با خود گفت که اگر من بنده بودمی
بهای من از عدد و حصر متجاوز بودی پس حق تعالی برسبیل امتحان بثمن بخس را با او نمود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که چون
مالک یوسف را بخرید در جمیع سفر انواع خیرها باو میرسید تا آنکه در مصر او را ابو حشمان بخریدگرفت از مفقود شد او عا
که از برکات یوسف بود پس نزد او آمد و گفت تو چه کسی گفت انا ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم مالک او را در بر گرفت و
بسیار بگریست و مالک مردی عاقر بود و هرگز او را فرزندی نمی شد از یوسف التماس کرد که دعا کند حق تعالی او را فرزند بخشد
یوسف دعا فرمود حق تعالی دوازده پسر باو داد سر بطنی دو پسر القصه در اول حال که مالک یوسف را بخرید فرمود که برادران
یاران خود گفت که غل و زنجیر حاضر کنید چون یوسف در چشم زنجیر و غل و زنجیر افتاد چنان بر داشت مالک گفت ای غلام خواب
مکن که بندگان گریزپای را از ذل غل و شور زنجیر چاره نیست فرمود که من نه از غل و زنجیر شما فغان آمده ام بلکه مرا
از آن حال یاد آمد که ملک تعالی در دیا به دوزخ ما فرماید که بگیرید این بنده عاصی را و غل بر گردن او نهید گردن از آهن
حذر نه پیچیده است پایش در زنجیر کشیده که قدم از دایره فرمان بیرون نهاده است مالک این گفتار متحیر شده آهسته
ای غلام من ترا در نظر خواجگان بنده میکنم دل خوش دار که چون ایشان بروند و ازین منزل کوچ کنیم ترا از بند و غل آزاد گردانم
تو برادرم برای حضور برادران زاهن بند بر گردن نهادند که دست ... نهادند بلباس کهنه پشمین پوشیدند و انواع
تهدید شنوا ... بندی فرزندان یعقوب خاطر جمع کرده روی بکنعان نهادند یوسف دو اشک ... گریه کرد مالک

ای غلام چرا بیگری و در صبر و سکون بر خود بپیچید گفت ای مالک تحمل فراق ندارم دستوری ده تا بروم و خویشتنگان

خود را ببینم و ایشان را وداع کنم مالک گفت ای غلام من از ایشان اثر مهر و محبتی نسبت بتو ندیدم و جز نفرت و درشتی از تو

چیزی دیگر از ایشان نیافتم توجه رغبت بدیشان چیست گفت اگر ایشان را بمن نفرت است مرا با ایشان رغبت است و اگر ایشان مرا

دوست نمیدارند من ایشان را دوست میدارم تو کرمی فرما و ایشان را بگو تا توقف کنند مالک آواز داد که جوانان آهسته باشید که

این غلام میخواهد که از شما بحلی طلبد و بو سفر شوری داد که بر دو خواهان وداع کنی یوسف زنجیرکشان نزد برادران

آمد و گفت ای عزیزان هرچه کردید بحل کردم و توقع من آنست که در وقت که بپدرم را تسلی دهید و بهر نوع که توانند مرا از

پیر مبتلا بجوان کنید و من غریب مبتلا را از یاد مگذارید بیهودا گریه در آمد یوسف را در کنار گرفت و گفت ای جان برادر

و کار خود را با خدای گذار پس سرای آوردند و یوسف را با پلاس و غل و زنجیر بر بالای اشتر افکندند و غلامی زشت روی بر خوی

بروی موکل ساختند و کاروان بجانب مصر روان شد یوسف از عقب نگاه میکرد و گفت ای پدر مرده باش که از غریبی

و دل شکی گرفتارم ای خواهر از من فراموش مکن که من شفقتها و دلسوزیهای ترا یاد دارم کاروانیان همه شب میراندند تا بگورستان

آل اسحق رسیدند یوسف در نگریست قبر مادر خود را بدید بی اختیار خود را از بالای اشتر بر قبر مادر افکند و از تربت

یاد کرد و مهر شفقت مادری در خاطر آورد و قطرات عبرات چون باران نیسان بر روی ارغوانی ریختن گرفت و آواز داد که ای

مهربان سر بردار و پرده خاک از پیش نظر دور کن و نگاه کن بحال فرزند دلبند خویش انا ابنک المقتول منم بر تو که غل بر گردنم

نهادند و اسیروار پلاس پوشانیدند و دست و پایم بزنجیر بسته محنت شد که مرا فروختند دل پدرم را با آتش هجران سوختند

از قبر آواز صیحه برآمد که ای فرزند دلبند وای نور دیده بسیار کردی این غم مرا و جانم بر تیغ درد افکار کردی

کران اسمع الصابرین بر سبکی که بادپا و مددکاری خدای با صابران است و در وقت بر بلا صبر ورزیدی تا علم ظفر

در میدان مراد بر توانی افراشت اما چون روز روشن شد و غلامی که موکل یوسف بود نگاه کرد یوسف را بر سر تربت مادر دید

در دامن بر سر قبر نشسته زار زار میگریست آن بیرحم جفاکار از روی قهر طپانچه بر روی یوسف زد که رخسار نازکش از زخم آن

طپانچه بشکافت و روی ساده کش خراشیده و خون آلود شد و گفت ای غلام ... ترا است گفته که تو گریزپایی یوسف هیچ

اما جهان ... که غلغله در ملکوت افتاد و فی الحال تندباد قهر الهی برآمد و غبار بر خواست ... در هوا پیدا شد و خروش

رعد و سوز برق ... سحاب ظاهر گشت کاروانیان گفتند ما از خود درین چند روز گناه ندانیم که موجب این عقوبت باشد آن غلام

سنگدل ... و گفت شومی معامله منست ... ساختم طپانچه بر روی این غلام عبری زدم و آب در دیده بگردانید و

نالم

ناله کرد نزد آن حال اینصورت واقع شد مالک گفت ای غلام سبب طپانچه زدن چه بود گفت او خود را از شتر انداخته بود

و دو ایچه گریختن داشت مالک گفت ای بیعقل چگونه کسی با غل و زنجیر تواند گریخت پس پیش یوسف آمد و گفت ای جوان قصد گریختن داری

گفت ای مالک من سر ستیزه و پای گریز ندارم اما بخاک مادرم رسیدم صبر و تحمل از من رمیده شد طاقتم بتیغ اضطراب بریده گشت

مادرم مرا از اندیشه نکرده بود که من با غل و زنجیر بر سر خاکش خواهم رسید یا داغ سینه کی بر تیغ جگر او خواهند کشید چون قبر مادرم بدیدم خود را

از بالای شتر انداختم و غم دل با او میگفتم و قصه غصه خود بر وی میخواندم که این غلام بیامد و طپانچه بر روی من زد و من تقصیری نکردم همین بود

که آتش اندر دل پدر و برادر زدم کاروانیان بگریه در آمدند آغاز تضرع و زاری کردند که ای جوان عالیشان این گردی که انگیخته

فرونشان یوسف سوی آسمان نگریست و لب بجنبانید فی الحال باد و بلا آرمید هوا صاف شد مالک این حال را مشاهده کرد در ساعت تغیر

تا غل از گردن و بند از دست و پای یوسف بر داشتند و جامهای نیکو در وی پوشانیدند و بر راحله نشاندند القصه مالک

او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود از اولاد بن عملاق بن لاود بن سام بن نوح گویند که یوسف ایمان

آورد و پیش از یوسف فرمان یافت و بعد از وی پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد که فرعون زمان موسی بود و اول زمان

او آخر زمان یوسف بود و یوسف او را بایمان دعوت کرد قبول ننمود در بیان زمام امور ملک خود را بدست قطفیر مصری

داده بود و بجهت زیادتی مرتبه و رفعت شان او نزد ملک مصر او را عزیز گفتندی چون کاروان بشهر آمدند کاشکهای عزیز بسر راه

کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته و حیران شدند باز گشته و خبر بعزیز بردند و او زنی داشت که راعیل نام

شهور او زلیخا بود چون عزیز خبر یوسف شنید بمالک پیغام داد که غلام را انجا آر دو روز دیگر مالک یوسف را بحمام برده

سر و تن او را بشست و جامهای قیمتی در وی پوشانیدند و ... او را ببازار آورد و بجلوه این جمال شیرین شور از مصریان برخاست

خریداران بمزید در آمده هر کسی در بها چیزی اضافه میکرد تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند

عزیز مصر قسم خریداری پیش نهاد و او را بآن مبلغ خرید بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را

مِن مِّصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز مر زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای نشستن این غلام کنعانی را

یعنی از حسن تعهد و نیکو داشت او ملاحظه تمام کن و نشاندن گاه او جای نیکو دلیل عزت و احترامست عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا

شاید که سود رساند ما را از ضیاع و عقار و سرانجام در کار و ... در مصالح حال و مال خود علامات رشد از جبین او

لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم او را بفرزندی گویند عزیز عقیم بود و نزد بعضی عنین و گفته اند ...

آثار رشد و صواب در ناصیه او ظاهر است ... بعضی اکابر گفته است که عزیز زلیخا را امر کرد که یوسف را ... فرود آورد که نیکوترین

لامر تعقدبه [illegible]

اما کن تا به زلیخا جایی که احسن منازل باشد بهتر از درون دل خود نیافت پس او را در خانه دل خود فرود آورد وَكَذَٰلِكَ

و همچنانکه عزیز را بر یوسف مهربان گردانیدیم و او را بر تمهید حال او داشتیم بعد از آنکه وی را از بند چاه و شغب ... نجات دادیم

مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را و تمکین دادیم او را فِي الْأَرْضِ در زمین تا تصرف در آن ولایت کند وَلِنُعَلِّمَهُ

و تا بیاموزیم او را مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها و یا معنی کتب الهی مخلص سخن آنست که غرض ما از بیرون

یوسف را از چاه و رسانیدن او را بمصر و تمکین دادن در آن این بود که بعدل قیام نماید و بتدبیر مردمان اقدام

کند و از ما تعلیم معانی کتب و احکام آن گرفته انقیاد آن کند و ایشان را بآن ارشاد نماید یا تعبیر خوابها نموده

ایشان کند از حوادث واقعه تا مستعد آن شوند قبل از آنکه واقع شود مانند آنچه پادشاه در سالهای قحط

ایشان متفضل مذکور خواهد شد وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای غالب است عَلَىٰ أَمْرِهِ بر کار خود و هیچکس جز او را نام شود که

یا غالب بر کار یوسف که برادران او را در مطلوبی بود و مشیت خدای بر خلاف آن واقع شد بلکه آنچه خدای

خواست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که زمام امور بقبضه اقتدار

و مشیت اوست و با علم ندارد و لطایف صنع و خفایای لطف که او سبحانه وَلَمَّا بَلَغَ و چون رسید یوسف

رسید أَشُدَّهُ بمنتهای ... در حساب قوت خود که آن میان سی و چهل است آتَيْنَاهُ دادیم او را

حُكْمًا نبوت یا حکمت که آن علم است مؤید بعمل یا حکم کردن میان مردمان وَعِلْمًا و دانشی که آن تاویل احادیث

که عبارتست از علوم دینیه و علم بمصالح مردمان و تعبیر خواب مروست که مردم چون مرافعه بنزد عزیز می

کردند عزیز ایشان را بیوسف اشارت میکرد بجهت ظهور کمال و صواب رای او وَكَذَٰلِكَ و مانند

این نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را این اشارتست بآنکه حق تعالی بجهت پاداش احسان او

عمل این مرتبه رفیع را در عنفوان جوانی با وارزانی فرمود و در بعضی روایت آمده که یوسف هفده ساله بود

که عزیز او را بخرید و سی و سه ساله بود که ریان وی را وزارت داد و چهل ساله بود که حق تعالی او را نبوت داد

صد و بیست ساله بود که متوفی شد آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز در آمد سلطان عشق رخت بخانه دل زلیخا

فرستاد و لشکر محبتش متاع صبر و سکون او را بیغما داد هر روز جمال یوسف زیاده میشد عشق زلیخا افزون

میگشت تا کار عشق بنهایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ

و طلب مراد خود کرد از یوسف الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا عَن نَّفْسِهِ از نفس او

وبجمله

و بجمله گرمی می آمد و میرفت تا تیر مراد خود کشد و بانواع حیله مطلوب خود را از یوسف حاصل کند ابن عباس فرموده که از جمله مراوده

گری او در طلب مراد خود از وی این بود که با وی گفت چه موی نیکو داری در جواب گفت که اول چیزی که در خاک پراکنده و ریزه

گردد موی است باز گفت ای یوسف چه روی نیکو داری گفت احسن الخالقین او را در رحم مادر نگاشته گفت ای یوسف حسن روی تو مرا

لاغر کرد جوابداد که شیطان ترا بدان داشته گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زده این آتش را باب لطف

گفت اگر آب بر آتش تو ریزم با آتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز و اندرون آن خانه رو و ...

او آن بود که چون بخانه رود او از پس او در آید و مراد خود از وی حاصل کند یوسف در جواب گفت در خانه کسی رود که

خانه باشد و من مملوکم و مالک چیزی نیستم گفت در آن خانه بستر حریر و دیبای لطیف گسترده در آنجا در آ و مراد من

کن گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ گردانم و منزل خود را در بهشت از دست بدهم گفت ای یوسف ...

در گذر و باش درون پرده ای که بگیر او را بآن پرده راه نیست گفت خدای من بر اسرار و خفیات مطلع است

چگونه از وی پوشیده شود گفت دست بر دل من نه تا اطمینان یابم گفت عزیز بآن اولیتر است گفت من عزیز را زهر

دهم تا بمیرد و من حلیله تو شوم گفت چگونه از عقاب و عذاب دوزخ رهایی یابم از سعی مروت که مرا داد

بیوسف آن بود که خود را می آراست و بر وی عرض میکرد و وی را با خود دعوت میکرد گاهی ترغیب و گاهی ترهیب

و میگفت ای یوسف بحسن و جمال من بنگر گفت چگونه بچیزی نگاه کنم که عنقریب در خاک پوسیده شود گفت تماشا کن

... گفت چه فایده با خاک آمیخته خواهد شد و چون نزد یوسف نشستی یوسف روی از وی بگردانیدی و چون

از تدبیرات مراوده عاجز شد شروع در حیله دیگر کرد با یکی خانه ساخت که از زر ... بود

و صورت خود را و یوسف را در آن نقش کرد که هر دو ... در بغل گرفته بودند و چون تمام شد از

یوسف التماس کرد که در اندرون در رو و ببین که هرگز مثل این خانه دیده یوسف بالتماس او در آنجا در آمد

و زلیخا در عقب آن روان شده در خانه در آمد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و ببست درها و روایت که آن هفت

خانه بود در یکدیگر و در هر خانه دری نشانده زلیخا همه درها را فرو بست وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت بیا ای

و بشتاب که من ترا ام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه میگیرم بخدا پناه گرفتنی توجه ام إِنَّهُ رَبِّي بدرستیکه پروردگار

... أَحْسَنَ مَثْوَايَ نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب خود و مرا مرتبه جلیله و درجه رفیعه داده

چنانکه در حق او عاصی شوم با این قبح اقدام نمایم و خود را از آن مرتبه محروم گردانم ...

داشت من فرمود پس چگونه حرمت حق نعمت او را رعایت ناموده دست خیانت در حرم او دراز کنم انه بدرستی که ایشان را
لا یفلح الظالمون رستگار نشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا فاجر نکردند زناکاران
چه زنا بدترین ظلمهاست ولقد همت به بدرستی که قصد کرد آن زن یعنی زلیخا بمخالطه یوسف وهم بها و قصد
کرد یوسف بدفع او بطریق فرار لولا ان رای اگر ندیدی و نیافتی یوسف برهان ربه راه روشن پروردگار
خود را هر آینه قصد مخالطه او کردی و آن برهان تلولاح نور عصمت الهی بود و لمعه نبوت یوسفی که حایل شده میان
و میان انچه سبب خشم خدای بود پس یوسف بنبوت و مدد فتوت در ان حال خود را نگه داشت و عیبی نبود اگر قصد مخالطه او
باشد زلیخا زیرا که منافی عصمت است و جمیع انبیا معصوم اند از صغایر و کبایر و مبرا از قصد معاصی و مرویست که نزد ان حال
فرشته بر صورت یعقوب بر یوسف ظاهر شد که انگشت بدندان گرفته بود چون یوسف ان بدید از ان خانه بیرون دوید
کذلک همچنین نمودیم او را برهان روشن لنصرف عنه السوء تا بگردانیم از وی بدی یعنی خیانه در
حرم عزیز والفحشاء و عمل زشت یعنی زنا انه بدرستی که او من عبادنا المخلصین از بندگان خالص
ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و نابایست باطن و ظاهر پس یوسف قصد ان نکرده باشد و مرویست از علی کرم
الحسین علیهما السلام که برهان یوسف که او را از فحشا باز داشت ان بود که در ان خانه بتی بود و زلیخا را مراوده چون ده
چیزی بر سر ان انداخت یوسف گفت چرا چنین کردی گفت تا او بر حال ما واقف نشود و نزد او شرمنده نشوم یوسف
فرمود که پس من سزاوارترم از انکه شرم دارم از خدا و نیکه تا که قهارست بر عاصیان و در روایت آمده که چون زلیخا
مراوده کرد با یوسف یوسف روی از وی بگردانید و بجانب دیگر نگریست صورت خود و صورت زلیخا دید که دست
در گردن یکدیگر کرده اند روی ازان بگردانید بسقف نگاه کرد همچنین دید و بهر طرف که مینگریست از مشاهده ان مضطرب
شده بسرعت تمام روی به بیرون نهاد و زلیخا در پی او دوان شد واستبقا الباب و پیشی گرفتند بسوی در
یعنی یوسف بجهت فرار از زلیخا بسبب خروج کرد و زلیخا مسارعت کرده در پی او تا منع او کند از خروج و مراد از باب در
هفتمین بود که خارج بود خانه از کعب مرویست که یوسف روی بگریز نهاد و نزدیک هر دری که میرسید قفل ان در بی گشاینده
کشاده می‌شد و بزمین می‌افتاد تا که بدر آخرین رسید زلیخا بدو رسیده دست در وی زد و پیراهن او را باز پس کشید وقدت
و درید در وقت کشیدن قمیصه پیراهن یوسف را من دبر از پس ان والفیا سیدها و یافتند
سر و شوهر زن را یعنی عزیز را که شوهر زلیخا بود لدی الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را

مضطرب

مضطرب دیده دانست که صورتی روی نموده که هر دو را شرمنده انه بتر ازانکه تفحص ایشان شود زلیخا پیش دستی کرد و در بلاغت سخن در آمد
قالت گفت بعزیز ما جزاء من اراد چیست جزای کسی که خواهد باهلک سوءا باهل تو بدی مراد وی ازین سخن ان
بود که براءت ذمه خود از گناه ظاهر سازد و خیانت وانماید که گناه از یوسف است یعنی مکافات یوسف بدین گناه نیست
الا ان یسجن مگر که بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست او عذاب الیم یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن
و زدن بتازیانه این سخن را بجهت انتقام گفت بدان از امتناع یوسف از مراوده و پاک دامنی خود بر زبان راند چون
یوسف این سخن بشنید بجهت دفع عقوبت از خود قال گفت ای عزیز هی راودتنی زلیخا درخواست کرد مرا عن
نفسی از نفس عزیز من و من امتناع کردم و از وی گریختم عزیز گفت راست این سخن بچه دانم بیکسی ازین واقعه خبر دارد یوسف
گفت در ان خانه کودکی چهار ماهه بود او گواهست و ان کودک برخاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه
سخن گوید یوسف فرمود که خدای من قادرست بر انکه او را بسخن در آورد عزیز ازان کودک پرسید که تو چه میگویی بقدرت ربانی
کودک بسخن در آمد و حق تعالی ازین خبر میدهد که وشهد شاهد و گواهی داد گواهی من اهلها از کسان زلیخا
که بسخن در آمده گفت ای عزیز ان کان قمیصه اگر هست گریبان پیراهن یوسف قد من قبل دریده شده از پیش
فصدقت پس راست میگوید زلیخا وهو من الکاذبین و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت
دلیلست بر انکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که گریبان از پیش دریده وان کان قمیصه و اگر هست پیراهن یوسف
قد من دبر از پس دریده شده فکذبت پس زلیخا دروغ میگوید وهو من الصادقین و یوسف
از راست گویانست چه این حال دلالت دارد بر انکه یوسف از وی گریخته و او در پی امده و وی را بخود کشیده و پیرهن
از پس دریده فلما رای پس انهنگام که دید عزیز قمیصه پیراهن یوسف را قد من دبر دریده شده از پس
روی بزلیخا کرد از روی غضب قال انه گفت بدرستی که گشادن این کار یا این بی حیثیت من کیدکن از مکر و حیله شما
زنانست مراد زلیخا و امثال وست از زنان مکاره ان کیدکن بدرستی که کید شما عظیم بزرگست
چه کید زنان زود بدل می‌آویزد و بسیار در نفسها اثر میکند و نیز کید زنان با مردان بمواجهه است و وسوسه شیطان بر وجه
اخفا از بعضی علما منقولست که خوف من از زنان اکثر از خوف منست از کید شیطان زیرا که حق تعالی در قران مجید
کفته ان کید الشیطان کان ضعیفا و درباره کید زنان گفته که ان کیدکن عظیم و در خبرست که یوسف علیه السلام چون بنبوت و
پادشاهی بر وی قرار گرفت روزی جبرئیل علیه السلام نزد وی نشسته بود جوانی از خدمتکاران مطبخ وی نزد وی حاضر شد جامه چرب

پوشیده و چیزی از آلت مطبخ بدست گرفته جبرئیل علیه السلام گفت ای یوسف این جوان را میدانی که چه کس است گفت نه
گفت ان کودکیست که برای تو در گهواره گواهی داد یوسف گفت پس وی را بر من حقی ثابت است بفرمود تا جامه از وی
برکندند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند پس او را در وجود گردانید القصه چون صدق یوسف و کذب زلیخا بر عزیز ظاهر
شد و یوسف شرمنده برد جا عذر گفت یوسف اعرض عن هذا ای یوسف اعراض کن ازین سخن و پنهان دار این کار را
واستغفری و ای زلیخا آمرزش طلب لذنبک برای گناه خود و در بعضی تفاسیر گفته که معنی انست که عذر خواه
از یوسف که غیبت و تهمت او را یاد زدی انک کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین از کرده گناه کاران
آورده اند که اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد اما سخن عشق نهان نمی‌ماند شمه ازین واقعه در افواه مردم افتاد
وقال نسوة و گفتند گروهی از خواتین مصر در کشاف آورده که پنج زن بودند از زنان خواص ملک زن
حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند فی المدینة
در شهر مصر بموضعی که انرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان ان بود امرات العزیز زن عزیز یعنی زلیخا تراود
فتیها طلب کرده است غلام خود را عن نفسه از نفس او یعنی از او درخواسته است که کام وی دهد قد
شغفها حبا بدرستی که شکافته است یوسف پرده دل او را حبا از روی دوستی یعنی محبت یوسف پرده دل او را شکافته
و بدرون دل او در آمده انا لنریها بدرستی که ما می‌بینیم زلیخا را فی ضلال مبین در گمراهی هویدا آشکار از
راه صواب و خطای روشن که باوجود ماننده عزیز شیفته غلام درم خریده شده است فلما سمعت پس چون
شنید زلیخا بمکرهن مکر ایشان را یعنی قول ایشان مکر باعتبار انست که انرا از او اخفا میکردند همچنانکه مکر کننده
مکر خود را پنهان کند و با انکه غرض ایشان ان بود که یوسف را ببینند چه یوسف هرگز از خانه عزیز بیرون نمی‌رفت
و با انکه زلیخا عشق خود را از ایشان پوشید و ایشان افشای آن کردند حاصل که چون زلیخا سخن ایشان بشنید
ارسلت الیهن فرستاد سوی ایشان و ایشان را دعوت نمود که بدعوت وی حاضر کردند و مرویست که چهل زن را
طلبید و ان پنج زن علامه که در میان ایشان بودند چون بمنزل وی در آمدند تعظیم ایشان بجای آورد واعتدت
لهن و آماده کرد برای ایشان متکئا تکیه گاهی از بالشهای لطیف و گویند مراد از متکا طعامیست که خوردن او
احتیاج بکارد داشته باشد و در هنگام بریدن ان تکیه گاه شده و تکیه بر چیزی کند و بنابرین تسمیه طعام بمتکا بر سبیل مجاز باشد
وآتت کل واحدة منهن و داد هر یکی را از ان زنان سکینا کاردی تا گوشت ببرند و ترنج تناول نمایند

وترنج

وترنج را به برند و دهن را بان خوش کنند پس نزدیک یوسف آمد و جامه‌های مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر
فرقش نهاد و بارایشی تمام و ارایشی لا کلام او را مزین کرد و زنان را در صفه خانه نشانده بود که یوسف در ان
ان بود وقالت اخرج علیهن و با او گفت که بیرون آی برین زنان جهت صحبت یا اسلام کردن با ایشان
یوسف بجهت انکه بنده بود و بذل انقیاد و فرمان برداری در بنده ایا ننموده بیرون آمد ز خلوتخانه ان گنج
نهفته بیرون آمد گلزار شکفته فلما راینه پس انهنگام که زنان او را دیدند اکبرنه بزرگ یافتند
او را در جمال یعنی حسن او در چشم ایشان گران آمد و یکبار شیفته دیدار او گشته از خود فراموش کردند وقطعن
ایدیهن و ببریدند دستهای خود را یعنی در حالتی که گوشت یا ترنج می بریدند چشم ایشان بر جمال یوسف
افتاده بیخود شدند و کارد بدستهای خود زده ببریدند و گمان ایشان ان بود که گوشت یا ترنج می برند و اصلا الم
احساس نکردند مرویست که زلیخا هر یک را ترنجی و کاردی داده بود که چون یوسف بشما گذرد شما هر یک پاره
ازین ترنج ببرید و بوی دهید چون یوسف بمجلس ایشان گذر کرد محو جمال او شده دستهای خود را بجای ترنج بریدند
و از غایت حیرت اصلا درد انرا احساس نکردند و از وهب منقولست که ازان چهل زن نه زن بمردند و بعضی از
ایشان دست خود را جدا کردند چون با خود آمدند دستهای بریده خود را دیدند وقلن و گفتند از غایت تعجب حاش
لله پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی ما هذا بشرا نیست این غلام از جنس آدمی زیرا
که چنین حسن معهود بشر نمی‌باشد که این جمال نه در حد آدمی زادست ان هذا نیست این الا ملک
کریم مگر فرشته گرامی و بزرگوار نزد خدا جمال بدین زیبایی و کمال بدین غایت و عصمتی بدین مرتبت از خواص
ملکیات در حقایق سلمی مذکورست که حق تعالی بدین آیه بیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در تعریف
مخلوقی بدین غایت برسد که الم قطع عضو خود را احساس نمیکند شما در شهود ربوبیت جمال خالق خود باید که از وجود
هیچ بلایی و محنتی شما الم نشوید و صاحب وسیط از اسناد خود با بر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
که جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد و گفت خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید ای حبیب من حسن روی ترا از نور عرش
مقرر کردم و حسن یوسف را از نور کرسی و آدم و ما خلقت خلقا احسن منک و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم
را کمال بود و یوسف را جمال و در شهود جمال یوسفی دستها بریده و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت و در بعضی کتب آمده
از حسن روی یوسف دست بریده سهلست — در پای لب یار سرها بریده بینی — القصه چون زلیخا حیرت زنان و آشفتگی ایشان

مشاهده کرد قالت گفت بایشان که فذلکن الذی لمتننی فیه پس این آن بنده کنعانیست که شما
ملامت بکردید مرا در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بوده ولقد راودته و بدرستی که من
مراوده کردم اورا عن نفسه از نفس او و خواستم که او آرزوی من بدهد فاستعصم پس نگه داشت خویش را
نگاه داشت و سر من فرو نیاورد و لئن لم یفعل و اگر چنانچه نکند ما آمره آنچه فرمایم اورا از حاصل
کردن مراد من لیسجنن بزندان کرده شود ولیکونا من الصاغرین و باشد از خوار شدگان یعنی ذلیل
در زندانیان یوسف که این سخن شنید روی از آن مجلس برتافت و زنان در عقب وی بیرون دویدند در لباس ...
وی را ملامت کنیم و هر یک جدا جدا اورا بخود دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان تنگ آمده قال رب گفت ای
پروردگار من السجن احب الی زندان دوست تر است نزد من مما یدعوننی از آنچه میخوانند این زنان مرا
الیه سوی آن از مطاوعت و میل ایشان عجب در مانده ام در کار ایشان مرا زندان به از دیدار ایشان
والا تصرف عنی و اگر نگردانی از من کیدهن مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری
اصب الیهن میل کنم سوی ایشان یعنی اجابت سخن ایشان کنم بطبع و مقتضای شهوت خود واکن
من الجاهلین و باشم از نادانان یا مرتکب آنچه نشاید فاستجاب له پس اجابت کرد مر دعای اورا
ربه پروردگار او فصرف عنه پس گردانید از او کیدهن مکر آن زنان را بتوفیق عصمت انه هو
السمیع بدرستی که او شنوا است مر دعای کسی را که باو پناه برد العلیم دانا بحال کسی که از همه دور گردد و او را ...
که بعد از نومیدی زنان زلیخا را گفتند که صلاح آنست که او را دو سه روزی در زندان باز داری تا شاید که بسبب
ریاضت رام شود و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد چو کوره ساز زندانش گرم
بود زان کوره گردد آهنش نرم زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت این غلام کنعانی ...
و طبع مرا از حد گذشته او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را بقید و بند و زنجیر گرفتار کرده در زندان افکنی تا مردم
که او گناهکار است و من از ملامت و سرزنش باز رهم عزیز را این سخن معقول افتاد و حکم کرد که بزندانش برند چنانکه
میفرماید ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را یعنی عزیز و اهل او را من بعد ما رأوا الایات از پس آنکه
دیدند دلایل عصمت و شواهد دال بر براءت یوسف مانند گواهی کودک و چاک پیراهن و قطع دستها و امتناع
او از ایشان یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای مصلحت لیسجننه در زندان

کنند اورا حتی حین تا هنگامی که مقرر باشد پس زلیخا آهنگر را بخواند و گفت بند گران بساز و سلسله محکم ترتیب
کن تا بر دست و پای این غلام عبری نهم و چند روزی در زندان وی را گوشمال دهم آهنگر را که نظر بر دست و
پای یوسف افتاد گفت ای ملکه جهان این دست و طاقت بند گران ندارد و قوت رنج زندان نه زلیخا بانگ بر وی
زد گفت تو از زندانبانان رحم بیشتر میکنی پس آهنگر بند و زنجیر را ترتیب داد و بر دست و پای یوسف نهاد و زلیخا بفرمود تا او را
بدین بند و زنجیر بر ستوری نشانند و در بازار مصر بگردانند و منادی کنند که هر که در حرم عزیز اراده خیانت داشته باشد
سزای او اینست و خود جامه چرکین و کهنه پوشیده تا مردم او را نشناسند بر سر راه یوسف بایستاد تا او چه خواهد
پس یوسف را بر مرکبی سوار کردند دست بر گردن بستند و بند گران بر پای نهاده یوسف نالید که الهی تو از سر کار آگهی
از غم پدر بار دل که داغدارم و از جفای برادران در غربت سرگردانم و با وجود این گرفتار بند در زندانم جز التجا
بحضرت تو چاره نمیدانم جبرئیل ع آمد و گفت ای یوسف از بند و زنجیر غم مخور سلسله تربیت ...
زنهار که از تنگنای حبس اندیشه نکنی و از جفای قید اندوهگین نشوی ... زندان موجب ...
ریاض خلد خواهد بود ... نکهت جان پرور کسب میکند و مشک از فراز تنگی نافه شمامه عطر گستر
می باید اما ای یوسف زلیخا آمده و بر رهگذر نشسته تا نظاره کند که چگونه عذر خواهی کرد و گر از رای خلاص خود تشفیع
خواهی ساخت زنهار ای یوسف روی ترش نکنی و گره بر ابرو نزنی و سر از پیش بر نیاری و چپ و راست ...
و میش تنگی زندان باش و تبسم کنان خود را چنان انگار که ترا از زندان بگلستان می برند تا من زندان
برتو گلستان کنم چون یوسف را از سرای عزیز بجانب بازار بردند قریب صد هزار مرد و زن بنظاره بیرون
آمدند مردان سنگ بر سینه میزدند و زنان روی با ناخن میخراشیدند ... از اهل مصر برآمد یکی میگفت که سلطنت
و بیچاره دیگری میگفت ... یکی نعره میزد که از دست این غریب کنعانی دیگری ناله میکرد که دریغ
این اسیر زندانی کاهی ان فریاد میکرد که این چه بی رحمی است و کاهی این طعنه میزد که این چه بیداد و ستمکاریست
کودکی ماکه دست خوران ... هر کرا چشم بر جمال یوسف
افتادی فی الحال دیوانه و آشفته عشق گشته دل از دست بدادی مروی است که چون یوسف برابر زلیخا رسید بر زبان
منادی جاری شد که هذا غلام من کنعان این غلامیست کنعانی عبری تاکیداً علیه غضبان و عزیز روی
در عقب او کرد جبرئیل ع آمد و گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که هذا جزاء من غضب الرحمن این جزای کسی است

از غضب ربانی و صحبة الدیان و این نا فرمانی خوشتر باشد از عیبات سلطانی و دخول نیران ... و سرابیل القطران و پوشیدن لباس قطران تا ما بکمال قدرت خود او از آن بکوشش زلیخا رسانیم ...
یوسف چون این بگفت زلیخا بشنید و بر خود بپیچید و برخاست و بخانه باز آمد و پیغام فرستاد و بزندان بانان ...
در جای تنگ و تیره باز دار و طعام و شراب بروی تنگ گیری کن پس یوسف را بزندان آوردند و دخل معه
السجن و در آمدند با او بزندان فتیان دو بنده از بنده کان ریان یکی ساقی که او را بوناکشری و دیگری
طباخ او که مجلث خوانندی و ملک بر ایشان گمان برده بود که در صدد آنند که او را زهر دهند و مروی است که طباخ تعات
خود طعام نزد ملک آورد و بنهاد و شرابدار بیامد و گفت این را مخور که زهر آلوده است طباخ گفت ای ملک شراب زهر
نه طعام از آن تناول مکن ساقی گفت دروغ میگوید ملک ساقی را گفت این شراب را بخور چون بخورد ضرری بوی
نرسید و بطباخ گفت این طعام را بخور امتناع کرد پس بهیمه بیاوردند و از آن طعام بوی دادند بخورد و در حال بمرد
پس ملک بفرمود تا طباخ را بزندان بردند و شرابدار نیز بجهة مظنه تهمت با او یار کرده حکم کرد تا سر دو را بزندان
آنجا تا در آن وقت که یوسف را بزندان در آوردند و یوسف ع در زندان متعهد حال زندانیان گردید
و جستجوی احوال هر یک بجای آوردی و بعیادت بیماران ایشان رفتی و معالجه و خوابی و حاجت ایشان ...
دادی و در حسرت که چون یوسف در زندان شد اهل زندان را دلتنگ بابت ایشان را گفت خوشدل باشید و صبر کنید
که خدای شما را مزد دهد بهر نوع دنیا و ثواب عقبا ایشان خوشحال شدند و گفتند رحمک الله علیک توجه ...
و نیکوخوی چه کسی و از کدام قبیله گفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله ...
گفت ای بیچاره ما سالها ... که توانستم ... الکنون در حضرت تو نقصیری نخواهیم کرد پس زندانیان ...
همه روزه نزد وی آمدندی و حدیث وی شنیدندی و با او اظهار مودت و محبت کردندی یوسف فرمود که ای یاران
در محبت من غلو مکنید که هر که با من محبت ورزید از وی محنتی یافتم عمه من مرا دوست داشت ...
دزدی کرد و ... ابراهیم ع که باو میراث رسیده بود در میان من بست و من خفته بودم ... از آن بهتر ...
که ... و تهمت ... و پدرم مرا دوست داشت ...
برادران افتادم و زلیخا محبت ورزید به زندان گرفتار شدم ... ما نبوا الفتی ...
کنیم ... و مجالست کرده ... مستفید شدند ...

زندانیان نزد یوسف آمدندی و خوابهای خود را تقریر کردندی و یوسف تعبیر آن فرمودی شبی این دو زندانی خوابها دیدند
و گویند هر یکی خوابی بر خود بسته و نزد بعضی هیچکدام خواب ندیده بودند اما بر وجه امتحان یوسف قال احدهما
گفت یکی از ایشان انی ارانی بدرستی که من میبینم خود را در باغی که اصل تاک بود در بر خوشه انگور رسیده و پیاله
ملک بدست من اعصر خمرا می افشردم در او انگور برای شراب تسمیه انگور بخمر باعتبار آنست که مآل آن بخمر کشد وقال
الآخر و گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی بدرستی که من میبینم خود را در مطبخ ملک احمل فوق راسی که بر سر
بر روی سر خود خبزا نان را و آن سفره نان بود تاکل الطیر منه میخوردند مرغان از آن نان و میبردند نبئنا
بتاویله خبر ده ما را تعبیر این خواب انا نریک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان
با غیر ایشان و یا نیکو دانا در علم تعبیر چه هر خوابی تعبیر فرمودی موافق آن بشدی و چون یوسف نخواست که تعبیر
ایشان بروی باز گوید چه در آن هلاکت یکی از ایشان بود پس پیش از تعبیر ایشان را بطریق مستقیم که توحید است
ارشاد فرمود تا بر اسلام پیش برند اول بیان معجزه خود فرمود که آن خبر دادن وی بود از غیب تا دلالت بر صدق قول او
کند در دعوت ایشان باسلام و صحت تعبیر او چنانکه طریقه انبیاست که اول اظهار معجزه بکنند و بعد از آن ...
بطریق اسلام دعوت بفرمود پس گفت این اول بار از تعبیر اعراض کرده در بیان معجزه خود قال گفت که لا یاتیکما
طعام ترزقانه نیاید شما را خوردنی که روزی داده شوید بدان الا نباتکما مگر که خبر دهم شما را بتاویله
بماهیت آن یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قبل ان یاتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار
کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما هرگز از کاهنان امثال این نشنیده ایم یوسف گفت دفع کهانت از خود فرمود ذلکما
این که گفتم شما را مما علمنی ربی از آنچیزیست که بیاموخت مرا پروردگار من بالهام و وحی نه آنکه از
قبیل کهانت باشد پس در بیان انکار کهانت فرمود که انی ترکت بدرستی که من ترک کرده ام و باز گذاشته ام
ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی را که نمیگرویدند بالله بخدای وهم بالآخرة و ایشان بسرای آخرت
هم کافرون ایشان ناگرویدگان اند از جزا برای تاکید گفتند ایشان باخرت واتبعت و پیروی کردم
ملة آبائی دین پدران خود را ابراهیم واسحق ویعقوب باظهار آنکه از اهل بیت نبوت ...
قصد زیادتی رغبت ایشان است باستماع کلام وی قبول کردن سخن وی در آنچه گوید ما کان لنا ...
و نشاید ما را که پیغمبرانیم ان نشرک آنکه انباز گیریم بالله من شیء بخدای چیزی را ...

پرستش ادمی کنم ذٰلِكَ این توحید و پرستیدن خدای یگانگی مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَیْنَا از فضل خداست بر
که توحید مارا بان اگاهی داده وَعَلَى النَّاسِ و از فضل خداست بر سایر ادمیان که انبیا را بر
ایشان فرستاده وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بایشان امده اند لَا
یَشْكُرُوْنَ سپاس داری نمیکنند ان فضل و موهبت را و از ان اعراض میکنند و ایمان نمی‌آورند پس در ترغیب
ایشان بتوحید و تنفیر ایشان از شرک میفرماید که یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان یعنی ساکنان ان
ءَاَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُوْنَ ایا خدایان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و اهن و چوب و سنگ
خَیْرٌ بهترست اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه و یکتا در ذات و صفات الْقَهَّارُ غالب بر همه
مکونات که هیچکس با او معاونت نتواند کرد مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستید ای اهل زندان مِنْ دُوْنِهٖ
بجز خدای اِلَّاۤ اَسْمَاۤءً مگر نامها یعنی چیزی چند را که باعتبار اسم بران چیزی و دلیلی سَمَّیْتُمُوْهَاۤ
نام نهاده اید ادرا اَنْتُمْ وَاٰبَاۤؤُكُمْ شما و پدران شما یعنی میپرستید چیزها را باعتبار اطلاق اسم
و محض نام بدون چیزی که دلالت کند بر استحقاق الوهیه ایشان مراد است همین اسم خدا اند و از حقیقه
الوهیه جدا اند مَّاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا فرو نفرستاده خدای بر پرستش انها مِنْ سُلْطٰنٍ هیچ حجتی که دلالت
کند برانکه ایشان شایسته معبودیت اند پس شما میپرستید اسمی چند بی مسمی اِنِ الْحُكْمُ نیست
حکم پرستش اِلَّا لِلّٰهِ مگر خدای را که مستحق پرستش است اَمَرَ فرمان داده بزبان پیغمبران اَنْ
اَلَّا تَعْبُدُوْۤا انکه مپرستید ای کافر مردمان اِلَّاۤ اِیَّاهُ مگر او را که حجت روشن دلالت میکند
بر وجوب عبادت او و حدانیه ذٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ این است دین حق درست و راست وَ
لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند راه حق را بجهت عدم تفکر در
دلایل عقلیه و حجج نقلیه و متابعه هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و بعد از تنبیه و ابطال پرستش
انها و امر بمعبودیت معبود یکتا شروع در تعبیر خواب ایشان کرده فرمود که یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ
ای یاران زندان اَمَّاۤ اَحَدُكُمَا اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاصی یابد
فَیَسْقِیْ رَبَّهٗ پس بیاشامد تربیت کننده خود را یعنی ملک خَمْرًا شراب خمانه پیشتر
میبود یعنی همان ساقی ملک می باشد وَاَمَّا الْاٰخَرُ و اما ان دیگر که طباخ است فَیُصْلَبُ

بس

پس بر او بخته شود بردار و مدتی بران بگذرند فَتَاْكُلُ الطَّیْرُ پس بخورند مرغ شکاری مِنْ رَّاْسِهٖ
از کاسه سر او و ایشان یا یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم و ما هیچ خوابی ندیده بودیم بازی میکردیم با گفتنه ما خوابها
یکدیگر را خود بشنیم یوسف عم فرمود قُضِیَ الْاَمْرُ الَّذِیْ حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار جواب (را اخبار)
که شما فِیْهِ تَسْتَفْتِیٰنِ دران طلب تاویل و تعبیر کرده اید و خلاف انچه من گفتم نخواهد شد این دلیلست
یوسف بغیب بر طریق وحی نه مانند تعبیر معبران در حد شاهده است که خواب بر مرغی برینه بسته شده است
مادام که تعبیران نکرده باشید چون تعبیر کنند بخته از پران مرغ و بر زمین باید یعنی واقع شود بجای خود و خواب جزو از
چهل و شش جزو از پیغمبری باید که خوابی بینی جز با خدا وند رای صایب نگوی مرویست که چون سه روز بر امد کس
ملک امدند و ایشان را از زندان بیرون بردند وَقَالَ و گفت یوسف در وقت بیرون رفتن ایشان
لِلَّذِیْ ظَنَّ مر انکس را که دانست بطریق وحی اَنَّهٗ نَاجٍ انکه او رستگارست مِّنْهُمَا از ان دو مرد
و ظن بمعنی یقین در کلام عرب بسیارست و ممکن است بود که بمعنی خود باشد زیرا که تعبیر وی بطریق وحی نبود و نه (بصواب)
دید و رای حاصل که ساقی را گفت اذْكُرْنِیْ یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی ملک باین مرا بغرض
ملک رسان تا مرا از محنت باز رهاند و ساقی این معنی را قبول کرد پس ملک بفرمود تا طباخ را که خیانت او ثابت
شده بود بردار کردند و ساقی را که صفه امانة او تحقیق یافته بود همان منصب نخستین با و دادند چون یوسف
ترک ندب کرده متوسل بمخلوق شد در نجات خود جبرئیل عم نازل شد و یوسف عم را بگوشه زندان برد
و پر خود را بر زمین زد و زمین اول تا بطبقه دوم شکافته گشت یوسف را گفت فرود نگر تا چه میبینی یوسف
نگاه کرد و فرمود طبقه زمین دوم را می بینم یکبار دیگر پر بران زد زمین هفتم پیدا شد و همچنین تا طبقه هفتم ظاهر
گشت جبرئیل عم گفت فرود نگر چون نگاه کرد سنگی عظیم دید گفت سنگی بزرگ را می بینم جبرئیل عم پر بران سنگ زد
شکافته شد و از میان ان کرمی بیرون امد برگی سبز در دهن گرفته گفت یا طاهر الطاهرین ای پاکیزه ترین پاکیزگان
پروردگار عالمیان ترا سلام میرساند و میگوید شرم نداشتی از من که استغاثه کردی بملک مصر بغرد حلال
که بجهة این ترا هفت سال درین زندان بدارم یوسف از این سخن متاثر شده گفت ای جبرئیل خدای از من راضی
باشد گفت اری از تو راضیست یوسف گفت چون او از من راضیست اگر هفتاد سال اینجا باشم باک ندارم و ابو عبدالله
علیه السلام مرویست که جبرئیل عم نزد یوسف امد و گفت ای یوسف که ترا حسنی چنین داده که بهتر از روی زمین مانند

تو نیست گفت پروردگار من صورتی چنین بمن ارزانی فرمود گفت که محبة ترا در دل پدرت افکنده تو محبة
برادرانت کفتا فرمود کار من گفت که کاروانرا بتو رسانیده بر سر چاه گفت خدای من گفت که در چاه سنگ
از تو که باز داشت تا برادرانت اشاره بر تو نزدند و ترا بان هلاک نکردند گفت خدای من گفت که ترا از چاه (بیرون اورد)
گفت افرستنده من گفت که کید زنان را از تو که دفع کرد گفت پروردگار من خداوند من گفت حق تعالی میفرماید
که پس چه چیز ترا بران داشت که حاجت خود را بمخلوق عرض کردی نه بمن بجهة این ترا مدت هفت سال
در زندان باز دارم چون یوسف این سخن از جبرئیل شنید چندان گریه کرد که دیوارهای زندان از گریه تر گردید (دهشت)
که استغاثه بمخلوق در دفع مضار و مخلص از مکاره جایزست باجماع و بغیر قبح بلکه گاهست که واجب
پس روایت مذکور که دلالت بر ذم استغاثه میکند بلکه عتاب مذکور بر یوسف بجهة ترک عادة جمیله او بود و در صبر
و توکل بر خدای بر جمیع امور بجهة تشدید محنت و قبح استغاثه در صورتیست که ترک توکل بر خدا کرده اعتماد
کلی بر مخلوق کند و اگر با وجود توکل بر خدا مخلوق را واسطه سازند در دفع بلیه موجب الم نمیشود العقد چون
ساقی بمرتبه تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل ان غافل شد
فَاَنْسٰىهُ الشَّیْطٰنُ پس فراموش کرد انرا بروی شیطان ذِكْرَ رَبِّهٖ یاد کردن یوسف را نزد
تربیت کننده خود که پادشاه بود فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف در زندان بِضْعَ سِنِیْنَ
چند سال بضع عدد بیست میان سه و نه یوسف عم بعد ازین و اقع هشت سال قبل از بیرون
رفتن ساقی از زندان و هفت سال بعد از رفتن او در زندان بماند و درین مدت روز بیکریست
تا حدی که زندانیان بتنگ امدند و گفتند ای یوسف روز گریه کن و شب خاموش باش تا مارا اسایشی
باشد یا شب بگری روز خاموش میشو تا مارا اسایشی باشد زلیخا را ازین حال خبر دادند بفرمود
تا در زندان موضعی خالی کردند و دریچه بر شارع عام گشادند و حکم کرد تا یوسف را در پیش ان
روزنه نشاندند و بدیدن مردمان مشغول شده گریه نکند و زندانیان از ارامی بود باید قضارا روزنه بر جانب
کنعان واقع شده بود چون شب شدی یوسف در پیش ان پنجره نشستی و اغاز گریه کردی و هر باد که از
طرف کنعان وزیدی بزبان حال بوصف یوسف رسیدی و هر نسیمی که از طرف کنعان وزیدی پیغام درد خود
فرستادی تا شبی نشسته بود دید که در راه انتظار نهاده از دور دید که اعرابی بر شتری سوار براه بادیه میرفت شتر

سرازد

سر ازد در کشید و بطرف زندان متوجه شد هر چند اعرابی او را میزد و مهار او را می پیچید او بعکس میکرد اعرابی
بتنگ آمده پیاده شد و شتر زمام از دست او در کشید و بسوی دیوار زندان شد و در پیش روزنه که یوسف (بود)
انجا بود بایستاد و بزبان فصیح بر یوسف سلام کرد و گفت ای سمن چمن خوبی و ای گلبن گلشن یعقوبی از کنعان امده
بودم و حالی از مصر بکنعان بروم بدان پیر محنت رفته هیچ پیغامی داری و برای ان پیر الم کشیده هیچ خبری میفرستی
یوسف چون نام پدر و ذکر کنعان شنید خروش و فریاد بر داشت و زار زار بگریست ناگاه اعرابی از پس
شتر رسید با عصای کشیده خواست که بر شتر زند زمین او را بگرفت تا بنیه ساق اعرابی فرو ماند یوسف او را از
بانگ الوب زمانی باش تا با تو سخنی گویم اعرابی گفت زمین مرا گرفته چگونه بجای دیگر توانم رفت
پس گفت از کجا می آیی گفت از کنعان گفت شتر تو در کدام چراگاه بود گفت در چراگاه ال یعقوب چریده و
از چشمه سار کنعان خشیده یوسف فرمود که در زمین کنعان هیچ درختی دانی که او را دوازده شاخ بود
یکی از ان شاخها جدا شده و اکنون چند سالست تا بیخ ان درخت در فراق شاخ خود مینالد و اصل ان
شجره در ازار رفتن فرع خود بتضرع میگند دانه اعرابی گفت اینکه تو میگویی صورت حال یعقوب پیغمبرست که دوازده
برادرانست و یکی از ان دوازده غایب شده و او مدتیست که در فراق او میگرید و می زارد و بر سر جاده راه خانه
ساخته و بیت الاحزان نام نهاده هر که از ان راه میگذرد حال گمشده خود می پرسد و کسی از نام و نشان
او خبر نمیدهد یوسف را از استماع این خبر درد بر درد افزوده گفت ای اعرابی از اینجا عزم کجا داری گفت
بباد پر میروم که شاخ ساب اینجا چریده ام از ابحر نوشیده بعد از ان بکنعان روم یوسف فرمود که درین معامله
چند سود طمع داری گفت صد درم گفت یا قوتی بتو دهم که بیست هزار دینار ارزد و از اینجا که گرد بکنعان
دو چون بدان کنعان در ایی دران بیت الاحزان رو بگوی ای پیغمبر خدا من رسول غریبان و مهجوران (در بند ایشانم)
دران دم که درد ت بغایه رسیده باشد و سوز فراقت بنهایه انجامیده دست تضرع بحضرت بی نیاز برداری
و مارا بدعا یاد کنی و خواجه ما از تو فراموش نکرده ایم تو نیز مارا فراموش مکن اعرابی گفت چه نام داری (گفت)
مراد ستون بی نام مگس بنشان در روی من نگاه کن و صفت شکل و صورت من برو وقف دل ثبت و حرف بحرف
از صورت روی و موی من بر صحیفه خیال رقم زن و این علامه ان پیر صاحب کرامت را خبر بار کن از جای فراق
که زیر چشم ان داشته ام خبر رسد بگوان مظلوم محروم گفت کدان حال بر ریگند از اسلاب با فتاده بود از بی کوار

حکم نزدیده بر رخ پالود   ان فال محو شد ای اعرابی چون بخته خانه یعقوب رسی چندان صبر کن که یاسی از شب
بگذرد و غوغا و هنگامه مردم فرو نشیند و نفس حیوانی رخت نشاط از حواس اجتناس برچیند و یعقوب
از درد فارغ گردد تو بدر کلبه او برو و بگوی السلام علیک ایها المهموم سلام تو باد ای جور بنده غمهای دمادم من
المهموم از عرب مبتلا بانواع غم پس بگو کران مظلوم میگوید تا از حضرت تو محروم مانده ام از گریه و ناله بیاسوده ام دیدار
جمال ترا نه بینم رسا هر راحت و فرش آسایش و فراغت نشیم ای اعرابی بیا و این یاقوت قیمتی را از من ان
دار یعقوب مرد عابی که خواهی در خواه که دعای ان بر درد منه بدرگاه خداوند مستجابست اعرابی گفت ای جوان
چگونه پیش توانم که مرا زمین گرفته است یوسف گفت اندیشه زدن خنجر از دل بیرون کن تا زمین ترا در یابد
و این خنجر را مرنجان که او ما را از حالات ان مکروب بیت الاحزان خبر داده و در کجا این مرا از حال خود خبر کرد
اعرابی گفت از زدن شتر در گذشتم فی الحال پای پس از زمین بر آمده شد و یوسف دو دید و هم از شعاع نشانها
که مرغی بیت مدید و یاقوت از دست مبارکش فرا گرفته راه کنعان بر گرفت یوسف از عقب او میگریست
و زار زار میگریست و میگفت بالیت راحیلم بگذرتی ای کاشکی راحیل مرا زاد دی تا دل من در درد طرح
غمی ننهادی با عرابی بکنعان آمد و صبر کرد تا مقداری از شب بگذشت بدر بیت الاحزان آمد و گفت السلام
علیک یا نبی الله یعقوب را ان هزار آهی بدل رسید و بر جست از خانه بیرون آمد و گفت علیک السلام در
یا عبدالله چه کسی و از کجا می آیی گفت پیغامی آورده ام گفت رسول کیستی و پیغام گزاری گفت من رسول غریبانم و
یک مهجوران و قاصد زندانیان از زمین مصرم و تمام قصه باز گفت یعقوب چون حکایت استماع نمود
فریاد بر آورد و گفت اگر تو رسول غریبانی من نیز در فراق غریبانم و اگر تو پیک مهجوری من نیز سوخته آتش هجرانم
بلام اگر تو فرستاده زندانیانی من نیز ساکن بیت الاحزانم ای اعرابی مژده دادی که از بوی وصال شامم
رسید و خبری دادی که هزار گره حسرت از دل من گشادی مژدگانی چه میخواهی گفت یا نبی الله مقصود حاجت اندو
یافته ام از تو توقع دعا دارم گفت الهی سکرات موت برین بنده آسان کن شتر اعرابی سخن در آمد که سبب این
پیغام من بودم اعرابی را من بدر زندان رهنمون کرده ام مرا در گذاردن این رساله مرا نیز شرکتی است
و از تو طمع دعا دارم یعقوب گفت الهی این شتر را از ما تهای پشت گردان اعرابی گفت ای برگزیده خدا
ان غریب زندانی را دعا کن گفت خدایا او را از بند خلاص ده و دیگر از خویشان پیوستگی کرامت فرمای پس از

دعای

دعای یعقوب بیوسف رسیده محنت او بسر آمد ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد تمامی حکما و ندمای خود را
طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ریان إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من بخواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
هفت گاو فربه که از جوی خشک بیرون آمدند و بعد از ان يَأْكُلُهُنَّ میخوردند و فرو می بردند
ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر در شکمهای ایشان هیچ زیاد نشد وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ
خُضْرٍ و دیدم هفت خوشه سبز تر و تازه که دانهای انها منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم
يَابِسَاتٍ خشک شده یعنی رسیده و بر آمده پس این خوشهای خشک بر ان خوشهای سبز پیچیدند و زیر
کردند ایشان را و بپوسیدند و بعد از بیان این خواب گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و معبران
و اشراف نوید أَفْتُونِي فتوی دهید یعنی جواب گویید مرا فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من إِن
كُنتُمْ اگر هستید شما که از روی دانش لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر بگویید و بعبارت شان
عالمید و از ان یک بیدا بند قَالُوا گفتند معبران در جواب ملک که این خوابها أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ خوابها
شوریده و پریشانست وَمَا نَحْنُ و نیستیم بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر این نوع خوابها بِعَالِمِينَ دانا
یان چه ما تعبیر خوابها راست بگوییم و این از قبیل خوابهای باطل است ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته
در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل بر که گشاید و راه این واقعه که بمن نماید   بار بیان این خواب
پریشان مرا تعبیر چیست   ساقی که ملک را متفکر و متحیر دید از حال یوسف یاد آمد وَقَالَ الَّذِي
و گفت انکسی که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از ان دو بنده زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ و یاد کرد از
قول یوسف که گفته بود که مرا نزد مربی خود یاد کن بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُم من خبر
دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان که در انجا کسی است که علم
تعبیر نیکو داند ملک از ان خبر شادمان گشته حکم فرمود که زود برو و خبر بیاور ساقی سوار شده بزندان امد
و گفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک راست گوینده و صفا و صدیق که صیغه
مبالغه است جهت ان بود که احوال او را تجربه کرده بود و صدق او را دانسته در تعبیر خواب او و خواب مصاحب او
و لهذا گفت ای بسیار راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه
يَأْكُلُهُنَّ خوردند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه سبز

وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه دیگر خشک که بر ایشان پیچیده و خشک ساختند همه حکما درین حیرانند تو جواب گوی
لَّعَلِّي أَرْجِعُ تا باز گردم با جواب تمام و تعبیر راست إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک ریان
و علما زمان لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید یعنی امید هست که ایشان برکت تو بدانند تاویل ان واقعه را
با شرف فضل ترا معلوم کنند قَالَ تَزْرَعُونَ یوسف گفت تاویل او که شما کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ
هفت سال که بقرات سمان اشارت بدانهاست دَأَبًا از راعی بر عادت مستمر خود فَمَا حَصَدتُّمْ
پس انچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید فِي سُنبُلِهِ در خوشه آن یعنی خوب برا
پاک مکنید تا از شپشه و آفات این باشد یعنی غلا را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یعنی بقدر
حاجت مِّمَّا تَأْكُلُونَ از انچه خورید درین سالها که او را پاک کنید یعنی انچه شما را احتیاج افتد
از خوردن ان درین هفت سال پاک کنید و ما بقی را با چوب ذخیره کنید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِن
بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از انهاست
يَأْكُلْنَ بخورند این سالها یعنی کسانی که دران زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ انچه از
پیش فرستاده باشند یعنی ذخیره نهاده برای ان سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِّمَّا تُحْصِنُونَ از
انچه نگاه دارید که ضبط برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ
از پس این سالهای قحط عَامٌ فِيهِ سالی که دران يُغَاثُ النَّاسُ بفریاد رسیده
شوند بران مردمان یعنی خدای بفریاد ایشان رسد وَفِيهِ و درین سال يَعْصِرُونَ بیفشرند انچه
افشردنی باشد مثل انگور و زیتون و کنجد و امثال ان و این کنایت از کثرت ثمار و گفته اند که اشارت
بدوشیدن شیرست از پستان گاو و گوسفند و این عبارت از فراخی سال است و چون یوسف
تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بحضرت ملک رفت و در وقتی رسید که جمیع اکابر و اصاغر در حضرت او
ایستاده بودند و دران محفل عام این سخنان را که از یوسف شنیده بود بر سمان تقریر نمود ملک را
پسند آمد میخواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود که بطلب او فرستاد و تا معما غیر از او نشنود
کما قال وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي بِهِ بیاورید یوسف را بمن فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس
انهنگام که آمد باو فرستاده ملک یعنی ساقی و گفت ای یوسف اجابت ملک کن تا تعبیر خواب که بمن گفته

از

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو لبثت
فی السجن طول ما لبث یوسف
لاجبت الداعی

از تو بشنود یوسف خواست که اول براءت و بیگناهی خود را بر ملک اشکارا کند تا اگر او را در حال او مجال تهمت
و دقیقه نماند بس بجهت این قَالَ ارْجِعْ گفت یوسف باو که باز گرد که مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي چه
حال ان زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی
که خداوند گار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ داناست و درین دلیلست
بر انکه سزاوار است که در معنی تهمت از خود اجتهاد نمایند و از مواقع ان پرهیزند و از ابن عباس
مرویست که اگر یوسف بدون استکشاف این حال از زندان بیرون امدی ملک هر وقت که او را
تصور این معنی کردی که این ان مردیست که با زن عزیز خیانت کرده اما چون رسول باز امد و پیغام یوسف
رسانید ملک بفرمود تا ان زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز حاضر کردند پس از جهت تحقیق این امر قَالَ گفت
با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ وقتی که طلب کردید یوسف را
عَن نَّفْسِهِ از نفس وی یعنی کام دل خود از وی می جستید قُلْنَ گفتند ان زنان در جواب که حَاشَ
لِلَّهِ پاکست خدای از انکه عاجز باشد از افریدن مردی پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم مَا عَلَيْهِ
مِن سُوءٍ بر یوسف هیچ بدی نه اندک و نه بسیار و چون زلیخا دید که خبر راستی چاره و فایده ندارد او
نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ اکنون
حَصْحَصَ الْحَقُّ ثابت و مستقر شد و هویدا و روشن گشت انچه درست و راست أَنَا رَاوَدتُّهُ
من مراوده کردم یوسف را عَن نَّفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ بدرستی که او
لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویانست انجا که با عزیز گفت هی راودتنی از ابو عبدالله علیه السلام
مرویست که جبرئیل در حبس این دعا تعلیم کرد و در عقب هر نماز که اللهم اجعل لی فرجا و مخرجا وارزقنی
من حیث احتسب و من حیث لا احتسب حق تعالی او را از ان نجات داد و شعیب عقرقوفی
از انحضرت نقل کرده که چون مدت حبس منقضی شد حق تعالی او را اذن داد در دعای فرج یوسف علیه السلام روی
خود را بر زمین نهاد و گفت اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک
بوجوه آبائی الصالحین ابراهیم و اسحق و یعقوب حق تعالی او را از ان فرج داد من گفتم یابن رسول الله
انحن ندعوا بهذا الدعاء ما این دعا را بخوانیم فرمود این دعا بخوانید اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت

وجهی عندک فانی اتوجه بنبیک نبی الرحمة و علی و فاطمة والحسن والحسین والائمه علیهم السلام الفرج فی برکت دعای
مذکوره یوسف را از زندان خلاصی داد و ملک او پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند از دعا
بیرون آی تا بخشودی تو ایشان را عقوبه کنم یوسف رسول ملک گفت که غرض من عقوبه ایشان نبود ذلک
این درخواست من برای آن بود که لیعلم تا بداند عزیز انی لم اخنه اگر من خیانت نکردم
او را بالغیب در غیبت وی حرم حرمت وی نگاه داشتم وان الله و دیگر تا معلوم کنند که خدای
لا یهدی راه ننماید انفاذ نکند و بصواب نیارد کید الخائنین مکر خیانت کنندگان را این نوعی است
بر زلیخا در خیانت او با شوهر خود و تنبیه امانت و پاک دامنی خود بعد از آن بجهت اشعار براینکه بوسیله حمایت
و توفیق سبحانی و عصمت یزدانی از خیانت مبرا شده نه آنکه مستقل بوده درین امر این کلمات از پی قول
مذکور در آورد وما ابرئ نفسی تبرئه نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من مطبوع از میل باردها
مبرا و معراست ان النفس لامارة بدرستی که نفس غدار فرمان دهنده است بالسوء ببدی
و بالطبع مایلست بشهوة پس قصد معاصی میکند و قوا و جوارح را با آن میفرماید در جمیع اوقات الا
ما رحم ربی مگر وقت رحمت پروردگار من که اعطا توفیق و لطف و عصمت او ست و بالکم نگه دارد
که رحمت کند خدا آنرا بعصمت خود ان ربی بدرستی که آفریدگار من غفور آمرزنده است بندگان را
رحیم مهربان که بعصمت و توفیق و لطف بهدایه ایشان کند آورده اند که چون ملک زبان این سخنان
که از یوسف بشنید باز گفتند اشتیاق او بدیدار یوسف زیاده گشت وقال الملک و گفت ملک مصر
ائتونی به بیارید یوسف را نزد من استخلصه لنفسی تا خاص کردانم او را برای خود انتها
خود بوی گذارم در تیسیر آورده که ملک شما وحاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان
فرستاد و بتعظیم مرحبه تمام یوسف را از زندان ببارگاه آورد و آورده اند که در وقت بیرون آمدن
یوسف زندانیان بهای های بگریستند و میگفتند که ای غمگسار ما ای غمخوار ما بی تو چگونه درین زندان زندگانی
کنیم و باکرام انس کریم یوسف ایشان را دلنوازی فرمود و در حق ایشان دعا کرد که بار خدایا دلهای نیکوان بر ایشان
مشفق گردان و ایشان را از بند خلاصی ده و چون از زندان بیرون آمد بر در زندان نوشت که این قبر زندگان
و خانه اندوه کینان و تجربه دوستان و شماتت دشمنان پس بحمام رفت و خود را بشست و خلعت ملک در پوشید

وبتوجه

و بتوجه بارگاه ملک شد چون چشمش بملک افتاد گفت اللهم انی اسئلک بخیرک واعوذ بک من شره و شر غیره و چون
نزدیک رسید سلام کرد و تحیه فرمود و ملک او را احترام نموده استقبال فرمود او را در کنار گرفت و بانواع اجلال
و اکرام در پای تخت خود نشاند فلما کلمه پس آنهنگام که ملک سخن کرد با او وی بزبان عبری جواب داد
ملک گفت این چه زبانست گفت این زبان عم اسماعیل است از لغت عربی بلغت عبرانی نقل کرد و ملک را بدین زبان
دعا کرد و ملک گفت این چه زبانست گفت زبان پدران من و هب گفته ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبانی
که با یوسف سخن میگفت بهمان لغت او را جواب میداد ملک ازین متعجب شده و بر بعضا روز سی جلال بود و ملک در
جمال وی نگرید و هدایت سن و کثرت علم او مشاهده میکرد و در وی عجب گفت که این الحال است که تاویل خواب
من کرده بی آنکه یوسف میخواهم که تاویل خواب از تو شنوم یوسف گفت اول خواب ترا تفصیل بگویم
که چه دیدی و چگونه دیدی و بعد از آن بیان تعبیر آن کنم ملک گفت چنین باشد پس گفت ای ملک تو هفت گاو
دیدی فربه سفید روشن روی که رود نیل بشکافتند و از آنجا بیرون آمدند پستانهای پر از شیر تو داد ایشان شکر می
ناگاه دیدی که آب نیل بزمین فرو شد و زمین بدید آمد و از میان گل و لای هفت گاو لاغر پدید آمدند خاکرنگ
شکمها با پس رفته بی شیر و پستان مرکب دندان و پنجه داشتند چون دندان و پنجه سگان و خرطومهای سباع بی
آن گاوان فربه حمله کردند و ایشان را سر بریدند و استخوانهای ایشان را شکسته و مغز استخوانهای ایشان بمکیدند
تو از آن تعجب میکردی پس هفت خوشه گندم سبز و تازه از زمین بر آمد و هفت دیگر سیاه و خشک هم در یکموضع تو از
روی تعجب با خود میگفتی که چگونه در یکجا هفت خوشه چنین سبز و خرم و هفت دیگر چنین سیاه و خشک رسته شد
بادی بر آمد و خوشهای سیاه و خشک را بر آن سبز زد و آتش از آن بیرون آمد و آن خوشهای سبز را بسوخت خواب
تو اینست پس از دهشت و خوف این واقعه از خواب بیدار شدی ملک ازین صورت متعجب و حیران فرو ماند و گفت
والله چنین بود این که تو گفتی از خواب من عجیب تر است گوییا این واقعه تو دیده بخدای که همه صواب گفتی و هیچ خطا
نکردی و مرا بعضی از آن فراموش شده بود اکنون که تقریر کردی بخاطرم رسید پس تعبیر آنرا بر طریقی که گذشت تقریر
کرد اکنون ای صدیق روزگار رای صواب تو درین امر چه اقتضا میکند تا بر آن عمل کنم یوسف علیه السلام فرمود که
ای ملک صلاح آنست که بفرمایی تا بر کنند هر جو که در مملکت تو است جمع کنی و آنچه در خزانه داری هرچه در آن غله هاست جدا
آن باز خواهی آنگه چون محل درویدن آن رسد بفرمایی تا سر بروند و با خوشه در انبارها نهند تا از آفت بشسته

ایمن باشد و آنچه ان برای او بیان باشد و کاه آن برای چهارپایان تا در زمان قحط چهارپایان نیز معلوف باشند
و درین هفت سال آنچه حاصل شود سال بسال خمس یک آن برای قوت آن سال بردارد و باقی ذخیره کن برای سالهای قحط و چون این هفت سال
منقضی شود و هفت سال قحطی باشد مردم اطراف و اکناف عالم آیند و از تو طعام خواهند و آنچه در هفت سال فراخی
نهاده باشی همه را بمراد خود بفروشی و خزانه تو از زر و سیم مملو شود چنین که هیچ پادشاه را میسر نبوده باشد و تصور نکرده
ملک این سخن از یوسف بشنید قال گفت ای یوسف انک الیوم بدرستی که تو امروز لدینا مکین نزد ما با جاه و قدری
و در غایت تقرب امین مؤتمنی بر همه چیز تا هرچه خواهی از ما طلب نمایی و آنچه آرزو داری با من بگوی
که برونق مدعای تو ساخته و پرداخته خواهد شد قال اجعلنی گفت یوسف که بگردان مرا حاکم گرده علی
خزائن الارض بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایات مصر است از نقود و اطعمه خازن گردان
تا آنرا بر طریق مذکور صرف مزارع کنم انی حفیظ بدرستی که من بسیار نگاه دارنده ام حسابرا و دانا
هر که با این سخن گوید در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر جهت یوسف علیه السلام مقرر کرده
تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و قطفیر عزیز را
عزل کرد و مهمات وی نیز بعهده یوسف کرده و در اندک زمانی عزیز در گذشت و ملک از علم و فضل و
حسن معاشرت و معدلت یوسف تعجب کرده هر روز محبت او با او بیشتر می شد از ابن عباس نقلست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که رحم الله اخی یوسف اگر از ملک التماس منصب نمیکرد در حال این منصب بدو
قرار میگرفت و آنرا بوی ارزانی میداشت ولیکن چون این التماس کرد بعد از یکسال باین منصب رسید و درین
یکسال با ملک مجالسه میکرد و ملک از صحبت او مستفید میشد یکروز با یوسف گفت آرزو دارم که همیشه با تو مواکله
کنم اما مرا از آن ننگ می آید یوسف گفت من باین اولیترم چه من پسر یعقوب اسرائیل الله که پسر اسحق ذبیح الله که پسر ابراهیم
خلیل الله است گفت راست گفتی ای یوسف پس با او مواکله میکرد چون یکسال بر آمد تاج مکلل بر سر او نهاد
و جامه خاصه خود را در وی پوشانید و شمشیر خاص خود حمایل وی کرد و او را بر تخت مرصع یاقوت نشاند و فرش
از استبرق بر بالای او برد بالای او سی گز و پهنای او ده گز و سی بستر بر سریر افکنده و او را بر آن نشاند و
امرا و سلاطین خود را بخدمتکاری او نصب کرد و خود در خانه نشست و زمام پادشاهی بکف کفایت او داد و
مصر با او گذاشت و در سال قحط عزیز فوت شد و ملک بالتماس تمام زلیخا را بیوسف داد و تفصیل که بعد از این

خواهد

خواهد شد چون یوسف با او خلوت کرد او را بکر یافت تعجب کرد ازین پرسید جواب داد که عزیز عنین بود
و او در بار جوانی بود پس حق تعالی یوسف را از وی دو پسر ارزانی فرمود منشا و افرائیم و روزی با زلیخا گفت
این مرتبه که اکنون داریم بهتر است یا آنچه مرا بان استدعا میکردی زلیخا گفت ای صدیق مرا بان ملامت مکن
که من زنی بودم جوان در نعمت پرورده با جمال و شوهرم بزنان میلی نداشت و هرگز پیرامن من نگشت و تو
نیکو تمامل روزگار من بودی و بجهت فرط محبت تو مبتلا شدم بلایی که هیچکس بان مبتلا نشده القصه پادشاهی
یوسف قرار گرفت و همه مردمان آن روزگار محکوم حکم او شدند کما قال وکذلک و همچنین که یوسف
را از بند زندان خلاصی دادیم و او را مقرب پادشاه آن عصر گردانیدیم مکنا لیوسف فی الارض
جای دادیم یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم او را بحکومت و پادشاهی یتبوأ منها جای
میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه داشت یعنی تصرف میکرد در آن حیث یشاء
هر جا که میخواست نصیب برحمتنا من نشاء میرسانیم رحمت خود را از نعم دنیا و دینی و صوری و معنوی
هر که میخواهیم ولا نضیع و ضایع و باطل نمیگردانیم اجر المحسنین مزد نیکوکاران را در دنیا ولاجر الآخرة مزد ابرار آخرت
از جهت بقا و دوام خیر للذین آمنوا بهتر است مر آنان را که گرویده اند بخدا وکانوا یتقون
و هستند که پرهیز میکنند از فواحش چون یوسف که باحسان و تقوی از تخت چاه بتخت و جاه رسید
القصه یوسف مهمات ملکی پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارهای عالی
بنا فرمود و هفت سال هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد طباخان گفتند ایها
الصدیق ملک را عادت چنانست که در نیم شب طعام خورد یوسف گفت شما را آنچه میگویم اقدام
نمایید ایشان در شب طعام مهیا ساختند چون نیمه شب بگذشت ملک از خواب درآمد گفت هر طعامی
که میسر شود بیارید که گرسنگی بر من غالب گشته و فریاد الجوع الجوع میکرد یوسف بفرموده تا طعامهای ساخته بیاوردند
ملک گفت درین شب چگونه دانستید که مرا طعام باید گفتند یوسف ما را باین کار فرموده بود ملک یوسف را
گفت ای یوسف چون دانستی که من درین نیم شب گرسنه خواهم شد فرمود امشب اول سالهای قحطست و از علامات
قحط و اسباب آن یکی آنست که مردمان میل طعام بیشتر از سالهای فراخی باشد و بجهت این دانستم که برای
عادت در میان شب طعام ضرورت شود پس بفرمودم تا طباخان طعام مهیا ساختند ملک ازین بسیار تعجب

روایت طباخان [illegible]

واز علم و ذکا او متحیر گشت و از امام رضا علیه السلام که چون سالهای فراخی منقضی شد و سالهای قحط در رسید وزین
شام قحطی فرو گرفت اهل مصر روی به یوسف آوردند سال اول نقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال
دوم بحلی و پیرایه و طلاآلات سال سیم غلام و کنیزک سال چهارم دواب و مواشی سال پنجم ضیاع و عقار سال
ششم فرزندان و در هفتم همه خود را بندگی باو دادند پس یوسف را ملکی حاصل شد که هیچکس را نبود و هیچ پادشاهی را حاصل
نشده و نخواهد بود پس یوسف صورت حال بعرض ملک رسانید ملک گفت همه بنده تواند و اختیار به دست یوسف ع
بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد چون ملک این احسان
و فضائل سینه و فضائل حسینه او را مشاهده کرد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک رسوله و حکمت
در آن بود که مصریان یوسف را بوقتی خریده و فروخته بودند به بندگی دیده بودند و قدر شان او را همه را طوق بندگی در گردن نهاد
تا کبر درباره او سخنی یاد ناید نرسد و در خبر است که یوسف ع در این هفت سال هرگز طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را
فراموش نکند و امر کرده بود که هر روز نماز پیشین یا نماز عصر طعام نزدیک ملک بردندی ملک گفت ای یوسف چرا بر عادت معهود
هر روز دو بار طعام در مجلس من حاضر نکنی گفت تا تو نیز طعم گرسنگی بیابی و درد ایشان را فراموش نکنی ملک گفت نیکو گفتی
آورده اند که اثر قحط بکنعان رسید کار بر اولاد یعقوب ع تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که به قحط زدگان را
می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل را بر وفق خواه ایشان می سازد اگر فرمایی برویم و طعامی آریم که گرسنگان کنعان را دیدیم یعقوب
اجازت فرمود و این یامین را که فراق یوسف را با او تسلی دادی آنچه خدمت او را باز گرفت و ده فرزند دیگر را هر یک شتری و
بضاعتی از پشم زیک کرده و تنگه نیز داشتند آن داشتند روی براه آوردند و یکی شتر دیگر که ابن یامین ما به بضاعت او
همراه بردند و جاء اخوة یوسف و آمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف ع فدخلوا علیه پس
آمدند و زبان جری تکلم کرده رسم خدمت بجا آوردند فعرفهم پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول وهم
له منکرون و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه قول اصح چهل سال از زوال ایشان گذشته
بود و برادر را کوچک رها کرده بودند و اکنون به پادشاهی دیدند بر سریر پادشاهی نشسته و جامهای ملوکانه پوشیده
و تاج مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن کرده و حکما گفته اند که حکمت در آنکه برادران یوسف را نشناختند
آن بود که معصیت کرده بودند و معصیت دیده عاصی را تاریک میگرداند و گویند جهت آنکه یوسف در پس پرده با ایشان سخن
میگفت پس یوسف پرسید که شما چه کسانید گفتند جماعت شبانانیم و قحط رسیده آمده ایم تا ما را نوازش کنی و از طعام محظوظ

کردانی

کردانی یوسف فرمود مبادا که شما جاسوس باشید و باین صوب آمده تا از کیفیات و حالات مملکت من
واقف شده اعلام اعادی کنید و فتنه در زمین مصر اندازید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که
یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ خورد و دیگر را که از
مادر او حاصل شده بود پدر برای خدمت خود نگاه داشته و ما ده تن بملازمت آمده ایم پس یوسف فرمود که اینجا
کسی باشد که شما را بشناسد گفتند نه مردم مصر ما را نمیدانند یوسف گفت تا برادر دیگر نیاید صدق و کذب شما
در آنچه میگویید معلوم نشود گفتند این نوبت او را همراه نیاورده ایم یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تا روید و آن برادر
را بیارید و حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی را بنشاند و یوسف بفرمود تا ایشان را
ایشان ببستند و عوض گندم بدیشان داد ولما جهزهم بجهازهم و آنگاه که بساخت یوسف کار
و هر یک را یک شتر بار داد و گفتند یک شتر بار دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدر است به پیر یوسف گفت بشمار مردم
میدهم نه بشمار شتران ایشان مبالغه نمودند قال ائتونی گفت یوسف که بیارید بمن باخ لکم من ابیکم
برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاقی نه اعیانی شما الا ترون ایا نمی بینید انی اوفی الکیل از اکرمن
تمام می پیمایم پیمانه را و حق کرا باز میکنم و انا خیر المنزلین و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود
مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو گذاشت نمیکنم فان لم تاتونی به پس اگر نیارید بمن
آن برادر را فلا کیل لکم عندی پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام ولا تقربون و نزدیک
مشوید بمن و در ولایت من در نیایید قالوا گفتند سنراود عنه اباه زود باشد که مراوده کنیم یعنی بجد
تمام و تدبیر وجه برادر را از دست پدر انتزاع کنیم وانا لفاعلون و بدرستی که ما کنندگانیم این کار را
گو بگوییم و در آن باب سعی و اهمال نکنیم وقال و گفت یوسف ع لفتیانه مر غلامان خود را که کیل غلات
متعلق بدیشان داشت اجعلوا بضاعتهم بنهید بارهای ایشان را که به بهای گندم آورده اند و گویند که آن
پوستین و کفش چند بود یوسف نخواست که گندم به بها بدیشان فروشد و مود که بضاعتهای ایشان را بنهید فی
رحالهم در بارها و نهای ایشان و دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون
گندم برده باز آرند یا پدر باز فرستد از این جهت گفت لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعتها
خود را یعنی حق رد آن را اذا انقلبوا چون باز گردند الی اهلهم بسوی کسان خود و بار بگشایند لعلهم

یرجعون شاید که باز گردند و برادر مرا بیارند فلما رجعوا پس آنهنگام که بازگشتند فرزندان یعقوب
الی ابیهم بسوی پدر خود پدر گفت احوال شما چون گذشت با مصریان گفتند ای پدر ما وصف کرم و احسان
و فضل ملک مصر نتوانیم کرد یا ابانا گفتند ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی
ملک مصر حکم کرد که دگر طعام به ما نه پیمایند اگر ابن یامین را نبریم و بهبود او اگر نزد خود نگهداشته تا ابن یامین را
نزد او بریم فارسل معنا پس بفرست با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فرا گیریم بکیل از برای خود
و برای او وانا له لحافظون و بدرستی که ما مر او را نگهدارندگانیم از رسیدن مکروه بوی یعقوب گفت
ملک مصر چگونه دانست که شما را برادریست گفتند برای آنکه ما را بجاسوسی متهم کرد و چون شرح حال خود بگفتیم
او گفت که شما میگویید که دوازده برادرانیم یکی را گرگ خورده و دیگری کجاست گفتیم برادر را بخدمت خود گذاشته
گفت اگر او را نیارید دیگر طعام بشما ندهیم اکنون او را با ما بفرست که ما حافظ او میم نگذاریم که مکروهی باو رسد
قال گفت یعقوب که ای فرزندان هل امنکم علیه آیا شما را ایمن دارم بر وی الا کما امنتکم
مگر همچنانکه ایمن ساختیم شما را علی اخیه بر برادر او من قبل پیش از این که گفتید که انا له لحافظون
یعنی چگونه من بر محافظت شما اعتماد کنم که شما در حق آن برادر گفتید که ما نگهدارنده اوییم و آخر گفتید که گرگ او را هلاک کرد
فالله خیر پس خدای بهترست حفظا از روی نگاه داشتن و حفص حافظا خوانده یعنی در حالتی که نگهدارنده است
پس توکل بر و میکنیم و کار خود را بدو بگذاریم وهو ارحم الراحمین و او بخشاینده ترین بخشایندگانست
شاید که بمحافظت وی بر من ببخشاید و مرا مصیبت دو فرزند شیلا نسازد یعنی من او را بخدای سپردم نه بشما تا
حفظ وی نماید و او را بمن رساند و بر پیری و ضعف من ببخشاید ولما فتحوا و آنهنگام که گشادند متاعهم
بارهای خود را وجدوا یافتند باز کردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی چه چیز
طلبیم از احسان و کرم ملک زیاده از این که هذه بضاعتنا این بضاعت ماست که علاوه بر این بضاعت باز فرستاده
اند ردت الینا باز کردانیده شده است بما یعنی زیاده از این از پادشاه طلب احسان نمیکنیم که علاوه
بضاعت ما داده پس ما بجهت این اکرام و احسان که از وی دیدیم باز گردیم و رجوع کنیم باو ونمیر اهلنا و طعام
آریم کسان خود را ونحفظ اخانا و نگهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن ونزداد و زیاده ستانیم
کیل بعیر پیمودن شتر یعنی شتر و اری بمصاحبت برادر زیاده ستانیم و بیاریم ذلک این بار شتر کیل یسیر بکیلی اندکست

وملک

وملک به آنمقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب لن ارسله معکم نفرستم ابن یامین را با شما
حتی تؤتون موثقا من الله تا بدهید مرا پیمانی موکد بذکر خدای در پیمان آورده که او را بشما تسلیم
تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین لتاتننی به که مرا البته بیاورید او را الا ان یحاط بکم
مگر آنکه بگرد شما در آورده شود بلیه و واقعه که طاقت آن نداشته باشید و دفع آن نتوانید کرد یا مگر که هلاک
شوید النضر اشیان سوگند غلاظ شداد خوردند که در همه این یامین قدر نکنند فلما اتوه موثقهم پس چون دادند پدر را
موثقهم پیمان و عهد خود را در محافظت ابن یامین قال الله گفت یعقوب که خدای علی ما
نقول وکیل را بر آنچه میگوییم نگهبانست و مطلع بر آن پس ابن یامین را همراه برادران کرد و چون
خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشان را وصیت کرد وقال و گفت از روی شفقت بر فرزندان خود یا بنی
ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر من باب واحد از یک در یعنی همه برادران از
یک دروازه شهر در روید تا ناگاه چشم بدی بشما نرسد چه شما را باین جمال و وجاهت و مهابت و شوکت و تن
آوری و طول قامت ندیده و مع ذلک دانسته اند که شما در مصر نزد ملک معزز و مکرم و مقرب اید وادخلوا
و در آیید مر دو دو سه من ابواب متفرقة از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود این کلام
بر آنکه چشم زخم را اثری هست در لطایف آورده که یعقوب در اول مهر بری بعظور آورده در آخر غرض شکستگی ایشان را
وکفت وما اغنی عنکم و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحه که کردم من الله از حکم و مشیت خدا من شیء
چیزی را هر چه اراده او بوقوع او تعلق گیرد لا محاله بفعل آید ان الحکم نیست حکم و فرمان الا لله مگر
خدای را در هر چه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم نه بر غیر او وعلیه فلیتوکل المتوکلون و بر او باید که
توکل کنند توکل کنندگان و اعتماد بر غیر او نکنند در حصول جمیع مهمات و مقصودات و مرادات از نتیجه توکل است
ولما دخلوا و آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب من حیث امرهم ابوهم از آنجا که فرموده بود ایشان را
پدر ایشان یعنی از درهای متفرقه ما کان یغنی نبود که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب من الله از
حکم خدا و اراده او که درباره ایشان واقع شده بود من شیء چیزی را چه حق بر وجه اجبار منع حسد حاسدان
و دفع چشم زخم رسانندگان نکرد بلکه از بکن ارباب حسد و چشم زخم تهمت دزدی بر ابن یامین افتاد و برادران
اسیر و مبتلی شدند و مصیبت یعقوب دو چندان گشته پس تدبیر یعقوب در دفع مکاره و منع حوادث فایده نداد الا حاجة

بلکن حاجتی بود فی نفس یعقوب در یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد و اضطراب قلب جهة خوف و فزع ملال از فرزندان از دیگند
چشم بد و حسد قضیها که ظاهر کرد او را دران وقت و بازوصیت کرد وانه لذو علم و بدرستی که یعقوب خداوند
دانش و بیداست لما علمناه بجهة آنکه بیاموخته بودیم بطریق وحی و او لغلبه و از آن بود که گفت ما اغنی عنکم
من الله من شی ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر ادمیان لا یعلمون نمیدانند مرتبه و علو درجه یعقوب را نزد
با مراد منزکانه که شکر پیغمبران و حرمت قدر و رتبه ایشان نزد حق سبحانه و با بشر مردمان سر حد نمیدانند و جاهل اند
بانکه تدبیر علیه نمیتوانند کرد و حذر دفع قدر نتوانند نمود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که اگر چیزی بر قضا سبقت
گرفتی هر آینه چشم بد بران پیشی گرفتی و از اینجا معلوم میشود که چشم زخم را اثری عظیم است و لهذا اسا بر ائمه علیهم السلام
بان از حق تعالی استعاذه کرده اند چنانچه در کتب ادعیه ایشان منقولست ولما دخلوا و آنهنگام که در آمدند
اولاد یعقوب علی یوسف و بارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته بر سید
کسانه گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیار پدر او را از پدر درخواستیم و عهد و پیمان را که تیز در
محافظت او بکنیم او را اورده ایم یوسف فرمود که بنشینید ایشان در کنار بساط نشسته شده و حکم شد که شش خوان از آتش
پیش ایشان نهادند یوسف علیه السلام گفت برادر و برادر که از یک پدر و مادر بدیک خوان طعام خورید سر دو کس بر هر خوانی
نشستند ابن یامین تنها ماند بگریه افتاد و بگریست تا بیهوش شد بفرمود تا گلاب بر روی وی زدند چون بهوش باز آمد
یوسف گفت ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش گشتی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کسی با برادر اعیانی خود بر یک
خوان بنشیند مرا برادر مادری که یوسف نام داشت بیاد آمد گفتم اگر او بودی با من بر این خوان نشستی و من تنها نماندمی
از شوق این حال بیطاقت شدم و بیهوش گشتم گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو در یک خوان بنشینیم پس بفرمود
تا خوان وی برداشتند و در پس پرده اوردند و او را طلبید ابن یامین آوی الیه جای داد بسوی خود اخاه برادر
خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد و چون ابن یامین نظر بر دست یوسف کرد بگریست یوسف
باز پرسید که این چه گریه است گفت ای ملک چه مانند است دست تو بدست برادرم یوسف این کلمه شنید بیطاقت شد
نقاب از چهره برداشت قال گفت انی اخوک بدرستی که منم برادر تو فلا تبتئس پس اندوهناک مباش
بما کانوا یعملون بانچه کرده اند در حق ما ابن یامین چون روی یوسف بدید دیگر باره از هوش رفت و چون
با خود آمد دست در گردن یوسف کرد و بزبان حال گفت
انجم میبینم به بیداریست یارب یا بخواب
خویشتن را

[illegible]

درچنین راحت پس از چندین عذاب اگر دست درد امن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف گفت
ای برادر اهتمام پدر بشان تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود و اگر مصلحت بینی وسیله کنم و ترا مری
شنیع نزاهان متهم سازم تا بجهت آن نزد من بجائی ابن یامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که نزد او را
روو این امر از ایشان پنهان دار ابن یامین از پس پرده بیرون آمد چون شب در آمد طعام حاضر کردند
طرفی او را نزد خود طلبید و با او طعام تناول فرمود و چون وقت خواب ایشان رسید برای هر برادر بستری
دیگر زدند ابن یامین تنها ماند یوسف گفت جامه خواب وی نزد من بیندازید پس ابن یامین نزد یوسف رفت
در یک جامه خواب بخوابیدند و روز دیگر برادران گفت ای فرزندان یعقوب من شما را یکدیگر مالوف می بینم
جز این برادر که تنهاست و بجهت این وی را طلبیدم با خود تا در عزت غمزده محروم نباشد پس غلامان خود حکم کرد
که کار سازی کنعانیان کنند فلما جهزهم بجهازهم پس آنهنگام که ساز داد ایشان سرانجام فرمود جعل
السقایة نهادند سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا طلا یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی و در
وقت قحط بجهت اطعام از آن پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا آن را در بار ایشان پنهان کردند فی رحل اخیه
در بار برادر خود و بارهای دیگر مکمل کرد و ایشان را اجازت رفتن داد و چون از شهر بیرون رفتند شروع در راه کردند
بعضی از راه برفتند جمعی ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد ندا
کننده از میان ایشان ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون بدرستی که شما دزدانید یعنی که
یوسف را از پدر دزدیده بودید و گفته اند که منادی این سخن را نه بفرمان یوسف گفت و با اخفای سقایه و ندا کردن
بران رضا ابن یامین بود چنانکه گذشت و گویند یوسف این را بفرمان خدا برای خود چه حق تعالی خواست که محنت
یعقوب بنهایة رسد تا از آن فرج یابد و عادت الهی جاریست که چون محنة بنهایه رسد فرج و فرج روی نماید
چون این ندا بگوش فرزندان یعقوب رسید قالوا گفتند و اقبلوا علیهم در حالتی که روی اورده بودند بملازمان
یوسف که شما ماذا تفقدون چه چیز گم کرده اید که میجویید قالوا نفقد گفتند میجوییم صواع الملک
مشربه ملک را که پیمانه غله بود و بعد از آن منادی ایشان گفت با کاروانیان که و لمن جاء و برای هر کس که بیارد
در دارا حمل بعیر شتر وار طعام است و انا به و من ندا کننده ام بدان زعیم کفیل ام و ضامن قالوا
تالله گفتند بر وجه تعجب که بخدای لقد علمتم شما میدانید که ما مردم امینیم و بضاعتی که در بار نهاده بودید

در اول بوز چون این گرت بیاهم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بر بسته ایم تا از زراعت مردمان نخورند ما جئنا
نیامده ایم ما از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض در زمین مصر و مال مردم را بناحق در تصرف خود
داریم و ما کنا و نبوده ایم و نیستیم ما سارقین دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا گفتند ملازمان
یوسف فما جزاؤه پس چیست جزای دزدان ان کنتم کاذبین اگر باشید دروغ گویان در دعوی
دعوی خود یعنی شما بگویید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود از او چه مکافات باشد قالوا
جزاؤه پس جزای دزدیت یعنی یکسال او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما کذلک نجزی الظالمین
همچنین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را این بجهة تحقیق اینمعنی ایشان را باز گردانیده بمصر و بر درگاه ملک
باز داشتند فبدا پس آغاز کردند ندا کننده و گفته اند یوسف باوعیتهم بجوالهای ایشان قبل
وعاء اخیه پیش از بار دوان ابن یامین جهة رفع تهمت پس چیزی دران نیافتند و انگاه تجسس بار دان
ابن یامین اقدام نمودیم ثم استخرجها من وعاء اخیه پس بیرون آوردند آن را از بار دان آن برادر
که ابن یامین است کذلک مانند این کید یعنی تدبیر کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را بالهام تا
در باب باز داشتن برادر نزد خود این تدبیر کرد با کیدی که برادران با یوسف کردند ما این نوع جزای کید
ایشان دادیم این دلیلست برانکه تدبیر مذکور بامر الهی بود پس برادران یوسف سر در پیش انداختند و زبان
طعن بر ابن یامین گشودند بعد از آن در بیان کید و تدبیر مذکور میفرماید که ما کان نبود یوسف یعنی نزد او
نبود او را لیاخذ اخاه تا فرا گیرد برادر خود را و حبس کند او را نزد خود یکسال فی دین الملک در
کیش ملک مصر یعنی حکم ملک مصر در باب دزد بر نبود چه بود چه حکم او در باره کسی که دزدی کردی تازیانه و غرامت گرفتن
از و بندگی گرفتن پس نگرفت یوسف برادر خود را به بندگی یکسال الا ان یشاء الله مگر بخواست خداوند دوستی
او پس کید و تدبیر خدای آن بود که بر زبان برادر جاری سازد که جزای دزد نزد ما آنست که او را به بندگی بصاحب
متاع دهند تا مراد یوسف حاصل شود و در مجمع گفته که کید عبارتست از آنکه حیلی کند تا بسیار ابتدای بچیز
رساند در خفیه که او علم بان نداشته باشد و چون یوسف این تدبیر را وسیله ساخت برادر خود کرد انچه
که متضمن نفع خود شماست و ضرر برادران از این سبب بکید مسمی شده نرفع درجات بر میداریم درجات
دم مرتبها در علم و حکمت من نشاء مر کرا میخواهیم همچنانکه درجه یوسف را بر داشتیم و مرتبه او را بلند گردانیدیم

وفوق کل ذی علم علیم و بالای هر خداوند دانشی دانایست که در رجاء او بلندترست تا آنکه منتهی شود با وسجانه که بالذات
بجمیع معلومات عالم است و فوق از و علمی نیست و بعد از ظهور این مشربه از بار ابن یامین یوسف علیه السلام فرمود که ای
کنعانیان این چه عملست و نه بینید که ما پیغمبر زادگانیم ایشان خجل شده و منفعل گشته بر وجه عتاب خطاب
به ابن یامین کردند که ای بن راحیل این چه فعل شنیع است که از تو آمد روی ما را زردی و این عمل قبیح روی ما را سیاه کرد
و هتک حرمت ما کردی این چه محنت و بلیه که ما را از بن راحیل روی نمود از این صاع را کی برگرفتی و در میان بار
بچه وجه پنهان کردی که هیچکس بران واقف نشد ابن یامین گفت که شما پیش ازین محنت و بلیه بر این
راحیل وسیله بلا و محنت شما اند چه برادر مرا ببردید و در میان بیابان در موضع مهلکه بگذاشتید و گفتید که گرگ او را خورد
و اکنون میخواهید مرا بدزدی متهم گردانید پس روی از او گردانیده متوجه یوسف شدند و بر وجه سرزنش ابن یامین
قالوا گفتند که ان یسرق اگر دزدی کند ابن یامین عجب نباشد فقد سرق پس بتحقیق که دزدی کرده بود
کرده بود اخ له برادر اعیانی که او را بود من قبل پیش از این یعنی یوسف و در مدارک آورده که در خانه یعقوب
ماکیانی بود و سایلی در خانه او آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف آن مرغ را بسایل داد برادران او را بدزدی نسبت کردند
و گفته اند که آن تخم مرغ بود و یا بز غاله بود که بدرویش داد و یا پدر مادر او را صنمی بود از سنگ و در کسر انداخت
و از وهب منبه روایت که یوسف را در طفولیت عادت بودی که چون تنها بودی پاره طعام برگرفتی و پنهان
کردی برای سائلان برادران بجهة این نسبت دزدی باو دادند و قول اصح و اشهر آنست که چون مادر یوسف از اجل
رحلت کرد یوسف طفل بود یعقوب خواهر خود را که دختر اسحق بود تربیت دایگی او نامزد کرد چون یوسف هفت
ساله شد یعقوب خواهر را گفت که یوسف را بمن ده تا با من او قیام نمایم خواهر امتناع کرد و گفت من تاب مفارقت
یوسف ندارم یعقوب درین باب مبالغه کرد خواهر گفت اگر البته او را از من انتزاع خواهی کرد دو سه روز دیگر توقف
کن تا من ویرا نیک به بینم و از وصل او متمتع شوم یعقوب گفت چنین باشد شبی یوسف نزد عمه خوابیده بود و عمه کمر
بر او که از اسحق بمیراث باو رسیده بود در میان یوسف بست چون یعقوب بیامد که یوسف را از آنجا ببرد خواهر
دید که نزدی میکند منشا آن پرسید گفت کمر بند من پیدا نیست تجسس آن مشغولم چون پاره جست و جوی کرد گفت هر که
درین سرایست یکیک را برهنه کرده باید شد پس یکیک را برهنه میکرد تا نوبت بیوسف رسید چون او را برهنه کرد کمر بند
در میان او یافت و در مذهب ابراهیم مقرر بود که دزد را صاحب متاع بندگی گیرد بمدت یکسال یعقوب فرمود یوسف

نزد تو باشد چنانکه خواهی پس وی را نزد خود نگذاشت و چون برادران تهمت دزدی بیوسف دادند فَأَسَرَّهَا
یُوسُفُ پس پنهان داشت یوسف این مقاله را فِي نَفْسِهِ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا وظاهر نکرد از الهیم
برای ایشان یعنی این سخن را در دل گرفت و آشکارا نکرد و با خود قَالَ گفت که أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا شما بدترید
از روی منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیدید و از وی جدا کردید باید ترین مردمانید در بدی کردار که از پدر عاق شده
برادر را ملازم کیسه او گرفتید و در چاه انداختید و او را بفروختید و معیاذان پیراهن بخون رنگ کرده بپدر بنمودید
که او را گرگ خورده است وَاللَّهُ وخدای أَعْلَمُ دانا بِمَا تَصِفُونَ بآنچه صفت میکنید یعنی او میداند که نه چنانست
که شما میگوئید چه یوسف مأذون بود از جانب پدر در طعام دادن بسایل و گر نه عمه در میان او نهاده بود که
بر داشته بود در خبر آمده که چون صاع نزد ملک بردند و آن صاعی که او را جام گیتی نما گفتندی چون در روی نگریستی
یا نگهانت کردندی و فال گرفتندی یوسف در صاع نگرید و انگشت بروی زد آوازی از آن بیرون آمد روی به برادران
کرد و گفت میدانید که این صاع چه میگوید گفتند نه گفت میگوید که شما دوازده برادر بودید یکی را از پدر جدا کردید
و بفروختید و این یامین بر پای خواست و گفت ای ملک از این طاس معلوم کن که برادر من زنده است یوسف
دست بر صاع زد و گفت میگوید که زنده است و تو او را بینی بعد از آن یوسف وضوی نماز کرد و ما دام این بار
گفت ای ملک از وی بپرس که چه کس او را در بار من نهاده گفت وی خشمناکست در چیزی نخواهد گفت پس این یامین را
بکسان خود سپرد برادران هر چند در خلاص او سخن گفتند بجایی نرسید روبیل را آتش خشم غلبه کرد و موها سر از جامه
بدر کرد گفت ای ملک برادر من بگذار و اگر نه فریادی کنم که هر حامله که درین شهرست از هول آن فریاد بار بنهد یوسف
دید که روبیل در غضب است پسر کوچک خود را گفت برو دست بر پشت و پای او فرود آر چون دست او بپشت
پای روبیل رسید شعله غضب او فرو نشست روی به برادران کرد که شما مرا مس کردید گفتند نه گفت همانا که کسی
درین شهر ولدی از اولاد یعقوب هست چه هر گاه یکی از ایشان را خشم غالب شدی چون دیگری از آل یعقوب
او را مس کردی تسکین یافتی در معالم التنزیل آورده که روبیل که بار در غضب شد آهنگ تخت یوسف کرد
یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر روی زمین نهاد و گفتای کنعانیان شما برادر
خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید که هیچ کس بزور از پیش نمی برد چون ایشان دیدند که هیچ از
دزد به پیش نمی رود آنار زاری و تضرع در آمدند قَالُوا گفتند يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ ای عزیز إِنَّ لَهُ مر این یامین را

أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا پدریست پیر بزرگ سالست و عظیم القدر و بعد از هلاکت پسر خود باین پسر انس گرفته بود فَخُذْ
أَحَدَنَا پس فرا گیر یکی از ما را بر بندگی مَكَانَهُ بجای او و او را رها کن إِنَّا نَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا
مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران نسبت بما پس احسان خود را تکمیل کن و با تمام رسان و با عادت تو احسان
کرده است پس عادت خود را تغییر مفرما قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت یوسف پناه میگیرم بخدا پناه گرفتنی أَن نَّأْخُذَ
از آنکه بگیریم إِلَّا مَن وَجَدْنَا مگر آنرا که یافته ایم مَتَاعَنَا عِندَهُ متاع خود را نزد یک او و اگر
بجای او دیگری را بگیریم إِنَّا إِذًا بدرستیکه آن هنگام ما باشیم لَّظَالِمُونَ از ستمکاران در مذهب شما چه بفتوی شما کرفتن غیر
متاع کسی ظلم است فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا پس آن وقت که نومید شدند مِنْهُ از یوسف و دانستند که برادر را با ایشان نخواهد داد
خَلَصُوا نَجِيًّا بایک کناره شدند در حالتی که راز گویان بودند و از هر گونه تدبیر کنندگان و از جمله اسرار ایشان
در خلوت این بود که قَالَ كَبِيرُهُمْ گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا و علی بن ابراهیم گفت
که لاوی بود أَلَمْ تَعْلَمُوا آیا نمیدانید شما أَنَّ أَبَاكُمْ آنکه پدر شما قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم بتحقیق که فرا گرفته است
بر شما مَّوْثِقًا عهدی و پیمانی محکم مِّنَ اللَّهِ از خدا یعنی سوگند خورده اید بخدا و عهد کرده اید که محافظت این پسر
کنید و سوگند خورده اید بخدا که بغیر از آن زمانیکه شما در باره او عذری بکنید و اکنون این وَمِن قَبْلُ مَا
فَرَّطتُمْ و پیش از این تقصیر کردید فِي يُوسُفَ در شان یوسف و چون صورت حال چنین است فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ
پس من جدا نمی شوم و نمی بروم از زمین مصر یعنی از این شهر بیرون نمی روم حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي تا دستوری
دهد مرا بآمدن أَبِي پدر من أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ یا خدای حکم کند لِي برای من یعنی به بیرون رفتن حکم کند و رجوع
کنعان و ترک برادر یا برادر را خلاص کند از دست ملک مصر و یا بموت من امر کند و یا بقهر کردن من یا مصریان
تا برادر را از ایشان بستانم یا کشته شوم وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم
میکند و میل مداهنه در حکم او نیست ارْجِعُوا شما بازگردید إِلَىٰ أَبِيكُمْ بسوی پدر خود فَقُولُوا يَا أَبَانَا
پس بگوئید ای پدر ما إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ که پسر تو ابن یامین سَرَقَ دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَا و ما
گواهی نمیدهیم إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر بآنچه دانسته ایم که صواع ملک از بار ابن یامین بیرون آمد وَمَا كُنَّا
لِلْغَيْبِ و ما نیستیم مر باطن حال را حَافِظِينَ نگاه دارندگان یعنی نظر بر دزدی او داد بدیدیم اما از
نفس الامر خبر نداریم بود تهمت کردند و صاع او را در بار دان او نهادند و با خود پیش ما شراین امر بود پدر چنین که ما

عهد میکردیم و پیمان مواثق میکرد اینیدیم عیند انبستیم که او دزدی کند وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و از ان کاروانیان نیز
سوال کن که با أَقْبَلْنَا فِيهَا روی نهادیم بکنعان در میان ایشان و ایشان جمعی بودند از کنعانیان که همسایه
بودند وَإِنَّا لَصَادِقُونَ بدرستی که ما راست گویانیم پس فرزندان یعقوب بحکم روبیل با یهودا باللوی بسوی کنعان
رفتند بدرگاه پدر آمده آنچه برادران گفته بودند عرض رسانیدند یعقوب این را باور نکرد قَالَ گفت با ایشان نه چنین است
که شما میگوئید بَلْ سَوَّلَتْ بلکه بیاراسته است لَكُمْ برای شما أَنفُسُكُمْ نفسهای شما أَمْرًا کاری که خواسته بودید
قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میدانست که جزای سارق به بندگی گرفتنست فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس بر من شکیبائی نیکوتر
و بود که محنت من بغایت رسیده و پیشه من بنهایت انجامیده و عادة الله جاریست که هر کار محنت بنهایت انجامد
فرج و فتح روی نماید از بخت فرمود عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي شاید که خدای تعالی بیاورد بِهِمْ جَمِيعًا ایشان
را بمن یعنی یوسف و ابن یامین و آن برادر دیگر را که مصر است إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که او دانا بحال من و حال
شما الْحَكِيمُ راست کردار در آنچه میکند پس یعقوب از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ و روی
بگردانید از فرزندان وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ گفت ای اندوه و شدت حزن من عَلَىٰ يُوسُفَ بر فراق در دل و
بیشتر کار کرده و مع ذلک علم بحیوة یوسف نداشت و اما بحیوة ابن یامین و آن برادر دیگر عالم بود صاحب کشاف
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام رسید که شدة حزن و اندوه یعقوب بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف
جبرئیل فرمود برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت سوال کرد که او را چه مزد داد گفت مزد صد شهید چگونه پدر مفارقت
چون یعقوب بسوخت از ابتدا و زمان فراق یوسف تا وقت وصال او که مدت چهل سال بود چشم یعقوب از گریه
تر شد و از نار فراق جگر گوشه مبارک او خشک یافت وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ و سفید شد مردم چشم او مِنَ
الْحُزْنِ از اندوه یعنی کثرت بسیاری گریه و اندوه روشنی از آن زایل گشت فَهُوَ كَظِيمٌ پس او پر بود از خشم زمان
و دلش ممتلی بود از غم و اندوه یوسف و درین دلیلست در جواز تاسف و بکا نزد مصیبت و بنده شاید که امثال
این در تحت تکلیف و اختیار نباشد چه نزد بلیه و شده کمی ضبط حال خود میتواند کرد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در فراق فرزند خود ابراهیم بغایت گریان شد گفت نگوئیم چیزی که خدا را غضب آورد و ای ابراهیم بر فراق تو بسیار غمگینیم
القصه چون فرزندان یا اسفی شنیدند و اضطراب پدر را دیدند قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ گفتند بخدای که همیشه باشی که ناله و زاری
تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی یوسف را حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بر موت أَوْ تَكُونَ مِنَ

الْهَالِكِينَ یا باشی تمام از هلاک شدگان قَالَ گفت ای فرزندان إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایه بکنم بَثِّي وَحُزْنِي
شدت غم و اندوه خود را که قادر نیستم صبر کردن بر آن إِلَى اللَّهِ بخدای و قصه اندوه و رنج خود باو میگویم زیرا که کس
بیکسان و چاره بیچارگان اوست نه غیر او پس مرا با چون و اندوه باز گذارید و در خبر است که چون یعقوب از غایت حزن
و از نهایت اندوه این کلمه گفت حق تعالی بادو وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من اگر یوسف و ابن یامین مرده بودندی
بیرون آوردمی من ایشان را از مرده ساخته بنور سایندی فرحه این مژده یعقوب گفت وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ و من میدانم
از وحی خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید از حیوة یوسف و رسیدن او بمن و گویند در دزدی هم یعقوب
بوی گفت ای یعقوب بسی درهم رفته است می بینم و تو هنوز بان سن نرسیده که چنین شوی گفت آنچه مرا بدین حال رسانید
اندوه یوسف مرا باین مرتبه رسانید حق تعالی وحی بوی فرستاده که یا یعقوب أَتَشْكُونِي إِلَىٰ خَلْقِي آیا شکایت مرا
با خلقان میکنی یعقوب گفت بار خدایا توبه کردم و عهد کردم که من بعد غم یوسف بهیچکس نگویم و شکایت از آن نکنم
بتو و بعد از آن هر که از حال او پرسیدی گفتی أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ و در خبر است که بعد از این از بیت الاحزان بیرون نیامد
و سوز و نیاز جز بدرگاه خداوندگار ساز عرض نکرد و در احادیث موثقه ثابت شده که سبب این امتحان و کشف آن این بود
که روزی خطاب رسید که ای یعقوب روزی درویشی بر در سرای تو آمد و طلب چیزی کرد او را چیزی ندادی و من از هر خلقان بگرام
دوستر دارم چون این صورت از تو ظاهر شد من ترا باین بلیه مبتلا ساختم و چون این عتیبه بسبب منع طعام بوده سایل را طعامی داده
سرانجام کن و حمد فرموده بلد را طلب تا از آن بخورند برکت این فراق تو بوصال مبدل گردد پس یعقوب طعامی مهیا کرد و منادی
منادی در شهر ندا کرد که هر درویشی که هست امروز باید که بخانه یعقوب آید پس همه حاضر شدند و طعام بخوردند و حق
این کشف خبر کرد و گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب سوگند داد که روح یوسف را قبض کرده
یعقوب گفت بدان امیدواری که یَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس تفحص کنید مِن يُوسُفَ
وَأَخِيهِ از حال یوسف و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و نومید مشوید مِن رَّوْحِ اللَّهِ از روح و رحمت خدا إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْكَافِرُونَ مگر قوم ناگرویدگان که بخدا و صفات او عارف نیستند چه عارف بر بجاز و صفات کمال او از رحمت او نومید
نمیشود و در جمیع احوال این دلیلست بر آنکه شأن اهل ایمان باید که از رحمت الهی نومید نباشند در وقت که یعقوب نامه نوشت
بیوسف بمضمون که از ما اهل بیت از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بدان ای
که ما اهل بیتی هستیم که همیشه بلا بما موکل است یا که جد ما ابراهیم را دست و پا بسته در آتش نمرود انداختند حق تعالی او را نجات داد

انه لا ییأس من روح الله

چرم اسحق را کار در حلق نهادند حق تعالی برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دو برین هم فرزندان پس برادران
او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود آوردند که گرگ خورده است و من در فراق او چندان گریستم که چشم سفید شده
و او را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم او را نیز از وی گرفته نزد خود نگاه داشته و مانده از آن خانه ام که از
مادر وی بر آید اگر این فرزند را بمن فرستادی فبها والا بر تو دعای بد کنم که اثر آن بهفتم پشت تو برسد والسلام
پس نامه بفرزندان داده اندک بضاعتی از پشم و کشک و روغن و امثال آن نزد ایشان داده ایشان را بمصر فرستاد
ایشان بمصر آمده با برادر خود که آنجا بود ملاقات کرده و باتفاق روی بدرگاه یوسف نهادند فلما دخلوا
پس آنهنگام که در آمدند برادران یوسف علیه بر وی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسانیدست
ما را واهلنا الضر و کسان ما را سختی و بینوایی و گرسنگی وجئنا ببضاعة مزجاة اندک و بی اعتبار که از
غایت رداوت و قلت هر کس که دهند آنرا رد کند و قبول نکند نزد ابن عباس و نزد حسن بن جریر که بضاعت ایشان
و صحرانشینان را می باشد از دفع و کشک و پشم و موی در هر تقدیر گفته که بضاعة ما اندک است نظر باین مکن
فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل طعام را وتصدق علینا و تصدق کن بما زیاده از بهای
این متاع ابن جریج و ضحاک بر آنند که تصدق کن برد ابن یامین بر ما ان الله یجزی المتصدقین بدرستی که خدا جزا دهد
پاداش میدهد نیکویی را که از روی تفضل تصدق میکنند و احسان مینمایند و اگر نامه یعقوب را که نوشته
نهاد یوسف علیه السلام چون نامه پدر را بخواند گریه بر وی غلبه کرد و در چشم نهاد و عنان تمالک و اختیار از دست
رفته ضبط خود نتوانست کرد روی ببرادران کرد قال گفت ای برادران هل علمتم آیا دیدید
ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه بیوسف و برادر او که اذ انتم جاهلون وقتی که شما
نادانان بودید یا جاهل بعقوبت برر و قطع رحم و موافقت هوای نفس این کلام از روی نصیحت و
ترغیب و شفقت بر ایشان گفته نه بر وجه معاتبه و سرزنش و فعل ایشان با یوسف دور کردن او بود از پدر
و انداختن او را در چاه و فروختن بثمن بخس و از این جهل آن بود که او را خوار و بی مقدار پنداشتند و وقتی
بر روی نهاده بس نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر آن شکل و شمایل افتاد قالوا ائنک
ائنک لانت یوسف آیا تویی یوسف قال انا یوسف گفت منم یوسف وهذا اخی و این برادر منست ابن یامین
قد من الله علینا بتحقیق منت نهاد خدای بر ما بسلامت و کرامت که بهم رسانید چون یوسف ...

و تبسم کرد ایشان از دندانهای او که مانند مروارید منظوم بود در وقت تبسم از برق آن دندانها نوری پیدا شدی
دانسته که او یوسف است و گفته اند که یوسف بر سر علامتی داشت و آن خال بود که آبا و اجداد و برادری چون ...
از بر او شناختند ایشان از او پرسیدند گفتند که تویی یوسف فرمود آری منم یوسف انه من یتق بدرستی که هر که بترسد
از خدای ویصبر و صبر کند بر طاعت و بر بلیه و شکیبایی ورزد از معصیت فان الله پس بدرستی که خدا لا یضیع
ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را چون برادران یوسف را شناختند روی بخجلت آورده خواستند
که پای یوسف را ببوسند از تخت فرود آمده ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند لقد آثرک
الله بدرستی که برگزید خدای ترا علینا بر ما بحسن صورت و کمال سیرت و غایت جاه و مرتبت پادشاهی و پیغمبری
وان کنا لخاطئین و بدرستی که ما هستیم گناهکاران بدان عملها که کردیم قال گفت یوسف در جواب
ایشان لا تثریب هیچ سرزنشی نیست علیکم الیوم بر شما امروز پس هرگز گناه شما را با روی شما
بیاورم یغفر الله لکم بیامرزد خدای شما را که اعتراف کردید بگناه خود وهو ارحم الراحمین
و او بخشاینده ترین بخشایندگانست از ابن عباس نقل است که روز فتح مکه رسول خدا در خانه کعبه بدست
گرفت و مردم مکه در آن روز پناه بخانه کعبه داده بودند و فرمود ای اهل مکه مرا از اینجا براندید و تکذیب من کردید و از شهر خودم
بیرون کردید آیا امروز گمان شما بمن چیست و ظن شما آنست که با شما چه خواهم کرد گفتند گمان خیر بتو داریم که اخی
و پسر کریمی و امروز قادری که ما را هلاک کنی و قطع حیات ما کنی اما اعتماد بر کرم عمیم تو داریم حضرت فرمود که من
امروز همان میگویم که برادرم یوسف صدیق ببرادران بجا آورد و گفت لا تثریب علیکم یغفر الله لکم و چون یوسف
نوازش برادرانه برادران را نواخت بکار پدر دلفکار پرداخت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا و آن
پیراهن خلیل بود که جبرئیل از قعر چاه از بهشت آورده بود بوی پوشانیدند چون امر شد که مژده بیعقوب رسانند جبرئیل گفت
گفت ای یوسف این پیراهن است که در وی بوی بهشت است بر هیچ بیماری و مبتلایی واقع شود بهتر شود باید این را بکنعان
فرستی تا پدر بر چشم مالیده روشن شود از جهت یوسف فرمود بر برادران فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه ابی
بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز گردد بینا و چشم بجای اول عود کند و روشن گردد واتونی و بیارید بمن
باهلکم اجمعین همه کسان خود را از ذکور و اناث و حرم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلود
ترا من بپدرت می بردم این پیراهن را بمن حواله کن که بر رسانم تا فرح این پیراهن نزد کسان پیراهن کهنه یوسف پیراهن بوی داد

راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخت برادران تسلیم کرد مرویست که دویست راحله با ما یحتاج سفر بایشان داد
یهودا از مصر بیرون آمده با برادران متوجه کنعان شده و در مجمع آورده که یهودا بکاروان نایستاد و هفت عدد نان را
بر میان بست و سر و پای برهنه روی بکنعان نهاد و مسافه میان مصر و کنعان هشتاد فرسخ بود و بروایتی ابو عیاش
علیه السلام ده روز راه بود از غایت شعف و شادی در راه نصفی از آن نان پیش نخورده بود برغبت تمام خود را
بحوالی کنعان رسانید ولما فصلت العیر و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد از عمارات مصر و
بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه و تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید
و از اینجاست که شعرا مژده بشارت را بباد صبا اسناد کرده اند و چون بوی یوسف بمشام یعقوب رسید
قال ابوهم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند نزد او از بزرگان انی لاجد بدرستی که من
می یابم ریح یوسف بوی یوسف لولا ان تفندون اگر شما را نقصان عقل نسبت نکنید و نگویید
که پیر شده و بخرافت رسیده قالوا تالله انک گفتند بخدای تو هنوز لفی ضلالک القدیم
در همان حیرت قدیمی و از راه صواب دور افتاده بجهة افراط در محبت یوسف و از بسیاری ذکر او و توقع
ملاقات او بعد از چهل سال فلما ان جاء البشیر پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آنچنان سر و پا برهنه
دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزدیک پدر آمده القاه بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی او
خود فارتد بصیرا پس گشت بینا و در مجمل نقل کرده از ضحاک که پیری او نیز بجوانی باز آمد و با بزرگان
خود گفت قال گفت ای فرزندان الم اقل لکم آیا نگفتم شما را انی اعلم بدرستی که من میدانم من الله
از الهام خدای تعالی ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از حیوة یوسف و ملاقات من با او پس بتهیه راه
مشغول شدند و هر کس اندک علاقه قرابت با یعقوب داشت از مرد و زن متوجه مصر شدند و برادران دیگر در رسیدند
و در دست و پای پدر افتادند و از روی عجز و مذلت قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما استغفر لنا آمرزش
طلب برای ما از خدا ذنوبنا گناهان ما را انا کنا بدرستی که ما هستیم خاطئین گناهکاران چون
از حق معترف بگناه است که استغفار کن قال سوف استغفر لکم گفت یعقوب زود باشد که آمرزش
خواهم برای شما ذنبی از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده است تا بپایان الرحیم
مهربانست بر بندگان تکشف کرد و از ابو عبدالله علیه السلام و ابن عباس مرویست که سبب در توقف استغفار تاخیر

ان

آن این بود که میخواست که شب جمعه وقت سحر برای ایشان دعا کند که دعا در آن وقت باجابت رسد و از وهب
منقولست که یعقوب زیاده از بیست سال در هر شب برای فرزندان استغفار میکرد تا حق تعالی از سر گناه
ایشان در گذشت و مرویست که چون سحر جمعه رسید فرزندان را امر کرد تا در پس او در جماعت صف کشیدند و او
دعا و استغفار برای ایشان میکرد و ایشان آمین میگفتند تا بعد از بیست سال توبه او قبول شد و نزد بعضی از علما
تا یعقوب باخر دعا رسید نامیدند که یوسف از ایشان عفو کرده باشد و بعد از آنکه بمصر آمد علم بعفو یوسف
حاصل کرد شب نماز برخواست و بعد از تهجد روی بقبله ایستاد و یوسف در قفای خود و برادران از عقب
او ایستادند و دست بدعا برداشت و ایشان آمین میگفتند تا حق تعالی اجابه فرمود و در روایه آمده که دعا در
سحر روز ترا اجابه نرسد القصه چون یعقوب با اولاد و احفاد و سایر اقربا نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام
با ملک ریان گفت مرا پدریست که پیغمبر خدایست و پیغمبرزاده و پدران او همه پیغمبراند و امروز وی با جمیع اهل بیت خود
از کنعان میرسند متوقع آنست که باستقبال وی بیرون آیی ملک ریان با چهار هزار از خواص خود با زینت تمام
و شوکت ما لا کلام سوار شد و یوسف با اکابر و اشراف مصر امر کرد تا ایشان نیز با آراستگی تمام باستقبال بیرون آیند
و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمد بتفرج آن کوکبه و شوکت میکرد و از آن تعجب مینمود جبرئیل فرود آمد و گفت
از تجمل و کوکبه این لشکر تعجب میکنی بالا نگر که جنود ملایکه از زمین تا فلک صف کشیده بتفرج آمده بشادی تو
سرور آمده اند چنانکه در غمت از اندوه تو محزون و رنجور بوده اند و چون یعقوب از دور نظر بر آن زی ملوک مشاهده کرد گفت
این ملک مصرست یهودا گفت نه که پسرت یوسف پس یوسف بعد از مشاهده پدر از مرکب فرود آمد و یعقوب نیز
پیاده شد یوسف خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر سلام کند و گویند یوسف خواست سلام کند یعقوب
بر وی سبقت کرد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد ای زایل کننده
جمیع غمها و المها و هر دو دست بگردن یکدیگر در آوردند و از غایت شادی های های گریستند و در کتاب النبوة باسناد
از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که چون یعقوب نزدیک مصر رسید و یوسف با کوکبه
و عظمه تمام باستقبال او بیرون آمد چون پدر را بدید قصد کرد که پیاده شود اما نظر در پادشاهی و علو مرتبه خود کرده پیاده نشد
چون سلام کرده یکدیگر را پرسیدند جبرئیل نازل شد که حق تعالی میگوید که چه منع کرد ترا که برای بنده صالح من فرود آیی و پیاده شدی
دست یوسف را بگشاد نوری از میان انگشتان او بیرون آمد یوسف گفت این چه نور بود جبرئیل گفت این نور نبوت بود

در صلب تو بچه ترک ندب و ترک اولی از صلب تو پیغمبری بیرون نیاید و حکمت در اینکه یعقوب مامور شد که نزد یوسف
رود نه آنکه یوسف نزد یعقوب رود آنست که اگر یوسف نزد پدر رفتی حیث الاخوان را دیدی و شکستی و پریشانی
و درویشی ... از راحت برنج داده مبتلا شدی پس یعقوب را گفته در بیت که در بند و محنه و رنج گرفتاری فرزند
یوسف رو تا مملکت و ولایت بار بینی که کودکی از نزد تو بردیم امروز پادشاه مصر گردانیده و ... در آن
که در حینی که خبر رسیدن یعقوب و استقبال کردن یوسف پدر را از آنجا در ارض بر شده بود و نابینا گشته در غم
گداخته و ضعیف و نزار شده و هیچ ... نقود و فاقه مبدل گشته ... کرد تا پادشاه فرمود و او را براه
برد و نشاند هرگاه که جوقی از لشکر بکنار آمدندی قاید آن لشکر گفتی که ... یوسف رسید زلیخا گفت هنوز آن
یوسف نزدیک نشده ... که تو چه دانی جواب داد که من بوی او را نشناسم تا جند فوج بگذشتند چون کوکبه یوسفی
ظاهر شد آواز داد که من بوی یوسف را می شنوم ... چون در نزد یوسف ... یوسف نگاه کرد زلیخا را دید
اسب ... چه داری ... گفت چنین گردی ... گفت مالت کجا رفت گفت در عوض ...
گفت آن جمالت کو گفت در فراق تو ... گفت چشمت چه رسید گفت از بسیاری فراق تو ... گفت مال و حسن و جمال
دفترا ... من چیزی باقی مانده گفت هر روز که بگذرد مضاعف شود یوسف فرمود سبحان من جعل العبید بالطاعة ملوکا
و جعل الملوک عبیدا بالمعصیة ... که بنده را بطاعت پادشاه گردانیدی و پادشاه را بمعصیت در ذل بندگی انداختی
جبرئیل علیه السلام نازل شد که ای یوسف اکنون وقت آن رسید که مرهم الم بر جراحت زلیخا نهی و بعد از ... ادراک
مفارقه ... دعا کن تا حق تعالی چشم او را روشن گرداند و جوان گردد و او جمال کرد ... زیاده ... باو
فرماید یوسف علیه السلام دست دعا برداشت از حضرت باری تعالی ... فرمود فی الحال بر دعای او اجابت
رسیده چشم او روشن شد و جوانی و جمال او عود کرد پس یوسف او را بعقد درآورد ... که چه ... بود
بود و دیگر از ابن النفقه یوسف در نزدیکی مصر موضعی داشت که قصری رفیع آنجا بنا کرده بود در آنجا فرود آمد فَلَمَّا
دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ پس در آمدند پدر و خاله و برادران یوسف در آن قصر آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد و گرفت بر خود
پدر و خاله را که در مرتبه داری بجای مادر بود و مع ذلک زن پدرش بود پس دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله
را پرسش نمود وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت در آیید بمصر إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدا ... آمِنِينَ
در حالی که ایمن باشید از قحط و عذاب و خوف ... سلامت ...

جهت اگر آماده آنجا شد شما بروجه امنیت و استراحت و فراغت در شهر مصر در آیید ابن عباس فرمود که تعلیق دخول
بمشیت بجهت آن بود که در آن وقت مردمان از ملوک مصر خایف ولی جواز نمیتوانستند که بمصر در آیند و مراد
اهل در موضعی بود خارج بلد چنانکه مذکور شد و مرویست که در حینی که بمصر در آمدند هفتاد و سه کس بودند و وقتی که موسی
از مصر بیرون می رفتند مردان ایشان ششصد هزار و پانصد بودند و زنان و کودکان دویست هزار و فاصله میان
آن چهارصد سال بود و چون بمصر در آمدند ایشان را بمنزل خود فرود آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و برداشت پدر و خاله
را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت وَخَرُّوا و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران برای تعظیم یوسف
سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند بجهت تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود و یوسف بگریان حال
مشاهده کرد مسرور و مبتهج شد وَقَالَ يَا أَبَتِ و گفت ای پدر چون این سجده کردن شما هَٰذَا تَأْوِيلُ
رُؤْيَايَ تعبیر خواب منست که دیدم مِنْ قَبْلُ پیش از این در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستی که گردانید
او را رَبِّي پروردگار من حَقًّا راست و درست از حسن بصری نقلست که حق تعالی مادر یوسف را اجل
زنده کرد تا یوسف را سجده کرد تصدیقا للرؤیا مرویست که تخت شاهی را در میان میدان بزدند و جمله اهل مصر از
مرد و زن حاضر بودند چون یوسف بر سر تخت نشست جمله مردان و زنان اهل مصر نزد او سجده رفتند پدر و مادر چون
چنان دیدند ایشان نیز بموافقه مصریان سجده در آمدند یعقوب گفت ای یوسف اینها که سجده میکنند گفت
این همه بندگان و پرستاران منند همه را در ایام قحطی خریده ام و تا امروز بجهت کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم
در خبرست که جبرئیل این قصه را با رسول تقریر میکرد آنحضرت از کرم یوسف تعجب فرمود جبرئیل نوبتی دیگر فرود
آمد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید از این تعجب مکن بعز و جلال من که فردای قیامت چندان ترا آزاد
شفاعت دهم که تو گویی حسبی پس است پس است و بعضی گفته اند نزد بعضی این سجده خدا بود و یوسف مانند قبله بود و بعضی
دیگر سجده تعظیم بود نه عبادت ... مرادم را از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین روایت کرد
که یحیی بن اکثم از امام محمد تقی بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام مسئله چند پرسید یکی این بود که با این رسول الله یعقوب
و فرزندان چگونه سجده یوسف کردند و حال آنکه یعقوب پیغمبر خدا بود و اولاد او همه مؤمن بودند آنحضرت جواب داد که
سجود یعقوب و فرزندان او برای یوسف نبود برای طاعت خدا بود و تحیت یوسف مانند سجود ملایکه آدم را که بجهت
خدا بود و بجهت آدم نبی بجهت شکرگذاری خدا بر نعمت بود و جمله یوسف یعقوب و فرزندان سجده خدا کردند و نزدیکی سجده ایشان ... ایشان بنا ...

رکوع بود همچنانکه فعل اعاجم اتقعه یوسف بعد از مشاهده این حال مسرور گشته فرمود که این سجده شما برای بجهت من تعبیر خواب
منست که قبل از این دیده بودم و حق تعالی آن را راست کرده بود وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستی که نیکویی کرده بمن او چون
إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَاءَ بِكُمْ و آورد شما را
مِنَ الْبَدْوِ از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب آنجا نشستی و آن قریب کنعان
بود یوسف علیه السلام شکر نعمت فرمود که حق تعالی مرا از زندان بتخت پادشاهی رسانید و شما را از بادیه نزدیک من
آورد تا با یکدیگر نشستیم مِنْ بَعْدِ أَنْ از پس آنکه نَزَغَ الشَّيْطَانُ افساد کرد شیطان و مخالفت انگیخت
بَيْنِي میان من وَبَيْنَ إِخْوَتِي و میان برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَطِيفٌ نیکو تدبیرست
نیکویی لِمَا يَشَاءُ برای هرکه میخواهد جاری صعب بیشتر میکرد او در آن مانده و جاری إِنَّهُ هُوَ
الْعَلِيمُ بدرستی که اوست دانا بوجود تدبیرات الْحَكِيمُ محکم کار در تعیین موقع تقدیرات مرویست که یوسف
یعقوب را در خزاین خود سیر داد و اسباب و اموال و تجمل پادشاهی خود بر وی عرض میکرد چون گذار او بر قرطاس
خانه افتاد کاغذ بسیار در آنجا بود گفت ای یوسف چه ترا غافل ساخت که در این مدت پاره کاغذی بمن نفرستادی
تا آنکه من و تو نشست منزل پیش بود گفت جبرئیل مرا امر کرده بود که بتو کتابتی ننویسم گفت بتوجه را از وی سوال نمی کنی
گفت تو از من گستاخ تری از وی معلوم کن یعقوب از وی پرسید گفت حق تعالی مرا چنین امر کرده بجهت آنکه در وقت
مفارقه تو از یوسف گفتی انی اخاف ان یاکله الذئب میترسم که او را گرگ بخورد او ... از گرگ میترسیدی
و از من نترسیدی بعز و جلال خودم که مفارقت بعیده میان تو و یوسف واقع گردانم ... الذکر ... ما
شما ... خبر نداشته باشی در اسناد کتاب النبوة از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که یعقوب بیوسف
گفت که ای یوسف مرا خبر ده که برادران با تو چه کردند گفت ای پدر مرا از این معاف دار یعقوب گفت ترا سوگند میدهم
تا که مرا از این خبر دهی یوسف فرمود ایشان مرا بر سر چاه آوردند و گفتند پیراهن را از خود بکن و اگر نه این کار را نمودیم
چون یوسف این سخن بگفت یعقوب بیفتاد و بیهوش شد چون با خود آمد گفت آخر سوگند گرده ... التماس
دارم که بجهت اسمعیل و ابراهیم و اسحق که مرا از این معاف داری پس یعقوب ذکر این مقوله سخن نکرد و در جای دیگر آمده
که یوسف گفت ای پدر از من مپرس که برادران با من چه کردند بلکه از من سوال کن که خدای با من چه کرد یعقوب فرمود
خدای با تو چه کرد گفت وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال از این واقعه

گذشت یعقوب را وفات رسید ابو حمزه ثمالی از ائمه هدی علیهم السلام روایت کرده که یعقوب صد و چهل
و شش سال داشت و در حینی که بمصر آمد صد و سی سال عمر داشت و نزد یوسف هفده سال بماند و در روایت این
اسحق بیست و چهار سال با یوسف بسر برد و چون وفات کرد او را بزمین شام برد در بیت المقدس دفن کرد و
باز بمصر آمد و ابان داد از ابی خالد از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که یوسف دوازده ساله بود که به بند و زندان گرفتار
شد هیجده سال در آن مکث کرد و بعد از آنکه از زندان بیرون آمد هشتاد سال دیگر زیست پس عمر او صد و ده سال بود
و در بعضی تفاسیر آمده که چون بیست سال از وفات یعقوب برآمد یوسف در واقعه دید که پدر او را میگفت ای
یوسف بغایت مشتاق لقای توام شتاب کن تا سه روز دیگر نزد من آیی یوسف از خواب در آمد برادران را طلبید
و خود وصیتها فرمود و یهودا را ولی عهد ساخت فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رَبِّ ای پروردگار من قَدْ آتَيْتَنِي
بدرستی که دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ از پادشاهی و مملکت و ... در مصر و نواحی آن وَعَلَّمْتَنِي و آموختی مرا
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها و احکام حلال و حرام و شرایع اسلام فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ای پدید آورنده آسمانها و زمینها أَنْتَ وَلِيِّي تو یار من و متولی کار من فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ در این سرای و در آن سرای تَوَفَّنِي مُسْلِمًا بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا
مسلمان بمیران وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ و در رسان مرا بالصالحین به پدران شایسته من یعنی ... در رتبه
و کرامت آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال انتقال یافت انا لله و انا الیه
راجعون و او را در رود نیل دفن کردند و در صندوقی از رخام و بسیار بود که چون فوت شد اهل مصر با یکدیگر
نزاع کردند هر یکی میگفتند که ما او را در محله خود دفن میکنیم تا نزدیک بود که کار بمقاتله کشد پس قرار دادند که او را
در رود نیل دفن کردند تا آب بر وی میگذرد بر محله که برسد برکت و خیر او بآن محلت برساند و چون موسی مبعوث شد
او را از آنجا بیرون آورد و در مقبره آبای آن دفن کردند و بعد از قصه یعقوب خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید
ذَٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از قصه مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیبیست نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ
و تو نبودی نزدیک برادران یوسف إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ آنهنگام که جمع کردند و فراهم آوردند رایها
خود را بر افکندن یوسف بچاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف تا یوسف را از نزد پدر ...

سازند و با خود برند و تو آنجا نبوده و تکذیب ایشان نموده که از کسی شنیده و از آن خبر بیرون کرده بس این دلیل
روشنست بر آنکه بو حی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند بیشتر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگر حرص ورزی به
ایمان ایشان در اظهار معجزات و دوستی بِمُؤْمِنِينَ گروندگان بجهة فرط عناد و رسوخ اصرار ایشان بر تقلید
و اداء احکام شریعت مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانکه فقیر خوانان میخوانند تا ایشان را از اجابت دعوت تو باز دارد
إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را که بخوانند و بدانند و بدان پند گیرند
وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانهای قدرت و دلایل داله بر وجود صانع و حکمت بالغه و توحید او فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینهاست از انواع حیوانات و نباتات و جمادات مشتمل بر انواع
منافع و مصالح که آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن نشانها مُعْرِضُونَ
روی گردانندگانند یعنی نه در آن تفکری میکنند و نه از آن عبرت میگیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ و نمیگروند
بیشتر مردمان بِاللَّهِ بحق تعالی و صفات کمال و نعوت جلال او و اقرار نمیکنند بخالقیت او إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ
مگر که ایشان شرک آرندگانند بپرستش غیر او نزد ابن عباس مراد مشرکان مکه اند که چون ایشان را گفتندی
شما را که آفریده گفتندی خدای تعالی بعد از این با این اقرار بت میپرستیدند و میگفتند اینها ایمان خدایند و شفیعان ما
و از علی بن موسی الرضا علیهما السلام مرویست که مراد اهل کتاب اند که ایشان ایمان داشتند بخدا و بر دو فرمت
و توریه و انجیل و بعد از آن شرک آوردند بجهة انکار قرآن و نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله اگر رسیل لنبید بند
أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان غَاشِيَةٌ عقوبتی پوشیده یعنی فرو
گیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای که همه ایشان را فرو گیرد و هیچکس را فرو نگذارد أَوْ تَأْتِيَهُمُ
السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان بدون سابقه علامات آن وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
و ایشان ندانند آمدن او را از شرکا تنزه و ترا ابتداء ایم آورده اند که کافران گفتند خدا را فرشتگان نشند چرا او را
رسالت نفرستد اگر خواستی ملائکه را بپیغمبری و حق تعالی رد ایشان کرده فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ
و نفرستادیم پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شد بر ایشان و حفص
نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بایشان و حفص بحمزه میخوانند مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از اهل شهرها دیهها و مردم

[illegible]

كرفتی دیگر سیر کنی که از اهل بادیه بادیه نشینان افلم يسيروا اآيا سیر نمیکنند کافران فِي الْأَرْضِ بر زمین شام
و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند یعنی باید که بران نگذرند فَيَنْظُرُوا پس ببینند بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود
عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار و سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بوده اند از تکذیبان و منکران و بجهة
تکذیب و عناد بعذاب گرفتار شدند و آثار عمارت ایشان مشاهدت بران وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و هر آینه سرای
آخرت یعنی بهشت و نعیم آن خَيْرٌ بهترست از لذت فانیه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کنند از شرک
و نافرمانی سرای محمد ایشان را بگوی که أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهترست
برای تسلی حضرت رسالت بیان احوال تکذیبان امم سابقه میکند و میگوید باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام
و طول حیات خود مغرور نشوند و امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند
فرستادگان ما از ایمان ایشان وَظَنُّوا و دانستند رسولان أَنَّهُمْ بآنکه ایشان قَدْ كُذِّبُوا بدرستی
که تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعده ایمان ایشان را دروغ گوی گفته یا کافران گمانی بردند که رسولان با ایشان
دروغ میگویند در وعد و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد بدیشان یاری کردن ما یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فَنُجِّيَ
پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هر که خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بأس ما عذاب
ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست فِي قَصَصِهِمْ
در قصه انبیاء و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ خداوندان
و بندان عقلهای خالص که از مثل آنچه برادران کردند اجتناب کنند و بر بلیات و مصایب صابر باشند و بالا از مثل عناد
کفار و انکار ایشان اجتناب نمایند تا سعادت دارین فایز گردند سلمی از جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که مراد
از الباب اسرارست یعنی اعتبار کردن باین قصصهای ارباب اسرار باشد و حقایق کلام در این جل مثل ایشان دریافته
مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَى سخنی که بر بافته شده باشد وَلَٰكِنْ و لیکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي تصدیق
انچه که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از او از کتب الهی یعنی موافق آن در راستی و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان
کننده همه چیزها که بدان بندگان محتاج باشند و در دین و دنیا چه امر و نهی است که مستندست بقرآن بی واسطه یا بواسطه
وَهُدًى و راه نماینده سالکان طریق حق را وَرَحْمَةً و سبب رحمت و بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و موسنانی که بگروند

بتوحید خدا و نبوت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله — ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سورة الرعد بخواند حق تعالی عدد هر ابری که بر روی هوا واقع شده و واقع خواهد شد تا روز
قیامت برای وی حسنه بنویسد و در قیامت از جمله موفیان باشد بعهده خدای و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هر که
سورة الرعد بسیار خواند حق تعالی اورا بی حساب به بهشت برد و شفاعت دهد اورا در جمیع اهل البیت و برادران دینای او که
بشناسد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
المر منم خدای که میدانم احوال خلقان را و می بینم افعال بندگان را تِلْكَ آن این آیه آيَاتُ الْكِتَابِ
آیتهای قرآنست وَالَّذِي أُنْزِلَ و این آیتها از آیتهای آنچیزیست که فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ
بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ کتاب مقرر درست و راستست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان اهل مکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بدان بجهة عدم تفکر در معانی آن اللَّهُ خدای
الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ آنست که بر داشت آسمانها را یعنی بنا فرمود از روی بشر بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونها
تَرَوْنَهَا که میبینید شما یعنی ستونی که مرئی شما باشد ندارد و با ستون ندارد تا او را توان دید در
فواید السلوک مذکورست که باری تعالی سقوف عالیه سموات را بی قائم که ادراک توانند کرد بر افراشت
و بی ستون که مشاهده توانند نمود و بلند برداشت یعنی ستون هست و لیکن مخفیست و قائم ساختن آن
و آن عدالت او سبحانه است که بالعدل قامت السموات ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ پس قصد کرد بآفریدن
عرش یا مستوی شد بروی باقتدار تمام و نفاذ حکم و یا مراد دو پوش پادشاهی و تحت حق تعالی قصد فرمود
بحفظ و تدبیر و َسَخَّرَ الشَّمْسَ و رام گردانید آفتاب را وَالْقَمَرَ و ماه را جهت مصالح بر
بر حرکات مستمره آن که نافع است در حدوث کاینات و بقای آن كُلٌّ هر یک از اینها يَجْرِي میرود
و حرکت میکند لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده شده یعنی مدت معین که دور خود را تمام رسانند
یعنی دوازده برج خود را آفتاب در عرض یکسال تمام و ماه در مدت یکماه و هر یک مر او را از مطلعی دیگر
برایند و بمغربی دیگر فرو روند تا هر یک سیر میکنند در آسمان تا هنگام قیامت که سیر اینها بان منقطع گردد
يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و انزال و اعزاز و احیاء و اماته

یفصل

يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد بامر و نهی یا احادیث و دلایل قدرت میکند یکی بعد از
دیگری لَعَلَّكُمْ شاید شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ برسیدن بجزای پروردگار در وقت قیامت تُوقِنُونَ بیگمان شوید
و دانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده آنها وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ
و اوست آنکه کشید زمین را بر روی آب یعنی بسطا کرد در طول و عرض بعد از آنکه مجتمع بود در زیر کعبه تا حیوانات
بران جای گیرند و بسر کنند و قدمهای ایشان بران قرار گیرد وَجَعَلَ فِيهَا و آفرید در آن رَوَاسِيَ
کوههای محکم پای برجا را که بیخ در زمین اند وَأَنْهَارًا و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِنْ
كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوها جَعَلَ فِيهَا گردانیده در زمین یعنی آفرید در آن از جمیع انواع ثمرات
زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف دو صنف چون سیاه و سپید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و سرد و گرم
و تری و تابستانی و زمستانی و نابستانی يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ میپوشاند و در میکشد شب را بر روز
تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک میشود و این اکتفا با حدی الضدین است چه آنجا در میتوان یافت
که در آوردن روز در شب تیره تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد هم از جا نادرست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
که درین آثار قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای روشنست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که
تفکر کنند و دانند که بودن این اشیا دلیلی روشنست بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ و در زمین قِطَعٌ
مُتَجَاوِرَاتٌ پارها ست پیوسته بیکدیگر یعنی این نیز یکی از دلایل قدرتست که قطعهای مختلف زمین بیکدیگر
پیوسته بعضی شایسته زراعت و برخی شوره زار و پاره زنگ سبز و قطعه سنگستان و بعضی سخت و برخی
نرم و پاره صالح زرع و برخی صالح غرس را که قادر مختار تخصیص هر یک میکرد بصفتی دون صفتی دیگر از تحقق
اراده افعال خود را واقع میکردانید بوجهی دون وجهی اختلاف در آن راه نمی یافت بجهة اشتراک این
قطعها در طبیعت ارضیه وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ و دیگر دلالت میکند بر قدرت کامله او این که در زمین
از انگور و غیره وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ و خرمابان چند شاخ از یک بیخ از یکجا رسته
وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و خرمابان یکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از بیخی جدا و حفص زرع و نخیل تا آخر بجر آخر
معطوف بر جنات و صنوان را بضم صاد میخواند که همان صنوانست بکسر صاد يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ
آب داده می شوند این اشجار و زرع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را از آن عَلَىٰ بَعْضٍ

بر بعضی دیگر فی الاکل در میوه بحسب شکل و رنگ و بو و طعم یعنی با وجود آنکه همه یک آب میخورند مختلف الصفات اند بعضی برتر
دلالت می کند بر وجود صانع حکیم و اختلاف آن با اتحاد اصول و اسباب ثابت میکند تخصیص قادر مختار و حاصل سخن آنکه
متعدد بما ذکر یعنی آنچه مذکور شد از آب و آنچه بدو بیرون می شود بیک آب اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در آنچه ذکر کرده شد لَاٰيَاتٍ
هر آینه دلالتهای واضحات لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تامل و تعقل کنند که اختلاف میوه با اشجار با آنکه از یک
پرورش می یابند نمیتواند بود مگر باراده قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال
و هیآت و اصوات و اخلاق و صنایع در طول و قصر و توسط با وجود آنکه پدر ایشان یکیست [illegible]
معتبر و اهل سنت است روایت کرده از اسحق بن عطا از عبدالله بن محمد بن عقیل نقل کرد که جابر بن عبدالله فرمود که از رسول صلی الله
علیه و آله خطاب بعلی بن ابی طالب کرد فرمود ای علی مردمان از درختان متعدد اند و من و تو از یک درختیم پس آن حضرت
فرمود که وفی الارض قطع متجاورات الی قوله یسقی بماء واحد و ابو مروان عبدی نیز روایت کرده که من و ابو سعید خدری شنیدیم
که از حال علی بن ابی طالب مرا آگاه کن و آنچه از فضایل او شنیده مرا خبر ده جواب داد که یا ابا مروان مرا آگاه باش که من از
رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود مردمان از درختان متعدد اند و من و علی از یک درختیم و من اصل آن درختم و علی بن ابی طالب
فرع آن درخت پس خوشا حال آن سعادتمند که دست با اصل آن شجره زند و از ثمره و شاخهای او محظوظ گردد و بعد از ذکر این قدرت
کامله خود تعجب مینماید از تکذیب منکران بعث و میفرماید که وَاِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری ای محمد از انکار کفار بعث و نشور
با وجود عدم تدبر ایشان در دلایل وحدت و قدرت ما فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس سزاوار است که تعجب کرده شود از قول ایشان
یعنی تعجب تو بجای خود است چه هر که قادر باشد بر آفریدن آنچه ذکر کردیم هر آینه اعاده بر آن آسانتر خواهد بود چه هر که
سبحانه قادر باشد بر پیدا کردن اشیا از عدم بدون ماده بطریق اولی که قادر تر باشد بر اعاده آن با وجود ماده
آن سخن این است که تعجب کنی از سخن ایشان که میگویند بر سبیل انکار که ءَاِذَا كُنَّا تُرَابًا آیا آن وقت که باشیم
خاک یعنی بعد از مرگ خاک شویم ءَاِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ آیا هر آینه باشیم در آفرینش نو یعنی ما را زنده گردانند اُولٰئِكَ آن
گروه که با وجود آنکه خدا را خالق آسمان و زمین میدانند و چگونه عناد چنان میکنند که هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر
باشد توانند بود الَّذِينَ آنانند که كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ کافر شدند به پروردگار خود که انکار قدرت او بر حشر کردند وَاُولٰئِكَ
و آن گروه الْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ غلها در گردنهای ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلال که اعناق ایشان در عنا ازان
خلاصی ندارد و یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و این از علامات کفار باشد در دوزخ وَاُولٰئِكَ و آن گروه

اصحاب

اَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش که خٰلِدُونَ جاویدانند در خبر است که نضر
بن حارث و اتباع او استعجال عذاب میکردند بر طریق استهزا و انکار حق تعالی فرمود که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب
تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای تعالی برای شما مقرر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت و چون حق تعالی
عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تکذیب مکذبان آنحضرت را تا آخر فرموده تا قیامت پس تاخیر حسنه است و آن
استیصال سیئه کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و از روی انکار و استهزا
در آن استعجال میکردند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلٰتُ پیش ازین عقوبتهای
ایشان از مکذبان چون خسف و مسخ و رجم و صیحه پس ایشان چرا اعتبار نمیگیرند و نحو مثل آن نمیکنند روز وَاِنَّ
رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران
چون ایمان آرند و تصدیق کنند حق تعالی بیامرزد ایشان را و ببخشاید عَلٰى ظُلْمِهِمْ بر ستم ایشان یعنی کفر
را بیامرزد و از سرحایجا ایشان درگذرد چه ایمان نادم حرایم کفر است مراد حقوق الله است نه حقوق الناس چه باجماع
ایمان رفع حقوق مردمان نمیکند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کافران
اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغفرت است بر موحدان بتوبه و استغفار و سخت عقوبت بر کافران با کفر
و استکبار و سعید بن مسیب روایت کرده که بعد از نزول این آیه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر عفو خدا نبودی عیش هیچ احدی
گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی هر کسی تکیه بر عفو کرده از طاعت باز ماندی و بعد از آن فرمود اگر بندگان قدر عفو
الهی و عفو و مغفرت او را دانستندی چشمهای ایشان روشن شدی و اگر قدر عذاب و عقوبت و نکال او را دانستندی
هر آینه چشم ایشان از گریه باز نایستادی و چشم ایشان هرگز خشک نگشتی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه
کافر شدند لَوْلَا اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْهِ بر محمد اٰيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او
یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی
فرستاده شده برای بیم کردن و بر تو نیست مگر طاعت و بس باظهار معجزه دال بر صدق آن و ترا در اظهار آیات مقترح
دال بر وفق اراده با جاه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ و هر گروهی را هَادٍ راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص شد
بمعجزی در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در وقت عیسی پس معجزه موسی و عیسی که مشابه
اختصاص بزمان ایشان دارد و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه من قرآنست پس مثل آن بیاورید یا ابطال آن کنید

فخر الدین رازی که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر کبیر خود آورده که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
دست مبارک بر سینه خود نهاد و گفت منم منذر و بعد از آن دست مبارک بر دوش علی بن ابی طالب علیه السلام
نهاد و با او گفت که ای علی بعد از من مردمان بتو مهتدی شوند نه بغیر تو و حافظ ابونعیم که از مشاهیر اهل سنت است
در تفسیر خود آورده که از سعید جبیر و ابن عباس نقل کرده که چون این آیه نزول شد سرور انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که انا
المنذر و علی الهادی منم منذر خلقان و علی هادی و رهنمای ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر خود این حدیث را ذکر کرده و
سعید بن مسیب از ابو هریره روایت کرده که هادی هذه الامة علی بن ابی طالب و بعد از آن حق تعالی در بیان کمال علوم
و قدرت خود میفرماید که اَللّٰهُ يَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ آنچه بر میدارد كُلُّ اُنْثٰى هر زنی از فرزندان نر و ماده
و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْاَرْحَامُ و آنچه کم میکند رحمها [illegible]
از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیاده سازد یعنی [illegible] افزون کرده اند در جثه ولد
از اعضای زاینده و گویند مراد زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل بر یک ولد تا چهار و نزد بعضی تا
در رحم چهار است واضح آنست که زیاده بر آن ممکن است و نقل کرده اند که در یمن زنی بود پنج بطن زاد و در هر بطنی
پنج دختر و از بعضی ثقات منقولست که در جزایر زنی از یک شکم ده پسر آورد و آنجا که در آن وضع ایشان
کرده بود از آیات العشر نام نهادند وَكُلُّ شَيْءٍ و همه چیزی عِنْدَهُ نزدیک او بِمِقْدَارٍ باندازه ایست که
از آن زیاد و کم نشود لقوله انا کل شی خلقناه بقدر عٰلِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیده ها از حس وَ
الشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی ظاهر بر حواس الْكَبِيرُ بزرگوار و عظیم الشان الْمُتَعَالِ برتر از همه بقدرت کامل
یا بلند مرتبه از صفت مخلوقات و متعال از آن سَوَاۤءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در پیش علم او مَنْ اَسَرَّ
الْقَوْلَ هر که پوشیده سخن را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهٖ و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری وَمَنْ هُوَ
مُسْتَخْفٍ و هر که او طلب کننده خفاست و پوشنده عمل خود بِاللَّيْلِ در شب وَسَارِبٌ و هر که ظاهر شود آشکارا
کننده قول و عمل خود بِالنَّهَارِ در روز یعنی هیچ چیز از قول و فعل سر و علانیه بر او پوشیده نیست بنابر کمال
علم اوست و شمول آن بر جمیع امور لَهٗ مر آن کسی را که پوشیده یا آشکارا کند قول و فعل خود را مُعَقِّبٰتٌ
فرشتگانند که در پی در آیند [illegible] در حفظ او و احوال و اقوال او مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش او وَ
مِنْ خَلْفِهٖ و از پس او يَحْفَظُونَهٗ نگاه میدارند او را مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ بفرمان خدای و تدبیر او و آنچه از او [illegible]

میشود

میشود مینویسند او را و ایشان را کرام الکاتبین و حفظه گویند و در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز
و ده بشب و قول اصح و اشهر آنست که دو ملکند بروز و دو بشب و در حدیث است که حق تعالی فرشتگان را فرموده
تا بندگان او را نگاه میدارند از مضاره و مکاره در [illegible] نقل میکنند که اگر خدای فرشتگان را بتو نگاه
ندارد [illegible] جنیان ایشان را [illegible] از روی زمین و در خبر است که خدای تعالی فرشتگانی موکل کرده بحفظ ما
را از بلا [illegible] از انکس [illegible] یکی از بزرگان صحابه از رسول پرسید که بر ما
فرشته موکل اند فرمود دو فرشته یکی بر راست و دیگری بر چپ آنکه بر راست است امیر است بر آنکه بر چپ است چون بنده
نیکی کند فرشته دست راست ده نیکی نویسد و چون سیئه کند فرشته دست چپ گوید که بنویسم گوید نه توقف کن تا
باشد که پشیمان شود و استغفار کند و توبه کند اگر استغفار کند [illegible] بنویسد و اگر نکند گوید بنویس که خدای ما
ایشان را یاد کرد [illegible] [illegible] و ذلک ما قوله ما یلفظ من قول
الا لدیه رقیب عتید و دو فرشته دیگر که ما را نگاه میدارند و ذلک قوله له معقبات من بین یدیه و من خلفه
فرشته دیگر هست که موی پیشانی تو بدست اوست یعنی مسلط است بر تو چون تواضع کنی ترا رفیع کند و چون تکبر کنی ترا
وضیع کند و فرشته دیگر بر لب تو گماشته که حفظ هیچ چیز از اقوال تو نمیکند مگر صلوات تو بر محمد و دو فرشته دیگر بر تو
تا مار در دهن تو نشود و دو فرشته بر چشمهای تو موکلند و این ده فرشته بر هر آدمی موکلند پس ده بیایند و بروند و ده
مجموع بیست فرشته اند بعد از آن میفرماید که اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه
با گروهی باشد از عافیت و نعمت حَتّٰى يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند مَا بِاَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای
ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را با خلاق رذیله مسلی گفت که تغییر دهند زبان را از ذکر او و متغیر کردانند دلها را
از یاد او و مادام که دل و زبان با او راست دارند و عقلت نورزند آثار رفیق بدیشان رسد ابن عباس فرمود که
حق تعالی بر قومی عطا فرماید و ایشان شکر آن بجای آرند حق تعالی آن نعمت را بر ایشان زیاده کرداند و اگر کفر
کنند از ایشان سلب نماید در خبر است که چون نجیم فرموکر شد رسول صلی الله علیه و آله در کوچه از کوچهای مدینه میگذشت جوانی
انصاری می آمد قواره قمر بر سر گرفته چون رسول را دید بترسید و متغیر شد در دل خود نیت را با خوای گفت خالق را
و گفت بار خدایا اگر یکبار دیگر پرده بروی کار من پوشانی دیگر بار این معصیت نکنم پس ترسان و لرزان می آمد چون رسول
صلی الله علیه و آله باو رسید سلام کرد و رسول فرمود که چیست این که در سر داری گفت یا رسول الله پاره سرکه است فرمود بیار تا بچشم وی

باخوف تمام و دست لرزان قرا از سر برگرفت و پاره ازان بر دست مبارک رسول ریخت سرکه پاکیزه صافی شده بود در رسول
ازان بخشید و یاران نیز ازان بخشیدند هرد تعجب فرو ماند گفت یا رسول الله عذابی که ترا بخلق فرستاده کردن فرو
کرده بودم حضرت فرمود دانستم که حق چون مراد بیدی و در دل قصد توبه نصوح کردی و با خدای خود عهد کردی که اگر ... بعد
برین خطا نروم حق تعالی بصدق نیت تو عمر را باز گردانید پس این آیه را تلاوت فرمود که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی
یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله و چون خدای خواهد یعنی حکمت او تقاضا کند که برساند بقوم سوءا
بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فلا مرد له پس باز گردانیدن نیست مر او را یعنی کسی نتواند که او را رد کند از
یا دیگری از او باز نتواند داشت و ما لهم و نیست مر آن قوم را من دونه بجز از خدای من وال یعنی کسی که
متولی امر ایشان شود و در دفع عذاب یاری ایشان کند و نیز از کمال قدرت خود خبر میدهد که هو الذی او ست که
یریکم البرق شما نماید برق را و آن لمعات پرنور الزوال که از ابر ظاهر گردد و نشانه باران پس خدای تعالی
برق را بنماید خوفا برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر رساند و طمعا و برای طمع مقیم و کسی که بباران
محتاج باشند و ینشئ و پدید آرد در هوا ... السحاب الثقال ابرها را که آب گران بار
و یسبح الرعد و تسبیح بگوید رعد بحمده مقترن بحمد خدا یعنی تسبیح را با تحمید مقترن بسازد و در روایت آمده
از ابن عباس که رعد ملکیست که ابر را براند و برق تازیانه او ست که ابرها را براند و در حقایق سلمی آورده که رعد صاعقه
فرشتگان است و برق آه پرسوز و باران گریه ایشان مراد است که شنوندگان رعد بحمده ترس ... و تحمید
خدا بکنند و با اکثر حال رعد ذکر و حدانیت و کمال قدرت او ست و حال ... تسبیح و
حمد ایشان مانند سجده جمادات است یعنی همه مکونات او امکان دالند بر وجود او بند کاری که تسبیح جمیع صفات کمالست و
مرویست که چون پیغمبر آواز رعد شنیدی فرمودی سبحان من یسبح الرعد بحمده که رعد تسبیح و حمد او میکنند و الملئکة
من خیفته و پاکی خداوندی که تسبیح و حمد او میکنند فرشتگان با ایشان که اعوان رعدند از ترس خدای و ازان
عباس نقلست که هرکه آواز رعد بشنود و بگوید سبحان الذی یسبح الرعد بحمده و الملئکة من خیفته و هو علی کل شی قدیر اگر
صاعقه رسد دیه او بر ذمه او ... و مرویست که رعد فرشته ایست که چون آواز برآرد و تسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند
الا که او از تسبیح خدا باز دارد و نزد آن حال حق تعالی باران فرستد و یرسل الصواعق و فرو میفرستد صاعقها را
از ابر فیصیب بها پس میرساند او را من یشاء هرکرا خواهد که بدان هلاک سازد و مرویست که عامر بن طفیل

و اربد

و اربد بن ربیعه نزد رسول آمدند بقصد قتل او و در وقتی که آنحضرت تنها بود پس با آنحضرت بمجادله مشغول شد و او را بخود
مشغول ساخت و اربد در پس رسول شمشیر کشید خواست که بر حضرت زند حضرت متنبه شد گفت بار خدایا شر این
هردو را از من کفایت کن حق تعالی صاعقه از ابر فرستاد و او را بکشت و عامر را طاعون دریافت و بجهنم رفت
و این آیه نازل شد که له معقبات یعنی مر پیغمبر را فرشتگانند که در پس و پیش او محافظت او میکنند از آنکه دشمنان ضرری
باو رسانند و حق تعالی ارسال صاعقه میکند بر دشمنان او مانند اربد بن ربیعه که صاعقه باو رسید و او را بسوخت
و هم یجادلون و ایشان جدل میکنند از کمال عقل و علم و تفرد در الوهیت و با آنچه ذکر روز معاد میکنند و احوال آن
و هو شدید المحال و خدای سخت قوتست در تعذیب مجادلان و در روایت آمده که رسول یکی را نزد شخصی از سلاطین
مشرکان عرب فرستاد تا او را به اسلام دعوت کند چون وی را بآن دعوت کردند گفت بگویید که خدای محمد چیز
از مس و از بدست یا از یاقوت یا از زر سرخ گفتند خدای بی مثل و شبه است هیچ کس را از بس که او را بجز ی
پس آمدند و رسول الله را این خبر دادند و فرمود تا بار دیگر و بار آخر بروی لازم شود این نوبه نیز همان مقاله گفت فی الحال
از سحاب قهر الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و این آیه نازل شد و بعد از آن فرمود که له مر خدا راست
دعوة الحق خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر او راست سزاوار بودن آنکه مردمان را بعبادت او خوانند
یا مر خدا راست اجابت کسی که باخلاص او را بخوانند و الذین یدعون و آنانکه میخوانند من دونه بجز از وی
یعنی بتان که مشرکان میخوانند لا یستجیبون لهم اجابت نمیکنند مر ایشان را بشیء بچیزی از مرادات الا کبا
سط کفیه مگر همچو اجابتی کسی که بگشاید هر دو کف دست خود را الی الماء سوی آب از جایی که آب از وی دور باشد
مانند تشنه که بر سر چاهی رسد و او را دلو و رسنی همراه نبود هر دو دست خود را سوی چاه بگشاید و نفرماید و زاری ... آب
لیبلغ فاه تا بدهن او برسد و ما هو و نیست آب ببالغه رسنده بدهن او زیرا که آب جمادیست
و اینست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و اصنام نیز بت پرستان خود همین حال دارد و با صنمیانست که محتاج
کسی که دستها و انگشتان بگشاید آب بر کف دست او قرار نگیرد تا بدهن رساند اجابت اصنام دعا گروه را بر چیزی ...
و ما دعاء الکافرین و نیست خواندن کافران مر بتان را الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی
و ضایع بودن عبادات آن در بیان کمال قدرت و سخن ملک خود میکند بقوله و لله یسجد و مر خدا را سجده
بکند من فی السموات هر که در آسمانهاست و الارض و هر که در زمینست طوعا از روی فرمان برداری

دعوت کنندم

مراد سو شانند از ملایکه و جن و انس که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند خدا را و کرها و از روی
کراهت و بی رغبتی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند و ظلالهم و سجده میکنند
سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیه اشخاص بالغدو بامداد سوی مغرب و الاصال و شبانگاه بر
عصر و مغرب سوی شرق مراد دوام است و تخصیص این دو وقت جهت آنست که امتداد ظل درین دو وقت
ظاهرتر است و حقیقت آنست که هیچ ذره صفتا ... که لطف الهی شامل حال و شده تمام ایمان
دل او در دیده کشته و نفرت و کراهت حاصه ... جهت فرط عناد قهر پادشاهی تخم خذلان در مزرعه نفس
نافرمان ایشان افشانده چون حق تعالی درین آیه بیان فرمود که او مستحق عبادت و سجود سموات و ارض را ی او ست
در عقب آن بیان حجت میکند بر آن بقوله قل بگو ای محمد من رب السموات و الارض پروردگار آسمانها
و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست اگر جواب دادند بر وجه صواب فهو المراد و الا اگر
بجهت عناد جواب نمیدهند پس از قبل ایشان قل بگو و خبر که رب عوالم علوی و سفلی الله یعنی خدای است دانا ...
جز این جواب نیست و اگر چه عناد ورزند در جواب دادن و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را
و بر وجه تبکیت قل بگو با ایشان که افاتخذتم آیا فرا گرفتید من دونه اولیاء بجز از وی
معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون مرا اینها که آفریننده زمین و آسمان او ست چرا غیر او را ... پرستید
و فرا میگیرید ایشان را دوستان لا یملکون نمیتوانند و مالک نیستند لانفسهم برای خود نفعا
و لا ضرا سودی و نه زیانی یعنی برای خود جلب نفع نمیتوانند و مالک نیستند بر دفع ضرر از خود پس سود
چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از وی باز توانند داشت و بعد از آن الزام حجه قل هل یستوی
الاعمی بگو آیا برابر باشد نابینا که پرستنده صنم است و در تاریکی کفر و شبهه گرفتار و البصیر و بینای که ...
خدای بحقست بر وجه بصیرت و روشنایی ایمان ... آشکارا یا برابر باشد معبودی که غافلست از شناخت معبودی
که مطلع است بر احوال ایشان ام هل تستوی الظلمات یا برابر باشد تاریکیهای شرک و انکار و النور
و روشنی توحید و معرفت پس بر وجه انکار میفرماید که ام جعلوا لله آیا کافران ساخته اند برای خدا شرکاء خلقوا
انبازانی که بیافریده اند کخلقه مانند آفریدن خدای فتشابه الخلق پس مشتبه شد آفریده علیهم بر ایشان
و ندانستند که آفریده کار خدای کدام است و آفریده کار شرکا کدام حاصل معنی آنست که ایشان شریکانی گرفته برای ...

که مثل

که مثل او آفریننده باشند و اشیا از میان آفریده هر یک مشتبه شود و بجهة این گویند که ایشان نیز چیزی آفریدند پس مستحق
عبادت باشند چنانچه او ست لکن ایشان فرا گرفته اند شریکانی که قادر نیستند بر آنچه خلق خدا بر آن قادر است جایی آنکه قادر شوند
بر آنچه خالق آن بر آن قادر است قل الله بگو ای محمد که خدای خالق کل شیء آفریننده همه چیزها است از آسمان
و زمین و حیوانات و جمادات و اصناف خلق از جواهر و اعراض و شریک ندارد در آفریدن اینها تا شریک او باشند
در پرستیدن و هو الواحد و او ست یگانه در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها معبودان باطل میکند
برای حق و باطل و مثل انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی را
فسالت اودیة پس روان شد رودخانها از آن آب بقدرها باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار
خود بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی آب را ستاند یا باندازه که خدای تعالی مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند
فاحتمل السیل برداشت این آب روان زبدا رابیا کف بلند را یعنی کف را زبر آورد از جاش بجوش
و جوش و مما توقدون و بعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزند و ... یعنی مردمان می افروزند
علیه فی النار بر آن در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس ابتغاء حلیة
برای طلب پیرایه او متاع یا برای اوانی و آلات محاربه و ادوات زراعه یعنی از آنچه آتش بر آن می افروزند
زبد مثله کفیست مانند آن کف که بر روی آبست کذلک همچنانکه ذکر کرده شد یضرب الله مثل میزند
خدای الحق و الباطل حق و باطل را تشبیه کرده سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق
از آسمان فرود آید و فلزی که برای پیرایه و امتعه ساخته محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و
زوال بکفی که بر روی آب و بر روی فلز باشد چنانکه میفرماید فاما الزبد پس کف دریاب و ...
فلز فیذهب جفاء پس برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد و اما ما ینفع الناس و اما آنچه
رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز که اختیار میکنی فیمکث فی الارض پس بماند در زمین تا ایشان
منتفع شوند کذلک همچنین که ذکر کرده شد یضرب الله الامثال میزند خدای مثلها را برای توضیح حق و باطل
دران تحقیق حق است که اهل باطل اگر چه بسیار باشند مانند کف رودخانها و کف فلزات در جوش و جوشیدن در
... جوشی و خروشی کنند و اندک فرصتی ناچیز و مضمحل گردند و اهل حق اگر چه اندک باشند ... صاف ... طول یابند
و بدوام نفع رسانند للذین استجابوا مر آنان را که اجابت نمودند لربهم و فرمان بردند پروردگار خود را الحسنی مثوبت

نیکوست وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا و آنانکه اجابت نکردند مر خدا را لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشان را فِي
الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچه در زمین است همه آن از نقود و جنس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ و مانند این همه مَعَهُ
با آن باشد یعنی اگر مقدر گردد نقود و اقمشه و نبات با آن اضافه کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت
لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آن را یعنی خواهند که خود را باین جمله باز خرند و از عذاب برهند اما کی ایشان را نشاید
و آن فدیه قبول نکنند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست سُوءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی تحقیق حساب
حسنات ایشان را قبول نکنند و سیئات ایشان را نیامرزد وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد
وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایست دوزخ محل استقرار و تبرز در بیان امتیاز میان مؤمن و کافر میفرماید أَفَمَنْ
يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ آیا پس کسی که میداند آنچه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ سوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
الْحَقُّ درست و راست كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ همچو کسیست که نابینا باشد دل و انکار قرآن کند مراد عدم تساوی
میان ایشان إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیرند بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای
صافی شده از معارضه وهم و شبهه الَّذِينَ يُوفُونَ آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای که در روز
میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند آن پیمان را یعنی نقض پیمان نمیکنند که عقول ایشان بآن دلالت
کرده از اعتراف بربوبیت و وحدانیت حضرت عزت و یا عهدی که خدای بگذاران [؟] أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوندند آن از صله
رحم و موالات آن مؤمنان و ایمان بجمیع انبیا و کتب و امثال آن از مراعات حقوق الله و حقوق الناس وَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و میترسند از عذاب پروردگار خود عموما وَيَخَافُونَ و خوف دارند سُوءَ الْحِسَابِ
از سختی حساب خصوصا بر محاسبه نفس خود میکنند قبل از آنکه محاسبه ایشان کنند ابوایوب انصاری روایت کند که رسول
صلی الله علیه و آله مردی را گفت خدا را پرست و باو شریک میاور و نماز بپای دار و زکوة بده و صله رحم بجای آر و از
خدای بترس تا براحله بهشت روی و در توریت نوشته که ای فرزند آدم از خدای بترس و بر مادر و پدر نیکوی کن و
رحم بپیوند تا عمرت زیاده شود و کارهات آسان کنم و بلا از تو بگردانم و از ابوجعفر علیه السلام روایت که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که بر والدین و صله رحم آسان میگرداند حساب را و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود و در
صفت ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوا بر جهاد ابْتِغَاءَ وَجْهِ
رَبِّهِمْ برای طلب رضای پروردگار زیرا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز مفروضه را وَأَنْفَقُوا و نفقه

کردند

کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی نفقه واجبه را از آن اخراج کردند سِرًّا پنهان از همچو
کسی موصوف المال نیست وَعَلَانِيَةً و آشکارا مانند شخصی که مشهور شده بمال وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند
بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ بنیکوی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را
بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوف
لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ مر ایشان راست سرانجامی نیکو یعنی جزای عمل دادن در عاقبت و آن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ
بوستانها با اقامت که همیشه در آن باشند يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن وَمَنْ صَلَحَ و در آیند در بهشت کسانی
که شایستگان باشند با ایمان و طاعت مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ
و فرزندان ایشان یعنی صلحای اهل ایشان با ایشان ملحق شوند و اگرچه بفضل ایشان نرسند جهت سعت و تعظیم ایشان
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ و فرشتگان در آیند بدیشان سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتی از آفات بر شما
و این بشارتست بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنچه صرف کردید و شکیبا بودید بفقر در دنیا
و فقر در دنیا بهتر صفتیست نزد حق تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بلال را گفت چنان کن که از
فقیری بخدای رسی نه غنی که آنجا فقرا از همه مقبول ترند و باصبر گردید بر جمیع مکاره فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیکوست
سرانجام آن سرای که ایشان یافتند مرویست که جنات عدن خیمه مجوفست طول آن در هوا شصت میل که در آن
شکافی و پیوندی نیست در هر زاویه از آن جمعی از اتقیای اهل ایمان باشند و از او چهار هزار مصراع است و در هر
دری هفتاد هزار فرشته باشند با هر فرشته تحفه و هدیه برای اهل آن که مغایر تحفه دیگر باشد و بعد از آن در بیان
حال ناقضان عهد میفرماید که وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ و آنانکه میشکنند عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدا را مِنْ بَعْدِ
مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول وَيَقْطَعُونَ و میبرند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه خدای فرموده
بآنچه أَنْ يُوصَلَ که پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها و غیر آن از حقوق الله و حقوق الناس
وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا بحیله یا فتنه انگیزی أُولَٰئِكَ آن گروه
لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشان راست دوری از رحمت وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشان راست بدی سرای که آن دوزخ است
یا بدی عاقبت در دنیا و آخرت و گفته اند که مراد به یقطعون ما امر الله به ان یوصل خوارج اند که بغی کنند و بر امام عادل
بیرون آیند و مراد به یفسدون فی الارض محاربان بعد از آن بیان و از قبیح خود میکنند بقوله اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده

میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که بخواهد بر وجه مصلحت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر کسی که اراده بکند رعایت حکمت
وَفَرِحُوا و شاد شده اند اهل مکه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و آنچه بدیشان داده اند از متاع دنیوی که
بقایی ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه نگرویده اند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ
چرا فرو فرستاده نمی شود بر محمد صلی الله علیه و آله آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قُلْ إِنَّ اللَّهَ
بگو ای محمد که خدای يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ فرو میگذارد و خذلان میکند مر کرا میخواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند
بعد از ظهور معجزات وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه مینماید بوسیله الطاف بسوی خود مَنْ أَنَابَ هر که باز گردد و روی بدو آورد
کسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدا وَتَطْمَئِنُّ و آرام مییابد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ بیاد خدای
یعنی ذکر خدای شنوند بدان آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قرآن معجز است
أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام میپذیرد دلهای مؤمنان الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته طُوبَىٰ لَهُمْ زندگانی خوش مر ایشان راست وَحُسْنُ مَآبٍ و
نیکوی بازگشت و باحادیث صحیحه ثابت گشته که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و در هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از آن بوده و از آن چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن روان نباشد و هیچ شکوفه و میوه
نباشد مگر که بر آن باشد و ابوسعید خدری روایت کرده که مردی از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که طوبی چیست فرمود نام درختیست
در بهشت سایه او صد ساله راه باشد جامه‌های اهل بهشت از شکوفه‌های آن بیرون آید و از مقاتل نقلست که مرغان از
خلایق را سایه افکند و فرشته بر آن موکلست که خدا را تسبیح میکند بانواع لغت و هیچ منزلی نیست در بهشت درخت
که از طوبی گویند اگر سوار تیز رو صد سال در سایه آن رود در نگذرد و زمینش از یاقوت و گل او از مشک اذفر و از اصل
آن جویی برمی انگیزی بیرون می آید و آن موضع اهل بهشت ایشان در مجلس خود نشسته باشند که فرشتگان با ایشان آیند
با نجیبهای از نور بازماندهای زرین پیشها نهاده باشند که از الواح آن یاقوت بود و روی از نور و جامه‌های آن از سندس و استبرق
بر آن ناقها نشینند و در برابر یکدیگر روند تا بمنزل خود رسند و در آنجا نعمتها چند که در وهم و خاطر ایشان نگذشته باشد
و بدل ایشان خطور نکرده باشد ثعلبی در تفسیر خود از کلبی نقل کرده که ابوصالح از عبدالله عباس روایت کرده که درخت طوبی
در سرای علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و در هر سرای مؤمنی از آن شاخی باشد و روایت اهلبیت از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که آنحضرت فرمود که سرای من و علی در بهشت یکی باشد و درخت طوبی در آنجا باشد و چون همه

حضرت

حضرت خاتم الانبیا واسطه است در وصول نعیم جنت از نتیجه در عقب آن میفرماید که كَذَٰلِكَ همچنانکه رسولان را
پیش از تو فرستادیم برای هدایت أَرْسَلْنَاكَ فرستادیم ترا فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذشته اند
مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ تا بخوانی بر ایشان الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
آنچه را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن تا از ضلالت بهدایت رسند وَهُمْ يَكْفُرُونَ و حال آنکه ایشان میکروند بِالرَّحْمَٰنِ
بخدایی که نام او رحمان است یعنی بمنیع الوجه که نعمت او محیط است بهمه بندگان مراد مشرکانند که چون ایشان را گفتند که سجده کنید
رحمن را میگفتند که رحمن چه چیزست قُلْ هُوَ رَبِّي بگوی ای محمد که رحمن آفریدگار منست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش
نیست مگر او عَلَيْهِ بر او نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَإِلَيْهِ مَتَابِ
و بسوی اوست بازگشت من و شما مرویست که جمعی از اهل عناد چون ابوجهل و اتباع او حضرت رسالت را گفتند اگر میخواهی
که ترا متابعت کنیم پس باین قرآن خود که میگویی از نزد خداست کوههای مکه را از حوالی مکه بردار تا زمین فراخ گردد و میان
زمین را بشکاف تا چشمههای آب بیرون آید و تا زراعت کنیم و قصی بن کلاب را که جد تست زنده کن تا بیاید تا در حقیقت تو
با ما سخن گوید چه تو میگویی که بهتر از عیسی ام و برای عیسی مرده زنده می شد آیه آمد که وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا و اگر بودی کتابی
در عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ که ببرکت آن رانده شدی کوهها یعنی در وقت خواندن وی کوهها از موضع خود رفتی
أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی زمین چون بر وی خوانده شدی أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ یا بسخن در آورده شدی
ببرکت تلاوت آن مردگان هر آینه این قرآن بودی که در غایت اعجاز است و در نهایت انذار و یا اگر بقرآن کوهها روان
شدی و زمین شکافته شدی و مردگان سخن در آمدندی کفار مکه ایمان نیاوردی و تعنت است که حق تعالی بر آیات مقترحه
ایشان قادر نیست بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا بلکه خدا راست همه کارها یعنی قدرت شامل بهمه چیز رسیده لیکن اگر خواهد مصلحت در
آیات را ظاهر گردانند و چون مصلحت مقتضای اظهار آن نیست جهت علم او بعدم ایمان مقترحان و تردد فی آن از حکمه
اظهار آن نمیکند چنانکه میفرماید أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا نا امید نشدند آنهای که گرویده اند یعنی مومنان
از ایمان مقترحان آیات و تردد بعضی افلم ییأس یعنی بعلم است یعنی آیا ندانستند گرویدگان أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ
آنکه اگر خواهد خدا لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه نماید همه مردمان را بوجه الجاء و [؟] یعنی اول تقریر آن
بر شوراست که آیا نا امید شدند مؤمنان از ایمان آوردن معاندان بجهت علم ایشان بآنکه اگر خواهد خدا همه را هدایت دهد
با جبار و چون این منافی تکلیف است از نتیجه اراده آن نفرموده وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه آنانکه کافر شدند

تصیبهم میرسد ایشان را بما صنعوا بسبب انچه کردند از تکذیب و عناد قارعة مصیبة کوبنده و بلیه از بیخ
برکننده از قحط و قتل و اسر و غارت او تحل یا فرود ائی تو که محمدی قریبا موضعی که نزدیک است من دارهم از
سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب بلایا و مصایب گرفتار میشدند و سرایای انحضرت بحوالی
ایشان رفته اموال و مواشی ایشان را غارت کردندی و بر این تقدیر تحل راجع بقارعه است یعنی بلیه که ایشان را بکوبد و از جای
برکند یا فرود اید نزدیک سرای ایشان و ایشان از آن خایف باشند که مبادا شرر ان بایشان رسد و عرض کر ایشان
خواهد رسید حتی یأتی وعد الله تا بیاید وقتی که وعده خداست بموت یا بقیامت ان الله بدرستی که خدای
لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده را بجهة امتناع کذب در کلام او و بجهة تسلیه حضرت میفرماید ولقد
استهزئ و بدرستی که استهزا کرده شد برسل من قبلک به پیغمبران پیش از تو چنانکه کفار این قوم میکنند
فأملیت پس مهلت دادم للذین کفروا مر انها که نگرویدند یعنی مدتی ایشان را بگذاشتم در راحت و امان
تا شاید که متنبه شوند ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشان را این کلام پرسیدن تو بل است افمن هو ایا کسی که او باشد
قائم علی کل نفس نگهبان بر هر نفس بما کسبت بانچه کند ان نفس از نیکی و بدی برابر باشد با کسی که چنین نباشد
یعنی خدای که نگهدارنده و سازنده کار بندگان است برابر نیست با انکه عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی بتان و
جعلوا و بساختند کافران لله مر خدای را شرکاء انبازانی یعنی بتان که می پرستند قل بگو ای محمد سموهم
نام نهید و وصف کنید این شریکان را باسما و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت
دارند یا نه مراد انست که حق تعالی حی است و قادر و عالم و خالق و رازق و سمیع و بصیر و حکیم و کبریا این
مستحق معبودیت است پس بتان خود را بصفاتی که در شان است متصف دارید و ببینید که اهلیت شرکت دارند
یا نه ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدا را بما لا یعلم بانچه نمیداند فی الارض در زمین یعنی علم بشریک خود
یعنی هرگاه که کسی عالم است بجمیع ممکنات زمین و اسمان علم بوجود شریک خود نداشته باشد پس عدم ان در نفس
الامر پس چگونه او را شریک باشد ام بظاهر من القول یا بنام میخوانید بتان را شریکان بظاهر سخن یعنی مجرد نام
نهادن بی اعتبار یعنی چون نام نهادی ... بل زین بلکه اراسته شده است یعنی شیطان اراسته للذین
کفروا برای انانکه نگرویدند مکرهم مکر و کید ایشان را که ان اراستن اباطیل و اکاذیب است در نظر ایشان بصورة
صواب وصدوا و باز داشته شده اند یعنی وساوس شیطان ایشان را باز داشته عن السبیل از راه راست

فکیف کان عقاب پس چگونه بود عقوبت من مر ایشان را ...

ودین

ودین درست ومن یضلل الله و هر که فرو گذارد خدا او را بجهة فرط عناد و جحود او و نظر توفیق
و لطف از و بردارد بجهة ان فما له من هاد پس نیست او را راه نماینده و توفیق دهنده در هدایت
لهم مر کافران راست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسیری و قحط و سایر
مصایب ولعذاب الاخرة و هر اینه عذاب ان دنیا اشق سخت تر و دشوارتر است بر ایشان وما لهم
و نیست ایشان را من الله از عذاب خدای من واق نگهدارنده تا که بگذارد تا معذب شوند و
بعد از وعید ذکر وعده میفرماید که مثل الجنة التی وعد المتقون صفت بهشتی که وعده داده
شده اند پرهیزکاران تجری میرود پیوسته من تحتها الانهار از زیر درختان یا از زیر مساکن
ایشان جویها اکلها میوه ان دائم همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا وظلها
و سایه ان نیز زوال پذیر نشود چنانکه سایهای دنیا نسخ می پذیرند تلک ان بهشت موصوف عقبی
الذین اتقوا مال حال و منتهای کار انانیست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین و عاقبت
مهم کافران النار اتش دوزخ است والذین اتیناهم الکتاب و انانکه عطا کردیم ایشان را
کتاب مراد مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصارا یفرحون
شاد می شوند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده می شود بتو از قران ومن الاحزاب و از لشکرهای
کفر و ضلالت یعنی اهل کتاب چون حیی بن اخطب و اتباع او از یهود و نصاری من ینکر
بعضه کسی هست که انکار میکند بعضی از ان را که مخالف شریعت ایشان است قل انما امرت بگوای محمد
مر ایشان را که جز این نیست که من مامور شده ام ان اعبد الله باینکه پرستم خدا را بیکانگی ولا اشرک به
و بدو شریک نیارم چنانچه شما اورده اید از عزیر و مسیح الیه ادعوا بسوی او بخوانم خلق را و
الیه مآب و بسوی اوست بازگشت من وکذلک و همچنانکه فرستاده ایم کتابها را بانبیای سابق
بزبان امم ایشان انزلناه فرستادیم قران را حکما کتابی محکم که تغیر و نسخ بدو راه نیابد
و یا کتابی حکم کننده بیان حق و باطل عربیا بلغت عرب تا ایشان را فهم و حفظ ان اسان باشد ولئن
اتبعت و اگر رسول فرض متابعت کنی اهواءهم ارزوهای شرکان را بدین اباء دعوة بکنند بارزو

بهود را که ترا برجوع بقبله خود میخوانند بعد ما جاءک پس از انکه امد بتو من العلم از دانش یعنی بطلان
کیش و نسخ حکم قبله بهود ما لک نباشد مر ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ یاری که نفع رساند
ولا واق و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد اورده اند که چون یهود سرزنش میکردند حضرت رسول را
و میگفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروفست و همیشه بازواج و امتزاج با زنان مشغولست اگر او پیغمبر بودی امر پیغام
او را از اشتغال بصحبت زنان باز داشتی ایه امد که ولقد ارسلنا و هر اینه ما فرستادیم رسلا من
قبلک پیغمبران پیش از تو وجعلنا لهم و دادیم ایشان را ازواجا زنان زیاده از زنان تو وذریة
و فرزندان تو مانند سلیمان که هزار زن داشت وما کان و نباشد و نشاید لرسول مر هیچ فرستاده را
یعنی در وسع ان نباشد ان یأتی بایة انکه بیارد معجزه که ارزو و اقتراح کنند الا باذن الله مگر باذن خدا
و خواست او این جواب شرکانست که بحکم طلب معجزات از انحضرت میکردند یعنی هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند
اورد مگر که خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل مر هر وقتی و امر مدتی
را کتاب حکمیست نوشته شده بر بندگان بر وفق مصلحت مردمان ان زمان مراد فروع شرایع ملتهاست یا هر
اجلی را از اجال خلایق کتابیست نزدیک خدای که جز وی بر ان اطلاع ندارد یمحوا الله محو میکند خدای
ما یشاء انچه میخواهد یعنی صواب بیند نسخ ان و یثبت و اثبات میکند انچه میخواهد و مصلحت می بیند
وعنده و نزدیک اوست ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ چیز نیست الا که در ان نوشته است
جابر از حضرت رسالت صلی الله علیه واله نقل کرده که محو کند از دیوان حفظه انچه هیچ جزای بران متعلق نباشد
و بگذارد غیر انرا یعنی چون حفظه اعمال بندگان انچه از بنده صادر شود از افعال و اقوال و احوال همه را بنویسند
دفتر را بموقع عرض رسانند حق تعالی مر قول و فعل که ثواب و عقاب بران متفرع نیست محو کند و باقی را ثبت
بگذارد یا سیئات تایب را محو کند تا ذکر ... و قوت جوانی را اثبات کند ... و ضعف پیری را از ابن عباس
که حق تعالی لوح محفوظ را از یک در سفید افریده است و ... سیصد و شصت بار حق تعالی
بار در ان لوح محفوظ نظر کند انچه خواهد محو کند و انچه خواهد بگذارد و بحسب مصلحت اشخاص ... اجل برای بنده
نوشته باشد چون بنده دعا کند یا صدقه دهد یا طاعتی کند مصلحت او انست که مدت عمر او دراز تر از ان کرده اند

ومراد ان ... اجل ...

مدت

مدت مکتوبه را محو کند و بجای ان زیاده بران نویسد و قرینه بقبل محو و اثبات جمیع اقوال علما در منهج الصادقین
مسطورست بعد از ان رسول تهدید میفرماید که وامانرینک و اگر بنماییم ترا ای رسول بعض الذی
برخی از انچه نعدهم وعده دادیم کافران را از عذاب چون قحط و اسر و قتل او نتوفینک یا بمیرانیم
ترا از ان پیش و مصلحت ترا بان کاری نیست فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن
پیغام و تبلیغ احکام است و بس وعلینا الحساب و بر ماست شمار کردار از فجار و ابرار و پاداش ان مراد
که مجازات همه بر ماست نه بر تو پس تو اعراض مکن از تبلیغ و تعجیل استعمال عذاب ایشان مکن که ما البته ایشان را جزا
خواهیم ساخت یا در زمان تو یا بعد از تو بعد از ان تنبیه کرده میفرماید که اولم یروا ایا نمی بینند اهل مکه و
نمیدانند انا نأتی الارض انکه ما می ایم یعنی فرمان ما می اید بزمین کفار ننقصها بیکاهیم پاره پاره من
اطرافها از کنارهای ان یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بغزوه تسخیر مسلمان در می ایم والله
یحکم و خدای حکم می کند بنقصان زمینهای کفار و ازدیاد زمین اهل اسلام لا معقب لحکمه رد کننده نیست
حکم او را وهو سریع الحساب و او زود حساب است یعنی بزودی حساب کند
ایشان را در اخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا از ابن عباس نقلست که نقصان زمین و خرابی ان
بمرگ علما ... در سلکی که از ان هیچ چیز نه ... تا روز قیامت بعد از ان برای تسلیه حضرت رسالت
صلی الله علیه واله وسلم میفرماید که وقد مکر الذین من قبلهم بدرستی که مکر کردند یهودان با شرکان که
از یهود با کفار زمان تو بودند با پیغمبران خود فلله المکر جمیعا پس مر خدا راست یعنی نزد اوست
جزای مکر ایشان با پیغمبران خود پس مکر ایشان را بر ایشان باز گرداند یعلم ما تکسب کل نفس
میداند هر چه میکند از نفس از خیر و شر و جزای او اماده می سازد وسیعلم الکفار و زود باشد که بدانند کافران
از یهود و بت پرستان که فردای قیامت با نزدیک ترند لمن عقبی الدار مر کرا باشد عاقبت پسندیده در ان سرای
ویقول الذین کفروا و میگویند انانکه نگرویدند از مشرکان یا از رؤسای یهود که تو که محمدی لست
مرسلا نیستی فرستاده از نزد خدا به نبوت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای تعالی پسندیده و کافیست
شهیدا گواه بینی وبینکم میان من و شما بانکه من پیغمبر ام بشما اظهار معجزات نموده بر دست من
برای تصدیق دعوی من ومن عنده علم الکتاب و دیگر کسی که نزد اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ

کہ جبرئیل است و وحی از لوح فرا میگیرد با علم قرآن از موسانند و با علم توریه که ابن سلام است و اصحاب
او در زاد المسیر آورده که من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ابو سعید خدری نقل
کرده که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله مراد از آنکه مراد قول خدای تعالی که من
عنده علم الکتاب چه کسی است حضرت فرمود که ذاک اخی علی بن ابی طالب این کس برادر من علی بن ابی
طالب است زیرا که او عالم بود بعلم تفسیر و تاویل ناسخ و منسوخ و حرام و حلال و شنیدنی نیز در تفسیر خود از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که و من عنده ام الکتاب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و عبد الرحمن
شریک روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلام دست مبارک بر سینه نهاد و فرمود عندنا والله علم الکتاب کله و ابن
سوکند که نزد ماست علم الکتاب ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هر که سوره ابراهیم قراءت کند حق تعالی بعدد هر که عبادت اصنام کرده و هر که عبادت ایشان نکرده
ده حسنه بنویسد و عیینة بن عصا از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که سوره ابراهیم و حجر در یک رکعت
بخواند درویشی و دیوانگی و بلیه باو نرسد بسم الله الرحمن الرحیم
الر منم خدای که میدانم و می بینم جمیع چیزها را و گویند مراد از حروف مقطعه قراءت یعنی قرآن کتاب
انزلناه کتابیست که فرو فرستاده ایم الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمان را از سبب
دعوت کردن بمضمون من الظلمات از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شکایات الی النور بروشنی ایمان با اخلاص
باذن ربهم بفرمان پروردگار ایشان یعنی بتوفیق و تیسیر او یعنی بیرون آری مردمان را از جمیع گمراهی
الی صراط العزیز الحمید براه خداوند غالب که ستوده است یعنی راه اسلام الله الذی این
تعبیر عزیزیت یعنی براه خداوندی که متصف است بانکه له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانها است
از موجودات علویه و ما فی الارض و آنچه در زمینست از مبدعات سفلیه و ویل للکافرین و درد
و مشقت مر ناگرویدگان راست بقرآن من عذاب شدید از عذابی سخت که بدیشان رسد الذین کانوا
اند که از فرط ضلالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را علی الآ
خرة بر آن سرا و یصدون و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند
از ایمان بپیغمبر و قرآن و یبغونها و میطلبند مردان راه حق را عوجا کجی یعنی میگویند که راه کج است

دبنزل

و بمنزل و مقصود نمیرسد اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوم اند فی ضلال بعید در گمراهی اند دور از حق
در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حالت که همه کتب منزل بلغت عجم فرود آمده و کتابی که بمحمد می آید عربیست
آیه آمد و ما ارسلنا و نفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری را الا بلسان قومه مگر بزبان قوم او
یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان متولد شده و بر ایشان مبعوث گشته چه هر پیغمبری را اول دعوت
نزدیکان خود باید کرد لیبین لهم تا بیان کند او امر الهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این پیغمبر را
نمی یابیم فیضل الله پس در ضلالت فرو گذارد خدا من یشاء هر که را خواهد یعنی بجهت فرط عناد او را فرو گذارد
و نظر لطف و توفیق از و باز گیرد تا بدان گمراه گردد و یهدی من یشاء و راه نماید هر که را خواهد
یعنی توفیق دهد که را که طالب هدایت تا راه یابد و هو العزیز و اوست غالب در حکم خود الحکیم
و راست کار و صواب کردار در همه افعال بعد از آن بیان ارسال موسی هم میفرماید و لقد ارسلنا موسی
و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را بایاتنا با دلایل قدرت و معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن
ان اخرج آنکه بیرون آر ای موسی قومک گروه خود را که بنی اسرائیل اند من الظلمات از تاریکیهای جهالت
و شبهه الی النور بروشنائی علم و یقین و ذکرهم و پند ده ایشان را بایام الله بروزهای خدا یعنی
بوقایع و نوازل او که بر امم سابقه نازل شده تا از آن متذکر شده از معاصی اجتناب کنند ان فی
ذلک بدرستی در پند دادن و یاد کردن لایات هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده را
در بلا شکور شکر گوینده مر آلا و نعما و اذ قال موسی و یاد کن این را که گفت موسی لقومه
مر گروه خود را یعنی بنی اسرائیل اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام فرمود
علیکم بر شما اذ انجیکم وقتی که رهانید شما را من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم
که میچشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای
سخت بشما میفرمودند و یذبحون ابناءکم و میکشتند پسران شما را در وقتی که منجمان گفته بودند
در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او بود پس بجهت این پسران شما را میکشتند و یستحیون
نساءکم و زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند و فی ذلکم و در آن محنت
و شدت بلاء آزمایشی بود شما را من ربکم از آفریدگار شما تا در آن نجات حق تعالی باشد شما را

یعنی از آن عظیم بزرگ و با مقدار و اذ تاذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه کرد ربکم پروردگار شما لئن شکرتم اگر شکر کنید بر نعمتهای من لازیدنکم هر آینه افزون کنم بر شما
نعمت را و لئن کفرتم و اگر ناسپاسی کنید بدرستی که عذابی لشدید بدرستی که عذاب من سخت
است بر ناسپاسان از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که چون اوایل نعمت بشما رسد او اخر او را تا پیدا
بکم شکر و در حدیث آمده که شکر قید نعمت است و صید نعمت یعنی نعمت موجوده را نگه دارد و بند کند و نگذارد
که زایل شود و نا آمده را صید کند و نگاه دارد و قال موسی و گفت موسی که ای گروه من ان تکفروا انتم
اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما و من فی الارض جمیعا و هر که هست در زمین همه ایشان از جن و انس
فان الله لغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت و شکر گذاری شما حمید ستوده است و مستحق
ستایش و اگر چه شما ستایش او نکنید چه همه ذرات مخلوقات را بستایش او ناطق اند و السنه جمیع ملایک
تسبیح و حمد او جاری پس بکفران شما ضرری نرسد مگر بشما الم یاتکم آیا نیامده است شما ای بنی اسرائیل یعنی
البته آمد نبؤا الذین من قبلکم خبر آنان که پیش از شما بوده اند قوم نوح گروه نوح و عاد و قبیله
عاد و ثمود و گروه ثمود و الذین من بعدهم و خبر آنان که بعد از ایشان بودند لا یعلمهم که نمیداند
عدد ایشان را از بسیاری الا الله مگر خدای از ابن عباس نقلست که میان عدنان و ابراهیم علیه السلام قرنها
گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی جاءتهم رسلهم آمدند بر
ایشان پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزهای ایشان فردوا
ایدیهم پس باز گردانیدند دستهای خود را فی افواههم در دهن های خود یعنی انگشتان ایشان فاده
خود را به دندان گرفتند از خشم رسولان و یا استهزا بر آن میخندیدند که کسی خنده بر او غلبه میکند و قالوا
انا کفرنا و گفتند بدرستی که ما کافر شده ایم بما ارسلتم به بانچه که شما فرستاده شده اید بان
بر زعم خود و انا لفی شک و بدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا الیه از آنچه میخوانید ما را الیه
بسوی آن از توحید و ایمان مریب شکی در تهمت اندازه که آن اضطراب و تزلزل دل است
و عدم اطمینان آن بچیزی از سخنان پیغمبران قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که
شما را بخدای دعوت میکنیم افی الله شک آیا در وجود خدای شکی هست همزه برای انکار است

یعنی از کثرت ادله وجود او شک را محال است فاطر السموات و الارض خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست
یدعوکم میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان بیامرزد من
ذنوبکم بعضی از گناهان شما را مراد تقصیرات در حقوق الله و حقوق الناس چه اسلام قطع آن
نمیکند و یؤخرکم و باز پس دارد شما را یعنی مهلت دهد شما را و عذاب نکند الی اجل مسمی
تا وقتی نام برده شده که آخر اعمار شما باشد قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما
الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیات و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر که
شما مخصوص اید به نبوت از میان ما و اگر خدا خواستی که پیغمبر فرو فرستد از جنس ملایکه فرستادی که افضل از
بشر باشد تریدون ان تصدونا میخواهید آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما کان یعبد
آباؤنا از آنچه بوده اند که پرستیدند آن را پدران ما را از اصنام فاتونا پس بیارید بما بسلطان مبین حجتی
بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بر فضیلت نبوة و مزیت رسالت ایشان اگر چه معجزه میدیدند لیکن اعتبار
نمیکردند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانکه معاندان زمان پیغمبر قالت لهم
رسلهم گفتند مر ایشان را رسولان ایشان ان نحن نیستیم الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما یعنی
در جنس مسلم دارد و لکن الله و لیکن خدای یمن منت مینهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت
علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود و ما کان لنا و نیست ما را و نتوانیم
ان ناتیکم بسلطان آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که مطلوب شما باشد یا اقتراح الا باذ
ن الله مگر بفرمان خدا و خواست او یعنی ما از نزد خود بی اراده خدا کاری نتوانیم کرد و معجزه نتوانیم
ساخت و علی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند گروندگان در دفع عناد
و عداوت معاندان با شما و ما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم الا نتوکل در آنکه توکل نکنیم
علی الله بر خدای نه غیر او و قد هدینا و حال آنکه راه نموده است ما را سبلنا براههای راست
یعنی راهی که بدان می شناسیم او را و میدانیم که زمام امور بدست قدرت اوست و لنصبرن و بخدای که صبر
خواهیم کرد علی ما آذیتمونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت و علی الله بر خدای نه بر غیر او
فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشند توکل کنندگان و بر آن راسخ باشند بر هر چه بدیشان برسد و قال

الذین کفروا و کفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم هرآینه بیرون کنیم شما را من
ارضنا از زمین خود او لتعودن یا البته عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما فی ملتنا در کیش ما فاوحی
الیهم پس وحی کرد بپیغمبران ربهم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود لنهلکن الظالمین
هرآینه هلاک کردانیم ستمکاران را یعنی کافران را که در کفر متوغل شده اند ولنسکننکم الارض
و ساکن گردانیم شما را در زمین ایشان من بعدهم از پس هلاک ایشان ذلک این امر و وعده درست
و ثابتست لمن خاف برای هر که بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت
در موقفی که من حکم کنم برای بندگان بازداشته شود وخاف وعید و برای کسی که ترسان گردد از وعید من
یا عذاب من که موعود است برای کفار واستفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از
خدای بر هلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی وخاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاصی
کل جبار هر گردن کشی متکبر بر خدا عنید ستیزه کننده با حق و اعراض نماینده از طاعت او من ورائه
جهنم از پس حیات او دوزخ است یعنی دوزخ مرجع او خواهد بود و گذار ایشان بران
ویسقی و بیاشامانند او را من ماء صدید از آبی که روان شود از پوست دوزخیان یعنی آنچه
ورزابه که از تن دوزخیان چکد یتجرعه بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه خورد آنرا ولا یکاد یسیغه
و نتواند که بگلو فرو برد آنرا از غایت تلخی و گندگی در گلوی او گرفته شود و فرو شکند و همیشه در آن عذاب گرفتار
باشد ویاتیه الموت و آید بدو الم و شداید مرگ من کل مکان از هر جانبی از جوانب اعضا یعنی احاطه
کرده باشد بهمه اطراف و انواع عذاب سخت وما هو بمیت و نیست او مرده یعنی مردنی که از آن بیاساید
و از این عذاب خلاص شود مرویست که روح او در حنجره مانده باشد نه بیرون آید تا بمیرد و نه بتن باز گردد
تا زنده شود بلکه میان مردگی و زندگی باشد و گویند مراد آنست که هرگاه که بمیرد باز او را زنده گردانند ومن
ورائه و در پیش اوست با وجود چنین محنتی عظیم عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی در هر وقت عذابی
سختر از عذاب اول شود که قبل از آن بآن معذب بوده باشد مثل الذین کفروا و الخبر او خوانده میشود صفت
و حالت عجیب آیات که کافر شدند بربهم با پروردگار خود و آن صفت اینست که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد
اشتدت به همچو خاکستریست که سخت بگذرد به الریح بدو باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد

بادان یعنی عملهای کافران که در صورت خیر مینماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمانان و امثال آن
از صدقات مانند توده خاکستر است که بادی سخت آن را در روز بهوا برده در اطراف پراکنده سازد بجهت آنکه برکه
آن فادر شود و از آن نفع نکرد همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا از
انچه کرده در دنیا علی شیء بر هیچ چیز یعنی مطلقا ثواب آنرا نیابند بجهت آنکه اعمال ایشان بر وفق فرمان
بوده باشد تا ثوابی بران مرتب شود ذلک آن ضلال یا یافته شدن ایشان که ما بیکوی کرده ایم هو الضلال
البعید است گمراهی دور یعنی در غایت بعد از راه حق بعد از آن بیان میکند که غرض از خلق اشیا عبادت
و ایمان نه معصیت و کفر و میفرماید که الم تر آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی ان الله آنرا که خدای خلق
السموات والارض یا فرید آسمانها و زمینها بالحق بر وجهی که حق است یعنی بر نهجی که حکمت و مصلحت
ان یشا اگر خواهد خدا و حکمت او تقاضا کند یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه و نیست گرداند همه شما را
ویات بخلق جدید و بیارد و آفریند بر بجای شما که نسل شما نباشند در کفر و تکذیب بلکه همه مومن مصدق
باشند وما ذلک و نیست این نیست کردن کافران و آفریده کردن دیگر علی الله بعزیز بر خدای دشوار
چه او قادر بالذات و بر همه چیز تواناست وبرزوا و ظاهر شوند و بیرون آیند از قبر لله برای امر خدا و محاسبه او
جمیعا همه مردمان از کفار و مومنان و ابن عباس فرموده که همه پیشوایان با اتباع خود در روز قیامت حاضر شوند
فقال الضعفاء پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفلگان للذین استکبروا مر آنانرا که تکبر
کردند از اشراف و روسای قوم یعنی ائمه بر روی آنکه کفر کرده باشند پیشوایان خود را گویند انا کنا مر شما را
بودیم در دنیا لکم تبعا مر شما را پیروان در تکذیب رسولان و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم
پس آیا هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی را
یعنی چگونه ما در آن عالم تابع شما بودیم شما درین عالم از عذاب خدای چیزی را دور کنید و از ما دفع کنید قالوا گویند
متکبران که ای قوم لو هدینا الله اگر خدای هدایت نمودی ما را طریق نجات از عذاب لهدیناکم ما نیز شما را راه نمودیم
بدان اما طریق خلاصی مسدود است و شفاعت ما درین درگاه مردود و ایشان نا امید شده گویند بایستی تعالی
بجزع شیم شاید که بر ما در بی بگشایند و راه خلاصی با ما نمایند پس پانصد سال آنکه در خروش کنند ایشان را کوی نه کوید صبر کنیم

شاید که کلید صبر در فرجی بر ما گشوده گردد پانصد سال دیگر شکیبایی و رزند هر گز مژده نجات نرسد گویند سواء علینا
یکسانست بر ما اجزعنا بجزع و جزع کنیم ام صبرنا یا صبر کنیم یعنی هر دو مساوی اند در عدم فایده ما لنا
نیست ما را من محیص هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال الشیطان و گوید دیو سرکش که ابلیس است
لما قضی الامر آنگاه که گذارده شود کار یعنی حساب خلق کند و حکم الهی صادر شود که اهل بهشت به بهشت روند
و اهل دوزخ را به دوزخ اندازند همه دوزخیان زبان ملامت بر ابلیس بکشایند ابلیس بر منبری از آتش بر آید و گوید که
ملامت کنندگان ان الله وعدکم بدرستی که خدای وعده داد شما را وعد الحق وعده راست و درست که حشر و نشر خواهد بود ووعدتکم و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه جنت باشد و نه حساب و اگر رسل
فرض باشند بتان شما را شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس وعده که دادم شما را امروز ظاهر شد که دروغ گفته بودم
وما کان لی و نبود مرا علیکم بر شما من سلطان هیچ تسلطی که شما را اکراه و اجبار کنم بر کفر و معاصی
یا حجتی بود مرا بر صحت قول من الا ان دعوتکم مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی فاستجبتم
پس اجابت کردید مرا بزودی و تامل نکردید در عاقبت کار خود فلا تلوموني پس مرا ملامت مکنید بوسوسه که کردم شما را
زیرا که دشمن شما بودم پس بر خبیث داری که من کردم سخن ملامت نیستم چه دشمن هر چه بد باشد در حق دشمن خود کند ولوموا
انفسکم و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفت شیطان دشمن شماست او فرو گذاشتید که
ما انا بمصرخکم و من نیستم امروز رهاننده شما و فریادرس وما انتم بمصرخی انی کفرت بدرستی که امروز کافر شدم بما اشرکتمون
بانچه انباز گرفتید مرا بخدا من قبل پیش ازین در دنیا یا کافر شده بودم بخدا پیش از شرک آوردن شما در وقتی که قبول
امر خدا نکردم در سجده کردن پدر شما پس امروز بیزارم از شرک شما ان الظالمین بدرستی که ظالمان یعنی کافران
لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک با دوام خلود ابن عامر روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله در باب
حدیث شفاعت که آنحضرت فرمود که عیسی علیه السلام قیامت من اشارت کند و با اصحاب خود گوید که این آن پیغمبر امی است که من
بوی بشارت دادم شما را پس مرا گویند که یا خاتم النبیین برخیز و شفاعت عاصیان است کن من برخیزم از برای شفاعت از مجلس من
بوی پیدا شود که هرگز کسی بویی از آن خوشتر نشنیده باشد پس شفاعت کنم و حق تعالی اجابت فرماید و ما بعد او را نزد فرق یا تم که بعرش اهل
عرصات از این بینند کافران چون آن ببینند و بدانند که شفاعت من با ایشان نخواهد رسید نومید شوند نزد ابلیس آیند و گویند که اهل ایمان را کسی پیدا آمد

ایشان را شفاعت کرد و ما را جز تو کسی نیست برای ما شفاعت کن وی برخیزد و از مجلس او متی عظیم پدید آید که هیچکس نوبت
آن چنان نشنیده باشد و گویند ای معاشر کفار ان الله وعدکم تا آخر پس مردم او را بدوزخ کنند و بعد از وعید کفار در وعده اهل ایمان
میفرماید که وادخل الذین و در آورده شوند آنانکه امنوا گرویده اند بوحدانیت الهی وعملوا الصالحات
و کرده اند کارهای نیک جنات تجری در بهشتهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان و مساکن آن جویها
آب و شیر و انگبین خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن و در آرند کان مومنان بهشت فرشتگان باشند ایشان را
با کرام و تعظیم تمام بریاض دارالسلام در آرند باذن ربهم بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تحیتهم تحیت ملائکه
ایشان فیها در بهشت با تحیت خدا ایشان با تحیت مر یک دیگر را سلام سلام باشد که دلالت بر سلامتی از جمیع آفات
بعد از آن بیان ضرب المثل میکند برای بردن راه حق بقوله الم تر آیا ندیدی و ندانستی ای بیننده و دانا
که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی یعنی گرداند خدای کلمه طیبة کلمه پاکیزه را
که کلمه توحید است یا دعوت با سلام کشجرة طیبة مانند درخت پاکیزه که آن نخلست یا شجره ایست در بهشت اصلها
ثابت که بیخ آن درخت در زمین استوار و محکم و پایدار باشد وفرعها و شاخ آن فی السماء و جانب آسمان
کشیده و این مبالغه است در بلندی تؤتی اکلها میدهد میوه خود را کل حین در وقتی که خدای حکم کرده به بیرون آوردن میوه
و اگر مراد درخت خرما باشد گفته اند که حین شش ماهست از وقت شکوفه او تا پخته شدن و رسیدن یعنی درین مدت
میوه میدهد باذن ربها باراده آفریننده و پرورنده آن ویضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها
یعنی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان دریابند که حاصل این مثل آنست
که همچنانکه درخت آب از عروق میخورد و شاخ آن در رفعت و بلندی بر اوج کشیده همچنین معنی کلمه شهادت در دل مومنان
ثابت و راسخ شده و آب از سرچشمه تصدیق میخورد و فرع او گفتار است چون از زبان برآید باسمان رسد بدون حاجت
و ما نحن نقول الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و در نفسیر کاشفی آورده که حق تعالی تشبیه کرده درخت
ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان میرد و اصل مر درخت خرما
که بیخ آن استوار است در منبت خود و فرع آن متوجه بجانب علو و نفع آن بهر وقت بخلق رسنده و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایتست که مثل اسلام چون درختیست که اصل آن ایمانست بخدا و تنه آن نماز پنجگانه است و ذکوة شاخ آن و روزه
رمضان پوست آن و خوشبوی برکهای آن از ابوجعفر علیه السلام روایتست که مراد بشجره رسول خداست و فرع آن علی بن ابیطالب علیه السلام

و غصن او شجره فاطمه زهرا و ثمره آن اولاد و بند و اغصان و ورق آن و ورق آن شیعه آن بعد از آن فرموده که ورق
از شیعه ما چون بمیرد از آن درخت برگی بیفتد و چون یکی از ایشان متولد شود بجای آن برگ افتاده برگی بروید و ابن عباس از
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که جبرئیل علیه السلام مرا گفت که تو شجره و علی غصن آن و فاطمه ورق آن و حسن و حسین ثمره
آن وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمه کفرست كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ مانند درخت ناپاکست چون حنظل و مانند آن
نا خوش بوی و مکروه طعم و با وجود خباثت و کراهت اجْتُثَّتْ چنان شده در بیخ برکنده گشته چنان باشد که از
فَوْقِ الْأَرْضِ از زبر زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست آن را ثبات و استحکام یعنی بیخ دار در زمین و نه شاخ در هوا
ملخص سخن آنست که حق تعالی تمثیل نموده کلمه کفر را و عبادت اصنام را با دل کافر مقلد را که بجهت عدم حجت و برهان
بر آن ثباتی ندارد و عملی که منصب قبول رسد از و صادر نشود بشجره حنظل که نه اصل آن را قرارست و نه فرع آن را
اعتباری و بعد از آن بیان صاحب کلمه طیبه میکند بقوله يُثَبِّتُ اللَّهُ ثابت میکند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان
آورده اند و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم که حجت قاطع نزد ایشان ثابت
شده و در دلهای ایشان متمکن گشته فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و مصایب صبوری
ورزند و از جاده مستقیم یعنی توحید نلغزند و با ثبات ده هم مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان
بر کلمه توحید باشد وَفِي الْآخِرَةِ و ثابت دارد ایشان را در آخرت یعنی در قبر که منزل اول آخرتست تا جواب منکر و نکیر
بطریق صواب باز دهد و با در موقف و احوال مشاهده قیامت دهشت برو غالب نشود و گویند مراد از دنیا قبر
و آخرت موقف حساب و مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که چون قبض روح مومن شود روح او در قبر
عود کند و دو ملک نزد او آیند و او را بنشانند و گویند او را که خدای تو کیست و پیغمبر و امام تو کیست اگر جواب مطابق گوید
منادی از آسمان ندا کند که بنده من جواب بصواب گفت اینست معنی قول تعالی يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ بعد از آن دریچه از بهشت در قبر او بگشایند تا نسیم بهشت بر و جهد و تحفهای بهشت نزد او آورند
و او را گویند بخواب چنانکه در خوابگاه خسبد و اگر جواب بصواب نگوید و گوید که نمی‌دانم که خدا و رسول و امام را
نمیدانم او را گویند ندانسته بودی عاصی بودی چون عمود آتشین بر فرق وی زنند چنانکه او را در زیر آن خسبد پس دری از دربهای دوزخ
در گور او گشایند بر سر او فرو گویند چنانکه همه گور او پر آتش گردد و فریاد کند که همه جانوران زمین بشنوند بغیر جن
و انس هر که بشنوند او را لعنت کنند و از پیش که بفرماید وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ و فرو گذارد خدای ظالمان یعنی

کافران معاند را و نظر لطف و توفیق از ایشان باز گیرد پس بکلمه توحید راه نیابند و در وقت سوال قبر و حساب فرومانند
وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ و میکند خدای آنچه میخواهد از هدایت مومن مخلص و تخلیه کافر معاند بعد از آن بدی احوال کفار
معاند میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نبیندی و نگاه نکردی ای محمد إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا بدل
کردند شکر نعمت خدای را بکفران و ناسپاسی مراد اهل مکه اند که حق ایشان را سکان حرم خود کرد و ابواب رزق بر ایشان گشاده
و ایشان را نعمت وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرف ساخت ایشان ناسپاسی کردند تا هفت سال بقحط در
مانده و خوار و بیمقدار گشتند و بعضی در حرب بدر مقتول گشتند و از صادق علیه السلام مرویست که مائیم نعمت خدا که
و جاحد میشود مر کرا رستگار دیگر و مخالفان ما را انکار داشتند و اتباع خود را در ضلالت افکندند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ
و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع خود را بجهت حمل ایشان بر کفر و ضلال دَارَ الْبَوَارِ سرای هلاک جَهَنَّمَ و آن دار البوار
دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد آرام گاهیست دوزخ وَجَعَلُوا لِلَّهِ و قرار کردند
برای خدای بی همتا أَنْدَادًا همتایان در عبادت یا در تسمیه که ایشان را آلهه نام کردند لِيُضِلُّوا تا گمراه کردانند
مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدا که طریق توحیدست قُلْ تَمَتَّعُوا بگوی ای محمد برخوردار شوید از روزگار خود یا بکند این عمرا
معبادت بتان یعنی روزی چند بوسوسه شیطان بگذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستی که بازگشت شما إِلَى النَّارِ باتش دوزخ
است قُلْ بگوی ای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا مر بندگان مرا ایمان آورده که نماز بپای دارند در کوه بر
يُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا ایشان امر تو نماز فریضه گذارند وَيُنْفِقُوا و نفقه دهند مراد زکوه مفروضه است و نفقات
واجبه مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا دادیم ایشان را سِرًّا نفقه کردن پنهان وَعَلَانِيَةً و نفقه آشکارا یعنی در
همه احوال با نفاق اشتغال نمایند و نزد اکثر مراد بسر صدقه تطوعست و بعلانیه صدقه واجب بر آنکه در تطوع اخفا
بجهت آنکه از ریا دورترست و در فریضه علانیه بجهت دفع تهمت حاصل که حق تعالی میفرماید که امت را بگو تا نماز گذارند
تا منفعتی حرجی بجز کرمانی ندارک تقصیر تواند کرد وَلَا خِلَالٌ و نه دوستی کردن با یکدیگر تا دوستی او شفیع او باشد
یعنی کفار نتوانند که دوستی در آن روز بکار آید تا شفاعت او کنند بعد از آن بیان استحقاق الوهیت خود میکند بقوله اللَّهُ
خدای بحق است که آفرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد
از آسمان مَاءً آبی را که باران است فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بدان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ بعضی از میوه‌ها از انواع میوه‌ها
رِزْقًا لَكُمْ روزی برای شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام کردانید برای شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ

تا بروند در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او هر جا که بخواهد وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر ساخت برای شما جویهای آب را
و انواع چشمهای آن را وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کردانید برای نفع گرفتن شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ
در حالتی که مستمرند بر دوام و عادت خود در سیر کردن و نور دادن و با صلاح آوردن مکونات از پختن میوه‌ها و
پروردن کشت و غیر آن از منافع وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کردانید برای شما شب و روز را که از عقب
یکدیگر میرسند یکی برای خواب و راحت و دیگری برای کسب معیشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ بعضی
از هر آنچه خواستید از وی یعنی حق تعالی سوال شما هر چیزی را که مصلحت شما باشد در دین یا در دنیا و مخالف حکمت او نبود
عطا فرمود وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که شماره کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما داده
لَا تُحْصُوهَا شماره نتوانید کرد و قدرت بر تعداد آن نتوانید داشت چه نعم الهی غیر متناهی است إِنَّ
الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَظَلُومٌ كَفَّارٌ هر آینه ستمکارست بسیار و ناسپاس ظلم میکند بر نعمت ترک شکر
گذاردن آن و کفران میورزد در حق منعم حقیقی یا ظلم میکند بر نفس خود که در محنت جزع میکند و شکایت مینماید و کفران
میکند در نعمت یا بتوجه که بخل میورزد و در جمع میکوشد و بعد از نهی از عبادت اصنام امر میکند بذکر کار ابراهیم
ابراهیم خلیل علیه السلام که دین اسلام است و میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون گفت در مناجات
خود رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هَذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن از مخاوف و مکاره
تا آنکه کبوتر و بازو گرگ و گوسفند با یکدیگر باشند تعرض بهم نرسانند و اگر کسی که خوفی داشته باشد چون در آن گردد
ایمن گردد از تعرض ضرر وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان صلبی مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ
از آنکه بپرستیم بتان را یعنی لطف فرما و توفیق نما تا بر آن حال از عبادت اصنام اجتناب کنند از این عنبه
ملتست که فرزندان اسمعیل بجهة دعای حضرت ابراهیم بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بوده از آن دادوده نام نهاده
و گرد آن گردیدندی و گفتندی که خانه کعبه از حجرست پس هر حجر را انتصب کنیم بمنزله خانه باشد پس حجر را بسیار داشتند
و این قول بسیار ضعیف زیرا که یکی شهیر قریش از نسل اسمعیل بوده اند و بت پرستی ایشان مشهورست و حق آنست که چون دعا
انبیا مردود نمیشود دعای ابراهیم پس بنابرین سوال و مخصوص بوده باشد باولاد صلبی او و یا بکسانی که علم الهی متعلق گرفته باشد
که مومن باشند از اولاد او و لیکن ادم علیه السلام و حق تعالی او را اذن داده باشد که دعا کند در حق ایشان داد و دعا کرده باشد
بر وجه انقطاع و تذلل و تعبد و اگر نه دعای او بی فایده باشد و عبث زیرا که آنچه در علم الله است که موجود شود لا محاله و حصول

بی آید خواه دعا کند یا نه پس دعا وی نه بر وجه ایجاب مطلوب باشد نه بر وجه که مستلزم تحصیل حاصل است و مانند
این دعاست قوله رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی بعد از آن فرمود که رَبِّ ای پروردگار من إِنَّهُنَّ
بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ كَثِيرًا گمراه کردند بسیار را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِنَ النَّاسِ
از مردمان و لهذا بتو پناه میجویم از اضلال ایشان و از تو سوال عصمت میکنم از آن فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پیروی کرد
مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّي پس بدرستی که او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی
کند مرا در ما دون ترک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که تو آمرزنده رَحِيمٌ مهربان یا ما دون که بیامرزی ایشان را
و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق ایمان و طاعت و توبه از کفر و معصیت رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنِّي أَسْكَنْتُ
بدرستی که من ساکن کردانیدم مِنْ ذُرِّيَّتِي و بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است که بعد از تولد او از هاجر
در زمین شام ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم را فرمود که دل من خبان میخواهد که بر
هاجر را به بری موضعی که در آب و آبادانی نباشد خلیل تالم شد جبرئیل وحی آورد که آنچه ساره میگوید چنان کن پس
ابراهیم بر براق نشسته و هاجر و اسمعیل را سوار کرد باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را
ایمنی و رفیقی بگذاشت و تفصیل این قصه در سوره البقره گذشت القصه چون ابراهیم ایشان را در زمین حرم فرود آورد
دعا فرمود که خدایا من بنا بر فرمان تو ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ برود خانه که خدا وند دار
بعنی آب ندارد که کشت در آن توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کردانیده شده است
در و صید و قتال با حرمت هتک حرمت آن و تعرض جبابره در آن مراد موضع خانه صراح است که در زمان
آدم ع بود چه در وقت دعای ابراهیم خانه نبود و نسبت دادن این بخانه بجهة تعظیم است و تسمیه آن باسم ماینهی
انجا بود بجهة علم ابراهیم بود بآنکه در سابق علم الهی مقرر شده که آنجا خانه بود که مردم عالم بطواف آن
مشرف شوند و بروایه صحیح ثابت شده که آن خانه را در وقت طوفان نوح ع بآسمان بردند بی تکرار نداگر ده
فرمود که رَبَّنَا ای فریدگار ما ایشان را در این مسکن ساکن کردانیدم لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را
و پرستش تو بجای آورند فَاجْعَلْ پس بگردان أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ دلهای بعضی از مردمان را که تَهْوِي
إِلَيْهِمْ بشتابند بسوی ایشان از غایت شوق حق تعالی دعای آن حضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل و ا
گذاشتن ایشان را در آن وادی باندک زمانی چشمه زمزم باثر قدم اسمعیل بر آمد چنانکه مفصلا در سوره البقره

گذشت و فیلها چسم انجا داعیه اقامه نمودند و روز بروز شوق مردم در انجا در تزاید است وارزقهم و روزی ده
اهل این شهر را که غیر ذی زرع است من الثمرات از انواع میوها لعلهم یشکرون شاید که ایشان سپاس داری
کنند نعمتهای ترا این نیز مستجاب شد بحسبی که با انکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع میوها در وی سرای شود حتی که فواکه ربیعیه
و صیفیه و شتویه در یک روز در مکه توان یافت و دیگر باره فرمود ربنا ای پروردگار ما انک تعلم هر اینه که تو میدانی
ما نخفی انچه پنهان میکنیم و ما نعلن و انچه اشکارا میسازیم یعنی نهان و اشکارای ما را میدانی و با حوال و مصالح ما اعلم
ما بی بر حاجت نیست طلب مقاصد خود کردن از تو لکن ترا میخوانیم و از روی تضرع مقاصد خود را بر تو عرض میکنیم بجهت
اظهار عبودیت و افتقار بر رحمت تو و ما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز فی الارض
در زمین و لا فی السماء و نه در اسمان برای انکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت ان علم بهمه معلومات یکسانست این
کلام حق تعالی است نه بر سبیل حکایه ابراهیم و بعد از ان باز نقل کلام ابراهیم میفرماید الحمد لله الذی شکر
و سپاس انخدایی را که بمحض فضل خود وهب لی بخشید و عطا کرد مرا علی الکبر بر سن پیری و بزرگ سالی یعنی
در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بمن بخشید دو پسر را اسمعیل و اسحق اسماعیل را در شصت و نه سالگی
و مادر بود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی ان ربی بدرستی که پروردگار من لسمیع
الدعاء شنونده یعنی اجابه کننده دعاست رب اجعلنی ای پروردگار من گردان مرا از روی الطاف مقیم الصلوة
بپای دارنده نماز و من ذریتی و فرزندان مرا نیز توفیق ده بر مواظبت نماز ابن عباس فرموده که همه اولاد
ابراهیم بر فطرت اسلام بودند و خواهند بود تا قیامت ربنا ای پروردگار ما کرم فرما و تقبل دعاء و قبول کن دعای مرا یعنی
اجابت کن دعا مرا ربنا اغفر لی بیامرز مرا ای پروردگار ما و لوالدی و بیامرز پدر و مادر مرا این زمان
بر انکه پدر و مادر ابراهیم کافر نبودند زیرا که انحضرت سوال مغفرت کرده برای ایشان در روز قیامت که اگر کافر
بودند این دعا نمیفرمود و بعضی گفته که بیامرز ایشان را و للمؤمنین و سایر مؤمنان را یوم یقوم الحساب
در روزی که قایم شود حساب خلایق ابن عباس فرموده که مراد مؤمنان اند از امت محمد صلی الله علیه و آله بعد از ذکر روز
حساب بیان میکند که امهال ظالمان بجهت غفلت نیست بلکه برای تاکید حجت است پس میفرماید و لا تحسبن الله و
مپندار ای محمد مراد امت اند یعنی ای سرکشان مپندارید خدا را غافلا عما یعمل الظالمون بی خبر از انچه میکنند
ستمکاران یعنی ثابت باشید بر انچه دانسته اید از عقابی که ستمکاران راست انما یؤخرهم جز این نیست که تاخیر میکند

عذاب ایشان را لیوم تشخص فیه برای روزی که خیره شود دران الابصار دیدها از مشاهده اهوال
مهطعین در حالتی که شتابندگان باشند سوی خواننده خود که ان اسرافیل است
چرا ایشان را سوی محشر خواند مقنعی رءوسهم بر دارندگان سرهای خود را چنانکه اهل محشر نظر بالا کنند لا یرتد
الیهم طرفهم باز نمیگردد بدیشان چشمهای ایشان یعنی خیره باز مانده بر وجهی که نتوانند بر خود نگریستن و باطراف
و جوانب خود نگاه کردن و افئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی باشد از فهم و خرد گویا از کثرت دهشت و حیرت
و یا دلهای ایشان مرتفع شده باشد بحلقهای ایشان که بیرون نیایند از مخرج خود و عود نکنند مانند چیزی که در میان هوا ایستاده باشد
و بجهات مختلفه برود و انذر الناس و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و بترسان یوم یاتیهم العذاب
از روزی که بیاید بدیشان عذاب و ان روز مرگست و یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا پس گویند
انانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را
بدنیا برگردان و مهلت ده الی اجل قریب تا مدتی نزدیک که ان مدت زندگانی دنیاست تا اعتذار زبانی
کنیم تا توان آوریم نجب دعوتک تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی انکس را که ما را بتو خواند و نتبع الرسل
و پیروی کنیم فرستادگان ترا فرشتگان گویند که اولم تکونوا ایا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم من قبل
سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما همیشه خواهید بود و ما لکم من زوال نباشد شما را هیچ زوالی مراد انست
که نیست شدن یا در دنیا خواهید بود و سرای دیگر نقل نخواهیم کرد و این قول را بر سبیل بطر و غرور میگفتند و سکنتم و ساکن
بودید شما فی مساکن الذین ظلموا در مسکنهای انانکه ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود بکفر و شرک
چون عاد و ثمود و تبین و ظاهر شد و شما را بمشاهده در منازل ایشان از اثار انچه با ایشان نازل شد
از عذاب کیف فعلنا بهم چگونه کردیم با ایشان یعنی بچه وجه ایشان را هلاک کردیم و بناهای ایشان را ویران
بجهت کفر و طغیان ایشان و ضربنا لکم الامثال و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان و قد مکروا
مکرهم و بدرستی که کوشش کردند در حیله انچه نهایت مکر ایشان بود در ابطال حق و اثبات باطل و عند الله
و نزدیک خداست مکرهم جزای مکر ایشان و یا نزد خدا مکتوبست فعل ایشان و ان جزا دهد ایشان را و ان
کان مکرهم و بدرستی که بود مکر ایشان در شدت و عظم ساخته و پرداخته لتزول منه الجبال تا
بر جای برود از ان مکر کوهها این تمثیل است برای احکام شرایع انبیا و یا معجزات و یا امر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون کوهها پا برجاست و ثابت و استوار زایل گردانند
در معالم از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که این ایه در قصه نمرود بن کنعان بن کوش بن حام است و صورت
این قصه بر ینوجه است که چون نمرود سلامتی ابراهیم از اتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدایی دارد ابراهیم که او را
ازین اتش عظیم رهانید من میخواهم که باسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند اسمان بغایت مرتفع
و بر و رفتن باسانی میسر نیست نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی ساختند بغایت بلند در مدت سه سال و چون
انجا بر امد اسمان را همچنین دید که از زمین دیده بود روز دیگر ان بنا بیفتاد و بجهت ان خلق بسیار هلاک شدند و
افتادن ان و هلاک شدن در سوره النحل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی القصه ان صرح بیفتاد نمرود بجهت افتادن
ان و هلاک شدن قوم بسیار خشم گرفت گفت بر اسمان روم و با خدای ابراهیم که ساره مرا بیفکند جنگ کنم
پس چهار کرکس پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه ساخت و دو در یکی بالا و دیگر پایین
درست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه نصب کرد پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار
بر نیزها کرده اطراف صندوق بر کرکسان بسته ایشان از غایت جوع میل ببالا کردند و جانب مردار پرواز
نموده صندوق را با یک کس دیگر در انجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در بالا نگاه کرد اسمان را
بهمان صورت دید که بر زمین میدید رفیق خود را تا در پایین را گشاد حال همان دید که روز سابق دیده بود
و رفیق نیز در پایین بگشاد بجز دود و تاریکی چیزی دیگر ندید نمرود بترسید و نیزها را بر داد سرنگون کرد و کرکسان
میل بزیر کردند در وقت فرود امدن اواز مهیبی از بالای کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع ان نزدیک بود که از
موضع خود زایل گردند و از عکرمه نقلست که در وقت بازگشتن رفیق خود را گفت بنگر چند از وی بنگری چند است
ای بر جون الود باز پس امد گفت کار اسمان را کفایت کردم و گفته اند که ان صندوق در ماهی مد در دریا از دریاهای
و چون حق تعالی این خبر داد که مکر نمرود بر وجهی بود که نزدیک شد که کوه از ان زایل گردد و در غضبان حکات
به پیغمبر کرده که فلا تحسبن الله غافلا پس مپندار خدا را مخلف وعده خلاف کننده وعده خود
رسله مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت بر کفار که انا لننصر رسلنا ان الله عزیز بدرستی که خدای
غالبست بر همه ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا پس کینه کشد از ظالمان
یوم تبدل الارض در روزی که تبدیل کرده شود زمین غیر الارض زمینی دیگر مراد روز قیامت که او زمین را

زمینی دیگر تبدیل کند والسموات و اسمانها را باسمان دیگر و از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه نقلست
که زمین را بدل کند زمینی از نقره و اسمانها را به اسمانی از زر و بروایت ابن مسعود مردمان محشور شوند بر زمینی که در ان
هیچکس گناه نکرده باشد و بروایت دیگر زمین در ان روز مبدل شود باتش پس همه ان زمین اتش باشد و بهشت
در پس ان زمین باشد و عرق از سر مردمان بدهن ایشان رود و برزوا و ظاهر شوند مردمان از قبرها
لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده این دلالت بر شدت صعوبت ان روز
و تری المجرمین و بینی گناهکاران را که شرک اورند یومئذ در ان روز مقرنین با هم بسته
فی الاصفاد در بندها و غلها سرابیلهم پیراهنهای ایشان من قطران از قطران است
و ان روغنیست سیاه گویند اصل ان اهل است که می پزند و بر شتر گرگین میمالند تا حدت جرب را بسوزاند
و داود رتوبتهای دور جان امزوده کنند تا حدت و چسپندگی و نتن رایحه و سرعت افروختگی اتش بان
معذب گردند و تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوتست میان اتش دوزخ
و اتش دنیا و تغشی وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را اتش یعنی دران بجهت
لیجزی الله تا جزا دهد کل نفس هر تنی را ما کسبت جزای انچه کرده است ان الله سریع الحساب
بدرستی که خدای روز حساب هر بنده کار را زیرا که حساب یکی از حساب دیگری باز ندارد هذا این قران
یا انچه درین سوره است از مواعظ بلاغ للناس کفایتست مردمان را تا پند داده شوند بان و
لینذروا به و بیم کرده شوند بدان و لیعلموا و تا بدانند بتامل دران در دلایل قدرت انما
هو اله واحد که او است اله واحد خدای یکتا و لیذکر اولوا الالباب و باید که پند گیرند خداوندان خرد
و باز ایستند از بت پرستی و قیام کنند بامر الهی ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که
سوره بخواند خدای تعالی بعدد مهاجر و انصار و منکران محمد صلی الله علیه و آله و سلم ده حسنه بنویسد
بسم الله الرحمن الرحیم الر گویند الف اشارتست باسم الله
و لام باسم جبرئیل و را باسم حضرت رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل برسول رسیده تلک
این ایتها که می اید ایات الکتاب ایتهای این سوره است و قران مبین و ایتهای قران روشن یا پیدا کننده
راه صلاح مبین حلال و حرام ربما یود الذین کفروا ای بسا وقت که ارزو کنند انانکه کافر شدند یعنی

کافران در آن ارزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودند مسلمانان و این ارزومندی ایشان در دنیا باشد بوقت معاینت مومنان با نزدیک حلول مرگ کفار یا در قبر یا در روز قیامت یا در وقت حساب و یا در وقتی که عاصیان اهل توحید را از دوزخ بیرون ارند و در دریای حیوة بشویند و در بهشت در ارند که خروج ایشان از آن بیشتر گویند کاشکی از اهل ایمان میبودند بعد از آن در وعید اهل کفر با حبیب خود خطاب میکند ذرهم بگذار ایشان را یا از برای تحقیر ست یعنی کافران در حساب ند دست باز ایشان باز دار یاد رحمی یاکلوا بخورند انچه خواهند ویتمتعوا و برخورداری یابند از انواع ملاذ و منافع ان ویلههم الامل و مشغول کرداند ایشان را ارزو یعنی توقع طول عمر خود و استقامت حال ایشان را باز دارد از تهیه روز معاد و تفکر در اعمال فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت بد کردار خود را و از روز عرض اگر باز عرض تو گردیدن رسولان از ایمان ایشان و اشعار بدانکه ایشان از اهل خذلانند و عدم نفع نصیحت با ایشان وما اهلکنا و ما هلاک نکردیم من قریة هیچ دیهی را الا ولها مگر که هلاک ایشان را کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته و ثبت گشته در لوح محفوظ که مهلت ایشان چند باشد و هلاک ایشان کی بود ما تسبق من امة پیشی نگیرد هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را وما یستاخرون و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نه شدند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر پس باید که کفار از مهلت داده شدن مغرور نشوند لا محاله که نزول عذاب در وقت مقدر با ایشان خواهد امد وقالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی نزل علیه ای انکسی که فرود امده است بر وی الذکر قرآن انک لمجنون هر ایینه تو دیوانه که ما را از نقد تشویر میخوانی این کلام را بطریق استهزا میگفتند و اعتقاد نزول قرآن داشتند چون با هم در است نمی اید لوما تاتینا چرا نمی اری بما بالملئکة فرشتگان را گواهی رسالت خود ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان در دعوی پیغمبری تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی در جواب ایشان فرمود که ما ننزل الملئکة فرود اورده نمیشود ملایکه و حفص ننزل الملئکة میخواند بضم نون و کسر زا و نصب ملائکه یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی خود وقتی توانند دید که عذاب نازل شود چنانکه قوم ثمود جبرئیل را در وقت صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانکه هر کس می بیند وما کانوا اذا و نباشند انهنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم منظرین از مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند چه ایمان ایشان درین صورت بر اینی

نزلنا الذکر وانا له

اجبار باشد نه اختیار و این منافی تکلیف است انا نحن بدرستی که ما و انا له لحافظون نگهبانانیم از تغیر و تبدیل یعنی شیاطین نتوانند که در وی چیزی از باطل افزایند یا چیزی از حق کم کنند نگهدارندیم از تطرق خلل ولقد ارسلنا و بتحقیق که فرستادیم من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروهان پیشینیان و در ایشان پیغمبران تعیین کردانیم وما یاتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا مگر بودند کفار از روی عناد و کبر به بان پیغمبر یستهزؤن استهزا میکردند چنانکه این معاندان میکنند یعنی جاهلان اینها تو مخصوص نیستی با نداز قوم بلکه همه ایشان باین مبتلا بوده اند کذلک همچنانکه در آوردیم ذکر حق را در دلهای کفار بدعوت پیغمبران و ایشان زوال ایمان بیاوردند همچنین نسلکه در می ارم ذکر ما قرآنت فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان تو و ایشان از کثرت عناد لا یؤمنون به نمیگروند بان یعنی با وجود او نفی ایشان از ذکر ما اثر در قلوب ایشان در می ارم حجة تا کید حجة بر ایشان وقد خلت و بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده ترک قبول حق و تکذیب رسول بوده و روایت منقول از ابن عباس چنی است که گذشته است عادت پیشینیان در تکذیب یعنی عادة امم سابقه ان بود که تکذیب پیغمبران خود نمایند از روی عناد و نظر در ایشان کرده اقتراح معجزه دیگر کنند ولو فتحنا علیهم و اگر بکشاییم برین متعرضان بابا من السماء دری از اسمان فظلوا پس باشند بهمه روز فیه یعرجون در ان بالا روند و عجایب و غرایب قدرت ما را ببینند لقالوا هر اینه از عناد و تشکک در حق گویند که انما سکرت ابصارنا جز این نیست که بسته اند دیدهای ما یا چشم بندی ما کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده شده ایم یعنی محمد ما را جادوی کرده بعد از ان در بیان توحید خود میفرماید ولقد جعلنا و بدرستی که ما افریدیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا در اسمانها برجهای دوازده گونه بهیئه مختلفه که منازل شمس و قمرند وزیناها و اراستیم ان اسمانها را بصورتها و با اسمانها را زینت ساختیم شمس و قمر و سایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که بعبرت در ان نگرند و بران بر قدرت مبدع و وحدانیت صانع ان استدلال کنند وحفظناها و نگهداشتیم اسمانها را من کل شیطان رجیم از هر دیوی رانده شده از رحمت تا نتوانند که ران را بینند و بر اخبار و احوال علوی مطلع شود الا من استرق السمع مگر دیوی که بر اسمان رود و بدزدد و برباید سخنی مسموع یعنی بشنود سخن را فاتبعه

پس از پی در اید او را بسوزد شهاب مبین ستاره روشن و درخشان از ابن عباس نقلست که از زمان ادم تا وقت عیسی دیوان بر اسمان بر رفتند و از ملایکه اخبار محفوظ در سمع میکردند سخنان می ربودند و در زمین با دوستان خود از کاهنان می گفتند چون روح امد متولد شد ایشان را از سه اسمان منع کردند چون ولادت با سعادت خاتم النبیین علیه وآله افضل الصلوات دست داد از همه اسمانها ممنوع گشتند و بجهة رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانه مسدود گشت والارض مددناها و زمین را باز کشیدیم بر روی اب از زیر خانه کعبه والقینا و در فکندیم و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوهها را از اختلال رجا وانبتنا فیها و در رویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیز سنجیده بعیاران حکمت یعنی مقدار معین بروجهی که موافق حکمت و مصلحت او بود یا موزون یعنی مستحسن است یعنی برویانیدیم از زمین چیزها بکو مشتمل بر منافع بسیار از اشجار و مزروعات و امثال ان وجعلنا لکم و کردانیدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی انچه قوام عیش شما بدان باشد از مطاعم و ملابس بر شما مقرر کردیم ومن لستم و هم برای شما ساختیم انرا که نیستید شما له برازقین مر او را روزی دهندگان یعنی اولاد و حشم و ممالیک و سایر چیزها که توهم ان میشود که مرزوق شما باشند نه مرزوق ما از انعام و دواب وان من شیء و نیست هیچ چیز از ممکنات الا عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت تصرف و فرمان ما خزائنه خزینهای ان مانند چیزی که در خزینه نهاده باشند که در اخراج ان احتیاج بکلفت و زحمت نباشد وما ننزله و فرو نمیفرستیم انرا از خزانه قدرت خود الا بقدر معلوم مگر باندازه داشته شده که نه کم از ان شاید و نه زیاده از ان باید وارسلنا الریاح و فرو فرستادیم بادها را لواقح ابستنان از ابر بردارندگان ابر را یا ابستن کنان درختها را بمیوه فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم از اسمان ماء ای کران بارانت فاسقیناکموه پس خورانیدیم شما را از ان اب و شما را متصرف ساختیم در ان وما انتم له و شما نیستید مر ان فرو فرستاده را بخازنین نگهدارندگان در چاه و چشمه قدرت ندارید که انرا در خزانه ذخیره کنید برای روز احتیاج بلکه ما حافظانیم انرا بنوعی که از اسمان از ال بکنیم دو در زمین حفظ ان بنماییم و بعد از ان بقدر حاجات از چشمها بیرون می ارم وانا لنحن و بدرستی که ما نحیی زنده میکنیم اجسام قابله را بایجاد حیات در ان ونمیت و بمیرانیم اجسام چه را ما از ال حیات از ان ونحن الوارثون

و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای همه خلایق چه میراث چیزرا گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند حق تعالی موصوف به بقا ولقد علمنا المستقدمین و هر اینه میدانیم پیشی گیرندگان منکم از شما در اسلام ولقد علمنا المستاخرین و بتحقیق که میدانیم و اپس افتاده کان را از ان و بازکشیدانیم هر که مرده است از زمان ادم تا این وقت و هر که مرد خواهد تا قیامت و در اسباب نزول اورده اند که زنی جمیله در عقب حضرت پیغمبر نماز میگذارد و در صفوف زنان بعضی از اهل جماعت در صفها پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعی باز پس می ماندند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق تعالی فرمود که متقدم و متاخر اهل صفوف را میدانیم و بر نیت پوشیده نیست و قصد نیت مرد را میدانیم و روایت ربیع انس از رسول علیه السلام مردمان را ترغیب کرده بر صف اول مردم مبادرت و میکردند و بنو عذره را سراها دور بود و چون بر سیدندی صف اول مردم گرفته بودندی گفتندی یا رسول الله سراهای خود را بفروشیم و در جوار مسجد سراها بخریم تا فضل صف اول از ما فوت نشود حق تعالی این ایه فرستاده و فرمود که من عالمم باحوال همگی و نیات شما و احوال انانکه پیشتر از شما بمسجد ایند اگرچه سرای شما دور است تا بمسجد و بجهة ان کامهای شما ثبت است حق تعالی کامهای شما را حسنه مینویسد ایشان چو منزل شدند وان ربک و بدرستی که پروردگار تو هو یحشرهم او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک مرور ساند انه حکیم بدرستی که او درست کردار درست کار است علیم داناست بهمه ایشان و کار ایشان ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما افریدیم انسان یعنی ادم را من صلصال از گل خشک که چون دست برو زنند اواز کند من حماء از گل سیاه رنگ مسنون بوی گرفته یعنی بواسطه بسیار بودن ان در اب چون لای که در تگ حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق تعالی ادم را از گل افرید بران و چه کلاب زیر باران بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا گل سیاه شد پس او را بصورت انسان مصور ساخت انگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید والجان خلقناه و جان که پدر پریانست و گویند که ان ابلیس است یا فریدیم او را من قبل پیش از افرینش ایشان من نار السموم از اتش بی دود و در غایت لطافت واذ قال و یاد کن انرا که گفت ربک للملائکة انی خالق افریننده ام بشرا ادمی را من صلصال از گل خشک که این است من حماء مسنون از گل سیاه گند شده مصور فاذا سویته پس چون راست کنم صورت او را بر وجهی که مستعد دمیدن روح باشد ونفخت فیه و در دمیدم در ادم من روحی از روح که او بنده منست وا دمیدن زنده گردد فقعوا له ساجدین پس بیفتید برای او سجده کنندگان سجده تعظیم و تکریم و چون در ادم نفخ روح فرمود فسجد الملائکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون

ربك للملائكة اني خالق

همه ایشان بتمام إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَىٰ أَنْ يَكُونَ سر باز زد و ابا کرد از آنکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان مگر ابلیس قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدا که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و غرض بود در چه أَلَّا تَكُونَ در آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم که سجده کنم یعنی صحیح نیست و سزاوار حال من نیست که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریدی مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک کرده مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای سیاه بوی ناک یعنی او از جنس تر عنصر ابر کثیف گل ظلمانی و من از شراره آتش نورانی پس روا نبود لطیف را سجده جسم کثیف کند ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود ... قَالَ گفت خدای ابلیس را چون از سجده امتناع کردی فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از اهل آسمان یا از بهشت یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تست دوری از رحمت در این گذران إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا مراد آنست که روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان غرض ابلیس ازین سخن آن بود که بعد از بعث موت نیست و حال آنکه حق تعالی اجابت او نکرد قَالَ گفت در جواب او که فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت داده شدگانی إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقت دانسته شده ... مردمان باشد نفخه اول ... و میان هر دو نفخه چهل سال باشد پس ... قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من بِمَا أَغْوَيْتَنِي سوگند میخورم بآنکه گمراه کردی مرا لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ هر آینه آراسته گردانم برای ایشان گناه را فِي الْأَرْضِ در زمین دنیا ... وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و همه ایشان را گمراه کردانم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو الْمُخْلَصِينَ که خالص شده‌اند ... از شرک جلی و خفی ... مراد اهل عصمتند از انبیا و ائمه علیهم السلام ... قَالَ گفت خدای تعالی هَٰذَا این اخلاص و ایمان صِرَاطٌ راهی است

عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ راست یعنی کجی ندارد ... إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست مر ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان قوتی و تسلطی در اغوا و اضلال ... إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر آنکسی که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان ... وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه همه ایشانست أَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت در است لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از گمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ پاره‌ایست قسمت کرده شده که از آن در آیند مراد از ابواب درکات که بحسب مراتب در آن در آیند طبقه اول جهنم است و آن جای گناهکاران از اهل توحید دوم لظی ... سیم حطمه ... چهارم سعیر ... پنجم سقر ... ششم جحیم ... هفتم هاویه که درک اسفل گویند ... از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست ... که رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نماز میکرد ... بر بالای بعضی ... چون باین آیه رسید ... بیهوش شد ... عذاب ... گفت یا رسول الله ... یا رسول الله بشارت ده این زن را که حق تعالی ... إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزگاران ... فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها باشند و چشمها

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ پس مباش از ناامیدان یعنی امیدوار باش بدین مژده که ... قَالَ گفت ابراهیم ... وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که ناامید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش پروردگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت نشناخته‌اند ... قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان ... قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما فرستاده شده‌ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گناهکاران یعنی قوم لوط ... إِلَّا آلَ لُوطٍ ... إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ ... أَجْمَعِينَ همه ایشان را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا قضا کردیم و حکم فرمودیم ... إِنَّهَا بدرستی که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ از بازماندگان باشد ... فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنگام که آمدند آلَ لُوطٍ ... الْمُرْسَلُونَ فرستادگان قَالَ گفت لوط إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ بدرستی که شما گروه ناشناختگانید ... قَالُوا گفتند ... بَلْ جِئْنَاكَ بلکه آمدیم بتو بِمَا كَانُوا بآنچه بودند قوم تو ... فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن شک میکردند ... وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ ... وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم ... فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر ... بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ ... وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ ... وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ ... وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ... وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ... ذَٰلِكَ الْأَمْرَ ... أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ ... مَقْطُوعٌ ...

در باغهای بزرگ در جهان که در آن چشمها روان باشد از آب و شیر و خمر و عسل ... ادْخُلُوهَا در آیید در این بوستان بِسَلَامٍ آمِنِينَ ... وَنَزَعْنَا و بیرون کشیم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ از کینه ... إِخْوَانًا در حالتی که برادران ... عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای ... مُتَقَابِلِينَ ... لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ ... وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ... روایت است ... نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ... وَأَنَّ عَذَابِي ... هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ... وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ... إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ ... فَقَالُوا سَلَامًا ... قَالَ گفت ابراهیم إِنَّا مِنْكُمْ بدرستی که ما از شما وَجِلُونَ ترسانیم ... قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ... قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ ... فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ... قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ ...

شده است مُصْبِحِينَ در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند
مرویست که چون زن لوط مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر
بدر خانه لوط يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان هر یک طمع داشتند با ایشان نکاح کنند
لوط گفت إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بقصد با ایشان
چه بی ادبی رسانیدن بمهمانان موجب ایذاء مهماندار است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بکردن فاحشه وَلَا
تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا نهی کرده‌ایم عَنِ
الْعَالَمِينَ از جمله عالمیان یعنی غریبان که فاحشه ایشان مخصوص بغربا بود قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت
اینک دختران یعنی زنان که هر پیغمبری امت را بمنزله پدرست باکست که دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام
إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید کنندگان کار نیکو را که من بگویم لَعَمْرُكَ قسم بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ
بدرستی که بودند قوم لوط لَفِي سَكْرَتِهِمْ که در بیهوشی گمراهی خود يَعْمَهُونَ سرگردان می‌شدند و از مستی
غفلت گمراه گشتند از ابن عباس منقولست که حق تعالی نیافرید هیچکس گرامی‌تر از پیغمبر ما و بجان هیچکس
هیچکس سوگند نخورده مگر بحیات او فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه یعنی بانگ جبرئیل یعنی آواز
بانگ بر ایشان زد مُشْرِقِينَ در حالتی که بروشنی روز در آمده کان بودند یعنی بوقت درخشندگی آفتاب از مطلع
خود و آواز مهیب جبرئیل همه ایشان را فرو گرفت و مرویست که جبرئیل علیه السلام بالهای در زیر شهرهای ایشان کرده
برداشت و نزدیک آسمان برد و از آنجا نگون کرد فَجَعَلْنَا پس گردانیدیم عَالِيَهَا زبران شهرها را سَافِلَهَا
زیران یعنی زبر و زیر گردانیدیم او را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان و گویند که قومی از ایشان
که غایب بودند از آن شهرها حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ سنگی از گل محکم شده با سنگی بر او نوشته نام هر کس را که
زد او بوده است و تفصیل این قصه در سوره الاعراف و سوره هود مذکور شده است إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی
که در هلاک کردن ما قوم لوط را لَآيَاتٍ نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ مر خداوندان تیزبینان که
بفطانت در نگرند و حقیقت ایشان را بسمات و علامات آن بشناسند وَإِنَّهَا و بدرستی که شهرستانهای مؤتفکه
لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ بر راهیست ثابت السلوک یعنی بر راهی که قافله‌ها میروند و آثار آن می‌بینند إِنَّ فِي ذَلِكَ
بدرستی در این و یاد کردیم لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ مر آیه نشانه ایست برای گروندگان بر قدرت ربانی تخصیص مومنان

چنین آنست که ایشان منتفع بشوند نه غیر ایشان وَإِنْ كَانَ و بدرستی که بودند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ
یاران ایکه یعنی اصحاب شعیب لَظَالِمِينَ ستمکاران ایکه درختان بیشه یعنی درختان بسیار در هم رفته گویند و بلده
ایشان را باعتبار آنکه در میان بیشه‌ها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب با اهل مدین و با اهل ایکه مبعوث شده
بود اهل مدین بتکذیب وی می‌نمودند و بصیحه هلاک شدند چنانکه در سوره هود گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند
فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله چنانکه در سوره شعرا مذکور خواهد شد وَإِنَّهُمَا
و بدرستی که اهل اسلام و ایکه بدین لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ هر آینه براه روشن و هویدا است که مردم بر آنجا میگذرند و وجه
و تشبیه طریق با امام جهت آنست که هر که بآن ائتمام نمود یعنی بروی آن کرد و تابع آن شد بمقصود برسد وَلَقَدْ كَذَّبَ
و بدرستی که تکذیب کردند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ فرستادگان یعنی صالح را و تکذیب یکی از رسل
تکذیب جمیع رسل است و یا آنکه مراد صالح است و هر که با وی بود از مومنان و حجر وادیست در میان مدینه و شام
که در آن ساکن میبودند وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ثمود را آيَاتِنَا آیتهای ما را که معجزات ظاهره او بود مانند خروج
ناقه از سنگ و بزرگی خلقت او که هر که شیری عظیم او بوده و زادن نان بعد از بیرون آمدن و بسیاری شیر که همه ثمود را
کافی بود و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت و خوردن تمام آب را در روز نوبت فَكَانُوا عَنْهَا پس بودند از آن
معجزات مُعْرِضِينَ روی گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ و بودند که میبریدند و میتراشیدند مِنَ
الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانه‌ها آمِنِينَ در حالتی که ایمن بودند از فرود افتادن آن و نقب بریدن دزدان
در آن و باینده باشند که آن خانه‌ها حمایت خواهد کرد ایشان را و از عذاب در آن ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِينَ در حالتی که در آمده کان بودند بصباح یعنی روز
چهارم بصیحه جبرئیل هلاک گشتند چنانکه در سوره هود گذشت فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از استوار اموال و از آنچه میساختند از بنای خانه‌ها وَمَا خَلَقْنَا
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست إِلَّا بِالْحَقِّ
مگر آفریدنی بحق مشتمل بر حکمت و مصلحت و رفع شده و بهذا الحکمه مقتضی هلاک ایشان شد وَإِنَّ السَّاعَةَ
و بدرستی که قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است پس جزای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ
الْجَمِيلَ پس درگذر گذشتنی نیکو یعنی بعقوبت ایشان تعجیل مکن و در صدد مکافات ایشان تا سابق

و گویند این آیه بآیه السیف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست آفریننده تو
و آفریننده همه خلایق و بید قدرت اوست امر تو و امر ایشان الْعَلِيمُ دانا باهل وفاق و نفاق و بحال تو
و بحال ایشان پس توکل بر وی کن تا حکم کند میان تو و ایشان و در سبب نزول آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در
اذرعات کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامه‌های فاخر باز داشتند و در آن
که هفت کاروان قریش در یک روز در مکه آمدند با مطاعم بسیار و ملابس بیشمار و بر تقدیر بعضی از صحابه گذشت
که این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدا انفاق میکردیم دور نیست آیه که در خاطر مبارک حضرت خطور کرد
مومنان بگرسنگی و برهنگی گذرانند و مشرکان را این همه مال باشد آیه آمد که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که ما دادیم
سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي هفت آیه که سوره فاتحة الکتاب است از مثانی قرائت و این هفت آیه که از
قرائت بهتر از آن قافله است و قرآن را مثانی گفته جهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی واقع شده یعنی تکرار
یافته و گویند که ثنا در وی بیانست یعنی هفت آیتی که آن مثانی است و بنا برین مراد بمثانی فاتحه باشد
و تکرار آن از حیثیت است که در نماز دو بار خوانده میشود یا اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده و اکابر صحابه از
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که الحمد لله رب العالمین هفت آیه است و بسم الله الرحمن الرحیم یکی
از آیات وی است و آن سبع المثانی و ام القرآن و فاتحة الکتاب است و از ابی بن کعب روایتست که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بدان خدایی که جان من بفرمان ویست که حق تعالی در توریة و انجیل و زبور و قرآن هیچ سوره ازین
فاضلتر نفرستاده و بعد از آن فرمود که این سبع المثانی و قرآن عظیمست که مرا داده اند و اگر این سوره را
فضل نبودی حق تعالی او را در مقابل قرآن نکردی یعنی در کلمه که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ
الْعَظِيمَ یعنی دادیم ترا فاتحة الکتاب و قرآن بزرگوار و اتصاف قرآن بعظمت جهت مبالغه است در
عظیم سوره فاتحه که در مقابل آن واقع شده و این از عطف عام است بر خاص بعبارت فرمود که لَا
تَمُدَّنَّ و باز مکش عَيْنَيْكَ دو چشم خود را إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ سوی آنچه که برخورداری دادیم
بآن أَزْوَاجًا مِنْهُمْ صنفها از کفار یعنی آنچیز را که اصناف کفار از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان
دادیم اهل شوکت آن نهایت حقیر و خوار و قلیل و بی اعتبارست نسبت بآنچه ترا ارزانی داشته‌ایم از مرتبه بلند درجه
که آن نعمت نبوتست و کمال قرب بارگاه احدیت و آنچه از برای اهل ایمان و تقوی ذخیره نهاده‌ایم عظیم از

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوه مخور بر کفار جهت عدم ایمان ایشان با وجود مستوجب شدن ایشان در نفع الهی بجنس مشو
بر بینوایی و درویشی یاران خود وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را
و رفق نما با ایشان وَقُلْ و بگو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستی که من بیم کننده‌ام الْمُبِينُ هویدا و آشکارا
یعنی بر بیان روشن شما را بیم میکنم و شما را از عذابی بترسانم و میگویم که او سبحانه بفرماید که اگر ایمان نیارید
عذاب الهی بشما رسانیم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذابی که فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ بر بخش
کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ که ساختند قرآن را عِضِينَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و بعضی
وصف باز نمودند از سحر و شعر و کهانه و شعری و اساطیر الاولین و گویند که بعضی کفار بر وجه استهزا میگفتند
که سوره البقره از من و آل عمران از شما دیگری میگفت سوره نمل را من دهید و باقی را شما
که عنکبوت را من باز گذارید و باقی از شما دیگری چنین میگفت و این جماعه دوازده تن بودند که ولید
مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله از خارج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت
حضرت رسالت برمانند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ که هر آینه ایشان را سوال
خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که میکردند از تقسیم قرآن و تکذیب آن و بر وفق مرگ بجزا رسانیم
و در نقل آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت
جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و ظاهر ساز بقیام بجای بِمَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شده
از تبلیغ اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و روی بگردان از شرک آرندگان و آنچه میگویند التفات
مکن آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا او بسیار کوشیدند و آنها ولید بن مغیره
و عاص بن وایل و اسود بن مطلب و اسود بن عبد یغوث و حارث بن قیس بودند روزی آنحضرت در
احرام بسته بود با جبرئیل علیه السلام این پنج تن در آمدند و به سوی ساقی سخنان گفتند و بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل
گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید بن مغیره و بکف پای عاص بن وایل
و بپای حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر یک بنوعی هلاک شدند
ولید بدکان تیر تراشی بگذشت پیکان در دامن او آویخت وی سر بر کرد که آنرا از جامه باز کند پیکان ساق
او را مجروح کرد و رگ شریان از آن بریده گشت هم در زخم رفت و خاری در کف پای عاص خلید

[illegible]

وی روی بر زمین مالید تا هلاک شد و چشم اسود نابینا شد و از عقب سر خود ار زمین بیرون آمد جا
که اِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِیْنَ بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را اَلَّذِیْنَ یَجْعَلُوْنَ
آنکه میگردانند یعنی شریک میسازند مَعَ اللّٰهِ با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ خدایی دیگر بباطل فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ پس
زود باشد که بدانند عاقبت کار را و به بینند مکافات کردار خود را در دنیا و آخرت وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستی که ما
میدانیم اَنَّکَ یَضِیْقُ صَدْرُکَ که تنگ می شود سینه تو بِمَا یَقُوْلُوْنَ بانچه کافران میگویند از شرک و استهزا
و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی بر تو شاق مینماید و دشوار می آید گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ پس تسبیح کن تسبیح کردنی
بحمد پروردگار خود یعنی بگوی سبحان الله و بحمده وَکُنْ مِنَ السَّاجِدِیْنَ و باش از نماز گذارندگان تا حق کفایت
غم تو کند و شر ایشان را از تو کفایت کند مرویست که چون امری بآنحضرت میرسید مشغول نماز میشد تا غم امری را باطل کند
وَاعْبُدْ رَبَّکَ و پرستش کن پروردگار خود را حَتّٰی یَاْتِیَکَ الْیَقِیْنُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ که متیقن است
رسیدن او بهر زنده از مخلوقات مراد آنست که مادام که زنده ترک عبادت او مکن و دست از پرستش او باز مدار و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که هیچ یقینی ندیدم که شبیه تر از موت باشد و با یقین تر آنند و مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
بعد از نزول این آیه فرمود که مرا نفرموده اند که مال جمع کن و از جمله تاجران باش بلکه فرموده اند که تسبیح کن بحمد خدا
و از جمله ساجدان و نماز گذارندگان باش

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که هر که این سوره بخواند حق تعالی حساب او نکند بهر نعمتی که در دنیا بر او انعام کرده باشد و او را مزد کسی دهد که در وقت
موت وصیتی نیکو کرده باشد و محمد بن مسلم از ابو جعفر علیه السلام روایت کند که هر که این سوره را در ماهی بخواند حق تعالی
او را از هفتاد نوع بلا نگهدارد که کمترین آن جنون و جذام و برص باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که فرستاد
بهترین مواضع بهشت است و وارد است که چون حق تعالی آیه اقتربت الساعة وانشق القمر نازل شد کافران بمحمد را
گفتند که محمد میگوید که قیامت نزدیک شده پس از آن خایف شده چند روزی ترک جحود و انکار کردند و انتظار آن کشیدند
چون اثری نیافتند باز بر سر عادت جحود خود رفتند آیه آمد که اقترب للناس حسابهم چون آن رسید باز ترسیدند و منتظر آن بودند و
چیزی از آن بظهور نرسید زبان باستهزا گشودند و گفتند ای محمد از آنچه گفتی اثری پیدا نشد این آیت نازل شد که

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَتٰی اَمْرُ اللّٰهِ نزدیکست که رسد و واقع شود فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ

بس

بشتاب طلب آن مکنید تا وقتی آن دراید مراد آنست که امر موعود بجهت تحقق وقوع آن بمنزلت آنست که آمده است و متحقق
شده پس تعجیل طلب آن مکنید که بلاشک واقع خواهد شد سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ و برتر
و بزرگتر از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی مبراست از آنچه او را شریک وی میسازند و میگویند که فردا ایشان منع عذاب خدا
کنند از ما یُنَزِّلُ الْمَلٰئِکَةَ فرو میفرستد فرشتگان را بِالرُّوْحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیوة قلوبست و گویند
مراد از روح جبرئیلست مِنْ اَمْرِهِ از فرمان خود یعنی بجهت فرمان گذاری خود عَلٰی مَنْ یَشَاءُ بر هر که خواهد مِنْ
عِبَادِهِ از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت باشد و آن فرشتگان به پیغمبران میگویند اَنْ اَنْذِرُوْا
آنکه اعلام کنید خلقان را و آگاه گردانید اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا آنکه نیست مستحق عبادت الا من کافر بنده و روزی
دهنده منم فَاتَّقُوْنِ پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید و انذار درین مقام بمعنی اعلام است خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ بحکمتی درست و غرضی صحیح یعنی ایجاد آنها و برقرار شکل و
اوضاع و صفات مختلفه بحکمت بالغه و مصلحت عامه تَعَالٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ برترست خدای و بزرگتر از آنچه انباز میگیرند
برای وی از مخلوقات خَلَقَ الْاِنْسَانَ آفرید آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادیست بی حس و فهم و
و بیانست که وضع و شکل نپذیرد پس از فهم و عقل او فَاِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِیْمٌ مُّبِیْنٌ جدل کننده است آشکارا
یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلفست که استخوان آدمی کهنه پوسیده ریزه
را نزد پیغمبر آورد و گفت چگونه این مرده را زنده توان ساخت حق تعالی این آیه فرستاد که او جمادی بود ما او را حس
و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند بابتدای آفرینش خود بر اعاده که هر که بر آن قادر بود مرا
برین قدرت دارد وَالْاَنْعَامَ و چهارپایان را که شتر و گاو و گوسفند است خَلَقَهَا لَکُمْ آفریدیم برای شما فِیْهَا
دِفْءٌ در آن چهارپایانست پوشش گرم کننده یعنی جامه های ابریشم و موی که سرما باز دارد وَمَنَافِعُ و دیگر شما را در
منفعتهاست از نسل و شیر و کرایه و سواری و تجارت و غیر آن وَمِنْهَا تَاْکُلُوْنَ و از آنها میخورید یعنی شیر و دوغ
و کشک و گوشت و پیه و غیر آن از آنچه توان خورد وَلَکُمْ فِیْهَا و شما را در آن چهارپایان جَمَالٌ زینتی و آرایشست
یعنی در بابی جانهای شما روشنی دو وقت بدین انعام زینت می باید حِیْنَ تُرِیْحُوْنَ وقتی که بر میگردانید
آنها از چراگاها یعنی با جاها وَتَحْمِلُ اَثْقَالَکُمْ و بر میدارند بارهای گران را با بهایی شما را اِلٰی بَلَدٍ لَّمْ تَکُوْنُوْا

[illegible marginal note]

شهرهایی که نباشید شما بَالِغِیْهِ رسندگان بدان با بارهای گران یا پیاده اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ مگر برنج نفسها و سختی کشیدن بدنها
تو رسیدن اِنَّ رَبَّکُمْ بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوْفٌ مر آینه مهربانست که بی سابقه خدمتکاری شما با نعمت داد رَّحِیْمٌ
بخشاینده است که آفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرده وَالْخَیْلَ و آفریدن اسبان را وَالْبِغَالَ و استران او
وَالْحَمِیْرَ و خران را لِتَرْکَبُوْهَا تا بر نشینید بر آن وَزِیْنَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش
کردنی وَیَخْلُقُ و می آفریند خدا که ایشان را آفریدیم مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه را که شما نمیدانید از حشرات
و هوام و طیور و جانوران و گویند مراد نهر بهشتستان ابن عباس فرموده که مراد آنست که بر راست عرش نهریست
خدای تعالی هفت آسمان و هفت زمین جبرئیل هر روز در وی رود و نور بر نورش بیفزاید و جمال بر جمال او
افزون گردد و جبرائیل بال خود را بیفشاند بهر قطره که از پر مبارک او بچکد هزار فرشته بیافریند هر روز هفتاد هزار
در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در کعبه تا بروز قیامت نوبه ایشان نرسد وَعَلَی اللّٰهِ و بر خداست هدایت قَصْدُ
السَّبِیْلِ بیان کردن راه میانه برای بندگان یعنی راه راست که موصلست بحق که طریق اسلامست
بواسطه الطاف و سایر مقدمات تکلیف از قدرت و تمکن دادن و نصب دلایل و رفع مانع کردن وَمِنْهَا
و بعضی از آنها جَائِرٌ کج و منحرفست از مقصد یعنی مذهبهای کفر و انواع بدعتها وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای
که بروجه اکراه و اجبار راه نماید لَهَدٰکُمْ اَجْمَعِیْنَ مر آینه راه نمودی همه شما را لیکن این منافی تکلیف است
و خلاف حکمت و مصلحت هُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از جانب آسمان
یا از ابر مَاءً لَّکُمْ آبی باران برای شما مِنْهُ شَرَابٌ از آنست که آشامیدن وَمِنْهُ شَجَرٌ و از آنست
درخت یعنی آب سبب روییدن و پرورش یافتن درختان شماست فِیْهِ تُسِیْمُوْنَ که شما بان آب گشت را
که حبوب غازه است از کندم و جو و برنج و امثال آن وَالزَّیْتُوْنَ و درخت زیت را وَالنَّخِیْلَ
و خرما بان را وَالْاَعْنَابَ و تاکهای انگور را وَمِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از همه میوه ها موجود باشد
مگر در بهشت اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در این رویانیدن حبوب و اشجار لَاٰیَةً مر آینه دلیلیست روشن بر
قدرت و حکمت الهی لِّقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ مر گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در وی نفوذ
کرده متعفن گردد و طرف بالای آن شکافته گشته ساق آن در هوا برآید و پایین آن شکافته بیخ آن در زمین رود
و نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که شکوفه و میوه ظاهر میگردد و میوه ها در رنگی و مزه دیگر باشد

[illegible marginal note]

جلت قدرته

جلت قدرته و عظمته وَسَخَّرَ لَکُمْ و رام گردانید برای انتفاع شما اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را یکی
برای آرایش و دیگری برای آسایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را بجهت پختن میوه ها و پرورش زراعت و معرفت
و حساب سال و ماه وَالنُّجُوْمُ و ستارگان را برای شناختن راهها و زینت و این جمله شما را نفع میرسانند در حالی که هستند
مُسَخَّرَاتٌ بِاَمْرِهِ و رام شدگانند برای تدبیر و مصلحت بندگان اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که درینها لَاٰیَاتٍ
علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت و قدرت و علم او کامله لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال
نباتات و جمادات که متضمن منفعت بسیارست و عجایب بیشمار وَمَا ذَرَاَ و رام گردانید آنچه را که آفرید
لَکُمْ برای نفع شما فِی الْاَرْضِ در زمین از هر چه در آن مخلوق است یعنی آسان کرد آن برای نفع گرفتن شما از مطاعم
و مشارب و ملابس و مراکب و امثال آن از سایر نباتات و حیوانات و معدنیات مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهُ در حالتی که
مختلفست هیئات و اشکال و اصناف آن اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در اختلاف مخلوقات از روی طبع و هیئات
و خواص لَاٰیَةً مر آینه دلالتیست روشن بر قدرت صانع حکیم و وحدانیت او لِقَوْمٍ یَّذَّکَّرُوْنَ مر گروهی را
که یاد کنند و در آن تامل کنند وَهُوَ الَّذِیْ و اوست که بقدرت کامله که سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانید دریا را بحیثیتی که شما
متمکن اید از انتفاع بدان بآنکه در وی کشتی رانید لِتَاْکُلُوْا مِنْهُ تا بخورید از آن لَحْمًا طَرِیًّا گوشت تازه را یعنی
ماهی وَتَسْتَخْرِجُوْا و دیگر با غوص کنید در آن و بیرون آرید مِنْهُ از آن حِلْیَةً تَلْبَسُوْنَهَا پیرایه که بپوشید
از آنچه پیرایه سازید چون لولو و مرجان که زنان شما آرایش برای شما بپوشند وَتَرَی الْفُلْکَ مَوَاخِرَ
فِیْهِ وَلِتَبْتَغُوْا مِنْ فَضْلِهِ از زیادتی روزی او در معامله وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ و شاید که شکر گویید
خدا را برین نعمت وَاَلْقٰی فِی الْاَرْضِ و افکند در زمین رَوَاسِیَ کوههای بلند و بزرگ اَنْ تَمِیْدَ بِکُمْ تا
که آنچه میل کند شما را زمین یعنی متحرک نسازد شما را و نیکر داند و در اضطراب واقع شده که چون حق تعالی زمین را
بیافرید بر روی آب متحرک بود و بی قرار ملایکه گفتند این بساط بر هیچکس قرار نگیرد حق تعالی کوهها را بیافرید آرام گرفت
وَاَنْهَارًا و پیدا نمود در زمین جویها را چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر
کرد در زمین راهها از هر صنفی بموضعی بجهت مقاصد شما لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُوْنَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل مقاصد خود
وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتها و مانند آن تا در بادیها هلاک نشوند و
وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و جدی و فرقدین و مانند آن هُمْ یَهْتَدُوْنَ ایشان یعنی آدمیان

[illegible marginal note]

در خشکی و تری راه می یابند از هناده علامت که ستارگان را برای رهبر مخلوق شده اند یکی از چنانکه آسمان دوم رجم شیاطین
بسم علامتها که بان راه روند **أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ** ایا پس کسی که می آفریند این همه مخلوقات را
که مذکور شد همچو کسی باشد که هیچ نمی آفریند مراد انها اند که مشرکان ایشانرا بدون خدای می پرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه و
اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاقل را شریک ساختن غایت عناد و ضلالت **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**
ایا پس باور نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را چه فساد رای شما روشن و ظاهرست که باندک تذکری
انرا در میتوان یافت **وَإِن تَعُدُّوا** و اگر خواهید که بشمارید **نِعْمَةَ اللَّهِ** نعمتهای شما را که شما را ارزانی داشته
لَا تُحْصُوهَا نتوان شمرد از او ضبط عدد ان نتوانید کرد و چون از شمار رحمت عاجزید پس چگونه شکر آن قیام
توانید نمود **إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ** بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر کاری تقصیر کنید **رَّحِيمٌ** مهربانست
که بتقصیر شکر گذاری نعمت را از شما باز نگیرد **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدا میداند **مَا تُسِرُّونَ** انچه پنهان میکنید
از عقاید حق و باطل **وَمَا تُعْلِنُونَ** و انچه اشکارا میکنید از اعمال حسنه و سیئه **وَالَّذِينَ يَدْعُونَ** و انکه
میخوانند کفار مکه و میپرستند **مِن دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای یعنی بتان **لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا** نمی آفرینند چیزی را
یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفرینند **وَهُمْ يُخْلَقُونَ** و حال انکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد
محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شریک حق را نشاید **أَمْوَاتٌ**
غَيْرُ أَحْيَاءٍ و ایشان مردگانند نه زندگان یعنی حیات عارض ایشان نشده بلکه جمادی اند که نمی شنوند و نمی بینند
و نمیگویند همچنانکه احیا می شنوند و میگویند و می بینند و خدای باید که حی بالذات باشد و اصلا موت بروطاری
نشود **وَمَا يَشْعُرُونَ** و نمیدانند **أَيَّانَ يُبْعَثُونَ** که کی بر انگیخته خواهند شد و چون وقت بعث
خود عبده خود را نمیدانند چگونه جزا توانند داد و پرستندگان را چه و در ایشان امید باید که بخشندگان خود را
و پرستندگان را جزا دهند ایشان توانا **إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** خدای شما خدای یگانه است **فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ** پس انانکه ایمان نمی آرند بسرای اخرت **قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ**
دلهای ایشان ناشناسنده است و نابذیرنده راستی **وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ** و ایشان سرکشانند از متابعت و
کردن کشی از قبول ایمان **لَا جَرَمَ** ناچار است و درست **أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ** که خدای میداند **مَا**
يُسِرُّونَ انچه پنهان می سازند از مکر برسول و غیران از عقاید فاسده **وَمَا يُعْلِنُونَ** و انچه اشکارا میکنند
از مخاصمه با وی پس جزای ایشان خواهد داد **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ** دوست نمیدارد متکبران را

کراز

کراز تو چون خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند **وَإِذَا قِيلَ لَهُم** و چون گویند کافران یعنی اتباع و سفله
پرسند از روسا و اشراف بر سبیل استهزا که **مَّاذَا أَنزَلَ** چه چیز فرستاد **رَبُّكُمْ** پروردگار شما **قَالُوا**
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ان فرستاده شده سرگذشت پیشینیانست یعنی هیچ فرو نفرستاده و انچه او میخواند
افسانهای پیشینیانست و بدین سخن قوم بسیار را گمراه میساختند حق تعالی فرمود که این عمل کردند **لِيَحْمِلُوا**
أَوْزَارَهُمْ تا بردارند بارگناه خود را **كَامِلَةً** بتمام و کمال **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز **وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ**
و بردارند بعضی از گناهان انانکه **يُضِلُّونَهُم** گمراه میساختند ایشانرا **بِغَيْرِ عِلْمٍ** بی دانشی یعنی بانجا
نمیدانستند که روسای ایشان گمراه اند مراد است که هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم عقوبت گمراه کردن
فرقی که ایشانرا گمراه کردند قومی که ایشانرا گمراه کرده اند **أَلَا سَاءَ** بدانید که بد بارست **مَا يَزِرُونَ** آن
باری که ایشان از عقوبت ضلالت و وبال اضلال **قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ** بدرستی که مکر کردند انانکه بودند
مِن قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه که قصد ابنیا و ازار انبیا کردند و در تکذیب ایشان کوشیدند **فَأَتَى اللَّهُ** پس امد فرمان
خدای **بُنْيَانَهُم** بان بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدا بخرابی بناهای ایشان صادر شد **مِّنَ الْقَوَاعِدِ** از جانب
اساس که بنا بران موضوع بود باینوجه که اول تحرک و تزلزل شد اصل ان خانها **فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ** پس افتاد
برایشان سقف خانها **مِن فَوْقِهِمْ** از زبر ایشان و نزد بعضی مراد از ان صرح نمرودست که در بابل ساخته بود
ارتفاع پنجهزار گز بود و گویند دو فرسنگ عرض ان بود تا نزد صعود آسمانی کند و بر خدای ابراهیم مطلع شود با
مقاتله نماید بعد از اتمام صرح بادی از هیبت الهی بوزید بنا را از بیخ و بنیاد بر کند و سر ان بنا در دریا افکند
و باقی در خانهای نمرود و بان افتاد و اوازی هیبناک بر امد و بجهت این زبانهای مردم مختلف شد و
بزبانی سخن اغاز کردند و هیچ یک زبان دیگر ندانست و از ان جمله هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید امد **وَ**
أَتَاهُمُ الْعَذَابُ و امد بدیشان عذاب **مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ** از انجا که ندانستند و فارغ البال
بودند و گمان نداشتند از رسیدن عذاب بدیشان و در معالم گفته که مراد ازین عذاب پشه است که بر نمرود
مسلط شد و در لباب ذکر کرده که حق تعالی نمرود را مبتلا ساخت به پشه که در بینی او رفته بود در مغز سر او جای
گرفت و بزرگ شد و چهار صد سال در انجا ماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله ارام میگرفت
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت **يُخْزِيهِمْ** رسوا کند ایشانرا با عذاب کند باتش دوزخ چنانکه در دنیا او را معذب

وَيَقُولُ و گوید خدای تعالی در ان روز **أَيْنَ شُرَكَائِيَ** کجا اند انبازان من یعنی انها که گمان می بردند که
شریکان منند **الَّذِينَ كُنتُمْ** ان شریکان که بودید شما که از روی ستیزه **تُشَاقُّونَ** خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان
فِيهِمْ در شان ایشان **قَالَ الَّذِينَ** گویند انانکه **أُوتُوا الْعِلْمَ** داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا
و علما یا دانایان که خلق را بتوحید میخوانده اند گویند **إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ** بدرستی که خواری و رسوایی در امروز
وَالسُّوءَ و بدی عذاب **عَلَى الْكَافِرِينَ** بر کافرانست **الَّذِينَ** انانکه **تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ** تمام میگیرند
ایشانرا فرشتگان یعنی اعوان ملک الموت ارواح ایشانرا قبض میکنند **ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ** در حالتی که ایشان ستمکارانند
بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را دیدند **فَأَلْقَوُا السَّلَمَ** پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت
و گفتند **مَا كُنَّا نَعْمَلُ** نبودیم ما که عمل کنیم **مِن سُوءٍ** هیچ بدی از ظلم و کفر یعنی منکر شرک و معصیت شدند ملائکه جواب
ایشان دهند که **بَلَىٰ** اری کافر بودید و معصیت کردید **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ** بدرستی که خدای داناست **بِمَا كُنتُمْ**
تَعْمَلُونَ انچه بودید که عمل میکردید و بران شما را پاداش خواهد داد و پاداش ایشان اینست که گویند **فَادْخُلُوا**
پس درایید **أَبْوَابَ جَهَنَّمَ** بدرگاه دوزخ تا بدرکاتی که اماده است برای شما **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتی
که جاوید باشید در و **فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ** پس بد مقامی و بد ارامگاهیست متکبرانرا دوزخ و بعد از
بیان احوال مشرکان ذکر اقوال مومنان میفرماید که **وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا** و گفته شود یعنی هرگاه گویند
مرانانرا که پرهیز کردند یعنی مومنان **مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ** چه چیز فرستاد پروردگار شما **قَالُوا خَيْرًا** گفتند گویند
فرستاده شده است نیکویی مراد قرانست که جامع جمیع خیرات و برکات و حسنات است مرد بیاد افتاد
مرویست که احیای عرب در موسم حج کسان میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند
چون فرستاده از کفار میرسید که از محمد چه چیز فرود می اید میگفتند افسانهای گذشتگان چنانکه گذشت **لِّلَّذِينَ**
أَحْسَنُوا مرانانرا که نیکویی کردند در اقوال و احوال یا میگفتند لا اله الا الله محمد رسول الله **فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا**
درین سرای مکافاتست **حَسَنَةٌ** به نیکویی از نکهداشتن خون و مال و حرمت و نصرت **وَلَدَارُ الْآخِرَةِ**
و ثواب ایشان در سرای دیگر **خَيْرٌ** بهتر ستاینش **وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ** و نیکو سرایست مر پرهیزکاران را
جَنَّاتُ عَدْنٍ بهشت با اقامت **يَدْخُلُونَهَا** در ایند دران **تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** میرود
از زیر منازل ان بهشتیان جویها آب شیر و انگبین **لَهُمْ فِيهَا** مر ایشانراست در بهشت **مَا يَشَاءُونَ** انچه خواهند

از

از انواع ارزوها و در جواب کسی که گوید شاید هر بهشتی خواهد که در درجه انبیا و اولیا برسد گوییم که در بهشت
حسد که موجب تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه داشته باشند راضی باشند **كَذَٰلِكَ** مانند این جزا
يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ پاداش میدهد خدای متقیانرا **الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ** انانند که قبض روح
ایشان کنند فرشتگان بامر خدا **طَيِّبِينَ** در حالتی که پاک و پاکیزه باشند از شوایب شرک و عصیان و
مسرور باشند بقبض روح خود یا نفوس ایشان بالکلیه متوجه شود بحضرت قدس و فرشتگان بروجه تعظیم **يَقُولُونَ**
گویند با ایشان **سَلَامٌ عَلَيْكُمُ** سلام خدای بر شما باد و ایمنی از مخافات و بلیات بر
شماست و بعد از سلام گویند که چون مبعوث شوید **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ** درایید در بهشت که برای شما
اماده است **بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** بسبب انچه بودید که میکردید از خیرات و حسنات مرویست که چون روح
مومن بحنجره رسد کار در وی سخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک یا ولی الله سلام رسانید ای
دوست خدا در بهشت نعیم و فارغ شو از جمیع غمها **هَلْ يَنظُرُونَ** ایا انتظار میبرند کافران
یعنی منتظر نیستند **إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ** مگر انرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح
أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال یا قیامت بر ایشان اید **كَذَٰلِكَ**
مانند شرک و تکذیب ایشان **فَعَلَ الَّذِينَ** کردند انانکه بودند **مِن قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان از پس
رسید بایشان انچه رسید **وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ** و ستم نکرد خدای بر ایشان بحکم استیصال **وَلَٰكِن كَانُوا**
أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و لیکن ایشان ظلم و ستم کردند بر نفسهای خود بکفر و معاصی **فَأَصَابَهُمْ**
پس رسید ایشانرا **سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا** جزای ان بدیها که کردند **وَحَاقَ بِهِم** و فرود امد بدیشان یعنی فرو
گرفت ایشانرا **مَّا كَانُوا بِهِ** جزای انچه بودند که بان **يَسْتَهْزِئُونَ** استهزا میکردند یعنی عذاب موعود
وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و گفتند انانکه شرک آوردند **لَوْ شَاءَ اللَّهُ** اگر خواستی خدای **مَا عَبَدْنَا مِن**
دُونِهِ نمی پرستیدیم بجز خدای **مِن شَيْءٍ** هیچ چیز **نَّحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا** نه ما و نه پدران ما **وَلَا حَرَّمْنَا** و
حرام نمیکردیم **مِن دُونِهِ** بی حکم او **مِن شَيْءٍ** هیچ چیز را از بحیره و سایبه و غیران کفار این را بروجه استهزا میگفتند
كَذَٰلِكَ مانند کردار اهل مکه **فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ** کردند انانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب

رسل و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ نیست بر فرستادگان إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
مگر رسانیدن پیدا و آشکار و ایشان از آن قصد بی نکردند و مستوجب عقوبت شدند وَلَقَدْ بَعَثْنَا و بتحقیق ما
فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی رَسُولًا پیغمبری چنین که ترا بر این امت فرستادیم و فرموده
بودیم همه رسولان را تا با قوم خود بگویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که بپرستید خدا را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
و بپرهیز کنید از پرستیدن طاغوت که شیطان است و هر که خوانده است بگمراهی فَمِنْهُمْ پس از این امتان مَنْ هَدَى
اللَّهُ کسی بود که بوسیله الطاف و توفیق راه نمود حق تعالی ایشان را بایمان وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان مَنْ
حَقَّتْ کسی بود که بجهت فرط عناد و جحود او با وجود مشاهده آیات باهره و معجزات ظاهره واجب شد
عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ بر وی خذلان و تخلیه تا برد آن در ضلالت خود ماند فَسِيرُوا پس سیر کنید ای مشرکان فِي الْأَرْضِ
در زمین فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید ای کافران رسول که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ منتهای کار تکذیب
کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود و بنظر عبرت در آن بنگرید تا بر شما روشن شود که مثل آن کنند که ایشان کردند هلاک
شوید که ایشان شدند إِنْ تَحْرِصْ اگر سخت بکوشی و حرص ورزی ای محمد عَلَى هُدَاهُمْ بر راه یافتن مشرکان
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ راه ننماید بر وجه اجبار و الجا آنکس را که تخلیه کرده
باشد در ضلالت گذاشته و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشته بجهت عناد و جحود ایشان وَمَا لَهُمْ و
نیست ایشان را مِنْ نَاصِرِينَ هیچکس از یاری کنندگان که دفع عذاب کند از ایشان ابو العالیه نقل کرده که یکی از
مسلمانان بر کافری دینی بود بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از موت مرا زنده گرداند
کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری کافر سوگند غلاظ و شداد کرد
یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیه آمد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
سختترین سوگندان خود یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند لَا يَبْعَثُ اللَّهُ بر نینگیزد خدای مَنْ يَمُوتُ آنرا
که بمیرد حق تعالی بر ایشان رد کرده فرمود که بَلَى آری برانگیخته شوند همه مردمان برای حساب و ثواب و عقاب وَعْدًا
عَلَيْهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی بر زنده شدن مردگان و رسیدن ایشان بدوزخ یا به بهشت حَقًّا
وعده درست و راست که هیچ شبهه در وقوع نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان از غایت ضلالت

لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که مبعوث خواهند شد و خلف وعده از و سبحانه محال است بعث ایشان را انگیزاند خدا ایشان را لِيُبَيِّنَ
لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان الَّذِي يَخْتَلِفُونَ آن چیز را که اختلاف میکنند فِيهِ در آن از امور بعث و حشر
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و تا بدانند آنکه نگرویده بودند أَنَّهُمْ كَانُوا آنکه ایشان بودند كَاذِبِينَ دروغ گویان در انکار زنده
إِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که لِشَيْءٍ مر چیز را که إِذَا أَرَدْنَاهُ چون خواهیم آفریدن أَنْ نَقُولَ لَهُ آنست که
بگوئیم مر او را كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد مراد آنست که چون اراده الهی بوجود چیزی تعلق گیرد فی الحال موجود شود
و اصلا تاخیر در آن رود وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند از اوطان خود فِي اللَّهِ در گذاردن حق خدای برای
رضای او مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد اصحاب حضرت اند که بجهت ستمکاری قریش
بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق تعالی میفرماید که این مهاجران لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشان را فِي الدُّنْيَا در این
حَسَنَةً بلده نیکو یعنی مکه معظم و گفته اند غنیمتی نیکو وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت مر ایشان را
أَكْبَرُ بزرگتر است از حطام دنیوی و امتعه فانیه آن یا از غنیمت که در دنیا بدیشان دادند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
اگر باشند کفار که دانند آن چیز را که حق تعالی برای مهاجران آماده کرده یا اگر اهل هجرت میدانند آنچه برای ایشان مدخر است
از خیر دینی و عقبی در اجتهاد افزایند و در بلای مفارقت اوطان صبر کنند الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند
بر مفارقت وطن و آزار کفار وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود را بدو
میگذارند آورده اند که کفار قریش گفتند که خدای بزرگوار تر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه ملائکه را مبعوث کردی
تا خلق را بدو دعوت کند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما برسالت مِنْ
قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملایکه نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده میشد
با ایشان و خصوص بوحی میخواهند ... یعنی بواسطه فرشتگان وحی می فرستادیم بر ایشان مراد آنست که سنت الهی
و عادت ربانی جاری شده که بشر را رسالت فرستند نه ملک را چنانکه کفار میگویند فَاسْأَلُوا پس بپرسید
أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب را یعنی علما اهل تواریخ را که باخبار امم ماضیه عالمند تا شما را از این اعلام کنند إِنْ كُنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ اگر شما نمیدانید که انبیاء سابق همه بشر بوده اند که مبعوث شده اند بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن وَ
الزُّبُرِ و کتابهای نوشته وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن را که سبب یاد کردن خدا و پند است
لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ بجهت آنکه روشن و هویدا کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرو فرستاده شده است در قرآن إِلَيْهِمْ

بسوی ایشان از اوامر و نواهی از هر چه بدیشان مشتبه است وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ و بجهت اراده آنکه شاید تفکر کنند
در آن و متنبه شوند بدان و بدانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شده اند آنانکه
مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا و مومنان حیلها انگیخته اند أَنْ يَخْسِفَ
اللَّهُ از آنکه فرو برد خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانکه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانند
و اندیشه ندارند چنانچه بقوم لوط پیش آمد از آنکه بیاید بدیشان أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا بگیرد ایشان را فِي
تَقَلُّبِهِمْ در حالت تردد و آمد و شد ایشان در سیر و تجارت خود یعنی در وقت سودا و معامله که تردد کنند ایشان را
بگیرد فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ پس نباشند ایشان عاجز کنندگان أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا بگیرد ایشان را عذاب در قرار از
عَلَى تَخَوُّفٍ پس ترس چنان گروهی را بعذاب هلاک کند و گروهی را رها کند و بعد از آن همان عذابی که رسید
باشد که بایشان رسد هلاک گرداند فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ هر آینه
مهربان و بخشاینده است که بعقاب تعجیل نکند و مهلت دهد ایشان را تا اندیشه کنند و براه حق باز آیند بعد
از آن بیان دلیل قدرت خود میکند بقوله أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند این کافران یعنی البته نظر کردند إِلَى
مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدای تعالی مِنْ شَيْءٍ از چیزی یعنی مخلوقاتی که يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ
بگردد سایهای ایشان عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانبی سُجَّدًا لِلَّهِ در حالتی
که آن سایهای ایشان سجده کنندگانند مر خدا را وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار اند یعنی خاضع
و متواضع مراد بسجود انقیاد و امتثال است و مقهوریه و مغلوبیه خواه بطبع یا باختیار و در تفسیر زاهدی آورده
که معنی آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند باختیار سایهای ایشان مرا بالطبع سجده میکنند و حقایق که همه اشیا
متواضع و ذلیل اند و دلالت میکنند بر وجود صانع خود وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدا را سجده میکنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانها است وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان این بیان مر دو است
زیرا که دابت یعنی حرکت جسمانی است خواه در زمین خواه در آسمان و مراد بسجود انقیاد ارادی و غیر ارادیست
وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده میکنند فرشتگان این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام جهت تعظیم و یا عطف مجردات است
بر جسمانیات وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان گردن کشی نمی نمایند از عبادات او و صاحب تبیان گفته که سجود

بر دو نوعست سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع
و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست يَخَافُونَ میترسند ملائکه رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرود آید مِنْ
فَوْقِهِمْ از زبر ایشان و یا میترسند از او در حالتی که او فوق ایشانست بقهر و غلبه وَيَفْعَلُونَ و میکنند
مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بدان از پرستش و ذکر و تدبیر امور ... از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل میکند
که حق تعالی را فرشتگانی است در آسمان هفتم که در سجود اند از آن زمان که ایشان را آفریده تا روز قیامت
... و پهلوهای ایشان میلرزد از خوف خدای ... هیچ قطره از آب چشم ایشان جدا نمی شود مگر فرشته از آن آفریده
می شود و چون روز قیامت شود سر از سجده بردارند و گویند بار خدایا ما نپرستیدیم ترا چنانکه حق پرستیدن تست
... بیان وحدانیت خود میکند بقوله وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ فرا مگیرید دو خدا را
إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای بحق إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یگانه و یکتا یعنی وحده لا شریک له
چنانکه بادله واضح ثابت گشته فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس مرا بترسید نه غیر مرا وَلَهُ و مر خدا راست مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و
اوراست طاعت فرمان برداری وَاصِبًا در حالتی که لازم و واجب است و مقرر است که الوهیت
مخصوص ... سزاوار است که او را پرستند نه غیر او را أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بدون خدای تَتَّقُونَ
و حال آنکه غیر او ... وَمَا بِكُمْ و آنچه بشماست
مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و ارزانی فَمِنَ اللَّهِ پس از خدا است که منعم حقیقی اوست
... ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون رسد شما را سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ
تَجْأَرُونَ پس بدو بنالید و تضرع و زاری ... ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ پس چون بردارد
آن سختی را که ... عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ آنگاه گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ
بپروردگار خود شرک آرند بعبادت غیر او لِيَكْفُرُوا تا کفر ورزند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه داده ایم ایشان را از نعمه
... فَتَمَتَّعُوا پس برخوردار شوید ای کافران ... فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت ... وَيَجْعَلُونَ و میگردانند ...
لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که ... نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

بره اجنه دیشان داده ایم از کشتها و چهار پایان چنانکه در سوره انعام گذشت تالله لتسئلن سوگند
بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عما کنتم تفترون از انچه که هستید افترا میکنید دروغ
بر می بافید که بتان خدایانند و مانصیب زراعت و انعام بدیشان تقرب میکنیم و یجعلون و میگردانند
و میسازند لله البنات برای خدای دختران را فرا او گمان میکنند که ملایکه دختران خدایند و سخن بعضی
بود که حق تعالی با جن مواصلت کرده ملایکه متولد شده اند سبحانه پاکست خدای که از انچه ایشان میگویند که
خدای دختران دارد و لهم ما یشتهون و مر ایشانراست انچه آرزو دارند یعنی پسران را باز میدهند منزه و مبراست
حق تعالی ازین قسمت که دختر او است باد دهند و پسر انچه خود اسناد کنند و اذا بشر و چون خبر داده شود
احدهم یکی ازیشان بالانثی بولادت دختران یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد
شده ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه از اندوه غم و شرمندگی در میان قوم و هو کظیم
و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده یتواری پنهان شود خود را بپوشد من القوم
از گروه آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوشی انچه او را خبر داده اند
بان همچنانکه عادت بان جاریست و در اندیشه این باشد که با آن دختر چه کند ایمسکه آیا نگاه دارد آن
مولود را على هون بر خواری و ذلت که از قوم کشد و از سرزنش ایشان که دختر آورده ام یدسه
فی التراب یا بپوشد او را در خاک یعنی زنده در گور کند الا ساء بدانید که بدست ما یحکمون
انچه حکم میکنند یعنی دختران که نزد ایشان قدر و حرمتی ندارد و موجب نکوهش و سرزنش ایشان
میشود بخدای که بدست بسد چند کفار در زمان جاهلیت دختر را زنده در گور میکنند بجهت سرزنش قوم بعد از
اسلام حضرت رسالت این عادت قبیح را از میان ایشان برانداخت و فرزدق را عمی بود نام او صعصعه
چون خبر یافتی که کسی را دختر آمده چند شتر را بهدیه فرستادی تا آن دختر را زنده در گور نکنند بعد از آن
فرمود که للذین لا یؤمنون مر آنانرا که نمیگروند بالاخرة برای آخرت مثل السوء صفت
بدست که آن احتیاج ایشانست بزن و فرزند و کراهت ایشان از دختران و زنده در گور کردن انها
بجهت سرزنش و ترس درویشی و لله المثل الاعلی و مر خدایراست صفت بلند که آن وجوب ذاتیست
و غنای مطلق و جود شامل و تقدس او از زن و فرزند و هو العزیز و اوست غالب و قادر

بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم چه او ستوده است بکمال قدرت و حکمت و لو
یؤاخذ الله الناس و اگر بگیرد خدای مردمانرا یعنی کافرانرا بظلمهم بستم یعنی بکفر ایشان که بعد بت پرستی
از طریق حق ما ترک علیها نگذارد بر روی زمین من دابة هیچ جنبنده را از اهل شرک و عصیان
کفر و معصیت و لکن یؤخرهم و لیکن پس میدارد خدای ایشانرا و مهلت میدهد الی اجل مسمى تا
وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت مقدر ایشان
برای عقوبت یا در رسد وقت مرگ ایشان لا یستأخرون ساعة باز پس نروند ساعتی از آن و لا
یستقدمون و پیش نگیرند ساعتی تا آن بلکه بمیرند یا معذب شوند در همان لحظه و یجعلون لله
و حکم میکنند مر خدایرا یعنی برای او ما یکرهون انچه نمیخواهند و کراهت دارند که برای ایشان
باشد یعنی دختران یا شرک در مهتری و سرداری و تصف و با وجود این وصف میکند السنتهم
الکذب زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند ان لهم الحسنى اگر ایشانراست راه بهشت یا مثوبت
نیکو چه کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما بخدا باشد ما را نزد یکبار و مرتبه نیکو خواهد بود حق تعالی رد قول ایشان
کرده فرمود لا جرم حقا که فردای قیامت ان لهم النار بدرستی که باشد مر ایشانرا دوزخ و انهم
مفرطون و تحقیق که پیش داشته شوند باتش دوزخ یعنی قبل از همه ایشان بدوزخ شتابند و ابن عباس
فرموده که ایشان متروکان باشند در دوزخ یعنی حق تعالی ایشانرا در دوزخ بگذارد و هرگز ایشانرا از ان
بیرون نیارد همچنانکه کسی چیزی فراموش کند و هرگز بخاطرش نگذرد و بعد از ان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که تالله لقد ارسلنا بخدا که با فرستادیم پیغمبرانرا الی امم بسوی پیغمبرانی که بودند من
قبلک پیش از تو فزین لهم الشیطان پس بیاراست برای ایشان دیو سرکش که ابلیس است
اعمالهم کردارهای بد ایشانرا تا بجهت ان اقدام نمودند بر قبایح و کافر شدند رسولان و تکذیب ایشان
کردند فهو ولیهم پس شیطان دوست ایشانست الیوم امروز یعنی در دنیا و با روز قیامت قرین و
یار مصاحب ایشان باشد در دوزخ و لهم و مر ایشانراست یعنی ابلیس و متابعان او را عذاب الیم
عذابی دردناک در قیامت و ما انزلنا علیک الکتاب و نفرستادیم بر تو قرآنرا الا لتبین
مگر برای انکه بیان کنی و روشن گردانی لهم برای مردمان الذی اختلفوا انچه را که اختلاف کردند فیه

در ان از امر توحید و احوال معاد و هدى و رحمة و نفرستادیم بر تو قرآنرا مگر که راه نمودن بحق و رحمت
لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند بدان و الله انزل و خدای فرستاد من السماء ماء از آسمان
آبی را فاحیا به الارض پس زنده گردانید بان آب زمین را بعد موتها پس از مردگی یعنی تا
تا زنده گردانید زمین را بانواع نباتات بعد از پژمردگی و خشکی آن ان فی ذلک بدرستی که درین
شد لآیة هر اینه نشانه ایست آشکارا لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند بگوش هوش و استماع کنند
و ان لکم و بدرستی که مر شما راست فی الانعام در وجود چهار پایان لعبرة دلالتی که از ان عبرت گیرند
و بدان از جهل بعلم عبور کنند نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونه معنی از انچه در شکمهای
ایشانست از چیزها من بین فرث و دم از میان سرگین و خون لبنا خالصا شیر پاک پاک از
خون و بوی سرگین سائغا للشاربین گوارنده و خوشگوار مر آشامندگانرا از ابن عباس نقلست که چون
بهیمه علف بخورد در شکم او پخته شود سه طبقه در وی پیدا شود اسفل او فرث است و اوسط او لبن و اعلای آن دم
جگر در عروق بگرداند و شیر به پستان و فرث از معبر خود بیرون می آید از خون سرخ شیر سفید و از درون
و نجاستهای خشک کل تر کند پدید و من ثمرات النخیل و الاعناب می آشامانیم از میوه های خرمای
و تاکهای انگور یعنی از شیره های این فاکهه که تتخذون منه فرا میگیرید از آن سکرا مست کننده را
و رزقا حسنا و روزی نیکو را چون خرما و مویز و دوشاب و سرکه از اداد در رزق حسن در تقابل سکر دلالت
بر حرمت شرابست ان فی ذلک بدرستی که درین میوه های تر و خشک و فواید ایشان لآیة هر اینه دلیل او
بر قدرت کامله باریتعالی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در ان نگرند و اوحى ربک
و الهام کرد پروردگار تو الی النحل بزنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی از انکه فرا گیرید من
الشجر از میان درختان بیت خانه گیرید یعنی در میان کوه و درخت جای گیرید و جایی که مالک و صاحبی نداشته باشد
و مما یعرشون و خانه گیرید از انچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما جا کنند و عزه ثم کلی من
کل الثمرات یعنی بخورید ای زنبوران از همه میوه ها که خواهید تلخ باشد یا شیرین مراد شکوفه است فاسلکی سبل ربک
پس در روید براهی که پروردگار شما شما را بان الهام داده و تعلیم فرموده یعنی بخانهای خود باز گردید ذللا
در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر امر او را و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفه های و گلها خورده اند

من الجبال بیوتا و من

یخرج من بطونها

ایشان بطریق لعاب شراب بیرون می آید مختلف الوانه خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبوران جوان بود
میخورد و زرد که از ان میانه سالست و سرخ که از ان زنبور پیر است و سیاه و سبز نادر باشد و گویند اختلاف عسل
بحسب اختلاف فصولست فیه شفاء للناس در ان شراب شفاست مردمانرا بانفسه همچنانکه در امراض
بلغمیه یا مختلف با غیر خود چنانکه در سایر امراض چه کم چونی باشد که در عسل جزوی نباشد و ابن بابویه در اعتقادات
آورده که اعتقاد ما در عسل آنست که او امراض بلغمیه را شفا بخشد هر چند واضح است که عسل با ادویه حاره و بدون آن
شفای بلغمست و با شربتها شفای صفراست و با دیگر دواها شفای سوداست ان فی ذلک بدرستی که درین کار نور عسل
حجتیست روشن بر قدرت ربانی لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در اختصاص نحل بان علوم
دقیقه و افعال عجیبه که هر که با اینها عالم شود هر اینه بداند که آن صنایع غریبه و امور دقیقه نیست مگر الهام قادر حکیم
چنان حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاده و از جمله انقیادی داده که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند و جز
میوه نخورند عسل بشرین بار دهد و ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند و طاعتی که هرگز از فرمان یعسوب که پادشاه
ایشانست خلاف نکنند و تمکینی که در سفرها قطع کنند و باز بوطن خود رجوع نمایند و طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند
و از آن نخورند و صناعتی که اگر تمام بنایان عالم اجتماع کنند خانهای مسدس ایشانرا بان هیئت نتوانند ساخت و پادشاه ایشان
بر طریق پادشاهان روزگار نافذ الامر است و فرمان مطاع و جمیع زنبوران تابع او باشند و بدان فرمان او
اقدام میکنند و اگر یکی از آنها از جاده فرمانبرداری منحرف می شوند بمیش سیاست او را بنزاد و خراب سازند و همچنانکه
از عسل ایشان شفای الم حاصل می شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهلست بمقدورات عجیب الهی
دست میدهد و امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمود که انا یعسوب المؤمنین اشارتست بهمچنانکه نحل
میخورد که پاک و می نشیند بر کس و تا پاک و بیرون می آید الا از طیب و طاهر و لطافت خود را بکثافت بدل
نمیکند و ذیل طهارت را بلوث نجاست نمی آلاید و بر شاخ خوشبوی و شکوفه پاکیزه می نشیند و برگها و شکوفها
لطیف تناول میکند و با یک وقتی در اندرون شکل لعاب تازه و خوش مزه جمع میشود و شیرینی بیرون می آید او کردار
و گفتار حکمت صفوفیه شفاء للناس در شان او درست می آید حضرت بر صفت این صفت است و مومن خالص تابع او دارد
مثل زنبور عسلست بتمام فرموده در کمال لطافت باشد و الله خلقکم و خدا آفریده شما را از عدم بوجود
ثم یتوفیکم پس بمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد با جال مختلفه و منکم من یرد و از

شما کسی هست که رد کرده میشود الی ارذل العمر بسوی خوارترین زندگانی یعنی پیری و نقصان قوت و عقل
که مانند سن طفولیت باشد و آن هشتاد و پنج باشد یا هشتاد یا نود است پس حاجت آن باین منتهی میشود که لکیلا
یعلم تا نداند بعد علم شیئا پس از دانستن چیزرا یعنی بحال طفولیت باز رود و چیزها را فراموش کند و قوت
حافظه و فهم او برود و سیاق کند که مراد کفار بند و مسلمانان را زیادت کمتر طول عمر الا کرامت و عقل او
باید وارد شده که مومن را در این حالت دست نرسد ان الله بدرستی که خدای علیم داناست بمقادیر اعمار
قدیر تواناست که جوان بانشاط را بمیراند و پیر سالخورده را باقی گذارد و درین تنبیه است بر آنکه تفاوت احوال مردمان
نیست مگر بتقدیر قادر حکیم بر وجه که ترکیب ابنیه کند و تعدیل امزجه کند بر قدر معلوم بعد از آن بیان تفاوت
ارزاق بندگان میکند بحسب مصلحت خود والله فضل و خدای افزونی داد بعضکم علی بعض
برخی شما را بر برخی دیگر فی الرزق در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر باشد و دیگری درویش یکی آمر
و دیگر مامور فما الذین فضلوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر و توانگر
و مالک بندگان شده اند نیستند برادی رزقهم بازگرداننده روزی و مال خود علی ما ملکت ایمانهم
مر آنها را که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان خود نمیدهند و ایشان را شریک
خود نمی سازند فهم فیه سواء پس باشند خواجگان و بندگان در مالداری یکسان که استیلا و تملک
و تسالک بر مملوکان و عدم رضا بمساوات بندگان مال را با ایشان نمیدهند و ایشان را شریک خود نمی سازند
تا موجب نقص ایشان شود و روایت که خطاب با مشرکانست پس میفرماید که ای اهل شرک شما تجویز نمی کنید
که بندگان شما شریک شما باشند در اموال پس چگونه روا میدارید که بتان و بندگان من شریک من باشند در الوهیت
و نزد بعضی معنی آنست که آنانکه حق تعالی روزی را بر ایشان تفضل فرموده از مالکان روزی را بممالیک خود نمیدهند
در ارزاق ایشان نمی شوند بلکه حق تعالی رازق همه ایشانست مالک و مملوک چه اتفاق مالک بر مملوک از جهت
که حق تعالی روزی او کرده است پس حق تعالی رازق همه ایشان باشد و همه در روزی مساوی باشند افبنعمة الله
یجحدون پس بنعمت خدا انکار میکنند و حفص بیای تحتانی خوانده یعنی کافران انکار نعمت او میکنند پس حق تعالی ثابت
شده که منعم بجمیع نعم اوست پس هرکه بت را شریک او سازد منکر نعمت او شده باشد و نیز در تعداد نعم خود میفرماید
والله جعل لکم و خدای آفرید برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنانرا که با ایشان آرام گیرید

وجعل

وجعل لکم و آفرید برای شما من ازواجکم از زنان شما بنین پسران وحفدة و
اولاد اولاد و یا دختران و گویند مراد دامادانند بر دختران ورزقکم و روزی داد شما را من
الطیبات از پاکیزها یعنی اموال حلال و یا اطعمه لذیذه و ملابس طیبه فاخره افبالباطل یومنون
آیا بیهوده میگروند مشرکان اعتقاد مشرکان آن بود که بتان اعانه ایشان میکنند در روزی و فردا
شفاعت ایشان کنند حق تعالی انکار استفهامی کرده میفرماید که آیا باین امر باطل میگروند وبنعمة الله
و بنعمت خدای هم یکفرون ایشان کافر میشوند و اضافه نعمت بتان میکنند ویعبدون من دون الله
و می پرستند بدون خدای ما لا یملک لهم آنچیز را که مالک نیست یعنی نمیتوانند برای ایشان رزقا
روزی دادن را من السموات از آسمانها یعنی باران والارض و زمین یعنی نبات حاصل
که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند دادن شیئا چیزی را پرستندگان از باران و گیاه
ولا یستطیعون و اصلا قدرت و توانایی ندارند پس چگونه روزی بایشان دهند و هیچ نعمتی عظیم از
او بود و روزی دادن بتست و این صنوف خدای را تا بتان است نه اصنام فلا تضربوا پس مزنید یعنی بیان مکنید
لله الامثال برای خدای امثال و اشباه بد بر وجهی که بتان را مثل او کردانید و بتان را شریک او سازید
یعنی چون که او بی مثل و بی نظیر است پس چگونه بتان را مثل و شبیه او میگردانید ان الله یعلم بدرستی که
خدای میداند قول و فساد شما را و عظم جرم شما را در انچه میکنید وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید
بطلان قول خود و عظم عقوبه آن را و اگر روحه تدبر و تامل مینمایید بر این اشراک جرات نمیکنید بعد از آن
ایراد مثل میکند برای خود و برای معبودان باطل بقوله ضرب الله مثلا بزد خدای یعنی بیان کرد مثلی
و آن که است عبدا مملوکا بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لا یقدر توانایی ندارد
علی شیء بر هیچ چیز از نفع و ضر ومن رزقناه و آزادی را که روزی داده باشیم او را منا از نزد
خود رزقا حسنا روزی نیکوی یعنی بسیار و بی حرام که در و تصرف توان کرد بر حسب دلخواه فهو
ینفق منه پس او نفقه میکند از آن روزی سرا وجهرا پنهان و آشکار یعنی
بر این حمار آزاد مرزوق بهر نوع که بخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هل یستوون آیا برابرند یعنی مساوی نیستند بندگان عاجز
در تصرف در اموال با خواجگان صاحب اقتدار و خدا و بتان مثال پس چون مملوک عاجز با مالک

قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عاجزترین مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود الحمد لله
همه ستایش و ثنا مر خدای راست که دهنده جمیع نعمتهاست بی هیچکس مستحق آن نیست مگر او و جای آنکه جز او مستحق عبادت باشد
یا شکر خدای را که ما را بادله توحید راه نمود بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان یعنی همه مشرکان لا یعلمون نمیدانند
و بجهت جهالت و نادانی اضافه نعمت بغیر او میکنند و بواسطه آن غیر او سبحانه را می پرستند پس مثلی دیگر ایراد میکند
وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی که آن اینست رجلین دو مرد که احدهما ابکم یکی از ایشان
گنگ است و بی شبهه گنگ مادر زاد نشنود و نگوید لا یقدر قدرت ندارد علی شیء بر فهم هیچ چیز از سخن
و فهمانیده نمی شود صنایع و تدابیر بجهت نقصان حواس و عقل وهو کل علی مولاه و این همه گرانست بر کسی که متولی
امر او باشد یعنی ولی او در رعایت حال او در مانده باشد اینما یوجهه هر جا که متوجه سازد او را یعنی بهر مهمی
که او را فرستد لا یات بخیر باز نیاورد نیکوی کاری نسازد و کفایتی نکند چه نادانست نه از ما فی الضمیر خود خبر تواند
داد و نه جوابی که گویند در تواند یافت هل یستوی هو آیا برابر است این شخص چنین ومن یامر
بالعدل براستی یعنی سخن گوی باشد با رشدی تمام و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل جامع
فضایل و مکارم وهو و او در نفس خود علی صراط مستقیم بر راه راست و برمی درست
که بهر مطلب که توجه نماید رود بمقصد و مقصود رسد پس هم چنانکه ابکم بی حاصل مساوی این کامل فاضل نیست
بی منتها و راستست مساوات با حضرت پروردگار نباشد و چون کفار قریش از روی استهزاء استعجال وقوع
میکردند ایشان آمد که ولله و مر خدای راست غیب السموات والارض دانستن نهانهای آسمانها و زمین
یعنی ادراک آنچه بر شما پوشیده است و گویند مراد روز قیامتست علم آن غایبست از اهل سموات و ارض
وما امر الساعة و نیست کار قیامت یعنی آمدن او در سرعت و سهولت الا کلمح البصر مگر مانند گردیدن
چشم از اعلای حدقه باسفل که آن را باصطلاح چشم زدن گویند یعنی آوردن حد قیامت را آسان است
نسبت بقدرت ما او هو اقرب بلکه آن نزدیکتر است هر دو فعلست نهادن جفن و گردانیدن آن و
ایقاع قیامت بیک فعل می تمکنت و قرب آن در نصف زمان این حرکت ان الله بدرستی که خدای علی
کل شیء بر همه چیز از بعث و حشر قدیر تواناست پس قادرست که احیای خلایق کند در یک دفعه چنانکه قادرست
با حیای ایشان بتدریج پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود که والله

اخرجکم

اخرجکم و خدای بیرون آورد شما را من بطون امهاتکم از شکمهای مادران شما لا تعلمون
شیئا که نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وجعل لکم السمع و داد
شما را گوش والابصار و چشمها والافئدة و دلها یعنی آلات دانش بشما داد تا جزئیات
را بحواس دریابید پس تعقل کنید در مصنوعات او و در تدبیر معاش و معاد خود نظر کنید لعلکم تشکرون شاید
شکر کنید برین نعمتها الم یروا آیا نمی نگرند ایشان برای استدلال بر قدرت الهی الی الطیر بسوی مرغان مسخرات
در حالتی که رام شده اند برای پریدن فی جو السماء در میان آسمان و زمین ما یمسکهن باز نمیدارد نگاه
ایشان را در هوا الا الله مگر خدای و اگر نه گرانی جسد ایشان مقتضی سقوط است و چیزی در فوق و تحت نیست
که نگه دارنده ایشان باشد ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر طیر برای پریدن یعنی آفریدن ایشان بر وجهی
که ممکن است پریدن ایشان در هوا و نگهداشتن بر خلاف طبع آن لایات هر آینه نشانه هاست لقوم یومنون
برای کسانی که گرویده اند مومنان منتفع اند بآنچه تفکر میکنند در آنکه حق تعالی مرغان را بر وضعی آفریده که میتوانند پرید و گرد
و حواصل و جوارا بر وجهی مخلوق ساخته که در آن مکنت ایشان را در وسان پرواز کردن بر خلاف طبع
بال این تفکر در هوا صرف پرواز نموده خود را بایشان کرانست تفکر ساعة خیر من عبادة سنة
سنت میرساند والله جعل لکم و خدای ساخت برای شما من بیوتکم از خانهای شما که از سنگ و خشت
و چوب باشد سکنا ارامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود وجعل لکم و ساخت مر شما را
من جلود الانعام از پوست چارپایان بیوتا خانها چون خیمه و خرگاه که از پوست سازند
تستخفونها سبک می یابید آن را به برداشتن و با خود بردن یوم ظعنکم وقت سفر و رحلت شما ویوم
اقامتکم و بوقت اقامت یعنی حضر یا نزول در منازل سفر ومن اصوافها و پیدا کرد برای شما از
پشمهای انعام یعنی میش باشد واوبارها و پشمهای نرم که شتر را باشد واشعارها و مویها که بز را باشد
اثاثا رختها از پوشیدنی و گستردنی ومتاعا و برخورداری از فروختن آن الی حین تا بهنگامی
که مقرر بود و از آن نفع توان گرفت و کهنه و ریزه ریزه باشد والله جعل لکم و خدای پیدا کرد برای راحت
شما مما خلق از انچه آفرید از درخت و کوه و بنا ظلالا سایها تا در آن از تاب آفتاب پناه میبرید وجعل
لکم من الجبال و پیدا آورد برای شما از کوهها اکنانا یعنی گوشها یعنی غارها و خانهای تراشیده که در

ساکن شوید وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ و ساخت برای شما از کوهها مسکن سَرَابِيلَ پیرهنها یعنی پوشیدنیها
چون جامه کتان و صوف و پشم و پنبه و غیر آن تَقِيكُمُ الْحَرَّ که باز دارد از شما ضرر گرما و در سرما گرد بحکم
اکتفا یا حد صدین و باانکه در بلاد عرب گرما بیشترست وَسَرَابِيلَ و دیگر ساخت برای شما پیراهن از آهن چون زره
و جوشن و غیره تَقِيكُمْ نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیغ و تیر و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار
شما پیراهن از آهن چون زره و غیره كَذَٰلِكَ همچنانکه این نعمتها را برای شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ
عَلَيْكُمْ تمام کرداند نعمت خود را بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ تا باشد که شما اسلام آرید و منقاد حکم او
و یگانگی پرستش او کنید فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر رو گردانند و اعراض کنند کفار از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس
جز این نیست که بر تست ای محمد الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن پیغام آشکارا و چون تو پیغام رسانیدی پس باید
اعراض ایشان ترا زیان ندارد يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ میشناسند مشرکان نعمت خدا را که شمرده شد و ایشان
و مقر میشوند که اینها همه از وست ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آنرا از پرستش غیر منعم یا میگویند که این نعمت
او داده اما بشفاعت بتان وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و بیشتر ایشان جاحدند از روی عناد وَيَوْمَ
نَبْعَثُ و یاد کن آن روز را که برانگیزیم در آن مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِيدًا گواهی بر
ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امم اند ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس بعد از اقامه انبیا شهادت را دستوری
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنها را که کافر شدند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه
ایشان طلب کرده شوند باسترضا یعنی نگویند با ایشان شما خوشنود سازید خدا را یا بتوجه که علی کنید که خدا
از شما خشنود شود زیرا آنوقت سرای تکلیف نیست وَإِذَا رَأَى و یاد کن چون ببینند روز جزا الَّذِينَ ظَلَمُوا
آنانکه شرک آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و ایشان را در آن در آرند از مالک تخفیف عذاب طلبند
فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب دوزخ را وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نه ایشان مهلت
داده شوند تا یک دمی عذاب نگذارند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا و چون ببینند آنانکه شرک آوردند
شُرَكَاءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان را که ایشان شریک خدا میگفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند مشرکان ای
هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروه شریکان الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا آنانکه بودیم ما که ایشان را میپرستیدیم مِنْ
دُونِكَ بجز تو فَأَلْقَوْا پس افکنند و القا کنند إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ سوی همه ایشان سخن را یعنی جوابی

حاوزا

بتان را گویا کرداند تا در جواب ایشان گویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که شما دروغ گویانید یعنی شما
ما را نمیپرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید یا ما را شریک خدا نکرده بودیم بپرستش خود در میان او
و یهود چون عیسی و عزیر و ملایکه را در بهشت بینند وقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما انباز آنرا پرستیدیم
برای ان دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگویید ایشان شرمنده شوند و حجت بر ایشان لازم شود و انداختند
وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفکنند بخدای يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی از در صلح در آیند و معترف شوند بگناه
و گردن نهند حکم خدا را با اسلام آرند و هیچ سود ندارد وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان یعنی باطل
گردد مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان و بجای
ایشان تبرا کنند و بیزار شوند مشرکان در آن روز خبر میدهد که الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بخدا وَصَدُّوا
و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از ایمان و تصدیق توحید و ثبت حضرت
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ایشان را عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بالای عذاب
بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ بسبب آنکه بودند که منع مردمان از ایمان میکردند و فساد میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشان
و دیگری برای منع دیگران از اسلام و گفته اند که زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت هر یک چند
شغال و درخت خرمای بلند قد و دم ایشان و عقربان عظیم هر یک مثل شغال چند نیش بر ایشان گمارند و ایشان
گریزان خواهند که میان آتش پنهان شوند وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد روزی که برانگیزانیم در آن فِي كُلِّ أُمَّةٍ
در میان هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ گواهی بر گفتار و کردار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از جنسهای ایشان یعنی
پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ گواه
برین گروه یعنی برامت تا بتصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ
و فرو فرستادیم بر تو قرآن را عطف تِبْيَانًا در حالتی که بیانی روشن است لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیز از امور دین
متصل یا اجمال که بیان آن بسنت مطهره باشد وَهُدًى وَرَحْمَةً و راه نمودن است و بخشایش رسیم الکروهند
وَبُشْرَىٰ و مژده است ببهشت لِلْمُسْلِمِينَ مسلمانان خاصه مدار آن بیان بر ایشان میکند که عمل بآن موجب
وصول بروضه رضوان و میفرماید که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستی که خدا میفرماید براستی یعنی در هر چیز
خواه در اعتقاد چون توحید که متوسطست میان جبر و قدر و عمل یعنی تعهد بادای واجبات که متوسطست میان بطالت و

ترهب خواه در اخلاق چون جود که متوسطست میان بخل و تبذیر و شجاعت میان جبن و تهور وَالْإِحْسَانِ و میفرماید
به نیکویی کردن در طاعت بحسب کمیت چون تطوع بنوافل و بحسب کیفیت که آن غایت اخلاص است و حقیقت انسان و گفته
عدل توحید است و احسان ادای فرایض وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر امر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک
و رسانیدن بایشان انچه بدان محتاج اند ابن عباس بعد از تعمیم است جهت مبالغه و ابو جعفر علیه السلام فرموده که مراد
قرابت رسولست که چون حق تعالی در کریمه فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی برای ایشان خمسی مفروض ساخته بر
مسلمانان وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ و نهی میکند شما را از عمل زشت چون زنا و لواط که قبح آن آشکارست وَالْمُنْكَرِ
و از فعلی که انکار آن کنند عقلا و شرع و عقل چون قتل بغیر حق و غصب اموال وَالْبَغْيِ و از ستمکاری که
شیطانست مانند استیلا بر مردمان و تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد شما را بامر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
شاید شما پند گیرید بما مورات قیام نمایید و از منهیات اجتناب کنید این آیه موعظتیست جامع جمیع
مواعظ و از اینجاست که خطبا روز جمعه در آخر خطبه میخوانند و مرویست که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب
و حکمای ایشان بود همین آیت بجهت جامعیت آن بجمیع مکارم اخلاق با وجود قلت لفظ و بیان قرائه و فصاحت
و ذکر جمیع اقوال علما و مفسران درو جامعیت که اشتمل در منهج الصادقین مسطورست و در اینجا اکتفا کرده میشود بنقول صاحب
لطایف التفسیر در تفسیر این آیه و آن اینست که استعانه ملکت و نظر بما مورات و اضطراب آن بهم سحر مهی
هر یکی از آنها نتیجه دارد ثمره عدل و ظهور نصرت و انتظام عالم است و نتیجه احسان ثنا و محبت و نیکی
فایده صله رحم انس و الفت و اما نتیجه فحشا و دین ورزیدن و دنائت و ثمره منکر بعض اعدا و حاصل بغی محروم ماندن
از نعمتی و آیه مذکوره جامع جمیع است بس عمل کردن بآن موجب فراغت دنیوی و مثوبت اخروی وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ
و وفا کنید بپیمان خدا إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهد الستست که آن بیعت را با یمان با وجوه که
مردمان معهود می باشد وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها بَعْدَ تَوْكِيدِهَا
پس از استوار کردنها بسوگند بخدا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال آنکه گردانیده اید حضرت عزت را عَلَيْكُمْ بر خودتان
كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند و شما را
جزا و سزا خواهد داد وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند زنی که بشکافت و باز گشاد غَزْلَهَا ریسمان
خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوت یعنی استحکام رشته قبل از آن أَنْكَاثًا در حالتی که آن رشته ریسمانهای تاب باز داده

بعض

یعنی مانند زنی که ریسمانها بعد از آنکه تاب داده باشد و محکم و قوی ساخته تاب باز دهد و پاره پاره کرده اند مرویست
که در عرب زنی بود نام او ریطه و بحد خرافت رسیده بود و با پی سیاه دراز مقابلتی کرده او را کنیزان بود و آن زن از
اول بامداد تا نیم روز خود پشم میریست و کنیزان از رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت تا آن ریسمانها را تاب
باز میداد تا خراب و ضایع می شد پیوسته عادت او چنین بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را بپاره کردن ریسمان
آن زن و میفرماید که چنانچه آن فعل رشتن تاب باز داده خود را ضایع میکرد مردم عاقل باید که رشته عهد خود را بانگشت
نقض پاره نکنند بس سر زنش ایشان میکند در عهد شکنی میفرماید تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ فرا میگیرید عهد و سوگند خود را دَخَلًا
بَيْنَكُمْ خیانت و دغلی و مکر در میان خود اصل دخل چیزیست که در چیزی داخل سازند و حال آنکه از جنس آن نباشد
یعنی در سوگند ان و عهود خود مکر و خیانه میکنند أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ بسبب آنکه هست گروهی یعنی گروهی کفار هِيَ
أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ که ایشان زیاده از گروهی دیگر اند در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که عذر بسیار
در نقض عهد بسبب آنکه ایشان قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را فراختر بینند و بجهت آن حیله بازی
آغاز کرده خواهید که باز بکفر خود رجوع کنید و طریق اهل جاهلیت پیش گیرید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ جز این نیست که خدای می
آزماید شما را بِهِ بامر بوفای عهد یعنی تا بر عالمیان ظاهر گردد که دست اعتصام در ریسمان وفای عهد
میزنید و با عهد خدا و نقض میمیرد وفا میکنید تا آنکه بکثرت قریش و شوکت ایشان و قلت مومنان و ضعف ایشان بنگرید
شده نقض آن میکنید وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ و هر آینه پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ
در آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا در وقتی که پاداش شما بر اعمال
شما ثواب و عقاب وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدا یعنی حکمت او تقاضا کردی لَجَعَلَكُمْ هر آینه گردانیدی
شما را بر وجه اجبار و اکراه أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَلَٰكِنْ يُضِلُّ و لیکن فرو میگذارد
در ضلالت مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد یعنی کسانی که با وجود ظهور معجزات بینه بجهت فرط عناد نظر در آن کرده ایمان
ایمان نکنند حق تعالی ایشان را فرو گذارد و نظر لطف از ایشان باز گیرد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه نماید و توفیق
لطف هر کرا خواهد یعنی کسانی که بطریق استرشاد تامل و تفکر در آیات الهی کنند حق تعالی ایشان را توفیق هدایت کرامت نماید
وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آنچه بودید که عمل میکردید شما جهان سرزنش
کرده شوید و بجهت مبالغه در تقبیح نقض عهد تکرار نهی از آن میفرماید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان دَخَلًا

عذر و مکر بینکم میان یکدیگر که اگر چنین کنید فتزل قدم پس بلغزد قدم از شارع اسلام بعد ثبوتها
پس از استواری آن و تذوقوا السوء و بچشید اندوه و رنج در دنیا بما صددتم بسبب باز داشتن
شما عن سبیل الله از راه خدا کران وفا بعهد است و لکم و مر شما را باشد در آخرت عذاب
عظیم عذابی بزرگ این تهدید عظیم است مر ضعفا و اهل اسلام را که [illegible] که از عهد رسول برگردند و قریش
ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع کنید منافع بشما رسانیم خداوند تعالی فرمود که و لا تشتروا
و مخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدا و پیغمبر او را ثمنا قلیلا بهای اندک که آن مال حقیر دنیوی است
که قریش شما را وعده میدادند انما عند الله هر آینه آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از
نصرت و نعیم دنیا و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهتر است شما را از آنچه قریش وعده میدهند
ان کنتم تعلمون اگر هستید دانندگان این را و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که این آیه در
ولایت امیر المومنین علی علیه السلام و پیغمبر او نازل شده و نیز در ترغیب وفا بعهد میفرماید که ما عندکم آنچه نزدیک
شماست از اموال دنیوی ینفد منقضی و فانی گردد و ما عند الله و آنچه نزدیک خداست از
رحمت باق همیشه ثابت و هرگز منقوض نگردد و لنجزین و هر آینه جزا دهیم الذین صبروا آنانکه صبر کردند بر فاقه
و فقر و بار مشقت تکالیف یا بر آزار کفار و بار شکیبایی بر وفا بعهد اجرهم مزد ایشان را که نعیم آخرتست
باحسن ما کانوا یعملون به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص یعملون عمل میکردند یعنی آنچه راجح است
بر اعمال ایشان من عمل صالحا هر که بکند کار شایسته من ذکر او انثی از مرد و زن و هو
مومن و او مومن باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه پس هر آینه او را
زندگانی دهیم در دنیا حیوة طیبة زندگانی خوش یعنی آراسته و آنکه او را بنعیم دنیوی با عز قناعت او را
گردانیم ضحاک گفته که هر که ایمان آورد و عمل صالح کند اگر چه درویش باشد زندگانی او خوش گذرد و بجهة امید
او بر ثواب آن و هر که فاسق باشد و عمل صالح نکند زندگانی او ناخوش بود اگر چه توانگر باشد بجهة حرص و
و عدم امید داری بثواب و لنجزینهم و هر آینه بدهیم مومنان صالح را اجرهم مزد ایشان را باحسن ما
کانوا یعملون بنیکوترین کاری که میکنند تکرار بجهة تاکید است و مراد از مبالغه کار را استعاذه
بفرماید از شر وسوسه شیطان اینچنین میفرماید که فاذا قرأت القرآن یعنی ای محمد چون خواهی که قرآن

خوانی فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدا من الشیطان الرجیم از شر دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم یا در قرائت شما از وسوسه او این نهی خطاب بحضرت است و مراد امت انه لیس له ورنی
که نیست مر ابلیس را سلطان تسلط و غلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق میبرند از
شر او و علی ربهم و بر پروردگار خود در دفع وساوس او یتوکلون توکل میکنند انما سلطانه
جز این نیست که تسلط او علی الذین یتولونه بر آنانست که او را دوست میدارند و اطاعت او میکنند و وسوسه او را
قبول میکنند و الذین هم و آنانکه ایشان به بسبب شیطان مشرکون شرک آورندگانند بخدا آورده اند
که کفار وقت نسخ بعضی از احکام گفتند که محمد با یاران خود سخریه میکند چه امروز ایشان را کاری میفرماید و روز دیگر
از آن نهی میکند غالبا اینست که او افترا میکند بر خدا و از نزد خود سخن میگوید آیه آمد که و اذا بدلنا و
چون بدل کنیم آیة مکان آیة آیتی ناسخ را بجای آن منسوخ در لفظ یا در حکم و الله اعلم و خدای داناتر است
بما ینزل بآنچه فرو میفرستد از ناسخ جهت حکمت و مصلحت قالوا گویند کافران انما انت مفتر جز این
که تو افترا کننده بر خدا و از خود سخن میگوئی بل نه چنین است که میگویند بل اکثرهم لا یعلمون بیشتر ایشان
نمیدانند حکمت نسخ را قل بگوای محمد که ایشان را که نزله فرود آورده آن را یعنی قرار داده روح القدس یعنی پاک
که جبرئیل است من ربک از نزد پروردگار تو بالحق براستی و درستی و صواب نه باطل و خطا حال کرده که
قرآن را بواسطه جبرئیل بتو نازل ساخت لیثبت الذین آمنوا بجهة آنکه ثابت دهد آنان را که گرویده اند و
ایشان را راسخ سازد با آنکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ بشنوند و رعایت صلاح و حکمت از آن در یابند دل ایشان
شود و عقاید ایشان راسخ گردد و هدی و بشری و نیز نازل ساخت قرآن را بجهة هدایت کردن و بشارت دادن
للمسلمین مسلمانان را که اسلام آورده اند آورده اند که غلامی رومی بود که مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی و گویند دو غلام بودند
جبر و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته تورات و انجیل خواندندی چون سید عالم صلی الله علیه و آله
کذشتی استماع قرائت ایشان کردی قریش گفتند که محمد از این دو غلام کلام می آموزد و با ما میگوید آیه آمد که و لقد نعلم
و هر آینه ما میدانیم انهم یقولون آنانرا که ایشان میگویند که انما یعلمه بشر جز این نیست که او را می آموزاند آدمی
پس حق در رد قول ایشان میفرماید که لسان الذی زبان یعنی لغت کسی که یلحدون میگرایند کفار خود را از
استقامت الیه بسوی او یعنی نسبت قرآن بوی میدهند اعجمی عجمیست یعنی فصاحت ندارد و کلام و فهم بسته شود و هذا و این

لسان عربی مبین زبانی یعنی لغتی عربی روشن که شما با وجود کمال فصاحت و مهارت در آن عاجز
از آوردن مثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آنحضرت را کلامی چنین با بلاغت و فصاحت
ظاهر البطلان است ملخص کلام آنست که آنچه از جبر میشنوید کلام اعجمی غیر فصیح که از جنس این فهمد و قرآن
عربیت بنهایت فصاحت و بلاغت رسیده که اندک تاملی از آن بفهمند پس چگونه بجبر آن را از بنگیرن [illegible]
ان الذین بدرستی که آنانکه لا یؤمنون بآیات الله نمیگروند بآیتهای کتاب خدا و تصدیق
آن نمیکنند جهة فرط عناد و جحود لا یهدیهم الله راه ننماید خدای ایشان را بنجات که رسیدنست بجنات
و یا با جبار ایشان را بر ایمان ندارد و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک در آخرت بجهة
کفر ایشان در قرآن که نسبت افترا بآنحضرت و حال آنکه اهل افترا ایشانند انما یفتری الکذب جز این نیست که بر می
بافند دروغ را الذین لا یؤمنون آنانکه نمیگروند بآیات الله بآیتهای خدا بجهة فرط عناد و انکار و
اولئک و آن گروه منکران هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان که میگویند که انما یعلمه بشر آورده اند
بعد از تعرض حضرت رسالت بالهیه با هل ایشان با ایذا و آزار درویشان صحابه که جایی نداشتند چون بلال و خباب
و عمار و یاسر و مادر او رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق ایمان
ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبایی نمودند که تا بحدی پدر و مادر عمار را در زیر عذاب بشهادت
چشانیدند و عمار را بی طاقتی و ضعف بدن تحمل ایذا نداشت و چون شرف بر هلاکت شد بی اختیار کلمه کفر
قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسید که عمار کلمه کفار را اختیار کرده از دین خود بیزار شده حضرت فرمود نه چنین است
سراپا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او آمیخته یعنی ایمان قلبی در باطن او متمکن شده که
[illegible] که هرگز بکوی تفاوت نپذیرد و عمار گریه کنان نزد حضرت آمد و آنحضرت دست مبارک اشک پاک میکرد و میگفت
[illegible] اگر باز گردند بتو باکراه باز گرد دیگر بر ایشان بهمان کلمه حق تعالی این آیه فرستاد که من کفر بالله هر که کافر شود
بخدای من بعد ایمانه پس از ایمان خویش و مرتد گردد در معرض غضب و الا من اکره مگر کسی که اکراه
کرده شود بر افترا و اقرار با عراض از کلمات کفر و قلبه و حال آنکه دل او مطمئن بالایمان آرمیده
باشد بایمان و عقیده او تغیر نکرده چون عمار و لکن من شرح و لیکن هر کسی که بگشاید بالکفر صدرا
بکفر سینه خود را یعنی برضای نفس خود کافر شود و بدان اعتقاد کند فعلیهم غضب من الله پس بر ایشان خشم از

و لهم عذاب عظیم و مر ایشانراست عذابی بزرگ بجهة گناه بزرگ که ارتداد است ذلک آن عذاب عظیم
مر ایشان را بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الحیوة الدنیا زندگانی
دنیا را علی الآخرة بر نعیم آخرت و ان الله و دیگر جهة آنست که خدای لا یهدی راه ننماید بطریق جنت
یا بر وجه اکراه و اجبار هر آینه عبید القوم الکافرین گروه کافران را یعنی مرتدان را اولئک آن گروه
الذین طبع الله آنانند که مهر نهاده خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند و سمعهم
و بر گوشهای ایشان و ابصارهم و بر دیدههای ایشان یعنی چون کفار بر وجه عناد و جحود تامل در آیات حق
و آیات آن نشنیدند و بدیده اعتبار در آن نظر نکردند و بسمع قبول نشنیدند حق تعالی علامتی بر آنها وضع فرمود تا ملائکه
بآن علم بعدم ایمان آنها پیدا کرده بر آنها طعن و لعن کنند و اولئک هم الغافلون و آن گروه ایشانند بیخبران
و غافلان که سرمایه عمر را ضایع کرده و در بازار دنیا سودی بجز حسرت نیاوردند و نقد را در شهر قیامت فروختند
و دل بر حسرت و ندامت نخواهد بود که هیچ انکار نتوان نمود که لا جرم انهم حقا که ایشان فی الآخرة
در سرای دیگر که قیامتست هم الخاسرون ایشان زیان زدگانند ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو
للذین هاجروا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون عمار و خباب و صهیب من بعد ما
فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار ابتدا تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند و صبروا
و شکیبایی نمودند بر جهاد و سایر مشقتها ان ربک بدرستی که آفریدگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد
کردن لغفور هر آینه آمرزنده است عفو کند از ایشان گناهان گذشته را رحیم مهربانست ایشانرا توفیق طاعت
دهد در زمان آینده و یاد کنید روز را از ایشان یاد کنید یوم تأتی در روزی که آید کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی
تجادل عن نفسها جدل کند از نفس خود یعنی طاعت کند خود را مثلا عاصی گوید که چرا معصیت کردم
و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم و قول اکثر مفسران هر کسی سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی
و توفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است و هم لا یظلمون
و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات و ضرب الله مثلا و بیان کرد خدا مثلی برای کافران از
انحاء و آن اینست که قریة کانت دیهی که بود آمنة ایمن از دزدان و جباران آن چیز که ایشان
رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از هر جانبی یعنی از اطراف و جوانب آن فکفرت پس کافر شدند

اہل ان یعنی کفران ورزیدند بانعم الله نعمتهای خدا و شکر نکردند فاذاقها الله پس چشانید خدای اهل انرا
لباس الجوع والخوف پوشش گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون بانچه بودند که کردند از عملهای ناشایست
و فعلهای ناباب ایشان ابن عباس فرموده که مراد حق تعالی ازین مثل اهل مکه اند که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت
و ارزانی بسر میبردند چنین که بنبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و اله کافر شدند حق تعالی جبریل فرستاد ایشان گرد قحط
و مدت هفت سال در بلاء قحط و خشک سالی ماندند و از غایة جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و ما و خود این
حق تعالی ترس مسلمانانرا در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اسلام ترک تردد سفر شام کردند و بر بعضی اموال
خود ایمن نبودند کما قال فلقد جاءهم و بدرستی که امد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه و اله
فکذبوه پس تکذیب کردند اورا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وهم
ظالمون و حال انکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب و بعد ازان خطاب با اهل ایمان کرد
و فرمود که فکلوا پس بخورید ای مومنان مما رزقکم الله از انچه خدای روزی داد شما را حلالا
طیبا در حالتی که بی شبهه بود در پاکی و پاکیزگی و شایبه حرمت دران نبود واشکروا و سپاس دارید
نعمة الله نعمت خدایرا ان کنتم ایاه اگر هستید خدایرا تعبدون پرستید و چون [illegible]
بیان ساخت ذکر محرمات میکند بقوله انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را
والدم و خون ریزان را ولحم الخنزیر و گوشت خوک را و انچه از ان توان خورد وما اهل و انچه
اواز برداشته شده باشد لغیر الله مر غیر خدایرا یعنی بت را در وقت ذبح ان یعنی نام بتان گرفته باشی
فمن اضطر پس هر که مضطر شود و محتاج گردد بخوردن یکی ازین محرمات غیر باغ در حالتی که طالب لذت
نباشد یا ظالم بر امام زمان ولا عاد و نه در گذرنده از حد سد رمق فان الله پس بدرستی که خدای غفور
امرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت دادن کل محرمات در وقت اضطرار ولا تقولوا
لما تصف السنتکم و مگوئید مر انچیزرا که وصف میکند زبانهای خود یعنی بجهت وصف زبان خود
و میل میگوئید الکذب دروغ را هذا حلال که این حلالست مراد [illegible] در سوره انعام [illegible]
در سوره مایده گذشت وهذا حرام و این حرامست [illegible]
بگوئید که حلالست لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را [illegible] لا یفلحون رستگاری نیابند

ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون

از عذاب خدای در دنیا و اخرت متاع قلیل انچه افترا میکنند برای تحصیل ان برخورداریست اندک و فانی که زود
منقطع گردد در دنیا ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک در اخرت وعلی الذین هادوا
و بر انکه بدین یهودیه درامده اند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک انچه خواندیم بر تو من قبل
پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام [illegible] وما ظلمناهم
و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم ولکن کانوا و لیکن ایشان بودند که بسبب کثرت گناه انفسهم یظلمون
بر نفسهای خود ستم کردند [illegible] و تحریم [illegible] و تحلیل
حرام ساخته خود را [illegible] ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو
للذین عملوا السوء مر انانرا که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی عدم تفکر در عاقبت کار خود
ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعد ذلک از پس ان عمل واصلحوا و صلاح اوردند کار خود را ان
ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس ان لغفور هر اینه امرزنده است مر ان گناه را
توبه رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را [illegible] از تحلیل محرمات و تحریم محللات امر میکند
ایشانرا بطریقه ابراهیم خلیل و میفرماید که ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل کان امة بود جامع کمالات
و فضایل [illegible]
[illegible] قانتا لله فرمان بردار مر خدایرا
حنیفا مایل از دینهای باطله بدین حق ولم یک من المشرکین و نبود از مشرکان
چنانکه [illegible] شاکرا سپاس دارنده بود لا
نعمه مر نعمتهای خود را اجتبیه برگزید خدای مر او را [illegible] وهدیه و راه نمود اورا
الی صراط مستقیم [illegible] واتیناه و دادیم اورا فی الدنیا
حسنة در دنیا نیکوئی [illegible]
[illegible] صلوات [illegible]
وانه و بدرستی که ابراهیم علیه السلام فی الاخرة در اخرت لمن الصالحین [illegible]
[illegible] ثم اوحینا الیک [illegible] ان اتبع

حنیفا

انکه پیروی کن در توحید و تبرا از شرک ملة ابرهیم کیش ابراهیم را در حالتی که مایل بود از همه کیشها بدین اسلام
که طریق حقست وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از جمله شرک اورندگان [illegible]
است که [illegible] اورده اند که حق تعالی امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از مهمات دنیوی
دست کشیده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیار سرکشی نمودند و میان ایشان
اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم چو حق تعالی دران روز از افرینش خلق عالم فارغ شده و
قومی گفتند که روز یکشنبه اولی است زیرا که دران روز ابتدا افرینش کرده حق تعالی [illegible]
و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد چنانکه فرموده که انما جعل السبت جز این نیست که [illegible]
تعظیم [illegible] علی الذین اختلفوا فیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لیحکم بینهم
[illegible] یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا در انچه بودند که فیه یختلفون
[illegible]
بخوان ای محمد خلقانرا الی سبیل ربک براه پروردگار خود که اسلامست بالحکمة [illegible]
ثابت گردانند [illegible] والموعظة الحسنة و پند نیکو [illegible]
[illegible] وجادلهم [illegible]
[illegible] بالتی هی احسن [illegible]
است [illegible] ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم [illegible] بالمهتدین
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی پاک میدانم از همه عیوب و نقص [illegible]
[illegible] اسری بعبده [illegible] لیلا [illegible]
[illegible] من المسجد الحرام از مسجد حرام [illegible]
الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس [illegible] الذی
بارکنا [illegible] حوله [illegible]
[illegible]
[illegible] لنریه تا بنمائیم اورا من ایاتنا از دلایل قدرت خود [illegible]

راشاهده کرد و انبیارا دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد بر غرایب و عجایب آسمانها که بعضی از آن اینجا مسطور خواهد شد اطلاع یافت و اکثر علما برانند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بود بقول اشهر در شب بیست هفتم رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکران کافر است بر آسمانها و وصول بعرش و کرسی باحادیث صحیح مشهوره که بحد تواتر رسیده ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و باجماع امت و بقول اکثر جمهور عروج آنحضرت بجسد و روح بود و در بیداری بوده است که درین آیه که حق سبحانه و تعالی اثبات کرده که او هو السمیع البصیر سخنان کفار را در تکذیب معراج و عجزان البصیر بینا و دانا باحوال مومنان در تصدیق و از ام هانی روایت کرد که شب معراج حضرت رسالت در خانه من بود چون نماز خفتن بگذارد و من نیز نماز خفتن گذاردم و بخفتم و آنحضرت را در نماز رها کردم و در خواب رفتم و بیدار نشدم تا آنکه بامداد مرا بیدار کرد و گفت برخیز ای ام هانی تا خبر عجیب با تو بگویم من برخاستم و نماز بامداد بگذاردم حضرت فرمود که بدان که دوش جبرئیل نزد من آمد و فرمود برخیز و غسل کن و وضو را مجدد ساز من غسل کردم در روایتی است که حضرت فرمود که آب کوثر را ماء بر زمزم ممزوج کرده بود غسل کردم و وضو ساختم پس از منزل بیرون آمدم فرشته دیدم ایستاده عنان اسبی بدست گرفته و آن از دراز گوش بزرگتر و از اشتر کهتر رویش چون روی آدمی و چشمهایش چون زهره و مریخ و دمش چون دم شتر و پشت او پشت اسب و پاو دست چون دست و پای شتر و سم او چون سم گاو و سینه از یاقوت سرخ و زینی از زینهای بهشت نزد او نهاده و بر او بود چون برخاستم آن اسب را نرم کرد که در روز قیامت حضرت رسول سوار شود راضی شد که برای سوار شود پس سوار شدم ساعتی بکام میرفت و ساعتی میپرید و جبرئیل بر دست راست من بود ابنوجه برفت تا به بیت المقدس رسیدیم حق تعالی ارواح جمیع پیغمبران از عهد آدم تا روز قیامت در مسجد اقصی جمع کرد تا بر من سلام کردند پس جبرئیل مرا پیش داشت تا با ایشان امامت کردم دو رکعت نماز بگذاردم پس جبرئیل دست مرا گرفت و مرا نزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر و نهاده است و آن صخره بیت المقدس است و بالا بیان تا آسمان پیوسته است یکپایه آن از یاقوت و دیگری از زمرد ملکالموت چون قبض روح کند از آن معراج بر آید و محلی که بیت جسم بر بیم ملانهد و بنجر بالا نکرد آن معراج بدیدم ظاهر شود پس مرا بر آن معراج با آسمان دنیا برد آنجا فرشته دیدم موکل بر آن او را نیز بود و بیرون او پس گر از نیکوتر سپیدی و تری منزه بود پایها در زمین هفتم و سرا در زیر عرش چون شب با فجر رسید بالها بگشاید و بر هم زند و خدارا تسبیح گوید باینوجه که سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا هو الحی القیوم

از

از انجا بگذشتم بفرشته رسیدم که نیمه او از آتش بود و نیمه دیگر از برف نه آتش برف را بگداخت و نه برف آتش را فرو میشاند و چون از انجا بگذشتم فرشته را دیدم بر کرسی نشسته و لوحی بر کنار نهاده جبرئیل گفت این ملک الموت است چون مرا دید رسم تحیت بجای آورد و گفت ای محمد من همه انبیارا خبر دادم و آمدن ترا می بینم خدا بشارت با تو ای رسیدم که این لوح چیست گفت لوح احوال است نام آنانکه روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگر گفتم چگونه قبض ارواح اهل زمین کنی که برجای خود نشسته و هیچ جا نمیروی گفت دست من همه دنیا رسد و دنیا در دست من همچنانست بر پای خوابت نهاده تا هرجاکه بخواهم دست دراز میکنم و فرا میگیرم پس ویرا وداع کردم و فرشته را دیدم که از او خشم آلود و ترش روی جبرئیل گفت این مالک دوزخ است و تا حق تعالی ویرا آفریده هرگز نخندیده و هر روز خشم او زیاده میشود پیش وی رفتم اکرام و تعظیم مرا بجای آورد و گفتم چند گاهست تا دوزخ را میپایی و گفت از آن وقت که خدای تعالی دوزخ را آفریده تا قیامت خواهم تافت گفتم بعضی از دوزخ بمن نمای گوشه از دوزخ بر گشاد دودی سیاه دیدم و دودی عظیم تیره که آفاق از آن پر شد هول در دل من نشست و نزدیک بود که روح من قبض کند پس از انجا بالا رفتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان جز خدای کس نداند در میان ایشان فرشته دیدم که او را هزار هزار سر بود و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر رویی هزار هزار دهن و در دهنی هزار هزار زبان و بهر زبانی هزار هزار لغت تسبیح خدا میکرد و از بسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد که اگر بنده از امت تو در عقب هر فریضه از فرایض نماز بوسیله این تسبیح را بگوید که سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کلما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله ثواب این تسبیح زیاده از تسبیح و ذکر این فرشته بکند تا روز قیامت پس با انبیا ملاقات کردم و از آسمانی با آسمانی میرفتم و چون بسدرة المنتهی رسیدم در زیر آن درخت چهار چشمه بیرون می آمد از آب و شیر و انگبین و چون در شاخ و برگهای آن درخت نگاه کردم دانستم که سدرة المنتهی است نوری از انوار الهی بر آن درخت تابیده چشمه که بوصف در نیاید و از هزار هزار شاخ زیاده بر هر شاخی هزار هزار شاخ کوچک بر هر برگی از آن هزار هزار فرشته چون آنجا رسیدم جبرئیل ایستاد و در گفت پیش رو که مقام من این است در نگذرد پس مرا نوری بحجاب سپرد و خود بیرون حجاب بایستاد و گفت اگر بمقدار سر انگشت پیشتر روم

سوخته شوم پس آن فرشته مرا بفرشته حجاب اللؤلؤ سپرد آن فرشته مرا در ربود و بفرشته دیگر رسانید و همچنین و چه تا وار از هفتاد حجاب بگذرانیدند سطری بهر حجابی پانصد ساله راه و از حجابی تا حجابی نیز پانصد ساله راه پس بحجاب رفرف را فرو گذاشتند که نور آفتاب را غلبه میکرد چشم من در آن خیره شد و انجا براق از رفتار فرو ماند و مرا بر آن رفرف سوار کرده بعرش رسانیدند چون عرش را دیدم هرچه پیش از این دیده بودم در چشم من حقیر گشت مرا بنزدیک عرش رسانید و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب اُدْنُ مِنِّی شنیدم یعنی نزدیک تر آی در هر نوبت از آن خطاب مرا ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر دَنَی فَتَدَلّی نهادم و بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمدم استماع فاوحی الی عبده ما اوحی کردم میان عرش قطره بچکید و زبان من بدان طعمی که هیچ ذایقه از آن شیرین تر نچشیده باشد و حق تعالی از اخبار اولین و آخرین مرا خبر فرمود و زبان بگشادم تا از آن هیبت و عظمت گفتم التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات حق تعالی فرمود که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته گفتم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بعد از آن گفتم که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی بارخدایا رسول تو ایمان آورد و همه مومنان ایمان آوردند بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران نه چنانکه یهود و ترسایان که بعضی را ایمان آورند و بعضی را کافر شدند خطاب آمد که مومنان چه گفتند گفتم اینکه سمعنا و اطعنا شنیدیم امر ترا و فرمان ترا بجای آوردیم خطاب رسید که بخواه هرچه خواهی گفتم ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا بارخدایا ما را بگناه از نسیان یا خطا گنیم فرمود امرزیدم ترا و امتان ترا از خطا و نسیان مواخذه نکنم و از انچه باکراه ایشان را امری داد نه گفتم ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا بارخدایا بر ما منه بارگران چنانچه یهودی برانها که پیش از ما بودند یعنی یهود فرمود این کرامت را بتو و امتان تو ارزانی داشتم گفتم ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بارخدایا چیزی که ما را طاقت آن نباشد فرمود این نیز بتو و امت تو کرامت کردم گفتم واعف عنا من الخسف بارا از خسف نگاه دار واغفر لنا من القذف و بیامرز مارا از قذف و سایر بدگوی وارحمنا من المسخ و ببخشا بر ما از مسخ انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین تو خدای مایی بس فیروزی ده ما را بر گروه کافران فرمود این نیز مر ترا است و امتان ترا گفتم بارخدایا پیغمبران که پیش از من بوده اند کرامتها کردی ابراهیم را خلیل خود کردی و با موسی سخن گفتی و داود و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی بارخدایا مرا چیست فرمود ترا حبیب خود کردم چنانکه ابراهیم خلیل خود کردم و با تو سخن گفتم چنانکه با موسی و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سوره البقره دادم چنانکه داود را زبور دادم و آن از گنجهای عرش است

دی از

و پس از تو پیغمبری نفرستم و بر و بحر را مسجد تو کردم و امت ترا غنیمت حلال دادم و ترا بترس و هیبت نصرت دادم تا دشمنان تو از یکماهه راه بترسند و قرآن که سید کتابهاست بتو فرستادم و ذکر ترا رفیع کردم و بجای توریة مثانی را بتو دادم و بجای انجیل آن سورها که در ابتدا آن حم است و بجای زبور حوامیم را دادم مفصل تفصیل دادم و شرح صدر تو کردم و امت ترا بهترین امتها کردم پس اینهارا قبض کن و از آن شکر کن و بعد از آن پنجاه چیز با من گفت و نهی کرد مرا که با شما نگویم و بعد از آن پنجاه رکعت نماز فرض کرد و من شفاعت کردم تا پنج کرد و گفته مقرر شد و در بهشت شیر و خز دیگر بمن عطا فرمود بهیچ پیغمبری کرامت نفرمود و مرا جوامع الکلم داد و علی را جوامع العلم داد و مرا نبی کردانید و علی را وصی مرا کوثر داد و علی را چشمه سلسبیل داد مرا وحی داد و علی را الهام داد و دانستم که مرا با آسمان بردند همه درهای آسمان بروی من گشادند و جمیع حجابها از نظر من برداشتند تا آنکه در آن حال من نظر در روی علی میکردم و علی بمن نظر میکرد و در امالی طوسی این نقل کرده بروایت ابن عباس که آنحضرت فرمود که چون بمقام قاب قوسین رسیدم اول سخنی که حق تعالی بمن گفت این بود که ای محمد در پایین خود نظر کن نظر کردم و دیدم که همه حجابها برداشته شده و همه درهای آسمان ده علی را دیدم که سر بر آسمان داشته بود و بمن مینگریست پس حق تعالی بمن تکلم نمود و گفت یا رسول الله حق تعالی با تو چه گفت گفتم بمن خطاب کرد که ای محمد من علی را وصی تو کردانیدم و وزیر و خلیفه تو از بعد تو او را اعلام کن که سخن ترا میشنود من نزد پروردگار خود علی را ندا کردم و اینمعنی با او رسانیدم و علی در خانه خود بود بمن مینگریست و سخن مرا میشنید پس بمن گفت یا رسول الله من قبول امر الهی کردم و فرمان بردار او بودم پس حق تعالی ملاء اعلی را امر کرد تا همه بر علی سلام کردند علی جواب سلام ایشان باز داد و من همه فرشتگان را دیدم که یکدیگر را بشارت میدادند بوصایت و خلافت علی و بهیچ گروهی از فرشتگان نگذشتم که مرا تهنیت کردند و گفتند ای محمد بحق آن خدایی که ترا بحق بخلق فرستاده که همه فرشتگان را سرور و خوشحالی تمام دست داد بانکه حق تعالی ابن عم ترا خلیفه تو کردانید و حاملان عرش را دیدم که همه سرهای خود را بپایین انداخته در زمین مینگریستند من جبرئیل را گفتم که سبب چیست که همه بزمین می نگرند جواب داد که از خدای تعالی اذن طلبیدند که نظر و دوستی علی کنند و اکنون همه متوجه علی اند و روی او را می بینند و چون از آسمان بزمین آمدم و در صدد آن شدم که قصه معراج و آنچه دیده و شنیده بودم با علی بگویم علی بر من سبقت کرده هرانچه دیده و شنیده بودم مرا خبر داد من دانستم که در هیچ جا قدم نزدم و هیچ جا نرفتم مگر که حق تعالی از ابعلی نموده بود و او را از آن واقف ساخته بعد از آن ابن عباس گفت که من گفتم یا رسول الله مرا وصیتی فرما آنحضرت فرمود ای پسر عباس دوستی علی بن ابی طالب بر تو باد که علی را دوست داری بحق آن خدایی که مرا برسالت بحق بخلقان فرستاده که آتش دوزخ غضبناکتر است بر کسی که دعوی کند که خدا را و رسول است و اهل علیه بغض من و انبیای مرسلین بر وی محال جمع شوند بر دشمن علی بن ابی طالب

به آتش دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله کی باشد که علم را دشمن داشته باشند فرمود نعم قومی باشند که کلام ربهم را از امت من در حال که
ایشانرا نصیبی از اسلام نباشد و مراد ابن عباس که نشانه دشمنی ایشان علم آنست که خبر در باره تفضیل اهل بیت و آگاه
و یقین بدان که حق تعالی هیچ پیغمبری گرامی تر از من نیافرید و هیچ وصی گرامی تر از علی خلق نکرد پس مخالفت کس ما را مخالفت علی
کند و با انکس دوستی بکن و با وی منشین یا ابن عباس اگر خواهی که با خدای ملاقات کنی و او از تو خشنود باشد بطریق علی سلوک کن
که تنگ در علی کوبت بخدا و از ابن عباس مرویست که بامداد آن شب که رسول را معراج بردند آنحضرت دلتنگ نشسته بود و خوف آنکه
کسی او را باور نکند که یک شب بهفت آسمان سیر کند و بهشت و دوزخ مطلع شده درین اثنا ابوجهل لعین بیامد و بر پهلوی آنحضرت
نشست و بطریق استهزا گفت بیا تا چه تازگی از خدا بتو رسیده فرمود مرا دوش به بیت المقدس بردند گفت یک شب به بیت المقدس
رفتی گفت بلی ابوجهل گفت اگر با من میگویی با قوم خود بگو حضرت او را وعده داد که حاضر شد کعب بن لوی همه جمع شدند گفت بگوی ای محمد
فرمود که بدانید که مرا دوش به بیت المقدس بردند و باز آوردند آنها از آن متعجب شدند یکی دست بر هم میزد و دیگری دست بر سر میزد دیگری ای قوم
مستفهمان که اخبار ایمان بیاوردند و کفر پنهان بکردند و گفتند این دروغ صریحست ابوجهل گفت ای محمد اگر
راست میگویی نشانهای انرا بگوی رسول فرمود که من شروع کردم در بیان علامات بیت المقدس و نزدیک بود که
که بعضی از آن علامات بر من مشتبه شود حق تعالی مثال انرا بر من تصویر کرد که من انرا میدیدم و از ان قوم میگفتم گفتند باور داریم که علامات
انرا راست میگویی پس گفتند خبر کاروان ما که بجانب شام متوجه شده چه داری فرمود ایشانرا در روحا دیدم اشتری گم
کرده بودند و بطلب آن میگشتند و در میان ایشان قدری آب بود و من تشنه بودم آب را از ایشان طلبیدم ایشان قدح آب
بمن دادند من انرا باز خوردم و قدح تهی بایشان رد کردم چون باز گردند از ایشان بپرسید گفتند این علامتی دیگر بعد از ان
فرمود که فلان و فلان بر شتری نشسته بودند اشتر ایشان از من برمید و فلان بیفتاد و دستش بشکست گفتند این ایضا
بعد از ان گفتند وصف کاروان کن که مرکب صفت اند من همیکبار وصف بکردم چون اوصاف بعضی بر من مشتبه بود حق تعالی
مثال ایشان را در برابر چشم من آورد تا میدیدم و خبر میدادم و میگفتم که ایشان چندین اند و فلان ایشان چنین و اکنون
رسیده اند و در پیش کاروان شتری سرخ خاکستر رنگ و بر دو غراره نهاده اند چون آفتاب طالع شود ایشان در رسند ابوجهل
گفتند این علامت دیگر است پس منتظر بودند که آفتاب برآید و کاروان بیاید تا آنحضرت را دروغگوی گویند چون وقت طلوع شد یکی گفت
بخدای که آفتاب برآمد دیگری گفت بخدای اینک کاروان در رسید شتر خاکستر رنگ در پیش و چون آن علامات که حضرت فرموده
بود مشاهده کردند گفتند والله که ما مانند این ندیدیم و نشنیدیم این سحری روشن است و از عجایب عناد و جحود که داشتند
حق تعالی فرمود که محمد را اول بمسجد اقصی بردم و بعد از آن باسمان بردم چرا که اگر اول او را بآسمان بردمی تکذیب و انکار ایشان بیشتر بودی

درین

درین سوره گفت که او را بمسجد اقصی بردیم و چون بآیات و علامات مذکوره حجت تمام کرد حق تعالی بیان حدیث معراج او را
بوقتی نزدیک کرد اینجا در سوره النجم بیان فرمود فی قوله فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و باقی روایات و اخبار معراج
طرق بسیار دارد و عبارت در منهج الصادقین مذکور و مسطور است بعد از ان بیان میفرماید که همچنانکه محمد را بمعراج کرم
و آیات معجزات را با او دادیم تا موجب هدایت خلقان باشد موسی را نیز بآیات بینه مکرم ساختیم وَآتَيْنَا مُوسَى
الْكِتَابَ و دادیم موسی را کتاب توریه وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب او را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه
راه نماینده مر فرزندان یعقوب را و گفتیم أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي که فرا مگیرید بجز از من وَكِيلًا کارسازی
که کار خود بوی باز گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریه کسی که برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح مراد سام است که جد ابراهیم
است و ابراهیم جد بنی اسرائیل و همه از نسل یعقوب اند که نبیره ابراهیم است یعنی نجات از طوفان که به پدران ارزانی داشتیم خوردن
یاد کنید و شکرگذاری آن نمایید إِنَّهُ كَانَ بدرستی که نوح عَبْدًا شَكُورًا بنده بسیار شاکر و مرویست که در همه احوال از
و آشامیدن و جامه پوشیدن و نشستن و برخواستن و سوار شدن گفتی الحمد لله از انجهت حق تعالی او را شکور گفت وَقَضَيْنَا إِلَى
بَنِي إِسْرَائِيلَ و اعلام کردیم بنی اسرائیل را یعنی پیغام فرستادیم بایشان فِي الْكِتَابِ در توریه و بیان کردیم که لَتُفْسِدُنَّ
هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فِي الْأَرْضِ در زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار یعنی دو بار فساد ظاهر شود اول آن
مخالفت احکام توریه بود و ناشنیدن اوامر و نواهی که پیغمبر ایشان بود و کشتن شعیا و افساد دوم قتل زکریا و یحیی و قصد قتل
عیسی غرض که حق تعالی بایشان اخبار کرد که شما دو بار فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا
بلند شدنی بزرگ یعنی بسیار سرکش خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود بر دیگران و ستم از روی ظلم کنید فَإِذَا جَاءَ
پس هنگامی که بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقوبت افساد اول از آن دو بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ بر انگیزیم و مسلط کنیم بر
شما بروجه تخلیه عِبَادًا لَنَا بندگانی که مرا اند یعنی بندگانی مخلوق ما بند مراد بخت نصر و لشکریان او و بعضی صفت
انها میکند که أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کار زار سخت فَجَاسُوا پس در آیند خِلَالَ الدِّيَارِ میان سرای شما برای قتل
و غارت و اسر یعنی کبار شما را بکشند و صغار شما را غارت کنند و توریه را بسوزانند و مسجد خراب کنند مراد
آنست که ما ایشان را بر وجه قسر منع نکنیم این منافی تکلیف است بلکه تخلیه ایشان کنیم و اختیار با خودشان گذاریم و گفته این بر
مسلط شوند وَكَانَ و هست این وعده وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی علم ما متعلق گرفته بآنکه این واقع شود ثُمَّ
رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ پس باز گردانیم برای شما غلبه را تا غالب شوید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده باشند

تا مغلوب سازید ایشانرا پس از غالب شدن ایشان بر شما و این چنان بود که بهمن بن اسفندیار در حینی که پادشاهی را از
جد خود گشتاسب بن لهراسب بمیراث گرفته بود حق تعالی در دل او افکند که شفقت در باره بنی اسرائیل اسیران ایشانرا
بشام برد و اقبال ایشان پادشاه شد بر اتباع بخت النصر مسلط شدند وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را بِأَ
مْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِينَ و بزیادتی پسران وَجَعَلْنَاكُمْ و ساختیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از
نَفِيرًا از روی نفر یعنی عدد و نفر شما زیاده از آن گردانیم که پیش از قتل بودند تا محتشم شده توانند با خصمان مقاومت
کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکوئی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکو کرده باشید مر نفسهای خود را چو ثواب بکار شما
وَإِنْ أَسَأْتُمْ و اگر بدی کنید فَلَهَا پس وبال آن مر نفسهای شماراست در مدارک از امیر المؤمنین علی علیه السلام
نقل کرده که هرگز هیچ با کسی نیکوئی کرده ام و بدی بکسی نرسانیده ام این آیه را خواند یعنی مرجع نیکی بما خود کند فَإِذَا جَاءَ
پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم و میان دو افساد دویست و ده سال
بود پس حق تعالی میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بر انگیزیم بروجه تخلیه گروهی را بر شما یعنی ططوس رومی و قوم او
لِيَسُوءُوا تا آن فرستادن و بر انگیختن بیازارد وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر چهره شما پیدا کند
و حفص لِيَسُوءَ بجمع میخواند یعنی تا آن قوم رویهای شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس كَمَا
دَخَلُوهُ چنانکه در آمدند در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی چنانکه نوبت اول قوم بخت النصر در آمدند و مسجد را خراب کردند
و لشکر ططوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا و هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا انچه غالب شوند بران تَتْبِيرًا
هلاک کردنی عَسَى رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت دوم أَنْ يَرْحَمَكُمْ که رحمت کند بر شما اگر توبه کنید
و باز شما را منعم سازد وَإِنْ عُدْتُمْ و اگر باز گردید نوبتی دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم با نزول عقوبت
دیگر ایشان درین نوبه نیز عود کردند با تکذیب حضرت رسالت کردند و قصد قتل او کردند حق تعالی عود کرد در شان
آنحضرت را بر ایشان مسلط کردانید و آنحضرت بنی قریظه را بقتل آورد و بنی نضیر را از خان و مان آواره کرد و جزیه
بر باقی نهاد و این عقوبت دنیوی ایشان بود وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ جاوید را لِلْكَافِرِينَ
مر ناگرویدگان را حَصِيرًا زندانی که در انجا باز داشته شوند و بیرون آمدن از ان قادر نباشند و بساط دوزخ
را بساط و فرش ایشان گردانیدیم همچنانکه حصیر بساط و فرش مردمانست و چون بسط این قصه و تفصیل این قضیه
گنجایش این انتخاب نداشت لاجرم حواله آن بمطالعه منهج الصادقین میرود و نیز الاعانة والبدایة والنهایة و چون
[illegible]

در آیات مذکوره بحال بنی اسرائیل اشاره کرد بتوبه و انابه و قبول طریق اسلام در عقبش بیان حقیقت قرآن میکند که معظم
اسلام شرایع احکام است و میفرماید که إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَهْدِي لِلَّتِي راه مینماید بطریق اسلام را
هِيَ أَقْوَمُ که آن راست ترست و پاینده تر از طریقها و ملتها و نیکوترین مذهبها وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد
قرآن مر گرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ که میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ باینکه داده باشد مر ایشانرا أَجْرًا
كَبِيرًا مزدی بزرگ که بهشت نعیم است وَأَنَّ الَّذِينَ و نیز بشارت میدهد مومنان را که لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
نمیگروند بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ
پس مومنان را دو بشارت است یکی ثواب ایشان که جنت نعیمست و دیگری عقاب اعدای ایشان که عذاب الیم است وَ
يَدْعُ الْإِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب و دلتنگی بِالشَّرِّ بدی بر نفس خود و اهل و مال
خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل دعا کردن و خواندن خدا را بنیکوئی مراد نضر بن حارث است که عذاب از خدا میخواست
وَكَانَ و هست آدمی عَجُولًا بسیار شتاب کننده در دعا بی تامل ... عاقبت آن در تعجیل دارد از تقلب احوال [illegible]
[illegible]
گرد وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت میکنند متعاقب یکدیگر
بر قدرت حکیم مطلق فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ پس محو کردانیم آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم بشعاع آفتاب
وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در وی همه چیز توان دید لِتَبْتَغُوا
تا طلب کنید در روشنی آن فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود وَلِتَعْلَمُوا و تا بدانید
از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب آجال و مراسم اعمال وَكُلَّ
شَيْءٍ و هر چیزی که بدان محتاج اید از امر دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کردیم او را و هویدا ساختیم تَفْصِيلًا
بیان کردنی عیان و از جمله آن محو شب و روز است و اگر چنین نبودی شما از روز ایشان نیافتی و اجیر نزاعی که تا
کی کار کند و معتده [illegible] انتظار کند و وقت عده [illegible] انقضای عده خود را نشناختی و قرض [illegible]
[illegible] حق تعالی برای زمان
[illegible] وَكُلَّ إِنْسَانٍ و هر آدمی
خواه مومن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کردیم او را طَائِرَهُ عمل او را فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی عمل بنده لازم اوست

وازو جدا نمی شود چنانکه طوق لازم گردن است تا آن وقت که حساب او کرده شود و گویند طایر کتابت که روز قیامت
پران پران بدست دهند او باید و معنی فی عنقه آنست که عهده او در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آوریم
برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز كِتَابًا نوشته که صحیفه عمل وست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ببیند آن کتاب را
باز گشاده در تبیان آورده که چون آدمی در صحوه باشد نامه او گشاده باشد و بران اعمال وی ثبت کنند و چون سکرات
اخته انرا در هم پیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست او دهند و گویند که اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه کردار خود
خود را در امروز هر چه او بیان خوانده باشند و خطاب بهر یک رسد که نامه خود را بخوان كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است
نفس تو امروز عَلَيْكَ بر تو حَسِيبًا حساب و شمار کننده یعنی خود ببین هر کرده و مستحق هر نوع پاداشی باشی و در خبر
آمده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود را در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه کرده و چون فرصت
در سیئات تایب شود و در حسنات بیفزاید و در تدارک خود بکوشی که فردا مجال تلافی نخواهد بود در کشف الاسرار آورده که
پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم بگویی و هر چه از ایشان بشنوی و هر علی که کنی نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات
خویش همه بر من عرض کن پسر نماز شام تکلیفی تمام کرد روزه کفتار و کردار خود را با پدر گفت پدر روز دیگر همین حال از
درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت تکرار که طاقت ندارم پدر گفت
ترا درین کار پندی دادم تا بیدار و هشیار گردی و از موقف حساب غافل نشوی که از طاقت بگذرد حساب باید
هر عمر را ناچی خالی کلوته باز خواهی داد مَنِ اهْتَدَىٰ هر که راه یابد براه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این
نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه یافتن او و بر انجاب خواهد داد وَمَنْ ضَلَّ و هر که
گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه می شود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد وَلَا
تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ گناه نفس دیگر مروی است که ولید بن مغیره کافران را
می گفت شما متابعت من کنید و من گناهان شما را بردارم حق تعالی فرمود که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری وَ
مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم عذاب کننده قومی بعذاب استیصال حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم
رَسُولًا فرستاده بدیشان تا ایشان را راه راست خوانند و حجت بریشان لازم کند مراد آنست که عذاب
بچیزی را آنچه متعلق بسمع است از شرعیات نه در دنیا و نه در آخرت الا بعد از بعثت رسول اما اگر چیزی که حجت از
جهت عقل باشد کرده اند بی آنکه بجا جایز است عذاب برکرد آن واگر بعثت رسول را نبوده باشد وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم

أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک گردانیم اهل شهری و دهی را بعد از قیام حجت بریشان و ارسال رسل بدیشان
أَمَرْنَا بفرماییم مُتْرَفِيهَا متنعمان و سرکشان آن شهر را بعبادت و فرمان برداری بر زبانی رسولان که مبعوث
شده باشند بریشان و تخصیص دولتمندان و متنعمان بذکر جهت آنست که غیر ایشان تابع ایشان شوند پس ایشان را امر کنیم بفرمان بر داری
پیغمبر عصر فَفَسَقُوا پس ایشان از حکم رسول بیرون روند و سرکشی کنند فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود
عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن دیه گفتار یعنی کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند
فَدَمَّرْنَاهَا پس از بیخ و بنیاد بر کنیم آن را یعنی هلاک کنیم اهل او را و آن دیار را خراب کنیم تَدْمِيرًا هلاک کردنی و
بنیاد بر کندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسیار هلاک کردیم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس
نوح چون عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا بیش وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ
و بسنده است پروردگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان
داند بَصِيرًا بینا که ظلمات آشکارای ایشان را بیند پس بروفق آن همه را عقاب کند آورده اند که منافقان
در غزوات با مومنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق تعالی فرمود مَنْ
كَانَ هر که باشد که آرزوی خویش همت بر يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده یعنی لذت و منفعت او را
عَجَّلْنَا لَهُ بشتابانیم مر او را فِيهَا در دنیا یعنی تعجیل بدهیم مال و متاع دنیا را مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم از انواف
لِمَنْ نُرِيدُ برای آنکس که خواهیم از طالبان دنیا مَذْمُومًا در حالتی که نکوهیده باشد مَدْحُورًا
رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت وَسَعَىٰ لَهَا
و شتابد برای آن چیز سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه سعی او باشد که آن عمل بهشت رود
و باز ایستادن از مناهی وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه آن سعی کننده مومن باشد زیرا که ایمان صحیح خالی از شایبه شرک
که قبول عمل فرع ایمان صحیح است فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که طالب آخرتند و با ایمان صحیح عمل میکنند كَانَ سَعْيُهُمْ
هست سعی ایشان مَشْكُورًا مقبول و نیکو پسندیده نزدیک خدای تعالی یعنی ثواب حق سعی شکر از جانب خداداد
ثواب بدهد كُلًّا نُمِدُّ هر یک را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند مدد کنیم و برسانیم
هَٰؤُلَاءِ آن گروه را مدد از کفایت وَهَٰؤُلَاءِ و آن گروه را نیز دهیم یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه بدهیم
مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای خداوند تو وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ و نیست عطای پروردگار تو مَحْظُورًا

منع کرده و باز داشته از مومن و کافر در دنیا و از مومن خاصه در آخرت انْظُرْ بنگر بدیده بصیرت که او ذوی معلی كَيْفَ
فَضَّلْنَا چگونه افزونی داده ایم بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی
در فراخی اند و بعضی در تنگی و بعضی در صحت و بعضی در مرض وَلَلْآخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت اکبر درجات بزرگتر است
از روی درجات و مراتبها وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا و بزرگتر از روی افزونی نهادن یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که
تفاوت بهشت بدرجاتست و از درجه تا درجه بر تر از زمین تا آسمان و تفاوت دوزخ بدرکات است و از درک تا درک فرو تر از زمین تا
آسمان لَا تَجْعَلْ فرا مگیر ای بنده مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را در الوهیت و عبادت فَتَقْعُدَ
پس نشینی در دوزخ جاویدان مَذْمُومًا نکوهیده و منسوب بهمه بدیها مَخْذُولًا فرو گذاشته و محروم از نصرت و نیکویها
وَقَضَىٰ رَبُّكَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر جمیع مکلفان أَلَّا تَعْبُدُوا که نپرستید یعنی تو و امتان تو
پرستش منمایید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را که خداوند بحق است وَبِالْوَالِدَيْنِ و مادر و پدر را نیکویی کنید بپدر و مادر إِحْسَانًا
نیکویی کردنی ضم احسان والدین بعبادت خود جهت مبالغت در کمال احسان با ایشان بجهت آنکه ایشان سبب ظاهر
اند در وجود و تربیت اولاد را إِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر البته رسد عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بزرگ سالی و کرسن
أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ كِلَاهُمَا یا هر دو یعنی چندان زیند که پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ
لَهُمَا پس مگو ایشان را أُفٍّ کلمه اف که از آن کسی بگوید که از چیزی ملول باشد یعنی بر تو گران کرده خبر از ایشان ملول
بیابی و صحبت ایشان را گران شمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده
وَقُلْ لَهُمَا و بگو مر ایشان را قَوْلًا كَرِيمًا سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان بلکه بگوی
پدر من و ای مادر من سعید بن جبیر گفته معنی آنست که با ایشان چنان سخن کن که بنده گنه کار عاجز با خداوند خشمناک
درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو گذار برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تواضع و تذلل را یعنی با ایشان
تکبر و بزرگی مکن بلکه ملایمت و فروتنی کن مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش تو برای ایشان زیرا که تا دیروز
محتاج ایشان بوده در تربیت ایشان محتاج تو اند در خدمت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی پروردگار من رحم
فرما و بخشا بر ایشان كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا چنانکه بپروردند مرا در وقتی که خورد بودم یعنی بر ایشان رحمتی کن که مستوجب رحمت
اند به سبب تربیت و شفقت و ارشاد در انبیای صادق علیهم السلام مرویست که اگر حق تعالی میدانست که چیزی کمتر از کلمه اف هست
نهی کردی که بکمتر عقوق والدین با این کلمه او در حدیث صحیح آمده که عاق والدین کاهر عمل که خواهد بکند که در بهشت نخواهد رفت

عقوبت که پر شود هر دو چشم تو از نظر کردن به پدر و مادر بنظر رحمت و مهربانی و باید که آواز خود بر بلندای آواز ایشان
و دستهای خود را بر بالای دستهای ایشان نگستری و مقدم نشوی بر رفتن در پیش ایشان و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایتست که هر که در حضور
پدر و مادر را نفقه حال ایشان نکند به بهشت نرود و در حدیث قدسی آمده که ای عاق والدین هر چه خواهی کن که ترا نیامرزم
و ای نیکویی کننده در حق مادر و پدر هر چه خواهی بکن که ترا بیامرزم و در خبر است که مردی نزد حضرت پیغمبر آمد که یا رسول الله مرا عملی بیاموز
که بدان بهشت خدای نزدیک شوم فرمود که مادر و پدر داری گفت آری فرمود که با ایشان نیکویی کن که نیکویی کردن در حق
ایشان نزد بهشت برنده خدای از هر چیزی که رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناتر است بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بانچه در دلهای
شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکو کنندگان به پدر و مادر فَإِنَّهُ
كَانَ پس بدرستی که خداست لِلْأَوَّابِينَ مر باز گردندگان را از عقوق و رجوع کنندگان بحضرت او در جمیع امور
غَفُورًا آمرزنده از تقصیر تایب که قبل از توبه از و صادر شده باشد و روایت صحیح وارد شده که مراد از اوابین
کسانی اند که میان مغرب و عشا نماز گزارند و بعد از آن امر مراعات حال پدر و مادر و نهی از عقوق ایشان ترغیب
نیکان میکند بادای حقوق مستحقان و میفرماید که وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ و بده خداوند خویشی را حَقَّهُ
آنچه حق او ست مراد حضرت رسالت اند و حق ایشان عطای خمس است بدیشان و از صادق علیه السلام مرویست
که مراد ازین آیه ما ایم که اهل بیت رسولیم در خبر است که چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله فدک را بفاطمه علیها السلام
بخشید و در مدت حیات آنحضرت در تصرف وی بود و منافع آن بطرف فرزندان بکرد چون رحلت فرمود ازو
از فاطمه انتزاع کردند و ثعلبی که از علمای اهل سنت است در تفسیر خود آورده که مراد بذی القربی درین آیه اهلبیت
رسول‌اند پس خلاصه معنی آنست که بده خمس مالهای خود را باولاد پیغمبر وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ
و راه گذر با زاد را حق ایشان بده و نیز ثعلبی در تفسیر خود از منهال بن عمر نقل کرده که امام زین العابدین علیه السلام را از خمس
پرسیدم فرمود که مولانا آن ما راست که اهل بیتیم گفتم حق تعالی میفرماید که وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ فرمود یتامای ما
و مساکین ما یعنی مراد یتیمان و مسکینان ما اند و دادن خمس اولاد و ذریه پیغمبر که یتیمان اند مشروط نیست زانکه
نیاشد بر حرمت سوال چون هاشم باشد و خواه ابن سبیل چنانکه در کتب فقه مسطورست و بعد از آن امر باعطای حقوق مستحقان
میفرماید که وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در نا مرضیات خدا و مال نیاشد یعنی نرود شیخ
تربیت نباشد تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی بر وجه ضرع از مجاهد منقولست که اگر برابر کوه احد زر را در وجوه خیر کند اسراف نباشد

واگر حبه در باطل صرف کند اسراف است إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستی که اسراف کنندگان یعنی صرف کنندگان مال در غیر حق
كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ هستند برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف مال در معاصی
که کفار عرب عظم اموال خود را بر باطل خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران بسیاری میکشتند تا مردمان [illegible]
ایشان را نکوهش کردند و تضییع اموال شان میدانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را
كَفُورًا بسیار ناسپاس نعمت و ناسپاس باید که کسی فرمان او نبرد در خبر است که بلال و صهیب و [illegible] از فقرای صحابه
رضی الله عنهم از حضرت سید کاینات علیه الصلوة والتسلیمات چیزی طلب میکردند که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت
شرم و آزرم متوجه جانب دیگر شدی و اندیشه کردی که از جایی با ایشان رساند آیه آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ
و اگر اعراض کنی از محتاجان بجهت ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا امید داری
امید میداری او را که چون بتو رساند تو با ایشان دهی فَقُلْ لَهُمْ پس بگو ایشان را قَوْلًا مَيْسُورًا گفتاری
و نیکویی یعنی ایشان را دعا کن بفراخی روزی بعد از نزول این آیه چون آنحضرت چیزی میطلبیدند که حاضر نبود میفرمود
که یرزقنا الله وایاکم حق تعالی روزی دهد ما را و شما را پس بیان تبذیر میکند برای بخیل و مسرف قوله تعالی وَلَا
تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ بسته گردن خود یعنی بسته کردن دست کنایت
است از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه گشادن این عبارت است از اسراف
یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده شده نزد خدا و مردمان مَحْسُورًا و رمانده و محتاج
روایت است که زنی مسلمه با زنی یهودیه گرو بسته مضمون کرد که حضرت مصطفی از موسی کلیم سخی تر است و [illegible]
زن مسلمه دختر خود را بجانب آنحضرت فرستاد دختر نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله مادر من پیراهن میطلبد که در بر
حضرت بحجره درآمد و پیراهن خود را بیرون کرد و بوی داد و خود برهنه نشست بلال آمد تکبیر گفت و یاران منتظر خروج
آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نمیتوانست آمد آیه مذکوره نازل شد و حق تعالی او را باعتدال صفت کرم
امر فرموده از تقتیر و تبذیر منع نمود إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکند
روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که بخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که اراده او اقتضا کند و بسط و قبض او
محض مصلحت است و گزاف نیست إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ بدرستی که اوست ببندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا
دانا و بینا پس میداند مصالح ایشان را الخ که ایشان مخبر است وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را

خشیة

خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی گویند این آیه در حق اهل جاهلیت است که دختران را زنده در گور میکردند از ترس آنکه
مبادا در نفقه دچار ایشان نباشند و ملامت زده مردمان گردند حق تعالی ایشان را از این نهی کرد و فرمود که نَحْنُ
نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ما روزی میدهیم ایشان را و شما را پس غم روزی ایشان مخورید إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی کشتن ایشان
كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا هست خطای بزرگ چرا که موجب قطع نسل است وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا و نزدیک مشوید
بزنا إِنَّهُ كَانَ بدرستی که زنا است فَاحِشَةً فعلی زشت و بسیار قبیح وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست
زیرا که موجب قطع انساب است و سبب فتنه و نزاع و قطع صله رحم و قطع حقوق آبا بر اولاد از امیر المومنین علی علیه السلام
روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست
آنکه رونق روی ببرد و روزی را قطع کند و اجل را نزدیک گرداند و آن سه که در آخرت است حق تعالی بر وی خشمناک باشد و در
حساب تنگ گیرد و او را همیشه در دوزخ دارد وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام
کرده است خدای قتل او را و آنها اهل ایمانند و ذمی و معاهد مگر آنکه شایسته باشد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحقی که
قصاص است یا ارتداد یا زنا بعد از احصان وَمَنْ قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُومًا در حالتی که ستم کشیده
باشد یعنی مستوجب کشتن نباشد فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی که گردانیدیم یعنی در شرع مقرر کردیم لِوَلِيِّهِ مر وارث
این مقتول را که بعد از قتل او متولی امر اوست سُلْطَانًا تسلطی و قوتی بمواخذه بمقتضای قتل که آن قصاص
است در عمد و دیه اگر خطا باشد فَلَا يُسْرِفْ پس باید که ولی خون اسراف نکند و از اندازه بیرون نرود
فِي الْقَتْلِ در کشتن یا غیر قاتل را بکشد و یا قاتل را مثله کند روایت است که در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث
قاتل او را نکشتی بلکه قصد قبیله کردی حق تعالی از این ابا نهی فرمود که باید ولی غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستی که ولی خون
كَانَ مَنْصُورًا هست یاری داده شده در قصاص بمعونت از حاکمان شرع او را مدد کنند و چون امر بحفظ نفس امر
فرموده باید بحفظ مال نمود وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي
مگر بطریقه که شرعا و عرفا هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر و نیکوتر است یعنی بآن معامله کنید تا اصلاح برای وی باشد و
ربح آن صرف معاش او شود و بیان این بحث در سوره انعام مذکور شد حاصل که ولی باید که ضبط اموال یتیم کند و غبطه
او از دست ندهد و ولی شرعی در آن تصرف کند حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بقوت خود
یعنی ببلوغ رسد وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعهدی که بسته است خدا با شما از تکالیف شرعیه یا پیمانی که با یکدیگر

می بندید یا عهدی که با خدای می بندید از عهد و نذر و یمین إِنَّ الْعَهْدَ بدرستی که پیمان كَانَ مَسْئُولًا هست طلب
کرده شده یعنی اثر از صاحب عهد طلب خواهند کرد که نقض آن کرده است و وفا بآن نموده تا جزای وفا دهند وَ
أَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپیمایید کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون بپیمایید برای دیگری وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ
الْمُسْتَقِيمِ بترازوی راست یا بقپان ذَٰلِكَ این تمام پیمودن و راست سنجیدن خَيْرٌ بهتر است شما را
جنات وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از روی عاقبت و بازگشت وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ
آنچه که نیست ترا بدان عِلْمٌ دانایی یعنی تقلید مکن و گمان از پی چیزی مرو و تتبع آن مکن یعنی مگو که دیدم یا
دانستم و حال آنکه ندیده باشی و نشنیده و ندانسته إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ بدرستی که گوش و چشم و
الْفُؤَادَ و دل كُلُّ أُولَٰئِكَ هر یک از اینها كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا هست از او پرسیده شده یعنی از اینها
مذکور خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی از امور جایزه و غیر جایزه
و از چشم پرسند که چه دیدی از اشیایی که در شرع جایز باشد دیدن آن و از دل پرسند که چه دانستی از
ذات حق و باطل امام جعفر علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فردای قیامت بنده قدم از قدم برندارد تا از
چهار سوال کنند از عمر که در چه صرف کرده و از بدن که در چه کار ساخته و از مال که از کجا کسب کرده و در چه صرف کرده
و از دوستی ما اهل بیت وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا در حالتی که خرامنده و متکبر باشی
خطاب با رسول است و مراد امت یعنی بشیوه خرام در راه چنانکه متکبران خرامند إِنَّكَ بدرستی
که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی زمین را شکافتن بپای و سخت گام زدن و زمین
کوفتن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و هرگز نرسی بکوهها طُولًا از روی درازی مراد آنست که
متکبر ضعیف و خوار است و قادر نیست که خرق زمین کند بکوفتن قدم و سرکشی از کوه درگذرد پس بر او
لازم است که در تواضع و تذلل سعی داد كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها که مذکور شد و آن بیست و پنج
خصلت است از قوله لا تجعل مع الله الها آخر تا اینجا منتهی است كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو [illegible]
[illegible] مَكْرُوهًا [illegible] ذَٰلِكَ این احکام مذکوره مِمَّا أَوْحَىٰ
إِلَيْكَ از آنچه است که وحی کرده است بتو رَبُّكَ پروردگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علم که [illegible]
حق است و دانستن آن برای عمل وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ و قرار مده با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدایی دیگر

ایل

از روی [illegible] فَتُلْقَىٰ پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی
[illegible] مَدْحُورًا دور کرده از رحمت خدا أَفَأَصْفَاكُمْ خطابست بکسانی که گفتند
[illegible] رَبُّكُمْ پروردگار شما بِالْبَنِينَ به پسران که افضل اولادند وَاتَّخَذَ
و فرا گرفت [illegible] مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران که خسیس ترین اولادند این خلاف
[illegible] إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما میگویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی
[illegible] اولاد [illegible]
وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم یعنی مکرر ساختیم [illegible] فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ
[illegible] لِيَذَّكَّرُوا تا پند پذیر شوند [illegible] وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی افزاید ایشان را [illegible]
إِلَّا نُفُورًا مگر [illegible] قُلْ بگو ای محمد لَوْ كَانَ
مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندی با خدای [illegible] كَمَا يَقُولُونَ چنانکه شما ای مشرکان میگویید
[illegible] إِذًا لَابْتَغَوْا [illegible] إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ بسوی
خداوند عرش [illegible] سَبِيلًا راهی [illegible]
[illegible]
[illegible] سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برتر عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان میگویند عُلُوًّا
كَبِيرًا [illegible]
[illegible] تُسَبِّحُ لَهُ
تسبیح میکنند [illegible] السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ
[illegible] وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ
[illegible]
[illegible] وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشان را [illegible]
[illegible] إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای حَلِيمًا بردبار
[illegible] غَفُورًا آمرزنده [illegible]

کرده بصانع عالم و وحدانیت او اعتراف نماید پس گویند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میکنند اما ان
نشنوند و فهم نکنند مگر عالم ربانی و مراد تسبیح ایشان کیفیت دلالت ایشانست بر وجود صانع و بر قدرت و علم
و وحدانیت او اورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه واله در شب نزد خانه کعبه نشستی و تلاوت قران نمودی
و بعضی از اهل شرک سنگ بران حضرت انداختندی و قصد ایذای او کردندی حق تعالی شر ایشان را دور کرده
حضرت را از چشم ایشان بپوشید وایه فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون خوانی قران را جَعَلْنَا بَيْنَكَ
گردانیم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان انانکه منکر بودند بعث را
حِجَابًا مَسْتُورًا پرده پوشیده شده از حس تا ترا نبینند و اواز ترا نشنوند وَجَعَلْنَا و گردانیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها یعنی چون کفار بجهة عناد و لجاج تامل نمیکنند در ایات باهره و معجزات ظاهره پس
گویا بر دلهای ایشان پوششها نهاده ایم که مانع است أَنْ يَفْقَهُوهُ از انکه دریابند قران را وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده ایم در گوشهای
ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع قران نمیکنند و یا ما علامتی بر دلها و گوشهای ایشان نهاده ایم تا ملائکه بان عالم شوند که ایشان
از فرط عناد تدبر در ایات نکنند و از سمع قبول نشنوند و بجهة ان ایشان را لعن کنند وَإِذَا ذَكَرْتَ و چون یاد کنی
رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ پروردگار خود را در قران وَحْدَهُ یگانه و تنها وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ باز گردند کافران
بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُورًا در حالتی که رمنده گان باشند از شنیدن توحید خدا و اجرا ایشان
که الهه ایشان را نامبرده خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ بانچه می شنوند قران را بسبب ان
سخریت است مراد انست که قران را برای استهزا و طعن در ان میشنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که گوش
فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتی که ایشان راز گویانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام
سحرت إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر اصحاب ترا که شما
إِنْ تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید و اذعان نمیکنید إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی کسی را که جادو کرده
اند و عقلش زایل شده انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ زدند برای تو مثلها
یعنی وصف میکنند ترا بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریق حق در جمیع این امثال
فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس نمیتوانند یافتن راهی بطعن در وحی که متوجه باشد بر تو
در ذکر انکار ایشان بعث میفرماید که وَقَالُوا و گفتند کافران أَإِذَا كُنَّا ایا انهنگام که ما بعد از مرگ

یکدم

گردیم عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای خورد و مرد شده و ریزیده گشته أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ایا ما برانگیخته شده
گانیم خَلْقًا جَدِيدًا افریدن نو و تازه قُلْ بگو در جواب ایشان كُونُوا گردید شما یعنی اگر فی المثل گردید بعد از مرگ
حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِيدًا یا اهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا افریده از انچه بزرگ است و وقعی دارد فِي
صُدُورِكُمْ در سینهای شما که موصوف بحیوة بوده است بطریق اولی فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند بر
انکار مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز ارد ما را یعنی زنده سازد و پس از مرگ قُلْ بگو در جواب که باز اورد و زنده سازد
شما را الَّذِي فَطَرَكُمْ انکس که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس انکس که تواند خاک را جان
در بدایت هم تواند که خاک را زنده سازد در نهایت و این اسانتر است از اول فَسَيُنْغِضُونَ پس زود باشد که
بجنبانند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی جنبانیدن سر از تعجب سرهای خود را بجنبانند ایشان از روی انکار
سر خود را بجنبانند وَيَقُولُونَ و گویند مَتَىٰ هُوَ کی خواهد بود این بعث و نشر قُلْ بگو ای محمد عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ
شاید که باشد بعث و نشر قَرِيبًا نزدیک چه هر چه لامحاله اینده است نزدیک توان گفت و بعث شما انروز
شود يَوْمَ يَدْعُوكُمْ روزی که بخواند خدا شما را برای محاسبه با اسرافیل در نفخ ثانیه شما را اواز دهد فَتَسْتَجِيبُونَ
پس شما اجابت خدا را یا اسرافیل بِحَمْدِهِ در حالتی که حامد باشید بستایش حق بر کمال قدرت او چنانکه در خبر است
که خلایق از قبور و بعث بر امده خاک از سر افشانند و گویند اللهم وبحمدک وَتَظُنُّونَ و گمان برید انهنگام
إِنْ لَبِثْتُمْ که درنگ نکرده اید در قبر إِلَّا قَلِيلًا مگر اندک یا زندگی خود را که در دنیا داشته باشید در ان روز اندک
شمرید چه مشاهده اهوال ان و با جهة طول مکث در اخرت معلوم است که از اتباع بهترین اقوال و افعال غافل بود
وَقُلْ لِعِبَادِي و بگو مر بندگان من را یعنی مومنان که بندگان مخصوص شدند يَقُولُوا الَّتِي که بگویند ان کلمه را
هِيَ أَحْسَنُ ان بهتر و نیکوتر باشد و ان امر شما و اوامر و نهی از مناهی اورده اند که مشرکان بی حرمتی در ابتدای
قول و فعل میکردند مومنان صورت حال عرض سید ابرار صلی الله علیه واله رسانیدند و قتال و جدال
ایشان دستوری طلبیدند انحضرت فرمود که مرا حکم قتال ایشان نکرده این ایة امد که مومنان را امر کن تا عمل نکنند
الا باحسن اقوال یعنی در مقابله جفای کفار درشتی نکنند بلکه با ایشان گویند که یهدیکم الله خدای شما را راه راست
نماید إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی می افکند میان او و میان ایشان بی مکنت
کردن برای درشتی موجب ستیزه و دعا دگر دد وان صورت باز دیگر فتنه و فساد کشد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ

که شیطان هست لِلْإِنْسَانِ مر ادمی را عَدُوًّا مُبِينًا دشمن اشکار که مردم را از صلاح باز دارد و جز هلاک ان نخواهد رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ
پروردگار شما داناتر است بحال شما إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد بخشایش کند بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِنْ يَشَأْ
يُعَذِّبْكُمْ یا اگر خواهد عذاب کند شما را بایذا و ازار کفار برین وجه که تخلیه ایشان کند تا شما را ازار کنند و این موجب مزید ثواب شما
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر کافران نگهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری و ایشان را
بر اسلام داری پس مواخذه نخواهی شد بگفتار و کردار ایشان و بر تو همین تبلیغ است پس اصحاب خود را با افعال و اقوال نیکو
امر کن و با کفار مدارا کن وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بانکس که در اسمان و در زمین
یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار گفته که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر باشد
گرسنه چند شاگرد او کنند حق تعالی این ایه فرستاد که ما داناتریم باهل اسمان و زمین هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم
وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و بدرستی که افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبران را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر چنانکه ابراهیم را بخلت
و موسی را بکلام و محمد را بمحبوبیت و خاتمیت و عموم رسالت و شفاعت و معراج وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم داود را زَبُورًا کتاب زبور
پس شرف ان بیان کتابست نه بپادشاهی او و روایت که زبور صد و پنجاه سوره است که در ان احکام حلال و حرام و حدود
و فرایض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و نصیحت و صفت حضرت رسالت پناهی و ستایش او اورده اند که چون قریش بقحط مبتلا شدند
حق تعالی جهة الزام ایشان این ایة فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگو ای محمد کافران را که بخوانید انها را که گمان بردید که
خدا یانند از ملائکه و مسیح و عزیر و اصنام مِنْ دُونِهِ بجز از خدای تا این بلا را از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمیتوانند
کَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحطی و دردمندی و بیماری عَنْكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا و نمیتوانند تحویل ان از شما
که ابدیت ان از قبیل شما بجای دیگر اورده اند که سبب نزول این ایه بعضی از عرب بودند که جن را میپرستیدند و جنیان خود را ایمان
اوردند و پرستندگان ایشان بر کفر ماندند این ایه امد که أُولَٰئِكَ ان گروه از ملائکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ انانند که میخوانند
کافران ایشان را و میپرستند يَبْتَغُونَ میجویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ بسوی پروردگار خود دراز وسیله و دستاویزی یعنی قرب
بطاعت و عبادت حضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام ایشان نزدیکتر اند بمرتبه و منزلت یعنی انها که معبودان بت پرستانند
از ملائکه و جن توسل میکنند که میل بغیر مقرب بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت ادنی بتخصیص یعنی انست که معبودان ایشان
معبود حقانه وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند بخشش او را وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و میترسند از عذاب او إِنَّ
عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو كَانَ مَحْذُورًا است سزاوار انکه از ان حذر کنند و حق سبحانه که ایشان در حیز عبودیت
در بیم و امیدند

سابر

سابر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد و بعد از ان بر سبیل تهدید میفرماید که وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ
و شهری إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا مگر که ما هلاک کننده ایم اهل ان را بمرگ و فنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ
مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده ان بقتل و قحط و غیر ان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی اگر مومن صالح اند بموت
و اگر کافر فاسق اند بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده اورده اند که
قریش از حضرت رسول معجزها طلبیدند از جمله انکه کوه صفا را زر خالص سازد و کوههای مکه را محو کند تا زمین گشاده گردد و
صلاحیت زراعت داشته باشد و جویها روان سازد تا باغ و بوستان سازند حق تعالی فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز
نداشت ما را أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ از انکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مگر انکه تکذیب کردند
بِهَا بان معجزات مقترحه الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند از معجزات ظهور اوردیم و ایشان را
تکذیب کردند و بر عذاب استیصال بر ایشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را استیصال نسازیم بحرمت
محمد صلی الله علیه واله و با جهة انکه از نسل ایشان مومنان بیرون خواهیم اورد و بعد از ان میفرماید وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ و دادیم قوم
ثمود را ناقه باقتراح ایشان از صالح مُبْصِرَةً در حالتی که بینه بود هویدا و هویدا یعنی از از سنگ بیرون اوردیم بر
که معاینه از ان میدیدند فَظَلَمُوا بِهَا پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ
و ما نفرستادیم بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه را إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای ترسانیدن از عذاب استیصال وَإِذْ قُلْنَا لَكَ
و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده دادیم که اینده و مجوز إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که افریدگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ
بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کرد مردمان را بعضی هلاک خواهد کرد بعد قریش را این اشارت است
بواقعه بدر یا بعلم خدا احاطه کرده باحوال مردمان و باعمال ایشان از طاعت و معصیت و ترک و اخذ مستحق اند از ثواب
و عقاب وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي و نگردانیدیم ما انخواب را که أَرَيْنَاكَ بنمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ
ازمایش یعنی سبب ازمایش مراد خوابیست که در سال حدیبیه انحضرت دید و انچنان بود که انحضرت در خواب دیده بود که عمره گذارد
و خانه طواف کرده و سعی و حلق بجای اورده صحابه منتظر ان بودند و در ان سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند
که این خواب راست نشد و حال انکه حکم الهی ان بود که تعبیر واقعه در سال اینده بظهور رسد و تفصیل این در سوره فتح مذکور خواهد شد
و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که این خوابیان بود که حضرت رسالت در واقعه دید که بوزینگان
بر منبر او میروند و پایین می ایند و حضرت دلتنگ شد جبرئیل امد و او را خبر داد که اینها بنو امیه باشند که بعد از تو بر منبر تو

و برای انجا را بیند در خبر است بعد از این واقعه هیچکس لب آنحضرت را خندان ندید و بنابرین مراد فتنه آن فتنه بود که در ایام
حکومت ایشان واقع شد از قتل اولاد و ذریه سید ابرار و اولیای ایشان و غیر آن که در هیچ قرنی از قرون کسی مثل
آن ندیده و نشنیده **والشجرة الملعونة** یعنی نگردانیدیم درخت لعنت کرده را که یاد کرده شد **فی القرآن** در قرآن
مگر برای فتنه مردمان تا امتحان خود را نزد آن از یاران کنیم و بر عالمیان ظاهر سازیم که کدام از ایشان مصدق است بران
و کدام جحود کننده است بران و در بعضی تفاسیر آمده که چون مشرکان درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است تعجب نمودند
ابوجهل گفت که محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را می سوزاند و باز میگوید که از و درخت میروید و این نهایت عجب است
و حال آنکه از تعجب ایشان عجب بود زیرا که از درخت آتش بیرون می آید و هیچ تعجب نمیکردند که آتش از درخت بود و همچنین
و عجب که در آتش درخت برویاند با آنکه مرغی که پر و بال سمندر را در آتش از احراق محافظت می کند و اشتر
مرغ را آن وقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد توانست برویانیدن شجره در دوزخ و زقوم را
شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافرانند و لعنت شده ایشانند **ونخوفهم** و میترسانیم کافران را
بانواع تخویفات چون خبر دادن از استیصال امم سابقه یا ذکر دوزخ و زقوم و امثال آن **فما یزیدهم** پس نمی افزاید
تخویف ما ایشان را **الا طغیانا کبیرا** مگر سرکشی بزرگ یعنی گزاف کاری که سرکشی ایشان از حد متجاوز شده و چون تمرد
ایشان از وسوسه شیطان است در عقب آن ایراد استکبار و بدی عاقبت او کرده میفرماید که **واذ قلنا للملائکة**
اسجدوا و یاد کن چون فرمودیم فرشتگان را بسجود کنید **لآدم** مر آدم را **فسجدوا** پس سجده کردند همه ایشان **الا ابلیس** مگر
ابلیس که سجده نکرد و چون خدای تعالی گفت و اسجده نکردی **قال أأسجد** گفت بر وجه استکبار و انکار آیا سجده
کنم یعنی نکنم **لمن خلقت** مر آنکس را که آفریدی **طینا** از گل پس خدای تعالی او را لعنت کرد و دور از درگاه خویش راند
قال گفت ابلیس دیگر باره که ای آفریدگار من **أرأیتک** آیا دیدی و پسندیدی **هذا الذی کرمت** این را که گرامی
کردی و فضل دادی او را **علی** بر من از چه وجه او را بر من تفضیل دادی و حال آنکه از خاک است که خسیس ترین عناصر است
و من از آتش که شریف ترین است **لئن اخرتن** بخدا که اگر واپس داری مرا و تاخیر مهلت **الی یوم القیمة** تا روز
قیامت **لأحتنکن** هر آینه مستولی شوم بر کله ساختن **ذریته** و ذریات او را همه را در تحت تصرف خود در آورم
و مامور خود سازم **الا قلیلا** مگر اندکی را که نتوانم ایشان را اغوا کردن بسبب عصمتی که با ایشان ارزانی داشته باشی
قال اذهب گفت خدای تعالی مر او را که برو این امر اهانتست و ابعاد یعنی براند او را از درگاه رحمت و قرب خود و
تهدید

تهدید فرمود که از پی مهم خود برو **فمن تبعک** پس هر که متابعت کند ترا **منهم** از ذریه آدم **فان جهنم** پس بدرستیکه آتش دوزخ
جزاؤکم پاداش شماست یعنی جزای تو و ایشان **جزاء موفورا** جزای تمام یعنی عذابی بر دوام و ثبات **واستفزز**
و از جای بجنبان و برانگیز **من استطعت** هر کرا توانی **منهم** از ایشان **بصوتک** باواز خود یعنی خواندن ایشان را بفساد
و باطل و در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که هر آوازی که نه در راه رضای خدا از دهن بیرون آید آواز شیطانست و هر داعی که بمعصیت
دعوت کند از ابلیس است **واجلب علیهم** و بانگ زن سخت بخوان و برانگیزان بر ایشان **بخیلک ورجلک**
سواران و پیادگان خود را در جمع کن که هر سوار و پیاده از انس و جن که در معصیت خدا سعی کند از خیل و رجل شیطانست **و**
شارکهم و شریک کن با ایشان **فی الاموال** در مالها یعنی ایشان را بران دار که از حرام جمع کنند یا به ربا دهند و یا در معصیت صرف
کنند **والاولاد** و در فرزندان ایشان شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن نام نهند و یا ایشان را
بر ملت باطل ترغیب کنند **وعدهم** و وعده ده ایشان را بوعدهای دروغ از درازی امل و شفاعت بتان و یا تاخیر توبه و یا
انکار بعث و بهشت و دوزخ **وما یعدهم الشیطان** و وعده نمیدهد شیطان ایشان را **الا غرورا** مگر فریب
یعنی خطا را بصورت صواب با ایشان مینماید تا مغرور شوند **ان عبادی** بدرستیکه بندگان خالص و برگزیده من
که براه حق آفریده شده اند **لیس لک** نیست ترا **علیهم** بر اغوای ایشان **سلطان** تسلط و قدرت یعنی همه کس را توانی
فریفت مگر بندگان مرا **وکفی بربک** و بسنده است پروردگار تو **وکیلا** نگهدار بندگان خود از اضلال تو و کسی که بلا
واضح **ربکم الذی** پروردگار شما آنکسی است که بقدرت کامله **یزجی** میراند و روان میگرداند **لکم الفلک** برای شما
کشتی را **فی البحر** در دریا **لتبتغوا من فضله** تا بجوئید از فضل او بعضی روزی خود که بربح معاملات باشد که برای عبور بعضی
جزایر در بیاید **انه کان** بدرستیکه او هست **بکم رحیما** بشما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میگرداند و
بحاجت شما را مهیا میسازد **واذا مسکم الضر** و چون برسد شما را سختی که آن خوف غرق شدنست **فی البحر** در دریا
ضل گم شود و برود از خاطرهای شما **من تدعون** هر که را میخوانید و میپرستید **الا ایاه** مگر خداوند یگانه است
یعنی در انجا او را میخوانید و نجات از وی میجوئید **فلما نجیکم** پس آنهنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و برساند
الی البر بسوی بیابان **اعرضتم** برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید **وکان الانسان** و هست آدمی
کفورا بسیار ناسپاس مر نعمت خداوند خود را **افامنتم** آیا ایمن گشتید بعد از رستن شما از دریا یعنی ایمن شدید
ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را **جانب البر** کرانه از زمین یعنی آنکه قادرست که شما را در آب فرو برد تواناست

بر آنکه در خاک پنهان کند **او یرسل** یا فرو فرستد **علیکم حاصبا** بر شما بادی که سنگ بر شما افکند قادرست
بر آنکه شما را سنگ باران کند **ثم لا تجدوا لکم** پس نیابید برای خود **وکیلا** نگهداری که شما را محافظت
و هیچکس رد فعل حق تعالی نتواند کرد **ام امنتم** یا ایمن شدید **ان یعیدکم** از آنکه بازگرداند شما را
در دریا **فیه** در دریا **تارة اخری** بار دیگر یعنی در دل شما افکند تا دیگر باره میل سفر دریا کنید و در کشتی نشینید
فیرسل علیکم پس فرستد بر شما **قاصفا من الریح** شکننده از باد یعنی سخت بادی برانگیزاند که کشتی شما را بشکند
فیغرقکم پس غرق گرداند شما را **بما کفرتم** بسبب آنکه ناسپاسی کردید یعنی بسبب کفران شما را غرق گرداند
ثم لا تجدوا لکم پس نیابید برای خود **علینا به** بر ما بان غرق کردن **تبیعا** از بسیار دنباله گیرنده که دوری کند
و خواهد که انتقام کشد از ما و باز دارد از اعراض دراز کند و گوید چرا چنین کردی و بعد از حکایت از قول ابلیس ذکر
تعظیم بنی آدم فرمود **ولقد کرمنا** و هر آینه گرامی کردیم **بنی آدم** فرزندان آدم را **وحملناهم** و برداشتیم ایشان را یعنی سوار
گردانیدیم **فی البر** در بیابان بر چهارپایان **والبحر** و در دریا بکشتیها **ورزقناهم** و روزی دادیم ایشان را **من الطیبات وفضلناهم علی**
کثیر ممن خلقنا از بسیاری از آنچه ما آفریده ایم **تفضیلا** افزونی دادنی تفضیل و استیلا با شرف و کرامت
که ایشان را حسب است و روحهای ماجدانی تمام ایشان را است از مومن و کافر و آن بخبر طینت ایشانست ببدین و تصویر
وحش و صورت شده مزاج قریب باعتدال و در آستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بخبر و کرم و بتمیز بعقل و فهم
و حفظ و دوه یا تمیز با سباب بهشت و تمکین بر ضاعات و روحهای دوقسم است عام و خاص اما آنچه عام است مومن و کافر
دران شریکند چون بیع و رع در ایشان و انواع از صلب آدم و اسماع قولات و انطاق بجواب بلی و بعد از
و ایلاد بر فطرت و اسلام و ارسال رسل بر ایشان و انزال کتب برای ایشان و ترتیب ایشانست که انبیا و اولیا و مومنان را
عیان گرای ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و اداب حسنه و ترقی
مقامات تا سوی بجذبات لاهوتی و مجدی که گفته که از انبیا و بیان باید که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود
علما راسخند که رسل بنی آدم فاضل ترند از رسل ملائکه و اولیای بنی آدم نیز بهترند از اولیای ملائکه و صلحای ایمان مافضلترند از عوام
ملائکه و در تنزیه الانبیا آورده که انبیا و رسل و ائمه معصومین علیهم السلام افضل از جمیع ملائکه اند بعد از آن میفرماید که یاد کن
یوم ندعوا روزی که بخوانیم **کل اناس** هر گروهی را از مردمان **بامامهم** بپیشوایان ایشان یعنی بنی ایشان چنانکه
گویند که ای امت موسی یا امت عیسی و یا امت محمد و یا مقتدی که در مذهب سابقه او نموده باشند از ائمه هدی و ائمه ضلال چنانکه ما ایها
تنفی

حسینی یا شافعی و از امیرالمومنین علی علیه السلام مرویست که در آنروز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و کتاب
منزل بر ایشان و از صادق علیه السلام مرویست که فرمود ای دوستان و محبان آل محمد خدا را بستایید برین نعمت که چون روز قیامت
باشد هر قومی را بان دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه بر رسول خدا بریم و حبل در دو زنیم و شما پناه بما برید پس
کجا برند شما را و آن کلام را سه بار ادا فرمود و بعد از آن فرمود بخدای کعبه که شما را بهشت برند **فمن اوتی** پس هر کرا داده شود
کتابه بیمینه نوشته عمل او بدست راستش **فاولئک** ایشان کرده **یقرؤن کتابهم** میخوانند کتاب
خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در آن نامه عملها نیکو بینند **ولا یظلمون** و ستم کرده نشوند
در مزد خود **فتیلا** بمقدار فتیله از چرک که میان انگشتانست یعنی کمترین چیزی قصور در پاداش ایشان نباشد **ومن**
کان فی هذه و هر که هست درین دنیا **اعمی** نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نبیند و جهه فرط عناد در
تا دیده نظر نکند تا راه صواب بهره نکند **فهو فی الآخرة** پس او در آخرت **اعمی** نابینا یعنی راه نجات نیابد **واضل**
سبیلا و گمراه تر از نابینا بود پس هر که نابینا گردد در دنیا از طاعه نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا هدی نبیند
فردا حال بخوره مشاهده کی تواند کرد آورده اند که وفد ثقیف گفتند که ای محمد ما ایمان بیاریم بتو تا وقتی که یکسال توما
را مهلت بر سر بتکده ها و زمین طایف را که امامگاه بت ماست چون حرم مکه حرم سازی و ما را در نماز از رکوع و سجود
معاف داری اگر آنرا تو برسند که چرا چنین کردی بگوی خدای من مرا برین فرموده است آیه ایشان آمد که **وان کادوا** و بدرستیکه
نزدیک بودند ثقیف **لیفتنونک** که ترا فریفته سازند و گردانند ترا **عن الذی اوحینا الیک** از آنچه وحی کردیم بتو
که بعمل آوری **لتفتری** تا افترا کنی در بستن **علینا غیره** بر ما غیر آنکه وحی کرده ایم یعنی بگوئی که خدا مرا برین فرموده
واذا لاتخذوک و آنگاه که تو چنین کنی هر آینه فرا گیرند ترا **خلیلا** دوست خود جهة موافقت تو با ایشان در
سلوک طریق ضلال **ولولا ان ثبتناک** و اگر نه آنست که ترا ثابت دادیم بمدد عصمت خود **لقد کدت ترکن**
هر آینه نزدیک بود که میل کنی **الیهم** بسوی ایشان **شیئا قلیلا** میل کردنی اندک یعنی بجهة فرط حرص و سعی اسلام ایشان نزدیک
بود که تو در صدد میل شوی با ایشان و لکن عصمت ما ترا نگذاشت در مجمع آورده که چون آنحضرت معصوم بود پس
برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان نکنند به که **اذا لاذقناک** آنگاه که میل بکردی هر آینه بچشانیم ترا **ضعف**
الحیوة دو چندان عذاب زندگی در دنیا **وضعف الممات** و دو چندان عذاب مرگ یعنی در آخرت دو چندان
عذابی باشد که واقع شود بر غیر تو که شرکت امر شود زیرا که خطا خطیر افحش است **ثم لا تجد لک** پس نیابی برای

عَلَیْنَا برونق عذاب ما نَصِیْرًا یاری کرسیان او و مانند یهی حق این ایه امد حضرت رسالت فرمود کہ اللهم لا تکلنی الی
نفسی طرفة عین بار خدایا مرا چشم زدنی بخود مگذار مرویست کہ اهل مکه در اخراج انحضرت مشاورت کردند و رای ایشان
بران قرار گرفت کہ دروشنی بخدایی او راه کنند کہ انحضرت را بضرورت بیرون باید رفت حق تعالی این ایه فرستاد کہ وَاِنْ
کَادُوْا و بدرستی کہ خواستند اهل مکه لَیَسْتَفِزُّوْنَكَ تا بلغزانند ترا بدشمنی مِنَ الْاَرْضِ از زمین لِیُخْرِجُوْكَ مِنْهَا
تا بیرون کنند ترا ازین وَاِذًا لَّا یَلْبَثُوْنَ و انگاه کہ چنین کنند درنگ نکنند خِلٰفَكَ پس از تو مگر اِلَّا قَلِیْلًا
مگر اندک زمان و انچنان شد که بعد از هجرت باندک زمان واقعه بدر روی داد و هلاک گشتند و از ابن عباس روایتست
کہ یهود را از اقامت انحضرت در مدینه حسد امد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیای پیش زمین شام بود اگر تو پیغمبری و میخواهی کہ ما ترا
تصدیق کنیم باید کہ بشام روی و انجا ساکن شوی حضرت عزم شام فرمود این ایه امد کہ یهود میخواهند کہ ترا از زمین یثرب دور
بکنند اگر چنین باشد پس از تو ایشان امان نیابند و معذب شوند حضرت عازم شد سوطن در مدینه و در اندک زمانی قتل
بنی قریظه و اجلا بنی نضیر شدند معیادان فرمود که سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا سنت نهادیم ما سنت نهادنی
انها کہ فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُّسُلِنَا از فرستادگان و ان سنت هلاک ایشانست بتکذیب پیغمبران
و اخراج ایشان از دیار خود وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا و نیابی مر سنت و عادت ما را تَحْوِیْلًا تغیری و تبدیلی و چون علاوه تشار جاری
شده کہ تا پیغمبر در میان امت باشد ایشان از عذاب ایمن باشند و او را بیرون کنند معذب گردند پس چرا قصد میکنند که ترا
بیرون کنند و معیادان اقامت حجت و ذکر و عدد و عید بیغمبر بفرماید که اَقِمِ الصَّلٰوةَ بپای دار نماز را و محافظت آن کن
لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ در وقت زوال آفتاب و میل ان بجانب مغرب کران اول هنگام نماز پیشین است اِلٰی غَسَقِ الَّیْلِ تا تاریکی
کہ اول وقت نماز شام و خفتن است و غسق لیل وقت نماز مغرب و عشاست وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ و برپای دار نماز
تسمیه صلوة بقران جهة وجوب قرائت قرائت در ان پس از قبیل تسمیه شی باشد باسم جزو اِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ بدرستیکہ
بدرستی که نماز بامداد کَانَ مَشْهُوْدًا است دیده شده یعنی ملائکه لیل و نهار او را مشاهده میکنند چون وقت
نزول فرشتگان روز و بازگشتن شب پس فرشتگان شب انرا دیده در آخر دیوان اعمال لیل ثبت میکنند و ملائکه روز انرا
میبینند و در اول دیوان عمل نهار مینویسند وَمِنَ الَّیْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ بِهٖ پس بیدار شو بقران
یعنی نماز شب نَافِلَةً لَّكَ در فریضه زاید است برای تو بر نمازهای پنجگانه عَسٰۤی اَنْ یَّبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید که
برانگیزد ترا پروردگار تو مَقَامًا مَّحْمُوْدًا در مقام پسندیده یعنی مقامی که ستوده باشد مستایش کننده کانی و ان مقام شفاعت
کہ حضرت رسالت در انعام خلق اولین و آخرین ستایش کند و او بر همه شرف باشد و بروایتی کہ جمیع بندگان او را بینند و ذلک امر
اورده کہ حق تعالی او را اذن شفاعت دهد و شفاعت برکسی که گوینده لا اله الا الله و محمد رسول الله علیه و علی آله و سلم است و در دل او ایمان باشد حق تعالی
او را از دوزخ خلاصی دهد و بعد از ان حضرت را امر میکند که وَقُلْ رَّبِّ و بگو ای پروردگار من اَدْخِلْنِیْ در آر مرا در قبر
مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و با کرامت وَّاَخْرِجْنِیْ و بیرون آور مرا از ان در وقت بعث مُخْرَجَ
صِدْقٍ بیرون آوردن ستوده و با کرامت از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که رسول این دعا را در وقتی
کرد کہ در غار بود یعنی بار خدایا بیرون بر مرا از غار با امنیت و باز مکه بر با ظفر و غنیمت وَّاجْعَلْ لِّیْ و بده مرا مِنْ
لَّدُنْكَ از نزدیک خود سُلْطٰنًا نَّصِیْرًا حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده و غالب شونده بر جمیع اهل خلاف و عناد
و قتاده گفته که مراد بسلطان سلطنت و پادشاهی است که ناصر اهل اسلام باشد بر کفر جهت رواج اسلام و چون این سوره
پس حق تعالی اجابت دعای انحضرت کرد بقوله فان حزب الله هم الغالبون و بقوله لیظهره علی الدین کله وَقُلْ جَآءَ الْحَقُّ
و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرانست و باطل شیطان و بعضی گویند
قران ظهور کرد و شیطان بگریخت اِنَّ الْبَاطِلَ بدرستی که باطل کَانَ زَهُوْقًا است نیست شده و ناچیز گشته
ابن مسعود گفت چون رسول صلی الله علیه و آله در فتح مکه بمسجد شریف آمد سیصد و شصت بت برابر کعبه نهاده بود هر قومی روی بصنم خود داشتند
چوبی در دست گرفته بود که از مس بود حضرت فرمود که ای علی انرا از بام کعبه بزیر انداز حضرت امیر انرا بزیر انداخت
و بشکست و بعد از ان در نعمت قران میفرماید که وَنُنَزِّلُ و فرو میفرستیم مِنَ الْقُرْاٰنِ از قران مَا هُوَ شِفَآءٌ
انچه کہ ان شفاست مر امراض را مانند فاتحه و آیات شفا و یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح انست که
از برای بیمارست یعنی همه قران شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی وَّرَحْمَةٌ و بخشایش لِّلْمُؤْمِنِیْنَ مر مؤمنانرا
که ایمان نفع میکنند در دین و صلاح نفوس خود و در حدیث آمده که قران شفاست مر کسی را که طلب شفا کند خدا او را
شفا نمیدهد از صادق علیه السلام مرویست که هرکرا بیماری باشد که چون صبح روی از نماز نگرداند هفت بار الحمد بخواند
و باد برو دمد و اگر به نشود روز دیگر هفتاد بار بخواند من ضامنم شفای انکس مگر بیماری که اجل در ان باشد وَلَا یَزِیْدُ
و نمی افزاید قران الظّٰلِمِیْنَ ستمکاران را یعنی مشرکان اِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و هلاکت بجهة تکذیب و کفران بان و نقل
است کہ ولید بن مغیره دعا بعد از ان که مشرکان خبر میدهد که وَاِذَآ اَنْعَمْنَا و چون انعام انواع نعم
عَلَی الْاِنْسَانِ برادمی یعنی کافر اَعْرَضَ روی بگردانید از یاد ما و بشکران مشغول نشد وَنَاٰ بِجَانِبِهٖ و دور کرد از ما

نفس خود را از شکر گذاری آن و ما را بالکلیه فراموش کند و مستغنی شود از ما وَاِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون
برسد به وی بیماری و فقر و ترس کَانَ یَئُوْسًا باشد بسیار نا امید از رحمت ما و تفضل یا حالتی باشد اما مومن
در نعمت شکر کند و در محنت باید فرج فرج میشاید بسایه حاصل است بکافر و اگر حبیب کافر علی الاطلاق و اراء
شده قُلْ كُلٌّ بگو هرکس از مومن و کافر یَّعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ کار میکنند بر طریقه که مشاکل حال و استعداد
او باشد از خیر و شر یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت نا امید باشد و مومن در هر دو حال بسیار دارد و در هر دو
دو روز و همچنین هرکسی که همت بر وفق اعتقاد و بر طبق صواب دید خود عمل کند از شیخی پرسیدند که کدام ایه
در قران امید وارتر است فرمود که کل یعمل علی شاکلته گفت در بین ایه رجا در کمالست گفت از بنده جفا و خطا
اید و انچه مقتضای طبع او باشد و از خدا وفا و عطا اید و انچه از کریما و سزد فَرَبُّكُمْ پس پروردگار شما اَعْلَمُ
داناترست بِمَنْ هُوَ بانکس که او اَهْدٰی سَبِیْلًا راه یافته است و صواب نزدیکتر با نیکوتر از همه دین
اورده اند که کفار عرب نضر بن الحارث و ابی بن خلف و عقبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود
حال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند و احوال باز گفتند یهود
گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست و از سخنان شما دانستیم احوال ان نبی سه مسئله
پیشتر از و پرسید که وصف کننده شرق و مغرب که بود و احوال جوانان که در زمان پیشین
گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب دهد یا هیچکدام را جواب نه دهد او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد
و از روح هیچ نگوید پیغمبرست چه ما در کتاب خود چنین خوانده ایم ایشان بمکه امده مجلس ساختند و از انحضرت سوال
کردند حق تعالی در باب این جوانان زمان پیشین این ایه فرستاد کہ اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحٰبَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیْمِ كَانُوْا
مِنْ اٰیٰتِنَا عَجَبًا و در باب انکه در شرق و غرب عالم سیر کرد این ایه فرستاد وَیَسْـَٔلُوْنَكَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ
سَاَتْلُوْا عَلَیْكُمْ مِّنْهُ ذِكْرًا و در باب روح فرمود که وَیَسْـَٔلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ و میپرسند ترا از کیفیت روح که
انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ بگو روح از امر پروردگار من است و بعضی از مبدعات است
که باو کن موجود شده بی ماده و از انجملات که مخصوص است بعلم خدای و بعضی گفته اند که روحی نبود وَمَاۤ اُوْتِیْتُمْ
مِّنَ الْعِلْمِ و داده نشده اید شما از دانش اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی نسبت بعلم خدای که استعداد او بیش
از وسعت نبوده و از کس خود مرویست که چون کفار این جواب شنیدند گفتند این خطاب مختص است بما یا عام
دین داخلند حضرت فرمود که ما حقیقت روح را ندانیم و نه شما گفتند عجب از گفتار تو که یکبار میگویی که
و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و بار دیگر میگویی کہ و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا ایه امد که و لو ان ما فی
الارض من شجرة اقلام الایه و انچه ایشان گفته بودند بجهة کجی فهم ایشان بود زیرا که حکمت انسانی همین
است که علم بحق حاصل کنند بقدر طاقت بشریه و انچه باب نظام معاش و معاد او باشد و علم چنین
بمعلومات اید که ما لا نهایة است در غایت قلت و با وجود قلت سبب خیر دین است و فی نفسه کثیر بعد از ان
بیان اشاره خود بپیغمبر باید که وَلَئِنْ شِئْنَا و اگر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِیْۤ هر اینه بریم انچه را
که اَوْحَیْنَاۤ اِلَیْكَ وحی کردیم بتو که قرانست یعنی از سینها و مصحفها محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ
پس نیابی برای خود بِهٖ بان یعنی بیافتن بعد از بردن ان عَلَیْنَا وَكِیْلًا بر ما وکیلی از جانب
خود که انرا از ما استرداد کند و بسینها و مصحفها باز ارد و چنانکه اول بود محفوظ دارد اِلَّا رَحْمَةً
مِّنْ رَّبِّكَ مگر رحمت و بخشایش از خدای تو که ترا در یافته انرا رد کند و در سینه تو محفوظ و در مصاحف
مسطور دارد و یا یعنی انست که لیکن رحمت پروردگار تو انرا باقی میگذارد و محو نمیکند اِنَّ فَضْلَهٗ
كَانَ بدرستی که فضل خدای تست عَلَیْكَ كَبِیْرًا بر تو بزرگ که ترا سید ولد ادم ساخته و ختم پیغمبران
بتو کرده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قران بتو فرستاده و در میان امت تو انرا باقی گذاشته و
محو نمیکند ابن مسعود گفت اول چیزی که شما انرا از دین خود نیابید امانت باشد و اخرین ان نماز
و زود بود بر شما واقع شود که قران را در دلها نیابید و نه در مصحفها پس ابن ایه بخواند که و لئن شئنا الایه
و این عزیزه که قران برخیزد مگر که قران باز بهم الحاق کرد کہ امده است و انرا دو وجه باشد چون دو مگسی المنین
حق تعالی گوید تا حاجه است که بار خدایا نزد تو امده ام بجهة انکه مرا میخواندند و بان کار نمیکردند و ان انگاه
باشد که قیامت نزدیک باشد بعد از بیان اعجاز قران میفرماید جهة احتجاج مشرکان بیغمبر باید که قُلْ لَّئِنِ
اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ بگو ای محمد اگر جمع شوند همه ادمیان وَالْجِنُّ و پریان که تو بر ایشان مبعوث شده
عَلٰۤی اَنْ یَّاْتُوْا برانکه بیارند بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ بمانند این قران یعنی در فصاحت
و هم اتفاق کنند علی ان یاتوا را نکه بیارند بمثل هذا القران باشد این قران را در
و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ نیاورند باشند انرا و بین صفتها
باانکه در میان انها فصحا و بلغا و عرفا هستند این ایه در جواب نضر حارث فرود امده که گفته وَلَوْ كَانَ

بَعْضُهُمْ و اگرچه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا برخی دیگر را هم پشت و مددکار وَلَقَدْ
صَرَّفْنَا و بدرستی که مکرر گردانیدیم بوجوه مختلفه جهة زیادتی تقریر و بیان لِلنَّاسِ برای مردمان
فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صفتی چون ترهیب و ترغیب و قصص
و اخبار و ذکر حشر و معاد و مانند فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا
كُفُورًا مگر ناسپاسی که انکار حقست آورده اند که صنادید قریش روزی حضرت رسالت را طلبیدند
مجلسی ساختند و گفتند ای محمد ما ترا طلبیده ایم تا عذری بگیریم که نزاع میان ما و تو برخیزد و اعتذار که ما در عرب کسیرا
ندیدیم که با قوم خود این درشتی کند که تو با ما میکنی آبا و اجداد ما را دشنام میدهی و ایشانرا عیب میکنی
و زبان بخدایان ما گشوده دشنام میدهی و سنگ تفرقه میان الفت و جمعیت ما می اندازی [illegible]
بود که با ما نکردی اگر برای مال ما ترا غنی گردانیم که در عرب کسی از تو غنی تر نباشد
این منصب بدهیم و اگر جنیان ترا رخت میرسد ما طبیبی حاذق بیاریم تا در علاج
جواب داد که اینها هیچکدام نیست حق تعالی مرا بشما فرستاده و کتابی بمن داده که شما را از بهشت مژده دهم
و از دوزخ بترسانم اگر سخن من قبول کنید در دنیا و آخرت مرفه الحال باشید و اگر قبول نکنید من صبر کنم تا خدا میان
من و شما حکمی کند ایشان گفتند تو میدانی که زمین ما تنگترین زمینهاست و کم آب ترین جایها اگر تو در
نبوت و رسالت صادقی دعا کن تا خدا این کوهها از میان بردارد و زمین فراخ شود و چشمها روان گرداند در
شام و عراق و پدران ما را زنده گرداند از جمله قصی بن کلاب که پیری صادق القول بود تا احوال تو از وی پرسیم
و اگر او ترا راست گوید ما همه بتو ایمان آریم و بدانیم که ترا نزد خدا تقرب بسیار است رسول فرمود که مرا برای این نفرستاده اند
بلکه مرا برسالت بشما فرستاده اند و قرآن بمن داده اند تا معجزه من باشد اگر در نبوت من شک دارید مثل این قرآن را
بیارید و چون [illegible] آورد پس [illegible] ام و شما بجهت عناد [illegible] میکنید گفتند اگر این ایات
مذکوره نمیتوانی از خدا درخواه تا ترا بوستانی دهد از اشجار انگور و خرما و سایر میوها و جویهای آب روان
در میان آن روان و اگر این نیز نکنی از خدا درخواه تا سنگهای زمین [illegible] و از درویشی خلاص شود [illegible]
و اگر این نیز نتوانی بکنی پاره از آسمان بر سر ما افکن تا هلاک شویم و یا خانه از زر برای تو سازد و تو را [illegible]
رسول فرمود اگر خدا خواهد این کارها بکند یکی از ایشان گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدا را با فرشتگان عیان [illegible]

گفتند

گفتند که شنیدیم که این قرآن آن مرد که در یمامه است و رحمن نام دارد بتو می آموزد ما دست از تو نداریم تا ترا
هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول از میان ایشان دلتنگ برخاست و بیرون آمد عبدالله بن ابی امیه که پسر عم آنحضرت
بود برخاست و با او روان شد و گفت ای محمد آنچه این قوم بر تو عرض کردند قبول نکردی و آنچه از تو درخواستند
بکرامت نیاوردی بخدا اگر من بتو ایمان بیارم تا نردبانی ننهی در آسمان برآیی و من در تو نگرم و از آنجا نامه بیاری
و فرشتگان که ترا گواهی دهند برای تو و با وجود این گمان من چنین خواهد بود تا هم ترا باور نکنم ابوجهل گفت ای قوم
هیچکدام از آنچه از و طلبیدید بجا نیاورد بخدا اگر چون فردا بیاید در روی کعبه او در وقتی مشغول نماز شود و بسجده رود
سنگ گران بردارم و بر سر او زنم تا از جفای او باز رهیم رسول از این سخن بسیار دلتنگ شد حق تعالی این آیه فرستاد
گفتند سرداران قریش بعد از اتمام حجت بر ایشان با عجاز قرآن و غیر آن از معجزات هرگز لَنْ نُؤْمِنَ
لَكَ ایمان نیاریم ما ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنْبُوعًا
چشمه پر آب که هرگز کم نشود أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد مر ترا جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ بوستانی از خرما و انگور
شتمل بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان گردانی جویهای آب خِلَالَهَا در میان آن بوستانها تَفْجِيرًا
روان گردانیدنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ همچنانکه گمان میبری و وعید دادی
که و نسقط عینا کسفا من السماء عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدا را وَالْمَلَائِكَةِ
و فرشتگان را قَبِيلًا کفیل آنچه دعوی میکنی یعنی شاهد بر صحت دعوی و ضامن درک آن یا انها را بیاری در
تقابل یعنی ایشان را عیان بجای اَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد مر ترا بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ خانه از زر
که در اینجا نشینی أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ یا بروی بر آسمان وَلَنْ نُؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ
مر بالا رفتن ترا بر آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ تا وقتی که فرود آری عَلَيْنَا كِتَابًا بر ما کتابی را که نقرؤه بخوانیم
او را و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ بگو از روی تعجب سُبْحَانَ رَبِّي پاکست پروردگار من و مبرا
از آنکه روی تحکم کنند و یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من طلبید بخود یکی کیستم
فادر نیست هَلْ كُنْتُ آیا هستم من یعنی نیستم إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا مگر آدمی فرستاده شده همچون سایر
رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند مگر معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اختیار اتیان آن باراده و قدرت
حق است نه باختیار و تشهیه ایشان وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمانرا یعنی اهل مکه را أَنْ يُؤْمِنُوا از

از آنکه ایمان آورند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد که قرآنست إِلَّا أَنْ
قَالُوا مگر آنکه گفتند از روی عناد که أَبَعَثَ اللَّهُ آیا برانگیخت خدا بَشَرًا رَسُولًا آدمی را رسول یعنی
از غایت جهالت و ضلالت درین مسئله خطا کردند و ندانستند که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر
پس رسول از جنس ایشان باید تا استفاده و افاده در میان ایشان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول اهل
فرشته باید و بشر نشاید حق تعالی جهة رد قول ایشان فرمود که قُلْ لَوْ كَانَ بگو اگر بودی بجای آدمیان
فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی يَمْشُونَ بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ
در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه بفرستادیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان مَلَكًا رَسُولًا فرشته از پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا با او [illegible]
نشستی شد و از و تعلیم توانستندی شنید و از و تعلیم توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم جنسیت شرط [illegible]
و چون ساکنان زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی باید در لباس آورده که کافران گواه [illegible]
نوکبت ابتدا میکند که قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدا بسنده است شَهِيدًا در حالتی که گواهست بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
میانه ما و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت و معجزه زبان حال ناطق است بانکه
محمد رسول اوست پس معجزه جاری مجرای گواه حقست بر صدق دعوی او إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای است
بِعِبَادِهِ به بندگان خود خَبِيرًا دانا که احوال پوشیده ایشانرا میداند بَصِيرًا بینا که اعمال آشکارای
ایشان می بیند پس همه را بر وفق کردار باداش خواهد کرد وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر که را اراده نماید خدا
بمقتضی حکم کند بهدایت او یا براه بهشت نماید توفیق دهد او را بایمان فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است
وَمَنْ يُضْلِلْ و هر که را خذلان کند و بجهة عنادی که داشته باشد مخذول نماید تا آنکه در گمراهی خود راسخ شود
فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر ایشانرا أَوْلِيَاءَ دوستان که اعرض کنند ایشانرا امین دوند بجز از
خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشانرا يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر روی های ایشان
روایت کرده از حضرت رسیدند که چگونه بر روی خود روند فرمود که آنکس که ایشانرا ببرد بر قدمهای ایشان قادر است
که ببرد ایشانرا بر رو بخوابانند که ایشان بر خیزی کنند بر روی های خود از غایت ذلت و خواری گویند می برند ایشانرا
حشر کنیم عُمْيًا در حالتی که نابینا باشند بانوجه که هر چیز که موجب لذت چشم باشد نه بینند وَبُكْمًا و گنگان باشند

یعنی نگویند چیزی که از ایشان قبول کنند وَصُمًّا و کران باشند که از موجب بشرت سمع باشد نشنوند بجهة آنکه نظر
در آیات ما نه کرده باشند و سخن حق را بسمع قبول نشنیده باشند و تکلم باشند مقابل لفظی که چون کفار را بدوزخ در آرند
این حالها را از ایشان نزع کنند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است كُلَّمَا خَبَتْ هر گاه که ساکن شود
زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ گوشت و پوست ایشان بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانه آتش فرو نشیند
آتش دنیا پس از سوختن همه زِدْنَاهُمْ بیفزاییم مر ایشانرا سَعِيرًا آتش سوزان یعنی بر فروزیم بعد از آنکه
گوشت و پوست ایشان تازه شد آتش در ایشان بجد و جهد بر وجه باشد ذَٰلِكَ آن عذاب که جزاء
هُمْ پاداش ایشانست بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنکه ایشان بگرویدند بِآيَاتِنَا بدلایل ما و حجتهای واضحه ما بر صدق پیغمبر
و معجزات او و دست یار او آیات قرآنست وَقَالُوا و گفتند از روی انکار که أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا چون باشیم
استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای ریزیده شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما را برانگیختگانیم خَلْقًا
جَدِيدًا آفرینش نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند و در ساعتی صد بار سوخته و باز پوست و گوشت
ایشانرا تازه سازند تا عذاب کشند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند أَنَّ اللَّهَ الَّذِي بدرستی که خدای که
آفریده است که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفریده آسمانها و زمینها را با آن عظمت و بسطت بی ماده و بی مدد
قَادِرٌ توانا عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشانرا یعنی دیگر بار ایشانرا بر شکل اول
خلق کند بر آن که چیزی را خلق کند بی ماده قادرست که آفریده کند را اگر مرده باشد باز اعاده کند وَجَعَلَ
لَهُمْ و گردانیده است و مقرر کرده برای فنای ایشان أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ مدتی که هیچ شکی نیست در آن
و آن زمان مرگست و یا بجهة اعاده ایشان اصل بهاده که قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس سر باز زدند و نخواستند
ستمکاران با وجود وضوح حق إِلَّا كُفُورًا مگر انکار حشر و نشر قُلْ بگو ای محمد لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ
شما مالک شوید و در تصرف در آورید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي گنجهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد
إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ از ترس درویشی نفقه او و او
دیر که یکی از اینگان خاصن خزاین نعم ربانی شود مرا بخود او با جود الهی مساوی نخواهد بود چه
آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در وجود از این منزه است
وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی قَتُورًا بخیل چه بنای کار او بر حاجت و بخل است با حاجت پس ایشان
پیدا ران دگر سوی میکنند که با وجود آیات ظاهره که دیدند و بنکر [illegible] و نیکو نماید وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ

دیگر که مادادیم موسی را تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ نه آیه روشن یعنی معجزهای آشکارا که آن عصا بود و
ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات چنانکه در سوره اعراف مذکور شده و گویند
مراد بان انفلاق بحر است و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده
از زبان او و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره در نزد بعضی مراد بان آیات احکام است چنانکه مرویست از صفوان بن عسال که یهودی
بمصاحب خود گفت بیا تا نزد محمد رویم و او را ازین سوال کنیم چون از آنحضرت سوال کردند فرمود که این نه آیت است که شرک
میاورید و خون ناحق مریزید و از زنا و دزدی و خوردن ربا و سحر کردن و بهتان و دشنام دور باشید و از جهاد مگریزید و این
نه احکام در جمیع ملتها ثابت بوده و یکی دیگر خاص است بشما که در شنبه عدوان مکنید و از حکم آن در مگذرید و آن دو
چون این کلام از سید انام شنیدند برخواستند و دست و پای آنحضرت را بوسیدند و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدای
بعد از آن خطاب بحضرت کرده میفرماید که فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای
ایشان همین آیات را سوال کن تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد و مان آیات را بموسی دادیم إِذْ جَاءَهُمْ
در وقتی که آمد بدیشان فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ پس گفت موسی را فرعون إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى بدرستی
که من گمان می برم ترا ای موسی مَسْحُورًا جادوی کرده و عقل تو پریشان شده قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ گفت
موسی او بدرستی که تو دانسته بدل خود و اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که یا شبهه مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ
نفرستاده این نه آیه را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بَصَائِرَ در حالتی که
آیتهای روشن اند که مرکب دلیلست بر نبوت من و صدق قول من و لیکن تو عناد میکنی وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا
فِرْعَوْنُ و بدرستی که من یقین میدانم ترا ای فرعون مَثْبُورًا هلاک شده یعنی مشرف بر هلاکت
فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ که برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را مِنَ الْأَرْضِ از زمین
یا از سطح زمین بقتل و استیصال فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرق کردانیدیم او را وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا و هر که با او
تابع وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ و گفتیم پس از غرق شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را
که شما اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در آن زمینی که ایشان میخواستند که شما را از آن بیرون کنند فَإِذَا جَاءَ
پس چون آید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت جِئْنَا بِكُمْ بیاریم شما را و ایشان را لَفِيفًا
در حالتی که جماعتی آمیخته باشید باهم حکم کنیم میان شما تمیز سعدا از اشقیا و حق تعالی قصه موسی و فرعون را [illegible]
[illegible] رسول ایراد فرمود و گفت [illegible]

ورق

قوم او را مستاصل ساختیم و مصر را با بنی اسرائیل دادیم پس ترا نیز بر دشمنان ظفر دهیم و نعمت خود را
بر تو تمام کنیم وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ و بحق فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و بحق فرود آمد قرآن یعنی قرآن
فرود نیامد مگر بحق و در تبیان آورده که یا جمعی علما است و مراد از حق ثانی حضرت رسالتست یعنی بر
محمد قرآن نازل شد بحق و در مدارک آورده که محمد سماک بیمار شد غار ورد او را بنزدیک طبیب
ترسا بردیم مردی نیکو خود خوشبوی و جامه نیکو زیبا پوشیده در راه بما رسید فرمود سبحان الله
در جهم دوست خدا از دشمن خدا استعانت مطلبید برگردید و محمد سماک بگوئید که دست خود
در موضع وجع نه و بگوی وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ این بگفت و از چشم ما غایب شد بازگشتیم
و قصه را بعرض او رسانیدیم وی دست بر آن موضع نهاد و این کلمات برکات بگفت فی الحال شفا
یافت و گویند آنکس حضرت رسول بود صلی الله علیه و آله وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و نفرستادیم
ترا مگر در حالتی که مژده دهنده مطیعان را بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی گوید
که مژده دهنده است آنرا که از ما روی بگرداند و بیم کننده آنکه روی بما آورد و باید کار از اشارتست بدید
لسعت رحمت و کمال عفو تا روی بدرگاه آرند منکران و اقرار کنند از هیبت و قهر ما تا از اعمال خود اعتماد نسازند
وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و قرآن را پراکنده فرو فرستادیم یعنی آیه آیه و سوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا
بخوانی آنرا بر مردمان عَلَى مُكْثٍ بر آهستگی و تانی تا در هر سورتی و آیتی از آن بنگ دغایت تامل
و تفکر در آن برسی دارند وَنَزَّلْنَاهُ و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث تَنْزِيلًا فرو فرستادنی
و مدت بیست و سه سال پس از سبیل تهدید میفرماید قُلْ بگو ای محمد کفار مکه را آمِنُوا بِهِ ایمان آرید
بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید یعنی ایمان شما بدو موجب مزیت کمال آن نمی شود و از عدم ایمان
شما بدو هیچ نقصی بدان راه نمی یابد چه مومنان حقیقی بان عمل میکنند و بان انقیاد مینمایند کما
قال إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ بدرستی آنانکه داده شده اند علم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن
یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی را شناخته و امارات معلوم کرده و اشارت بیان
[illegible]ده و نعت و صفت قرآن را در کتاب خود خوانده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی
و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و ورقه بن نوفل اعراب [illegible]



إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانده میشود قرآن بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ می افتند بر ذقنها و رویهای خود
یعنی بر رویها سُجَّدًا در حالتی که سجده کننده باشند برای تعظیم امر خدای یا جهت شکر بر انجاز وعده الهی
که در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد و انزال قرآن وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا و میگویند پاکست
پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا بدرستی که هست وعده آفریدگار ما لَمَفْعُولًا
البته کرده شده یعنی واقع شد لامحاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و می افتند بر رویهای خود یعنی [illegible]
و ذکر ذقن جهت آنست که اول چیزی که از روی ساجد بر زمین میرسد آنست يَبْكُونَ میگریند در حالت
سجود وَيَزِيدُهُمْ و زیاده میکرد ایشان را شنیدن قرآن خُشُوعًا فروتنی و تضرع یکی از اکابر علما فرموده که هر که
او را علمی باشد و آن علم او را بگریه نیارد علم وی را نافع نباشد بلکه سبب ضرر او باشد آورده اند
که حضرت رسالت در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر میگفتند که محمد ما را از پرستیدن
دو خدای منع میکند و خود دو خدا را میخواند آیه آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو یا محمد بخوانید که بخوانید
أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ یا بخوانید رحمن را که مقصود از هر دو لفظ ذات واحد است أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را
که بخوانید نیکوست و بان خدا را خوانده باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى پس او راست نامهای نیکو یعنی [illegible]
دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر معنیهای کرام مرویست که آنحضرت قراءت بجهر میفرمود در جمیع
نمازها هر گاه صلوة بوجه را در مسجد الحرام گذاردی اهل شرک بلغو و لهو و صفیر و دست زدن مشغول
شدندی تا شاید آنحضرت در غلط افتد و ترک قراءت کند حق تعالی فرمود وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا
قراءت مکن نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان بشنوند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آهسته مخوان
بان حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ و طلب کن میان جهر و خفت سَبِيلًا
راهی میانه چه هر دو طرف امور مذموم است و میانه [illegible] یعنی آنست که در همه نمازها بلند و آهسته
بخوان بلکه میان هر دو راهی جوی کن یعنی نماز صبح و شام و خفتن بلند بخوان و پیشین و دیگر را
آهسته [illegible] موقوف بوده باشد [illegible] صلوات الله علیهم
وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو همه ستایش و ثنا مر خدای راست الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا که فرا نگرفته
فرزندی [illegible]

[illegible]

